

هو الله

ناسخ التواریخ

شرح وقایع سال

شهادت حضرت

خامس آل عبا علیه التحیة والسلام

از تالیفات مرحوم عباسقلیخان سپهر

وزیر تالیفات وغیره رحمه الله تعالی

بسعی واهتمام

جناب مستطاب

سلالة الاطیاب آقای

حاج سید سعید طباطبائی نائینی

بزیور طبع آراسته گردید

هو الکافی

فهرست کتاب وقایع و حوادث و مصائب سال رزیت اشتمال حضرت امام الخافقین قتیل العراقین حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه

بیان

بیان مأمور شدن جناب مسلم بن عقیل بجانب کوفه ۷۹

بیان عزل نعمان بن بشیر از کوفه ۸۸

بیان توجه حضرت امام حسین صلوات الله علیه از مکه بکوفه موافق اخبار مورخین ۱۴۸

وداع

فهرست وقایع سال شهادت

بیان نزول خیام شریفه بدشت کربلا ۲۰۴

سخت

حضرت سید الشهداء علیه السلام

شهادت

فهرست وقایع سال شهادت

(۶)

حضرت سید الشهداء علیه السلام

(۷)

بیان اسامی شهدای بزرگوار سوای بنی هاشم علیهم الرحمه موافق ترتیب حروف تهجی ۳۸۸

فهرست وقایع سال شهادت

(۸)

مسعود

حضرت سید الشهداء علیه السلام

(۹)

طلحه

فهرست وقایع سال شهادت

۱۰

حضرت سید الشهداء علیه السلام

۱۱

شدت

فهرست وقایع سال شهادت

در شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۶ فهرست خاتمه پذیرفت

تمت

هو الله

ناسخ التواریخ

شرح وقایع سال

شهادت حضرت

خامس آل عبا علیه التحیة و السلام

از تألیفات مرحوم عباسقلیخان سپهر

وزیر تالیفات و غیره رحمه الله تعالی

بسعی و اهتمام

جناب مستطاب

سلالة الاطیاب آقای

حاج سید سعید طباطبائی نائینی

بزیور طبع آراسته گردید

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

از تالیفات مرحوم

عباسقلیخان سپهر وزیر تالیفات وغیره

رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ خالِقِ الْخافِقَیْنِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ وَالصَّلوٰةُ وَالسَّلامُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ سادٰاتِ الثَّقَلَیْنِ سِیَّما سِبْطِهِ الذَّبیحِ اِمامِ الثَّقَلَیْنِ الظَّمْآنِ لَدَی النَّهْرَیْنِ وَالْعَطْشانِ عِنْدَ الْبَحْرَیْنِ مَقْطُوعِ الْوَدَجَیْنِ قَتیلِ الْفَریقَیْنِ ثانِی الْقَمَرَیْنِ مَوْلانا وَمَوْلَی الْکَوْنَیْنِ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنِ وَعَلیٰ اَصْحابِهِ الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَهُ فی سَبیلِ اللّٰهِ ما دامَ شُرُوقُ النَّیِّرَیْنِ روز چهارشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام که مدار سنین هجرت بر یکهزار و سیصد و نوزده سال جلوه گر آمد شاهنشاه اسلام پناه خسرو جمشید جاه خورشید پیشگاه خلایق پناه سایه اله دین پرور دین خواه محب صمیمی حضرت ابیعبدالله علیه سلام الله حامی دین حافظ شرع مبین شیعت خاص آل طه ونبیین سلطان السلاطین وخاقان الخواقین ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین ملجاء الاکاسره ملاذ القیاصره سلطان بن سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان بن خاقان السلطان الاجل الاعظم والخاقان الاعز الافخم مظفرالدین پادشاه کامکار که مدتش پاینده و دولتش فزاینده و اخترش فروزنده و رایتش فرازنده و لشکرش منصور و دشمنش مقهور باد بالمشافهة العلیه امر و مقرر فرمودند که وقایع سال رزیت منوال و سوانح اوقات مصیبت اتصال شهادت نور چشم مصطفی جگر گوشه فاطمه زهرا پسر گرامی گوهر علی مرتضی فرخنده برادر حسن مجتبی پدر ستوده سیر ائمه هدی گوشوار عرش خدا حضرت ابی عبدالله الحسین سید الشهداء واهل بیت و یاران آنحضرت صلوات الله علیهم را شرحی مخصوص برنگارد تا ثواب آن برای سلامتی ذات ملکوتی صفات اقدس اعلی و میمنت سلطنت و دوام دولت و نظام مملکت و عافیت دین و دنیا و سعادت هر دو سرا و خشنودی خدا و رسول خدا و ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام مخصوص باشد لهذا این کمتر چاکر درگاه جهان پناه عباسقلی سپهر وزیر تالیفات و دار الشورای کبری برحسب امر مطاع مبارک از آن بزرگ پیشگاه خدیوانه مجتمر کلبه درویشانه رخصت یافته انجام مقصود را از خداوند وجود مسئلت نمود بوجود مسعود فایض الجود مبارک دعاها و بقای سلطنت و سلامتش را از حضرت قاضی الحاجات استدعاها کرد که این بنده شرمنده رو سیاه را چنین خدمت سعادت آیت که موجب روسفیدی دنیا و آخرت و سبکباری احمال و اثقال معصیت

واسایش

واسایش شایان وآمرزش والدین است مأمور و مفتخر و مشکور فرمود یزدان تعالی بر فر دولت و فخر سلطنت و فراهی آثار و فرخی روزگار و روشنی بخت و برتری تخت و دوام عمر و نظام امر و فیروزی لشکر و بهروزی کشور و آسایش رعیت و آرایش مملکت و برخورداری اوقات و تاجداری و کامکاری ایام و نامداری و قوت دین و صفوت آئین و خلوص نیت و استواری عقیدت این فرخ دودمان کیان و ذخر خاندان پیشدادیان و پناه جهان و کیهان و امیدگاه مردم کیهان بیفزاید و دولت اسلام و شریعت سید الانام را با شمشیر بران و تیغ سرافشان او بر تمامت ادیان جهان سرافراز گرداند و رسول خدا و آل عبا و سید الشهدا صلوات الله علیهم را از حسن مساعدت یمن مجاهدتش خوشنود و اختر اقبالش را بر سپهر اجلال مسعود گرداند اِنَّهُ قادِرٌ عَلیٰ ما یَشاءُ وَفَعّالٌ لِما یُریدُ

بیان تعیین سال رزیت منوال حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام

مورخین آثار و محدثین اخبار را در سال شهادت آن امام والامقامی که با لب تشنه و جگر تفته و شکم گرسنه و خاطر خسته و اندیشه آشفته در کنار آب زلالش از قفا سر از تن جدا کردند و بابدن عریانش در بیابان بیفکندند و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و ائمه هدی و ساکنان عرش اعلی و جنبندگان ارض و سما را بر آن مصیبت کبری و رزیت عظمی و قضیه هایله و بلیه شامله اندوهناک و خلایق تمامت کرات و افلاک را بر آن فعل شنیع و کردار نکوهیده الحاد بزرگ و کفر جبلی خشمناک نمودند اختلاف رفته است و چون مقصود بالاصاله ذات کثیر البرکات اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه در نگارش این نامه اینست که برحسب پاره تحقیقات و تدقیقات از دیگر تصانیف و تالیف عدیده کثیره که از ابتدای این قضیه تا اکنون با قسام و انواع مختلف نوشته و پرداخته و بالسنه قبایه نظما و نثرا نگاشته و ساخته اند اختصاصی یابد لاجرم اگر در پاره مطالب و مسائل برای توضیح و تبیین شرح احوال و ضبط روایات اشارتی رود و بر اطناب کلام حمل نفرمایند و انشاء الله تعالی در خاتمه این کتاب با سامی کتبی که تا امروز که بیستم شهر محرم الحرام سال معروض است از نظر این بنده شرمنده میگذرد تصریح میشود تا بر مطالعه کنندگان معلوم و معین باشد و بقدر امکان سعی و کوشش و استیعاب و استطلاع کامل مرعی گردد تا از اخبار مختلفه آنچه بصحت و سلامت بیشتر مقرون است انتخاب و بحسب اجتهاد اختیار شود تا برای ذاکرین اخبار و جماعت واعظین که منابر رزیت و موعظت را بجلوس خود زینت میدهند کار آسان شود و این چند بضعاف اخبار مذاکره نکنند و مستمعین از استماع اخبار مختلفه کثیره حالت تحیر و پریشانی خاطر دست ندهد و اقلا خبری صحیح و حدیثی صریح بشنوند و مستفیض و مطلع گردند هم اکنون بتأیید خداوند بیچون و نیت پاک و اقبال تابناک شهریار دیندار خلد الله ملکه و سلطانه میگوییم در تاریخ الخلفا و کامل ابن اثیر و بحار الانوار و تاریخ جزری و تذکره سبط ابن جوزی و نور الابصار و تاریخ الخمیس و فصول المهمه و عقد الفرید و مرآة الجنان و مطالب السئول و کشف الغمه و حیات الحیوان و مناقب ابن شهرآشوب و مقاتل الطالبین و ارشاد مفید و تاریخ الفتوح اعثم کوفی و منتهی المقال ابی علی و عوالم و تاریخ طبری و رشیدی و اعلام الوری و حافظ ابرو و الفی و روضة الصفا و حبیب السیر و زینة المجالس و زبدة التواریخ و اصول کافی و جلاء العیون

وتمام

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

تحقیق در سال شهادت

وتقمام وفیض الدموع وزینة التواریخ وتاریخ گزیده وتاریخ سلطانی ونزهة الجلیس وتحفة السعاده واغلب کتب تواریخ ومقاتل وفات معویة بن ابی سفیان را در سال شصتم وشهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه را در سال شصت ویکم هجری مرقوم داشته اند ودمیری در حیات الحیوان بروایت ابی حنیفه در اخبار الطوال ومسعودی در مروج الذهب وابو اسحق اسفراینی در نور العین وکشف الغمه بروایت ابن خشاب ودر مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه در تاریخ الخمیس از کتاب ذخایر العقبی در سال شصتم هجری شهادت آنحضرت اشارت نموده اند واین قول را اصح دانسته اند وقول شصت ویکم را بلفظ یقال وقیل دلالت بر عدم اعتنای بآن میرود ومذکور میدارند ودر بحار الانوار نیز بهمین طریق مذکور است وقول اول را اصح واقوی دانسته وابن خلکان نیز در بیان تولد حضرت باقر علیه السلام که مینویسد در سیم شهر صفر سال پنجاه وهفتم هجری متولد شد آنگاه مینویسد که حضرت باقر روزی که جدش حضرت سید الشهدا علیهما السلام شهید گشت سه ساله بود باز مینماید که شهادت آنحضرت در سال شصتم هجری بوده است وابو الفرج اصفهانی نیز در کتاب اغانی در ذیل احوال کمیت بن زید اسدی شاعر مینویسد که محمد بن مسلم میگوید کمیت در ایام شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصتم هجری متولد شد وهم از آن اخبار که سن مبارک آنحضرت را پنجاه وپنج سال یا پنجاه وشش سال مینویسند نمایان مینماید که شهادتش در سال شصتم بوده است چه میلاد آنحضرت را در سال سوم وبعضی در سال چهارم هجری دانسته اند ونیز از آن خبر که در حیوة الحیوان وتاریخ الخمیس بروایت ابن عبد البر در بهجة المجالس مسطور است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردند مدت تعبیر خواب تا چه مقدار میرسد فرمود پنجاه سال زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وآله در خواب دید که سگی ابلق در خون مبارکش خوردن گرفت واینخواب را بآن تاویل نمود که مردی پیس دختر زاده اش حسین علیه السلام را بخواهد کشت وشمر بن ذی الجوشن که برص داشت همانسگ بود که امام حسین را شهید ساخت وتاویل اینخواب بعد از رسولخدای صلی الله علیه وآله پنجاه سال بتاخیر افتاد دلالت بر این مینماید که شهادت آنحضرت در سال شصتم بوده است چه معلوم نیست رسولخدای چند وقت پیش از آنکه بدیگر جهان شود اینخواب را بدیده است وصاحب عوالم نیز باینمطلب عنایت داشته وصاحب نور الابصار که در بیان ولادت حضرت باقر ومقدار عمر مبارکش در هنگام شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام با ابن خلکان موافق است مؤید این عقیدت میشود وهم از پاره اخبار که در مدت عمر حضرت باقر وارد است بر اینمطلب شهادت دهد واگر روز شهادت را جمعه بدانیم لابد در سال شصتم ناقص هجریه خواهد بود چنانکه انشاء الله تعالی در مقام خود مسطور شود ودر ناسخ التواریخ نیز همین سال مختار گردیده ووفات معاویه را در سال پنجاه ونهم رقم کرده اند وعبارت پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه اینست که معاویه در شب پنجشنبه نیمه شهر رجب در سال پنجاه ونهم هجری وفات کرد در سال هیجدهم هجری حکومت شام یافت وبیست ودو سال فرمانگذار بود ودر غره ربیع الثانی سال چهل ویکم هجری بخلافت نشست نوزده سال وسه ماه وپانزده روز بالهای قمری سلطنت نمود وجای شبهه نماند که وفاتش در سال پنجاه ونهم وشهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه در سال شصتم هجری است وبا این بیانات که از مورخین عظام رسیده است معلوم میشود که شهادت آنحضرت در سال شصتم صحیح تر مینماید چنانکه مرحوم لسان الملک در بیان آل حال معاویه وانجام امراو وتعیین سال شهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه رقم کرده اند که بیشتر از مورخین

حضرت سید الشهدا واصحاب علیهم السلام

وفات معاویه را در سال شصتم هجری نگاشته اند وشهادت حسین بن علی علیهما السلام را در روز عاشورا بسال شصت ویکم هجری رقم نموده اند اما در یوم عاشورا اختلاف کرده اند جماعتی از محدثین روز جمعه دانسته اند وبرخی روز شنبه وبعضی روز دوشنبه میدانند اما چون بطریق قهقری زیجات را بشمار گرفتیم در سال شصت ویکم روز عاشورا نه با شنبه ونه با جمعه ونه با دوشنبه راست نیاید بلکه در سال شصتم هجری روز عاشورا جمعه است پس صحیح آنست که شهادت آنحضرت در سال شصتم هجری بعد از ظهر جمعه عاشورا باشد وعبد الله بن نور الله در جلد هفدهم عوالم گوید آنجناب هندی زیجات بشمار آوردیم وبطریق قهقری حساب کردیم در سالی که حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید شد اول ماه روز چهارشنبه بود وابو الفرج اصفهانی نیز باینمطلب اشارت کرده است در اینصورت واجب میشود که روز جمعه عاشورا باشد واینسخن درست نشود مگر در سال شصتم هجری چنانکه ابن خشاب سند بحضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام میرساند که فرمود ابو عبد الله حسین بن علی علیهما السلام که مادرش فاطمه دختر رسولخدای صلی الله علیه وآله بود از اینجهان بگذشت گاهی که پنجاه وهفت سال از سن شریفش برگذشته بود در سال شصتم هجری در روز عاشورا واین دلایل واخبار یقین سال شصتم قوت میگیرد

بیان بیماری معویه واستحکام امر بیعت یزید پلید ووصیت وتدابیر او در کار یزید

شرح حال معویه

معویة بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی اموی را ابو عبد الرحمن کنیت است با پدرش ابو سفیان در روز فتح مکه معظمه اسلام آوردند ومعویه در وقعه حنین حضور داشت واز مؤلفة قلوب شمرده میشود واو از کتاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله مینویسند سیوطی در تاریخ الخلفا گوید یکصد وشصت وسه حدیث از رسولخدای روایت میکرد وابن عباس وابن عمر وابن زبیر وابو الدرداء وجریر بجلی ونعمان بن بشیر وجز ایشان از وی راوی بودند ونیز از تابعین ابن مسیب وحمید بن عبد الرحمن وجز ایشان از وی روایت میکردند ومعویه بکلم ودها موصوفست ومیگفت از آن هنگام که رسولخدای صلی الله علیه وآله با من فرمود یا معویة اذا ملکت فاحسن چون سلطنت یافتی نیکوئی پیشه کن همیشه در خلافت طمع داشتم مردی دراز بالا وسفید وبا جمال ومهیب بود وعمر بن الخطاب در وی نظر میکرد ومیگفت اینمرد کسرای عرب است ومعویه در صفت حلم مضروب المثل بود ولکن پاره حکایات که از حلم وی کنند دلالت بر عدم غیرت وعفت نماید ونیز آنچه در حق ودهای او گویند معصوم علیه السلام بکذار تاویل نماید در آن هنگام که ابوبکر لشکر بشام منفرستاد معویه برادرش یزید بن ابی سفیان بشام رفت وچون یزید بمرد اورا در دمشق خلیفه خود گردانید وعمر بن خطاب معویه را بر امارت دمشق برقرار داشت وچون نوبت خلافت با عثمان بن عفان پیوست معویه را در امارت دمشق باقی بگذاشت وسایر بلاد شام را نیز ضمیمه حکومت وی گردانید معویه در مدت عمر خود بیست سال بحکومت وبیست سال بخلافت بگذرانید ودر سال چهل وچهارم زیاد بن ابیه را از بیم اینکه مبادا یاری اهل بیت نماید بتوسط مغیرة بن شعبه از فارس بیاورد وبا خود ملحق ساخت وبرادر خود خواند وبازنمود که پدرش ابو سفیان با مادر زیاد درآمیخته وسمیه اینفرزند را بحرامی از ابو سفیان از شکم فرو گذاشته سیوطی که از متعصبین علمای سنت وجماعت است بعد از یاد کردن اینخبر میگوید این کردار نابهنجار معویه وزیاد در احراز زاده خواندن وبرای پیشرفت کار خویشتن برادری برداشتن اول قضیه ایست که در این قضیه حکم پیغمبر

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

در بیعت گرفتن برای پسرش یزید

معلوم باد که در کتب تواریخ و اخبار باختلاف سخن کرده اند گاهی از ابن عمر و ابن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر نام برده اند
و حضرت سید الشهدا سلام الله علیه را یاد نکرده اند و گاهی از آنحضرت نیز نام برده اند و چهار تن برشمرده اند و گاهی سه
تن را مذکور داشته اند و عبد الرحمن را نام نبرده اند و گاهی پنج تن را نوشته اند و ابن عباس را افزوده اند و گاهی نوشته اند
مردمان در بیعت یزید اطاعت کردند مگر دو تن که بس بزرگ و عظیم بودند و ایشان حضرت امام حسین و ابن زبیر بودند جهت
این اختلاف اینست که در بعضی اوقات اینمدت چند سال پاره حاضر نبودند یا معویه پاره ملاحظات سید الشهدا سلام الله
علیه را نام نبرده و عبد الرحمن بن ابی بکر در اواخر معویه از اینجهان بدیگر جهان راه بر سپرده بود و ابن عباس از نعمت
چشم بی بهره بود و خود را دخیل در این امور نمیکرد و در کتاب الامامة والسیاسة مسطور است که معویه نامه چند بمدینه
فرستاد تا سعید بن عاص بحضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن زبیر
رساینده جواب بخواهد ایشان هر یک جواب نوشته از امارت یزید اقناع ورزیدند که در اینمقام بنگارش آن حاجت
نیرود و در این کتاب از ابن عمر و ابن ابی بکر سخن نمیکند بالجمله چون معویه این مکاتیب بخواند بسعید بن العاص نوشت که از
اولاد مهاجرین و انصار که بمدینه اندر ند بیعت بگیر و با این چند نفر متعرض نشو تا معویه خود بمدینه آید سعید بعد از سعی
مکالمات معویه نوشت مردم مدینه تابع ایشان هستند و تا ایشان بیعت نکنند در طمع بیعت دیگران مباش معویه در جواب
نوشت با هیچکس متعرض مشو تا من بیایم آنگاه حج بیت الحرام را بهانه کرده آهنگ سفر مدینه نمود و لکن اکثر مورخین برآنند که در آنوقت
مروان والی مدینه بود و این مکاتبت در میان معویه و او میگذشت و نیز معویه تدبیری بساخت و پسرش یزید را بهانه حج بمدینه
فرستاد و یزید با اهل حرمین شریفین مهربانی بسیار کرده اموال بیشمار عطا کرد و دل ایشانرا بدست آورد و بروایت ابن اثیر
و بعضی دیگران مخذول را با حضرت ابی عبد الله علیه السلام ملاقاتی برفت و بیرون از ادب کلماتی بعرض رسانید و معویه
بعد از آنکه اهل کوفه و بصره و شام با مارت یزید تمکین ورزیدند با هزار سوار آهنگ حجاز کرده بحوالی مدینه رسیده از نخست
او را با حضرت امام حسین علیه السلام ملاقات اتفاق افتاده از روی بیم و تهدید سخنی چند بگذاشت و جواب بشنید بعد از
آن عبد الله زبیر را دیده گفت لامرحبا و لا اهلا سوسمار حیلت سازی را مانی که کار بر خدیعت نهد و سر بسوراخ اندر برده دم
بجنباند و مدتی بر نیاید که دمش را بگیرند و پشتش را با سنگ بکوبند آنگاه فرمان کرد تا ابن زبیر را دور کردند و با عبد الرحمن بن
ابی بکر گفت لا اهلا و لا مرحبا همانا پیری است که خرافت بر وی چنگ برزده و عقلش را بر باد داده و بفرمود تا بر سر و صورت
شترش بزدند تا بکناری برفت و با عبد الله بن عمر نیز بدینگونه رفتار کرد و بسرای اندر شد و نیز روایت کرده اند که بعد از
ورود بمدینه با امام حسین علیه السلام خلوتی بیار است و عرض کرد تو میدانی تمامت مردمان با بیعت یزید موافقت کردند جز
چهار نفر که تو بزرگ و خواجه ایشانی هیچ منظوری بدین مخالفت چه حاجت داری فرمود ای معویه چون است که از میان این جمع
بمن بدایت کنی و شتاب ورزی این سخن با دیگران بگوی معویه با عبد الله بن زبیر نیز سخنها بگذاشت و با پسر ابو بکر مشاجرت
نمود و بقولی معویه را در عرفات با حضرت سید الشهدا علیه السلام و ابن عباس ملاقات افتاد و آنحضرت را ترحیب و
ترجیب بگفت و مهربانی بسیار نمود و در طی راه صحبت و مکاتیب همیکرد تا بمدینه رسید بالجمله معویه را در آن اوقات با

ایشان

مکتوب معویه بسعید و آمدن او بمدینه

ایشان و ابن عباس مکالمات بسیار افتاد و ابن عباس در فضایل و مناقب امام حسین علیه السلام سخنها کرد و بر طبق بعضی
از روایات با عایشه نیز مشاجرت و مکالمتی رفت اگرچه عقیدت بعضی بر آنست که عایشه در آنوقت زنده نبود و ضعیفست
و بهر تقدیر حضرت سید الشهدا و آن سه تن روزی چند در مدینه بماندند آهنگ مکه کردند معویه سخت در جوش و خروش
برآمد و متفکر شد و ابن عباس را بخواند و کلماتی چند بگله و شکایت بگذاشت و جواب بشنید و صاحب کتاب الامامة
والسیاسة روایت کند که روزی معویه جلوس کرد و مجلس خود را بخواص اصحاب و اهل خدمت بیاراست و لباسهای
فاخر بر تن کرد و بفرمود مردمان متفرقه را بار ندهند و حضرت امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عباس را دعوت نمود
ابن عباس بیامد معویه او را بر مسند خود بنشاند و ساعتی از هر در سخنها براند و چون ابن عباس سخنی مینمود که بر وفق طبع او نبود معویه
تغافل میورزید و بکلماتی دیگر مشغول میشد تا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه تشریف قدوم ارزانی فرمود معویه بدست خود
وساده برنهاد و امام علیه السلام بر طرف راست او جلوس فرمود معویه از حال اولاد امام حسن علیه السلام و مقدار عمر هر
یک بپرسید و امام جواب همیداد آنگاه معویه خطبه بخواند و خدا را ستایش کرد و در ثنای پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله و شرح
صفات خجسته آنحضرت بسی بازگفت از آن پس عرض کرد حال یزید در حضرت شما معلوم است و خداوند دانا میداند که مرا هم
ولیعهدی یزید جز سد خلل و فراهم ساختن امت بر یکطریقت مقصودی نیست و از محامد افعال و فضایل و کمالات و
ورع و شرف قرابت یزید چندی برشمرد و گفت شما دانسته اید چون حضرت پیغمبر بجهان دیگر سفر کرد با وجود اهل بیت طاهره
بزرگان یاران خود از جماعت مهاجر و انصار ابو بکر را خلافت داد ای فرزندان عبد المطلب شما را باید که برسولخدای پیروی
نیکو کنید و اینک در این اجتماع که در امر یزید پدید شد از شما انصاف میجویم تا پاسخ بیوند و خویشاوندی را باز دهید ابن
عباس آهنگ سخن کرد امام علیه السلام بدو اشارت نمود خاموش باش چه معویه مرا قصد کرده و نصیبه من از این بیان
بیشتر است آنگاه خدا را سپاس و رسول را درود گفت و فرمود ای معویه هرچند خطیب در صفت رسولخدای صلی الله علیه و آله
بفصاحت خطبه براند هنوز یکی از صد هزار را نگفته باشد و تو در اوصاف پسر خود یزید و تفضیل او افراط ورزیدی و از
حد بیرون شدی که او را با کمال فضل و حسن سیاست در کار امت رسول این چند بستودی گر همیخواهی که مسلمانان را در حق یزید
دستخوش بهتان نمائی و بدین مزخرفات عقاید ایشانرا دیگرگونه کنی گویا مجهولی را صفت میکنی یا غایبی را منقبت همی‌نمائی
یعنی حال یزید و اوصاف رذیله و فسق و فجور او بر هیچکس پوشیده نیست هرچند در این اقوال و تدابیر بکوشی اطوار
و اخلاق خود یزید بر نفس او دلیلی روشن و اعمالش بر احوالش حجتی مبرهن است هیهات هیهات ای معویه شعشعه
آفتاب عالمتاب پرتو چراغ را بنشاند و شب ظلمانی با فروغ روز نورانی رسوا گردد بادی اگر از یزید سخن میکنی از جرگان
نوازنده و سگان شکار کننده و کبوتران پرواز نماینده و چنگ و عود حدیث کن از کفالت امر امت لب بربند با
این گناهان بسیار و معاصی بیشمار که برگردن داری دوستی فرزند این چند مجوی که روز تو آخر رسیده و تا مردن
نیم نفسی بیشتر نیست و از آن پس روزی است که هرچه کنی و هر عمل که نمودی محفوظ و آشکار گردد و محل گریزی نباشد و اینکه
تعریض نمودی که منصب خلافت ابو را اشت حق خود میشمارم آری سوگند با خدای که این میراث از حضرت خاتم الانبیا
با اختصاص داشته و شما با ناحق از محل خود بگردانیده و از روی غصب مالک شده اید اکنون وظیفه چنان است که با این

حجت

مکالمات امام حسین علیه السلام با معویه

مجتمع و شوری قرار کنی و حق را با صاحبان حق باز گذاری و تو اکنون باغوای تنی چند که نه سابقه صحبت امتیاز داری و نه
در مراتب دین قدمی راسخ بگذار نه همیخواهی این امر را بر مسلمانان مشتبه سازی تا زندگانی که در اینجهان امارت و سلطنت
باشد لکن خود بعذاب آخرت گرفتار شوی همانا امیت زبان آشکار امعویه چون این سخنان بشنید با ابن عباس گفت بیا
آنچه داری و من میدانم سخنان تو لبسی سخت تر و جایگاه تراست ابن عباس فضلی در مناقب امام حسین علیه السلام و حقانیت
او در کار خلافت براند و از آن مجلس بیرون آمدند بالجمله چنانکه اشارت شد چون امام حسین و دیگران بمکه رفتند معویه
جانب مکه گرفت و او را در اول دفعه در بطن مر بحضرت ابیعبدالله نظر افتاد و گویا از افعال و اقوالی که در مدینه از وی
نمودار شده بود پشیمانی حاصل شده گفت مرحبا و سهلا یابن رسول الله و سید شباب المسلمین و با عبدالله بن عمر و
عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر نیز عطوفت و ملاطفت ورزیده و در تمامت عرض راه از ایشان بدیگران نپرداخت
و صحبت همیکرد و خندان بگذشت تا بمکه رسیده و اهالی آنجا را بانواع هدایا و برآوردن مقاصد بنواخت لکن حضرت سید
الشهدا سلام الله علیه چیزی از وی نپذیرفت و هرچه فرستاد باز گردانید و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ
در فصول المهمه باین حکایت اشارت کرده اند و از سماحت و جود و شجاعت که لازمه وجود است برشمرده اند و گفته اند چون
آنحضرت بحسب سجیت و کرامت طبیعت بنهایت شجاعت و سماحت و وسعت صدر و عظمت قدر و تمامت اوصاف حسنه
و اخلاق ستوده از جمله جهانیان امتیاز داشت لاجرم اینگونه افعال از وی نمایان میشد هر جوادی شجاع و هر شجاعی جواد است
و این قاعده کلیه ایست اگرچه ندرةً پاره کسان دارای یکی و فاقد دیگری باشند ابن اثیر گوید چون معویه [illegible]
خاموش کرد و مدتی در مدینه بزیست و از آنجا بمکه بیامد و مردمان باستقبال او بیرون شدند این چند نفر که بیعت یزید را
پذیرفتار نشده گفتند بملاقات معویه بیرون میشویم شاید از آنچه از وی ظاهر شد پشیمانی یافته باشد پس معویه را در بطن مر
دریافتند و اول کسیکه او را ملاقات کرد حضرت امام حسین صلی الله علیه بود و چنانکه مسطور شد معویه آنحضرت را بسی
ترحیب و تمجید کرد و بفرمود تا مرکبی خاص بیاوردند آنحضرت برنشست و معویه با امام علیه السلام بصحبت پرداخت
و با دیگران نیز که با وی در امر ولایت عهد یزید مخالفت ورزیدند همان معاملت نمود تا بمکه درآمد و همه روز این چند نفر زودتر
از دیگران بمجلس معویه بیامدند و بعد از دیگران بیرون رفتند و معویه همه روزه ایشان را صله و جایزه میفرستاد تا
از مناسک حج بپرداخت و هنگام رحیلش نزدیک شد این چند تن با یکدیگر گفتند بیدار باشید تا فریب نخورید چه این
نیکیها که با شما ورزد نه آنست که شما را دوست دارد بلکه برای اینست که مقصود خود را بانجام رساند جوابی از بهرش
آماده دارید و اتفاق ایشان بر آن رفت که ابن زبیر مخاطب معویه باشد از آنسوی معویه ایشان را حاضر کرد و گفت روش
مرا با خود دانستید که چگونه صله رحم شما را بجای آوردم و هرچه برخلاف مطلوب از شما دیدم نادیده انگاشتم اینک یزید
برادر شما و پسر عم شماست همیخواهم نام خلافت بر وی گذارید لکن عزل و نصب و امر و نهی و اخذ و تقسیم مالیات بجمله
باختیار شما باشد یزید در اینجمله با شما معارضه نکند ایشان خاموش ماندند و جوابی نراندند معویه دو کرت گفت آیا مرا
پاسخ نمیدهید روی با ابن زبیر آورد و گفت آنچه دانی باز گوی چه خطیب ایشان تو باشی ابن زبیر گفت آری ترا در میان سه خصلت
مختار میسازیم تا هر کدام خواهی اختیار نمائی معویه گفت آنجمله را بازگوی گفت چنان میکنی که رسولخدای صلی الله علیه و آله نمود

سفر معویه بمکه معظمه

یا بدانگونه

یا بدانگونه که ابوبکر ترتیب داد یا بدانسان که عمر کار کرد معویه گفت چه کردند ابن زبیر گفت چون رسولخدای صلی الله علیه و آله
بدیگر جهان راه برگرفت هیچکس را خلیفتی باز نگذاشت و مردمان بخلافت ابی بکر رضا دادند معویه گفت در میان شما هیچکس
مانند ابوبکر نیست و من از اختلاف آرا مردمان بیمناک هستم گفتند براستی سخن میکنی چنان کن که ابوبکر نمود و امر خلافت را از
میان اولاد و اقارب برداشت و بعمر بن الخطاب که با پدرش نسبت نداشت بگذاشت تو نیز چنان کن و اگر خواهی بسنت عمر باش
و شش نفر را حاضر ساز و کار را بشوری بسپار و از اولاد خود نام میار معویه گفت جز اینکه گفتی داری گفت ندانم معویه از بسیار پرسش
بپرسید و جوابی نشنید گفت از این پس مرا تکلیفی هست آنچند در میان جماعت خطبه برانم و یکی از شما برخیزد و در میان مردمم
بدروغ منسوب دارد و من بحلم و بردباری بگذرانم هم اکنون بسخنی دهان برگشایم و سوگند بخدای میخورم که اگر کسی از شما در این
مقام که بدان اندرم سخنی برخلاف مطلوب بر زبان بگذراند فرمان کنم تا سرش را از تن دور نمایند سزاوار تر چنان است که بر
جان خود ببخشید آنگاه صاحب حرسیان خود را در حضور ایشان بخواند و گفت هر یک از این چند تن را دو نفر با شمشیر کشیده
بر سر باز دار چون من خطبه برانم هرکس بتصدیق و تکذیب من سخن براند خونش را بریزند آنگاه بر منبر برشد و چنانکه مذکور گشت
گفت مردمان همی بر زبان آورند که حسین و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر با یزید بیعت نکردند و این جماعت بزرگان مسلمانان و
از اخیار ایشان هستند هیچ امری بیرویت ایشان مثبت ندهیم و هیچکاری بدون مشورت ایشان بپایان نبریم و من ایشان را
بخواندم و مطیع و گوش بفرمان دیدم بیعت کردند و اطاعت نمودند شما نیز بیعت کنید مردمان چون اینکلمات بشنیدند
و ایشان را ساکت دیدند باور کردند و بجمله بیعت یزید را قبول نمودند چه در آنمدت منتظر بودند که ایشان بیعت نمایند و از آن پس
ایشان را ملاقات کردند و گفتند شما همی گفتید ما بیعت نکردیم و اطاعت ننمودیم چون است که عطاهای خود را بگرفتید
و اطاعت کردید و بیعت نمودید گفتند ما بیعت نکردیم و اطاعت ننمودیم و اینکه در آنمجمع ساکت شدیم بر جان خود ترسان
بودیم و حفظ جان را واجب دیدیم معویه این جمله را از روی مکر و حیله بپای برد و از آنسوی چون معویه آنمجلس را بپای آورد
فوراً از منبر فرود شد و بمدینه برفت و از مردم مدینه نیز بیعت گرفت و بشام روی نهاد و عطیات بنی اسد و بنی تیم و بنی
مره را کاملاً بداد و از بنی هاشم را مقطوع کرد ابن عباس نزد او شد و عتاب نمود معویه گفت چون امام حسین بیعت
نکرد و شما نیز موافقت کردید عطای شما را قطع نمودم ابن عباس گفت ابن عمر و ابن ابی بکر و ابن زبیر نیز امتناع ورزیدند
و تو جایزه و عطای ایشان را بفرستادی معویه گفت شما مانند ایشان نیستید سوگند با خدای تا حسین بیعت نکند بدرهم
بنی هاشم را ندهم ابن عباس گفت من نیز با خدا سوگند میخورم که بثغور اسلام و اطراف دریای روم بمردم و آنچه
دانم با جهانیان میگویم و تو نیکو میدانی که چون زبان برگشایم چگویم تا مردم را یکباره بر تو برشورم معویه چون این سخنان
بشنید گفت بعطای خود فائز میشوید و خوشنود باز میگردید پس بر عطای بنی هاشم بیفزود و در حضرت ابیعبدالله
علیه السلام صله و جایزه بزرگ تقدیم کرد لکن در حضرتش مقبول نگشت و جمله را باز فرستاد معلوم باد که اگر عبدالرحمن
بن ابی بکر در سال پنجاه و سیم وفات کرده باشد نشاید در این مکالمات و مقررات حاضر باشد مگر بروایت آنانکه
فوتش را بعد از اینسال دانسته اند روزی معویه آغاز سخن کرد و اینوقت حضرت سید الشهدا علیه السلام حضور داشت
معویه گفت مسلمانان با طیب خاطر بیعت یزید را تمکین نمودند و چند تن که سزاوار تر بمساعدت بودند پذیرفتار نشدند اگر من

مکالمه معویه با ابن زبیر

مکالمه معویه با امام حسین

چنان کند و همانقدر که با زنان معاشرت جوید شکیبا کرد و دست از او بدار و هرچه کند بروی بگیر چه حال پدرش را
در بزرگواری شنیده و برای خرسندی دل پدر رعایت پسرش را بکن معلوم باد در اینوصیت معویه چنانکه اشارت
شد بعضی نام عبدالرحمن را نبرده اند اگر اینوصیت در پایان زمان معویه باشد البته نام بردن پسر ابوبکر صحیح نیست
چه در اینوقت سالی چند برآمده که عبدالرحمن بمرده بود دیگر اینکه معویه در اوایل امر که بولایت عهد یزید مصمم شده
بود وصیت کرده باشد و نام او را یاد کرده و در هنگام وفات که دیگرباره وصیت نموده همان سه تن را نام برده است
بالجمله معویه گفت اما حسین آه آه ای یزید در حق او چگویم قرابت او را با رسولخدا و خاتم انبیا میدانی که گوشت
و پوست او از گوشت و خون رسول روئید و او را با پیغمبر پیوندی نزدیک و حقی عظیم است لامحاله مردم عراق او را
بجانب خود دعوت کنند و از آن پس او را تنها گذارند چون بروی ظفر یابی قدر و منزلتش را بشناس و حقش را منظور دار
زنهار او را مرنجان بهر کجا که خواهد برود و آزرده خاطرش مگردان لکن کاهی او را بیمی بده زنهار در روی او شمشیر
مکشی و بطعن و ضرب با وی ملاقات مکنی و چندانکه بتوانی حرمت آنحضرت را از دست مگذار و اگر از اهل بیت او کسی
نزدیک تو آید مال بسیارش عطا کن و خرسندش بازگردان چه ایشان خانواده هستند که جز با حشمت منیع و منزلت رفیع
زندگانی نتوانند کرد ای پسر سخت بپرهیز و چنان مباش که چون بحضرت پروردگار رسی خون حسین را در گردن داشته
باشی که بلاک تو در آنست زنهار که حسین را رنجیده نداری و هزار زنهار که او را آزرده نگردانی و بهیچ نوع اذیت و
آزار نرسانی که او فرزند رسول خدای است حق رسولرا مرعی بدار ای پسر سوگند با خدای دیده و شنیده که هر سخن که
حسین در روی من بفرمودی چگونه متحمل شدم بحکم اینکه فرزند مصطفی است آنچه در اینمعنی واجب مینمود با تو باز نمودم و
حجت بر تو اقامت کردم و ترا بترسانیدم وَ قَدْ اَعْذَرَ مَنْ اَنْذَرَ و بدیگر روایت است که معویه با یزید گفت امید است
آنانکه امیرالمؤمنین علی و حسن بن علی را شهید ساختند قتل حسین را نیز کفایت کنند و موافق روایت رشیدی باره
دیگر معویه گفت چون بر حسین علیه السلام دست یافتی او را امان بده و بهانساعت او را مکش و بروایتی دیگر گفت
ای یزید زنهار خود را داخل انجماعت مگردانی که چون بحضرت احدیت رسند خون حسین بر گردن آنها باشد همانا مرا
با عبدالله بن عباس کمال الفت و استیناس بود یکی روز از وی بشنیدم که میگفت در آن هنگام که رسولخدای بدیگر
سرای میخرامید بر بالین مبارکش حاضر بودم نگران شدم حسین علیه السلام را بسینه همایونش بچسبانیده میفرمود این فرزند
ابرار عترت و اخیار ذریت من است پروردگارا برکت از آنکس برگیر که بعد از من حرمت او را مرعی ندارد و تخم
عداوتش را بر صفحه خاطر بکارد و بعد از ادای اینکلمات از هوش بشد و چون بحال خود باز آمد فرمود ای حسین مرا و کشنده
ترا روز قیامت خصومتهاست و من خوشدلم که خداوند مرا خصم قاتل تو خواهد داشت دیگر آنکه من خود از حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود روزی جبرئیل از جانب خدای بمن آمد و گفت پسرت را امت تو بخواهند کشت و
کشنده او لعین اهل آسمانها و زمینهاست و آنحضرت نیز قاتل حسین را لعنت فرستاد و بمن فرمود ای معویه کشنده حسین از
نسل تو خواهد بود همانا معویه یزید را خوب میشناخت و میدانست که هرگز این وصایا عمل نکند و آن بغض و کینه که
در دل معویه در اینمدت از بنی هاشم جای کرده و برای دنیاداری تحمل نموده بود میجوید و هرچه بدو گفت اگرچه بظاهر

نصیحت

وصیت معویه با یزید

نصیحت مینمود لکن یزید را یاد آور میگشت و برای قوت امر یزید و خلافت یزید امام مظلوم حسن بن علی علیهما السلام را
مسموم ساخت و با امیرالمؤمنین علیه السلام آن محاربات بپای برد و اصحاب آنحضرت را بکشت و ولی الله الاعظم را
که دوست و دشمن بدحش بیکسخن بودند بر منبرها دشنام گفت مدانیم اینگونه کلمات و بیانات او را برچه تأویل
ترکیب نمائیم بالجمله در ضمن این خطبه و وصیت گفت ای ضحاک و مسلم گواه باشید بر آنچه یزید را گفتم بخدای تعالی
سوگند میخورم که اگر حسین هرچه در دنیا از آن بهتر باشد از من بگیرد و هرچه از آن بدتر باشد با من بکند از وی تحمل نمایم
و از جمله آنان نباشم که خون او بر گردن داشته بحضرت سبحانی شوم ای پسر وصیت من بشنیدی و بدانستی یزید گفت آری
معویه گفت جانب اهل کوفه را نگاهدار و مردم مدینه را خرسند بدار که ایشان اصل و فرع تواند هر کس از ایشان نزد
تو آید مراعات کن و مال ببخش و آنکس که غایب باشد او را بترسان و بدانکه هرگز اهل عراق ترا دوست نمیدارند و نخواهند
تو باشند حال ایشان را بدان و اگر هر روزی از تو امیری طلب نمایند حکمران سابق را معزول و دیگری را منصوب کن
چه عزل حاکمی آسانتر از آنست که صد هزار تن بر تو شمشیر برآورند و اما ترا نصرت بیعت باید نمود ای پسر شام را خوب
رعایت کن که ایشان دوستان نهانی و آشکار تو هستند ایشان را بارها بیازموده ام مردانی دلیر و شجاع میباشند
اگر عزیمت محاربت و دفع دشمنی نمائی و خواهی جنگی بپای گذاری بر لشکر شام اعتماد کن و چون بازگردی ایشان را
نیکو بدار و چون ایشان را جنگی مأمور نخواهی نمود بولایت خود بازگردان تا خوی و عادت مردم دیگر ولایات
در ایشان اثر نکند و از ارادت و خلوص که درباره تو دارند کاسته نگردد و چون این سخنان را بگذاشت زبان از
سخن بربست و هوش از وی برفت یزید که همواره خواهان شکار و قمار و خمار و دیدن ماهرویان گلعذار بود وقت را
غنیمت شمرد و با ضحاک بن قیس و مسلم بن عقبه گفت اینک بشکار سوار میشوم شما باید از حالت امیر هر ساعت مرا
خبر دهید این بگفت و نزد ما در خود بجوارین برفت و چون معویه بهوش پیوست ضحاک و مسلم را که از تمامت مردم
جهان در حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیشتر عداوت داشتند بخواند و با حاضران گفت با بنی امیه و بنی العباس
ایشان کار کنید چه عقیدت نیکو دارند و در خور اعتقاد معویه هستند در جمله ابواب با ایشان پیروی جوئید

نقل ابلغنا بوند وصیتی انظر

مرگ معویه و وصایا

داستان سفر کردن معویة بن ابی سفیان بدیگر جهان و پاره اوصاف او

چون مَعویة بن ابی سفیان این سخنان بگذاشت پاره وصایا نیز بتوسط ضحاک و مسلم بفرزندش یزید پیام کرد و روز
دیگر که یزید از شکار برفته بود بمستقر خویش سفر کرد در مدت عمرش از هفتاد و چند سال تا نود سال و افزون از نود
سال رقم کرده اند چنان مینماید که هشتاد و پنجسال بصحت نزدیکتر باشد در تاریخ الفی مدت خلافتش را نوزده سال
و پنجاه و بیست و پنج روز نوشته است و هنگام مردن میگفت آیا دنیا جز اینست که بیازمودیم و سرد و گرم و تلخ
و شیرینش را بچشیدیم و طبری در تاریخ کبیر خود میگوید ابن شهاب زهری گوید ولید بن عبدالملک از مدت عمر خلفا از
من میپرسید گفتم معویة بن ابی سفیان چون بمرد قریب هفتاد و پنجسال عمر کرده بود ولید گفت به این مقدار
زندگانی را عمر توان نامید و مدت سلطنتش را نوزده سال و سه ماه و روزی چند کم نوشته اند و بقولی سه ماه و بیست

هفت

و اول کسیکه در مسجد جامع بنای مقصوره نهاد معویه است چه در آن هنگام که در شب نوزدهم رمضان المبارک در مسجد
او بیامد و شمشیری بروی بیفکندند و مقداری از کفلش را ببریدند قرار داده که مقصوره از بهرش برآورند و پاسبانان بکشیک
و حفظ او پردازند و اول کسیکه هدایای نوروز و مهرکان فرمان کرد وی بود و اول کسیکه بفرمود اسبهای یدک با وی کشند وی
بود و اول کسیکه در برهنه داشتن خانه کعبه اجازت داد وی بود و از آن پیش پوششها بر روی پوششها داشت و اول کسیکه
مردمانرا در بیعت بخدای سوگند داد وی بود و چون زمان عبد الملک بن مروان رسید بیعت را بالطلاق و عتاق مؤکد میداشت
و اول کسیکه خیار اصحاب و برگزیدگان و تابعین و یاران امیر المؤمنین علیه السلام را مثل عمرو بن حمق خزاعی و حجر بن عدی
صبرا یعنی دست بسته بکشت وی بود و اول کسیکه پسر دیگری را بدیگری نسبت داد وی بود چه زیاد ابن ابیه را پسر ابوسفیان
خواند و بخود ملحق داشت و گفته علیه السلام الولد للفراش و للعاهر الحجر و در اینکار با حکم خدای و رسول مخالفت ورزید و اول کسیکه
خلافت خدایرا با پسرش یزید بگذاشت و از مردمان بقهر و سطوت و وعد و وعید و بیم و امید بیعت گرفت او بود و اول
خلیفه که گوش بسماع اغانی داد وی بود و اول کسیکه طیب اغالیه نام کرد وی بود و اول کسیکه از پادشاهان اسلام زندان
بساخت و اول کسیکه تعیین افواج تا بمواضع و حدود در وند و اول کسیکه از ملوک اسلام تقرر نمود درباها نمود وی بود
اگرچه ابوبکر نیز حاجب داشت و خالد بن ولید حاجب او را رشوه داد تا بخدمتش راه یافت لکن ابوبکر را در شمار خلفا
میشمارند نه در زمرهٔ سلاطین و اول کسیکه چون راه میسپرد صاحب شرطه او با حربه در پیش رویش روان شد معویه بود و
اول کسیکه در خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و تجمل و احتشام بسیار از سلاطین اسلام متنعم گشت معویه بود و وقتی
جماعتی از مردم مصر بآهنگ ملاقات معویه بیامدند عمرو بن العاص که حکمران مصر بود گفت چون بمجلس معویه فرا رسید
بخلافت بروی سلام نکنید تا در چشم او بزرگ باشید معویه ازین تدبیر عمرو خبر یافت و با دربانان و لیاولان فرمان داد
که روزیکه مصریان باین پیشگاه عالم پناه حاضر میشوند بابایست که امور سیاست و گیرودار و نظم و نسق را از سایر ایام
بیشتر کنید و در آن روز سپاهیان جمعی کثیر همه مسلح و مکمل در کمال آراستگی و حشمت در مقامات خود صف برکشند و با
حربهای درخشان بایستند و بارگاه را زینت و آرایشی کامل دهند پس در آن روز مجلسی با هیبت و حشمت بیاراستند
و مصریانرا در آوردند عظمت مجلس و حشمت بارگاه و شوکت معویه چنان در چشم ایشان بزرگ افتاد که از نهایت هیبت گفتند
السلام علیک یا رسول الله چون از مجلس بیرون آمدند معویه گفت حیلت پسر نابغه یعنی عمرو بجائی رسید و نتیجه بر عکس بخشید
و عمرو بن العاص با ایشان گفت لعنت بر شما باد من گفتم شما بخلافت بروی سلام نکنید تا از شما اندازه برگیرد شما به نبوت
بروی سلام کردید روزی معویه بنی هاشم را بالشجاعت و آل زبیر را بالسخاوت و خود را بالحلم توصیف نمود چون این سخن
در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعرض رسید فرمود غرض معویه ازین سخن این باشد که بنی هاشم بستایش او فریب
خورند و بیمحابا در پهنهٔ هیجاپای گذارند و کشته شوند و آل زبیر هرچه دارند ببخشند تا بجمله فقیر و بیچیز گردند و خود را بالحلم و
بردباری مشهور مینماید تا محبتش در دلها جای گیر گردد روزی یکی از بزرگان قریش از روی طیبت سخنی نمود که موجب
انفعال معویه شد معویه در جواب او همینقدر گفت کاش طول حلم ما بآنکار رسد که جهالت غیر ما را بتور سازد یعنی حلم
من آنچند باشد که دیگران تاب نیاورند و تراز آسیبی رسانند و میگفت اگر مردم گناهکار لذت گذشت نمودن از من

برانند

در سیاستهای معویه

حلم معویه

میدانستند هر آینه مرتکب گناهان بزرگ شوند تا بالنسبه خدمت من قدر و منزلت یابند و میگفت اگر در میان من و اهل عالم یکتار
موئی بماند و بخواهند آنرا بگسلند نتوانند زیرا که اگر بکشند من فروگذارم و اگر ایشان فروگذارند من بکشم وقتی عبید الله
بن ابی بکره بر معویه در آمد یکی از پسران او نیز با او بود و در کار اکل و پرخوردن از حد بگذرانید معویه بگوشه چشم نگران
شد و عبید الله بفطانت دریافت و خواست پسرش را غمز کند تا کردست از خوردن بدارد و آن پسر سر بخوردن
فرو داشت تا فراغت یافت روز دیگر عبید الله بمجلس معویه معاودت گرفت و پسرش با وی نبود معویه گفت پسرت
نقاهت چکرد گفت رنجور شد معویه با اینکه خود از شکم بارگان بزرگ جهان بود گفت بدانستم اینگونه خوردن که وی مینمود
بزودی مرض بروی چیره شود وقتی ابوموسی اشعری با برنسی سیاه بروی در آمد و گفت السلام علیک یا امین الله
معویه گفت و علیک السلام و چون ابوموسی از خدمت معویه بیرون شد معویه گفت این شیخ برای آن نزد من آمد که
او را متولی امر قضا گردانم سوگند با خدای او را والی نکنم و از این سخن بحکایت حکمین و حکامت ابوموسی بغیر حق اشارت
داشت روزی عمرو بن العاص با معویه گفت آیا من از تمامت مردمان بیشتر در نصیحت تو پرداختم معویه گفت بهمین جهت
نائل شدی بآنچه شدی روزی بسر بن ارطاة نزد معویه حضور داشت و از علی علیه السلام بجسارت سخن کرد و زید بن عمر بن
خطاب که مادرش حضرت ام کلثوم دختر علی علیه الصلوة و السلام بود چون این جسارت را بدید عصای خویش را برکشید
و چنان بر بسر برزد که سرش را بشکافت معویه با زید گفت شیخ قریش و بزرگ اهل شام را مضروب داشتی آنگاه روی
با بسر آورد و گفت علی را دشنام دهی با آنکه جد زید است و زید پسر فاروق است و چنین کرداری در حضور مردمان
بپای آوردی آیا چنان میپنداری که وی براین امر صبر خواهد نمود و باینسخن هر دو تن را راضی و خوشنود ساخت وقتی
مردی با معویه عرض مطلب نمود در آنحال که نفس بر نفس وی داشت نفسی از منفذ اسفلش بلند آواز شد معویه
اینصوت را حفظ کرده با محارم خود در میان نهاد و آنمرد بشنید و خود را صاحب صیت و آوازه بدید نزد معویه شد
و گفت کسیکه بر گوزی این نباشد چگونه این امور خلق تواند بود معویه بخندید و بحلم و بردباری بگذرانید و نیز وقتی
مردی که دهانی بدبوی داشت با معویه سخنی بنجوی میراند معویه متنفر همیشد گفت هر کس میخواهد در میان مردمان حکمران
باشد باید برکند دهن و هر ملایمی صابر باشد معویه این پند را آویزه گوش ساخت و گوش و دل بدو سپرد و معاویه
میگفت من خویشتن را از آن برتر میکنم که گناهی بزرگتر از عفو من و جهلی کبیرتر از حلم من باشد و عورتی باشد که بستر خود
نپوشم و بدی باشد که از احسان من بیشتر باشد و با عبد الرحمن بن حکم گفت ای برادرزاده من همانا بشعر گفتن زبان
برگشاده اما بپرهیز که نام زنانرا در اشعار خود در آوری تا زنان باشرف و پارسا را از جامهٔ عفت دور کنی یا بهجو مردم
سخن نمائی و باینواسطه مردی کریم را از حلیه کرم عاری و مردمی لئیم را بجود و سماحت برگزیده خوانی و از مدح بپرهیز
چه مدح راندن و مردمانرا بآنچه نه در خور مقام ایشان است ستودن از اسباب وقاحت ایشانست لکن بمفاخر قوم
و عشیرت خود مفاخرت جوی و از امثال آنچه اسباب زینت نفس تو و ادب غیر از تو باشد باز گوی وقتی با معویه گفتند
کدامیک از مردمان در خدمت تو محبوبتر هستند گفت هرکدام بیشتر محبت مرا در دل مردمان جای دهند و از سخنان معویه است
که عقل و علم و حلم از هر چیزی که خدای بندگانش را عطا فرموده است فزونتر و افضل است چه مردم عاقل را چون

یاد

پاره‌ای کلمات معویه

گفت اینک برا اثر من میرسند مروان گفت او عذر خواهد کرد و نخواهد آمد ولید گفت ای مروان حسین بن علی غدار نیست
و آنچه وعده بر نهاده است وفا میفرماید و بروایتی ابن زبیر عرض کرد اگر بیعت یزید را بر تو عرض دهند چه خواهی
کرد فرمود هرگز بیعت نکنم و خلافت او را بر گردن نیاورم چه در آن هنگام که معویه با برادرم حسن علیه السلام مصالحه
نمود سوگند یاد کرد که امر خلافت را با فرزندان خود نگذارد و حق آل مصطفی را از گردن فرو نگذارد و بذوی الحق
دهد اگر معویه فوت شده و جز این گفته امری بزرگ نمودار میشود الی آخر الخبر

بیان ورود حضرت سید الشهداء

بمجلس ولید بن عتبه بن ابی سفیان

جناب سید الشهداء سلام الله علیه با غلامان و موالیان خود راه برگرفت تا بمجلس ولید در آمد و بروایت صاحب تاریخ
الفی چون رسول ولید مراجعت کرد و امام علیه السلام آهنگ سرای ولید را فرمود ابن زبیر عرض کرد یا بن رسول الله
جان من فدای تو باد مبادا چون نزد ولید شوی ترا محبوس نماید یا قصد گزندی نماید امام حسین سلام الله علیه سی تن
از موالیان و غلامان خود را بفرمود تا مسلح و مکمل در حضرتش راه برگیرند و بقولی پنجاه تن بودند و بقول اعثم امام حسین
علیه السلام با یاران خود بر سر تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیامده وداع کرده بمنازل خود رفتند و آنحضرت جامه پاکیزه
پوشیده دو رکعت نماز بگذاشت آنگاه اصحاب خود را بخواند و با ایشان فرمود باید بر در سرای ولید بنشینید اگر
صدای مرا بشنوید بدون ملاحظه وارد اندرون شوید و تا بر شما روشن نشود که قصد من دارند هیچکس را متعرض نشوید
پس امام علیه السلام قضیب حضرت رسالت پناه را در دست مبارک گرفته روان شد و چون بر در سرای ولید رسید
وصیت سابق را با غلامان خود دیگرباره بگذاشت و خود باندرون رفت و نگران شد که مروان نزد ولید نشسته است و
چون آنحضرت نزد ایشان جلوس نمود فرمود از واقعه شما مسرور شدم و صفای ضمیرهای شما مرا مسرور نمود ایشان
جوابی نداد امام حسین فرمود از معویه هیچ خبر دارید مدتی مدید است از مرض او گوشزد ما میشود ولید آهی برکشید و
عرض کرد ترا بقا باد که معویه از این عالم بعالم دیگر رخت برکشیده و یزید در این باب ارسال مکاتیب نموده است و بقولی
چون امام علیه السلام مروان را در آنجا دید فرمود پیوند رحم نیکوتر از بریدن است خدای فیما بین شما را اصلاح نماید ایشان
جوابی نداد ولید گفت یا اباعبدالله معویه ترا عمی مشفق بود امام حسین علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه راجعون
خدای تعالی ترا در مصیبت او اجر جمیل و ثواب جزیل ارزانی دارد اکنون بگوئید باعث بر طلب کردن من چیست گفت
برای اینکه با یزید بیعت کنی چه تمام مسلمانان بخلافت او رضا داده و بیعت کرده اند و نامه یزید را در حضرتش بعرض
رسانید فرمود ای امیر امر بیعت چنان نیست که در پرده بانجام رسانند بامدادان که مردمان را برای انجام این امر فراهم
میکنی ما را نیز بخوان تا حاضر شویم و بقولی فرمود فردا که موت معویه آشکار شود و عامه مسلمانان فراهم گردند هر چه مصلحت
باشد بتقدیم خواهد رسید ولید چون مردی عافیت دوست بود عرض کرد یا اباعبدالله سنجیده سخن کردی بنام خدای تعالی
بسعادت باز شو و فردا با جماعت تشریف قدوم ارزانی دار مروان ملعون گفت ای امیر سوگند با خدای اگر حسین از
دست تو بیرون رود دیگر او را نیابی و اگر در این ساعت بیعت نکند هرگز بروی نیرومند نشوی تا فتنهای بزرگ برخیزد

وخون جمعی کثیر ریخته گردد و مروان ملعون بهمین جسارت کفایت کرد و گفت ای امیر در زندان باز دار تا گاهی که بیعت
نماید و اگر امتناع فرماید گردنش را بزن امام حسین علیه السلام که از پستان عزت و شجاعت و امامت و ولایت
شیر نوشیده بود خشمناک در مروان نگران شده و برخاست و فرمود ای پسر زن گوهیده دیدار زشت کردار تو
مرا میکشی یا ولید میتواند بخشد کدام کس را آن زهره باشد که با چون من کسی اینگونه کلمات براند قسم بپروردگار
کعبه دروغ میگوئی و همیخواهی فتنه برانگیزی و میدان حرب و ضرب آراسته گردانی هر کس آهنگ من کند
روی زمین را از خون او سیراب گردانم آنگاه روی با ولید آورده و فرمود ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و
سرای ما محل نزول ملائکه است یزید فاسق که شراب میخورد و انواع فسق از وی آشکار امیگردد چگونه بیعت کند
لکن ما و شما شب را بصبح میرسانیم و در این امر نظر کنیم و شما نیز نظر کنید و آنچه گفتنی باشد بگوئیم تا معلوم شود کدام
از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم و آنحضرت در اثنای محاورت آواز مبارک را بلند کرده چاکران و غلامان
بشنیدند و خواستند بر حسب فرمایش امام علیه السلام بدار الاماره اندر آیند و دست بردی بکار برند آنحضرت
تفرس اینحال را کرده شتابان بیرون آمد و موالی خود را از در آمدن بدار الاماره مانع شد و بمنزل خود مراجعت فرمود
مروان با ولید گفت نشنوا بدی من کار نکردی سوگند با خدای که چنین روز برای تو دست ندهد و بروی دست
نیابی و حسین خود را در زیر حکومت تو در نخواهد آورد ولید گفت وای بر تو این ملامت را بر دیگری فرود آور همانا مرا
بکاری میخوانی و اختیار امری مینمائی که دین و دنیای مرا تباه میسازد سوگند بخداوند اگر مشرق و مغرب عالم را
با من گذارند در خون فرزند رسول دخیل نشوم سبحان الله من حسین را میکشم برای اینکه میفرماید من با یزید بیعت نمیکنم
سوگند با خدای ای مروان فردای قیامت ترازوی اعمال کشندگان امام حسین سلام الله علیه در حضرت یزدان هیچ
وزن و سنگی ندارد و از حسنات خالی است و خداوند تعالی فردا که روز جزا است بنظر رحمت در ایشان نگران
نگردد و او را بعذاب الیم و شکنج مؤبد معذب فرماید مروان از روی استهزا گفت اگر چنین رائی زدی و برآن
اندیشه بودی بصواب رفتی و امیری نیکو بودی لکن مانند تو کسی باید گاهی در دشت و گاهی در کوهستان سکون
ورزد و با مردم نیامیزد و از خدمت سلاطین پرهیز کند و آن ملعون این سخنان بگذاشت و خشمگین از مجلس ولید بیرون
شتافت و بروایت صاحب مناقب چون نامه یزید را بآنحضرت قرائت کردند فرمود من آنکس نیستم که با یزید بیعت
نمایم مروان گفت با امیر المؤمنین بیعت کن امام علیه السلام فرمود دروغ گفتی وای بر تو که آنکس او را بر مؤمنان
امیر کرده است مروان بر پای جست و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و با ولید گفت شمشیر زن خود را بگوی از
آن پیش که حسین از این سرای بیرون شود گردنش را بزند و خونش بر گردن من باشد چون اینگونه سخنان در میان
آمد صدا بلند شد و نوزده مرد از اهل بیت آنحضرت با خنجرهای کشیده بدار الاماره بتاختند و امام حسین علیه
السلام با ایشان بیرون آمد و موافق روایت صدوق علیه الرحمه و جلد مقتل عوالم چون معویه بمرد و یزید بسلطنت
یافت عمش عتبه را بحکومت مدینه طیبه بفرستاد و مروان را معزول ساخت عتبه بیامد و مروان را مجبوس ساخت تا آنکه
یزید فرمان کرده بود در حقش جاری کند مروان بگریخت و عتبه بروی دست نیافت و در طلب امام حسین علیه السلام

فرستاده با آنحضرت عرض کرد امیر المؤمنین فرموده است تا با وی بیعت کنی فرمود ای عتبه نیک میدانی اهل بیت کرامت و معدن رسالت و اعلام حق و انکسان هستیم که خدایتعالی حق را در قلوب ما بودیعت نهاده و زبان ما را بحق گویا ساخته و باذن خدای عزوجل نطق مینماید و من از جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمود خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرامست من چگونه با اهل بیتی که پیغمبر در حق ایشان چنین فرموده است بیعت نمایم و از این خبر معلوم میشود که مروان حاضر نبوده است لکن با اغلب اخبار منافی است و همچنین حکومت عتبه صحیح نمی نماید بلکه پسرش ولید بن عتبه بوده است و واقعه احضار ولید بن عتبه امام حسین علیه السلام را در پاره کتب معتبره در دو روز نیم شهر شعبان نوشته اند و در بحار الانوار و ارشاد مفید نوشته اند امام حسین علیه السلام آنشب را که شب شنبه سه روز از شهر رجب المرجب سال شصتم هجری باقی بود در منزل خود بماند و ولید در آنشب ابن زبیر را پیام همی فرستاد چنانکه کیفیت مهلت کردن ابن زبیر و بیرون شدن از مدینه و گرفتاری کسان او مشروح و مسطور است

بیان حاضر شدن امام حسین علیه السلام بر سر قبر رسول خدای و شکایت از امت

چون آنشب بپایان رسید امام حسین علیه السلام برای تفتیش اخبار و تعیین تکلیف خود در ماندن بمدینه یا بیرون شدن از مدینه از سرای خود بیرون خرامید در عرض راه مروان با آنحضرت باز خورد و عرض کرد یا اباعبدالله صلاح حال تو در آنست که با یزید بیعت کنی تا زیانی با تو نرسد و آتش فتنه فرو خوابد و چون یزید از این خبر مستحضر گردد با تو احسان و انعام ورزد و اگر سخن من کار کنی آثار حسنه اش مشهود بینی امام علیه السلام فرمود انا لله و انا الیه راجعون اسلام را باید و داع گفت چه امت محمد صلی الله علیه و آله را مصیبتی بزرگ و بلیتی عظیم روی داد که مانند یزید حکمرانی یابد همانا از جد خود رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیدم خلافت بر آل ابی سفیان حرامست الخ در میان ایشان سخن بسیار شد و فرمود ویک ای مروان تو یزید را نیکو میشناسی و اخلاق و اوصاف او را خوب شناخته با اینهمه مرا به بیعت و متابعت او دعوت مینمائی قسم بخدای اگر اهل مدینه گاهی که معویه را بر منبر جدم بدیدند مانع میشدند و فرمان رسولخدای را بجای میآوردند امروز بحکومت یزید زحمت نیافتند و یک ای مروان مرا متابعت کسی میخوانی که ظلم و فسق و فساد او را میدانی از تو چه توقع توان داشت که از آن پیش که متولد شوی رسولخدای ترا لعن فرموده است ای دشمن خدای نمیدانی ما اهل بیت رسولخدائیم و همیشه حق بر زبان ما گذشته است و آنحضرت نسبت بمروان و معویة بن ابی سفیان سخنان خشونت آمیز بفرمود و آن ملعون خشمناک شد و گفت تا با یزید بیعت نکنی دست از تو باز ندارم فرمود ای پلید از من دور شو که ما اهل بیت نبوت و طهارت هستیم هرگز متابعت فساق را نکنیم و بمتابعت ایشان نپردازیم ای پسر زرقا فردا خدای سبحانه و تعالی ترا و معویه و یزید را مؤاخذه خواهد فرمود تا چرا میان حسین و حق او حایل شدید مروان خشمگین شده بدار الاماره برفت و آنچه از امام حسین سلام الله علیه شنیده بود با ولید بگفت ولید عصر روز شنبه جمعی را بحضرت امام حسین صلوات الله علیه بفرستاد که از برای بیعت حاضر شود فرمود امشب را بروز آورید از آن پس ما و شما بنگریم تا چه باید کرد آن جماعت رعایت ادب کرده دست از آنحضرت بداشتند و ابرام و الحاحی نکردند و حضرت امام حسین علیه السلام در همانشب یکشنبه بیست و هشتم رجب با

برادران

انا لله وانا الیه راجعون

[illegible]

برادران و خواهران و برادرزادگان و فرزندان آهنگ مکه معظمه نمود و جناب محمد بن حنفیه برجای بماند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید که عبدالله بن زبیر را چون پاسی از شب برشد در کوچه های مدینه گذر افتاد در شوارع مدینه عبدالله بن ابی سرح را که در شام نزد معویه میزیست نگران شد که روی خود را چنان بربسته که جز هر دو چشمش پدید نبود در زمان دست ابن زبیر دست او بگرفت و گفت ای پسر ابی سرح حال تو چونست و معویه را در چه حال بگذاشتی جوابی نگفت ابن زبیر گفت این خاموشی از چیست همچنان جواب نگفت ابن زبیر بسیار در وی نگران شد تا بدانست وی ابن ابی سرح است پس او را بجای بگذاشت و از آنجا بحضرت ابی عبدالله سلام الله علیه برفت و شرح حال را بنمود و عرض کرد معویه بمرد و اینک فرستادگان ولید بطلب تو بیایند و نیز دانسته باش که شترهای من آماده اند بایست از این شهر بار بربندیم و میعاد من و حضرت تو چندانست که مردمان در جامه خواب آسایش گیرند این بگفت و بسرای خود برفت همانا چون فرستادگان ولید باحضار او بیامدند ابن زبیر بمجلس یزید برفت و حضرت امام حسین علیه السلام را در آنجا بدید ولید از مرگ معویه بعبدالله بن زبیر خبر داد و از بهر یزید طلب بیعت کرد و در میان ایشان سخنها در گذشت که مروان بر آشفت و با ابن زبیر بجدال در آمد و هر دو تن از جای برجسته با یکدیگر در آویختند و موهای سر هم را بگرفتند و ولید برخاست و ایشان را ساکن کرده بنشاند مروان با کمال خشم و ستیز روی با ولید آورده گفت تو بنفس خود عاجز و مانع میشوی و اعوان خود را امر نمیفرمائی ولید گفت اراده ابن زبیر را میدانم باری امشب را بهر جای که میخواهد برود پس حضرت سید الشهداء علیه السلام و ابن زبیر بیرون آمده در مسجد هر کدام بمصلای خود برفتند و چون چندی دیگر از شب بگذشت ابن زبیر از سرای خود بیرون آمده بر اشتر سوار شد و برفت و حضرت سید الشهداء نیز بدو پیوست و راه فرع را پیش گرفته تا به جشجاثه رسیدند و اینوقت جعفر بن زبیر در آنجا بود و چون ایشان را بدید گفت که معویه بدیگر جهان روان گشت عبدالله بن زبیر گفت آری تو نیز با ما بیا و از این دو شتر آنکش که داری بگیر با من گذار پس جملگی از جشجاثه بجانب مکه روی کردند و آفندی و یافعی هر دو در تاریخ خود باینمطلب اشارت کرده اند لکن اهل خبر و تاریخ اتفاق کرده اند که عبدالله بن زبیر با برادرش از راهی غیر معتاد برفتند و ابن زبیر را چنانکه اشارت شد در مدینه علیه با ولید بن عتبه ملاقاتی نرفت و حضرت امام حسین و اهل بیت عصمت و رسالت علیهم السلام از جاده اعظم راه برگرفتند و اکنون بترتیب روایتی که بدست اندر بود باز شویم چون حضرت سید الشهداء علیه السلام از سرای ولید بسرای خود بازگشت و شب در رسید بزیارت مرقد مطهر رسولخدای صلی الله علیه و آله برفت و بروایت صاحب تاریخ الفی ولید از کلمات آنحضرت و فرار ابن زبیر بجانب مکه و شکستن درب زندان و بیرون آوردن عبدالله بن مطیع و متعلقان ابن زبیر را در طی مکتوبی بیزید فرستاد یزید را خشم فرو گرفت و بولید نوشت متمردان را دفعه دیگر ببیعت من دعوت کن و از ابن زبیر دست بدار که او بهر کجا اندر باشد از خشم و سخط ما او را فرو خواهد گرفت چه روباه از آفتاب بجائی نتواند گریخت و سر حسین بن علی را در صحبت همین قاصد روانه دار و بشمول الطاف و عنایات ما امیدوار باش که ترا بمناصب ارجمند و مقامات دلپسند نایل میگردانیم چون نامه یزید بولید رسید گفت لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اگر یزید تمام روی زمین را بمن ببخشد در خون فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و

آله

ملاقات با ولید

مجادله ابن زبیر

نامه یزید بولید

و آله و سلم نکوشم و هرزیانی که از مخالفت یزید ببینم باک ندارم لکن امام حسین علیه السلام از شنیدن این اخبار تنگدل
کردیده و آهنگ فرمود که از زمین حجاز بارض عراق شود و شبی از شبها بر سر قبر منور مصطفی صلی الله علیه و آله
رفت تا وداع فرماید چون بقبر منور رسید نوری از قبر شریف درخشنده شد و دیگر باره بجای خود باز شد و عرض کرد
سلام بر تو ای رسول خدا اینک منم حسین پسر فاطمه جوجه تو و پسر جوجه تو و آن فرزند زاده تو که بودیعت گذاشتی
مرا در میان امت خود و وصیت نهادی برعایت من و امر فرمودی باطاعت و حفظ و حمایت من ای پیغمبر خدا گواه
باش بر ایشان که مرا یاری نکردند و قدر و منزلت مرا فرو گذاشتند و پاس حرمت من و قرابت ترا منظور نداشتند
مرا خوار و ضعیف خواستند اینست شکایت من که بحضرت تو آوردم آنگاه که ترا بکرم الله ملاقات نمایم بعد از این
کلمات بنماز ایستاد و تمام آنشب را در حضرت خدای راکع و ساجد بود و چون روز روشنی روز نمودار شد بسرای خود باز
گشت ولید در آنشب پاره را بفرستاد تا از چگونگی حال آنحضرت باخبر گردد بیامدند و گفتند حسین را در سرای خود نیافتیم
ولید مسرور شد و گفت بسی شکر میکنم خدا یرا که حسین فرار نموده باشد و من حکم یزید را درباره او بجای نیاورم و در خونش
شریک نباشم و آنحضرت شبی دیگر نیز بزیارت تربت منور حضرت ختمی مرتبت بیامد و بعد از مناجات و در فرع
حاجات بسیار بگریست و سر مبارکرا بر سر قبر آنحضرت نهاده بخواب رفت و در پاره نسخ و کتب معتبره بود اع
کردن آنحضرت با قبر مطهر اشارت کرده اند بلکه بحرکت فرمودن بجانب مکه مینویسند شاید بملاحظه اختصار باشد

خواب دیدن امام حسین ع جد خود رسول خدای
صلی الله علیه و آله را و خبر یافتن از شهادت خود

چون چشم مبارک امام حسین گرم خواب شد و بروایت صاحب بحار الانوار چون شب دوم رسید برای زیارت
قبر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خود بیرون شد و نزدیک قبر مبارک رکعتی چند نماز گذاشت و پس از فراغت
از نماز بمناجات درگاه قاضی الحاجات دست برافراشت و عرض کرد خداوندا این قبر مبارک پیغمبر اکرم تست
و من فرزند دلبند پیغمبر تو هستم اینک امری و مصیبتی بر من روی کرده است که تو بر آن دانائی و آنگاه که مبتلا
کردیده ام آگاهی الهی تو میدانی که من چیزهای نیکو و کار خوب و نیکو و معروف را دوست میدارم و هرچه منکر و
قبیح باشد ناخوب و ناخوش میشمارم الهی خداوندا بعزت و جلال بحق و حرمت این قبر مبارک و بحق آنکس که در این قبر
شریف ساکن و مدفون است از تو خواستار میشوم که هرچه رضای تو و رضای رسول تو در آنست در حق من معمول و
موجود بفرمائی چون امام حسین علیه السلام ازین مناجات بپرداخت گریه بر آنحضرت مستولی شد و در کنار قبر رسول خدا
بسیار بگریست آگاهی که طلوع صبح نخستین نزدیک گردید و سر مبارک را بر قبر منور بگذاشت دیدگان همیونش را خواب
در ربود و جد خود رسول خدا را با گروهی بیشمار از ملائکه مقربین که از چهار طرف آنحضرت احاطه داشتند بدید که بیامد و
نزدیک امام حسین علیه السلام رسید و حسین را بر سینه خود بچسبانید و میان هر دو چشم شریفش را ببوسید و فرمود ای
حبیب من الحسین پدر و مادرم فدای تو باد گویا بر تو نگرانم که در این نزدیکی جماعتی که خویشتن را مسلمان میخوانند ترا
در زمین کرب و بلا و بیابان مصیبت و غا بکشند و در خون خود آغشته و سر از تن بریده شوی و این بسبب ظلم و عدوان

کروهی

کروهی از ستمکاران و جفاکیشان بدکردار امت من باشد ای فرزند گرامی با اینهمه معصیت و بلا و مشقت و جفا
لب تشنه و جگر تافته باشی و یکجرعه آبت سیراب ندارند و با چنین حرکت چشم شفاعت من داشته باشند و ایشان
در روز قیامت از شفاعت من محروم باشند و از رحمت الهی بهره نیابند حبیب من الحسین پدر و مادر و برادر تو نزد
من حاضرند و لقای ترا اشتیاق میباشند و ترا در بهشت درجات رفیعه ایست که جز بسعادت شهادت ادراک
آن نکنی الحاصل حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد ای جد بزرگوار مرا هیچ حاجتی در بازگشتن بجهان نا پایدار نیست
دست من بگیر و با خود بقبر خود در آور فرمود ای فرزند ناچار بایدت بدنیا بازگشت تا سعادت شهادت دریابی و آن
ثواب عظیمی را که خداوند از بهرت مقدر فرموده ادراک نمائی همانا تو و پدرت و برادرت و عم و عم پدرت علی و
حسن و جعفر و حمزه علیهم السلام در عرصه محشر در یک زمره محشور و متفقا بهشت اندر شوید الحاصل امام حسین علیه السلام
وحشت نموده از خواب بیدار شد و در همان نیمه شب با قبر مادر و برادر صلوات الله علیهم وداع کرده اکمال اندوه و ملال
صبحگاهان از مسجد روی بمنزل شریف نهاد و در آنهنگام که از مسجد بیرون میشد دو شعر یزید بن مفرغ را بتمثل برخواند و در
آندو شعر که مشعر بر خبر موت و حفظ دین و غیرت حکایت میکرد ابو سعید مقبری که راوی این خبر است میگوید با خود گفتم تمثل
باین شعر سببی دارد چنانکه بعد از دو شب از مدینه بمکه معظمه راه برگرفت و بعضی گفته اند اینده و شعر را هنگام بیرون آمدن
از مدینه طیبه قرائت فرمود بالجمله چون امام حسین سلام الله علیه صبحگاه از مسجد بمنزل شریف تشریف قدوم ارزانی داشت
اهل بیت عصمت و طهارت و بنی عبد المطلب را از آنخواب باز نمود چنان غم و اندوهی بر اهل خاندان رسالت بنیان
دست داد که در تمام مشرق و مغرب عالم هیچ قوم و قبیله از ایشان محزونتر و غمناکتر نبود و جمله ایشان صدا بناله و گریه
و زاری و ندبه برآوردند و آنحضرت را رفتن بمکه در دل راسخ شد و بنا بر این نیت چون شب آینده بنیمه رسید بر قبر
مطهر و مضجع منور رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و رکعتی چند نماز بسپرد و آنمکان مقدس و مرقد مطهر را
وداع بازپسین کرده و از آنجا به بقیع غرقد برفت و بر سر قبرها در نشست و با فاطمه سلام الله علیها نیز وداع نمود و از آن
پس بمزار برادر فرخنده آثارش امام حسن ع برفت و با آنحضرت نیز وداع فرمود و هنگام صبحگاه بسرای خود بازگشت

بیان مقالات محمد بن حنفیه و بعضی دیگر با حضرت
سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه

امام حسین صلوات الله و سلامه علیه چون صبح چهره برگشود بسرای خود مراجعت فرمود و با اهل بیت خود عزیمت سفر
مکه را مقرر نمود در اثنای اینحال محمد بن حنفیه وارد شد چه معلوم فرموده بود که آنحضرت بسفری راهسپار است
لکن نمیدانست بکدام سوی روی میکند پس با آنحضرت عرض کرد ای برادر تو از همه کس و تمام خلق عالم نزد من عزیزتر
و محبوبتری و از جان من گرامی تری پدر و مادرم فدای تو باد سوگند با خدای از هیچکس نصیحت خود دریغ ندارم
و از جمله جهانیان تو سزاوارتری بنصیحت من زیرا که بحکم اخوت ما هر دو از یک صلب هستیم و تو بمنزله نفس من و جان
من و چشم من باشی و امروز سید و سند اهل بیت توئی و آنکس که طاعتش بر من فرض و واجب است توئی چه خداوند
ترا بر من برگزیده و ترا در شمار سادات بهشت مقرر ساخته و بروایتی عرض کرد پند و نصیحت و خیرخواهی خود را برای

هیچکس

میزان قرار بدهد و هرچه را از آن میزان بیرون نکرد منکر شود یا در مقام چون و چرا برآید زیرا که حکمتهای الهی که نامتناهی است از آن بالاتر است که عقول و افهام نارسای علیل کلیل ما مردمان ادراک جزئیات بلکه کلیات آنرا هم در پاره موارد از عهده برآید و همین ندانستن ما و تحیر اذهان ما و تحیرها و در عجب رفتن ما برای اثبات وجوب وجود صانع و عظمت ذات باریتعالی و تقدس دلیلی بس بزرگست پس با این تفصیل و بیان و مقدمه مقدار ما که اگر نه بحسب عادت پاره امور را می پذیریم و انکار نمیورزیم نبودی همه چیز و همه امور در عرصه انکار ما مساوی میشود مثلا اگر کسی آب را ندیده و با و بگفتند جنس آب با این اوصاف و خواص آن چنین و چنان است و حیات همه چیز با آنست البته منکر میشد و بسی تعجب میکرد و بر راوی میخندید یا اگر کسی آتش را ندانده و نشناسد و اوصاف از او بشنود البته در مقام انکار برآید یا اگر گژدم را ندیده باشد و اثر نیش او را بشنود منکر خواهد شد اگر کسی شمع را ندیده باشد و بگویند از پیه و پنبه شب ظلمانی چون روز نورانی روشن میشود البته انکار خواهد نمود و کذلک غیر ذلک و چون معلوم شد که ما در معرفت همه چیز اینگونه قاصر و بی استعدادیم و حال اینکه راجع بامور معاشیه ما باشد از چه روی بایست در ظهور حوادث عالم که بحسب حکمتهای خالق حکیم روی میدهد متوقع فهم و ادراک و معرفت حقیقت آن باشیم غریب اینست که اسرار پادشاهان ممالک بلکه صدور و وزراء و امراء ایشان را ما نباید بدانیم و اگر استفسار کنیم یا در مقام پرسش علت شویم مؤاخذ و مسؤل شویم و بسا باشد که از پادشاه و وزیر پیشگاه افعالی صادر شود که موجب تحیر و تعجب بلکه خنده دیگران گردد و چنان طول کردند که میخواهند پیراهن بر تن بدرند و بعد از چند ماه یا چند سال حکمت آن معلوم گردد و همه گویند ما ندانستیم و بیهوده پرسش سبب و علت کردیم با اینکه پادشاه یا وزرای پیشگاه از جنس رعیت و سپاه بیرون نیستند و همین رعیت بر حسب استعداد و قابلیت شاه و وزیر میتواند شد پس چگونه است که میخواهیم از اسرار و حکم خداوند بیچون و خالق بی انباز و انبیا و اوصیای او که اگرچه در صورت بشریت با دیگر مردم یکسان مینمایند اما بحسب معنی و حقیقت دیگرگان هستند آگاه باشیم مگر از پرکاهی خبر داریم که میخواهیم از دیگر چیزها مستحضر گردیم اگر بنای چون و چرا باشد در کجا و چه چیز هست که بسبب قصور فهم و ضعف ادراک نخواهیم گرد فهمهای امر بر بعضی امور عادت کرده ایم و بسیار دیده ایم و شنیده ایم در مقام انکار برنمیآئیم تو گوئی چرا باید آتش بسوزاند من میگویم چرا باید نسوزاند تو میگوئی چرا باید شمشیر بر دمن گویم چرا ببرد تو گوئی چرا باید شخص پارسا مظلوم شود من میگویم چرا باید پارسا باشد تا مظلوم نشود پس در مقام محاورت و احتجاج و مکابرت و چون و چرا چون مطلب دقیق شود افهام ما همه جا قاصر خواهد ماند لکن برای پاره مطالب و حوادث غریبه محض اینکه مغز و استعداد پاره کسان تحمل بر تافتن آنرا ندارد و بعضی دلایل و علل ذکر کرده اند تا آنان در مقام سکوت و سکون برآیند و بر قصور ادراک خود معترف شوند و موجب پریشانی خیال و سستی عقیده و دین او نگردد پس میگوئیم که بحسب فهم ناقص و ادراک قاصر خود میتوانیم مقدمه را چنین قرار بدهیم که خداوند قادر لم یزل محض شناسائی خود و افاضه فیض که لازمه ذات فیاض اوست و پاره حکمتها که خود میداند مخلوقات را بیافرید و چون ایشان را از عدم بوجود آورد تا بفیض او نائل شوند یکنوع از مخلوق خود را که بواسطه جلالت و صفا و قدس

ولطف

ولطف روح دارای جنبه یلی الربی و بحسب صورت بشری و اوصاف بشریت صاحب جنبه یلی الخلقی بودند میان خود و سایر مخلوق واسطه و مدار افاضه فیض الهی گردانید چه این مخلوق برای ترقی و تکمیل و تربیت و انتظام امر معیشت خود بر حسب تقاضای عناصر خود حاجتمند بکمیات و کیفیات و اسباب و آلات و ترتیبات و ترکیبات و تقلبات و تفصیلات و تغییراتی بودند که جز آنکه بایستی از جانب حق افاضه شود راهی نداشت و این زمره مخلوق بحسب استعداد ارواحی که در ایشان موجود است آن لیاقت و قابلیت را نداشتند که بتوانند بلافاصله محل خطاب و افاضات سبحانی باشند لاجرم خداوند این وجودات مقدسه نورانیه را که دارای روحی مخصوص هستند در میانه خود و ایشان واسطه نهاد و علومی که راجع بامر دنیا و عقبی و اصلاح هر دو سرای ایشان است با ایشان گذاشت و این اشریعت و دین و مذهب و طریقت و احکام دین خواند و حفظ دین را برای دوام و بقای نوع انسان که محل ودیعه نور معرفت است واجب ساخت و در اینحال برای امتحان عباد و نمو درجات عالیه اولیای خود مخلوق را بحسب تقاضای فطری اصلی فاعل مختار فرمود تا خبیث از طاهر طاهر و ظلمت از نور شناخته شود و در هر زمانی بحسب حکمت خود و تقاضای وقت برای حفظ این دین ترتیبی مقرر داشت چنانکه انبیای سلف نیز گاهی میکشتند گاهی کشته میشدند گاهی سلطنت و ریاست داشتند گاهی مظلوم و مقهور بودند و در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله مدتی مقتضی آن بود که پیغمبر بآن روش بگذراند تا وفات نماید و بعد از آن حضرت رسالت رتبت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نظر باقتضای زمان در کنج عزلت بزیست تا نوبت خلافت ظاهری یافت و آن جنگها بگذاشت و در زمان حضرت امام حسن علیه السلام صلاح در صلح بود چه در زمان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و محاربت با معویه قتلها و جنگهای بسیار روی داده بود و مردمان در بغض و کین آنحضرت کمین بودند و منتظر وقت شدند اگر امام حسن علیه السلام نیز بهمان روش راه پیمودی و ممکن بود چنان کار بقتل و قتال و فتنه و جدال بکشد که یکباره از دین اسلام جز نامی بر زبان نماند و آنحضرت زیان اینحال را از اعتزال خود بیشتر دید و از این روی پای در دامن عزلت درپیچید و در آنحال کناره داشتن بنظاره بود و اگرچه ظلم و عدوان جهان را در سپرد لکن بیک اندازه حفظ حدود اسلام و ظاهر شرع را منظور میداشتند و در اواخر ایام معویه که شیعیان را متاصل و حدود الهی را متروک و وصی مطلق را دشنام میراندند ضعف و فتور بزرگی در امر اسلام روی داد و چون یزید که باقسام فجور و ارتکاب انواع محرمات و ترک اوامر و نواهی الهی جسارت داشت بسلطنت بنشست اگر بهمان طریق مسامحت میشد و حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در مقام انکار برنمیآمد و مطالبه حق نمیفرمود یکباره شیرازه اسلام میگسیخت و دین حق مضمحل میشد و کفر و طغیان شایع میشد لاجرم از بیعت یزید پلید سر برکشید و در نهایت وضوح منکر شد و او را بفسق و فجور و مثالب و معایب برشمرد و چون معلوم بود که اگر بهمان مطالبه حق خود و منصب خلافت خود و طرد و منع و دفع یزید از سلطنت او قناعت شود در قلوب مردمان بآن درجه و میزان بطلان امر یزید و حقانیت اسلام راسخ نمیشود بلکه باخویش گویند سلطنتی را دیگری از دیگری باز گرفت و خود صاحب منبر و سریر و مشار و مشیر گشت لاجرم شهادت آنحضرت و اولاد آنحضرت و آن اهل بیت

مصیبت

میتوان ابا داد و گفت اینکه عادت بر آن رفته که هیچکس از پیغمبران و اوصیاء و مؤمنان تا شربت تلخ مرگ بکام شیرین نرسد در منازل مقرره و رفیعه بهشت برین جای نکند و هر کس را یک نوع مرگ مقدر گشته و امام حسین علیه السلام را مقدر شد که در راه رضای خدای تعالی و حفظ دین او شهید گردد پس میتواند بود که مراد رسولخدای صلی الله علیه وآله این باشد که ای حسین در گذرگاه منازل رفیعه بهشت برین مرگ مانند پلی است و پل تو شهادت تو است در راه دین خدا و باید از این خواب باز شوی و بدنیا مراجعت کنی و شهید گردی راقم حروف گوید از این خبر نیز مطلب لطیفی استنباط میشود چه در این کلام سید الشهداء علیه السلام که بحضرت رسولخدای صلی الله علیه وآله عرض میکند مرا حاجتی برجوع نمودن بدنیا نیست معلوم میشود که ائمه هدی سلام الله علیهم در آنحال که مردمان ایشان را در خواب مینگرند چون خواب دیگران است چنانکه خود میفرماید خواب و بیداری ما یکی است بلکه برای حفظ ظاهر عوالم بشریت باشد که مردمان ایشان را چون خودشان بدانند خود در اخواب میشناسند و قوای ظاهریه ایشان را چون دیگران نمایشی مینماید همانقدر است که در اینعالم خواب ارواح مقدسه ایشان بیشتر متوجه دیگر عوالم قدس و ملکوت و آسایش ایشان از ملاقات عالم ناسوت بیشتر است و اینجهان و آنجهان از بهر ایشان یکی است و مردن و نمردن مساوی است اینست که میفرماید مرا برجوع دنیا حاجتی نیست چه اگر آنحضرت از اینعالم صرف نظر فرموده و چون دیگران که هر وقت بمیرند جز در قیامت انگیزشش ندارند میبود این عرض را انشی نمود و کلام رسولخدا صلی الله علیه وآله که فرمود ناچار باید بدنیا بازگردی مشعر بر این مسئله خواهد بود و نیز میشاید مقصود از دنیا و رجوع بآن معنی لغوی آن باشد که برابر علیا است یعنی مرا رجوع بعالم ناسوت و این منزلگاه پست و دنی رغبت نمیرود بالجمله مینویسد اگر کسی را اخذشه در جواب مذکور روی بدهد و بگوید اگر چنین است درجات عالیه حضرت سید الشهداء بواسطه شهادت آنحضرت تفاوت ندارد پس اجر و مزد آنحضرت در عوض شهادت و مصیبت چیست میگوئیم علو مرتبت و رفعت منزلت و تکمیل قرب معنوی و شأن و قدر معنوی باطنی در حضرت خداوند قادر از جمله درجات و مقاماتی است که جمله درجات بهشت و آنچه در بهشت است مانند ذره ایست در برابر عالم و عالمیان و زمین و آسمان و بر این مسئله تمثال و نظیری یاد آریم و گوئیم مردم جهان و مقربان آستان پادشاهان ذیشان را چون دو قسمت نمائیم یک طبقه را دارای اموال و املاک کثیره و یک طبقه را صاحب تقرب به پیشگاه پادشاه بخوانیم این طبقه که از جمله مقربین هستند اگرچه از مال و متاع جهان بهره کامل نداشته باشند بلکه بعسرت و سختی بگذرانند تقرب خود را با هیچ مال و منالی تبدیل نکنند و بهمان لذت تقرب بر قوت جسم و روح بیفزایند چنانکه فرعون در جواب ساحران و تلافی خدمات ایشان گفت شما را از جمله مقربان آستان خود میگردانم و بمال و منال وعده نداد و اینمعنی در نظر اهل معنی مکشوف است که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه را در پیشگاه خالق مهر و ماه آن درجه قرب و منزلت است که از حیز تقریر و تحریر جن و انس بیرون است کدام رتبت و مقام از آن برتر تواند بود که خداوند تعالی او را ثار الله میخواند و روح مقدسش را بدست اقتدار خود قبض میفرماید و خداوند جل اسمه با آن عظمت و کبریا خود را وارث خون آن بزرگوار قرار داده و صاحب و طالب خونش نامیده و زیارت قبر شریفش را مانند زیارت خود بر فراز عرش اعلی گردانیده و مرثیه آنحضرت را بر پیغمبران خود عرض داده و ایشان را گریان و نالان داشته و هر یک را ترک اولائی

ومصیبت که از ابتدای عالم تا انتهای جهان بر هیچکس فرود نگشته برترین دلیل بطلان امر مخالفان و صحت بیعت یزدان و دین اسلام شد چنانکه صبوری بر آن مصائب و شکرگزاری بر آن بلیات بر آنچه مسطور شد حجتی مبرهن است چه خود میدانست که حمل این مصیبت که موجب حفظ دین خدا و نهاد است چقدر منفعتها دارد و متضمن چگونه فوائد و مثوبات است که با ادراک آن درجات اینجمله بسی سهل و آسان است از اینست که بهر مصیبتی و بلیتی و شهادت هر عزیزی بشاشت و انبساط آنحضرت بیشتر میشد چه در حصول مقصود امیدوارتر میگشت تا بدانجا که در نفس آخرین فرمود اکنون قسم بپروردگار کعبه فایز و کامکار شدم چه دین خدا را که جمعی از شیاطین الانس میخواستند پایمال کنند در قبول شهادت بنظام و قوام در آوردم و آنچه خواستم بکام خود دریافتم چنانچه هم اکنون که چه بسیار سالها از قضیه شهادت آنحضرت برگذشته شعار بزرگ اسلام و قوت مسلمانی در اقامت مراسم عزاداری آنحضرت است و اگر خوب بسنجند میتوان گفت در هر سالی کم صد کرور تومان در اغلب ممالک روی زمین صرف مراتب عزاداری و زیارت و قدر مطهر و موقوفات و تعمیر مشاهد این بزرگوار و سایر شهدا علیهم السلام میشود و در هیچ ملکتی از ممالک عظیمه جهان این چنین مبلغ بزرگ در مصرف مخصوصی بلکه عشر آن بمصرف نمیرسد و اگر تأمل کنند شاید بهر سالی بیست کرور در نفس این محل محترم امر معیشت خود را میگذرانند و آن معجزاتی که از این مراقد منوره متدرجا ظاهر میشود از تمام انبیای سلف ظاهر نگردیده است و چون مقامات دنیویه و مثوبات و فواید اینجهانی آنحضرت باین درجه باشد معلوم است که تا چه اخرویه آنحضرت که جز حضرت احدیت نمیداند چه خواهد بود از خود گذشت و بهره و عالم بهره او گشت ساعتی تلخیت کشید و جان جهانی را بخرید ساعتی دچار تشنگی شد و خلقی بشمار را از آب مغفرت سیراب ساخت در بحار الانوار و کتاب احتجاج مسطور است که محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی گفت در خدمت شیخ جلیل ابی القاسم حسین بن روح قدس الله سره با جماعتی حاضر بودم علی بن عیسی القصری نیز حضور داشت در اینحال مردی بدو برخاست و گفت همیخواهم ترا از چیزی سؤال کنم گفت هر چه خواهی بپرس گفت مرا از حسین بن علی علیهما السلام خبر گوی آیا او ولی خدا میباشد گفت آری گفت مرا از کشنده او خبر ده آیا قاتل حسین علیه السلام دشمن خدا هست گفت آری آنمرد گفت آیا جایز میباشد که خداوند دشمن خود را بر ولی خود مسلط گرداند شیخ ابوالقاسم فرمود بفهم آنچه را که با تو میگویم بدانکه خدای سبحان مردمان را بشهادت عیان مخاطب نداشته و بالمشافهه با ایشان تکلم نفرمود بلکه از جنس و صنف ایشان بشر را مانند ایشان با نجاعت رتبت پیغمبری داد چه اگر از غیر صنف و صورت ایشان ارسال پیغمبران میفرمود مردمان از وی نفرت میکردند و از ایشان پذیرفتار نمیشدند اما چون این پیغمبران بصورت و جنس ایشان مبعوث شدند و مانند ایشان طعام بخوردند و در بازارها بسپردند با ایشان گفتند شما نیز مانند ما هستید آنچه گوئید و این اوامر و نواهی را که میگذارید از شما قبول نمیکنیم مگر اینکه چیزی بیاورید که ما از مانند آن عاجز باشیم تا بدانیم شما اختصاصی دارید و آنچه ما بآن قادر نیستیم توانا هستید از اینروی خدای عز و جل ایشان را صاحب معجزاتی ساخت که دیگران از اتیان آن عاجز ماندند پاره از ایشان بعد از آنکه مدتی قوم خود را بیم داد و راه عذر را بر ایشان بست و ساخت طوفان را بیاورد و هر کس متمرد و یاغی بود غرق ساخت و بعضی را در آتش بیفکندند و خداوند آن آتش سوزان را بر خلیل خود برد و سلام گردانید

کلمات حسین بن روح

بوده است از برکت گریستن بر آنحضرت بیامرزیده و قلوب مؤمنان را که فرد کامل ایشان انبیای عظام و ائمه
کرام علیهم السلام هستند قبر آنحضرت نموده و هزاران هزار گناه کار و خطا کار خاطئان را بیک قطره اشک چشمی
که در مصیبت آنحضرت فرو ریزد بیامرزد و کلید درهای بهشت و دوزخ را مخصوص بآنحضرت داشته و بروزگار قیامت
هر کس را خواهد به بهشت و هر که را فرماید بجهنم در آورند و منصب والای امامت و وصایت را در اولاد او مقرر داشته
و تربت مبارکش را شفای هر درد بی درمان و سکون کشتیهای دچار طوفان و استجابت دعوات را در تحت قبه
مبارکش برقرار و زیارت او را موجب آمرزش معاصی کبیره و صغیره گردانیده و دیده شیعه را تا قیامت بر این مصیبت
گریان و قلوب مؤمنان را بر این رزیت بریان و ملائکه مقربین و آسمان و زمین را از این شهادت نالان و از اثر این امر
عظیم که عرش عظیم را متزلزل گردانیده تا قیامت در ذرات موجودات و موالید ثلاثه نمایان و معجزات عدیده از
مرقد منورش همه روز پدیدار و آیات کریمه همه وقت در صفحه لیل و نهار نمودار است قاضی نور الله اجره علی الله در
کتاب مجالس المؤمنین میفرماید ملا جامی با آنهمه تعصب این شعر در ثواب زیارت و بیان آن زمین نمود دلالت گفته است
کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین   هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین   کعبه بگرد روضه او میکند طواف
رکب الحجیج این تروحون این این   حالا باید دانست بعد از آنکه ملا جامی را در زیارت این مشهد منور عقیدت چنین است
اعتقاد او نسبت بیزید پلید و ابن زیاد و شمر و عمر سعد و سایر قتله لعنة الله علیهم چیست و همچنین در سایر مشاهد مقدسه
نجف اشرف و مشهد مقدس رضوی و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم و قاتلان و مخالفان ایشان علیهم اللعن والخذلان
با چه اعتقاد است با آنکه در تمام اوقات از این مشهد منور اقسام کرامات آشکار است چنانکه ملا جامی در این شعر خبر
گوید از قاف تا بقاف پر است از کرامتش   آن به که حیله جوی کند ترک شید و شین   چه مبلغ های گزاف در
مخارج و مصارف مجلس تعزیه و سوگواری آنحضرت در روی زمین بکار میرود و چه سلاطین عظیم الشأن و علمای
اعلام و وزراء و امراء عظام و طبقات مردم ذو المجد و الاحترام که در مجلس سوگواری این امام شهید و مظلوم سعید
هر درویشی صعلوک مجالس و هم سلوک میکردند و کسانیکه بر فراز فرشهای دیبا و اطلس هنوز و میگذرند در ایام و لیالی
عاشورا با سر و پای برهنه در کوی و برزن با حالت ناله و شیون عبور میدهند و پادشاهان با تاج و نگین چون
بآن سرزمین میرسند تاج از سر بر میدارند و جبین بر خاک میسایند و با دیده نمناک و گریبان چاک خاک بر سر میریزند
و بایکار و کردار فرق مباهات از افلاک میگذرانند و خاک آستان مبارکش را کحل الجواهر مردمک آمال و آرزو
میگردانند و در حال نماز و سجده در حضرت بی نیاز پیشانی خود را از سودن بر آن نورانی و مایه تقرب بحضرت یزدانی
میگردانند و تسبیح خداوند سبوح را از آن گل سبحه کنند و اجرت دنیا و آخرت یابند لکن ما مردم بواسطه غلبه جنبه حیوانی
و تبعیت شهوات نفسانی و احاطه وساوس شیطانی نهایت آمال و امانی را در جمع مال و دیدار اهل و عیال و
خوردن و پوشیدن و نوشیدن و بعیش و عشرت کوشیدن میشماریم و اگر در عبادت و اطاعت خداوندی زحمتی
بر خویش بر نهیم همچنان در هوای حور العین و غلمان و لذائذ اطعمه و اشربه و باغ و بوستان و قصور بهشت جاویدان و آنیم
و از آشامیدن رحیق وحدت و سلسبیل معرفت و کوثر تقرب و تسنیم رضای خداوند کریم هستیم جملگی بی بهره ایم
از جرعه کاس الکرام   این تعاول بین که با عشاق مسکین کرده اند   و اگر کیم و از صد هزاران هزار

گردانید و بعضی شتر از سنگ بر آورد و شیر از پستانش جریان یافت و پاره دریا را از نهیبش برشکافت و از
سنگی دوازده چشمه آب بجوشانید و چوب خشک او را اژدهائی بساخت که آنچه سحر کرده بودند فرو برد و حضرت
عیسی علیه السلام اکمه و ابرص را شفا داد و مردگان را از قبر زنده بیرون کرد و باذن خدای زندگانی داد و از آنچه
میخوردند و در خانه های خود ذخیره میساختند خبر داد و بدست پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله ماه بدو نیمه شد
و جانوران بهیمه مانند شتر و گرگ و جز آنها بادی سخن راندند و چون اینجماعت پیغمبران اینگونه معجزات بنمودند بایک
خلق از آوردن مانند آن عاجز و بیچاره ماندند تقدیر خداوند قدیر و لطف او نسبت به بندگان خود و حکمت او چنان
افتاد که پیغمبران خود را با وجود چنین معجزات در حالی غالب و در حالی دیگر مغلوب و در حالی قاهر و در حالی مقهور
فرمود چه اگر ایشان را در تمامت احوال ایشان قاهر و غالب میگردانید و ایشان را در مقام ابتلا و امتحان نمیاورد
مردمان بواسطه این معجزات و بزرگی و عظمت که در ایشان نگران بودند بپرستش ایشان قیام میکردند و خدای خود
میخواندند و فضل صبوری و شکیبائی این مردم در بلیت و محنت آشکار نمیشد پس خداوند عز و جل احوال ایشان را دخیار
این موارد چون دیگران گردانید تا در حال محنت و بلیت شکیبا و در حال عافیت و فیروزی بر دشمنان شاکر و در تمامت
حالات خودشان متواضع و فروتن باشند و برتری نخواهند و متجبر نگردند و بندگان خدای بدانند که ایشان را از پی
خالقی و معبودی و مدبری است و بعبادت آنخدای بپردازند و آنچه پیغمبران وی گویند اطاعت نمایند و حجت خدای
بر اینجماعت که در مراتب و مقامات این انبیا از حد ایشان برتر سخن میکنند و ایشان را خدا میخوانند یا آنانکه با ایشان
عناد میورزند و مخالفت و معصیت مینمایند و با آنچه انبیا و پیغمبران از جانب یزدان میآورند منکر میشوند ثابت گردد
تا هلاک شود هر کس منکر چیزی آشکار و بر حق است و زندگی جاوید یابد هر کس مقر و معترف است محمد بن ابراهیم
بن اسحق گوید روز دیگر بخدمت شیخ اعلی الله مقامه روی نهادم و با خویش گفتم بایست معلوم دارم آیا آنچه دیروز
با من بگفت از جانب او است یا از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه رسیده است چون مرا دید از آن پیش که من لب
بسخن برگشایم با من فرمود اگر از آسمان فرو افتم یا عقابی تیز چنگال مرا بچنگ و منقار برباید یا باد وزان مرا در بیابانی
بی آب و گیاه در افکند دوست تر دارم از اینکه برای و رویت خود یا از جانب خود در دین خدای سخن کنم بلکه
اینجمله که باز گفتم همه از اصل و مسموع از حضرت حجة الله علیه السلام است و از این قبیل اخبار بسیار است و در اکثر
حروف در مجلدات احوال حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و سایر ائمه هدی علیهم السلام مرقوم داشته اید

بیان آهنگ حضرت سید الشهداء علیه السلام بخروج
از مدینه و رؤیای آنحضرت و تحقیق در باب خواب

امام حسین علیه السلام یکباره بسفر کردن از مدینه بمکه عزیمت بربست و مهیای سفر گشت و دیگر باره برای وداع با
قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله بیامد و بر سر قبر منور آنحضرت سلام بداد و عرض کرد ای فرستاده خداوند و قال یا رسول الله بابی انت و امی
و مادرم فدایت باد اینک با نهایت کراهت وامانده و از جوار تو بیرون میشوم و در میان من و تو جدائی افکنده
و بر من سخت گرفتند تا با یزید بن معویه که از شرب خمر و ارتکاب فجور مهجور نیست بیعت نمایم اگر قبول کنم طریق کفر

چیا پرم واگر پذیرفتار نشوم مرا میکشند اینک با تمام کراهت از پناه تو دور میشوم ای رسولخدا از من بر تو سلام
باد در اینوقت آنحضرت را خوابی دربود و رسولخدا را نگران شد که بیامد و بر وی سلام داد و فرمود ای فرزند من
همانا پدرت و مادرت و برادرت در بهشت جاوید و بهشت باقی در حضرت من حضور دارند و جملگی مشتاق
ملاقات تواند بجانب ما شتاب گیر و بدان ای فرزند خداوند از بهر تو در بهشت مقامی مقرر داشته که بنور و فروغ
حضرت ایزد تعالی محفوف است و این سعادت را جز بشهادت نتوانی دریافت الخ این هنگام حضرت سید الشهدا
با کمال خوف و خشیت مانند موسی بن عمران علیهما السلام بیرون شد و همیگفت ای پروردگار من نجات بخش مرا
از گروه ستمکاران جناب سکینه خاتون دختر امام حسین سلام الله علیهما میفرماید وقتی از مدینه بیرون شدیم هیچ
اهل بیتی از اهل بیت رسولخدای صلی الله علیه و آله ترسان تر و هراسان تر نبود معلوم باد از کتب اخبار چنان بر می‌آید
که خواب دیدن حضرت سید الشهداء رسولخدای صلی الله علیه و آله را در همان وداع آخرین بود چه آنانکه بیان
خواب اگرده اند نوشته اند چون آنحضرت بوداع بازپسین بیامد آنخواب بدید و اندوهناک با اهل بیت خود بگفت
چنانکه پاره مضامین و کلمات حضرت سکینه خاتون سلام الله علیها نیز دلالت برآن میکند که آنخواب همان خواب است
راقم حروف گوید در اینخبر پاره مطالب لطیفه است که برای رفع پاره خیالات و توهمات بایست کشوف داشت
همانا علمای اعلام و فقهای کرام را از جماعت شیعه اشکالی نیست که هر خوابیکه پیغمبران عظام و ائمه انام علیهم السلام
ببینند در حکم وحی است و الهام و خواب طبقه انبیا و اوصیا از جمله الهامات است و طریقی است از طرق علوم
ایشان و شیطانرا آنقدرت نیست که اخلالی در رؤیای ایشان بنماید و با این ترتیب که بازنموده شد معلوم شد
رؤیای حضرت امام حسین علیه السلام و دیدن آنحضرت جد خود رسولخدا را و آن مکالمات که در میانه بگذشته
بمنزله وحی و الهام است و نیز از عقاید راسخه و ضروریات مذهب امامیه علیهم الرحمه است که مفاتیح درهای
بهشت و جهنم در روز قیامت کبری بدست امیر و فرزندان عظامش علیهم السلام است و اوست قاسم بهشت و
دوزخ در کنار دوزخ بایستد و با آتش افروخته جهنم فرمان میدهد که اینرا ماخوذ دار و آنرا یکسو بگذار و همچنین
بهشت برین و جنات نعیم و کوثر و تسنیم و درجات عالیه و مقامات متعالیه بهشت باختیار و دست اقتدار
ایشانست و خدایتعالی بهشت را العهده ایشان گذاشته بلکه بطفیل وجود ایشان خلق کرده بلکه خوشنودی ایشان
بهشت است و غضب ایشان جهنم است و درجات ایشان در بهشت برین از تمامت درجات بهشتیان ارفع و
اشرف و اعلی و اقدس و اکرم است و همچنین موافق اخبار و آثار درجات و مقامات و شئونات پیغمبران
و جانشینان و اوصیای ایشان موهوبی است خداوند تعالی چنانچه خواست ایشانرا بیافرید و از روز ازل آنچه
میبایست بدیگر طبقات آفریدگان نمیشاید با ایشان کرامت کرد و از سعادت وجود ایشان ما سوی الله را بیافرید
و با این مقدمه عقلیه درجاتی که امام حسین علیه السلام راست از حیثیت شهادت آنحضرت تفاوت نمیکند چنانکه سایر
ائمه انام سلام الله علیهم که باین درجه بلیت و مصیبت نیافته اند برترین درجات بهشت را دارا هستند از اینروی در
نظر کوتاه نظران اشکالی در اینکلام رسولخدای صلی الله علیه و آله که میفرماید الحسین ترا درجاتی هست که بآنها
نائل نشوی مگر بشهادت حاصل میشود در ترجمه بحار الانوار مینویسد جواب از این شبهه و اشکال را بدو وجه

جز و لذت تقرب را دریابیم یکباره بر متاع دنیا و لذائذ آخرت پشت پای زنیم و حاصل کون و مکان را بجزئی بیاشام
مردن را عین زیستن و نیستی را عین هستی و فنا را عین بقا و شهادت را عین سعادت و مصیبت را عین عشرت
و مفارقت را عین مواصلت و زحمت را عین راحت بخوانیم و جواب دوم اینست که از آیات و اخبار کثیره
آشکار است که هر کس را در بهشت درجه و در جهنم منزلی است و آنانکه وارد بهشت میشوند درجات بهشتی آنانرا
که بجهنم میروند وارث میگردند چنانکه خداوند در قرآن میفرماید آنانکه وارث میشوند فردوس را و این معنی
روشن است که بهر روز گروهی بسیار بواسطه گریستن بر آنحضرت و زیارت قبر مطهرش مستوجب دخول بهشت و
آزاد شدن از جهنم میشوند و چه بسیار مردم که بواسطه این قضیه هایله و شهادت امام علیه السلام بمذهب شیعه
اندر شدند و حقیقت اهل بیت رسالت بجهت شهادت آنحضرت بر عالمیان نمایان شد و بنابر این مقدمه قطعیه شاید
مقصود از آن درجاتی که در حدیث وارد است درجات شیعیان آنحضرت بوده باشد زیرا که بسیار از شیعیان
اگر بواسطه شهادت آنحضرت نبود مستحق بهشت نمیگشتند راقم حروف گوید بعد از این بیان که از صاحب بحار الانوار
و تراوش خیال این بنده مسطور شد میگوئیم چنان گمان نبرند که اگر حضرت سید الشهداء علیه السلام دارای این
مقام و منزلت شد سایر ائمه سلام الله علیهم که در عالم ظاهر اینگونه مصیبت نیافتند از ادراک درجات عالیه محروم
میباشند و خداوند در حق ایشان اینگونه عنایت را نفرموده است چه هر یک از ایشان ادراک مصائب فرموده
اند که رضای حق را دریافته و رضوانش را حاصل کرده اند مثلا جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در ترویج اسلام
و حمایت حضرت سید الانام و مقاسات مخالفت معاندین و دیگر حالات و عوالمی که برای آنحضرت دست داد
تا در راه خدا شهید گشت و نیز شهادت دو فرزندش حسنین و دیگر فرزندانش و اسیری اولادش و آمدت خانه
نشستن و از حق خود مهجور بودن و جناب امام حسن علیه السلام را آن مصائب که از جد و پدر و مادر بدید و اخبار که
از شهادت برادرش امام حسین علیه السلام میداد و آن صلحی که با معویه کرد و آن مشقاتی که از اعوان معویه دید تا گاهی
که مسموم و شهید شد معلوم است حالت صدمت آنحضرت بچه میزان است چنانکه میفرماید یک ضربت شمشیر امیر
المؤمنین در وقعه خندق از عبادت ثقلین افضل است و صلح امام حسن با معویه از مصیبت سید الشهداء سختتر
است پس چون بحقیقت بنگرند تمامت ائمه هدی علیهم السلام برای ترویج دین خدا و تکمیل رضای خدا آنچه بایسته
بوده است عمل فرموده اند و درجات عالیه را که از آن حیثیت باید دریافت دریافته اند منتهای امر اعمال و افعال
و قبول محنت و مصیبت هر یک بحسب اقتضای زمان بوده است و قبول این مصائب اگر چند اسباب زحمت
عنصر بشری ایشان بوده است لکن ارواح مقدسه ایشان موجب نهایت سرور و آسایش است و احوال و اعمال
و اقوال و افعال ایشانرا با دیگران قیاس نباید کرد و از این برتر میتوانیم گفت مقدورات و فیوض الهی را انتهائی
نیست و محمد و اهل بیت او را صلوات الله علیهم هر چند درجات عالیه و مقام محمود است معذلک در اداء
شهادت بر درجات ایشان افزوده میشود و این فرانش درجات مخصوص باین انوار کثیرة البرکات میباشد چنانکه
میگویند صلوات دوستان ایشان بر ایشان موجب ازدیاد درجات ایشانست باینمعنی که هر وقت محبین
ایشان بصلوات ایشان بپردازند یا در مصائب ایشان گریان گردند و مثاب و ماجور شوند و لعمری

ایشان برسد موجب سرور ایشان میشود و این کیفیت را مزید درجات ایشان نامند نه اینکه درجات و مثوبات را در یابند که قبل از صلوات فرستادن دوستان بر ایشان نیافته بودند بلکه یافته بودند چنانکه شواهد عقلیه و نقلیه بر این مطلب دلالت تام

در تحقیق معنی کلام امام حسین علیه السّلام که خداوند خواسته است مرا شهید و عیالم را اسیر بیند

یزدان تعالی اینجهان را مقام عمل و آزمایش گردانیده است اگر جمله انسان بر یکسان بودند و جملگی جانب عصیان میسپردند یا در طریق اطاعت سالک میشدند بهیچوجه طی درجات و مقامات و تفاوت شئونات معلوم نمیشد و از رحمت و غضب و خلد برین و دوزخ و جحیم و دیوان حساب و ارسال رسل و انفاذ کتاب و عزّ و جلال و قدرت و کمال ایزد ذو الجلال سخن نمیرفت و مراتب جلیله اجساد نورانی و ارواح یزدانی مشهود نمیگشت و دقایق اطاعت و لطایف عبادت و حقایق روبیت و سبحیت ایشان که مظهر خداوند سبحان هستند معلوم نمیافتاد و چون ذات کامل الصفات خداوندی با کمال قرب در نهایت بعد است و در نهایت ممازجت در کمال مباینت است و بهیچوجه با مخلوق خود مجانست و مشابهت و مشاکلت ندارد و اگر از انوار خاصه خود این هیاکل مبارکه انبیا و ائمه هدی را نیافریده و ایشان را مظاهر و نوّاب خود نمیفرمود محال بود که هیچ مخلوقی بشناسایی پروردگار خویش راه برد و بداند این مخلوق را خالقی و این مصنوع را صانعی و این مرزوق را رازقی و این آفتاب تابان و مهر فروزان را فروزنده و این سپهر گردان و ستارگان آسمان را فرازنده و این زمین پهناور و بحر و بر را آفریننده ایست لهذا این اشباح شریفه را که نظایر و اشباهی ندارند از انوار خاصه خود بیافرید و باین مخلوق برانگیخت تا ایشان را عارف و عالم بصانع خود آگاه گردانند و درجه قرب و منزلت ایشان را نسبت بخود چنان گردانید که فرمود میخواهند چیزی را که خدای خواسته است و اینکلام دلالت بر نهایت اتصال و قرب مینماید پس اوصاف و اخلاق و استطاعت و قدرت و تصرفاتی که از شئونات ایزدی است در ایشان موجود فرمود و اگر این خمیرمایه و این ضمیر بلندپایه را در ایشان نمیگذاشت چگونه افعالی از ایشان بروز و ظهور میگرفت که از حد بشر خارج و با کردار آفریدگار همانند میگشت و معجزه و خرق عادت خوانده میشد چگونه پیکر انور رسول خدای صلی الله علیه و آله معراج جسمانی را با آن اوصاف مشهوره میسپرد و چگونه آنجسد مبارک را پروازها و از مرکز خاک طی درجات و افلاکی را میگذاشت که دست خیال و پای وهم و پندار لطیف را آنگونه سیر متصور نمیگشت چگونه شخص شخیص مرتضی علیه السلام در یک آن در هفتاد مکان حاضر یا بر تمامت عوالم ناظر یا بر سر هر مولود و متوفائی پدیدار میگشت بلکه از تربت مبارک ایشان معجزاتی نمودار میشد که از احیای هیچ طبقه مشهود نمیشود یا ازین هیاکل مقدسه من المهد الی اللحد اوصافی و اطواری پدیدار میآمد که از اندازه بشر خارج است یا در هر نفسی ازین نفوس مقدسه و انوار الهیه در هر صفتی از صفات اندرجه کمال ظاهر میشد که هیچیک آن در هیچکس ممکن نمیگردد بلکه بجمله از صفاتی است که مخصوص بصفات کامله الهیه است اگر جز اینست چگونه بعد از مردن صفات زندگان را بروز میدهند و در حال خفتن آثار بیدارها مینمایند این هیکل بشری و کالبد عنصری چگونه میتواند افعالی را بنماید که بیرون از حدّ اوست اخبار از ما فی الضمیر و طی الارض و اتصالات و اتحاداتی که نه در خور این کالبد است از چیست اگر ممکن است چرا در غیر ایشان محالست پس اینجمله دلالت

بر آن دارد که ایشان خدا نیستند لکن از خدا هم جدا نیستند و جدا نبودن را چه بسیار معانی و لطایف است که از اندازه تقریر و تحریر و بمقدار فهم و ادراک و علم و بیان ما بیرون است و با این مقدمات قطعیه معلوم شد که حیات و ممات و نوم و یقظه و حرکات و سکنات و اطوار و اخلاق ایشان غیر از دیگران است و هرچه در ایشانست برتر از رتبت بشر است و اگر با بشر مساوی بودند مظاهر خداوند و قادر نمیتوانستند باشند و چون یزدان تعالی اینوجود ذات مبارکه را این مقدار خصایص و منزلت بخشید و ایشان را با این اوصاف و استطاعت بیافرید و بمخلوق بفرستاد اگر اینمردم ایندرجه حالت اطاعت و انقیاد و عبودیت و تسلیم و خوف و خشیت و مردن و کشته شدن و مسموم گردیدن و اسیر افتادن و بدست ظالمان دچار آمدن و اظهار گرسنگی و تشنگی و آشفتگی و وارستگی و اعتزال و ملالت و نالیدن و گریستن و بیداری و خفتن و صفات بشریه و اطوار مخلوقیت را از ایشان مشاهدت میکردند البته ایشانرا خداوند خود و خالق خود و رازق خود و محیی و ممیت خود میخواندند چه آن استعداد و لیاقت و قابلیت و نورانیت و روحانیت ندارند که در غیر از عوالم خود سایر و بر مراتب عزّ و جلال و عظمت و کمال مهیمن متعال ناظر گردند اینست که خداوند سبحان بواسطه این امور و آن حکمتها که خود میداند و هیچکس نمیتواند بداند اینمقدار اثرا در حق ایشان بفرمود که گاهی شهید و گاهی اسیر و گاهی منزوی و گاهی حکمران شدند گاهی از اخبار سموات و ارضین باز نمودند و گاهی کوزه زهر را بنوشیدند و گاهی فرمودند از اینمسئله بیخبریم و اوصاف و اخلاق مختلفه بنمودند تا مردمان نه ایشان را خدا بدانند و نه مانند خود بشمارند و هرچه دیدند و از حوادث جهان بر ایشان نازل شد اگرچه پاره مخالف قبول طبیعت بشریت و نشان رنج و زحمت و بلیّت بود و لکن بر حسب باطن و معنی موجب سرور و شادی ایشان میگشت پس در آنجا که حضرت سید الشهدا علیه السلام با جناب ام سلمه میفرماید خدای تعالی خواسته است که مرا شهید و عیالم را بدست ظالمان اسیر بیند نباید منافی اثبات اختیار و نفی جبر دانست و از این افزون اگر از طریق علم بر سخن کنیم معنی قد شاء الله ان یرانی مقتولا و مفاد آن بیشتر از آن نیست که گوئیم که خداوند دانسته است که مرا مقتول بیند و در کتب حکما و تصانیف عرفا براهین کثیره عقلیه اقامت شده است که آن علم خدائی که عین ذات اوست علت افعال عباد نمیشود و اگر بر جبر حمل نمائیم از چه روی حضرت سید الشهدا در روز عاشورا هرچه بر مصائبش افزوده تر میشد گونه مبارکش گلگونتر میگشت و از چه روی گاهی که یکباره بر شهادت خود و وفای بعهد خویش یقین نمود فرمود فزت و ربّ الکعبة و از چه امیر المؤمنین خواستار شهادت و ملاقات حضرت احدیت میشد پس خداوند تعالی برای افاضه فیض و شناسائی خود خلق را بیافرید و این انوار مبارکه را برای هدایت ایشان با ایشان بفرستاد و برای تکمیل عدل و نمایش جود و احسان و مراتب و مقامات عالیه و عظمت و قهاریت و کبریای خود اینگونه مقدرات را مقرر فرمود تا آنچه مسطور شد و آنچه از حیز وهم و خیال و تحریر ما بیرون و از اینعوالم ما که در آنیم افزون است ظاهر فرماید و چون در اینمطالب مندرجه و تحقیقات و بیانات تأمل شود هیچ خدشه در خیال نیاید و از توهم پاره مسائل آسوده مانند و در کلیه مسائل مذکوره گوئیم اولا مقصود از درجاتیکه در حدیث شریف وارد است نه درجاتیست که ما فرض میکنیم و از مراتب جنانیه گمان میبریم چه بهشت و درجات عالیه آن بطفیل وجود این اشباح نورانیه خلق شده و هر موجودی و ممکنی که خدای تعالی پس از

خلقت

خلقت این انوار مبارکه بیافریده و در عالم خلق متمشی شده است در تحت وجود و علم ایشانست بهشت و درجات آن نیز یکی از اینجمله است وجود شمر و شمشیر و قدرت شمر و برش خنجر بلکه اراده شمر نیز باختیار اوست و هرچه را عالی یا دانی یا فوق یا تحت اسم بگذارند همه در تحت خلقت اوست پس این درجات از حیثیت لفظ است و نسبت بحضرت سیدالشهدا ارواحنا له الفدا باندازه ایست که درباره هیچ پیغمبر و ولی و وصی موجود نیست مثلا چون خداوند تعالی حضرت اسمعیل را خواهد از قتل برهاند فدیه از بهر شش از بهشت میفرستد و حضرت یحیی علیه السلام را چون بکشند هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل بقتل میرسد و حمزة بن عبدالمطلب را هفتاد کس القتل میآورند و کذلک غیر ذلک و این قصاصها همه راجع بحفظ دین الهی است اما چون نوبت بامام حسین علیه السلام و حفظ دین مبین اسلام که اِنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاِسلام وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ میرسد که حامل معارف الهیه و ودیعه بزرگ لم یزلی است و بایستی شهادت آن حضرت حافظ آن باشد خداوندش ثارالله میخواند و این درجه ایست که هیچ آفریده را بهره نشده و نخواهد شد و هم آن حضرت ذخیره ایست که بهیچ مخلوق عطا نشده است زیرا که عمل بزرگیست و هیچ خیر باین عظمت نبوده و نخواهد بود و این یکی از آن درجاتست که در عالم وجود جز شهادت آنحضرت موجود نمیشود و دیگر آنکه معاصی مخلوق و همچنین ترک اولای اولیای عظام و ازدیاد تقرب و ارتفاع درجات ایشان و فواید عدیده دیگر بواسطه شهادت آنحضرت و ظهور آن که موجب گریستن ایشان میشود و باینواسطه مستوجب شفاعت آنحضرت در حق ایشان و عزاداران آن امام والامقام روحنا فداه میشوند و نیز فواید دنیویه و اخرویه که از مشاهد منوره ایشان تا روز قیامت میبرند یا صبوری و شکیبائی که بر وفور بلایا و محن بواسطه یاد کردن مصائب آنحضرت و اهل و اصحاب آنحضرت مینمایند و مثاب و مأجور میگردند حاصل میگردد بجمله در بروز مصیبت و شهادت آنحضرتست که اگر این شهادت روی نمیداد جهانیان از آن مثوبات و رستگاری از عقوبات روی نمیداد و آنحضرت را این درجه شفاعت من حیث المناسبه که ارفع درجات و اسباب شفاعت حضرت فخر کائنات است حاصل نمیگردید و از اینست که در ذکر سجده که بعد از قرائت زیارت عاشورا وارد است میفرماید اَللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِم اَلحَمدُ لِلّهِ عَلی عَظیمِ رَزِیَّتی اَللّهُمَّ ارزُقنی شَفاعَةَ الحُسَینِ یَومَ الوُرُودِ و ذکر مصیبتی که بر امام حسین علیه السلام رسید در مقام حفظ دین و نجات گناهکاران و ادراک درجات عالیه برای ایشان و تمام اولیا و انبیا نمیبود و چگونه بایستی شکر این مصیبت را سر بسجده نهاد و اگر برای آنحضرت رنجی بی هزار گنج بود چگونه این عبارت میرفت و چگونه شکر بر عظیم رزیت خودشان میکردند و اینست که میگوید شفاعت حسین علیه السلام را روزی من گردان یعنی مصیبت آنحضرت موجب این طمع و طلب است و چگونه آنحضرت میفرمود فُزتُ و رَبِّ الکَعبَه و مشتاق هستم که هفتاد دفعه کشته و زنده شوم بلکه اصحاب آنحضرت نیز این تمنی را مینمودند هم بواسطه آنست که بر عوض و تلافی واقف هستند که از متاع هر دو جهان بالاتر است و دیگران نمیدانند و این درجه حفظ دین و شفاعت که برترین مقامات معنویه است استحقاق و لطایف لیاقتش اجر لظهور شهادت و قبول مصائب ظاهریه باین درجه شان و رتبت بدست میآورند و اینکه آنحضرت را ثارالله خطاب کنند و زیارت نمایند برای اینست که شهادت آنحضرت برای امری بس جلیل و عظیم و مقصودی بس بزرگ و اراده بس شریف روی داده است که متاع دنیا و آخرت خونبهای او نتواند شد و حقیقت خون خواهی او و آگاهی جز حضرت الهی نتواند طلب کرد و از این بود که در شهادت آنحضرت و ریختن خون شریفش از تمامت

اشیاء

اشیاء خون بارید پس چنان باشد که تمام آفریدگان کشته شده باشد و خون آنجمله بر گردن قتله آنحضرت است لاجرم جز ذات لایزال ایزد متعال خونخواه او نتواند بود و چنین شهیدی که تمام مخلوق بحسب معنی در آنمقام حکم مقتول و فانی داشته اند بآن شان و رتبت میرسد که ثارالله میگردد و هرچه بخواهد و بگوید ولا و فریدا اجابت میشود

بیان حرکت فرمودن حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه باکسان خود از مدینه بمکه

امالی أوردها لکم ازنت

چون حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه بعد از مرگ معویه و جلوس یزید و مکالمات ولید و مروان پلید و بیعت طلبیدن از آنحضرت و دیگر صادرات و واردات ملال و کلال در سپردن و زیستن در مدینه را مناسب حال نیافت یکباره عزیمت بر رحیل بربست و فرمان کرد تا از بهر خواهران و دختران و زنها محملها بیاراستند و قاسم بن حسن را نیز بفرمود تا ملازم رکاب باشد و بیست و یکتن از اصحاب و اهل بیت را امر فرمود تا راه سفر پیش گیرند و از خبر صاحب عوالم چنان میرسد که افزون از یکدختر آنحضرت حضور نداشته است بالجمله از جمله آن بیست و یکتن اصحاب و اهل بیت آنحضرت ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر و علی بن الحسین الاصغر بودند سلام الله علیهم اجمعین و در روز بیرون شدن آنحضرت از مدینه اختلاف شده است سید بن طاوس و برخی دیگر را عقیدت بر آنست که آنحضرت روز سیم شعبان از مدینه بیرون شد و عموم مورخین بر این رفته اند که شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب چون پاسی از شب برگذشت از مدینه بیرون آمد و تشریف بردن آنحضرت بمکه روز بعد از ابن زبیر بود و بروایت ابن شهرآشوب سوم شهر شعبان سال شصتم بیرون شد و همی قرائت کرد فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّبُ در تاریخ رشیدی مسطور است که چون امام حسین علیه السلام در آنشب از منزل ولید بیرون آمد ابن زبیر نیز بر عقب آنحضرت بیرون شد و گفت من بر سنت حسین خواهم رفت و در همانشب راه مکه گرفت و از آن پس امام حسین پرسید ابن زبیر کجاست گفتند بمکه رفت آنحضرت نیز بمکه راه برگرفت و در روایتی که در بعضی کتب از عبدالله بن سنان کوفی از جدش از وضع حشمت و عظمت و تجمل و ابهت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در هنگام حرکت از مدینه مسطور است و راقم حروف در جلد دوم حضرت سید سجاد سلام الله علیه بآن اشارت کرده است که دیدم بقدر چهل محمل با پوشش حریر و دیبا حاضر کرده بودند الی آخر الخبر چنان مینماید که اگر این خبر مقرون بصدق باشد در زمان حرکت فرمودن از مکه معظمه بوده است چه راوی اینخبر میگوید نامه اهل کوفه را بحضرت آنحضرت آورده بودم و تا امام حسین علیه السلام بمکه وارد نگشت نامه اهل کوفه بحضرتش نپیوست و نیز حالت حرکت کردن آنحضرت از مدینه مقتضی اینگونه تجمل نبود بالجمله امام حسین علیه السلام بعد از وداع آخرین و خواب مذکور و هنگام مسطور و بقول صاحب تاریخ الفی در شب چهارم شهر شعبان المعظم با تمام خوف و خشیت مانند موسی بن عمران علیهما السلام بیرون آمد و این آیه شریفه رَبِّ نَجِّنی مِنَ القَومِ الظّالِمینَ قرائت همیکرد و از جاده معروف و طریق اعظم روان شد مسلم بن عقیل و جمعی از اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله اگر این راه را فروگذاری و مانند ابن زبیر از جاده غیر معروف سفر کنی چه باشد فرمود سوگند با خدای از جاده اعظم کناری نجویم تا خداوند بهرچه خواهد حکم بفرماید آنگاه فرمود بیم دارید که در طلب شما بیرون آیند عرض کردند ترسناکیم فرمود بیم من از آنست

که برای

که برای حذر کردن از مرگ راه را اگم دانم و شعری چند انشاد فرمود که ترجمهٔ آن چنین مینماید هنگامیکه مرد از بیم مرگ [illegible]
باهانت و حمایت و رعایت عیال و عترت خود نکوشد فرومایه است و مورد دشنام و نکوهش صاحبان غیرت
خواهد بود و از آنراهی که یزید ما را برای کشتن ما دعوت نماید از وی گریزان و ترسان نشویم بلکه در بحار مرگ و
دریای منیت شناگر شویم و در شرق و غرب جهان به دریاهای مرگ اندر میرویم و با تیغ آتشبار دمار از مردم
نابکار در آوریم و شیر غرّان را از شمشیر بران گریزان و هراسان سازیم

بیان آمدن ملائکه و گروه جن بیاری
حضرت سید الشهداء علیه السلام

همانا مردم سست عقیده و ظاهر پرست کوتاه نظر چون بر امثال این اخبار نگران شوند یا بر طریق استهزاء و انکار روند و این انکار را نوعی از جودت قریحه و صفوت سلیقه و سلامت ذوق و قوام عقل و قوت فهم شمارند یا انکاری بزبان نگذرانند و متحیر شوند و گویند تعبداً میپذیریم و فهم ما از ادراک آن عاجز است و این هر دو عنوان اگرچه در ظاهر متفاوت مینماید لکن بحسب باطن یکی است و شامل انکار اخبار ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم است پس بیایست با نظر تعمق و تفکر بیندیشید که خداوند با این عظمت و قدرت و کبریا و قهاریت را مخلوقی جز آنچه محسوس و عالمی جز اینکه مشهود است چنانکه مثلاً عالم خواب با اینکه در اینعالم است اغلب حالات و نمایشهای آن و گردشهای آن و تصرفات و تعلقات آن غیر از اینعالم است و نیز بسیار میشود که پاره مشاهدات و مخابرات و حکایات روی میدهد که از ریاضات حاصل میگردد و نسبت بجن یا جز آن میدهند و از استعداد اینعالم ظاهر بیرون است و این کرات نامتناهی البته بدون مخلوق نیست بلکه بحسب عظمت و وسعت و بضاعتی که دارند مخلوقاتی در آنها موجود است که بسی عظیم تر و جلیل تر از خلق روی زمینست و اگر نظر حس ما از ادراک آن خارج یا اینعالم ما با آنعالم بینونت دارد یا استعداد وجودی ما قابل دریافت آن نباشد نباید منکر شویم و فهم قاصر خود را حاکم و سند شماریم و آنچه را نیابیم و نبینیم پذیرفتار نشویم چه بسیار چیزهای غریب میشنویم و از نخست از کمال غرابت انکار مینمائیم و پس از مشاهدت تصدیق و اعتراف مینمائیم اگر جز این بودی از چه روی اصحاب ائمهٔ اطهار که غالباً مردمی زیرک و با فطانت وجود بوده اند آخر الامر بمعجزات ایشان قبول ولایت و امامت ایشانرا نموده اند و از چه روی تصدیق مدعیان نبوت و امامت التصدیق کرده اند پس ناچار در این وجودات مقدسه یک ودیعهٔ الهیه ایست که بدستیاری آن بدیگر عوالم و دیگر مخلوقات که از انظار ما پوشیده است آگاه میباشند و ملک و جن و غیر ذلک را می بینند و بر آنها حکمران و پیشوا هستند و اگر اینچنین نبودی در کتب آسمانی که سند پیغمبران سبحانیست مذکور نمیشد حتی پاره مردم مرتاض و غیر مرتاض بدیدار جن و پری رسیده اند چنانکه حکایات حسان و فرزدق شاعر و دیگران و مردم پری زده که از اخبار آینده حدیث میرانند شاهد احوال است و اسلام جماعت جن و آمدن خدمت ائمه و پرسش مسائل دینیه مبین این مقال و از آنجا که ائمه هدی قطب عوالم امکان و قطب دایرهٔ وجود و متصرف در تمامت عوالم هستند البته چون دعوتی نمایند تمامت موجودات و اشیاء بلسان ظاهر و باطن اجابت مینمایند حتی نفوس اعداء اشقیاء بلکه آلات و ادوات حربیه ایشان در واقع نفس الامر اجابت خواهند کرد لکن اگر بحسب تقدیرات الهی و حکم سبحانی باید عنوانی دیگر پیش بیاید و در ظاهر غیر از آن بنماید خلق بعالم باطن نمیرساند و خود امام نیز بجهة

خدای

مطلب تحقیقی

خدای خواهد خواستار است اینست که پاره احوال ظاهر میشود که برخلاف توقع دیگرانست و حال اینکه این احوال نیز بر طبق میل و اشاره امام است و از آنجمله است که امام حسین علیه السلام میفرماید اگر بعراق هم نروم مرا میکشند و این فرمایش از آنست که باز مینماید که تقدیر بر شهادت من رفته است و اگر بقول شما خیرخواهان و مصلحان نیک اندیش هم کار کنم و بیرون نروم آنچه قضا شده خواهد شد و من بقضای خدا رضا میدهم و با مراد و تسلیم دارم اگر شما بر امور ظاهریه علم دارید من بر باطن و ظاهر و ماضی و حال و مستقبل امور دانا میباشم بالجمله چون امام حسین علیه السلام راه برگرفت و از جادهٔ اعظم روانه شد از جانب ولید هیچکس متعرض آنحضرت نگشت و چون چندی راه در سپرد بروایتی که شیخ مفید و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده اند چند از ملائکهٔ مسومین یعنی فرشتگانیکه در سیمای قتال و اسلحهٔ جدال آراسته بودند و حربه های جنگ در دست و بر اسبهای نجیب بهشتی نشسته بودند از پی نصرت آنحضرت بخدمتش رسیدند و سلام دادند و عرض کردند ای حجت خدای بر خلق خدای بعد از جد و پدر و برادر بزرگوار خود بسیار افتاد که خداوند جهان جد ترا بیاری فرموده و اینک بحضرت تو امر کرده است تا ترا مدد کنیم و دشمنان ترا از تو باز داریم امام علیه السلام فرمود میعاد من و شما محل دفن من باشد و بقعه ایست که در آنجا شهید میشوم و آن کربلاست چون در آنجا وارد شدم نزد من حاضر شوید عرض کردند ای حجت خدای ما را بهر چه خواهی امر کن تا بشنویم و اطاعت کنیم و اگر از گزند دشمنی هراسنده هستی پیوسته در حضرت تو باشیم و شر دشمنانرا از تو بگردانیم فرمود دشمنان مرا بر من راه قدرت و توانائی نیست و آن جرات ندارند که گروهی بر من فرود آورند تا هنگامی که بآن بقعه که در آن کشته میشوم برسم فرشتگان باز شدند و جماعتی بسیار از طوایف مؤمنان و مسلمانان جن بحضور همایونش مشرف شدند و عرض کردند ای سید و مولای من ما همانا شیعیان و یاوران تو ایم بهر فرمان که خواهی ما را امر بفرمای و بآنچه اراده مینمائی فرمان ده تا اطاعت نمائیم و اگر امر کنی تا تمامت دشمنان ترا بقتل رسانیم در حالتیکه تو از مکان خود حرکت نفرمائی شر دشمنان ترا کفایت میکنیم سید الشهداء صلوات الله علیه در حق ایشان دعای خیر نمود و فرمود آیا کتاب خدا را که بر جد من فرود گشته نخوانده اید در آنجا که میفرماید بهر کجا اندر باشید مرگ شما را دریابد اگرچند در برجها و قلعه های استوار بگذرانید و آنانکه در امر جهاد تقاعد و تکاهل ورزند هر گاه در خانه های خود نشسته باشند هر آینه بیرون میروند آنکسان که حکم قتل بر ایشان مقدر و نوشته شده است بجای دفن و کشته شدن یعنی اگر در خوابگاه راحت هم باشند چون سرنوشت ایشان کشته شدن باشد بآنجا که جایگاه قتل رسند میروند آنگاه فرمود اگر من در جای خود بمانم و اقامت جویم این مردم تباه روسیاه با چه چیز آزمایش یابند و بکدام عمل مبتلا گردند و با چه چیز بدست اختبار در آیند و نیک از بد نمودار آید و آن حجت بر ایشان تمام شود و اگر من بجا مانده در دشمنان دین حرکت نفرمایم کدام کس در آن گور که در کربلا از بهر من مقرر است ساکن و مدفون خواهد شد و خداوند تعالی آن زمین پاک را در هنگامیکه زمین را بگسترانید از بهر مدفن ما بپسندید و برای جماعت شیعیان من پناهگاه و مأمن و مقام امان و آسایش در دنیا و آخرت گردانید لکن شما در روز شنبه که روز عاشوراست که من در کربلا در پایان آن روز کشته میشوم نزد من بیائید و بعد از شهادت من باقی نمیماند از اهل بیت من کسیکه مطلوب دشمنان باشد یعنی از اهل بیت و منسوبان و برادران من هر کس که بتواند یاری

نماید

بایدکشته خواهد شد و کسیکه دشمنان در طلب او چشم بدارند باقی نمانده سرمرا از بدن جدا نمایند و برای یزید علیه اللعنه میبرند جماعت جن عرض کردند ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا سوگند بخدا اگر نه آن بودی که باید فرمان ترا اجابت آوریم و اطاعت امر تو بر ما واجب و مخالفت تو بر ما حرام است دشمنان ترا پیش از آنکه بتو رسند جمله را بقتل میرسانیدیم و یکنفر را بر جای نمیگذاشتیم امام حسین علیه السلام فرمود قسم بخداوند قدرت ما بر دفع ایشان از شما بیشتر است لکن خدای میفرماید هلاک شد آنکس که منکر بینات گردید و زنده شد هر کس اقرار به بینات آورد لاجرم ما ایشانرا مهلت میدهیم و بر طریق عرف و عادت با ایشان رفتار مینمائیم تا حجت خدای بر ایشان تمام شود تا هلاکت و زیانکاری و زندگی و نیکوکاری ایشان از روی دلیل و برهان باشد مع الحدیث حضرت امام علیه السلام با اصحاب و اهل بیت خویش براه مکه میگذشت و چون مقداری راه در نوشت عبدالله بن ابی مطیع قرشی عدوی که از دنبال آن حضرت میتاخت باز رسید و بقولی از مکه معظمه میآمد و در عرض راه مشرف شد رشیدی گوید ابن عمر و ابن عباس در مکه بودند روی بمدینه آوردند و در عرض راه با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند فرمود مردم مدینه با یزید بیعت کردند از اینروی ما از وطن مهاجرت کردیم و بمکه میآئیم ابن عمر و ابن عباس چون بمدینه آمدند بیعت از ایشان خواستند و بیعت کردند و چون امام حسین بمکه رسید عبدالله بن مطیع مدنی پیش آمد و عرض کرد بکجا اقامت میجوئی فرمود حالیا بمکه آمدم و بقول صاحب حقة الفرید چون ولید بن عتبه بیعت یزید را در حضرت امام حسین و ابن زبیر عرض داد گفتند انشاء الله تعالی فردا در حضور مردمان و از منزل او بیرون شدند و امام حسین علیه السلام بفرمود تا رواحل آنحضرت را حاضر کردند و بجانب مکه برنشست و بر جاده بزرگ روان گشت و ابن زبیر برکبی راه نورد سوار شد و از بیراهه برفت تا بمکه پیوست امام حسین علیه السلام همی راه سپرد تا بعبدالله مطیع در کنار آبگاهی که مخصوص بدو بود رسید عرض کرد ای ابو عبدالله خداوند بعد از تو ما را آبی خوشگوار روزی نگرداند بکدام سوی اراده فرمودی فرمود بجانب عراق عرض کرد سبحان الله از چه روی فرمود معویه بمرد و افزون از یکبار شتر نامه بمن رسید یعنی نامه مردم کوفه در طلب من عرض کرد یا ابا عبدالله اینکار مکن سوگند بخدای اینمردم بیوفای بی حمیت رعایت پدر تو و حفظ حشمت او را که از تو بهتر بود منظور نداشتند چگونه ترا حفظ خواهند کرد قسم بخدا اگر تو کشته شوی تمام محرمات الهی را بعد از تو روا شمارند امام حسین علیه السلام از آنجا راه برگرفت تا بمکه معظمه رسید و در آنجا با ابن زبیر اقامت فرمود و بقول دیگران ابن مطیع آنحضرت را در عرض راه بدید و عرض کرد جان من فدای تو باد ای فرزند رسولخدا بکجا میروی و بر چه عزیمت بر نهاده فرمود آهنگ مکه دارم و چون آنجا برسم در کار خویش بیندیشم آنچه بصلاح و صواب مقرون باشد پیش گیرم و از خداوند خیر میخواهم عبدالله عرض کرد خداوند در همه حال خیر پیش آورد و همه وقت سلامت و نیکبختی و کامکاری ملازم رکاب باد مرا بخاطر چیزی میرسد اگر بفرمائی معروض بدارم فرمود آن چیست که باید گفت تقریر کن عبدالله عرض کرد چون بمکه اندر شوی همچنان در آنجا بپای و اقامت بجوی زیرا که آنجا حرم خدای و مکان امن و امانست در آنجا مقیم شو و با مردمان بر طریق الفت باش و از آن مردم که بمکه در آیند بیعت بستان و بشمول عدل و داد و رفع جور و اعتساف خرسند گردان و خطبا را بفرمای تا بر فراز منبرها از شرف تو یاد کنند و از فضیلت تو شرح دهند و همیگویند جد تو رسولخدای و پدرت علی مرتضی صلی الله علیهما و آلهما هستند و تو بامر خلافت از تمامت جهانیان سزاوارتری و پرهیز دار

ازاینکه

مجلسی
تحقیق

ازاینکه از کوفه یاد کنی و از آنشهر شوم نام بری و بر مردم کوفه اعتماد نمائی چه این همان بلده نامبارک است که پدر ترا در آنجا بکشتند و برادرت را در آنجا تنها گذاشتند از حرم خدای بیرون مشو چه در انجا مردم یمن و حجاز با تو میباشند و زود باشد که دیگر مردمان از دیگر امصار و بلدان بحضرت تو شتابان شوند و از خدمت بشهرهای خویش مراجعت گرفته دیگرانرا به بیعت تو بخوانند اکنون آنچه بعرض رسانیدم در گوش بسپار و راه مقصود را در نورد قسم بخدای اگر از من بپذیری رشد خویش دریابی تو امروز سید و سرور و بهتر و مهتر عربی در حرم خدای اقامت جوی و عهد و پیمان مردم کوفه را استوار مدان که اگر نعوذ بالله ترا واقعه روی دهد جمله اهل بیت تو هلاک شوند امام علیه السلام او را دعای خیر بگفت و راه برگرفت معلوم باد در کلمات ابن مطیع این بحث در بعضی کتب مسطور نیست و چنان مینماید که اگر گفته باشد در دو موقع است چه حضرت سید الشهداء علیه السلام تا بمکه نرسید عرایض اهل کوفه بحضرتش وصول نیافت مگر اینکه از روی حدس و تذکره عرض کرده باشد و نیز مکشوف باد اینکه فرمود کربلا در دنیا و آخرت محل امن و امان شیعیان ماست بیرون از اشکال نیست چه در آن بقعه متبرکه بسی قتلها و نهبها برای شیعه روی داده و میدهد و از بلیات آسمانی نیز آسوده نیستند لکن جواب اینست که مقصود امام علیه السلام شاید این باشد که اگر شیعیانرا از حوادث گوناگون جهان لغزشی در خاطر افتد از برکت دعوات مستجابه در ان بقعه شریفه و مشاهدت کرامات عدیده که از آن مرقد مطهر بنمایند و شفاها که از آن تربت پاک می بینند خاطر ایشانرا از پاره خیالات دغدغه آمیز آسوده میگردانند و بر بلیات و حوادث دنیویه صبوری مینمایند و پای ثبات ایشانرا در دین و آئین الهی نمیرسد و از وسوسه شیطان و سستی عقیدت که سخت ترین بلیات و شدائد و مصیباتست آسوده میگردند و دین ایشان قرین امن و امانست چه هیچ ایمنی چون ایمنی در دین نیست و هر کس را زمانی معلوم و مرگی محتوم است و هیچکس را آن توقع و تمنی نیست که نمیرد و از قضای حتمی الهی بگریزد همانقدر هست که مریض در طلب شفا و داعی مدعی اجابت دعا و شیعه خواستار آبادی سرای عقبی است و ازینجمله در تحت آن قبه شریفه رواست

بیان ورود حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه بمکه معظمه

امام حسین علیه السلام با اهل بیت و یاران خود همچنان راه بسپرد تا بمکه معظمه نزدیک رسید و کوههای مکه پدید گردید این آیه شریفه را قرائت فرمود ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و در روز جمعه سیم شهر شعبان المعظم وارد مکه شد و بقولی این آیه مبارکه را بعد از ورود بمکه تلاوت کرد و در شعب علی در آمد و مردم مکه ابن زبیر را بگذاشتند و بخدمت آنحضرت پیوستند و عمرو بن سعید که والی مکه بود با آنحضرت عرض کرد چه چیزت باینجا آورد فرمود پناهنده ام بخدا و باین خانه و از آنطرف چون ولید بن عتبة بن ابی سفیان نگران شد که امام حسین علیه السلام نیز بسوی مکه راه برگرفت یکیرا در طلب عبدالله بن عمر بفرستاد تا بیاید و یزید را بیعت نماید عبدالله گفت چون دیگر مردم بیعت نمودند من نیز متعاقب ایشان بمبایعت متابعت کنم چون ولید والی مدینه در متابعت عبدالله لسانی از سود و زیان نمیدید صلاح در تأمل و تسامح دید و او را بحال خود بگذاشت و عبدالله نیز راه مکه برداشت و بعضی گفته اند که ابن عمر و ابن عباس در مکه بودند و بمدینه عود کردند و چون مردمان سر به بیعت در آوردند ایشان

بیعت

بیعت نمودند و اینمطلب با عموم اخبار منافات دارد بالجمله چون جناب سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه وارد
مکه معظمه گردید مردم آنمکان مقدس قدوم مبارکش را استقبال کرده و از وصول آنحضرت شادمان شدند و هر
صبحگاه و شامگاه بحضرتش تشرف جسته شرایط خدمت و ارادت مسلوک همیداشتند و کسانیکه از مردم آفاق بقصد
عمره وارد مکه میشدند بزیارت حضور مبارکش بهره یاب میگشتند و عبد الله بن زبیر که در آن ایام در مکه آمده و خود را
پناهنده بیت الله میخواند و در یکجانب مکه اقامت نموده پیوسته از روی حیلت و مکیدت مشغول نماز بود و با دیگران نماز
نمیگذاشت و در آداب دیگر شریک نمیشد و گاهی طواف مینمود و میگفت هیچکس در اینجا آسیبی بمن نمیتواند برساند و اگر
بقتل من قصد نماید آنوقت من را نکشتم گشته میشوم از وصول امام حسین علیه السلام باطنا کراهت یافت چه میدانست تا
گاهی که وجود مبارکش زینت بخش آنمکان عرش بنیان باشد اهل مکه ابن زبیر را و امثال او را منزلت و مکانتی نمیگذارند
و تا آن آفتاب جهانافروز در آنجا روزگذارد خفاش را قدرت نمایشی نباشد و در باطن آنحضرت او را بجائی نمیداند
معذلک آنقدرت نداشت که آنچه در دل دارد بیرون افکند و ناچار روزی یکدفعه و دو دفعه بحضرتش حاضر میشد
و با آنحضرت در نماز اقتدا مینمود و یکباره از توجه مردم مکه بخود و بیعت نمودن با او مأیوس گردید

بیان مکالمات عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر با امام حسین علیه السلام

گاهی که حضرت شهادت پناهی علیه السلام در مکه معظمه بود عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بن الخطاب که هردو
عازم مدینه بودند باتفاق یکدیگر بحضور مبارکش تشرف یافته عبد الله عمر عرض کرد یا ابا عبد الله دشمنی مردم مکه را با
خاندان خود میدانی واجب است که خود را از گزند اینجماعت نگران باشی دارای کینه و کین ایشان آلوده خاطر مگذاری
و نیز میدانی که اینگروه تن به بیعت یزید در سپرده اند و آخرت را بدنیا و دین را بدینار فروخته اند سخت بیم است سخنان ابن عمر
که ترا فروگذارند و بهلاک و دمار دچار سازند و چون ترا از میان برگرفتند اهل بیت ترا بوجهی ناخوش گرفتار نمایند
و نابود کردانند زیرا که از رسولخدای صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود فرزندم حسین کشته خواهد شد و هر کس
یاری او نپردازد و بجانبش نگرد خداوند در روز قیامت بچنین مردم نظر عنایت و رحمت نفرماید اکنون صواب چنانست
که با یزید بیعت کنی و چنانکه در خلافت و حکومت معویه صبوری و شکیبائی نمودی با یزید نیز خلاف نورزی و شکیبا باشی
تا گاهی که یزدان تعالی درهای گشایش برگشاید و روزگار بهی و فرخی چهره بنماید امام علیه السلام فرمود یا ابا عبد الرحمن
تو گمان همیکنی که با یزید دست به بیعت دهم و بمتابعتش گردن نهم عبد الله عرض کرد یا ابا عبد الله از رسولخدا شنیدم
که میفرمود مرا با یزید بن معویه چه افتاده که فرزند من و پسر دخترم حسین را میکشد قسم بخدائی که جانم بدست قدرتش
اندر است اگر فرزندم در میان جماعتی مقتول گردد که بیاری او توانائی داشته باشند و دست از وی باز دارند خداوند
ما بین قلوب و زبان ایشان جدائی و مباینت اندازد معلوم باد چنانکه اعثم کوفی در تاریخ خود نوشته است سخنان ابن عباس
این کلمات مسطوره را ابن عباس در خدمت آنحضرت بعرض رسانیده هنگامی که آنحضرت در مدینه طیبه با برادرش
محمد بن الحنفیه وصیت فرمود و ابن عمر نیز حضور داشته است بالجمله بروایت اول باز شویم چون مکالمه ابن عمر و
حضرت سید الشهداء علیه السلام بآنمقام رسید ابن عباس سخت بگریست امام علیه السلام نیز بگریست فرمود

ای پسر

ای پسر عباس تو میدانی من دخترزاده رسولخدای هستم عرض کرد در همه جهان هیچکس جز تو پسر رسولخدای نمیدانم
و یاری تو بر این امت چون اداء نماز و زکوة فرض و واجب است فرمود یا ابن عباس چگوئی در برابر آنمردمی
که پسر دختر رسولخدای را از وطن و مأمن و سرای و محل ولادت و مقام نشو و بالیدنش بیرون کنند و زیارت قبر
پیغمبر و مجاورت آنمرقد منور نگذارند و چندانش از کشتن بیم دهند که در هیچ مکانی نتواند زیستن کند و بدون جرم و
جریرتی قتلش را واجب دانند ابن عباس گفت درباره اینگروه چگویم جز آنکه گویم بخداوند تعالی کافر شده و با
حضرت رسالت مرتبت روی بگردانیده اند و این آیه شریفه وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ را تا بآخر بخواند اما تو ای
پسر پیغمبر قدوه ابرار و فرزند رسول مختار و جگربند علی مرتضی و فروغ دیده فاطمه زهرائی چنان گمان مبر که یزدان
دادگر این کینه و کین ستمکاران را با تو مهمل بنهد و ایشان را سزای اعمال در کنار نگذارد و من شهادت میدهم که هر کس میل و
رغبت تو را از روضه منوره جد تو باز دارد و در آنسرای از رحمت خدای بی بهره باشد امام علیه السلام فرمود بار خدایا گواه
باش ابن عباس عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد چنان مینماید که از مرگ خود خبر میدهی و آن خطبی که در میافتی مرا آگاهی
میدهی و یاری میطلبی سوگند با خداوند اگر چندان در راه تو شمشیر زنم که هر دو دستم از تن جدا گردد هنوز از حق تو که بر
گردن من واجب است ادا ننموده باشم این هنگام عبد الله بن عمر زبان بسخن برگشود و گفت ای پسر عباس بگذر
چنانست که دیگر از این نمط سخن نکنی آنگاه روی با امام علیه السلام آورد و عرض کرد یا ابا عبد الله بدینه
گردیم و تو نیز چون دیگران با یزید را بیعت کن و از سرای خود و مزار جد بزرگوارت دور مشو و اگر بیعت او را ناپسندی
بر این امرت مجبور نخواهند کرد و بگذارند تا هر وقت خود بخواهی بیعت کنی و تواند بود که یزید در جهان بسیار نماند و گوش
مرگ بگوید و این سخنان کوتاه کرد و امام حسین علیه السلام فرمود ای ابو عبد الرحمن اگر چنان میدانی که من در امر خود
بخطا میروم بگوی تا باز شوم ابن عمر گفت خدایتعالی پسر پیغمبر را بر طریق خطا و سهو و نسیان نمیگذارد لکن با حوادث جهان و
ناسازکاریهای کیهان انباز و دمساز باید گشت از آن همی ترسم که دشمنان تو با شمشیرهای کشیده آماده مجادلت شوند
و ترا نیروی مقاتلت و مدافعت نماند و این امر بطوری ناخوش پایان گیرد صواب آنست که متفقا بدینه روی کنیم و اگر
بیعت یزید بر تو گران است در سرای خود فرود شو و در بربند و از شنیدن اینگونه سخنان فراغت جوی فرمود ای ابو عبد الرحمن
چگونه از من دست بدارند و در خانه خود بگذارند و مرا تعرض نرسانند و اگر غایب شوم مرا طلب کنند و با کراه بر بیعت
یزید بدارند اگر ابا نمایم بقتلم رسانند مگر نمیدانی اینجهان در حضرت یزدان تا چه اندازه خوار مایه و ناچیز است مگر نشنیده
باشی که سر یحیی بن زکریا را نزد یکتن از فرمانگذاران بنی اسرائیل بردند و زبان مبارکش در همانساعت بگردش بود
و آن تاریک دلان با دیدار چنان معجزه بر مخالفت امر خدای اصرار نمودند موعظه وی را نپذیرفتند و بدوزخ رفتند
مگر نشنیده باشی که بنی اسرائیل از آنهنگام که سفیده صبح نمودار گشت تا گاهی که آفتاب سر برآورد هفتاد تن از پیغمبرا
بکشتند و در کمال سکون و فراغت بال در بازارها نشستند و بخرید و فروش پرداختند و خدایتعالی ایشان را با آنگونه
گناهان بزرگ در عقوبت مهلت داد و در عذاب ایشان تعجیل نفرمود اما در پایان کار ایشان را با خذ عزیز ذی انتقام
بگرفت از خدای بترس ای ابو عبد الرحمن و ترک یاری و معاونت من مگوی و مرا در دعوات و پایان صلوات
خود بدعا یاد کن اگر در اینساعت ترا عذریست و با من موافقت نتوانی نمود عذرت پذیرفته است و بروایتی

فرمود

بقیه آیه
إلا انهم كفروا بالله وبرسوله ولا يأتون الصلاة إلا وهم كسالى

فرمود قسم بآنخدای که جد مرا برسالت فرستاد اگر پدرت عمر بن الخطاب در این ایام مرا دریافتی از یاری من بر نتافتی و چنانکه در حضرت مصطفی نبوی خدمت من بایستادی و مرا یاری کردی و اگر امروز ترا در موافقت و مرافقت من عذریست عذر ترا پذیرفتم و از تو جز دعای خیر نخواستم اکنون بطوریکه مصلحت خود دانی کام سپار و در بیعت این مرد یعنی یزید بمماطلت بگذران تا سرانجام اینکار نمودار شود عبدالله عرض کرد خداوند تعالی جدت را در میان دنیا و عقبی مختار ساخت و آنحضرت سرای آخر ترا بر دنیا برگزید و تو نیز فرزند مصطفی هستی بخدا که از دنیا بهره نیابی و هیچکس از اهل بیت تو از دنیا نصیبه نبرند چه دنیا را از شما محجوب کرده اند و آخرت را که سرای نیکو و جاودانه است شما را اندخیره نهاده اند چون امتحان بپایان رفت عبدالله بگریست و امام حسین علیه السلام او را وداع کرد آنگاه آنحضرت با ابن عباس روی آورده فرمود تو پسر عم پدر من باشی پدر من همیشه در امور با وی مشورت میفرمود و نصایح مشفقانه در میانه میرفت اکنون که بجانب مدینه مصمم گردیدی بسعادت برو و از احوال و اخبار آنجماعت آنچه روی میدهد مرا آگاهی بخش من در مکه توطن میجویم تا آگاهی که مردم مکه دوستدار و یار و مددکار من باشند و چون نگران شوم که عقیدت ایشان برگردیده و مرا فرو میگذارند بآنکلمه که ابراهیم پیغمبر در آنروز که او را بآتش میافکندند میگفت حسبنا الله و نعم الوکیل تمسک جویم و بدیگر جای پویم اینوقت هر سه تن بگریستند و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر با آنحضرت وداع کرده بجانب مدینه روان شدند و امام حسین علیه السلام در مکه اقامت گزید و بنماز و روزه مشغول گردید و بعضی نوشته اند ابن عمر در هنگام توجه امام حسین علیه السلام بجانب عراق در یکی از مزارع خود بود و چون خبر یافت سوار شده سه روز راه بسپرد تا با آنحضرت رسید و آن سؤال را نمود اما صاحب روضة الصفا و بعضی دیگر این مکالمات را در زمانی که آنحضرت جناب مسلم بن عقیل را بکوفه مأمور فرمود مسطور میدارند و از پاره شکایتهای آنحضرت نیز چنان میرسد که در آنوقت بوده است واقدی میگوید ابن عمر هنگام مرگ معویه در مدینه نبود بلکه در مکه بود و بعد از مرگ معویه با ابن عباس بمدینه آمدند و از این کلمات مسطوره در روایت اعثم کوفی و بعضی دیگر چنان میرسد که ایشان بعد از ورود بمدینه با یزید بیعت کرده اند معلوم باد که از مکالمات مسطوره سستی عقیدت ایشان مشهود میشود چه با آن اخبار که در شهادت آنحضرت شنیده اند و علمی که بمراتب عالیه و شئونات سامیه امام علیه السلام داشتند اینگونه محاورات جایز نبود بلکه بدون هیچ سخن و هیچ اکراه بایست در رکاب مبارکش راه برگیرند و جان عزیز را در حضور آن عزیز خداوند عزیز بریزند در شرح شافیه ابی فراس از کتاب مناقب السعدا در ضمن حدیث جابر بن عبدالله مسطور است که چون امام حسین علیه السلام عازم سفر عراق شد بحضرتش مشرف شدم و عرض کردم تو فرزند رسولخدای صلی الله علیه و آله و یکی از دو سبط اوئی و من هیچ صورتی الصواب نمیدانم مگر اینکه مصالحت فرمائی چنانکه برادرت حسن علیه السلام صلح فرمود همانا آنحضرت موفق و رشید بود آنحضرت فرمود ای جابر پدرم کار صلح را بامر خدایتعالی و امر رسولخدای صلی الله علیه و آله نمود و من نیز آنچه میکنم بامر خدا و رسولخداست آیا میخواهی که در همین هنگام رسولخدا و علی مرتضی و برادرم حسن علیهم السلام را بر این امر بشهادت آورم پس آنحضرت بآسمان نگران شد ناگاه در آسمان گشوده گشت و رسولخدای و علی و حسن و حمزه و جعفر نمودار شدند که از آسمان بزیر همی آمدند تا بزمین قرار گرفتند من از این مشاهدت با فزع و ترسناک برجستم رسولخدای با من فرمود ای جابر آیا با تو در امر حسن پیش از حسین نگفتم که تو مؤمن نیستی تا آگاهی که در خدمت ائمه خود تسلیم نیاوری و اعتراض کننده نباشی آنگاه فرمود

سر خویش بر کش چون سر بلند کردم درهائی بر گشوده بدیدم و اعالی بهشت را بنظر آوردم بعد از آن رسولخدا و آنانکه در خدمتش بودند بآسمان بر شدند و چون در هوا رهسپار آمدند رسولخدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بانگ برزد ای فرزند من بمن ملحق شو پس حسین سلام الله علیه بآنحضرت پیوست و همی صعود نمودند تا گاهیکه ایشان را نگران شدم که در بهشت در آمدند و از آن پس رسولخدای از آنمکان بر من نگران شد و دست حسین را بگرفت و فرمود ای جابر اینک فرزند من است که جایش در اینجا با من است امرش را بپذیر و تسلیم کن و شک نیاور تا مؤمن باشی و چون جابر از خواص اصحاب است و او را در مراتب عقیدت و ارادت و یقین درجه مخصوصی است اینست که اگر در بعضی اوقات خدشه در خیالش اندر شود محض تفضل و کرامت و عطیت و محافظت او بنمایش پاره آیات و دلالات از لغزشش محفوظش میدارند

بیان عزل ولید بن عتبه از مدینه و ولایت عمرو بن سعید و داستان عبدالله بن زبیر

در اینسال یزید بن معویه علیه اللعنه ولید بن عتبة بن ابی سفیان را بتقصیر اینکه او را در کار امام حسین علیه السلام و مداهنه با آنحضرت نزد یزید متهم داشته بودند از امارت مدینه معزول و عمرو بن سعید اشدق را بجای او منصوب ساخت پسر سعید در شهر رمضان بمدینه در آمد و اهل مدینه بروی انجمن کردند وی مردی جبار و عظیم الکبر بود اما ابن شهر آشوب گوید چون امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون شد و اینخبر بیزید رسید ولید را عزل نمود و مروان را بجایش بنشاند و اینخبر با عموم اخبار مخالف است و در روضة الصفا و تاریخ الفی مسطور است که در اینسال یزید بن معویه یحیی بن حکم بن صفوان بن امیه امیر مکه را معزول و عمرو بن سعید بن العاص را منصوب و همچنین والی مدینه ولید بن عتبه را عزل و عمرو بن سعید بن اشدق را نصب کرد و در کتاب عقد الفرید مسطور است که عمرو بن سعید در ماه رمضان بامارت مدینه و موسم بیامد و ولید بن عتبه عزل شد و چون عمرو بر فراز منبر جای گرفت رعاف بروی عارض شد و خون از بینی او فرو ریخت مردی اعرابی که حاضر بود گفت بیدار باشید سوگند با خدای این امارت را خون آوری ما باور دیعنی در امارتش خونریزی میشود در اینحال مردی با عمامه خویش او را دریافت اعرابی گفت سوگند با خدای این خونریزی و فتنه انگیزی عموم مردمان را فرو گیرد پس از آن عمرو بن سعید آغاز خطبه کرد و عصائی دو شاخه بدو دادند اعرابی گفت مردمان متشعب و متفرق شدند و از آن پس بیرون شد و دیگر روز قبل از یوم الترویه بآنجا در آمد و از آنسوی مردمان بحضرت امام حسین علیه السلام وفود همی دادند و عرض کردند ای ابو عبدالله چه باشد که امامت کنی و مردمان را نماز بگذاری و ایشان را در سرای خود در آوری در اینحال مؤذن بانگ نماز برداشت و عمرو بن سعید برای امامت تکبیر بگفت پاره کسان با امام حسین سلام الله علیه عرض کردند بیرون شو و خروج فرمای اکنون که از تقدم در نماز امتناع ورزیدی فرمود نماز در جماعت افضل است و آنحضرت نماز بگذاشت و از مکه بیرون رفت و چون عمرو بن سعید از نماز باز شد گفتند حسین بیرون رفته است گفت او را طلب کنید و هر چه شتر در میان آسمان و زمین است در جستجوی او سوار شوید مردمان از اینگونه سخن وی در عجب شدند و در طلب آن حضرت بر آمدند لکن بآنحضرت نرسیدند با جمله رشیدی گوید چون عمرو بن سعید والی مدینه شد خواست لشکری

حکایت ابن زبیر

بر عقب حسین علیه السلام و ابن زبیر بفرستد و عمرو بن زبیر را والی شرطه خود کرد اینچه در میان عمرو برادرش عبدالله بن زبیر بغض و کینی محکم بود در بعضی کتب تواریخ مسطور است که دران اوقات که امام حسین علیه السلام و ابن زبیر در مکه بودند ابن زبیر را خیال خروج در سر افتاد و همیخواست بر یزید خروج نماید و مکه را متصرف شود در این باب با امام حسین علیه السلام مشورت نمود آنحضرت فرمود هنگام اینکار نیست چه در مکه کسانیکه متابعت تو کنند و شایسته میدان جنگ باشند نیست عبدالله را این سخن موافق طبع نیفتاده خروج کرد و عامل یزید از شهر بیرون شد و بقولی در گوشه پنهان گشت و امام حسین علیه السلام در سرای خود بنشست و بیرون نیامد و کاشته یزید این اخبار را بدو بنوشت تا لشکری بدفع ابن زبیر بمکه بفرستد عمرو بن سعید با عمرو بن زبیر گفت برادرت عبدالله تخلف یزید سر بر کشیده و در مکه جای گزیده کدام کس را بجنگ او بفرستم عمرو بن زبیر گفت من پذیرای حرب او میشوم چه روزگاریست که شعله بغض او را در سینه نهفته ام و از آنطرف یزید بعمرو بن سعید نوشته بود چون خبر مخالفت ابن زبیر بمن رسید سوگند خوردم که بیعت او را مقبول ندارم تا ویرا با گردن بسته پیش من بیاورند و عمرو بن سعید این سخن را بعمرو بن زبیر گفت وی پذیرفتار شد و گفت اینکار من است و جمعی را بجاسوسی از مردم مدینه که با برادرش عبدالله دوستی مینمودند بفرستاد تا ایشانرا سخت بزدند از انجمله برادرش منذر بن زبیر و پسرش محمد بن منذر و عبدالرحمن بن الاسود بن عبد یغوث و عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام و محمد بن عمار بن یاسر و جز ایشان بودند و اینجماعت را بعضی را چهل تازیانه و برخی را پنجاه تازیانه و پاره را شصت تازیانه بزدند و از آن پس عمرو بن سعید با عمرو بن زبیر سخن بمشورت نهادند تا کدام کس را بجنگ برادرش عبدالله بن زبیر بفرستد گفت هر کس را بدو فرستی از من سخت تر دشمنش با او نیست عمرو بن سعید مردمانرا در ملازمت او تجهیز کرده انیس بن عمرو اسلمی با هفتصد تن با او راه بر گرفتند و چون مروان بن الحکم خبر جنگ عمرو بن زبیر را بشنید نزد او شد و گفت با مردم مکه جنگ مجوی و از خدای بترس و حرمت بیت الله را از دست مگذار و ابن زبیر را بحال خود بگذار چه شصت سال از عمرش بر گذشته و پیری لجوج است راقم حروف گوید این سخنان مروان نه از راه دین داری و مکه شناسی بود بلکه همیخواست در کار مملکت یزید فسادی در افکند و قوت خاندان حکم زیاد شود و گرنه از چه روی چون نوبت سلطنت او و پسرش عبدالملک در آمد این ملاحظات از میان برخاست چنانکه شرح این تفصیل را این بنده در کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام مسطور داشته است بالجمله عمرو بن زبیر در جواب مروان گفت سوگند با خدای در درون کعبه با عبدالله جنگ میکنم تا بر خاک مالیده شود دماغ هر کس که بد میشود و نیز ابو شریح خزاعی نزد عمرو بیامد و گفت با مردم مکه جنگ مجوی چه از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمود جز این نیست که مرا در ساعتی از روز اجازت مقاتلت در مکه داده اند و از آن پس بهمان حرمت که در روز نخست بود باز گشت یعنی برای هیچکس در هیچ وقت جایز نیست عمرو بن زبیر در جواب ابی شریح گفت ایها الشیخ ما بحرمت که از تو دانا تریم پس انیس در مقدمه سپاه او برفت و بعضی نوشته اند که یزید بن معویه بعمرو بن سعید نوشت که عمرو بن زبیر را بجنگ برادرش عبدالله بن زبیر بفرستید و عمرو بن سعید برحسب امر او رفتار نموده و او را با دو هزار تن مرد شمشیر زن بفرستاد و ایشان راه برگرفتند انیس در ذی طوی و عمرو در ابطح فرود آمدند و عمرو بن زبیر برادرش عبدالله را پیام فرستاد که سوگند یزید را نیکو دار چه یزید سوگند خورده بود که بیعت او را نپذیرد مگر اینکه او را با زنجیر در خدمتش

بیاورند اکنون نزد من بشتاب تا زنجیر جامعه از نقره بر گردنت بگذارم چنانکه کسی را بر چشم نیاید و هر کس چیزی بر زبان نیاورد چه تو در بلدی حرام جای داری عبدالله بن زبیر چون اینحال را بدانست در جواب پیام گرد شرم بادت که برادرت غل بر نهی و نزد یزید فرستی و من میدانم این سخن را از روی دشمنی دیرینه گوئی و من امروز سزای دشمنانرا در کنارشان میگذارم تا پاس سطوت و حشمت مرا داشته قدم از حد خود نگذرانند بعد از آن بتعبیه لشکر پرداخته از صنادید مکه عبدالله بن صفوان را با گروهی از مردم مکه معظمه که بر گردش فراهم شده بودند بلشکرگاه انیس بفرستاد و ایشان جنگ نموده انیس را در ذی طوی منهزم ساختند و آنچه داشتند تاراج نمودند و انیس بن عمرو بقتل رسید و نیز مصعب بن عبدالرحمن بجنگ عمرو بن زبیر رفت و لشکر او را پراکنده ساخت عمرو متحیر و مبهوت بماند و بسرای ابن علقمه در آمد و از برادرش عبیده بن زبیر که از دیگر برادران بسن و زهد و عبادت برتر و ممتازتر بود پناه جست و از آنطرف عبدالله در طلب عمرو بر آمد و چون جستجوی ایشان از اندازه برگذشت عبیده نزد عبدالله آمد و گفت من او را پناه داده ام عبدالله گفت آیا او را از حقوق مردم پناه داده هرگز اینکار بصلاح و صواب مقرون نشود و من ترا امر نکرده ام که این فاسق را پناه دهی که محرمات الهی را حلال کرده است آنگاه بفرمود تا عمرو را بیاوردند و با تازیانه برسته و در ازای آنان که عمرو ایشانرا مضروب داشته بود تازیانه زدند و جملگی پذیرفتار شدند مگر منذر و پسرش که نخواستند تلافی تازیانه ایشانرا بنمایند و همچنان او را با تازیانه در سپردند تا جان بداد و بعضی گفته اند در میان عبدالله و عمرو از قدیم الایام کین دیرین بود و در هر صورت اینخبر با آنخبر که چون حسین علیه السلام بمکه معظمه آمد از تمامت افئده کار بر ابن زبیر ثقیل تر بود چه ابن زبیر در آنطمع بود که اهل مکه با وی بیعت نمایند و چون امام حسین سلام الله علیه بیامد اهل مکه بحضرتش میآمدند و با آنحضرت نماز میگذاشتند و معذلک عبدالله بن زبیر نیز چار بهر صبحگاه و شامگاه بحضرتش مشرف میگشت منافات دارد مگر اینکه گوئیم اهل مکه محض رعایت حفظ اموال و بلده خویش معاونت و معاضدت ابن زبیر را مینمودند

بیان نگارش نامه یزید پلید بعبدالله بن عباس در کار حسین بن علی علیهما السلام

اما بعد فان ابن علی حسینا و عبدالله ابن الزبیر ...

چون یزید بن معویه ولید را از امارت مدینه عزل و عمرو بن سعید اشدق را نصب کرده خاطر از مهم ایشان بپرداخت نامه باین مضمون با بن عباس بنگاشت یا ابن عباس پسر عم تو حسین علیه السلام و دیگر دشمن خدای عبدالله زبیر بیعت مرا خوار شمردند و بمکه راه بر گرفتند و اکنون انگیزش فتنه را مترصد و هلاکت خویشتن را متربص هستند اما پسر زبیر زود و دستخوش تیغ آبدار شود اما در کار حسین دوست میدارم که از وی بشما اهل بیت عرض شکایت و گله نمایم همانا مرا خبر داده اند که جمعی از مردم عراق که در زمره شیعیان آنحضرت هستند بجدیتش ارسال رسل و کتب مینمایند و بخلافت دعوت میکنند حسین نیز ایشانرا بامارت و خلافت خود امیدوار میگرداند شما خوب میدانید که در میان ما صله رحم و نتایج ارحام را حرمتی بزرگ است و اکنون حسین صله رحم و رشته خویشی را ببریده ای پسر عباس تو امروز زعیم اهل بیت خود و بزرگ اهل بلاد خود هستی حسین را ملاقات کن و او را از انگیزش فساد و پراکندگی مسلمانان باز دار اگر سخن ترا پذیرفتار شد و از فتنه روی بر تافت او را امان و نعمت بیکران میدهم و آنچه پدرم معویه درباره برادرش حسن مبذول میداشت من نیز در حق او برقرار دارم و اگر بیشتر از آن خواهد تو ضمانت

کن چه من از وی دریغ ندارم و سوگندهای عظیم و عهدهای استوار از وی بر ذمت گیرم که آنچه مطلوب او است کامی آورم و در انتظام امورش خاطر او را امین گردانم در جواب این نامه تعجیل کن و حاجات خود را نیز قلمی دار و در آخر نامه شعری چند برنگاشت که در آن اشعار از خویشی و نزدی خود با حسین علیه السلام و عهدی که در پیشگاه کعبه کرده و از مناقب حضرت فاطمه علیها السلام و بیم دادن از اشتعال نایره حرب و قتال و جدال و اسیری و دستگیری یاد مینمود چون

(حاشیه: باب ابهام الراکب التناطه … جواب ابن عباس … اما بعد فقد وصلنا کتابک)

ابن عباس این نامه را بخواند در جواب نوشت اما بعد نامه تو رسید در نوشته خود از الحاق حسین علیه السلام و ابن زبیر بمکه یاد کرده بودی اما ابن زبیر از ما انقطاع جسته و خود را از ما نشمرده و بهوای نفس خود رفتار کرده است و با اینکه سینه او از کینه و کین و بغض و دشمنی ما آگنده است و همیخواهد روزی بدست آرد و آن آتش درون را مشتعل کرداند و ما را بسوزاند خداوند هیچوقت او را ابراد خود نائل نکند و بمقصود دشن نرساند بهر طور میدانی در کار او اقدام کن اما حسین سلام الله علیه چون از حرم جد خود و منازل پدران خود چشم برگرفت و در مکه منزل گزید از وی پرسش نمودم که سبب این مهاجرت چیست فرمود عاملان تو که در مدینه هستند با آنحضرت بد کردند و بکلماتی که در خور شان و حشمت وی نبود جسارت ورزیدند از اینروی از مدینه بکوچید و بحرم خدای پناهنده گشت اکنون بر وفق اشارت تو با آنحضرت ملاقات مینمایم و شرایط نصیحت را منظور میدارم شاید این اختلاف کلمه از میان برخیزد و آتش فساد تابش نیفتد و خون امت بناحق ریخته نگردد اما تو ای یزید در پوشیده و آشکار از پروردگار دادار بترس و هیچ شبی با اندیشه آزار مسلمانی سر بر بالین مسپر و در صدد جان و مال مسلمانان مباش چه بسیار مردمی فتنه جوی بودند که از بهر دیگری چاه کندند و خود بآنجاه درافتادند و چه بسیار کسانیکه آرزوهای دراز داشتند و از انقلاب و حوادث این جهان ناساز دمساز گشتند تا توانی بهره خویش را از تلاوت قران و نشر سنت بجوی و در نماز و روزه مسامحت مکن و بملاهی و اباطیل دنیا از روزه و نماز بدیگر امور مپرداز چه هرچه ترا از یاد خدای مشغول دارد بر تو زیان میرساند و هرچه ترا بیاد آخرت درافکند سودمند و باقی است الخ یعنی چون دنیا فانی و آخرت باقی است باید در تدارک باقی بود

بیان عرض رسائل و ارسال رسل مردم کوفه بحضرت ابیعبدالله علیه السلام و طلبیدن آنحضرت را بکوفه

و در آنهنگام که حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بریاض رضوان خرامان گشت جماعت شیعه کوفه مکتوبی بحضرت امام حسین علیه السلام برنگاشتند که معویه را از مسند خلافت خلع نمایند و با آنحضرت بخلافت بیعت کنند فرمود ما را با معویه عهدی است و تا بپایان نرسد شکستن او روا نیست و چون مرگ او درآید در کار نظر خواهد شد و چون روزگار چندی بگشت و معویه بدیگر جهان رخت بربست و مردم کوفه از مرگ وی و امتناع حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و ابن عمر و ابن زبیر از بیعت یزید و حرکت آنحضرت بجانب مکه و فرار عبدالله بن زبیر و در بر بستن و نگاه کردن ابن عمر و ابن عباس خبر یافتند بسی شادمان شدند چه از سلطنت یزید بسیار متزلزل بودند و اینوقت که از توجه مردم اطراف بآستان امام حسین علیه السلام و از دیاد عظمت و حشمت آنحضرت مستحضر شدند قوی حال گشتند و جماعتی از بزرگان طوایف و اعیان شیعیان و زعمای قبایل در سرای سلیمان بن صرد خزاعی که مقام جلالت و ریاست داشت انجمن شدند و از هلاکت معویه ستمکار و استیلای یزید شرابخوار سخنها راندند و گفتند حسین بن علی

علیهما السلام سر از بیعت یزید برگرفت و بمکه منزل گزید و خداوند ایرا لشکر با کند اشتند سلیمان ایشان را و جماعت شیعیان علی علیه السلام را بفرمود تا بنشستند و خود بپای خاست و خداوند را سپاس و رسول خدا را ثنا فرستاد و چندی از مناقب و فضایل امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام باز گفت داد و داد حاکرد و بعد از آن گفت ایمردمان خبر وفات معویه را شنیده اید و از جلوس یزید بر جای او خبر یافته اید که جماعتی از مردم جاهل نادان با وی بیعت کرده اند لکن امام حسین علیه السلام از بیعت او تبرا جسته و از مطاوعت آل ابی سفیان احتراز فرموده است و اینک در مکه معظمه نزول فرموده شما امروز شیعه او هستید و از این پیش شیعه پدرش بوده اید و امام حسین سلام الله علیه امروز بیاری شما حاجتمند است اگر بیاری او پای میگذارید و بحضرتش اتفاق میورزید و دستخوش تردید و تشکیک نمیشوید و با دشمنان او کارزار میسپارید در حضرتش بعرض مکاتبت بپردازید و قدوم مبارکش را بمنازل و مساکن خود استدعا نمائید و اگر بر جان خود و مال و اهل و عیال و ملک و دار خود بیمناک میشوید پسر پیغمبر را فریب مدهید و خاموش بنشینید و هیچگونه از مکاتیب و پیام یاد نیارید آنقوم سر بسر از سر میل و رغبت جواب باز راستند و گفتند همه کوشیم تا چه فرماید آری و را یاری کنیم و اگر در طلب رضای او جان بسپاریم باک نداریم سلیمان در اینسخن پیمانی استوار از ایشان بگرفت و حجت بر ایشان محکم ساخت که حیلت و مکیدت نیارند و نقض میثاق را بخود راه ندهند دیگرباره همگی از روی رغبت و یقین صادق جواب دادند که ما ثابت قدم هستیم و در طلب رضای امام حسین علیه السلام جانها بذل نمائیم چون سلیمان این عهد و پیمان را بدینگونه محکم نمود و حجت را بر آنها تمام کرد گفت اکنون بتمامت در حضرتش نامه بعرض رسانید و خاطر مبارکش را از آنچه در ضمیر دارید مستحضر کنید و التماس نمائید تا بنظر لطف و عنایت بجانب شما روی کند گفتند آنچه تو بنویسی تمام است تو از خود چیزی بنویس و آنحضرت را از چگونگی حال و عزیمت حال خبر ده سلیمان گفت مصلحت در آنست که شما همه بنویسید پس جملگی باین مضمون عریضه بحضرتش معروض داشتند بسم الله الرحمن الرحیم بحضرت حسین بن علی این نامه ایست از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و عبدالله بن وال و جز این جماعت از شیعیان و موالیان آنحضرت و ترا سلام میفرستند و عرض میکنند شکر خداوند را که دشمن تو معویه جبار عنید را که بر این امت بر جبت و بدون حق برتری جست و امور ایشان را بظلم و جور فرو گرفت و غنایم مسلمانان را غصب کرد و بیرون از رضای ایشان بر آنها امیر شد نیکان را بکشت و بدان را باقی بگذاشت و مال خداوند را که بهره مسلمانان هست بهوای نفس خود بتوانگران و ستمکاران عطا نمود خدایش دور کند چنانکه قوم ثمود را دور ساخت حمد خداوند را که او را در هم شکست و هلاک نمود و دمارش دچار ساخت اکنون مکشوف میداریم که ما را امامی و پیشوائی و مقتدائی نیست و چنان میشنویم که پسر ملعونش بر مسند امارت جای گرفته ما بخلافت و امارت او راضی نیستیم و هرگز رضا نخواهیم داد و ما همیشه شیعیان و دوستداران پدر تو بوده ایم و امروز شیعه و محب تو ایم چون بر مضمون این نامه واقف شوی در ضمان دولت و سعادت حرکت فرمای و شادمان و خوشدل نزد ما بیا تا ما را امیر مطاع و خلیفه متبع باشی امروز نه ما را امیری است و نه امامی که در جمعات و اعیاد و سایر نمازها بدو اقتدا کنیم نعمان بن بشیر که از طرف یزید در اینجا است همواره در قصر الاماره جای دارد و او را حرمت و منزلتی نیست نه خراجی بدو میدهند نه خدمتی او را بجای میگذارند اگر کسی را احضار نماید او را اجابت نکند امیری است بی عزت و حاکمی است بی حرمت و هیچ از سرای بیرون نمیشود مگر در اعیاد و جمعات

(حاشیه: ان معویة هلک … / نامه کوفیان بحسین / للحسین بن علی من سلیمان)

هر زمان با آگهی رسد که تو بدولت و اقبال عنان عظمت و اجلال را بدین صوب منعطف فرمودی ما و را از این شهر بیرون کنیم و چون بسعادت باین شهر در آمدی لشکرها در هم آوریم و جمعیتی بزرگ بسازیم و بجانب شام روی نمائیم و دشمن بداندیش را از میان برگیریم و جان خود و فرزندان خود را فدای ذات بی بدیل تو گردانیم هم اکنون فرجان و شادان و مبارک و فیروز و سدید و بهروز و رشید و جهان افروز و امیر و بسعادت اندوز و پیشوا و خلیفه و کار فرما در اینها بجانب ما روی کن تا ما آسوده خاطر روی بشام آوریم و دشمنان ترا از میان برداریم و همه شیعیان تو امیدوارم که از برکت قدوم مبارکت در ملک و ملت و سپاه و رعیت قوام و نظامی بر دوام پدید آید و السلام علیک و رحمة الله و برکاته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس این نامه را در هم نوردیده مهر زدند و دو مرد از شیعیان و محبان آل رسول صلی الله علیه و آله که یکی عبد الله بن سمیع همدانی و آن دیگر عبد الله بن وال نام داشتند منتخب کرده این نامه را در صحبت ایشان روان کرده ایشان را بشتاب و سرعت روان نمودند ایشان و تن در کمال سرعت بشتافتند و در روز دهم ماه رمضان بمکه معظمه رسیدند و بحضرت امام حسین علیه السلام تقدیم کردند چون امام علیه السلام بر مضمون نامه ایشان واقف شد سر بزیر افکنده نه ایشان را سخنی فرمود و نه پاسخ نامه کوفیان را رقم کرد و رسولان نیز در مکه اقامت کردند چه بدون جواب نمیتوانستند باز شوند و بروایتی آنحضرت ایشان را نوازش کرده و بدون جواب باز گردانید چون بکوفه رسیدند و آنحال را بنمودند جماعتی از معارف کوفه چون قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن شداد بن عبد الله الارحبی و بقولی عبد الله بن عبد الرحمن الارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی و بقولی عامر بن عبید سلولی و عبد الله بن وال تیمی و جماعتی دیگر که افزون از یکصد و پنجاه نفر از شناختگان کوفه بودند و بروایتی این چند و زیاده از یکصد و پنجاه مکتوب بود و هر مردی دو نامه و سه نامه و چهار نامه نگاشته بود بجانب مکه راه بر گرفتند و بروایتی بعد از بیرون آمدن عبد الله بن سمیع و عبد الله بن وال و فرستادگان اهل کوفه بجانب مکه چون دو روز بر گذشت این اشخاص متعدده با آن نامه ها و عرایض بزرگان کوفه بخدمت امام علیه السلام راه بر گرفتند و در این مکاتیب نیز استدعای قدوم مبارک امام علیه السلام را بکوفه نموده بودند رسولان آن نامه ها از عرض نظر مبارکش بگذرانیدند و التماس همیکردند تا بجانب کوفه راه بر گیرد بلکه باتفاق ایشان روان شود و از این روایت که خواستار شدند که آنحضرت در اتفاق ایشان راه سپار گردد چنان میرسد که آن جماعت بخدمت آنحضرت رسیده و چنین استدعا نموده باشند و بقولی این یکصد و پنجاه نامه هر یک از جانب دو مرد و سه مرد و چهار مرد بود و در جمله سوگندهای استوار و پیمانهای پایدار اندراج یافته که دل ما با تو یکی است و آنحضرت را بکوفه دعوت نموده بودند و بروایتی پنجاه و سه نامه با آن سه نفر بود و پیوسته اشراف کوفه عرض رسائل میکردند و جمعی نیز خود بحضرتش مشرف شدند و بروایت ابن شهر آشوب نامه اول را با عبد الله بن مسلم همدانی و عبد الله بن سمیع بکری فرستاده و بعد از دو روز دیگر قیس بن مسهر صیداوی و عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی و عمارة بن عبد الله سلولی و عبد الله بن وال سهمی را بحضرت امام علیه السلام با یکصد و پنجاه صحیفه از جانب یک مرد و دو مرد فرستادند و آنحضرت این جمله را از نظر مبارک بسپرد لکن دعوت ایشان را پذیرفتار نگشت و در پاسخ نامه ایشان اشارت نفرمود و پس از دو روز دیگر که از نگارش این نامه بر گذشت مردم کوفه مکتوبی با آنحضرت عرض کرده با هانی بن هانی

جواب نبودن بعرض مردم کوفه

الی الحسین بن علی من شیعته فحی هلا فان الناس ینتظرون

سبیعی و سعید بن عبد الله حنفی بفرستادند و در آن نامه عرض کردند بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بجانب حسین بن علی از جانب شیعیان آنحضرت از مؤمنان و مسلمانان زود بشتاب که مردمان در انتظار مقدم مبارک تو روز میگذرانند و جز برای و امر تو منیه ندارند پس تعجیل کن و شتاب گیر و سرعت جوی والسلام ایشان نیز که مثل نامه بودند در قدوم مبارکش بسی الحاح و ابرام نمودند لکن جوابی مساعد نیافتند و از آن پس نامه دیگر بعرض رسانیدند که ما جانهای خود را برای حفظ جان و فدای روان تو باز داشتیم و با والی کوفه بنماز حاضر نشویم اکنون بسوی ما بشتاب که ما یکصد هزار تن بحمایت تو انجمن داریم همانا ستمکاری و جائری میان ما آشکار گشته و بر خلاف کتاب خدا و سنت مصطفی در میان ما حکومت کند امیدواریم که حقتعالی از برکت وجود مسعودت امور ما را بحق براند و بواسطه ذات کثیر البرکات این ظلم و ستم از میان ما برخیزد چه تو در امر خلافت و امامت از یزید و پدر یزید که غنیمت مسلمانان را بستم و عدوان غصب کردند و در شرب خمر و نواختن طنبور و ملاعبت با یوز و بوزینه و بازیچه شمردن دین خداوند قادر بیکسره مراقبت و دوام دارد شایسته تری و بر اینگونه مضامین رسائل مردم کوفه بر استدعای قدوم مبارکش متواتر شد چندانکه بدوازده هزار عریضه پیوست و از آنجمله در یکروز ششصد عریضه از پیشگاه همایونش بگذشت معذلک جوابی نفرمود و کار بتامل و تأنی میگذرانید تا این نامه آخرین از شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و یزید بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن الحجاج الزبیدی و محمد بن عمیر بن عطارد التمیمی که بحضرت ابیعبد الله علیه السلام باینمضمون معروض گشت و بعضی نوشته اند این نامه را هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبد الله حنفی حامل بودند بسم الله الرحمن الرحیم الی الحسین بن علی بوستانها سبز و سیراب گشت و میوه ها برسید و زمین گیاه برویانید و درختها از ورقها خرم شد اگر رای مبارکت علاقه گیرد بجانب سپاهیکه از بهر خدمت حضرت تو ساخته و پرداخته شده است روی کن الخ و بروایت اعثم کوفی در این نامه آخرین اهل کوفه که قدوم آنحضرت را خواستار شده و زعمای آن جماعت مثل هانی بن هانی السبیعی و سعید بن عبد الله حنفی عرض کرده بودند باینمضمون بود بحضرت حسین بن علی بن ابیطالب امیر المؤمنین از جانب شیعیان او و پدرش امیر المؤمنین عرضه میدارند اما بعد بدانکه مردم مؤمنین که اهل کوفه اند انتظار قدوم ترا میبرند و جملگی بر خلافت تو یکزبان و یک سخن شده اند و آراء ایشان بامارت تو اتفاق یافته است هیچ توقف نباید کرد و در آمدن بکوفه تعجیل باید نمود و اینساعت و این هنگام وقت آمدن و سپاه کشیدن است بیابانها سبز و میوه ها رسیده و در هر زمین گیاه بسیار روئیده است بسعادت حرکت باید کرد و اهمال نشاید نمود چون بکوفه برسی لشکرهائی که برای خدمت تو ساخته اند در حضرت تو انجمن شوند و کمر خدمت و جانفشانی بر میان بندند والسلام علیک و رحمة الله و برکاته و ابو الفرج در مقاتل الطالبین نوشته است چون مردم کوفه از نزول امام حسین علیه السلام بمکه معظمه و عدم بیعت آنحضرت با یزید پلید خبر یافتند جمعی از بزرگان آنشهر که از جمله ایشان ابو عبد الله جدلی بخدمت آنحضرت بیامدند و شبث بن ربعی و سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و وجوه اهل کوفه عرض مکاتیب نمودند و قدوم مبارکش را ملتمس شدند تا با آنحضرت بیعت کنند و یزید را خلع نمایند آنحضرت با ایشان فرمود برادر و پسر عم خود را با شما میفرستم چون بیعت مرا از ایشان بگرفت و بر وفق مکتوب ایشان خبر بمن آورد بسوی ایشان میآیم معلوم باد که این اختلاف روات در عرض این حکایات بر عدم صحت حمل نشود بلکه برای آنست که مکاتیب مردم کوفه

اما بعد فقد اخضر الجناب

بسیار و مکرر روی داده با ینواسطه هر مصنفی بیک نامه یا دو نامه وقوف یافته در حیز تحریر درآورده و دیگری بر دیگری نگران کردیده و مرقوم داشته است بالجمله امام حسین علیه السلام چون نامه آخر مردم کوفه را از نظر مبارک بگذرانید از هانی و سعید پرسید کدام جماعت این نامه را بنوشته اند که شما بیاورده اید عرض کردند از سوالات شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و اشخاص مذکور را نام بردند آنگاه امام علیه السلام برخاست و وضو بساخت و در میان رکن و مقام نماز گذاشت و پس از فراغت از نماز زبان بمناجات باز کرد و از خدای تعالی در اتمام آن توفیق بخواست فانه ولی ذلک و القادر علیه

بیان جواب عرایض مردم کوفه از حضرت امام حسین علیه السلام و مأموریت مسلم

مکشوف باد که مردم خردمند و دوربین عالم را این مسئله روشن و آشکار است که پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم بر ضمیر موافق و منافق آگاهی داشتند بلکه از خود ایشان بر ضمایر و سرائر ایشان آگاه‌تر بودند لکن در عالم ظاهر رعایت دین خدا و ندا قادر و حفظ سلسله نظام عالم و بقای امم تکالیفی داشتند که بایست حکم باطن نفرمایند و بعلم خود بکار نکنند و حجت را خدای حکیم حاکم و علیم است چنانکه چون در میان دو تن که مخاصمت داشتند و محاکمت میجستند بینه و گواه می طلبیدند و با مردم منافق مماشات میکردند و بر مرده آنها نماز میگذاشتند با اینکه بر حقایق امور و احوال و ضمایر ایشان و رجال دانا بودند و اگر خواستند در آن بدایت اسلام و رونق دین جز این سلوک فرمایند البته با آنچه منظور بود موفق نمیشدند و جماعت منافقین نیز که حفظ ظاهر را مینمودند چون چنین میدیدند پرده از راز برمیگرفتند و با دشمنان دین و کفار و مخالفین انباز میشدند و حکمتهائی که در اطوار و اقوال و افعال رؤسای دین و پیشوایان آئین مندرج است افزون از آنست که افهام ناقصه مردمان ادراکش را توانند نمود جناب سید الشهدا از بدایت خلقت تا نهایت احوال آگاه و بیقین میدانست که بدشت نینوا و بیابان کربلا سفر میکند و شهید میگردد و عیالش اسیر میشوند و در قیامت شفاعت امت و این منصب و الارتبت نایل میگردد و حفظ دین خدا را میفرماید اما اگر بدون هیچ مقدمه بکربلا میشد و شهید میگشت مردمان نادان میگفتند از چه روی خود را در دریای بلیت و عرصه هلاکت در افکند برای اتمام حجت درنگ فرمود تا چندان نامه از مردم کوفه رسید که از حد شمار و حمل شتر را هموار افزون گشت و در ظاهر کار آنحضرت مکلف شرعی گردید که برای هدایت اینچنین گروه و رفع ظلم ظالمان و تعدی متعدیان و تعلیم مناسک و معالم دینیه یک جماعت بزرگ امت مسئلت ایشان را قرین اجابت فرماید و تا چند مره عرایض ایشان و فرستادگان ایشان را پاسخ نداد تا کار بمقامی پیوست که جواب ایشان لازم گشت پس در این هنگام پاسخ نامه ایشان نظر بغایت هدایت برگشود و مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم از جانب حسین بن علی بعموم مؤمنان و مسلمانان خطاب میشود که هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی که آخر کس از فرستادگان شما بودند بیامدند و مکاتیب شما را رسانیدند بر تمامت مکاتیب شما و آنچه داستان کرده بودید وقوف یافتم و اینکه نگاشته اید ما را امامی و پیشوائی نیست که بر راه حق و راستی راهنمائی کند و تو باروی کن تا خداوند بوجود تو ما را بر حق و راستی بدارد اینک برادرم و پسر عم و محل وثوق من از اهل بیت خودم مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم اگر شما را متفق الرأی و یکسخن و یکزبان بدید و عقلا و فضلای شما را با شما متفق و با آن مکاتیب و عناوین شما موافق یافت و بمن بنوشت انشاءالله تعالی هرچه زودتر

بجانب

شفیعی
تحقیق

جواب نامه کوفیان
من الحسین بن علی الی الملأ

بجانب شما راه سپار میشوم قسم بجان خودم جز آنکس که بر مدلول کتاب خدای آگاه باشد و آنچه خدای امر فرموده حکمران شود و بقانون عدل و داد کار کند و بدین حق متدین گردد و خویشتن را در حوزه دین و ضبط آئین بدارد و از این حد بیرون نتازد امام و پیشوا و مقتدای انام نتواند بود والسلام و در نگارش صورت نامه مبارک امام حسین علیه السلام باهل کوفه نیز اختلاف ورزیده اند

بیان مأمور شدن جناب مسلم بن عقیل از جانب امام حسین علیه السلام بکوفه

جناب مسلم پسر عقیل بن ابیطالب و برادرزاده حضرت امیرالمؤمنین علی و عم‌زاده حضرت امام حسین علیه السلام است جناب ابیطالب را از فاطمه بنت اسد چهار پسر بود که هریک از دیگری ده سال بزرگتر بودند و از همه مهین تر ابوطالب و بعد از وی عقیل و دیگر جعفر طیار و چهارم امیرالمؤمنین حیدر کرار صلوات الله علیه است در امالی صدوق علیه الرحمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که علی علیه السلام عرض کرد یا رسول‌الله براستیکه تو عقیل را دوست میداری یعنی او را از دیگران بیشتر میخواهی فرمود آری سوگند با خدای او را دوست میدارم بدو دوستی یکدوستی برای اوست و یکدوستی بواسطه ابوطالب مر او را و براستیکه فرزند او در راه محبت فرزند تو کشته و دیدگان مؤمنان بروی اشک ریزان میشود و فرشتگان بروی نماز میگذارند پس رسول خدای اشک بگشاد چندان بگریست که اشک دیدگان شریفش بر چهره مبارکش جاری شد و از آن پس فرمود از آن مصیبت که عترت من بعد از من خواهند دید بخدا وند شکایت میبرم ابن قتیبه گوید مادر مسلم بن عقیل زنی نبطیه از آل فرزندا بود و اولاد عقیل در رکاب امام حسین علیه السلام بیرون شدند و نه تن از ایشان شهید گردیدند و مسلم بن عقیل از جمله برادران شجاعتر بود و ابوالفرج در مقاتل الطالبین گوید مسلم اول شهید است از اصحاب حسین علیه السلام و مادرش کنیزی غالبه بود که او را علیه نبطیه میخواندند و عقیل آن کنیز را از مملکت شام بخرید و مسلم از وی متولد شد و از مسلم عقب نماند همانا در نسخ مقاتل الطالبین باینصورت مرقوم است و اینخبر با خبر فرزندان مسلم و شهادت ایشان منافی است مگر اینکه بعد از شهادت آن دو کودک نسل جناب مسلم منقطع شده باشد یا بروایت الکمان غایت دو کودک بشهادت ایشان عقیدت ندارند و این نیز ضعیف است چنانکه نوشته اند جناب رقیه دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که مادرش از بنی تغلب است در سرای مسلم بود و جناب مسلم را از وی پسر از وی پدید شد یکی علی و دیگر عبدالله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معویه بن ابی سفیان با عقیل بن ابیطالب گفت اگر حاجتی داری بازگوی گفت کنیزکی را بچهل هزار درهم میفروشند این مبلغ از بهر من لازم است آورا بخرم معویه گفت تو نابینائی این کنیز را خواهی بلکه از بهر تو کنیزکی باید که پنجاه درهم بهایش باشد فرمود این جاریه را از بهر آن خواهم که فرزندی از وی متولد شود که اگر او را خشمگین نمائی گردنت را با تیغ بران بزند معویه گفت این سخن از روی مزاح براندم آنگاه معویه گفت تا چهل هزار درهم در خدمت عقیل تقدیم کردند عقیل آن کنیز را بخرید و چون عقیل بدیگر سرای عز امید و از سنین عمر مسلم هیجده سال برگذشت با معویه گفت در مدینه طیبه مزرعه دارم که صد هزار درهم در قیمت آن ادا نموده ام اکنون بتو میفروشم معویه آن مبلغ را بداد و بعمال خود بنوشت تا آن زمین را متصرف شوند چون اینخبر بحضرت سید الشهدا

سلام آن

جلالی فرزندم

سلام الله علیه پیوست نامه بمعویه نوشت که پسری از بنی هاشم ترا بفریفت و زمینی را که مالک بود بفروخت
اکنون تکلیف آنست که آن زمین را با ما بگذاری و زر خود را از وی بازخواهی معویه مسلم را حاضر ساخت و نامه
آنحضرت را بمسلم نمود و گفت آن زر که از من گرفتی باز ده و ضیعه خود را باز گیر چه ملک دیگری را فروختی مسلم در خشم شد
و گفت اول با این تیغ سر از تنت برگیرم و از آن پس زر بشمارم معویه بخندید از این سخن و گفت قسم بخدای این همان سخن
باشد که در آنروز که عقیل با درت امیرید بمن گفت آنگاه نامه بحضرت امام حسین مسطور نمود که زمین را بشما باز گذاشتم
و نیز از آنچه بمسلم دادم بگذشتم و از فحوای این کلام چنان معلوم میشود که از روزگار فرخنده آثار جناب مسلم در زمان
شهادتش نزدیک به بیست و هشت سال برگذشته بود زیرا که جناب امام حسن علیه السلام در سال چهل و نهم و
بقولی پنجاهم هجری بجنان جاویدان خرامید و ابن ابی الحدید وفات عقیل را در سال پنجاهم نوشته و ابن حجر
گوید عقیل بن ابیطالب هاشمی برادر علی و جعفر که از ایشان بزرگتر بود مردی صحابی و عالم بانساب بود در سال
ششم و بقولی بعد از آنسال وفات کرد و قول نخستین اصح است معلوم باد در اینخبر تأمل نشاید بود زیرا که آنچه از خبر
معلوم میشود ملاقات جناب عقیل با معویه در زمان سلطنت او در شام بوده است و از آن زمان تا قضیه عاشورا از سی سال
کمتر میشود و چنانکه بعضی نوشته اند جناب مسلم را پسری بوده است که از بیست سال بیشتر روزگار شمرده و در زمان حیات مسلم همعنان پیش از شهادت

بیان حرکت کردن جناب مسلم بن عقیل
از مدینه طیبه بجانب کوفه

چون عرایض و مستدعیات مردم کوفه از حد درگذشت چندانکه بروایت ابن نما در ضمن مکاتیبی که بآنحضرت عرض میکردند
نوشتند یکصد هزار تن هستیم که بعهد و پیمان تو ایم و بروایت شعبی چهل هزار تن از مردم کوفه با آنحضرت بیعت کردند که با هر کس
جنگ نماید جنگ بورزند و با هر کس بسلامت رود ایشان نیز بسلامت باشند و امام علیه السلام جوابی که مذکور شد
بایشان بنوشت اینوقت مسلم بن عقیل پسر عم خود را که بوفور عقل و دانش و تدبیر و بینش و صلاح و سداد و شجاعت و استعداد
و متانت و سخاوت و رزانت و دها از اقران و امثال امتیاز داشت طلب کرد و برای اخذ بیعت از اهالی کوفه انتخاب و به
نیابت خاصه افتخار بخشید و مقام و منزلت و علو رتبت و لیاقت جناب مسلم از اینحال معلوم میشود که تا چه پایه بوده است
که بمقام نیابت خاصه امام زمان و پیشوای جهان اختصاص تواند یافت بالجمله جناب مسلم را بتقوی و پرهیزکاری و کتمان
امر خود از مردمان مخالف و حسن تدبیر و لطف در امور و مدارا امر نمود و فرمود چون بکوفه رسیدی اگر مردم را در اطاعت
و انقیاد و موافقت و مرافقت من یکدل و یکزبان دیدی و قلب ایشان را از آلایش کید و غبار حیلت پاک یافتی هر چه
زودتر اینخبر را باز نمای و بروایت اعثم کوفی و صاحب روضة الصفا و بعضی مورخین دیگر امام حسین علیه السلام جواب
کوفیان را در هم نوردیده بمهر مبارک بزین فرموده مسلم بن عقیل را بخواند و نامه مبارک را بدو داد و فرمود ای عم
ترا بنزد کوفه کرده ام تا روی در منزل کسیکه در دوستی ما ثابت قدم باشد فرود گردی و مردم را ببیعت من بخوانی
و خاطر ایشان را از متابعت آل ابی سفیان بگردانی و اگر بدانی که سخن ایشان اصلی دارد و زبان ایشان با آنچه در این نامها
نوشته اند مقابل است و آنچه مینویسند و میگویند وفا خواهند کرد هر چه زودتر مرا خبر ده و آنچه دیده باشی بشرح و تفصیل
باز نمای امیدوارم که خدایتعالی ترا و مرا بدرجه شهادت برساند چون اینکلمات بگذاشت جناب مسلم او را در کنار
گرفت

گرفت و یکدیگر را وداع کرده بگریستند و بعضی مکالمات که در تذکره سبط ابن جوزی مسطور است از جناب مسلم
بعید است که هیچ نشاید بصحت مقرون شمرد بالجمله مسلم را مرخص فرموده و قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن
عبدالله سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله ازدی را با جماعتی از بزرگان مردم کوفه که در مکه حاضر بودند در خدمت
جناب مسلم روانه ساخت و ایشان روز نیمه شهر رمضان از مکه بیرون شدند لکن از روایت اعثم و بعضی دیگر چنان
مینماید که مسلم در خفیه بجانب کوفه روان شد تا مردم بنی امیه از حال او باخبر نشوند و یزید را استحضار ندارند و صحیح نیز
چنین مینماید زیرا که با این مقام احتیاط امام علیه السلام مأمور شدن مسلم با آن جماعت مناسبتی ندارد و نیز اخباریکه
نظر مسلم — از چگونگی طی راه مسلم معلوم میشود بر صحت اینقول شاهد است مگر آنکه همان سه تن که مذکور شدند بوده باشند و ایشان
نیز مخفی حرکت کرده باشند چنانکه ابن صباغ در فصول المهمه مینویسد نامه اهل کوفه را عبدالله بن سبیع همدانی و عبدالله بن وال
بیاوردند قریب صد نامه بود و امام حسین علیه السلام جواب مکاتیب ایشان را بنوشت و بآن دو قاصد بداد و پسر عمش
مسلم بن عقیل را با ایشان همراه فرمود بالجمله چون جناب مسلم از حضور امام علیه السلام بیرون شد هنوز راهی دراز نسپرده
بود که موافق روایت پاره از مورخین صیادی را از طرف یمین نگران شد که از دنبال آهوئی میشتافت و آهو را دریافت
و سرش را ببرید جناب مسلم اینحال را بفال بد گرفت و در بیم و هراس شد و بیدرنگ بازشتافت و در خدمت امام حسین
علیه السلام صورت حال را معروض داشت و عرض کرد چنان میدانم ای پسر رسولخدا که اینسفر بر من مبارک نگردد و این
خدمت که از من خواسته بخاتمت نرسد امام حسین علیه السلام فرمود ای پسر عم اگر بیمناک باز آمدی هیچ باک نیست نزد من
باش تا دیگری را بفرستم مسلم عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد من بر خود واجب دانم که هر چه بینم بعرض رسانم وگرنه
بدون امر تو چگونه توانم قدم برگیرم اگرچه بدریای آب و آتش عبور باید داد یا ابن رسول الله از آن بترسیدم که دیگر
چشمم بدیدار مبارکت روشن نشود و بیامدم تا دیگر بارت بنگرم آنگاه نزدیک شد و دست و پای آنحضرت را ببوسید
و وداع نمود و بسیار بگریست و عرض کرد چنان میدانم که بعد از این بزیارت جمال مبارکت کامیاب نشوم امام حسین
مقام مسلم — علیه السلام نیز بگریست و مسلم را بر سینه مبارک برگرفت و بسیاری نوازش فرمود جناب مسلم روی براه آورد و
همی برفت و بگریست گفتند ای مسلم این گریستن از چیست گفت از آن میگریم که از چه از حضرت حسین دور افتادم چه
دوری از حضرتش جامه صبوری و شکیبائی را چاک زد و تاب و توان ببرد و اینخبر بیرون از تأمل نیست زیرا که مقام
فراست و کیاست و علم و فضیلت و نهایت طاعت و اطلاع و بصیرت جناب مسلم از آن برتر است که چون از جانب
امام علیه السلام مقام نیابت و قائم مقامی یابد برای دیدار صیادی اینگونه رفتار نماید چه امام حسین صلوات الله
علیه که سلطان هر دو جهان و بر خفایای امور دانا و بینا و از تمامت نقایص معصوم و بری است او را از جانب
ولایت جوانب خود بکوفه فرستاد و نایب مناب و قائم مقام خود فرمود و بیعت و اطاعت او را بمنزله بیعت و
اطاعت خود مقرر داشت و بزرگان و اعیان و اشراف کوفه ریاست و مهتری داد و او را بشرف برادری خود
مفتخر گردانید و موثق و معتمد خود خواند و هیچ مقامی برتر از اینمقام نشاید چه اگر امام حسین سلام الله علیه آن
جناب را بزیور علم و فضل و خردمندی و تقوی و فراست و عدالت و اطلاع از احکام شریعت و مسائل و احکام
دینیه آراسته نمیدید چگونه نیابت خود را بدو میگذاشت و بشهری چون کوفه که بزرگان و دانایان شیعیان

خود مسامحه داشت و من نیز دروغ گفتن را از خود پسندیده نمیداشتم بعضی گفته اند از مردم شهر کوفه بدون مردم شهر بصره بیست و هشت هزار بلکه سی هزار تن با مسلم بیعت کردند و جناب مسلم چون این ترتیب را بدید بیست و هفت روز از آن پیش که بدرجه شهادت نائل شود نامه بحضرت امام حسین علیه السلام معروض و از مبایعت و متابعت کوفیان مکشوف و قدوم مبارکش را بکوفه مستدعی شد کوفیان نیز جداگانه عریضه عرض و در ضمن آن اظهار کردند که برای نصرت وجود مبارکت صد هزار تن مرد شمشیرزن آماده داریم هیچ تأخیر روا مدار و بدینسوی بشتاب

بیان نوشتن نامه حضرت ابیعبدالله صلوات الله علیه برؤسای بصره

در آن هنگام که حضرت ابیعبدالله الحسین علیه السلام عرائض مردم کوفه را جواب مینگاشت جماعتی از مردم شیعی که در بصره جای داشتند در منزل زنی از طایفه عبد القیس که او را ماریه دختر سعد میخواندند و آن زن مذهب تشیع داشت و سرایش محل الفت و صحبت و محادثه شیعیان بود اجتماع ورزیدند پس یزید بن نبیط عزیمت بر آن نهاد که بحضرت حسین علیه السلام بیرون شود و این یزید نیز از طایفه عبد القیس و دارای ده پسر بود و با ایشان گفت کدام یک از شما با من بیرون میآئید دو پسر او که یکی را عبد الله و دیگری را عبید الله مینامیدند با پدر همسفر شدند و راه پیموده در مکه معظمه بحضرت امام حسین علیه السلام مشرف شدند و چون ورود او بعرض مبارک امام علیه السلام رسید بخیمه یزید تشریف قدوم داد و چون او در آن خیمه نیافت توقف فرمود و چون یزید بمنزل خود مراجعت و چشمش بر نور جمال ایزدی مثال افتاد گفت بِفَضْلِ اللّهِ وَ رَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا سلام فرستاد و بنشست و سبب آمدن خود را معروض داشت امام علیه السلام او را دعای خیر گفت و در رکاب همایونش بکربلا برفتند و با آنحضرت بفوز شهادت فایز گردیدند و جناب سید الشهدا علیه السلام بروایتی در همان زمان که مردم کوفه جواب مینگاشت و بروایت دیگر بعد از رسیدن جواب نامه مسلم بن عقیل بمالک بن مسمع بکری و منذر بن جارود عبدی و مسعود بن عمرو و احنف بن قیس و قیس بن هیثم و یزید بن مسعود نهشلی و عمرو بن عبید الله بن معمر که در زمره اعیان و اشراف و رؤس اخماس بصره انسلاک داشتند باین مضمون نامه مسطور و بدستیاری ابی رزین سلیمان با ایشان بفرستاد

ترجمه خداوند تبارک و تعالی محمد مصطفی را از جمله کاینات برگزید و برتبت نبوت و رسالت مکرم داشت و چون از کار خود بپرداخت او را بآرامگاه رحمت و عنایت خود قبض کرد و این پیغمبر گرامی چندانکه در جهان بزیست مردمان را از مواعظ و نصایح بهره ور ساخت و از رسالت و تبلیغ احکام پروردگار خود هیچ چیز فرو نگذاشت و چون برحمت پروردگار رهسپار شد دیانت و میراث او باهل و عشیرت و عترت او که بعد از آنحضرت از همه جهانیان بایسته تر و شایسته تر بودند اختصاص یافت لکن قومی از روی تغلب و تقلب سر بر داشتند و حق ما را غصب کردند و ما برای حفظ خون و ناموس جهانیان و دفع انگیزش فتنه و فساد و آسایش عباد و بلاد خاموش شدیم و تسلیم نمودیم و رضا دادیم اکنون که زمان را تقاضای دیگر است و اعلام شریعت اندراس و رایات بدعت محکم اساس گردیده این مکتوب را بشما فرستادم و شما را بخدای و رسول آن دعوت میکنم همانا ارکان شریعت سستی گرفت و اعیان سنت را پستی افتاد اگر دعوت مرا اجابت و فرمان مرا اطاعت کنید شما را از راه گمراهی بشاهراه رشادت و نباهت دلالت مینمایم والسلام و بروایت ابن نما حامل این رقیمه عنایت توأم ذراع احد و سی بود و او را فرمود که هرچه زودتر راه برگیرد و با شتاب بصره برساند چون یزید بن مسعود این نامه مبارک را بخواند جماعت

من الحسین بن علی بن ابیطالب الی ... اما بعد فان الله اصطفی محمداً

نسخه مکتوب ...

بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد و مشایخ بصره را حاضر کرده گفت ای بنی تمیم باز گوئید مکان و مقام و منزلت و جاه و حشمت و حسب و نسب من در میان شما چگونه است جملگی زبان به ثنا و مدح او برگشودند و گفتند مرحبا و سهلا سوگند با خدای تو پشت و پشتوان مائی و سر فخر و مباهات ما باشی در مراتب شرف و معارج جلالت بر همه سرافراز و از همه ممتاز و مقدم هستی گفت من شما را بخواندم و فراهم آوردم و با شما مجاورت و مشاورت مبادرت ورزیدم و از استشارت شما در کاری بزرگ استعانت میجویم گفتند در هیچ کاری و هیچ دقیقه از دولتخواهی فروگذاشت نخواهیم و آنچه را معقول افتد قبول داریم در رأی رزین و اندیشه متین ترا سپاس میسپاریم اکنون بفرمای تا چه فرمائی یزید بن مسعود گفت بدانید که معویة بن ابی سفیان رخت بدیگر جهان کشید سوگند با خدای بسی خوار مایه و پست پایه درگذشت اکنون که او خوار و زبون بهلاکت رسید درهای جور و ستم و معصیت درهم شکست و قواعد ظلم و بیداد سست بنیاد گشت و چنان بود که از آن پیش که معویه رخت بربندد و بجایگاه دیگر پیوندد برای پسرش یزید عقد بیعتی بساخت و در حقیقت رایت بدعتی برنهاد و چنان پنداشت که این امر برای یزید استوار گردد و این اساس ظلم و عدوان پایدار باند هیهات آنچه در لوح ضمیر نقش بست نقشی بر آب و طمع سیرابی از سراب است هرچه تدبیر کرد از حلیه بینش و دانش بری و عری بود و سعیش باطل و اندیشه اش بیحاصل ماند چگونه تواند بود که یزید شرابخوار زناکار فاسق فاجر خلافت و سلطنت مسلمانان را خواستار و با آن کوتاهی حلم و وقار و قلت علم و آثار و کثرت سفاهت و عدم معرفت فرمانگذاری امت را سزاوار گردد سوگند که قتال دادن با او در حضرت پروردگار از جهاد با کفار افضل است اینک حسین بن علی پسر رسول خدای است که دارای شرف اصیل و رأی کامل و کار و فضل نامدار و بحار علم بیکران و کنار و با مرخلافت شایسته و سزاوار است چه از حیثیت سبقت و قدمت و قرابت بحضرت رسالت رتبت و علم با حکام شریعت و قواعد سنت بر تمام خلقت برتری و عظمت و با صغیر و کبیر ملاطفت و عطوفت دارد راعی رعیت و پیشوای بریت است خداوند محبت خود را بوجود مبارکش تمام و موعظتش را درباره انام بدرجه اکمال آورد با وی بیعت کنید و از نور حق غفلت مجوئید و خود را در مغاک بطالت و چاه هلاکت میندازید همانا صخر بن قیس یعنی احنف در روز وقعه جمل از رکاب امیر المؤمنین علی علیه السلام تقاعد جست و آئینه قلوب و مرآت سعادت شما را زنگ دار ساخت اکنون بدستیاری یاری فرزندش حسین علیه السلام از آن کدورت و آلایش بشوئید و با دشمنان او بشورید سوگند با خدای هر کس از نصرت این امام والامقام علیه السلام قصور ورزد خداوند او را و اخلاف او را در عرصه ذلت و زبونی بمیرد و رسا زد و در کثرت از عشیرتش بر افکند و برنج فقر و فاقت دچار گرداند اینک من برای مقاتلت اعدای دین جوشن مبارزت در تن و زره مجالت بر بدن بیاراسته ام و بنصرت آن امام مظلوم بایستاده ام و این مطلب روشن است که آنکس که بفوز شهادت برسد البته ذل مرگ را در یابد و هر کس از چنگ مرگ گریختن خواهد البته گریز نتواند اکنون جواب مرا بطوری نیکو و صواب برانید چون حاضران این سخنان را بشنیدند جماعت بنی حنظله در محاورت بدایت گرفتند و فریاد برآوردند و بنو عامر نیز با او آواز ایشان هموار شدند و گفتند ما خدنگ تیردان و رزم آزمودگان و سواران عشیرت و کمان توایم اگر کمان مرا در ازه برکشی و ما را از آن پران داری البته هیچ تیری خطا نزند و جز بر نشان نیاید و آرمان نرسد و اگر بیازی و نصرت را جنگ جوئی هر کجا که شوی فتح و نصرت بهره تو باشد

اگر در بحر بلا و کوه آتش بتازی از تو کناری نگیریم و اگر سیلاب هلاکت بر تو روی کند روی بتابیم با شمشیرهای بران
و تیر و سنان آتش نشان ترا یاری و از گزند دشمن نگاهداری نمائیم چون کلمات بنوحنظله بپایان رفت بنوسعد بن زید
بانگ برآوردند ای ابوخالد از مخالفت تو هیچ چیز نزد ما مبغوض تر نیست هما صخر بن قیس ما را فرمان کرد تا از قتال
برکنار شویم و جلالت و حلاوت و منقبت و عظمت و افتخار ما پوشیده ماند اکنون ما را مختصر مهلت بگذار تا بروم
و بمشورت سخن کنیم و بآنچه رای ما علاقه گرفت در خدمت تو معروض داریم و بنوعامر بن تمیم زبان برگشودند و گفتند
ای ابوخالد ما فرزندان پدران تو و خویشاوندان و هم سوگندان توایم بخشم تو خشمناک شویم و بهر کجا روی کنی
ملازمت نمائیم و بهرچه حکم کنی اطاعت و بهر کجا دعوت فرمائی اجابت کنیم گفت سوگند با خدای ای بنوسعد
اگر چنین کنید همیشه شمشیر نصرت در دست شما خواهد بود و نشان جلالت و فیروزی در شما باشد

بیان جواب نامهٔ امام حسین علیه السلام از مشایخ البصره

چون ابوخالد آن مجلس را بدانگونه بکفایت رسانید و باطن ایشان را ظاهر و حجت را بر آن جماعت تمام کرد قلم و
قرطاس برگرفت و در جواب رقم مبارک امام حسین سلام الله علیه باینمضمون بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
نامهٔ مبارک قرائت شد و آنچه را بآن بخواندی و دعوت فرمودی که بهرهٔ خویش را از طاعت تو دریابم و در نصرت
تو بعضیه خود برخوردار کردم بفهمیدم خداوند تعالی جهان را از عالم و حاکمی که کار بعدل و داد و نیکی و اقتضا دیا
و مردم را براه رشد و رشادت ندخالی نمیگذارد و شما حجت خدائید بر خلق او و ودیعت و امانت واقیت اوئید
در زمین و شمائید فروع شجرهٔ زیتونهٔ احمدیه چه محمد صلی الله علیه و آله ریشهٔ آن و شما برگ و شاخ آئید هم اکنون
باسعادت و اقبال و میمنت و اجلال با طالع مسعود و اختر سعید بجانب ما روی کن چه من گردنهای بنی تمیم را در حضرت
تو خاضع نمودم و در برترین درجهٔ اطاعت و انقیاد بداشتم و در موارد فرمانبرداری تو از شتر تشنه که در روز جهام
تشنگی بآبگاه خود شایق است شوقمندتر گردانیدم و همچنین رقاب بنی سعد را چنان در خدمت و اطاعت تو نرم
ساختم و صدور ایشانرا بآب صاف موافقت و مطاوعت بشستم و ایشانرا یکباره آماده جان نثاری و خدمتگذاری
گردانیدم و آئینه قلوب ایشانرا بصیقل نصیحت درخشنده و روشن نمودم الخ چون این نامه از نظر مبارک امام حسین علیه
السلام بگذشت فرمود خداوندت در روز قیامت و خوف و دهشت ایمن و عزیز بدارد و در روز تشنه کامی سیراب فرماید
و احنف بن قیس نامه بکرد و آیتی که بکنایت از بیوفائی مردم کوفه اشارت داشت بنوشت و تمام رؤسا و بزرگان بصره نامهٔ
مبارکه آنحضرت را مکتوم نمودند و از ابن زیاد پوشیده ساختند مگر منذر بن جارود که دخترش بحریه در سرای عبیدالله
بن زیاد بود و بیندیشید که مبادا ابن زیاد حیلتی اندیشیده باشد و برای امتحان مردم بصره این نامه ها را از جانب امام حسین
بایشان نوشته باشد تا آنچه در دل دارند باز نمایند و ایشانرا دچار رنج و بلیت گرداند لاجرم مکتوب امام حسین را با رسول
آنحضرت که ابورزین سلیمان بود نزد عبیدالله بیاورد و ابن زیاد رسول را نگاهداشت و تهدید نمود و آن اشخاصی را که
امام حسین سلام الله علیه بایشان مکتوب کرده بود بپرسید و بشناخت و جمله را حاضر ساخت و گفت شما از بیباکی و سفاکی
و شیمت و عادت زیاد در خونریزی آگاهید من پسر او هستم بر خویش نگران باشید و گردگناه نگردید و خویشتن را تباه

اما بعد فقد وصل الیّ کتابک وفهمت ما ندبتنی الیه ودعوتنی

نکنید آنگاه حکم داد تا سلیمانرا همانشب که صبحگاه آن بکوفه میرفت بردار زدند و بقولی گردن زدند و خود بمسجد جامع بصره
درآمد و بر منبر برشد و مردمانرا بسی بیمناک و خائف و بقتل و نهب تهدید نمود و هنوز بحکومت کوفه مأمور نشده بود
و از آنطرف یزید بن مسعود چون ارسال عریضه نمود بتهیهٔ سفر و خروج مشغول شد لکن پیش از آنکه از بصره حرکت نماید خبر شهادت
امام حسین سلام الله بدو رسید و پیوسته در اندوه و جزع میزیست آچرا از چنان سعادتی محروم شدند دیگره سوگواری نمودند

بیان آگاه شدن نعمان بن بشیر از در آمدن مسلم بن عقیل و خطبه او بر منبر کوفه

چون نعمان بن بشیر که از جانب یزید بن معویه والی کوفه بود مردی نرم خوی و بردبار بود مردم کوفه از وی بیمی و هراسی
نداشتند و او را وقع و وقری نمیگذاشتند و بدون اینکه در امور خویش احتیاط کنند و از اعمال یزید هراسند فوج
فوج از پی فوج و گروه از پی گروه بخدمت جناب مسلم بشتافتند و از بیعت امام حسین علیه السلام و محاربت اعدای
آنحضرت سخنها بر زبانها و داستانها در بیانها داشتند تا گاهی که این اخبار گوشزد نعمان بن بشیر گردید که خویش بیاسود
در خواب غفلت براحت اندری و بری برنیاید که مردم اینشهر زود بر تو شورش گیرند و روز روشن را از شب تار بحکم
نمایند اگر از این تهلکه و خطر برهی خداوند را شکر نماگوی نعمان پریشان شد و بدون درنگ بمسجد جامع آهنگ نمود و مردم را
از هر سوی فراهم آورد و بر فراز منبر برنشست و خدا را ثنا گفت و پیغمبر محمود را درود فرستاد آنگاه صدا برکشید و
گفت ای بندگان یزدان از خداوند دیان بترسید و گرد فتنه نگردید و از تفرقهٔ امت بپرهیزید و در هلاکت نفوس و
ریختن خون مسلمانان کوشش نکنید و اموال مردمانرا قبضه باد قهر و غضب و نهب و تاراج مسپارید مگر این ندانسته باشید
که در هیجان هرگونه فتنه و فساد چگونه خون و مال عباد و ارکان بلاد بباد میرود و نیک بدانید که مرا با هیچکس سبقت در
خصومت نیست و تا جنگ نکنند ساختهٔ جنگ نشوم و تا آهنگ ننمایند آماده آهنگ نگردم و هیچ خفته را بیدار و هیچ
بیداری را خوفناک نکنم و هیچ آفریده را بتهمت نگیرم و بگمان ناستوار هیچکس آزار ندهم لکن شما گوهر خود را آشکارا
و جوهر خویش را نمودار و سرشت خود را پدیدار و طبیعت خود را هویدا گردید و عیب و نقص خود را باز نمودید و خود را
از اطاعت یزید بیرون کردید و دقت نموده دق الباب مخالفت نمودید سوگند با خدای اگر از فتنه لب فرو بندید و از
آشوب دل برگیرید گناه شما را نادیده انگارم و از اعمال شما بگذرم وگرنه بخداوند یگانه این شمشیر که بدست من است
کارگر نمایم و بزنم و بکشم و اگرچه تیغی شکسته در دست داشته باشم و تنها بمانم نترسم و جنگ نمایم و باک ندارم هم اکنون
امیدوارم که دانایان شما که حق را از باطل بشناسند بیشتر از جاهلان شما باشند چون کلمات نعمان باینمقام رسید
مسلم بن عبدالله بن سعید الحضرمی و بقولی عبدالله بن مسلم حضرمی بپای شد و گفت ایها الامیر این فتنه و آشوب را
جز بشمشیر بران و خشم و ستیز خاموش نتوان کرد و باین اندیشه که تو هستی و این سخنها که تو میرانی رای مستضعفان
و مردمان سست است نعمان برآشفت و بانگ بروی زد که اگر من در راه طاعت خدای از مستضعفین باشم دوستتر
دارم که در معصیت او از مغروران و گمراهان باشم پس دیگرباره مردمانرا تهویل و تهدید فراوان کرده از منبر فرود شد
و بروایتی گفت که آن پرده را که خدای تعالی فرو آویخته پاره نکنم و بقولی دیگر گفت فرزندزادهٔ رسولخدای نزد ما از پسر
دختر بحدل یعنی یزید پسر میسون بحدلیه بسی محبوب تر و گرامی تر است و ابواسحق اسفراینی نوشته است نعمان بن بشیر از

خطبه نعمان بن بشیر
ثم قال اما بعد فاتقوا الله عباد الله

و دوستداران خاندان رسولخدای صلی الله علیه و آله بود بالجمله چون نعمان از منبر بزیر آمد و بقصر الاماره اندر شد عبدالله بن مسلم که از دوستداران یزید و جماعت بنی امیه بود در حال نامه باینمضمون بسوی یزید بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم بنده خدای یزید را عبدالله و متابعان او از مردم کوفه آگهی میدهند که مسلم بن عقیل بکوفه بیامده و جمعی کثیر از شیعیان علی بن ابیطالب و حسین با او بیعت کرده اند برای حسین اکنون اگر شهر کوفه را حاجتمندی و در تحت حکومت خویش میخواهی مردی قوی القلب بدانجا مامور کن تا فرمان ترا نافذ گرداند و چنانکه درخور کار است کارکند چه نعمان بن بشیر مردیست و در انظار مردمان پست است یا پستی و ضعف را برخود می بندد و چنان مینماید که من نیروی دفع دشمن ندارم الخ و این اول مکتوبی بود که یزید را در قتل سیدالشهدا صلوات الله علیه تحریص و تحریک نمود و از آن پس عمارة بن ولید بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز بهمین مضمون بدو مکتوب کردند و این مکاتیب بفاصله دو روز بآن مخذول رسید اما ابن صباغ در فصول المهمه نوشته است که نعمان بن بشیر والی کوفه خود این خبر را بیزید نوشت

بیان عزل نعمان بن بشیر از امارت
کوفه و نصب عبیدالله بن زیاد بجای او

چون مکاتیب اینجماعت را یزید بدید باندیشه درآمد سرجون بن منصور رومی غلام پدر خود معویه را بخواند و این سرجون غلامی دانشمند بود و در خدمت معویه هر روز ادراک مقامی ارجمند نمود تا مقام وزارت دریافت و چون معویه از اینجهان بربست یزید کار وزارت را با او باقی گذاشت بالجمله چون سرجون حاضر شد آن مکاتیب را بدو سپرد و حکایت را بمود و سخن بمشورت بگذاشت و گفت باز گوی که آنکس را بصواب میدانی که حکومت کوفه را با وی گذاریم و دفع این قضیه را از وی بخواهیم سرجون گفت جز پسر زیاد که بنیاد وجودش از فتنه و فساد و سفاکی و بیباکی و چالاکی است درخور اینکار نیست چون یزید را دل با عبیدالله موافق نبود نام او را بر زبان نمیگذراند سرجون گفت مرا با تو سخنی میرود باز گوی اگر امروز معویه سر از قبر بیرون کند و ترا بکاری امر کند رای او را می پذیری یزید گفت آری چون عهدنامه معویه را که برای عبیدالله در حکومت کوفه نگاشته بود بیرون آورد و گفت رای معویه این بود و بمردهم اکنون امارت کوفه را با ایالت بصره ضمیمه گردان و برای عبیدالله بفرست تا دل ترا از این اندیشه آسوده کند و دشمنان ترا دفع نماید یزید گفت نیکو گفتی و رائی بصواب زدی پس عهدنامه حکومت کوفه را بنوشت و بتوسط مسلم بن عمرو باهلی برای او بفرستاد و نیز بدو بنوشت اما بعد مکاتیب شیعیان من از کوفه برسید مرا خبر داده اند که مسلم بن عقیل بکوفه آمده است و جمعی با وی هم عهد شده اند که مردمان را پراکنده کنند و در میان اتفاق و اتحاد ایشان تفرقه افکنند چون بر این مکتوب واقف شدی بی توانی و درنگ بجانب کوفه آهنگ جوی چون بکوفه اندر شدی پسر عقیل را چنان جستجو و طلب کن که مردان گوهری گرانبها را بجویند که گم کرده اند تا گاهی که بروی دست یابی و او را بند برنهی یا بقتل رسانی یا از آن شهر بیرون نمائی پس مسلم بن عمرو که همان پدر قتیبة بن مسلم سردار نامدار عرب است برفت و چون یزید از کار مردم بصره و کوفه خاطری مطمئن نداشت و دفع مسلم بن عقیل را بتعجیل میجست دیگرباره مکتوبی باینمضمون بعبیدالله بنوشت این نامه ایست از جانب یزید بن معویه بعبیدالله بن زیاد اما بعد از من رسید که مردم کوفه بیکسخن و یکدل شده اند و در بیعت حسین اتفاق ورزیده اند و از این پیش نیز ترا مکتوبی بفرستادم بآنچه نوشته ام رفتار کن و من تیری پران ترو گذاراتر از تو برای دشمنان

خویش

خویش نیافتم چون این مکتوب را فروخواندی در ساعت بکوچ و در انجام خدمت مسامحت مجوی و در انجام فرمان کوش و از نسل علی بن ابیطالب جنبنده بر زمین مگذار و مسلم بن عقیل را چنان در طلب و جستجوی باش که مردی بخیل گوهر جلیل را گم کرده و در طلب آن رنج میکشد و چون او را دریافتی سر از تنش برگیر و سرش را بسوی من بفرست و بدانکه هیچ عذری جز انجام این امر از تو پذیرفته نیست پیش از این امارت بصره را با تو ارزانی داشته بودیم هم اکنون کوفه را نیز با تو گذاشتیم و آن ولایت را در عمل تو مقرر نمودیم الخ چون مسلم باهلی صعب و سهل زمین در نوشت و مانند ابر و باد راه سپرد و آن نامه را بعبیدالله رسانید و عبیدالله از مضمون احکام یزید مستحضر گردید سخت مسرور شد که هر دو ولایت در ایالتش درآمد و بتازه رسول امام حسین علیه السلام را بکشته و اهل بصره را بیمناک داشته بود بفرمود تا ندا برکشیدند و مردمان را بمسجد جامع بصره حاضر ساختند آنگاه بر فراز منبر برفت و خطبه باین مضمون بخواند اما بعد سوگند بخداوند مرا باین آوازها و آهنگها نتوانید از جای بلغزانید هیچکس نتواند با من مقاومت و مخاصمت جوید همانا من بر فرق دشمنان بلای نازلم و در جان خنک آوران زهر قاتل و هرکس با هرکس بهر نظر که او رفتار کرده عمل نماید از روی انصاف کار کرده است اینک خلیفه روزگار یزید مرا بامارت کوفه برخوردار ساخته است و بایالت آن سوی راهسپارم شوم برادر خود عثمان را از جانب خود نیابت بصره دادم و صبحگاه بدان طرف بشوم زنهار از مخالفت برکنار باشید و حرمت او را منظور بدارید و در هیچ حال از سخن وی درنگذرید و اخبار اراجیف را منتشر گردانید بخدائی که جز او خدائی نیست اگر بعرض من برسد که یکتن از شما از طریق موافقت بیرون شده باشد و راه مخالفت پیموده باشد او را و رئیس او را و هرکه بدو منسوب باشد با شمشیر تیز پاره پاره کنم و نزدیکان شما را بگناه آنانکه از شما دور ند بگیرم و همان طریقه زیاد را در شما جاری گردانم تا نفاق و شقاق مرتفع شود و منهج استقامت ثابت شود اکنون حجت بر شما تمام کردم زنهار و هزار زنهار که قدم در طریق خلاف گذارید مرا شناخته اید منم پسر زیاد و در همه کار با او همانند باشم و در همه صفات بدو رفته ام و خال و خالو و پسرعم و قیل و قال را امید انم والسلام چون از این کلمات برداخت از منبر فرود آمد و در تهیه راه مشغول گردید صبحگاه دیگر با اهل و عشیرت و پانصد تن مردم رزم آزمای برنشست و از مردم بصره و بزرگان ایشان جمعی را که بدعوت امام حسین علیه السلام نامدار بودند با خود ملازمت داد و از جمله ایشان مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حارثی که از شیعیان علی علیه السلام بود و عبدالله بن حارث بن نوفل و منذر بن جارود عبدی را با خود همسفر ساخت و سخت گرم بتاخت جماعتی از وی فرو ماندند و اول کسیکه تقاعد ورزید شریک بود و مالک بن مسمع از تخت معذرت بخواست و بدرد خاصره متعذر شد و پیام فرستاد که چون از این مرض آسوده شوم از عقب شتابان گردم و بشما پیوسته شوم و عبدالله بن حارث نیز فروماند و تخلف ورزید و ایشان بدان امید بودند که در ورود عبیدالله تاخیری افتد و حضرت سید الشهدا سلام الله علیه زودتر از وی بکوفه وارد گردد لکن عبیدالله باینحال نگران نشد و برای هیچیک از ایشان در طی سفر درنگ ننمود و همچنان بجانب کوفه شتابان برفت و چون بقادسیه رسید مهران که آزاد کرده ابن زیاد بود از راه سپردن بماند عبیدالله گفت ای مهران اگر خود را نگاهداری کنی تا بقصر کوفه اندر شوی صد هزار درهم بتو میدهم گفت هیچ تاب و طاقت در من نمانده است و نیروی حرکت کردن و با تو موافقت نمودن از من برفته است

داستان ورود عبید الله بن زیاد بشهر کوفه
و قرائت خطبهٔ او بر منبر کوفه

عبید الله بن زیاد بزی مردم حجاز جامهٔ سفید بر تن بیاراست و عمامهٔ سیاه بر سر نهاد و لثامی چون لثام حسین بن علی علیهما السلام بربست و طیلسانی از فرق سر فرو افکند و شمشیری بیاویخت و کمان بباز و بیفکند و تیردانی پر از تیر در میان بربست و بر قاطری شهباء بنشست و قضیبی بدست گرفت و راه کوفه را از طرف صحرا و جهت نجف اشرف در سپرد و بروایت شیخ مفید چون وارد کوفه شد عمامهٔ سیاه بر سر بسته و نقابی از چهره خود بیاویخته بود و هنگام ظهر بشهر کوفه در آمد و بروایت اکثر مورخین و محدثین چون نزدیک شهر کوفه رسید شبانگاه بکوفه اندر آمد و تنها بود و بقولی کمتر از ده تن با وی بودند و بروایت دیگر روز جمعه وقت نماز دیگر در ظاهر کوفه رسید و با مردم خود پیاده شدند و چندی بیاسودند و اینخبر بمردم کوفه رسید که جماعتی در بیرون شهر فرود آمده اند و از پی آسایش چندی بیاسوده اند این نیست مگر لشکر حسین بن علی پس اهالی کوفه از رجال و نساء و صغیر و کبیر و برنا و پیر در کوچه ها و بازارها انجمن کردند و چشم براه آنحضرت برگشودند چه از حرکت آنحضرت بجانب کوفه خبر یافته بودند اما ابن زیاد در بیرون کوفه چندان توقف نمود که دو ساعت از شب بپای رفت آنگاه برخاست و سوار شد مردم او چندی بر مقدمه برفته بودند و جماعتی جانب راست و چپ او را فرو گرفتند و آنشب چنان از فروغ ماه روشن بود که گفتی در سایهٔ آفتاب میروند و مردم از هر سوی باستقبال و همی گفتند اینک حسین بن علی است و براطراف مرکب او فراهم میشدند و دم مرکوب را میگرفتند و میگفتند مرحبا بک یا ابن رسول الله و چون بکوفه وارد شد زنی بانگ برداشت و گفت الله اکبر قسم بپروردگار کعبه این پسر رسولخدای است مردمان دیگر نیز بانگ برکشیدند ای پسر رسولخدای اینک افزون از چهل هزار تن در رکاب مبارکت حاضریم و از ظالم و انتقام کوفیان یکسره جانب فزونی میگرفت چون آن خبیث این کثرت و جمعیت را نگران شد نقاب از چهره برگرفت و خود را بشناسانید مردمان از دیدار ناخجسته اش برهم ریختند و او را بگذاشتند و ابن زیاد بقصر اندر شد و بروایت بیشتر تاریخ نگاران اهالی کوفه که چشم بر قدوم مبارک امام حسین علیه السلام داشتند چون عبید الله را دیدند بگمان اینکه آنحضرت است بسیار خرم و مسرور شده سلام کردند و همی گفتند مرحبا بر تو ای فرزند رسولخدا که بفرخندگی و میمنت قدم برنهادی و بقدوم مبارکت این زمین را رشک فردوس برین ساختی عبید الله از این کلمات بسیار خشمناک شد و جز بجواب سلام زبان نمیگردانید و همچنان راه میسپرد چون نزدیک دارالاماره رسید نعمان بن بشیر را خبر بردند که آسوده از چه نشسته اکنون حسین بن علی است که از راه میرسد نعمان فرمان کرد تا پاسبانان و حاجبان در دارالاماره را بر بستند و جمعی بر فراز باره و جماعتی از پس در بنشستند در این هنگام عبید الله فرا رسید و مردم کوفه گرد او را فرو گرفته صدا برکشیدند ای نعمان در بر روی فرزند رسول یزدان برگشای و زبان بدشنام نعمان برگشودند نعمان بر فراز بام بود سر بزیر آورد و گفت ای پسر رسولخدای ترا بخدا سوگند میدهم که از فتح این در دست بدار مرا با تو چکار است چگونه است که همه بلاد را بگذاشتی و آهنگ شهر من برخاستی بجای دیگر روی کن قسم بخدای این سرای را که امانت با من گذاشته اند با تو نگذارم و هیچ آرزومند نیستم و حاجت ندارم که با تو مقاتلت نمایم نعمان بدینگونه کلمات مشغول بود ابن زیاد برآشفت و از روی تحقیر و تصغیر گفت ای نعیم در بگشای که هرگز در بر تو گشاده مباد

ورود ابن زیاد بکوفه

و مسلم

و مسلم بن عمرو باهلی که با ابن زیاد بود گفت اینک ابن زیاد است بکوی شوید و بقولی مردی آواز ابن زیاد را بشنید بشناخت و گفت بپروردگار کعبه پسر مرجانه است کوفیان زبان بلعن و دشنام ابن زیاد برگشودند و از هر طرف سنگ بر وی افکندند ابن زیاد بگریخت و بقصر دارالاماره اندر شد و آنشب را در آنجا بپایان برد و چون روشنی روز نمودار گشت فرمان داد تا ندا در دادند مردم در مسجد حاضر شوند چون مسجد از مرد و زن آگنده شد عبید الله از قصر بزیر آمد و شمشیری حمایل کرده و عمامهٔ سیاه بر سر بسته در مسجد بر منبر شد و خدای را ثنا و محمد مصطفی را ستایش فرستاد و گفت اما بعد امیر المؤمنین یزید مرا بحکومت شهر شما و حدود و ثغور شما برگزید و اختیار غنایم شما را بجز کفایت من محول داشت و مرا امر نمود که داد مظلومان شما را بجویم و عطای محرومان شما را بازرسانم و مردمان فرمانبردار را چون پدر مهربان مورد عنایت و احسان دارم و تازیانهٔ قهر و سطوت و شمشیر غلبه و هیبت من مخصوص کسانی است که مخالف امر من باشند و عهد مرا بشکنند پس بایست امر او را در حق شما متابعت نمایم و عهدش را در میان شما نافذ گردانم پس لازم است که هر کسی بر جان خود بترسد و از نافرمانی من بپرهیزد و من بگفتار بدون کردار قائل نیستم و دشمن نابکار را با تیغ آتشبار سزا در کنار نهم و بتهویل و تهدید اکتفا نمیکنم چنان گمان میرود که از این سخن بکلمات و بیانات نعمان بن بشیر و امثال او اشارت میکند و میگوید من چون او نیستم که بهمان تهدید و تخویف قناعت نمایم بلکه با شمشیر تیز مکافات مینمایم و بعد از اینکلمات گفت این مرد هاشمی یعنی مسلم بن عقیل را آگاهی دهید و این سخنان مرا بدو باز رسانید که از خشم من بپرهیزد و از منبر بزیر شد و بدارالاماره برفت و بعضی نوشته اند که این خطبه را در نماز روز ورود قرائت کرد و روز دیگر از قصر بیرون آمد لکن نه بر آنشکل و هیئت و لباس و حالت که روز دخول بود و بر منبر برآمد و بعد از حمد و ثنا گفت امارت را شدتی بی عنف یا نرمی بی ضعف تا بآن تواند قیام نمود لکن عادت من آنست که بیگناه را بجای گناهکار بگیرم و حاضر را در ازای غایب عقوبت کنم و دوست را از خویش دوست بپورم و مؤاخذت در آورم مردی که او را اسد بن عبد الله خواندندی چون این سخنان را بشنید برخاست و بایستاد و گفت ای امیر خدای تعالی چنین فرموده است که هیچکس گناه دیگری را حمل نکند مرد را بجنگ بیازمایند و شمشیر را بهنر و اسب را بدویدن بر ما اینست که آنچه فرمائی بآن قیام نمائیم و اشارت امیر را بشنوائیم و مطیع باشیم در اول امر و پیش از آنکه احسان کنی قانون ناخوب بگذار والسلام عبید الله چون این کلمات را بشنید از منبر بزیر آمد و خاموش وارد قصر امارت شد و کارگذاران خود را که در خدمتش محل اعتماد و وثوق بودند نزدیک خواند و بفرمود تا کدخدایان و داروغه و عرفا و نقبای کوفه را که بر احوال آحاد و افراد مردمان دانا بودند حاضر کردند و بر ایشان سخت بگرفت و گفت نام کارگذاران حوزهٔ حکومت و بزرگان محلات و خیرخواهان امیر المؤمنین یزید را یک بیک بر نگاشته بمن دهید و همچنان نام خارجیان و آنانکه احوال ایشان قرین ریب و شبهت و خلاف است جدا بنویسید تا آنانکه با یزید مخالف هستند و باندیشهٔ خروج روز میسپارند بر من پوشیده نمانند یا ایشان را بگیرد و نزد من بیاورد تا آنچه باید در حق آنان حکم برانم هر کس اینجمله را که بفرمودم بکار بست از عهدهٔ تکلیف خود بیرون آمده و هر کس نام اهل خلاف و نفاق را ننویسد بایست ضمانت کند که از محلت او هیچکس با ما از در مخالفت و خروج برنیاید و اگر هر عریفی و نقیبی آنچه گفته ام بجای نیاورد و مانع مخالفین محلت خود نشود تا بروی با شمشیر بر کشند و فساد و فتنه و آشوب در افکنند عهد و پیمان مرا بشکسته است خون و مالش بر ما حلال باشد و نیز

ثم قال اما بعد فان امیر … ولانی مصرکم و ثغرکم

کلمات ابن زیاد با عمال کوفه

برلک

هر یک از کدخدایان محلات را باز مینمایم که اگر در محلهٔ او کسی باشد که در زیر حکم و رعیتی آن کدخدا اندر باشد و با یزید خصومت ورزد و بروی خروج نماید و آن شخص را نزد ما حاضر نسازد آن کدخدا را بر در سرایش بر دار میکشیم و نام کدخدائی او را از دفتر دیوان محو و عطا و مواجب او را قطع مینمائیم و چنین کسی ضامن است از بهر ما داخل معرفی خود را یعنی باید التزام بدهد که اگر دشمنی و مخالفی ظاهر شود که نامش را ننوشته باشد از عهدهٔ آنچه در ازای خدمت معرفی در وجه او مقرر است و ما خود داشته بر آید و آنوجه را بکارگذاران ما تحویل دهد چون از اینکلمات بپرداخت جمعیت آنمردم تمام ساخت فرمان داد تا منادیان او در تمام قبایل عرب ندا بر کشیدند ایها الناس بیعت یزید را خوار مشمارید و از متابعتش دست بر مدارید از آن پیش که لشکر شام بر شما بتازد و مردان شما را از تیغ بگذرانند و زنهای شما را اسیر نمایند مردم کوفه چون اینسخنان دهشت انگیز و تهدیدات تهویل آمیز را بشنیدند با همدیگر همیگفتند ما را چیست که با حکمران مملکت و صاحب تخت سلطنت مخالفت کنیم و خود را در معرض دمار و هلاک در افکنیم پس آن عهود و مواثیق و بیعت را که با جناب مسلم برنهاده بودند نادیده انگاشتند و آن مکاتیب و عرایض را که بحضرت سید الشهداء سلام الله علیه تقدیم نموده بودند ناانوشته پنداشتند و بعادتی که از قدیم داشتند غبار عار سست عهدی و پیمان شکنی را بر خود برنهادند و نشان این ننگ را تا قیامت بر پیشانی برزدند و خوی دیرین را پیش آوردند و چون زنان سست پیمان دیگرباره بمتابعت یزید در آمدند

داستان بیرون آمدن جناب مسلم از سرای مختار بخانهٔ هانی بن عروه

جناب مسلم بن عقیل رضوان الله علیه در اینمدت که جای بکوفه اندر داشت در سرای مختار بن ابی عبیده اقامت ورزید و چون خبر وصول ابن زیاد را بشنید باندیشهٔ آن برآمد که این امر باریک و راه تاریک را بکدام مشعل تدبیر روشن فرماید سخت بیندیشید و بهراسید و چون روشنی بداد دامن بگسترانید چنانکه او را عادت بود بمسجد حاضر نشد و هنگام ظهر از سرای خویش بیرون آمد و بمسجد اندر شد و صدا باذان برکشید و بنماز بایستاد و از آن چهل هزار و بقولی هشتاد هزار تن که با آنحضرت بیعت کرده بودند یکنفر بر عهد و میثاق خود نپائید و در مسجد حضور نیافت مسلم تنها نماز بگذاشت و پس از فراغت از نماز خویش با غلام خود فرمود ای غلام مردم اینشهر را کار چگونه پیش آمد و بکجا رفتند عرض کرد ای مولای سید من مردم اینشهر بیعت حسین را نادیده انگاشتند و بمتابعت یزید پرداختند مسلم از روی افسوس و دریغ دست بر دست بزد و بدانست که از آن پس در سرای مختار نشاید زیست و از شر ابن زیاد آسوده بماند و تنها با دولتخواهان یزید بمحاربت ورزید پس از مسجد بدر آمد و ناشناخته و متحیر و سرگردان کوی و برزن در نوشت تا در محلهٔ بنی خزیمه ناگاه بسرای بلند اساس و کریاسی جاوید مناص رسید و بر در آنسرای بایستاد ناگاه کنیزکی از خانه بیرون آمد فرمود اینخانه از آن کیست عرض کرد سرای هانی بن عروه مرادی است فرمود نزد وی بروشو و بگو اینک مردی بر در سرای ترا میخواهد اگر هانی پرسید اینمرد کیست بگو مسلم بن عقیل است جاریه درون سرای شد و حکایت بگذاشت و باز شد و عرض کرد ای سید و مولای من اندرآی همانا هانی رنجور است از جای برخاستن که مقدم مبارکت را استقبال نماید توان نیافت جناب مسلم بسرای هانی در آمد و هانی قدوم شریفش را گرامی شمرد و در خدمتش بایستاد و زبان بترحیب و ترجیب برگشود و در حرمسرای خود سرائی مخصوص از بهر آنجناب مقرر ساخت و روز و شب در خدمت آنحضرت والانسب بپای میایستاد و

گروهی از شیعیان امام حسین علیه السلام چون معلوم کردند مسلم در سرای هانی است در حضرتش آمد و شد همیکردند و مسلم از هر یک بیعت میگرفت و او را سوگندهای سخت میداد که این راز را پوشیده بدارد و از مردم منافق پوشیده بگذارند و بروایتی چون جناب مسلم از حالات و کلمات ابن زیاد مستحضر شد از سرای مختار بن ابی عبیده روی بخانهٔ هانی بن عروه که از بزرگان کوفه بود نهاد و او را فرمود باید بشرایط حمایت درباره من مرعی داری و مرا میهمان پذیر شوی هانی عرض کرد مرا بتکلیفی سخت عظیم مکلف ساختی اگر نه آن بود که بمنزل من عز نزول دادی خواستار میشدم که مرا معاف داری اما چون تو بزرگواری را مانند من کسی باز نگرداند بسلامت اندرآی مسلم بسرای او پنهان شد و شیعیان کوفه بحضرتش بیامدند و در آنهنگام بیست و پنجهزار تن از مردم کوفه با وی بیعت کرده بودند جناب مسلم ارادهٔ خروج فرمود هانی عرض کرد این عجله فرو گذار چه در این امر تأمل باید و بروایت اعثم کوفی جناب مسلم در نیمشب بسرای هانی آمد و بدون اجازت نزد او شد هانی بن عروهٔ مذحجی چون او را بدید بر پای شد و عرض کرد ترا چه روی داده و اینچه حال است که در نیمشب بیامدی فرمود از عبیدالله بیمناک شده ام و بتو پناهنده گشتم باید از من نگاهداری کنی هانی گفت مرا بکاری عظیم در افکندی اگر بسرای من اندر نشده بودی مصلحت در آمدن تو نمیدیدم و صلاح در بازگشتن تو بود اما چون اکنون بسرای من درآمدی عیب و عار باشد که ترا بازگردانم بسعادت بنشین مسلم در سرای او جای کرد و از آنسوی عبیدالله بن زیاد جمعی را در طلب او برانگیخت و ایشان هرچه تفحص کردند نشانی از وی بدست نیاوردند و دوستان و شیعیان امام حسین علیه السلام افزون از بیست هزار تن در خفیه بخدمت آنجناب میآمدند و بیعت میکردند و بر استحکام عهد سوگندهای سخت و شدید میخوردند

داستان تدبیر کردن ابن زیاد در پیدا نمودن جناب مسلم سلام الله علیه را

چون پسر زیاد معلوم کرد که هیچکس جای جناب مسلم را بدو نشان نمیدهد و از کار شیعیان با خبر نمیگردد تدبیری بیندیشید و یکی از غلامان خود را که معقل نام داشت و زیرک و هوشیار بود بخواند و سه هزار درهم بدو افکند و گفت این دراهم را بگیر و مکان مسلم بن عقیل را بپرس و اصحابش را دریاب و حالش را از ایشان مستفسر شو و چون کسی از یاران او را دریافتی از راه دولتخواهی وی سخن کن و بگو این مبلغ بدان آورده ام تا ترا دهم و آنجناب در تجهیز سپاه و جهاد ورزیدن با دشمنان و بداندیشان بکار بندد من نیز یکی از شما و یاوران شما هستم چون بنگرند که تو بیدریغ مال و خواسته میدهی البته اطمینان یابند و بر تو وثوق گیرند و یقین کنند که آنچه گوئی بصدق و راستی مقرون است و ترا محرم خود شمارند و کار را از تو پوشیده ندارند و اخبار خود را از تو مستور نگردانند و چون در خدمت ایشان راه و تقرب یافتی بهر صبحگاه و شامگاه بمجلس ایشان اندر شو و از خیالات و حالات ایشان مستحضر گرد و منزل مسلم بن عقیل را درست بشناس و همه روزه اخبار و اعمال ایشانرا بمن بازرسان چون اینخدمت بپای آوردی ترا آزاد نمایم و بانواع مکارم برخوردار گردانم معقل آن دراهم را بگرفت و در کوی و برزن با مرد و زن دمساز همی شد و بهر در بگذشت و با هر کس باب رفاقت و عطوفت گشود تا یکی روز بمسجد اعظم بیامد و در کناری بنشست و سخنان مردمانرا گوش بسپرد جماعتی را نگران شد که همیگویند این مرد یعنی مسلم بن عوسجه که در آنهنگام مشغول نماز بود و جامه های سفید بر تن داشت از شیعیان امام حسین علیه السلام است و از بهر آنحضرت مجاهدت مینماید معقل کار خود را بانجام یافت و برخاست و نرم نرم در کنار او بنشست و دل و جان بدو

بسپرد تا از نماز فراغت یافت اینوقت برخاست و بدو نزدیک شد و مصافحه و معانقه و مهربانی و یکرنگی پیش گرفت و با کمال ضراعت عرض کرد ای بنده خدای من از اهالی شام و از موالی ذی الکلاع حمیری هستم خداوند تعالی نظر رحمت بر من بدید و دلم را از محبت اهل بیت برگزید چنین میشنوم که در این شهر از خویشاوندان رسولخدای مردی است که گاه بگاه روی نماید و بنام حسین بن علی علیهما السلام بیعت میستاند اینک سه هزار درهم تحصیل کرده و با خداوند خود عهد کرده‌ام که این مبلغ بدو گذارم تا در مصارف جهاد با دشمنان دین بکار بندد و چون مردی غریب و از مکان و منزل او بیخبر هستم چه بودی که مرا نزد او دلالت کنی چه از مردمان بشنیدم که ترا با وی سابقه آشنائی است و اگر خواهی خود این مال بستان و از من بیعت بگیر و گرنه مرا بحضرت او دلالت کن این بگفت و سخت بگریست مسلم بن عوسجه گفت ای برادر اعرابی بدینگونه سخنان لب گشای و از این گونه مطالب تکلم مجوی ما را با اهل بیت چکار است آنکس که ترا بمن دلالت کرده بصواب نرفته است معقل گفت ای بنده خدای مرا این اغلوطه مده چه در این مسجد گروهی متدین با من گفتند که با حسین بن علی بیعت کرده و قلاده اطاعتش را بگردن درافکنده اگر مرا با خویشتن موافق نمیدانی و منافق و مخالف میخوانی از نخست بیعت مرا باز گیر و عهد و پیمان مرا بسوگندهای استوار محکم کن و این دراهم را از من بگیر آنگاه با بن عقیلم دلالت کن مسلم بن عوسجه این سخنان را باور کرد و گفت خداوند را شکر و سپاس که مرا از شناسائی دیدار تو مسرور و کامکار ساخت و ترا با آنچه آرزو داری برخوردار داشت و ترا بحضرت اهل بیت پیغمبر خود بهره ور و نامدار گردانید لکن من دوست نمیداشتم که از آن پیش که امر بیعت بخاتمت پیوندد کسی مرا باینکار شناسا شود چه از سطوت و گزند این زیاد طغیان نهاد بیمناک هستم معقل اظهار سرور و شادمانی کرد و گفت هم اکنون از من بیعت بگیر و بهادر راه باش جناب مسلم بن عوسجه از آن غدار نابکار در همان مسجد بیعت گرفت و او را بسی سوگند سخت داد و پیمانهای استوار بربست که جز بصدق و راستی و کتمان اسرار و اخبار نباشد آنگاه فرمود روزی چند بمنزل من آمد و شد بجوی تا گاهی اجازت ملاقات ترا از آنحضرت بخواهم معقل خرسند و شکرگذار شد و چون نزد ابن زیاد رفت الحکایه را بگذاشت ابن زیاد گفت در انجام این امر بکوش و از کاهلی بپرهیز تا مسلم بن عقیل را بشناسی معقل روزی چند خدمت مسلم بن عوسجه ملازمت ورزید آنگاهیکه بمجلس جناب مسلم بن عقیل راه یافت و اظهار اطاعت و عقیدت و اتحاد نمود و بتجدید بیعت پرداخت و بروایت ابن جوزی جناب مسلم در سرای عوسجه بود و غلام ابن زیاد بلطایف الحیل بآنجا آمد و هانی را نیز در خدمت مسلم بدید و بفرمان آن جناب دراهم مذکوره را با بی ثمامه صائدی تسلیم کرد تا در تجهیز لشکر و اسلحه کارزار بکار بندد و این ابو ثمامه مردی شجاع و دلیر و از شیعیان و محبان اهل بیت رسول بشیر و نذیر و در خریداری اسلحه و تهیه آلات حرب و ضرب خبیر و بصیر بود و مردم شیعه هرچه مال و سلاح بخدمت مسلم میآوردند تحویل او میشد و معقل بهر روز از بامداد پیش از دیگران در آن مجلس حاضر میشد و شامگاه بعد از رفتن دیگران باز میگشت تا گاهی که بر تمامت امور و احوال شیعیان و اسامی و علامات ایشان آگاه گشت و آنچه اطلاع آن برای ابن زیاد مفید بود بدست کرد و بدو باز گذاشت

(حاشیه: مکالمات معقل با مسلم [?])

(حاشیه: بیعت مسلم بن عوسجه از معقل [?] — فقال لعنه الله علی لقائه [?])

داستان تدبیر کردن هانی بن عروه در قتل ابن زیاد و عدم مساعدت تقدیر

بعضی از مورخین عیادت ابن زیاد هانی را قبل از مأموریت معقل و تفتیش حال جناب مسلم بن عقیل نوشته‌اند و بعضی بعد از مأمور شدن او و آنانکه پیش از مأمور شدن معقل نوشته‌اند و عیادت مذکور را داشته‌اند اکنون بخبر اول که جامع

هردو

هردو خبرات است اشارت میرود با آنکه چون مسلم بن عقیل بسرای هانی بن عروه مذحجی درآمد و شیعیان در خدمتش درآمدند و بهمدست به بیعت دادند شب هنگامی مسلم را با هانی از عبید الله بن زیاد سخن بر زبان میگذشت و در قلع ماده و رفع شر او از دودمان آل رسول و آسایش مسلم مشورت میکردند هانی عرض کرد ای آقا و مولای من روزی چند بر میگذرد که از شدت مرض از سرای خود جنبش نکرده‌ام البته چون اینخبر گوشزد پسر زیاد بشود بعیادت من مبادرت نماید و در اینجا که منزل دارم مرا ملاقات کند تو این شمشیر را با خود بدار و در بیغوله جای کن و چون وقت یابی بیرون تاز و آن غدار را سر از تن بردار مسلم فرمود اگر خدای خواهد هانی گفت بر من نگران باش هر وقت عمامه از سر برگرفتم و بر زمین نهادم بتاز و کار خویش بساز و خوب بنگر و حذر فرمای که از دست نرود چه اگر بسلامت بجهد روزگار روشن را بر ما سیاه و زندگانی ما را تباه گرداند و از آنسوی با عبید الله گفتند مدتیست که هانی بن عروه در بستر رنجوری جای کرده است اکنون که مرض را جانب سستی گرفته است هنوز نتواند که از عتبه سرای خود بدیگر جای جلوس کند هانی بن عروه نیز پیغام نزد عبیدالله فرستاد [?] که امیر از من بیخبر است و رنج و درد مرا بشنید و بعیادت من توجه نفرمود عبیدالله بمعذرت زبان برگشود و گفت از بیماری تو بیخبر بودم شامگاه بعیادت تو شتاب گیرم و از فیض عیادت بهره یاب گردم و چون از نماز عشا بپرداخت بسرای هانی بیامد و بر در سرای بایستاد هانی را خبر بردند اینک امیر بر در است و اجازت عیادت میطلبد هانی با خود [?] گفت این شمشیر بمسلم ده و او را در فلان مخدع جای کن مسلم شمشیر را بگرفت و پوشیده شد و عبیدالله بیامد و در کنار هانی بنشست دربان او نیز پشت سرش بایستاد این هنگام از چگونگی حال سخن در پیوست و هانی از سوز تب و تاب مرض شکایت نمود و عمامه از سر برگرفت و بر زمین نهاد و از جناب مسلم حرکتی محسوس نشد و هانی تا سه دفعه عمامه برداشت و بر زمین بگذاشت و دیگر باره بر سر نهاد و از مسلم اقدامی نشد هانی لختی چند زبان برگشود و بکنایت باز نمود که سبب [?] این درنگ چیست و از چه روی بر این گرگ تیز چنگ نتازی و کار خویش نسازی و آبی بر جگر پر تاب من نیفشانی و اگر چنین نکنی روزی برسد که از گزند او آسوده نمانی و این اشعار را چند مره بخواند ابن زیاد از تکرر شدن این اشعار بفراست دریافت که فکر و حیلتی در کار است و گفت امیر را چیست که باین ابیات تمثل همی جوید گفتند از شدت مرض سخنان پریشان همیگوید ابن زیاد بپای شد و از سرای هانی بیرون رفت و بدار الاماره درآمد اینوقت جناب مسلم پدیدار شد هانی گفت سبب این تأمل و درنگ و از شمشیر نسپردن این طاغی چه بود گفت دو علت داشت یکی زنی با من درآویخت و گفت بخدا سوگندت میدهم که در سرای ما اندیشه قتل پسر زیاد در مکن و ریشه ما را از بیخ و بن میفکن و از آن پس در روی من بگریست دیگر آنکه حدیث رسولخدای صلی الله علیه و آله را بخاطر آوردم که میفرماید ایمان زنجیر مکر و خدعه است و مسلمان را مکر و خدیعت باز نمیگذارد و هیچ مؤمنی مغافصةً بخون مسلمی دست نمی‌آلاید هانی گفت اگر بیرون میتاختی و او را بقتل میرسانیدی مردی فاسق نابکار را کشته بودی اکنون مرا دچار دمار و هلاک و خود را قرین تهلکه ساختی و در آنچه دفع میدادی در افتادی و از آن پس هانی از ابن زیاد در بیم و هراس افتاد و تمارض نمود و از حضور مجلس او تقاعد ورزید و از سرای بیرون نمیشد و گاهی بر در سرای می‌نشست لکن بیشتر اوقات حلیف بستر و الیف بالین بود و موافق این روایت چون ابن زیاد بدار الاماره رسید غلام خود را بتفحص امر مسلم چنانکه مسطور شد مأمور کرد و چون خبر مسلم را بدانست در مقام حاضر کردن هانی برآمد و موافق روایت اعثم کوفی و دیگران شریک بن عبدالله اعور همدانی که مردی نیکوکار و

(حاشیه: آمدن ابن زیاد بعیادت هانی)

در صحبت

کرده‌ام و بنام جمعیت بیعت از ایشان گرفتم بیست هزار تن با کمال طوع و رغبت با تو بیعت نمودند اسامی ایشان را نوشته‌ام چون بر این نامه نظر فرمودی می‌بایست در آمدن بشهر کوفه شتاب گیری و بهیچ عذر باز نمانی چه جملگی مردم کوفه هواجوی و دوستدار تو هستند و از یزید متنفر هستند والسلام عبیدالله فرمان کرد تا مالک برفت و آنمرد را حاضر ساخت و گفت باز گوی کیستی گفت یکی از موالی بنی هاشمم گفت نامت چیست گفت عبدالله بن یقطر گفت این نامه را کدام کس بتو داده است که نزد حسین بن علی برسانی گفت پیرزنی گفت نام او چیست گفت ندانم عبیدالله گفت از دو کار یکی را اختیار کن یا راست بگوی این نامه را کدام کس بتو داد تا نجات یابی وگرنه از زندگانی خود چشم بپوش گفت هرگز نام او را نگویم و اگر جان بر سر این کار بگذارم آسان است عبیدالله بفرمود تا عبدالله علیه رحمة الله را سر از تن برگرفتند و این عبدالله یقطر برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود آنگاه با جماعت گفت هم اکنون نزد هانی شوید و او را بخوانید و بگوئید تا نزد من آمد و شد نماید گفتند نزد او میشویم اگر نیروی سوار شدن داشته باشد حاضر خدمتش گردانیم پس هنگام عشا برفتند و هانی را بر در سرای خود یافتند و گفتند ای هانی این گرانی از چیست همانا امیر چند دفعه از حال تو و علت نیامدن بدار الاماره پرسید و گفت اگر میدانستم هانی را رنجی و المی است بعیادتش میشتافتم و بدو رسیده است که تو همه روزه بر در سرای خویش نشست می‌نشینی و بسلامت صحبت میرانی و بعد از مجلس او کناری و دیداری بجوئی تو خود میدانی دماغ پادشاهان و خوی سلاطین اینگونه معاملات و اخلاق را تمکین نکند هانی گفت اگر کسی را علت رنجوری مایه مهجوری گردد لکن باید معذورش داشت گفتند ما این معذرت بدو باز گفتیم گفت نه چنین است و او را مرضی و رنجی نیست همه روزه بر در سرای خود نشسته و از هر باب سخنها پیوسته است ای هانی دانایان جهان با حکمرانان زمان هرگز مخالفت نکنند و خوی ایشان را بر خود نگردانند ترا بخدای سوگند میدهیم که با ما بجانب او راه برگیری و او را رنجیده خاطر نگردانی که ملوک را تاب احتمال اینگونه سلوک نیست هانی گفت چنانکه گوئید بجای میآورم پس موی سر و ریش را شانه گرفت و جامه بر تن بیاراست و با ایشان برنشست و بجانب دارالاماره راه برگرفت چون نزدیک بقصر ابن زیاد شد از الهامات غیبیه و سرنوشت ازلیه احساس شری نمود و خاطرش مشوش و دلش آشفته گشت و با حسان بن اسماء بن خارجه فرمود ای برادرزاده من از این مرد بیمناک شده‌ام و دل من بر مکروهی که بمن میرسد گواهی میدهد اسماء گفت سبحان الله این سخن چیست که بر زبان میآوری ای عم گرامی این خیالات فاسده را از خاطر دور کن و آسوده و خرم باش که جز خیر و خوبی نیابی دیگران نیز براینگونه سخن کرده‌اند و او را تمکین داده‌اند بعضی گفته‌اند اسماء و دیگران از اندیشه و بدسگالی ابن زیاد نسبت بهانی آگاهی نداشتند لکن محمد بن اشعث باخبر بود

داستان ورود هانی بن عروه
بمجلس ابن زیاد و مکالمات با یکدیگر

چون هانی بن عروه بدارالاماره در آمد شریح قاضی نزد ابن زیاد نشسته بود چون ابن زیاد هانی را در میان انجماعت نگران شد با شریح گفت شخص خائن با پای خود پیش تو آمد و گاهی که بدو نزدیک شد شعری بخواند که بر این مضمون است من زندگانی و نیکی و احسان او را میطلبم و او آهنگ کشتن مرا دارد آن کیست که عذر این مطلب را از این دوست مرادی بخواهد و هرگز این عذر مسموع نخواهد بود و این همان شعر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان دیدن ابن ملجم مرادی ملعون قرائت فرمود و چون هانی در مجلس ابن زیاد در مقامی که مناسب شأن او بود بنشست ابن زیاد از نخست اظهار

الکرام

اکرام و احترام و ملاطفت و مهربانی نمود جناب هانی گفت ایها الامیر آن سخنان که بر زبان آوردی و آن تمثل که جستی بچه جهت بود گفت ای هانی بن عروه خاموش شو در سرای خود می‌نشینی و در کار امیرالمؤمنین یزید و عامه مسلمانان فتنه و فساد میافکنی و بر تفرقه جماعت میکوشی و مسلم بن عقیل را در سرای خویش نگاه میداری و مردم را به بیعت او دعوت مینمائی و مردم کارزار را با اسلحه و آلات پیکار در خانه‌های همسایگان خویش انجمن میکنی و منتظر وقت میشوی چنان میدانی که این افعال ناستوده تو در خدمت من پوشیده است یقین بدان که آنچه بر من روشن است هانی گفت ایها الامیر چنین مفرمای من گرد این امور نگشته‌ام و مسلم را بسرای خویش نبرده‌ام پس در میانه سخن بسیار شد و هانی در مقام انکار اصرار ورزید اینوقت ابن زیاد صدا در داد ای معقل بر روی هانی درآی و درخش را بروی بنمای معقل بیرون آمد و با هانی گفت ای هانی مرحبا بر تو آیا مرا میشناسی و بقولی ابن زیاد گفت ای هانی وی را میشناسی هانی کید و تمرد ابن زیاد را بدانست و او را معلوم گردید که معقل جاسوس ابن زیاد بوده است گفت ترا میشناسم مردی کافر و عظیم منافقی و بر کار خود متحیر و منفعل شد و چندی خاموش ماند تا دیگرباره قلبش آسوده و ساکن گردید و گفت ای امیر پدرت با من نیکوئی کرده و اینک هنگام تلافی آنست ابن زیاد گفت این مکافات چگونه باشد گفت همانا آنکس که بار خطیر خلافت از تو و یزید شایسته‌تر است در این شهر درآمده است حق او را بجای بگذار و خودت با اهل و عیال و اموال و اصحابت بهر طرف که میخواهی بسلامت برو مهران که بر فراز سر ابن زیاد ایستاده بود چون این سخنان هانی را بشنید گفت سخت ذلت و خواری است که این جولاهک ترا امان میدهد با اینکه بر مسند امارت جای داری و این سخن از آن گفت که مردم عرب اهل یمن را بجولاهگی ملامت مینمایند و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه جناب هانی فرمود ای امیر سخن صدق گوش دار سوگند با خدای هرگز بدروغ سخن نکرده‌ام و از اینکار با آگاهی نداشتم و مسلم بن عقیل را من خود بسرای نیاوردم بلکه او خود بسرای من درآمد و من شرم داشتم که او را پذیرفتار نشوم ناچار او را بمهمانی پذیرفته پناه داده‌ام و امروز عهدی استوار با تو میسپارم که هرگز اندیشه گزند تو نکنم و غائله بر تو فرود نیاورم و هم اگر خواهی گروگانی با تو گذارم در دست تو باشد تا بروم و مسلم را بیاورم یا او را امر کنم از سرای من بیرون شود و بهر نقطه که خواهد جای کند و از جوار من بیرون شود و در زینهار من نباشد و عاری مرا در نسپارد و عهد او برگردنم نماند راقم حروف گوید این کلمه که در بعضی کتب مسطور است که هانی گفت ترا گروگانی میسپارم و میروم و مسلم را میآورم البته مقرون بصحت نباشد و هانی از شرافت و جلالت و مقام تشیع چنین نمیگوید و مسلم را که در پناه اوست نزد چنین دشمن خونخوار نمیآورد چنانکه مورخین معتبر نیز اینکلمه را در کتب خود مذکور نمیدارند بلکه هانی گفت گروگانی بتو میسپارم و میروم و مسلم را از سرای خویش خارج میکنم و خود دم نزدیک تو باز میآیم چنانکه سخنانی که هانی بعد از این مکالمت میگوید بر این مطلب دلیل است ابن زیاد گفت لا والله هرگز از من مفارقت نخواهی کرد تا گاهی که مسلم را نزد من حاضر کنی هانی که خمیرمایه غیرت و حمیت بود فرمود سوگند بخدای هرگز مسلم را نزد تو نیاورم آیا چون منی را شایسته است که باختیار خود مهمان خود را بدست تو بسپارم تا او را بقتل رسانی لا والله هرگز اینکار نمیکنم و هیچوقت او را نزد تو نیاورم و در مردم عرب این عار بر خود ننهم ابن زیاد گفت اکنون حقیقت امر ظاهر شد هم اکنون باید مسلم را حاضر ساخت و چون سخن در میان ایشان بسیار شد و ابن زیاد و اصحابش هرچند در این امر سخن کردند مفید نیفتاد مسلم بن عمرو باهلی بپای خاست و گفت خداوند امور امیر را قرین با صلاح

در مکالمات ابن زیاد با هانی

بگرداند

بحبس در افکندند و اینخبر اگرچه از ابو مخنف که در ان اوقات در کوفه جای داشت و براین وقایع ناظر بود ولی قابل ثبت نیست زیرا که اگرچه در شجاعت و قوت قلب هانی اتفاق دارند لکن با کبر سن و پای لنگ و آن ضدمات چهره و رخسار و تنها بودن در دار الاماره و خونخواره چون زیاد بعید مینماید که اینگونه حرکات ظاهر شود و خداوند تعالی بحقایق احوال اعلم است بالجمله چون جناب هانی را محبوس داشتند اسماء بن خارجه و بروایتی حسان بن اسماء برخاست و گفت همانا ما رسولان و فرستادگان غدر و مکیدت بودیم ما را فرمودی تا هانی را زنهار داده نزد تو آوریم و از آن پیش که بیاوردیم وعده های خوب میدادی چون نزد تو آمد با وی از راه قهر و غضب برآمدی و بینی او را بشکستی و روی و مویش را بخونش بیاغشتی و بحبس در افکندی اینحال از کمال کرم تو بعید است معذلک میگوئی او را بکشم اینکار را از این خوبتر بباید بجای آورد عبید الله از سخنان او خشمناک شد و فرمان داد تا چندانش بزدند که امید زندگانی از وی برفت و بقولی ابن زیاد بروی بانگ زد که با اینکه در اینجا هستی نامرانی شدی و بفرمود تا بگردن و سینه او مشت زدند و از آن مجلس بیرونش کشیدند و در کناری نشانیدند محمد بن اشعث گفت آنچه امیر صلاح بداند بآن خوشنود هستیم خواه ما را سود دهد یا زیان همانا امیر تادیب میفرماید واسماء بن خارجه بعد از آن ضدمت گفت انا لله وانا الیه راجعون ای هانی خبر مرگ تو بر سانم اینکار از دست میگذرد

داستان خبر یافتن قبیله مذحج از حادثه هانی
و احاطه کردن قصر دار الاماره و تسکین ایشان

چون جناب هانی را بآنحال بزندان افکندند مردی در میان جماعت بانگ برکشید ای بنی مذحج عجب آسوده خاطر و فارغ البال هستید با اینکه هانی بن عروه را در دار الاماره بکشتند چون عمرو بن حجاج زبیدی این خبر بدانست و دخترش رویحه زوجه هانی بود مردمان را بمدافعت ابن زیاد بخواند و سواران کارزار و شجاعان شمشیرگذار قبیله را فراهم ساخته با چهار هزار تن گرد دار الاماره را فرو گرفتند و سرای امارت و حکومت را محاصره نمودند و همی فریاد برکشیدند و صیحه بزدند ای پسر زیاد صاحب ما هانی را بقتل میرسانی با اینکه نه سر از اطاعت برکشیده و نه در تفرقه جماعت کوشیده است و جماعتی بانگ بر میزدند ای هانی اگر زنده با ما سخن کن اینک عمزادگان و اقوام برای نصرت تو و قتال دادن با دشمنان تو انجمن کرده اند و عمرو بن حجاج صدا بر میکشید من عمرو بن حجاج هستم و ایشان سواران و شمشیرگذاران و بزرگان و اعیان مذحج میباشند نه از طاعت بیرون میروند و نه از جماعت جدائی میگیرند شنیده اند که صاحب ایشان کشته شده است و اینمعنی را بزرگ شمرده اند و بخونخواهی بپای آمده اند ما با اینکه عصیان و طغیان و نقض عهد و پیمانی ننموده ایم هرگز کشته شدن صاحب و شیخ طایفه و رئیس قبیله خویش تن در ندهیم شخصی خبر با بن زیاد آورد که اینک قبیله مذحج میباشند با جمعیت و احتشامی بزرگ بپای آمده اند و بر در دار الاماره بایستاده اند و آهنگ فتنه و آشوب دارند چون ابن زیاد اینخبر را بشنید متوهم و اندیشمند گردید و بر حدوث حادثه و ظهور فساد بیمناک شد و با شریح قاضی گفت برو و صاحب ایشان را در اینحالت ببین و از آن پس نزد ایشان شو و از زندگانی هانی و کشته نشدنش ایشان را خبر ده و بگو برای مصلحتی ساعتی چند او را نزد خود باز داشته است تا از پاره مطالب از وی پرسش کند شریح نزد هانی شد هانی گفت ای شریح از خدا بترس همانا

ابن زیاد قاتل من است شریح گفت ای هانی زنده هانی گفت با من میگوئی زنده و نمی بینی که این ملعون با من چه کرده است اینسخن میکرد و خون از وی روان بود در اینحال فریاد طایفه مذحج از در قصر برخاست هانی گفت ای شریح از من با ایشان بگوی اگر ده نفر در آیند مرا خلاص کرد اند و اگر بازشوند البته مرا میکشد و بقولی چون چشم هانی بشریح بیفتاد گفت کربلا کشند عشیره و اقوام من کجا رفتند اهل دین کجا هستند اهل مصر و همی استغاثه نمود شریح قاضی نزد پسر زیاد باز گشت و گفت هانی زنده است لکن نشان نیک پدیدار نیست ابن زیاد گفت فرمانفرمائی را که زیر دستان از عقوبت کند بر وی انکار نتوان کرد یعنی اگر من هانی را بواسطه جرمی عقوبت کرده باشم بر من انکاری وارد نیاید و چون ابن زیاد آنسخن را از هانی بشنید بروی بدگمان شد تا مبادا پیام او را چنانکه باید بانجمن نگذارد لاجرم حمید بن بکر احمری را با شریح همراه کرد و گفت برو و بنی مذحج را از زنده بودن هانی خبر ده و بگو هانی بسلامت است شما را چه افتاده است که اینگونه بانگ و فریاد میکنید و اظهار تظلم مینمائید و در جنبش فتنه و فساد مبالغت میورزید اگر با شما گفته اند که امیر هانی را بکشته است دروغ گفته اند است شریک نزد آن گروه شد و گفت چون این گفتگوی شما در باب صاحب شما با میر پیوست من فرمود تا بروم و هانی را بنگرم و شما را از حیات او خبر بدهم رفتم و او را زنده بدیدم و آنچه از قتل او با شما گفته اند باطل است بیهوده این جوش و خروش بر پا و رید و در امر باطل بکوشید صاحب شما نزد امیر است امیر از برای مصلحتی با او سخن میکند و او را نزد شما میفرستد و آنجماعت را بدینگونه سخنان دلفریب از فراز به نشیب آورد عمرو بن حجاج و دیگران گفتند اکنون که صاحب ما را آسیبی نرسیده است و زنده است سپاس میگذاریم خداوند را آنگاه متفرق شدند و از آن پس شریح همواره میگفت اگر جاسوس عبید الله با من نبود پیغام هانی را بآنجماعت میرسانیدم نوشته اند چون مختار بن ابی عبید ثقفی امیر کوفه شد شریح را از قضاوت بیفکند و تقصیری چند بروی برشمرد یکی از آنجمله این بود که چرا پیغام هانی را بقبیله مذحج نرسانیدی و از آنطرف چون عبید الله با هانی و حسان بن اسماء آن معاملت بورزید از شورش مردم کوفه بیندیشید و با اکابر و اعیان و اجله و اشراف کوفه و خدم و حشم خویش از دار الاماره بیرون آمد و بمسجد رفت و مردمان را حاضر ساخت و بر منبر برشد و گفت ایمردم بطاعت خدای و اطاعت پیشوایان خویش چنگ در زنید و اختلاف و تفرقه مجوئید تا ذلیل و قتیل و از عطا محروم و بجفا دچار گردید همانا برادر تو و دوست تو کسی است که با تو براستی سخن کند و سود و زیان و مصلحت ترا باز نماید و از وخامت عاقبت بترساند آنچه باید گفتم و ازین پس معذورم چه هر کس انذار و تخویف نمود عذرش را بخواسته است و هنوز اینسخنان در دهان داشت که دیده بانان و تماشائیان از ابواب تمارین بمسجد در آمدند و بانگ همی بر زدند که ابن عقیل بیامد چون عبید الله اینسخن بشنید از منبر فرود آمد و شتابان بقصر در آمد و درهای دار الاماره را ببست

داستان بیرون تاختن جناب مسلم بن
عقیل علیه الرضوان و نکث عهد کوفیان

عبد الله بن حازم گوید چون هانی را بدار الاماره بردند سوگند با خدای من از جانب مسلم بن عقیل رسول بودم تا بدار الاماره شوم و رفتار ابن زیاد را با هانی بنگرم چون هانی را بحبس افکندند بر اسب خویش

منشتم و چون برق و باد بتاختم و زنان بنی مراد را نگران شدم که بانگ ندبه و ناله و زاری برکشیده اند
و اول کسیکه آن واقعه را بعرض جناب مسلم رسانید من بودم و آنجناب بمن فرمود یاران و متابعان مرا بخوان
و ایشان چهار هزار تن بودند که در خانه های حوالی آنجناب جای داشتند بعد از آن با منادی خویش فرمود تا شعار
آشکار نماید منادی فریاد یا منصور امت برکشید و بر مکانی بلند آواز برآورد اهل کوفه چون بشنیدند یکدیگر را خبر
دادند چهار هزار تن اصحاب آنحضرت بیامدند و مردم کوفه گرد شدند چنانکه مسجد و خانه ها و بازارها آکنده گشت
و شمشیرهای آبدار بریق و لمعان نمود و جناب مسلم چند علم بپای کرده رایت ربع کنده را بعبدالله عزیز کندی داد و
فرمود با جماعت سواران در مقدمة الجیش باش و علم ربع مذحج و اسد را بمسلم بن عوسجه سپرد و امارت پیادگان
بدو بخشید و ابو ثمامه صائدی را بر ربع تمیم و همدان امارت داد و ربع مدینه را در امارت عباس بن جعده
جدلی نهاد و با آن حشمت و ازدحام روی بجانب دارالاماره آوردند و پیوسته بر جمعیت کوفیان افزوده میگشت
و هنگامی بیامدند که ابن زیاد از مسجد بدارالاماره گریزان شده ابواب سرای امارت را مسدود ساخته متحصن گشته
بود و در این هنگام که جناب مسلم با آن حشمت و جمعیت و علمها که در پیش روی مبارکش روان بود دارالاماره را
حصار داده بود کار بر ابن زیاد بسی دشوار گشت و خوف و بیم بر وی مستولی گردید چه در دارالاماره افزون از
بیست نفر اشراف کوفه و خواص ابن زیاد و سی نفر از شرطیان با او نبودند و جز استوار داشتن ابواب دارالاماره
چاره نداشت و از سرای امارت دری بکنانه رومیین گشوده میشد لکن از آنجا آمد و شد نمیشد و پاره از رؤسای
شهر از آنجا با ابن زیاد ملحق شدند و از اینسوی جماعتی که در دارالاماره جای داشتند از شرفات قصر نظاره مردم
کوفه برآمدند تا مقدار جمعیت ایشان را بنگرند اصحاب مسلم زبان بشتم و فحش ایشان و ابن زیاد و زنازادگی او و
پدرش برگشودند و سنگ بر ایشان بیفکندند چون ابن زیاد حالت مردم را چنانکه دید بفرستاد و اشراف قبایل را
فراهم آورد و کثیر بن شهاب را طلب کرده با او گفت با مذحجیان بیرون شو و مردمان را از نصرت مسلم باز دار و از
خشم یزید و جنبش سپاه شام و وخامت انجام و ندامت فرجام بیمناک ساز و محمد بن اشعث را گفت با شهر شو
و با مردم حضرموت علم امان برپای دار تا هر کس در زیر رایت امان اندر آید ایمن گردد و قعقاع بن شور الذهلی
و شبث بن ربعی و حجار بن ابجر سلمی و شمر بن ذی الجوشن عامری را از اینگونه سخنان و نصایح بگذاشت و بخمود
آتش فساد مأمور ساخت و چون وحشت و دهشتی عظیم در وی راه کرده بود سایر وجوه و اعیان و سرهنگان
کوفه را نزدیک خود باز داشت کثیر بن شهاب در میان شهر آمد و بقول مفید بر فراز مکانی بلند که بر آنجا مردم
مشرف بود برآمد و آنجماعت را بوعد و وعید و بیم و امید سخن کردند و گفتند هر کس اطاعت کند بمزید احسان
و اکرام و حبیه و انعام کامکار شود و هر کس عصیان ورزد از تمام جوائز و عطایا محروم و باقسام عقوبت
و بلا مقرون گردد و چیزی بر نیاید که لشکر خون آشام شام روز روشن را بر ایشان شام گرداند کثیر بن شهاب
بسیار تکلم نمود تا گاهی که آفتاب نزدیک بفرو کشیدن گرفت اینوقت گفت ایها الناس باهل خود و خانه های
خود باز شوید و شرار فتنه و فساد را بلند مگردانید و بلاد و عباد را دستخوش نهب و تاراج و قتل و اسیری مگردانید
اینک لشکرهای امیرالمؤمنین است که زمین و کوه را میسپارند و چون دریای آتش و کوه بلا میآید و امیر

عبیدالله با خداوند خویش عهد کرده است که اگر شما بر کار و کردار خویش اصرار نمائید و بحرب او پای
بفشارید و امشب بخانهای خود باز نگردید بازماندگان شما را از عطا محروم نماید و قتال دهندگان شما را در
کوی و برزن شام پراکنده و ناکام گرداند صحیح را بجریرت علیل یعنی بیگناه را بتقصیر گناهکار و حاضر را
بعصیان غایب بگیرد و هیچکس را از عاصیان باقی نگذارد جز اینکه وبال خیانت و مخالفت ایشان را بایشان
بچشاند سایر اشراف نیز بدینگونه سخن کردند و موافق دیگر روایات محمد بن اشعث تا بمنازل بنی عماره بتاخت
مسلم بن عقیل چون اینخبر بشنید عبدالرحمن بن شریح شیبانی را با جماعتی بدفع او بفرستاد محمد بن اشعث بدانست
که با ایشان نیروی مقاتلت و مقابلت ندارد چندی باز پس شتافت و باتفاق سایر سرهنگان کوفه سخنها کردند
و مردم را به بیم و امید فرو گرفتند و جمعی از موافقت مسلم روی برتافتند و گرد ایشان فراهم میگردیدند و با
ایشان از در مذکور نزد ابن زیاد شدند پسر زیاد را از وصول آنمردم قوتی حصول یافت کثیر بن شهاب گفت
ای امیر اینک جمعی کثیر در خدمت تو حاضرند بهتر چنان است که بیرون آئی و در دفع مسلم بکوشی ابن زیاد این
سخن را مقرون بصواب نشمرد و رایتی از برای شبث بن ربعی بربست و او را با آنمردم که حاضر بودند بیرون
فرستاد و نیز سرهنگان و بزرگان قبایل را فرمان داد تا در میان شهر شدند و مردمان را بیمناک همی ساختند لکن مردمان
پای ثبات استوار داشتند و تا نزدیک بغروب آفتاب فزایش میگرفتند و اظهار جانفشانی مینمودند و کار را
بر پسر زیاد دشوار میکردند عبیدالله بفرمود تا کثیر بن شهاب و سایر سرهنگان بر فراز بام شدند و با مردم کوفه آن
سخنها و تهدیدها که مذکور شد بگذاشتند و بقولی در آنحال که کثیر بن شهاب مردمان را بنقض بیعت تحریص مینمود
محمد بن اشعث در خارج دارالاماره نزدیک بمنازل بنی عماره جای داشت کثیر بن شهاب نگران شد که عبد
الاعلی بن یزید کلبی با اسلحه کارزار آهنگ خدمت مسلم دارد او را بگرفتند و نزد پسر زیاد آوردند عبدالاعلی
گفت نزد تو میآمدم ابن زیاد گفت مرا اگر اینگونه وعده داده بودی که نصرت کنی و او را محبوس ساخت و عمارة بن صلخب
ازدی را محمد بن اشعث نگران شد که آلات حرب برگرفته بیاری مسلم میرود او را بگرفت و نزد عبیدالله فرستاد و
او را نیز بزندان افکند بالجمله مردم کوفه را بیم و هراس در سپرد و بعادت قدیم که بر مردم خائن ایمن نشاید بود
رسم بیوفائی پیش آوردند و از خدا و رسول خدا شرم نیاوردند و عهد و پیمان خود را ناکرده و آنگونه سوگندهای
سخت را ناخورده انگاشتند و همی با خود گفتند ما را چه افتاده است که خویشتن را دچار چنین مهلکه و خطر در
افکنیم زنهای ایشان میآمدند و با پسران و برادران و شوهران خود میگفتند راه خویش برگیرید و سر سلامت
برید دیگران کفایت کار شما را خواهند کرد و بسی مردها نزد پسرها و برادرهای خود میآمدند و میگفتند فرداست
که سپاه شام ترا در خواهد یافت شما را چکار است بکارزار و افروختن آتش شر و فساد و بدینسخنان ایشان را
باز میگردانیدند و آنجماعت همچنان مانند زنهای زشت کار پنهان و پوشیده سر مردانه را در جامه زنان میدزدند
ده ده و بیست بیست کناری میگرفتند و هنوز تاریکی شب جهان را در نسپرده بود که از آن هیجده هزار تن
افزون از سی تن و بروایتی ده تن در نماز مغرب در خدمت جناب مسلم نمانده بود و بروایت اعثم کوفی یکتن
بجای نماند چون مسلم نماز بگذاشت و آنحال را نگران شد از مسجد بیرون آمد و بجانب ابواب کنده روان گشت

و دمار بگرداند آنگاه روی با حصین بن نمیر آورد و گفت ای حصین مادرت بر تو بگرید یعنی چنان مباش که تن بهلاک سپاری و مادرت را در سوگواری خود بگذاری سخت مراقب باش تا هیچ دری از ابواب محلات و کوچه های کوفه باز نباشد و این مرد یعنی جناب مسلم از این شهر بیرون نرود البته باید در هر کجا باشد او را ماخوذ داشته نزد من حاضر کنی همانا پاسداری و نگاهبانی محلات و کوچه های شهر کوفه بتو محول کردم و ترا بر تمامت و منازل اهل کوفه مسلط نمودم پس در تمامت خانهای مردم کوفه دیدبانها بگذار و بر مردم این شهر پاسبانها بگمار چون امشب بپایان رود و روشنی روز دامن بگستراند سرای مردم کوفه را تن بتن جستجو کن تا مسلم را پیدا کنی و نزد من حاضر گردانی و این حصین بن نمیر رئیس شرطیان و اعوان و خدمتگذاران و فراشان ابن زیاد بود و بقبیله تمیم نسبت میرسانید بالجمله ابن زیاد این سخنان بگذاشت و از منبر بقصر رفت و عمرو بن حریث را رایتی بداد و او را از جانب خود پاسبان مردم کوفه ساخت و چون آنشب بپایان رفت و روشنی روز دامن بگسترد ابن زیاد در دار الاماره جلوس نمود و صلای عام در داد بزرگان و اعیان کوفه در آمدند و هر کسی در جای خود قرار گرفت در اینحال محمد بن اشعث بیامد ابن زیاد او را نزدیک خود بنشاند و نوازشش نمود و بسی مهربانی کرد و گفت مرحبا بآنکس که در مراتب اطاعت امیر خود هیچ مکر و حیلت از وی ظاهر نگشت و در شرایط خدمتگذاری و مراسم صداقت و درست کرداری گوی سابقت بازربود

بیان خبر یافتن ابن زیاد از منزل جناب مسلم و مامور نمودن محمد بن اشعث را بگرفتاری مسلم

چون آنشب بپایان رفت و جناب مسلم در سرای طوعه از خواب بیدار شد فراوان بگریست و سخت اندوهناک شد چه خوابهای آشفته دیده بود و بر شهادت خود یقین فرمود و همی از حضرت امام حسین صلوات الله علیه و اهل و عشیرت خود یاد نمود و همی بنالید و بزارید طوعه نیز از جای برخاست و با کوزهٔ آب بخدمت مسلم بیامد تا تجدید وضو فرماید و عرض کرد ای مولای من هیچ ندیدم در اینشب خواب در دیدهٔ مبارکت جای کند و از اول شب تا کنون نیارمیدی مگر در خواب چه دیدی که دیده از خواب برگرفتی فرمود خوابی سبک بر دیده ام چیره شد و در عالم خواب عم خود علی بن ابیطالب علیه السلام را نگران شدم که مرا فرمود بهر چه زودتر بجانب ما شتاب گیر و سرعت بگیر گمان من اینست که امروز روز آخر زندگانی من است در دار دنیا و اول روز من است در دار عقبی و از آنسوی چون بلال پسر طوعه سر از خواب برگرفت و تابش روز نمایش گرفت از آن خبث طینت و شقاوت فطرت بدون درنگ بدار الاماره آهنگ ورزید و بانگ النصیحه النصیحه در افکند پدرش اسید حضرمی گفت بازگوی تا چه نصیحت داری گفت مادرم دشمنی را پناه داده است و بقولی نزد عبد الرحمن محمد بن اشعث بیامد و گفت مسلم بن عقیل در اینساعت در سرای ما جا دارد و مادرم او را میهمان کرده است چون عبد الرحمن این داستان را بشنید فورا برخاست و در مجلس ابن زیاد بیامد و آهسته در گوش پدرش محمد بگفت پسر زیاد بفراست دریافت و شادمان و خرم عصای خویش را بر ران محمد بن اشعث بزد و گفت هم اکنون برخیز و مسلم را گرفته نزد من بیاور و جماعتی از اقوام و خویشاوندان خود را با او فرستاد و بسرای

آنزن

آنزن روانه داشت و از دیگر اقوام و قبایل کبیر ابا او نفرستاد چه میدانست که مردم سایر قبایل رضا نمیدهند که مانند مسلم بن عقیل که از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله است بدست ایشان اسیر و قتیل گردد از اینروی قوم و عشیرت خود را مامور نمود و نیز عمرو بن عبید الله بن عباس سلمی را با هفتاد تن از قبیله قیس بیاری پسر اشعث فرمان داد و بروایتی چون خبر جناب مسلم بدستیاری اسید حضرمی گوشزد ابن زیاد شد ابن زیاد باین مژده بلال را طوقی زرین و تاجی گوهر آگین و اسبی با برگ و زین بداد و محمد بن اشعث را بقولی با سیصد تن و بروایتی با پانصد تن بگرفتاری جناب مسلم امر کرد و انجماعت سوار گردیده سرای طوعه را احاطه کردند و چون جناب مسلم صدای سم ستوران و هیاهوی مردان را بشنید بدانست لشکر ابن زیاد است که بگرفتاری آنجناب میرسند و بروایتی عمرو بن حریث و محمد بن اشعث با هفتاد تن برای گرفتن مسلم برفتند و بقولی ابن زیاد بعمرو بن حارث مخزومی گفت سیصد تن از سرهنگان خاص مرا با محمد بن اشعث بفرست چرا که آنسرای آگاه است تا بروند و مسلم را گرفته بیاورند و جناب مسلم نماز بامداد را کرده و بر سجاده نشسته بود چون غوغا و هیاهو برخاست جناب مسلم بپای شد و فرمود آیا این چند مردم برای ریختن خون پسر عقیل اجتماع ورزیده اند ای نفس بسوی آن مرگ دموی که هیچ گریزی از آن نیست بیرون شو و با طوعه فرمود برخیز و سلاح جنگ مرا بیاور بروایتی طوعه از کیفیت بپرسید فرمود پسرت بلال اینخبر را با بن زیاد بگذاشته و اینجماعت بگرفتاری من بیامده اند پس جامه جنگ بر تن بیاراست و شمشیر برگرفت و آنجماعت بیامدند و بر در سرای آتش زدند چون جناب مسلم آنحال را بدید تبسم نمود و فرمود ای نفس مرگ را آماده باش که سرانجام آدمی مرگ است و با طوعه فرمود از ان خدایتعالی ترا بیامرزد و جزای نیک دهد پسر تو این مرد ظالم از غذای اینخبر را بر سر من بیاورد برخیز و در سرای را برگشای طوعه برخاست و برفت و در سرای برگشود و جناب مسلم بمحاربت عزیمت نمود

داستان محاربت و مقاتلت جناب مسلم بن عقیل با لشکر ابن زیاد

از این پیش شجاعت و جلادت و قوت قلب و توانائی و زورمندی و دلیری جناب مسلم بن عقیل رضوان الله علیه اشارت رفت و بازنموده شد که آنجناب را آن زور و بازو و نیروی دست بود که مردی تنومند را گرفتی و چنان بر پرانیدی که بر فراز بام فرود آمدی بالجمله این هنگام که لشکر ابن زیاد آنسرای را احاطه کردند جناب مسلم چون شیر آشفته و پلنگ خشمناک و اژدهای سهمناک با قلبی پاک و گوهری تابناک و قوت دین و ثبات آئین بر دونان تاخت و بر آنقوم حمله آورد و در اول حمله چند نفر را بخاک و خون در افکنده و بقولی یکصد و هشتاد تن و بروایت ابن شهر آشوب چهل و یکتن از آنجماعت را از شمشیر در گذرانید دیگران چون این هیبت و ضربت را مشاهدت کردند جای درنگ ندیدند و پشت بر جنگ و روی بفرار و ننگ آورده فرار کرده چندانکه یکتن از آن مردم شقاوت آیت در صحن سرای نماند و جناب مسلم با حالت غربت و کربت و عدم یار و یاور و کثرت اندوه و مصیبت هیچ بیمی در دل راه نداد و چون حیدر کرار تیغ آتشبار بکار برد و آنجماعت برفتند و دیگر باره خویشتن را بیاراستند و با آنحضرت روی کردند جناب مسلم دیگر باره چون شیر خونخوار و پلنگ کوهسار با تیغ شرربار بر ایشان بتاخت و

و آنجمله را پراکنده ساخت چون محمد بن اشعث این دستبرد و شجاعت را بدید ابن زیاد را از پی امداد پیغام
فرستاد ابن زیاد پانصد تن دیگر از دلیران لشکر و کندآوران شیراوژن را بیاری وی بفرستاد جناب مسلم
چون شیر ژیان و ببر بیان و اژدهای دمان با تیغ بران بر ایشان حمله افکند و جنگی جدالی سخت بپای آورد و جمعی
از آنها را بکشت و جمله را از پیش براند و در کوچه های کوفه متفرق گردانید محمد بن اشعث دیگر باره از ابن زیاد پیاده
و سواره طلب کرد و گفت از تیغ تیز مسلم هیچکس را راه گریز و نیروی ستیز و آویزش نیست جمعی از ما را بکشت و گروهی را
مجروح بیفکند ابن زیاد از این داستان برآشفت و محمد بن اشعث را پیام فرستاد که مادر بعزایت بنشیند و از تو در
صفحه جهان نام و نشان نماند مردی غریب و تنها جمعی از شما را بکشت پس اگر شما را بجنگ آنکس بفرستادم که بشجاعت
شدیدتر و بسخت کاری صعبتر است چگونه زندگانی میکردید و از این سخن با امام حسین علیه السلام اشارت داشت ابن
اشعث در جواب گفت گمان میکنی مرا بجنگ بقالی از بقالهای کوفه یا کدیوری از زارعین حیره فرستادی آیا ندانسته ای
ای امیر که مرا بمحاربه شیری درنده و پلنگی فرنده و شمشیری برنده فرستادی و آن شمشیر آبدار و تیغ آتشبار در جنگ
شجاعی دلیر و شیرگیری از آل پیغمبر خداوند قدیر است سوگند بخدای با هزار مرد مردانه و دلیر فرزانه برابر است و اگر این
برد سوار عرصه پیکار را مددی و مددکاری بود جهان روشن را بر ما تیره و ستاره و ماه را بر ما خیره میساخت نیک
دانسته باش که مسلم نه آنکس باشد که بتوان باین آسانی او را بگرفت و بدست آورد تدبیری باید نمود آنوقت ابن زیاد
پسر اشعث را با پانصد تن مردم رزم آزمای مدد فرستاد و پیام داد که مسلم را امان بده چه اگر در گرفتاری او تدبیری
دیگر بکار بندی بروی دست نیابی چون حدیث امان مسلم بمحمد بن اشعث رسید و آنسپاه و مردم دیگر برسید آن جماعت دیگر گرد
شدند و بر مسلم حمله آوردند جناب مسلم چون پلنگی تیز چنگ و نهنگی پر آهنگ بجنگ درآمد و این شعر که بمعنی قریب است
بخواند که اینک پیک مرگ رسیده و گرگ اجل چنگ و دندان باز نموده و البته باید جام مرگ بنوشید و آنچه
خدای خواسته شکیبائی ورزید چه امر خدای و قضای خداوند و سرای جمله مخلوق را فرو بسپارد و در مجلس از الله جل
آسوده نمی نشیند آنگاه شمشیر بران در آن قوم بر نهاد آن جماعت بی حمیت از وحشت تیغ و دهشت حمله مسلم بماندند و با
در تنگنای کوچه ای کوفه میرسیدند و پهلوانان بر روی هم میریختند و میگریختند جناب مسلم چون تیر آتشین و اژدهای
سهمگین بر ایشان میتاخت و صفها میشکافت ابن اشعث چون حال را بر اینمنوال دید بانگ برکشید ای مسلم بر جان خویش
ببخش و این چند کشش و خون خویشتن را تباه مگردان همانا امیر ترا امان داده است بیهوده جنگ مجوی و برای
تباهی خویشتن براه مخالفت مپوی مسلم فرمود مرا با امان شما حاجت نیست و شما را از دمن امانی نباشد و بر قول شما
اعتمادی نبود و از اهل کوفه رسم وفا پدید نیاید ای دشمنان خدا و دشمنان رسولخدا مرا حاجتی بامان جماعت
غدار فاجر نیست و تا مرا طاقت باشد خویشتن را باسیری ندهم لا والله هرگز چنین چیزی نخواهد شد و بر محمد حمله کرد و محمد
از بیم آنحضرت فرار کرد و مسلم گفت بارخدایا تشنگی سخت بر من چیره گردیده است و ارجوزه قریب بمضمون بخواند
که سوگند خورده ام که جز بطریق مردی و آزادگی و مردانگی کشته نشوم اگر چه شربت مرگ بسی تلخ و ناگوار است چه
مکروه میدارم که بحیلت و خدیعت کار کنم و هر مردی ناچار دچار شری میشود با تیغ تیز شما را در هم سپارم و از زحمت میدان
مکاوحت اندیشه نمیکنم و این ضربت ضربتی است که زننده اش هرگز فرار نکرده است و هر کس غدر و کیدت
نماید

شجاعت جناب مسلم

هو الموت ما صنع

اقسمت لا اقتل الا حرا — شعر

نماید جزای آن را بدید و در قیامت باتش دوزخ بسوزد و همچنان حمله از پس حمله بیفکند و بزد و بکشت لشکر کوفه
نیز اطرافش را فرو گرفتند و تیر و سنگ بروی بزدند چندانکه آنجناب خسته و مانده شد و پشت مبارک را بر
دیوار سرای بکر بن حمران احمری داد و باز ایستاد بکر بن حمران که از جمله دلیران نامدار بود از پیش روی آنحضرت
برون تاخت و حمله سخت بینداخت جناب مسلم با آنکه از خستگی و عطش و اندوه با وی هم آهنگ شد و بطعن و ضرب
در آمد ناگاه بکر فرصتی یافت و تیغ براند و لب بالای مسلم را قطع کرد مسلم چون برق آتشبار و ابر نار آثار بر وی
بتاخت و زخمی منکر بروی بزد و او را هزیمت داد و نیز یکنفر دیگر را از دنبال او بقتل رسانید کار بر مردم کوفه دشوار
شد و نیروی مدافعت مسلم را نیافتند و شمشیر و نیزه را بگذاشتند و صفت زنان پیش گرفتند و بر فراز بامهای
بلند بها برفتند و آنجناب را سنگ باران کردند و دستهای نی برافروختند و سنگ و آتش بر سر مبارکش بریختند
آنجناب خود را بیکسوی کشیده پشت بر دیوار بر نهاد تا آنچند زحمت و صدمت نیابد آنگاه روی با کوفیان آورد
و فرمود چیست شما را که مرا سنگباران کنید چنانکه با مردم کافر اینگونه کار میکنند و حال آنکه من از خاندان پیغمبران
ابرارم آیا حق رسولخدا را در باره ذریه او منظور نمیدارید و بروایت صاحب تاریخ الفی بکر بن حمران
بدست مسلم مقتول شد با اینکه بدن آنحضرت بتمامت جراحت یافته بود و همی با خود میفرمود ای نفس دل بر مرگ
آماده باش که در دفع دشمنان کوشیدن و شربت هلاک نوشیدن و خلعت شهادت پوشیدن دولتی است
ابدی و سعادتی است سرمدی ناگاه مردودی سنگی بر پیشانی مبارکش بیفکند چنانکه بشکست و خون بر رخسارش
بدوید و از پی آن سنگی دیگر برسید و بیشتر دندانهای آنجناب فرو ریخت و آنجناب همچنان جنگ میکرد و آن
جماعت را متفرق میساخت در این هنگام مردی از کوفیان بیامد و گفت تدبیری بساختم و در این کوچه گودالی
بر آوردم و سرش را با خس و خاشاک بپوشانیدم اکنون شایسته چنانست که جملگی بروی حمله کنید و چون بجنگ
شما آهنگ نماید چون فراریان عقب بشتابید شاید خشمناک شود و بر شما بتازد و در آن مغاک بیفتد ایشان چنین
کردند و جناب مسلم از دنبال ایشان بتاخت و همی برد و مرکب بمغاک انداخت ناگاه در آن مغاک درافتاد سپاه
ابن زیاد فرصت از دست ندادند و آن بدن شریف را با آلات طعن و ضرب بیازردند محمد بن اشعث شمشیری
بر صورت مبارکش فرود آورد بدانسان که از عرنین بینی بگذشت و بعضی دندانهای او را در دهانش پراکنده
ساخت مطرودی دیگر چنانش نیزه بر پشت زد که آنحضرت بروی افتاد آنوقت آنحضرت را بگرفتند و اسب برده
و شمشیر و زره آنجناب را ببرد و شعری مناسب این معنی بخواند و آنحضرت را بذلت و مشقتی تمام در خاک و خون
بتاختند تا بدار الاماره رسیدند و بروایت شیخ مفید و بعضی دیگر بعد از آنکه مسلم جنگها بکرد و مردها بیفکند و
خونها بریخت و زخمها و جراحتها بدید و تشنگی بروی چیره گردید و خسته و مانده گشت و ابن اشعث گفت با تو دروغ
نگوئیم و بخون تو دست نیالائیم و ترا امان میدهیم چه تو بنی عم ما هستی جناب مسلم اگر چه بسخن ایشان اعتماد نداشت
لکن چون قدرت جهاد نداشت ناچار بامان بیرون از صدق ایشان رضا داد پس استری بیاوردند و مسلم را بر آن
برنشانیدند و اطرافش را فرو گرفتند و شمشیر را از کمرش برگشودند چون جناب مسلم اینحال را نگران شد بر جان خویش
نومید شد و اشک حسرت از هر دو دیده شریف جاری ساخت و فرمود این اول مکر و حیله ایست که در اینساعت
از شما

اگر در میان من و تو علقهٔ خویشاوندی و علاقهٔ قرابت بودی مرا بقتل نفرمانیدی و مقصود مسلم از این کلام این
بود که با حاضران باز نماید که ابن زیاد از قبیلهٔ قریش نسب نبرده و پاک زاده و فرزند حلال نیست بلکه زنازاده
و بالنسبه پست و نژادی خوارمایه است ابن زیاد گفت کجاست آنکس که مسلم بن عقیل سرش را با شمشیر مجروح داشته است
برفتند و بکر بن حمران احمری را حاضر کردند و بروایت آنانکه نوشته‌اند بکر بن حمران را جناب مسلم چنانش
شمشیری برگردن بزد که سرش چندین قدم دور افتاد پسر بکر را بیاوردند ابن زیاد گفت تو بر بالای قصر بشتاب
و گردن مسلم را بزن جناب مسلم با محمد بن اشعث فرمود سوگند با خدای اگر امان تو در میان نبود هرگز خویشتن را تسلیم
نمیکردم اکنون برخیز و در حضور من شمشیر برکش تا ذمهٔ خود را خوار گردانی و بروایت صاحب تاریخ الفی ابن زیاد
گفت ای اهل مجلس کیست که مسلم را بر بام کوشک برد و سرش را از تن دور کند پسر بکر بن حمران اینکار مخصوص
من است چه وی امروز پدرم بکر را کشته است و موافق روایات دیگر خود بکر بن حمران و بقولی دیگر بکیر بن حمران
دست جناب مسلم را بگرفت و از پله های قصر بالا برد و جناب مسلم در عرض راه به تسبیح و تهلیل خداوند جلیل مشغول
شد و همی استغفار فرمود و بر رسول خداوند درود و درود و درود بفرستاد و عرض کرد خداوندا حکم کن در میان ما و — وقال اللهم احکم بیننا
جماعتی که ما را فریب دادند و با ما بدروغ بیعت کردند آنگاه تنها گذاشتند و بقتل رسانیدند چون بر فراز بام کوشک
رسید فرمود مرا بگذار تا دو رکعت نماز بگذارم از آن پس بهرچه مأموری بپای آور گفت روا نباشد مسلم چون این
سخن بشنید بگریست و چند شعری بفرمود که قریب باین مضمون است خداوند جهان از جانب ما جزای بد بدهد قوم
ما را بدترین جزائی که بدترین بلکه عاق ترین و ظالم ترین بندگان خود را خواهد داد همانا این جماعت حق ما را از ما باز
داشتند و بر ما خروج کردند و هجوم آوردند و بر آن اندیشه برآمدند که ما در میان ایشان خوار و ذلیل و از حق خود محروم
و بی نصیب باشیم و از نهایت عداوت بر ما غارت آوردند و خداوند بزرگ قادر بر تلافی افعال ایشان و قاهر است — جزی الله عنا قومنا شر جزیة ۵ شعر
این جماعت خون ما را بریختند با اینکه ما نیم فرزندان و خویشاوندان احمد مختار و هیچکس مانند ما نیست و احمد مختار
پیغمبری است بسیار راستگوی که ارکان نبوت و قوانین شریعتش تا قیامت پاینده و برقرار بخواهد ماند و دشمنان
دین و معاندین آئین مبین هرچند در اطفاء این فروز فرخ و فروغ فیروز شب و روز بسازند چراغ روز روشن
خود در الشب تار ضلالت اتصال دهند حاصل نیابند اینوقت بکر بن حمران گفت سپاس خداوند را که مرا بر تو نیرومندی
داد و بعد از این سخن تیغ براند و جراحتی بکرد ولکن کارگر نیفتاد مسلم فرمود در ازای خون تو این خراش که بر گردن من
وارد ساختی مگر کافی نیست یعنی شرافت و عظمت و بلندی مقام و رتبت من اینست که اگر امثال ترا در خون بکشم و از تو
خراشی بر اعضای من وارد کنی از بهر تقاص و خونخواهی شما کافی است الجمله در دفعه دوم شمشیری بزد و جناب
مسلم رضوان الله تعالی علیه را شهید نمود و چون سر مبارکش را از بدن جدا ساخت ترسان و لرزان از فراز قصر فرود
گشت و نزد ابن زیاد آمد پسر زیاد گفت این دهشت و وحشت و اضطراب از چیست گفت ای امیر چون خواستم خون
مسلم را بریزم مردی سیاه رنگ و مهیب را در برابر خود بدیدم که ایستاده و انگشت خود را بدندان گرفته و بقولی
گفت لبهای خویش را بدندان خویش میگزید از دیدن آن مرد چنان بیمی مرا در دل جای کرد که تاکنون از هیچکس مرا اینگونه
بیم و واهمه بر من استیلا نیافته است پسر زیاد گفت تواند بود برای اینکه کاری برخلاف عادت از تو روی نمود ترا

این دهشت و وحشت بدل اندر جای گرفت و در عرصهٔ پندار تو اینحال نمودار گردیده است و در روایت دیگر است
که چون بکر خواست تیغ براند دستش بخشکید و خوفناک از فراز بام کوشک بزیر آمد و ابن زیاد در آنگاهی دادابن زیاد
دیگری را فرمان کرد تا بام قصر برشود و چون آنمرد خواست مسلم را بقتل آورد رسولخدا را در برابر خویش بدید از شدت
دهشت و بیم در افتاد و جان بسپرد ابن زیاد یکی از مردم شام را باین امر مأمور کرد وی برفت و مسلم را گردن بزد
و سرش را از فراز قصر بزیر و بدن شریفش را نیز از دنبال سر سرازیر ساخت و بروایت دیگر ابن زیاد بکر بن حمران را
طلب کرده گفت چنانکه امر کردم مسلم را بکشتی گفت آری گفت گاهی که او را بر فراز قصر میبردید چه میگفت و بچه کلام
تکلم مینمود بکر بن حمران اقوال آنحضرت را باز نمود و چون کلام آنجناب را در برابر اینکه خراش کردن من برابر خون پدر
تو است بشنید گفت در هنگام مرگ نیز بمقام و منزلت و شأن و رتبت خود مفاخرت میکرد و نیز در بعضی روایات دیگر از
منتخب و ابی مخنف رسیده است که چون ابن زیاد و را امر نمود که آنجناب را از فراز قصر زنده بر زمین اندازند آن مظلوم
اشک حسرت بر چهرهٔ مبارک جاری ساخت و در مفارقت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه بگریست و آن اشعار را
که بمضمون آن اشارت شد بخواند و چون از قرائت اشعار بپرداخت عمر بن سعد بر موکلان آنحضرت بانگ برکشید وای — جزی الله عنا
بر شما مسلم را مهلت مگذارید و او را در چاه مهالک بیندازید و طریق هلاکت را بر وی باز نمائید پس آن بزرگوار را زنده
از بالای قصر از سر بر زمین افکندند و چون آن هیکل شریف از سر بر زمین آمد روح مبارکش بروضهٔ رضوان و جنان
جاویدان پران گشت و بروایت صاحب تاریخ الفی چون آنجناب را بالای قصر بردند روی بجانب مکه آورد و عرض
کرد السلام علیک یابن رسول الله آیا از حال مسلم خبرداری و آن اشعار مذکوره را بخواند و بعد از آن گفت ای پسر رسول — جزی الله عنا
خدای سخت آرزو داشتم که یکبار دیگر دیده حسرت و امید را بدیدار همایونت روشن بسازم اما عمر امان نداد
و وعدهٔ دیدار بقیامت افتاد و چون این سخنان بگذاشت دست بدعا برداشت و عرض کرد خداوندا نصرت
بده دوستان او و فرو گذار دشمنان او آنگاه کلمهٔ شهادت بر زبان براند و مترصد قتل بایستاد پسر بکر بن حمران
خواست تیغ براند دستش بخشکید و سرگشته بایستاد خبر به پسر زیاد بدادند او را طلب کرد و داستان بپرسید بکر بن
حمران داستان را چنانکه مذکور شد بگذاشت و از جملهٔ این اخبار و روایات چنان معلوم میشود که اصح اخبار
اینست که جناب مسلم را بکر بن حمران یا پسر او بر فراز قصر برده شهید نمود و از کلمهٔ ابن زیاد که ترا چنان بکشم که هیچکس را
تاکنون بدانگونه در اسلام نکشته باشند چنان میرسد که آنحضرت را زنده بر زمین افکنده و اگر نه سر مبارکش را از
بالای قصر از بدن جدا کرده یا بدنش از قصر بزیر انداخته باشند و در بعضی اخبار هست که مسلم را در حضور ابن
زیاد گردن زدند لکن اصح اخبار همان خبر مذکور است ابومخنف گوید زره و شمشیر جناب مسلم را محمد بن اشعث
بغارت برد و عبدالله اسدی شعری چند در قدح و ذم پسر اشعث انشاد نمود که قریب باین مضمون است
آیا نصرت مسلم را ترک نمودی ای محمد بن اشعث و در حضور مبارکش از ترس هلاکت خود قتال ندادی تا بمیانجی
شدی که در راه رضای خداوند پاک مقتول شوی و میهمان و وارد آل محمد یعنی مسلم را بکشتی و شمشیر و زره او را
بغارت بردی همانا اگر ترا با بنی اسد نسبت میرفت قدر و منزلت او را از دست نمیدادی و بشفاعت احمد مختار
صلی الله علیه و آله در بامداد قیامت امیدوار بودی همانا رفعت مقام و منزلت جناب مسلم از حیز تحریر بیرون است

در بعضی روایات وارد است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بر مسلم بگریست و فرمود در شهادت او ملائکه
و مؤمنین گریان شوند و از اینجا میرسد که درجه آنجناب از درجه اهل عصمت فرودتر و از سایر اصحاب بمقامات
عالیه برتر و گریستن بروی از لوازم ایمان و خواص ایقان است و تمام ساکنین سموات و حمله عرش بروی
بگریسته اند و مقام و رتبت آنحضرت مثل شهدای بزرگوار خاندان حیدر کرار است و موافق خبر صاحب عوالم
خروج جناب مسلم در روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجه الحرام در یوم الترویه و بروایتی در روز عرفه سال شصتم هجری
بوده است و موافق خبر شیخ مفید خروج مسلم بن عقیل در کوفه در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سال شصتم و قتلش
در روز چهارشنبه نهم ماه مزبور در روز عرفه روی داد صلی الله علیه و رحمه و لعن العصابه التی جاهدت اهل بیت النبوه

بیان قتل هانی بن عروه بفرمان
عبیدالله بن زیاد

چون عبیدالله بن زیاد از کار مسلم بن عقیل علیه الرحمه و الثواب الجزیل فراغت یافت بقتل هانی بن عروه فرمان کرد
محمد بن اشعث برخاست و در حضور ابن زیاد بایستاد و زبان بشفاعت برگشود و در کار هانی التماس همیکرد و گفت
تو منزلت هانی را در مصر و خانه او را در عشیره او میدانی قوم او میدانند من و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی
او را نزد تو آوردیم و مطمئن خاطر ساختیم ترا بخدای سوگند میدهم که او را با من ببخش چه من مکروه و ناخوش
میشمارم که مردم شهری بعداوت برخیزند و خصومت آغاز نمایند ابن زیاد با وی وعده نهاد که هانی را ببخشد اما
در ساعت پشیمان شده فرمان کرد او را ببازار برده گردن زنند و بروایتی بغلام ترک خود که رشید نام داشت
گفت او را از زندان بیرون آورده در بازار گوسفندفروشان برده سر از تن برگیرد و بروایت اعثم کوفی ابن زیاد
بر محمد بن اشعث بانگ برزد و گفت خاموش باش تا چند سخن میکنی پس بفرمود تا هانی را از محبس بیرون آورده
ببازار بردند و در کوی قصابان که گوسفند میفروختند بداشتند اینوقت هانی بدانست او را بخواهند کشت فریاد
برآورد وا مذحجاه وا عشیرتاه پس هر دو دستش را که بربسته بودند باز کردند فریاد برکشید آخر سلاحی مرا دهید تا
این بلیت از خویشتن بگردانم پس هجوم آورده دیگرباره بازوانش بربستند و بقولی چون هانی نگران شد هیچکس
بیاری او نمیآید دست خود را کشیده از ریسمان خلاص کرده گفت آیا عصائی یا کاردی یا استخوانی باشد که بدستیاری
آن مردی حایل و حاجز بین خویش شود و شر دشمنان را از خود بگرداند آنجماعت چون اینحال بدیدند برجستند و بر هانی
درآویختند و بندش را استوار کردند و گفتند گردن برافراز تا سر فرو گذاری هانی گفت من هرگز در هلاکت
نفس خویش از بهر شما سخاوت نمیجویم و گردن نمیکشم و جان خود نمی بخشم و برای شما و پسر زنازاده زیاد در اینکار
مددکار شما نمیشوم در این هنگام رشید غلام ترک ابن زیاد شمشیر از نیام برکشید و ضربتی بر گردن هانی فرود آورد
و این ضربت کارگر نگشت جناب هانی فرمود بازگشت و معاد و مرجع من بحضرت خداوند عالمیان است بار خدایا
مرا برحمت و رضوان خود واصل گردان آن غلام ضربتی دیگر فرود آورده هانی را بدرجه شهادت نائل گردانید رضوان
الله تعالی علیه و لعنة الله علی قاتلیه اما ابوجعفر طبری در تاریخ خود نوشته است چون مسلم بن عقیل از ورود عبیدالله
آگاه شد بسرای هانی بن عروه اندر شد عبیدالله دیگر روز مردمان را فراهم کرده گفت بدان آمده ام که شما و

هرکسرا

هرکسرا که با حسین بیعت کرده بکشم و من میدانم شما شیعه حسین هستید آنگاه با هانی گفت شنیده ام که مسلم بن
عقیل بسرای تو اندر است گفت نیست گفت سوگند بخور هانی سوگند خورد عبیدالله هانی را باز داشت و بفرمود تا
مسلم را از سرای او بگرفتند و بیاوردند و با هانی باز داشتند مردمان نزدیک به پنجاه هزار تن بهوای هانی
و مسلم بر در دار الاماره انجمن کردند و غوغا برآوردند پسر زیاد امر کرد تا سر مسلم و هانی را از بدن جدا کرده
بر بام کوشک برده بسوی آنجماعت بیفکندند مردمان از دیدار اینحال برمیدند و متفرق شدند و این قضیه در
ماه ذی الحجه سال شصتم هجری بود و این روایت طبری بیرون از غرابت نیست و العلم عندالله و بعضی مورخین
همان روز که هانی را بمجلس ابن زیاد بردند بقتل رسید بالجمله چون جناب مسلم و هانی بمرتبه شهادت فائز شدند
عبدالله بن زبیر اسدی و بقولی فرزدق شاعر شعری چند در مرثیه ایشان بگفت و عبدالله روایت کرده و بعضی
گفته اند سلیمان حنفی انشاد کرده و قریب باین معنی است اگر ندانی مرگ و معنی و آیت مرگ چیست بهانی بن عروه
در بازار و پسر عقیل نگران شو که جسم شریف ایشان چگونه در میان خاک و خون آغشته گشت نظر کن بشجاعی دلیر که
چهره اش را در هم شکست و خرد خرد نمود و از این سخن هانی بن عروه را خواهد و بنگر بجوان شجاع و دلیر دیگر
که از فراز قصر سرازیر گردیده و شهید گشت یعنی مسلم و امر پسر زیاد جاری گشت و ایشان را بدرجه رفیعه شهادت رسانید
و چه مصیبتها که بر ایشان وارد ساختند و داستان جوانمردی و بزرگواری و کشته شدن ایشان در صفحه روزگار باقی
و پایدار گردیده و اسباب تذکره جهانیان و صحبت مجالس و محافل ایشان در شبان و روزان و سفرها و حضرها شد
چون بر پیکر این دو جوانمرد دین پرور بنگری می بینی چگونه چهره گلناری و رخسار دلارای ایشان از طپانچه مرگ دیگر
گون شده و خون اندام شریف ایشان در هر کجا جاری گردیده همانا حیا و عصمت و پاکدامنی و عفت این دو
جوانمرد روزگار از دوشیزگان با عفت و طهارت برتر و بهتر بود و این بدن مبارک از تیغ بران و تیر پران دشمنان
پاره پاره شد آیا اسماء بن خارجه که یکی از آن سه تن بود که هانی بن عروه را فریب داده بمجلس ابن زیاد درآورد
از این پس میتواند با آسایش خاطر و امنیت خیال بر اسبهای رهوار سوار گشت و از کین و کمین قبیله مذحج و مراد
که برای خونخواهی و کینه جوئی مراقب و مترصد هستند خواهد رست ای گروه مذحج و مراد اگر در طلب خون برادر خود
هانی نکوشید و کین او نجوئید و از قاتل او چشم بپوشید مانند زناکاران باشید که آبروی خود را در ازای چیزی
اندک بدهند و خشنود گردند چون این اشعار گوشزد قبیله مذحج گردید آنمردم بغیرت و حمیت گفتند سوگند
بخدای مقام و منزلت اسماء بن خارجه نزد ما از هانی برتر و بهتر است و اگر ما در طلب خون هانی باشیم باری از
محمد بن اشعث باید بجوئیم لکن این فرمان از سلطان است و بباید بدان خشنود باشیم نوشته اند چون هانی
بدست رشید بقتل رسید عبدالرحمن بن حصین مرادی نگران آنحادثه بود و منتظر فرصت بزیست تا رشید را در خازر
که با عبیدالله بود حاضر یافت و نیزه خود را برداشته گفت خدای مرا بکشد اگر ترا نکشم پس نیزه بدو بزد و او را بکشت
بالجمله چون هانی بقتل رسید ابن زیاد بفرمود تا جسد هر دو تن را سرنگون از دار بیاویختند و سرهای ایشان را نگاه
داشتند چون آمد بدن را در کوی و برزن بکشیدند و در محله گوسفندکشان بر دار زدند قبیله مذحج برآشفتند و جنگی
کرده آن دو پیکر شریف را از دار بزیر آورده بر ایشان نماز بگذاشتند و بر خاک بنهفتند و جسد جناب مسلم اول

فان کنت لاتدرین ما الموت فانظری الی هانی فی السوق

جسدی

اندیشه هستی که سرای ابن مسعود یا ابن حکیم را از بهر خود خریدار شوی چه این خانه ها در پهلوی خانه عمرو بن حریث بود و بروایت دیگر علی علیه السلام میثم را بخواند و فرمود چگونه باشی آنروز که عبیدالله دعی بنی امیه ترا فرمان کند تا از من بیزاری جوئی عرض کرد هرگز بیزاری نجویم فرمود اگر نپذیری گرفتار شوی البته بر سر دار کشته شوی و عرض کرد چون متضمن خشنودی خدای و دوستی تست باری بسی اندک باشد فرمود آنگاه در بهشت عدن با من در یکدرجه باشی از اینروی از آن پس هر وقت میثم بر عریف قوم بگذشتی بدو میگفت می بینم که عبیدالله پسر زیاد مرا از تو طلب خواهد کرد و چون مرا نزدیک او بردی مرا میکشد و بر در سرای عمرو بن حریث بر دار میزند و چون عمرو بن حریث را میدید میفرمود چون با تو مجاور شوم مرا نیکو بدار عمرو این سخن را الفهم نمیاورد و میگفت ایکاش چنین شود چه گمان میبرد میثم در مجاورت خانه و مزرعه او خانه و ضیعتی ابتیاع مینماید و اتفاق چنین افتاد که روز جمعه میثم با چندتن در رود فرات بکشتی بنشست ناگاه بادی تند بوزید میثم سر برآورده در هوا نگران شد و فرمود بادی سخت میوزد زورق را نگاه دارید که معویه در همین ساعت بسرای آخرت شتافت جمعه دیگر یکی از شام بیامد از وی تفحص کردند گفت روز جمعه گذشته معویه درگذشت و پسرش یزید بجایش برنشست بالجمله در آنسال که میثم بفوز شهادت برسید بقصد عمره بسفر مکه معظمه بود و از جناب ام سلمه رخصت خواست تا در آستان مبارکش تشرف جوید ام المؤمنین فرمود تا پرده در آویختند میثم را بسرای در آوردند نامش را بپرسید میثم بعرض رسانید ام سلمه فرمود نگران شده ام که حسین بن علی فرزند فاطمه بسیار وقت نام ترا بر زبان مبارک میگذرانید و آنحضرت در اینروز از مدینه خیمه بیرون زده میثم عرض کرد من نیز از یاد آنحضرت بیرون نباشم و بروایتی چون میثم بر ام سلمه در آمد فرمود کیستی گفت مردی عراقی غلام علی بن ابیطالب هستم فرمود مگر میثم تمار هستی عرض کرد میثم تمارم فرمود سبحان الله چه بسیار وقتها که شنیدم رسولخدای در نیمه شب در حق تو با علی علیه السلام وصیت مینهاد میثم از حسین بن علی پرسش کرد فرمود در حایط خویش رفته است عرض کرد سلام مرا بآنحضرت باز رسان اگر خدای بخواهد در حضرت پروردگار بلاقاتش فائز میشوم اکنون مجال توقف ندارم ام المؤمنین برای تکریم او فرمان کرد تا کنیزک برفت و روغن بانی بیاورد و محاسن او را مدهین نماید میثم عرض کرد باری اگر تو امروز چنین کنی روا است که بخون خود رنگین کرد ام سلمه فرمود اینخبر را کدام کس با تو گذاشت عرض کرد مولایم علی بن ابیطالب ام سلمه بگریست و فرمود تنها مولای تو نیست بلکه مولای من و مولای تمامت مسلمانان است اینوقت میثم ام سلمه را وداع کرده بکوفه مراجعت نمود و بقولی از سرای ام سلمه بیرون شد و ابن عباس را نشسته دید و گفت تفسیر قرآن از من بپرس که بدانگونه که نازل شد در حضرت امیرالمؤمنین قرائت کرده ام و تأویلش را از آنحضرت بیاموخته ام ابن عباس کاغذ و دوات طلبیده چنانکه او املا میکرد مینوشت در اثنای سخن گفت چگونه باشد حال تو چون مرا در چوب هم از تنه که از همه آنها چوبش کوتاه تر و بازمین نزدیکتر باشد بنگری ابن عباس چون اینسخن عجیب بشنید آنکاغذ را بدرید و فرمود بکهانت نیز سخن میکنی میثم گفت آنچه را که بنوشتی محفوظ بدار تا اگر آنچه با تو خبر دادم وقوع یابد زحمت خود را بهدر نداده باشی و اگر چنان نشد دریدن کاغذپاره دشوار نیست ابن عباس دست باز داشت و میثم راه عراق پیش گرفته روی بکوفه نهاد از آنسوی چون عبیدالله بن زیاد بامارت کوفه بیامد با عریف و یا در قوم گفت میثم را

ازتو

از تو میخواهم گفت در مکه است عبیدالله گفت من آنها را نداشتم اگر او را نزد من نیاوری البته ترا بقتل رسانم عریف از بیم در تفحص حال تا بقادسیه برفت و در آنجا بزیست تا میثم باز رسید پس ویرا بگرفت و نزد عبیدالله بن زیاد بیاورد و بقولی او را گرفته در مجلس عبیدالله حاضر کردند یکی از حاضران گفت اینمرد از تمامت مردمان در خدمت علی علیه السلام گرامی تر بود عبیدالله گفت ویحکم این همان اعجمی است گفتند آری عبیدالله از روی استهزا گفت کجاست پروردگارت میثم گفت در کمینگاه ظالمانست و تو یکی از ستمکارانی گفت تو با این عجمه که در تست بآنچه میخواستی رسیدی باز گوی صاحب تو چه خبر داده است از آنچه با تو خواهم کرد گفت خبر داده است که تو مرا بر درخت دهمین بردار میزنی و آن درخت از آن نه خرابن دیگر کوتاه تر و بزمین نزدیکتر است عبیدالله گفت ما در آنچه خبر داد مخالفت میکنیم میثم گفت تو میتوانی خلاف فرمایش او را کنی سوگند با خدای علی علیه السلام خبر از رسولخدای و رسولخدای از جبرئیل و جبرئیل از پروردگار جلیل بمن خبر داده تو چگونه میتوانی مخالفت ایشان را نمائی همانا میدانم آن موضعی را که مرا در آنجا بدار میزنند کدام نقطه از نقاط کوفه است و من نخست آفریده از آفریدگان خداوند سبحان هستم که در ملت اسلام لگام بر من میزنند در حال ابی علی مسطور است چون عبیدالله بن زیاد بکوفه در آمد رایت او بخرابنی که در کناره سر برکشیده بود بیاویخت و پاره شد عبیدالله اینحال را بفال میمون ندانست و حکم نمود تا آن درخت را بیفکنند یکی از نجاران آن درخت را بخرید و بر چهار پاره ساخت میثم میگوید با پسرم صالح گفتم میخی آهنین بگیر و نام من و پدرم در آن بر یکی از شاخهای آن درخت نقش کن و چون از اینحال روزی چند برگذشت گروهی از اهل بازار نزد من بیامدند و گفتند ای میثم با ما نزد امیر شتاب گیر تا از عامل بازار شکایت کنیم و عزل او و نصب دیگری را خواستار شویم پس بمجلس ابن زیاد شدیم و چون در میان انجماعت بفصاحت بیان و طلاقت لسان امتیاز داشتم گوش بسخن من بگذاشت و از گردش زبان و جوشش بیان من در عجب افتاد عمرو بن حریث گفت اصلح الله الامیر آیا این سخنگوی را میشناسی گفت تا کدام کس باشد گفت میثم تمار دروغگوی و مولای دروغگوی علی بن ابیطالب است و این عمرو بن حریث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم قرشی مخزومی مکنی بابی سعید است و در زمان وفات رسولخدای صلی الله علیه و آله دوازده ساله بود و در کوفه از جانب بنی امیه عامل عمل میگشت و انجماعت بدو مایل بودند و بدو وثوق داشتند و او بهوای ایشان روزگار مینهاد و در سال هشتاد و پنجم هجری بمرد و بعضی او را از جمله اصحاب علی علیه السلام شمرده اند لکن دشمن خدای و ملعونش خوانده اند بالجمله چون ابن زیاد این سخن بشنید راست بنشست و با من گفت تو چگوئی گفتم اصلح الله الامیر بلکه من راستگوی و مولای علی بن ابیطالب راستگوی هستم که بحق و راستی بود آنمرد گفت البته باید از علی برائت جوئی و دشمنی او را بر زبان آوری و دوستی عثمان را واجب شماری و محاسن او را باز گوئی و اگر جز این کنی دست و پایت را از بدن جدا کنم و بر دارت برکشم میثم از اینسخن بگریست میگوید با من گفت این گریستن از چیست چه از گفتار بکردار برسیده گفتم سوگند با خدای نه از گفتار و نه بر کردار گریستن کنم لکن این گریه من از آن است که در آنروز که مولا و آقای من امیرالمؤمنین علیه السلام اینخبر با من بگذاشت مرا

شک

بك بدل افتاد واکنون مقرون بیقین گردید عبید الله گفت با تو چه فرمود گفتم روزی بر در سرای آنحضرت برفتم گفتند بخواب اندر است پس صدائی بر کشیدم ای خفته بیدار شو سوگند با خدای ریش مبارکت با خون رنگین میشود فرمود راست گفتی تو نیز سوگند با خدای هر دو دست و پایت و زبانت را از تن جدا میکنند و بردار میزنند عرض کردم کدام کس اینکار را خواهد کرد ای امیر المؤمنین فرمود مردی درشت‌گوی ناخجسته روی لئیم که خود را بقبیله که نه از ایشانست بسته پسر کنیزک زناکار عبید الله بن زیاد لعنه الله علیه میثم میگوید چون این سخن بشنید درونش از آتش خشم آکنده شد و گفت سوگند با خداوند هر دو دست و هر دو پای ترا میبرم و زبانت را بجای میگذارم تا ترا و مولایت را تکذیب نمایم پس هر دو دست و هر دو پای او را بفرمان آن نابکار قطع کردند و او را از دار الاماره بیرون آوردند تا بر دار بیاویزند میثم در آنحال فریاد همی بر کشید ای مردمان هر کس میخواهد تا از احادیث مکنونه علی بن ابیطالب بشنود نزد من بیاید و بروایتی او را بر در سرای عمرو بن حریث بر دار زدند و در آنحال که مصلوب بود میگفت ای مردمان از آن پیش که بقتل رسم هر چه خواهید بپرسید سوگند با خدای شما را با آنچه تا قیامت خواهد شد و هر فتنه که در جهان روی میدهد خبر میدهم مردمان از هر سوی بدو روی کردند و میثم از اخبار و احادیث عجیبه آنحضرت داستان میکرد در این اثنا عمرو بن حریث از دار الاماره با آهنگ سرای خویش بیرون آمد و گفت این ازدحام چیست گفتند میثم تمار است که از علی بن ابیطالب سلام الله علیه حدیث میکند از عمرو شتابان بازگشت و با ابن زیاد گفت هر چه زودتر یکی را بفرست تا زبان میثم را قطع نماید چه من هیچ ایمن نیستم که یکباره چنان قلوب اهل کوفه را دیگرگون نماید که بر تو خروج نمایند چون ابن زیاد بجانب مردی حرسی که بر فراز سرش ایستاده بود نگران شد و گفت بشتاب و زبان وی را قطع کن پس نزد میثم شد و گفت ای میثم گفت چه میخواهی گفت زبان از کام بیرون کن که فرمان امیر است این میثم گفت همانا پسر زن زناکار چنان می‌پنداشت که مرا و مولایم علی علیه السلام را تکذیب نماید اینک زبان من حاضر است قطع کن چون آهنگ قطع زبانش نمود گفت مهلت بده کلمه شهادت گویم گفت بگو گفت بدانید که خبر مولایم علی علیه السلام در قطع زبانم راست گردید و بعد از آنکه زبانش را ببرید ساعتی در خون خویش بغلطید و از آن پس بروضه رضوان خرامید و چون بشهادت برخوردار شد زینت چوبه دار گشت صالح میگوید پس از روزی چند بر آن دار که وی را بیاویخته بودند بگذشتم و معلوم کردم این همان پاره چوب چهارگانه بود که میخ بر آن کوبیده و نشان کرده بودم و بروایت دیگر او را بر در سرای عمرو بن حریث بدانگونه که خود خبر داده بود بر دار زدند و پیوسته مردمان را حدیث میراند ابن زیاد مردی حرسی را بقتل او مأمور کرد حرسی بیامد و حربه که در دست داشت بدو افکند و گفت سوگند با خدای در حال تو جز این ندانسته‌ام که در تمامت زندگانی خویش شبها را بعبادت روز آوردی و آن حربه بر تهیگاه میثم رسید و کارگر شد و خون در اندرونش محتقن گشته سه روز زنده بماند و پیش از مغرب خون از بینی او بیرون دوید و محاسن شریفش را رنگین ساخت و علامه بهبهانی اعلی الله مقامه در تعلیقاتی که بر منهج المقال مرقوم فرموده میفرماید میثم بر عریف قوم خود میگذشت و میگفت ای فلان گویا که ترا مینگرم که دعی پسر دعی بنی امیه ترا میخواند و مرا از تو از تو طلب میکند و چون من نزد تو شدم مرا بدو میبری تا بر در سرای عمرو بن حریث مقتولم نماید و چون

روز

روز چهارم باز رسد از هر دو بینی من خونی بسته بیرون آید و نیز در آنکتاب از حنان بن سدیر از جدش مرویست که یکی روز میثم تمار با من گفت ای ابو حکیم نگران اینمکان هستی که در اینجا ادای اجری نمیشود و اگر روزگار تو دراز گردد اجر اینکار را بمردی از ولید بن عقبه که او را زراره گویند ادا میکنی سدیر میگوید چون روزگاری گذشت ادای آن اجر را بمردی که در سرای ولید بن عقبه بود و او را زراره و جبرئیل بن احمد میخواندند بکردم و هم در آنکتاب از عمران بن میثم و بقولی حمزة بن میثم از حنان بن سدیر از جدش مرویست که روزی میثم تمار با من گفت ای ابو حکیم من ترا بحدیثی که مقرون بحق است خبر میدهم میگوید گفتم ای ابو صالح آن حدیث چیست گفت من در اینسال بمکه میروم و چون در هنگام مراجعت بقادسیه رسیدم این مرد زنازاده ابن زیاد مردی را با صد سوار بسوی من رهسپار میدارد تا مرا بدو برند و او با من چنین و چنان گوید و متهم گرداند و میگوید سوگند با خدای هر آینه دست و پایت را قطع مینمایم من بدو میگویم سوگند با خدای علی علیه السلام تو از تو ارحن شناساتر بود گاهی سرت را با دره میزد و حسن عرض کرد ای پدر او را امر کن که ما را دوست میدارد و با دشمن ما کینه ورز است علی علیه السلام بدو گفت ای فرزند من خاموش باش قسم بخدای من بدو از تو داناترم بآن خدائی که دانه را بشکافت و مردم را بیافرید وی دوست دشمن تو است میگوید چون این سخن را بشنیدم باینمقام آوردم امر میکند تا مرا بردار زند و من اول کسی هستم که در اسلام او را لگام کنند و چون روز سیم فرا رسد آفتاب غروب نموده یا ننموده باشد که دو سوراخ بینی من خون برگشاید و بر سینه و ریش من جاری شود راوی گوید ما مترصد آنحال بودیم و چون روز سیم فرا رسید آفتاب غروب کرده یا نکرده بود که خون از دو بینی او بر صدر و لحیه اش روان شد پس با هفت تن خرما فروشان فراهم شدیم و شب هنگام بپای دارش بیامدیم و اینوقت پاسبانان بجنگ جیش مشغول بودند و آتش برافروخته بودند شعله آتش در میان ما و ایشان حایل شد پس جسد میثم را با همان چوب که بر او مصلوب بود حمل کرده بیاوردیم تا بآنگاهی از قبیله مراد رسیده و آن جسد را در آنجا دفن کرده و آن چوبه دار را در ویرانه بیفکندیم و چون صبح بردمید و آن جسد را نیافتند بهر سوی بشتافتند و نشانی نیافتند و بروایت دیگر چون میثم آنسخنان را با ابن زیاد بگذاشت ابن زیاد گفت او را بزندان برده حبس کردند و در اینوقت مختار بن ابی عبید ثقفی نیز در زندان بود میثم او را بدید و گفت ای مختار دانسته باش که تو از محبس ابن زیاد بسلامت بیرون میشوی و بخونخواهی حسین بن علی علیهما السلام کمر می‌بندی و اینظالم جبار خونخواره را بقتل میرسانی و سر و صورتش را در زیر لگد میسپاری در اینوقت فرمانی از یزید با ابن زیاد در رسید که مختار را رها نماید ابن زیاد او را رها کرده چنانکه در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام باینحکایت اشارت شد بالجمله ابن زیاد فرمان داد تا میثم را بر دار زنند مردی او را بدید که بپای دارش میرفت گفت ای لیانی نیازی که ترا ازین بلیت بود کفایت از اینکه میتوانی از دوستی علی و اولادش برائت جوئی و ازین بلیت عافیت یابی میثم بخندید و آنگاه بدرخت خرما اشارت نمود و گفت برای اینم بپا داشته‌اند و برای منش بپرورده‌اند چون بر دار شد عمرو بن حریث را آن سخنها بخاطر گذشت و با کنیزک خود فرمان داد تا پای دارش را بروفت و آب بزد و مجمره بسوخت در رجال کشی مسطور است که میثم اول کسی است

که او را

که او را الکام زده بر دار کشیدند بالجمله جناب میثم را بعضی میثم بن یحیی نوشته اند و میثم نهروانی خوانده اند و مشکور و از بزرگان شهدا و زعمای دین دانسته اند و در رجال ابی علی مسطور است که حضرت ابی جعفر علیه السلام او را سخت دوست میداشت و مؤمنی موحد و در رخا شاکر و در بلا صابر بود و علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه او را از مقبولین مذکور فرموده و پاره حالات او انشاء الله در ذیل احوال حبیب بن مظاهر مسطور میشود و بعضی میثم بکسر میم نوشته اند

داستان قتل رشید هجری رضوان الله علیه بفرمان عبید الله بن زیاد

رشید بضم را مهمله و معروف برشید هجری از اصحاب خاص و از دارایان اسرار امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که مصغر رشد باشد و هجری بفتح ها و جیم است و بعضی بضم جیم نوشته اند لکن باشتباه رفته اند و ناحیه بحرین را بتمامت هجر گویند بالجمله در کتب رجال او را مشکور خوانده اند و بر جلالت قدر و علو مرتبتش اشارت نموده اند علی علیه السلام او را رشید البلایا نامید و این سخن اشارت باین بود که او را بجرم محبت با دودمان ولایت و امامت بسخت ترین صورتی شهید خواهند کرد و در آن بلیت شکیبائی و صبوری خواهد رفت و رشد خود را در عوالم محبت و معالم ریاضت آشکار خواهد ساخت و دیگر آنکه آنحضرت او را العلم منایا و علم بلایا التعلیم فرموده بود و چون کسی را میدید میگفت فلان کس بفلان مرض بخواهد مرد و تو ای فلان بچنین و چنان کشته میشوی و بهمان طریق که رشید خبر میداد صورت می بست از ابو حیان بجلی از قنوا دختر رشید هجری مرویست که گفت از قنوا پرسیدم که از آنچه از پدرت شنیدی مرا خبر گوی گفت از پدرم شنیدم گفت امیر المؤمنین علیه السلام با من فرمود ای رشید چگونه خواهد بود صبوری تو در آن روز که آنکس که خود را به پسری بنی امیه منسوب و بسته میدارد ترا بخواند و به بیزاری از محبت من بخواند و هر دو دست و هر دو پای و زبانت را قطع نماید رشید عرض کرد دیگر جزا منت که پایان اینکار بهشت جاوید قرار است فرمود ای رشید خوش باش که در هر دو جهان با من باشی قنوا میگوید سوگند با خداوند که روزگاری بسیار بپای نرفت که عبید الله بن زیاد فرزند زنا او را در کوفه بگرفت و حاضر ساخت و گفت باید از علی بیزاری بجوئی رشید از اینکار ابا و امتناع ورزید ابن زیاد گفت البته ترا خبر داده است که بچگونه مردنی بمیری رشید گفت خلیل و دوست من با من فرمود که تو مرا به تبرای از آنحضرت دعوت نخواهی کرد و من از قبول آن سر بر می تابم و تو دست و پای و زبان مرا بخواهی برید و مرا بر دار نخواهی زد گفت سوگند با خدای که سخن او را بدروغ مقرون دارم و گفت از وی دست باز دارید تا بهر کجا که خواهد برود و چون رشید قدمی چند برفت آنمرد و گفت مکافات او هیچ از آن بدتر نباشد که امیر المؤمنین بدو خبر داده و بروایت کشی و دیگران ابن زیاد گفت تا دست و پایش را از تن جدا کردند و زبانش را بجای بگذاشتند رشید آنچه از وی جدا شده در کنارش بگذاشتند و چون او را بدان حال از دار الاماره بیرون آوردند دخترش از وی پرسید ای پدر آیا ترا از قطع اعضا دردی و المی باشد فرمود الم من بدان مقدار است که کسی را از زحام و هجوم مردم فرا رسد بعد از آن از اطراف و جوانب مردمان در اطرافش فراهم شدند رشید گفت صحیفه و دواتی بمن دهید تا از آنچه از کنون تا روز رستاخیز نمودار

کردد

گردد شما را بنگارش دهم و نیز از سوء عاقبت و وخامت انجام پسر زیاد بر زبان میراند و بروایتی میگفت ای مردمان از هر چه خواهید از من بپرسید چه مرا نزد این قوم مطالباتست که قضایش را ننموده اند پس مردی نزد ابن زیاد برفت و گفت این کردار چه بود که بجا آوردی و زبانش را نبریدی تا مردم را با مور بزرگ داستان کند ابن زیاد در امعجزه امیر المؤمنین آنچه در سابق گفته بود فراموش ساخت و مردی حجام را بفرستاد تا زبان او را ببرید و بر دارش کشید و صدق کلام معجز نظام آنحضرت صلوات الله علیه ظاهر شد و رشید علیه الرحمه در آنحال بمرد و نیز کشی گوید که فضیل بن زبیر حکایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بستان برنی برفت و در سایه خرمابنی بنشست و اصحابش در خدمتش حضور داشتند آنگاه بفرمود تا خرمابنی را قطع کرده و خرمائی از آن بیفتاد و آن خرما را در حضور اصحاب بگذاشتند از میانه ایشان رشید هجری عرض کرد یا امیر المؤمنین این خرما بسیار نیکوست فرمود ای رشید اگر امروز چنین گوئی فردا است که بر شاخه از آن آویخته شوی رشید گوید از آن پس روزها بکنار آن درخت بیامدم و آبش بدادم تا امیر المؤمنین علیه السلام بدیگر جهان شد روزی بیامدم و نگران شدم که شاخه آنرا بریده اند با خود گفتم مرگ من نزدیک شده است و از آن پس روزی دیگر در آنجا بیامدم ناگاه عریف بیامد و گفت فرمان امیر را اجابت کن پس بدو روی کردم و چون داخل قصر شدم دیدم آن درخت در آنجا افتاده پس پای بر شاخه آن زده گفتم از بهر تو پرورش یافته ام و تو بهر من رویده شدی آنگاه بنزد عبید الله بن زیاد شدم گفت باز گوی از سخنان دروغ صاحب خود چه داری گفتم سوگند با خدای نه من دروغگوی هستم و نه او هرگز سخنی از وی کذب و دروغ گفته باشد و بقیه خبر چنانست که مسطور شد در هر صورت در کتب رجال در مواقع متعدده بمدح وی اشارت کرده اند

داستان عزیمت فرمودن حضرت امام ابا عبد الله الحسین علیه السلام از مکه بکوفه موافق روایت اسفراینی

معلوم باد عموم مورخین و محدثین حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه معظمه بجانب کوفه نگاشته اند لکن صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی چنانکه راقم حروف در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام اشارت نمود حرکت فرمودن آنحضرت را یکسره از مدینه طیبه بجانب کوفه نگارش داده و از ورود آنحضرت بمکه مسطور نداشته است صاحب عوالم نیز با صدوق موافقت کرده است لکن چون متابعت عموم اخبار و اجله محدثین شرط است بر طبق آنچه ایشان گذارش کرده اند اشارت میرود غریب اینست که شیخ ابو اسحق اسفراینی که از معتبرین و مشاهیر اهل خبر است در کتاب نور العین باخباری عنایت دارد که هیچکس با وی رفاقت ندارد در شرح چنانکه مینویسد از من خواستار شدند که آن اخبار و حکایاتی که در مصرع حسین علیه السلام رسیده است و آن کنم لاجرم این کتاب را تألیف کرده نور العین فی مشهد الحسین نامیدم و بعد از آنکه از مدت خلافت خلفا و فضایل ایشان میگذارد میگوید بعد از شهادت علی علیه السلام معویه والی مملکت شد و با اهل خاندان نبوت و بنی هاشم خصوصا امام حسین علیه السلام اکرام میورزید و با برادران و خویشاوندان و اهل بیت آنحضرت چون پدری مهربان شفقت مینمود و چون مدتی برگذشت نایبی از جانب خویشتن در مدینه بگذاشت و لشکر

ساخت

این اخبار از روی بعض ... نقل شده ...

بانت وحسین و برادران و فرزندان آنحضرت را در ملازمت خود با تمامت عشایر و برادرزادگان امام حسین علیه السلام کوچ داده و جملگی را در ناحیهٔ دمشق در زمین شام فرود آورد و خود در مملکت شام بخلافت بنشست و فرمان او در تمامت بلدان اسلام روان گشت و حسین علیه السلام و فرزندان او و برادرزادگان و جمله اقوام آنحضرت از مرد و زن و بزرگ و کوچک در شهر دمشق با معویه بودند و معویه با ایشان در کمال اکرام سلوک مینمود و در حق ایشان بحرمت وصیت میکذاشت و فرمان حسین بر فرمان او برتر و تمامت لشکر در اطاعتش حاضر بودند هر وقت آنحضرت بر نشستی در رکاب مبارکش بر نشستند و چون فرود آمدی بمتابعتش فرود آمدند و همواره اوقات در مجالس و محافل آنحضرت با معویه بر فراز تخت می نشستند تا روزگار مدتی برگذشت و معویه بمرضی سخت دچار گشت و بر مرگ خود یقین کرد بفرستاد و پسرش یزید را حاضر ساخت یزید گفت ای پدر درد تو چیست گفت بجای بنشین چون بنشست گفت ای فرزند هر کس را مدت معلومی و هر نفسی را اجل محتومی باشد هیچکس نیست که زهر آب موت را از پیمانه مرگ ننوشد و بر چهره حیات پردهٔ ممات نپوشد هم اکنون بر مرگ خود یقین کرده ام و جمله امور در قبضه قدرت خداوند احدیت است یزید گفت ای پدر بفرمای بعد از تو خلافت با کیست گفت خلیفه من توئی لکن بشنو تا چه گویم و خدای در آنچه میگویم وکیل است وصیت میکنم ترا که با رعایای خویشتن و ودایع حضرت ذی المنن بعدل و داد باشی چه فردای قیامت سلاطین و پادشاهان با حشمت و ابهت در پیشگاه خداوند تعالی بر پلی که میان دوزخ و بهشت برکشیده اند ایستاده شوند خداوند قادر قاهر بحسب اقتضای حکمت و عدل او هر یک را خواهد در بهشت درآورد و هر کس را خواهد بواسطه جور و ظلم او در جهنم درکشاند ای پسرک من مردمان را بر سه صنف بدار آنانکه سال برده و روزگار برشمرده اند منزلت پدر خود کذار و حرمت بدار و آنانکه خرد سال و کم روزگارند چون فرزند خود بشمار و شفقت و مهربانی کار کن و آنانکه متوسط الحال هستند مانند برادر خود بدان و رعایت اخوت کن و در میان رعیت خود بعدلی کامل و عدالتی شامل بگذران و در هر کار از پروردگار قهار پرهیز نمای و از آن روزگار که مردگان از گورها انگیخته شوند و غلغلهٔ محشر نمایشگر شود از خدای بترس ای فرزند ترا درباره حسین و اولاد و برادران و برادرزادگان و جمله عشیرت او و تمامت بنی هاشم وصیتی تام و تمام مینمایم ای یزید نباید هیچ روزی بشب رسد و تو در امور رعیت و مهام مملکت بیرون از مشورت و اشارت حسین کار را فیصل دهی و نباید هیچ امری از امر او و دستی از دست او نزد تو برتر باشد تا نخورد نخور و تا نیاشامد میاشام و تا انفاق او را و اهل بیت او را بجای نیاوری در حق هیچکس از لشکریان و اهل خاندان خود انفاق مکن و تا او را و اهل بیت او را نپوشانی در حق هیچکس مدارا ای فرزند در حق او و کسان او و بنی هاشم وصیتی سخت و تام با تو میگذارم ای فرزند بدانکه خلافت حق ما نیست بلکه حق حسین و پدر او و جد اوست و بعد از حسین مخصوص اهل بیت اوست ای یزید میباید زمانی اندک بر کرسی مملکت استقرار گیری تا حسین سالخورده شود و بسن رجال رسد آنوقت او را با حالی نیکو و ابهتی بزرگ بمکه روانه کنی و آنوقت خلیفه اوست یا هر کس را که او از اهل بیت خود اختیار فرماید و خلافت باهل خودش بازگشت گیرد چه ای فرزند من ما را اخلاقی نبوده است بلکه ما بندگان او و پدر او و جد او صلی الله علیه و آله میباشیم ای فرزند هر چه انفاق کنی با یک تن از آن حسین

باشد

باشد ای فرزند من بپرهیز از اینکه حسین بر تو خشمگین شود چه اگر وی بر تو غضب کند خدای و رسول خدای بر تو خشمناک شوند زیرا که جد او رسول الله شفیع اولین و آخرین است و در حق جن و انس دارای شفاعت عظمی است و پدرش علی بن ابیطالب در روز قیامت ساقی حوض کوثر است و لواء حمد بدست اوست و مادرش فاطمهٔ زهرا ستیده نساء است و جده اش خدیجه کبری است و ایشان همگان باشند که دین یزدان را آشکار ساختند و ما را براستی و راه راست دلالت فرمودند ای فرزند اگر از آنچه ترا وصیت کردم کناری جوئی در هر دو جهان از تو بیزارم و در آنسرای با جماعت مجرمان محشور گردی و در آتش جهنم جای کنی یزید گفت ای پدر با آنچه فرمودی گوش سپردم و اطاعت مینمایم و چون معویه بمرد و یزید از کار او و دفن او فراغت یافت و بر کرسی سلطنت جای کرد بانواع ملاهی و مناهی الهی مشغول و طوایف امم را بپرستش زر و سیم مشعوف داشت با حسین علیه السلام و جمله یاران و فرزندان و فرزندهای برادران و اهل خاندان آنحضرت ابا لمره محروم ساخت و آنچه پدرش معویه همه ساله در حق ایشان مقرر و مبذول داشته با آنحضرت بکینه وری و عداوت و قساوت کار میکرد و چنان با آنحضرت دشمن بود که نام مبارک او و کسان او را بر زبان نمیراند و اگر دیگری میراند رنجیده خاطر میگشت و او را آزرده خاطر و مطرود میداشت چون امام حسین علیه السلام اینحال را نگران شد گریان بسوی خواهرش سکینه گرایان شد و حکایت یزید بتمامت بگذاشت و گفت ای خواهر ما را بمکه والا بمدینه بکوچان سکینه گفت ای برادر ما را نزد یزید مقام اقامت نیست لکن رای صحیح اینست که از خود او اجازت حاصل کرده جانب او بسپاریم فرمود ای خواهر من رای نیکوست و آنحضرت در همانساعت قلم و قرطاس حاضر ساخته مکتوبی بسوی یزید نوشت ای یزید دانسته باش که من بر آن عزیمت هستم که بجانب مکه کوچ دهم و در آنجا بمانم یا بمدینه طیبه شوم که دیار پدرم و جدم رسول خدای صلی الله علیه و آله در آنجاست اکنون اگر رخصت رحیل میدهی بکوچم و اگر باقامت حکم میکنی در اینجا بمانم یزید در جواب نوشت از من دستوری کوچیدن بمکه یا بمدینه یا اقامت ورزیدن را خواسته بودی من نه در رفتن و نه اقامت نمودن سخنی میرانم میبایی بمیل و اراده خودت میباشد همانا بمیل خودت است اما اگر تمام روی زمین از بهر من زر سرخ گردد بتو و اصحاب تو یکدرهم ندهم و چندانکه نزد من بمانی جز بارنج و میوه اندوه نیابی چه با تو هیچ مهر و حفاوت و شفقت ندارم هر کجا در حوالی مکه و مدینه خواهی فرود آی و باندیشهٔ مراجعت نباش که من چشم دیدار تو و اهل بیت ترا ندارم بلکه هر کجا که میخواهی راه برگیر و منزل بساز چون امام حسین این جواب را بدید بخواهرش سکینه آگاهی داد گفت ای برادر ما را از اینجا بکوچان نزد اوتعالی از یزید و جزاو با رحیم تر است امام حسین علیه السلام در همان هنگام مهیای سفر شد و با تمامت یاران و کسان خود راه برگرفت تا بمدینه طیبه فرود شد و ایشان را در سرای پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام جای داد و جناب محمد بن حنفیه بملاقات آنحضرت بیامد و تحیت و ترحیب بگفت و در منزل خود فرود آورد و شرایط احسان و اکرام مبذول نمود امام حسین علیه السلام بزیارت مرقد شریف جدش برفت و اهل مدینه بدیدار آنحضرت بشتافتند و آنروز را بدانگونه بپایان آوردند و چون شب درآمد و جملگی در بستر راحت بغنودند حسین علیه السلام با برادرش محمد داستان یزید را بگذاشت محمد گفت ای برادر من در کار یزید بر تو باکی نیست در این سرزمین

باز

باکسان خود منزل گزین و با ایشان در مکه معظمه فرود شو چه حرم خدای میباشد و از تمام نقاط بوصول رحمت الهی نزدیکتر است و منزل و مأوای آبا ما بوده است و این خلافت یزید و پدران یزید را نبوده و نیست بلکه مخصوص با ما میباشد و پیش از ما حق پدران ما و اجداد ما بوده است اگر خواهیم میگیریم و گرنه ترک میکنیم و ترک آن برای ما نیکتر است آنحضرت این رائی را پسندیده داشت و پس از چند روزی با تمام عشیرت و اقربا خود بسوی مکه شد مردم مکه و عبدالله بن زبیر که در آنوقت در مکه خلافت داشت باستقبال آنحضرت بیرون تاختند و بقدوم مبارکش شادان شدند و عبدالله بن زبیر برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بود و آنحضرت را با کسان او بسرای خود در آورد و در شب ورود ولیمه بزرگ بداد چندانکه تمام اهل مکه را کافی گشت آنگاه با ابن زبیر در مجلسی خاص بنشستند و آنحضرت داستان یزید را بگذاشت ابن زبیر عرض کرد یا ابا عبدالله امروز خلیفه روزگار توئی من نیز از اصحاب تو هستم چه این خلافت پیش از تو از پدر و جد تو است و تو از یزید و از من و از دیگران سزاوارتری اگر با محاربت او باشی من نیز در رکاب تو بحرب او راه سپار میشوم امام حسین علیه السلام فرمود سوگند بخاک پاک قبر جدم رسولخدای صلی الله علیه وآله اراده خلافت ندارم و جز این نخواهم که بمکه اندر بسرای خود اندر با قوم و عشیرت خود تا پایان عمر مانند جدم رسولخدای صلی الله علیه وآله بمانم و برعایت اهل خویش بگذرانم دیگر دیر و سه روز گرسنه بپای برم تا روزم بپای رود ابن زبیر عرض کرد یا ابا عبدالله ای پسر دختر رسولخدا حاشا و کلا چگونه میشود که اهل بیت تو گرسنه بسر برند و در بستر زحمت پای گذارند پاس اکرام تو و پدر تو و جد تو صلی الله علیه وآله جز راحت تو و اهل بیت و تمامت عشیرت و اقارب تو و جمله بنی هاشم را منظور نمیدارد تا تو و کسان تو نخورید نمیخورم و نیاشامید نیاشامم و تا درباره تو و کسان تو انفاق نکنم در کار خود انفاق نمیکنم و هیچ امری برامر تو مقدم ندارم و بهر چه اراده فرمائی جز آن نکنم حسین علیه السلام در حق او دعای خیر فرمود و چون مدتی برگذشت از منزل ابن زبیر دقیقه از دقایق خدمت و فرمان پذیری آنحضرت فروگذار نمیکرد مردم مکه نیز در حضرتش بکمال خلوص نیت و ارادت میرفتند و در حضرت او و اهل بیت او با هدایای هدایا میپرداختند اما یزید بن معویه چون بر قوت سلطنت و اقتدار حکومتش افزوده شد و ملوک روی زمین در پیشگاهش ارسال تحف و هدایا و اظهار فروتنی و انقیاد نمودند یکباره بر مراتب تجبر و طغیان برافزود و اهل بلاد را دستخوش ظلم و عناد نمود و بقتل نفس و نهب اموال و آزار فساد و رجال فروگذار ننمود ظلمش جهانرا تاریک ساخت و جورش رشته آرام جهانیانرا باریک ساخت صغیر و کبیر از افعال نکوهیده اش در نفیر آمدند و غنی و فقیر از عنفش بچنگال بلایا دستگیر شدند و مردی از سپاهیان خود را که عبیدالله بن زیاد نام داشت بحکومت بصره و کوفه و عراق منصوب نمود و ابن زیاد با آن ظلم و فساد که در نهاد داشت با لشکر خود در کوفه نایبی بگذاشت و خود در بصره بظلم و جور و قتل نفوس و نهب دینار و درهم و فلوس جلوس کرد و آیات ستمکاریش در صفحه جهان نمایان شد و مردمانرا الخشم و عدوان در سپرد چون خلق جهان این بغی و طغیان را از یزید و ابن زیاد بدیدند در خدمت بزرگان قوم و زعمای عشایر زبان بشکایت برگشودند و گفتند اینگونه کردار ناهنجار از هیچ حکمرانی نمودار نشده و ما را تاب احتمال اینجمله ظلم و ستم نمانده است گفتند بهتر آنست که عریضه بحضرت حسین بن علی علیهما السلام

عرض

عرض کنیم و قدوم مبارکش را مسئلت نمائیم باشد که باینسوی عزیمت فرماید و خلافت را که حق اوست نه حق یزید و پدرش مأخوذ فرماید و ما در رکابش انجمن شویم و بحرب یزید روی کنیم زیرا که حسین عارف بالله و از نسل رسول الله و اهل عدل و ایمان است هرگز بجور و ظلم و بهتان رضا ندهد پس نامه بحضرتش بنوشتند و از ظلم یزید و بغی ابن زیاد و عدم استحقاق یزید در امر خلافت و اولویت آنحضرت بامارت امت شرح داده مستدعی شدند که آنحضرت هرچه زودتر بآنسوی روی کند تا بجنگ یزید راه برسپارند چون رسول ایشان در مکه مشرفه عریضه ایشانرا در سرای آنحضرت از نظر انورش بگذرانید و رانکند و فرستاده ایشانرا براند و جوابی نراند چون رسول بازگشت و داستان بازگفت اهالی کوفه دفعه دوم و سیم و چهارم قاصد بفرستادند و آنحضرت التفاتی نفرمود و از حرم مفارقت نمیکرد و قائم اللیل و صائم النهار میگذرانید و بر عبادت خدای اعتکاف داشت و اهل کوفه و عراق همچنان قاصد و نامه میفرستادند تا بجائی برنیامد که هزار عریضه ایشان بخدمتش مکشوف شد و امام حسین سلام الله علیه التفات نمیفرمود بلکه میفرمود از مکه بیرون نمیشوم تا روزگارم بانجام رسد و حاجتی بخلافت و ستمکاری با رعیت ندارم و در خلال آنحال که یکی روز آنحضرت در سرای خود جلوس فرموده بود سواری از اهل کوفه بر در سرای مبارکش آمده دق الباب نمود چون رخصت یافت بیامد و سلام بداد و هر دو دست شریفش را ببوسید و نامه از اهل کوفه تقدیم کرد نوشته بودند از ظلم و جفا و جور و دغای یزید بن معویه و قتل رجال و نهب اموال و قائم مقام او پسر مرجانه که ظالمی جبار و جائری غدار است که برخلاف قانون شریعت امر بمنکر و نهی از معروف مینماید و در میان ما بشرب خمر روزگار میگذراند و از خدای نمیترسد و همه نوع اعمال قبیحه در این بلدان و امصار نمودار و ظاهر ساخته آگاهی داری و ما در اینمدت هزار نامه بحضرتت تقدیم کردیم تا بجانب ما رهسپار شوی و در رکابت بحرب و قلع یزید روی گذاریم و خلافت را که خاص تو و پدرت و جدت میباشد بازگیری و بر ما حکومت فرمائی ایکتن از اهل بیت خود را بر ما امارت دهی هم اکنون ترا بحق جدت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله سوگند میدهیم که تشریف قدوم ارزانی داری و بمساعدت و معاونت ما حق خود را مالک شوی و اگر حاضر نشوی بامداد قیامت در حضرت احدیت با تو مخاصمت ورزیم و عرض کنیم پروردگارا حسین با ما ظلم ورزید و هر ظلم و جور و فساد و تباه حق که با ما و دیگران روا داشتند رضا داد و دیگران نیز بداد خواهی زبان برگشایند و گویند خداوندا حق ما را از حسین بازگیر اگر چنین شود جواب تو در حضرت پروردگار چیست و چگونه از حقوق خلق الله نجات یابی چون امام حسین علیه السلام این نامه را بخواند از بیم خدای برخود بلرزید و از آن ظلم که بر بندگان خدای میرفت و از آن سوگند که بدو داده بودند همیخواست احشایش پاره شود و در همان وقت و ساعت برپای شد و اشک دیدگانش بر چهره اش جاری گشت و دوات و قرطاس و قلمی از نحاس بیاوردند و باهالی کوفه و عراق نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از جانب حسین بن علی بن ابیطالب بمردم کوفه و عراق اعلام میشود که شما هزار نامه بمن فرستادید و ما التفاتی بانجمله نفرمودیم چه مراد من این بود که در جوار خانه خدا در تمام عمر بمانم و اکنون شکایت شما از ظلم یزید و جور او ظاهر شد و من عنقریب بخواست خدا بسوی شما میآیم و اکنون مسلم بن عقیل نامه مرا بشما میرساند و شما را در مسجد کوفه نماز میگذارد و در میان شما قضاوت

میکند

میکند و نعمان در میان شما حکمرانی مینماید تا من بشما بار رسم و این نعمان از بزرگان کوفه و دارای لشکر او دستها
بود و آنمقام و رتبت داشت که هرکس در کوفه خلافت مینمود با وی فروتنی میکرد و بمحبت آل بیت رسولخدای
صلی الله علیه و آله روزگار میگذاشت چون مسلم بن عقیل با دستور العمل آنحضرت با رسول مردم کوفه بکوفه رسید
و اهل کوفه از مجاری حال خبر یافتند نیک مسرور شدند و در اکرام و احسان مسلم بکوشیدند روز دیگر مسلم بدار
الاماره شد و نامه امام علیه السلام را بنعمان بداد نعمان بر سر نهاد و قرائت کرد و اظهار اطاعت و رعیتی نمود
و در آنوقت نعمان از جانب یزید بن معویه در کوفه حکومت میکرد و از اینخبر قلبش روشن شد و گفت سوگند بخدای
حسین علیه السلام از تمامت خلق جهان بخلافت لایقتر است و نهاد مبارکش با عدل و اقتصاد توأمان است پس
مردمان با امام حسین علیه السلام بیعت کردند و در سرای نعمان انجمن شدند و از آنروز نعمان مردم کوفه را حکمران
بود و جناب مسلم ایشانرا نماز و اذان و خطبه و قضاوت میراند و چون مسلم را امام حسین مأمور کوفه ساخت در
همانساعت نزد خواهرش سکینه شد و آن اخبار را بتمامت با وی باز نمود و فرمود تجهیز سفر کن و بار بکوچان
و اشک مبارک آنحضرت بر چهره اش فرو میریخت چون سکینه اینحال بدید و آن ظلم و عدوان بشنید بگریست و
عرض کرد ای برادر جز از بیم خدای دیده ات گریان مباد این هنگام سفر نیست اینک محرم میرسد و با آن بدیدیم
که عاشورا را در بیت الله الحرام بگذرانیم و امروز دوازدهم ذوالقعدة الحرام است مارا با خود ببر تا بعرفه قیام
ورزیم و در عید نحر حاضر شویم و روز عاشورا را در بیت الله الحرام بپایان رسانیم و بعلاوه اینجمله سفر کردن
در این شهور حرام را بفال میمون نمیدانم چه از جد خود رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیده ام میفرمود خون حسین
در محرم الحرام ریخته میشود ای برادر من صبوری کن تا محرم امسال بگذرد و دل من از دشمنان تو اطمینان گیرد
امام حسین سلام الله علیه فرمود ایخواهر من این کلام را از جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله من نیز شنیده ام لکن
اکنون چاره نیست زیرا که مردم کوفه و عراق مرا بخدا و پدرم و جدم سوگند داده اند که در امسال حاضر شوم اگر
نشوم در روز قیامت در حضرت خالق بریت با من بمخاصمت روند جواب خدای علام را چه دهم تواند بود این
محرم غیر از این محرم باشد شاید حسین نیز غیر از من میباشد و اگر من هم خود همان حسین باشم با آنچه مقدر شده است
چه میتوانم کرد برخیز و سفر را تجهیز کن چه مارا در همه کار توکل بر کردگار است سکینه عرض کرد ای برادر صبر فرمای
تا در امسال که بر ریختن خون تو دلالت مینماید نگران شوم و این علامت را جبرئیل از حضرت پروردگار جمیل بیاورده است
فرمود ایخواهر آن علامت و امارت چیست عرض کرد ای برادر من همانا جبرئیل علیه السلام یک قبضه از خاک سفید بحضرت
جد ما محمد صلی الله علیه و آله بیاورد و عرض کرد یا محمد این خاک را بگیر پسرت حسین از اینخاک آفریده شده و خونش
بر این جاری شود و چون قتل او نزدیک گردد اینخاک حمرت گیرد و خون از آنخاک بچکد جدت آنخاک را از جبرئیل
بگرفت و بفاطمه زهرا سلام الله علیها بداد و من از آنحضرت بگرفتم و ذخیره ساختم درنگ فرمای تا بدان بنگرم
که حال خود باقی است یا رنگش دیگرگون شده است پس برفت و آنخاک را مانند عقیق سرخ بدید که خون از آن
چکان است و بخدمت آنحضرت بیاورد و عرض کرد یا اباعبدالله باینخاک بنگر چون آنحضرت بدید فرمود لاحول
ولا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون لکن ایخواهر اگر از ازل در کار من اینگونه تقدیر رفته است چکار میتوان
کرد

کرد و امور در قبضه اختیار پروردگار غفور است تدارک سفرها را بکن و بهر طور مشیت و تدبیر حضرت احدیت
جاری است همان میشود اینکار بر خواهرش سکینه دشوار شد و گریان روان گشت و شعری چند که بر غربت
کربت و مفارقت از شهر و دیار و دوستان و اقوام و وصول محن روزگار و فتن دشمن نابکار و نمایش
حوادث لیل و نهار و تفرق و تشتت یاران مودت شعار دلالت همیکرد قرائت فرمود و نزد عبدالله بن زبیر
برفت و او را از عزیمت حسین علیه السلام آگاهی داد ابن زبیر را اینحال دشوار گشت و در عرصه پندار دچار شد
و بخدمت حسین رهسپار گردید و عرض کرد ای برادر من اندیشه سفر را فرو گذار و نزد من در مکه اقامت کن تا خداوند
دشوار ترا آسان گرداند ترا با ملک عراق و کوفه چکار است چه دلهای ما بر تو ترسان است اگر در طلب خلافت
هستی با تو عهد و میثاق با تو استوار کرده ایم که هم در اینروز ترا بخلافت برداریم و هرکس با تو در مقام منازعت برآید
مانند یزید و امثال او با وی بمحاربت مبادرت کنیم و دشمن را از میان برگیریم چندانکه خلق جهانرا باطاعت تو
درآوریم و آتش فتنه و فساد را فرو خوابانیم امام حسین علیه السلام از قبول این امر امتناع ورزید و فرمود ای
برادر من سوگند بخداوند و تربت پاک جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله چاره جز سفر کردن ندارم و اینکار را
که بدان اندری فرو گذار و آنحضرت در همانساعت آماده سفر گشت و شترها حاضر ساختند و بارها بربستند و
تمامت زنان و کودکان را بر نشاندند و خود نیز برنشست و با عشیرت خویش راه برگرفت و در اینوقت هفده
مرد از فرزندان و برادر و برادرزادگان و بنی اعمام آنحضرت و شصت مرد از اصحاب آنحضرت بعضی سواره
و برخی پیاده در رکاب همایونش ملازمت داشتند و اینجمله با زنان و عیال خودشان در خدمت امام حسین آهنگ
مدینه راه برگرفتند تا از آنجا بطرف کوفه و عراق سفر سازند و امام حسین بر اسب پدرش که میمون بود برنشست
و در بیت الله الحرام درآمدند و با کعبه و اهل کعبه وداع کرده بیرون شدند و عبدالله بن زبیر با ایشان بود و
بحضرت امام حسین علیه السلام عرض میکرد مرا نیز با خود بسوی کوفه و عراق ببر و من با دو هزار تن از ابطال
رجال و شجعان آهنین چنگال راهسپار میشوم امام حسین علیه السلام فرمود ای برادر من مرا باینکار حاجت نیست و
و جز این هفتاد و هفت سوار از خویشاوندان و برادران من با من نخواهند بود تا نگران حال مردم کوفه و
عراق باشم ای برادر من هم اکنون از اینجا با اصحاب و برادران خود مراجعت گیر و چون از باب مکه بیرون
آمدند حسین علیه السلام با او و اهل مکه وداع کرد و او را سوگند داد تا با آنجماعت باز شوند عبدالله بن زبیر
ناچار مراجعت نمود و سخت بگریست و دلش در کار آنحضرت خوفناک بود و شعری چند که مشعر بر سوز فراق
و کد از اشتیاق و التهاب مهاجرت اصحاب و خاطر حزین و قلب اندوهگین دلالت میکرد انشاد نمود و امام
حسین علیه السلام همچنان راه برگرفت تا بمدینة الرسول درآمد و بزیارت قبر مطهر جدش فائز شدند و از آن انوار
ایزدی تمتع برگرفتند آنگاه بسرای محمد بن حنفیه شدند و او در این هنگام مریض بود پس بروی درآمدند و سلام
براندند محمد عرض کرد ای برادر جماعتی از زنان و کودکان و سواران و پیادگان در خدمتت انجمن بینم بعزای خبر
چیست فرمود ای برادر آهنگ کوفه و عراق دارم و داستان عرایض اهالی کوفه و طلبیدن آنحضرت را برای
خلیفتی باز نمود محمد بن حنفیه سخت بگریست و عرض کرد ای برادر ترا با کوفه و عراق چکار چه طبیعت
ایشان

ایشان بر نفاق اتفاق دارد و هیچ رأفتی با جمعیت ایشان نیست و در حق ایشان از روزگاران قدیم گفته
الکوفی لایوفی و اهل العراق لاتطاق ای برادر اینجماعت مردمی نابکار غدارند با پدرت غدر ورزیدند
و با برادرت مخالفت کردند ما را هیچ حاجتی با ایشان نیست در همین مکان در حرم جدت و سرای پدرت
یا در سرای من یا در هر مکانی که پسند خاطر مبارکت باشد منزل کن و با ماکن فجار ره اسپار مشو وگرنه بمکهٔ معظمه
باز شو و در میان اهل و عشیرت و لشکر و حشم خویش با کمال مطاعیت و احترام و ارتفاع کلمه اقامت جوی و
این اندیشه فرو گذار حسین علیه السلام فرمود ای برادر من اینسخن را دست بدار چه اهل کوفه تنها بعرض نامها
پرداخته و مرا طلب ساخته اند تا از ظلم یزید برهند وگرنه با من در حضرت ذی المنن خصومت ورزند و در آنروز
که نه پدر حمایت پسر کند و نه پسر بداد پدر رسد با من داوری جویند من چه جواب با ایشان دهم لابد و ناچار باید
باینجماعت روی گذارم تا هر طور مشیت و تدبیر خداوند قدیر علاقه یافته صورت گیرد اینحال بر محمد بن حنفیه سخت
افتاد و بسیار بگریست و عرض کرد ای برادر در اینمکان بپای تا من از اینمرض برپا آیم و در خدمت تو ملازمت
گیرم و بنگرم تا روزگار بر چه نمایش گیرد و لیل و نهار بر چه فزایش خواهد و خویشتن را فدای تو سازم حسین علیه
السلام از اینکار امتناع ورزید و فرمود ناچار راه برگیرم و مرا جز این هفتاد و هفت تن که از اقربا و برادران
هستند بهیچکس حاجت نیست دیگرباره محمد بن حنفیه سخت بگریست و شعری چند قریب باین مضمون بخواند که چون
شتران ایشان برای کوچیدن آماده شدند و حادی آوای حدی برکشید اشکها از دیده ها روان ورواتها در
کالبدها در طیران آمد و عرض کردم خداوندا تو بر ایشان خلیفه باش هرگز هیچ ودیعتی در حضرتت ضایع نماند
اما هیچ مسافری نیست که چون بسفری رهسپار شود بداند روزگار با وی چه معاملت نماید شاید آنخداوندگاری کنون
بمباعدت از یکدیگر حکومت فرموده دیگرباره ما را از شربت وصال سیراب نماید همانا یاران جانی برفتند و از من
پوشیده ماندند و من از حسرت مفارقت ایشان همی بنالم و بزارم خداوندا آن ایام مصاحبت را که با مجالست
ایشان بپایان رفت رعایت کند و زمانی را که جامع پراکند گانست زنده بدارد در آن هنگام که از ایشان مفارقت
نمودم صبرم تباه شد ایحو شا و خنکا آنروز که حسین باز گردد و هنوز محمد بن حنفیه از قرائت اشعار خود فراغت
نیافته بود که عبدالله بن عباس بر ایشان در آمد و در حضرت امام حسین علیه السلام سلام براند و در خدمت ایشان
بنشست و با حسین گفت ای پسر عم ازین لشکر که در خدمت تو ملازمت دارند باز فرمای امام علیه السلام همانگونه جواب
که با محمد بن حنفیه بگذاشت با ابن عباس بفرمود ابن عباس عرض کرد در اینجا اقامت کن تا برادرت محمد بن الحنفیه
بهبودی گیرد آنگاه من و او و تمامت عشیرت ما در رکاب مبارکت راه برگیریم و بنگریم از مردم کوفه و عراق با توجه
روی خواهد کرد چه من بر تو از ایشان ایمن نیستم حسین علیه السلام فرمود سوگند با خدای جز اینجماعت که با من هستند
هیچکس با من سفر نمیکند و مرا حاجتی بغیر از ایشان نیست و هرچه قضای خدا بر آن رفته خواهد شد اینسخن بر ابن عباس
دشوار شد و شعری چند که بر صدمت ایام مفارقت و دوری از آنحضرت و زحمت زمان مباعدت اشارت
داشت قرائت نمود و بر اینمنوال یکی بعد از دیگری در خدمت امام علیه السلام بیایند و همیخواستند او را
از آن اندیشه عدول دهند لکن عرایض ایشان مقبول نگشت و عزمش جزم شد و در مدینه اقامت کردند

آچهار

تا چهار روز از عید نحر برگذشت و در روز پنجم بزیارت قبر مطهر رسول خدای صلی الله علیه و آله تشرف جسته
بفرمود تا بارها بر اشترها بربستند و زنها و اطفال و اهل و عشیرت پیاده و سوار که بجمله هفتاد و هفت تن
بر آمدند بر محملها و مرکبها و بهنه زین راه برگرفتند و بآهنگ کوفه و عراق روی نهادند و اهل مدینه بمتابعت
ایشان برفتند و گریان باز گشتند و ابن عباس با دلی خونین و خاطری اندوهگین اشعاری چند که مناسب آنحال
بود قرائت نمود و در عرض راه افواج فرشتگان و اصناف جنیان بحمایت آنحضرت بیامدند و بر آنگونه که اشارت
رفت مکالمت بگذشت راقم حروف گوید در نگارش اینخبر اگرچه با عموم اخبار موافق نیست بدو سبب مبادرت
رفت یکی اینکه از آن زمان تاکنون سالهای دراز است که برگذشته و جز خداوند عالم هیچکس بر حقیقت نفس الامر
آگاه نیست و میشاید آنخبری که امروز در نظرها بعید میآید صحیح باشد و آنچه سخت صحیح مینماید مخالف با واقع باشد
دیگر آنکه پاره جهات ضعیف اینخبر مذکور شود که اسباب تشویش خیال مطالعه کنندگان نگردد و در آنچه با نگارش
دیگر مورخین موافقت دارد یا بینونتی اندک دارد محل تردید نباشد اما آنچه مخالف نگارش عموم مورخین است یکی
اینست که بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام معویه در مدینه باشد و نایبی از خود در آنجا
بگذارد و امام حسین و سایر اهل بیت را بناحیه دمشق حرکت دهد زیرا که امیرالمؤمنین در کوفه شهید شد و حسنین (۱)
و دیگران علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و معویه در مملکت شام میگذرانید و با آنحضرت در قتال و جدال
بودند و امیرالمؤمنین برای تجدید محاربه با معویه لشگرها بیاراست و در نخیله کوفه سپاه بیاراست و در خلال
اینحال شهید گشت و با این تفصیل چگونه اینخبر اسفراینی میتواند صحت پذیرد تا امام حسین و سایر اقربای آنحضرت با
معویه کوچ دهند و انگهی بعد از شهادت امیرالمؤمنین قضیهٔ امام حسن علیه السلام و شهادت آنحضرت بزهر روی
داد و نیز وصیت معویه در هنگام هلاکت با پسرش یزید و سلوک معویه و آنگونه احتشام او از حضرت امام حسین (۲)
با هیچ طریقی موافق نیست معویه برای تشیید امر یزید امام حسن را مسموم و مقتول ساخت چگونه در حق امام حسین
علیه السلام و تفوق و تقدم و مطاعیت آنحضرت اینگونه وصیت مینماید و چگونه اقرار میکند که خلافت حق او است (۳)
و ابنهٔ او سیم دیگر آنکه امام حسین سلام الله علیه در هنگام وفات معویه نزدیک بشصت سال از عمر مبارکش میگذشت
و فرزند زاده اش امام باقر علیه السلام سه ساله بود چگونه با یزید میگوید هروقت حسین بسن و سال رجال رسید
این خلافت بدو گذار و حال اینکه در آنوقت در حق علی بن الحسین نیز چنین سخن جایز نبود و اینسخن در خور کودکان
ده ساله است دیگر اینکه اگر معویه ایمان میداشت و علی را ساقی کوثر و صاحب لوا میدانست این محاربت (۴)
و مخالفت از چه روی مینمود دیگر اینکه مشاورت و مکالمت امام حسین با خواهرش سکینه و جواب سکینه و (۵)
حدیث کردن از جد خود رسول خدای صلی الله علیه و آله با هیچ خبر درست نمیآید زیرا که اگر بنا بیک روایت که راقم
حروف در کتاب طراز المذهب نگارش داده امیرالمؤمنین علیه السلام را دختری سکینه نام بوده است مسلماً
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبوده است چگونه سکینه میگوید جدم رسول الله چنین فرمود و چون چنین نیست
پس مکالمه حسین علیه السلام با بودن حضرت صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها با دیگر خواهرها در اینگونه
مسائل نمیشاید و بعلاوه اینجمله در هیچ کتابی ننوشته اند که سکینه نام خواهر امام حسین علیه السلام در کربلا

حاضر

(۷) حاضر شد و همچنین آمدن حسین و عشیرت آنحضرت از شام بمدینه و از مدینه بمکه و دیگر باره از مکه بمدینه در هیچ
(۸) تاریخی مذکور نمیباشد دیگر آنکه عبداللّه بن زبیر در سال اوّل هجرت متولد شده است چگونه برادر رضاعی امام
حسین میشود و برادر رضاعی آنحضرت عبداللّه یقطر است که از جانب آنحضرت رسالت و شهادت یافت چنانکه
(۹) ازین پیش مسطور شد دیگر آنکه عبداللّه بن زبیر در زمان معویه و اوایل سلطنت یزید بلکه تا پایان سلطنت یزید خلافت
(۱۰) نداشت و مدعی خلافت نبود تا امام حسین علیه السّلام شهید نشد کسی بدو اعتنائی نداشت دیگر آورا در خدمت
آنحضرت آنخلوص نیت و صدق ارادت نبود که اینگونه غمخواری و دولتخواهی و اظهار جان نثاری نماید دیگر اینکه
(۱۲) تا مسلم بن عقیل بکوفه نرفت ابن زیاد حکومت کوفه نیافت چگونه اهل کوفه و عراق از حکومت او شکایت میکنند
(۱۳) دیگر آنکه از آن هنگام که یزید بر تخت سلطنت جلوس کرد تا زمانیکه آنحضرت شهید شد چند ماهی افزون نبود چگونه مردم
کوفه یکسال در حضرتش عرض مکاتیب داده دیگر آنکه نعمان از جانب یزید در کوفه حکومت داشت چگونه از جانب آن
حضرت بپاره امور کوفه منصوب میشود و برای آنحضرت از مردم کوفه بیعت میگیرد بلکه موافق نگارش مورخین
معتبر نعمان بن بشیر که از جانب یزید حکومت کوفه داشت خود خبر خروج مسلم و توجه امام حسین علیه السلام والصلوة را
بجانب یزید برنگاشت ابن خلکان در ذیل احوال ابی عثمان یزید بن زیاد بن ربیعة بن مفرغ شاعر نوشته است
چون حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السّلام از وفات معویه و بیعت پسرش یزید خبر یافت بواسطه عرایض
جماعتی از اهل کوفه و اعیان ایشان در استدعای قدوم مبارکش آهنگ کوفه فرمود و در طیّ آمدنت ابیات
بیت یزید بن مفرغ تمثل جست و در جمله آنکلمات وَلا دُعیتُ یَزیدًا ابیاشد و مردمان از قرارت میدانستند که
(۱۴) با یزید منازعه خواهد فرمود و اگر بیعت گرفت چگونه بعد از اقتدار ابن زیاد زنده میماند دیگر اینکه خاکی را که جبرائیل
علیه السلام بحضرت رسولخدای صلّی اللّه علیه و آله آورد بام سلمه رضی اللّه عنها بداد و فرمود نگاهدار و هر وقت
مبدل بخون از آن نمایان است بدانکه حسین را شهید کرده اند و ام سلمه در مدینه بود چگونه سکینه در مکه با آنحضرت
(۱۵) بنمود دیگر اینکه از مکه معظمه بکعبه طیّ سفر نماید که مینویسد سوار شدند و راه نوشتند تا به بیت اللّه الحرام رسیدند
(۱۶) و با کعبه و اهل کعبه وداع کردند دیگر اینکه در این اوقات قلم آهنین معمول و مذکور نیست مگر اینکه برعایت سجع
(۱۷) قرطاس و نحاس را نوشته باشد دیگر اینکه عرض کردن و خطاب نمودن عبداللّه بن عبّاس بن عبدالمطلب بحسین
بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب به پسرعم چه مناسبت دارد زیرا که عبداللّه پسرعم رسولخدا جد امام حسین است
و کذلک غیر ذلک مگر اینکه بپاره اصطلاحات و تأویلات دیگر رجوع کنیم چنانکه در بعضی کتب دیگر این مخاطبه در میان
ایشان شده است و حالا دیگر بنگارش پاره اشعار که در کتب دیگر مسطور نیست و بعضی کلمات که از مصدر
امامت مشکل است صادر گردد تأمل کنیم مقامی دیگر خواهد بود و العهدة علی الرّاوی و اللّه تعالی اعلم

بیان توجه حضرت امام حسین سلام اللّه علیه از مکه بکوفه موافق اخبار مورخین

ازین پیش در کتاب احوال سعادت اشتمال حضرت زین الراکعین و الساجدین امام زین العابدین صلوات اللّه
علیه باز نمودیم که از آن پیش که رسولخدای بدیگر سرای توجه فرماید خداوند تعالی کتابی بآنحضرت بفرستاد

ایمجد

ایمجد این کتاب وصیت تو است بسوی نجیب از اهل بیت تو عرض کرد نجیب از اهل من کیست فرمود علی بن
ابیطالب و در آن نوشته با خاتمها از ذهب برزده بودند و رسولخدا بعلی علیه السلام بداد و فرمان کرد
تا یک مهر را برگشاید و بآنچه در آن است عمل فرماید آنحضرت مهر را برگرفت و بمکتوب رفتار کرد و از آن پس
بفرزندش حسن بداد و حسن مهری را برگشود و بآن عمل نمود و بعد از آن برادرش حسین را بداد و حسین علیه
السلام مهری را برگشود و در آن مکتوب نگران شد که با جماعتی برای ادراک شهادت بیرون شو چه برای ایشان
شهادت جز با تو نمیباشد و تو خویشتن را بخدای بازگذار و جان خود را در راه او نثار کن و حضرت سید الشهدا
بآنچه فرمان رفته بود بپایان آورد الی آخر الحدیث پس معلوم شد تمام حرکات و سکنات و افعال و اعمال و
اطوار و اقوال ائمه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین با مر و اراده و مشیت حضرت ربّ العالمین است چیزی
نخواهند جز اینکه خدای خواهد و خدای هرچه خواهد برای ایشان خواهد برای مصلحت و حکمتی که خود میداند
امیرالمؤمنین را میفرماید جهاد کن و دین یزدان را آشکار نمای و از آن پس سالها در خانه خود اعتزال جوی و
آخر الامر بدست پسر ملجم مرادی شهید شو و حسن را میفرماید صفت حلم و بردباری را پیش گیر و سبّ پدرترا
در حضور خود بگوش بسپار و از گوش بسپر و حسین علیه السّلام را میفرماید صفت شجاعت و مناعت و طلب حق را
ظاهر کن و با اعدای دین قتال بده و خودت و جماعتی از اهل بیت خودت بشمشیر ظلم ایشان شهید شو و اهل
و عیال و اطفال و خویشاوندانت را بذلت اسیری بازگذار و همچنین است حالات هر یک از ائمه تا حضرت
صاحب الأمر و مطلوب بالاصاله حفظ دین یزدان و نظام امور و بقای سلسله بنی نوع بشر و حکمتهای پوشیده
دیگر است گاهی باید گشت و گاهی کشته شد و چون این عنوان مقرر شد راه چون و چرا و شک و شبهت و تحیر
و تردید برای احدی باقی نمیماند مگر آنانکه در مراتب ایمان و ایقان ایشان ضعفی و لغزشی باشد یزدان تعالی
خرم درخت تناور اسلام را بمحکم ریشه بنهاد و ایمان استوار و بندگان خود را در دو جهان از وسوسه شیطان
رستگار فرماید اگر این صلح امام حسن علیه السّلام و شهادت سید الشهدا سلام اللّه علیه و افعال و اعمال سایر
ائمه هدی علیهم السّلام برحسب اقتضای حکمت آلهی در کار نبود و امیرالمؤمنین علیه السلام بآن صولت شجاعت
و سطوت جلادت منزوی نمیگشت دین اسلام یکباره بی فر و زور و فروغ بلکه بی نام و نشان میماند یا احدی از
عاصیان از جحیم جحیم رستگار و از بهشت نعیم کامکار نمیگشت شیخ احسائی در شرح الزیارة و تحمل فرمودن رسول
خدای و اهل بیت طاهرین تمامت گناهان امت را و آمرزش خدای تعالی که لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا
تَأَخَّرَ مینویسد و همچنین تحمل فرمودند سایر ائمه هدی علیهم السّلام و از آنجمله است شهادت حسین علیه السلام و کدام
بهائی بزرگ و ثمنی عالی است که معادل و همسنگ خونبهای حسین و اهل بیت آنحضرت و انصار آنحضرت سلام اللّه
علیهم باشد و هتک حرمت و حشمت زنهای ایشان و اسیر ساختن و روانه داشتن ایشان را بدون ستر حرمت
بر اقتاب مطایا بدرگاه ارذل برایا و امثال این از آن مصایب و رزایائی که بر ایشان و شیعیان ایشان و
محبان ایشان بسبب ایشان فرود گردیده و قبول تمام این بلیات و نقمات و آفات در مقابل ذنوب شیعیان
و دوستان ایشانست پس با این اندازه رعایتی که از دوستان و شیعیان خود میفرمایند چگونه شهادت

وگواهی

وگواهی شیعیان و دوستان ایشان در پیشگاه خدا تعالی مقبول نیافتد وَهُم فی الحُسین اَخوالُهم وطها بهم بنده
حقیر میگوید چون تأمل نمائیم بازگشت تمام این مسائل و این تکلمات و شفاعت شیعیان و دوستان بحفظ و بقای
دین مبین اسلام است که نتیجه آن سلامتی و برخورداری مسلمانان حقیقی از ریاض رضوان و رضای یزدان
و نعمت و سعادت و کامکاری جاویدان است همانا از آغاز عالم و قتل یکی از دو فرزندان آدم و پیغمبرهای
بزرگوار تا وفات رسولخدا که میفرماید ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت و بچندین دفعه قتل جرجیس و یحیی و زکریا و
دیگران و مسمومیت رسولخدا و شهادت علی مرتضی و مسمومیت حسن مجتبی و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم
و نمایش مصائب کثیره ایشان و حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و صدمات وارده اهل بیت اطهار
حکمی مخصوص بر گریستن بر ایشان و عزاداری ایشان و وقف نمودن پاره موقوفات را برای این امر عزاداری
و چند ثواب گریستن بر حضرت سید الشهداء و شهدای دیگر علیهم السلام و زیارت صفوف ملائکه و تمکین و احترامات
زمین کربلا و شئونات شهدای کربلا تا بجائی که حضرت صاحب الأمر علیه السلام در ذیل زیارت در روز عاشورا از
ناحیه مقدسه حضرت حجت خدای صاحب الأمر صلوات الله علیهم ابوی تا بیان بیرون آمده و در ضمن آن میفرماید

بعرض میرساند و امام علیه السلام در خطاب با ایشان حتی غلام سیاه شهید ایشان بابی انتم و امّی میفرماید و چون
معلوم شد شهادت ایشان برای حفظ دین اسلام است اگر امر باقامت مجالس عزاداری چنانکه حضرت صادق
علیه السلام در ایام عاشورا و حضرت باقر سلام الله علیه در توقیف آب و زمین برای مخارج تعزیت و آنهمه ثوابها
برای گریستن بر ایشان که در حق دیگر انبیا و مرسلین و شهدا از متقدمین وارد نشده است و ملائکه موکلین بر آن
حضرت و شرف تربت مطهر و آن بوی خوش که از آن بر میدمد و آن شئونات آن خاک پاک و فواید دفن شدن
در آن و شفای تربت آن و تسکین دریا و طوفان آن و نجات کشتی و قبول دعای در آن بقعه شریفه و بروز معجزات
و کرامات در آن خاک و قبر منور و زیارت کردن نفوس حتی از مردمان خارج از اسلام و آن عهودات و نذورات
معهود نمیشد و خاموش میماند نام اسلام و مسلمانی از میان میرفت خصوصاً در این اوقات که جمعی بی بهره و بی
ایمان بی مذهب طغیان کرده و با هزار دسایس و دسایس میخواهند مذهب اسلام را از میان بردارند و نامی
از مسلمان و مسلمانی نگذارند غافل از اینکه وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الکافِرُون اگر امام حسین علیه السلام چنانکه
امام حسن علیه السلام بر حسب حکمت الهی با معویه صلح فرمود با یزید بیعت و صلح میفرمود مردم عصر را امکان میرفت
که حقی ندارند و ایشان در طلب سلطنت بر آمدند و مغلوب معویه و یزید و بنی امیه شدند و امر خلافت حقه و سلطنت
جابره را یکسان میشمردند و امروز در صفحه عالم حدیثی از اسلام و شریعت سید الانام نبود و چون امام حسین
علیه السلام برای حفظ دین مبین در میدان بلایا و شهادت خود و سایرین دامان فتوت و حق جوئی بر میان زد
گوی سعادت از میان برگرفت و جان خود و جانان را در میدان رضای یزدان بگذاشت و گوی سبقت

وسباقرا

وسباق را از آفاق هر دو جهانی برداشت بدیهی است کسیکه نیزه بر زمین زند آب بجوشد یا در میدان کربلا
قیصر را از چنگ شیر برهاند یا دیگر معجزات ظاهر کند و علت خلقت دوست و دشمن باشد و ارواح انبیا
بیاری او آیند و جن و ملک حاضر خدمت شوند و آبهای جهان در صداق مادر او و جریانش بفرمان او و زور
بازوی اعدا و کارگری تیغ و سنان آنها باراده او باشد و در هر ضربتی و جراحتی که بر اندام مبارکش فرود
آید سرخ روی تر گردد و در نفس آخر فزت و ربّ الکعبه گوید و در غم امت بلکه همان دشمنان و جماعت قتله
باشد حالاتش معلوم است بر چه منوال است پدرم میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک اعلی الله مقامه خوب فرموده
دل و جان جز بسوی شاه نکرد   جان پی شاه داد و آه نکرد   نیک در رشته او بپیوسته است   سر هر رشته
هم بدو بسته است   دو دست از جمله در ترازو داد دست   شمر را نیز زور بازو داد دست   تن او گر بلغزد
خسته شدی   آفرینش بهم شکسته شدی   آفرینش همه تن او بود   زین زهر شئی رگی ز خون بگشود
و نیز مکشوف میدارد که این حضرات ائمه معصومین علیهم السلام آنچه هر یک دارند همه دارند شجاعت علی
علیه السلام را حسن و حسین و حلم حسن را حسین و همچنین شجاعت آنحضرت را علی بن الحسین با آن تن بیمار دارا
اگر چنین نبودی آن صدمات که بر آنحضرت نازل گشت بر کوه فولاد نمیتاید حمل کرد و آن قوت قلب که آنحضرت را
بود هیچکس را نبود چنانکه چون بر مجاری حالش بنگرند مکشوف میافتد اما بر حسب امر الهی و حکم اقتضای هر امامی
بر موجب تقاضای وقت مأمور بامری و تظاهر بظهوری است بالجمله امام حسین علیه السلام چنانکه اشارت رفت
شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب از مدینه طیبه خیمه بیرون زد و در روز جمعه سیم شعبان بمکه معظمه اندر آمد و بقیه شهر
شعبان و ماه رمضان و شهر شوال و ماه ذوالقعده را در مکه مشرفه اقامت داشت و در روز ترویه که روز سه
شنبه هشتم ذی الحجة الحرام بود از مکه بآهنگ عراق عزیمت راست و این عجلت و شتاب برای این بود که
یزید بن معویه سی تن از شیاطین بنی امیه را پوشیده مأمور ساخته بود که بازار این بیت الله سفر کرده آن
حضرت را در مکه مأخوذ و الا مقتول نمایند چون امام علیه السلام بر مکیدت او علم داشت و نمیخواست خانه خدای
احد و ثنا حادثه روی نماید سفر عراق را پیشنهاد خاطر مبارک ساخت و روز حرکت آنحضرت با همان روز که مسلم
بن عقیل در کوفه بر ابن زیاد خروج کرد موافق بود لکن بر طبق روایت اعثم کوفی که جناب مسلم یک شب هم در
کوفه در سرای محمد بن کثیر هم توقف فرموده باشد چنانکه مسطور گردید خروج مسلم روز دوشنبه هفتم ذی
الحجه و شهادتش در روز عرفه خواهد بود و سید بن طاوس و صاحب روضة الصفا و بعضی دیگر را عقیدت
بر آنست که حضرت سید الشهدا سلام الله علیه روز سیم ذی الحجه از مکه بیرون شد و این همان روز بود که مسلم
در کوفه شهید گردید بالجمله چون امام حسین صلوات الله علیه آهنگ سفر مکه را مصمم گردید سه روز از آن پیش که
از مکه خیمه بیرون زند ابو محمد واقدی و زرارة بن صالح بحضرتش در آمدند و عرض کردند ای پسر رسولخدای دلهای
مردم کوفه با شما و شمشیرهای ایشان بر شما است اینوقت آنحضرت اراده فرمود تا ایشان را از مکشوف داشتن
بعضی اسرار بشارت دهد پس با دست مبارک بجانب آسمان اشارت کرد درهای آسمان برگشوده گشت و
فرشتگان آسمانی بآن مقدار که شمار آنها را جز حضرت یزدانی نمیدانست فرود آمدند آنگاه فرمود اگر

روز حرکت آنحضرت

تقارب

تقارب اشیاء و بطلان وقت نافع نبود با این فرشتگان با اعدای دین قتال میدادم لکن بیقین میدانم که مصرع و خوابگاه من و خوابگاه اصحاب من در آن سرزمین است و از تمامت اصحاب من جز فرزندم علی زین العابدین نجات نیابد و آنحضرت در روز ترویه وارد بیت الله شد و طواف بداد و از سعی بین صفا و مروه فراغت جست و احرام را فرو گذاشت و حج را بعمره فرود آورد چه بیم داشت که آنحضرت را در مکه ماخوذ دارند در کتاب کافی در باب عمره از معویه مرویست که در حضرت ابیعبدالله صادق علیه السلام عرض کردم فرق متمتع و معتمر از کجاست فرمود متمتع مرتبط بحج است و معتمر چون از عمره بپرداخت بهر کجا خواهد میرود و حسین علیه السلام در ذوالحجه معتمر شد و در روز ترویه بجانب عراق کوچ داد و مردمان بطرف منی میکوچیدند پس باکی که در ذی الحجه آهنگ حج نداشته باشد باکی بر عمره نیست و نیز در آنکتاب مرویست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از حال مردیکه معتمرا در ماههای حج بیرون شود و بشهر و دیار خود مراجعت نماید فرمود باکی نیست و اگر در همانسال حج نماید و حج را افراد نماید بروی ریختن خونی لازم نیست چه حسین بن علی علیهما السلام یکروز پیش از ترویه از مکه بعراق بیرون شد و حال آنکه معتمرا اندر آمده بود و چون کسی بر اینخبر نظر کند حالت ظلم و استقلال دار خدا ناترسی بنی امیه را معلوم میدارد که پسر پیغمبر را آنمجال نمیگذاشته اند که اقامت حج نماید و از ریختن خون سبط خیر الانام در بیت الله الحرام دریغ نمیداشتند و آنحضرت برای حفظ حرمت خانه خدای از امکان مقدس دیگر جای راه برگرفت تا خون مقدسش را در آن زمین نریزند و حشمت و حرمت آن زمین یکبار باطل نگردد و اهل و عیالش را در آنجا اسیر نکنند و آنمکان که مأمن اهل جهانست محلی خطرناک نباشد چه شهادت آنحضرت و قبول آن بلیات و مصیبات بجمله برای حفظ دین و آئین جد او بود

بیان عرایض پاره از اصحاب و محبان حضرت امام حسین علیه السلام در عدم توجه بعراق

چون خبر عزیمت حضرت ابیعبدالله الحسین صلوات الله علیه بهر سوی سمر گشت مکاتیب اهل مدینه بحضرتش متواتر گشت و عبدالله بن جعفر عریضه معروض و بدستیاری پسرش عون و محمد روان داشت و همچنین سعید بن العاص و جماعتی از اعیان مدینه عرض مکاتیب کردند و جملگی مستدعی شدند که آنحضرت بجانب عراق توجه نفرماید و آنسرزمین روی نکند بلکه نزدیک بآن نشود چه صلاح آنحضرت را در آن نمیدانند بلکه در مکه اقامت فرماید این عرایض و اشارات میشد لکن چون قضا و قدر بدیگر امر حکومت داشت غلبه با آن بود و آنحضرت که بر بطون امور و حقیقت احوال ما کان و ما یکون و حکم الهی باخبر بود بعرایض ایشان التفات نفرمود و بآنچه خدای میخواست رفتار کرد شیخ مفید میفرماید عبدالله بن جعفر طیار در صحبت دو فرزندش عون و محمد بآنحضرت نوشته بود ترا بخدای سوگند میدهم چون نامه مرا از نظر بسپردی سفر خود را متروک دار و بجای خود باز شو زیرا که از این سفر که آهنگ فرموده بر جان تو ترسناک هستم و بیم دارم جان مقدست در معرض تلف درآید و بدینسفر اندر اهل بیت کرام تو مستاصل و مقتول شوند و اگر تو امروز بقتل رسی فروزنده چراغ هدایت جهانیان تاریک شود و فر و زر رستگاری از چهره زمین برداشته آید زیرا که تو امروز علم رستگاران

ونشانه

ونشانه هدایت یافتگان و امید مؤمنانی و جز تو امیدواری ندارند در سیر و سفر خویش شتاب مفرمای که من بزودی از دنبال نامه خود خدمت ترا دریابم والسلام چون این نامه را بآستان قدس بنیان امام علیه السلام تقدیم کردند نزد عمرو بن سعید حکمران مدینه رفت و از وی بخواست که امان نامه بحضرت امام حسین صلوات الله علیه بفرستد و آنحضرت را بامان خود مطمئن گرداند تا آنحضرت آنسفر را بگذارد و بمکه معظمه باز گردد عمرو بن سعید نامه بآنحضرت بنوشت و اظهار امان و عهد و پیمان و صله و احسان و مواعید حسنه بنوشت و از اینکه نسبت بآنحضرت بسوء طریقت رود تبری جست و آن نامه را در صحبت برادر خود یحیی بن سعید بفرستاد یحیی بن سعید در خدمت عبدالله بن جعفر از مکه معظمه بیرون آمده در طی راه شتاب ورزیده آن نامه را تقدیم کردند و بسی اصرار و الحاح نمودند که امام علیه السلام از سفر کوفه منصرف گردیده بمکه باز شود قبول نفرمود و فرمود رسول خدای را بخواب دیده ام و مرا بچیزی امر فرمود که بایست از پی آن روم و خلاف امر آنحضرت را نمیتوانم بجای آورم عرض کردند چه خواب دیدی و رسول خدایت بچه کار فرمان کرد فرمود تا اکنون خواب خویش را با کسی خبر نداده ام و از این بعد نیز نمیگویم تا بملاقات پروردگار عز و جل فائز گردم چون عبدالله بن جعفر از مراجعت آنحضرت نا امید شد دو پسرش محمد و عون را بملازمت رکاب همایونش مأمور ساخت و گفت میباید پیوسته در خدمت آنحضرت باشند و در حضور مبارکش با کافران جهاد نمایند و جان نثاری کنند آنگاه با یحیی بن سعید بجانب مکه معظمه مراجعت کردند اما اعثم کوفی آمدن عبدالله بن جعفر اشارت نکرده و گوید عبدالله نامه بآنحضرت بنوشت بدین المضمون که مذکور شد و در پایان آن نوشت در سفر بجانب عراق تعجیل مکن من از یزید و جمله بنی امیه از بهر امان ستانم تا با فراغت بال و امنیت خیال در حرم خدایتعالی بگذرانی و اهل بیت و فرزندان تو در پناه امن و امان زندگانی نمایند مصلحت اینست زنهار که از اینجمله عدول فرمائی والسلام چون این نامه از نظر انور امام علیه السلام بگذشت در جواب او بنوشت اما بعد مکتوب تو رسید و شفقت و محبت تو درباره من معلوم است الا اینکه از جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود اگر تو در سوراخ جنبنده جای کنی ایشان ترا بیرون آورند و بکشند و سوگند با خدای ای پسر عم در کشتن من آنگونه غلو نمایند که جهودان در روز شنبه کردند و عمرو بن سعید بن عاص از مدینه بآنحضرت نوشت اما بعد مرا خبر رسید که عزیمت عراق داری از این عزیمت منصرف شو که در آن صلاح نیست چه پسر عمت مسلم بن عقیل را در این روزها در کوفه بکشته اند بر تو میترسم و اینک این مکتوب برنگاشتم و برادر خود یحیی بن سعید را بخدمت تو بفرستادم همی باید در صحبت او بمدینه باز آئی تا بهمه جهت ایمن و سالم باشی و هم اهل بیت ترا امان است و هم نزد احسان و صله و حسن جوار والله بذلک علی شهید و وکیل و راع و کفیل والسلام امام حسین علیه السلام در جواب رقم فرمود اما بعد کسیکه مردمان را بعبادت خدایتعالی و سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بخواند هرگز با او خلاف نورزند و تو تقصیر نکردی که مرا به برّ و احسان و صله و امان خواندی بهترین امانها امان خداوند عز و جل است و هر کس از خدایتعالی نترسد در هر دو جهان امان نیابد و من از بهر خود و تو از خداوند تعالی کرداری را خواستارم که رضای او را در بر داشته باشد خدای تعالی پاداش ترا در اینجهان و آنجهان خیر گرداند والسلام در خلال اینحال نامه منظومه از جانب یزید بن

معویه

عریضه عمرو بن سعید

جواب عریضه عمرو

معویه باهل مدینه رسید و شعری بس نیکو و متضمن هرگونه سخن در آن درج کرده و از حسین بن علی علیهما السلام به نیکو یاد کرده و خویشاوندی و قرابتش را با خود برشمرده و از مناقب و فضایل و شرف خاندان و محاسن اخلاق و مکارم اعراق آنحضرت شرح داده و خواستار موافقت و اطفاء نایره حرب و بر سر دوستی و رضا آمدن برآمده و در اینمعنی بیانی مطول و عنوانی مفصل کرده بود و چون مردم مدینه این نامه منظوم را قرائت کردند بدستیاری مردی درست کار با نحضرت بفرستادند چون آن نامه با امام حسین علیه السلام رسید بدانست آن اشعار از یزید است در جواب آن آیتی از قرآن یزدان بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم فان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بری مما تعملون اگر ترا تکذیب نمایند ودر آنچه از جانب خدای پیرسانی و در آنچه ایشانرا میگوئی بدروغ نسبت دهند بگو سزای کار من برای من و جزای کار شما برای شماست شما از عمل من بیزارید و من از کردار شما بیزارم کنایت از اینکه آنچه یزید گوید دروغ است و زبانش با جنانش یکسان نیست و من بفرمان خدا و سنت مصطفی کار میکنم و یزید از اینکار بیزار است و او برخلاف امر خدا و رسولخدا میرود و من بیزار از وی بیزارم و در میان من و او از هر حیث مباینت کلی است و هرگز موافقت نباشد و نور و ظلمت باهم جمع نگردند و موافق پاره روایات دیگر که چون یزید آهنگ حسین بن علی علیهما السلام را بدانست عمرو بن سعید حکمران مدینه را امارت حاج داده پوشیده بدو نوشت که حسین را بکشد و اگر نتواند دارد و عمرو بن سعید سفر حج کرد و سی تن از شیاطین بنی امیه و بروایتی هزار نفر را بقتل و گرفتاری آنحضرت مواضعه نهاد که پوشیده و پنهان آنکار را بانجام رسانند نگارش این نامه و مجاوبه با حضرت امام حسین علیه السلام بعید مینماید و اگر گوئیم بعد از این نامه یزید بدو نوشت وقت را آن وسعت نبوده است والله اعلم

بیان خطبه مبارکه حضرت امام حسین علیه السلام که هنگام سفر عراق قرائت فرمود

در بحار الانوار و بعضی کتب اخبار مسطور است که در اوقاتیکه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در مکه معظمه تشریف قدوم داده بود جمعی از شیعیان از اهل حجاز و بصره و سایر بلاد در خدمتش انجمن شدند چون ماه ذی الحجه چهره برگشود آنحضرت احرام حج بسته و بسبب اینکه یزید پلید جمعی را بهانه حج فرستاده بود تا آنحضرترا گرفته نزد او برند یا بقتل رسانند امام علیه السلام احرام حج را بدل بعمره کرده محل شد و روی بعراق آورد و چون بر آن عزیمت مصمم گردید مجلسی بیاراستند و دوستان و هواداران را احضار کرده آنگاه آن حضرت برخاست و در میان اهل و اصحاب و یاران خطبه بس بلیغ قرائت فرمود که قریب باین مضمون است سپاس خدایرا و هر آنچه را خدای خواسته و هیچ توانائی و قوتی نیست مگر بخدای و درود خدای بر رسولخدا هماناچنبر مرگ برگردن فرزندان آدم و اهل عالم همان علاقه و پیوستگی دارد که قلاده برگردن جوانه زنان و اینکه در این کلام مبارک زنان جوانرا اختصاص داد برای اینست که زیب و زیور هیچوقت از پیکر ایشان جدائی ندارد و هیچوقت مقصود اینست که مرگ بر تمامت جانداران زمین و آسمان محیط است و هیچکس را از مردن گریختن نباشد و من برای ادراک شهادت و ملاقات اسلاف طاهره و اخلاف برگذشته خویش

جواب نامه یزید

الحمد لله و ما شاء الله

آنگونه اشتیاق دارم که یعقوب بدیدار یوسف داشت و از ازل برای من مصرعی و محل فرود افتادنی اختیار شده است که مرا از آن گریزی نیست و بزودی بآن بقعه میرسم گویا در نظر من نمایان و هویداست که اعضا و مفاصل مرا گرگان آدمیخوار یعنی سپاه شقاوت شعار پسر سعد در میان نواویس و کربلا از هم بگسلند و جدا نمایند تا در و نهای پرکین و کینه خود را که سالها بخون من تشنه بوده است پر نمایند و مردم بنی امیه که آرزومند چنین روز بودند و همواره چشم حرص و آز برچنین روزگار ناسازبازداشتند آبی بر جگر تفته و تابی بر دل تاب در آورند و از ادراک مصائب اینروز که قلم تقدیر بر آن جاری شده است گریزی نیست و ما که اهل بیت رسالت و خاندان نبوت و ولایت هستیم برضای خدا راضی و بر بلای او صابر و باجر و مزد صابران فائز و شاکریم هرگز پاره تن رسولخدا از وی جدا نگردد و در بهشت برین با آنحضرت بیکجای فراهم شود و چشم رسولخدا بدو روشن شود و آنچه خدایتعالی در عوض اینشهادت وعده داده خواهد شد اکنون هرکس در راه ما از بذل جان مضایقه نکند و آرزومند بهشت جاویدان باشد و خویشتن را برای ملاقات پروردگار خویش آماده میگرداند همعنان ما سفر شود و بملازمت رکاب مستطاب من سعادت جوید تا بسعادت ابدی فایز آید که انشاء الله فردا جانب راه در سپار شویم همانا این خطبه مبارکه یکی از کرامات باهره و معجزات ظاهره است چه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در این خطبه از شهادت خود و اصحاب خود و ستمهائی که بر ایشان فرود میآید خبر میدهد و از اینکه بدن مبارکش را گرگان بنی امیه چون درندگان بیابان از ضربت تیر و شمشیر و سنگ و سنان و خنجر و چوب ریزه ریزه قطعه قطعه کنند و سر مبارکش را زینت نیزها و مجلسها سازند و اعضای بدن شریفش را از هم بگسلانند خبر میدهد آنگاه میفرماید که آن ایشان چنان است که اگر هر قطعه از اعضای من در بیابانی در افتد نابود میشود هرگز چنین نشود زیرا که از گوشت و استخوان و خون رسولخدای روئیده است والبته آنچه جزو بدن مطهر است در بهشت برین بدو ملحق و متنعم گردد و عین الجسم معاد گیرد و چون ابدان کثیفه دیگران نیست که لقمه خواهد تغییر پذیرد بلکه از ارواح دیگران شریفتر و لطیفتر است و معنی حسین منی و انا من حسین و لحمک لحمی و دمک دمی آشکار میشود

بیان عرایض محمد بن حنفیه و ابن عباس و بعضی دیگر در حضرت سید الشهداء علیه السلام

چون جناب محمد بن حنفیه رضی الله عنه از خبر نهضت حضرت امام حسین صلوات الله علیه مستحضر شد این هنگام طشتی از بهر وضو در پیش روی داشت چندان بگریست که آواز طشت از ریزش اشک شنیده گشت و بروایتی طشتی در پیش روی داشت و وضو میساخت چون اینخبر بشنید چندان بگریست که آن طشت از اشک دیدگان و آب وضویش پر شد و همی لا بر کشید و احسیناه و اخلیفة الماضین و ثمال الباقین و در آنشب که بامدادش آن حضرت حرکت میفرمود بخدمتش تشرف جست و عرض کرد ای برادر بزرگوار از بیوفائی مردم کوفه که عادت و شیمت ایشان است آگاهی که با پدرت علی مرتضی و برادرت حسن مجتبی چگونه غدر و حیلت ورزیدند بیمناکم که با تو همان پیش گیرند که با ایشان پیش گرفتند بار ی در حرم خدای اقامت فرمای تا دست دشمنان از ذیل منیع و ساحت رفیع تو کوتاه باشد و عزیز و مکرم بمانی و هیچکس در مکه معظمه متعرض

تو نتواند شد فرمود ای برادر از آن بیم دارم که یزید بن معویه بر من حیلتی انگیزد و مرا در حرم محترم بقتل رساند و بعلت خون من حرمت اینخانه شکسته شود و بخداوند سوگند است که اگر در سوراخ جانوران باشم مرا بیرون آورده شهید سازند محمد عرض کرد اگر بیم داری در مکه بیائی بجانب یمن سفر کن یا در بیابانها منزل جوی تا هیچکس را با تو دسترس نباشد فرمود ای برادر در آنچه گوئی اندیشه و فکری میکنم پس محمد بن حنیفه بسرای خود بازگشت در کتب اخبار مسطور است که امام حسین علیه السلام برای سفر عراق از کلام خدای فال برگشود این آیت وافی دلالت برآمد کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْت هر نفسی و جانی تلخی مرگ را از جام اجل مینوشد فرمود خدای و رسولخدای راست گفتند بحکم خدا و خبر مصطفی کار خواهم کرد و این هر دو یعنی حکم خدا و خواب رسولخدا که دیده ام بر شهادت من منصوص است و چون خبر حرکت فرمودن آنحضرت بطرف عراق بعبدالله بن عباس پیوست بطرف آنحضرت آمد و عرض کرد که این چیست که میشنوم فرمود آری امروز و فردا بآنطرف متوجه میشوم عرض کرد از اینحال ترا بخدای پناه میبرم خبر ده مرا خدایت رحمت کناد آیا بسوی جماعتی راه میسپاری که امیر خود را کشته اند و بلاد و امصار خود را مضبوط داشته اند و دشمنان خود را دور ساخته اند یعنی از اهل کوفه اینخبر یافته که روشن و آشکارا با یزید سر بطغیان برکشیده اند و عامل او را بیرون کرده اند و بضبط بلاد خود پرداخته اند و لشکریان او را دفع داده اند و شهر را از بهر تو صافی ساخته اند اگر این کارها کرده اند و قدوم ترا مهیا شده و مملکت را از بهر تو صفا داشته اند باری بجانب ایشان روی کن لکن اگر ایشان ترا خوانده و بسوی خود دعوت نموده اند و حال آنکه امیر ایشان که از جانب یزید حکمران ایشانست در کمال قهر و غلبه و استقلال و قدرت است و عمال او مشغول اخذ باج و خراج هستند همانا مردم کوفه ترا بجنگ طلب کرده اند و من هیچ بر تو ایمن نباشم که بر تو بتازند و در آنچه گفته اند دروغ بگویند و با تو مخالفت ورزند و ترا تنها گذارند و با تو ستیزه آویز اندر آیند و از تمامت مردمان بر تو سخت تر شوند و از اهل شام بر تو درشت تر گردند امام حسین علیه السلام فرمود با خدای استخاره کنم و بنگرم تا چه باید کرد ابن عباس از خدمتش بیرون شد و ابن زبیر بیامد و ساعتی با آنحضرت سخن کرد پس از آن گفت هیچ ندانیم با اینقوم چگونه کار کنیم ما از ایشان دست بداشتیم و دولت و خلافت را با ایشان گذاشتیم با اینکه مائیم فرزندان مهاجرین و والیان این امر نه ایشان بفرمای اراده چکار داری امام حسین علیه السلام فرمود باراده و آهنگ کوفه اندرم چه شیعیان من در آنجا هستند و بمن عرض مکاتیب کرده اند و اشراف آنجا نوشته اند و از خدای استخاره میکنم ابن زبیر عرض کرد اگر اینگروه شیعیان که از بهر تو در کوفه هستند مرا بودی از ایشان عدول نمیکردم چون اینسخن نفاق آمیز بگفت بترسید که در خدمت آنحضرت آلوده تهمت گردد سخن خود را بگردانید و گفت اما اگر در حجاز بمانی و از آن پس آهنگ این امر برآئی با تو مخالفت نکنیم و ترا مساعدت نمائیم و بیعت با تو کنیم و از نصیحت مضایقت نکنیم امام حسین علیه السلام با او فرمود پدرم مرا حدیث فرمود که رئیسی در مکه کشته شود و خونش را در آنجا بریزند من دوست نمیدارم اینکس من باشم و حرمت اینسرای بخون من شکسته شود و در اینکلام معجز نظام اخبار از غیب و اشاره بقتل عبدالله بن زبیر است در خانه کعبه ابن زبیر گفت اگر چنین است در اینجا بمان و مرا والی این امر کن تا همگی اطاعت تو اندر شوند و هیچکس با تو از در نافرمانی سر بیرون نکند فرمود اراده این امر را نیز ندارم اینوقت در میان ایشان سخن آهسته همیرفت امام حسین با حاضران التفات نمود و فرمود آیا میدانید چه میگوید عرض کردند

نمیدانیم

سخن گفتن ابن عباس

نمیدانیم فرمود میگوید در این مسجد بپای تا مردمان را باجابت تو فراهم کنم آنگاه با ابن زبیر فرمود قسم بخدای اگر مرا یکوجب بیرون از بیت الله بکشند دوست تر دارم که مرا در آنجا بکشند و اگر دو وجب دورتر در خارج خانه خدای بکشند دوست تر دارم که در خارج مکه یکوجب دورتر بقتل رسانند یعنی هرچه دورتر بکشند حرمت بیت الله محفوظ تر است قسم بخدای اگر در سوراخ جانوری از این جانوران باشم مرا بیرون کشند تا بکشتن من حاجت خود را برآورند قسم بخدای با من همان ستم و تعدی ورزند که یهود در شنبه ورزیدند اینوقت ابن زبیر از خدمتش بیرون شد و امام حسین علیه السلام فرمود در دنیا هیچ چیز نزد وی محبوبتر از آن نیست که من از حجاز بیرون شوم چه میداند مردم حجاز او را با من بیک میزان نمی سنجند و او را با من معادل نمیگردانند و همانند من نمیخوانند لاجرم دوست میدارد من بیرون شوم تا این زمین از بهر او خالی بماند و چون هنگام قضا یا بامداد در رسید ابن عباس با آنحضرت معاودت کرد و گفت ای پسر عم نیروی صبوری و شکیبائی از من برفته است چه من بیمناک هستم که در اینسفر بهلاکت و استیصال رسی همانا مردم عراق مردمی غدار باشند با ایشان نزدیک مشو و در همین شهر اقامت کن چه تو بزرگ و آقای اهل حجازی اگر مردم عراق در آنچه اراده کرده اند و ترا دعوت نموده اند براستی هستند با ایشان بنویس تا عامل خود را و دشمنان خود را از کوفه بیرون کنند و از آن پس بسوی ایشان راه برگیر و اگر بناچار از این شهر و دیار بیرون میشوی بسوی یمن روی کن چه در یمن حصنهای حصین و شعاب بسیار است و زمینی وسیع دارد و جمعی از شیعیان پدرت در آنجا هستند و چون در آنجا باشی از مردمان دور هستی و دشمنان از تو دور هستند از آنجا جماعت داعیان باطراف و اکناف بفرست و مردمان را باطاعت خود بخوان من امید دارم که در اینحال با عافیت بآنچه دوست میداری دست یابی فرمود ای پسر عم سوگند با خدای میدانم که تو ناصحی مشفق و پند آور مهربانی لکن من در این عزیمت مصمم و باینسفر عازم و مهیا شده ام ابن عباس چون اینسخن بشنید عرض کرد باری اگر در طی اینراه تصمیم عزم داده ای زنان و کودکان خود را کوچ مده چه بیم همیدارم که ترا بکشند چنانکه عثمان را بکشتند و زنان و فرزندانش نگران بودند و این کلمات اخیر عبارت مطابق روایت اهل جماعت و سنت است و اگر ابن عباس عرض کرده باشد از روی تمثیل بقضیه است بالجمله ابن عباس چون نومید شد عرض کرد چشم ابن زبیر را بسبب تشریف فرمائی از حجاز روشن ساختی چه امروز با بودن تو در اینجا هیچکس بجانب او نگران نیست و اعتنائی بدو نکند سوگند بآنخدائی که جز او خدائی نیست اگر میدانستم که دست تمنی اگر از ذیل حشمت تو برندارم تا مردمان را بجایت تو گرد آورم بعرض من توجه میفرمودی و در اینجا اقامت میورزیدی چنان میکردم آنگاه ابن عباس از خدمت آنحضرت بیرون شد و بر ابن زبیر بگذشت ابن زبیر گفت ایعم چه خبر داری گفت ای پسر زبیر همانا دیده ات روشن شد و بمراد دل رسیدی و روی بگردانید و شعری چند بخواند که قریب این شعر است مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود صد اندر صد اندیشت جای تست میدان از بهر تو خالی است تخم بگذار و صفیر برآور و آنچه میخواهی بکن چه حسین علیه السلام که با وجود شعشعه انوار سبحانیش هیچکس را رونق گرمی شبکور نمیگذاشت اینک بجانب عراق بیرون شد و ترا با حجاز بگذاشت ابن زبیر گفت شما را گمان چنان است که خلافت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مخصوص بشما است و دیگران را حقی نیست ابن عباس گفت این کار را آنکس کند که در شک و

شبهت

سخن گفتن ابن زبیر با ابن عباس

شهرت باشد و ما خود بر یقین هستیم تو بگوی تا بکدام سبب در خلافت تعب میکشی گفت بعلت آن شرافت که دارم ابن
عباس گفت هر شرف و شرافت که تراست بسبب انتساب بخاندان نبوت و رسالت است و چون بمعنی ثابت
و مبرهن گشت ما از تو اشرف و اولی باشیم الی آخر الخبر و این حکایت چون در کتاب احوال حضرت سید سجاد سلام الله
علیه در ذیل احتجاج ابن عباس و ابن زبیر مسطور شده بهمین قدر کفایت رفت و مطابق بعضی روایات دیگر ابن عباس
عرض کرد ای پسر رسول خدای از سفر کردن بجانب عراق انصراف جوی فرمود ای پسر عباس مگر نمیدانی که باید از
انخاک برانگیخته شوم و اصحاب من در آن زمین شهید کرده شوند ابن عباس عرض کرد این از چه روی گوئی فرمود از آنکه
بمن باز گفته اند و بروایت اعثم کوفی امام حسین علیه السلام در جواب ابن عباس فرمود اندیشه کنم و از خدای تعالی
خواستار خیر شوم ابن عباس از خدمت آنحضرت بیرون آمد و همیگفت دریغ از حسین هزار بار دریغ ناچار دل از وی
برگرفتم میدانم پایان کار او در عراق چه خواهد شد و در اثنای راه آن سخنان را با ابن زبیر بگذاشت و ابن زبیر جواب
نداد و موافق بعضی روایات دیگر چون ابن عباس از قبول مسئلت خویش مأیوس شد غم و اندوه بر وی چیره گشت
مکالمات ابن عباس با آنحضرت و همی بگریست و بر آنحضرت تأسف خورد و نیز نوشته اند که چون مکاتیب و فرستادگان اهل کوفه در حضرت امام حسین
علیه السلام متواتر شد و نوشتند اگر بسوی ما نیائی گناهکاری چه یاوران دین حق موجود و ترا اسباب قیام حق مکملست
و تواصل نمود و اهل و معدن حق آنحضرت چون چنین دید عزیمت بر مسیر بربست عبد الله بن عباس بحضرتش
درآمد و عرض کرد ای پسر عم بدرستیکه اهل کوفه همان مردم هستند که غدار را شعار خویش ساختند پدرت را کشتند
و برادرت را مخذول بگذاشتند و او را نیزه زدند و اسبابش را غارت کردند و بدشمنش بسپردند فرمود ای
پسر عم اینک مکاتیب و فرستادگان ایشانست و اجابت ایشان بر من واجب گردیده است و فردا جواب ایشان را
در پیشگاه خدا چگویم ابن عباس چندان بگریست که محاسنش تر شد و همیگفت وا حسیناه و بروایت صاحب تاریخ
الفی چون ابن عباس بعد از مجلس اول سه روز بگذرانید دیگر باره بخدمت آنحضرت بیامد و مکالمات مذکوره در میان
بگذشت فرمود عزیمت من بسفر کوفه مصمم گردیده و بهیچ نوع فسخ آن صورت نمی بندد و در اینسفر سری است که
مکالمات ابن عباس با امام بظهور میرسد و من میدانم که مرا چه واقعه در پیش است و از جد و پدر خود شنیده ام و تو میدانی که پدرم بارها
بر سر منبر میفرمود اکنون آن کتاب نزد من است و من بر مقدار اعمار اهل بیت آگاهم دیگر در این باب مبالغت
مکن و در فسخ این عزیمت الحاح مفرمای که مقرون باجابت نمیشود و من در اینسفر بی اختیارم و زمام امور من در دست
دیگری است ابن عباس چندی سر بزیر افکنده آنگاه سر برآورد و عرض کرد اگر ترک اینسفر نمیکنی باری زنان و اطفال را
با خود مبر فرمود ایشان را اینجا نگذارم و بکدام کس بسپارم سزاوار تر اینست که با من باشند الی آخر الحکایه در خبر است
که بعد از وقعه کربلا ابن عباس را نکوهش همیکردند تا چرا از یاری آنحضرت کناری گرفت گفت اصحاب حسین علیه
السلام بجمله در قلم تقدیر مذکور بودند و از آن پیش که جانب شهود گیرند با سامی ایشان آگاهی داشتیم و از این جمله
نه یکتن کاستن و نه یکتن فزودن گیرد در تاریخ ابن اثیر و بعضی کتب معتبره دیگر مسطور است که چون خبر سفر آنحضرت
سمر گشت عمرو بن عبد الرحمن و بروایتی ابو بکر بن عبد الرحمن حارث بن هشام مخزومی که در اینوقت در مکه جای داشت
بخدمت آنحضرت بیامد و عرض کرد داعی قرابت و رحم بر آن میدارد که بعرض حاجتی پردازم و بدو تنخواهی

جارتی

جارتی و بزم اگر بعرض من گوش میسپاری باز گویم و آن حق که بر گردن دارم فرو گذارم و گرنه زبان بربندم
فرمود باز گوی ای ابو بکر سوگند با خدای ترا متهم ندانم و سخن ترا از روی هوای نفس نشمارم عرض کرد مرا
خبر دادند که آهنگ عراق داری و من بر تو بیمناک هستم که بشهری اندر شوی که عمال و امرای یزید در آنجا باشند
و گنجینه های مال و دولت در آنجا موجود باشد مردم جهان بنده درهم و دینار هستند و بروایتی عرض کرد یا ابن
رسول الله صولت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم بود و کوفیان بدو امیدوارتر و او را مطیع تر بودند
با آن مناعت محل و کثرت انصار و اعوان و اجماع مسلمانان چون بسوی صفین راه سپار شد ترک یاری و معاونت
او را کردند و حطام دنیا را بر ثواب عقبی برگزیدند و مخالفت آنحضرت را ظاهر ساختند تا آخر الامرش بدرجه شهادت
رسانیدند و بجوار رحمت و کرامت ایزدی پیوست و رفتار ایشان را با برادرت امام حسن علیه السلام نگران شدی و اکنون
با چنین جماعت که نفاق و مخالفت ایشان را با ایشان بدیدی آهنگ مقاتلت شامیان داری و خود میدانی که
امروز عدت لشکر و وسعت کشور یزید بیشتر و نیروی او از تو افزونتر است و خلق عالم عبد دینار و درهم و نیز بیم ایشان
از وی بیش از تواست و چون خبر حرکت ترا بدان سوی بشنوند این مردم منافق را بر پرسش فریب دهند و بر ریختن درهم و دینارم
خون مقدس تو برآغالند و من هیچ بر تو ایمن نیستم که همانکس که با تو وعده نصرت و یاری داده و عهد و میثاق
استوار داشته در مقاتلت تو سخت تر کوشد و هر کس ترا بیشتر دوست دارد از یاری تو کناری جوید بخدای
سوگند میدهم که بر جان خود ببخش فرمود ای پسر عم خدایت جزای نیکو دهاد آنچه خدای خواسته است البته میشود بدرستیکه
دانستم که تو بنصیحت قدم سپردی و بعقل و دانش سخن نمودی و هر وقت امری پدید آید خواه برای تو کار کنم
و گرنه فرو گذارم خواهد شد و تو در خدمت من مشیری محمود و ناصحی مسعودی ابو بکر گفت یا ابا عبد الله در مصیبت
تو از خداوند تعالی طلب اجر میکنم و از خدمت آنحضرت نزد حارث بن خالد بن عاص بن هشام مخزومی والی مکه آمد
و آنداستان را باز گفت و در بعضی کتب نوشته اند هاشمی مخزومی بخدمت آنحضرت بیامد و بهمین تقریب که مسطور شد
عرض نمود و جواب بشنید و راقم حروف را گمان چنان است که وی همان عمرو بن عبد الرحمن مخزومی مذکور است
و نیز نوشته اند ابو بکر بن حارث بن هشام بیامد و نزدیک بهمان کلمات را بعرض رسانید و همان جواب مذکور بشنید
و نزد حارث بن عاص بیامد و شعری که اشارت بنصیحت او داشت بخواند و حارث گفت قسم بخدای نیکو نصیحت
کردی این ابو بکر نیز همان عمرو بن عبد الرحمن است و این حارث همان حارث بن خالد بن عاص مخزومی است
لکن در ولایت او در مکه معظمه محل تأمل است   و الله تعالی اعلم

بیان حرکت کردن امام حسین علیه السلام از مکه معظمه بجانب عراق و عرایض بعضی کسان

امام حسین علیه السلام چنانکه سبقت نگارش گرفت بامدادان شب که روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجة الحرام بود
از بیم گزند دشمنان دین و معاندان خاندان سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بار ببست و مستعد سفر
گشت چون این خبر بمحمد بن حنفیه پیوست شتابان دوان بیامد و زمام اسب برادر را بگرفت و عرض کرد مرا وعده
نهادی که در آنچه مسئلت کردم رأی زنی و براندیشی و مرا آگهی دهی کدام رای اینصورت را بر نوشت که

بجانب

بجانب عراق شتابان ساخت فرمود از آن بعد که تو مراجعت کردی رسولخدای صلی الله علیه و آله درآمد و
فرمود یا حسین بیرون شو چه خداوند میخواهد ترا کشته بنگرد محمد چون این سخن بشنید گفت انا لله و انا الیه راجعون
ای برادر اکنون که حال بر اینمنوال است از چه روی این زنان و اطفال را در خدمت خود میکوچانی فرمود اینرا
نیز رسولخدای خبر داد و فرمود خدا میخواهد این زنان و کودکان را اسیر و دستگیر بیند چون سخن باینجا رسید محمد
بن حنفیه را مجال سخن نماند بعد از وی عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر شرفیاب شدند و عرض کردند یا ابن رسول الله
صواب چنان است که جز در حرم یزدان اقامت نفرمائی و سفر عراق را پیشنهاد خاطر مبارک نگردانی فرمود رسول
خدای مرا بامری مأمور داشته و من بهرچه فرمان کرده امر خواهم کرد ابن عباس دانست که جز فرمان شهادت نباشد
و از خدمت آنحضرت گریان بیرون شد و همیگفت واحسیناه بعد از آن عبدالله بن عمر بن خطاب درآمد و عرض کرد
یا ابن رسول الله نیکو چنان است که با اهل ضلالت از راه مصالحت و مسالمت اندر آئی و از قتل و قتال و جنگ و جدال
دست بداری فرمود ای ابوعبدالرحمن مگر پستی و خواری دنیا را در حضرت باریتعالی ندانستی که سر یحیی بن زکریا را
نزد زنی زانیه بهدیه بردند و ندانستی که جماعت بنی اسرائیل از اول طلوع صبح صادق تا نمایش خورشید هفتاد
تن از پیغمبران را سر بریدند و آسوده خاطر در بازارها بفروختنیها و خریدنیها بنشستند چنانکه گوئی گرد هیچ عصیانی
نگشته اند و خداوند قهار در عقوبت آنقوم بکار تعجیل نفرمود و پس از چندی که مشیت یزدانی بر انتقام آنمردم
عاصی قرار گرفت بهرچه سخت تر و متعذرتر دچار عقوبت و بلا گردانید و بروایتی بعد از حکایت یحیی بن زکریا فرمود
زود باشد که سر مرا نیز ببرند که فرزند زن زناکار است بهدیه برند لکن اینکلام آنحضرت در آنوقت با ابن عمر
بعید مینماید و از این پیش باینحکایت اشارت شد که در زمان آهنگ خروج از مکه با ابن عمر فرمود شاید دو مرتبه بر
زبان مبارکش گذشته لکن چنان مینماید که بر پاره نویسندگان مشتبه شده و آنچه در آنوقت با ابن عمر فرموده در
اینجا مذکور داشته باشند زیرا که تذکره اینحکایت در دو موضع با یکنفر بیرون از بعد نیست بالجمله فرمود ای ابوعبدالرحمن
از خدای بترس و از یاری من کناری مگیر آنوقت ابن عمر عرض کرد بوسه گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
بگشای آنحضرت ناف مبارک را که محل تیر سه شعبه گشت بگشود ابن عمر سه دفعه ببوسید و بگریست و عرض کرد ترا
بخدای میسپارم که در این سفر شهید بخواهی گردید و بروایتی میان هر دو دیده مبارکش را ببوسید چنانکه ابن اثیر
و دیگران نوشته اند امام حسین علیه السلام در آن اوقات میفرمود سوگند با خدای این جماعت شقاوت آیت
از من دست باز ندارند تا این علقه را از شکم من بیرون آورند و چون چنین کردند خداوند کسیرا بر ایشان مسلط فرماید
که ایشانرا چندان ذلیل و خوار نماید که از کهنه حیض کنیزی ذلیل تر و بیقدرتر گردند و چون بر حکام و ولات کوفه
و خونخواهان آنحضرت و ظلم ابن زیاد و حجاج بن یوسف و خروج مختار بن ابی عبید ثقفی و ظهور دولت بنی عباس و
انقراض دولت بنی امیه و قتل آنجماعت و قتل قتله آنحضرت بنگرند صدق اینکلام معجز نظام مشهود گردد

فقال یا ابا عبدالرحمن اما علمت

بیان خروج حضرت سید الشهداء علیه السلام از مکه معظمه بجانب عراق

روز سه شنبه هشتم ذی الحجه که یوم الترویه است آماده سفر گشت و شیعیان و برادران و موالی خود را فراهم
ساخته

ساخته هریک را بفراخور حال او عطائی بکرد و مخارج سفر بداد و بقول اعثم کوفی هریک را که با خود میبرد ده دینار
زر و شتری بداد و پس از آن گرد صفا و مروه طواف کرد و از بهر زنان و کودکان خویش محملها بیاراست و
اهل مکه معظمه را از مفارقت آن کعبه مقصود و قبله محمود اندوه محشر نمایش گرد شد بعضی مورخین نوشته اند که شترها
و نجایب قطار در قطار بیاوردند و محملها و کجاوه ها بر آنها ببستند و یک قطار شتر را از شمشیر و نیزه و زره و سپرها
گران کردند و قطاری دیگر را حمل خیمه و سراپرده و آب و طعام مخصوص داشتند و با اینکه اشتری بسیار در زیر بار بود
کفایت حمل اسباب و اشیاء آن سفر را نمیکرد و پاره از محدثین در بیان تجمل و احتشام و ترتیب سواری آنحضرت و
اهل بیت عصمت و طهارت شرحی مسطور داشته اند چون مستند بسند محکم نیست از نگارش آن انصراف افتاد در
مقدار جمعیت ملتزمین رکاب مبارکش بسی اختلاف رفته است چنانکه روز حرکتش را از مکه معظمه بعضی در سیم شهر
ذی الحجه نوشته اند و گویند مطابق روز قتل مسلم است و اغلب مورخین عظام روز هشتم دانسته اند و گویند این
همان روز است که مسلم در کوفه بدرجه شهادت رسید و نوشته اند هشتاد و دو مرد از اهل بیت و شیعیان و موالی
آنحضرت در خدمتش راه برگرفتند و در تاریخ الخمیس مسطور است که امام حسین با هفتاد سوار از اهل بیت خود و
جز ایشان راه سپار گشت و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و طبری نوشته اند آنحضرت با چهل سوار و صد پیاده که
اتباع و اهل بیت او بودند و کودکان بعزم کوفه روان شد و از این روایت چنان میرسد که این مقدار سوای
کودکان بوده اند و از روایتی که از حضرت باقر علیه السلام رسیده است عدد سپاه آنحضرت چهل و پنج سوار
و یکصد پیاده بوده اند و جمعی از مورخین و محدثین سی و دو تن سوار و چهل تن نگاشته اند و از زیارت توقیع
مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام هفتاد و چهار نفر مینماید و مسعودی در مروج الذهب مینویسد در هنگام
ورود بکربلا هزار سوار و یکصد پیاده ملازم رکاب مبارکش بودند و بعضی هفتاد و هشت نفر نوشته اند و از
خبری که در وصیت جناب مسلم با عمر بن سعد مسطور شد نود نفر بر میآید و این اختلاف اخبار برای آن است
که بعضی تمامت ملتزمین رکاب مبارکش را مقصود داشته اند خواه مرد و خواه زن و خواه پیاده و خواه سوار
و برخی مردانرا بدون زنان و کودکان نوشته اند و بعضی شهدا را بدون بازماندگان خواسته اند و بعضی
جملگی آنانرا که از مکه ملتزم خدمت شدند و از آن پس گروهی متفرق گردیدند مسطور داشته اند و خبر مشهور
همان هفتاد و دو تن است و ایشان همان جماعت هستند که دولت شهادت یافتند و شرح هست که سوای ایشان
مردی در صحرای کربلا برجای نمانده باشد اگر مانده بود داستان ساربان و شب یازدهم چیست و همچنین پاره
اشخاص دیگر منتهای امر اینست که چون شهید نشده اند نامدار نگردیده اند در شرح شافیه ابی فراس مسطور است
خلقی بسیار از منازلی که معبر امام علیه السلام بود بحضرتش پیوستند چه گمان داشتند امر آنحضرت در کوفه استقامت
میگیرد چون مأیوس شدند متفرق گردیدند چنانکه در مقام خود مسطور شود در کامل الزیاره از حضرت ابی جعفر علیه
السلام مرویست که چون حضرت امام حسین سلام الله علیه از مکه معظمه آهنگ کوفه فرمود عبدالله بن زبیر بمشایعت
آنحضرت بیرون آمده عرض کرد اینک موسم حج است خانه خدا را گذاشته بعراق میشوی فرمود آری شهید
شدن در کنار فرات مرا خوشتر است تا در ساحت مکه ام بخاک مدفون دارند و بروایت دیگر ابن زبیر
گفته

عدد ملتزمین رکاب آنحضرت

گفت چه شود که بپائی و در حرم اقامت فرمائی فرمود حرمت آنرا ضایع نکنم و اگر تربت من در تل اعفر باشد نیکوتر است
تا در حرم خدای بالجمله آنحضرت بجانب مقصد روی نهاد و از آنجانب چون عمرو بن سعید والی حجاز خبر حرکت فرمودن
آنحضرت را بشنید بپاس دولتخواهی یزید و دفع فتنه و آشوب برادرش یحیی بن سعید را با جماعتی بفرستاد تا
آنحضرت را از طی آنسفر مانع شوند ایشان بیامدند و عرض کردند بکجا میشوی مراجعت کن و در جای خویش اقامت فرما
پس در میانه سخن بلا ونعم پیوست و مردم ایشان دست بتازیانه بردند و یکدیگر را زحمت دادند و بنی هاشم بخشم
برآمدند و بیم آن رفت که فتنه برخیزد امام حسین علیه السلام بسخن آنها التفات ننمود و روی براه نهاد مردم عمرو بن
سعید صدای برکشیدند از خدای نمیترسی از جماعت مفارقت میگیری و در میان امت تفرقه میاندازی فرمود مرا کاری
و شما را کاری است شما کار مرا ناستوده میشمارید و من از کار شما بیزارم این بفرمود و روان گشت چون عمرو بن سعید
بشنید بدانست که چون موسم حج است اگر بیش ازین در مقام ممانعت برآید آشوبی عظیم و فتنه ضخیم بپای گردد و مورد
مؤاخذه میشود لاجرم بایشان پیام فرستاد تا باز شدند و اینوقت مرد و زن و دوست و دشمن از اقامت آنحضرت
در مکه معظمه مأیوس گردیدند معلوم باد صاحب روضة الصفا مینویسد عمرو بن سعید سرهنگی را بممانعت آنحضرت بفرستاد
و دور نباشد اینخبر صحیح تر از آن باشد که برادرش یحیی را فرستاده است بلکه یحیی چنانکه مذکور شد در خدمت عبدالله
بن جعفر بخدمت امام علیه السلام بیامد و خواستار فسخ عزیمت گشت بالجمله ابومخنف و بعضی دیگر نوشته اند امام حسین
علیه السلام چون عازم کوفه گشت از راه مدینه عبور فرمود و دیگرباره قبر مطهر رسولخدای صلی الله علیه وآله را وداع کرد
و محمد بن حنفیه بیامد و بسیار بگریست و عرض کرد ای برادر قسم با خدای که نیروی گرفتن قبضه شمشیر ندارم و نتوانم
حمل کعب نیزه خود کنم ازین پس که از تو مفارقت جویم هرگز دلم شاد و خاطرم از بار غصه آزاد نخواهد ماند آنگاه با آن
حضرت وداع کرده گفت ترا که مظلوم شهید شوی بخدای میسپارم و با خاطری اندوهناک میروم و در
نقل اینخبر شریکی دیگر نیست و با آن عجله که امام علیه السلام در سفر عراق داشت قدری بعید مینماید

بیان ملاقات فرزدق شاعر امام علیه السلام را وطی بعضی مقالات

چون امام حسین علیه السلام راه برنوشت و بمنزل تنعیم رسید قافله را نگران شد که بحیر بن ریسان حمیری که والی
یمن بود بدرگاه یزید میفرستاد و این بحیر از جانب یزید بن معویه عامل یمن بود و آن اشتران از ورس و حلل گرانبار
داشته بودند ورس بفتح واو و سکون را و مهمله و سین مهمله گیاهی است مخصوص که در ولایت یمن میکارند و
یکدفعه میکارند و بیست سال ثمر برمیدارند و در فارسی اسپرک و زعفران میگویند بالجمله چون امامت امت و
ولایت امور مسلمانان در آنهنگام تعلق بآنحضرت داشت و اولی بتصرف بود بفرمود تا بارها را بگرفتند و با
کاروانیان فرمود هرکس از شما با ما بعراق میآید اجرت او را تمام بدهیم و رعایتش را منظور داریم و هرکس
که بازگردد تا اینجاکه بیامده اجرت خود بیابد چه من از یزید اولی هستم و امام و ولی منم پس آنچه متعلق مسلمانان
بود بداد و آنچه به بیت المال اختصاص داشت بگرفت و جماعت کاروان بعضی بیامدند و برخی بازگشتند
و موافق خبر ابن نما عبدالله بن جعفر در همین منزل تنعیم دو پسر خود عون و محمد را بخدمت امام علیه السلام
فرستاد

فرستاد و بروایت شیخ مفید عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید با امان نامه عمرو بن سعید در همین وادی تنعیم
بحضرت مشرف شدند و در حقیقت منزل اول آنحضرت است و تنعیم بفتح تاء مثناة فوقانی و سکون نون
و کسر عین مهمله و یاء ساکنه و میم موضعی است در مکه و از آنجا تا مکه معظمه دو فرسنگ و بقولی چهار فرسنگ است
و مردمان گویند از آنجا تا مکه سه میل راه است بالجمله آنحضرت از آنجا راه برگرفت تا بمنزل صفاح رسید و صفاح
بکسر صاد مهمله و فاء و الف و حاء مهمله موضعی است ما بین حنین و مکه و در اینموضع همام بن غالب که بفرزدق
شاعر مشهور است ادراک حضور مبارک امام حسین صلوات الله علیه را نمود و بروایتی شرفیابی او در خدمت
آنحضرت در منزل ذات عرق بود ولکن اصح آنست که در صفاح بوده است چنانکه در معجم البلدان مسطور است
که در صفاح فرزدق شاعر حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را ملاقات نمود و در آنهنگام که آنحضرت آهنگ
عراق داشت و گفت حسین بن علی را که با اسلحه کارزار بود ملاقات نمودم و در منزل ذات عرق بشر بن غالب مشرف
شده و بعضی او را همام بن غالب که فرزدق شاعر است گمان کرده اند و این اشتباه از آنجا روی داده است
و اعثم کوفی نوشته است چون آنحضرت در منزل شقوق رسید فرزدق مشرف شد و شقوق جمع شق منزلی است در راه
مکه بعد از واقصه الحاصل شیخ مفید و دیگران متفقند که فرزدق شاعر گفت در سال شصتم هجری مادرم را با قامت حج میبردم
در آنحال که شترش را در امیکشیدم و داخل حرم شدم بکاروان امامت نشان امام حسین علیه السلام باز خوردم که با
شمشیرها و سپرها از مکه بیرون آمده بود پرسیدم این قطار شتر از کیست گفتند از حسین بن علی علیهما السلام پس بدر
خیمه آنحضرت بیامدم و امام علیه السلام بر در خیمه بتلاوت کتاب خدا اشتغال داشت فرزدق سلام داد و جواب
یافت و دست مبارکش را ببوسید و عرض کرد ای پسر رسولخدای پدر و مادرم فدای تو باد خداوند مسئلت ترا
باجابت مقرون و آنچه آرزومندی عطا فرماید چه چیز موجب آن شد که عجله فرمودی و اقامت حج اکرده بیامدی
فرمود اگر عجله نمیکردم مرا میگرفتند باز گوی کیستی عرض کرد مردی از عرب هستم و بیش ازین تفتیش نفرمود بعد از
آن پرسید از کجا میآئی گفت از کوفه میرسیم پرسید از مردم کوفه و حال ایشان چه خبر داری و ایشانرا چگونه دیدی
عرض کرد از مردی آگاه پرسش کردی چیزی را مسئول داشتی همانا دلهای ایشان با تست و شمشیرهای ایشان
با بنی امیه و بروایتی عرض کرد دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است یعنی دل ایشان در هوای
دیدار تست و دوستدار تو هستند لکن چون هنگام جنگ بیاید و لشکر یزید و حکم او را بنگرند روی از تو بگردانند
و شمشیر بر روی تو کشند و قضا از آسمان فرود آید و خدای آنچه خواهد کند امام حسین علیه السلام فرمود براستی
سخن براستی همانا زمام امور بدست خداوند غیور است و حکم گذشته و آینده بدست قدرت اوست و هر روز
دارای شأنی است اگر قضای ایزدی بر وفق مقصود باشد او را سپاسگزاریم و هم اوست که برادای شکر قدرت
دهد و اگر بر خلاف آرزوی ما حکمی برود آنکس را که پرهیزکاری پیشه باشد و نیتش برحق رود از حد بیرون نزند
و از بلیات پروا نکند و از رحمت خدای دور نماند عرض کرد آری خداوندت بآنچه دوست داری برساند
و از آنچه حذر میکنی کفایت فرماید آنگاه مسئله چند از مسائل نذور و حج از آنحضرت پرسیده و جواب جمله را دریافت
و امام علیه السلام او را بدرود کرده مرکب خود را براند و فرمود سلام من بر تو باد فرزدق از آنجا بگذشت و خیمه

حنه

چند آوراشته دید گفتند از آن عبد الله بن عمرو بن العاص است نزد او شد و آن داستان را براند گفت چگونه شد که از التزام رکابش تخلف جستی سوگند با خدای مملکت و سلطنت بدو اختصاص دارد و هیچ پس بر وی و یاران او ظفر نجوید این سخن در قلب فرزدق اثری بزرگ افکند و عزیمت بر آن نهاد که ملازمت خدمت کند دیگرباره ابتلای انبیا و شهادت ایشان را بیاد آورده از آن عزیمت بنشست و بشهر عسقلان رفت و در روزی چند بر نیامد کاروانی از کوفه رسید برادر آنجا بشتافت و بانگ برداشت و از حال امام علیه السلام پرسید گفتند بدانید که حسین علیه السلام کشته گردید فرزدق عبد الله بن عمرو بن العاص را لعن و نفرین فرستاد و تواند بود این لعن و نفرین از آن بود که اگر عبد الله او را متذکر نمیشد او در مسئولیتی نمیماند و ابن طاوس ملاقات فرزدق و آنحضرت را در ذات که نام منزل است در طریق مکه با این واقعه و ثعلبیه مسطور داشته است و در کشف الغمه و مطالب السؤل و اغانی و بعضی کتب دیگر با اختلاف روایات ایشان مسطور است که در هنگام مراجعت از کوفه در روز ششم ذی الحجه بخدمت حضرت سید الشهدا رسیدم که از راه عراق از مکه بیرون آمده بود و اینخبر دلالت بر آن کند که خروج آنحضرت از مکه در روز سیم ذی الحجه بوده است فرمود ای ابو فراس بازگوی خبر چه داری و مردم کوفه را چگونه حال دیدی عرض کردم آیا براستی گویم فرمود بجز راستی اراده نکنم عرض کردم اما قلوب مردمان با تو است لکن شمشیر ایشان بنصرت بنی امیه است و نصرت از جانب خداوند است فرمود ترا خبر اینکه براستی گفتی مدانم و کلامی بفرمود که دلالت بر این داشت که مردمان بندهٔ مال هستند و هرچه گویند در طمع کسب معیشت و فزایش نعمت است و چون ببلا دچار شوند دیانت و دین داران اندک باشند و بقولی فرزدق عرض کرد ای فرزند رسول خدا چگونه بمردم کوفه مایل شدی با اینکه اینجماعت همان مردم هستند که پسر عمت مسلم بن عقیل و شیعیان او را شهید کردند آنحضرت بر وی ترحم نمود و فرمود مسلم بروح و ریحان و رضوان و امان یزدان برفت و آنچه بر وی مقدر بود بگذشت و آنچه بر ما باید باقی است و این چند شعر معروف را فَاِنْ تَكُنِ الدُّنيا تُعَدُّ نَفيسَةً که در کتب مقاتل مسطور است قرائت نمود و از اینخبر میرسد که آنحضرت موافق بعضی اخبار بر شهادت مسلم خبر یافته بود بعد از آن فرزدق با چند نفر از یاران خود آنحضرت را وداع کرده آهنگ مکه برفت و او را پسر عمی از بنی مجاشع بود با فرزدق گفت یا ابا فراس وی حسین بن علی است فرزدق گفت حسین بن علی و پسر فاطمهٔ زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است سوگند با خدا وی پسر برگزیدهٔ خدا و افضل از تمامه خلق روی زمین است و من پیش از این روز در مدح او شعری گفته ام و در عرض این اشعار مقصودم اخذ صله و مال دنیا نبوده است بلکه اراده وجه خدا و ثواب سرای عقبی را نموده ام چگونه باید تو این اشعار را بشنوی گفت یا ابا فراس چه خوب باشد که عنایت کنی و مرا بشنوانی پس فرزدق قصیدهٔ مشهورهٔ میمیهٔ خود را که در مدح آنحضرت و مادرش و پدرش و جدش صلوات الله علیهم اجمعین معروض داشته و در اغلب کتب مسطور است بعرض رسانید هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ الی آخره و چون راقم حروف در کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام و شرح حال حزین شاعر بنگارش این قصیده و اقوالی که در آن رفته است مشروحاً اشارت کرده است باعادت طالت نمیجوید آنانکه طالب باشند بآن مجلدات رجوع فرمایند

بیان وصول حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه بمنزل ذات عرق

شیخ مفید در ارشاد میفرماید امام حسین علیه السلام در کمال شتاب بجانب عراق و مشهد خویش میرفت و بهیچ چیز التفات نداشت و درنگ نمیفرمود تا بذات عرق فرود آمد صاحب قاموس گوید ذات عرق میقات عراقین است و حموی در معجم البلدان مینویسد ذات عرق آنجاست که اهل عراق و حد میان نجد و تهامه است و گفته اند عرق نام کوهی است در طریق مکه و ذات عرق از آنست بالجمله بشر بن غالب اسدی در این منزل بشرف تقبیل آستان مبارکش نائل شد و بشر از عراق میرسید امام حسین علیه السلام از احوال و خیال مردم عراق پرسیدن گرفت بشر عرض کرد ایشان را چنان یافتم که دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بیاری بنی امیه است فرمود برادر بنی اسد یعنی بشر راست گفت خدای آنچه میخواهد حکم میکند و آنچه خواهد میکند و موافق بعضی اخبار عریضه عبد الله بن جعفر طیار و دو پسرش عون و محمد در این منزل از نظر امامت منظر آنحضرت بگذشتند از آن پس خود جناب عبد الله و یحیی بن سعید و نامه او در این منزل یا در منزل صفاح چنانکه مسطور شد بعرض حضور مبارکش مستسعد شدند و عجیب اینست که طبری در تاریخ خود مینویسد چون امام حسین علیه السلام به تیمه بیابان رسید فرزدق شاعر و همام بن غالب باستقبال آنحضرت بیامدند و از کوفه میآمدند لکن از ابن زیاد خبر نداشتند امام حسین از ایشان پرسید مردم کوفه چگونه اند عرض کردند مردمان را دل با تو است و قضای ایزدی را ندانیم چیست فرمود قضا را باز داشتن نتوان و آنحضرت شتابان میرفت تا از آن پیش که یزید خبر یابد وی بکوفه اندر شود و ممکن است مقصود فرزدق شاعر و بشر بن غالب باشد با اینکه فرزدق و همام بن غالب را که همان نام فرزدق است طبری دو تن دانسته باشد و اینخبر نیز با آنخبر که فرزدق از قتل مسلم بن عقیل بآنحضرت معروض داشت منافی است چه قتل جناب مسلم بحکم ابن زیاد بود و اگر تا آنزمان ابن زیاد بکوفه نیامده بود چگونه جناب مسلم را شهید مینمودند و بعلاوه از اغلب اخبار معلوم میشود که قبل از حرکت امام حسین علیه السلام ابن زیاد بکوفه آمد ریاشی علیه الرحمه از شخصی روایت کند که گفت بعزم اقامت حج از رفقای خویش پیش افتادم و از راههای نزدیک غیر معتاد راه میبریدم و بیابان میسپردم ناگاه نظرم بخیمه چند بیفتاد که برپای کرده بودند بدانسوی روی نهادم و پرسیدم این خیام از کیست گفتند از حسین بن علی است گفتم حسین پسر علی پسر فاطمه گفتند آری پرسیدم آنحضرت در کدام یک از این خیام جای دارد بمن بازنمودند چون نزدیک شدم آنحضرت بر در چادر تکیه فرموده نشسته بود و بسیاری کاغذ در حضور مبارکش از نظر انورش میگذشت سلام کردم آنحضرت سر برآورد و پاسخ بداد و از حالم پرسید و تفقد فرمود عرض کردم فدایت شوم موجب تشریف فرمائی باین زمین بی آب و گیاه که بجمله کوهستان و تلهای بی قلعه و بی سبزه است چیست از چه روی از منازل با آب و گیاه و آبادی چشم پوشیده و در این بیابان منزل ساختی فرمود ای برادر اینجماعت بنی امیه مرا ترسناک ساختند و از جمله کاغذهای اهل کوفه است که بمن رقم کرده اند و بخویشتن دعوت نموده اند و میدانم خود این مردم نامه نگار قاتل من هستند اما ایمرد دانسته باش که چون مرا کشتند و از میان ببرند و کرده محرّمات بیکردند لکن خدای انتقام مرا از ایشان بخواهد کشید و کسیرا بخواهد انگیخت تا ایشان را بکشد و عزیزان ایشان را خوار گرداند چنانکه ذلت و زبونی ایشان از طایفه قوم کنیز یعنی بلقیس بیشتر میشود و دیگر شیخ ابن نما حکایت کرده است که طرماح بن حکم گفت خورش و موزدی گرفته بسوی اهل

وعیل

مکالمه با هرثمه

و عیال خود میبردم و در عرض راه بحضرت امام حسین علیه السلام تشرف یافتم و عرض کردم ترا بخدای سوگند میدهم که بر خویشتن رحم کن مبادا مردم کوفه ات فریب بدهند قسم بخدا وند اگر درون کوفه شوی کشته میشوی و من میترسم بکوفه نارسیده ترا بکشند و نگذارند داخل کوفه شوی و اگر آهنگ قتال ظالمان را داری باری بالای کوه اجا نزول فرمای چه این کوهی بلند و استوار است البته شر دشمن را از آدمی باز میدارد و هر کس بآنکوه پناهنده شود هرگز دشمن را بروی دست نباشد و در این کوه تاکنون هیچوقت ذلت و هوانی بر ما فرود نگشته و هیچ دشمن بر ما نیرومند نشده اینک عشیرت و قبیله من جملگی نصرت و یاری ترا از جمله لوازم و فرایض میدانند و تا هر زمان در آنجا اقامت کنی قبیله من دشمنان ترا از حضرت تو دفع مینمایند و نمیگذارند آسیبی بوجود مسعودت راه نماید چون این سخنان بپای رفت امام علیه السلام فرمود در میان من و مردم کوفه قراردادی مقرر شده خوش نمیدارم که با آنچه وعده داده ام مخالفت کنم و بابایست بسوی ایشان بروم و اگر خداوند عالمیان برحمت واسعه خود شر دشمنان را از ما بگرداند در حق ما احسان و کرامت ورزیده عادت یزدان از پیشین زمان باحسان و انعام اجاری گردیده که پیوسته ما را بنعمتهای بیکران خود متنعم و ممنون فرموده و شر اعادی را از ما دفع نموده است و اگر تقدیر حتمی قضا بر غلبه دشمنان و کشته شدن ما جاری شده پس کشته شدن در راه رضای خدای انشاءالله تعالی رستگاری و شهادت است طرماح گوید چون آنحضرت را بر جهاد دشمنان بر یک عزم و اندیشه دیدم آذوغه و طعام خود را هر چه زودتر بردم و بعیال خود برسانیدم و در آنچه از بهر ایشان صلاح و صواب بود وصیت برنهادم و شمشیر خویش را برگرفتم و وداع نموده بیاری فرزند پیغمبر بار دیگر بیرون آمدم و بجانب عراق راه برگرفتم ناگاه در اثنای راه سماعة بن زید با من دچار گشت و خبر شهادت آنحضرت را بگذاشت چون از ملاقات آنحضرت نومید شدم بخانه خویش مراجعت گرفتم

بیان ورود حضرت سید الشهداء سلام الله وصلواته علیه در منزل ثعلبیه

ثعلبیه بفتح ثاء مثلثه و عین مهمله که منسوب بثعلب است و از جمله منازلی است که در عرض راه مکه از طرف کوفه بعد از منزل شقوق و قبل از خزیمیه واقع است بالجمله چون موکب امامت کوکب حضرت سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه باین زمین تشریف نزول ارزانی داشت گرمگاه روز آنحضرت برای استراحت سر بر بالین نهاده ساعتی بیاسود و خواب قیلوله بجای آورده ناگاه بحالت اضطراب و دیده گریان سر برآورد حضرت علی اکبر از آن امام والامقام پرسید سبب این گریستن چیست فرمود ای فرزند گرامی این ساعتی است که خواب در این ساعت دروغ نمیباشد در این هنگام در خواب دیدم که هاتفی مرا ندا کرد که شما میشتابید و مرگ شما را بسوی بهشت میشتابد علی اکبر عرض کرد ای پدر بلند قدر آیا ما بر حق نیستیم فرمود ای فرزند گرامی بلی بآنخدای که بازگشت مردمان بسوی اوست سوگند میخورم که ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطلند علی اکبر عرض کرد پس از کشته گردیدن و مردن چه پروا داریم فرمود خدایت جزای خیر دهد ای فرزند نیکوکار و بروایتی فرمود ای فرزند خداوند جزای خیر دهد ترا بهتر جزائی که عطا میشود پسر را از پدر و بروایتی چون حضرت سید الشهداء علیه السلام بر سر آب عذیب نزول

فقال یا بنی انی خفقت خفقة

رؤیای آنحضرت

فقال له الحسین جزاك الله

نزول

نزول فرمود این خواب بدید و در پاره روایات این مکالمه با علی بن الحسین علیهما السلام روی داد آنحضرت فرمود سواری را دیدم که با من چنین گفت ممکن است این قضیه در دو منزل بوده و مخاطب آنحضرت در یکی امام زین العابدین و در دیگری حضرت علی اکبر باشد و آنحضرت در آنشب در ثعلبیه بگذرانید و چون بامداد شد مردی از اهل کوفه که او را ابوهره ازدی مینامیدند فرا رسید و بخدمت آنحضرت بیامد و سلام بداد و عرض کرد ای پسر رسولخدا از چه روی از حرم خدایتعالی و حرم جدت بیرون شدی امام حسین علیه السلام فرمود ویحک ای ابوهره همانا بنی امیه مال مرا ببردند صبر کردم و مرا دشنام دادند صبر کردم و اینک آهنگ ریختن خون مرا دارند لاجرم برای حفظ نفس بیرون شدم و بمقام قرار نیافتم سوگند با خدای ای ابوهره این مردم گمراه مرا میکشند و خدایتعالی جامه خواری بر ایشان برکشد و ایشان را بشمشیری برنده در سپارد و کسی را بر ایشان مسلط فرماید که ایشان را چنان خوار و ذلیل فرماید که از مردم شهر سبا کاهی که زنی یعنی بلقیس که از جمله ایشان بود بر ایشان سلطنت یافت و بر جان و مال فرمانروا بود ذلیلتر گردند کنایت از اینکه هیچ قومی ذلیلتر از آن جماعت نیستند که زنی از خودشان بر ایشان فرمانگذار گردد و در خون و مال و اهل و عیال ایشان بطبع خود و اراده خود حکومت فرماید و آن جماعت بر آنگونه خواری نگران باشند و بناچار تن در دهند و در بعضی روایات ملاقات آنحضرت با ابوهره را در بیمه نوشته اند و در خوارزم بجای ابوهره ابوهرم مسطور است و اعثم کوفی اینحکایت را قبل از ورود آنحضرت بمنزل شقوق و ملاقات فرزدق شاعر نوشته است و صاحب فصول المهمه گوید در اینمنزل خبر قتل مسلم بن عقیل در خدمت امام حسین علیه السلام معروض گشت و بعضی گویند گاهی که امام حسین سلام الله علیه در منزل زباله فرود آمد اینخبر دهشت اثر معروض گشت چنانکه انشاءالله تعالی عنقریب مشروحا مسطور گردد در کافی مسطور است چون آنحضرت در ثعلبیه فرود شد مردی از کوفه بیامد و سلام بداد و خواست آنحضرت را از تشریف فرمائی باز دارد فرمود ای مرد از مردم کدام بلد هستی عرض کرد از اهل کوفه ام فرمود ای برادر کوفی هر گاه در مدینه ترا میدیدم نشان جبرئیل امین را در خانه های ما که از جانب پروردگار عالمیان بحضرت خاتم پیغمبران وحی بیاوردی مینمودم هرگز این نمیشاید که مردمان از زمزم صافی و بحار علوم وافی ما جرعه نوش کردند و ما خود بی بهره باشیم و بروایتی فرمود اثر جبرئیل را از خانه خود بشما مینمودم که از چه راه داخل میشده و چگونه وحی را بجدم میرسانید آیا چشمه زندگانی علم و عرفان در خانه ما نیست و مردم میدانند و ما ندانیم هرگز چنین نمیتواند بود و در این منزل بشر بن غالب بخدمت آنحضرت بیامد و عرض کرد ای پسر رسولخدا مرا از تفسیر این آیه شریفه یوم ندعوا کل اناس بامامهم روزی که میخوانیم هر جماعتی از مردم را با امام ایشان خبر ده امام حسین علیه السلام فرمود امامی هست که مردم را بهدایت دعوت کرده و اجابت او را نموده اند و امامی هست که مردم را بگمراهی و طریق ضلالت خوانده و متابعت او را کرده اند و هر یک را با امام و پیشوای خود طلب میکنند و آن گروه را بجانب جنت و این جماعت را بسوی دوزخ میبرند چنانکه خدایتعالی میفرماید فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ گروهی در بهشت و گروهی در جهنم هستند ابومخنف مینویسد چون امام حسین علیه السلام در ثعلبیه تشریف قدوم داد مردی نصرانی که مادرش با او بود بیامد و عرض کرد سلام بر تو باد ای ابو عبدالله آنحضرت جواب سلامش بداد آنمرد عرض کرد ای مولای من همانا مردی نصرانی

مکالمه با ابوهره

مکالمه با مرد کوفی

مکالمه با بشر بن غالب

امدن شخص نصرانی

نصرانی

نصرانی هستم سخت دوست میدارم در حضور مبارکت جهاد نمایم و گواهی میدهم که جز خدا یتعالی خدائی نیست و یکتا و بیهمتا است و شهادت میدهم که محمد فرستاده خدا و علی امیر مؤمنان ولی خدا است و آمرزد و مادرش از صمیم قلب اسلام آوردند و در طریق مسلمانی نیکو شدند و چنانکه بعضی از نویسندگان اشارت کرده اند این شخص وهب بن وهب بن عبد الله کلبی است و جوانی خوشروی بود و در آن صحرا خیمه چند زده بودند و از برکت محترم امام علیه السلام چشمه ساری در نزدیکی خیمه وی پدیدار شده بود چون وهب از صحرا باز شد و آن آب روشن را بدید سخت در عجب شد و از مادرش که قمر نام داشت پرسید این چشمه از کجا است گفت ساعتی قبل بزرگواری عالی مقدار از کنار خیمه ما عبور کرده از صاحب خیمه حال پرسی فرمود نام و نسب ترا بعرض رسانیدم فرمود چون باز آید بگو نزد ما بیاید و نیزه که در دست داشت بر زمین زد و این چشمه بجوشید وهب را شوری بزرگ در سر افتاده با مادرش گفت خدای خواسته است بخدمت چنین بزرگواری برخوردار شویم پس خیمه و اسباب خود در ابر داشته جملگی برکاب مبارکش پیوسته از روی صدق مسلمان شدند و در خدمتش بکربلا برفتند و از آن روز دوازده روز بیشتر نگذشت که شهید گشت و از این پیش نیز پاره مکالمات بشر بن غالب با حضرت سید الشهدا سلام الله علیه اشارت شد مگر کنت در دو مقام روی داده است

بیان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل حاجر و نوشتن جواب نامهٔ کوفیان

حاجر با حاء مهمله و بعد از الف جیم کسوره و راء مهمله منزلی است که جماعت حاج در بادیه در آنجا فرود آیند و بطن الرمه بضم راء مهمله و تشدید میم نام وادی است که لعالیه نجد معروف است و گویند در بطن الرمه برای مردم بصره منزلی است که چون اراده مدینه نمایند در آنجا با اهل بصره و کوفه فراهم شوند و از آنجا بعیله حرکت نمایند و حاجر از بطن الرمه محسوب میشود بالجمله از این پیش سبقت نگارش گرفت که جناب مسلم بن عقیل بیست و هفت روز از آن پیش که شهید گردد در اجتماع اهل کوفه به بیعت امام حسین علیه السلام در ضمن عریضه معروض داشت و نوشت که چون این نامه مرا قرائت فرمودی بدینسوی روی کن و عریضه کوفیان باین تقریب بود که صد هزار شمشیر کشیده در حمایت و اطاعت تو حاضر است هیچ تأخیر و درنگ مجوی و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین مینویسد چون نامه یزید بن معویه با بن زیاد رسید که بمن خبر داده اند حسین با اهل و کسان خود از مکه آهنگ عراق بیرون شده تو باید دیده و راه گیری و طرق و شوارع را بروی مسدود داری و خواب و خور و آرامش و آسایش از چشم و دل برگیری تا او را بقتل رسانی و سر او و سرهای همراهان او را بمن فرستی ابن زیاد از زبان مسلم نامه با نحضرت بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم ای پسر عم کار عراق منظم و نیکو شد و همه فرمان ما را مطیع و منقاد آمدند هرچه زودتر بدینسوی شتاب گیر و امروز را بفردا مسپار دلهای مردمان با ما است و همه بقدوم تو شادان شوند با کمال سرعت حرکت فرمای و این نامه را بمردی از اهل کوفه بداد و گفت بشتاب و این نوشته را در هر کجا که حسین را بینی خواه در عرض راه یا مدینه یا مکه از جناب مسلم برسان آنمرد بگرفت و شتاب از سحاب بربود تا در یکمنزلی مدینه رسید و این هنگام روز بود که آنحضرت از مدینه بیرون میآمد و آنحضرت را هنگام عصر بدید و سلام براند و نامه بداد امام بخواند و با دیگران نیز باز نمود آنگاه اصحاب خود را بفرمود تا در همان مکان آن روز و شب را که یازدهم شهر ذی الحجه بود اقامت کردند

و قاصد از آنجا برفت و این حکایت را با ابن زیاد در میان گذاشت و ابن زیاد در همانساعت حصین بن نمیر را با هزار سوار مأمور کرد تا در کمین امام حسین علیه السلام و مترصد طریق آنحضرت باشد تا آنحضرت را بکوفه در آورد و خبر شهادت مسلم را نگذارد با نحضرت برسد و مقاتلت نیز نورزد و حصین بیابان در نوشت تا بقادسیه فرود گشت و این روایت بپاره وجوه بیرون از غرابت نیست خصوصا حرکت آنحضرت از مدینه بجانب عراق در یازدهم ذی الحجه مگر اینکه موافق پاره روایات باشد که امام حسین علیه السلام از مکه بمدینه مراجعت کرده از آنجا عازم عراق شده بالجمله چون حسین بن علی علیهما السلام در زمین حاجر از بطن الرمه وارد شد و هنوز اصحاب آنحضرت از شهادت مسلم بن عقیل آگاه نبودند جواب بزرگان کوفه را بدینگونه مرقوم فرمود این نامه ایست از حسین بن علی بجانب برادران ایمانی و اسلامی او سلام بر شما باد و من سپاس میگذارم خداوندیرا که جز او خدائی نیست همانا مکتوب مسلم بن عقیل بمن پیوست و مرا از حسن رأی شما و اجتماع شما بر یاری ما و مطالبه حق ما خبر داد و من از خدای مسئلت مینمایم که ساخته خود را از بهر شما نیکو گرداند و شما را بر این کردار اجر و ثواب عظیم بخشد و من در روز سه شنبه هشتم شهر ذی الحجه که روز ترویه است از مکه بسوی شما بیرون آمدم چون فرستاده من شما را دریافت در کار خویش سرعت گیرید و کوشش ورزید تا من نیز در این ایام بخواست خدا نزد شما حاضر شوم و السلام علیکم و رحمة الله و بروایت ملهوف آنحضرت این نامه را بسوی سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و جمعی از شیعه مرقوم فرمود پس امام حسین علیه السلام این نامه را خاتم برنهاد و بدست عبد الله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بقولی بدست قیس بن مسهر صیداوی بمردم کوفه روان داشت رسول آنحضرت بست و بلند زمین را در سپرد تا بقادسیه رسید حصین بن نمیر چنانکه اشارت شد با هزار سوار و بقولی چهار هزار سوار از جانب پسر زیاد بدیدبانی و کمین آنحضرت در قادسیه جای داشت و مردم او در اطراف و جوانب نگران صادر و وارد بودند چون رسول آنحضرت را بدیدند بگرفتند و نزد حصین بردند حصین فرمان کرد تا او را کاوش کنند و اگر نامه را حامل باشد بدست آورند چون رسول آنحضرت اینحال را بدید مکتوب امام علیه السلام را بیرون آورده برهم بدرید چنانکه هیچکس نتوانست از مضمون آن خبر یابد حصین بفرمود تا او را دست بر گردن بسته نزد عبید الله بن زیاد بردند چون عبید الله او را بدید گفت کیستی و در اینجا چه کنی گفت از شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندش حسین هستم ابن زیاد گفت آن مکتوب که با خود داشتی از چه پاره ساختی گفت تا تو ندانی در آن چه نوشته اند گفت آن نامه از کدام کس بکدام کس مرقوم بود گفت از حسین بجماعتی از مردم کوفه گفت نام ایشان چیست گفت ندانم ابن زیاد بخشم اندر شد و گفت باید نام ایشانرا باز گوئی و حسین و پدرش و برادرش را لعن فرستی و گرنه بفرمایم با تیغ تیز پیکرت را ریز ریز کنند گفت نام ایشانرا ندانم لکن بر فراز منبر میشوم و آنچه که تو خواهی ایشانرا لعن فرستم ابن زیاد بفرمود تا بر فراز منبر برشد پس زبان بستایش یزدان و درود خاتم پیغمبران برگشود آنگاه شاه مردان و ولی یزدان و فرزندان او را سلام بفرستاد و از آن بعد عبید الله و پدرش زیاد را و جماعت بنی امیه را از اول تا آخر دشنام و لعن بگذاشت و از آن پس بانگ برکشید ایمردم کوفه من از جانب حسین علیه السلام بجانب شما رسول هستم و از آنحضرت در بطن رمه جدا شدم امام خود را اجابت کنید چون

من الحسین بن علی الی المؤمنین و المسلمین
جواب نامه کوفیان

گرفتاری رسول آنحضرت

ابن زیاد این آشوب و اسلوب را بدید سخت خشمناک گردید و امر کرد تا او را از منبر بزیر آوردند و بر بالای بام قصر دار الاماره صعود داده هر دو کتفش را بسته بزیر افکندند استخوانهای اندامش بهم درشکست و در حال نزع روان عبد الملک بن عمیر لخمی آن زمان برفت و سرش را از تن جدا ساخت حاضران او را بر این کار نکوهیدن گرفتند گفت خواستم زودتر از این زحمت سقطه بر آساید و بعضی گفته اند عبد الملک بن عمیر او را سر نبرید بلکه مردی بود که بعبد الملک شبیه بود و در بعضی کتب نوشته اند ابن زیاد با قیس در شبها کرده فرمان کرد تا او را از بام قصر بزیر افکندند و قیس بن سعید چون بزیر افتاد هلاک شد و بعضی نوشته اند که ارسال نامه آنحضرت بمردم کوفه از کربلا بوده است و در ارشاد مفید علیه الرحمه مسطور است که حسین علیه السلام از منزل حاجر که از محال بطن رمه میباشد قیس بن مسهر صیداوی را و بقولی عبد الله بن یقطر برادر رضاعی خود را بکوفه فرستاد و از شهادت مسلم بن عقیل در حضرتش معروض نداشته بودند و مسلم بن عقیل بیست و نه روز قبل از شهادت خود عریضه بآنحضرت معروض و اهل کوفه نیز عرایض بسیار تقدیم و قدوم مبارکش را خواستار شده بودند و چون قیس را نزد ابن زیاد آوردند گفت باید بالای قصر رفته حسین بن علی را سب نمائی قیس بر فراز قصر شد و گفت ایها الناس بدرستیکه حسین بن علی بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسولخدا است و من فرستاده او هستم بجانب شما پس همگی دعوتش را اجابت کنید و بعد از آن عبید الله بن زیاد و پدرش را لعن کرد و دشنام فرستاد و از بهر علی بن ابیطالب استغفار و طلب رحمت کرد و سید بن طاوس علیه الرحمه رسول آنحضرت را از یکتن افزون ندانسته است که همان قیس بن مسهر است

بیان مکتوب ولید بن عتبه با بن زیاد و خبر دادن از توجه امام بجانب عراق

چنانکه سبقت نگارش گرفت ولید بن عتبة بن ابی سفیان که از طرف پسر عمش یزید بن معویة بن ابی سفیان در مدینه حکومت داشت و بگناه اینکه با حضرت امام حسین علیه السلام بملایمت و مدارا رفتار مینمود معزول گردید در این هنگام که او را معلوم گردید که آنحضرت بجانب کوفه سفر میفرماید باین مضمون نامه با بن زیاد بنوشت اما بعد همانا حسین بن علی بجانب عراق روان شد و او پسر فاطمه و فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است بر حذر باش که وی را از هیچ حیثیت رنجیده خاطر نگردانی و دین و دنیا را بر خود تباه نسازی و در ارکان حال و روزگار خود خلل نیفکنی و نشان امری شنیع و فظیع بر چهره خویشتن و قوم و عشیرت خویشتن تا قیامت نگذاری چه اگر در حق او بکنی هیچ چیز اصلاح این مفسده را نکند و تا دنیا باقی است از خاطر خاص و عام محو و فراموش نگردد و السلام ابن زیاد که عذاب یوم التناد وش زیاد بر این نامه و پند مشفقانه اعتنائی نکرد و چنانکه اشارت رفت سردار لشکر خود حصین بن نمیر را مامور کرد تا در قادسیه فرود آید و در میان قادسیه و خفان نظم و نسق بگذاشت و همچنین ما بین قادسیه تا قطقطانیه را و دیگر اراضی که معبر آنحضرت بود جمعی را برگماشت و با مردم گفت اینک حسین اراده عراق دارد و قطقطانیه بضم قاف و سکون طاء مهمله و قاف دوم مضمومه و طاء مهمله دیگر و بعد از الف نون و یا نام موضعی است در کوفه از طرف بیابان طف و انیمکان زندان نعمان بن منذر بوده است و بعضی گفته اند تا هیمه بیست و چند میل راه است بالجمله ابن زیاد حصین بن نمیر را بفرمود تا لشکرها در آن اراضی و حدود برگمارد

و بدون امر و اجازه او هیچکس در آن حدود عبور نکند و مختاران بی اطلاع او از این نقطه نگذرند و بعضی نوشته اند حصین بن نمیر را با چهار هزار سوار بفرستاد و چون حصین بقادسیه رسید حر ریاحی را با هزار سوار در مقدمه روان کرد

بیان وصول موکب امام حسین علیه السلام بآبگاهی از میاه عرب و ملاقات با عبد الله بن مطیع

حضرت سید الشهداء ارواح من سواه فداه از حاجر بطن رمه بکوچید و راه بر نوشت تا بر سر آبگاهی از آبهای عرب فرود شد عبد الله بن مطیع عدوی نیز در انجا وارد شده بود چون چشمش بر آن پیکر ولایت منظر افتاد بایستاد و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر رسولخدا چه چیز باعث آن شد که ترا باینجا فرود آورد و احتمال رنج و مشقت را ناچار ساخت آنگاه در خدمت آنحضرت بمنزل خود درآمد امام حسین علیه السلام فرمود مرگ معویه و حوادث روزگار را دیدی و دانستی چون بمردم کوفه مکاتیب بمن نوشتند و مرا برای اصلاح امور خود بخواندند و من ناچار مسئلت ایشان را اجابت کردم عبد الله عرض کرد ای پسر رسولخدا سوگند میدهم ترا بخدا و بحرمت اسلام که بر هتک حرمت اسلام نگران باشی و سوگند میدهم ترا در حفظ و نگاهبانی حرمت قریش و سوگند میدهم ترا بخدا در حفظ حرمت عرب سوگند بخدای اگر آنچه را در دست بنی امیه است طلب کنی یعنی خلافت را که بغصب برده اند البته ترا بقتل میرسانند و چون تو کشته شوی بعد از تو از هیچکس بیم نکنند سوگند بخدای در قتل تو حرمت اسلام و قریش و عرب یکباره از میان میرود اینکار مکن و بکوفه مشو و خویشتن را در چنگ بنی امیه بکشتن مده صاحب نور الابصار گوید چون امام حسین علیه السلام در صفاح از فرزدق شاعر مفارقت گرفت و راه بنوشت تا بآبگاهی نزدیک بهاجر رسید عبد الله بن مطیع را بدید که در آنجا فرود شده بود پس یکدیگر را ملاقات کرده سلام بدادند و معانقه کردند و عرض کرد یا بن رسول الله چه چیز ترا باینجا آورد فرمود قصد کوفه کرده ام عرض کرد آیا از این پیش عرض نکردم و از مسیر باین سمت باز نداشتم و آن کلمات مسطوره را بگفت و آنحضرت که از ما کان و ما یکون مستحضر بود و از روز ازل با خداوند عز و جل عهد و پیمانی دیگر نهاده بود از قبول آن سخن امتناع ورزید

بیان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل خزیمیه و رؤیای حضرت زینب سلام الله علیها

خزیمیه بضم خاء معجمه و فتح زاء هوز تصغیر خزم و منسوب بخزیم بن خازم است و خزیمیه در عرض راه جماعت حاج از کوفه واقع است و اینمنزل بعد از ثعلبیه است و قبل از اجفر و بعضی گفته اند در میان آن و ثعلبیه سی و دو میل مسافت است و برخی حزیمیه بحاء مهمله دانند بالجمله چون امام حسین علیه السلام باینمنزل رسید حضرت صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها بخدمت امام علیه السلام بیامد و عرض کرد دوش از پی حاجتی از خیمه بیرون آمدم و از هاتفی شنیدم که این دو بیت را میخواند که باین مضمون قریب است و بروایتی امام علیه السلام یکشب در خزیمیه اقامت کرده چون روشنی روز سر برکشید حضرت زینب خاتون بخدمت آن حضرت بیامد و عرض کرد ای برادر بزرگوار آیا رخصت میدهی آنچه دوش بگوش شنیدم بعرض رسانم

فرمود ای خواهر مهربان دیشب چه بود آنچه شنیده‌ی حضرت زینب کلمات مسطوره را معروض داشت و مضمون آن دو شعر امیت آمیده مبالغه بسیار و جد و جهد بی پایان کن در ریختن اشک حسرت مانند سیلاب بیابان در دامان مصیبت در مصائب شهدا و بعد از من کدامکس در مصیبت ایشان گریه خواهد کرد و بر آن کرده که مرگهای ایشان در اندک زمانی ایشان را بدرجه شهادت میرساند کدامکس بخواهد گریست چون امام حسین علیه السّلام این کلمات را بشنید فرمود ای خواهر مهربان هرچه از جانب یزدان مقدر گشته و از قلم تقدیر و حکم قضا گذشته البته بظهور میرسد چاره از بهر گریز از تقدیر خداوند عزیز نیست بهر چه قضای خدا است رضا میدهیم و بقول اعثم کوفی از آنجا راه برگرفتند تا بمنزل ثعلبیه فرود آمدند

بیان ورود حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه بمنزل زرود و آگاه شدن از شهادت مسلم

زرود بفتح زاء معجمه و راء مهمله و واو و دال مهمله ریگزاری است ما بین ثعلبیه و خزیمیه در طی راه حاج از جانب کوفه و صاحب حموی گوید موضعی است در طریق مکه بعد از ریگزار و قصر اصغر در آنجا میباشد و برکه و چاههای آب دارد و بعضی از ارباب مقاتل با ذال معجمه تصحیح کرده اند و چنانکه حموی نوشته است نام کوهی است غیر معین بالجمله چنانکه مذکور شد ابن زیاد فرمان کرده بود تا لشکریان او از واقصه تا راه شام و راه بصره تمامت طرق و مسالک را مسدود نمایند و مردمان را از دخول و خروج و آمد و شد مانع باشند از این روی چنان راهها را مسدود ساخته بودند که نه کسی توانست بیرون شد و نه از بیرون بکوفه اندر آمد تا مردمان نتوانند بحضور ولایت دستور حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه مشرف گردند و در زمره اصحابش اندر شوند و این اخبار را تا آن هنگام بعرض آستان امامت بنیان یگانه رسول یزدان نرسانیده بودند و آنحضرت در اثنای طی راه بگروهی از اعراب و صحرانشینان دچار شده و احوال مردم کوفه را پرسش فرمود عرض کردند سوگند با خداوند از هیچ چیز خبر نداریم جز آنکه ما را آن قدرت نباشد که بکوفه اندر یا از کوفه بیرون شویم زیرا که راهها را بسته اند و مردم را نمیگذارند که از خارج بکوفه داخل یا از کوفه بیرون شوند امام علیه السّلام از ایشان برگذشت و براه خود روی نهاد جماعتی از قبیله بنی فزاره و بجیله روایت کرده اند که ما بعد از اتمام اعمال حج در مصاحبت زهیر بن قین بجلی از مکه معظمه بیرون آمدیم و این زهیر در بدایت حال عثمانی الرأی والمقال بود و با حضرت امام حسین علیه السّلام همسفر بودیم و در عرض راه قریب بموکب مبارکش راه میسپردیم و هیچ خوش نداشتیم که با آنحضرت در یک منزل فرود آئیم و دوست همیداشتیم که از آنحضرت دور باشیم و در کناری منزل سازیم لاجرم آنحضرت در هر منزل فرود آمدی زهیر منزلی دیگر اختیار کردی تا چنان افتاد که در عرض راه محلی مضرب خیام شرافت نظام گشت که ما را نیز از فرود آمدن در آن منزل چاره نبود و بروایت صاحب روضة الصفا در همین منزل زرود بود لاعلاج بار فرود نهادیم و بخوردن طعام مشغول شدیم در آن حال که غذا میخوردیم ناگاه رسول فرزند رسول بیامد و سلام بداد و بخیمه اندر شد و گفت امام علیه السّلام زهیر را بحضور مبارکش احضار فرموده است چون این سخن بشنیدیم چنان متحیر و مبهوت ماندیم که لقمه که بدهان میبردیم از دست فرو نهادیم و سرها بزیر افکنده چندان هیبت و دهشت و وقر و عظمت فرمان آنحضرت مؤثر گشت که حس و حرکت از ما برفت گوئی مرغی بر سر ما نشسته و از احتیاط پروازش هیچ جنبشی ظاهر نمیسازیم راقم حروف گوید

حاشیه: ۴۱ با عین تا خطبه چهل پنجم

حاشیه: زهیر بن القین

لقای عالم و سکون و حرکت تمام اشیاء و نفوس بنی آدم بقوت توجه ائمه هدی سلام الله علیهم است و تمامت قوی و نیرو ها به نیروی این نفوس مقدسه قویه است جنبشی که عروق را در ابدان و سیلانی که دماء را در اندام و گردشی که گردون گردان و تابشی که آفتاب و انجم فروزان راست همه از طفیل وجود و نور مسعود ایشان است و چون زهیر بن القین از روز ازل بایست در زمره شهدای کربلا سعادت یابد قوه جاذبه امام مظلوم صلوات الله علیه چنانش بدست شهادت میکشاند که از خویشتن بیخبر میشود و اعضای او چنان از دعوت آنحضرت حالت انقیاد و اطاعت بگیرند که از دیگر مشاغل عاطل میشوند و حشمت پیام بشارت ارتسامش چنان در قوای ظاهریه و باطنیه ایشان مؤثر میشود که بر هول و هیبت یوم النشور و محشر نگران میکردند و این خود معجزه بزرگی از آنحضرت است که در میان آن جماعت زهیر بن القین را که عثمانی بود ارشاد کرده به بهشت جاودانی میخواند و انگونه تصرف در آن وجودات میفرماید بالجمله چون سایر آن جماعت دارای آن سعادت نبودند در آن مجمع رجال هیچکس را دولت مقال بنصیب نشد و زوجه زهیر که در میدان مردانگی جلوه گر بود و او را دیلم و بقولی دلهم بنت عمرو میخواندند و بدولت سعادت برخوردار بایست گشت از میان ایشان روی با شوی آورد و گفت سبحان الله چه بسیار تحیر بود که فرزند عزیز رسول مختار ترا احضار میفرماید و تو صبر و سکون گیری کاش در اینساعت برخاسته و بحضور مبارکش مشرف شده تا بنگری سخن آنحضرت چیست و چون بشنیدی بجای خود باز گردی که از اینکار چه زیان خواهی دید زهیر را این کلمات مؤثر گردیده برخاست و برفت و آیا چه بگوش بسپرد و چه در خاطر نهفت و در روانش چه نشان بگذاشت در اندک مدتی با چهره تابان و دهان خندان و دل شاد و خاطر از هر اندیشه آزاد بازگشت و بروایت صاحب روضة الشهداء چون امام حسین علیه السّلام بمنزل زرود رسید از جانب بلندی خیمه را نگران شد که برافراخته اند فرمود خیمه از آن کیست عرض کردند زهیر بن القین بجلی است او در انوقت از مکه میآمد حج گذارده و از مناسک آن فارغ گردیده بکوفه میرفت امام حسین او را احضار فرمود زهیر در اول تعللی نمود و بعد از تأمل تمام بفرزند خیر الانام روی نموده برفت امام فرمود ای زهیر هیچ سر آن داری که مرکب مجاهدت در میدان محبت الهی بتازی و با آب شمشیر آبدار آتش فتنه و فساد را خاموش کنی و بسعادت شهادت نائل شوی و دری از رضای خدای بر چهره بر گشائی زهیر با چهره افروخته و دل شاد از خدمت آنحضرت بیرون شد و بفرمود تا خیمه و خرگاه او را برکندند و اسباب سفر و سایر اشیاء او را برگرفته نزدیک بخیام ملایک پاسبان حضرت سیّد الشهداء صلوات الله و سلامه علیه برزدند و هرچه او را بود بآنجا بیاوردند چون از این کارها بپرداخت با زن خود روی کرد و گفت ترا در اینساعت طلاق گفتم با خویشان خود بپیوسته شو و بمیان قبیله خود برو چه هیچ نمیخواهم بسبب من ترا آسیبی رسد و بروایتی گفت از اینساعت عازم خدمت امام حسین علیه السّلام هستم تا جان خود را فدای جان مقدسش گردانم و نفس خود را سپر بلای وجود مسعودش نمایم پس کابین و حقوق او را بداد و با یکی عم زادگانش بسپرد تا او را بوطن خود رساند زوجه اش از جای برخاست و همی بگریست و زهیر را وداع بازپسین کرده اشک حسرت بر روی روان کرد و گفت ای زهیر خدایت جزای نکو دهاد از تو خواستارم که بامداد قیامت مرا در خدمت جد بزرگوار امام حسین یاد آور شوی و مرا در حضرتش

در حق من شفاعت کنی تا از خدای بخواهد از تقصیرات من درگذرد و بروایتی گفت ای زهیر تو چون میخواهی
در حضور فرزند مرتضی جان نثار باشی من چرا نخواهم در خدمت دختر محمد مصطفی قرین افتخار باشم و از خدمت
شوهر جدائی بجویم آنگاه زهیر با یاران و همسفران خود گفت هر کس از شما دوست میدارد که در مصاحبت و
متابعت من بحضور مبارک امام حسین سلام الله علیه سرافراز و برخوردار گردد از جای خویش برخیزد تا بآنحضرت
روی کنیم و اگر هیچیک التزام رکاب همایونش را خواستار نیستید دانسته باشید که این آخر عهد من است با شما
و ازین پس در اینجهان بدیدار شما نائل نمیشوم و واپسین دیدار ما و شماست و اکنون از بهر شما داستانی بپایان آورم
همانا در پیشین روزگار در کنار بحر روم با مردم بلنجر جنگ میدادیم و با کفار طریق پیکار میسپردیم و سپاه اسلام را
فتح و فیروزی بهره گشت و غنیمتی بسیار نصیب ایشان افتاد جناب سلمان بن ربیعه باهلی یعنی سلمان فارسی با ما
گفت آیا باین فتح و غنیمت که بآن برخوردار شدید مسرور و شادخوار گشتید گفتیم آری البته بنصرت خدای — فقال سلمان افرحتم بما
شادمان هستیم فرمود در آن زمان که در رکاب سید جوانان اهل بهشت از آل کرام رسول خدای صلی الله علیه و آله
جهاد کنید بایستی خرم تر باشید اکنون من شما را وداع میگویم و بخدا میسپارم چه در آنروز زنده نخواهم بود آنگاه
یاران و راوی این خبر گویند چون زهیر اینحکایت بگذاشت سوگند با خدای در همان ساعت از ما مفارقت کرد
و در بحر شرف و شرافت ملازمت خدمت امام حسین علیه السلام مشرف شد و پیوسته در رکاب مبارکش
التزام داشت تا در روز عاشورا در حضور مبارکش بدرجه رفیعه شهادت نائل گردید شیخ مفید علیه الرحمه و بعضی — عبدالله و منذر اسدی
از مورخین و محدثین نوشته اند که عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن مشمعل اسدی حکایت کردند که چون
در آنسال از اعمال حج فراغت یافتیم هیچ اندیشه و غرضی جز اینکه در عرض راه با امام حسین علیه السلام ملحق شویم
و اوضاع کار روزگارش را بدانیم نداشتیم پس شتران خود را در نهایت سرعت و شتاب براندیم تا در منزل
زرود بموکبش فائز شدیم و چون نزدیک رسیدیم مردی از مردم کوفه را بدیدیم که گاهی که حسین سلام الله علیه را
بدید از آنراه که آنحضرت بود عدول کرد و امام حسین بوضعی بایستاد که گوئی اراده او را داشت و از آن پس
او را بگذاشت و روان شد ما نیز بجانب او روانه شدیم در آنوقت یکنفر از ما با صاحب خود گفت بیا تا نزد این مرد
شویم و از خبر مردم کوفه از وی پرسش گیریم پس بدو شدیم و سلام دادیم و جواب یافتیم و از نام و نسبش
پرسیدیم گفت بکیر بن مثعبة الاسدی ما نیز نسبت خود بدو بازنمودیم و گفتیم از آنان که در دنبال گذاشتی یعنی
مردم کوفه با خبر گوی گفت آری از کوفه بیرون نیامدم مگر وقتیکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشتند و من خود
همی دیدم که ریسمان بپای هر دو بسته کودکان کوفه ایشانرا در بازار میکشیدند چون این قضیه هایله را بشنیدیم
روی براه نهادیم تا با امام حسین علیه السلام پیوستیم و در خدمتش پی سپر شدیم و باتفاق موکب مسعودش برفتیم
تا شبانگاه در منزل ثعلبیه فرود آمد این هنگام بحضرتش تشرف جسته سلام عرض کردیم و جواب یافتیم و گفتیم
رحمک الله قضیه ایست اگر اجازت میدهی بعرض آستان عرش بنیان برسانیم اگر اجازت میدهی آشکارا و اگرنه
پوشیده معروض داریم آنحضرت نگاهی بما و اصحاب ستوده آداب خود کرده فرمود ستری پیش ایشان نیست
یعنی بجمله محرم هستند و رازی از ایشان پوشیده نیست عرض کردیم دیدی آن سوار را که دیشب استقبال
کردی

کردی فرمود آری میخواستم از وی احوال بپرسم گفتیم سوگند با خدای ما از او استفسار خبر کردیم و مسئلت
ترا کفایت نمودیم وی مردیست از قبیله ما صاحب رای و عقل و صدق گفت از کوفه بیرون نیامدم تا زمانی
که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و نگران بودم که پای هر دو را بسته در بازار کوفه میکشیدند آنحضرت
اینخبر بشنید فرمود انا لله و انا الیه راجعون و مکرر مسلم و هانی را یاد کرده فرمود رحمة الله علیهما عرض کردیم ترا
بخدا سوگند میدهیم در حفظ نفس نفیس خود و اهل بیت خود ازین عزیمت درگذر و از همین مکان برگرد زیراکه ترا
در کوفه یار و یاور و شیعه و ناصر نیست بلکه از آن میترسیم که مردم کوفه در مقام آزار و زیان تو برآیند اینوقت
امام حسین علیه السلام با فرزندان عقیل نظری افکنده فرمود مسلم شهید شده است شما را مصلحت چیست عرض
کردند سوگند با خدای هرگز مراجعت نکنیم تا خون مسلم را بجوئیم وگرنه از آن شربت که وی نوشیده ما نیز بنوشیم
صاحب نور الابصار گوید اینخبر در منزل شراف بعرض رسید و آنحضرت آهنگ مراجعت فرمود و اینوقت پنج
تن از بنی عقیل در خدمتش بودند عرض کردند آیا مراجعت میفرمائی با اینکه برادر ما را میکشند و نامه های بسیار
از اهل کوفه رسیده است که میتوان بآن وثوق گرفت امام حسین علیه السلام با پاره اصحاب خود فرمود سوگند
با خدای مرا بر مفارقت ایشان شکیبائی نیست معلوم باد اگر خبر آهنگ فرمودن آنحضرت بمراجعت صحیح باشد
نظر بتکلیف ظاهر کار راست وگرنه خود میدانست که سعادت شهادت از ازل سرنوشت اوست بالجمله راوی گوید
امام علیه السلام روی با ما آورده فرمود بعد از ایشان خیری در عیش و زندگانی نیست چون این سخن بشنیدیم بدانستیم
آنحضرت عازم مسیر و بر رای همایون و اندیشه شریفش مصمم است عرض کردیم خدای تعالی ترا خیر دهد فرمود خدا
شما را رحمت کناد ما نیز با آنحضرت وداع کردیم و از آن پس اصحاب آنحضرت عرض کردند سوگند با خداوند تو چون
مسلم بن عقیل نیستی بمحض اینکه بکوفه وارد شوی مردمان بخدمت تو و یاری تو شتابان گردند و بروایتی عرض
کردند در قتل تو سریعتر باشند و آنحضرت ساکت شد و در ارشاد مفید مسطور است که ابو هره ازدی که بدان سابقش
اشارت شد در این منزل مشرف و مخاطب شد معلوم باد در کتب اخبار در خبر یافتن آنحضرت از قتل مسلم بن عقیل
فراوان اختلاف رفته است چنانکه در این کتاب نیز مکرر اشارت شد حتی اینکه مسطور شد که عمر بن سعید بآنحضرت
بنوشت و دیگران انهی کردند اما صحیح چنانست که در عرض راه معروض شد چه نوشته اند آنحضرت آهنگ مراجعت
فرمود و بنی عقیل رضا ندادند و ممکن است اختلاف اقوال برای آن باشد که در یکی از منازل بعرض آنحضرت رسیده
باشد لکن هنوز در میان اصحاب شایع نشده و در منزل دیگر در میان اصحاب نیز شهرت یافته و دیگران خبر یافته
بودند و در اینمنزل تمامت ایشان مستحضر شده باشند وگرنه در خدمت آنحضرت از همان روز که جناب مسلم را مأمور
میفرمود مشهود بود چنانکه در بعضی اخبار که ازین پس انشاء الله تعالی مذکور شود معلوم خواهد شد بالجمله مسلم بن
عقیل را دختری سیزده ساله بود که با دختران امام حسین علیه السلام روز و شب بپایان میبرد چون خبر شهادت
مسلم بآنحضرت پیوست بسراپرده خود درآمد و آن دختر را احضار کرده نوازشی افزون از اوقات دیگر
بفرمود دختر مسلم را از آنگونه نوازش و ظهور عنایت صورتی در خیال مصور افتاد و عرض کرد یابن رسول الله
با من نوازش و ملاطفتی میفرمائی که در خور یتیمان است مگر مسلم را شهید کرده باشند امام حسین علیه السلام
بگریست

بگریست و فرمود ای دختر غمگین مباش اگر مسلم نباشد من پدر توام و خواهرم مادر تو است و دخترانم خواهران تو و پسرانم برادران تو هستند دختر مسلم ناله برکشید و بگریست و برادران و پسران مسلم عمامه از سر بیفکندند و بانگ بگریه برکشیدند و اهل بیت نیز در آن سوگواری با ایشان یاری کردند و امام حسین علیه السلام از شهادت مسلم بسی کوفته خاطر شد و بعضی نوشته اند خبر شهادت جناب مسلم در منزل سوقه در خدمت آنحضرت معروض گشت و در منتخب مسطور است که در آنهنگام که امام حسین علیه السلام از ثعلبیه بزباله راه مینوشت ناگاه جمعی سوار از طرف کوفه نمایان شدند و ایشان جمعی از شیعیان و محبان بودند که خبر آمدن آنحضرت را شنیده بودند و بر سر راه آنحضرت بیامدند از جمله آنها هلال بن نافع بجلی و عمرو بن خالد ازدی و در خبر دیگر حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صایدی و عابس بن شبیب شاکری و امثال ایشان بودند پس خود را بر قدم مبارک انداخته از ظلم ابن زیاد و شهادت جناب مسلم و هانی و عبد الله شکایت کرده و از عدم استطاعت و قوت خود در نصرت ایشان بنالیدند و معذرت و انابت جستند امام علیه السلام از بهر ایشان استغفار کرده و تفقد فرموده اجازت داد تا جملگی سوار شده بملازمت رکاب مسعودش مفتخر شدند

بیان ورود حضرت ابی عبد الله الحسین سلام الله علیه در زباله و شیوع خبر شهادت مسلم و خبر یافتن از قتل عبد الله بن یقطر

زباله بضم زاء معجمه و بعد از باء موحده الف و بعد از لام هاء منزلی است معروف در طریق مکه از کوفه و دارای بازارها و عمارات است و مابین واقصه و ثعلبیه است و در آنجا دو برکه آب است و بعضی گفته اند بعد از قاع و قبل از شقوق که از منازل کوفه است میباشد بالجمله امام حسین علیه السلام در منزل زرود انتظار همی کشید تا هنگام سحرگاهان باز رسید اینوقت با جوانان و غلامان خود فرمود آب فراوان بردارید ایشان بموجب فرمان آبی بسیار بارکرده بکوچیدند تا بمنزل زباله رسیدند و فرود آمدند و موافق روایت سید بن طاوس فرزدق شاعر در این منزل شرفیاب شد و داستان شهادت جناب مسلم بن عقیل را بعرض آن آستان نبیل برسانید چنانکه از این پیش نیز باین حکایت اشارت شد شاید فرزدق بعد از زیارت مکه و مراجعت بکوفه دیگرباره ادراک خدمت آنحضرت را نموده باشد بالجمله نوشته اند در اینمنزل خبر شهادت عبد الله بن یقطر برادر رضاعی آنحضرت که از جانب ولایت جوابش رسول شده بود و تفصیل قتلش مذکور گشت بحضور مبارکش معروض افتاد و بروایت سید بن طاوس اشک شریفش بر چهره همایونش جاری شد و عرض کرد خداوندا ما را و شیعیان ما را در بهشت برین و محل کرامت خود منزل نیکو عطا و کرامت فرما و جمع کن در میان ما و ایشان در قرارگاه و محل همیشگی رحمت خود از فضل و رحمت خود همانا تو بر همه چیز قادر و توانا باشی شیخ مفید و دیگران نوشته اند در همین مکان آنحضرت اصحاب خود را در آستان مبارک فراهم ساخت و نامه از جیب شریف خویش بیرون آورده باینمضمون قرائت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بتحقیق خبر صحیح و قطعی بما رسیده که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر را بکشتند و موافق روایات دیگر آن عریضه را بر مردمان قرائت کرده فرمود اینک از کوفه خبری زشت و فظیع و ناگوار رسیده است مشعر بر اینکه مردم کوفه بنای خود را بر غدر و بیوفائی نهاده مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر را بکشتند و آنانکه اظهار متابعت و دوستی ما را مینمودند یاری نکردند و ما را تنها گذاشته اند

و در تاریخ

و در تاریخ الفی مسطور است که در منزل زباله قاصد عمر بن سعد رسید و مکتوبی را که او بامام حسین علیه السلام نوشته بود برسانید نوشته اهل کوفه چنانکه عادت قدیم ایشان است غدر و بیوفائی نموده مسلم را تنها گذاشتند تا رسید با او آنچه رسید و هانی بن عروه نیز کشته شد امام علیه السلام را یقین افتاد که مسلم شهید شده و از این پیش مسطور شد که جناب مسلم در هنگامی که شهید میشد با عمر بن سعد وصیت نمود که خبر قتل او را بحضرت امام حسین علیه السلام باز رساند و موافق روایت شارح قصیده ابی فراس در زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر در خدمت امام علیه السلام معروض شد و در اینمدت آنحضرت بهر قبیله و طایفه میگذشت گروهی از مردم دنیا طلب بطمع مال و جاه دنیا بحضرتش پیوسته میشدند چه گمان میبردند که امر خلافت بآنحضرت استقامت میگیرد و مردم کوفه در متابعتش یکدل و مطیع هستند لاجرم جمعی کثیر بملازمت رکابش پیوسته شدند آنحضرت در میان اصحاب بخطبه برخاست و خبر قتل مسلم و هانی و برادر رضاعی خود عبد الله را بگذاشت و از این خبر چنان میرسد که آنحضرت از قتل مسلم و هانی باخبر بوده و در این منزل مکشوف داشت بالجمله بعد از آن فرمود هر کس از شما که دوست میدارد برگردد پس انصراف جوید بدون اینکه حرجی باشد و از ما بر وی ذمامی و عهدی نیست یعنی عهد و ذمام ملازمت خدمت خود را از وی برداشتم و گرنه عهد و پیمان و اقرار و قبول امامت آنحضرت چون اقرار بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی از روز ازل برگردن تمامت آفریدگان یزدان ثابت و تا قیامت استوار است و هر کس سر از آن عهد و میثاق برکشد کافر و مرتد است و امام علیه السلام هیچ آفریده را بکفر و ارتداد باز نمیگرداند و قبول این شهادت و این مصیبت برای حفظ این طریقت مستقیم است عهدا و از یمین و یسر و تحت و فوق برسر برگردنم مانند طوق چون آنمردم دنیا پرست بی سعادت آنکلمات را شنیدند از چپ و راست از خدمتش متفرق شدند و بروایت مسعودی در اینوقت از اهل بیت و اصحاب پانصد تن سوار و یکصد تن پیاده با آنحضرت همراه بودند و بقول ابی مخنف آنحضرت در ضمن خطبه خود بفرمود من شما را بدانسبب فراهم نمودم که تا اعلان مرا است و اینک خبر نکوهیده و فظیع و ناگواری از مسلم بمن رسیده و شیعیان ما تنها گذاشتند ما را و یاری نکردند الکنون هر کس از شما بر زحمت تیغ آتشبار و گزند نیزه آبدار شکیبائی تواند کرد با ما باقی ماند و گرنه متفرق و منصرف گردد پس مردم دنیا طلب با شک و ریب پراکنده شدند و آنحضرت را با بنی اعمام و برادران و موالی و یارانی که از مدینه آمده و معدودی از آنمردم که بآنحضرت پیوسته بودند بگذاشتند و بقولی هفتاد و چند تن در خدمتش بجای ماندند اهل تحقیق نوشته اند حکمت این فرمایش آنحضرت این بود که در حضرتش مکشوف بود که آنمردم دنیا جوی طمع خوی که در اثنای راه ملازمت خدمتش را اختیار کرده اند بآن طمع هستند که آن حضرت بطرف شهر و دیاری رهسپار است که مطاوعت و متابعتش ثابت و برقرار است و در بیعت و نصرت آنحضرت یکدل و یکجهت میباشند و چون بآنجا رسند بمقاصد دنیویه خود دیر رسند و هیچ زحمت و محنت و حرجی بر ایشان نیست و امام حسین علیه السلام که معدن فتوت و کرامت و واقف بر ضمایر و نیات ایشان بود جایز ندانست که آنجماعت از حقیقت امر بیخبر مانند و بی اطلاع و دانش در خدمتش بروند لاجرم در این منزل آنخبر را بفرمود تا از حقیقت کار آگاه شوند و هر کس بملازمت خدمتش بپاید و حوادث و بلایا را بر

خویشتن

خویشتن خریدار گردد از روی دانش و بینش و برخوردار بسعادت ابدی و هدایت سرمدی باشد و هرکس نخواهد و
طالب شهادت نباشد باختیار خود بگذرد و بیخبر رود تا انگاه گمان برد که بسبب آنحضرت دچار بلاء محنت دنیا
گردیده اند و موافق بعضی روایات عدد سپاه آنحضرت تا در همان منزل هزار و صد نفر بوده و جز اصحاب خاص
آنحضرت همگی پراکنده گشتند راقم حروف گوید بر ضمیر دانایان روشن دانش فروزنده بینش از ماه فروزان و مهر
درخشان روشن تر است که یاری فرزند رسول باری که راجع بقوام دین و نظام آئین حضرت تازی است از
فرایض دینیه و وجوبات مذهبیه است و ترک آن بر خبث طینت و سوء رویت و شقاوت قلب و فطرت بصداقت
حکایت کند و زیان هر دو سرا ایراد بار دارد و هرکس بداند و تواند و کناری گیرد البته با خسران هر دو جهان و
شکنج جاویدان توامان باید وای بر روزگار آن تبه روزگاران که با امید متاع این سرای فانی از مثوبات یزدانی
و نعمتهای سرای جاودانی دیده و دل برگرفتند و در این مشت آب و گل دل برنهادند چنانکه بسیاری احادیث و
اخبار بر اینمطلب شاهد است یزید بن مسعود با گروه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد زبان به پند و موعظت بگشود و
فرمود سوگند بخداوند هیچوقت هیچکس از یاری امام حسین علیه السلام تقصیر نکند جز اینکه پیوسته آثار ذلت و نشان
خواری در نفس خود و اولادش یادگار و برقرار میماند و قلت و کمی در اقوام و عشایر اینگونه مردم دائم و لایزال
میگردد و چون بنگرند همان دعوت حضرت سید الشهداء علیه السلام این مردم را بنصرت خویش چون لطف و عنایت
چه ایشانرا بنصرت دین ایزدی و سعادت سرمدی و رضوان و دوده و بهشت موعود میخواند و گرنه اورا باینمردم
چه حاجت بود و اینکه ایشانرا در اینمنزل زباله اجازه انصراف داد مزید اعطاف و الطاف است چه میدانست
ایشان در مقام نصرت و جان نثاری استقامت نگیرند و اگر در آنحال از حضرتش کناری گیرند بعذاب جاوید خداوند
باری دچار گردند لاجرم در این منزل مرخص فرمود تا در مراتب عصیان طغیان نگیرند و مستحق نیران جاویدان نشوند
عاشقم بر مهر و بر قهرش بجد   بو العجب من عاشق این هر دو ضد   و نیز اگر بنظر عقل و فکر بنگرند جلالت و قوت و
عظمت و حقانیت و شوق شهادت آنحضرت را آنگونه دریابند که جز عنصر امامت و سرشت ولایت هیچکس را
این تاب و طاقت نیست زیراکه یکنفر مثل آنحضرت با جماعتی اهل و عیال و اطفال صغار و آزاده خاک و سخت و پرخطر
و چنان دشمنان کینه ور و لشکرهای پرخاشگر و بضاعت وافر و استعداد کامل و سلطنت قوی و قساوت و
شقاوت فطری و یقین کردن بر شهادت خود و کسان خود و محنت و مصیبت و اسیری و رنج و بلیت بازماندگان
خود و خبر قتل مسلم و دیگران و ظفرمندی دشمنان و بیوفائی و مخالفت اهل کوفه و عدم فائده همراهان خود را اینگونه
تصریح میکرد و میفرمود هرکس میخواهد از جان عزیز چشم بپوشد و از حطام دنیوی بی بهره ماند با من بیاید و گرنه انصراف
جوید با اینکه در حضرتش مکشوف بود که اجماعت یکجا در طلب مال و دولت فانی دنیا هستند و هیچکس در میدان شهادت
مبادرت نمیگیرد و اگر سلاطین بزرگ جهان با لشکرهای بیکران بمحاربت سلطانی دیگر رهسپر شوند جمیگی بر اینعقیده قرار
دارند تا اگر خصم را با استعداد و قوت بینند برخلاف آن بنویسند و اگر از ایشان شکستگی یابند فتحنامه بنویسند
تا در قلوب لشکریان او ضعف رسد و اگر از صد هزار تن سپاه وی یکنفر کناری گیرد سرا زتنش برگیرند و همواره
در تدبیر آن باشند که بر سواد لشکر خود و عدت و عدت ایشان بیفزایند تا موجب احتشام ایشان و سستی

تازی بزبان ترکی خطا

و سستی طرف برابر گردد و اگر کسی در لشکرگاه ایشان از شوکت و قدرت سپاه خصم حدیث کند از وی مواخذه
کنند و تباهش گردانند و اگر از ظفرمندی سپاه خصم خبری آورند و صدقش را الیقین نمایند براکاذیب
ایشان حمل نمایند و گویند البته چون از صولت ما و ضعف خود خبر یافته اند میخواهند باین اخبار دروغ فروغ
جویند و چهره خود را بطپانچه سرخ دارند و برترین اسباب تقرب و پیشرفت خود را بدینگونه تدابیر دانند و
خدعه و نیرنگ را اول درجه جنگ پندارند و ازین بعد انشاء الله تعالی در بیان وقایع شب عاشورا
باره دلایل که مناسب اینمطلب میباشد اشارت خواهد شد

بیان وصول موکب همایون جناب سید الشهداء
سلام الله علیه بمنزل شقوق

چنانکه اشارت شد شقوق با شین معجمه و در میان دو قاف واو جمع شق است منزلی است در طریق مکه
از واقصه از شهر کوفه واقع است و نیز شقوق نام آبگاهی است از بنی ضبه در زمین عامه و بقول اعثم کوفی
شرفیابی فرزدق شاعر در این منزل اتفاق افتاد چنانکه آنداستان مسطور شد بالجمله جناب سید الشهداء
صلوات الله علیه هنگام سحرگاهان فرمان کرد تا موالیان و غلامان آب فراوان در مشکها ریخته بر شتران بار
کرده روی براه نهادند و زمین در سپردند تا بمنزل شقوق رسیدند بروایت ابن شهر آشوب مردی بخدمت آن
حضرت بیامد امام علیه السلام از حالت مردم عراق از وی پرسید آنمرد از چگونگی آنصفحه معروض داشت آنحضرت
فرمود حکم با خداوند است و هرچه میخواهد میکند و پروردگار ما تبارک و تعالی را هر روز شانیست بالجمله کلمات و اشعاری که پیش مسطور شد

بیان ورود حضرت امام حسین
سلام الله علیه بمنزل سوقه

سوقه بضم سین مهمله و بعد از واو ساکنه قاف از نواحی یمامه و بقولی نام کوهی و بروایتی نام بازاری میباشد در مرت
و مروت بفتح میم و تشدید راء مهمله اسم نهری است و بقولی نام وادی در عالیه و بروایتی از دیار ملوک غسان است
در شام و نام موضعی است نزدیک بناج از دیار بنی تمیم و در منتخب و اسرار الشهاده باینمنزل اشارت کرده اند
ممکن است همان شقوق باشد و در قلم کتاب سوقه نگارش یافته است بالجمله مینویسند چون آنحضرت بمنزل سوقه
رسید از یاران خود در کناری جلوس فرموده بود ناگاه مردی نمودار شد که از کوفه راهسپار بود چون بخدمت
آنحضرت رسید امام علیه السلام از احوال مردم کوفه پرسش فرمود عرض کرد ای سید من هنوز از کوفه بیرون
نیامده بودم مگر اینکه بچشم خویشتن دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشتند و سر ایشانرا بسوی یزید فرستادند
چون آنحضرت اینخبر بشنید فرمود انا لله و انا الیه راجعون آنمرد از خدمت آنحضرت بگذشت و براه خویش برفت
و هنوز از اصحاب امام علیه السلام از آن قضیه آگاهی نداشت پس آنحضرت برخاست و بخیمه اهل حرم آمد و با دختر مسلم
آغاز ملاطفت فرمود و بر مراسم لطف و مهربانی که همیشه معمول میداشت بیفزود و آن دختر تفرس بدانست و اینحکایت مسطور شد

داستان ورود حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه بمنزل عذیب

عذیب بضم عین مهمله وفتح ذال معجمه و یاء ساکنه و باء موحده مصغر عذب و اسم آبگاهی است از جانب یمین قادسیه از طرف بنی تمیم و از آنجا تا قادسیه چهار میل مسافت و در طریق مکه معظمه واقع است و عذیب الهجانات نیز میخوانند و در میان قادسیه و مغیثه است و تا مغیثه سی و دو میل راه است و بعضی گفته اند نام وادی است از بنی تمیم و از منازل حاجیان کوفه است و مخرج آن از قادسیه است و مسلحه مردم فارس بوده و در میان آن و قادسیه دو دیوار برکشیده بودند صاحب عوالم گوید چون آنحضرت بعذیب تشریف قدوم ارزانی فرمود در قیلوله چاشتگاه بگذاشت گریان از خواب برخاست و تفصیل خواب مذکور شد

داستان وصول موکب مسعود امام حسین علیه السّلام بمنزل رهیمه

رهیمه بضم راء مهمله و فتح هاء و یاء ساکنه و میم و هاء تصغیر رهمه است نام ضیعتی نزدیک بکوفه است و بعضی گفته اند چشمه ایست در حوالی کوفه چون امام حسین علیه السّلام در اینمنزل نازل شد مردی از اهالی کوفه که او را ابو هرم میگفتند بخدمت آنحضرت وارد شد و عرض کرد ای پسر پیغمبر چه چیز ترا از مدینه بیرون آورد و آنجواب را که از این پیش مرقوم داشتیم بفرمود مفید علیه الرّحمه فرماید چون آنحضرت برهیمه رسید جاسوسان اینخبر را با بن زیاد بگذاشتند که اینک امام حسین علیه السّلام در نزدیکی کوفه فرود آمده و ابن زیاد خروج آنحضرت را از مکه میدانست لاجرم حصین بن نمیر را با گروهی لشکر بحفظ حدود و شوارع مأمور ساخت چنانچه اشارت رفت و البته ابن زیاد زودتر از آنکه حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام این مقدار بکوفه نزدیک شود حصین را با لشکر بفرستاد و احتیاط کار را از دست نگذاشت در روضة الشهداء مسطور است که ابن زیاد جاسوسی بمکه فرستاده بود که از احوال آنحضرت بدو خبر دهد در این هنگام که امام علیه السّلام بمنزل رهیمه رسید جاسوس بپسر زیاد بدو خبر فرستاد که امروز خیال دارد بقبیله بنی سکون توجه فرماید ابن زیاد چون بر اینخبر واقف شد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار بر سر راه آنحضرت بفرستاد که از آنحضرت جدائی نگیرد تا امام علیه السلام را بکوفه رساند و بجای دیگر نگذارد حرکت فرماید مأموریت حر بن یزید نیز در این منزل بعید مینماید چنانکه در مقام خود مسطور آید

داستان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل قطقطانیه

از این پیش مذکور شد که قطقطانیه اسم موضعی است از کوفه از طرف بیابان طف چون موکب ولایت کوکب حضرت سیّد الشهداء باینمکان رسید موافق روایت معین الدین صاحب روضة الشهداء بالشکر خود فرمود ای مردمان شما از من بحل هستید اجازت دادم باز گردید و بهر کجا که خواهید روی کنید چه کوفیان با ما بیوفائی کردند و مسلم بن عقیل را بکشتند و اینکار مرا افتاده است و بر شما حرجی نیست هر که خواهد باز گردد جماعتی که در عرصه وفا ثابت قدم نبودند از خدمتش کناره گرفتند و امام علیه السّلام را بگذاشتند و بگذشتند و آنحضرت با فرزندان و برادران و خویشان و قلیل جماعتی از موالیان بجای ماند آنگاه با آنها فرمود ای دوستان مرا از خویشان و ایشان را از من گذر نیست اما شما را اجازت است عنان بگردانید و اکنون که مجالی هست بهر سوی که خود خواهید روی

آورید آنمردم وفادار با دین یکباره زبان اخلاص برگشوده اظهار صدق نیت و صفای طویت کرده گفتند یا ابن رسول الله هزار جان ما فدای خاک پایت باد بهمانا سپهر ولایت و ماه و مسند امامت را شاهی هرکس امروز روی از تو برتابد فردا بکدام دیده نظر در روی تو برگشاید یا ابن رسول الله ما بکدام حجت دست اعتصام و توسل از دامان ولای تو باز داریم و از سعادت جاوید محروم شویم ما را از خدمت خود جدا مکن ما بحقیقت ترا شناخته ایم و لوای هوای تو افراخته ایم و از بیوفائی و پیمان شکنی روی برتافته ایم و هرگز از چنین دولت و نعمت چشم برنگیریم و بدیگر سوی دیده نگشائیم موالیان از اینگونه کلمات بعرض میرسانیدند و میگریستند آنحضرت نیز بگریست و ایشانرا دعای خیر فرمود در اینوقت جاسوس ابن زیاد باز رسید و گفت شانزده روز است که حسین از مکه بیرون شده و امروز در قبیله بنی سکون است ابن زیاد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار مأمور کرد تا در جای خود مذکور شود از کتاب مناقب فاطمه و اولاد امجادش صلوات الله علیهم منقول است که شخصی راشد بن مزید نام گفت از مکه معظمه ملتزم رکاب امام علیه السلام بودم و ادراک صحبت با شرافتش را مینمودم و از آنحضرت کرامات و خوارق عادات مشاهده مینمودم تا بمنزل قطقطانیه رسید در آنمنزل بمراجعت مایل شدم در این اثنا شیری درنده و بقولی پلنگی تیز چنگ نگران شدم که در پیش روی آنحضرت درآمد امام علیه السّلام با آنحیوان تکلم کرد و فرمود حال مردمان در کوفه چگونه است عرض کرد دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است یعنی در نصرت مخالفان کارگر است فرمود حکومت آنجا با کیست گفت ابن زیاد و پسر عقیل را بکشت صاحب تذهیب نیز باین داستان باندک تفاوتی اشارت کرده است معلوم باد اگرچه اینحکایت در کتب متقدمین مسطور نیست لکن اگر صحیح باشد از جمله معجزاتست و چون از جمله معاجز باشد عجیب نیست زیرا که شان معجزه اینست که خارق عادت باشد و با غرابت باشد

داستان ورود حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه در منزل قصر مقاتل

قصر مقاتل قصری بوده است در میان عین التمر و شام بمقاتل بن حسان منسوب و بقطقطانیه نزدیک است و قصر بنی مقاتل نیز گویند سکونی گوید نزدیک قطقطانیه و سلام است و منسوب بمقاتل حسان بن ثعلبة التمیمی است چون حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه در اینمنزل فرود گشت عمرو بن قیس المشرقی و پسر عمش بشرف تقبیل آستان عرش بنیان نایل شدند موی مبارک آنحضرت سخت سیاه بود پسر عم قیس عرض کرد یا اباعبدالله خضاب فرمودی یا موی مبارک بالطبیعه اینگونه سیاه است فرمود خود سیاه نیست خضابست و ما هاشمیانرا موی زود سفید شود مگر آمده اید تا مرا یاری کنید عمرو عرض کرد من پیری سالبرده ام و قرض دارم و بسی امانت مردم نزد من است و نیز انجام کار پدیدار نیست از آن بیم دارم بضاعت مردم ضایع شود پسر عمش نیز بر این شیمت سخنها گفت فرمود باری بروید تا استغاثه من مظلوم را نشنوید و مرا در میان لشکر اعدا غریب و تنها نگرید زیرا که هرکس ناله مرا بشنود و نصرت نکند خدا وندش بر روی در آتش در اندازد و نیز در اینمنزل نظر مبارک آنحضرت بر خیمه بزرگ بیفتاد و نیزه بر زمین کوفته و شمشیری از ستون خیمه آویخته

ملاقات با عمرو بن قیس

ملاقات با عبیدالله جعفی

واسبی بر آخور بسته دید فرمود این خیمه از آن کیست عرض کردند از عبید الله بن حر جعفی است که از جمله اعیان کوفه و سواران کارزار و دلیران شمشیرگذار ایشان است امام علیه السلام حجاج بن مسروق جعفی را که از قبیله وی بود بخواند و فرمود برو و عبید الله را بجانب ما دعوت کن حجاج برفت و فرمان امام را بگذاشت گفت ابو عبد الله مرا از چه روی طلب کرده حجاج گفت برای آنکه بیاری او برخیزی و با دشمنانش درآویزی و بازحمت تیغ و تیر صبوری کنی و اگر بفیض شهادت نائل شوی اجر جزیل یابی گفت انا لله و انا الیه راجعون من از نخست بدانستم که حسین بکوفه میرود و با کوفیان قتال میدهد و مردم کوفه در طلب دنیا از عهد و پیمان خود میگذرند و بحمایت او روی نمیآورند و آنحضرت را تنها میگذارند از این روی از کوفه بیرون آمدم تا اگر آنحضرت در میان ایشان شهید گردد در میان آنشهر و قاتلان او نباشم چه با ایشان نه موالفت نه قدرت مخالفت داشتم ناچار از میان جماعت کناری گرفتم تا خداوند چه خواهد و حکم قضا چگونه باشد حجاج بازشد و آنچه شنیده بود معروض داشت امام حسین علیه السلام فرمود نیکو چنان است که من خود عبید الله را ملاقات کنم و حجت را اقامت نمایم پس بنفس نفیس بسراپرده عبید الله روان گشت چون عبید الله وصول مقدم مبارک را بدید باستقبال بدوید و آنحضرت را در مکانی شایسته بنشاند و خود بنده وار در حضور مبارکش بایستاد امام علیه السلام فرمود بزرگان شما بجانب من نامها نوشتند که بسوی ایشان روی نهم و بر ذمت خود برنهادند که هیچ دقیقه از دقایق جان نثاری خودداری و مراتب مجاهدت در جهاد کوتاهی نکنند اکنون چنان میشنوم که پشت بر حق کردند و باطل را بر حق اختیار نمودند تو ای عبید الله خوب میدانی که هر خوب و بدی را سزائی در کنار و هر قول و فعلی را در قیامت پرسشی در کار است امروز ترا بنصرت خویش دعوت میکنم اگر پذیرفتار شدی بامداد قیامت حضرت مصطفی را از خود مسرور بخواهی یافت عبید الله عرض کرد بر این سخن مزیدی نیست و هر کس ترا اطاعت کند و همراهی تو کام گیرد در بهشت جاویدان جای کند لکن مردم کوفه از نصرت تو روی برتافته و درفش مخالفت برافراخته و دین را بدنیا فروباخته و یزید را انچند لشکر است که از تحدید بیرون است البته این جمعی کثیر بر اصحاب تو که معدودی قلیل هستند چیره گردند و چون حال براینمنوال باشد از من بیکنفر چکار آید مستدعی هستم از من درگذری و این اسب مادیان که ملحقه نام دارد و هرگز هیچ سواری گرد او دست نیافته و این شمشیر آتشبار که از زبان مار خبر میدهد و بهائی گران دارد از من بپذیری و نیز نوشته اند که عبید الله بن حر گفت چون حجاج بن مسروق آنجواب را در خدمت آنحضرت بعرض رسانید امام علیه السلام با جبه کلگون و کلاهی بر سر انور و نعلین در پا نزد من تشریف قدوم بداد و محاسن مبارک چنان سیاه بود که چون پر کلاغ مینمود و من در تمامت عمر خود هیچکس را با آن حسن و جمال و فر و فروز ندیده بودم سخت دلسوخته و خاطر کوفته شدم که امام علیه السلام همی بیاید و کودکان خرد سال و دخترهای صغیر گردش را فرو گرفته مرا بنصرت خویش دعوت فرمود عرض کردم یا بن رسول الله اگر بر آن سر بودم که با یکی از دو فرقه باشم البته تو اولی بودی لکن آهنگ هیچیک ندارم و مسئلت عفو دارم و این اسب و شمشیر برگیر و از من بپذیر و بر این برنشین و من چند نفر از یاران خود را ملازم خدمت گردانم تا ترا بسلامتی و عافیت بمأمن خود برسانند و نیز ضمانت این عیالات بر من است که با سلامت و عافیت بحضرت تو رسانم

وگرنه

وگرنه خود و یاران خود سر در سر این امر گذاریم امام علیه السلام فرمود من در طلب اسب و شمشیر نزد تو نیامدم بلکه خواستم بسعادت موافقت خدمت من موفق شوی و در دیگر جهان رستگار گردی در راه حق جانبازی شرط است ما را بذل مال نیازی نیست و بقولی فرمود از این کلمات همیخواستی بنصیحتی خالص یادی عبید الله عرض کرد بآنخداوندی که هیچ چیز فوق آن متصور نیست همین قصد دارم فرمود من نیز ترا پندی گویم چنانکه از جد خود رسولخدای صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود هر کس فریاد اهل بیت من بشنود و فریادرسی نکند خداوندش روی در آتش درافکند آنگاه برخاست و این آیه شریفه را که باینمعنی قریب المضمون است قرائت کرد من مردم گمراه را بازوی خود قرار نمیدهم و نمیگیرم و بقولی فرمود اگر ترا آن استطاعت نیست که فریاد ما را بشنوی و در وقعه ما حاضر شوی چنان کن این بفرمود و دامن بیفشاند و برخاست عبید الله دیگرباره بر محاسن همایونش نظر کرد و گفت این سیاهی از خود موی مبارک است یا رنگ خضاب است فرمود ای پسر حر بزودی شتاب کرده است بدانستم این سیاهی از خضاب است چنانکه راقم حروف شرح حال عبید الله جعفی و خروج او را در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام مسطور نمود چندانکه زندگانی داشت اظهار تأسف مینمود تا چرا بنصرت آنحضرت نرفت و شعرها در این باب گفت و با عبید الله بن زیاد مخالفت کرده اصحاب خود را فراهم ساخته بکربلا مصارع شهدا برفت و بگریست و زاری نمود و اظهار حسرت و ندامت فرمود و از آنجا بمداین برفت داستان مشروحا مذکور شد و در بعضی کتب از مقتل ابی مخنف حکایت کند که حضرت امام حسین علیه السلام طی راه مینمود و جز تن یزید ریاحی ملازمت رکابش را مینمود تا بقصر بنی مقاتل رسیدند ناگاه خیمه برافراخته و نیزه بر زمین کوفته و اسبی بر آخور بسته نمایان شد آنحضرت فرمود این خیمه از آن کیست عرض کردند از مردیست راهزن که در کمین مردم می نشیند و او را عبید الله بن حر جعفی گویند امام علیه السلام در طلبش فرمان کرد عبید الله بیامد و زرهی بر تن داشت که خلوقی بود و بر زمین میکشید و در برابر آنحضرت بایستاد آنحضرت بدو صیحه برزد و فرمود وای بر تو بازشو و جامه دیگر بیرون از جامها بپوش و جامه مردمان صالح بر تن کن عبید الله برفت و لباس خود را تغییر داده در حضور مبارکش بایستاد فرمود ای فلان تو گناهان بسیار بر خویشتن برنهاده هیچ توانی بود توبتی کنی که بآن واسطه گناهان خود را محو کنی عرض کرد آن توبه کدام است ای پسر دختر رسولخدا فرمود پسر دختر پیغمبر خدا را یاری نمائی و با او با دشمنان قتال دهی عرض کرد ای پسر دختر رسولخدا از کوفه بیرون نیامدم مگر از بیم آنکه مبادا تو بکوفه اندر شوی و اول کسیکه بمعاونت ابن زیاد با تو حرب نماید من باشم الی آخر الحکایه

بیان وصول موکب مکرمت حصول حضرت سید الشهدا علیه السلام بمنزل شراف

شراف بفتح شین معجمه و فتح راء مهمله خفیفه و بعد از الف فاء موضعی است در میان واقصه و قرعا و در آنجا سه چاه آب است و تا احسائی که از بنی وهب است هشت میل مسافت است و از شراف تا واقصه دو میل راست و واقصه با واو و الف و قاف مکسوره و صاد مهمله منزلی است در راه مکه بعد از قرعا و قبل از عقبه بنی شهاب از جماعت طی و انجا را واقصه الحزون گویند که حزون از همه طرف بآن احاطه کرده است قرعاء بفتح قاف و

راء و عین مهملتین تأنیث اقرع است گویا بواسطهٔ قلت آن باین نام خوانده اند منزلی است در راه مکه از کوفه بعد از ثعلبیه و قبل از واقصه و از آنجا تا واقصه هشت فرسنگ است و ثعلبیه منزلی است در راه مکه معظمه که از طرف مکه بعد از عذیب بوده و آن شهر خراب گردیده و مکانی معروف است و در آنجا قصر و برکه و چاهها میباشد بالجمله امام حسین علیه السلام چون در منزل شراف رسید در آنجا فرود گشت و شب را در آن مکان بیتوته فرمود ابن عبد ربه میگوید خبر شهادت مسلم بن عقیل در منزل شراف بعرض آستان فخر دودمان خلیل رسید آنگاه بفرمود تا موالیان و غلامان آب بسیار برگرفتند و علی الصباح بجانب مقصود روی نهادند و بروایت صاحب روضة الشهداء چون روز به نیمه رسید ملاقات حر بن یزید با آنحضرت روی داد

بیان ورود حضرت فرزند رسول خداوند ودود صلی الله علیه و آله بمنزل بطن العقبه

بطن العقبه بفتح باء موحده و سکون طاء مهمله و نون و فتح عین و قاف و باء موحده منزلی است در راه مکه مشرفه بعد از واقصه و قبل از قاع برای آنکس که اراده مکه نماید بالجمله چنانکه در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام و پارهٔ وقایع یوم الطف اشارت کردیم حضرت سید الشهداء علیه السلام بهر منزل که فرود آمد یا بار بربستند از داستان یحیی بن زکریا و شهادت او و خواری دنیا یاد میفرمود که سر او را نزد زنی زانیه از بنی اسرائیل بهدیه بردند و چون آنحضرت در بطن العقبه فرود آمد یکی از مشایخ بنی عکرمه که او را عمرو بن لوذان میخواندند بحضور مبارکش مشرف شده و بقولی آنکس که این روایت را از عم خود حکایت مینماید لوذان نام بود امام علیه السلام از حال مردم کوفه از وی پرسید عرض کرد پسر زیاد لشکرها در طلب تو بصحراها مأمور ساخته و از قادسیه تا عذیب را سپاه او در سپرده و در انتظار تو هستند و بقولی چون آن شیخ شرفیاب حضور امامت ظهور گشت سلام و تحیت بگذاشت و عرض کرد یا بن رسول الله بکدام سوی اراده داری فرمود کوفه عرض کرد ترا بخدای سوگند همیدهم که انصراف جوئی قسم بخداوند جز بسوی تیغها و تیرهای تیز نمیروی من از کوفه میآیم و از آشوب و فتنه ابن زیاد باخبرم اگر این مردم منافق مهم قتال را از تو کفایت میکردند و قدوم مبارکت را استقبال مینمودند و شهر را مصفا میداشتند آنوقت باید قدوم ترا خواستار کردند و همانا مردم که با پسر عمت مسلم بیعت کردند اکنون با دشمنان تو متفق شده بقصد تو شمشیر میکشند و با این حالت هیچ مصلحت نیست که بآنسوی روی کنی فرمود ای عبدالله شرط نصیحت بجای آوردی خداوند ترا جزای خیر دهاد ای بنده خدای حقیقت امر بر من پوشیده نیست لکن بر آنچه خدا قضا رانده غالب نتوان شد بعد از آن فرمود سوگند با خدای مرا این گروه ستمکار نگذارند تا این خون از اندرون من بیرون آورند و چون چنین کردند خداوند کسی را بر ایشان برگمارد تا خوارتر از تمام طوایف مردمان شوند در کامل الزیاره مسطور است که چون حضرت امام حسین علیه السلام بر بطن العقبه صعود فرمود با اصحاب خود فرمود من خود را جز مقتول نمی بینم عرض کردند یا اباعبدالله از چه روی فرمود در خواب دیده ام عرض کردند آن خواب چیست فرمود سگی چند را نگران شدم مرا همی گزند و از آن سگها سگی پیس از همه شدیدتر و سخت تر بود و صاحب روضة الشهداء گوید چون آنحضرت از

شیخی از بنی عکرمه

قبیله سکون بیرون شد آن شیخ عکرمی در عرض راه برسید و آن مکالمه بگذاشت و بعضی نوشته اند امام حسین از منزل شراف راه برگرفت و در بطن العقبه فرود شد و بعضی بطن العقبه را مؤخر نوشته اند

بیان مأمور شدن حر بن یزید تمیمی یربوعی بممانعت امام علیه السلام

از این پیش اشارت شد که چون امام حسین علیه السلام بمنزل رهیمه نزول فرمود و این خبر با بن زیاد لعنه الله علیه پیوست حر بن یزید را با هزار سوار بجانب آنحضرت مأمور ساخت و در روایتی است که حصین بن نمیر چون بفرمان ابن زیاد بقادسیه رسید و این حصین رئیس شرطیان و فراشان ابن زیاد بود حر بن یزید را با هزار سوار در مقدمه روان ساخت چنانکه صاحب عوالم نیز نویسد که مأموریت حر از قادسیه در مقدمهٔ حصین بن نمیر با هزار سوار بوده و در روایتی که از امام زین العابدین علیه السلام مذکور است و در کتاب آنحضرت مذکور نمودیم چون خبر وصول آنحضرت در رهیمه گوشزد عبیدالله بن زیاد شد حر بن یزید را با هزار سوار بمحاربت آنحضرت بفرستاد و نیز نوشته اند چون آنحضرت از منزل ذو حسم بر رهیمه راه برگرفت با حر بن یزید ملاقات فرمود و هم در خبر است که چون ابن زیاد را گفتند که آنحضرت آهنگ توجه بقبیلهٔ سکون دارد حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار مأمور ساخت که برود و از آنحضرت منفک نشود تا بکوفه درآورد و مانع شود که بدیگر سوی روی نهد حر ریاحی با سپاه خود بجانب بادیه راه برگرفت و در طلب آنحضرت برآمد و اعثم کوفی میگوید چون آنحضرت از منزل قصر بنی مقاتل و ملاقات عبیدالله بن حر جعفی بگذشت و در اثنای راه امام حسین علیه السلام لشکری را نگران شد که بدو روی دارند چون نزدیک رسیدند هزار سوار بودند آنحضرت یکی را بفرستاد که سردار شما کیست گفتند حر بن یزید ریاحی و در نور الابصار مسطور است که چون امام علیه السلام بدو منزلی کوفه رسید شخصی که او را حر بن یزید ریاحی گفتند با هزار سوار شاکی السلاح از اصحاب عبیدالله با آنحضرت دچار شد در فصول المهمه و کشف الغمه و مطالب السئول و اغلب کتب اخبار مسطور است که چون آنحضرت بدو منزلی کوفه رسید حر بن یزید ریاحی با هزار سوار تمام سلاح آنحضرت را دریافت و عرض کرد امیر عبیدالله زیاد مرا از کوفه مأمور کرده است تا دیدبان تو باشم و فرمان کرده است که چون بر وی دست یافتی از وی جدائی مگیر تا او را نزد من بیاوری و من سوگند با خدای مکروه میشمارم که خداوند تعالی مرا در چیزی که موجب زحمت و زیان تو باشد مبتلا کردم لکن چون بیعت ایشان بر گردن من است بایست بفرمان ایشان کار کنم و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین میگوید که ابو مخنف در حدیث و حکایت خویش خاصة از رجال خود روایت میکند که عبیدالله بن زیاد حر بن یزید را مأمور کرد تا برود و سر راه را بر حسین علیه السلام بگیرد و حافظ ابرو در تاریخ خود گوید چون حسین سلام الله علیه نزدیک بفرات رسید هفتاد تن در رکاب مبارکش انجمن بودند عبیدالله بن زیاد علیه اللعنه حر بن یزید تمیمی را با هزار مرد در مقدمه بفرستاد و او بیامد و در برابر امام علیه السلام صف برکشید تا زمان نماز پیشین رسید مؤذن آنحضرت اقامه کرد و نماز بگذاشتند ابن مسعودی و طبری و ابن حجر و حمدالله مستوفی قزوینی بتقریب یکدیگر حدیث کنند که چون امام حسین صلوات الله علیه

در یک فرسنگی قادسیه رسید عمر بن سعد مردی را که حر بن یزید تمیمی خوانند بخواند و این حر از شیعیان و ارادت علی بن ابیطالب سلام الله علیه بود لکن هیچکس بر اینحال واقف نبود عمر بن سعد او را گفت برو و طرق و شوارع را منظم و منسق بدار و بروایت طبری چون حر سه منزل از قادسیه برفت حسین بن علی علیهما السلام را بدید که با انجمله اهل و عیال فرود آمده بود با آنحضرت عرض کرد ای پسر رسول خدای بکدام سوی قصد فرموده فرمود آهنگ اینشهر یعنی کوفه را دارم عرض کرد مسلم را بکشتند و شرح حال او را بعرض رسانید بعد از آن گفت بمکان خود باز شو چه من ازین مردمی که در عقب گذاشته ام از بهر تو امید خیر ندارم امام علیه السلام آهنگ مراجعت نمود برادران مسلم عرض کردند سوگند بخداوند ما باز نشویم تا خون مسلم بجوئیم یا جمله بقتل برسیم امام علیه السلام فرمود بعد از شما خیری در زندگانی نیست و بقول حمدالله مستوفی فرمود با عیال و اطفال روی مراجعت نیست حر عرض کرد باری از سر راه دور شو که تراه نبینند باز گردند و بقول طبری آنحضرت از یکسوی روی براه نهاد تا بمکانی که کربلا نامند ودر آنجا فرود آمد

بیان ملاقات امام حسین علیه السلام
با حر بن یزید و بعضی مکالمات آنحضرت

آنچه از عموم اخبار مستفاد میشود اینست که چون امام حسین علیه الصلوة والسلام از بطن العقبه خیمه بیرون زد و با اصحاب و اهل بیت خود راه بسپرد تا بمنزل شراف رسید و شب در آنجا بروز آورد فرمان داد تا موالی و خدام آستان امامت بنیان آبی فراوان در مشکها بریخته حمل کردند و از شراف روی براه نهاد و بجانب کوفه طی طریق فرمود تا گاهی که روز به نیمه رسید در اینوقت مردی از اصحاب صدا به تکبیر بلند کرد امام علیه السلام نیز تکبیر براند و از آن پس فرمود چه چیز عجب بدیدی که تکبیر گفتی عرض کرد نخلستانی مینگرم که هرگز در این سرزمین ندیده ام چند نفر دیگر از اصحاب نیز بدانگونه بیان کردند و گفتند هیچوقت در اینراه هیچکس نخلستانی ندیده است امام علیه السلام با اصحاب فرمود درست نظاره کنید جماعتی گفتند گوش اسب و نیش نیزه می بینیم فرمود قسم بخدای جز این نیست و بقول ابن شهر آشوب چون آنحضرت بمنزل اشراف شرف قدوم ارزانی داشت فرمود نخیلی را دیدم آن دو مرد اسدی یعنی عبدالله بن سلیمان و بقولی عبدالله بن سلیم و منذر بن مشمعل و بقولی مذری بن مشمعل اسدی که بحال ایشان اشارت شد عرض کردند هرگز در اینمکان نخلستانی ندیده ایم فرمود چیست عرض کردند سواران هستند که میآیند فرمود من نیز چنین بینم و در شرح شافیه ابی فراس مسطور است که چون امام حسین سلام الله علیه بدو منزلی کوفه رسید سوادی پدیدار شد بعضی گفتند نخلستانی نمودار شده پاره گفتند نیزه های آبدار است امام حسین علیه السلام فرمود ما را بجائی دیگر راهسپر شوید و فرود آئید پس بکوهستانی که در آنحدود بود برفتند و نزول نمودند و حر بن یزید ریاحی رئیس شرطه عبیدالله بن زیاد را با دو هزار سوار در آنجا دیدند و اعثم کوفی گوید حضرت امام حسین علیه السلام در اثنای راه سپاهی را نگران شد که بحضرتش گرایان هستند چون نزدیک شدند هزار سوار کامل العیار بودند آنحضرت یکی را بفرستاد که سردار شما کیست گفتند حر بن یزید ریاحی امام علیه السلام او را نزدیک طلبید و فرمود ای حر یاری ما باید یا بحرب ما عرض کرد عبیدالله بن زیاد مرا بحرب تو روان داشته است فرمود لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم چون هنگام

نماز

نماز پیشین رسید امام علیه السلام بفرمود تا حجاج بن مسروق و بروایتی فرزند برومندش علی اکبر سلام الله علیه اذان و اقامه بگوید چون بانگ نماز بگذاشتند امام حسین صلوات الله علیه آواز داد ای حر تو آنگاه با اصحاب خویش نماز میگذاری و من اینجا با اصحاب خود یا اقتدا با میکنی عرض کرد با شما اقتدا میکنیم پس حجاج اقامت بگفت و امام علیه السلام هر دو لشکر را امامت فرمود و نماز بگذاشتند و موافق روایت مفید علیه الرحمه و بعضی دیگر چون نشان اسب و نیزه نمودار شد امام علیه السلام فرمود ما را معقلی و پناهی نیست که او را پشتوان خود داز یکطریق تنها با دشمن مبارزت ورزیم عرض کردند اینک جبل ذوحسمی است که از طرف یسار تو واقع است

بیان نزول حضرت سید الشهداء در جبل
ذوحسمی و مکالمات با حر بن یزید

این لفظ را و نام این منزل را در کتب تواریخ و اخبار باختلاف نوشته اند بعضی ذوحسمی و برخی ذوحسم و پاره ذو خشم با شین معجمه و گروهی ذوخشب در معجم البلدان مسطور است خشب بضم خاء معجمه و شین معجمه و باء موحده نام وادی است که تا مدینه طیبه یکشب راه است و بعضی گفته اند نام کوهی است و خشب بضمتین از اودیه علیه است در یمامه و جمع اخشب است که کوه سخت خشن ناهموار است و ذوخشب بفتح خاء و شین معجمتین از مخالیف و دهات یمن است حسم بضم حاء مهمله و فتح سین مهمله بروزن صرد و بهر دو ضمه نیز رسیده است اسم موضعی است و در شعر شعرای عرب و مرثیه نعمان رسیده است بذی حسم قد عریت و زنیها وحسمی با کسر حاء مهمله و سکون سین مهمله و الف مقصوره جایز است اصلش از حسم باشد که بمعنی منع است و نام زمینی میباشد در بادیه شام در میان آن و وادی القری دو شب فاصله است و اهل تبوک گویند جبل حسمی در طرف غربی ایشانست و در میان وادی القری و مدینه شش شب فاصله است و نام کوههای بس عالی و سخت راه است و در شعر نابغه وارد است فاصبح عاقلا بجبال حسمی و ذوحسی بضم اول و قصر آخر بدون میم نام وادی است در سرته از دیار غطفان و در شعر لبید وارد است مواکب تعلو ذا حسی و قنابلی و از اینجا برمیآید که ذوحسمی اصح است چه تا مدینه چند منزل فاصله دارد و کوهیست بس عالی و سخت و رفیع و معقلی بلند و منیع است و آنحضرت در اینحال باآنجبال منزل گزیده است تا دشمن از همه طرف نتوانند با آنحضرت برابر شوند و بر خیام مقدسه نتوانند احاطه نمایند چنانکه شیخ مفید و مصنفین معتبر مینویسند آنحضرت فرمود آیا ما را ملجاء و پناهی نیست که بآن پناه بریم و در پس پشت خود قرار داده با اینقوم روی باروی شویم عرض کردند اینک جبل ذوحسمی است در پهلوی تو از طرف چپ با اینکوه توجه فرمای و اگر در آنجا معقلی برگزیدی چنانکه مقصود تو است حایل و حاجز خواهد بود و ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة میگوید آنحضرت آنقوم را در وادی السباع ملاقات فرمود و وادی السباع از نواحی کوفه است امام علیه السلام بجانب یسار آنکوه راه میسپرد و چون اندکی برگذشت اوایل خیل دشمن نمودار شدند و ما عدول کردیم و ایشان نگران ما شدند که از راه بگشتیم بجانب ما عدول نمودند و ما و ایشان هر یک بجانب اینکوه سبقت همیگرفتیم لکن آخر الامر ما بر ایشان پیشی جستیم و کوه را بتصرف آوردیم امام حسین صلوات الله علیه فرمان کرد تا خیام مبارکه را در آنجا بیفراشتند و اصحاب کبار در منازل خود جای ساختند و این هنگام در شدت گرما و سختی روز بود که حر بن یزید و

نزدیک

نزدیک هزار سوار بیامدند و در برابر آنحضرت صف برکشیدند امام علیه السلام و اصحابش عمامه بر سر و شمشیر برکمر داشتند از حر بن یزید مرویست که چون از منزل خود بیرون شدم هاتفی سه دفعه با من گفت بشارت باد ترا بجنت با خود گفتم مادر بعزایت بنشیند اینک من بجنگ جگرگوشه رسول مختار میروم و بشارت جنت میشنوم این مژده را چه معنی باشد و چون در آن گرمگاه روز با آنحضرت برابر شدند آن ابر رحمت و عطا و بحر مروت و وفا شدت عطش حر و اصحابش را بدید با جوانان و اصحاب خود فرمود ایشان را سیراب کنید و کام و دهان اسبهای ایشان را نیز تر نمایید برحسب فرمان امام زمان آنگروه و مرکبهای ایشان را سیراب کرده و آنچه افزون گشت بر قوائم و شکم چارپایان بیفشاندند علی بن طعان محاربی گوید من با لشکر حر بودم و آخر کس من بودم که بیامدم چون فرزند ساقی کوثر و پیمبر رهبر مرا با آنحال بدید زبان معجز تبیان مبارک برگشود و با کمال لطف و عنایت بلغت حجاز فرمود ای برادرزاده راویه را بخوابان معنی کلام امام را ندانستم چه راویه را مشک پنداشتم آنحضرت بدانست که نفهمیدم فرمود جمل را بخوابان پس شتر را بخوابانیدم فرمود اخنث السقاء دهان مشک را منعطف ساز و بنوش نتوانستم امام علیه السلام نزدیک شد و با دست مبارک دهان مشک را باز پیچانید تا بنوشیدم و شتر را سیراب ساختم و چون هنگام ظهر و نوبت نماز نخستین فرارسید حجاج بن مسروق و بروایتی علی اکبر را بفرمود تا اذان بگفت و چون وقت اقامت رسید امام علیه السلام ازار و ردای مبارک را بر پیکر همایون بیاراست و نعلین بپوشید و برای نماز بیرون آمد و خدای را سپاس و ستایش نمود

بیان خطبه حضرت سید الشهداء ابی عبد الله سلام الله علیه در ذو حسمی و مکالمه با حر بن یزید

حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از حمد و ثنای باری جل اسمه فرمود ایمردمان این سخنان که میخواهم بگویم معذرت خود در حضرت یزدان و نزد شما مردمان آشکار همی کنم و بقولی فرموده از آن گویم که از شما معذرت جویم یعنی معذرت خواستن برای رفع قصور یا تقصیر است و در من و آمدن من هیچیک موجود نیست بالجمله فرمود من نزد شما نیامدم و باین زمین روی نکردم مگر وقتیکه فرستادگان شما پی در پی بیامدند و مکاتیب شما را فراوان بعرض رسانیدند که قدوم مرا خواستار شده بودند و نوشته بودند ما را امامی و پیشوائی نیست امیدواری داریم که خدایتعالی از برکت وجود تو ما را براه حق و طریق هدایت بازدارد هم اکنون اگر بر آنچه گفته اید و عهد و عقیدت بربسته اید ثابت هستید اینک بسوی شما بیامدم پس اگر آنگونه عهد و پیمان و شرط و میثاق که بآن اطمینان توان یافت بمن میسپارید بشهر شما اندر شوم و اگر اینکار نمیکنید یا از قدوم من کراهت دارید از همین مکان بآنمکان که از آنجا روی کرده و نزد شما بیامده ام انصراف جویم مردم کوفه چون این فصل را بشنیدند و این اتمام حجت را که اول اتمام حجتی بود بشنیدند و با خبث سیرت و قبح سریرت و سست عهدی و عدم غیرت که سجیت ایشان و مردمان بدکیش و آیین است جوابی نتوانستند داد جملگی چون سنگ و کلوخ خاموش ماندند و برای چاره کار خود با مؤذن گفتند اقامت بگوی و او اقامت بگفت و امام حسین علیه السلام با حر فرمود آیا اراده داری که اصحاب خود را نماز بگذاری عرض کرد تو امامت نماز کن و ما بنماز تو نماز میگذاریم مقتدای خلایق توئی و نماز گذاشتن با تو شایسته تر است پس امام حسین علیه السلام هر دو گروه را نماز ظهر بگذاشت و بخیمه خویش باز شد و اصحابش در خدمتش

ثم قال ایها الناس انی لم آتکم

انجمن

انجمن شدند حر بن یزید نیز بمنزل خود بازگشت و لشکریانش بصف خود بازآمدند و بروایت اعثم کوفی چون آن حضرت از ادای این کلمات فراغت یافت و هیچکس جواب بازنداد حر بفرمود تا خیمه او را برافراختند و درون خیمه شد و بنشست و حسین بن علی سلام الله علیهما در مقابل او ایستاده دیگران نیز بپای بودند و عنانهای اسبها بدست داشتند در اثنای اینحال نامه از کوفه بازرسید و بحر دادند مضمون آنکه چون بر این مکتوب واقف شوی بمحافظت حسین بن علی و اصحاب او مشغول باش و از وی دوری و کناری مجوی تا گاهی که او را نزد من بیاورید و با آورنده نامه امر کرده ام از تو غفلت نکند و جدائی نجوید تا آنزمان که آنچه فرمان داده ام بپایان آوری و امر مرا با طاعت مقرون داری چون حر بن یزید از نامه آن مطرود پلید آگاه شد یاران خود را فراهم آورده گفت این مخذول مردود عبید الله بن زیاد مرا نامه فرستاده و امر کرده است که حسین بن علی را نزد او برم و چندانکه در این امر اندیشه مینمایم آن نیرو و استعداد در نفس خویشتن نمی بینم که سخنی گویم یا کاری کنم که حسین را ناخوش افتد در اینکار دشوار سخت فرومانده ام اینوقت مردی از یاران او که وی را ابوالشعثاء میخواندند با فرستاده عبید الله گفت مادرت بعزایت و چار باد بچکار آمده گفت پیشوای خود را اطاعت کردم و بر بیعت خویشتن وفا نمودم و نامه امیر خویش را نزد حر بیاوردم ابوالشعثاء گفت قسم بجان و سر من که در این طاعت و متابعت که نسبت با امام خویش ورزیدی در حضرت یزدان بعصیان رفتی و خویشتن را بچاه تباهی بدمار آوردی و هر دو سرای خود را بفساد افکندی و آتش نیران را برای خود آماده داشتی صفت امام تو اینست که یزدان حمید در مصحف مجید میفرماید و گردانیدیم ایشان را پیشوایانی که میخوانند پیروان خویش را بآتش دوزخ و در روز قیامت نصرت نیابند ایشان در اینسخن بودند که هنگام نماز عصر درآمد امام علیه السلام خطبه دیگر بر زبان مبارک راند و بعد از سپاس و ثنای خداوند هر دو سرای فرمود ایمردمان اگر از یزدان تعالی بترسید و حق را برای اهلش بشناسید رضای خدای را دریافته باشید همانا ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از این جماعت که مدعی خلافتی هستند که هیچ حقی در آن ندارند و با شما جز بر طریق جور و عدوان و ظلم و طغیان رفتار نمی نمایند شایسته تر و اولی باشیم و اگر اینجمله را اباء و امتناع دارید و قدوم ما را مکروه میشمارید و حق ما را ناشناخته میگیرید و الآن آراء شما غیر از آنست که بحضرت من نوشتید و مکاتیب و فرستادگان شما بمن میرسید از این زمین انصراف جویم حر بن یزید چون این فصل را از آنحضرت بشنید عرض کرد از این نامه ها هیچ خبر ندارم و بروایتی نزدیک آمد و عرض کرد یا اباعبدالله همانا دو نوبت داستان نامه ها و رسولان بر زبان مبارک بگذشت اما من خبر ندارم کدام جماعت عرض نامه ها کرده اند و کدام طایفه رسالت نموده اند امام حسین علیه السلام غلام خود عقبة بن سمعان را بخواند و فرمود آن بار را که مکاتیب مردم کوفه که بمن نوشته اند در آنست بیاور عقبه برفت و آن خورجین مملو را بیاورد و نزد حر بن یزید آن جماعت فرو ریخت و بازگشت شناختگان سواران پیش آمدند و عنوان مکاتیب را نگران شدند حر بن یزید نیز بدید گروهی که عرض نامه کرده بودند سر خجالت بزیر افکندند و بعضی گفتند ما از آنجماعت نیستیم که این نامه ها نوشته اند عبید الله بن زیاد ما را فرموده از حضرت تو جدا نشویم تا ترا نزد وی بریم امام حسین علیه السلام

اما بعد فجعجع الحسین

و قال اما بعد ایها الناس فانکم ان تتقوا الله الخ

بخندید

بخندید و فرمود اینکار را از بهر تو میسر نمیشود و بقولی آنحضرت در خشم شد و با حر بن یزید فرمود مرگ با تو نزدیکتر است
از اینخیال و اندیشه که بر سر داری و این کلام صدق انتظام دو مطلب را مصداق گشت یکی آنکه حر بفیض
شهادت سعادت یافت دیگر اینکه پسر زیاد قبل از شهادت حضرت سید الشهداء صلواة الله علیه بزیارت دیدار
مبارکش فائز نگشت بالجمله بعد از آن فرمود زنان بهادر کجاوه ها و محملها برنشانند و فرمان داد سوار شوند تا بنگرم ایشان چه میکنند

بیان بعضی مکالمات امام حسین علیه السلام با حر بن یزید

چون آنجماعت سوار شدند و با اطفال و عیال آنحضرت روان گشتند و چندی بطریق مراجعت راه نوشتند حر بن
یزید و لشکر کوفه بتاختند و بر سر راه ایشان صف برکشیدند و از رفتن مانع شدند امام حسین علیه السلام دست
بشمشیر زد و فرمود ای حر چه اراده داری و این منع از چیست مادرت بعزایت بنشیند حر گفت اگر هر کس از عرب — فقال الحسین ثکلتک امک
نام مادر مرا میبرد پاسخ او را هر کس خواهی باش با شمشیر آتش پاش میدادم لکن مادر تو بزرگ است و حرمت و عظمت — فقال الحر اما لو غیرک
و جلالت نام مبارکش را نمیتوان برد و هیچ راهی بدو نباشد حشمت و شرافت او نیست مگر اینکه بر هر کس لازم است
که با آنچه از آن بهتر و برتر باشد نام او را بر زبان برگذاند امام حسین علیه السلام فرمود ای حر چه آهنگ داری عرض
کرد میخواهم ترا نزد ابن زیاد برم فرمود من با تو نمیآیم و از سخن تو اندیشه ندارم حر عرض کرد سوگند با خدای اگر
تو با من نیائی من نیز از تو دست برندارم و در میان ایشان سخن بسیار شد و کار بمشاجرت کشید حر عرض کرد بقتال
تو فرمان نداده اند اگر جان من و اصحاب من بر سر اینکار تباه شود سهل شمارم و ناچار ترا نزد عبید الله برم امام
حسین علیه السلام فرمود از میان لشکر خویش بیرون شو من نیز از میان اصحاب خود بیرون میآیم و در میدان جنگ
مصاف میدهیم اگر تو مرا کشتی مقصود تو و امیر تو حاصل میشود و اگر من ترا بقتل رسانیدم بندگان خدا تعالی از تو باز
میرهند حر عرض کرد یا ابا عبد الله مرا فرمان نداده اند با تو مقاتلت جویم بلکه امر کرده اند از تو جدائی نجویم تا بکوفه ات
درآورم سوگند با خدا و تدلیسی نکرده میدارم که سخنی بر زبان آورم یا کاری آشکار نمایم که ترا ناخوش افتد اما
باینکار مأمورم و مأمور معذور است چکنم با این قوم بیعت کرده ام و بفرمان ایشان بحضرت تو آمده ام و یقین
میدانم که فردای قیامت جمله آفریدگان را بشفاعت جد تو حاجت است و من سخت هراسانم و ترسانم که با تو طریق
قتال سپارم آنگاه چگونه امید شفاعت داشته باشم و پناه بخدا میبرم که بر تن بزرگوارت رنجی رسد و من زیانکار
هرد و سرای باشم و اگر ترا نزد عبید الله نبرم بهیچ صورت در کوفه نتوانم شد جهان فراخ و زمین وسیع است
اگر بجای دیگر بروم از آن بهتر است که نعوذ بالله در روز قیامت از شفاعت جدت محروم بمانم تو بسعادت از
راهی ناشناس نه از شارع بجای دیگر روی گذار من بعبید الله مینویسم که حسین بجانب دیگر برفت او را در نیافتم
تا بشفاعت جدت امیدوار باشم ای حسین ترا سوگند میدهم که بر جان خود ببخشی و بر خود رحمت آوری و بکوفه نروی
امام حسین علیه السلام فرمود ای حر مگر میدانی مرا خواهند کشت که اینسخن میگوئی حر عرض کرد آری ای پسر رسول
خدای در این امر هیچ شکی و شبهتی ندارم مگر بسعادت بجانب مکه معظم باز گردی و موافق روایت صاحب
روضة الشهداء و تاریخ الفی و بعضی دیگر امام حسین علیه السلام بعد از ارائه دو خرجین مملو از مکاتیب
مردم کوفه و آن مکالمات برخاست و نماز دیگر را بجماعت بگذاشت ناگاه شش تن و بقولی چهار تن سوار

پدیدار

پدیدار شدند و نزد حر بایستادند و نامه از ابن زیاد بوی دادند نوشته بود در هر موضع که این نامه بتو رسد
حسین را در آنجا باز دار و او را در منزلی که از آب و گیاه دور باشد فرود آر حر چون بخواند با امام حسین
علیه السلام بداد و عرض کرد نیک نظر فرمای که پسر زیاد در کار گرفتاری تو چه مبالغت کرده است و من
اینک حیرانم که اگر بموجب فرمان او کار نکنم از وی ترسان هستم و اگر بمباشرت مقاتلت تو مبادرت گیرم
از خدا و رسول شرمگین میشوم پس پوشیده از لشکر خود با آنحضرت عرض کرد ای پسر رسول خدا دست حر بریده
باد اگر بر روی تو شمشیر کشد و دیده اش برکنده باد اگر بحضرت تو خیانت نگرد همانا در عرض این راه که میسپردم
هیچ سنگ و کلوخی نگذشتم جز اینکه آوازی بگوش من میرسید و مرا بجنت بشارت میدادند و من با خود
همی گفتم وای بر تو ای حر بجنگ پسر رسول خدا میروی این چه بشارت است اکنون چون مخالفان با من همراه
میباشند از روی ضرورت ملازمت ترا ناچارم اگر بصلاح و صواب مقرون میباشد با یکدیگر سوار میشویم
و چندی راه میسپاریم و چون فرود آمدیم تو باین بهانه که حرم همراه است در مکانی دورتر فرود شو و بعد از
آنکه لشکرها سر بخواب درآوردند برخیزید و برنشینید و بهر طرف که خواهید روی کنید و چون روز در رسد
و مردم بدانند که شما برفته اید باز پی شما در گرد این بیابان میگردیم و بهانه اینکه شما برفته اید باز میشویم
امام حسین علیه السلام او را دعا گفت و سوار شده هر دو لشکر با یکدیگر راه مینوشتند تا دو پاس از شب
بگذشت اینوقت فرود آمدند و چون سپاه حر سر بخواب غفلت بگذاشتند امام حسین سلام الله علیه برخاست
و با یاران خود جانب راه گرفت اتفاقاً آنشب بسیار تاریک بود و کسی نمیدانست بکجا میرود تا گاهی
که صبح بردمید و دیگر باره با لشکر حر ملاقات افتاد و بالضروره در زمین کربلا فرود آمدند و موافق بعضی روایات
دیگر چون آن مشاجرت در میان حر و آنحضرت بگذشت حر عرض کرد اکنون که اینسخن نمی پذیری و بکوفه نمیآئی
صواب چنان است که منازعت را بگذاری و ما و تو براهی روی کنیم که نه موصل باشد و نه حجاز و نه کوفه تا
بنگریم از ابن زیاد چه خبر میرسد آنگاه هر دو طایفه سوار شده راه نوشتند تا بکربلا رسیدند و از آنجا گذشته
بطرف نینوی روی آوردند و بقولی گفت اگر اینسخن از من نمی پذیری بجانبی راه برگیر که بیرون از راه کوفه
و طریق مدینه باشد تا از راه انصاف انصراف نجسته باشیم آنگاه من بامیر عبید الله مینویسم تو نیز بیزید بنویس تا
جواب چه آید امید میرود که خداوند پایان کار مرا بعافیت مقرون دارد و از ابتلای بکار تو سلامت دهد
صاحب عوالم گوید چون امام حسین علیه السلام هر دو گروه را با امامت نماز بگذاشت و سلام بداد حر بن یزید
از جای برجست و عرض کرد السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته فرمود و علیک السلام ای
بنده خدای کیستی عرض نمود حر بن یزیدم فرمود ای حر تو یا با ما هستی یا بجنگ ما آهنگ داری عرض کرد سوگند بخدا — فقال یا حر اعلینا ام لنا
ای پسر رسول خدا مرا بقتال تو فرستاده اند و بخدا پناه میبرم که از گور خود انگیخته شوم در آنحال که ناصیه من
ببند و دو دستهای من بگردنم مغلول باشد و برروی در آتش دوزخ بیفتم ای پسر رسول خدا ای بکجا میشوی
بحرم جد خویش باز شو که ترا میکشند یا بن رسول الله من ترا آگاهی میسپارم که اگر با اینجماعت براه مشاجرت و
منازعت اندر شوی بیگمان مقتول میشوی امام حسین علیه السلام فرمود ای حر مرا از مرگ بیم میدهی آیا

چون

چون من شهید شوم شما دچار عذابی عظیم و بلائی عمیم خواهید شد و زود باشد که با شما همان کویم که برادر او با پسرش گفت کاهی که وی آهنگ یاری رسولخدای صلی الله علیه و آله را نمود پسر عمش گفت بکجا میشوی چه کشته میشوی مرد او پس در جواب شعری چند بخواند که باینمعنی نزدیکست هر چه زودتر بیاری رسولخدای میروم چون مرد آهنگ خیر کند و از روی اسلام و مسلمانی مجاهدت نماید و با مردانی نیکو کار مواسات جوید و در شرایط جان بازی تساوی خواهد و با زشت کاران و تباهان و مجرمان مخالفت ورزد هرگز برکردار خویش پشیمانی نگیرد و چون براین شیمت در راه حضرت احدیت بمیرد ندامت نیابد بلکه ذلت و تباهی و نکبت و هلاکت در اینست که از راه فرزانگی باند و خوار و تباه کار روزگار سپارد چون حر بن یزید اینکلمات عبرت آثار دین پرور از آن سید احرار و امام ابرار بشنید از کنارش کناری گرفت و دور از موکب ولایت کوکبش راه سپرد و بروایت ابن اثیر راه نوشتند تا بعذیب الهجانات رسیدند و از این روی اینمکانرا عذیب الهجانات گفتند که هجائن و شتران نعمان در آنزمین میچریدند و از این پیش ورود آنحضرت در منزل عذیب که نیز عذیب الهجانات گویند مسطور شد ممکن است عذیب غیر از عذیب الهجانات باشد چه در معجم البلدان عذیب بدون هجانات یا هجانات مسطور است و نیز تواند بود ورود آنحضرت در این هنگام باتفاق حر در این منزل روی داده باشد چنانکه شیخ مفید نیز در اینموقع اشارت کرده است

سامضی و ما بالموت عار
شعر

بیان ورود طرماح بن عدی و چند تن دیگر از کوفه بحضرت امام حسین علیه السلام

ابن اثیر گوید چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بعذیب الهجانات رسید ناگاه چهار تن را بدید که از کوفه بر مراکب خود میرسیدند و اسبی را از نافع بن هلال که آنرا کامل میخواندند بجنیبت میکشیدند و دلیل ایشان طرماح بن عدی با آنها همراه بود پس بخدمت آنحضرت پیوستند حر بن یزید چون ایشانرا بآنحال بدید روی بایشان آورد و گفت اینجماعت از مردم کوفه هستند و من یا ایشانرا محبوس میدارم یا بکوفه باز میگردانم امام حسین علیه السلام فرمود همانطور که خود را از گزند حوادث باز میدارم و حراست خود را اهتمام ایشانرا نیز باز میدارم همانا ایشان انصار من هستند و بمنزلت آنجماعت باشند که با من بیامده اند اگر بدان عهد که در میان من و تو استوار است بپایان میبری و تمام میکنی خوب و گرنه با تو در مقام مناجزت بر میآیم حر از آن اندیشه فرود آمد و دست از آنان برداشت اینوقت امام حسین علیه السلام با آنجماعت فرمود از خبر مردمان که در عقب گذاشتید با من خبر دهید مجمع بن عبدالله عامری که یکنفر از آن کسان بود عرض کرد اما اشراف و اعیان ناس را مال و رشوه بسیار گران و گور داشته و از نصیب اینجهان اریب فریب خورده اند و بجمله بر قتال تو اجتماع ورزیده اند اما سایر مردمان دلهای ایشان بحضرت تو مایل است لکن چون فردا فرمان یزید و عبیدالله برسد در نصرت ایشان شمشیرهای بران بر روی تو برکشند اینوقت آنحضرت دیگر باره از کیفیت حال رسول خود قیس بن مسهر که بآنشهر و آنمردم فرستاده بود بپرسید کیفیت قتل او و چگونگی روزگارش را بعرض رسانیدند امام علیه السلام را از شنیدن این خبر آب در چشم بگشت و فرو ریخت پس از آن آیه شریفه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر

و ما بدلوا تبدیلا را قرائت کرد و عرض نمود بارالها از بهر ما و ایشان بهشت را مقرر گردان و در میان ما و ایشان در بهشت مستقر گردان و در قرارگاه رحمت خود و ذخایر پوشیده ثواب خود جمع فرما طرماح بن عدی عرض کرد سوگند بخدای در حضرت تو گروهی بسیار نمیبینم و اگر همین لشکر حر که ایشان ملازم حضرت تو میبینم تنهائی با تو مقاتلت دهند کفایت کار خویش میکند و من یکروز از آن پیش که از شهر کوفه بیرون آیم در بیرون کوفه لشکر و جمعیت کثیری را بدیدم که هرگز دو چشم من در یک قطعه زمین بیشتر از آن ندیده بود و این جماعت بجمله آماده شده بودند که بحرب تو بیایند ترا بخدا سوگند میدهم که اگر میتوانی یکقدم بسوی ایشان برنداری چنان کن و اگر رای مبارک علاقه دارد که بشهری اندر آئی که ترا از گزند دشمنان نگاهبان باشد تا در آنجا هر طور اقتضا نماید و اوضاع زمان بازنماید کار فرمائی جانب راه برگیر و من در ملازمت رکاب مبارکت افتخار میجویم تا ترا بکوهستان خودمان اجاء و بقولی مناع و اجاء و سلمی فرود آورم سوگند بخداوند این کوه چنان منیع و استوار است که ما را از شر پادشاهان غسان و حمیر و نعمان بن منذر و از اقسام طبقات مردم محفوظ داشته و هیچوقت در آنجا پایکوب ذلت و خواری نبوده ایم و از حوادث زمان و صوادر جهان آسوده نشسته ایم اجاء بروزن فعل محرکه بالف مقصوره یکی از دو کوه مردم طی در غربی فید واقع است و دو شب تا فید مسافت دارد و منازل مردم طی در این دو کوه است مناع بروزن جبال اسم پشته ایست در دو کوه جماعت طی قریه تصغیر قریه نام مکانیست مشهور در دو کوه گروه طی و من در حضرت تو راه سپار میشوم تا در آنمکان اندر شوی و از آنجا بقریه رویم آنگاه بردم اجاء و سلمی از جماعت طی پیام میفرستی بخداوند قسم است که ده روز بر تو بپای نرود که جمعی کثیر پیاده و سواره در آستان مبارکت انجمن میشوند آنگاه آنچند که رای انور علاقه جوید در میان ما بپای اگر دشمنان جوش و خروش گیرند بیست هزار تن مردم طی را گرد میآورم که با تیغ بران و تیر پران در حضور مبارکت با دشمنان تو رزم دهند قسم بخدای تا از اینمردم یکنفر در عرصه زندگی رهسپر باشد یکتن دشمن بتو دست نیابد امام حسین علیه السلام چون اینکلمات بشنید فرمود خداوند ترا و قوم ترا جزای خیر دهد همانا در میان ما و این قوم یعنی مردم کوفه عهدی رفته و سخنی بگذشته است که نمیتوانیم انصراف جوئیم و گردش امور را هیچکس نداند طرماح عرض کرد کندمی از کوفه برای اهل بیت خود حمل کرده ام میبرم و میرسانم و بآنحضرت باز میشوم امام علیه السلام او را اجازت داد طرماح با آنحضرت وداع کرده برفت و چابک بازگشت و چون بعذیب الهجانات رسید سماعة بن بدر خبر شهادت سید الشهداء صلوات الله علیه را بدو باز داد طرماح با دلی پر خون و خاطری اندوهناک بسرای خود مراجعت گرفت در بعضی کتب نوشته اند که در آنحال که چهار نفر از مردم کوفه بخدمت آنحضرت بیامدند و ایشان طرماح بن عدی و نافع بن هلال و مجمع بن عبدالله و بقولی عبدالله عائذی و یکنفر دیگر بودند چون طرماح را نظر بر جمال انور امام حسن و بشر افتاد چند شعری بر سبیل ارجوزه قرائت فرمود که قریب باینمضمون است ای شتر من از اینگونه شتاب در زیدن و راندن من منزجر مباش و از آن پیش که سفیده صبح سر بر کشد ما را در صحبت بهترین جوان مردان روزگار و برترین مسافرین والاتبار که از آل رسول مختار و معدن فخر و فخار و بزرگان زمان و بازوی درخشان و شمشیر آتش نشان و نیزه جرار و با کمال

مکالمات طرماح با آنحضرت

اصالت و نجابت وجود و شجاعت و سخاوت و آبا و اجداد فخیم کریم هستند راه بپیمای خداوندش تا پایان
روزگار پاینده و پایدار بدار ای خداوندی که دارای سود و زیانی حسین سید و آقای مرا بر فردمان طاغی
کیاد کار کفار روزگار و بقیه فجار نابکار رند فیروز و کامکار بدار و ایشان دو سلیل صخر یزید حلیف خمر و خمار
و ابن زیاد پسر زناکار بن زناکار رانند و اینکه طرماح بن عدی یزید و ابن زیاد را فرزند صخر و زنازاده شمرده
اشاره بداستان مقاربت صخر با در معاویه است و نسبت دادن پسر زیاد را بالصخر و احتمال میتواند داشت
یکی اینکه شاید معاویه را بابا در او نزدیکی افتاده باشد و صخر جد پدری وی باشد و ممکن است صخر با مادر
زیاد در سوخته باشد چون طرماح این رجز بخواند امام حسین علیه السلام فرمود از خداوند امید میرود که در
همه احوال خیر با باشد چه مارا بکشند و چه بر آنمردم نصرت یابیم و در کتاب تظلم الزهراء و بعضی کتب دیگر
از مقتل ابن نما مسطور است که حر ایشانرا بسر میداد و این اشعار مسطوره انشاد مینمود و بعضی نوشته اند که
این اشعار بخود آنحضرت منسوب است و ابن شهرآشوب تصریح میکند که طرماح بن عدی طائی این ابیات را
بطریق رجز میخواند و در بعضی تواریخ مسطور است که چون حضرت سید الشهداء باشعار مرداوسی تمثل فرمود
روی با اصحاب آورد و فرمود در میان شما کسی هست که بیرون از جاده براهی دیگر شناسا باشد طرماح عرض
کرد یابن رسول الله من از راه و بیراه باخبر هستم امام علیه السلام فرمود در پیش روی ما راه بسپار و دلالت
کن پس براه در آمدند و طرماح از پیش روی ایشان میرفت و آن ارجوزه را که بمعنی آن اشارت شد بخواند
چون حر بن یزید کلمات آنحضرت را بشنید و ارجوزه طرماح را که بر سب و قدح و ذم ابن زیاد و یزید مشتمل
بود اصغا نمود از کنار آنحضرت بگشت و قدری دورتر از مردم آنحضرت طی مسافت نمود و این حکایت را
بدون مقدمه آمدن طرماح و اهل کوفه بخدمت امام علیه السلام و وداع او با آنحضرت نوشته اند و اگر طرماح
با آنحضرت وداع کرده باشد دلیل راه کردیدن و این ارجوزه را خواندن درست نیاید و اگر در بدو ورود خوانده
باشد همچنان دلالت راه نمودن با وداع کردن صحیح نیفتد مگر اینکه طرماح بن عدی نباشد یا اینحکایت در منزلی دیگر
باشد یا اینکه بعد از دلالت راه کردن وداع نموده باشد و از این پیش بمکالمه امام حسین علیه السلام با طرماح
بن حکم اشارت شد و طرماح بن عدی بن حاتم چون از قبیله طی هست چون آنحضرت را بنصرت قبیله طی دعوت
میکند لابد طرماح بن عدی بن حاتم طائی است و این همان طرماح است که از جانب امیرالمؤمنین علی بن
ابیطالب صلوات الله علیه نزد معویة بن ابی سفیان رسالت یافت و خود در زمان سلطنت معویه بروی در آمد
اما ابومخنف میگوید چهار نفر در عذیب الهجانات بیاری آنحضرت بیامدند یکی نافع بن هلال مرادی و دیگر عمرو بن خالد
صیداوی سیم سعید بن ابی ذر غفاری چهارم عبدالله مذحجی و از طرماح نام نمیبرد و بروایت مفید علیه الرحمه
حر بن یزید پس از اصغای کلمات آنحضرت و طرماح قدری از ایشان دور گردیده با یاران خود از کناری
راه میسپرد و آنحضرت و اصحاب آنحضرت از کناری دیگر راه مینوشتند تا بعذیب الهجانات رسیدند و امام
علیه السلام از آنجا گذشته بقصر بنی مقاتل رسید و از اینجا بملاقات عبیدالله بن حر جعفی و مکالمات آنحضرت
با او چنانکه از این پیش مسطور شد اشارت مینماید و میفرماید از آن پس امر فرمود تا کوچ کرده از قصر

بنی مقاتل راه برگرفتند و میگوید از عقبة بن سمعان منقول است که گفت در آن ساعت که در خدمت آن
حضرت راه میسپردیم امام علیه السلام بر پشت اسب نعاسی دست داد من پیش رفتم شنیدم میفرمود انا لله و
انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین و تا سه دفعه این کلمه طیبه را تکرار نمود فرزند برومندش علی بن الحسین
سلام الله علیه بر اسبی سوار نزدیک شد و عرض کرد این حمد و استرجاع چه بود امام حسین علیه السلام
صورت حال و نمودار شدن سوار و اخبار از شهادت آنجماعت را چنانکه از این پیش مسطور شد بفرمود و
علی بن الحسین علیهما السلام آن مکالمات مرقومه را بپای آورد اما صاحب عوالم گوید بعد از آنکه آنحضرت
حر و گروه را نماز بجماعت بگذاشت و آن اشعار اوسی را برای حر تمثل بخواند راه برگرفت تا
بقطقطانیه پیوست آنگاه میگوید خیمه افراشته بدید و داستان عبیدالله بن حر جعفی را مذکور مینماید

حکایت جناب سکینه خاتون دختر امام حسین علیهما السلام از آنحضرت

در ناسخ التواریخ از کتاب نور العین مرویست که حضرت سکینه دختر امام حسین علیهما السلام فرمود در خیمه خویش
بودم صدای گریه شنیدم نخواستم از زنان کسی آگاه شود برخاستم و بحضرت پدرم بیامدم و آنحضرت را
گریان دیدم که با اصحاب همی فرمود ای جماعت دانسته باشید که آنزمان که با من بیرون میآمدید چنان میدانستید — یا قوم انی اخوف علیکم
که من بر گروهی قدوم مینمایم که با زبان و دل با من بیعت کرده اند لکن آنچه معلوم شما بود دیگرگون شد و قضیه
بر عکس افتاد و شیطان ایشانرا فریب داد و ایشانرا از یاد خدا فراموشی داد و اکنون مقصود ایشان
کشتن من مقصور است و جز کشتن من و آنانکه در حضور من جهاد نمایند و نهب حریم من و اسیر کردن ایشان
اندیشه ندارند و من بر آن بیمناک هستم که شما دانسته یا ندانسته از اظهار آن شرمسار باشید و خدعت و
مکیدت نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس از شما از طی این سفر کراهت اندر است باز گردد شب تاریک
و راه خطرناک نیست و وقت شایسته است و هر کس با ما در بذل جان پیروی کند با ما در بهشت جاوید باشد
و از غضب ایزد رحمن رستگار بماند همانا جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله فرمود فرزندم حسین در طف
کربلا غریب و تنها و تشنه شهید میشود هر کس او را نصرت کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم آل محمد را یاری
نموده است و اگر بزبانش ما را یاری کند در روز قیامت از حزب و انصار ما باشد سکینه میفرماید چون پدرم
سخن باینجا رسانید سوگند با خدای آنمردم ده تن ده تن و بیست بیست پراکنده شدند و جز هفتاد و چند تن
بجای نماندند پس بسوی پدرم نگران شدم و گریه در گلویم عقده شده بود نخواستم کسی صدای گریه مرا گوش
کند روی بآسمان آوردم و عرض کردم خداوندا این جماعت ما را فخذل کذاشتند پس ایشانرا دستخوش — اللهم انهم خذلونا فاخذلهم
خواری و خذلان بگردان و دعای ایشانرا اجابت مکن و ایشانرا در زمین مسکنی و شرفی عطا مکن و فقر را
تا هنگامی که بقبر اندر شوند بر ایشان مسلط گردان و در قیامت از شفاعت جد ما بی بهره کن سکینه میفرماید
این هنگام بازگشتم و آب دیدگان من بر بهره و چهره روان بود عمه ام ام کلثوم چون مرا باینحال بدید فرمود
ای دختر ترا چه افتاده است کیفیت حکایت را عرض کردم ام کلثوم فریاد برکشید و اجداه و اعلیاه و احسناه و احسیناه

داد از قلت یاران کجاست خلاصی از چنگ دشمنان کاش در بیابانها که زان میشد جوار جدّ خود را ترک نمودی و ما را برای دور رهسپار داشتی و ناله آنحضرت بلند شد ما نیز در پیرامونش بناله و نحیب در آمدیم چون امام حسین سلام الله علیه ناله و عویل ام کلثوم سلام الله علیها را بشنید در حالی که اشک دیدگان مبارکش بر چهره همایونش روان بود بیامد و فرمود این گریه از چیست عرض کرد ای برادر من ما را بحرم جدّ ما بازگردان فرمود ای خواهر آنچه میخواهی راهی نیست مگر دیروز مبالغت در راندی عرض کرد پس مکانت و منزلت جدّ و پدر و مادر و برادر خود را برایشان تذکره کن فرمود با ایشان بگفتم و مواعظ بسیار بنمودم گوش بسخن من ندادند و موعظت مرا و ملامت نمودن ایشان را مراعات ننمودند و خیر گشتن من راهی برای ایشان نیست و شما ناچار باید کشته مرا بر خاک بنگرید لکن وصیت میکنم شما را که در حضرت خداوند پروردگار آفریدگان بتقوی و پرهیزکاری باشید و بر این بلیه شکیبائی ورزید و غم و اندوه این رزیه را فرو خورید و جدّ شما باینحال خبر داد و آنچه را وعده نهاد خلاف نشود اکنون با شما وداع میکنم هر کس در طلب رشد چیزی و سامان آن و براه آن باشند هیچکس بر منع آقا در نیست لاجرم امام حسین علیه السلام از طریق عذیب و قادسیه راه بگردانید و بجانب چپ روان شد و حر نزدیک بآنحضرت قطع مسافت مینمود معلوم باد این مکالمات جناب ام کلثوم با حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه اولاً از دختر حضرت فاطمه سلام الله علیها نمیشود انکاشت چه در کتاب حضرت زینب کبری علیها السلام باز نمودیم که ام کلثوم دختر فاطمه زهرا در کربلا نبود و این ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از زوجه دیگر آنحضرت است و حضرت زینب کبری را نیز ام کلثوم کنیت است و مقام رفیع این ولیه خدا و صدیقه صغری از آن برتر است که در حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه که امام زمان و کارفرمای عرصه کون و مکان و واجب الاطاعه است پاره عرایض بشود و اگر مقرون بصحت باشد نیز از کمال اندوه بر آن مصیبت و ادای کلمات و بیاناتی است که در ظاهر معمول و مرسوم سوگواران روزگار است تا عظمت آن بلیت و رزیت محفوظ و مذکور باشد

(حاشیه: اخی ردّنا الی حرم جدّنا قال یا اختاه لیس لی الی ذلک سبیل)

بیان خطبه حضرت امام حسین علیه السلام در موضع بیضه

حموی در معجم البلدان میگوید بیضه واحده بیض متعلق با بنی دارم است و آن بکسر اول است مابین واقصه است تا عذیب نوشته اند چون امام علیه السلام بقادسیه رسید حارث بن یزید تمیمی بحضور مبارکش بیامد و عرض کرد یا بن رسول الله بازگرد که ترا از مردم کوفه خیری نمیرسد و نیز نوشته اند که آنحضرت در بیضه این خطبه شریفه را بر اصحاب کرام خود و مردم حر قرائت فرمود و مضمونش در فارسی باین تقریب است که بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ای مردمان رسولخدای صلی الله علیه و آله فرماید هر کس سلطانی جابر و ظالم بنگرد که حرام خدای را حلال نماید و عهد و پیمان خدای را نکث فرماید و با آنچه رسولخدای سنت کرده مخالفت ورزد و در میان بندگان یزدان بمعصیت و عدوان کار کند و آنمرد باندازه استطاعت خود فعلاً و قولاً او را از آنحال و آن غفلت دیگرگون نکند و بروی تغییر ندهد بر خدای حق و واجب میشود که او را در همان مکان که آن سلطان جای کرده داخل نماید یعنی او را و آن مسلط ظالم را در یک سلسله عقاب و منزلگاه عذاب

(حاشیه: اما بعد فقد علمتم ان رسول الله)

قرین فرماید دانسته باشید که این مردم یعنی یزید و متابعان او بطاعت شیطان ملازمت جسته اند و طاعت رحمن را بمتارکت پرداخته اند و فتنه و فساد را آشکار و حدود و احکام را معطل کرده اند و فیء مسلمانان را بهره خویش ساخته اند و آنچه را که خدای حرام فرموده حلال کرده اند و هر چه حلال داشته حرام ساخته اند و من از غیر از خودم سزاوارترم همانا مکاتیب شما در حضرت من معروض گشت و فرستادگان شما بخدمت من بیامدند و بیعت شما را بنمودند و معلوم داشتند که شما مرا بدشمن نمیگذارید و مخذول نمیدارید و اگر بیعت خود را در موقع تتمیم گذارید برشد و سامان و راه راست مقرون گردید همانا منم حسین بن علی و پسر فاطمه دختر رسول خدا نفس من با نفوس شما و اهل من با اهل شما میباشد و شما را باید با من پیروی نمود و تأسی جست و اگر چنین نکنید و عهد خود بشکنید و بیعت مرا از گردنهای خود فرو گذارید قسم بجان خودم اینحال و این افعال از شما بعید و نکر نیست چه با پدرم و برادرم و پسر عمم مسلم بر اینگونه معاملت برفتید مغرور کسی است که بشما فریب خورد همانا در حظ خود بخطا رفتید و بهره خود را بیهوده ساختید و هر کس ناکث شود و بیعت خود را نکث نماید همانا این نکث را بر نفس خود فرود آورده است و زود باشد که خدای تعالی مرا از شما مستغنی گرداند و چنان بنماید که مقصود آنحضرت اینست که شهید میشوم و از شما بی نیاز میگردم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته چون حر بن یزید این خطبه را بشنید عرض کرد یا بن رسول الله زنهار بکوفه روی مکن که ترا شهید میکنند فرمود از مرگ مرا میترسانی آنگاه اشعار آنمرد اوسی را که مذکور شد برای حر تذکره فرمود

بیان نزول حضرت امام حسین علیه السلام باقساس مالک و رسیدن نامه ابن زیاد بحر

چون امام علیه السلام جانب راه گرفت فرمان داد تا اصحاب آنحضرت از طرف یسار رهسپار شوند و همیخواست تا اصحاب پراکنده شوند لکن حر بن یزید مانع میشد و میخواست بجانب کوفه روند هر دو گروه در سیر و سفر بودند تا به نینوی نزدیک شدند ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین نوشته است آنروز که حضرت سید الشهدا سلام الله علیه باقساس مالک نزول فرمود حر بن یزید داستان وصول موکب امام سلام الله علیه و مقالات خود را با ابن زیاد نوشته بود در اینوقت نگران شدند که سواری تمام عیار کمانی از پس پشت بیفکنده بیامد و سلام بآنحضرت نکرده بگذشت و حر بن یزید را سلام براند آنگاه نامه از پسر زیاد بدو داد نوشته بود اما بعد ای حر چون این نامه را بدیدی کار را بر حسین تنگ بگیر و چون مجموع سالش احاطه کن او را رها مکن و او را جز در بیابانی بی آب و گیاه منزل مگذار همانا فرستاده خود را فرمان کرده ام که ترا ملازمت کند و از تو مفارقت نجوید تا خبر انجام فرمان مرا بیاورد و السلام حر خواست بموجب فرمان رفتار نماید یزید بن زیاد بن المهاجر ابوالشعثاء کندی بهدلی از قبیله مثل بن معویه که در آن هنگام در سپاه حر بود و بحکم سعادت ازلی در عاقبت امر بیاران آن حضرت پیوسته شهید شد آنملعون را بشناخت و گفت مالک بن النسیر الکندی باشی گفت آری گفت مادر بر گفت نالد این چیست که بیاوردی و آن مکالمات که از این پیش بگذشت در میانه برفت حموی در مراصد الاطلاع گوید اقساس با همزه و قاف و دو سین مهمله قریه ایست در کوفه و کوره اقساس مالک منسوبست

بمالک بن عبدالله بن بحم با جیم بر وزن زفر در شرح شافیه و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون امام حسین
علیه السلام در آنشب از حر بن یزید جدا شد و با اصحاب خود تمام شب را با آهنگ مراجعت بسوی حجاز طی طریق
راه سپار شد چون صبح بردمید حر بن یزید و لشکرا و نمایان شدند از وی پرسیدند این معاودت چه بود
گفت ابن زیاد نامه و رسولی فرستاده که مانع از رفتن شما بجانب حجاز باشم و امام حسین علیه السلام راه نینوی
و لشکر حر گاهی آنحضرت را منع میکردند و گاهی هم سیر میشدند در این اثنا نامه عبیدالله رسید که حر بن یزید امام
علیه السلام را در منزلی بی آب و گیاه و بی دیوار و قلعه فرود آورد و ابن اثیر و بعضی مورخین دیگر گویند چون امام علیه
السلام از قصر بنی مقاتل جانب راه گرفت و صبحگاه فرود شد و نماز بگذاشت و شتابان سوار شد و از جانب
یسار راه سپار آمد تا اصحاب خود را پراکنده فرماید حر بیامد و آنحضرت را با یاران باز همیگردانید و اصحاب
آنحضرت هر وقت حر بن یزید ایشان را بشدت بجانب کوفه روی بر میتافت بروی امتناع میورزیدند و پذیرفتار
نمیشدند و همچنان از جانب دست چپ برفتند تا بمکانی که نینوا گفتند و امام حسین صلوات الله علیه در آنجا عز
قدوم و شرف ارزانی داشته بود فرا رسیدند و ابن شهر آشوب علیه الرحمه گوید چون آنحضرت در عذیب الهجانات
صبح فرمود حر بن یزید را با لشکریان او از دنبال خود روان دید از این حالت بپرسید عرض کرد امیر در امر تو مرا تهدید کرده است

بیان وصول حضرت امام حسین علیه السلام در زمین نینوی و مکالمات با حر و خطبهٔ آنحضرت

چون آنحضرت صلوات الله علیه در زمین نینوی رسید نامهٔ عبیدالله چنانکه مسطور شد بحر بن یزید رسید حر آن
حضرت عرض کرد امیر مرا امر کرده است که در هر زمینی که نامهٔ او را بنگرم ترا فرود آورم و رسولی بر من بگماشته
که بر من نگران باشد و من نتوانم حکم امیر را تخلف نمایم و ببایست در همانزمین بی آب و گیاه و آبادانی و میاه
فرود شوند گفتند باری بگذار تا باین قریه یعنی نینوی یا در آن دیه یعنی غاضریه یا در این دیه یعنی شفیه فرود آئیم
حموی در مراصد الاطلاع گوید نینوی بکسر نون و سکون یا حطی و فتح نون دوم و واو بر وزن طیطوی اسم
ناحیه ایست در سواد کوفه و کربلائی که حسین علیه السلام در آنجا شهید شد از این ناحیه است غاضریه با غین معجمه
و بعد از الف ضاد معجمه و راء مهمله منسوب بغاضره از بنی اسد است و آن قریه ایست از نواحی کوفه نزدیک
بکربلا شفیه بفتح شین معجمه و کسر فاء منسوب است بسوی شفار حموی گوید شفیه بضم اول تصغیر شفار است
اسم چاهی است که جماعت بنی اسد کنده اند و بعضی سقیه با سین مهمله و قاف دانسته اند صاحب نور الابصار
گوید چون امام حسین علیه السلام و حر بن یزید بشرحیکه مسطور شده در دو منزلی کوفه یکدیگر را ملاقات کردند و عرض
کرد من در اینوقت و این لشکر و این حکم پسر زیاد نمیتوانم از تو جدائی گیرم اما تو بیرون از اینراه که میسپاری
براهی دیگر رهسپر شو و بهر کجا که میل مبارکت تعلق گیرد روی کن و من به پسر زیاد مینویسم که حسین را در آن راه که
میسپردم ندیدم و براهی دیگر برفت و بروی دست نیافتم و ترا بخدای سوگند میدهم که بر جان خود و اصحاب خود
ببخش و بروایتی عرض کرد بر جان من ببخش پس آنحضرت براهی دیگر که غیر از جاده معتاد بود راه گرفت و بجانب
حجاز مراجعت فرمود و با اصحاب خود در تمام آنشب راه سپار بودند و چون بامداد چهره برگشود حر بن یزید را

الشکر

بالشکرا و همراه خود بدید فرمود چگونه شد که باز آمدی عرض کرد جاسوس ابن زیاد از من سعایت کرد و نامه
از جانب او بمن پیوست و در کار تو بسی نکوهش بمن کرده است و نوشته است بر حسین دست می یابی و
او را از دست میگذاری ببایست مراقب او باشی و از وی مفارقت نجوئی تا لشکرهای بسیار بتو باز رسد از اینروی
هیچ راهی برای من بجدا ماندن از تو نماند و آنحضرت ناچار در همانزمین که در آنجا بامداد فرمود فرود شد
و از آنمکان و نام وی بپرسید عرض کردند کربلا است بالجمله موافق روایت اغلب نویسندگان چون حر بن یزید
در زمین نینوا بممانعت آنحضرت اندر شد زهیر بن قین را خشم فرو گرفت و در خدمت امام حسین سلام الله علیه
عرض کرد سوگند با خدای آنچه بعد از این میرسد از آنچه اکنون می بینیم شدیدتر و صعبتر است یعنی آن لشکر و تهیه
که بعد از این از کوفه بحرب ما میرسند از این جماعت سخت تر و بیشتر خواهند بود و محاربت و مدافعت ایشان
اصعب است و هر چند بر ما بگذرد کار بر ما دشوارتر میشود ای پسر رسول خدا جنگ نمودن با این جماعت در اینساعت
از برای ما سهل تر است از محاربت با سپاهی که از این بعد بر سر ما میآیند قسم بجان من که از این پس لشکری ساخته
حرب ما خواهند شد که با آنها از شدت کثرت قدرت محاربت نتوانیم یافت بهتر اینست که در همین وقت با
این جماعت جنگ نمائیم امام حسین صلوات الله علیه فرمود من در مقاتلت بدایت نمیکنم تا برانگیزد و حجت تمام
گردد آنگاه در میان اصحاب کرام بپای خاست و این خطبه را که در فارسی باینمضمون قریب است قرائت
کرد پس از حمد و ثنای خدا و یاد کرد درود جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود ای مردمان بر این محنت و بلا
و شدت و عنا که در این ایام بر ما فرود گشته نگران هستید همانا اینجهان ناپایدار دیگرگون بگشت و بدیگر آئین
صورتی بر نوشت و آنچه معروف آن بود جانب ادبار گرفت او امر و نواهی الهی و سنت رسول از میانه برخاست
و نیکی و احسان روی برتافت و بر کارهای ناهنجار استقرار گرفت و از این زندگانی ناساز مدتی دراز باقی نیست
و از عمر ناپایدار جز اندکی آب اگوار نیم خوار که بکاسه اندر مانده و عیشی ناخوش و ناسازگار که در چراگاهی وخیم
و مرتعی ذمیم بسپارند بر جای نمانده مگر نگران نیستید که مردمان پیروی حق و راستی نکنند و از باطل روی بر
نتابند پس واجب و سزاوار است که شخص مؤمن یکباره از روی درستی و راستی بسوی خدا و نذر روی کند
و در ملاقات او رغبت جوید و من در اینروزگار ناستوار مرگ را جز شهادت و سعادت و زندگانی با گروه
ستمکار را جز خواری و ندامت نیافته ام چون کلمات آنحضرت بپای رفت اینوقت زهیر بن القین با اصحاب
کرام گفت شما سخن میکنید یا من بگویم گفتند تو بگوی زهیر عرض کرد آنچه فرمودی بگوش سپردیم و مقالت
ترا ای پسر رسول خدای بشنیدیم و اگر اینجهان بر ما بپاید و ابدالدهر در وی بپائیم و زندگانی جاوید یقین کنیم
جز شهادت در رکاب تو و از بهر مرگی نباشد ما آن مرگ را بر آن زندگی همیشگی برگزینیم و در حضرت تو جان نثاری
کنیم و از یاری تو کناری نگیریم چون کلمات زهیر بن القین بپای رفت هلال بن نافع بجلی از جای بر جست و
عرض کرد سوگند با خدای ملاقات پروردگار خود را اکروه نمیدانیم و بر نیات خود و آن بصیرت و علم که بر مراتب
و مقامات تو داریم ثابت قدم هستیم دوست میداریم دوستان ترا و دشمن هستیم با دشمنان تو بعد از وی
بریر بن خضیر بر خاست و عرض کرد سوگند با خدای ای پسر رسول خدای همانا یزدان کریم منتی عظیم بر ما برنهاد

ونعمتی

ونعمتی عظیم برخوردار نشد که آن توفیق و سعادت دریافتیم که در حضور مبارکت با دشمنان دین مخالفان
آیین جنگ نمائیم و چندان بکوشیم و بکشیم تا در راه یاری و محبت چون تو امام بزرگواری تنهای ما را پاره پاره
و اعضای ما را قطعه قطعه نمایند معلوم باد سید بن طاوس علیه الرحمه صدور این خطبه مبارکه را بعد از وصول
نامه عبیدالله بن زیاد نوشته و بعضی در منزل ذی حسم دانسته اند و برخی بعد از ورود بکربلا مذکور میدارند

بیان تحقیق در بعضی مطالب لازمه
که محل اختلاف مورخین است

چنانکه در تلو این مسطورات و نگارش اسامی منازل مسطور شد اختلافات کثیره پدید آمد و چون اکنون زمانی
دیر باز برگذشته و اغلب آن منازل و محافل و معاقل را نام بگشته بلکه یکباره منهدم و ویران گردیده و نشانی
از آن بر جای نمانده است یقین و تقریر آن بسی مشکل است بلکه ممکن نیست و اگر بحسب تعیین فرسنگ او مقیاس
نیز بخواهند مشخص گردانند سخت بعید است و اگر ممکن بود بر غالب مورخین و محدثین روزگار پیشین که بیشتر
ایشان را در حدود حجاز و آن صفحات مسکن و موطن و منشار و مولد است اینگونه مبهم نمیماند و در ذکر منازل و
شرح مسائل و ترتیب محافل این جمله اختلاف حاصل نمیشد و عمده این اختلاف از دو مطلب است یکی از آن باشد
که بعضی نوشته اند آنحضرت از مدینه طیبه یکباره جانب کوفه گرفت و بمکه معظمه اندر نشد و برخی مینویسند از مدینه
بمکه و از مکه بکوفه شد و روایت اعم همین است و گروهی مینویسند از مدینه بمکه آمد و دیگر باره از مکه بمدینه شده
و وداع کرده جانب کوفه گرفت جهت دیگر اینست که چون حر بن یزید آنحضرت را از دو منزلی کوفه بازگردانید و
امام علیه السلام آنشب را آهنگ مراجعت بسوی حجاز تا بامداد راه سپرد و صبحگاه دیگر باره حر و سپاه او
باز آمدند و آنحضرت را بازگردانیدند مجدداً آن منازل و محافل ورود فرمود و پاره مکالمات روی نمود
لکن بر غالب نویسندگان مبهم مانده و آن وقایع را که در هنگام راه سپردن آنحضرت در منازل طی راه گذشته
با آنچه در حال آهنگ معاودت بحجاز روی داده فرق ننهاده اند و مخلوط ساخته اند مثلاً در آنوقت که امام
علیه السلام مستقیماً بکوفه راه میسپرده و در قصر بنی مقاتل با عبدالله بن حر جعفی ملاقات کرده و بعضی مکالمات
در میانه گذشته و مسطور نموده اند در آنزمان که امام علیه السلام از حر جدا گشته و قصد مراجعت بحجاز فرمود
دیگر باره بقصر بنی مقاتل عبور داده است همچنان مرقوم داشته اند چنانکه بر اهل بصیرت مکتوم نمیماند همانا در
ابتدای حرکت حضرت امام حسین علیه السلام بجانب عراق مسطور داشتیم که بعضی بر آن عقیدت هستند که
امام علیه السلام از مکه معظمه عازم سفر کوفه گشت در بین راه بمدینه طیبه بیامد و بزیارت قبر مطهر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله نائل گردیده با یاران و دوستان خود و اقربا و اخیار وداع فرموده آنگاه روی بکوفه
نهاد و گویا ابو مخنف در بیان این خبر انفراد داشته باشد و آنکس که بر این عقیدت میرود بر اینگونه اقامت
برهان مینماید که هیچ جای شبهت نیست که آنحضرت چون در بیست و هشتم رجب المرجب از مدینه با آهنگ
مکه بیرون شد ظاهراً بعزم عراق مصمم نبود بلکه از خوف اعداء و پناه بحرم خدا شب هنگام بدون اطلاع
دیگران پوشیده جانب راه گرفت و جز برادر خود محمد بن حنفیه را آگاه نساخت و مکالمات با ام سلمه

و شرفای زنهای بنی هاشم و زیارتهای قبر مطهر رسولخدا و صدیقه کبری و رؤیای آنحضرت بعد از
مراجعت بمدینه و توجه از مدینه بکوفه است ابو مخنف میگوید چون مسلم شهید شد خبر شهادت او و مجاری حالاتش
از آنحضرت منقطع ماند و امام علیه السلام سخت باندیشه رفت و اهل بیت و موالی خود را فراهم ساخته و از آنچه
احساس فرموده و در حق مسلم اندیشه مند شده بود بیان کرد و فرمان کرد که از مکه بمدینه کوچ دهند پس شترها بیاوردند
و بر آنها بار بربستند و بجانب مدینه برنشستند و آنحضرت پس از ورود بمدینه بقبر مطهر جدش رسولخدای صلی الله
علیه و آله بیامد و آنمکان مقدس را در بر گرفت و سخت بگریست و بخواب شد و رسولخدای را در خواب بدید
که همی فرمود ایفرزند من هرچه زودتر شتاب گیر که مادرت و پدرت و برادرت حسن و جده ات خدیجه کبری
بیامده اند و بجمله بدیدارت اشتیاق دارند پس بجانب مادرت کن حسین علیه السلام گریان بیدار شد
و از شوق دیدار رسولخدای میگریست و محزون بود و نزد برادرش محمد بن حنفیه که در آنوقت علیل و رنجور بود
بیامد و آنداستان بگذاشت محمد بگریست و گفت ای برادر چه میخواهی بکجای بیاوری فرمود اراده کوچیدن
بعراق را دارم چه در کار پسر عمم مسلم بن عقیل اندیشناک میباشم محمد عرض کرد ترا بحق جدت محمد صلی الله علیه
و آله سوگند میدهم که از حرم جدت رسولخدای مفارقت نکنی چه ترا در اینجا اعوان و انصار بیشمار هستند فرمود
از سفر عراق چاره نیست محمد عرض کرد قسم بخدای فراق تو مرا محزون میکند و جز بواسطه این مرض سخت که مرا در
سپرده هیچ چیز از مسافرت با تو باز نداشته قسم بخدای برادر آنقدرت ندارم که بر قبضه شمشیر و کعب نیزه
دست در آورم سوگند با خدای بعد از تو بر هیچ چیز دنیا شادان نخواهم بود و ابداً فرخناک نخواهم گشت آنگاه
چنان بگریست که بیهوش بیفتاد آنگاه از آن پس که بهوش گرائید گفت ای برادر ترا بخدا میسپارم و تو مظلوم
شهید میشوی پس امام حسین علیه السلام با آنجناب وداع فرمود و باینحکایت باندک بینونتی اشارت شده
مراجعت فرمودن آنحضرت از مکه با مدینه با آن حالت خوف بیرون از غرابت نیست مگر اینکه گوئیم در آنزمان که
آنحضرت خائفاً از مدینه بیرون شد ولید بن عقبه حاکم مدینه بود و یزید او را فرمان کرده بود که [illegible]
لکن در آنهنگام که از مکه بمدینه مراجعت میفرمود چنانکه مذکور داشتیم عمرو بن سعید والی مدینه شده و امارت
حاج را بمکه روی نهاده و در آنهنگام در مدینه حکمرانی نافذ فرمان نبود که موجب تقیه و وحشت سخت باشد از
اینروی امام علیه السلام برای مشرف شدن بقبر مطهر و زیارت مرقد منور جد و مادر و وداع با کسان و
یاران و سپردن ودایع امامت را بجناب ام سلمه رضی الله عنها و آنمطالب که خود صلاح میدانست بمدینه
بیامد و نیز صاحب فوادح حسینیه چنانکه در اسرار الشهاده و بعضی کتب دیگر و ریاض الاحزان مسطور است
مینویسد چون امام حسین علیه السلام بعد از آنکه از مکه بمدینه آهنگ سفر کوفه فرمود شب هنگام بسوی قبر
جدش روی نهاد الی آخر الخبر و نیز شیخ مفید در کتاب النبی مینویسد چون ابوعبدالله الحسین از مکه راه برگرفت
تا بمدینه درآید چندین فوج از فرشتگان با وی ملاقات کردند چنانکه مسطور نمودیم و همچنین وداع کردن آن
حضرت با اهل و دوستان مدینه و مشایعت اهل مدینه در خدمت آنحضرت و زاری و بیقراری ایشان دلالت
بر آن کند که در مراجعت از مکه بمدینه است چه در دفعه اول که آنحضرت خائفاً و شب هنگام بمکه میرفت

مقام و موقع اینگونه وداع و مشایعت و اظهار حزن و اندوه مردم مدینه نبود و از این است که در
بیان وقایع عرض راه و منازل اینگونه اختلاف حاصل شده است و بعضی داستان فلان منزل را
در حال فراب و بعضی در وقت ایاب امتیاز نداده و مخلوط ساخته اند

بیان حرکت موکب زینت کوکب حضرت سید الشهداء ارواح الخلایق له الفداء بزمین کربت قرین کربلا

آنکه سرادقیکه ملک محرمش بود کندند از مدینه و برکربلا زدند از ابتدای جهان تا انتهای آن هیچ مخدی
خوابگاه چنین خفتگان و هیچ موردی حسرتگاه چنین تشنگان و هیچ مخیمی خیمه گاه چنین ذخایر ایام و مرقد
چنین سادات شهادت فرجام و هیچ مخزنی نگاهبان چنین ودایع یزدانی و هیچ مصنعی محل چنین صنایع سبحانی
و هیچ زمینی مدفن چنین دفاین رحمانی نگردیده است هیچکس نداند که زمین نینوی و دشت کربلا را که مقام
قصور و منازل سرور چنین سلاطین کامکار و فرمانفرمایان خنجر گذار بوده است این بخت و طالع از کجا بود
که بر طبقات آسمان و عرش یزدان برتری جوید و حفره روح آفرینش و روان بینش و جسم دانش و خون
خداوند آب و آتش گردد و پیکر منور سبط پیغمبر سلیل ساقی کوثر نور دیده زهرا جگرگوشه محمد مصطفی شقیق حسن
مجتبی پدر ائمه هدی سید الشهداء ولی کارخانه آفریننده ارض و سما مقتدای جبرائیل روزی بخش میکائیل بشیر
اسرافیل مغیث عزرائیل حارس افلاک هادی املاک علت ایجاد هر چه هست تشنه جام الست نماینده بلند و پست
روان روح الامین خلاصه آل طه و یس مرغوب هر راغب مطلوب هر طالب ملجاء العالمین ملاذ الثقلین
امام الخافقین حضرت ابی عبدالله الحسین روح من سواه فداه را ضریحی مطهر شود خجسته بختا و فرخنده طالعا
ای باشرافت زمین سعادت قرین که از نهایت عظمت و شرافت فرش را بالعرش و عرش را بالفرش و آسمان را
بزمین و زمین را بآسمان و افلاک را بخاک و خاک را با فلاک و اجسام ارضیه را بالعرصه ملکوت و ارواح ملکوتیه را
خدام پهنه ناسوت گردانیدی از آن هنگام که حفتنگاه این پیکران نورانی و انوار یزدانی شدی تا گاهی که در
صور دمند و خلایق بعرصه محشر نشور گیرند چه افواج ملائک از زمین برشده ارائک باین زمین فرود آیند و تا
قیامت صعود نخواهند و این خاک پاک چه دردها شفا دهد و چه دعاها مستجاب کند و چه چشمها روشن و چه
درونها گلشن گرداند و چه بسیار معاصی کبیره را مایه مغفرت و چه مثوبات اخرویه را موجب موهبت و چه
حاجتهای بزرگ را اسباب قضا و چه مقاصد جلیله را علت روا شود هر گوشه اش مطاف هزاران ملک و
هر بقعه اش سایبان هزاران فلک خانه کعبه اش با آن کعبه مقصود روبها و بیت المعمورش با آن روضه مسعود
خویها و بهشت موعودش را از آن حدائق محمود بویهاست تسبیح خداوند سبوح را از سبحه آن تراب پر فتوح
کالها و حور العین خلد برین را از سرمه اینخاک تابناک جمالها کشتی های بیقرار را از گردش قرارها و قالبهای
بیمار را از نسیمش مدارهاست هر روزی کرامتی از آن ظاهر و معجزه پیغمبری مرسل و ولی و وصی کامل مشهود
و شفای امراض مزمنه در آن محسوس و قضای حوائج خطیره از آن منصوص است چه خوب میفرماید
ولقعصب میورزد ملاجامی با آنهمه تعصب کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین هست این سفر بمذهب عشاق

فرض عین کعبه بگرد روضه او میکند طواف رکب الحجیج این تروحون این این از قاف تا بقاف
پر است از کرامتش آن به که حیله جوی کند ترک شید و شین یاقوت حموی در معجم البلدان گوید کربلا بفتح
کاف و سکون را و با موحده مفتوحه و لام و الف ممدوده همان موضع است که حضرت حسین بن علی
سلام الله علیهما را در آنجا شهید کردند در طرف صحرای کوفه واقع است از جانب فرات و اشتقاق اینکلمه
از کربله است که بمعنی سستی و رخاوت قدمین است و تواند بود که آن زمین را بواسطه سستی این نام نهاده باشند
و میتواند بود که از کربله بمعنی پاک کردن گندم و مانند آن باشد از سنگریزه و خاشاک و چون این زمین از سنگریزه
پاکیزه است این نام یافته باشد و کربل بمعنی علف خاص نیز هست شاید آن زمین چون علف زار بسیار دارد کربلا
خوانده شده باشد و نیز از کربله بمعنی خالص و زکی مأخوذ است چه زمینش طیب و خالص است در خبر است
که بهترین فرزندان پیغمبران در اینمکان جای گزیده و سر بیشتر ایشان را در آنجا با لب تشنه و شکم گرسنه از روی
ظلم و ستم بریده اند و فرشتگان آسمان هزار سال قبل از شهادت سید الشهداء صلوات الله علیه این زمین را
زیارت میکردند و بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت خلایق آفریده شده و زمین کعبه خواست بر آن افتخار
جوید خطاب رسید که در حضرت زمین کربلا خاضع و ذلیل باش و در خبر است که از آن پیش که حسین علیه السلام
در این زمین شهید شود یکصد پیغمبر و یکصد فرزند زاده پیغمبر را در این زمین بکشتند و این زمین را با گل و درخت آن
و هر چه در آن است در قیامت در بهشت زفاف دهند چنانکه عروس را بسوی شوهر زفاف میدهند و گروهی
از پیغمبران بزرگوار در اینخاک فیض آثار بگذشته اند و بیاد مصائب جلیله فرزند خاتم رسولان افتاده گریان و
نالان گردیده و بر قاتل او لعنت فرستاده اند و فضیلت این زمین از حد و حصر بیرون است و حور العین از
ملائکه مقربین اینخاک پاک را برای سبحه طلب کنند و اینمکان را چنانکه سبقت نگارش گرفت نینوی نیز گویند
و شهر بابل که پایتخت نمرود بوده است در این زمین بوده است و عمورا نیز خوانند ابن اثیر گوید عمورا محل
روییدن دندانها و گوشتی است که بین مغارس آنست و احد آن عمر بفتح است مضموم هم خوانده اند و عمورا
در آن خبریکه در خرائج از حضرت رسولخدا در باب شهادت امام حسین وارد است مذکور است حموی گوید
عمیر بلفظ تصغیر عمر موضعی است نزدیک مکه معظمه و عمیر اللصوص نزدیک حیره است و نیز غاضریه گفته اند و
شاطی الفرات گویند و شط بمعنی آنطرف نهر است که آب بآن پایان گیرد و بمعنی جانب وادی میباشد و شاطی
وادی یعنی جانب وادی و ارض الطف نیز گویند طف بفتح طاء مهمله و تشدید فاء بمعنی ساحل دریا و جانب صحرا ست
و از این بابت آنطفی که حسین علیه السلام در آنجا شهید شد و از این روی این نام یافت که در طرف بیابان است
از پهلوی نهر فرات حموی گوید طف عبارت از آن زمینهاست که مشرف است بر زراعت گاه عراق و طف
زمینی است از ضاحیه کوفه در طرف بیابان کوفه و مقتل حسین علیه السلام در آنجا روی داد و چندین چشمه
جاری دارد و نیز این مکان را دشت ماریه خوانند یعنی محل قتال و جدال و مأخوذ از مرا است و بعضی کربلا را
کربکی با یاء حطی دانسته اند و نیز این مکان را حائر خوانند حمدالله مستوفی قزوینی در سبب تسمیه این مکان باین
نام مینویسد که چون در زمان متوکل عباسی آب باین زمین بستند تا قبر منور را خراب گردانند آب حیرت

معنی کربلا

آورد و زمین قبر شریف خشک و آسوده باند باین علت حایر خوانده شد حموی گوید غاضریه با غین وضاد معجمتین منسوب بغاضره از بنی اسد است و آن قریه از نواحی کوفه نزدیک بکربلا است و نیز حموی در شرح طف میگوید ابو دهبل جمحی این اشعار را در رثای حسین بن علی و آنانکه در خدمت آنحضرت در زمین طف شهید گشته است از آنجمله این شعر است مَرَرْتُ بِاَبْیاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ اَرَها اَمْثالَها یَوْمَ حَلَّتِ اَلا اِنَّ قَتْلَی الطَّفِّ مِنْ آلِ هاشِمٍ

و هم در این اشعار گوید تُبِیتُ سُکاری مِنْ اُمَیَّةَ نُوَّماً وَبِالطَّفِّ قَتْلی ما یَنامُ حَمیمُها وَمَا اَفْسَدَ الْاِسْلامَ اِلَّا عِصابَةٌ تَاَمَّرَ نَوْکاها فَدامَ نَعیمُها

و نیز نینوی را میگوید بکسر نون بر وزن طیطوی در سواد کوفه است و کربلائی که حسین صلوات الله علیه در آنجا شهید شد از این ناحیه است شاعری از اهل موصل گوید فَاسْتَفِقْ اَنَّا بِکُرَةٍ بَعْدَ هَمِّهِمْ رَجُلٌ تُسْکِنُ حِضْنی نِینَوی

و میگوید ماریه بتخفیف یا رکنیه ایست در زمین حبشه و از دشت ماریه چیزی یاد میکند و نیز میگوید حایر در اصل آن حوضی است که آب باران بآن میریزد چه آب در آن متحیر میشود و در اقصای آن بازنای آن باز میگردد و بیشتر مردمان حایر را حیره مینامند چنانکه عایشه را عیشه گویند و حایر قبر حسین بن علی علیهما السلام است و چون از حایر کربلا را خواهند حیر بلا اضافه گویند

بیان نزول خیام مصائب ارتسام حضرت امام حسین بزمین محنت انجام کربلاء

چون امام حسین صلوات الله علیه در جواب زهیر بن القین فرمود من باینجاعت بمحاربت بدایت نکنم عرض کرد با این قریه راه برگیریم تا در آنجا منزل کنیم چه مکانی استوار و بر شاطی فرات مشرف است و اگر این گروه ما را از وصول باین قریه مانع شوند با ایشان جنگ دهیم و جنگ نمودن با این مردم بر ما آسان تر از حرب کردن با آن سپاه گرانی است که از این پس بقتال ما آیند فرمود این قریه را چه نام است عرض کرد عقر نام دارد امام حسین علیه السلام عرض کرد بار خدایا من بتو پناه میبرم از عقر چنان مینماید که آنحضرت این لفظ را بفال میمون نگرفت حموی در مراصد الاطلاع میگوید عقر بفتح عین مهمله و سکون قاف در چند موضع است و عقر بابل نزدیک بکربلا از نواحی کوفه است و بقول ابن اثیر در همان زمین نینوی در روز پنجشنبه دوم محرم الحرام فرود شد و بقول دیگران حر بن یزید در همین روز آنحضرت را در زمین محنت قرین کربلا فرود آورد و خود با لشکرش در برابر آنحضرت فرود آمد سبط ابن جوزی گوید چون اوایل خیل ابن زیاد با آنحضرت باز خورد و آنحضرت اینحال را بدید بجانب کربلا عدول گرفت و تکیه بر نیزه بکرد و قسم خورد که جز از یکطرف با دشمن برابر نشود و قتال ندهد پس فرود شد و خیام مبارکه را برزد و محمد بن طلحه شافعی گوید آنحضرت با اهل و اصحاب خود در روز چهارشنبه و بقولی پنجشنبه دوم محرم الحرام در کربلا نزول فرمود صاحب عوالم نیز گوید در پنجشنبه دوم محرم در نینوا فرود شدند و صاحب فصول المهمه در روز چهار شنبه هشتم محرم الحرام دانسته صاحب نور الابصار نیز در چهارشنبه هشتم با صاحب فصول المهمه بر یک عقیدت رفته است و در صواعق ابن حجر باین خبر عنایت شده است طبری گوید عمر بن سعد در اول محرم با چهار هزار مرد روی بباديه نهاد و حسین بن علی علیهما السلام از قادسیه بر سه میلی فرود آمد و حر بن یزید از طرف پسر سعد مأمور شد و چون سه منزل از قادسیه برفت امام حسین علیه السلام را با آنهمه بار و بنه و عیال بدید که فرود شده بود عرض کرد بکجا میشوی فرمود بکوفه عرض کرد باز گرد اینک عمر بن سعد با چهار هزار مرد سپاهی میرسد و

روز ورود و یکی بعد

مسلم

مسلم بن عقیل را بکشتند فرمود با اینجمله اهل و عیال چگونه باز گردم گفت برخیز و از راه معتاد بریکسوی برو و آنحضرت از یکسوی جانب راه گرفت تا بکربلا رسید و در آنجا فرود گردید و اعثم کوفی گوید چون حر بن یزید با آنحضرت عرض کرد بسعادت بجانب کوفه باز گرد با یاران خود فرمود هیچیک از شما بجاده که غیر از شارع اعظم بکوفه برود آگاهی دارد طرماح بن عدی عرض کرد یابن رسول الله من راه دیگر میدانم فرمود از پیش برو و ما را قلاوزی کن تا از آنراه که میدانی روان شویم طرماح از پیش روی ایشان روان شد و اهل بیت و اصحاب در عقب او برفتند و روز دیگر طرماح ایشان را بعذیب الهجانات سانید چون در آنجا فرود شدند ناگاه دیدند حر با لشکر خود بآنجا رسید امام حسین علیه السلام فرمود از چه روی در عقب ما بیامدی آخر نه تو گفتی که از بیراهه بهر کجا که خود خواهی روی کن چون ما در این سرزمین بیامدیم چرا در اثر ما بیامدی عرض کرد چون از آن مکان برفتی نامه عبیدالله رسید و مرا بضعف و بد دلی منسوب داشت و نکوهشها کرد و ملامتها نمود که از چه جهت بگذاشتی حسین بن علی برفت و او را نزد من نیاوردی امام حسین علیه السلام فرمود اکنون بگذار تا بدیه نینوی شویم عرض کرد اینکار نتوانم کرد چه از اختیار من بیرون است اینک فرستاده پسر زیاد مراقب کردار من است تا بدو خبر دهد اینوقت زهیر بن القین این کلمات مسطوره را در خدمت آنحضرت بگذاشت آنحضرت در جواب زهیر بن القین فرمود من بجنگ ابتدا نمیکنم اگر ایشان بمحاربت سبقت نمایند بدفع ایشان برآئیم و اینساعت مصلحت آنست که بجانب کربلا روانه شویم چه آب فرات بدانموضع نزدیکست بلکه متصل بآب فراتست اگر ایشان با ما جنگ کنند ما با ایشان جنگ نمائیم و از خدایتعالی مدد خواهیم پس آب در چشمهای آنحضرت روان شد و در آن منزل فرود آمد و حر در مقابلش با هزار سوار و بقولی دو هزار سوار فرود گشت و این خبر با آن اخبار که امام علیه السلام از نام کربلا پرسید و با آنخبر که زهیر عرض کرد بزمین کربلا فرود آئیم و چون امام حسین علیه السلام نام کربلا را بشنید بگریست منافی است دیگر اینکه با اینخبر اخیر که یاد شد دیگر اخبار نیز منافی نیست غایت در زینة المجالس صاحب روضة الصفا گوید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام فرمود پناه میبرم بخدا از عقر با حر بن یزید فرمود در طی راه با ما موافقت کن تا قدمی چند نهاده نزول کنیم چون اندک مسافتی قطع کرده بکربلا رسیدند مخالفان سر راه را بر آنحضرت گرفتند و گفتند تجاوز از اینمکان جایز نیست در همین جا بایست فرود آمد که فرات بتو نزدیکست صاحب کشف الغمه نیز با محمد بن طلحه شافعی موافقت دارد و از مسطورات حافظ ابرو نیز معلوم میشود که ورود آنحضرت در دوم شهر محرم الحرام بوده است و در بعضی کتب مرقوم است که چون آنحضرت بکربلا رسید بجانب نینوا میل فرمود حر بن یزید بموجب حکم جدید ابن زیاد مانع گردید و ایشان را در همان مکان فرود آورد و در کتاب تظلم الزهرا مسطور است که زهیر بن القین با آنحضرت عرض کرد ما را ببر تا بکربلا فرود آئیم چه در کنار آب فرات واقع است در آنجا اقامت کنیم اگر با ما جنگ دادند ما نیز با ایشان قتال دهیم و از خداوند در محاربت اینجماعت اعانت طلبیم امام حسین را اشک در چشم بگشت و عرض کرد پروردگارا من پناه میبرم بتو از کرب و بلا و در همان موضع منزل گرفت و حر بن یزید با هزار تن سوار در برابرش فرود آمد معلوم باد در کتب مورخین و محدثین زمان ورود آنحضرت را بزمین کربلا غالباً در روز پنجشنبه دوم محرم الحرام

و بعضی

ولبعضی از متقدمین روز چهارشنبه هشتم دانسته اند و در کتاب ینابیع المودة این خبر را اختیار کرده است
و در هر صورت اگر پنجشنبه دوم یا چهارشنبه هشتم نزول فرموده باشند قتل آنحضرت در روز جمعه خواهد بود
و اصح اقوال نیز روز جمعه را اختیار مینماید و پاره از مدققین نوشته اند که از قول بعضی مستفاد میشود ورود
آنحضرت ظاهرا در روز هفتم میباشد و نیز خلاف است که از روز چهارشنبه یا پنجشنبه بوده است و در نظر
چنین مینماید که روز هشتم صحیح تر باشد زیرا که ابن زیاد را نسبت با آنحضرت عداوت و عنادی خاص بود و همت
بر آن مصروف میداشت که هرچه زودتر چاره کار آنحضرت را بکند و راه صلح و اصلاحی برای امام علیه السلام
نماند و از آن اندیشه مند بود که با زندگانی آنحضرت امر سلطنت یزیدی و امارت امرای بنی امیه و حکام ایشان
استقرار و استقلال نمیگیرد و چون سلطنت ایشان قوت نیابد حکومت او نیز جانب تزلزل و بطلان یابد و هیچ شک
و شبهتی نمیرود که لشکر آنمرد و دبجمله از مردم کوفه بوده اند و از دیگر جای نبوده اند و در آنزمان شهر کوفه دارای
انبوه سپاه بود و از کوفه تا کربلا مسافتی بعید نبود و تجهیز سپاه برای پسر زیاد آسان بود و در یک روز و دو روز
این تهیه ممکن میگشت لاجرم چگونه میشود که موکب امامت کوکب امام علیه السلام روز دوم محرم بکربلا نزول
فرماید و ابن زیاد هشت روز آنحضرت را مهلت دهد چنانکه بر اهل خبر و تتبع آثار پوشیده نیست راقم حروف
گوید تحقیق این محقق بیرون از تدقیق نیست اگرچه غالب اخبار و همچنین نامه نوشتن عمر سعد با ابن زیاد و پاسخ
رسیدن آن مخالف این بیانست و همچنین خبریکه ورود ابن سعد در کربلا در روز اول محرم بود منافی این تقریرات

بیان بعضی کلمات و اخبار حضرت سید الشهداء
علیه السلام بعد از ورود بدشت پر بلای کربلا

چنانکه بیشتر نویسندگان مرقوم داشته اند چون امام علیه السلام از حر بن یزید جدا شد و در آنشب تاریک و
هولناک بدون اینکه مکانی معین و معلوم را در سپارند راه نوشتند تا سفیده صبح سر برکشید اسب آنحضرت
در زمینی هولناک فرود آمد و بایستاد هرچند امام علیه السلام تازیانه بآن حیوان اشارت فرمود گامی از پس گامی
برنداشت و بقولی از آن اسب فرود شد و بر اسبی دیگر برآمد آن اسب نیز از جای جنبش نکرد و بر اینگونه شش
اسب و بروایتی هفت یا هشت اسب عوض کردند و این جمله مرکبها بر طریق اسب اول ثابت قدم بماندند و از جای
حرکت نکردند چون امام علیه السلام اینحال را بدید فرمود ایقوم این زمین را چه نام است عرض کردند ارض
غاضریه مینامند فرمود جز این چه نام دارد عرض کردند نینوا فرمود غیر از این چه گویند عرض کردند ارض ماریه خوانند
فرمود جز این چه مینامند عرض کردند شاطی الفرات فرمود آیا جز این نامها نامی دیگر دارد عرض کردند کربلا
و بقولی فرمود ایقوم چه موضع است این زمین عرض کردند اینمکان ارض غاضریات است فرمود ایقوم آیا غیر
ازین نامی دارد عرض کردند اراضی نینوی میخوانند فرمود آیا جز این دو نام بنامی دیگر معروف است عرض کردند
آری شاطی الفرات فرمود آیا نامی دیگر برای آن هست عرض کردند آری اینزمین را کربلا میخوانند و بقول محمد
بن طلحه شافعی چون آنحضرت بکربلا رسید فرمود اینست کربلا موضع کرب و بلا و بقولی چون عرض کردند کربلا نیز
نام دارد فرمود الله اکبر اینزمین کربلا است این جای ریختن خون ما است و موافق اقوال دیگر و

شینک زمین نینوی بزمین کربلا میرسد

قول ابی اسحق اسفراینی آنحضرت با یاران خود روان بود تا بشهری در آمد و از نام آن بلد پرسید و در آنجا
جمعی کثیر جای داشتند و اگرچه اطلاق لفظ بلد در آنزمان بر زمین کربلا صحیح نمیافتد بالجمله عرض کردند شاطی
الفرات نام دارد فرمود جز اینش اسمی باشد عرض کردند ای ابو عبدالله سیر بفرمای و پرسش بفرمای فرمود
پرسش میکنم از شما بحق خدای و حق جدم رسول خدای صلی الله علیه و آله که مرا از نام دوم آن بگوئید عرض
کردند کربلا در اینوقت آنحضرت آهی سرد برکشید و سخت بگریست و فرمود اینزمین قسم بخدای زمین اندوه و
بلا است آنگاه فرمود ایقوم مشتی از خاک اینزمین بمن دهید پس یک مشت از خاک آنزمین بحضرتش بیاوردند
بگرفت و ببوئید آنگاه مشتی گل از جیب مبارک بیرون آورد و فرمود این گلی است که از جانب یزدان پاک جبرئیل
برای جدم رسول الله صلی الله علیه و آله بیاورد و عرض کرد این از موضع تربت حسین است آنگاه امام حسین
علیه السلام از دست بیفکند و فرمود هر دو را یک بوی است بعد از آن گفت ایقوم فرود شوید و از جای خود
حرکت مکنید بخدا قسم اینجا خوابگاه شتران ما است قسم بخدای در اینجا خون ما بناحق ریخته شود سوگند بخدای
در اینجا پرده حشمت و عظمت و حرمت ما را بتک نمایند و حریم ما را اسیر گردانند قسم بخداوند در اینجا مردان
ما را از شمشیر بران بگذرانند قسم بخداوند در اینجا کودکان ما را چون گوسفندان سر برند سوگند با خدای قبور ما
بزیارت کنند سوگند با خدای حشر و نشر ما در اینزمین خواهد شد و در اینجا مردم عزیز ذلیل خواهند شد قسم بخدای
در اینجا رگهای گردن ما را ببرند و ریش مرا بخون من رنگین مینمایند و ملائکه آسمان جدم و پدرم و مادرم را تعزیت
میگویند قسم بخداوند در اینجا جدم را وعده داده یعنی بشهادت من خبر فرموده و هرگز خلفی در وعده او نیست
بعد ازین کلمات فرود شد و اصحابش بجمله فرود آمدند و حر زودتر از همه فرود آمد و صاحب مناقب گوید بعد از
آنکه بکربلا فرود شد روی با اصحاب خود آورده فرمود مردمان بندگان دنیا هستند و دین ضعیف شده و در
ان بزبان ایشان است از دوی قلب و تا آنچه که معاش ایشان قرین آسایش باشد دینداران بسیار
هستند و اگر دچار بلا و آزمایش گردند مردم دیندار اندک میشوند آنگاه فرمود آیا اینموضع کربلا است عرض
کردند آری یا بن رسول الله فرمود اینست موضع کرب و بلای آخر الخبر چون آنحضرت این کلمات را بفرمود علی
اکبر سلام الله علیه پیش آمد و عرض کرد ای پدر بزرگوار این قال و این مقال چیست فرمود ای فرزند گرامی پدرم
در هنگام سفر صفین باینمکان عبور داد و من نیز در خدمتش ملازمت داشتم پس در اینجا توقف کرد و فرود آمد
و سر در کنار امام حسن نهاد و من بر فراز بالین او نشسته بودم ناگاه گریان از خواب در آمد برادرم عرض کرد
ای پدر ترا چه افتاد فرمود در عالم واقعه چنان دیدم که دریائی از خون در اینجا بود و حسین من در این دریا در
افتاده است و همی دست و پا میزند و فریاد میکند و هیچکس بفریادش نمیرسد آنگاه با من فرمود چه خواهی کرد
عرض کردم شکیبائی نمایم و جز صبوری چه چاره دارم فرمود چنین کن که اجر صابران در حساب نمیآید انما
یوفی الصابرون اجورهم بغیر حساب خدا یار صابران است و از اینکه بخبریکه فرموده است صبر است موافق
روایت دمیری در حیوة الحیوان و بعضی دیگر چون حسین علیه السلام بکربلا رسید از نام آنمکان پرسید عرض
کردند کربلا نام دارد فرمود کرب و بلا است همانا پدرم امیر المؤمنین صلوات الله علیه کاهیکه بصفین

ثم قال اللهم اعوذ بك من الكرب والبلاء

ثم قال فقوا ولا تزحلوا منها فههنا

اخبار علی ۱۲ در واقعه کربلا

سفر مباحث باینمکان عبور داد من با آنحضرت بودم پس توقف کرد و از اینمکان پرسید و فرمود در اینجا است
محل فرود آمدن شتران ایشان و مقام ریختن خونهای ایشان بعضی از آنحضرت پرسیدند این جماعت کیستند
فرمود گروهی از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که در اینجا مقتول میشوند پس از آن حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود اکنون شتران را اینجا بخوابانید و بارها را باز کنید و خیمه برزنید آنگاه امام حسین پای از مرکب بگردانید و در همان
موضع فرود آمد اما چون قدم آنحضرت بخاک کربلا رسید خاک را رنگ زرد شد و غباری از آن برخاست که گیسوی
آنحضرت را گرد فرو گرفت ام کلثوم سلام الله علیها عرض کرد ای برادر غریب حالی را مشاهدت میکنم و ازین بیابان
بیمی بزرگ و هولی عظیم مرا بدل جای گرفت امام حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد و شهربانو را طلب کرده وصیت
فرمود چون مرا در اینموضع بنگری که از اسب افتاده و سر و روی من در هم شکسته و اعضایم از زخم تیر و تیغ و
نیزه مجروح گردیده است زنهار تا سر و موی برهنه نکنی و سینه و روی را نخراشی که شماتت و سرزنش دشمنان
بزرگترین مصیبتی است چون اهل بیت اینسخن بشنیدند جملگی در خروش و فغان درآمدند و عرض کردند ای سید و
سرور این خبر جانگداز چیست که میدهی فرمود چون چنین باشد چاره چیست جز اینکه شکیبائی پیش گیرید و بخدای
پناه دهید آنگاه همگان فرود آمده بفرمود تا خیمه ها بیفراشتند و نزدیک آب فرات قرار گرفتند و بقول بعضی در
یک فرسنگی یا کمتر تا آب فرات فاصله بود و بقول ابی اسحق اسفراینی تا آب فرات پنج میل فاصله بود و معلوم باد
که صاحب روضة الشهداء و تاریخ سلطانی و بعضی دیگر نوشته اند که آنحضرت شهربانو را طلب کرد و آنگونه وصیت
بگذاشت که نگارش یافت لکن چنانکه در ذیل کتاب احوال حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه بیان
کردیم مشکل مینماید که شهربانو بکربلا آمده باشد و در امالی صدوق علیه الرحمه مسطور است چون حسین علیه السلام
بزمین کربلا نازل شد فرمود این چه موضع است عرض کردند یا بن رسول الله اینجا کربلا است فرمود بگیند
با خدای روز کرب و بلا و اندوه و ابتلا است و این همان موضع است که خون ما در آن ریخته شود و حرمت حرم
ما باطل شود و در کتب مقاتل در بیان اینکلمات امام علیه السلام که بعد از نزول بزمین کربلا و پرسش از نام آن بر زبان
مبارک گذرانیده باقسام مختلف مذکور شده و چنانکه بنگارش بعضی اشارت شد و در منتخب شیخ ابن طریح و
بعضی کتب دیگر این اشعار آنحضرت یا دهر اف لک من خلیلی که انشاء الله تعالی در مقام خود مذکور شود مسطور است
که چون امام حسین علیه السلام بزمین کربلا رسید از آن پس از اسب خود بزیر آمد و از آن بعد بنشست و شمشیر خویش را
اصلاح فرمود و قرائت نمود اما چون غالب نویسندگان در شب عاشورا نوشته اند در آنجا مذکور خواهد شد
و همچنین پاره مکالمات آنحضرت و زینب خاتون علیهما السلام را در اینجا مذکور نموده اند و در شب عاشورا نوشته
میشود در خبر است که در آن اوان که حر بن یزید کار را بر حضرت سید الشهداء علیه السلام تنگ ساخته بود نافع
بن هلال بجلی و بروایتی جملگی عرض کردند ای پسر رسول خدای تو خود میدانی که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
جملگی مردمان را بر محبت خویش بیجهت نتوانسته باشد و از آنچه ایشان را فرمان میکرد بر نیافتند و با مخالفت
دوروی که در زمره اصحاب آنحضرت راه میسپردند در صورت ظاهر اظهار یاری و دوستی و همراهی میکردند
لکن در درون ایشان از شرار غدر و مکر انباشته بود که نفثی عسلی آلوده بزهر نموده باشند تا گاهیکه آنحضرت

کلمات آنحضرت بزینب خواهر

از این سرای ناپایدار برحمت پروردگار را جوار گرفت و نیز با پدر تو علی مرتضی که نفس نفیس محمد مصطفی بود بر
اینگونه معاملت ورزیدند مگر جماعتی که در رکاب همایونش جان بسپردند و با مخالفان دین و معاندان آئین شرایط
جهاد را چنانچه بایست ساختند و تکلیف خود را بجای آوردند تا زمانیکه امیر المؤمنین نیز در اعلی علیین منزل گزید و
اکنون ترا بر با همان مقام و منزلت است که خاتم النبیین و امیر المؤمنین را بود و آنکس که بیعت ترا دست باز داشت
و بر عهد خویش پاینده نماند هیچت بدو حاجت نیست چه اینگونه مردم خسران خود را میجویند همانا ما را از قضا و قدر
خداوند تعالی هیچ کراهت نیست و آنچه نیت داشته ایم و بچشم بصیرت دریافته ایم بجا میباشد خواه ما را بجانب مشرق
بری یا بمغرب کوچ دهی آنگاه بریر بن خضیر همدانی زبان بسخن بر گشود و گفت اف بر اینگروه که قرابت و حرمت
رسولخدای را محفوظ نداشتند چون فردای رستاخیز چهره بر گشاید آیا چگونه مکافات کردار خود را دریابند چه بسیار
استغاثت کند و هیچ فریادرس نگرند اینوقت آنحضرت اهل بیت و برادران و فرزندان خود را فراهم ساخته
فراوان در چهره ایشان نگران شد و بگریست و عرض کرد بار خدایا ما ذریه و عترت طاهره پیغمبر تو ایم که بنی امیه
بر ما ظلم کردند و از حرم جد بزرگوار بیرون نمودند ای خداوند حق ما را از این مردم ستمکار باز گیر و بر اینجماعت ستم پیشه
نصرت و پیروزی بخش الخ و موافق خبر صاحب روضة الشهداء و بعضی مورخین دیگر آنحضرت بعد از آنکه در کربلا
بار فرود آورد و خیمه و سراپرده برکشید و حر بن یزید ریاحی در برابرش لشکرگاه بساخت امام علیه السلام
قم و کاغذ بخواست و آن نامه را که مسطور شد بزعمای کوفه بنوشت و بقول صاحب روضة الشهداء که مختصر تر
نگاشته و آن نیز مرقوم شد بسلیمان بن صرد خزاعی مرقوم و بدستیاری قیس اعرابی ارسال فرمود و او برفت و
بر خبر کوفه گفت امام حسین بکربلا وارد شده است و از اینخبر چنان میرسد که آنحضرت بعد از ورود بکربلا مرقوم
فرموده است و بعضی مورخین معتبر نوشته اند که امام حسین علیه السلام از آن روز که از مکه بیرون شد تا ورود
بکربلا وارد گشت مردم کوفه را دو دفعه مکتوب فرستاد نخستین را عبد الله بن یقطر برادر رضاعی آنحضرت حامل شد و
مقتول گشت چنانکه مذکور شد و آن نامه دیگر را قیس بن مسهر برد چنانکه بحال او نیز اشارت رفت و
در بیان این مطلب نیز سخن رفت

بیان خبر یافتن ابن زیاد از ورود امام حسین علیه السلام و مکتوب بآنحضرت

چون امام حسین صلوات الله و سلامه علیه بزمین کربت قرین کربلا نزول گزید و حر بن یزید ریاحی در برابر آنحضرت
خیمه برافراشت نامه بجانب ابن زیاد در قلم آورد که اینک حسین را از بیراهه و راه بکربلا در آوردم و حکم ترا
اطاعت نمودم لکن مرا با وی نیروی جنگ و ستیز نیست هر طور در کار او رای منیر تو چنان کن و موافق روایت
ابی الفرج در مقاتل چون امام حسین علیه السلام در اقساس مالک نازل شد حر بن یزید نامه با بن زیاد بنوشت و
او را از حال آنحضرت خبر داد لکن ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین مینویسد چون امام علیه السلام بزمین کربلا آمد
مردی از لشکریان حر بدون اینکه حر آگاه باشد نزد ابن زیاد بشتافت و گفت ایها الامیر دانسته باش که حسین
در زمین کربلا نزول فرمود و ما عرصه را بر آنحضرت تنگ ساختیم و اگر ما نبودیم بمدینه باز میگشت پس ابن زیاد

اللهم انا عترة نبيك محمد قد اخرجنا وطردنا وازعجنا

مکتوبی بخدمت آنحضرت در قلم آورد که باین معنی نزدیک است اما بعد همانا بمن خبر رسید الحسین از فرود آمدن تو بزمین کربلا و یزید بن معویه بمن نوشته است که سر بر بالین استراحت نگذارم و خواب بچشم در نیاورم و شکم سیر نکنم تا حسین را بحکم من و حکم یزید بن معویه در آورم و گرنه او را بقتل رسانم والسلام چون آن نامه را امام علیه السلام بدید بخواند و از دست بیفکند و با رسول فرمود برای این نامه نزد من جوابی نیست و بروایتی از دست مبارک فرو افکند و فرمود رستگار مباد الحکی که خشم خدا را برای خشنودی بنده بر تن خود خریدار گردد فرستاده ابن زیاد عرض کرد ابا عبدالله جواب نامه را باز ده فرمود این نامه را جوابی نیست همانا کلمه عقوبت و عذاب بر پسر زیاد محقق افتاد چون فرستاده ابن زیاد باز شد و این خبر بدو باز راند آتش خشم و کینه اش تند تر شد و باندیشه گرد آوردن لشکر بر آمد در بحار الانوار مرویست که چون جناب سید الشهدا سلام الله علیه بزمین کربلا در آمد موافق خبر امام محمد باقر علیه السلام نامه از آن سرزمین بجانب برادرش محمد بن حنفیه باین مضمون مرقوم فرمود بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی برادرش محمد بن علی و آنانکه از بنی هاشم نزد او هستند اما بعد بدرستیکه ما دنیا را چنان قرار دادیم که گویا هیچ نبوده است و سرای آنجهانی را که خانه جاودانی است و همیشه پاینده و باقی است اختیار فرمودیم

ما ابعد ما بینه فقد بلغ

ثم قال لا افلح قوم

بیان لشکر آرائی ابن زیاد و خطبه او در تحریض لشکر

چون رسول ابن زیاد از جانب امام علیه السلام آنجواب را با آن مطرود باز آورده سخت در غضب رفت و بفرمود تا مردمان را در مسجد جامع کوفه انجمن کردند و خود برفت و بر منبر بر آمد آنگاه گفت ایها الناس شما جلالت قدر آل ابی سفیان را دانسته اید آنگاه ایشان را مدح کرد و در توصیف آنگروه ببذل و عطا از حد در گذرانید و گفت شما ایشان را بیازموده اید و چنان یافته اید که دوست میداشتید اینک امیرالمؤمنین یزید میباشد که او را بحسن سیرت و طریقت معلوم داشته اید و احسان او را با رعیت و بریت بدانسته اید و کثرت بخشش او را بیازموده اید همانا در عهد او مردمان در گاهواره امن و امان هستند و طرق و شوارع محفوظ و مأمون است چنانکه در عصر پدرش معویه نیز براینگونه بود و اکنون پسرش یزید است که بعد از وی بر مسند سلطنت جای کرده و در تکریم عباد و تأمین بلاد خود داری ندارد و بر ارزاق و وظائف شما صد بصد بر افزوده و مرا فرمان کرده است که در حق شما موفور دارم و شما را بجنگ دشمن او حسین بیرون کنم پس گوش بحکم باز آورید و با طاعت او اندر شوید این بگفت و از منبر بزیر آمد و مردمان را با عطای درهم و دینار برخوردار کرد و بفرمود تا بحرب امام حسین علیه السلام از کوفه بیرون روند و موافق روایت صدوق علیه الرحمه و بعضی دیگر ابن زیاد با لشکر خود در کوفه راه برگرفت و در نخیله لشکرگاه ساخت و موافق روایت صاحب نظم الزهرا اول کسیکه بحرب امام حسین علیه السلام بیرون شد شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر بود

ثم قال ایها الناس انکم بلوتم

بیان کیفیت حال و اقدام عمر بن سعد بن ابی وقاص بحرب حضرت سید الشهدا علیه السلام

عمر بن سعد بن ابی وقاص و اسم ابو وقاص مالک بن اهیب بن عبد مناف بن زهره کلاب القرشی الزهری و کنیت سعد ابو اسحق است گویند سعد هفتمین کسی است که اسلام آورد و در آنوقت نوزده ساله بود از روزگار [illegible]

و در غزوه بدر و احد و دیگر غزوات حاضر بود و در زمان خلافت عمر بن الخطاب جنگ قادسیه و حرب با مردم عجم را بپایان آورد و این سعد یکنفر از آن شش نفر است که عمر برای شوری معین کرد و شهر کوفه بدست او بنیان گشت و اهل سنت و جماعت ویرا از عشره مبشره خوانند و در آنزمان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با معویه کار بقتال میگذشت وی از خانه بیرون نشد و معین هیچ طرف نگشت و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درباره این مردم که از بیعت و نصرتش تقاعد ورزیدند و در جهاد ملازم رکابش نگشتند فرمود این مردم حق را مخذول نمودند و باطل را اعانت نکردند وفات او در عقیق که چند فرسنگ تا مدینه مسافت دارد در سال پنجاه و پنجم هجری روی داد و در آنوقت هفتاد و چهار ساله و بقولی هشتاد و سه ساله بود و جسدش را بمدینه آورده در بقیع بخاک سپردند و هفتاد عمر او بایست تولدش چندین سال قبل از هجرت باشد و بیرون از اختلاف نیست بالجمله پسرش عمر بن سعد سردار لشکری گردید که از کوفه بحرب حضرت سید الشهدا علیه السلام مأمور شدند و ازین پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام و بیان قتل قتله بقتل عمر بن سعد و اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از شقاوت و سوء عاقبت او اشارت شد سبط ابن جوزی در تذکره خود مینویسد سعد بن ابی وقاص صاحب کرامات بود و از جمله کرامات او اینست که مسلم در صحیح خود مینویسد روزی سعد با شترهای خود در بادیه بود در اینحال پسرش عمر پدید شد چون او را بدید گفت از شر این سوار پروردگار پناه میبرم پس عمر فرود شد و سلام بداد و گفت ای پدر مردمان را بگذاشتی تا در کار ملک و مملکت سخن کنند و در این بیابان با شتران خود اندری سعد با دست خود بر سینه عمر بزد و گفت آرام و ساکت باش که از رسول خدا شنیدم میفرمود خدای بنده غنی تقی خفی را دوست میدارد و این عمر بن سعد همان قاتل امام حسین علیه السلام است و از اینجا فراست سعد معلوم میشود که از وی استعاذه نمود و در تذکره سبط ابن جوزی و اغلب کتب اهل سنت و جماعت از محمد بن سیرین مسطور است که گفت در آنوقت که عمر بن سعد بحرب حضرت سید الشهدا علیه السلام بیامد کرامات علی بن ابیطالب علیه السلام ظاهر شد چه روزی آنحضرت عمر بن سعد را در زمانیکه جوان بود بدید فرمود ویحک ای پسر سعد چگونه است حال تو در آنروز که در مقامی بایستی و ترا در میان بهشت و دوزخ مختار نمایند و تو آتش دوزخ را برگزینی و از اینگونه اخبار در حق این ملعون مذکور است عجب آنست که این رؤسا و امرائی که اسباب شهادت آنحضرت را فراهم ساختند هیچیک در نسب خود خالص نیستند و اهل کتب و علمای نسابه در انساب ایشان زبان بطعن و دق برگشوده اند چنانکه کفر و ارتداد و نفاق ابی سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف اموی قرشی پدر معویه و لعن او و داستان معویه و مادرش هند و مسافر بن عمرو بن امیة بن عبد شمس و عشق او بهند و چند تن دیگر که مدعی پدری معویه بودند و حکایت میسون کلبیه دختر بجدل زوجه معویه مادر یزید و آشنائی حمل او از غلام پدرش و تولد یزید پلید و سرگذشت عبیدالله بن زیاد بن سمیه که سمیه مادر زیاد در زمان خود بزنا نامدار بود و زیاد در فراش ابی عبید عبد بنی علاج از قبیله ثقیف متولد شد و معویه مدعی گردید که ابوسفیان با مادر زیاد زنا کرده و زیاد از وی بزاد و اینک زیاد برادر معویه است و از اینروی زیاد را دعی یعنی حرامزاده نامیدند و عایشه او را زیاد بن ابیه نامید یعنی پسر پدرش چه او را پدری معروف نبود و یزید را عبد کلب میخواندند

و در

و در اشعار یاد میکردند چه از بنده بجدل کلبی بعمل آمده و سمیه مادر زیاد کنیزکی سیاه و بدبوی و دارای علم و درایت و در فنش هزاران شوی و برنا و کردار ناروا نامدار بود و ابوسفیان گاهی که مست طافح بود با این کنیز درامیخت و نطفه زیاد را در فراش شوهر سمیه در شیمه درآویخت و سرّا او را فرزند خود میدانست و در ظاهر سکوت داشت چنانکه در خبر است روزی زیاد نزد عمر بن خطاب آمد و فصاحت و بلاغتی کامل در بیان او محسوس شد عمرو بن العاص از این بیان روشن در عجب شد و گفت اگر این مرد از جماعت قریش بودی بر همه عرب امارت یافتی ابوسفیان که پهلوی عمرو بود آهسته گفت سوگند با خدای وی از قریش است عمرو پرسید پدرش کیست گفت من وی را در رحم مادرش گذاشته ام عمرو گفت از چه روی بخود نمیخوانی گفت از اینمرد که نشسته است یعنی عمر بن خطاب میترسم و اگر اقرار مرا بر نابشنود پوست از تنم برکشد لاجرم آشکارا مدعی فرزندی او نمیشوم و عتبه پدر هند مادر معویه که در زمان جاهلیت امارت داشت و با پیغمبر صلی الله علیه و آله حرب نمود و دندان مبارکش را بضرب سنگ بشکست و لب شریفش را بشکافت و پیشانی همایونش را در خون کشید و حمزه علیه السلام او را بکشت و چون حمزه شهید شد هند دختر عتبه از کین و بغضی که با حمزه داشت وحشی را بفریفت و بعطاء امیدوار ساخت تا رسول خدای و اگر نه علی علیه السلام را بقتل رساند و او را قدرت قبول این کار نبود لکن در کمین حمزه درآمد و ضربتی بر فرق مبارکش زد و چون حمزه بیفتاد هند بیامد و هر دو گوش و بینی شریفش را ببرید و شکمش را بشکافت و انگشتان او را قطع کرده در رشته بکشید و از گردن بیاویخت و جگرش را بیرون آورد و پاره از آنرا بدهان گرفت و بدندان بخائید و همیخواست فرو برد و آن قدرت نیافت و بیرون افکند چه اگر فرو برده بود خداوندش از برکت و شرافت آن وی را بآتش نمیسوخت و هرگز شنیده نشده است که انسانی جز این خبیثه انسانی را بخورد و حمامه که یکی از جدات معویه است در ذو المجاز دارای رایت بود و این علامت آنست که این زن در عمل زنا در نهایت بضاعت است و نابغه مادر عمرو بن العاص کنیز مردی از عنزه بود و اسیر شد و عبدالله بن جدعان او را بخرید و آن زن زانیه بود و از آن پس آزاد گشت و ابولهب و امیة بن خلف و هشام بن مغیره و ابوسفیان بن حرب و العاص بن وائل در طهر واحد با وی زنا کردند و عمرو از وی متولد شد و این چند تن همه مدعی بودند که فرزند ایشان است تا شرا در حکومت دادند گفت عمرو از عاص است چه عاص او را النفقه میداد و گفتند با ابوسفیان اشبه است و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب در این باب انشاد شعر نموده است و نسابه بکری در باب یزید و ابن زیاد و زیاد و حسان در حق معویه و همچنین شعرای دیگر در قدح انساب این جماعت و این مردم منافق کافر که اولاد های نبوت این فرزندان را میکردند شعرها سروده اند قطب الدین علامه شیرازی در کتاب نزهة القلوب گوید که فرزندان زنا نجیب می افتند زیراکه مرد با زن بیگانه از روی کمال میل و شهوت می پیوندد و در نهایت نشاط مجامعت میکند از اینروی فرزندی که پدید آید کامل میگردد لکن فرزندی که از حلال پدید آید مرد را چون آنگونه شهوت و نشاطی نیست چون زنازادگان نیافتند و بدین سبب عمرو بن عاص و معویة بن ابی سفیان از دهاة و زیرکان و هوشیاران مردمان شدند و زیاد بن ابیه نیز از اینگونه مردم است و نیز در باب نسب بنی امیه بطریق علماء اهل بیت و غیر ایشان چنین وارد است که ایشان از قریش نیستند و عبد شمس بنده رومی بود که او را امیه

می نامیدند و او را بعبد شمس نسبت داده امیة بن عبد شمس خواندند و عامه نسابین که بحقایق انساب بنی امیه آگاه نبودند ایشان را بقریش نسبت دادند و حال اینکه اصل ایشان از روم است و عرب را سیرت و عادت بر آن بود که مرد را به نسبت بسوی عبدش منسوب دارند و اینست که در اینوقت که معویه مکتوبی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معروض داشت و بصحت و قرشیت خود بنازید در جواب مرقوم فرمود لکن لیس المهاجر کالطلیق و لا الصریح کاللصیق و او را در دعوی خود نفی فرمود و در تفسیر صافی در سوره روم و آیه شریفه الم غلبت الروم باین معنی اشارت شده است و در کتاب احوال حضرت سید سجاد و بیان نسب و سیره مروان بن حکم و جده او زرقا که در شمار ذوات الرایات است شرحی مسطور شد و سعد پدر عمر بن سعد ملعون را گویند از پدر خود نیست و از مردی از بنی عذره است که خادم مادرش بود و در آن زمان که سعد با معویه گفت من در کار سلطنت از تو سزاوارترم معویه گفت بنو عذره این امر را بر تو ابا و امتناع مینمایند و ضرطه در داد یعنی چون فرزند پدرت نیستی دارای مفاخرت نباشی و سعد با اینکه از پدر خود نبود از پسرش عمر و حرامزادگی او برائت میجست و در کتب اخبار و احادیث در بیان این مسئله و قدح و ذم ایشان آنچند وارد است که اگر فراهم نمایند کتابی مخصوص میشود و از شرم و آزرم اینمردم بسی عجب میرود که فرزندان زنا را بر حلال زادگان برتر میدارند و نجیب تر و شایسته تر میخوانند و بر آنجماعتی که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا تفضیل مینهند و ایشان را واسطه در میان خدا و خلق خدا میشمارند و ظهیر دین و آئین و حکمران اموال و دماء و حدود و احکام خویش میدانند و چون مردم در بین برمجاری حالات انساب و احوال و اخلاق و سجایا و طبایع این مردم بنگرند و زادگی و غیر ازادگی این جماعت را که غالبا خود آنها منکر بوده اند بدانند و از آنطرف اقبال دنیا را با آنها و متابعت مردمان دنیا پرست را نسبت بآنها ملاحظه فرمایند و حرص و آز اهل دنیا و طمع را که بیشتر ایشان نیز بر اخلاق و اوصاف مطاعان خود بوده اند معلوم نمایند ایشان را المکشوف میافتند که مخالفان اهل بیت اطهار چگونه مردمی فجار نابکار ناهنجار زشت رفتار نکوهیده کردار بوده اند و برای حطام بی دوام این سرای زشت فام دین خود را از دست باز میداشته اند و سخط خالق را برضای مخلوق میخریده اند و مفضول را بر فاضل و فاجر را بر پارسا و جاهل را بر دانا و خائن را بر امین ترجیح میداده اند و یک معجزه بزرگ و نشان حقانیت خاندان عصمت و طهارت همین است که آنانکه مخالفین و معاندین ایشان هستند جملگی دارای قبایح اوصاف و فضایح اخلاق و ذمایم شیم و خبث باطن و قدح نسب و قبح حسب بوده اند و با این تفصیل معلوم میشود که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اگر در آن زمان در هر مکانی اگرچه خانه کعبه میبود و در آنجا مسکن میفرمود ابدا از شر اینجماعت آسوده نمیزیست و البته بهر نحو که توانستند آنحضرت را شهید میساختند

بیان منتخب گردیدن عمر بن سعد ابی وقاص از کوفه بجنگ حضرت امام حسین علیه السلام

اغلب مورخین نوشته اند که در زمان امارت ابن زیاد مردم دیلم خروج کرده بر دشتبی قزوین مستولی گردیده بودند ابن زیاد عمر بن سعد را با چهار هزار مرد لشکری بدفع آنها مأمور و فرمان حکومت ری و بقول سبط ابن جوزی ری و طبرستان را بوی داد ابن سعد با آن چهار هزار تن و بروایتی شش هزار نفر از کوفه خیمه بیرون کشید

در حمام این لشکرگاه بپا راست در اینوقت که خبر ورود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بشنید ابن زیاد گردید سخت پریشان خاطر شد و در لشکر خویش جار برکشید ای گروه مردمان هرکس سر حسین را برای من بیاورد او را جایزه بس بزرگ میدهم و علاوه عهدنامهٔ ولایت مملکت ری را هفت ساله و بروایتی ده ساله بدو میسپارم عمر بن سعد بپای شد و گفت اَصلَحَ اللهُ الاَمیر ابن زیاد گفت بجانب حسین روی گذار و او را از آشامیدن آب بازدار و سرش را نزد من بیار گفت اَیُّهَا الاَمیر بگیاه بمن مهلت بده تا در اینکار بیندیشم گفت مهلت نمیدهم گفت یک امشب را مهلت ده گفت دادم و بقولی چون ابن زیاد نوید ولایت ری را بحاضران میداد ابن سعد ملعون بپای جست و گفت ایها الامیر من برای انجام این خدمت حاضرم گفت بجانب وی بشتاب و مسالک و معابر را بروی تنگ بگیر و آب از وی باز دار و سرش را نزد من بیاور گفت سمعاً و طاعةً آنگاه ابن زیاد شش هزار نفر برگزید و رایتی از بهر او برلست داد و او را بحرب امام علیه السلام مامور ساخت اما ابن اثیر و بعضی مورخین دیگر نوشته اند چون دیلمیان خروج کردند و بر دشتی استیلا یافتند ابن زیاد حکومت ری را بنام ابن سعد نامه کرد و چهار هزار تن بدو بگذاشت تا او در حمام آعین لشکرگاه ساخت و چون خبر وصول حضرت امام حسین سلام الله علیه پراکنده شد ابن زیاد پسر سعد را بخواست و گفت بجانب امام حسین علیه السلام راه برگیر چون ما از کار امام حسین فراغت یافتیم بمقر حکومت خود روی کن ابن سعد ازاینکار استعفا کرد ابن زیاد گفت استعفای ترا می‌پذیریم لکن باید عهدنامهٔ حکومت ری را باز دهی عمر گفت یک امروز مرا مهلت بده تا در این امر اندیشه بسزا کنم و بقولی دو روز از آن پیش که آنجناب حضرت سیدالشهدا علیه السلام بابن زیاد رسد و آن مطرود خشمگین شود منشور حکومت ری را بعمر بن سعد داده بود او را طلب کرد و گفت ای پسر سعد اینک حسین بن علی است که بکربلا نزول فرموده است بکفر باید در نهایت عجلت و شتاب بشتابید و کارش را بپایان بسازی و امروز تقدیم این خدمت بعهدهٔ تو است عمر گفت ای امیر مرا ازاین خدمت معاف کن و دیگری را مامور دار مگر نه آنست که حسین پسر فاطمه و نبیرهٔ مصطفی و فرزند مرتضی است چگونه توانم با وی قتال دهم و از خصومت پیغمبر پرهیز نکنم ابن زیاد گفت این سخنان بیهوده را کنار گذار یزید چنین بلادی پهناور و مملکتی وسیع را بآنکس میدهد که در دفع دشمن او کمر بندد و از خون پسر پیغمبر نیندیشد اگر ترا مکروه میافتد هیچ باک نیست عهدنامه را باز ده تا بدیگری دهیم و بانجام این خدمت مامور داریم ابن سعد گفت یک امشب بمن مهلت بده تا اندیشه کار خود در اکرده آنچه مرا مختار گشت بامدادان معروض دارم ابن زیاد قبول کرد و عمر سعد با هزاران اندیشه و وسوسهٔ نفس اماره و آمال دنیویه بسرای خود بازگشت و در روضة الشهدا مسطور است که ابن زیاد چون آنجواب را بشنید و سخت در غضب رفت روی با حاضران مجلس کرده گفت کدامیک از شما کمر همت می‌بندد و متصدی حرب حسین میگردد تا هر شهری از عراق را بخواهد بدو گذارم هیچکس جواب نداد و در نوبت دوم و سیم نیز هیچکس اجابت نکرد چون این حال و این کراهت مردم را بدید عمر بن سعد را بخواند و گفت تو همیشه آرزوی حکومت ری را داری و البته ری ولایتی وسیع و عرصه فسیح و مداخل و اموال بسیار دارد اکنون خواهم منشور امارت مملکت ری و طبرستان را بنام تو برنگارم و این آرزوی ترا برآورده گردانم عمر بن سعد بسی اظهار تشکر و امتنان نمود ابن زیاد بفرمود تا نشان حکومت ری و ایالت طبرستان را بنامش بنوشتند

و بیاوردند و او را خلعتی از ابریشم زربفت برتن بیاراستند و مرکبی تازی نژاد با زین و لگام زرین بیاوردند آنگاه گفت ای عمر من سرداری لشکر با تو گذاشتم و اکنون حاکم ری شدی و پنجاه خروار زره و جوشن و این مبلغ زر نقد بتو میبخشم و این جمله مشروط بآن است که از نخست بکربلا روی و حسین را به بیعت یزید دعوت کنی و الا سر او و یارانش را از بدن دور داری پسر سعد گفت ای امیر این مهمّی خطیر و بزرگ است و بی تفکر و تدبیر نتوان در اینگونه کار شروع نمود رخصت بده تا بروم و با فرزندان خویش مشاورت نمایم ابن زیاد گفت برود هرچه زودتر خبر بمن باز رسان عمر سعد با جامه خاص ابن زیاد که برتن و مرکب او که در زیر پای داشت و منشور حکومت ری که در دست گرفته بسرای خویش اندر شد و در بیان مکالمات ابن زیاد و ابن سعد اختلاف بسیار است

بیان آمدن ابن سعد از نزد ابن زیاد و مشورت کردن در سفر کربلا

چون ابن زیاد بعد از قتل و شهادت مسلم بن عقیل برای هر ولایتی عاملی و حکمرانی مشخص و مملکت ری را بنام عمر بن سعد معین داد و او را در حرب با امام حسین یا باز دادن منشور ایالت ری مخیّر داشت و عمر بن سعد مهلت بخواست و با تشریف حکومت و عهدنامه ایالت و مرکب امارت بسرای خویش بیامد و فرزندانش او را بآن هیئت و حشمت بدیدند گفتند ای پدر این اسب و جامه و نامه و هنگامه از کجاست گفت ای فرزندان دلبند و دوستان ارجمند همانا دولتی بزرگ و نعمتی دلپسند باروی کرده است که میزان و پایانی ندارد و سعادت و حشمتی در ستاره بخت و کوکب اقبال ما جای گرفته که نهایت و مقیاس نجوید حکومتی که سالها دل بهوایش میرفت و نشانه که روزگارها تیر از کمان آرزو با میدش میجست بهره ما گردیده دانسته باشید که عبیدالله بن زیاد سپهسالاری سپاه خویش و جامهٔ خاص خود و اسب مخصوص خویش را بمن داد و فرمان امارت ری و طبرستان را بنام من بنوشت اما مشروط بآن داشت که بجنگ حسین بن علی بروم و بدفع او بپردازم چون پسر کهترش این سخن بشنید آشفته حال شد و گفت هیهات هیهات ای پدر این چه اندیشه است که بر خویش مستولی داشته و این چه سودای خام است که سر بدان مشغول نمودی و این چه امر خطرناک است که پای در آن درنهاده هیچ میدانی و می اندیشی که بجنگ کدام کس میروی و بدشمنی کدام خاندان کمر می بندی بخویش بیاد خوب بنگر حسین بن علی جگرگوشهٔ مصطفی و سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا و پسر علی مرتضی است پدرت سعد وقاص همان است که جان خود را فدای ایشان کرد و تو بیاری و غوایت بقصد جان ایشان میتازی از خدای بترس و از شرمساری روز قیامت بیندیش و جوابی از بهر رسولخدای آماده دار که در آن زمان که در روز رستاخیز از تو بپرسد از چه روی با فرزندم خصومت ورزیدی و شمشیر در رویش برکشیدی آیت کدام حجت بخواهی نمود و چه عذرش خواهی آورد و از اینجمله گذشته تو خود سه نامه بدست و قلم خود بحضرت امام حسین بنوشتی و بفرستادی و او را دعوت کردی و آنحضرت دعوت ترا اجابت نمود و بقول تو با جنوی روی آورد اکنون آهنگ قتل او را داری مگر نه آن است که جهانیان تا پایان جهان ترا غدار و نابکار و بیوفا خوانند و دوستان اهل بیت تا دامان قیامت ترا لعنت فرستند و بناسزا نام برند عمر سعد از سخنان آن مسعود که مخالف خبث طینت او بود روی بگردانید و با پسر کوچکتر که بسرشت و خوی زشت او میرفت گفت باز گوی تا چه گوئی

گفت

گفت انچه برادرم میگوید اگرچه با صدق و حق مقرون است ولی نسیه است لکن آنچه پسر زیاد میدهد نقد است نه عاقل است که نسیه گرفت و نقد بهشت هیچ عاقلی چنین نکند و نقد را بر نسیه و حاضر را بر غایب و موجود را بر موهوم برگزیده ندارد و عمر را اینکلمات موافق مذاق و طبع افتاد و گفت ای پسر راست گفتی چه ما اکنون دنیا را اختیار کرده ایم تا حال آخرت چه باشد و از انجماعت از مهاجر و انصار چون داستان پسر سعد را شنیدند شب هنگام در سرایش انجمن و بر پیرامونش فراهم شدند و زبان بنکوهش و ملامت و سرزنش و شناعتش برگشودند و گفتند ای پسر سعد پدرت بفخر از عشره مبشره و ششم با هفتم شخص است که بدولت اسلام و شرف مسلمانی نایل گشت باز گوی چگونه با پسر پیغمبر مقاتلت میجوئی و شمشیر بر روی او میکشی و برانگونه با هر یک از دوستان مشفق و اصحاب موافق در این امر مشورت نمود بجملة او را نهی شدید و منع بلیغ نمودند و از وخامت انجام و ندامت فرجام و سوء عاقبت و عقوبت آخرت و خسران دو سرای و خشم خدای و خصومت رسول رهنمای تحذیر نمودند حمزة بن مغیرة بن شعبه خواهرزاده عمر گفت زینهار با حسین مقاتلت مورز و خود را در بنگاه دوزخ میفکن اگر سلطنت تمامت روی زمین را داشته باشی و از آنچه داری بگذری و در دنیا دارای یک فلوس نباشی نیکوتر از آن است که بحرب حسین شوی تا در قیامت ترا بآلایش قطرهٔ از خون او منسوب دارند ترا بخدای سوگند میدهم در صدد قطع رحم مباش و پیرامون اینکار ناصواب مگرد عمار بن یسار جهنی از پدرش حکایت کند که در آنروز که اینسخن در میان افتاد نزد عمر رفتم گفت امیر مرا بقتال حسین بن علی امر نموده است و من پذیرفتار نشدم گفتم بصواب رفتی و رائی رزین و تدبیری متین بساختی زینهار گرد این کار مگرد چون بسرای خویش باز آمدم گفتند اکنون ابن سعد بعرض سپاه مشغول است تا بحرب امام حسین علیه السلام روی کند دیگر باره بپویش راه برگرفتم چون مرا بدید روی بگردانید دانستم آن سیه روی سیه کار سیه روزگار سیه بخت تبه کردار دیده بصیرتش را حطام بیدوام اینسرای بلیت فرجام تاریک داشته سعادتش را جادهٔ شقاوت باریک ساخته و دین خود را بدنیا بفروخته است لاجرم زبان بر بستم و باز گشتم

حکایت کامل و نصایح او بعمر بن سعد و قتل او بحکم ابن زیاد

در کتاب تظلم الزهرا و بعضی کتب مقاتل مروی است که در منتخب مذکور است چون ابن زیاد که عمر باشد سعد زانی ناپاک زاده بود که با اهل بیت رسالت بعداوت میرفت و با فرزندش حفص عمر را در محاربه با پسر پیغمبر تحریص مینمود و از این پیش در جلد اول از کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه بقتل حفص بن عمر اشارت شد لکن غیر از این دو تن هیچکس بآن کردار تصدیق نمیکرد و در میان آنجماعت که در سرای عمر بن سعد از پی مشورت و مصلحت حاضر میشدند کامل نامی نیکوکار و دیندار و بانظر در بین و عقل متین بود و از دیرباز با پدر عمر بن سعد بارفاقت و دوستی روز میسپرد در اینوقت که عمر اندیشه حرب فرزند پیغمبر را نمود فرمود ای عمر چیست ترا که اینگونه مترددو متفکر هستی و در بحر اندیشه فرو رفته مگر از پی انجام کدام کاری عزیمت بر بسته و اینوقت ابن زیاد قوم و اعوان و یاران خود را برای حرب حسین علیه السلام فراهم ساخته و ایشان هفتاد هزار سوار بشمار میآمدند و آن مواعید را با ایشان در میان نهاده و آن مکالمات را با پسر سعد بساخته و پسر سعد از وی مهلت خواسته بود

ابن سعد

ابن سعد در جواب کامل گفت همانا سرداری این لشکر که بحرب امام حسین مأمور شده است بمن تفویض شده است تا بسرداری ایشان بجنگ آنحضرت رهسپار شوم و کشتن حسین و اهل بیت او نزد من مانند خوردن یک لقمه از طعام و آشامیدن یکجرعه آب است و بسی سهل و آسان میباشد و چون از قتل او و اهل بیت او بپردازم بزمین ری روی میکنم و ایالت آنولایت بمن تعلق میگیرد کامل چون آنسخنان بیهوده و اندیشه ناقص را بدید از روی عجب گفت بدا بر حال تو ای پسر سعد آن آهنگ میروی که حسین فرزند دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله را بکشی اف بر تو باد و بر دین تو الیم همیخواهی حق را سبک سازی و خوار گردانی و از راستی بگردی آیا نمی اندیشی که بحرب کدام کس میروی و با کدام کس مقاتلت میدهی انا لله و انا الیه..

سوگند با خداوند اگر تمام دنیا و آنچه در دنیا است بمن دهند که خون یکتن از امت محمد صلی الله علیه و آله را بر گردن گیرم البته پذیرفتار نمیشوم تو چگونه این جرات و جسارت کنی که بقتل حسین پسر دختر رسولخدا بر دن تازی و بامداد قیامت گاهی که بر رسولخدای درآئی جواب چگوئی با اینکه قاتل فرزند دلبند او و روشنی دیدهٔ او و میوهٔ دل او و پسر خاتون زنان عالمیان و پسر آقا و سید وصیین را که بزرگ جوانان اهل بهشت است از میان تمام آفریدگان کشته باشی و حال اینکه امروز حسین در زمان ما بمنزله جدش رسول خدا است در زمان او و طاعتش بر ما مثل طاعت جدش واجبست و آنحضرت باب جنت و نار است یعنی امام حسین علیه السلام هر کس را خواهد در بهشت آورد و هر کس را خواهد بدوزخ میکشاند پس بر همه کس اطاعت چنین کس واجب و لازم است که اوست مفتاح بهشت و کلید دوزخ ای پسر سعد هر چه را خواهی و مطلوب خود میشماری از بهر خویش اختیار کن و من خدای را گواهی میگیرم که اگر تو با آنحضرت جنگ کنی یا او را بکشی یا دیگری را بر قتل او یاری نمائی در اینجهان بیش از چند روزی اندک درنگ نکنی و عمرت بسیار اندک شود و از زندگانی خود بهره نیابی چون عمر سعد این نصایح کامله کامل و مواعظ شامله آن خردمند عاقل را بشنید در جواب گفت آیا مرا از مرگ بیم میدهی با اینکه چون من از کشتن حسین فراغت یابم سردار هفتاد هزار سوار و والی مملکت ری خواهم بود چون کامل این تاری عقل و تاریکی روز و قوت شقاوت و تیرگی بخت را در وی بدید گفت اکنون ترا از داستانی صحیح و خبری صریح حکایت کنم و امیدوارم اگر بگوش هوش بشنوی و بچشم دانش بنگری و بقبول آن توفیق یابی از چنین مهلکه پر خطر و گمراهی نجات یابی العمر دانسته باش که پیش از این روزگار با پدرت سعد بجانب شام رهسپار شدیم چنین افتاد که مرکوب من خسته و مانده شد و مرا از یاران خود دور ساخت و حیران و سرگردان بگذاشت و تشنه گشتم از دور دیر راهبی را بدیدم و بدانسوی روی کردم و از اسب فرود شدم و بدر وازهٔ دیر رفتم تا آبی بیاشامم راهبی از دیر بر فراز دیوار دیر بیامد و گفت چه میخواهی گفتم سخت تشنه ام گفت تو از جمله امت این پیغمبری که بواسطه حب دنیا و حرص و طمع حطام دنیا یکدیگر را میکشند و چنگ و دندان در خون یکدیگر آلایش میدهند گفتم من از این امت مرحومه میباشم که امت محمد صلی الله علیه و آله میباشند راهب گفت شما شریرترین و بدترین امتها هستید وای بر حال شما باد در روز قیامت همانا شما با عترت پیغمبر خود غدر و حیله میورزید و ایشان را میکشید و پراکنده میگردانید و زنان ایشان را اسیر مینمائید و اموال

اشان را

ایشان را بظلم و ستم غارت میکند و من اینجا را در کتب خود بخوانده‌ام و بدانسته‌ام چون این سخنان وحشت امیز حیرت انگیز را از راهب بشنیدم از کمال تعجب و غرابت گفتم ای راهب آیا مرتکب چنین کار میشویم گفت آری وگاهی که چنین کنید آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانهای بی آب و گیاه و چرندگان و پرندگان بلعنت نمودن بر قاتل او جوش و خروش گیرند و از آن پس قاتل او جز مدتی اندک در جهان نپاید بعد از آن مردی بخونخواهی وی در آید و یک تن را که در خون او شریک شده باشد زنده نگذارد و خداوند روح قاتلان آنحضرت را معجلاً با آتش دوزخ در آورد بعد از این بیان غرابت تبیان راهب با من گفت مرا بنظر چنان میرسد که ترا با کشنده آن فرزند طیب و طاهر قرابتی و نسبتی باشد سوگند با خدای اگر من زمان شهادت این بزرگوار را دریابم جان خویش را در حضور مبارکش پیش شمشیر اعدا نثار نمایم گفتم ای راهب بخدا پناه میبرم که من در شمار آنکسان باشم که با فرزند دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله قتال میدهند فرمود اگر تو خود آنکس نباشی باری قاتل او مردی است که با تو نزدیک میشود و خویشی دارد و هرکس قاتل او باشد خداوند یک نیمه عذاب و عقاب اهل جهنم را به تنهائی بر تن او گذارد و آن شکنج و عذاب که بروی کند از عقوبت و عذاب فرعون و هامان سخت‌تر خواهد بود و چون راهب از اینکلمات بپرداخت در را بر روی من بربست و بدرون دیر بعبادت خدای پیوست و یکجرعه آب روا نداشت که بمن دهد و چاره تشنگی مرا نفرماید چون از وی امیدم قطع شد بر اسب خویش برنشستم و بیاران خویش پیوستم پدرت سعد وقاص با من بود گفتی کامل چه پیش آمد که از ما عقب ماندی داستان راهب را برای سعد باز گفتم با من گفت براستی سخن آراستی آنگاه سعد خود حکایت آغاز کرد که وی نیز پیش از این بدیر این راهب نزول نمود و راهب با او گفت که سعد همانکس باشد که قاتل فرزند پسر پیغمبر است پدرت سعد چون اینخبر وحشت اثر بشنید سخت بترسید و چون از قلب و اندیشه خود اطمینان داشت بیمناک شد که تو که فرزند اوئی قاتل او باشی و ابدالدهر از پیشگاه خدای ملعون و مطرود گردی از ایزدی ترا همواره از خود دور میداشت و از این کردار قبیح پرهیز همیدادی عمر سخت پرهیز دار و بر حذر باش از اینکه تو خود کشنده فرزند رسولخدای باشی یا بجنگ او بیرون شوی و یک نیمه عذاب دوزخیان را بر جان ناتوان خود خریدار گردی چون کامل از اینگونه بیانات و کلمات و حکایات بپرداخت داستان او را گوشزد ابن زیاد کردند و آن ملعون کامل را طلب کرده بچون و چرا سخنها کرد و از آن پس فرمان کرد تا زبان شریفش را ببرند کامل یکروز یا یک نیمه روز بماند و برحمت خدای پیوست

داستان پذیرفتن عمر بن سعد مقاتله حسین علیه السلام را و مکالمات با ابن زیاد

از آنجا که اَلشَّقِیُّ شَقِیٌّ فی بَطْنِ اُمِّهِ و آنکس را که جامه بخت سیاه و در روز سعادت و روزگار رشادت تباه است هر آبی که شویند اگرچه کوثر باشد سیاه‌تر و هر کوکب سعدی که مقارن دارند اگرچه سعدین باشد تباه‌تر و با هر وسیله که بیارایند اگرچه سندس بهشت و استبرق مینو باشد عاری‌تر و هر رشته که پیوند دهند اگر رشته مریم و خیاطه هاجر باشد زبون‌تر خواهد گشت عمر بن سعد بعد از شنیدن آنهمه مواعظ و نصایح

که اگر

که اگر آویزه گوش شیطان رجیم شدی براه سلامت و کوچه عافیت قدم گردیدی و آنجمله تحذیرات و تخویفات که اگر بر عرصه ارضین و سموات عرضه میداشتند بزلزله و زلزال می افکندند در بحار شقاوت غریق و در جبال غوایت حریق افتاد و آنشب را تا صبح نخفت و پهنه امانی را از علامات سعادت و هدایت برفت و آخرالامر ترک آخرت و رضای خالق خلیقت بگفت یکسره در سرداری سپاه و حکومت ملک ری و امارت طبرستان و دوده وزه اقبال جهان و تحصیل رضای یزید و ابن زیاد و تکمیل خشم و غضب و عذاب شدید و عقاب عتید خالق عباد با نفس اماره مشورت نمود و قتل پسر پیغمبر و خصمی رسول خدا و خدا اکبر و آتش جاوید آن سرای و عذاب مخلد و شکنج مؤبد را با مختصر امارت و شعله خطرناک بید وام این سراچه با زوال بسنجید و آخرالامر امارت فانی را بر عقوبت باقی برگزید و صبحگاه بشقاوت کمر بربست و بغوایت دستار بر سر نهاد و بضلالت قدم برداشت و بدار الاماره ظلم و عناد و دیدار ابن زیاد روانه گشت و در اغلب کتب نوشته‌اند که عمر بن سعد در آنشب که در عالم تحیر و تفکر میگذرانید و عقل و نفسش با هم مجادله داشتند و آخرالامر ستاره سعادتش تیره و نفسش بر عقلش چیره گشت شعری چند انشاد نمود که قریب باین مضمون بود و در شرح شافیه مسطور است که این اشعار را در آنزمان که آب فرات را بر روی حسین علیه السلام بربست قرائت کرد چنانچه انشاء الله تعالی در مقام خود مذکور شود بالجمله مضمون این اشعار بفارسی چنین است میگوید ابن زیاد مرا از میان قوم و اعوان خود بکاری خطرناک که هلاک من در آنست دعوت نمود سوگند بخدای در بحر تحیر و بیدای سرگردانی در افتاده‌ام و در میان دو امر خطیر متفکر میباشم که کدام را اختیار نمایم آیا چشم از مملکت ری که منتهای آرزو و آمال من است چشم بپوشم و بمخالفت عبیدالله بکوشم یا اطاعت امر او را بکنم و بامید حکومت ری با حسین علیه السلام جنگ بورزم و بامداد کنم و بمنزل خود مراجعت نمایم کاهی گناه خون حضرت امام حسین را بر گردن داشته باشم همانا حسین پسر عم من است و اینکه حوادث روزگار از هر سوی بر وی روی کرده و شرط قرابت حمایت است و ممکن است که بواسطه انقلاب و حوادث زمان اگر با وی جنگ نمایم مقهور و از نصیبه هر دو سرای مهجور شوم لکن بکام خودم که در حکومت ری چشمم روشن میشود و سزای قاتل او آتش دوزخ است که هیچ چیز حجاب آن نمیشود اما اگرچه خیر و خوبی دنیا را دوامی نیست لکن معجل و حاضر است و امر آخرت نسیه و مؤخر و هیچ عاقلی نقد و حاضر را به نسیه منجز و مردمان میگویند که خداوند آفریننده بهشت و دوزخ است و معذب و مغلول میگرداند پس اگر راست بگویند در آنچه میگویند من دو سال پس از آن بحضرت رحمن متوبت و انابت میبرم و از مباشرت قتل حسین و حکومت ری بازگشت و مغفرت میجویم و خداوند عرش عظیم اگرچه گناهان من از جن و انس فزونتر باشد آمرزش مرا آمرزیده دارد و اگر در آنچه خبر میدهند دروغگوی هستند و حکایات بهشت و دوزخ و قیامت و حساب و عقوبت و کتاب و سؤال و جواب را حقیقتی نباشد همانا بملکی عقیم و بی انباز و مملکتی عظیم و سرافراز و نعمتی عالی و لذت و دولتی نامدار برخوردار شده‌ام و با امارت و حکومتی نامدار مختار آمده‌ام ابو مخنف بعد از نگارش این ابیات کفرآمیز میگوید پسر سعد چون این اشعار را بخواند صدای هاتفی را که او را نمیدید بشنید که این اشعار را که این معنی است در جواب او قرائت کرد ای لئیم ناکس و شقی کینه ورز خبیث

اشعار عمر بن سعد

فواقعه ما ... دانی ... مرشد

الا ایها النبیل الله خاب سعیه ... شعر

ستمگر که سعی و عمل او بیفایده و بیهوده شده و زیانکار گردیده و در دنیا با نجاست عین و خباثت ذات بسرای عقبی انتقال فرماید زود است که باتش جهنم که هرگز شعله شرربارش را خاموشی نیست اندر شوی و سعی و عمل تو در میان تمامت خلق جهان و آفریدگان یزدان نکوهیده و قبیح خواهد بود گاهی که با حسین پسر فاطمه که میدانی از جمله جن و انس اشرف است مقاتله کنی هیچ گمان مکن که بعد از قتل حسین علیه السلام ای کسیکه از تمامت آفرینش زیانکارتر هستی بمقصود خود برسی و بحکومت ری فایز شوی و با شاهد دولت در بستر استراحت برآسائی بالجمله این جمله اندیشه ناروای او باد گشت و خویشتن را از اندیشه بهشت جاودانی و رحمت رحمانی آزاد ساخت و با طبعی خونخواره وطبعی شقاوت بار بجانب دارالاماره گرفت ابن زیاد گفت کیست که منشور حکومت ده ساله ملک ری را بستاند و حسین را بقتل رساند ابن مخذول گفت اینک من حاضرم و بقول اعثم کوفی چون بامداد شد و پسر سعد نزد عبیدالله حضور یافت ابن زیاد گفت ای عمر چه اندیشه کردی گفت ای امیر از آن پیش که داستان حسین نمایان گردد تو بمن انعامی کردی و حکومتی عنایت فرمودی و مردمان از هر طرف بدیدار من بیامدند و تحیت و تهنیت گفتند اگر امروز مثال حکومت از من بازستانی در میان مردم خجل میشوم لطف کن و قتال حسین را با من حوالت مفرمای و آن ولایت بر من مقرر بدار امروز در کوفه جماعتی از اشراف مانند اسماء بن خارجه و محمد بن اشعث و کثیر بن شهاب و جز ایشان جای دارند هریک از ایشانرا باین امر مأمور داری منتها دارند و خاطر امیر را از این دغدغه فراغت دهند هم اکنون مسئول چنانست که از راه احسان و اکرام این مهم را از من برگیری و از کشتن حسین بن علی مرا معاف داری ابن زیاد گفت شناختگان کوفه را از بهر من برمیشماری من خود ایشانرا می بینم و میشناسم اگر دل مرا از کار حسین فارغ سازی بهر مراد دست عزیز هستی و الا فرمان حکومت ری را باز ده و از خانه خویش بیرون مشو تا ترا باکراه و تکلیف بهیچ کار مأمور نکنم عمر چون این سخن را بشنید خاموش شد و سیلاب شقاوت چنان بنیان سعادتش را از پیش برکنده بود که بهیچ نوع از خیال ری منصرف نشد و طمع امارت را از دل نمیکند از سکوت او بر خشم و ستیز ابن زیاد افزوده گشت و چون ماده شقاوت و قساوت و غوایت و غباوت و کفر و الحاد او را از همه کس برتر و در اقدام بآن کردار قبیح دلیرتر دید و دیگر از اینگونه مستعد و حاضر نمیدانست گفت اگر فردا وی با حسین بن علی جنگ نکنی و حکم مرا در کار امضا نرسانی بفرمایم تا گردنت بزنند و سرایت را غارت کنند هرچه خواهد گو باش عمر بن سعد که میخواست سخنی بشنود که اگر پذیرای این امر خطیر گردد خود را معذور شمارد و زبان ملامت گران از خود دور گرداند این تخویف را فوزی بزرگ شمرد و مقصود را حاصل دید و گفت چون کار باینجا رسید ضرورت پیش آمد چنان کنم که امیر فرماید و از این سخن خواست باز نماید که چون حفظ نفس لازم است مرتکب این امر میشوم لکن میدانست و نمیدانست که اگر تمام اهل جهان را بالحقیقت و یقین بیم قتل دهند تا فرزند پیغمبری چنین را بکشند و ایشان برای حفظ نفوس خود مرتکب شوند معذور نیستند و کار ایشان و قتل ایشان با کار دیگران و قتل دیگران قیاس نشود و بیک میزان نیاید یافعی که از علمای سنت و جماعت است میگوید این فاسق یعنی عمر بن سعد رشادت را بغوایت بفروخت و اگر این شعر مذکور را

أأترك ملك الري والري منيتي   أم ارجع مأثوماً بقتل حسين

میگفت و ان عدت مأثوما بقتل حسین یعنی آیا ترک نمایم ملک ری را و حال ملک ری آرزو و مقصود من است

اکر

اگرچه بواسطه کشتن حسین گناهکار بازگردم نسبت بحال او و خبث او و مراد او بیشتر دلالت داشت یعنی چون ابن سعد بهوای ری بر قتل آنحضرت مصمم بود و هزاران گناه کبیر را با بضاعت حکومت ایالتی حقیر برابر میدانست باین ابیات بدینطور انشاد شعر کند

داستان حرکت کردن عمر بن سعد از کوفه بحرب امام حسین علیه السلام

چون ابن سعد بواسطه حب جاه و مال مجاز به پسر حیدر و ریحانه پیغمبر و امام جن و بشر را قبول کرد و یکباره برآخرت پشت پای بزد و پسر زیاد بدینگونه شاد شد و او را نیکو بنواخت و مرحبا و اهلا و سهلا و فرخا بگفت و اکرام و احسان فراوان کرد و سپهسالاری سپاه کینه خواه را بدو گذاشت و جملگی را با طاعت و فرمانبرداری او امر نمود و عهدنامه ملک ری را بدو مخصوص ساخت و زعما و امرای سپاه را گفت هرکس سر از اطاعتش برکشد سر از تنش برگیرند بروایت اعثم کوفی در اعطای او بیفزود و چهار هزار سوار و بقولی شش هزار و بروایتی پنجهزار سواره و پیاده ملازم رکاب وی نمود و آن بدبخت شقی بسبب دوستی حکومت ری و نفاذ امر چنین کاری بکرد و با آن لشکر بحرب جگرگوشه پیغمبر و گوشوار عرش خداوند اکبر رهسپر شد و آسمان و زمین از آنگونه فعل ناستوده و جرأت بر معصیت انگشت تعجب بدندان گزیدند و بر وی بدریغ و افسوس همی بخندیدند و پیاپی لعنت فرستادند و بزبان حال همی گفتند گرفتیم روزگارت سلطنت ری دهد مگرنه آن است که در پایان کارت طومار زندگانی طی نماید گرفتیم ملک و مال سلیمانی و کامرانی اینجهان فانی را بسی سالها دریافتی مگرنه آن است که چنانکه با وی وفا ننمود با تو نیز نخواهد نمود گرفتیم دارای قصر شداد و طغیان قوم عاد شدی نه آن است که آخر الامر از صرصر حوادث بباد فنا میروی و این جمله در نظر آن مست دنیای فانی و گرفتار ورطه آمال و امانی هیچ نیامد و برای ملک و مال نه از خداوند متعال شرم و نه از دشمنی پیغمبر ایزد لایزال باکی داشت و بچنین کرداری شنیع و ناهنجار اقدام ورزید که تا دنیا برپای و مخلوق برجای است مورد طعن و لعن فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل و تمامت السنه آفریدگان خواهد بود و آن فرقه کوردل نمیدانست بکجا میرود و چه میسازد و عبیدالله زیاد آن شوربخت تیره روزگار گفت زنهار تا نگذاری که حسین بن علی و اصحابش گرد فرات بگردند و یک جرعه آب بنوشند آن بد سیر گفت چنین کنم یکباره دل بچند روزه امارت روزگار بربست و بار عار و جبال نار جاویدان بردوش کشید و بر اینکار بزرگ پای نهاد ای عجب از انتقام منتقم حقیقی که آخر الامر بمفاد آیه شریفه که میفرماید در میان ایشان عداوت و کینه درافکندیم ابن زیاد از وی رنجیده خاطر گشت و او را از حکومت ری محروم ساخت مردمان کوفه بلکه خلق جهان با وی از دل و جان دشمن شدند چنانکه کودکان و زنان کوی و برزن بروی لعنت میکردند و او را هیچ مجلس و محفل و مسجد و مدرس جای نشستن نبود و بغض و کین او در همه قلوب انباشته و نهال عداوتش در مرتع خواطر کاشته گشت و در عاقبت کار چنانکه در کتاب حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور شد خداوند قهار مختار را بر او و پسرش را بوجهی ناخوش و صورتی ناخوب بجانب بئس البوار بفرستاد و ذلک هو الخسران المبین چنانکه در ناسخ التواریخ و بعضی کتب مسطور است چون ابن سعد فرمان ابن زیاد را پذیرفتار شد و قتل حسین علیه السلام را برگردن گرفت ابن زیاد از دارالاماره بمسجد کوفه درآمد و بر فراز منبر صعود داد و آنکلماتی را که از این پیش مذکور

شد در مدح آل ابوسفیان و فزایش وظیفه و وجیبه لشکریان و تحریص ایشان از اطاعت و خروج بحرب آنحضرت بگفت و فرود آمده و درهای گنجینه برگشود و مردمان را ببذل درهم و دینار شادخوار کرد و وعده‌های نیک بداد و از نخست رایتی از بهر عمر بن سعد برلبست و او را با شش هزار و بروایتی نه هزار سوار بکربلا روانه ساخت و از اینخبر معلوم میشود که لشکر پسر سعد را از چهار هزار سوار و پنج هزار و شش هزار تا نه هزار سواره و پیاده باختلاف مسطور نموده اند لکن چهار هزار اصح است و نیز صعود ابن زیاد بر منبر کوفه منافی اینست که در نخیله لشکرگاه ساخته و خود منزل کرده باشد مگر اینکه لشکرگاهش در نخیله باشد و خود در کوفه یا در آنروز برای استحضار خاطر مردم از لشکرگاه بکوفه آمده است

بیان ورود عمر بن سعد بزمین نینوی و دشت محنت فزای کربلا

در ورود عمر بن سعد و زمان وصول او بکربلا اختلاف کرده اند غالب نویسندگان نوشته اند روز سیم شهر محرم که یکروز بعد از وصول حضرت سید الشهداء علیه السلام بزمین کربلا است عمر بن سعد با لشکر خود بارض نینوی وارد شد و بعضی ورود این مطرود را روز دوم محرم و بعضی عشره محرم نگاشته اند و نیز از ابومخنف نوشته اند که ابن زیاد پسر سعد را چون شش روز از محرم برگذشت بحرب آنحضرت انگیزش داد ابن اثیر گوید عمر بن سعد با لشکر خویش بیامد و در برابر حضرت سید الشهداء فرود آمد و در تاریخ الفی و روضة الشهداء مسطور است که ابن زیاد پنجهزار کس بعمر بن سعد بداد و او را روانه کربلا کرد چون از شهر بیرون آمد یکی او را بدید و گفت ای پسر سعد بجنگ فرزند پیغمبر میروی گفت آری اگر حرب ورزیدن با حسین در اینجهان ناپایدار کوهش و عار را بار و در آنجهان آتش و نار را بکار دارد اما ملک ری نیز بسبب ذوق و حضور و واسطه عیش و سرور است پس با لشکر سواره و پیاده خود برفت و بیابان غفلت و شقاوت در نوشت تا در برابر فرزند ساقی کوثر و جگرگوشه رسول خالق اکبر فرود گشت

بیان تعیین نمودن ابن زیاد سرداران سپاه را و روانه کردن بکربلا و مقدار سپاه او

تعیین مقدار لشکر ابن زیاد و سرداران ایشان را مورخین اخبار و ناقلین حکایات باختلاف رقم کرده اند و این بنده حقیر عباسقلی سپهر وزیر تألیفات از گذارش و نگارش مرویات و منقولات ایشان ناگزیر است تا بعد از بیان این اخبار مختار آنرا برنگارد شهاب الدین هیثمی در صواعق محرقه میگوید شمار آن لشکر که رسیدند و ابن زیاد از برای تجهیز نمود بیست هزار تن بودند و از تاریخ ابن اثیر چنان مفهوم میشود که لشکریکه در کربلا حاضر شدند همان سپاهی بودند که با عمر بن سعد از کوفه بیرون شدند و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه میگوید عمر بن سعد بحرب امام حسین علیه السلام برفت و ابن زیاد فوج از پی فوج بمدد او میفرستاد تا جملگی آن سپاه بیست هزار تن سواره و پیاده برآمدند و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول میگوید بیست و دو هزار تن لشکر سواره و پیاده بحرب آنحضرت رفتند و ابن جوزی در تذکره میگوید عمر بن سعد بن ابی وقاص را ابن زیاد با چهار هزار تن بحرب امام حسین علیه السلام تجهیز کرد و با نصد سوار نیز روانه ساخت و از آنجمله یعنی پانصد سوار بر شرایع نازل شدند و صاحب کشف الغمه در تعیین مقدار سپاه سواره و پیاده به بیست و دو هزار تن قائل است و در شرح شافیه گوید لشکر ابن زیاد که بجنگ آنحضرت

حاضر شدند پنجاه هزار سوار بودند و از کتاب اعلام الوری چنان معلوم میشود که لشکر ابن زیاد همان مردم بودند که با ابن سعد مامور شدند در نور الابصار نیز لشکر ابن زیاد را که از پی یکدیگر میرفتند بیست هزار تن مینویسد و در رساله شیخ محمد صبان عدد ایشان را چنین مینویسد که لشکری که بحرب حسین علیه السلام مامور شد و ابن زیاد تجهیز کرد چهار هزار تن و بقولی بیست هزار تن بودند و در تاریخ الخمیس از تاریخ دول الاسلام مذکور است که ابن زیاد ده هزار تن لشکر بیار است و عمر بن سعد ابی وقاص را بر ایشان عامل ساخت و عمر با مقدار دو هزار سوار بقتال آنحضرت برفت و امیران لشکر گشت و با آنحضرت در کربلا ملاقات کردند جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء میگوید ابن زیاد چهار هزار تن مرد سپاهی بسرداری عمر بن سعد بحرب آنحضرت بفرستاد و از تاریخ عماد الدین ابی العلاء نیز چنان برمیآید که لشکریکه بکربلا مامور شدند همان چهار هزار تن سوار هستند که با عمر سعد رفتند و صاحب روضة الشهداء بیست و دو هزار سواره و پیاده مینویسد و در کتاب تظلم الزهراء مرقوم است که عمر بن سعد با چهار هزار تن برفت و ابن زیاد لشکر بمدد او میفرستاد و چون شش شب از محرم برگذشت عدد آن لشکر به بیست هزار تن بود و در تاریخ یافعی بیست و دو هزار تن مسطور است و سید بن طاوس در لهوف میگوید لشکر ابن زیاد بیست هزار تن بودند و ابواسحق اسفراینی عدد آن لشکر را که در کربلا نزد عمر بن سعد فراهم شدند چهل هزار سوار نوشته است و از تاریخ طبری چنان معلوم میشود که لشکر ابن زیاد که بکربلا حضور یافتند همان چهار هزار تن بودند که عمر بن سعد سرداری ایشان را یافت و از تاریخ گزیده نیز چهار هزار نفر معلوم میگردد و در کتاب تاریخ آثر و نیز چهار هزار تن مرقوم شده است و از کتاب عوالم چنان برمیآید که یازده هزار تن مرد لشکری در کربلا حاضر شده اند و از امالی صدوق علیه الرحمه نیز یازده هزار تن معلوم میشود و ابومخنف تمام آن لشکر که بکربلا نازل شدند پنجاه هزار سوار مینویسد و اعثم کوفی تمام آن لشکر را از سواره و پیاده بیست و دو هزار تن میگارد و از کتاب ارشاد شیخ مفید چنان فهمیده میآید که لشکر حاضر کربلا همان چهار هزار تن بودند و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب خود عدد لشکری را که ابن زیاد برای رفتن بکربلا تجهیز نموده است سی و پنجهزار تن میگارد و بعضی از مورخین معتبر اشاره بمقدار سپاه نکرده اند و بعضی نیز مقدار کثیر مذکور داشته اند چنانکه تحقیق آن در مقام خود بیاید

بیان اسامی سرداران سپاه ابن زیاد که از جانب او بکربلا روانه شدند

در فصول المهمه مسطور است که اول کسیکه با عمر بن سعد بیرون شد شمر بن ذی الجوشن بود با چهار هزار سوار در عوالم مذکور است که عبیدالله بن زیاد در نخیله لشکرگاه ساخت و یکنفر از سرهنگان سپاه خود را که عمر بن سعد نام داشت با چهار هزار سوار بحرب امام حسین علیه السلام بفرستاد و عبدالله الحصین التمیمی را با هزار سوار و شبث بن ربعی را پس از وی با هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس کندی را با هزار سوار مامور ساخت و سرداری این لشکر را برای پسر سعد رقم کرد و نیز آنجماعت را بفرا بردن وی و اطاعت او امر نمود و چون اهمال او را در محاربه آنحضرت بشنید شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سوار بسوی او بفرستاد و در شرح شافیه ابی فراس از مقتل ابی مخنف مسطور میدارد که اول سپاهی در این راه که بحرب آنحضرت روانه شد پسر سعد بود با چهار هزار سوار

بعد از آن ابن زیاد رشت نهاد عروة بن قیس را بخواند و رایتی از بهرش بربست و چهار هزار سوار در تحت آن
علم مقرر داشت آنگاه شمر بن ذی الجوشن ضبابی را بخواند و از بهر او نیز درفشی بربست و چهار هزار سوار با او
معین نمود آنگاه سنان بن انس نخعی را بخواند و علمی از بهرش برافراخت و ده هزار سوار با آن علم مشخص کرد
بعد از آن خولی بن یزید اصبحی را حاضر کرد و بیرقی از بهرش برافراشت و ده هزار سوار در تحت رایتش باز داشت و
نیز جز ایشان جماعتی از سرهنگان سپاه را بیاورد و با بیرق و سوار رهسپار گردانید چندانکه شمارهٔ ایشان به پنجاه
هزار سوار رسید و در کشف الغمه نیز چون فصول المهمه روایت شده است و در مطالب السؤل نیز اینگونه رقم شده است
و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که عزره قادسیه با هزار سوار مأمور شد و کعب بن طلحه با سه هزار و عمر بن سعد با
چهار هزار و شمر بن ذی الجوشن سکونی با چهار هزار تن از مردم شام و یزید بن رکاب کلبی با دو هزار تن و حصین بن نمیر
سکونی با چهار هزار و مضایر بن مرینة المازنی با سه هزار و نصر بن حوشه با دو هزار و شبث بن ربعی ریاحی با هزار نفر
و حجار بن ابجر با هزار نفر و اینجمله که نام میبرد بیست و دو هزار تن میشوند لکن میگوید ابن زیاد سی و پنج هزار تن آماده کرد
و ممکن است ابن زیاد این جماعت را تهیه کرده باشد لکن اینمقدار مأمور شده باشند و ابو اسحق اسفراینی در نور
العین گوید ابن زیاد عمر بن سعد را با شش هزار سوار روانه کرد و پسر حصین و لشگرش از قادسیه با و پیوستند
و از آن پس ابن زیاد پسر ربعی را با هزار سوار و شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سوار بفرستاد و از آن پیش
حر بن یزید را با هزار سوار مأمور کرده بود و حجر بن ابجر را با بیست و دو هزار سوار از دنبال ایشان روانه کرد و
گفت این جمله را نزد عمر بن سعد برده بدو بگوی که امیر این گروه را نزد تو بفرستاد و میگوید اینک چهل هزار سوار
نزد تو حاضرند و تمام ایشان از اهل کوفه هستند و از مردم شام و حجاز و بصره یکنفر در میان ایشان نیست و این سپاه
کینه خواه همه با شمشیرهای هندی و نیزه های خطی و جملگی در قتل حسین راغب و مایل میباشند اعثم کوفی گوید چون
عمر سعد با چهار هزار نفر بکربلا رسید حر با هزار سوار بدو پیوست و اسامی و مقدار سرهنگان و سپاهیان را بطریقی
که از ابن شهرآشوب نقل شد مذکور میدارد و در روضة الشهداء نیز اسامی سرداران سپاه را نزدیک بهمین نامها
که مذکور شد مینویسد و میگوید عمر سعد با پنجهزار سوار از پیش برفته بود و از آن پس هفده هزار سواره و پیاده با این
سردارها بدو ملحق شدند و جملگی سپاه او بیست و دو هزار برآمد و در امالی صدوق علیه الرحمه فرماید که عمر بن سعد
با چهار هزار سوار برفت و عبدالله بن حصین تمیمی با هزار سوار و شبث بن ربعی با هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس
کندی نیز با هزار سوار برفتند و بعد از ایشان شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار سوار مأمور شدند و در این روایت
با صاحب عوالم اتفاق رفته است و در بحار الانوار در آنجا که در باب مصائب آنحضرت مینگارد اسامی سرداران
و عدد سپاهیان را بر طریق امالی صدوق و صاحب عوالم روایت میفرماید و نیز مجلسی علیه الرحمه در جلاء العیون
باین روایت عنایت دارد و نیز در اسرار الشهاده از مقتل ابی مخنف مسطور است که اول رایتی که بحرب آنحضرت
برکشید از عمر سعد بود و رایت دوم از عروة بن قیس با دو هزار تن سوار جرار و علم سیم از سنان بن انس نخعی با
چهار هزار سوار و علم چهارم از شمر بن ذی الجوشن ضبابی با چهار هزار سوار و رایت ششم از خولی بن یزید اصبحی
با سه هزار سوار و علم هفتم از قشم با سه هزار سوار و رایت هشتم از حصین بن نمیر با هشت هزار سوار و

و علم نهم بسرداری ابو قدار باهلی با نه هزار سوار و درفش دهم را برای جابر بن حریه تمیمی بربست و شش هزار
سوار با آن رایت مقرر داشت و این جمله را بحرب امام حسین علیه السلام روانه داشت و ابو مخنف گوید اینجماعت
راه برگرفتند تا پنجاه هزار سواره و پیاده که بجمله از مردم کوفه بودند بجنگ امام علیه السلام فرود آمدند و بروایتی
هفتاد هزار تن پیاده و سواره با اسلحه کارزار حاضر شدند و ابن زیاد با بن سعد نوشت با این کثرت خیل و آلات حرب
و مردم طعن و ضرب دیگر برای تو راه طفره نیست هم اکنون مراقب باش تا در هر صبحگاه و شامگاه مرا از اخبار خود
مستحضر بداری و در اسامی این سردارهای ده گانه نیز اختلاف شده است و بنیاد حر بن یزید ریاحی را چنانکه
از حرکت او گذارش رفت بعضی سه هزار سوار هم نگاشته اند و علامه مجلسی نیز در مقامی سپاه ابن زیاد را که
بنام سرهنگان لشکر مذکور فرموده بیست هزار تن میشوند لکن میفرماید لشکر ابن زیاد در کربلا سی هزار تن بودند و ناسخ
التواریخ و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون ابن زیاد از خطبه خود بپرداخت رایتی از بهر عمر بن سعد بربست
و او را با شش هزار سوار و بقولی نه هزار سوار بجانب کربلا روان داشت بعد از آن در طلب شبث بن ربعی بفرستاد
که بشتاب و ساخته سفر باش که میباید بحرب حسین بروی شبث از اینکار کراهت داشت و میخواست متصدی
این امر خطیر و گناه کبیر نگردد تمارض کرد و خود را رنجور ساخت ابن زیاد بدو نوشت که نامه فرستاده من با من از
تمارض تو خبر داد سخت بیمناکم که از آن مردم باشی که چون مؤمنان را بنگرند از روی نفاق گویند ما ایمان آورده ایم
چون با منافقان نشستند گفتند ما با شما اتفاق داریم و با مؤمنان از راه استهزا سخن کردیم اکنون ای شبث
اگر در مراتب فرمانبرداری ما ثابت هستی و متابعت ما را واجب میدانی بشتابان بجانب ما گرایان باش چون شبث
این نامه را بدید بدانست یا از دنیا باید چشم بپوشید و بر خلاف میل ابن زیاد کوشید یا از آخرت دل برگرفت
و در عرصهٔ رضای پسر زیاد منزل نمود نفس اماره بر وی چیره شده و ترک دنیا را دشوار و بی نصیبی از مثوبات
اخرویه را بر خود هموار شمرد و میخواست که پسر زیاد بداند او خود را بدروغ رنجور خوانده است لاجرم درنگ نمود
تا خورشید خاوری بجانب مغرب آهنگ فرمود شب هنگام نزد پسر زیاد بشتافت تا رنجور را از بهبود امتیازی
ننهد و درست در دیدارش دیدار نگشاید ابن زیاد چون او را بدید بسی نوازش کرد و بخویشتن نزدیک جایش بداد
و فراوان ترحیب و ترجیب گفت بعد از آن گفت واجب است که تو در دفع حسین با ما متفق باشی و بر عطای او
بیفزود و از بهرش رایتی بربست و چهار هزار سوار در تحت حکومتش بگذاشت و گفت دوست میدارم که قتال
این مردم یعنی حسین علیه السلام بروی دار ابن سعد باشی گفت هر چه امیر چنان میکنم و ابن زیاد همچنان فوج از پس
فوج ابر بستاد تا سی هزار تن بی کم و کاست شدند و بقولی هر قدر از آن هفتاد هزار تن بجای ماند در تحت حکومت
سایر سرداران نرفته با شبث بن ربعی گذاشت و بقولی بعد از وی دیگر سرهنگان را مقرر داشت و در اخبار وارده مشهور
از اهل بیت رسالت وارد است که عدد لشکر پسر سعد سی هزار تن بوده است و ما از این پس انشاء الله پاره بیانات و توضیحات و اشارات دیگر در مقام خود

بیان سبب اختلاف اخبار در عدد لشکر کفار که در کربلا حاضر شدند

چنانکه بپایانت مورخین و مؤلفین ثبت گشت در شمار لشکر ابن زیاد بسی اختلاف است و از دو هزار تن تا هشتاد

هزار و صد هزار و یکصد و بیست هزار و از اینجمله بیشتر که شأن نگارش ندارد مرقوم شده است چنانکه از ابن شهرآشوب بعضی حدیث کرده اند که شمار لشکر کفار بر یکصد و هشتاد و چهار هزار بود و بیست و محمد بن اسمعیل که از علمای اهل سنت است چهل هزار تن یاد کرده است و از پاره کتب تواریخ چنان مستفاد میشود که یزید و ابن زیاد از بیم آنکه مبادا از اهالی کوفه و اطراف کوفه گروهی از شیعیان بنصرت فرزند پیغمبر برخیزند و فتنه عظیم برخیزد باطراف و اکناف ممالک حکم نوشتند و لشکر خواستند و مردم جنگی بتدریج وارد میشدند چنانکه ابن العراقی بصری علوی گوید جماعه بودند زنگی نام ولایت کازران است که در ناحیه اهواز میباشد و مردم آنجا را زلعیتون میگفتند زیرا که مردم آن ناحیه با جمعیتی کثیر از ولایت خود بجانب عراق بیرون آمدند تا با حضرت سید الشهداء علیه السلام قتال دهند وقتی بکوفه آمدند که آنحضرت شهید شده بود و ابن زیاد در ازای آن زحمت سفر هر یکرا ربع دینار که برابر دو قران و نیم این زمان است انعام بداد از قلت جایزه زبان بشکایت برگشودند پسر زیاد گفت چون شما بکار جنگ و استعمال سیف و سنان دچار نشده اید بیش از این مستحق نیستید و چون انعام ایشان بر ربع دینار تقرر یافت زلعیتون لقب یافتند الکوفی از بعض و لهذا این کتب که مذکور شد و اغلب آن محل اعتنا نمیباشد و همچنین ببعضی کتب مقاتل که از نظر گذشت و نابرده مگشت چند وجه بر دیگر وجوه ترجیح پیدا میکند یکی قاعده بهمان سپاه ابن سعد که تا نه هزار تن شمرده اند و دیگر یازده هزار تن که میخوانده و هزار تن سپاه حر و نه هزار تن لشکر پسر سعد و ملحقات آن اضافه شده یازده هزار تن باشند و وجوه نویسندگان بر اختصار عنایت دارند دیگر بیست و دو هزار نفر که در کتب بیشتر اهل سیر معتبر باعتقاد فقیر میگردد و دیگر سی هزار نفر که زبان حدیث اهل بیت را ناقل آن میدانند و هر صورتیکه این خبر از امام علیه السلام نقل مینمایند صحیح و متقن باشد جای تأمل نمیماند و لزوما باید تمام منقولات دیگر را در افکند و باعتقاد قایل بلکه جازم شد زیرا که خبریکه قطعا بمعصوم متصل گردد جای تردید باقی نمیگذارد و اگر قطعی نباشد میتوان بر خبر بیست و دو هزار تن که در اغلب کتب معتبره اشارت رفته است اتکال ورزید و نیز در پاره اخبار وارد است که امام حسین علیه السلام بعد از آنکه اصحاب و انصار آنحضرت شهید شدند و بنفس نفیس امامت بمحاربت پرداخت و بر آن لشکر خبیث حمله ور شد سی هزار نفر بر آنحضرت احاطه کرده بودند و سبب این اختلاف رواة بیشتر از این شده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکه بآهنگ کوفه بیرون شد و این خبر منتشر گشت از اغلب قری و دهات جمعی بخیال مال و منصب و نام و ناموس برای حفظ دین دولت آئین بیرون آمدند چنانکه نوشته اند چهار هزار نفر ترمد کابلستی که دیدند در هر منزلی که گذشت جمعی از اعراب با دیه بحضرتش می پیوستند و چون یزید بن معویه که در آن وقت بدایت سلطنت و استقلالش بود خبر بیعت مردم کوفه و تحرکش شیعه و جنبش آنحضرت را بشنید سخت متزلزل گردید که فتنه عظیم حادث شود و بنیاد گران در خدمت آنحضرت فراهم گردد چنانکه در کتاب امیر المؤمنین علی علیه السلام او در عام داشته و ترحیدا مشت قلوب مردم را با او و معویه رغبتی نیست و همه خواهان حسین علیه السلام هستند و بزوال سلطنت خود بوحشت اندر شد و برای رفع این غایله عظیم در اطراف ممالک نامه کرد و لشکر خواست و عنوان چنان نمود که مردی بر خلیفه وقت خروج کرده و دفعش بر مسلمانان واجب است عامل او ابن زیاد و دیگر انکو نیز در تهیه لشکر بکوشید و بوقت هلاکت یزید را و معتنی بخیال بر و بیم مستبعد نمود که چون با حضار لشکریان فرمان شد و علاوه حاضر شوند با نشوند

سیصد هزار و چهار صد هزار یا بیشتر از آنرا استعداد مذاکره باشد و مردمان با اطلاع بگویند چنین مقدار لشکر بکربلا نبرده و عوام الناس بر حسب عادتی که معمول است مبالغه نمایند و یکی را بر ده نام برند چنانکه در هر زمان اینگونه اکاذیب متداول است ابن زیاد نیز لشکرهای خود را خواسته باشد و نامی گزاف در السنه جاری شود و البته اگر مردم کوفه بر بیعت خویش بپایند و مسلم بن عقیل علیه السلام ابن زیاد را در سرای هانی بن عروه بقتل میرسانید تمامت کوفه و بصره و اغلب بلاد حجاز از تحت سلطنت یزید بیرون میشد و چنان آشوبی بر میخاست که یکصد هزار و دویست هزار لشکر هم کفایت اینکار را نمینمود و این بود که در بدایت خبر بیعت مردم کوفه و حرکت امام حسین سلام الله علیه یزید احتیاط کار خود را مینمود و نام از احضار سپاهی بسیار میبرد و حاضران چند خلاف اقوال که می شنیدند مینگاشتند لکن چون خبر قتل مسلم اشتهار یافت یزید از آن صرافت فرو نشست و قوت لشکر و آنچند تهیه را لازم ندید و چون ابن زیاد نفاق مردم کوفه و سست عهدی ایشانرا بدید آماده کردن لشکر بسیار را لازم ندید و چون تفرقه اعراب و مردمان دنیا پرست را از اطراف حضرت امام حسین علیه السلام معلوم نمود همچنان از اندیشه خود فرود کشیده گفت از مأموریت سپاه کثیر منصرف شد و چون خبر پراکندگی اصحاب و قلت اعوان آنحضرت را بدانست انصراف او از فرستادن سپاه بسیار بیشتر شد پس اگر بدقت بنگرند معلوم میشود که برای مردمی که به دویست نفر نمیرسیده اند و از اینجماعت هم بیشتر مردمان سالخورده مرتاض عابد یا جوان جنگ نیازموده بوده اند و با شتی عیال و اطفال وارد شده اند و در مکانی بیرون از آب و آبادانی و دور از وطن و اجداد و دوستان و انصار و اعوان جای ساخته اند چهار هزار سوار جرار همه با اسلحه کارزار هیچ مختصر نیست تا چه رسد به یازده هزار و بیست و دو هزار سپاه کینه خواه و البته هر لشکری بنه و احمال و اثقال و مراکب و خیام و احتشام دارد و جماعتی مردم اردو بازاری و اصناف کسبه و تماشائی با ایشان است ممکن است ده هزار سوار و پیاده ده هزار مال و مواشی و ده هزار تن مردم متفرقه را شامل باشد و چنین جمعیت وارد وی یک فرسنگ مسافت را فرو گیرد دیگر مگر از زمین کربلا تا بکوفه چه مقدار مسافت است که استعداد بیش از این اردو را داشته باشد علاوه بر این چنانکه باید ملاحظه نمود آذوقه و علوفه این لشکر از کجا فراهم میشود سپاهیکه سیصد هزار و چهار صد هزار یا دو برابر آن بگشته بیست فرسنگ طول مسافت لازم دارد و در روزی پنجاه هزار بار اشتر و استر حمل آذوقه و سایر ما یحتاج این لشکر میخواهد و بعلاوه محل این محمولات از کجاست و بعد از آنکه چنین انبوهی لشکر انجمن شد حاصل او چه خواهد بود با جمعی بس قلیل و چند ساعت مدت مقاتلت از ازدحام این سپاه چه فایدت میرسد و از این گذشته چون اهل کوفه بدانستند بحرب آنحضرت میروند بخت بکرده میشمردند و بعلل میورزیدند و باز میشدند چندانکه این خبر بابن زیاد رسید و آنانکه مسامحت نموده بودند یک تن را بکشت تا دیگران ناچار رهسپار شدند و نیز چنانکه مکرر اشارت شد چون حضرت امام در وادی البیضا بلکه بدو منزلی کوفه رسید و ابن زیاد مطلع شد حر بن یزید را با هزار نفر در مقدمه عمر سعد بفرستاد تا هر کجا امام علیه السلام را ملاقات کند مفارقت نجوید تا آنحضرت را بکوفه در آورد و چون خبر رسید که آنحضرت بکوفه نزدیک شده است دیگر باره بحر نوشت که در هر کجا نامه برسد همانجا حسین بن علی را در مکانی دور از آب و گیاه فرود آورد و حر نیز بموجب امر او رفتار نمود و چون تأمل کنند معلوم میشود که مردمی اگر یک

سر بیکی مانند عمر با هزار سوار بتواند مانع شود و در هر کجا امر یافته فرود آورد خصوصا در زمین بی آب و گیاه و دور از آبادی چگونه ابن زیاد حاجتمند میشود که برای حرب ایشان بیش از ده هزار یا بیست هزار سوار و پیاده آماده و روانه دارد و انگهی از این لشکر در چنان بیابان دور از آبادی و گیاه چگونه بیشتر زیست توانست کرد فرضنا مردمی که بیست فرسنگ از معرکه دورتر باشند چکار میتوانند کرد و تیر و شمشیر او در کدام سر و دوش کارگر خواهد بود و دشمن او چه وقت بدو دست خواهد یافت و این چنین لشکر با لشکریکه مثلا در چین و هند توقف دارند تفاوت چه دارد گر حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه که با آن شجاعت و بسالت و صولت که داشت و تمام عالم را فرو گرفته بود و بعد از آنکه با نود هزار لشکر جرار و آن سرداران دلیر مانند مالک اشتر و امثال او که با معویه در صفین هیجده ماه جنگ نمودند معویه را از یکصد و بیست هزار سوار بیشتر نبود چه علت دارد که یزید برای ابن سعد در قتل آنهمه سپاه تهیه کند و انگهی پدرش معویه با خصمی چون امیر المؤمنین و نود هزار تن لشکر آنحضرت که اگر پنج بار بر ده برابر قشون آنحضرت سپاه حاضر میساخت سزاوار بود و آنقدرت نیافت که با آن وسعت مملکت و طول مدت مقاتلت و آن صحرای وسیع و دشت بسیار از آنمقدار لشکر بیشتر حاضر کند پس چگونه پسرش یزید که بعد از پدرش معویه و لطمات مردم روم ضعیف شده بود استطاعت دارد که برای چنین کارزاری بس مختصر لشکری بیرون از شمار حاضر سازد و از اینجمله برافزون بسبب قبول ضعاف اخبار و رد صحاح اخبار چیست اگر ما امام حسین علیه السلام را ولی خدا و قطب عالم امکان و متصرف در موجودات میدانیم محتاج باین ترتیبات نیستیم بیک اشاره او تمام ممکنات را انقلاب میرسد و ارواح از اجسام انفصال میجویند و آلات و ادوات هر فعلی بی اراده او کارگر نمیشود و هیچ حاجت نبوده که آنحضرت برای بروز نیروی بشری این جمله سپاه را در برابر بخواهد و اگر نمیدانیم برای یکنفر لشکر او دویست تن و دیگر هزار تن و دو هزار تن کم چیزی نیست بلکه بسیار است تا چه رسد به پنج برابر و ده برابر آن والله اعلم بحقایق الامور

بیان پیغام دادن عمر بن سعد بحضرت سید الشهدا علیه السلام و جواب آنحضرت

جماعه مستوفی گوید چون حسین علیه السلام از حر بن یزید جدا شد راه بادیه در سپرد تا بکربلا رسید اتفاقا عمر بن سعد که از جانب ابن زیاد با چهار هزار مرد بحرب آنحضرت مأمور بود دنبال او حلقه کرده بودند تا بآنجا رسید و با آنحضرت دچار گشت و مکالماتی که مذکور خواهد شد در میانه بگذشت و جماعتی در نقل این خبر کمتر شریک دارد طبری گوید چون عمر بن سعد بنا بر آنچه مذکور شد بیامد خبر امام حسین علیه السلام را بکربلا یافت با سپاه بآنجا شد و چون امام علیه السلام بآن سپاه نگران شد برنشست و با آن چهل سوار و صد پیاده بمیدان حرب بشتافت و صف برکشید و بر جای بایستاد و چنانکه طبری و شیخ مفید و اغلب محدثین نوشته اند چون عمر بن سعد لعین روز بعد از نزول حضرت سید الشهدا علیه السلام بکربلا با چهار هزار تن از کوفه بنینوی فرود آمد و این روز سیم محرم بود و بروایتی روز دوشنبه ششم محرم الحرام وارد شد عمر بن سعد عزره بن قیس احمسی را طلب کرده گفت نزد حسین شو و از وی بپرس که از چه روی بدینجا آمده است و چه اراده دارد عزره چون از آن مردم بود که بآنحضرت عرض کرده قدوم مبارکش را مستدعی شده بود شرم

میداشت که بخدمتش رسالت کند پس با پسر سعد گفت ای امیر میان من و حسین بن علی در طی این مکاتیب بعضی مراسلات بوده و در مراتب مودت و یکجهتی بسی کلمات نوشته ام و چون بوفا مقرون نشد اکنون ساعت شرم دارم که بخدمت وی شوم عمر سعد گفت ترا معاف داشتم و بدیگر رؤسا که در حضرتش عرض مکاتیب کرده بودند امر کرد این رسالت بگذارند همگی اباء و امتناع نمودند و از آن رسالت اظهار کراهت کردند و بروایت صاحب تاریخ الفی مره بن سفیان از جانب عمر سعد در بدو ورود بخدمت حسین رسالت داد و بروایت دیگر آن رؤسای لشکر قبول نکردند چه همگی عرض مکاتیب کرده بودند و بروایت ابی مخنف عمر سعد مردی را که عزره نام داشت بفرستاد و آنمرد بعد از مکالمات چند در خدمت آنحضرت بماند تا شهید شد و چون کار بدینگونه رفت پس کثیر بن عبدالله شعبی که سواری جرار و شجاعی خنجرگذار بود و از هیچ چیز روی بر نمیتافت و از هیچ چیز اندیشه نداشت برخاست و با پسر سعد گفت من برای تقدیم این خدمت حاضرم و میروم و بخدای سوگند میخورم که اگر خواهی او را میکشم عمر گفت نمیخواهم او را مقتول و مجروح سازی لکن برو و بپرس که چه چیز موجب این آمدن اوست پس کثیر چون گرگ درنده برخاست و با تیر و شمشیر بجانب خیام با احتشام آنحضرت روان شد چون نزدیک رسید ابو ثمامه صائدی او را بدید و بخدمت امام حسین علیه السلام معروض داشت اصلحک الله یا ابا عبدالله همانا بجانب تو میآید کسیکه شریرترین مردم زمین و در خونریزی جری ترین ایشان و در مقاتلت جنگجوی ترین اهل عالم است و چون این کلمات را بعرض رسانید خود برخاست و سر راه بر کثیر بگرفت و بقولی امام حسین سلام الله علیه برخاست و در وی نگران شد و ابو ثمامه گفت شمشیر بگذار و پیشتر برو و سخنی که داری معروض دار ابو ثمامه گفت شمشیر خود را میگذارم و شما را چندان گرامی نمیدانم که برعایت حشمت شما شمشیر خود را بگذارم من رسولی بیش نیستم و پیغامی دارم اگر میشنوید تبلیغ رسالت میکنم و اگر باز دارید باز میگردم ابو ثمامه گفت بر قائمه شمشیر تو دست میگذارم آنوقت تبلیغ رسالت کن کثیر گفت سوگند با خدای تو نتوانی شمشیر مرا دست بسائی ابو ثمامه گفت اگر چنین است در همین جا ایستاده باش و آنچه خواهی بمن بگوی تا من پیغام ترا برسانم و من نمیگذارم که نزدیکتر بروی چه تو مردی فاجر و نابکاری پس هر دو تن زبان بدشنام یکدیگر برگشادند و کثیر با خشم و ستیز بازگشت و حکایت خویش را با عمر سعد باز نمود و گفت ایشان مرا راه نمیگذارند تا نزد حسین شوم و سخنی که دارم باز گویم چون عمر بن سعد چنین دید قره بن قیس حنظلی را نزدیک طلبیده گفت ای قره رحمت بر تو باد حسین را ملاقات کن و بپرس که برای چکار آمده و چه اراده دارد و قره بموجب فرمان بخدمت آنحضرت روان شد چون امام علیه السلام او را بدید با اصحاب خود فرمود او را میشناسید گفت حبیب بن مظاهر عرض کرد وی مردی است از حنظله تمیم و خواهرزاده ماست و من او را بحسن رأی و عقیدت میشناسم و هیچ در حساب نمیاوردم که با اینمردم در یک حساب و در این مشهد حاضر شود پس زهیر بن القین با او گفت حاجت چه داری گفت از جانب پسر سعد بحضرت امام حسین رسالتی دارم اگر اجازت دهی بشرف دیدار معروض دارم زهیر گفت سلاح از تن بگذار و قدم بردار گفت چنین کنم و سلاح خود را فرو گذاشت و بخدمت آنحضرت برفت و سلام براند و جواب بشنید آنگاه بر دست و پای مبارکش بوسه بزد و آنچه رسالت داشت بگذاشت امام حسین علیه السلام فرمود مرا خود عزیمت کوفه نبود لکن معارف و اعیان

اینشهر بمن نامه کردند و بجانب خود دعوت کردند تا بمن اقتدا نمایند و بیعت کنند و در اینمعنی بسی جهد و مبالغه نمودند لاجرم ملتمس ایشانرا قبول کردم و از مکه باینجا آمدم لکن در این اثنا غدر و بیوفائی ایشان معلوم شد چه بعد از آنکه بیست و هزار تن دست بدست مسلم داده به بیعت من در آمدند عهد بشکستند و مسلم را تنها بگذاشتند تا بتیغ ستم مقتول گشت و چون حال بیوفائی ایشان بامن مکشوف افتاد خواستم بازگردم حر بن یزید ریاحی مانع شد و از من جدا نگشت تا مرا در این منزل فرود آورد امروز چون حال ایشان دیگرگون شده و از آنچه گفته اند پشیمان گردیده اند و نقض عهد را روا میدارند و بر قدوم من کراهت یافته اند مراجعت میکنم اگر مانع نشوید و بگذارید میشوم جواب رسالت تو این بود که شنیدی با عمر گوی که اکنون باید قرابت قریبه که میان من و تو است ملاحظه کنی و مرا بگذاری تا بوطن مألوف مراجعت کنم عرض کرد منت پذیرم و چنین کنم آنگاه قره عرض کرد خداوند تعالی لعنت فرماید آنمردمی را که بحضرت تو عرض این مکاتیب کردند و امروز در زمره خواص ابن زیاد انسلاک دارند و چون آهنگ مراجعت کرد حبیب بن مظاهر گفت وای بر تو ای قره من همیشه ترا با اعتقاد نیکو و محب آل مصطفی دیده ام اکنون سخت در عجب هستم که از چه روی با این مردم فاجر فاسق دشمن خدای و رسول خدای موافقت میکنی و با ایشان باین زمین بیامدی اگر عقیدت خود را دیگرگون نکرده باشی بازگرد و در حضرت امام حسین بپای تا بسعادت ابدی کامیاب شوی همانا بدست سروران اهل توفیق اسلام باقی چگونه از نصرت او روی بتابی قره گفت ای مولای من کیست که بهشت را بر دوزخ برگزیده اما سپهای پناه میبرم که در دوستی اهل بیت پیغمبر اعتقاد خود را دیگرگون نمایم چون اینجماعت مرا برسالت فرستاده اند بایست مراجعت نمود و آنچه جواب یافته ام بازرسانم آنگاه در بست بیندیشم باشد که نزد شما باز آیم پس نزد پسر سعد رفت و آنچه از آنحضرت شنیده بود باز گفت عمر گفت امیدوارم که یزدان تعالی مرا از محاربت و مقاتلت حسین معاف گرداند و امانا رغیب لطیفه بر آید که حسین بن علی بازگردد چه از او هیچ نمی باید بادی جنگ نائیم و از آنجواب امام حسین علیه السلام مسرور شد و گفت شاید در میان حسین و ابن زیاد بصلح بگذرد

بیان نامه نگاری ابن سعد در کار امام حسین علیه السلام با ابن زیاد و جواب او

در اینوقت ابن سعد نامه بمضمون با ابن زیاد بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم بجانب امیر عبیدالله از طرف ابن سعد نوشته میشود اما بعد فرمان ترا اطاعت کردم و در برابر حسین بن علی فرود آمدم و رسولی بدو بفرستادم که بچه سبب از مکه بیرون آمده و در این بیابان نزول ساخته مطلب و مطلوب او چیست جواب داده بود که مردم کوفه نامه ها نوشتند و رسولان معتبر و مردان بزرگ نزد من فرستادند و خواستار شدند تا بنزد ایشان آیم تا با من بیعت کنند آمدن من بسبب استدعای اهل کوفه بوده است هم اکنون اگر قدوم مرا مکروه میشمارید و برخلاف آنچه بمن نگاشته اید آهنگ دارید بازمیگردم و بگمان میروم سخن حسین بن علی برین منوال است که در قلم آوردم بر عزیمت مراجعت است اکنون اختیار با تو است امیر را معلوم باشد حسان بن فاید عبسی گوید نزد عبیدالله بن زیاد حاضر بودم که نامه پسر سعد را بیاوردند چون از نامه مهر برگرفت و بخواند ساعتی با خود بیندیشید آنگاه شعری باینمعنی قرائت نمود اکنون که چنگ و چنگال ما بروی در آویخته امید نجات دارد هرگز این نشود

الآن علقت مخالبنا به

امید

قد بلغنی کتابک

امید رستگاری از بهرش نباشد و در جواب عمر بن سعد نوشت اما بعد نامه تو بمن رسید و از آنچه در نگارش آورده بودی مستحضر شدم هیچ بسخن او التفات مجوی و چون این نامه من بتو رسید بیعت یزید را بر حسین عرضه ده تا با اصحاب خود پذیرفتار شود اگر قبول نمود فهو المراد وگرنه بهر نوع که توانی او را نزد من حاضر کن والسلام و بقولی نوشت چون بیعت یزید را قبول کردند آنوقت هرچه رای ما باشد در باب او ظاهر خواهد شد چون ابن سعد این نامه را بدید گفت انا لله و انا الیه راجعون میترسم ابن زیاد در طلب عافیت نباشد و بقول اعثم کوفی گفت انشاء الله تعالی عاقبت این کار بخیر باشد لکن در باب بیعت گرفتن از امام حسین که عبیدالله نوشته بود در حضرت امام حسین علیه السلام چیزی معروض نداشت چه میدانست اظهار این مطلب در حضرت حسین فایدتی ندارد و آنحضرت هرگز با یزید بیعت نمیکند و بقول صاحب روضة الصفا آن نوشته را با همان رسولی که آمده بود برای سید الشهداء صلوات الله علیه بفرستاد در جواب فرمود هرگز بسخن ابن زیاد عمل نمیکنم و فرمان او را نپذیرم و این اباء و امتناع حسین علیه السلام گوشزد ابن زیاد شد و خشمناک گردید و نخیله را لشکرگاه ساخت و حجار بن ابجر و شبث بن ربعی و شمر بن ذی الجوشن را بمدد عمر فرستاد و اما هر چند جمعی کثیر را بحرب آنحضرت میفرستاد بیشتر ایشان حرب آنحضرت را مکروه میشمرده باز میگشتند چون عبیدالله این حال را بدانست سعد بن عبدالرحمن را فرمان داد تا گرد محلات کوفه بگردد و از آنانکه تخلف جسته اند هر کرا بنگرد نزد او بفرستد سعد شخصی از مردم شام را که بواسطه اخذ میراث از لشکرگاه ابن سعد بازگشته بود دریافت و بدار الاماره فرستاد و ابن زیاد امر نمود تا او را گردن زدند چون مردم مشاهده اینگونه سیاست کردند هر که تخلف کرده بود روی بکربلا نهاد و بروایت اعثم کوفی ابن زیاد چون این مکتوب عمر بن سعد را بدید دیگر روز بمسجد جامع کوفه شد و مردمانرا گرد ساخت و آن خطبه را که پیش از این سبقت نگارش گرفت در محامد آل ابی سفیان و تحریص لشکر و توفیر عطایا و ارزاق ایشان براند و آنانرا ساخته سفر کربلا گردانید و ایشان برفتند و بعمر سعد پیوستند و اول کسیکه از سرداران معروف برفت شمر بن ذی الجوشن بود

بیان دعوت حبیب بن مظاهر مردم بنی اسد را بیاری حضرت امام حسین علیه السلام و مانع شدن عمر سعد

در بعضی کتب تواریخ مسطور است که در این اوقات حبیب بن مظاهر اسدی بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای پسر رسول خدا جمعی از بنی اسد با ما خویشاوندی دارند و باین مکان نزدیک هستند اگر اجازت دهی نزد ایشان میشوم و ایشانرا بنصرت تو دعوت مینمایم فرمود روا باشد پس حبیب درنگ نمود تا تاریکی شب جهانرا در پرده گرفت آنگاه چنانکه کسی او را نشناسد آهنگ او را نداند از میان اصحاب بیرون شد و با تعجیل و شتاب راه نوشت و در قبیله بنی اسد در آمد چون مردم بنی اسد او را بدیدند خرم و خرسند شدند و گفتند ای حبیب باز گوی تا چه حاجت داری گفت نزدیک شما بیامده ام تا شما را بخیر و سعادت و شرافت سرمدی که هرگز پایان نپذیرد دلالت کنم گفتند باز گوی تا چیست گفت اینک پسر دختر رسول خدای با جماعتی از مؤمنان که هر یک بهزار تن فزونی دارند در زمین کربلا بار برگشوده اند و عمر بن سعد با گروهی از لشکر بر اطرافش پره زده اند همانا شما قوم و عشیرت من هستید و واجب است که شما را از پند و نصیحت خود محروم ندارم

دراه

وراه رشد وصلاح را بر شما باز نمایم تا از روی بینش با من اطاعت و متابعت کنید و یاری پسر پیغمبر خود را
گیرید تا از شرف هر دو جهان کامکار شوید قسم بخدای هیچکس در خدمت او شهید نگردد جز اینکه در علیین رفیق
مصطفی باشد عبدالله بن بشر که بس جوانی بود چون این کلمات بشنید گفت اول کس من هستم که پذیرای این دعوت
شدم و در راه پسر پیغمبر از مال و جان دل برکنم و شعری با این مضمون بارجوزه بخواند که چون هنگام نبرد مردان
آویزد و ستیز فرسان و شجعان گردد و در پهنه آورده گاه تیغ و تیر کین همدیگر برآورند قوم و عشیرت من میدانند که من
چگونه شجاعی دلیر و مردافکنی پرغیرت و شیری تیزچنگ و پلنگی پرآهنگ هستم چون مردم بنی اسد این مبادرت
همت ظاهر شد و در نصرت آنحضرت بر یکدیگر سبقت میگرفتند چندانکه نود تن مرد کارزار کمر استوار ساخته در همان
ساعت بحضرت امام حسین راه برگرفتند لکن از اطراف مردی از بنی اسد که سرشته نفاق و شقاق بود
و خبر ایشان را بعمر بن سعد بگذاشت ابن سعد در همان ساعت یکی از سرهنگان سپاه را که ازرق نام داشت با چهار صد
تن مردم جنگجوی بفرمود تا بشتاب برد و باد بدانسوی بتاختند و با مردم بنی اسد دچار گردیدند و در کنار فرات
جنگ در پیوستند حبیب بن مظاهر چون این حال بدید بانگ بدو برکشید که ای ازرق وای بر تو از بهر تو و از بهر آنکه
اینگونه کردار سزاوار نیست بگذار تا جز تو دیگری در عرصه این شقاوت بگردد و با طریق عداوت بسپارد و آن
مطرود در این کلمات اثر نکرد و لشکر را با ضرب کعب نیزه بدفع بنی اسد انگیزش میداد چون بنی اسد
اندک بودند توانائی مقاومت نیاوردند و بهزیمت روی برگاشتند حبیب بن مظاهر باز حسب بسیار خود را
آنحضرت برسانید و داستان براند فرمود لا حَولَ وَلا قُوَّةَ الا بالله

بیان مکاتبه ابن سعد و ابن زیاد و بستن آب بر روی امام علیه السلام

عمر بن سعد را از جانب عبیدالله بن زیاد و تنفاقی بیست هزار تن مرد سپاهی انجمن شد و از آن پس که شبث بن
ربعی را با هزار سوار و حجار بن ابجر را با هزار سوار بکربلا همسپار ساخت و لشکر پسر سعد بیست و دو هزار سوار
و پیاده برآمد عبیدالله نامه به پسر سعد نوشت که ترا در محاربت با حسین بن علی از این پس عذر و بهانه نماند
اگر از قلت سپاه شکایت داشتی اینساعت آن بهانه برخاست و بیست و دو هزار سواره و پیاده با عدت
و آلت کارزار و سلاح و شوکت کامل نزد تو روانه شده و امور تو در تحت انتظام قوام گرفت همی بایست
پیاپی مرا از حال و خبر خویش مستحضر داری و از آنچه در میان تو و حسین بن علی از محاربت و مقاتلت بگذرد
اطلاع مرا واجب شماری و بهر بامداد و شامگاه قاصد تو نزد من بیاید و نوشته تو اگر بر مجاری حال اشتمال
داشته باشد از تو ملازم بگذارند و اینمعنی از لوازم و شیمه ایطبدان و السلام این نامه را بدینمنوال بعمر نوشت
معذلک در هر روز چیزی دیگر مسطور میداشت و کسانی را که محل اعتماد وی بودند مراقبت حال او میفرستاد
و ایشان میرفتند و عمر را در امضای آنکار تحریص مینمودند و تعجیل و مسارعت میکردند و عمر بن سعد در آن
مقاتلت و محاربت مسامحت مینمود و مکرر میشمرد که با حسین علیه السلام قتال دهد و خون پسر پیغمبر را بگردن
سپارد پس بآنحضرت آگهی فرستاد که اگر مسؤل مرا با جابت مقرون داری نیکوچنان است که ساعتی

با هم بنشینیم و در اصلاح این امر سخن کنیم فرمود روا باشد پس شبانگاهی در کنار فرات بساطی بگستردند و مجلس را
از بیگانه تهی کردند و هر دو تن جلوس نمودند و از هر در بسی سخن راندند خولی بن یزید اصبحی که از دشمنان
دیرین و معاندان کهن حسین بن علی و خاندان سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود بر اینحال وقوف یافت
و مکتوبی با اینمضمون بعبیدالله بن زیاد نوشت اما بعد ای امیر همانا عمر بن سعد هر شبانه از لشکرگاه خود بهانه
میجوید و بیگانه میشود و در کنار فرات طرح بساط میکند و حسین را دعوت مینماید و سخنها میگذارد تا پاسی از شب
میگذرد و جز از راه مهربانی و رأفت با حسین نمیرود فرمان کن تا رشته اینخدمت را از گردن فرو گذارد و زمام
اینخدمت و انجام این امر را با من گذار تا بپایان رسانم و کار حسین را کفایت کنم چون ابن زیاد این مکتوب را
قرائت کرد از پسر سعد رنجیده خاطر شد و بدو نوشت اما بعد ای پسر سعد مرا رسیده که هر شب از لشکرگاه خود
بیرون میشوی و بساطی میگسترانی و حسین را میخوانی و از هر سوی حدیث میآری و سخن میگذاری تا پاره از شب
سپری میشود چون این نامه را بخوانی باید بی توانی حسین را بر اطاعت امر من باز داری و گرنه او را از آشامیدن
آب باز دار و لب تشنه اش بدار همانا من آب را بر جماعت یهود و نصاری حلال و بر حسین و اهل بیت او
حرام کردم همی باید که در میان حسین و اصحاب او و آب فرات حایل و حاجز باشی و نگذاری یکجرعه و قطره
از آن بیاشامند چنانکه این معاملت را با امیرالمؤمنین عثمان مظلوم بپای آوردند و بروایت اعثم کوفی
تا شش روز از محرم گذشته عبیدالله بن زیاد همه روزه علی التوالی بعمر سعد مکتوب میفرستاد و او را بر قتال
حسین بن علی تحریص مینمود پس لشکر عمر سعد ناچار در کنار آب فرات فرود آمدند و امام حسین و اصحاب
آنحضرت را از نزدیک شدن آب مانع میشدند از اینروی تشنگی بر ایشان مستولی شد و عطش مؤثر افتاد حسین
علیه السلام تبری برگرفت و از آنجانب که خیمه زنان بود و از آنسوی نوزده گام و بقولی کلنگی برداشته نه گام
برگرفت و زمین را بکاوید چشمه آبی بس زلال و خوشگوار نمودار شد اصحاب را بفرمود تا از آن آب عذب
شیرین مشکها پر آب کردند و بازگشتند بعد از آن آب را از زمین فرو خورد و ناپدید شد و آن چشمه را دیگر ندیدند
چون پسر زیاد از اینخبر مستحضر شد نامه به پسر سعد نوشت که مرا رسیده که حسین بن علی و یاران او چاهها فرو برده اند
و آب بر میدارند و از اینروی هیچ زحمت و کلفتی ندارند چون بر این مکتوب وقوف یافتی البته حسین بن علی
و اصحابش را از کندن چاه منع کنی و نگذاری پیرامون آب بگردند زیرا که ایشان لب تشنگان آب فرادهند تو نیز
ایشان را آب مده و نگذار یک قطره آب از فرات بچشند چون این نامه را عمر بدید کار را بر حسین علیه السلام
سخت کرد و نگذاشت چشم ایشان آب را نگران شود و مردی را از خیل خود که عمرو بن الحجاج زبیدی میخواندند
بخواند دگر دهی و بروایتی پانصد تن سواره و پیاده بدو گذاشت و بقولی حجر بن الحر را بخواست و رایتی
از بهر او بربست و دو هزار سوار در تحت آن رایت بداشت و او را فرمان کرد تا در شریعه فرود آید و امام
حسین را از آب منع کند و نیز رایتی از بهر شبث بن ربعی بربست و دو هزار سوار در حکومت او مقرر داشت
مجلسی اعلی الله مقامه در جلد دوازدهم بحار الانوار در ذیل احوال حضرت امام رضا سلام الله تعالی علیه در شرح
قصیده دعبل بن علی خزاعی و ترجمه این بیت قُبورٌ بِبَطنِ النَهرِ مِن جَنبِ كَربَلا مُعَرَّسُهُم فيها بِشَطِّ فُراتِ میفرماید

نزدیک بفرات و این نهر یک شعبه از فرات است که بکربلا جاری شده و این همان آبی است که امام حسین علیه السلام را
از شرب آن ممنوع نمودند و بروایت حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده روز عاشورا حرب کردند و آب بر روی
حسین علیه السلام بستند معلوم شود آب را روز عاشورا بسته اند و این نیز سهل نیست چه در هوای عربستان
و عدم طاقت اطفال و کثرت عطشی که جنگ آور را از شدت حرکت و تکاپوی میدان حرب و گرد و غبار و تلخی
جراحات فرا میرسد یک صبح تا آخر عصر برابر تشنگی چند روز و شب مؤثر است بسیار کسان باشند که اگر
چنین زحمت یابند از پس چند ساعت زنده نمانند الجمله عمر بن سعد با پسر حجاج علیهما اللعنه روی آورد و گفت که
آب فرات را نگاهدار و مگذار که حسین یا یک تن از اصحاب او بجرعه از آب کامیاب شود و دیگر امر نمود که آواز
برکشد و گوید ای پسر فاطمه فرزند رسول خدا تو از این آب یک جرعه نچشی تا گاهی که طعم مرگ بچشی یا رشته اطاعت عبید الله را
بر گردن بکشی و این واقعه در روز سه شنبه هفتم محرم الحرام بود و ابن اثیر گوید سه روز قبل از شهادت امام حسین
علیه السلام آب را بر آنحضرت بستند و از کتاب عوالم و بعضی کتب دیگر مستفاد میشود که بعد از ورود شمر بن
ذی الجوشن آب را بستند و اگر چنین باشد دوام منع آب این چندان نیست چه آنحضرت بعد از آمدن شمر با اصحاب
خود میفرماید از این آب بیاشامید که توشه آخرین شماست و وضو بسازید و جامه های خود را بشستن دهید تا
کفن شما شود آنگاه نماز صبح را بگذاشت و مهیای حرب شد و اگر چنین باشد خبر بستن آب در همان روز عاشورا
خواهد بود و ابن شهر آشوب و عنیزه علیهما الرحمه و پاره دیگر نیز بوقت منع آب اشارت میکنند اما در اینکه آب را
بسته اند و عطش بر آنحضرت و اصحاب و اطفال آنحضرت چنان چیره گردیده است که مشرف بر هلاک بوده اند جای
تردید نیست چنانکه خداوند تعالی از تشنگی آنحضرت با موسی علیه السلام حکایت میفرماید و در السنه زیارات و از
و اخبار و احادیث صحیحه و تواریخ عدیده وارد و شایع است همانا چون کسی بر پستی جهان بخواهد نگران شود و
ذلت و هوان روزگار را بخواهد بمیزان آورد همین بس باشد که بر این خبر بگذرد و به بیند که مانند پسر زیاد زبون نژاد
غیر آزاده را کار بانجا رسد که حکومت و اختیار تا آنجا ایستد که بعامل و سردار خود بنویسد من آب را بر یهود و نصاری
حلال کردم و بر حسین و اهل بیتش حرام نمودم و در این امر دو غرابت است یکی قدرت او بنوشتن دوم که عجب
بیشتر است اطاعت عمر سعد و فرستادن سپاه بشریعه فرات و سکوت مردم با اینکه میدانستند آب فرات را
بفرمان چنان کسی بر روی چه کسی می بندند و جگر گوشه پیغمبر را تشنه جگر میگذارند و در همان شب چنان معجزه از جوشش
چشمه آب مشهود ساخته بودند و اینجمله همه از نهایت ضلالت و غوایت و شقاوت و طمع مال و جاه دنیا است

بیان جسارت و شماتت عبد الله بن حصین و عمرو بن
حجاج در حضرت امام و هلاک آن ملعون

چنانکه اشارت رفت چون عمر بن سعد بفرمود تا عمرو بن الحجاج با پانصد سوار بر شریعه فرات فرود شدند و امام
علیه السلام و اصحابش را از شرب آب فرات مانع گشتند بفرمان او عبد الله بن حصین ازدی و بقول اعثم کوفی (قال یا حسین الا تنظرون)
عبد الرحمن بن حصین ازدی از جماعت بجیله و بروایتی تمیم بن حصین فریاد بر داشت ای حسین آیا بر این آب
فرات که چون جگر پاره آسمان و باران غلیان صاف و زلال و موج آور است نگران نمیشوید سوگند با خدای

از این آب یکقطره نخواهید نوشید تا گاهی که از سختی تشنگی و شدت عطش بمیرید امام علیه السلام فرمود بر کیستی
ام خود را بگفت آنحضرت عرض کرد بار خدایا عبد الله بن حصین را تشنه بکش و هرگزش آمرزیده مدار عموم
مورخین سنی و شیعی روایت کنند و حمید بن مسلم گوید قسم بخداوندیکه جز او خدائی نیست که آنمرد ملعون بیمار
شد و تشنگی جگرش را چنان بتافت که همی فریاد العطش برمیکشید آب حاضر میساختند و آن خبیث چندان میاشامید
که شکمش از گلوگاهش مانند مشکی پر آب میشد آنگاه جمله را قی مینمود و از تاب عطش بی تاب میگشت و از دیده خواب میبرد
و فریاد العطش بر میاورد دیگر باره شکم را پر آب میکرد و همچنان قی باز میکرد تا اینکه دیوانه گونه بمرد و با اینحال از شدت
و زحمت تشنگی با آتش دوزخ راه سپرد ابن جوزی گوید که عمرو بن الحجاج نیز صدا بر کشید و گفت یا حسین اینک آب
فرات است که سگ جان دهان آلاید و خوکهای اهل سواد از آن می آشامند و فرو کرکها از آن شرب (یا حسین هذا الفرات تلغ فیه الکلاب)
میشوند لکن سوگند با خدای تو از آن یکقطره نیاشامی تا حمیم جحیم را در یابی ابن جوزی مینویسد این سخن
آن خبیث بر حضرت سید الشهداء علیه السلام از منع نمودن آب را از آنحضرت سخت تر بود

بیان سخت شدن کار آب بر اصحاب و
ملقب شدن حضرت عباس علیه السلام بسقا

از این پیش اشارت رفت که چون عمرو بن الحجاج و سپاه او مانع شدند که آب باصحاب امام حسین علیه السلام
برسد و عطش بر ایشان مستولی شد و بمعجزه امام علیه السلام چشمه بجوشید و مشکها پر ساختند و آنچشمه ناپدید
گردید و ابن زیاد بعمر بن سعد نوشت شنیده ام چاه میکنند ایشان را مانع شو و عمر بن سعد در تشدید منع آب
استوارتر گشت و اصحاب را آب کمیاب شد و تشنگی غالب گشت امام حسین علیه السلام برادر گرامی خود عباس
سلام الله علیه را طلب کرد و بیست سوار و سی تن پیاده و بقولی سی سوار و بیست پیاده با ملازم رکابش مأمور ساخت
و فرمود بیست مشک برگیر و بکنار فرات شو و آب بیاور عباس علیه السلام انگشت قبول بر دیده نهاده در گاهی که
تا شب در آمد و تاریکی جهان را در نوشت آنگاه عباس پسر شیر خدا چون شیر خشم آلود با آن جماعت سواره و پیاده بکنار
شریعه روان شد عمرو بن الحجاج که نگاهبان آب فرات بود آواز داد کیست که آب بر میگیرد هلال بن نافع که از
اصحاب عباس در پیش آنحضرت روان بود و نخست بشریعه اندر شد گفت پسر عم تو هستم آمده ام تا آب بخورم
عمرو گفت بنوش که نوشت باد هلال گفت ای عمرو وای بر تو مرا آب میدهی و پسر پیغمبر و اهل بیتش را تشنه میگذاری
چگونه آب خورم که حسین بن علی و فرزندانش از عطش هلاک میشوند عمرو گفت راست میگوئی و اینحال بر ما معلوم است
لکن بر ما حرجی نیست مردی مأموریم و باید اینکار را بانجام رسانیم و هر مأموری معذور است هلال چون اینگونه مقال
بشنید صیحه برکشید که ای یاران بیائید و آب برگیرید عمرو بن حجاج را معلوم شد که جماعت اصحاب حسین علیه
السلام هستند از در مخالفت بر خاست و حرب بپا داشت عباس علیه السلام چون بشنید به پاس با مردم خود بشریعه
در آمدند و در شریعه داستان حرب و طعن و ضرب کاوش گرفت از اصحاب امام حسین علیه السلام بعضی بکار جنگ داشتند
و برخی مشکها پر آب میساختند و خویش را میجوردند و مشکهای آب را بسلامت ببردند و در این جنگ از اصحاب امام
حسین صلوات الله علیه هیچکس را آسیبی نرسید لکن از سپاه عمرو بن الحجاج چند تن مقتول و مجروح شدند

و اهل بیت سیراب گشتند لکن ابن جوزی در تذکره مینویسد لشکر ابن سعد در کار آب قتال دادند و اصحاب آن حضرت را امکان آب آوردن نداد ند و این بعید است زیراکه دواب یا بعضی اطفال خرد سال اگر از آن روز تا روز عاشورا تشنه میماندند البته بیشتر آنها از شدت عطش و التهاب تشنگی هلاک میشدند زیراکه بعد از آنکه آب نیاورده اند و عباس علیه السلام را در همانوقت سقا لقب دادند چنانکه طبری میگوید و ابن شهر آشوب نیز مینویسد که سه روز در میان آنحضرت و آب حایل شدند تا شهید گشت و معلوم میشود در آنشب آن جنبت مشک آب را آورده بودند و اصحاب آنحضرت خود را تشنه میداشته اند که اطفال صغار از عطش هلاک نشوند و تا شب عاشورا از آن آب بوده است که وضو ساخته اند و غسل کرده اند و مهیای شهادت شده اند و نیز نوشته اند چون لشکر عمرو بن الحجاج برای منع آب حمله آوردند جناب ابی الفضل و نافع بدفع آنها پرداخته در آن واقع نافع بن هلال مردی از صیدا را از کسان عمرو بن الحجاج را نیزه بزد آنمرد اگرچه آنوا قعه را وقعی ننهاد لکن آن زخم فزونی گرفت و خون از آن برفت تا بدوزخ بتفت

بیان ملاقات نمودن بریر بن حضیر
همدانی با عمر سعد و مکالمات ایشان

چون کار آب بر اصحاب سخت گشت و عطش اهل بیت و اطفال بنهایت پیوست بریر بن خضیر همدانی و بقولی یزید بن حصین همدانی که در حضرت امام حسین علیه السلام ارادتی خاص و صدقی مخصوص اختصاص داشت عرض کرد ای پسر رسولخدای مرا اجازت بده تا نزد پسر سعد شوم و در باب منع آب با او سخن کنم شاید در دل این سنگدل اثر کند و پند من در گوش وی کارگر گردد فرمود اینکار بمیل و اراده تست و آنحضرت امضای را از آن فرمود که در حضور مبارکش معلوم بود که شقاوت پسر سعد از قبول سعادت مانع است و اجازه آب را نمیدهد لکن برای اینکه قوت قساوت و کمال شقاوتش بر دیگران روشن تر و اتمام حجت بیشتر شده باشد بریر را منع نفرمود بالجمله بریر نزد عمر بن سعد شد و بر وی در آمد لکن بروی سلام نراند پسر سعد گفت ای برادر همدانی چه چیزت از سلام کردن بر من مانع گشت آیا من مسلمان نیستم و خدای و رسولخدایرا نمیشناسم بریر گفت اگر چنانکه میگوئی خود را مسلمان میدانی بجنگ عترت رسولخدای صلی الله علیه و آله بیرون نشدی و آهنگ قتل ایشان بر نیامدی و از اینجمله گذشته اینک آب فرات است که سگ و خوک سواد و وحوش و طیور از آن می آشامند و هیچکس را منعی از شرب آن نیست لکن حسین بن علی و برادران و زنان و کودکان اهل بیتش از عطش همیمیرند و تو ایشان را نمیگذاری قطره آب بچشند و گمان میبری مسلمانی و خدای و رسولخدا را میشناسی عمر بن سعد ساعتی سر بزیر افکنده آنگاه گفت یا اخا همدان سوگند با خدای من میدانم اذیت اهل بیت نبوت حرام است لکن عبید الله بن زیاد مرا برای انجام این امر خطرناک و قتل فرزند خواجه لولاک بخوانده و در ازای آن ایالت مملکت ری را با من گذاشت و اگرچه میدانم در کشتن حسین دچار نار ابدی و عذاب سرمدی خواهم بود لکن حکومت ری موجب روشنائی چشم و کمال آمال من است و آن اشعار مسطوره را فرو خواند تا ادری و انی لواقف را قرائت کرد و بروایت صاحب شرح شافیه چنانکه از این پیش اشارت کردیم عمر بن سعد این ابیات را انشاد نموده بخوانده ممکن است در وقتیکه عبید الله او را بحرب امام حسین علیه السلام دعوت کرده او لا وو دستانش

او را منع

او را منع کرده اند و او در طلب ملک ری بنصیحت ایشان گوش نداده و اشعار مذکوره را بخوانده و دیگر باره نیز همین عبارت بر بریر مجدداً قرائت نموده باشد بالجمله گفت ای برادر همدانی هرچه میخواهم بر نفس خود چیره شوم و از حکومت ری چشم بپوشم تا دیگری متصدی این حکومت و محاربت گردد نمیتوانم چون بریر این جواب بیرون از طریق صواب را از آن خبیث بشنید بدانست در وی هیچ سخن اثر نکند و آهن سرد کوبیدن است پس مأیوس گردیده بحضرت سیّد الشهدا مراجعت کرد و عرض کرد یابن رسول الله این پلید به کیش خویشتن اختیار نموده است که ترا بکشد و والی ملک ری شود

بیان ملاقات امام حسین علیه السلام
با ابن سعد و پاره مکالمات ایشان

چون امام حسین صلوات الله علیه مشاهدت فرمود که لشکر ابن زیاد فوج از پی فوج اوج از پس اوج میگیرند و در زمین نینوی بامداد پسر سعد انجمن میگردند و از کوفه دسته بدسته پیوسته میرسند عمرو بن قرظة بن کعب انصاری را بسوی عمر بن سعد بفرستاد که در این شب بیاید در میان این دو لشکرگاه با من ملاقات کنی چون پاسی از شب برگذشت عمر بن سعد بجانب آنحضرت بیرون شد و در خدمتش ساعتی بنشست و بسی سخن در میانه بگذشت و بقولی عمر بن سعد با بیست سوار و بروایتی بیست و بیست از لشکرگاه خود بیرون آمد امام علیه السلام نیز با بیست تن از اصحاب خود از خیام مبارکه بیرون آمد و بروایتی آنحضرت با عباس و علی اکبر بودند و عمر بن سعد با حفص غلام او بودند و دیگران را قدری دور تر باز داشتند و چون آنچه باید در میانه بگذشت هر یک از ایشان بلشکرگاه خود باز شدند و مردمان چنین گفتند و همدیگر را حدیث کرده اند که امام حسین سلام الله علیه با عمر بن سعد فرمود بازگشت تو بخداوند عزوجل خواهد بود دیگر از خدای نیاندیشی و با اینکه میدانی من فرزند کیستم با من قتال و جدال میورزی با من باش که در اطاعت من میتوان بخداوند تقرب جست و بقول ابن اثیر فرمود با من بجانب یزید بیرون شو و این دو لشکر را بجای میگذاریم اما این سخن هرگز از امام حسین علیه السلام تراوش ننموده است و مردم عوام نسبتی دروغ بآنحضرت داده اند و آنحضرت با غیرت امامت چگونه اینگونه سخن میکند و اگر بفرماید چگونه باز پس میفرماید تا دیگران بشنوند بالجمله عمر بن سعد که دل بهوای ملک ری داشت و طمع دنیا دیده باطنش را نابینا ساخته بود عرض کرد بیم همیدارم که خانه مرا در کوفه خراب کردانند فرمود بهتر از آن از بهرت بسازم عرض کرد از آن خوفناکم که ضیاع و عقار مرا مأخوذ دارند فرمود از املاک خالصه خود که در حجاز دارم بهتر از آن بتو عطا میکنم عمر عرض کرد و بر عیال خویش ترس دارم امام علیه السلام خاموش شده بازگشت و بقولی عمر از قبول آن امر اظهار کراهت نمود و مردمان با این کلمات حدیث کردند لکن خود از وی نشنیده بودند و بروایت صاحب جلاء امام علیه السلام و عمر در مکانی ملاقات کردند و بسیار راز گفتند و عمر برخاست و بجای خود شد و هم در آن ساعت نامه بعبید الله نوشت مفید علیه الرحمه فرماید چون امام حسین علیه السلام را با عمر بن سعد ملاقات افتاد مدتی بطریق نجوی سخن کرده بازگشتند و هرکس بمکان خود شد و هر کس حدسی خود سخنی میگفت لکن خود نه مقالات ایشان را شنیده بودند و ایشان نیز بکسی نگفتند و بروایتی چون عمر گفت در کوفه عیال دارم و از گزند پسر زیاد بر ایشان

بیم دارم و دیگر سخن نکرد امام علیه السلام روی همایون از آن ملعون برگردانید و فرمود چه بسیار مردی ناستوده
کرداری خداوند بزودی ترا در میان جامه خواب ذبح نماید و در روز محشر هرگز ترا نیامرزد و فرمود بخدای سوگند
امید دارم که از گندم عراق نخوری مگر قدری اندک عمر از روی استهزا گفت در خوردن جو از گندم کفایت است
معلوم باد از اخبار معتبره چنان ظاهر میشود که عمر سعد را بعد از شهادت آنحضرت ایالت ملک ری نصیب نشد
و ابن زیاد او را دشنام داد و گفت تو در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و مخالفت نجستی و هیچ بهره از حکومت ری
هیچگونه نعمت نداری پس اینکلام آنحضرت چگونه با آن اخبار جمع تواند شد زیرا که چنان در نظر مینماید که مراد آنحضرت
از عراق مملکت فارس است و بر حسب اقتضای اینکلام باید پسر سعد قلیل مدتی در ری حکومت کرده باشد چه آنحضرت
فرمود از گندم عراق نمیخوری مگر اندکی و جواب اینست که مراد امام علیه السلام عراق عرب است مانند کوفه و حوالی
آن و آنحضرت بطریق کنایه میفرماید که بعد از شهادت من در جهان چندان زنده نمانی و ممکن است که مملکت ری را
در حساب عراق عجم گیریم و آن روایت که عمر سعد زمانی قلیل در ری حکومت نمود اعتنا کنیم و آنوقت جمع میان این خبر
با خبر حکومت او ممکن میشود و این در صورتی است که اصل خبر که در مکالمات ایشان وارد است صحیح باشد و در بعضی تواریخ
و کتب معتبره مسطور است که چون عمر بن سعد کراهت داشت که با امام حسین علیه السلام مقاتلت نماید و مطرود
و ملعون هر دو سرای گردد در آن اندیشه بود که حیلتی بکار بندد که این امر را از روی مسالمت بخاتمت آورد و از
ایالت ملک ری نیز کامیاب باشد پس یکنفر از مردم خود را بحضرت امام حسین علیه السلام بفرستاد و پیام داد امیدوارم
که مرا بشرف ملاقات خود بهره یاب فرمائی تا بحضور مبارکت فائز شوم و در مجلسی خلوت سخنی چند بعرض رسانم
و جواب دریابم امام حسین علیه السلام مسئلت او را قرین قبول فرموده در مکانی خلوت با وی ملاقات نمود ابن
سعد بعد از تکریم و تعظیم زبان بسخن برگشود و عرض کرد چه چیز ترا باینجای حرکت داد فرمود مکاتیب و فرستادگان
اهل کوفه و پناهندگی ایشان در طلب طریقت و شریعت ابن سعد عرض کرد اکنون دانستید که مردم کوفه عهد شکستند
و بخصومت تو همت بربستند فرمود هر کس در راه حق با ما خدعه نماید خدعه او را پذیرا شویم یعنی اگر چه بر خدعه او
آگاهیم اما چون در کار حق و شریعت میباشد تکلیف ما اینست که خدعه او را بپذیریم چه در صورت ظاهر موافق راه
حق است ابن سعد عرض کرد اکنون که کار باینمقام افتاده چه می بینی و چه می اندیشی فرمود از من دست باز دارید تا
بحرم جدم بازگردم و بمکه اقامت کنم یا در مدینه باشم یا بیکی از ثغور و سرحدات شوم و چون دیگر مردم ثغور روزگار
بسپارم و مردم زعم اینکلمات اگر از روی مدلسی و مکان خود میرانید تا کار بر ما ناشد که فرمود مرا بگذارید تا بیزید
روم با وی مشورت کنم و دست در دست یزید دهم تا چه حکم کند و اینسخن گزاف و بیرون از حقیقت است چه اینهمه
کشش و کوشش آنحضرت و شهادت و بهای اینست که بار نماید یزید غاصب خلافت است و خلافت حق آنحضرت است
و اگر نزد یزید میرفت و با وی بیعت و متابعت مینمود یکباره کار خلافت از میان میرفت و حق آنحضرت پایمال میگشت
چنانکه ابن اثیر و سبط ابن جوزی و غالب مورخین معتبر مینویسند عقبة بن سمعان روایت کرده است که از مدینه
تا مکه و از مکه تا کربلا در خدمت امام حسین علیه السلام بودم و جمیع مخاطبات آنحضرت را حاضر و مواظب بودم
قسم بخدای که هرگز نفرمود نزد یزید میروم تا بیکی از ثغور مسلمانان میشوم بلکه سخن آنحضرت این بود از من دست

بازدارید تا بدانجا که بوده ام مراجعت کنم یا با مشتی عیال و اطفال خود سر در بیابانها گذارم و سبط ابن جوزی گوید
چون عمر بن سعد را از مقاتله با آنحضرت کراهتی بود در ملاقات آنحضرت سبقت گرفت و امام علیه السلام در طی
مقالات خود فرمود مرا بگذارید تا مراجعت کرده در مکه یا مدینه اقامت جویم یا بپاره ثغور رفته مانند بعضی اهالی آنجا
باشم ابن شهرآشوب گوید طبری در حدیث عقبة بن سمعان میگوید حسین علیه السلام فرمود مرا بگذارید تا در این بیابان
بروم تا نگران شویم امر مردمان بکجا میرسد و بروایت عقد الفرید فرمود یا مرا بگذارید باز شوم چنانکه آمدم یا مرا بسوی
یزید بفرستید تا دست در دست او گذارم یا مرا بپای ترک بفرستید تا با ایشان قتال دهم و بقولی فرمود نزد یزید
میشوم چه با من خویش و قرابت است بالجمله چون عمر بن سعد کلمات امام علیه السلام را اصغا نمود عرض کرد در خصوص ترا
با ابن زیاد مینویسم دور نباشد که از من پذیرفتار گردد و اینکار را بطوری نیکو فرجام آورد و آنگاه بخیمه خود باز شد
و در بعضی روایات وارد است که چون عمر بن سعد عرض کرد ضیعتی دارم و بیم دارم که از من بگیرند فرمود بغیبغه را
که قناتی بزرگ در حجاز بود با تو میگذارم یعنی در عوض ضیعه تو بتو میدهم و این کاریز را معویه بآنحضرت داده بود
و هزار با هزار دینار از طلا در بهای آن میدادند و آن مبلغ نفروخت معذلک عمر بن سعد قبول نکرد و دین را بدنیا فروخت

بغیبغه با موحده مضمومه و غین معجمه و یاء حطی ساکنه و باء ثانیه و غین ثانیه مفتوحه بغیبغ است و آن چاهی است که آبش بزمین نزدیک باشد

بیان نوشتن عمر بن سعد مجاری حال و مکالمات امام حسین علیه السلام را با بن زیاد

ابو عبد الله الحسین علیه السلام را چهار دفعه یا پنج مره در میان دو لشکر با عمر بن سعد ملاقات افتاد و سخنها بگذشت
چنانکه ابو مخنف مینویسد پس از آن عمر بن سعد فرات را در نوشت و هر شب بساطی میگسترانید و امام حسین علیه
السلام را دعوت میکرد و تا مدتی از شب گذشته حدیث میراندند و عمر بن سعد چند مره با عبید الله بن زیاد مراسله
کرد و بروایت طبری بعبید الله نوشت که حسین چنین و چنان فرمود آن خبیث جواب فرستاد که حسین باید نزد من آید
من او را روانه کنم امام حسین فرمود خود بسوی دمشق میشوم تو یکی را با من فرست عبید الله ملعون گفت اینکار نشاید
بایستی اول بسوی من بیاید عمر بن سعد چند کرت نامه نوشت و رسول فرستاد عبید الله خبیث گفت تا نزد من نیاید
و دست بیعت بدست من ندهد هیچ سود ندارد و امام حسین سلام الله علیه پذیرفتار نشد تا هفت روز برگذشت
عبید الله یکی را بعمر بن سعد بفرستاد و من ترا بدان نفرستادم تا با حسین مدارات کنی باید با او جنگ نمائی وگرنه
دیگری را بفرستم تا با وی حرب کند عمر بن سعد چون این پیام را بشنید همانوقت برنشست و با سپاه خود بحرب رفت
و چنانکه دیگران نوشته اند چون مکالمات مذکوره در میان امام حسین سلام الله علیه و پسر سعد بگذشت عمر نامه
باین مضمون بعبید الله بن زیاد نوشت که یزدان تعالی آتش فتنه و فساد را فرو نشاند و امر امت را بانجام آورد
و تفرقه کلمه و اختلاف میانه را جمع فرمود اینک حسین بن علی است که با من عهد سپرده که بهمان مکان که آمده
بازگردد یا بیکی از سرحدات برود و چون مردی از مسلمانان بگذراند و در سود و زیان حکم ایشان داشته باشد یا
نزد امیر المؤمنین شود و دست در دست او نهد و یزید آنچه در کار او صلاح داند بجای آورد و آنچه تو بر رفته آری
رضای تو و صلاح حال امت است چون عبید الله بن زیاد این نامه را بخواند و حکایت اصلاح کرده از آن حکایت بقبول
نمود و گفت این نامه ایست که از روی مهربانی و شفقت بر قوم خود و نصیحت امیر خود نگارش داده و من

[illegible]

قبول ننمایم اما آعثم کوفی از نوشتن نامه ابن سعد با بن زیاد حدیث نمیراند و میگوید چون عمر در جواب آنحضرت گفت
اگر گندم نباشد جو بعوض میتوان خورد و بلشکرگاه خویش بازگشت دیگر روز بامداد نامه از پسر زیاد بعمر رسید
مشتمل بر سرزنش و نکوهش و ملامت بسیار و او را بد دل و ضعیف خوانده بود و در جمله نوشته بود این تطویل و تعویق
که در اینکار میافکنی از چیست و چه دفع و مسامحتی است که بکار میداری اگر حسین بن علی و اصحابش با یزید بیعت
میکنند بحکم او رضا میدهند نیکو و گرنه با این چنین لشکر انبوه بر ایشان حمله کن و جمله را بکش و مثله کن که ایشان
مستوجب این هستند اگر از انجام اینکار کراهت داری و روا میداری که با حسین بن علی کار جنگ با رائی برسد
این نامه امر لشکر و امیر الامرائی را با شمر بن ذی الجوشن گذار و خود کناری گیر که ما شمر را سردار سپاه ساختیم و
امر حسین بن علی را با او رجوع کردیم و او را بر تو ترجیح و تفضیل دادیم و نیز از راه پند و نصیحت با تو میگویم که جنگ
حسین اگر هم عاق و هم قاطع رحم است ساخته باش و او را بکش تا ترا اجر آنکس دهیم که مطیع و فرمانبردار باشد
هم اکنون خود دانی هر یک از این دو امر را خواهی اختیار کن و در ترتیب این مراسله نیز اختلاف دیده میشود

بیان مامور شدن شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه بحرب امام حسین علیه السلام

ازین پیش در بیان مامور شدن سرداران سپاه و امرای لشکر ابن زیاد مسطور شد که اول کسیکه با عمر بن سعد بیرون
شد شمر بن ذی الجوشن ضبابی علیه اللعنة و العذاب بود و اینجا خبر یکه مینویسند چون نامه عمر بعبید الله رسید
و گفت نامه کسی است که بر قوم خود مشفق و امیر خود را ناصح است آری قبول کردم و شمر برخاست و رای او را
دیگرگون ساخت منافی است مگر اینکه بروایت صاحب تاریخ الفی در روضة الشهداء عنایت کنیم که مینویسد چون
عمر بن سعد شبی چند با امام حسین سلام الله علیه با بین عسکرین خلوت کرد و مکالمات در میانه رفت شمر بن ذی الجوشن
از آنجا بکوفه رفت و نزد عبید الله بن زیاد شد و گفت عمر بن سعد همه شب بباطل میگذراند و در خلوت با حسین
می نشیند و بصحبت میگذراند در اینوقت عبید الله بن زیاد نامه از در نکوهش و سرزنش بعمر بن سعد بنوشت و چنانکه
مسطور شد او را بحرب حسین و الا ترک سرداری سپاه فرمان کرد و این خبر و خبر اعثم موافق میشود و چه اعثم نیز
از نامه عمر با بن زیاد حکایت نمیکند و نیز با آنچه مذکور شد که عقبة بن سمعان گفت من از بدایت بیرون آمدن امام
حسین سلام الله علیه از مدینه تا شهادتش در خدمتش مواظبت داشتم هرگز نشنیدم که آنحضرت بفرماید مرا بگذارید
تا بدمشق شوم و دست در دست یزید دهم صحیح مینماید که عمر بن سعد با بن زیاد نوشته باشد که حسین علیه السلام میگوید
نزد یزید میشوم و دست بدست او میدهم تا آنچه خواهد حکم نماید اگرچه سید مرتضی اعلی الله مقامه در تنزیه
الانبیاء مینویسد چون امام حسین علیه السلام یزید را از ابن زیاد در کوفه ترسید الست فرمود نزد او میروم تا بجمله
نوشته اند چون ابن زیاد گفت آنچه پسر سعد نوشته است قبول میکنم و شمر ملعون که حضور داشت آنچنانکه او را بدایت
بحر شقاوت و قساوتش را جوشش و خروش پدید و آثار خباثت و ملعنتش نمودار گشت و چون دیو مردود و ابلیس
مطرود برخاست و گفت آیا این کلمات و معاذیر را از پسر سعد پذیرفتار میشوی و حال آنکه حسین در زمین تو و نزدیک
تو فرود آمده است و در کنار تو در آمده یعنی اسیر تو و دستگیر تو شده است چگونه میگذاری برود سوگند با

فقال ابن زیاد لعنه الله نزل

خدای

خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد و دست بدست تو ننهد پیوسته قوت و قدرت او زیادت گیرد و بر شوکت و عظمتش
افزوده آید و ضعف و انکسار و عجز دامنگیر تو بسیار شود زینهار که این منزلت بپسر سعد را نپذیری و این گرا
بهره و عطا که امر سلطنت او هنی عظیم و ضعفی جسیم است و بر سستی و سوء تدبیر بزرگتر حجت است و نیز جواب نیست
که در جواب او نویسی بایست حسین بن علی و اصحابش بحکم تو سر فرود آورند پس اگر ایشان را در معرض عقوبت
در آوری مختاری کار خود باشی و اگر عفو نمائی همچنان باختیار خود کرده باشی ابن زیاد شرارت نهاد که خمیرمایه
وجودش از جویبار شقاوت و قساوت بنیاد داشت بالطبیعه این رای در سخن شمر را پسندیده خواند و آنگاه
گفت سخن آنست که براستی باید راستی و رای و اندیشه مقرون بصواب و صلاح همین است که تو بکار بستی آنگاه
بفرمود تا مکتوبی باین مضمون با بن سعد نگاشتند اما بعد من ترا بسوی حسین و اصحاب تو به آن فرستادم که از وی
و جنگ او دست باز داری و اینچند این امر را بطول افکنی و با ماطلت بگذرانی و بخشمت از پی سلامت و بقای او
تمنا کنی و نخواستم که او را عذر خواهی و نفرمودم در خدمت من او را شفیع باشی نیک بنگاره شو اگر حسین و
یارانش سر بفرمان من در آورند و تسلیم شوند و راه سلامت بپویند ایشان را بجمله سالما نزد من روانه کن و اگر
اطاعت امر من نکنند با لشکر خود بسوی ایشان بتاز تا جمله را مقتول کنی و مثله نمائی که سزاوار اینگونه کردارند و اگر
حسین را بقتل رسانیدی سینه و پشت او را در زیر سم ستور در هم کوب و خرد کن که او عاق و شاق و ظلوم است
و اگرچه میدانم بعد از آنکه او کشته شد از نوردیدن اسب بر پیکر او آزاری نیابد لکن چون با خود عهد کرده ام و
سخنی رانده ام که اگر او را بکشم اسب بر جسدش بتازم لاجرم باید آنچه گفته ام بانجام رسد هم اکنون ای پسر سعد
اگر آنچه را امر کرده ام بجای گذاشتی و قرین امضا داشتی سزای مردم فرمانبردار را می بینی و اگر پذیرفتار نیستی
از آن شغل که با تو گذاشته ایم و سرداری سپاه که با تو محول داشته ایم کناری جوی و لشکر را بشمر بن ذی الجوشن
بگذار چه ما آنچه باید گفت به او امر کرده ایم و ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبیین میگوید ابن زیاد کس با بن سعد
فرستاد که ای پسر سعد خواستار آرامش گردیدی هم اکنون شتاب جوی و با ایشان قتال ده و از دین هیچ مذری
راضی مباش مگر اینکه سر بحکم من در آورد امام حسین علیه السلام فرمود معاذ الله پناه بخدای میبرم که هرگز بحکم
پسر مرجانه تن در دهم پس ابن زیاد شمر بن ذی الجوشن را بسوی ابن سعد بفرستاد تا او را بمقاتلت و منازعت
با امام حسین علیه السلام برانگیزاند آنگاه با شمر گفت با این نامه بجانب کربلا شو و عمر بن سعد را از مضمون آن مخبر
نمای و او را مکلف دار که آنچه را فرمان داده ام بپذیرد و بانجام رساند اگر قبول کرد تو نیز مطیع امر و نهی او
باش و اگر سر برگاشت سر از تنش برگیر و نزد من فرست و تو خود امیر لشکر و فرمانگذار سپاه باش و نیز نوشته اند
چون عبید الله بن زیاد از مماطلت عمر بن سعد و مسامحه او در کار حضرت سید الشهداء سلام الله علیه رنجیده خاطر
شد جویریة بن بدر تمیمی را که یکی از سرهنگان بود بجانب کربلا روانه ساخت و گفت اگر نگران شدی که ابن سعد
در کار جنگ درنگ میجوید و باهمال و امهال میگذراند او را بند بر نه تا برای لشکر امیری دیگر بفرستم چون جویریه
جانب راه گرفت عبید الله اندیشه کرد که مبادا وی عمر را در بند و حبس کند و لشکر بی سردار و بیهوده شود لاجرم
شمر را از پس آن نامه روانه کرد و سعد بن عبیده گوید از شدت حرارت هوا و سورت گرما با عمر بن سعد

ادام الله بقاك الحسين

انداز

اندر شده بودیم مردی بیاید و بکوشش عمر گفت اینک جویریة بن بدر از جانب ابن زیاد میرسد که اگر به بیند در کار حرب
مسامحت میورزی گردنت را بزند چون پسر سعد این سخن را بشنید چون آتش تافته از آب بیرون جست و جامه جنگ
بر تن کرد و بر اسب برنشست و آواز کارزار در داد و طبری گوید چون نامه ابن زیاد چنانکه یاد کردیم بعمر سعد رسید
و او برنشست بحرب امام حسین بتاخت و عرض کرد بسیار بکوشیدم آنگاه بگزین تو شریک باشم لکن اینکار صورت
نپذیرفت امام حسین علیه السلام فرمود امروز مرا امان ده تا فردا عصر آنروز را امان بداد و عبید الله بن زیاد
شمر را بخواند و گفت عمر بن سعد با اتفاق میورزد و دل با حسین دارد تو به روی شو اگر حرب نمود خوب و اگر نه سپاه
و عهدنامه را از وی بستان و سپه سالاری لشکر با تو باشد با حسین یا برادرانت و من با رحسین علیه السلام کرو
امان خواسته بود تا روز دیگر شمر فرا رسید و گفت من یک ساعت امان نمیدهم الی آخر الحدیث اما صاحب روضة الشهدا
مینویسد چون خبر ملاقات ابن سعد و امام حسین را شمر بکوفه رفت و با ابن زیاد بگذاشت و ابن زیاد او را با چهار هزار
مرد دیگر سرداران با سپاه روانه کرد تا هفده هزار تن برآمدند و بعمر بن سعد پیوستند و حبیب بن مظاهر در قبیله
بنی اسد شد و ایشان را بیاری پسر پیغمبر حضرت باری دعوت کرد و نود تن با او بیامدند و در کنار فرات با لشکر ابن سعد
که بممانعت ایشان بیامده بودند باز خوردند و جنگ درگرفت و بنی اسد شکسته و جمعی از ایشان کشته شدند و این خبر
به امام حسین علیه السلام از قبایل مددطلبید سخت در خشم شد و عمر بن سعد را پیام کرد که اگر در همین روز بجنگ
حسین آهنگ بجوئی و کار را بانجام نرسانی نزد او هر کس را که رفیق تو است بقتل میرسانم عمر سخت بترسید و اگرچه او در آن
رسیده بود سوار شد و با تمامت سپاه روی بحرب امام حسین علیه السلام والصلوة بگذاشت الی آخره الحکایه

بیان امان طلبیدن عبد الله بن محل از ابن زیاد برای حضرت عباس و برادران او

چون عبید الله بن زیاد آن نامه را که پسر سعد بنوشت طی نمود و خواست بنویسد مردی از میان قوم برخاست که
او را عبد الله بن المحل العامری گفتند و گفت اصلح الله الامیر سخنی دارم اگر اجازت میرود معروض دارم ابن زیاد
گفت بگوی آنمرد گفت در آنزمان که علی بن ابیطالب بکوفه آمد دختر عم مرا که او را ام البنین نام بود خطبه کرد و ما
او را با نحضرت دادیم و او را از ام البنین سه پسر آمد عباس و جعفر و عبد الله و این سه تن پسرهای خواهر ما هستند
و امروز در رکاب حسین بن علی بکربلا اندرند اگر رخصت دهی تا این برسه را از زبان تو امانی بنویسیم انعامی عظیم است
و در روایتی نام این مرد عبد الله بن ابی المحل بن حزام کلابی بود و عمه او ام البنین از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه چند فرزند داشت و عبد الله از جای بپای خاست و برای جناب ابی الفضل عباس و عبد الله و جعفر و عثمان
این چهار تن امان نامه بخواست ابن زیاد گفت نعم و نعمة عین و بفرمود امان نامه بنوشتند و بعبد الله بن ابی المحل
دادند و عبد الله صورت حال را با ایشان بنوشت و بغلام خود که عرفان و بقولی کزمان نام داشت بکربلا فرستاد
و از وی حجت گرفت که چون بایستی این نامه را بدست خود با ایشان رسانیده جواب گرفته نزد وی باز آورد و از ابن
جریر طبری روایت است که شمر چون از ابن زیاد برای ایشان امان گرفت چه مادر ایشان ام البنین دختر
حزام کلابیه زوجه علی علیه السلام از کلاب بود و آنملعون نیز با این طایفه منسوب است و نیز نوشته اند که ام

عباس و عثمان و جعفر پسرهای علی علیه السلام بکنیه ام البنین دختر حزام کلابی است ام او عبد الله بن برده است
و هم روایت کرده اند که پسر عبد الله بن مخلد کلابی عمه اش ام البنین بود و از ابن زیاد برای ایشان امان گرفت و
میشود وی همان عبد الله ابن ابی المحل باشد و بروایتی نام وی جریر بن عبد الله بن مخلد کلابیست برای هر چهار تن امان گرفت

بیان ورود شمر بن ذی الجوشن الضبابی محنت افزای کربلا

در ورود این ملعون و بزرگ مصیبت آئین کربلا اختلاف سخن کرده اند بعضی اول کس را که با پسر سعد بیرون شده
این مرد و دانسته اند و بیشتر نگارندگان ورود وی را روز نهم محرم دانسته اند و از تاریخ رشیدی مستفاد
میشود که قبل از نهم بیامده است و روایت صحیح چنان بنظر میآید که چنانکه اشارت رفت این ملعون با عمر بن سعد بیرون شد
و چون برای نقل خبر امام حسین علیه السلام و ابن سعد از کربلا بکوفه رفت و آتش فساد را اشعله در ساخت و دیگر باره
مأمور گشت و با نامه پسر زیاد در روز نهم محرم بکربلا معاودت نمود و چون بکربلا رسید و نامه عبید الله را بعمر بداد
عمر از مضمون آن نوشته آگاه شد گفت لا اهلا و لا سهلا ای ابرص چیست ترا خدا زندت و در نکوهیده فریاد
و قبیح و زشت کرده اند آن امر و فرمانی و رسانیدی اکنون بیاوردی خدا و ندترا و خانه ترا از آباد نهاد و در کرد
و قبر ترا از نظرها محو و پوشیده فرماید همانا نامه به پسر زیاد بنوشتم و در اندیشه اصلاح کار برآمدم تو از شقاوت
نهاد و خباثت بنیاد پسر زیاد را از قبول مسئول من مانع شدی و کاری که سامان می پذیرفت آشفته و پریشان
ساختی و آتش فتنه و فساد را برانگیختی سوگند با خدای حسین آنکس نیست که با آنچه عبید الله میگوید سر تسلیم فرود آورد
و به بیعت یزید دست دهد چه همان نفس ابیه و جانی که پدرای تکالیف هرگونه امر و فرمانی هست در پدرش علی علیه السلام
با حسین است و بروایتی چون عمر سعد ابن شمر را بدید اینکلمات مذکوره را بگذاشت و چون مکتوب ابن زیاد را از وی بگرفت
و قرائت نمود گفت قسم بخدای تو اندیشه پسر زیاد را دگرگون ساختی و عزیمتش را برآشفتی و او را به پنداری ناستوار
درانداختی و متوهم و بیمناک داشتی و تو شیطانی پلید و ابلیسی خبیث هستی کردی آنچه کردی شمر گفت اکنون این سخنان
بگذار و باز گوی تا چه خواهی کرد یا آنچه فرمان کرده بجای آور و با دشمنش طریق مقاتلت و مناجزت بسپار یا سرداری
سپاه را دست بدار و با من گذار و خود گوشه عزلت برگزین عمر برآشفت و گفت هرگز اینکار نکنم هیچ بزرگی و کرامت
بهرهات مباد امارت لشکر با تو نگذارم و خود کفایت این مهم خطیر را مینمایم ترا سرهنگی پیادگان دادم و خود امیر
لشکر و فرماندار عسکرم در عقد الفرید مسطور است که چون نامه ابن زیاد را شمر نزد عمر بیاورد که حسین باید بحکم من
تمکین دهد و عمر امینین را با نحضرت پیام کرد و فرمود من بحکم ابن مرجانه گردن ننهم سوگند با خدای هرگز اینکار نکنم
و عمر هم مقاتله آنحضرت در نگ مینمود یزید ابن زیاد رسولی بجانب شمر بفرستاد و پیام داد که اگر عمر آماده حرب شود
و کار جنگ را آهنگ می بندد خوب و گرنه او را اغلت ده و تو خود سپهسالار سپاه میباش پس یکباره بر آخرت
پشت پای زد و دنیا را از عقبی و رضای مخلوق را بر خوشنودی خدا و خرسندی یزید را بر خشنودی رسول حمید برگزید
و چون کوه شقاوت و بحر غوایت برخاست و دل بمقاتلت فرزند پیغمبر بیاراست و برنشست و بروایتی حجر بن ابجر را
با چهار هزار تن از مردان دلیر بر شریعه غاضریه مأمور ساخت و شبث بن ربعی را علمی در دست داد و با دو هزار

[illegible]

سوار بکنار فرات مأمور و مراقب داشت و گفت همی باید تا امام حسین و اصحاب آنحضرت را یک قطره آب ننهند و چون این امور را منظم و مرتب گردانید خواست تا امام حسین علیه السلام را از مضامین نامه ابن زیاد با خبر کند تواند بود که چون آنحضرت اینگونه شدت و حدت و سختی و درشتی را نگران شود از انگیزش حرب و مقاتلت انصراف جوید و از اندیشه این جنگ و جوش فرو نشیند پس یکتن را بنزد آنحضرت بفرستاد و آنخبر بگذاشت امام حسین علیه السلام در جواب فرمود سوگند بخداوند هرگز دست در دست پسر مرجانه ننهم مگر جنگ و رزیدن و شهید گردیدن چیزی از مردن و بحضرت پروردگاری کریم قدوم مودن است قسم بخدای جدم رسول الله مرا باینحال خبر داده است و دولت یزید بن معاویه را که از این پیش بر زبان مبارکش بگذشته و دلالت بر عدم قبول امر یزید و دل نهادن بر قتل و بلیات انشت قرارت فرموده از این پیش مأموریت حجر بن ابجر و شبث بن ربعی و پیام عمر بن سعد بآنحضرت و بجواب آنحضرت بنهج مذکور نگارش یافت و نیز در بعضی کتب طلب کردن امام حسین علیه السلام پسر سعد را و آن مکالمات مذکوره را که در میانه بگذشت و آنمرد و از ضیاع خود و ملک ری نگذشت در اینموقع نگاشته‌اند و در روضة الشهداء و بعضی کتب نوشته‌اند چون آن پیام تهدید آمیز پسر زیاد به پسر سعد رسید با اینکه روز با آخر رسیده بود بر نشسته و در همان حال سوار شده با تمام لشکر روی با آنحضرت نهاد طبری در تاریخ خود گوید امام حسین علیه السلام روز نهم و شب دهم را مهلت خواسته بود چون هنگام عصر روز نهم شمر فرا رسید گفت من یک ساعت امان نمیدهم پس عمر بن سعد بر نشست و لشکر بجانب آنحضرت براند و گفت اینک عبیدالله یک تن دیگر را مأمور و روانه داشته امام علیه السلام فرمود نزدیک رسیده یک امشب مرا امان دهید از شمر خواهش کردند تا قبول نمود و امان داد و امام حسین در تمام آن شب سلاح خویش آراسته میکرد و در نیمه‌ای از آنشب رسولی از جانب پسر زیاد نزد عمر بن سعد بیامد و گفت اگر جنگ میخواهی بداء فرات بر ایشان برگیر و نگذار آب بخورند تا از تشنگی بمیرند و چون حسین را بکشتی تنش را در زیر سم اسبان بکوب در شرح شافیه از مقتل ابی مخنف مروی است که چون آن پیام را با امام حسین علیه السلام معروض داشتند که دست بدست پسر زیاده دهد فرمود هرگز چون مردان خوار و ذلیل دست بدست دشمن نهم و چون بندگان اقرار نکنم یعنی هرگز محکوم و ذلیل و بنده حکم دشمنان اینگونه مردم نشوم در شرح نهج البلاغه مسطور است که سید و بزرگ آن مردم که از قبول امر ناکسان و نکثم ابا داشتند و بذلت و هوان تن در ندادند و مرگ را در زیر سایه شمشیر روا میداشتند یعنی کشته شدن در میدان را از مردن در ایوان ترجیح میدادند و بپذیرای دنیت منیه اشتند و دارای نفس ابیه بودند ابوعبدالله الحسین علیه السلام بود که در خدمتش عرض کردند که بحکم ابن زیاد در آمده تا جان بسلامت بری از قبول این منت و ذلت سر برتافت و این اشعار نبی تمام که قریب بمضمون آن است جز در باره آنحضرت نشاید بود و نمی برگ را الیشری بشهادت تبدیل باید کرد و هرگز قبول ظلم و العدل نباید نمود و مردانه در جنگ را اگر باید شمرد یعنی بباید جنگ نمود تا فتح کرد یا کشته شد و جامه مرگ را بدین گلگون باید داشت تا ساختی پس از کشته شدن اندام را از سندس سبز بهشت بپوشانید و در غرر الابصار و بعضی کتب دیگر مسطور است که سی نفر از اهالی کوفه مصاحب ابن سعد بودند چون نگران شدند که امام حسین علیه السلام سه مطلب بعمر بن سعد و سرداران سپاه پیام کرد تا یکی از آنجمله را بپذیرند نپذیرفتند و بجنگ آماده شدند سخت آشفته

[illegible]

[illegible]

آشفته حال شدند و گفتند نکوهیده مردمی باشید که پسر دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله سه مطلب با شما عنوان کرد و شما هیچیک را قبول نکردید پس بهر تدبیر بود خود را بخدمت امام حسین سلام الله علیه رسانیده و در حضورش قتال دادند تا شهید شدند صاحب تاریخ الخمیس نیز باینداستان اشارت کند و گوید چون کار جنگ سخت گشت و مهم طرفین بقتال انجامید امام حسین علیه السلام با آنجماعت خبیثه فرمود آیا از من نمی پذیرید آنچه را که رسولخدای صلی الله علیه و آله از جماعت مشرکین پذیرفته میداشت آنگاه فرمود یکی این بود که هر کس اهل سلم و صلح و آشتی میگشت از وی قبول میفرمود گفتند قبول نمیکنیم فرمود پس مرا بگذارید تا مراجعت کنم گفتند نمیگذاریم فرمود پس مرا بگذارید نزد امیر شما یزید شوم و نیز بروایت دیگر که مذکور شد اشارت کند و گوید عمر با ابن زیاد پیام فرستاد و خواست امام حسین علیه السلام را بجانب یزید فرستد شمر خبیث گفت جز اینکه سر بحکم تو فرود آورد هیچ چیز را مپذیر

بیان خطبه امام حسین علیه السلام میان اصحاب و مرخص فرمودن ایشانرا

در عوالم مسطور است که چون نامه پسر زیاد بعمر سعد رسید که حسین بن علی را مهلت مده و کار را بر وی سخت کن و تنگ بگیر و در میان او و آب حایل شو و نگذار آب بیاشامد چنانکه در میان عثمان و آب در یوم الدار یعنی روزیکه عثمان را در خانه خودش محاصره کردند حایل شدند عمر بن سعد یکی را فرمان داد تا در میان لشکر ندا بر کشید که امروز و امشب را برای حسین و اصحاب او مهلت دادیم چون این ندا بگوش آنحضرت رسید بر آنحضرت و اصحابش بسیار گران افتاد و اصحاب خود را این خطبه براند و موافق اخبار دیگر چون شمر بیامد و آن کلمات را با پسر سعد بگذاشت عمر با آهنگ جنگ برخاست و لشکریان خود را تحریص نمود و گفت سوار شوید ای لشکر خدای ای مردم بهشت مردمان سوار شدند و اینوقت بعد از نماز عصر بود و پس بطرف امام حسین و اصحاب آنحضرت روی آوردند و این هنگام امام حسین در پیشگاه خیمه خود تکیه بر شمشیر کرده بود و ناگاه سر بر زانوی مبارک گذاشته چشمش گرم خواب شد خواهرش چون بانگ و هیاهوی سپاه را بشنید بی‌تاب شد و با آنحضرت نزدیک رفت و عرض کرد ای برادر آیا این صداها را نمیشنوی امام حسین علیه السلام سر مبارک بلند کرد و فرمود هم اکنون رسولخدای صلی الله علیه و آله را در خواب بدیدم فرمود تو بسوی ما میآئی خواهرش چون این سخن بشنید لطمه بر چهره بزد و ندای واویلا بر کشید فرمود ای خواهر من از بهر تو ویل منیت خاموش باش خدایت رحمت کند و نیز حضرت عباس با آنحضرت عرض کرد اینجماعت بسوی تو آمدند آنحضرت برخاست و با حضرت عباس فرمود ای برادر تو بنفس خویش سوار شو و ایشانرا ملاقات کن و بگو شما را چیست پس عباس با بیست تن سوار که از جمله ایشان زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر بودند با آن جماعت روی نهاد و فرمود شما را چه روی داده و چه اراده دارید گفتند فرمان امیر رسیده است که با شما گوئیم یا بحکم او گردن نهید یا با شما حرب کنیم فرمود شتاب نکنید تا من بحضرت ابی عبدالله باز شوم و آنچه گفتید معروض دارم آنجماعت بایستادند و گفتند برو و او را از این مراتب آگاهی داده باز گرد پس حضرت عباس شتابان باز شد و آنحضرت را از آن داستان باز گفت و اصحاب عباس در همانمکان در برابر آنمردم بایستادند و بموعظت ایشان و منع کردن ایشانرا از مقاتلت با امام حسین علیه السلام سخن همیکردند چون عباس علیه السلام

کلمات آنحضرت با خواهر

امان خواستن

سخن

سخن ایشانرا بعرض رسانید فرمود نزد ایشان باز شو و تا میتوانی کار ایشانرا بفردا بیفکن و در امشب ایشانرا
از ما باز دار شاید در این شب در حضرت خدای نماز گذاریم و زبان بدعا و استغفار بر گشائیم همانا خداوند آگاهست
که من نماز بردن در حضرت او و البتی دوست میدارم و تلاوت کتاب او را محبوب میشمارم و چون امام حسین
میدانست با مداد کشته میشود خواست با اهل بیت نیز وصیت کرده باشد در خبر است که در خدمت علی بن الحسین
علیهما السلام عرض کردند فرزندان پدرت قلیل هستند یعنی امام حسین علیه السلام اندک فرزند بود فرمود عجب است
چگونه فرزند بسیار برای او پدیدار میشد هر روز و شب هزار رکعت نماز میگذاشت کدام وقت فراغت صحبت
زنانرا داشت بالجمله حضرت عباس با تکاهت باز گشت و خواستار مهلت شد و فرمود امشب از جانب ما انصراف
گیرید تا در این امر گران شویم چون بامداد شد انشاء الله تعالی یکدیگر را ملاقات میکنیم یا آنچه گوئیم رضا میدهیم
یا دفع میدانیم عمر بن سعد با شمر گفت ای شمر چه گوئی گفت امیر توئی عمر روی با دیگران کرد و گفت چگوئید و بقولی در جواب
شمر گفت کاش امیر بودم و باین قضیت دچار نمیشدم و بروایتی عمر بن سعد سکوت کرد و بروایتی با شمر گفت تو
چگوئی شمر گفت اگر اختیار با من بود مهلت نمیدادم در اینحال عمرو بن حجاج زبیدی آشفته شد و گفت سوگند
با خدای اگر ایشان از مردم ترک و دیلم بودند واینگونه خواهش که ایشان میکنند از ما میکردند می پذیرفتیم
پس چگونه ملتمس ایشان پذیرفتار نشویم با اینکه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند چون این سخن بشنیدند اجابت کردند و مهلت
دادند و بروایتی ابن اشعث بن قیس بعمر گفت مسئول ایشانرا اجابت کن بسکان چون بامداد شود قتال
خواهند داد عمر گفت اگر یقین میدانستم که قتال خواهند نمود امشب را تا خیر نمیانداختم پس عمر با سپاه خود بجای خود
باز شد و حضرت عباس نیز مراجعت کرد و رسولی از جانب عمر بن سعد با آنحضرت بود و گفت عمر میگوید شما را تا بامداد
مدت و مهلت دادم اگر سر بفرمان امیر در آورید شما را نزد او کوچ میدهیم و اگر قبول نکردید از شما دست بداریم نیستیم
و شما را مهلت امان میدهیم در روضة الشهدا مسطور است که امام حسین با برادرش عباس علیهما السلام فرمود
برو و اینقوم را بلطف باز گردان که روز بیگاه است و بقیه روز را مهلت بخواه و چنین میدانم که امشب از پسین است
از عمر من عباس باز گشت و این سخن را بگذاشت عمر بن سعد با امرای لشکر مشاورت نمود گفتند الطول و در نگ شدیم
و از خشم امیر میترسیم شمر خبیث نعره برزد که شما را امان نیست ناگاه ابو شعبان کندی از اینحال شرمسار شد و بر آنجماعت
بانگ برزد و گفت ایقوم این بیرحمی چیست که بجای آورید ایقوم اگر از مردم روم یا چین بودند مهلت میخواستند
میدادید آخر ایشان اهل بیت پیغمبر شما هستند و شما امت جداو هستید از خالق بترسید و اگر نه از خلایق شرم کنید
چون مردان اینسخنرا شنیدند دست از حرب برداشتند و از همانجای فرود آمدند و از چهار جانب لشکر امام
حسین علیه السلام دیده بانان برگماشتند بالجمله در اینوقت حضرت سید الشهداء علیه السلام که یقین بمقاتلت
و شهادت داشت اصحاب و یاران خود را نزدیک هنگام شامگاه فراهم ساخت و در میان ایشان بپای ایستاد
و بقولی هنگام غروب آفتاب آنحضرت بفرمود تا کرسی از عاج در میان بیابان گذاشتند و اصحاب خود را که
بروایت مسعودی هزار و صد نفر پیاده و سواره بودند احضار فرمود امام زین العابدین علیه السلام میفرماید
که من با اینکه سخت مریض بودم نزدیک شدم تا بشنوم چه فرماید پس از پدرم شنیدم که با اصحاب خود میفرمود

[illegible]

که خدایرا به بهترین و برترین ثنا و ستایش میستائیم و او را در پوشیده و آشکار و بهر حال حمد میکنم بار خدایا من
ترا حمد و ثنا میگذارم که ما را برتبت نبوت مکرم داشتی و معانی و مرموزات قرآن را با ما بیاموختی و معضلات
و دقایق امور دین مبین را با ما بفهمانیدی و ما را بگوش شنوا و چشم بینا و دل دانا امتیاز دادی پس ما را
بر این نعمتها در زمره سپاس گذاران و شاکران اندر آوردی و بعد از حمد و ثنای یزدان تعالی فرمود همانا من
اصحابی با وفا و بهتر از اصحاب خود و اهل بیتی نیکوتر و شایسته تر و حق گذارتر از اهل بیت خود نمیدانم خداوند شما را
از جانب من جزای نیکو دهد هم اکنون دانسته باشید که من درباره اینجماعت گمان داشتم که روزی با طاعت
و متابعت ما کار کنند و اینک حالتی بر من فرود گردیده است که میگرید و گمان ندارم که یکروز دیگر از بهر ما مهلت
باشد لاجرم شما را رخصت میدهم و رشته بیعت خود را از گردن شما گشودم تا بهر جا که خواهید شوید هیچ بر شما از
من حرجی و ذمامی نیست و چنین نیست که عهد مرا شکسته در ذمه باشید و متوقع نصرت و یاری شما نیستم و شما را برای
جنگ نیاوردم اکنون تاریکی شب است که شما را فرو گرفته است از بهر خود فیض و فوزی بدانید و تا پایان شب
راه بسپارید و هر یک از شما دست یکتن مرد از اهل بیت مرا بگیرد و در بلاد و امصار و مواطن خود پراکنده شوید
تا خداوند گشایشی بسازد چه اینقوم این کشش و کوشش در طلب من میکنند و با من کار دارند و چون مرا دریافتند
دست از طلب دیگران بردارند و این خطبه مبارکه را در کتب باختلاف نوشته اند و در بعضی نسخ لفظ هر یک از
شما دست یکمرد از اهل بیت مرا بگیرد نیست و نیز از این پیش باز نمودیم که مقصود آنحضرت که فرمود بیعت خود را از
شما برگرفتم نه بیعت با امامت است چه آن رشته را خدای از روز ازل بر گردن هر موجودی بگذاشته و برداشتنی
نیست بلکه مراد اینست که چون شما از نخست با میدان آمدید که من بر کوفه مستولی میشوم و شما را فواید جمیله میرسد
و باندیشه جنگ و شهادت با من نیامدید و آنگونه عهد نکردید و حالا صورت حال چنین شد شما را اجازت میدهم
که بهر کجا خواهید بروید و بیعت مبارزت و مقاتلت و معاونت میدان قتال و جدال را که بآن مسبوق نبودید از شما
برگرفتم و اگر همراه او نمیخواستم روایح جنگ را کرده باشید شما را معاف داشتم ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمه
در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود روز تاسوعا یعنی نهم محرم روزی است که امام
حسین علیه السلام و اصحابش او را در کربلا محاصره کردند و لشکر شام اطراف آنحضرت را فرو گرفتند و پسر مرجانه
و عمر بن سعد از توافر خیل و کثرت لشکر فرخناک بودند و حسین علیه السلام و یارانش را در آنروز ضعیف شمردند
و یقین کردند که برای آنحضرت یاوری نخواهد آمد و مردم عراق آنحضرت را امداد نخواهند کرد و چون کلام حضرت
صادق باینمقام رسید از روی غم و حسرت فرمود پدرم و مادرم فدای این مستضعف غریب باد الی آخر الخبر
و در اینجا که حضرت صادق علیه السلام میفرماید خیل اهل شام با اینکه موافق اخبار دیگر تمام آن لشکر از اهل کوفه بوده اند
ممکن است چون این لشکر اگر چه از کوفه هم حرکت کرده باشند چون از جانب یزید آمده اند و بحکم او
بدیدار جنگ آنحضرت شده اند در حکم لشکری باشند که از مردم شام هستند

بیان جواب اهل بیت و اصحاب امام حسین علیهم السلام بآن حضرت

چون امام حسین صلوات الله علیه آنکلمات جانسوز و عبارات دلگداز را بفرمود حضرت عباس و دیگر برادران
و برادرزادگان و فرزندان آنحضرت و اصحاب آنحضرت و اولاد عبدالله جعفر عرض کردند از چه روی اینکار
کنیم و از گرد تو پراکنده شویم تا بعد از تو در جهان باشیم خداوند تعالی هرگز چنین روز را که تو نباشی و ما
باشیم بما ننماید و از نخست حضرت عباس علیه السلام آغاز سخن کرد و ازین مقوله بیان نمود و همزبان گفتند
بخدای پناه میبریم ازاینکه رضا دهیم که یاران تو دست ما را بگیرند و ما را بهر طرف برند آنگاه مردمان با ما چگویند
که ما امام و پیشوا و سرور و مهتر و آقای خود را بجای گذاریم و برویم هنوز تیری بر چهره دشمن نینداخته و شمشیری
نیاخته و نیزه در کار نساخته ایم ای پسر رسولخدا چگونه تواند شد که ما ترا بگذاریم و بگذریم هرگز از تو جدائی نگیریم
تا جان در تن و روان اندر بدن داریم با دشمنان تو حرب کنیم جان و تن ما فدای تو باد و لعنت بر آن زندگانی باد
که بعد از تو باد این هنگام امام علیه السلام روی با بنی عقیل آورد و فرمود شما را آن مصیبت که از مسلم رسید کافیست
مقال الحسین با بنی عقیل حسبکم
اکنون ازین بیابان خونخوار بجانبی دیگر رهسپار گردید عرض کردند معاذ الله والشهر الحرام مردمان چه گویند که
هنوز در رکاب مبارکت تیری نینداخته و تیغی نزانده و نیزه بکار نرانده سید و مولا و پناه خود را و بنی عم خود را
که بهترین اعمام است و پسر پیغمبر ما را بهترین پیغمبران هدف تیر و نشان سنان ساخته و او را بگذاشتیم و بگذشتیم
و زندگانی اینجهان فانی را بر سعادت سرای باقی برگزیدیم و هیچ ندانسته باشیم که معامله بنی امیه با تو چون شد
و بجا چون بیت زندگانی خوب و خوش آنست که با زندگانی تو باشد و مردن خوب و ستوده آنست که در قدم
همایونت جانسپاری کنیم هرگز دوری نگیریم قسم بخدای جان و مال و اهل و عیال خود را وقایه جان مقدس و ذات
اقدس تو سازیم تا گاهی که آن شربت را که تو بخواهی چشید ما نیز فرو کشیم نکوهیده و ناخجسته زندگانی باشد که بعد از
تو باشد چون این کلمات را جناب ابوالفضل عباس و ایشان بگذاشتند آنحضرت بگریست و هاشمیان نیز بگریستند
کلمات مسلم بن عوسجه
اینوقت از میان اصحاب ابو حجل مسلم بن عوسجه اسدی برپای خاست و گفت ای پسر رسولخدا آیا ما ترا بگذاریم
مقال [illegible]
یعنی ترا در این صحرای پربلا و این اعدای اشقیا با یک مشت زن و کودک در جنگ این دشمنان بیشمار با لب
تشنه و شکم گرسنه و تنها و غریب و بیابان پرنهیب بی یار و معین بگذاریم و برای حفظ جان و مال و عیال و اطفال
و رعایت آل حال خود با وطان و بلدان خویش رهسپار شویم اگر چنین کردیم و خود را بر تو برگزیدیم فردا در حضرت
خدای چه عذر خواهیم داشت که ادای حق ترا ننمودیم هرگز اینکار نشود سوگند بپروردگار تا گاهی که این نیزه که
بدست دارم در سینه دشمنان بشکنم و این شمشیر که با خویش حمل میکنم چندان بکار بندم و بر اعدای تو ضربت زنم
که تیغ آن خرد شود و جز قائمه آن در دست من نماند و تا نفس داریم و اسلحه کارزار فرمانبردار باشد در حضور
مبارکت جنگ میکنیم تا بجمله خرد شود سوگند با خدای اگر هیچ سلاحی از بهر من نماند که به نیروی آن حرب نمایم
با سنگ جنگ نمایم و سر و مغز ایشان را هدف گردانم سوگند با خدای تا رمقی در تن داشته باشم با دشمن تو
جنگ میدهم و چندان در حضرت تو بپایم که در حضرت خدای مکشوف و معلوم آید که ما پاس غیبت رسولخدا را
در حق تو نگاه داشتیم قسم بخدای اگر بدانم کشته میشوم بعد از آن زنده میشوم آنگاه زنده مرا میسوزانند
و خاکستر مرا بر باد میدهند و تا هفتاد دفعه من کشته و زنده و سوخته و بر باد داده خواهم شد هرگز از رکاب

تو جدائی

تو جدائی نگیرم تا گاهی که در حضرت تو بمرگ طبیعی خود برسم و اکنون چگونه در حضرت تو جان نثار نشوم و حال
اینکه افزون از یک دفعه کشته نمیشوم و از آن پس بکرامتی برخوردار گردم که هرگز پایان و نهایتی نخواهد داشت
مقال زهیر بن القین
چون جناب مسلم بن عوسجه رضوان الله تعالی اینکلمات بپای برد زهیر بن القین برخاست و بپای ایستاد
و گفت قسم بخداوند دوست همیدارم که من کشته شوم پس از آن زنده گردم و دیگر باره کشته گردم چندانکه
این کشته شدن و زنده گشتن بهزار دفعه پیوسته گردد و خداوند تعالی در عوض آن ترا و جوانان اهل بیت ترا
کلمات محمد بن بشر
از گزند قتل برهاند در اینحال محمد بن بشر حضرمی را خبر آوردند که پسرت در حدود ملک ری اسیر کردند گفت این
مصیبت را در راه خدای محسوب میدارم و هیچ دوست نمیدارم که وی اسیر باشد و من پس از وی زنده بمانم
و از این سخن مقصودش این بود که این خبر مرا در شهید گردیدن در رکاب حسین علیه السلام تاکید مینماید نه آن است
مقال الحسین [illegible]
که گمان برده اند اینخبر در ارکان عزم من ثلمه در افکند چون امام حسین صلوات الله علیه سخنان او را بشنید فرمود
خداوندت رحمت کند من بیعت خویش را از ذمت تو برگرفتم هر کار که باید در رهائی پسرت بجای آری چنان کن
محمد بن بشر عرض کرد درندگان بیابان مرا زنده بدرند و بخورند اگر از رکاب تو دوری گیرم امام حسین فرمود
پس این جامه های بردیمانی را با برادرش بسپار تا در فدیه او بدهد و او را از بند اسیری باز رهاند و آنحضرت
پنج جامه برد که هزار دینار بهای آن بود بدو عطا فرمود آنگاه سعید بن عبدالله حنفی و دیگر اصحاب نیز
این مضامین بعرض رسانیدند و گفتند جان ما فدای تو باد ما دست و روی خود را وقایه ذات مقدس تو میکنیم
و آن تیر و شمشیر که بر تو فرود آید بر چشم و جان خود جای میدهیم و چون این کار را کردیم چندان قتال میدهیم که در
کلمات سعید بن عبدالله
حضور مبارکت کشته شویم و چون چنین کردیم آنچه در حضرت خدای عهد کرده ایم وفا نموده باشیم و آنچه بر ما حکم
شده بجای آورده ایم چون کلمات اصحاب آنحضرت بپایان رسید امام علیه السلام فرود آمده ایشان را بدعای
خیر یاد کرده بعد از آن بسراپرده همایون و خیمه امامت سکون معاودت فرمود در تاریخ الفی مسطور است که
امام حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت در آنشب عاشورا با اینکه سه معجزه بنمودند و بنفرین او سه تن ملعون هلاک
شدند و همه لشکر اینحال را نگران بودند در نفوس آنمردم شقی تاثیر نکرد و آن امام والامقام و اصحاب گرامش
گرسنه و تشنه تمام آنشب را مشغول عبادت و مناجات بودند و نیز در آنشب بفرمود تا کرسی از چوب ساج ساختند
و همراه داشت چنانکه بآن اشارت رفت در میان صحرا بنهادند و یاران خود را بخواند و آن خطبه مذکوره را
براند و جمله را رخصت انصراف بداد و آنجواب معروض گشت آنگاه روی بفرزندان عقیل آورد و فرمود ای فرزندان
عم من شما را بر مواعید کاذبه و اقاویل باطله کوفیان اعتماد نموده پدر شما را بکوفه فرستادم و آنجماعت از عهد و وفا
روی برتافتند و حق اهل بیت نبوت را نادیده انگاشتند و مسلم را شهید ساختند حالا شما یادگار مسلم بن عقیل
هستید و ما در شما نیز غمزده و مصیبت یافته است برخیزید و مادر خود را برداشته ازاینجا بقبیله طی جای کرده و از آنجا
بمدینه اقامت جوئید و کرم خداوندی دل برهنید و منتظر باشید کسی در پی کسیکه انتقام ما را از بنی امیه بکشد ظهور
خواهد کرد و من این سخن را از پدر خویش شنیدم و حقا که او از حضرت رسولخدای شنیده باشد و اینحال جناب
که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از ایام جنگ صفین ندا فرمود ای ابومسلم محمد بن حنیفه عرض کرد

ای [illegible]

ای پدر ابومسلم در پایان صفها باشد فرمود مراد من ابومسلم خلالی نیست مقصود من صاحب جیش است که از جانب مشرق با رایات سیاه پدید آید و چندان محاربه کند که خدایتعالی بواسطه او حق را در مرکز خود قرار دهد خوشا وقت آنانکه با وی موافقت نموده در اعلای دین و نگونساری ظالمین جد و جهد نمایند و در شواهد النبوة مذکور است که مراد ازین کس صاحب الدعوه ابومسلم مروزی است که با علمهای سیاه از مرو شاهجان بیرون آمده و با بنی امیه محاربه نموده و ریشه ایشانرا از جهان برانداخت معلوم باد ازین پیش در ذیل کتاب احوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بیان اخباریکه بر زوال ملک بنی امیه وارد میباشد بخبر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از ظهور ابومسلم اشارت شده و البته آنخبر اصح و اتقن است و اگر اینخبر نیز مقرون بصدق باشد ممکن است که مقصود از اینکلام که میفرماید خدایتعالی بواسطه او حق را در مرکز خود قرار میدهد قتل بنی امیه و زوال سلطنت و رفع ظلم و فتنه و فساد و بدعت آنجماعت باشد که خود امری است موافق حق و لازم نمیگردد که این کلمه را بر سلطنت بنی عباس حمل کنیم چه آن مطلبی دیگر است و جور و ظلم اغلب خلفای عباسی با ائمه هدی سلام الله علیهم روشن تر از آفتاب جهانتاب است ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم

در بیان امان دادن شمر بن ذی الجوشن عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم

ازین پیش بازنمودیم که در آن هنگام که ابن زیاد شمر را با نامه که با بن سعد نوشته بود بجانب کربلا روانه میکرد جریر بن عبدالله بن مخلد کلابی امان نامه از بهر پسرهای ام البنین که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند بخواست و بقولی چون شمر روانه شد پسر عبدالله با وی گفت درنگ نمای تا من از بهر ایشان امان بگیرم شمر گفت چه ازین بهتر چه من نیز از بنی کلاب هستم و سخت مایلم که امیر تمامت جماعت بنی کلاب را امان بدهد و طایفه من زیانی نبینند پس جریر آن امان نامه را بگرفت و بدست غلام خود عرفان بداد و گفت باشتاب تمام این نامه را بکربلا برده بدست عبدالله و عباس و جعفر و عثمان داده مراقب باش که جز این چهارتن برای نامه آگاهی نیابد پس عرفان نامه را بگرفت و شتابان طی راه در کربلا آمد و بحضرت عباس و دیگر برادرانش تقدیم نمود چون بخواندند و مطلب را بدانستند بعرفان گفتند باز شو و خالوی ما پسر عبدالله بن مخلد را از ما سلام برسان و بگو ما آنمردم نباشیم که امان پسر زیاد را خریدار شویم و باین عار تن بسپاریم امن خداوند قادر غالب از بهر ما نیکوتر است ما بامان ابن طلیسم که خدای خواهد عرفان چون این پاسخ را بشنید باز شد و مولای خود را باز گفت جریر بن عبدالله سخت آزرده خاطر و اندوهناک گشت چه میدانست ایشان آخر الامر کشته و بخون خود آغشته میشوند و نیز شمر بن ذی الجوشن چون نسب با بنی کلاب داشت گاهی که از کوفه بیرون آمد از ابن زیاد امان از بهر ایشان بگرفت و چون بکربلا آمد در آن شبانگاه که امام حسین علیه السلام اصحاب خود را فراهم کرد و آن خطبه مسطوره را بخواند و رخصت داد تا بهر جانب که خواهند پراکنده شوند و بسرا پرده خویش باز شد شمر از لشکرگاه خود بیرون آمد و بلشکرگاه آنحضرت نزدیک آمد و با آوازی بلند صدا برکشید کجایند پسر خواهران ما عبدالله و جعفر و عثمان که با ایشان سخنی دارم امام حسین صدای او را بشنید و ایشان جواب

[illegible]

نداوند

نداوند فرمود شمر مردی فاسق است لکن یکی از خالوهای شما میباشد جواب او را باز دهید ایشان او را پاسخ دادند و گفتند بگوی تا چه داری گفت ای فرزندان خواهران من شما در امان هستید و در رکاب برادر خود حسین جنگ نورزند و خویشتن را بیهوده در معرض قتل درنیاورید و با طاعت امیرالمؤمنین یزید اندر شوید جناب ابی الفضل عباس بانگ برزد و فرمود دستهایت بریده باد و بر امانی که آوردی لعنت باد ایمن

[illegible]

خدای آیا با امر میفرمائی که از برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه دست بداریم و در چنبر طاعت فاسقی و مرد دگری نابکار و اولاد زنی زشت کار اندر شویم آیا ما را از نهار می بخشی لکن فرزند رسولخدای صلی الله علیه و آله را امانی نمیباشد و بر طبق بعضی روایات دیگر چون شمر دار دگر باشد و عمر سعد با لشکر کوفه در آن هنگام عصر روی بحضرت امام حسین علیه السلام بتاختند شمر ملعون اسب خود را بتاخت و در برابر اسب آنحضرت بایستاد و با بانگ بلند گفت کجا باشند فرزندان خواهر ما پس حضرت عباس و جعفر و عبدالله و عثمان پسرهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمدند و فرمودند از ما چه خواهی گفت شما ایفرزندان خواهر من در امان هستید ایشان آنجواب بدادند شمر خشمگین و خائب و خاسر بازگشت معلوم باد که ام البنین مادر حضرت عباس سلام الله علیه با شمر نسبت قرابت نزدیک هم نداشت تا چه رسد با آنکه خواهر شمر باشد و مادر شمر با شهرت داشت لکن چون ببعضی روایات مادر عباس علیه السلام از دخترهای قبیله بنی کلاب بود و شمر را نیز از همان قبیله دانند بلکه بعضی از مدققین گویند از قبیله ذباب بود و ام البنین از بنی کلاب و در بعضی روایات شمر را از قبیله عامر شمرده اند اما چون هر دو قبیله باهم الیف و حلیف بوده اند و در شمار اهل کوفه هستند و عرب را قانون است که اگر پدر شخصی از شهری بوده باشد اهل آنشهر را بنی عمم گویند و اگر مادرش از آنشهر باشد پسر خواهر خوانند چنانکه محمد بن اشعث با جناب مسلم عرض کرد اینقوم پسران عم تو هستند و ترا از ایشان زیانی نمیرسد و مقصودش پسر زیاد و تابعان او بودند با اینکه قرابتی در میان مسلم و ابن زیاد نبود و هلال بن نافع چون برای آوردن آب بکنار آب فرات بیامد و عمرو بن حجاج گفت کیست گفت پسر عم تو است که بیامده است آب بنوشد و حال آنکه هلال پسر عم حقیقی عمرو نبود و نام پدر شمر شرحبیل بن قرط اعور است و او را ذوالجوشن لقب بود و نام پدر جناب ام البنین حزام و بقولی مخلد کلابی است و از طرف مادر نیز با شمر خواهر حقیقی نیست و برای اثبات این مطلب همین کلام حضرت امام حسین علیه السلام کفایت میکند که با شمر ملعون فرمود ای پسر زن گوسفند چران و البته امیرالمؤمنین علیه السلام با آنجلالت قدر دختر چنین زنی را تزویج نمیفرماید

بیان امر فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السلام بحفر خندق و مأمور شدن علی اکبر برای آب

چون بریر بن خضیر نزد پسر سعد برفت و آن سخنان و مواعظ بگذاشت و عمر سعد را اثری نگذاشت و بحضرت امام حسین علیه السلام بازگشت و عرض کرد پسر سعد در ورطه ضلالتی عظیم و غوایتی درشت درافتاده و جز غدار و حطام جهان اختیار عقل و هوش از دست داده و ملک ری بر او شکنج نموده و سزای مخلد را افتاده انگاشته و بازپرس روز جزا و خصومت مصطفی را ناخوانده خوانده و در طمع ملک ری کشتن مانند توئی را

آسمان

آسان شمرده است و هیچ باک ندارد و چنانکه معلوم کردم از آن اندیشه که با آن دل بسته دل پیر ماند و البته آن امر که بأمور شده با مقتضا خواهد رسانید امام حسین علیه السلام که از بطن و متن کار استحضار داشت بفرمود تا خندق مانندی در اطراف خیام عصمت نظام برآوردند و از یکسوی بیشتر روی بجز یکراه نگذاردند تا از یکطرف آغاز جنگ نمایند و خندقها را از هیزم پر کنند و آتش در زنند تا سپاه مخالف نتوانند جانب سرا پرده و خیام راه سپارند اصحاب کرام بفرمان امام علیه السلام کودالی شبیه بخندق در گرد خیام برآوردند و از چوب و هیزم انباشته ساختند و در اطراف خیام راه از دحام لشکر مخالف بسته شد چه خندقها مملو از آتش و باد در آن دین یزدان در پیش روی خیام مطهره صف برکشیده بودند و در باب حفر خندق باختلاف سخن شده بعضی در شب عاشورا و برخی پیش از آن نوشته اند لکن چنان مینماید که در شب عاشورا بعد از مکالمات پسر سعد و لعین کردیدن امر حرب کنده اند و نیز هنگام آتش زدن در آن اختلاف نوشته اند بعضی در شب عاشورا و برخی در روز عاشورا و اصح اینست که در روز عاشورا باشد زیرا که عصر روز نهم مهلت دادند و جنگ را بروز دهم افکندند در آنشب آتش زدن در خندق وجهی نداشت بلکه تا چاشتگاه روز عاشورا که آغاز جنگ بود خاموش میگشت و اصحاب اجلال از باشتن آن بهنبود و نیز مکالمات مالک ملعون و جسارت او در خدمت آنحضرت چنانکه مسطور میشود و هلاکت او بنفرین آنحضرت دلالت بر آن میکند که در روز عاشورا بوده است اگرچه از ظاهر روایت اعثم کوفی چنان مستفاد میشود که در همانشب خندق را بکندند و آتش در افکندند اما نه آنست که مقصود اعثم چنان باشد و هر کس دقت بنگرد او را معلوم میگردد بلکه در شب عاشورا نیز حفر خندق بعید است زیرا که اصحاب در آنشب تا بامداد بعبادت و تلاوت مشغول بودند و صحیح تر چنان است که در همان ایام عاشورا که اصحاب اجلال بوده است آن خندق را برآورده اند و در روز عاشورا در آن نی و هیزم آتش زده اند و نیز بفرمود اصحاب سعادت انتساب خیمه ها را نزدیک یکدیگر بپای کردند و طنابها بهم پیوستند تا خیام حرم عصمت و طهارت در پشت و جنگ و قتال از یکسوی باشد و نیز چنانکه در امالی صدوق و بحار الانوار مسطور است چون در خیام مبارکه آب نایاب و جگر اطفال از تاب بی آبی بی تاب شد حضرت سید الشهداء روحی من سواه فداه با فروغ چشم و فرزند دیده خود جناب علی اکبر را فرمان کرد تا با سی سوار و بیست پیاده به شریعه بروند و آب بیاورند علی اکبر چون شیر شرزه برفت و اصحاب او نیز با هول و هراس روی بشریعه نهاده بهر صورت که ممکن بود آب بیاوردند و چند مشک بخیام مبارکه رسانیدند و آنحضرت با اصحاب خود فرمود این توشه آخرین شماست از این آب بنوشید و وضو بسازید و غسل کنید و جامهای خود را بشوئید که شما را کفن خواهد بود و نیز در روایت است که چون بامداد روز نهم برآمد در لشکرگاه امام حسین علیه السلام آب نایاب بود و اهل بیت و اصحاب بحضرت امام حسین علیه السلام از تشنگی بنالیدند آنحضرت با برادرش عباس فرمود با چند از اصحاب چاهی بکنید شاید آبی برآورید ایشان برفتند و بکندند و آب نیافتند چه در آن دفعه که امام حسین علیه السلام با دست مبارک تیری بزد و آب بجوشید از جمله معجزات آنحضرت است و در روایت ابی مخنف و بعضی دیگر در آنشب عاشورا که تشنگی بر یاران و اصحاب سخت گردید و در حضرت ابیعبدالله علیه السلام از عطش بنالیدند ابو الفضل سلام الله علیه را بخواند و بفرمود تا با چند نفر برنشسته و بفرات روند و تشنه کامان

آب آوردن بکمک

آوازی پر اضطراب و التهاب را آبی برسانند آنحضرت با ده سوار و چند مشک برفتند تا بشریعه فرات رسیدند و لشکر ابن زیاد که نگاهبان آب بودند مانع شدند و جماعتی را شهید ساختند تا در جای خود مذکور شود

داستان رفتن بریر همدانی برای آوردن آب ببعضی روایات

در کتاب محن الابرار که ترجمه جلد مقتل بحار است از ابن نما مسطور است که جناب سکینه خاتون سلام الله علیها فرمود روز نهم شهر محرم آب از بهرما نماند و از تشنگی جگرها کباب بود و مشکها و ظرفها از آب خالی حتی مشکهای آب از شدت حرارت آفتاب خشکیده بود و چون شب در رسید عطش بر من و دیگر دخترها و اطفال استیلا یافت بپای شدم تا بخیمه عمه‌ام زینب رفته او را از تشنگی خود خبر بدهم شاید آبی برای ما ذخیره فرموده باشد عمه‌ام را در خیمه خود بدیدم که برادر شیرخواره مرا در کنار خود گرفته گاهی می نشیند و گاهی برمیخیزد و برادرم در دامانش چون ماهی در آب اضطراب دارد و گریه کند عمه‌ام آن کودک میفرمود ای فرزند برادر بزرگوار من صبر کن و آرام گیر و میفرمود چگونه بر تشنگی صبر توانی با اینکه در اینحالت با خوب و عطش هستی بر عمه ات بسیار گرانست که ناله ات را بشنود و عطشت را بگرداند و نتواند سودت رساند و قادر نباشد که سیرابت نماید چون مشاهدت اینحالت را کردم گریه بر من مستولی شد چون عمه‌ام آواز گریه و بکاء مرا بشنید فرمود سکینه هستی عرض کردم آری فرمود این گریستن از چیست عرض کردم بر حال برادر شیرخواره‌ام میگریم و از تشنگی خود لعمه‌ام معروض نداشتم تا بر اندوه و مصیبتش افزوده آید و عرض کردم ای عمه مهربان من کاش کسیرا بخیمه‌های عیالها و زنان اصحاب و انصار بفرستی شاید نزد آنها آبی باشد عمه‌ام برخاست و برادر شیرخواره‌ام را برداشت و بخیمه‌های همایون عموهایم برفت و در هر یک بگردید و قطره آب نیافت و بازگشت چند نفر از دخترها و پسرهای خردسال اصحاب از دنبال عمه‌ام گردش میکردند بدان امید که کرایی بدست آرد و ایشان را سیراب گرداند عمه‌ام در خیمه عم بزرگوارم جناب عباس بنشست و بیکرانجام اصحاب بفرستاد و در آنجا نیز آب نیافت چون نومید شد بخیمه خود بازشد و نزدیک بیست نفر پسر و دختر خردسال اصحاب و اهل بیت در خدمتش فراهم شده بودند چون عمه‌ام زینب نگران احوال آن اطفال خردسال شد بگریه و زاری شروع کرده اشک حسرت بر چهره خود روان میکرد ما نیز دیگر با او صدا را بگریه بلند کرده بودیم یکی از اصحاب پدرم که او را بریر همدانی و سید قرا میگفتند با ملیکه شب چون آواز گریستن ما را بشنید خود را بر زمین بزد و خاک کربلا را بر سر خود میریخت و یاران خود را بخواند و گفت شما را در نظر چه میگذرد و صلاح چه میبینید آیا شاد میشوید که دخترهای کوچک فاطمه زهرا از تشنگی جان بسپارند با اینکه هنوز قبضه شمشیرهای ما در دست ما اندر است گفتند لا والله بعد از مردن این اطفال هیچ خیر و فایدتی در زندگانی ما نیست بلکه پیش از ایشان بایستی ما بدیدار مرگ و بلا اندر شویم و شربت گوارا مرگ را بچشیم رأی و مصلحت در اینست که هر یک دست یکی از این کودکان را گرفته بشریعه حاضر بیاوریم از آن پیش که از تشنگی بمیرند و اگر این جماعت اشرار با ما قتال دهند ما نیز مقاتلت نمائیم یحیی مازنی گفت پاسبانان شریعه کنون البته در کار زار اصرار مینمایند اگر دست این اطفال را بگیریم و بسوی شریعه شویم شاید تیری و نیزه از دشمنان بیکی از ایشان برسد و ما سبب کشته شدن او شویم مصلحت نیکو چنان است

که تشنگی با خود برداریم و از شربه پر ساخته برای ایشان بیاوریم اگر کسی با ما جنگ نماید ما نیز با وی قتال دهیم و اگر یکی از ما شهید شد برخی ایشان شده ایم بریر این رای را پسندیده داشت پس چهار تن از اصحاب مشکی برگرفتند و بفرات روی نهادند پاسبانان فرات پرسیدند کیستید بریر فرمود من بریر هستم و ایشان اصحاب من هستند همانا جگرهای ما از آتش عطش کباب شده آمده ایم تا بفرات اندر شویم گفتند در جای خود باز ایستید تا خبر شما را بعمر سعد بگذاریم و بریر را با ایشان آمد و شد مناسبتی و آشنایی در میان بود چون این خبر بعمر سعد بگذاشتند گفت از مشرعه دور میگیریدشان تا آب ننوشند و بعد از آنکه اصحاب داخل بفرات شدند و سردی آب را دیدند بریر و اصحاب او گریستند و گفتند یزدان تعالی پسر سعد را لعنت کند که این آب بدین مقدار در روی زمین میگذرد و جگرگوشگان آل پیغمبر بیک قطره آن تر نمیشود بعد از آن بریر یاران خود فرمود آنچنانکه از دنبال گذاشته اید یاد کنید و مشک خود را بشتاب پر آب ساخته هرچه زودتر بایشان برسانید همانا دلهای تافته اطفال امام حسین از تاب بی آبی آب شده است هیچ میشاید شما سیراب گردید که هنگامیکه دختران فاطمه زهرا از آب کامیاب شوند گفتند ای بریر قسم بخدای اندازه بیشتر که ایشان سیراب شوند ما سیراب نخواهیم یکی از پاسبانان مشرعه این سخن را بشنید و گفت آیا در دست شما در این آب کافی نیست که همی خواهید این خارجی آب برسانید سوگند بخدای اینخبر را با سخنی میرسانم اگر از شما چشم برگیرد شما را با این شمشیرها که در دست دارم تا خبر شما بیرون رفته بریر علیه الرحمه فرمود ای مرد سخنان ما را پوشیده بدار و خود آنچه لسوی وی شد ما را او را دستگیر نماید پاسبان از این گریخت خلایق ایشان را با سختی بگذاشت اسحق با یاران خود فرمان داد تا ایشان را گرفته نزد وی بیاورند و اگر تن در ندادند با ایشان مقاتلت ورزند جماعت سر راه بر ایشان گرفتند و گفتند ای بریر میبر دن آب ممانعت فرمود از آن پس که راه نشود چه میشود گفتند خون شما را میریزیم فرمود اگر خون ما ریخته شود از آن بهتر که آب ریخته شود وای بر شما یکتن از ما یکقطره آب ننوشیدیم و جز سیراب کردن اطفال امام حسین همت نکرده ایم سوگند بخدای میگذاریم این آب بزمین ریزد مگر وقتیکه خون ما در اطراف این مشک ریخته گردد از میان آن جماعت خبرکننده جماعت جهیای این شده اند که خویشتن برای این اندک آب بکشتن دهند الا این قبیل آبرا هم بر تشنگی ایشان را سود مند نخواهد بود دیگری گفت مرا امیر را مخالفت نکنند و بگذارید تا آبی بکام برسانند پس بریر دیدار دشمن را در پرده افکندند و ایشان مشک را بر زمین نهاده و در اطراف توقف کردند بریر میگریست و میفرمود وای بر سوزش دل من و تشنگی فرزندان فاطمه زهرا بار خدایا رحمت خود را باز گیر که میگذارند آب ایشان برسانیم این هنگام یکی از یاران بریر مشک را برگرفته بر دوش افکند و پاسبانان ایشان را احاطه کرده و همواره دست از زره و منع میکردند و تیر بمشک می افکندند بلکه پاره شود ناگاه تیری بمشک رسید چنانکه بر دوش حامل مشک جراحتی افتاد و بند مشک ببرید و خون از کتف آمد و بر جبهه آن مومن پاک عقیدت گفت حمد میکنم خدای را که دوش مرا فدای مشک ساخت و چون بریر نگران شد که آن جماعت مردود دست از ایشان باز نمیدارند با آواز بلند فرمود وای بر شما ای لشکر دیاوران آل سفیان این چند قطره آب خوب برای کسیمه بگذارید شمشیرهای قبیله همدان در نیام خود باشد این هنگام جماعتی از اصحاب امام حسین علیه السلام که در حضور مبارکش حاضر بودند صدای بریر را بشنیدند و شناختند یکی از ایشان گفت صدای بریر است که در

نصیحت دشمنان و دفع شر ایشان سخن میکند میشنوم حضرت سید الشهداء فرمود هرچه زودتر خود را به بریر برسانید ایشان برخاستند و شتابان او را دریافتند پاسبانان فرار کردند و بریر آب را بیاورد و چون بخیمه نزدیک شد مشک را بر زمین بگذاشت و عرض کرد ای فرزندان رسولخدا بیایید که شما را گوارا باد چون آواز بریر گوشزد شد یکدیگر را انداز کشیدند اینک بریر از بهر ما آب بیاورده است و بشتافتند و خود را بر روی مشک انداختند پاره سینه خود را بمشک می چسبانیدند بعضی روی خود را بر مشک مینهادند و برخی دل خود را بمشک چسبانیدند و از ازدحام و اقتحام اطفال ناگاه ریسمان مشک بریده گشت و آب بزمین فرو ریخت چون اطفال اینحال را مشاهدت کردند صدا بناله برکشیدند و صدا برآوردند ای بریر آب فرو ریخت چون بریر شنید دست خود را بر سر و پیشانی خود برزد و همیگفت سوز دل بر تشنگی جگر فرزندان رسولخدا معلوم باد اگرچه اینخبر در کتب مورخین محدثین کمتر نقل شده و راوی آن قلیلست لکن چون بحسب عقل با وضع آن شب و شدت عطش اطفال و اخلاص اصحاب موافقت دارد مذکور شد

بیان بعضی از وقایع شب عاشورا و بعضی

اشعار حضرت سید الشهداء علیه السلام

چنانکه اعثم کوفی و بعضی از مورخین و محدثین مسطور داشته اند و از این پیش بآن اشارت شد چون امام حسین علیه السلام بزمین کربلا وارد شد و خیمه ها برپای کردند و بیاسودند امام حسین شمشیر خویش را اصلاح میفرمود و غلام ابی ذر غفاری که جون نام داشت در حضرتش حاضر بود و آنحضرت با خود در تفکر بود و این اشعار معروف را بر زبان میگذرانید یا دهر اف لک من خلیل که بدین معنی نزدیک و در کتب مقاتل خصوصاً در کشف الغمه مبسوطاً مذکور است قرائت میفرمود ترجمه ای دهر غدار اف باد بر تو از حیثیت دوستی و آشنائی تو که هرگز با هیچکس جاده صفا و وفا نپیمودی و در هیچ زمان با کسی از در مودت و محبت نپیمودی چه بسیار اتفاق افتاد که بامداد و شامگاه منودی و طالبان ال و منال و عز و اقبال را در معرض حسرت و پهنه نومیدی و حیرت بکشتی همانا اینهمه هر جانی و جهان بی اعتبار از کشتن دیگری بر رعایت دیگری قناعت نمیکند و قتل دیگری را بدل و عوض دیگری نمیگیرد یعنی نه آنست که مثلاً اگر پدر را کشت بدل پسر قرار داد و او را بر جای بگذارد و قتل برادر را عوض برادر دیگر محبوب دارد و او را نکشد بلکه هر جنبنده را هلاک میکند و بر هیچکس ابقا نماید و تمامت امور بحضرت یزدان بازگشت نماید و زندگی جاوید مخصوص پروردگار مجید است و هر زنده و جنبنده براه مرگ شتابنده است چه بسیار نزدیک است وعده کوچ کردن و بدیگر سرای راه نوشتن منزه است پروردگار من که او را نظیر و مانندی نیست لبعضی نوشته اند چون امام حسین علیه السلام روز پنجشنبه دوم محرم بکربلا فرود شد و جلوس فرمود و شمشیر خود را اصلاح نمود این ابیات مذکوره را تذکره همیکرد و صدوق علیه الرحمه و جمعی نوشته اند چون امام علیه السلام در شب عاشورا امر فرمود خندقی بر گرد لشکرگاهش برآوردند و از نی و هیزم انباشته ساختند و پسرش علی علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده مامور فرمود تا برفت و آب بیاورد و امام علیه السلام این شعرها را انشا نمود و بعد از آن با اصحاب خود فرمود بپای شوید و آب بنوشید که توشه و آخرین شما است و وضو بسازید و غسل کنید و لباس خود را غسل دهید تا کفن شما باشد آنگاه نماز صبح را بجماعت بجای گذاشت و ایشان را تعبیه جنگ نمود امام

بادهر اف لک من خلیل
ترجمه

ارشاد شیخ مفید و بعضی کتب دیگر مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود در آن شبی که پدر بزرگوارم
در صبح آن شب یعنی روز عاشورا شهید میگشت نشسته بودم و عمه‌ام زینب بپرستاری من اشتغال داشت ناگاه
پدرم با خیمه که مخصوص وی بود کناری گرفت و جون مولا ابوذر غفاری در خدمتش حضور داشت و شمشیر
خویش را اصلاح میکرد و پدرم این اشعار را قرائت میفرمود و از این خبر معلوم میشود که جون غلام ابی ذر شمشیر
خود را یا شمشیر آنحضرت را اصلاح مینمود چه از لفظ و هو یعالج سیفه ممکن است که ضمیر بهر دو راجع تواند بود
و در لفظ جون اختلاف شده است یعنی جون با جیم مفتوحه و واو ساکنه و نون نوشته‌اند و در بعضی نسخه‌های
ارشاد جوین بلفظ مصغر مذکور است و در رجال ابی علی گوید جون مولای ابی ذر از شهدای کربلا است و در کامل
ابن اثیر جوی مولای ابی ذر غفاری نوشته است و موافق پاره‌ای روایات که گفته‌اند جون حداد و آهنگر بود چنان
بازمینماید که شمشیر امام علیه السلام را اصلاح میکرده است و گرنه حضور او در سراپرده خاص آنحضرت بدون سببی
با حضور سایر اصحاب بعید است و ممکن است دو تن بنام جون بوده‌اند یکی مولای ابی ذر و دیگری مولای ابی نصر
و ممکن است یکی بوده باشند و در نگارش نام مولای از قلم کاتب سهوی رفته باشد بالجمله امام زین العابدین سلام الله
علیه میفرماید این اشعار را دو مره یا سه دفعه و بقولی فرمود چند دفعه قرائت فرمود چندانکه من بفهم درآوردم
و بدانستم چه اراده داد و گریه در گلوی من گره شد لکن باز گردانیدم و بسکوت پرداختم و بدانستم بلا نازل
شده است میشود این عبارت کنایت از آنست که چون این اشعار از زبان مبارک امام روزگار برگذشت البته
باید حمل بر نزول بلا و وقوع شهادت شمرد و قضا و قدر خدا را بر آن صادر دانست نه آنست که اگر زبان دیگران
بگذرد بیایست بر صدق قضیه و از لازمه حتم حکم نمود بالجمله میفرماید اما عمه‌ام او نیز بشنید آنچه من بشنیدم و چون
زن بود و رقت و جزع شأن زنان است نتوانست خود را نگاهدارد پس از جای برجست و جامه کشان با سر و
روی گشاده برفت تا بآنحضرت پیوست و گفت واثکلاه و بقولی دیگر فرمود ای برادر من و روشنی چشم من کاش
موکب مرگ کوکب زندگانی مرا نابود و سیاه میساخت امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن بردند
ای خلیفه برگذشتگان و فریادرس بازماندگان امام حسین علیه السلام بخواهر خود نظر کرده و فرمود ای خواهرک
مهربان من نباید شیطان بر حلم و بردباری تو بتازد زینب عرض کرد آیا بزودی کشته میشوی جان من فدای جان
تو باد امام علیه السلام اندوه و غصه خود را بدل جای داده و بهر دو چشم مبارک امام علیه السلام را اشک
فرو گرفت بعد از آن فرمود اگر مرغ قطا را بحال خود گذارند البته شب بخواب میرود الحمد حضرت زینب علیها السلام
عرض کرد یا ویلتا آیا تو تن بتیغی میدهی و بزور و ظلم ترا میکشند همانا این حال بر دل من ثقیل تر و بر جان من شدید
تر است پس از آن لطمه بر صورت خود بزد و گریبان خویش را پاره ساخت و بیهوش بیفتاد امام حسین علیه السلام
بجانب وی برخاست و آب بر چهره‌اش بیفشاند و فرمود ای خواهر آرام گیر و از خدای بپرهیز و در وصول مصائب
و نزول نوائب بتسلی و تعزیت خدای و کلمه انا لله و انا الیه راجعون که وظیفه شکیبایان و دوای غم و اندوه
مصیبت یافتگان است تسلی بجو و بدانکه اهل آسمانها باقی نمیمانند و مردم زمین دستخوش مرگ شوند جز ذات
مقدس خدای تعالی که تمام آفریدگان را بقدرت خود بیافریده و پس از مردن مبعوث گرداند و میعادگاه قیامت

فقالت یا اخی و قرة عینی

وقال یا اختاه لا یذهبن حلمک الشیطان

وقال یا اخته اتقی الله و تعزی بعزاء الله

درآورد

درآورد و او تنها و یگانه است هیچکس نماند و همه اشیاء هلاک شوند جدم از من بهتر بود و پدرم از من بهتر بود
و مادرم از من بهتر بود و برادرم از من بهتر بود یعنی همه برفتند و از این جهان روی برتافتند و مرا و هر مسلمانی را
برسول خدای صلی الله علیه و آله اقتدا اربایدباشد آنگاه امام حسین علیه السلام خواهرش را باین کلمات و امثال
آن تسلی همیداد و نیز در تعزیت و تسلیت آنحضرت فرمود ای خواهرک مهربان من همانا ترا قسم میدهم و تو قسم مرا
مقرون براستی و صدق بگردان یعنی برخلاف آن مکن و در مصیبت و سوگواری من گریبان چاک مگردان چهره
خود را مخراش و در مرگ من صدا بویل و وای بلند مکن و خواستار هلاک و ثبور مشو آنگاه جناب زینب را بخیمه
خود باز آورد تا او در نزد من بنشاند آنگاه بیرون شد و اصحاب خود را فرمان داد تا چنانکه مسطور شد خیمه‌ها
خود را نزدیک بهم آورند طناب بطناب متصل ساخته و در میان خانه‌ها باشند و از یکسوی بجا لغان بیاورند
و آن بیوتات از عقب و طرف راست و چپ ایشان بر ایشان احاطه کرده باشد و همان یکطرف را که گذرگاه
دشمن است مکشوف دارند تا سه طرف دیگر محفوظ باشند و از یکطرف روی با دشمن آورده با او مقاومت نمایند
و هم بروایتی چون آنحضرت بکربلا فرود آمد و سپاه عمر بن سعد برابرش وارد شدند آنحضرت در کناری نشسته شمشیر
خود را اصلاح فرمود و این اشعار مذکوره را بخواند چون جناب زینب خاتون بشنید عرض کرد ای برادر این
سخن کسی است که بر کشته شدن خود یقین کرده باشد فرمود آری ای خواهر زینب گفت وامصیبتاه حسین خبر
مرگ خود را بمن میدهد چون زنان حرم این کلمات جانگداز را بشنیدند صدا بگریه برکشیدند و طپانچه بر روی
برزدند و گریبان خود را پاره نمودند جناب ام کلثوم میگریست و با دیده اشکبار ندای وامحمداه و واعلیاه و وا
اماه و وااخاه واحسیناه برمیکشید و میفرمود وای بر ضایع شدن و پامال گردیدن ما بعد از تو ای ابو عبدالله
حضرت سید الشهداء خواهرش ام کلثوم را تسلی میداد و میفرمود ای خواهر بقضای خدا رضا بده و صبوری
و شکیبائی کن و امر خدای را اطاعت نمای زیرا که ساکنان طارم اعلی و مخلوقی که در آسمانها هستند فانی میشوند و همه
اهل زمین بمیرند و جمله کائنات راه تباهی می‌پویند و نیز فرمود ای خواهر من ای ام کلثوم و یا زینب و یا فاطمه و یا
رباب چون نگران شدید که مرا بکشتند بسبب شهادت من گریبان خود را چاک مکنید و رخسار خود را بخراشید
و سخنان مکروه و ناستوده بر زبان مگذرانید و این نقل اخبار سید بن طاوس رضی الله عنه است و بعد از شرح
این خبر میفرماید ممکن است جناب امام علیه السلام از آن روی زنان و خواهران و دختران خود را بکربلا کوچ داده
که اگر ایشان را در حجاز یا جای دیگر منزل میساخت و خود بعراق میفرمود یزید در مقام استیصال یا اسیری
ایشان برمیآمد و امام حسین علیه السلام بملاحظه حال ایشان و اسیر گردیدن ایشان از سعادت جهاد و
شهادت بازمیماند و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که بعد از آنکه حضرت سید الشهداء آن کلمات را
با اصحاب خود بگذاشت و ایشان آنچه اظهار ابداء نمودند بصبر و سکون و عدم فریاد و ناله و زاری و گریبان
دریدن و ناله برکشیدن و روی خراشیدن وصیت فرمود و جملگی نزدیک بهم در حال رکوع و سجود قیام نمودند
علی بن الحسین علیهما السلام میفرماید در آن شب که پدرم در صبحگاه آن شهید شد نشسته بودم و پدرم این
اشعار مذکوره را میخواند زینب عرض کرد گویا تو اختیار فرموده باشی که بظلم و جور جان مقدست را

وقال یا اختاه تعزی بعزاء الله

کلمات آنحضرت با ام کلثوم

غضب

عضب نماید فرمود اگر مرغ قطا را شب هنگام در آشیانه خود آرام بگذارند البته بخواب خواهد کنایت از اینکه اگر مرا باختیار خویش میگذاشتند از مسکن و موطن و آشیان مألوف و مجاورت جد بزرگوار خود باین بیابان پراندوه و بلا نمیآمدم و بدست اعدا شهید نمیگشتم و اهل و عیال خود را اسیر دشمن نمیساختم بالجمله مورخین عظام در بیان این خبر و این عبارات اختلاف کرده اند بعضی در زمان ورود آنحضرت بکربلا و برخی در شب عاشورا مسطور داشته اند و بعضی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نام برده اند اما چون حکایت فرمودن علی بن الحسین در کتب معتبره مذکور است و آنحضرت بیان این کلمات را بشب عاشورا اختصاص میدهد در این مقام که از این پیش وعده داده بودیم مسطور داشتیم و ممکن است بعضی در زمان ورود بکربلا و بعضی در شب عاشورا باشد و این ابیات را دو دفعه قرائت کرده باشد و در قلم نگارندگان مخلوط گردیده باشد چنانکه بعضی روز عاشورا نیز بعد از منازله آنحضرت با اهل کوفه نزدیک باین مضامین مسطور داشته اند انشاء الله تعالی در موقع خود نگارش گیرد و ابن اثیر در تاریخ خود نیز گوید این اشعار را آنحضرت در شب عاشورا بخواند و خواهرش زینب بشنید و در امالی صدوق و بعضی کتب از حضرت زینب نام نبرده در هر صورت اختلاف بسیار است و این بنده در کتاب احوال حضرت زین العابدین و زینب خاتون علیهما السلام بروایات مختلفه آن مبسوطا اشارت کرده است و نیز لطیفه کلام معجز نظام حضرت سید الشهداء علیه السلام که اهل آسمان باقی میمانند

و اهل زمین بمیرند و نسبت مرگ را باهل زمین میدهد اظهار نموده است

بیان پاره احوال و اخبار و اعمال حضرت سید الشهداء و اصحاب آنحضرت روحنا لهم الفدا در شب عاشورا

چون امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اصحاب کبار را رخصت داد تا بهر کجا خواهند بروند و ایشان با نندکوه گران قدم استوار کردند و نعمت شهادت را بر خود گوارا شمردند و امام علیه السلام ایشان را زادهای خیر بگفت و روزه دیگر یکی بعد از دیگری بنیز شهادت نائل شدند قاسم بن حسن علیهم السلام در حضرتش معروض داشت من در جمله کشتگان خواهم بود امام علیه السلام بر وی شفقت کرده فرمود ای پسرک من مرگ نزد تو چگونه است عرض کرد ای عم گرامی از عسل شیرین تر است فرمود آری سوگند با خدای عمت فدایت باد تو نیز یکتن از آن مردمی که با من شهید میشوی بعد از آنکه ببلائی عظیم مبتلا گردی و پسرم عبد الله یعنی کودک شیرخوار آنحضرت علیهما السلام بقتل میرسد قاسم عرض کرد ای عم گرامی ایشان بزنان خیمه مردم بهنجار آیا چندان تاختن میبرند تا بخیمه زنان برسند و عبد الله شیرخواره را بکشند فرمود عم تو فدایت باد عبد الله را در آنحال که از تاب عطش و فرسایش تشنگی بر هم خشکیده و مشرف بمرگ باشد بخواهند کشت و هر چند من در خیمه ها در طلب آب و شیر شوم چیزی نیابم و میگویم پسرم را بمن آورید تا مگر از آب دهانم کامیابش گردانم چون او را نزد من بیاورند و او را برگیرم تا نزدیک دهان آورم فاسقی تیری بدو بیفکند و او را بدانحالتیکه آن طفل شیرین زبانی کودکان باشد بکشد پس خون گلویش بدست من فرو ریزد و من آنخون را بجانب آسمان افشان نمایم و عرض کنم بار خدایا بر بلای تو صابرم و در حضرت تو احتساب جویم و بنا بمجال آن سپاه شقاوت نشان بسوی من شتابان گردند و از هر سوی نیزه بمن زنند و آتش از آن خندق که در گرد خیمه ها حفر شده میشعله ور آمد

و من در تلخ ترین زمانی از اوقات روزگار بر ایشان حمله نمایم و آنچه خدای خواسته است چنان میشود چون کلمات آنحضرت باینمقام اختتام گرفت بگریست و ما نیز بگریستیم و آواز گریه ذراری رسولخدای بلند شد در این اثنا زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر خواستند بدانند امام زین العابدین علیه السلام حال بر چگونه میرود آیا او نیز شهید میشود پس عرض کردند ای سید ما آیا روزگار آقای ما علی بر چگونه خواهد بود این بگفتند و بمن اشاره کردند امام حسین علیه السلام با دیده اشکبار فرمود خداوند تعالی سلسله نسل و رشته پیوند مرا در دنیا قطع نمیفرماید پس چگونه میتوانند بکشند او را و حال آنکه پدر هشت تن ائمه طاهرین الحق یعنی ائمه ابرار که مدار روزگار و گردش گردون دوار تا پایان زمان بوجود ایشان پایدار است و ایشان بجمله از نسل او هستند چگونه او را بکشند کنایت از اینکه وجود هر موجودی و اثر هر چیزی و گردش هر اسبابی از طفیل وجود ایشان و در هر عصری یکی از ایشان خواه ظاهر یا از نظرها غایب پدید باشد اگر او را بکشند و نایبی در جای او نباشد در حقیقت خود را کشته اند و حکم معدوم دارند چگونه معدوم منشأ اثر تواند بود و اینمطلب با وجود حضور حضرت امام محمد باقر منافی نیست چه عدد ائمه اطهار سلام الله علیهم بر حسب مشیت خداوند لم یزل از روز ازل و قبل از خلقت این مخلوق موافق صحیفه مشهوره دوازده تن میباشد و هر یک را از جانب خدای زمانی و تکلیفی مقرر و معین است و امام زین العابدین علیه السلام بایست مدتی در جهان بماند و آنچه خداوند بر وی مقدر داشته ظاهر فرماید پس اگر شهید میشد هر چند امام محمد باقر سلام الله علیه حاضر و موجود بود و لکن آنچه در امامت او بودیعت است آشکار نمیشد

بیان پاره حالات حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه در شب عاشورا

ابن جوزی و بعضی از مورخین عامه نوشته اند چون آنشب که بامدادش امام حسین علیه السلام شهید میگشت فرارسید آنحضرت بپای ایستاد و بنماز مشغول شد و برادرش حسن سلام الله علیهما را طلب رحمت همیفرمود و اینحال از آن ایزدی بود که چون امام حسن علیه السلام را حالت احتضار پیش آمد با امام حسین فرمود ای برادر بشنو آنچه را میگویم همانا پدرت علی گاهی که رسولخدای صلی الله علیه و آله بدیگر جهان میخرامید در طلب این امر یعنی کار خلافت که حق آنحضرت بود آهنگی بر آورد تا بحق خود باز رسد لکن دیگران مانع شدند و این امر را از وی بگردانیدند و بغیر او انصراف دادند یعنی ابوبکر خلافت را ببرد و چون ابوبکر بحالت احتضار در آمد امیر المؤمنین سلام الله علیه همچنان بحسب تکلیف خود در طلب و اندیشه آن امر بر آمد و نیز دیگران نگه داشتند و بعمر نگه داشتند و چون عمر محتضر گشت امیر المؤمنین علیه السلام در طلب حق خود عنوان فرمود و مردم با هنجار آن روزگار حق آنحضرت را از راه بر تافتند و بعثمان پرداختند و آخر الامر که خلافت بآنحضرت پیوست معاویه بمخالفت برداخت و پدرت امیر المؤمنین سلام الله علیه آنکار را بشمشیر آتشبار حوالت فرمود و سرانجام امر را آن مردم بکیش نگهبان افکندند و از آنحضرت بحیلت و مکیدت عمرو بن العاص و دیگر منافقان بگردانیدند تا امیر المؤمنین شهید شد و ادراک حق خود را کماهو حقه ظاهر الفرمود همانا خدای تعالی اباء دارد که نبوت و سلطنت و خلافت و ملک در میان ما اهل بیت بپاید پس بپرهیز از مردم خوار و سفیه کوفه تا ترا بخویشتن دعوت کنند

دار وطن خودت بیرون آور نه آنکه بعهد خویش نپایند و ترا به دشمنان تو تسلیم نمایند کاهی که مفرّ و مناصی نباشد معلوم باد که نویسندگان شیعی در کتب خود باینخبر اشارت نکرده اند و اگر یکی دو نفر از مورخین جماعت باین داستان عنایتی کرده اند ندانیم صحت و سقم اینخبر چگونه است و در صورتیکه مقرون بصحت باشد کلمات ائمه هدی سلام الله علیهم را تأویلات بسیار است که خود خداوند و ایشان برآن واقفند ممکن است یکی از تعبیرات آن این باشد که خداوند تعالی برای اینکه یمیز الخبیث من الطیب آیجیت و طبیعت هرکس آشکار شود و هر نفسی بمیزان امتحان و آزمایش نمایش گیرد و در طریق هدایت یا ورطه غوایت فرایش پایه و سعیده در مراتب سعادت و شقی در مدارج شقاوت بدرجات عالیه عارج گردد و مطلق موجودات را نقص و نقصان نماند وجود مبارک ائمه هدی که آئینه سراپا نمای انوار ایزدی هستند محک این امر و مصدر جهات کلیه عموم ماسوی آمده گرداند و رعایت حقوق ایشان یا عدم این مراعات اسباب تکمیل این مردم خواه در معارج سعادت و خواه در مدارج شقاوت شود تا یحیی من حیّ عن بیّنة و یهلک من هلک عن بیّنة لاجرم قبول امامت و ولایت ائمه هدی علیهم السلام مصدر این امر گشت پاره نفوس سعیده در قبول آن سعادت ابدی یافتند و پاره از ارواح خبیثه از اباء آنها بشقاوت سرمدی دچار آمدند و امیرالمؤمنین علیه السلام خود میدانست که جماعتی منافق و سست کیش و مخالف و بداندیش کمر استوار خواهند کرد و بمقتضای شقاوت فطری و خباثت جبلی آنحضرت را از حقوق الهیه ازلیه ابدیه او در صورت ظاهر بر کنار مینمایند هرچند در باطن کار و حقیقت نفس الامر امانت ولایت و ودیعت امامت گوهری خاص و جوهری مخصوص است که جز این وجودات مقدسه تمامت ماسوی الله حمل آنرا نتوانند کرد بلکه همانطور که اجسام کثیفه را ارواح لطیفه حامل و حافظ هستند این گوهر جلیل که هزاران ارواح لطیفه اش ریزه خوار خوان لطافت و مناعت است حامل و حافظ تمامت ممکنات حتی ارواح لطیفه و خبیثه و هیاکل سعیده و شقیه سمویه و ارضیه و دنیویه و اخرویه است و مخزن و مکمن این گوهر بدیع هیاکل مقدسه شریفه نورانیه رحمانیه قدسیه لاهوتیه عقل اول و صادر نخست و نور الانوار ایزدی آثار محمدی و ائمه هدی صلوات الله علیهم است و این هیاکل محمدیه محموده که دارای این امانت هستند نه آن باشد که در حکم اجسام سایر مخلوق باشد بلکه برای افاضه افاده و تبلیغ رسالت و تبیین ولایت در نظر این مردم کوتاه نظر بصفت بشر باشند مینمایند و اگر در باطن بفعالیت موافق بودند هرگز این شئونات معراجیه و نفوذات نفسانیه و تصرفات ظاهریه و باطنیه و حضور در هر آنی در هر مورد و مکانی از ایشان ظاهر نمیشد بلکه محال و ممتنع مینمود و لطافت و احاطت و قدرت روحانیه و هیکلیه ایشان بآن میزان است که دارای خصایص از قبیل عدم سایه و امثال آن برای ایشان موجود است که ارواح دیگر را ازا ممکن نیست مثلا هیچ روحی را آن استطاعت و بضاعت نباشد که آن جسد را که در آن اندراج دارد یک عشر از مقام و مرکز خود ترقی دهد و این اجسام مبارکه را آن شرافت است که نعلین مبارک و البته خود را با اینکه از اجسام ارضیه است اشرف از اجسام بلکه پاره از ارواح سماویه میکردانند و بر عرش اعلی فرش میگسترانند با اینکه اغلب ارواح لطیفه را آن حد و رتبت نیست که در مقامات نورانیه عروج توانند داد و این جمله همه از مساعدت نور نبوت خاصه و فر فرّ گوهر ولایت و امامت است و چون حمل این گوهر جلیل باین وجودات مقدسه خاتمه منحصر میباشد

از اینست که میفرماید باینجا از یک نوریم چه اگر جز این بودی همه را طاقت حمل این امانت که حامل تمامت ودایع حضرت احدیت بنود پس اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد برهان ساطع و تبیان لامع این بیان است و چون گوهر عقل حافظ جوهر روح است اینست که آنحضرت را عقل اول و نور اول خوانند لکن بر آنحضرت اطلاق روح اول ننمایند پس معلوم شد مقامات تصرفیه و قدسیه آنحضرت صد هزاران هزار مرتبه بر روح تقدم و تفوق دارد و چون مطلب باینمقام دقیق گشت معلوم میشود درجه و رتبه امامت و ولایت و خلافت چه میزان دارد و هیچ روحی و هیکلی را استطاعت و بضاعت حمل آن نیست بلکه اینمقام جمیل حافظ و حامل تمامت ارواح عوالمست و با اینحال چگونه میتوانند مدعیان این امر خطیر من حیث الباطن و الواقع حامل آن باشند بلکه ارواح ایشان در کنف حفظ و حراست و حمل اینمقام است و اگر یک ذره از لمعان و فروز این آفتاب فروزنده ایزدی که صد هزاران شمس جهان آبش اسیر تابشی است از آنچه در خور استعداد ایشانست بر ایشان بیشتر تابش گیرد فورا نفوس و ارواح و هیاکل ایشانرا بلکه هرچه در حلیه وجود متحلی است بسوزاند و ناچیز گرداند و ابد الآباد بانگ لن ترانی لن ترانی کوشزد جنبندگان زمین و آسمانی گردد مگر نه آنست که جبرئیل با آن نفس روح الامینی میگوید اگر اندکی بیشتر بپرم فروغ تجلی بسوزد پرم و از اینست که مدعیان امر خلافت ظاهری بحض آنکه خود را خلیفه خواندند تکلیف اینمقام را بمراتب سلطنت ظاهریه و دنیویه نسبت میدهند و چون سلاطین جور رفتار مینمایند و بتکمیل تجملات و احتشامات دنیویه و لذاید نفسانیه خود میپردازند تا آنمقام خلافت باطنیه جز در اهل خود نمیتواند جلوه گر باشد چنانکه اصحاب کبار خاص که دارای نفوس قدسیه دیگر و ارواح ایمانیه دیگر و طاقت و استطاعت دیگر بودند اگر در مقام آزمایش در آمدند و از مرکز انوار امامت تابشی یافتند دماغ ایشانرا قدرت بر تافتن نماند و کار ایشان در میان مردم ظاهربین بجنون منجر شد بلکه پاره در جذبات شوق و ذوق و تابش خورشید ولایت از این هیکل بشری مفارقت گرفتند و بحق پیوستند و با اینحال احوال دیگر مردم بمقدار و بضاعت معلوم است چیست پس در هر حال و هر آن دارایان رتبه خلافت باطنیه و ولایت مطلقه از مقام خود معزول نیستند یعنی غلبه ایشان محال است و حمل این بار امانت را اقامت لیاقت هیچ آفریده مستعد نیست و یک آن از مراعات شئونات اینمقام خطیر غافل نیستند و اگر باشند هر بودی نابود خواهد شد و در گردش عوالم و معالم امکانیه تعطیل خواهد افتاد و این حال محال عقلی و نقلی و حسی است پس هرکس مدعی اینمقام است مدعی لفظی است که هیچ معنی آن مترتب نیست و دلی باین لفظ و اطلاق حروف خوش کرده و منزلی در آتش تابش آورده است معذلک اگر صاحبان حق با اینکه میدانند شقاوت فطری مدعیان مانع قبول حق ایشان است و از ایشان مانند نور از شمس انفکاک نتوان داشت مردان ظاهربین و اشخاص ظاهرنگر چنان پندار مینمایند که ایشان خود را صاحب حق میدانند و خاموش هستند چنانکه در داستان حکمین همینگونه عرایض در حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شد و برای حفظ این معنی امام حسن علیه السلام بحسب تقاضای وقت در طلب حق خود بر میآید و از آن پس که این امر را عنوان و ابرام این لایحه ثابت کرد بمصالحه میپردازد یا امام حسین علیه السلام بواسطه پاره حکمتها و حفظ مراتب شرع مطاع و دین خداوند تعالی و امور دیگر که خدای بر آن داناست حق خود را میطلبد و خروج بسیف میفرماید

و تا آن درجه در مقام مطالبه حق خود بر میآید که بآن سختی شهید میشود و اهل و اولادش اسیر میکردند و آن اشقیای روزگار بواسطه همین کردار ناصواب تا قیامت بهر لسانی ملعون میشوند و همین کار ایشان دلیل اثبات حق ائمه علیهم السلام است و بطلان دعوی خود آنها میشود پس اینکه میفرماید خداوند ابا دارد که نبوت و دنیا و خلافت و ملک را بجمله در میان ما اهل بیت مقرر دارد یکی از دلائل و حکمتش ممکن است همین وجه مذکور باشد و نیز کلام امام حسن علیه السلام در تحذیر از سفهای کوفه و تذویر ایشان میتواند بود که اخبار از غیب و حوادث و ذکر آینده و اختلاف امت باشد و گرنه یکی از اشخاص که از شهادت حضرت امام حسین خبر میداد و از رسولخدای صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین سلام الله علیه مکرر شنیده بود امام حسن سلام الله علیها ست در بحار الانوار و کتب اخبار از ارباب روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء و اصحاب کرامی آنحضرت در شب عاشورا مشغول عبادت حضرت احدیت بودند و تا هنگام سحرگاهان پیوسته با آوازی ضعیف و آهسته و جانگداز و دلسوز مانند اصوات زنبورهای عسل در حضرت پروردگاری انباز براز و نیاز و تضرع و مناجات با خداوند سامع الدعوات و قاضی الحاجات بپای میبردند پاره برای تعظیم خداوندگار عزیز و کریم سر برکوع فرود آوردند و بعضی بروی خضوع و خشوع در پیشگاه خالق مهر و ماه و آفریدگار سپید و سیاه سر بسجود میگذاشتند و بعضی در قیام و نماز و برخی بعرض حال و راز میگذرانیدند و امام حسین علیه السلام تمام آنشب را بنماز و عبادت و استغفار و دعا و ضراعت مشغول بود مفید علیه الرحمه میفرماید ضحاک بن عبدالله میگوید در اینشب یکدسته از سپاه ابن سعد که بحراست ما بانی مشغول بودند بر ما بگذشتند و امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت میفرمود

معنی ظاهر آیه شریفه اینست

پندار نکنند آنانکه کافر شدند که این مهلتی که ایشانرا ادیم بهتر است برای ایشان بلکه مهلت ادیم تا گناه و زیان خود را بیفزایند و ایشانراست عذابی خوار کننده

خدای تعالی واگذار نمیفرماید مؤمنان را بر آنچه شما بر آنید تا جدا کرداند پلید را از پاک از جماعت پاسبانان مردی که او را عبدالله بن سمیر نامیدند و مردی کثیر الضحک و شجاع و دلیر و شریف بود و این آیه کریمه را بشنید از روی مزاح گفت قسم بپروردگار کعبه مائیم جماعت طیبین و پاکان که ایزد سبحان ما را از شما جدا کرده است بریر بن حضیر گفت ای فاسق آیا ترا خدایتعالی از جمله طیبین میگرداند گفت وای بر تو کیستی تو گفت بریر بن حضیر پس هر دو تن بدشنام یکدیگر چندی زبان بگردانیدند در کتاب تظلم الزهراء مسطور است که چون هنگام سحرگاهان در رسید امام حسین علیه السلام را خوابی اندک در ربود و بیدار شد و فرمود آیا میدانید در اینخواب که در اینساعت با آن اندر بودم چه دیدم عرض کردند چه دیدی ای پسر رسولخدای فرمود چنان دیدم که سگی چند بر من در آویخته بودند تا مرا پاره نمایند و در میان آنها سگی ابلق بود و بر من سخت از دیگر سگها میگرفت و گمان میبرم که قاتل من مردی ابرص از میان اینجماعت خواهد بود و پس از آن بعد از اینحال جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله را بدیدم که جماعتی از اصحابش در خدمتش بودند و آنحضرت میفرمود ای پسرک من تو شهید آل محمد هستی و بتحقیق اهل آسمانها و طبقات اعلی استبشار همی نمایند و افطار تو در اینشب باید نزد من باشد بشتاب و مؤخر مباش و این فرشته ایست

که

که اینک از آسمان نازل شده تا خون ترا در شیشه سبز کند و اینست آنچه در خواب دیدم و امر شهادت من نزدیک گردیده و کوچ کردن از این دنیا هنگامش در رسیده هیچ شکی در آن نمیرود انتهی و از این خبر چنان میرسد که حضرت امام حسین علیه السلام در تمامت روز عاشورا از بدایت صبح تا هنگام شهادت از ماکولات و مشروبات هیچ چیز نخورده و چون روزه داران بوده است اگرچه بقصد روزه نبوده است و کاهی اسقونی شربة من الماء میفرموده است اینروی پیغمبر فرموده افطار تو در اینشب با من باید باشد الحکایة امام حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت در تمام آنشب بیدار بودند پاسی از شب را باصلاح اسلحه کارزار و پاسی دیگر را بعبادت حضرت پروردگار و پاسی دیگر را مشغول بتضرع و استغفار در پیشگاه ایزد دادار بودند و البته زنان اهل بیت نیز خواب در چشم نیاوردند چه جمله از حادثه فردا خبر بودند و همی دانستند تمام مردان و نوجوانان ایشان کشته خواهند شد چگونه خواب در چشم چنین مردم میرود اطفال نیز خواب بچشم نیاوردند چه پاره بر مصائب فردا بینا بودند و پاره چون سایرین با شکم گرسنه و جگر تشنه میگذرانیدند و البته مردم گرسنه و تشنه با ترقبه هزار گونه بلیت و مصیبت را در چنان شب تاریک و بیابان مخافت هولناک و آن لشکر بیباک خواب چگونه بچشم ایشان نزدیک تواند شد چارپایان ایشان نیز نیاسودند و خواب نکردند چه اگر با شکم گرسنه هم نباشند البته تشنه بودند و از هیاهوی پاسبانان آلایش نتوانستند و چگونه حیوان تشنه جگر را خفتن و آسودن ممکن تواند بود و غریب شبی و عجب داستانی و لعبی و شگفت حالی و نقشی بوده است در کتب اخبار مسطور است که چون جماعتی چنانکه از این پیش اشارت شد از لشکر ابن سعد بر آنگونه حالت بندگی و کیفیت عبادت و عبودیت و اطاعت اصحاب آنحضرت نگران شدند پرده کوری و ستر جهالت از پیشگاه نظر ایشان برافراشته و نور سرادقات هدایت و تفضل حضرت احدیت افراخته گشت و سی و دو تن بتوفیقات حضرت مهیمن از لشکر عمر بن سعد بیرون تاخته و از تمامت علاقه خود چشم پوشیده باصحاب آنحضرت ملحق گردیده و در فردای عاشورا در رکاب آنحضرت جهاد کرده شهید شدند و از این پیش در ذیل مکالمات آنحضرت با ابن سعد مذکور شد که سی نفر از مردم او بخدمت وی پیوستند و در کامل الزیاره مسطور است که امام حسین علیه السلام از کربلا بمحمد حنفیه بدین گونه نامه کرد بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی بمحمد بن علی و جماعت بنی هاشم نوشته میشود اما بعد پس گویا دنیا نبوده باشد و آخرت همیشگی و لا یزال است مثل رسف ایام مبارک اشارت بآن باشد که چون دنیا دار فناست و امید بقائی بر آن نیست و سرانجام کار مردن و در خاک خفتن است پس اگر هزار سال هم در آن بپاید در نفس آخر هیچ در نظر نمیماند و چون آخرت دار البقاست هرگز زوالی ندارد و پس در راه خدای شهید شدن و از چیزی فانی و ناپایدار بسرائی باقی و پایدار پیوستن عین صواب است و ممکن است که بخواهد تشویق بر شهادت فرماید و این شهادت را این سعادت بشمارد و بازنماید که از اینحال و اینگونه وقایع و مصائب که مرا هیچ کی داند و هیچ انتهی والله اعلم

بیان تجدید امتحان اصحاب کبار و مکالمات آن حضرت با اهل حرم امامت

در فصل سابق مذکور شد که آنحضرت علیه السلام اصحاب کبار را اجازت داد تا هر کس بهر کجا خواهد برود و از آن بلیت و مصیبت برهد و آنجماعت نظر بقوت ایمان و ایقان چون کوه گران و سنگ و سندان در مراتب

جانفشانی و قبول بلیات ثابت و راسخ ماندند و این کلمات در جواب بعرض رسانیدند و امام علیه السلام ایشانرا
دعای خیر فرمود و بخیمه خاص خود بازگشت و بکار اصلاح سلاح و عبادت و اطاعت مشغول شدند اصحاب
کبار نیز با کمال وجد و سرور بدون اینکه در ارکان وجود ایشان تزلزلی و در اطراف ایقان ایشان ضعفی روی دهد
مانند دامادی که برای زفاف استعداد جوید مستعد شهادت و فوز و انواع بلیت بودند و با کمال شجاعت و بسالت
که رستم زال را در میدان مردی زالی شکسته بال شمردند در مراتب خضوع و خشوع و ندبه و زاری و استغفار و
عبادت از هر راهبی خوفناک خائف تر بودند اطفال ایشان جز اطفال دیگران و شبان ایشان غیر از جوانان دیگران
و پیران ایشان غیر از پیران دیگران و نسوان ایشان غیر از نسوان دیگر و خدام ایشان غیر از خدام دیگران و غلمان
ایشان غیر از غلمان دیگران و جواری ایشان غیر از جواری دیگران هستند همانا درجات بنی هاشم برتر از درجات اهل
جهان و کمالات ایشان برتر از کمالات مردم روزگار و در خصال شریفه و صفات حسنه و کمالات نفسانیه و مراتب
اجتهاد و اخلاص نیت و صدق رویت و شیم مرضیه و طبایع زکیه بر تمامت نفوس عصر خود تقدم داشتند چنانچه
در وصف ایشان میفرماید حسین علیه السلام هیجده مرد از اهل بیتش شهید شدند که در روی زمین مانند نداشتند
و همین کلمه برای جلالت مقام ایشان کافی است و اگر این نفوس طیبه زکیه شریفه در ازمنه سابق بودند شایسته شئونات
نبوت و رسالت میشدند و درجات ایشان در سعادت شهادت کمتر از درجات ایشان نیست چه اگر در افعال
و اعمال و احوالی که از ایشان صدور یافته است تفکر کنند بر اینجمله تصدیق مینمایند و مکالماتی که در آنشب میان
آنحضرت و ایشان برگذشته بر آنچه مسطور شد شاهدی وافی است معذلک حضرت سید الشهداء سلام الله علیه
که بوستان وجود و گلزار موجود را آفتاب عالمتاب و آب حیات است و بیالیست بتابش انوار ولایت و امامت
هر موجود را در مقام تربیت و تکمیل برآید و هر مدعی را از بوته امتحان بتابش آزمایش ممتحن و زر وجودش را دهدهی
و کامل العیار گرداند لاجرم محض تفضل و عنایت در شب عاشورا دیگرباره ایشان را در مقام امتحان و تجربت در آورد
و چنانکه در کتاب نور العین از حضرت سکینه خاتون سلام الله علیها و کتب دیگر مسطور داشته اند میفرماید در شبی
که از فروغ ماهتاب چون روز روشن مینمود در خیمه خود نشسته بودم ناگاه از پشت خیمه آواز گریه بگوشم رسید از آن
بیم که سایر خواهران و زنان با خبر نشوند خاموش شدم و از فسطاط بیرون آمدم و دل گواهی میداد که احساس خبری
نمیشود و با حالت اضطراب گام بر مینهادم چنانکه پایم بدامان جامه ام بر میخورد و میافتادم و بر میخاستم تا بجائی رسیدم
که پدر بزرگوارم را نشسته و اصحابش را در اطرافش حاضر دیدم که با چشم گریان میفرمود شما با من بیامدید برای اینکه
میپنداشتید که من بسوی جماعتی راه برگرفته ام که با من از دل و زبان بیعت کرده اند و مرا طلب کرده اند تا امیر ایشان
باشم لکن اینجمله برخلاف آنچه گفتند برآمد و شیطان بر ایشان دست یافت و سینه ایشانرا از کینه و شقاق بپرداخت
و خدایرا فراموش گردانید و هوا را از پس گوش افکندند و اکنون هیچ قصدی بجز کشتن مرا و کشتن آنانکه در حضور
من جهاد نمایند ندارند و بعد از آن حرم مرا اسیر کنند و لباس ایشانرا بغارت برند و من از آن بیم دارم که شما بر
اینجمله آگاه نباشید یا اگر هم بدانید بواسطه شرم و حیائی که از من دارید پراکنده نشوید و مکر و خدعه در خدمت
ما اهل بیت حرام است هم اکنون هرکس از نصرت ما کراهت دارد اینک شب ساتر است و طریق رفتن خطر نکند
میت

نیست بوقتا از دست نگذاشته و هرکس بجان و روان خویش ما را یاری نماید در درجات عالیه بهشت با ما خواهد
بود همانا جدم با من خبر داد که پسرم حسین علیه السلام در زمین طف کربلا غریب و تنها و تشنه شهید میشود هرکس
او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم را نصرت نموده و هرکس بزبان نیز ما را یاری کند در قیامت
در زمره ما محشور میشود سکینه خاتون علیها السلام میفرماید سوگند با خدای هنوز کلام امام حسین علیه السلام
بپایان نرسیده بود که آن جماعت ده ده و بیست بیست متفرق شدند و همان چند در حضرتش باقی ماندند که از هشتاد
تن کمتر و از هفتاد تن برافزون بودند بعد از آن بکران پدرم شدم که سر بزیر افکنده در حالت حزن و اندوه نامیدا
جلالت بخشند و ناچار بجای بمانند و چون آنحالت را مشاهدت کردم و آن بیوفائی الکره و تنها گذاشتن و
رفتن ایشانرا بدیدم گریه راه گلویم را بربست بهرگونه بود دامنده بدل بازگردانیدم و در حمت سکوت و صمت
خاموشی را در چنان موقع که بس سخت مینمود ملزم شدم و بآسمان سر برکشیدم و عرض کردم بار خدایا اینجماعت
ما را مخذول و تنها گذاشتند تو ایشانرا مخذول بگردان و دعای ایشانرا مستجاب مدار و مسکنی از بهر ایشان روی
زمین مقرر مدار و آفت فقر و بلای بینوائی برابر ایشان مسلط گردان و اینجماعت را شفاعت جدم برخوردار مدار
بعد از این مناجات بخیمه باز شدم لکن اشک دیدگانم بکسره بر چهره روان بود این وقت عمه ام کلثوم را بمن
نظر افتاد و فرمود ترا چه میشود آنگاه استنباه و فرصه دادم چون حکایت را بشنید صیحه برکشید و حالتی
از آن پرسیدن پریشان تر گردید و آنچه شنیده بودم جمله بعرض رسانیدم عمه ام فریاد برکشید و گفت وا جداه
وا علیاه وا حسناه وا حسیناه وا قلة ناصراه وا دار عدم یاور و ناصر ندانم مارا از چنگ این دشمنان چگونه
مخلص و نجاتی بدست آید کاش این دشمنان رضا میدادند که ما را در عوض برادرم بکشتند و ما را فدای او
میساختند از ناله جانسوز و زاری جگر دوز آنمخدره جمله زنان فراهم شدند و صدا بگریه برآوردند پدرم صدای
ایشانرا بشنید و از خیمه خود گریان بیرون آمد و در خیمه زنان آمد و شد و دامن کشان و اشک ریزان فرمود
این گریه و ناله از چیست عمه ام در خدمتش بپای شد و عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد ما بازگردان فرمود این گروه
دشمنان چگونه اینکار را میتوانند راهی برای من در اینکار نیست عرض کرد ای برادر شاید اینقوم مقام حضرت
ترا و جدت و پدرت را میدانند و از حسب و نسب تو باخبر نیستند هم اکنون اینقوم را از محل و مقام جد و
پدر و جده و برادرت بازگوی و موعظه و نصیحت بفرمای امام حسین علیه السلام فرمود ایشانرا گفته ام
لکن در گوش ایشان فایدت نکرد و اینجماعت را موعظت نمودم هیچ اثر نبخشید و سخن مرا نشنیدند هیچ
رای و اندیشه جز کشتن من ندارند و ناچار باید مرا بر خاک افتاده بینی چنانکه جامه از تنم بیرون کرده باشند
و بدنم را از تیر و شمشیر پاره پاره نمایند و این خبریست که جدم و پدرم بگذاشته اند و در خبر که پیغمبر صلی الله
علیه و آله بگذارد خلفی نبرد و لکن من شما را بتقوی و شکیبائی بر بلا و بردباری در مقام ابتلا وصیت مینمایم
و بخداوندی که چون پرده را چاک نمیکند هیچکس مستور نتواند میسپارم و در روایتی دیگر وارد است که حضرت
زینب سلام الله علیها عرض کرد ای برادر سخت بر من گرانست که سر ترا بر سر نیزه بنگرم و بدنهای بنی هاشم را بر روی خاک برهنه
مشاهده نمایم ایکاش پیش از این در گور بودم ایکاش پیش از این مرده بودم و در زیر خاک منزل داشتم

مکالمات آنحضرت با اهل بیت

بیان کلمات امام حسین علیه السلام در مرخص فرمودن اصحاب و جواب ایشان

در تفسیر امام حسن عسکری صلوات الله علیه مسطور است که امام حسین علیه الصلوة والسلام چون شب دهم محرم فرا رسید مجمعی بساخت و اصحاب و اهل بیت خود را بخواست و با لشکر خود فرمود شما از بیعت من بحل هستید هم اکنون راه بر گیرید و بعشایره و دوستان و موالی خویش ملحق شوید و با اهل بیت خویش نیز فرمود شما را نیز در مفارقت کردن از من بحل کردانیدم چه شما طاقت مقاتلت و مبارزت اینجماعت را ندارید زیرا که سپاهی بسیار و سرداران کثیر هستند و جز من مقصودی ندارند مرا با این قوم بگذارید چه خداوند عز و جل مرا اعانت کند و مرا از نظر رحمت خالی نمیگذارد چنانکه با اسلاف پاک و طیبه طاهره ام بر نظر رحمت عادت داشت امام حسن عسکری علیه السلام میفرماید اما لشکر آنحضرت از خدمتش مفارقت گرفتند و اما خویشاوندان و خواص یارانش ابا و امتناع نمودند که از حضرتش جدائی گیرند و عرض کردند سوگند بخداوند هرگز از تو جدائی نگیریم و محزون میگردانید ما را آنچه ترا محزون کند و میرسد بما آنچه بتو خواهد رسید و ما گاهی که در حضرت تو ثابت باشیم از همه حال در حضرت یزدان مقرب تر هستیم امام حسین علیه السلام در جواب ایشان فرمود اگر شما دل بر آن بندید که من بسته ام دانسته باشید که خدایتعالی عطا میفرماید منازل شریفه را در ازای احتمال مکاره و خداوند تعالی مرا و آنان را که از اهل من بر گذشته اند و اکنون من در دنیا بیادگار ایشان باقی هستم بآنمقدار کرامات اختصاص داده است که هر گروهی بر من فرود آید سهل و آسان است شما را نصیبی ازین کرامات خدا بهره کردیده است یعنی چون بنگرید بشطری از کرامات الهی بهره یاب هستید که باید حمل مکروهات را آسان شمارید و بدانید تلخ و شیرین دنیا در حکم خوابست دوام و ثباتی ندارد و چون از اینجهان بگذرید بدو نوبت بیدار ایستید سرای آخرت سرای اقتباس است رستگار کسی است که در آخرت رستگار گردد و بدبخت کسی است که در آخرت دچار شقاوت باشد کنایت از اینکه اینجهان چون سرای گذر است زشت و زیبا و تلخ و شیرینش میگذرد و با عدم مساوی است و سرای آخرت که مسکن جاویداست و لذت و نعمتش پایان ندارد محل نظر است پس خنک آنقوم که در هر دو سرای در کرند معلوم باد چنانکه از پیش نیز در ذیل بیان مرخص فرمودن حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مذکور شد ممکن است که در نظر قاصر مردم کوتاه نظر اشکالی پدید گردد که چگونه تواند شد که آنحضرت اهل بیت و اصحاب کرام خود را بفرماید شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما را در برگشتن بمنازل خود حرجی نیست با اینکه نصرت آنحضرت در همه حال خصوصاً در چنان مقام از واجبات مؤکده و مفروضات حتمیه است و خلاف آن موجب عذاب الیم و آتش جحیم است زیرا که از ضروریات مذهب و بدیهیات دین مبین است که بیعت آنحضرت و سایر ائمه هدی از گردن هیچکس برداشته نشود و از جانب خداوند حتم و واجب و فرض و لازم است که اهل هر عصری بر این امر مکلف هستند و اگر ادای این تکلیف را ننمایند و بولایت ولی الله نباشند جمیع اعمال ایشان باطل بشود و ولایت ایشان از ارکان دین و لوازم مذهب و آئین است و این رشته ایست که خداوند تعالی از ازل بر گردن تمامت آفریدگان بر کشیده و هیچکس حتی انبیا و اوصیا نتوانند بر گشود و با

[illegible]

مختار نیستند زیرا که انکار آن کفر صرف و در حکم انکار صانع قهار است و اصحاب آنحضرت که در صحرای کربلا حاضر بودند همه عالم و مؤمن کامل و بر اینحال آگاه بودند چنانکه مسلم بن عوسجه عرض کرد اگر ترا تنها گذاریم و از تو جدا شویم در حضرت خدای چه عذر بیاوریم و در ترک یاری تو کدام سخن در حضرت یزدان اقامت حجت و برهان نمائیم و همچنین جواب فرزندان عقیل و پاره اصحاب که بر این نمونه بود و اگر بفرمان آنحضرت بیعت و وجوب طاعت از ایشان برداشته میشد در حضرتش باینعرض مبادرت نمیکردند و بعلاوه بر این اگر مقصود از حل بیعت همین بیعت ولایت و امامت میبود از خود آنحضرت صادر نمیشد چه این امر از جانب خداوند است و حل آن بدست احدی از موجودات نیست و نیز اگر بالفرض امام علیه السلام بامری فرمان میکرد واجب فوری بود و تخلف از آن حرام است چگونه اصحاب آنحضرت علیه السلام این عرایض را مینمودند آنانکه در زمره اصحاب خاص اندراج داشتند پراکنده شدند ماها در میان عرب بلکه اغلب اقوام و عشایر خصوصاً صحرانشینان عرب و عجم و جماعت روستاییان و الوار عادت بر آن رفته است که اگر با همدیگر بیعتی و عهدی نمایند بشکستن را جایز نمیدانند و اگر کسی بشکند زبان بنکوهش و ملامتش بر گشایند و اگر طرف برابر که صاحب بیعت است بشکنند و بیعت از در مؤاخذه بر آید او را ذیحق شمارند چنانکه اخبار مردم جهان و حکایات ایشان بر اینجمله شاهد است پس میتوان گفت که مراد آنحضرت در اینمورد از اینکه نبوده است نه آن بیعتی که راجع بولایت و از تکالیف واجبه حتمیه الهیه است و اینکه آنحضرت فرمود از فرزند اشتن حمایت من حرجی بر شما نیست و نفرمود از جانب خدا و نفرمود مطلقاً هیچ حرجی بر شما نیست شاهد بر این مطلب است و نیز میتوان گفت اینکلام امام علیه السلام چنانکه مسطور شد برای تشدید امتحان اصحاب بود و اگر چه آنحضرت دانسته بود که هرگز ایشان حمایت و نصرت و یاری وی را از دست نمیگذارند لکن میخواست درجات قوت ایمانیه و خلوص نیت و صدق ارادت ایشان را بر تمام خلق جهان نمایان فرماید بلکه بر حاکمان ملاء اعلی و آفریدگان خداوند سبحان تا دامان قیامت مکشوف سازد چه اگر باینگونه ظاهر نمیفرمود جز خداوند تعالی کدام کس بر ضمایر ایشان و عقاید راسخه ایشان باینگونه وقوف یافتی چه اگر شهید میشدند و جان نثاری مینمودند ممکن بود گفته شود یقین نداشتند کار ایشان باینمقام میرسد یا از حضرت امام حسین علیه السلام و برادران و فرزندانش شرمسار بودند و ناچار خود را بکشتن دادند و از صمیم قلب رضا نمیدادند بلکه بر گردن ایشان بار شد اما بعد از آنکه آنحضرت بالصراحه فرمود همه تعاقب من میرسید و اکنون اجازت میدهم بهر کجا خواهید بروید تا کسی شما را نمی بیند و آسوده میروید و نیز اشارت داشت که دیگران شما را نمینگرند و نیز شما چشم در چشم کسی ندارید که خجالت مانع رفتن شما شود راه در سپارید و بروید و ایشان آنگونه جوابها بعرض رسانیدند دیگر جای هیچ شک و شبهت نمیماند و فضایل و مناقب و جلالت قدر و انتخاب و اختیار ایشان از نامستور روزگار مجهول نمیگردد چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام در فقره امر ذبح حضرت اسمعیل که در نفس الامر مشیت خدای در ذبح او قرار نگرفته و خدا نمیخواست لکن محض امر امتحانی که مراتب جلالت مقام و عظمت این دو پیغمبر بزرگوار که از اجداد حضرت سید الشهداء صلوات الله علیهم هستند بر تمام

آفریدگان زمین و آسمان روشن گردد و درجات عبودیت و انقیاد و اطاعت حضرت ابراهیم هویدا شود که در آن سن پیری فروغ دیده و قوت قلب خود اسمعیل را با آن حسن و جمال که از شعشعهٔ جبین نورافشانش آفتاب عالمتاب خیره میگشت در راه رضای خدای از صمیم قلب و نهایت مسرت و شکر بدبخش خنجر بر حنجر کشید و اسمعیل نیز با کمال شوق و رضا و تسلیم آماده ذبح شد و اگرچه فدا از جانب خدا رسید اما صاحب این رتبه گردید و چنانست که مذبوح شده باشد و چون نوبت بفرزندش حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه رسید ایثار از نفس خویشتن خریدار گردید و از اینست که حضرت زین العابدین میفرماید انا ابن الذبیحین چه حضرت اسمعیل نیز در حکم آنکه شهید شده باشد اگرچه جناب عبدالله بن عبدالمطلب نیز دارای اینمقامست لکن مقام نبوت باین تأذیل اولویت دارد.

بیان بعضی مکالمات امام حسین علیه السلام با اصحاب و نمودن درجات ایشانرا بایشان

نقلست از راوندی در کتاب خرایج از حضرت سجاد علیه السلام روایت مینماید که چون پدرم سلام الله علیه اصحاب خود را اجازت داد تا بوطن و دیار خود رهسپار شوند عرض کردند سوگند باخدا و نداباً چنین کار و کردار از ما نمودار نخواهد شد فرمود اکنون که حال بر اینمنوال است یعنی در مراتب ارادت و ثبات قدم و نیت استوار دارید و از حوادث و ورود بلایا و نزول مصائب و وصول نوائب لغزش در ارکان ایمان شما پدید نمیگردد بدانید و آنچه فرمایم بشنوید و بصدق و راستی مقرون شمارید که جمله شما از پیر و برنا و سفید و سیاه فردا در این بیابان مقتول میشوید و یکتن از شما از داهیه قتل نخواهد رست جز این یاران جانی و اهل بیت آنوقت سبحانی این وعده پس نزدیک دارا از آن محکمتر روز روشن و شب تاریک بشنیدند همه از صمیم قلب و روان عرض کردند سپاس خدای را این بلند اساس را که ما را این شرف بخشید که بشهادت در رکاب تو دارای هزاران هزار شرافت دنیا و آخرت باشیم و نیز در خرایج سند بحضرت ابی جعفر علیه السلام میرسد که حضرت امام حسین علیه السلام از آن پیش که شهید شود با اصحاب خود فرمود که رسولخدای صلی الله علیه و آله فرمود ای پسرک من همانا زود باشد که ترا بعراق بازبرند و عراق زمینی است که پیغمبران و اوصیای پیغمبران در آنجا با هم ملاقات کرده اند و این زمینی است که عمورا نامیده شود و تو در آنجا شهید میشوی و جماعتی از یاران تو در آنجا شهید میشوند و ایشان درد مس و فرسودن آهن را نیابند و ممکن است این کلمات مبارکه اشارت بدرد و الم مس حدید اخروی باشد چه اگر اجر شهدا در آنست که بدرد و رنج و زحمت و صدمت ضربت تیر و شمشیر و جراحات و آلام این جهانی است و ممکن است اشارت این باشد که بعد از آنکه از روی خیر کامل و صادق بمقتضای یزدانی تن در دادند و بلیات قتل را بر خود خریدار شدند آنوقت این آلام و رنجها از ایشان مرتفع باشد بالجمله میفرماید رسولخدای این آیت مبارکه را تلاوت فرمود ای آتش برد و سلام باش بر ابراهیم کنایت از اینکه همانطور که آتش آن آتش پرشعله و دود نمرود بر حضرت ابراهیم علیه السلام برد و سلام و بوستان و آرام ساخت این آتش حرب و قتل را نیز بر شما برد و سلام میگرداند و شما را از صدمت و زحمت آن میرهاند چنانکه میفرماید این حرب بر تو و اصحاب تو سلام و سلامت خواهد بود آنگاه حضرت امام حسین علیه السلام فرمود پس شما را بشارت باد

سوگند با خدای اگر ما را بکشند ما بر پیغمبر خود وارد میشویم در شرح شافیه مسطور است که سبب اینکه یاران امام حسین سلام الله علیه بانجمت چنان بودند که شاعر گوید نیزه خونخوار را بر گلوی خویش خریدار بودند که کفنی دسته از ریکان را بر خویش میپارند و چکاچاک شمشیر آتش فشان و آوای ضربت آنرا مانند بانگ و آوای سرود گران و غوانی در مجلس عرس و کامرانی میشمردند از آن بود که بروایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون شبی که بامدادش حسین صلوات الله علیه شهید شد در آمد آنحضرت در میان اصحاب خویش بپای شد فرمود همانا اینگروه بقصد و ارادهٔ من هستند نه شما و اگر مرا بکشند با شما کاری ندارند و نیز سند طریق نجات و راه رستگاری را بنگرید و شما از جانب من بحل هستید و اگر در اینجا با من صبح کنید تماما کشته میشوید و یکتن از شما نمیرهد و چنان شد که آنحضرت بفرمود ایشان همان جواب ادا کردند که مسطور شد مع الحکایه در اینوقت که امام علیه السلام ایشانرا در مقام امتحان و آزمایش در آورد و زر وجود و گوهر نفوس ایشانرا از انواع غل و زنگ شبهات و امتزاج اشیاء غیر صافیه خالص دید و از این عالم ناسوتی بمقام ملکوتی ترقی داد دریای رحمت امامت و آفتاب عنایت ولایت فزایش و تابش کرد و اجر و مزد ایشانرا نوبت نمایش رسید زبان بدعا برگشود و با ایشان فرمود اکنون سر برکشید و بنگرید پس ایشان بمواضع و منازل خودشان که در جنان جاویدان مقرر بود نگران میشدند و آنحضرت با هر یک میگفت ایفلان اینست قصر تو ایفلان اینست منزل تو و اینست زوجه تو ایفلان از اینروی در میدان حربگاه سیوف و رماح را بر سینه و چهره میخریدند تا بمنزل بهشتی خود باز رسند و آنشب را سالی میشمردند و از کمال شوق و ذوق بسر میبردند و آلات و ادوات حرب خویش را در پیش روی خود میریختند و بصیقل میزدند و بدانگونه آنشب را بعبادت بپای بردند که ملائکه هفت آسمانرا در عجب افکندند و تا دامان قیامت بر اینحال باقی و متحیر هستند

بیان تحقیق در این مسئله مذکوره که ذکر تخلف بعضی از یاران در شب عاشوراست

معلوم باد که در اینمسئله که پارهٔ یاران آنحضرت در شب عاشورا از حضرتش جدا گردیدند تأمل نشاید بود زیرا که از مفاد اغلب کتب معتبره چنان بر میآید که تفرق اصحاب آنحضرت در همان زمان بود که خبر قتل مسلم و رسول آنحضرت را بعرض رسانیدند و آنحضرت علیه السلام رخصت انصراف داد و جمعی که در طلب مال و متاع دنیا بودند و مأیوس شدند متفرق گردیدند لکن آنانکه در رکاب همایونش ثابت قدم ماندند و بکربلا وارد شدند هرگز هیچیک از ایشان در خدمت آنحضرت لغزش نجست و جدا نگشت و در اینجمله برافزون اگر ایشان آهنگ منال دنیویه بودند بایست در آنروز که امام علیه السلام بکربلا در آمد تا شب عاشورا که چند روز فاصله داشت و لشکر عمر در برابرش وارد شدند و واضح و لایح گردید که سود دنیوی برای هیچکس نخواهد بود بلکه زیان و خسران دنیوی و رنج و شکنج و بلایای متواتره نازل خواهد شد پراکنده شوند و سلامت خود را غنیمت شمارند و بطوری پوشیده میشدند که هیچکس نمیدانست و از هیچکس شرم نیاوردند و ملامت نیابند از چه روی چندان شکیبائی نمودند تا در شب عاشورا و حصول آنخوف و هراس بروند با اینکه چنانکه اشارت شد لشکر

ابن زیاد از چهار سوی ایشان را احاطه کرده پاس میکشیدند تا مبادا یکتن از میانه برود و در کتب معتبره روایتی در این باب وارد و نیست مگر همان خبریکه با مام حسن عسکری علیه السلام نسبت میدهند و مذکور شد که چون امام حسین سلام الله علیه آنکلمات را بفرمود لشکر و اصحابش متفرق شدند و اهل بیت نزدیکش از مفارقتش امتناع ورزیدند و ممکن است که این عبارت در شب عاشورا روی نداده باشد و میشود که آن روایت حمل نمائیم که آنحضرت روز هشتم شهر محرم الحرام بکربلا وارد شده و شب دیگر که شب عاشورا بود و یقین اتفاق که لشکر ابن زیاد با ایشان قتال میدهند فرموده باشد و نیز میشاید بر روایت مسعودی برویم که میگوید هزار و یکصد تن پیاده و سوار در رکاب آنحضرت و بقولی پانصد تن بکربلا در آمدند و چون اغلب ایشان رجاله و در طمع و طلب مال دنیا بودند چون آنکلام را بشنیدند متفرق شدند و اصحاب خاص بجای ماندند این نیز در صورتی صحت میگیرد که آنحضرت شب نهم محرم وارد کربلا شده باشد و اگر روز دوم محرم وارد شده باشد در شب شود بعید است

بیان مقامات اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام و مراتب حقانیت آنحضرت

در علل الشرایع مسطور است که روزی عماره در خدمت حضرت صادق علیه السلام از سبب اقدام و جرأت اصحاب امام حسین سلام الله علیهم بر مرگ خودشان سؤال کرد فرمود سبب این جرأت این بود که پرده از دیده ایشان برداشته شد و منازل و مقامات خود را در بهشت برین آشکار امید بدند از این روی هر یکی از ایشان در جهاد با دشمنان از دیگری پیشی میگرفت تا زودتر بملاقات حوریان و معانقه ایشان نائل و بمنزل و مکان بهشتی خود داخل گردد و در کامل الزیاره از ابو بصیر مروی است که روزی حضرت صادق علیه السلام فرمود هیچ شهیدی نیست مگر اینکه آرزو میکند که کاش حسین بن علی علیهما السلام زنده میبود تا در خدمت آن حضرت داخل بهشت میشد ممکن است معنی این عبارت چنان باشد که چون سایر شهدا که در بهشت مأوی دارند نگران درجات عالیه اصحاب امام حسین علیه السلام میشوند و مقامات ایشانرا در فردوس اعلی آن مرتبه بلندی و از خود برتر مینگرند آرزو میکنند کاش ما هم در هنگام شهادت آنحضرت در صحرای کربلا زنده بودیم و در راه محبت آنحضرت شهید میشدیم تا بمقام قرب و درجات رفیعه میرسیدیم و چون کسی بر احادیث مبارکه نگران شود مراتب عالیه اصحاب سید الشهداء سلام الله علیهم را معلوم مینماید چه بلا استثناء فرموده تمامت شهداء عالم تا قیامت در تحت این عنوان اندراج دارند و مقامات همه ایشان فرود تر از درجات شهدای کربلا است و البته در زمره شهدائی که مانند حضرت ابی الفضل و علی اکبر و قاسم و برادران و برادرزادگان امام حسین علیه السلام اندراج دارند نفر برای درجات و غبطه دیگر سایر طبقات بعید نیست تا نه الست که امیر المؤمنین و بعضی ائمه هدی سلام الله علیهم را که بفر شهادت نائل شده اند در شمار دیگر شهدا خارج داند کی یک جهت فضایل این شهدا بواسطه نسبت با آنحضرت سلام الله علیه است و نیز سبب مزید فضیلت سایر شهدای کربلا برای آنست که در رکاب فرزند آنحضرت شهید شده اند و مراتب ائمه هدی سلام الله علیهم که همه با پیغمبر خدا انوار واحده اند بدیگر مردم قیاس نشود بالجمله بروایت سید بن طاوس و دیگران حضرت امام حسین

علیه السلام در آنشب بفرمود تا از یکطرف خیمه بر زدند و قدحی بیاوردند که مملو از مشک بود و اسباب نوره فراهم کردند و آنحضرت برای تنویر بآنخیمه اندر شد بریر بن خضیر همدانی و عبد الرحمن بن عبد ربه الانصاری بر در خیمه ایستاده بودند تا چون آنحضرت بیرون آید ایشان درون شوند و خویشتن را منور سازند بریر شروع نمود تا با عبد الرحمن سخنان خنده آمیز و مزاح در میان آورد عبد الرحمن گفت یا بریر در این هنگام چه مقام مطایبه است اینک شایسته خنده و باطل نیست بریر فرمود سوگند با خدای قوم من نیک میدانند که من هرگز خواه در پیری یا جوانی دوستدار لهو و لعب و بیهوده و باطل و مایل بآن نبوده ام لکن در این ساعت که خواهان مضاحکه و مطایبت شدم از شادی و سرور و شادمانی است که ما را بهره خواهد شد سوگند بخداوند مآل کار و انجام روزگار ما جز این نخواهد بود که فردا با تیغهای آبدار و شمشیرهای آتشبار با اینمردم نابکار دچار میشویم و ساعتی بکارزار میپردازیم و از آن پس کشته میشویم و با حوریان نیکو دیدار نیکو چشم معانقه مینمائیم کشی میگوید حبیب بن مظاهر اسدی مزاح و شوخی مینمود یزید بن حصین همدانی که او را سید القراء میخواندند گفت ای برادر این نه ساعت خندیدن است حبیب گفت کدام وقت از اینوقت شایسته تر است که سرور و شادمانی نمایند سوگند با خدای جز این نیست که اینک این طغام و جماعت لئام ما را از شمشیر خود میگذرانند و همان آن با حوریان گشاده چشم نیکوروی بهشت برین دست بگردن خواهیم بود کشی میگوید اینکلمه را از کتاب مفاخرة الکوفة و البصرة بیرون نوشته اند گوید با و بعضی از مورخین داستان تنویر اصحاب را در روز عاشورا رقم کرده اند لکن محقق است که در روز عاشورا قطره آب در لشکرگاه فرزند ابو تراب نبود پس روایت نخست بصواب نزدیکتر است چه در شب عاشورا حکایت رفت حضرت علی اکبر علیه السلام مشکی چند آب بیاورد و البته آنچند آب بوده است که آدمیان بلکه چارپایان سیراب بوده اند و اگر سیراب نبوده اند چندان عطش نداشته اند که بیم هلاکت باشد چه اگر اینحال محسوس بود وضو ساختن و غسل نمودن و جامه شستن و تنویر فرمودن جایز نمینمود مگر اینکه چنانکه بعضی نوشته اند تدبیری در اجرای نوره کرده باشند که بدون حاجت یافتن بآب کار خود را بکنند همانا چون مردمان خردمند و دانایان فکر عمیق و نظر دقیق از روی تأمل و تعقل بنگرند در این زمره از اصحاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و در اوصاف و احوال و اطوار و اقوال ایشان را در خاطر بگذرانند میدانند از ابتدای زمان تا انتهای دوران هرگز چنین مردمی با این مخایل و مقامات نیامده و نخواهند آمد و در عهد هیچ پیغمبری و هیچ وصی و خلیفه اینگونه اصحاب و حواری پدید نشده اند حتی در خدمت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فراهم نیامدند چه اصحاب پیغمبران سلف و اوصیای ایشان و پیغمبر صلوات الله علیهم اگر چه با نیت صافی و عقیدت وافی بودند اما باید رجاء از زندگی مأیوس و بمردن متیقن و مأنوس نبودند و پیغمبر را حتماً شهید و مغلوب و عیالش را اسیر و منهوب نمی پنداشتند و در چنین میدانی پر بلا و بیابانی پر عناء گرفتار و با چنین لشکری زشت کیش و عسکری بد اندیش و گروهی ستمگر و جمعی پر شر برابر نیامدند و بدون طمع و طلب هیچ چیز جان نثاری نکردند با اینکه یقین میداشتند که در رکاب خاتم النبیین جنگ میدهند و دین اسلام را محکم میگردانند و همه روز خبر از وحی جبرئیل

بالتحقیق در شکوه و ثبات اصحاب

شتند و منازل و شمایل پیغمبر را نگران بودند و مقام استیلاء و نبوت و سلطنت را میدیدند و با خود میگفتند اگر کشته نشدند باری بازماندگان ایشان بر اهل جهان افتخارها کنند و اعتبارها یابند و در سایهٔ عطوفت این پیغمبر عطوف کریم با جانی حمیم برخوردار شوند و سالها در مهد امن و امان روزگار گذرانند لکن اصحاب حضرت سید الشهداء بکلّه از اینجمله ناامید بودند و جز مثوبات اخرویه و درجات باطنیه نگران نبودند و یکباره از مال و منال و اهل و عیال و وطن و اطفال خود چشم پوشیدند و در راه جهاد و حفظ مرضات الهی و تحصیل خرسندی رسول و بتول و سیف الله المسلول بکوشیدند از ما و من برستند و بحضرت ذی المنن بپیوستند و ساعتی سینه خود را هدف سهام محن و سیوف فتن ساختند و گوی سعادت ابدی را از میدان فتوت بربودند لاجرم در میان خلق جهان و ساکنین زمین و آسمان نام نیک بگذاشتند و آن مقام و منزلت دریافتند که امام علیه السلام نسبت بایشان بابی انتم و امّی خطاب مینماید و از ابتدای عالم برای هیچ پیغمبری این چند اصحاب خاص و حواری مخصوص نبوده است چنانکه چون بشمارهٔ اصحاب هر یک بنگرند بر این معنی بگذرند و نیز باید دانسته که هرگز در خاطر این اصحاب خلجانی پدید نیامد بلکه هر کس در مقام تشیع باشد نتواند از رکاب آنحضرت و نصرت امام زمان تخلف جوید و اینکه فرموده اند اسامی شهدای کربلا در لوح محفوظ مسطور است و خدای تعالی پیغمبر را از ایشان خبر داده اند دلالت بر آن کند که آنجماعت که در رکاب حضرت سید الشهداء علیه السلام بکربلا نیامدند و متفرق شدند از سلک شیعیان آنحضرت و اهل بیت آنحضرت و مستعد بیعت او نبوده اند از اینست که فرمود بیعت خود را یعنی آن بیعت لفظی معمولی را از شما برگرفتم چه اسقاط تکلیف مردمان از نصرت امام بهیچوجه ممکن نیست با حالت تشیع سازگار نشود پس چنان است که آنگونه مردم از نخست دارای مقام تکلیف نبوده اند و آن لیاقت و استعداد و قابلیت را نیافته اند که رشته بیعت و اطاعت امام را طوق گردن نمایند و از اینست که ابن عباس گفت اصحاب حسین علیه السلام یکتن کم نشود و یکتن زیاد نگردد و ما ایشان را باسامی ایشان قبل از شهود ایشان میشناسیم و چون از جمله معلوم شد باز نموده میآید که درجه حقانیت و صدق نیت حضرت سید الشهداء علیه السلام در حفظ دین و شریعت حضرت احدیت تا بچه مقام است که یک جماعتی از زمره بشر باین اندازه در مقام جان نثاری بر میآیند و از جان و مال و ملک و منال و اهل و عیال و نعمت منافع و متمنیات دنیویه چشم میپوشند و میدان جنگ و آوای کوس را چون حجله گاه عروس میشمارند و جان و قلب مشتاق سینه خود را هدف تیر و شمشیر میگردانند که هیچکس در بوستان و لالهزار با آفتاب و یاران ماه سیما این معاشقت و معاملت نمیورزد پس اگر بر چیزی نگران نمیشدند که تمام اشیاء عرصه کون و فساد و آیات عوالم ایجاد نسبت بآن باندازهٔ پشیزی نیارزد هرگز اینگونه ترک علایق نمیکردند و از زنان شیرین و یاران دلنشین چشم بر نمیداشتند هیچکس ندیده ایم که در هوای گلزاری خاری را بپای بخرد و در اندیشه گلعذاری اندکی آزار بر دمش گردد یا اگر ملک جهان را بدو گذارند و گویند از یک دیده چشم برگیر پذیرفتار شود پس این مردان چه دانستند که از همه بگسستند و با آنچه خود دانستند بپیوستند و گوی صداقت را از میدان سعادت بچوگان ارادت بربودند بر خود نهادند آنچه نهادند و با خود بردند آنچه بردند فالسلام علی الحسین و علی اصحاب الحسین علی اجسادهم و ارواحهم

بیان

بیان امر فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السلام بترتیب خیام اهل بیت

از این پیش اشارت نمودیم که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بفرمود تا خیمه ها را بهم نزدیک ساختند و خیمه ها را درهم آوردند اما در پاره کتب نوشته اند بعد از آنکه حضرت سید الشهداء در اول شب عاشورا از موعظهٔ اصحاب فراغت یافت آنانکه اهل شک و ریب بودند متفرق شدند و آنانکه بمقام ثبات و یقین نایل بودند بجای ماندند حضرت ایشانرا بمقامات خیر یاد کرده منازل و قصور و درجات و حور هر یک را با آنها بنمود و بعد از آن فرمود در اینکه فردا جمله شهید میشویم شکی و شبهتی نمیرود ولکن باید دست بر روی دست برنهاده و از مقاتلت اشرار برکنار نماند بلکه باید در میدان قتال بتاخت و کار جهاد بساخت اصحاب همه عهد و پیمان بر نهادند که در مراتب دلیری و جنگجوئی خودداری نکنند فرمود اکنون که در مقامات شهادت قدم استوار دارید این خیمه های پراکنده را نزدیک بهم بزنید و چنانکه شیخ مفید و بعضی دیگر نوشته اند و میگویند اینست که آنچه از اخبار و آثار مستفاد میشود امام علیه السلام فرمود که فسطاطها و خیمه ها را از جای برآوردند و دیگر باره بر هیئت باروی قلعه که میان آن قلعه خالی باشد لکن دارای سه دیوار باشد یک دیوار از خیمه ها بر طرف راست است و دیوار دیگر از خیام مبارکه بر طرف یسار و دیوار دیگر از خیمه ها از پشت سر و جانب پیش روی خیام شریفه بجانب سپاه مخالف باز باشد و در پشت خیام مبارکه سراپرده مخصوص امام علیه السلام و خواص اهل بیت باشد و خیمه برادرزادگان و برادران و بنی اعمام نیز بسراپرده آنحضرت متصل باشد و هر کس قرابتش با آنحضرت نزدیکتر باشد خیمه اش بسراپرده آنحضرت نزدیکتر باشد و خیام یاران و اصحاب آنحضرت از جانب دست چپ باشد و ابواب خیام جلالت ارتسام بجانب در میان میدان این قلعه گشوده میگشت و طنابهای چادرها بتمامه متصل بهدیگر شده بر میخهائی که بر زمین محکم کرده بودند بسته شده بود و اشتران بارکش را بنهادند و دیگر چارپایان را با احمال و اثقال در میان حصار قلعه جای دادند و اسبهای خاص آنحضرت را در بعضی کتب باین نام نوشته اند عقاب جناح جیرفوم مرتجز لزاز ضرب ذوالجیف ذواللّمه ذوالعقال یعسوب سرحان مندوب مراوح بحر غزال حامه و امثال آن و نیز امام علیه السلام بفرمود تا تمام پیادگان و سوارانی که در رکاب مبارکش حضور داشتند در جلو این قلعه کرباسین فراهم گردیدند و در جلو آن دری که بجانب مخالفان گشوده میشد در حصار قلعه جای گیرند تا در زمان جنگ در خلال این حصار صف در پی صف برکشیده آماده پیکار شوند و جنگ جز از یک طرف که برابر دشمن بود ورودی نبود و برای حفظ و حراست حرم محترم در غایت ترتیب جنگ چنان قلعه بندی کردند که هیچکس را باین نظم و ترتیب بچشم نرسیده بود و نیز آن مردم شجاع و دلیری که در آن قلعه جای داشتند و آنقدر جمعیت قلب و قرار و طمأنینه و وقار در ایشان بود که گفتی در بوستانی خرم و آبهای گذار اهل عیش و سرور اندرند و چنانکه مسطور شد بعد از ضرب خیام بحکم امام علیه السلام حفیره مانند خندق بر گرد لشکرگاه بر آوردند و از پس که آنحضرت از صحبت اصحاب و ضرب خیام و حفر خندق بپرداخت بسراپرده خود باز شد اصحاب نیز بخیمه های خویش بر شدند و نسبت بشماره دشمنان بسی اندک [illegible]

اسامی اسبهای امام سید الشهداء

جز بواسطه حضرت سید الشهداء و اهل بیت آنحضرت نبود ابداً در اندیشه مال و عیال و جان خود نبودند و آنشب را در نماز و نیاز و تضرع و ابتهال و سجود و رکوع و قیام و قعود و استغفار و دعا و زاری و اشتیاق بشهادت و کسب سعادت دنیا و آخرت بپای آوردند

بیان شماره اصحاب و یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام و صحرای کربلا

در شماره یاران و اصحاب حضرت سید الشهداء اختلاف ورزیده اند علامه مجلسی در مقامی چهل تن پیاده و سی و دو تن سواره دانسته و از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است که لشکر امام حسین سلام الله علیه چهل و پنج تن سوار و یکصد تن پیاده بودند و محمد بن ابیطالب سی و دو تن سوار و هشتاد و دو تن پیاده مینویسد و صاحب اعلام الوری میگوید سپاه آنحضرت سی و سه نفر سواره و چهل نفر پیاده بوده و در تاریخ الخلفاء سیوطی مسطور است که امام حسین در عشر ذی الحجه از مکه بسوی عراق روی نهاد و طایفه از اهل بیت آنحضرت از مرد و زن و کودک با آنحضرت بودند و از این کلام چنان برمیآید که بیرون از اهل بیت آن امام والامقام کسی در خدمتش راه بر نگرفته و نیز ممکن است مردمی دیگر نیز بوده باشند و اعتنائی بیاد کردن ایشان ننموده است و میشود از آن پس برکاب مبارکش پیوسته باشند و ابن اثیر شمار شهدای کربلا را که سرهای ایشان را با ابن زیاد حمل کرده اند هفتاد تن مینویسد و میگوید آنحضرت اصحاب خود را نماز صبح بگذاشت و ایشان سی و دو سوار و چهل تن پیاده بودند و از این بیان میرسد که دو تن از ایشان شهید شده اند و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا در ایام خلافت یزید پلید مینویسد که اهل کوفه آنحضرت را تنها گذاشتند چنانکه از آن پیش همین معاملت را با پدر آنحضرت معمول داشتند و چون لشکر بر آنحضرت احاطه کردند در مقام استسلام و رجوع و رفتن نزد یزید اظهار فرموده و اجابت جز کشتن او را نپذیرفتار نشدند و آنحضرت کشته شد و سر مبارکش را در میان طشتی آوردند تا در پیش روی ابن زیاد بگذاشتند لعن الله قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضا و قتل آنحضرت در کربلا بود و در باب قتل آنحضرت داستانی طولانی که دل را تاب حمل آن نیست فانا لله و انا الیه راجعون و بعد از این کلمات مذکوره بآن علامات عجیبه آسمانی و زمینی که بعد از شهادت آنحضرت روی داد اشارت مینماید چنانکه انشاء الله تعالی از این پس در مقام خود مسطور شود و این سیوطی از عظمای علمای اهل سنت و جماعت است که این مطلب را مینویسد و این ملاعین را بزبان خود لعن میفرستد و اللعن ما نطقت به الاحباب و موافق روایت صاحب نور الابصار که از جناب مسلم حکایت میکند میگوید هر کی از مرد و زن در خدمت آنحضرت حاضر بودند نود تن میباشند و مسعودی در مروج الذهب مینویسد بعد از آنکه حر بن یزید تمیمی خبر قتل مسلم را در عرض راه با آنحضرت عرض کرد امام حسین علیه السلام با هزار سوار از اهل بیت و اصحاب خودش و یکصد پیاده بجانب کربلا عدول فرموده و ابن جوزی میگوید اصحاب آنحضرت چهل و پنج نفر سوار و یکصد تن پیاده و بقولی هفتاد سواره و یکصد پیاده و بقولی سی اسب در لشکرگاه آنحضرت بوده و میگوید مسعودی نوشته است هزار تن در خدمتش بودند اما روایت اول یعنی یکصد و چهل و پنج تن اصح است و محمد بن طلحه شافعی گوید آنحضرت از مکه بیرون شد و هشتاد و دو تن مرد از موالی و اهل و شیعیان با او بودند و صاحب فصول المهمه نیز بهمین مقدار اشارت

اشارت کرده و در کشف الغمه نیز بهمین روایت اشارت است و بعضی سی سوار و صد پیاده نوشته اند و در شرح شافیه ابی فراس چنانکه در ناسخ التواریخ خبر از آن میرسد سپاه آنحضرت را هزار نفر رسیده اند و صاحب عوالم سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده مینویسد و یافعی در مرآة الجنان لشکر آنحضرت را از سواره و پیاده هشتاد و دو نفر نوشته است و طبری سپاه آنحضرت را در تاریخ خود چهل سواره و صد پیاده دانسته و در کتاب تذکره الفکره سی و دو تن سواره و چهل تن پیاده مینگارد و در تاریخ معینی میگوید هفت تن از اولاد علی علیه السلام و سه تن از اولاد حسین بن علی سلام الله علیهما و هفتاد و هشت تن از اصحاب آنحضرت شهید شدند و در تذکره الائمه هفتاد و چهار تن مینویسد و ابن شهرآشوب میگوید جمیع اصحاب حسین علیه السلام هشتاد و دو تن مرد بودند و از آنجمله سی و دو تن سواره بودند و از اسلحه کارزار بجز شمشیر و نیزه نداشتند و در صواعق محرقه میگوید هشتاد و چند تن از برادران و اهل آنحضرت در رکابش جنگ مینمودند و در بعضی روایات اصحاب آنحضرت را پانصد تن نوشته اند و در کتاب عقد الفرید نیز عدد لشکر آنحضرت را از اهل بیت و شیعه و موالی آنحضرت هشتاد و دو مرد مینویسد و در تاریخ الخمیس و دول الاسلام میگوید آنحضرت با هفتاد سوار از اهل خودش و دیگران جانب راه گرفت و در تاریخ گزیده اتباع و اهل بیت آنحضرت با کودکان چهل سوار و یکصد پیاده در شمار آمدند و اعثم کوفی مردم آنحضرت را هشتاد و دو تن نوشته است و بر این نسق ناقلین اخبار و مورخین و محدثین روزگار در بیان شماره لشکر آنحضرت اختلاف کرده اند و بروایات متعدده اشارت نموده اند و چون اینجمله را بر هم بسنجیم و با توقیع حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه مطابق نمائیم هفتاد و چهار تن بر میآید یعنی هفتاد و دو تن مطابق روایت مشهور که ابن شهرآشوب و مفید نیز آن حکایت کرده اند و گویند سی و دو تن سواره و چهل تن پیاده بودند و بقولی چهل تن بودند و سی و دو تن از لشکر ابن سعد چنانکه مذکور شد برآنجمله افزوده و ملحق شدند لکن روایت یکصد و چهل و پنج تن نیز که موافق حدیث حضرت باقر علیه السلام و مجاری ابن جوزی و در ناسخ التواریخ اشارت شده و نزدیک بخبر طبری است قوی است و آنچه پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه در ناسخ التواریخ اختیار فرموده اینست که سپاه امام حسین علیه السلام از یکصد و چهل و پنج تن افزون نبوده اند و این اختیاری صحیح و با مورخان معتبر مثل سبط ابن جوزی و طبری و حمدالله مستوفی و حدیث مروی از امام محمد باقر علیه السلام موافق است و ممکن است آنانکه هفتاد و دو تن نوشته اند از اهل بیت آنحضرت و اصحاب خاص آنحضرت مقصود داشته اند و آنانکه بیشتر نوشته اند جوانانرا خواسته اند و نیز ممکن است بعضی آنانرا قصد کرده اند که شهید شده اند و پاره آنانرا که در رکاب مبارکش حاضر بوده اند و از این پس بخواست خدا در بیان اسامی شهدای کربلا علیهم السلام باین مطلب توضیحی دیگر خواهد شد

بیان طلوع روز عالم سوز عاشورا و تعبیه حضرت سید الشهداء اصحاب کبار را

از آنزمان که مهر آسمان علم بر کوهساران برکشید و از افق مشرق بیکباره مغرب سپر درکشید و از طلوع خود جهانرا روشن ساخت و از غروبش ظلمت شب نابان شد مانند بامداد عاشورا روزی تاریک و سلسله نجات و فلاح باریک نگشت و تا صبح قیامت چنین بامدادی مصیبت نهاد نمودار نخواهد گشت شمسی از آسمان

امت

امامت چه بسیار سالها و دهور قبل از خلقت خورشید و هور و سپید و سیاه سر برآورده و در مراتب عشق حقیقی
معشوق حقیقی در میدان محبت و بازار بلیت پای نهاد و از جان و مال و اهل و عیال دست کشید و خشنودی
خدای و شفاعت امت حضرت خاتم الانبیا را از ما سوی چشم پوشید جمعی معدود که از روز ازل با گوهر
محمد و ثنای او خمیر و همتا بودند بسعادتی که پایانش نیست و شرافتی که نهایتش نباشد برخوردار گردیده مانند
ستارگان فروزان مجذوب این آفتاب عالمتاب گردیده برگردش انجمن آمدند و بمشایعت و متابعت
و مبایعتش از جان و دل قدم برنهادند و هرچه را او بخواست خواستند و انا آنچه وی برتافت تافتند
هرگز ماه و خورشید بر چنین صبحی فروز نیفکند و بر چنین گروهی طلوع و غروب ننمود و ابداً الدهر نخواهد نمود چون
روز جمعه دهم محرم الحرام چهره برگشود و ابواب مصیبت و بلیت را باز نمود امام حسین علیه السلام یاران و
اهل بیت خویش را بجماعت نماز صبحگاه بگذاشت و بعد از نماز با ایشان نگران شد و با زبان معجزبیان فرمود
خدای تعالی بشهادت شما اجازت داد پس بر شما باد صبوری و شکیبائی و بروایتی فرمود گواهی میدهم که یزدان
تعالی در قتل شما رخصت داد پس ای قوم از خدای بترسید و شکیبائی کنید ممکن است اشارت باین باشد که از
خدای بپرهیزکنید که مبادا در هنگام صدمه بلا و ازدحام اعدا و شداید میدان کارزار و حوادث لیل و نهار
و مصیباتی که از هر طرف با نواع مختلف بر نفوس شما و اموال شما و کسان شما وارد میآید سخنی بر زبان بگذرانید
که بر عدم صبر و شکر دلالت کند و خشم خدا را برانگیزد و اجر شما باطل شود یا از ادراک شهادت که عین سعادت
دنیا و آخرت است محروم مانید آنگاه بروایت شیخ مفید بتعبیه اصحاب و صفوف پرداخت و زهیر بن القین را
در میمنه سپاه و حبیب بن مظاهر را در جانب یسار اصحاب خویش مقرر فرمود و علم جنگ را بدست برادر خود
عباس بن علی علیهم السلام بداد و او را در قلب سپاه فرستاد و بموافق بعضی روایات حضرت امام حسین
سلام الله علیه علمی در پیچید و بدست زهیر بن القین بداد و پنجاه تن کمتر یا بیشتر از یاران خود را در تحت حکم و فرمان
او مامور ساخت و حبیب بن مظاهر را نیز با همان مقدار پیاده و سواره بفرستاد و بفعلی دیگر بروایت این
دو سردار بزرگوار سیصد تن پیاده و سوار اندر شدند که جنگی مانند شیر و پلنگ و چنه بازوی شمشیرزن
و برگزیدگان امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بودند و حضرت عباس که شیر بیشه شجاعت و بسالت بود
با درفش خویش در قلب لشکر جای گرفت و موافق بعضی روایات زهیر بن القین با بیست تن و حبیب بن
مظاهر نیز با بیست تن در میمنه و میسره جای گرفتند و درفش جنگ را با برادرش عباس سلام الله علیه گذاشت
و خود آنحضرت با سایر سپاه در قلب جای گرفت و لشکرگاه خویش را از پس پشت افکند و در تاریخ الفی و پاره
تواریخ دیگر از خوارزمی روایت کنند که در سحرگاه شب پر تعب عاشورا از بطنان عرش یزدان و میان آسمان
آوازی برخاست که ای لشکر خدا سوار شوید که زمان کارزار رسید هنگام کوچیدن بسرای جاوید فرارسید
چون ام کلثوم سلام الله علیها این آواز مهیب بشنید خویشتن برای خویشتن بخیمه امام گلگون کفن انداخت
و عرض کرد ای برادر این صدا بشنیدی که از آسمان بیامد فرمود آری بشنیدم و از این عجب تر دیدم و خواب
خود را که جمعی سگها بر آنحضرت حمله میکردند و از میانه سگی ابلق شدیدتر بوده و مذکور شد بیان فرمود ام کلثوم

[illegible]

بگریه درآمد و امام علیه السلام او را تسلی بداد و فرمود ای خواهر اهل بیت و فرزندان را طلب کن که محل وداع رسید
پس اهل بیت و اولاد امجادش بیامدند و آنحضرت اولاد خود را نزد خود جای داده هر یکرا ببوسید و از روی
رحمت و عنایت و مهر و عطوفت روی مبارک را بر سینه های ایشان میمالید و میگریست و میفرمود ای جگر
گوشگان من جان من از بهر شما میسوزد که هنوز نه وقت یتیمی شما است و درد غربت نیز بر یتیمی شما افزوده شده
و شما را بخداوند میسپارم که ارحم الراحمین است آنگاه روی بشهربانو آورد و چنانکه بضعف اینجر اشارت شد
آن کلمات را بفرمود و موافق اخبار صحیحه دیگر این مکالمات را با خواهر خود بفرمود که شماتت دشمنان بزرگترین
مصیبتها است و همچنین اهل بیت را تن بتن وصیت کرد و خواهر را تسلی داد و بقول ملاحسین کاشفی در
کتاب روضة الشهداء در این حال جناب ام کلثوم بطاقت شد و عرض کرد ای گلدسته باغ لافتی و نوربخش چمن
هل اتی کدام کس را تاب شنیدن این سخن غم اندوز و قدرت استماع این کلام جگرسوز است چون جد ما رسول
خدای بدیگر سرای شد پدرت علی مرتضی محرم ما بود و چون امیرالمؤمنین شهید گشت در ظل رأفت برادرت
حسن مجتبی روزگار مینهادیم و بعد از برادرت حسن محرم ما محرومان و ملجاء ما مظلومان تو بودی ای یادگار خاندان
نبوت چون تو نیز بروی محرم ما کیست و التیام جراحت دل ما از چیست در این سخن بودند که ناگاه طلیعه صبح
بردمید و گریبان ظلمت بردرید چون اثر صبح ظاهر شد و امام حسین علیه السلام بانگ نماز بگفت و اصحاب آنحضرت
بجمله تیمم نموده سنت ادا کرده نماز واجب را بجماعت بگذاشتند و هنوز قرائت اوراد ننموده بودند که آوای کوس لشکر خصم
از گنبد آبنوس بگذشت جنگی دسته دسته و گروه گروه از سواره و پیاده هیکل و مسلح روی بمیدان نهادند و علمها بر زبر زدند و طلب مبارز کردند

بیان صف آرائی عمر بن سعد لشکر خود را
برای محاربه امام حسین علیه السلام

علی بن عیسی اربلی نعمه الله بغفرانه در کتاب کشف الغمه بیانی لطیف میفرماید که خلاصه اش رقم میشود توفیق خداوند
متعال عزیز المنال و برترین مراتب و آمال است و هر کس بحسب تقاضای خباثت سرشت و لئامت گوهر مستحق
کلمه عذاب گردد نکوهش نکوهشگران و ملامت ملامت نمایندگان را بباد وزان و ابر گذران یکسان شمارد و هر کس
بواسطه غلبه نفس اماره دچار شهوات نفسانیه گشت از بند قیود شقاوت و اضلال غوایت نرست و همانگونه
که جنات نعیم را از روز ازل برای مردمی مخصوص منزل نهاده اند درکات جحیم را نیز رجالی مقرر است و چنانکه
قومی را فوز و رضوان بهره است گروهی را عذاب جاویدان قسمت است چنانکه پسر منحوس سعد بن
ابی وقاص با اینکه مردی عالم و بمراتب اهل بیت عارف بود گنجینه قلبش را قفل شقاوت در سپرد و دیگ
دیده اش را سد غوایت حایل شد لاجرم راه بهشت را بهشت و چاه کنشت را در نوشت و چنانش غشاوه
شقاوت فرو گرفت که یکباره دنیا و آخرت خویش را از دست بگذاشت و در اسفل السافلین جهنم قدم
برداشت و جز حسرت و ضجرت و عقاب مؤبد و عذاب مخلد توشه برنداشت و قلب پیغمبر را در جراحت
فرزندش بر شکافت و زمین و آسمان بلکه تمامت موجودات را بر کردار خود بگریه و لعنت برگذاشت و با عذاب
الیم و عقاب عظیم ابدالآبدین و دهر الداهرین در آتش جحیم با شیطان رجیم با خبث منظر و لؤم مخبر جلیس و ندیم
گشت

کشت و صبحگاهی که بفرمان جد این امام والا مقام بنماز خدای بپای شد و در طلب خدای خداوند برگشت و آفتاب جهانتاب بر طعن و لعن او از پیشگاه ایزد وهاب طلوع کرد و اختر سعد و توفیق بروی غروب ساخت با قلبی منقلب و نفسی بر عقل متغلب و جهلی بر علم چیره و ستاره سعادتی از کوکب نحوستی خیره و روانی دستخوش قوامع ضلالت و مغزی سرکوب قوارع جهالت و اندرونی مملو از حرص و آز و بیرونی ناخوشتر از کرگ و گراز و ضلالی شامل حال و وخامتی حاوی ماه و سال و خسرانی حایز حال و استقبال و طغیانی حاکی نکبت بدایت و مآل قتل و قتال جگرگوشه پیغمبر خداوند متعال را دوای قضای حوایج و آمال دانست و بدون آنکه آنحضرت را در ادای اوراد و لتعقیب نماز مجال دهد جامه جنگ بپوشید و لباس ننگ بر تن بیاراست و نوای جنگ را بلند آوازه ساخت مردم کوفه و لشکر ابن زیاد جوش و خروش برآوردند و بخون پسر پیغمبر لب تشنه تیغ و دشنه برآوردند و آن خبیث بتعبیه سپاه بپرداخت و آن انبوه سپاه را فراهم ساخت عمرو بن حجاج زبیدی را بر میمنه لشکر بگماشت و شمر بن ذی الجوشن ضبابی را حارس میسره ساخت و علم را بدست غلام خویش درید بگذاشت و عمرو بن قیس را انگاهبان سواران گردانید و شبث بن ربعی را بر پیادگان امیر نمود و بقولی عروة بن قیس حکمران سواران بود و غلامش زید را علمدار لشکریان ساخت و بروایت دیگر رایت را بدست غلام خود زید بداد و قیس بن اشعث بن قیس را بر ربع کنده و ربیعه و عبدالله بن زهیر ازدی را بر ربع اهل مدینه و عبدالرحمن بن ابی سبره الجعفی را بر ربع مذحج و اسد و حر بن یزید ریاحی یربوعی تمیمی را بر ربع تمیم و همدان بگذاشت و در روایتی دیگر در آن روز ابن سعد را سی هزار تن سواره و پیاده انجمن بود و آن سردار ان را بر میسره و میمنه و سواره و پیاده بخش کرد و خودش با جمعی کثیر از آن لشکر در قلب سپاه بایستاد

بیان حال طرماح و هلال بن نافع و حکایت ایشان در صحرای محنت افزای کربلا

معلوم باد طبری در تاریخ خود مینویسد چون در شب عاشورا امام حسین علیه السلام با اصحاب خود آنکلمات و نصایح را که مذکور شد بگذاشت و ایشان در مراتب جانفشانی ثابت قدم بماندند آنحضرت آن سپاهی را که داشت در آنشب تعبیه کرد و مردی بود که او را طرماح مینامیدند و در زمره شیعیان علی علیه السلام شمرده میشد چون او را خبر دادند که حسین بن علی علیهما السلام در زمین کربلا دچار بلیت و بلا گردیده است بشتاب تند زور برنشست و در آنشب بخدمت آنحضرت بیامد و عرض کرد برا شتر من برنشین تا ترا بقبیله خود برم و در آنجا بسلامت و عافیت بدارم و هیچکس نتواند بحضرت تو راه برگیرد امام حسین علیه السلام فرمود گر کنم زن و عیال را دست باز داشتن تخم ننگ و عار بار آرد و بعد از اهل و عیال مرا زندگانی نشاید یعنی بعد از آنکه ایشان اسیر دشمن و پایکوب محن گردند زندگی چه سود دارد چون طرماح اینسخن بشنید بازگشت و این روایت بیرون از غرابت نیست و ازین پیش بداستان طرماح بن عدی و طرماح بن حکم اشارت شد و طرماح بن عدی در کربلا شهید گشت مگر اینکه این طرماح همان پسر حکم باشد که برای حمل آذوقه بقبیله خود برفت و وقتیکه بازگشت در عرض راه از شهادت آنحضرت خبر یافت و اندوهناک بازشد شاید شرفیابی او در خدمت آن

حضرت

حضرت در شب عاشورا بوده است و بعد از آنکه آنجواب را در شب عاشورا بشنید اجازت خواسته باشد تا برای تدارک امر خود بمنزل خویش رفته باز آید و چون برفت و باز شد از شهادت آنحضرت استحضار یافته است و خداوند بحقیقت اعلم است و بعضی از مصنفین برخی وقایع و حکایات از شب عاشورا در کتب مقاتل مینگارند که در اغلب کتب مسطور نیست لکن انکار آن هم جایز نباشد بسیار میافتد خبری را راوی متعدد نیست و ممکن است اصح اخبار باشد یا رواة متعدده باشد و محل اعتنا باشد چه روایات رواة متعدده بعد از آنکه بیکنفر راوی غیر معلوم الحال یا معلوم الحال متصل شود در حکم یک روایت بیشتر نیست و روایت راوی غیر متعدد هم چون منتهی بیک راوی باشد هر دو مساوی باشند پس انکار روایتی و قبول روایتی دیگر برهانی محکم میخواهد مگر در حکایتی مخالفتش بسیار یا از طریق عقل و نقل دور باشد و بطلان یا تقریر و تصحیحش با سندی صحیح بدست آید بنا بر علی هذا میگوئیم اخباریکه بوقایع مصائب ایام و لیالی عاشورا راجع است چون بمصیبتی بزرگ و حادثه که اعظم حوادث روزگار و منسوب بولی پروردگار است البته شامل همه نوع غرایب است اگر در موقعی پسر پیغمبر و گوشوار عرش اکبر با جمعی از فرزندان و برادران و اخوان اصحاب خاص بحالت شهید گردند و کودکان و زنان ایشان با آن زحمت و محنت اسیر شوند هزارگونه معجزات و خوارق عادات و آیات غریبه و علامات عجیبه روی نماید مستبعد نشاید شمرد بلکه اگر ننماید بعید است اگر فرضا در شب عاشورا جناب زینب خاتون ناله و مویه حضرت فاطمه زهرا را در مصائب شهدا در بیرون پرده سرا یا درون سراپرده بشنود و حضرت سید الشهدا بدو بازشناساند چه جای تحیر و انکار است زیرا که آنقدر را آشنا شنیده است و آشنا فهمیده است چنانکه در روز عاشورا نیز جبرئیل با حالت اندوه و مصیبت بدیدار اهل دیدار درآمد چه اگر ما ایشان را دارای امارات امامت و دلالات ولایت و صاحب معجزه و کرامت و از خاندان نبوت و رسالت میدانیم البته باید از چنین دودمان و چنین وجودات نبوت و رسالت و ولایت و امامت ارکان ظهور اوصاف و احوالی را قایل و واقف باشیم که مخصوص بخود ایشان باشد و با دیگران یکسان نباشد چنانکه در تمامت انبیا و اوصیای سلف که دارای این شان و رتبت بوده اند مشهود میگردید و اگر کسی اندوی تفکر و تعقل بوقایع شب عاشورا و روز آن و اوصاف شهدا بزرگوار بنگرد بجمله اش غریب و عجیب است و از جمله قضایای آنشب چنانکه در ریاض الاحزان و ریاض المؤمنین مسطور است چون حضرت سید الشهدا علیه السلام بکربلا نزول فرمود هلال بن نافع بکلی از تمامت ملازمان آنحضرت بیشتر ملازمت خدمت داشت و اختصاصش بیشتر بود در مواضع هولناک و پرخطر از حراست آنوجود مبارک غفلت نمیورزید و در رسوم حرب و آداب طعن و ضرب و سیاست و حزم و بصیرتی کامل داشت و امیرالمؤمنین علیه السلام او را تربیت فرموده و در فنون رمایه و تیراندازی بی انباز بود و چنان در اینکار نامدار گشت که نام خود و پدرش را بر فاق تیر نقش میکرد در شب عاشورا که اصحاب و احباب بعبادت مشغول شدند هلال نیز در خیمه خود مشغول اصلاح سلاح خویش بود و شمشیر خود بصیقل میزد و با خویشتن در تکلم بود و همیگفت در لیالی روزگار زندگی خود هیچ شبی را از اینشب مهیب تر نیافته ام لشکر دشمن از چهار سوی خیام عصمت نظام احاطه داشتند هلال با خود

بیان هلال

گفت

گفت مبادا دشمنان بر خیمه امام علیه السلام شبیخون زنند نزد دیگر بصواب چنان است که بروم و بحراست سراپرده امام علیه السلام مشغول باشم پس شمشیر حمایل ساختم و بدر سراپرده حضرت سید الشهدا علیه السلام بیامدم نگران شدم چراغی روشن است و آنحضرت بر سجاده عبادت با طاعت مشغول است چون مدتی براینحال برگذشت از جای برخاست و شمشیر بر کمر بربست و از خیمه بیرون شد و بطرف لشکر مخالف روی نمود من بعجب اندر شدم و با خود همیگفتم آیا پسر پیغمبر چه اندیشه بجانب سپاه ابن سعد روی کرده است بهتر اینست که از خدمتش غفلت نکنم و او را تنها نگذارم پس از دنبال آنحضرت روان شدم و نگران آمدم که بر فراز بلندی و پستی عبور میفرماید و برشته‌ها و کمینگاهها نظر مینماید در خلال اینحال نظر مبارکش بر من بیفتاد و فرمود کیستی هلال هستی عرض کردم آری خدای مرا فدای تو گرداند هما بیرون آمدن تو بجانب لشکرگاه این فاسق ترس مرا از جای برکند و بیامدم تا بر این عقبه و کمینگاه بنگرم مبادا دشمنان کمین کشند و بجای ما بریزند هلال میگوید بعد از آن دیدم آنحضرت باز شد و بدشت آورد که نظر میکرد و محاسن شریف را بدست لطیف گرفته تا زمین اشارت میکرد و میفرمود سوگند با خدای این زمین همان زمین موعود است یعنی مشهد شهدای کربلا است و در اینوعده خلافی نمیرود آنگاه فرمود ای هلال آیا در همین وقت که بدان اندری چندی در میان این دو پشته راه نمیسپاری یعنی مرا تنها نمیگذاری من خود را بر قدمهای مبارکش بینداختم و عرض کردم اگر ترا تنها بگذارم بگذارم مادرم در عزایم بنشیند چگونه ترا تنها بگذارم با اینکه شمشیر من برکمر و اسب من در زیر رانم باشد هرگز ترا تنها نگذارم هلال میگوید نگران شدم آنحضرت چندی در گودی قتلگاه بود و بطرف خیمه‌گاه روی آورد با خود گفتم بنگرم اکنون بکجا میشود دیدم از در خیمه‌ها برگذشت و بخیمه خواهرش زینب اندر شد زینب خاتون باستقبال قدوم مبارکش برجست و متکائی از بهرش بر نهاد آنحضرت جلوس فرمود و خواهرش را از مجاری حال داستان نمود هلال میگوید ناگاه صدای زینب بگریه برخاست و باصوتی اندوهگین عرض میکرد ای برادر آیا مصرعت را نگران میشوم و برعایت و نگاهداری این جمع زنان و کودکان مبتلا میگردم و اینقوم چنان هستند که تو خود میدانی کنایت از اینکه از قدیم الایام با ما بخصومت میباشند و با ما رحمت نیاورند سخت بر من گران است که اینجوانان پاک و پاکیزه و ماهرویان بنی هاشم را بر روی خاک افتاده نگران شوم کاش مادر مرا نمیزاد امام حسین خواهرش زینب خاتون علیها السلام را تهنیت همیداد و بشکیبائی امر فرمود بعد از آن زینب خاتون عرض کرد ای برادر آیا اصحاب خود را آزمایش فرموده باشی و بر آنچه نیت دارند آگاهی چه من بیمناک هستم چون هنگام مبارزت مردان و چکاچک تیغ و سنان اندر آید ترا بدشمن بسپارند و خود راه سلامت روند آنحضرت از اینسخن بگریست و فرمود البته اصحاب خود را بیازموده‌ام و جمله را مانند زر بیغش یافته‌ام همه جوانمردان با فتوت و دلیران با مروت هستند و چنان تشنه تیر و شمشیر هستند که کودک در عطش شیر هلال میگوید چون اینسخنان را از حضرت زینب بشنیدم رشته صبوری و خودداری از دستم بشد و گریه بر من چیره آمد و بجانب اصحاب روی نهادم تا آن حکایت را با ایشان در میان آورم و بر در خیمه جناب حبیب بن مظاهر رسیدم دیدم آن پیر روشن ضمیر نشسته و چراغ بیفروخته و شمشیر خود را برهنه ساخته و شعری را که قریب باین مضمون است در خطاب بشمشیر میخواند

ای

ای تیغ بران مستعد جواب شمشیر گردان و دشنه بران باش و گاهی که برق تیغ از فرق میغ بر خواهد گذشت هنر خویش بنمای و از فرق عدوان درگذر هلال میگوید در همان مکان بنشستم و سلام براندم و جواب بشنیدم از من احوال بپرسید و فرمود ای برادر عزیز چه چیز موجب آن شد که از خیمه خویش بیرون شدی حکایت را با وی بیان کردم تا بدانجا که گفتم ای حبیب حسین را نزد خواهرش گذاشتم و بیامدم گاهی که زینب خاتون در حالت دهشت و بیم بود و گمان دارم سایر نسوان حرم رسالت و امامت نیز در اینحال حسرت و اندوه و ناله با وی مشارکت داشته باشند بهتر آنکه برخیزی نزد اصحاب شویم و ایشانرا فراهم نمائیم و تا امام علیه السلام در آنخیمه است برویم و صف برکشیم و اظهار خلوص نیت و صدق عقیدت و ثبات قدم و حمیت بکنیم شاید این هول و هیبت از مخدرات اهل بیت برخیزد چه من حالی در جناب زینب خاتون مشاهدت کردم که بیرون از این چاره دیگر نمی‌نگرم حبیب فرمود اطاعت میکنم و در ساعت از جای برجست و بانگ برکشید ای شیران میدان کارزار و ابطال پهنه گیر و دار از خیام خویش بیرون آئید چون این صدا برخاست جوانان بنی هاشم سراسیمه بیرون دویدند و فرمودند ای حبیب باز گوی تا چه گوئی عرض کرد ای آقازادگان گرامی مرا با شما سخنی نیست آسوده بجای خود باز شوید که مرا با دیگر اصحاب سخنی است پس صدای دیگر برکشید ای سپاه با حمیت و شیران روز کارزار و کریهت بیرون آئید پس در همانساعت تمامت اصحاب از جاها بیرون تاختند و در پیرامون حبیب صف برکشیدند و گفتند باز گوی تا فرمان چیست گفت ای یاران اینک هلال است که چنین و چنان مقال آورده است که خواهر آقا و سید شما و سایر اهل و عیال او در حالت دهشت هستند و از شما چنانکه باید مطمئن نیستند و در حمایت و حمیت شما دچار شک و ریب هستند چون این اصحاب دیانت مآب اینکلمات را بشنیدند عرق تشیع و حمیت ایشان در جوش آمد و تیغهای بران را از نیام برکشیدند و دستارها از سرها بر انداختند و گفتند ای حبیب سوگند بآن خداوند که ما را این بهره و نصیبه عطا کرده و بیاری پسر پیغمبرش موفق فرموده است که هرگز از ما رسم بیوفائی نمودار نخواهد شد و بخدا قسم بخواهی دید که با این تیغ آتش افشان خرمن وجود این مردم عنود را بسوزانیم و ایشانرا با اشباح ایشان ملحق میگردانیم و تا جان در تن داریم البته وصیت رسولخدای را در حق اولادش بجای میآوریم فرمود چون حال چنین است با من بیائید تا شما را بدر آن خیمه برم و ثبات قدم شما را معروض دارم شاید این بیم و هراس از قلوب ایشان بدر شود گفتند همه گوش بفرمانیم پس جملگی بجانب آن خیمه رفتند و چون نزدیک شدند همه با آوازی ضعیف و حزین و گریان عرض کردند ای خاتونهای بزرگوار و حرایر فاطمیات اهل بیت رسول خدای همانا با کمال صدق نیت و صفوت طویت در راه حمایت شما دل از جان برگرفته و با دشمنان شما جنگ میکنیم و ایشانرا با تیغ سرافشان در خاک و خون میکشانیم چون امام علیه السلام صدای اصحاب خود را بشنید فرمود ای خواهر بشنوی تا اصحاب من چه گویند آیا نگفتم ایشان در طریق مهر و محبت با من خودداری ندارند و از من جدا نشوند تا جان خود را فدای من گردانند هنگامیکه اینان بیامده اند تا ترا از دهشت و وحشت آسایش دهند تو نیز برخیز و ایشانرا تمجید کن با سایر زنان نیز فرمود ای پردگیان حرم کبریائی شما از ایشان معذرت

بگویند

بگویید و آنچه خواهید بگوئید پس ایشان با صدای گریه و ناله گفتند ای مردان نیکوی روزگار از زنان فاطمیه حمایت کنید و ما را پریشان خاطر و بیمناک نگذارید حبیب و اصحاب چون اینحال را بدیدند چنان ناله برآوردند که زمین از بانگ ناله ایشان بلرزه درآمد و چارپایان را حالت بخشت و خروش برآوردند پس اصحاب کبار مخدرات عصمت شعار را تسلیه دادند و مطمئن ساختند و ایشان با آسایش خیال در خیام خود بگذرانیدند همانا اینحکایت اگرچه در اغلب کتب مقاتل و تواریخ مسطور نیست لکن نمیتوان بر ضعف این روایت اقامه برهان و حجت نمود بلکه بوی صدق نیز از آن استشمام میشود و با حالات و وقایع شب عاشورا هیچ مخالفت ندارد و با حالات حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و کلمات آنحضرت در آنشب که از پسر ملجم علیه اللعنه ضربت بر فرق همایونش رسید شباهت دارد و هم با آنداستان که از رسولخدای صلی الله علیه و آله با ابوذر روی داده شبیه است بلکه اگر حالات سایر ائمه هدی سلام الله علیهم را در لیالی و ایام وفات بسنجند نزدیک برشت

بیان اسامی اصحاب و یاران حضرت سید الشهداء علیهم السلام در صف آرائی روز عاشورا

اسامی این شهدای بزرگ انشاء الله تعالی در مورد خود مسطور میشود و در اینجا موافق پاره روایات که اهل خبر زحمت کشیده و فراهم کرده اند مذکور میشود تا اهل مطالعه را در بدایت حال بصیرتی مختصر حاصل شود بالجمله آنگاه که چون حضرت عباس با درفش کارزار روان شد برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب آنحضرت بدینشمار از دنبالش رهسپار آمدند برادران والاتبارش این شش نفر بودند عبدالله بن علی و جعفر بن علی و عثمان بن علی و ابوبکر بن علی و محمد بن علی و برادرزادگانش مثل قاسم بن حسن و احمد بن حسن و ابوبکر بن حسن و عبدالله بن حسن و حسن بن حسن و بنی اعمامش مثل عبدالله بن مسلم بن عقیل و عبیدالله بن مسلم و اولاد عقیل بن ابیطالب مثل جعفر بن عقیل و عبدالرحمن عقیل و عبدالله بن عقیل و محمد بن عقیل و ابوسعد بن عقیل و موسی بن عقیل و عون بن عقیل و اولاد جعفر بن ابیطالب که از عبدالله بن جعفر بودند مثل عون بن عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله جعفر تمام اقارب آنحضرت که نزدیک بسی تن واز اینجمله هیجده تن از ایشان مستعد میدان محاربت بودند بیامدند و در پیرامون حضرت عباس صف برکشیدند و اسامی سایر اصحاب چنین ثبت است نعیم بن العجلان عمران بن کعب بن مالک الاشجعی حنظله بن عمرو الشیبانی قاسط بن زهیر سوار بن ابی حمیر الفهمی کنانة بن عتیق ضرغامة بن مالک مجمع بن عبدالله العائذی جبلة بن علی الشیبانی عبدالرحمن عبدالله عمرو بن عبدالله الجندعی کردش بن زهیر التغلبی عمرو بن کعب الانصاری عبدالله الغفاری عبدالرحمن بن عروة الغفاری عمار بن حسان الطائی زاهد مولی عمرو الخزاعی اسلم بن کثیر الازدی عبدالله بن ثبیت عبیدالله بن ثبیت العبسی عمرو بن ضبیعه قیس بن منبه مسعود بن حجاج عمار بن ابی سلامة الهمدانی عامر بن مسلم سیف بن مالک زهیر بن بشر الخثعمی حیان بن الحارث زهیر بن سلیم ضحاک بن عبدالله خزیمة بن عمرو الکوفی عقبة بن سمعان عبدالرحمن الارحبی علاس بن عمرو الراسبی بریر بن خضیر الهمدانی زهیر بن حسان الاسدی وهب بن عبدالله الکلبی و قاسط عبید شریح بن عبید عبدالله بن زید البصری عبیدالله بن زید البصری عمرو بن

خالد الازدی سعد بن حنظلة التمیمی عمرو بن عبدالله المذحجی نافع بن هلال البجلی هلال بن نافع الاسدی مسلم بن عوسجة الاسدی عمر بن قرظة الانصاری انیس بن معقل الاصبحی علی بن مظاهر الاسدی حبیب بن مظاهر الاسدی یحیی بن کثیر الانصاری طرماح بن عدی مالک بن دودان هند بن ابی هند ابوثمامة الصیداوی حنظلة بن سعد الشامی سوید بن عمرو بن ابی المطاع الجعفی حجاج بن مسروق یحیی بن سلیم المازنی قرة بن ابی قرة الغفاری مالک بن انس المالکی ابراهیم بن الحصین الاسدی جنادة بن حارث الانصاری عمرو بن جنادة معلی بن معلی معلی بن حنظلة الغفاری عبدالرحمن عروه عابس بن شبیب شاکری شوذب غلام زید بن ثبیتا ابوعمرو النهشلی یزید بن مهاجر احمد بن محمد الهاشمی زهیر بن قین البجلی و بعلاوه ایشان چهار تن در روز عاشورا از لشکر مخالف سعادت شهادت یافتند و بملازمت حضرت پرداختند و ایشان حر بن یزید ریاحی و مصعب بن یزید ریاحی و علی بن حر و غلام حر بودند و دو تن بعد از ظهر باین شرافت نائل شدند یکی مرد سیاح صاحب کشکول آب و دیگر جوان نصرانی که داستانش مذکور است و ده تن از غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که ایشانرا خریده و آزاد فرموده بود و اسامی ایشان از این قرار است سعد غلام نصر غلام حارث غلام منهج غلام محمد بن مقداد غلام عبدالرحمن ابی دجانه غلام قیس بن ربیع غلام اشعث بن سعد غلام عقبه غلام و غلامی ترک و دیگر جون غلام ابی ذر و موافق روایتی جون غلام ابی نصر و اگر این شخص نیز غلامی علیحده باشد اسامی غلامان آن بیابان بلا دوازده تن خواهد بود و در بعضی کتب مسطور است که جون غلام ابی ذر آهنگر بوده است و با این روایت مناسبت اصلاح نمودن او شمشیر امام علیه السلام را معلوم میشود بعضی از محققین مصنفین نوشته اند که از آنچه از اخبار و روایات مستفاد میشود اینست که چون امام حسین علیه السلام از نماز بامداد فراغت یافت و به تعبیه و صف آرائی یاران خود مشغول شد ایشان را برسه فرقه مشخص فرمود اصحاب طرف دست راست در زیر علم زهیر و اصحاب میسره را در زیر رایت حبیب بن مظاهر و اصحاب قلب را در تحت علم بزرگی که در دست حمایت عباس و اقارب و اقوام و عشیرت و برادران و برادرزادگان او بود گذاشت و ده تن غلامان و موالی حضرت در پای رکابش بودند و در هر صورت اسامی لشکری را که در روز عاشورا در رکاب پسر پیغمبر کمر بر میان جان بستند و از دل و جان دل از جان و دل بگسستند و براه حق پیوستند از هفتاد و دو تن تا سیصد تن مرقوم داشته اند و در کتاب انوار القلوب و بعضی کتب دیگر بعدد لشکر و اسامی سرداران و صاحبان مشاغل ایشان اشارت و تصریح رفته است انشاء الله تعالی بعد از نگارش قضیه بامداد عاشورا بهرچه مناسب باشد گذارش میرود

اسامی غلامهای شهید

بیان آماده شدن حضرت سید الشهداء علیه السلام برای قتال مشرکان و کلمات آنحضرت

چون بامداد اندوه نهاد عاشورا چهره نامطبوع برگشود و بروایت اصح جمعه دهم شهر محرم آدای شهادت را برانگاعت برکشیده و امام مظلوم با اینکه مردمی بس قلیل در برابر گروهی بس کثیر داشت از آن شجاعت فطری و موروثی و غیرت و حمیت طبیعی هیچ اندیشه نکرد و با نهایت قوت قلب و استیلای نفس نفیس

انجماعت چنانکه اشارت رفت بمیمنه و میسره و قلب و جناح تقسیم کرده خویشتن چون هزار کوه آهنین بلکه
هزاران کوه و دریا پیش در آستین مهیای جنگ آنگروه زشت کیش بد اندیش آمد و چون از تعبیه صفوف
و ترتیب خیام عصمت نظام بپرداخت بفرمود تا در آن خندق که در شب عاشورا کنده بودند و از نی و هیزم
پر ساخته بودند آتش در زدند تا از لشکر منافقان کسی نتواند روی بخیام آورد و مورخین عظام در بیان این
داستان باختلاف رفته اند بعضی نوشته اند در همانشب بفرمود تا آتش بآن کنده در زدند و برخی نوشته اند
صبح عاشورا که نوبت مبارزت روی داد آتش در آن هیزم بر زدند و شعله برکشید و ممکن است که در هر دو وقت
آتش افروخته باشند و شرایط احتیاط را منظور نموده اند لکن جسارت بعضی از دشمنان و هلاکت و بوار ایشان
بنفرین حضرت امام حسین علیه السلام باید در روز عاشورا روی نموده باشد چه ابن سعد معلوم داد آنحضرت را
در آنشب امان داده و امام علیه السلام و اصحاب کبارش در خیام خود و بکارهای خود و مراتب عبادت و طاعت
و وصیت اشتغال داشتند بالجمله چون صبح عاشورا از گریبان مصایب سر بیرون کشید و بفرمان آنحضرت در آن
کنده آتش در زدند آنحضرت بر اسب در آمد و مصحف در پیش گرفته و دست مبارک بدعا بر داشت و بقول دیگران
چون آنحضرت نماز بگذاشت و بروایت امام زین العابدین علیه السلام چون لشکر عمر بن سعد روی با آنحضرت
نهادند دست بآسمان برکشیده دعای مشهور را که قریب باین مضمون است در حضرت کبریا معروض داشت
بار پروردگارا در هر مصیبت و اندوه محل وثوق و اعتماد من توئی و در هر کرب و سختی امید و رجاء من توئی و
در هنگام نزول هر گونه بلا و محنت محل وثوق و ذخیره من توئی چه بسیار مصیبتهای غم بار و اندوههای تن گداز
که دلها از اقتحام آنها ضعیف میگردید و چاره از چاره اش بیچاره میشد و دوستان اگر دگان تنها میگذاشتند
و دهان و زبان دشمنان از شماتت و سرزنش گردش میداد و من اینجمله را بدرگاه تو فرود آوردم
و به پیشگاه تو شکایت نمودم بواسطه رغبت بحضرت تو بیزاری از دیگران پس تو آنجمله را بر گشودی و کشف
کردی پس توئی ولی هر نعمت و صاحب هر نیکوئی و منتهای هر رغبت الهی چون این مناجات را بپای آورد سلاح
جنگ خویش را طلب کرد و بقول صاحب روضة الشهداء و دیگران چون هر دو صف راست شد آنحضرت
بخیمه آمد و عمامه رسولخدا را که سحاب نام داشت و آن خودی بود از آهن که اطرافش یکوجب بزره داشت و
اطراف گردن و روی را از زخم نیزه و شمشیر محفوظ میداشت و زره رسولخدا را بپوشید و شمشیر رسولخدا را
حمایل کرد و از خیمه بیرون آمد و موافق این روایت بفرمود تا آتش در آن خندق در زدند تا در غوغای جنگ باره
از سپاه کوفه نتوانند بلشکرگاه اندر آیند و چنانکه اشارت شد در اینوقت روی با اصحاب کرد و فرمود همانا
یزدان تعالی اجازت داد تا قتال دهید و جهاد کنید پس بر شما باشد که با شکیبائی اشعار سازید و تا توانید بکوشید
و بروایتی فرمود کلکم شما شربت شهادت مینوشید مگر علی بن الحسین لکن صاحب روضة الشهداء گوید آنحضرت اسلحه
کارزار بپوشید و بر اسب رسولخدا که مرتجز نام داشت سوار شد و روی بمیدان نهاد الی آخر الخبر

بیان افروختن خندق و جسارت ورزیدن
شمر ملعون و جواب یافتن او

چنانکه از حضرت امام زین العابدین در ذیل خبر مسطور مذکور است چون سپاه ابن سعد از جای بجنبیدند
و روی بسوی خیام شریفه نهادند و اطراف لشکرگاه آنحضرت را فرو گرفتند و اسبهای خود را دیرا دیر پیرامون
لشکرگاه بجولان آوردند و نگران شدند که در اطراف خیمه با کنده بکنده اند و از هیزم باکنده اند و در آن آتش
در افکنده اند و شراره آنرا آنگروه شرار بدیدند در عجب شدند شمر بن ذی الجوشن با آوازی سخت
نواز و خشن برکشید ای حسین بآتش دنیا پیش از آتش قیامت عجلت گرفتی امام حسین علیه السلام فرمود
این مرد کیست گویا شمر ذی الجوشن است عرض کردند بلی شمر است امام علیه السلام بدو فرمود ای
پسر زن چراننده بزها تو سزاوارتری که بآتش دوزخ افتاده شوی جناب مسلم بن عوسجه خواست تا تیری
بدو برکشد امام علیه السلام او را از آن کردار منع فرمود مسلم عرض کرد بگذار این ملعون را با تیر بگذرانم
چه او فاسقی است از دشمنان و از اعاظم جباران و ستمکاران و اینک یزدان تعالی ترا در چنین وقت متمکن
ساخته است که او را با تیر دو کنم و تباهش گردانم امام حسین سلام الله علیه فرمود او را مزن که من خوش ندارم
در مقاتلت ابتداء کنم و از اینجاعت سبقت گیرم و بدایت نمایم همانا چون بتأمل بنگرند معلوم میشود که این کردار نیز با کردار
امیر المؤمنین علیه السلام نسبت با پسر ملجم که فرمود کیف اقتل قاتلی مساوی است و امام حسین صلوات الله
علیه چون بید النقمه بتقدیر ایزد بیچون شمر ملعون قاتل آنحضرت میشد مایه بود و متعرض نباشد چه اگر در آنهنگام
تمام خلق جهان بر آن هیکل محسوس تیر و تیغ و نیزه و دشنه بلکه آتش سوزان و سحاب سنگ باران میشدند در تعجبی
نمیرسید و نیز آنحضرت برای اینکه آنجماعت ایذهم فی طغیانهم میخواست تا در محاربت فرماید بر ایشان اتمام حجت شود

بیان مکالمات بریر بن حضیر بفرمان
حضرت امام حسین علیه السلام بالشکر ابن زیاد

محمد بن ابیطالب روایت کرده است که چون لشکر شقاوت مخبر پسر سعد بر مرکبهای خود سوار شده بجانب پسر
پیغمبر رهسپر آمدند و در برابر آنجماعت قلیل صفها بیاراستند مرکب خامس آل عبا را حاضر ساختند و آنحضرت
بر اسب خود برآمد و با چند نفر از یاران گرامی بسوی آنقوم روی آورد و بریر بن حضیر در پیش روی آن حضرت
راه میسپرد امام حسین علیه السلام با او فرمود نزد اینجماعت شو و با ایشان تکلم کن و پند و موعظت بریر
برحسب فرمان امام انس و جان در برابر ایشان برفت و گفت ایقوم از خدای و عذاب دردناک آفریننده افلاک
بترسید همانا بنمردم که شما آماده قتل و قتال و رزم و جدال ایشان شده اید ثقل و عترت حضرت مصطفی هستند
که پشهر و دیار و باکده عقار شما در آمده اند و مهمان شما شده اند و ایشان ذریه عترت و دختران
حرم محترم رسولخدا میباشند پس بیارید آنچه در دل دارید و بگوئید آنچه درباره ایشان بیندیشیده اید که کار
گذارید آن کفار ستمکار جواب دادند میخواهیم تا ایشان را بدست امیر عبیدالله بن زیاد بسپریم و او دیدار
ایشان قاهر و غالب گردانیم تا آنچه رای او علاقه دارد در حق ایشان جاری نماید بریر فرمود آیا راضی نمیشوید
که ایشان را بگذارید تا بجای خویشتن باز شوند و اینگاه زنهار بر ایشان پذیرفتار نمیگردید وای بر شما ایمردم کوفه آیا
فراموش کرده اید آن مکاتیب و پیمانها و عهدهای خود را که برای بیعت و طاعت ایشان بر نهادید و

خدا را بر عهود و پیمانهای خودگواه گرفتید وای بر شما ای گروه ستمکار بجا اهل بیت پیغمبر خویش ایدیا خود خواستار شدید و دعوت کردید و گمان شما این بود که جان خویش را در راه محبت ایشان فدا میکنید چون ایشان بر حسب استدعای شما نزد یاری شما بیامدند هم اکنون میخواهید ایشانرا بدست پسر زیاد لعین بسپارید و بزیر حکم آن خبیث در آورید و اینک ایشانرا از آب فرات باز داشته اید چه بسیار نکوهیده و ناخجسته رعایت و حمایت کردید حق پیغمبر گرامی خود را درباره ذریت و اهل بیت گرام او چه چیز بر شما عارض شد و شقاوت بر شما غالب گشت خدا تعالی شما را هرگز در روز قیامت سیراب نفرماید چه بسیار گروهی تبه کار و نابهنجارید چون بریر این کلمات را بگذاشت چند نفر از آن کفار مردود در جواب او زبان برگشودند و گفتند ما هرگز سخنان ترا نفهم و ندانیم و نمیدانیم تا چه گوئی بریر فرمود سپاس میکنم خدا را که بصیرت و علم مرا در مراتب کفر و عناد شما افزود آنگاه عرض کرد پروردگارا من بیزارم بحضرت تو پناه میبرم و از افعال و اعمال ایشان بیزاری میجویم خداوندا ایشانرا بیکدیگر مبتلا ساز و چنان کن که بکان یکدیگر بیفتند و شمشیرها بجان خود ایشان بگردان تا ملاقات عذاب و عقاب تو بترسند که هیچکه تو بر ایشان خشمناک باشی آنجماعت شقی چون این سخنان بشنیدند تیرهای خود را بدو پران کردند و بریر بجای خود بازشد

بیان خطبهٔ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در روز عاشورا

چون بریر بن خضیر بجای خود بازگشت حضرت امام حسین سلام الله علیه روی بدو نقوم کرده و در برابر ایشان بایستاد و بر صفوف ایشان نگران شده و به صفهای ایشان که مانند سیلاب بر روی هم ریخته و پسر سعد را نگران شد که با نهایت تکبر و تجبر و نخوت و شقاوت با بزرگان اهل کوفه در میان آن لشکر شقاوت اثر بایستاده است آنحضرت برای اتمام حجت و اقامت برهان این خطبهٔ بلیغه و عبارات شریفه را که قریب باین معنی است بر آنگروه قرائت فرمود حمد و ثنا مخصوص بخداوندی است که بقدرت کاملهٔ خود این جهان را بیافرید و سرای فنا و منزل زوال گردانید این دنیای فانی پیوسته مردم خود را متصرف و متغیر میگرداند و از حالی بحالی دیگر منقلب میسازد پس مغرور و فریفته کسی است که دنیای فریبنده اش فریب دهد و بزخارف و حطام بیدوام و دولت با زوال و نعمت ناهنیش مایل و طالب نماید و بدبخت کسی است که دنیا او را بفتنه میندازد و بفریب خود راغب گرداند و بدوستی خود آشفته گرداند پس نباید این جهان ناپایدار شما را بفریب در افکند و مغرور بدارد و چه اعتباری بر آن نیست و رشتهٔ امید هر امیدواری را پاره کند و هر کس بدان مایل گردد از وی بیزار و هر کس بمال آن طمع بربندد خایب و ناکام شود و من شما را اگر امر هستم که بر امری اجتماع ورزیده اید که بواسطهٔ آن پروردگار خود را غضبان داشته اید و خدای تعالی وجه کریم خود را از شما بر گردانیده و عذاب و نکال خود را بر شما وارد ساخته و شما را از رحمت خود دور میگرداند پس چه بسیار پروردگاری نیکوست پروردگار ما و چه بسیار بندگانی بد و ناخجسته اید شما اطاعت خداوند در ظاهر اقرار کردید و برسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایمان آورده پس از آن بکشتن فرزندان

او

او و عترت او هجوم کردید و با آهنگ قتل ایشان بر آمدید همانا شیطان بمکر و فریب خود بر شما چیره شده تا خداوند بزرگ را از خاطرهای شما ببرد پس هلاکت و تبه روزگاری باد شما را و آنچه را که بر آن عزیمت بسته اید انا لله و انا الیه راجعون این جماعت گروهی هستند که بعد از ایمان کافر شدند پس دور بمانند از رحمت خدا قومی که ظالم و ستمکارند چون عمر بن سعد این سخنان معجز نشان و کلمات کامل الحجة و البرهان را بشنید بیمناک شد تا مبادا این مواعظ شافیه در آن قلوب قاسیه اثر کند پس بلشکر خود روی کرد و گفت وای بر شما جواب سخنان وی را باز دهید و زبان بسخن برگشائید زیرا که فرزند پدر خود علی بن ابیطالب است سوگند با خدای اگر امروز و روز دیگر نیز در برابر شما یکسره بایستد و سخن کند و احتجاج نماید هرگز رشتهٔ کلامش گسیخته نگردد و از سخن کردن رنجه و خسته نشود پس کلمات او را جواب باز دهید در اینوقت شمر مطرود پیش آمد و عرض کرد یا حسین این سخنان که بگذاشتی چه بود و کلام خود را بر ما بفهمان فرمود سخن من اینست که از خدای پروردگار خود بترسید و مرا نکشید زیرا که قتل من بر شما حلال نیست و هتک حرمت من از بهر شما مباح نباشد زیرا که من فرزند پیغمبر شما باشم و جده من خدیجه زوجه پیغمبر شما باشد و شاید قول پیغمبر شما بگوش شما رسیده باشد که فرمود حسن و حسین دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت میباشند و بقیه روایت در جای مفید مسطور خواهد شد و بعضی اختلافات در این کلمات نیز در مقام خود روشن میشود

بیان جسارت بعضی از اشقیاء و هلاک ایشان بنفرین سید الشهداء علیه السلام

در بعضی تواریخ مسطور است که بعد از آنکه بفرمان امام علیه السلام آتش از خندق شعله ور گشت و شمر ملعون آن کلمات جسارت آمیز بگفت و جواب بشنید ابن ابی جویریه المزنی اسب بکنار خندق براند و چون آنحالت خندق و شعلهٔ آتش را نظاره کرد در عجب شد و ندا در افکند ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما را بآتش که در دنیا بسوی آن عجلت ورزیدید حسین سلام الله علیه فرمود این مرد کیست عرض کردند ابن ابی جویریه است فرمود آیا مرا بآتش گوشش میکنی با اینکه من بحضرت پروردگاری کریم میروم آنگاه عرض کرد بار خدایا در اینجهان تلخی آتش سوزان را بچشان بمحض آنکه آنحضرت این دعا را بنمود اسب آن مطرود در رمیدن و آغاز سرکشیدن نمود و او را از پشت خویش بر زمین افکند بطوریکه یکپایش در حلقهٔ رکاب بند افتاد و او را همچنان بکشید بر خاک و خاشاک ببائید تا بخندق در افکند و در آتش بسوخت اصحاب حضرت سید الشهداء چون این معجزه بدیدند صدا بتکبیر برکشیدند و از سرعت اجابت دعای آنحضرت خرسند و شاکر گشتند و همی گفتند شگفت دعائی است که باین سرعت قرین اجابت شد و نیز صدائی از آسمان برآمد ای پسر دختر رسول خدا ترا بشارت باد باجابت دعوت مروان بن وائل که از جمله سپاه ابن سعد بود حدیث مینماید که چون من این امور را نگران شدم از مقاتلت آنحضرت کناری گرفتم ابن سعد چون تعلل مرا بدید گفت ترا چه پیش آمد که از قتال حسین روی برتافتی گفتم سوگند با خداوند که من از اهل این بیت و مردم این خاندان چیزی را نگران شدم که تو ندیدی قسم بخدا که هرگز با ایشان جنگ نمیجویم بعد از ابن ابی جویریه تمیم بن حصین فزاری

[margin, beside line 10:] فقال اول ما انتم واسع بکم

[margin, beside "ندا در افکند":] ابشرو یا اصحاب الحسین بالنار

[margin:] اللهم اذقه عذاب النار

[margin:] هلاک ابن جویریه

فزاد

فریاد برداشت ای حسین وای اصحاب حسین آیا نگران این آب فرات نیستید که چون شکم ماهی روشن و موج زن است سوگند با خدای یک قطره از این آب نخواهید نوشید تا گاهی که پیمانه مرگ را فرو کشید امام حسین علیه السلام فرمود کیست این مرد عرض کردند تمیم بن حصین است فرمود وی و پدرش از اهل آتش هستند بار خدایا او را امروز از تشنگی بکش پس تمیم را از اثر دعای آنحضرت چنان صدمت تشنگی در یافت که از اسب در افتاد و در زیر پای سواران جان بداد و از این پیش شماتت عبدالله حصین در حق آنحضرت و هلاکت او که بدین تقریب حکایت داشت مسطور شد اما صاحب روضة الشهداء حکایت افروختن خندق را شب عاشورا منسوب داشته و میگوید چون آتش زبانه برکشید مالک بن عروه بر اسبی برنشست و چنانکه اشارت شد پیش راند و گفت یا حسین پیش از آتش آنجهان این آتش در خوردی امام حسین علیه السلام فرمود ای دشمن خدای دروغ گفتی گمان داری که من به دوزخ میروم و تو در بهشت مسلم بن عوسجه عرض کرد یا بن رسول الله اجازت بده تا تیری بر دهانش بزنم فرمود نمیخواهم در محاربت سبقت کنم لکن تو بنگر تا قدرت خداوند اکبر را بنگری پس آنحضرت روی بسوی قبله کرد و عرض نمود بار خدایا او را بسلاسل عقوبت در آتش بکش و پیش از آنکه با آتش آخرت بازگشت نماید او را از آتش دنیا بچشان فی الحال بحکم دعوت آن مظلوم اثر اجابت ظاهر و پای اسبش بسوراخ موشی اندر رو آن خبیث کاب اسفل متمایل شد و عنان از دستش برفت و پایش در حلقه رکاب بماند و اسب از هر سوی بتاخت تا بکنار خندق آتش رسید و او را از پشت در میان آتش افکند و خود بازگشت و خروش از مردمان برآمد و این معجزه دیگر بود که از امام مظلوم معلوم شد و آنحضرت سجده شکر بجای آورد و بآواز چنانکه هردو لشکر بشنیدند گفت خداوندا ما اهل بیت و ذریه رسول توایم داد ما را از ظالمان بستان در آنوقت عمر بن سعد از ساقه لشکر برسید و محمد بن اشعث بن قیس کندی نزدیک آمد و گفت یا حسین پسر فاطمه از رسول خداوند کدام حشمت و حرمت است که جز تو دیگری را نیست و بقولی گفت ترا با پیغمبر چه خویشی است که بهر ساعت لاف میزنی امام حسین علیه السلام این آیت مبارک را تلاوت کرد إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و بعد از آنکه این آیه شریفه را در مقامات و فضایل آل محمد صلی الله علیه وآله قرائت کرد فرمود سوگند با خدای محمد از آل ابراهیم است و عترت هادیه از آل محمد هستند آنگاه فرمود گوینده این کلمه کدام کس بود گفتند محمد بن اشعث پس آنحضرت از روی غیرت برآشفت و از روی نیاز در حضرت پروردگار بنده نواز مناجات کرد که خداوندا پسر اشعث قطع نسب مرا میکند و مرا پسر پیغمبر نمیداند در همین روز او را دچار ذلتی کن که هرگز از این بعد او را عزیز نگردانی و رگ جانش را قطع کن هنوز تیر دعایش در آسمان نشان نساخته بود که شاهباز قضا از فضای عالم تقدیر در رسید و فوراً در باطن آن پلید باطن تقاضای پلیدی ظاهر شد از مرکب فرود آمده بر قضای حاجت بنشست کژدمی سیاه بحکم خداوند بخلید و سیاه بر عورت او چنان بزد که عنان اختیار از دستش برفت که قدرش شعور عورت نیافت و در میان پلیدی خویش بغلطید و بغلطید تا جان پلیدش از میان پلیدی از قالب پلید بیرون رفت بعد از آن قومی

فقال اللهم أر ابن الاشعث ذلا

پیش

پیش راند و آواز داد یا حسین این آب فرات را می بینی که چون دریای موج آور میکند و بخدا قسم که قطره از آن را نخواهی چشید تا از تشنگی هلاک شوی چون آنحضرت این سخن بشنید آب در دیده بگردانید و عرض کرد بار خدایا او را از تشنگی بکش در حال بدون هیچ سبب اسبش در رمید و ویرا از پشت خود بر پشت زمین افکند آن خبیث برخاست و پیاده از پی اسب دویدن گرفت و عطش بروی چیره گشت و همی الا العطش العطش برآورد و هرچند آب بر لب او میرسانید نمیتوانست از لب تفته بجگر تافته رساند تا در آن صدمت تشنگی و زحمت تافتگی برد و این معجزه دیگر بود که از حضرت سید الشهداء روحی من سواه فداه ظاهر شد لکن در لشکر ابن سعد که ختم الله علی قلوبهم بود مؤثر نگشت

بیان خطبه خواندن حضرت سید الشهداء علیه السلام و خطاب با اشقیاء

در خطب مبارکه جناب سید الشهداء ارواحنا و جنابه فداه با انواع مختلف در کتب تواریخ و اخبار نگارش رفته است و در اینکه این خطب شریفه و بیانات بلیغه از لسان امامت بیان و ولایت بنیان برآمده تنها بجای تردید نیست و بر اهل ذوق و صاحبان السنه فصیحه و سلیقه مستقیمه مکتوم نخواهد ماند اما نمیتوان مسلم گفت که این عبارات و اشارات و خطب رفیعه و بیانات منیعه در همان روز عاشورا روی نموده چه در آن روز زمینه این امر مبهم بود و بر مقاتلت یقین نمیرفت و بعد از آنکه روز بلند گشت و امر بر مقاتلت پیوست چندان مهلت و مدت نبود که این جمله کلمات و عبارات قرائت شود و محفوظ و مضبوط گردد پس ممکن است بعضی از این خطب در سایر ایام و لیالی روی داده است و آنچه بر طریق احتجاج و مواجهه بوده در هنگام تصفیه صفوف و نوبت اقامت علامات جنگ باشد چنانکه ابواسحق اسفراینی خطبه از آنحضرت در همان شب یاد کرده و بعد از آن میگوید آنحضرت رخصت داد تا اصحابش بهر کجا خواهند بروند و دیگر خطبه از آنحضرت مذکور نداشته و ابومخنف را که مذکور داشته قریب بهمین مضمون باشد که مذکور خواهد شد و در منتخب همین خطبه را که اکنون در اینجا مذکور میداریم قبل از روز عاشورا مینویسد و میگوید چون کار بر امام حسین علیه السلام دشوار کردند بپای شد و تکیه بر شمشیر خود کرده و این خطبه را بخواند و آن جماعت سکوت نمودند و چون روز نهم محرم درآمد عمر بن سعد ایشان را بجنگ بخواند الی آخر الحدیث والله تعالی اعلم چنانکه در تاریخ طبری و سایر تواریخ معتبره مسطور است چون شمر پلید در حضرت آن امام مظلوم آن جسارت بگذاشت و آن پاسخ بشنید امام حسین شتر خود را بخواست و بر آن اشتر در از بالا بنشست و در میان هردو صف بیامد و قرآنی برفراز سر بگذاشت و بایستاد و با آوازی بلند که جمله مردمان بشنیدند ندا بر کشید و فرمود در میان من و شما کتاب خدای حاضر و جدم رسول خدای ناظر است ای مردمان در این شتاب مگذارید و سخن من بشنوید تا این مردمان را بآنچه شما را بر من واجب است موعظت کنم و سبب قدوم خود را بدین سرزمین باز گویم و عذر خویش را مکشوف آورم پس اگر عذرم را پذیرفتار شدید و سخنم را تصدیق کردید و با من از در انصاف کار کردید خوشبخت و سعید باشید و از برای شما بر من راهی نخواهد ماند یعنی چون سخنان مرا بشنید و عذر

فقال ایها الناس اسمعوا قولی ولا تعجلوا

مرا بگوش آورید و بدیده انصاف بنگرید برای شما راهی برای اذیت و آزار من نمیماند و بدون علت بهلاکت
من نمیکوشید و بشقاوت سرمدی دچار نمیشوید و اگر نشنیدید و بپذیرفتار نیامدید یعنی بر شما معلوم شد که من
از روی حق سخن نمیکنم وقت از دست شما بیرون نرفته خواهد بود پس آرای پراکنده و امور گذشته خود را
گرد کنید و شرکاء خود را فراهم نمائید و از روی بصیرت کار کنید تا امر شما بر شما پوشیده نماند یعنی از روی
جهل و نادانی بکار اقدام نکنید و چون از راه تعقل و تفکر و مروت و انصاف در آمدید و امر را آشکار ساختید
آنچه روا شمردید در حق من حکم کنید و هیچ مهلت ندهید همانا ولی من خداوندی است که قرآن را فرو فرستاده
و او دوست دار نیکوکاران است همانا در همین کلام و تضمین این آیات شریفه و آیه و اپسین هر کس از روی بصیرت
بنگرد میداند آنحضرت تمام حجت و اثبات حق خود و مظلومیت خود و ظلم و غضب دیگران ابلاغ فرموده است
چون خواهرهای امام علیه السلام اینکلمات را شنیدند بگریستند و صیحه برآوردند و صدای ایشان بگریه و ناله
بلند شد امام حسین سلام الله علیه برادر خود عباس و پسرش علی علیهم السلام را امر فرمود تا بروند و ایشان را
خاموش نمایند و فرمود قسم بجان من گریستن ایشان بسیار خواهد شد و بقولی فرمود گریه شما از بن بعد است
و بروایتی فرمود گریه شما فردا خواهد بود و چون عباس و علی برفتند از ابن عباس یاد کرد و فرمود دور
مباد پسر عباس و از ایزدی این سخن را هنگام گریستن اینجماعت فرمود که ابن عباس عرض میکرد زنان را
که تاب و طاقت ندارند با خود مبر لاجرم در این هنگام که زنها فزع و ناشکیبائی میکردند اینکلام را ابلاغ فرمود در
کتب شیعه این فقره و یاد فرمودن ابن عباس اشارتی نیست و اگر مقرون بصحت باشد نه آنست که آنحضرت
اینکلام را از راه ندامت فرموده باشد زیرا که ندامت فرع جهالت است و آنحضرت بر کلیات و جزئیات
این قضیه و اسیری اهل بیت آگاه و بآنچه خدای میخواست رضا بود ولکن چون ابن عباس نظر بعلم و تجربه ظاهری
خویش از راه دولتخواهی چیزی بعرض رسانیده بود از آنجا که هیچ عملی در حضرت سید الشهداء بی مزد نمیماند
شاید میخواست در اینموقع از ابن عباس و خیرخواهی او و مراتب دانش او در امور ظاهره نام برده باشد
و عرض او را بیقدر نگذارد و شان او را که در حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رتبت منادمت و مشاورت
داشت بر مردمان باز نماید بالجمله چون پردگیان سرای عصمت و طهارت بفرمان آنحضرت خاموش شدند
خدای را ثنا و سپاس بگذاشت و بر خاتم الانبیاء و ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین درود بفرستاد و در آن
حمد و ثنا و درود و سلام و آن عبارات بلیغه و کلام چندان سخن براند که از حد احصا بیرون بود و هرگز
هیچکس چنان منطقی شیرین و خطبه اینگونه بلاغت آئین نشنیده و نخواهد شنید فرمود اما بعد ای مردان کوفه
نسب من باز شناسید پس بنگرید من کیستم یعنی اول در نسب من بیندیشید و پدر و جد و مادرم را از نظر
بگذرانید که من در مهد امامت و نبوت پرورش یافته ام و جگرگوشه پیغمبر خدا و فروغ دیده علی مرتضی
و سرور سینه فاطمه زهرا و نبیره خدیجه کبری و شقیق حسن مجتبی و گوشوار عرش خدا و سید جوانان جنة
المأوی هستم و چون دانستید آنگاه بنگرید من چگونه بزرگواری هستم بعد از آن بخویشتن باز گردید و
او را بنکوهش در سازید یعنی بعد از آنکه مرا شناختید و معلوم ساختید که نفس اماره شما میخواهد

(margin) ثم قال اما بعد فانسبونی فانظروا

شما را

شما را با چون من کسی بمحاربت و مخالفت اندازد و دچار عذاب آخرت گرداند و در این چنین کردار نا
بهنجار و پندار ناصواب عتاب کند درست بنگرید آیا برای شما صلاح و حلال است که مرا بکشید و پرده
حشمت مرا پاره کنید آیا من دختر زاده پیغمبر شما و پسر وصی او و پسر عم او و پسر آنکس که از همه مؤمنان
بخدا و نداوی و پیغمبرش تصدیق بود نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم پدرم نیست آیا جعفر شهید که در بهشت
طیران میکند عم من نیست آیا اینقول را بحد استفاضه نیافته اید که رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق من
و برادرم فرموده شما دو سید جوانان اهل بهشت هستید و روشنی چشم اهل سنت و جماعت پس اگر مرا بآنچه
میگویم و سخن حق و درست است تصدیق میکنید و سوگند با خدای از آنزمان که بدانستم خدایتعالی
دروغ را دشمن میدارد و هرگز بسخن دروغ سخن نکرده ام و اگر سخن مرا باور ندارید و معتقد بر راستی
نیستید از مردم در میان شما مردمی حاضرند که از حقیقت امر از ایشان بپرسید تا شما را خبر دهند از جابر بن عبد الله
انصاری و ابو سعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک سؤال کنید تا همگی
شما را خبر دهند که ایشان اینحدیث را بگوش خود شان از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده اند آیا
در اینجمله که برشمردم و شما را بازنمودم هیچیک نمیتواند شما را از ریختن خون من حاجز و حایل گردد از این وقت
شمر ملعون برای اینکه مردم را از اغلوطه دید و از اندیشه آنحضرت و کلمات آنحضرت باز دارد و آنکلمات
معجز سمات را بیموقع نماید زبان برگشود و گفت و هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول و بروایتی
گفت انا اعبد الله علی حرف ان کنت ادری ما تقول معلوم باد حرف در لغت بر چند معنی رسیده است
و از جمله آن معانی دو معنی در اینمقام مناسبت دارد یکی بمعنی شک و شبهت و تردد است و دیگر بمعنی
وجه واحد و جهت تنها است چنانکه در این آیه شریفه وارد است و شاید شمر هم اینمعنی را خواسته است
و من الناس من یعبد الله علی حرف الی آخرها و حاصل مراد از این آیه شریفه اینست که مقصود از مردمان
کسی است که خدا را با شک و شبهت عبادت میکند یعنی بر نبوت رسول خدای یقین نمینماید و بقول آن
حضرت از روی جزم عزم نمیکند یا اینکه خدا را از جهت واحد پرستش مینماید مثلا در خلوت عبادت میکند
و در ظاهر نمیکند و در حال خوشی و وسعت و مغفرت خدا را یاد میکند و در زمان ضرر و زیان نمیکند
یا بعکس این رفتار مینماید پس اگر بر مراد و اختیری در نفس و مال و عیال او بآنچیز مطمئن میشود و در معنی
خوشنود میباشد و اگر فتنه و بلا و مصیبتی بر وی روی دهد بواسطه شک و تردیدی که در دین دارد بدیگر
بر میگردد و این چنین کس در دنیا و آخرت زیانکار است و عمل او زیانکاری آشکار است ظاهر معنی آیه
شریفه اینست و چون با این تقریر و بیان معنای حرف معلوم شد در کلام شمر دو احتمال میرود یعنی میتوان
مقصود او را بر دو احتمال حمل نمود اول آنکه مرجع ضمیر هو یعبد الله شاید خود شمر باشد و مانند روایت بلفظ
انا اعبد حمل نماید برای التباس چنانکه در کلام خدای ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین بر حسب
قاعده بایستی ان غضب الله علی باشد لکن بواسطه رفع التباس و اشتباه متکلم این کلام علیها فرموده و این
یکی از نکات علم بیان است و شاید از روی التفات بوده باشد که از متکلم بسوی غایب التفات نموده

(margin) کلمات شمر ملعون

و این

واینوجه برای آنست که التفات در ابتدای کلام صحیح بوده باشد وبنابراین تقدیر مراد شمر از این کلام
اینست که خدا را در رسالت پیغمبر از روی شک وشبهت عبادت کرده باشم اگر فهمیده باشم که حسین چه میگوید
یعنی در اسلام از جمله کافران باشم که اگر کلام او را فهمیده باشم یعنی بهیچوجه کلام او را نفهمیدم واگر در این
سخن دروغگوی باشم از کافران محسوب باشم چنانکه در مقام مخاصمه یا انکار مطلبی میگویند خدا را بت
قرار داده باشم یا بت را بجای خدای پرستش کرده باشم اگر تو این سخن را راست گفته باشی یا من انکار کرده
باشم یا این سخن گفته باشم یعنی تو دروغ میگوئی ومن انکار نکرده‌ام واین سخن نگفته‌ام وسخن حبیب بن مظاهر
که بشمر فرمود سوگند با خدای من میدانم هفتاد دفعه تو بخدا از روی شک در رسالت پیغمبر خدا عبادت کرده
یعنی یکدفعه بخدای کافر نشده بلکه بسیار کافر ومشرک شده باشی دیگر اینکه شاید مراد از ضمیر هو عبارت از
جناب امام حسین باشد وحاصل کلام شمر اینست که حسین آنچه میگوید میداند واگر دانسته باشد که چه میگوید
از انکسانی باشد که از روی شک بخدا عبادت کننده هست واگر بروایت دوم برویم که گفت انا اعبد الله
علی حرف یعنی من خدا را عبادت میکنم از روی شک وشبهت التباس در معنی نمیرود واگر بگوئیم وهو یعبد الله
علی حرف ان کان یدری ما تقول چنانکه در بعضی نسخ تقول بصیغه مخاطب وارد است مؤید مطلب مسطور است
یعنی شمر گفت خدا را بر حرفی پرستش کرده باشد یا کرده باشم اگر چنانکه بدانم یا بداند تو چه میگوئی بالجمله حبیب بن
مظاهر چون اینگونه مقال را از آن بدسگال بشنید برآشفت وگفت سوگند با خدای من چنان ترا بی توفیق می‌بینم — فقال له والله انی لاراک
که خدا را بر هفتاد حرف بندگی مینمائی ومن ترا شهادت میدهم که راست میگوئی ونمیدانی که این بزرگوار چه میفرماید
چه خدایتعالی بر دل تو مهر برزده است وچنان قساوت وشقاوت بر دلت استیلا یافته است که گنجایش
حرف حق وکلام صدق را نگذاشته است الی بعد از آن امام حسین علیه السلام آنمردم شقی را مخاطب ساخته فرمود
ثم قال لهم فان کنتم فی شک — اگر شما را در این سخن که از رسول خدای صلی الله علیه وآله باز نمودم شکی وشبهتی میرود آیا شما را در این مطلب نیز
شک وشبهتی است که من فرزند دختر پیغمبر شما هستم سوگند با خدای در میان مشرق ومغرب جهان امروز غیر از من
فرزند دختر پیغمبر در میان شما امت ودیگران نیست وای بر شما آیا من از شما کسی را بناحق کشته‌ام ودر روایتی فرمود مرا
خبر دهید آیا شما از من مطالبه خونی را که من ریخته باشم یا مالی را که از شما تباه وضایع کرده باشم یا کسی را بجراحتی
آسیب رسانیده باشم میکنید وهمی خواهید مرا قصاص نمائید ودر عوض آنخون بکشید یا جراحت کنید چون
آنقوم آنکلمات صدق آیات واحتجاج جنابیه تذویر ولجاج را بشنیدند جوابی نیافتند وبجمله خاموش شدند وهیچکس
یک کلمه سخن نکرد وآنحضرت چون چنین دید ندا برکشید ای شبث بن ربعی وای حجار بن ابجر وای قیس بن اشعث
وای یزید بن حارث آیا شما ننوشتید تا بر شما قدوم نمایم وبقولی فرمود مگر شما بمن مکتوب نکردید که میوه‌های فضاهای
ما رسیده وصحراها وبوستانهای ما سبز وخرم گردیده است واگر باین دیار رهسپار شوی بر لشکری آماده و
مهیا وارد میشوی که برای حمایت تو بپا ایستاده الخ گفتند ما انکار نکرده‌ایم آنحضرت فرمود آری چنین کردید بعد
از آن فرمود اگر اکنون از قدوم من کراهت یافته اید مرا بگذارید بهر کجای زمین که مرا ایمنی باشد بروم ایوقت
قیس بن اشعث عرض کرد آیا بحکم پسر عمت یعنی ابن زیاد اندر نمیشوی چه تو آنچه محبوب تو باشد نخواهی دید

امام حسین علیه السلام فرمود تو برادر برادر خود هستی آیا هیچ میخواهی که جماعت بنی هاشم ترا بیش از خون مسلم بن
عقیل مطالبه نمایند یعنی برادرت محمد بن اشعث مسلم بن عقیل را فریب داد ونزد ابن زیاد برد وابن زیاد او را
بکشت ومحمد را این خون بر گردن است وبنی هاشم از وی مطالبه خواهند کرد وهم اکنون میخواهی خون مرا
نیز بگردن بگیری ودر روایتی قیس بن اشعث مردود گفت سخنان ترا نمیدانیم ونمی فهمیم آنچه میگوئی لکن اکنون
سر باطاعت حکم پسر عمهای خود درآور که بجز نیکوئی چیزی دیگر نخواهی دید وهرچه میل اندر دست داری از
فقال لهم الحسین لا والله لا اعطیکم — ایشان دریابی امام حسین علیه السلام فرمود لا والله هرگز از روی ذلت وخواری دست بدست ایشان نهم
وچون بندگان وعاجزان بطاعت شما اقرار ننمایم ودر روایتی فرمود مانند بندگان وعاجزان از جنگ شما
فرار نکنم ای بندگان خدای پناه میبرم بپروردگار خود وپروردگار شما از اینکه مرا بهتان وافترا دچار
گردانید به پروردگار خود وشما پناه میبرم از هر متکبری سرکش که بروز حساب ایمان نداشته باشد الی آنگاه آن
حضرت از شتر خود فرود آمد وغلام خود عقبة بن سمعان را فرمان داد تا شترش را عقال برنهاد وسبط ابن جوزی
در تذکره خود میگوید چون آنحضرت رؤسای کوفه را خطاب نمود وفرمود آیا بمن مکتوب نکردید وگفتند
ندانیم چه گوئی حر بن یزید یربوعی که از بزرگان ایشان بود عرض کرد آری سوگند با خدای ما بتو نوشتیم وما همان
کسان هستیم که ترا باینجا آوردیم الی آخر الحکایه علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه مینویسد این کلام از آنحضرت است
یعنی اینکه با اهل کوفه فرمود آیا شما بمن ننوشتید که میوه‌ها رسیده وزمین وزمان سبز وخرم گردیده تا
آخر آن واینکه مکرر فرموده است محض اتمام حجت است بآن قوم ودفع شبهت ایشان است یعنی حجت
ایشان را باز نماید تا بدانند کدام کس حرب میکنند ودنیا وآخرت خویش را تباه میگردانند ودست از حرب
آنحضرت ووبال خود بردارند ودر حقیقت این نیز یک نوع مرحمتی نسبت بآنمردم با ضلالت بود والبته
از اینکلمات پاره بهوش میگرائیدند وبعضی چون حر وامثال او بیاری آنحضرت می‌پیوستند وبعضی پوشیده
از محاربت آنحضرت بهر صورت که توانستند کناری میگرفتند وشریک در آن امر نمیشدند وبعنایت آنحضرت
از عقوبت ابدی خلاص میشدند واغلب آنمردم که در صحرای کربلا حاضر شدند تا آنوقت نمیدانستند بحرب
که آنکس میروند بلکه شنیده بودند مردی بر خلیفه روزگار خروج کرده است وجهاد با او ودفع شر او از
اسلام واجب است خدا کو خدا جوهمی تاختند خداوند کشتند ونشناختند ودر لهوف بکار مسطور است
که چون اصحاب ابن سعد سوار شدند امام حسین علیه السلام بریر بن خضیر را بفرستاد تا ایشان را موعظت نمود
وفرمود ایقوم از خدای بترسید چه ثقل وعترت محمد صلی الله علیه وآله در میان شما بامداد کرده‌اند اینک
ذریه آنحضرت وعترت ودختران وحرم محترم اوست پس باز گوئید چه در خیال دارید وبا ایشان خواستار
کدام گونه رفتارید گفتند همیخواهیم امیر عبیدالله بن زیاد را بر ایشان مسلط سازیم تا آنچه خود بصواب شمارد
در حق ایشان حکم براند بریر گفت آیا قبول نمیکنید از ایشان که بهمان مکانیکه از آنجا بیامده‌اند باز گردند ای
بر شما ای مردم کوفه آیا فراموش کردید مکاتیب خود را وآن عهدها وپیمانها که با ایشان برنهادید وخدا را
بر آنجمله گواه گرفتید ایوای بر شما آیا اهل بیت پیغمبر خود را دعوت نمودید وچنان عهد وشرط برنهادید که

در حمایت و رعایت ایشان جان خود را در حضور ایشان نثار میکنید و چون ایشان بدعوتهای شما و عهود شما بیامدند ایشانرا بمردم ابن زیاد تسلیم کردید و از نوشیدن آب فرات طرد و منع نمودید بسیار بد [illegible] با عترت پیغمبر خود در رفتار نمودید چیست شما را خداوند شما را در روز قیامت آب ننوشاند چه بسیار بد مردمی باشید چون سخنان بریر باینجا پیوست تنی چند زبان برگشودند و گفتند ای مرد نمیدانیم تا چه گوئی بریر گفت سپاس خداوند را که بصیرت مرا در حق شما بیفزود خداوندا من از کردار اینقوم بحضرت تو بیزاری میجویم بار خدایا ایشانرا متفرق گردان و بنصال ضلال در سپار تا در حضرت تو در آیند کاینکه بر ایشان غضبان باشی آن جماعت تیرها بدو روان داشتند و بریر بجای خود بازشد و امام حسین بیامد و آن خطبه مذکوره را قرائت کرد و در روایتی دیگر است که بریر بن حضیر عرض کرد یا بن رسول الله اجازت فرمای نزد اینمردم شوم و نصیحتی چند که دانم بگویم بریر را اجازت فرمود و او برفت و آن سخنانرا که ازین پیش در بیان منع آب مسطور شد بگفت و جواب بشنید و بازشد و امام علیه السلام بر راحله خود برآمد و نزد آنقوم شد و خطبه مسطوره را بفرمود و ازین پیش پاره کلمات بریر اشارت شد که قریب باین مضمون است ممکن است برای اتمام حجت و تنبه آنجماعت مکرر گفته باشد و ممکن است مقامات آنرا مختلف نوشته باشند و مکرر باشد

بیان بعضی کلمات زهیر بن القین
علیه الرحمه در خطاب بلشکر ابن زیاد

چنانکه اشارت کردیم در کتب تواریخ و اخبار در نقل کلمات و مخاطبات جناب بریر باختلاف رفته اند و سبب آن را بازنمودیم و در آنمقام نیز پاره کلمات آنجناب اشارت رفت تا بقدر امکان چیزی ساقط نشود و در این کلمات زهیر بن القین و مورد استعمال آن اختلاف ورزیده اند در تاریخ ابن اثیر و مقتل ابی مخنف و بعضی کتب دیگر نوشته اند چون حضرت سید الشهداء از قرائت آن خطبه بپرداخت و بازشد و از شتر بزیر آمد و شتر را زانو بربستند زهیر بن القین بر اسب سوار و سلاح کار زار بیرون آمد و گفت ای اهل کوفه از عذاب خدای بپرهیزید و از عقوبت یزدان قهار فرار کنید همانا مسلمانانرا بر مسلمان حق پند و نصیحت است و تا گاهی که در میان ما حکومت شمشیر نرسیده و تیغ بخون همدیگر نکشیم بر یکدین و آئین هستیم و همه امت یک پیغمبر و برادران دینی یکدیگریم و چون شمشیر مخالفت در میان آید و کار بمباینت و مغایرت انجامد آن حرمت از میان بشود و آنوقت ما امتی دیگر و شما امتی دیگر باشید همانا یزدان تعالی ما را در مورد ابتلا و امتحان در آورده و ذریت پیغمبر را میزان آزمایش ما بفرموده تا بنگرد ما و شما با ذریه پیغمبرش چگونه معاملت نمائیم و من اکنون صلاح دنیا و آخرت شما را در این می بینم که یاری و همراهی پسر پیغمبر خودتان برآئید و ابن زیاد ملعون را که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را بکشت مخذول و تنها بگذارید همانا امثال قبیحه و افعال وقیحه او و پدرش با اشراف قوم و قراء روزگار مانند حجر بن عدی و اشباه او و هانی بن عروه و امثال او و دیگران نگران شده اید و ازین طاغی پسر طاغیه عبیدالله بن زیاد هرگز جز بدی و سوء سیرت و زبونی سریرت مشاهدت نخواهید کرد چشمهای شما را همی برکنده و کور نماید و دستها و پایهای شما را ببرد و شما را مثله نماید و گوش و بینی و لب ببرد

فقال ایها الناس [illegible]

وبردار

و بردار برزند چون آنجماعت شقاوت آیت این سخنان از ایشان بشنیدند پرده غشاوت ظلمت بر قلوب ایشان چیره تر شد و زبان بدشنام زهیر و تمجید پسر زیاد برگشودند و گفتند ازین سخنان لب فرو بند سوگند با خداوند دادار ازینمکان قدمی بر نداریم تا صاحب تو و هر کس را که با اوست بکشیم یا اینکه ایشانرا بسلامت نزد عبیدالله بن زیاد بفرستیم یعنی با یزید بیعت کنند و سالماً نزد عبیدالله بن زیاد روند زهیر بن القین در جواب ایشان گفت ای بندگان یزدان نیک بدانید که فرزندان فاطمه زهرا بمودت و نصرت از پسر سمیه سزاوارترند واگر بنصرت او پای نمیگذارید شما را بخدای پناه میبرم که با وی جنگ بورزید او را و پسر عمش یزید بن معویه را باهم بگذارید قسم بجان خودم یزید در طاعت شما بدون قتل حسین از شما خوشنود میشود اینوقت شمر مرد و تیری بجانب زهیر پران ساخت و گفت خاموش باش که از پرگوئی خود ما را خسته گردانیدی جناب زهیر بدو گفت ای پسر آنکس که بر پاشنه خود همیشه میشاشید مرا با تو چون بهیمه روی سخن نیست و تو بهیمه بیش نیستی سوگند بخدای گمان نمیکنم که تو بر دو آیت از کتاب یزدان عارف و عالم باشی و ترا برسوائی و عذاب دردناک روز قیامت بشارت باد شمر گفت خدای ترا و صاحب ترا تا ساعتی دیگر بخواهد کشت زهیر گفت آیا مرا بمرگ بیم میدهی سوگند بخدای مردن با او را دوست تر میدارم از زیستن با شما را بعد از آن زهیر ندا برکشید و گفت ایگروه مردمان بسخن این جلف جافی فریب مخورید و دین خود را از دست مدهید سوگند بخدای فردای قیامت بشفاعت جد اینحضرت برخوردار نمیشوید قومی که ذریه او را بکشتند و یاران او را بقتل رسانیدند و آنانرا که شر دشمنانرا از اهل بیت او دفع همیکردند از پای در آوردند همیشه جای اینگروه ستمکاره در آتش دوزخ است در اینوقت مردی از جانب امام حسین علیه السلام بیامد و با زهیر گفت امام حسین ترا میخواند و میفرماید بازگرد قسم بجان من شرط نصیحت و موعظت بپای گذاشتی و نیکو سخن کردی زهیر بن القین چون امر آنحضرت را بدانست بحضرتش بازگشت و بعضی این مکالمات را بعد از خطبه دیگر آنحضرت نوشته اند

بیان خطبه دیگر حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه در خطاب باهل کوفه

صاحب مناقب و ابن طاوس و صاحب احتجاج و گروهی از مورخین و مصنفین شیعی و سنی خطبه دیگر از جگر گوشه پیغمبر نقل کرده اند که از کمال فصاحت و جمال بلاغت و اسلوب عبارت و امعان اشارت بر مرتبه جای کرده که زبان واصفان فصیح و بیان مداحان بلیغ را آنقدرت و بضاعت نیست که از عهده تقریر و تحریر عشری از اعشار و یکی از هزار درجات فصاحت و بلاغت آن برآیند و قلم نویسندگان جهان از ادراک مدح و فضل آن عاجز و حیران است در مقام اتمام حجت و حلاوت الفاظ و فصاحت کلمات و بلاغت عبارات برتر از کلام کاینات و فرود تر از کلام خالق ممکنات است لکن درباره فقرات این خطبه مبارکه در روایات کتب مختلفه اندک اختلافی است اگرچه بآن اندازه نیست که در اصل مراد و مقصود اختلالی رساند بلکه در بعضی از عبارات آن خطبه مبارکه زیاده و نقصان و طول و اختصاری در الفاظ موجود است از اینروی در کتاب بکار هر یکی را موافق روایتی که بوده اند علیحده نقل کرده و بهتر آن است که این خطبه مبارکه

نوعی

بنوعی مسطور آید که در کتاب در میان روایت راویان شامل قدری جامع باشد و غالب الفاظ در ذیل این نقل
مذکور آید تا ناظران را در معنای لغات آن شبهتی نماند و نیز اگر هر یک را جداگانه مذکور میداشتیم و بترجمه
آن اشارت میکردیم موجب طول کلام میگشت بالجمله صاحب مناقب بسند خود از عبدالله روایت کند که چون
عمر بن سعد لشکر خود را بیاراست و ایشان را فرمان جنگ داد و آن لشکر شقاوت مجز از جای خود حرکت کردند
و از هر سوی بمعسکر آنحضرت روی آوردند و از چهار طرف ایشان را احاطه کردند امام حسین علیه السلام از میان
یاران خود بیرون آمد و بانگ و هیاهو و غوغا و هلهلهٔ آن سپاه روی سیاه را بدید امر فرمود تا خاموش شوند
تا حجت خدا را بر ایشان تمام فرماید و آن جماعت اتفاقی بکلام امام علیه السلام نمیکردند و از استماع آن امتناع
مینمودند و بروایتی بعد از آنکه آنحضرت از قرائت آن خطبه بپرداخت و از شتر بزیر آمد و بفرمود تا عقال کردند
و بر اسب و بقولی بر جناح که نام اسب آنحضرت است بر نشست مردمان کوفه صداها برکشیده بودند فرمود
اندکی خاموش باشید تا حجت باز نمایم و آن جماعت را غوغا و همهمه همی برافزود و اطاعت فرمان نمیکردند فرمود
وای بر شما چیست شما را که ساکت نمیشوید و گوش بسخن من نمیسپارید تا کلمات مرا بشنوید با اینکه من شما را برای
رشادت و راستی دعوت میکنم پس هر کس مرا اطاعت نماید از جملهٔ رشدیافتگان و رستگاران است
و هر کس سر از امر من برتابد و در حضرت من عصیان بورزد از زمرهٔ هلاک شدگان و گمراهان باشد و شما تمامت
بر خلاف امر من میروید و گوش بفرمان من نمیسپارید بدرستیکه بطون شما از طعامهای حرام پر شده و بر قلوب
شما مهر شقاوت و قساوت بر زده اند وای بر شما آیا هیچ از در انصاف بیرون نمیشوید آیا گوش بسخن من
نمیدهید تا راه حق بشما باز نمایم چون آن جماعت شرارت سریرت این کلمات را از آنحضرت بشنیدند زبان بمذمت
و ملامت یکدیگر برکشیدند و گفتند خاموش گردید تا سخن وی را بشنویم چون خاموش شدند امام علیه السلام
این خطبه را که حاوی قدر جامع این روایات است بر آن قوم فرو خواند و معنی آن بفارسی نزدیک باینست
ثم قال تبا لكم ايتها الجماعة وترحا ای جماعت هلاکت و خسارت و زیانکاری و مرگ و شدت باد شما را همانا در آن هنگام که حیران و سرگردان
و از بیم دشمن ترسان و لرزان بودید آرزومندی خود در آشکارا ساختید و از ما پناه و اعانت خواستید
و بفریادرسی خویشتن بخواندید و ما دعوت شما را اجابت کردیم و برای اغاثهٔ شما مهیا و آماده شدیم و در دا
رسی شما عجلت ورزیدیم و چون برای نصرت شما بدیار شما در آمدیم همان شمشیر که از برکت ما داشتید بر روی ما
برکشیدید و آن آتش که بر دشمنان خویش و شما افروخته خواستیم بر روی ما شعله ور ساختید پس از روی ما
گشتید و بنصرت دشمنان خویش پرداختید و دوستان خود را دست بگذاشتید و بر روی ایشان شمشیر
برکشیدید و معین و بازوی دشمنان خود شدید بدون اینکه از این جماعت عدالتی دیده باشید یا چشم داشتی
و امیدی در ایشان سراغ کرده باشید که در آینده شما را سودی رساند مگر قدر قلیل و چیزی اندک و بی منفعت
که از مال حرام دنیا بشما خواهند رسانید و معیشت و زندگی بد و ناستوده که در آن طمع بسته اید و چشیده اید
و بجهت آن بر روی ما شمشیر کشیده اید بی اینکه از ما بدعتی در دین صدور یافته باشد یا ضعف و سستی از رای
ما نمودار گشته یا گناهی از ما نسبت بشما ظهور یافته باشد پس از چه روی بدین دلها و هواهای گمراه شما با دلگیری

ما را ناخوش و دشمن داشتید و دست باز داشتید و لشکرها بدفع ما برگماشتید و از یاری ما روی برتافتید
و آمادهٔ جنگ ما شدید با اینکه برای هیچکس بر روی شما شمشیری نیاخته بود و هنوز سیوف دشمنان در نیام
خود جای داشت و قلوب شما آرام و آرا شما ساکن بود و هنوز در جهاد با دشمنان ترسان و لرزان نبودید
و اگر خلافت و اندیشهٔ سلطنت دشمنان شما هنوز استوار و برقرار نگشته است و اکنون که نصرت میکنید
باری دشمنی نورزید در اول امر مانند مگسها از هر طرف به بیعت و طاعت ما هجوم کردید و پروانه گردید پروانه
وار بشمع شبستان بیعت ما راغب و مشتاق شدید و از آن پیش که پر و بال شما در شعلهٔ چراغ نصرت و
طاعت بسوزد از روی سفاهت و ضلالت بیعت ما را شکستید زشت و نکوهیده باد روی شما و دوری
باد شما را از رحمت و کرامت خدا و هلاکت باد شما را که بقیهٔ احزاب هستید و از طاغیان و ستمکاران امت
باشید و از نجبای قبایل و کرام ایشان بیرون شدید و کسانی هستید که از قرآن یزدان روی بگردانیده
و از پس پشت انداختید و بآنچه مدلول کتاب خدای است عمل نمیکنید و در زمرهٔ گناهکاران و لشکر شیطان
و تحریف نمایندهٔ قرآن و ماحی شریعت مصطفی و قاتل اولاد انبیا و عترت اوصیا باشید و شیطان
رجیم دلهای شما را آشیانهٔ وسوسهٔ خود ساخته و کسانی هستید که چراغهای هدایت را خاموش نموده اید
و در کلمات خود درشتگوی هستید و عاصیان قبایل و گناهکاران طوایف باشید زنازادگان را بانساب خود
ملحق سازید و این کنایه از الحاق ابن زیاد بمعویه است و مؤمنان را آزار رسانید و یاوران آنان هستید
که دین یزدان را استهزا نمایند و قرآن معجز نمای را بدروغ و سحر نسبت دهند چه بسیار زشت و ناخجسته توشه که
از بهر خویشتن از پیش بفرستادید و نکوهیده ذخیره که از بهر آخرت گشت نموده اید چه بسبب همان افعال و همان
توشه و ذخیره غضب و سخط خدای بر ایشان فرود میآید و در عذابی دردناک و رنجی مؤبد مخلد بخواهید زیست
آیا بر مواعید پسر حرب و متابعان او اعتماد ورزیده اید و بر کسی که پدران او بر رسول خدای و جماعت مسلمان
بجنگ و قتال روزگار میسپردند تکیه نموده اید و ما را که عترت او هستیم تنها و بی یاور میگذارید آری قسم بخدای
پیوسته مکر و حیله در میان شما معروف و معهود است چه بر این شیمت و نقض عهد و پیمان عادت کرده اید
و خمیرمایهٔ شما بر آن سرشته گشته و عروق شما بر مکر و بیوفائی و غدر و حیله پیوند گرفته است و این صفت عدم
وفا و عدم غیرت را از قدیم الایام از پدران خود بوراثت دارید و از شما بفرزندان شما میراث میرسد قلوب
شما در عدم وفا ثابت و استوار است و هرگز زنگ بیوفائی از دلهای شما زدوده و نابود نخواهد گشت و پردهٔ
کوری و گمراهی چنان شما را فرو گرفته است که هرگز برداشته نخواهد شد شما مانند درختی هستید که بغدر و مکر
سر برآورده و بیخ فرو برده و شاخه برآورده و ناظران را از خباثت و نکوهیدگی آن کراهت و ملالت افتد
و از وی بدارش اند و هناک کردند و مانند آن درخت پلید هستید که چون آن باغبان که او را پرورش داد
و بثمر رسانید بخواهد میوه از آن بدهان برد در گلویش جایگیر گردد لکن آنکسان که خواهند بظلم و ستم بخورند
گوارا افتد و خبیث ترین توشه های مسافران و لقمهٔ کشیدگان هستید مانند آب گرم که دل مردم تشنه را سرد و
سیراب نمیکند و مانند لقمهٔ طعامی هستید که غاصبان آن و آنانکه گمراه نماینده باشند تا آنانی شما را میخورند

واز دین خدای و راه راست شما را باز میدارد و لعنت خدای بر آنان باد که پیمان بر نهادند و عهد بربستند و بشکنند
و در عهد خود ثابت قدم و راسخ نمانند و سوگندهای خود را بعد از آنکه محکم ساختند درهم میشکنند و حال اینکه
خدای را بر آن پیمان و ایمان کفیل و گواه گرفته بودند بخدا سوگند شما همان کسان هستید که عهد و پیمان خویش را
بعد از آنکه استوار نمودید بشکستید و خداوند بر اینگونه مردمان نگران است و بر ایشان حکم بخواهد راند سوگند
بخدای که آن زنازاده فرزند زنازاده یعنی زیاد بن ابیه ما را در میان دو کار ناخجسته و خصلت ناستوده مخیر
ساخته است یعنی ترتیب امر را بطوری داده و ما را بطوری ناچار ساخته که از قبول یکی از این دو کار ناگزیریم و
و آن دو خصلت قبیح عبارت از آنست که یا باید تن به بیعت بدهیم و از کشتن ما دست بدارد و این ذلت را
متحمل شویم یا قبول نکنیم و ما را بکشد هیهات هرگز بار ذلت و هوان بر گردن نگذاریم خدای و رسول خدای
و جماعت مؤمنان قبول این ذلت و خواری را از ما منع کرده اند و چگونه تواند بود که آنکسانی که پدران ایشان
بجمله ستوده و نیکوکار و مادرهای ایشان صاحبان عصمت و طهارت هستند و دارایان گوهر حمیت و غیرت
و نفوسی که ذلت پذیرفتار نبوده اند هرگز کشته شدن در راه رضای یزدان از لیسان کریمان و بزرگواران
جهان از دست نمیگذارند و مردن بر طریقت لئام امام را اختیار نمیکنند کنایت از اینکه کشته شدن در راه
حضرت احدیت و عدم قبول ذلت اطاعت مردم ناکس عین سعادت است و ما که پدر در پدر تا بآدم ابی البشر
دارای نفوس ابیه و گوهر کریم و اصل جلیل و فرع جمیل و با ذات اهل جهان و بزرگ بزرگان کیهان بوده ایم
چگونه سر باطاعت مردمی که هر دو کافر و زنازاده و غاصب حقوق مسلمانان و جاذب اموال بیوه زنان میشویم
و حق را از دست میدهیم و چنین ذلت را بر خویشتن میخریم بلکه با این جماعت بزرگوار که یاری مرا اختیار کرده اند
و در نصرت من ثابت قدم هستند با شما جهاد خواهیم نمود و با وجود قلت بضاعت و اندک بودن سامان
و یاران دست از قتال شما نخواهیم کشید اکنون حجت بر شما تمام کردم و با خویشاوندان خود با شما جنگ
بخواهم داد و اینکلمات بلاغت آیات را باین اشعار فروه که معروف و در کتب مقاتل مشهور و مذکور و قریب
باین معنی است مذیل گردانیده و حاصل مضامین آن ابیات اینست اگر ما بر شما غالب شویم و فرار دهیم امری فان نغلب فغلابون قدما
عجب و غریب نیست زیرا که پیوسته عادت شما بر این رفته است که همواره از ما مغلوب باشید و در حضور ما
گریزان گردید و اگر ما مغلوب شما شویم باز از شما دست برنمیداریم و تا از اینجهان روی برنتابیم از شما روی بر
نخواهیم تافت و جانب فرار نخواهیم گرفت و عادت و سرشت ما هرگز چنان نبوده است که از جنگ و ستیز
و شمشیر تیز و آویز و خونریز و کارزار دشمنان نابکار ترسان باشیم و هرگز از بیم دشمن روی بفرار ننهاده ایم
و هیچوقت مغلوب دشمن نشده ایم بلکه وصول مرگ و منیت ما اسباب حصول دولت دشمنان ماست یعنی
تا ما بمرگ طبیعی یا بشهادت که آنهم بر حسب تقدیر خداوندی و عین سعادت است واصل نشویم دشمنان ما
بدولت دنیا و مقاصد خود واصل نگردند پس ادراک مقاصد ایشان منحصر بمنایای ما میباشد چنانکه اکنون
نوبت رسیدن مرگ و منیت ما و برگ و دولت ایشان رسیده است و عادت روزگار بر اینست که چون
اشتر مرگ سینه خود را از ساحت گروهی برگرفت یعنی چون مرگ شتر خود را بر در سرای جمعی بخواباند و
از

از کشتن ایشان کامروا شد و جمله را فانی ساخت شتر خود را در پیشگاه سرای دیگران میخواباند و در صدد
فنا و زوال ایشان بر میآید از اینست که مرگ تن او با بزرگان و اشراف دودمان ما را در کوبه فنا در سپرد
چنانکه مردمان روزگاران برگذشته را در عرصه فنا در نوشت پس اگر عادت و طبیعت روزگار غدار
و چرخ دوار بر این جریان میگرفت که پادشاهان روی زمین همواره زنده و پاینده میماندند ما نیز همیشه پاینده میبودیم
و اگر مردمان بزرگ و بزرگان کرام در جهان باقی و بر دوام میزیستند ما نیز میزیستیم پس مردن و کشته شدن ما
نکوهشی نیست و بگو آنکسان که بشماتت ما سخن میکنند از این غفلت و خواب مستی خود بیدار گردند چه ایشان
نیز بزودی دریابند و ملاقات نمایند آنچه را که ما ملاقات کردیم الخ و بعد از بیان این اشعار فرمود قسم بخدای که شما ثم ایم الله لا یلبثون بعدها الا
بعد از این قضیه یعنی بعد از کشتن ما در این سرای چندان درنگ ننمائید و بقای شما فزون از آن نباشد
که پیاده بر اسبی سوار گردد و اینکلام معجز نظام اخبار بآنست که این جماعت اشرار و سرداران و امرای فجار
ایشان را اندک روزگاری بیش بر سر نمیگذرد که ایشان را لطمات مرگ و بلیات فنا از سر میگذرد و لشکر مصیبت و بلیت
بر جانب شما را مانند گردانیدن آسیاب مضطرب و بیقرار میدارد شما را مانند محور و آهن چرخ که همواره
در زمان آب کشیدن در حال حرکت است و سکونی از بهرش نیست و اینخبر که بشما دادم خبری است که از پدر
نامدارم از جد بزرگوارم بمن رسیده است پس در کار خود عزم بیاورید و خیال خود را درست نمائید و یاران
خود را بیاری خود بخوانید یعنی در چنین امر خطیر و خطبی بزرگ و کاری نابکار که میخواهید پای بگذارید و اولاد
پیغمبر را بکشید مجلس انجمن کنید و از روی فکر و عقل با یکدیگر سخن رانید آنوقت اگر اقدام باین امر را صحیح شمردید
و دقایق این امر بر شما پوشیده نماند و بحکم عقل فتوی دادید هر چه خواهید و توانید در حق من حکم برانید
و مضایقه نکنید و مرا هیچ مهلت ندهید بدرستیکه من بخدای تعالی که پروردگار من و شما است توکل کرده ام و هیچ
پوینده و جنبش کننده در روی زمین نیست مگر اینکه امر و اختیار او در قبضه اقتدار خداوند است و در مکافات
که هرکسی را باداش افعال خود خواهد رسانید بدرستیکه پروردگار من براه راست دلالت نماینده است [illegible]
و چون آنحضرت بر آنجماعت اتمام حجت بفرمود روی بدرگاه اله آورد و عرض کرد بار خدایا باران رحمت را از
ایشان باز دار و ایشان را بسالیان قحط و غلا مبتلا دار چنانکه مردم مصر را در زمان حضرت یوسف دچار آن
بلا داشتی و جوان ثقفی یعنی مختار بن ابی عبیده را و ممکن است بحجاج نیز اشارت باشد که اهل کوفه را دچار آنهمه
بلیت نمود بر اینگروه ضلالت پژوه مسلط گردان که ایشان را از شربت ناگوار تلخ مرگ و مصیبات که از کاسه
پر از صبر تلختر باشد سقایت کند و هیچکس در میان ایشان بر جای نگذارد مگر اینکه در عوض من و دوستان و
کسان من قصاص نماید و در ازای هر قتلی بقتلی و هر ضربتی بضربتی مکافات دهد و انتقام من و اهل بیت من و
پیروان مرا از اینگروه نابکار باز ستاند چه ایشان با ما عهد کردند و بمکر و فریب و غدر رفتند و بر پیمان
خویش نپائیدند و ما را در میان دشمنان خود تنها و مخذول گذاشتند الها توئی پروردگار ما و بر تست
توکل ما و بحضرت تو است بازگشت ما و بسوی تو است مرجع ما و در بعضی کتب اخبار بعضی کلمات
که از این پیش اشارت رفت در بدایت این خطبه و انجام آن ملحق داشته اند و نیز در بعضی کتب
آن

آن خطاب زهیر بن القین را که مسطور شد بعد از اتمام این خطبه مذکور نموده اند

بیان خطبه دیگر حضرت سید الشهداء علیه السلام والصلوة که در خطاب باشقیاء قرائت فرموده است

نوشته اند چون زهیر بن القین آنکلمات را براند و بفرمان امام علیه السلام بازشد بریر بن الحضیر و بروایتی یزید بن حصین همدانی از آنحضرت اجازت یافته در برابر صفوف آن ستمکاران بیامد و گفت ایگروه مردمان یزدان عزوجل محمد صلی الله علیه وآله را براستی بشیر و نذیر مبعوث ساخت و مردمانرا باذن یزدان بخداوند عالمیان بخوانده و او را چراغی روشن گردانید اینک نهر فراتست که پرندگان هوا و درندگان صحرا از آن بیاشامند و فرزند رسول مختار و اهل بیت عصمت شعار او را از آن منع میکنید گفتند ای بریر امشب خاموش باش و بگذار بخدای سوگند که حسین بالب تشنه شهید خواهد شد چنانکه پیش از وی نیز چنین شدند و از این سخن بعثمان بن عفان اشارت داشتند امام علیه السلام فرمود بجای خویش بنشین و خود بر شمشیر خود تکیه داده بایستاد و این خطبه را برخواند که باینمعنی قریب المضمون است ترجمه میگویم شما را بخداوند سوگند میدهم آیا مرا میشناسید گفتند آری تو پسر رسول خدای و فرزند زاده رسولخدائی فرمود شما را بخدای قسم میدهم آیا میدانید مادر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله است گفتند آری گفت قسم میدهم شما را آیا میدانید پدرم علی مرتضی است گفتند آری فرمود آیا میدانید جده من خدیجه دختر خویلد اول زنان این امت است از جهت مسلمانی گفتند بلی فرمود آیا میدانید حمزه سید الشهداء عم پدرم و جعفر طیار عم من و این شمشیر رسولخدا است بر میان من و عمامه رسولخدا است بر سر من و اسب رسولخدا است در زیر پای من گفتند خدای شاهد است که میدانیم فرمود شما را قسم میدهم آیا میدانید علی علیه السلام بر تمام اهل جهان در اسلام سبقت داشته و در مراتب علم و بردباری از همه داناتر و عظیم تر است و اوست مولای هر مؤمن و مؤمنه گفتند میدانیم فرمود پس از چه روی خون مرا روا میشمارید و حال اینکه با مداد قیامت پدر من ساقیانرا از حوض کوثر میراند چنانکه شتر را که بآبگاه اندر آید از آب برانند و لوای حمد در روز قیامت در دست جد من است عرض کردند اینجمله را بجمله میدانیم معذلک از تو دست برنمیداریم تا تشنه کشته شوی و صاحب روضة الشهداء فقرات این خطبه را با فقرات خطب سابقه مخلوط کرده و گوید بعد از تصفیه صفوف جانبین چنانکه سبقت نگارش یافت آنحضرت بخیمه بیامد و عمامه رسولخدای و سایر البسه آنحضرت و اسلحه او را برتن کرده بر مرتجز که نام اسب رسولخدا است برنشست و بمیدان بیامد و شعری چند آغاز نمود که این بیت از آنست منم پسر علی طاهر مطهر از آل هاشم و همین فخر برای من در حال افتخار کافی است و آنکلمات مسطوره را بفرمود و در ضمن آن آواز گریه و زاری اطفال و زنان اهل بیت برخاست و آنحضرت متأثر گشته فرمود لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیم و حضرت عباس و علی اکبر علیهم السلام را برای اسکات ایشان بفرستاد و دیگرباره بر سر سخن بیامد و از جمله کلمات آنحضرت این بود که فرمود ایمردمان خدای کذب را حرام کرده و من هرگز دروغ نرانده و وعده خلاف ننموده و هیچ مسلمانی را نیازرده ام و تا قلم تکلیف بر من جاری شده فرایض ایزدی را فرو گذاشت نکرده ام و شما را معلوم است که آن نسب عالی که مراست امروز بر صفحه زمین هیچکس را نیست و من مردی

بودم از روی زمین اعراض نموده و ملازم روضه جد بزرگوار خود صلوات الله و سلامه علیه گردیده مرا در آنجا بحال خود نگذاشتید تا بضرورت ترک مدینه گفته پناهنده حرم که معظمه شدم و بعبادت پروردگار خویش اشتغال ورزیدم ناگاهی که فرستادگان شما پیاپی و مکاتیب شما متواتر رسید که ترا از خیر تو باخبر اولی میدانیم بایست بسوی روی کنی تا جملگی در قدمت جان افشانی کنیم الی آخر الخبر آنگاه رؤسای کوفه را که در آن لشکر بودند نام برده فرمود ای عمر سعد وای عمرو بن الحجاج وای شبث بن ربعی وای فلان و فلان شما بمن نامه ها نوشته اید و اکنون در برابر من آمده آهنگ خون من دارید گفتند از این مکاتیب خبر نداریم امام علیه السلام نامه های ایشانرا که با خود همراه بود و بروایتی هیجده هزار نامه بود با ایشان بنمود آنجماعت انکار بلیغ نمودند گفتند این مکتوبها بی اطلاع ما نوشته شده آنحضرت از مراتب کذب و غدر ایشان متحیر شده بفرمود تا آن مکاتیب را بآتش در افکندند و فرمود حمد خدایرا که بر شما حجت را تمام کردم و به شما را بر من حجتی نیست و نیز در بعضی کتب نوشته اند که چون زهیر بن القین اینسخنانرا بگفت و بفرمان آنحضرت بازشد امام حسین علیه السلام روی با نجماعت خبیث آورد و فرمود ترجمه ایمردمان بدانید که دنیا سرای فنا و زوال است و هر ساعتی خود را از حالی بحال دیگر برگرداند ایمردمان شرایع اسلام را بشناختید و قرآن یزدانرا بخواندید و بدانستید که محمد صلی الله علیه وآله رسول خداوند و اینان است آنگاه بقتل فرزندش از روی ظلم و ستم برجستید ایمردمان آیا نگران نیستید که این آب فرات چون بطون حیات موج آور و نمایشگر است و یهود و نصاری و کلب و خوک از آن میآشامند و فرزندان رسولخدا از صدمت تشنگی جان میسپارند کوفیان در جواب گفتند سخن مختصر گردان ترا و یاران ترا جرعه از آب نخواهد رسید بلکه شربت مرگ را غصه بعد غصه بخواهید چشید چون آنحضرت اینکلمات را اصغا فرمود روی با اصحاب آورد و فرمود ترجمه شیطان براینقوم غالب شده و یاد خدای را از خاطر ایشان فراموش ساخته اینجماعت لشکر شیطان هستند و بدانید که سپاه ابلیس خایب و زیانکار هستند و شعری چند بفرمود که باینمعنی نزدیک است ترجمه اینقوم شریر محض بغی و عدوان بر ما تعدی نمودند و با آنچه محمد صلی الله علیه وآله در حق ما وصیت کرده مخالفت نمودند بهترین خلق که جد من احمد است درباره ما بشما وصیت نمود و دانسته باشید زهرا مادر من است و علی که بار رسولخدای بسمت اخوت یافت پدر من است و شما ملعون و رسوا شدید بواسطه این گناه که مرتکب گشتید زود است که با آتشی افروخته و سوزنده جای گیرید و بعد اینکلمات بخطبه اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی خَلَقَ الدُّنیا فَجَعَلَها دارَ فَناءٍ که از این پیش ترجمه اش مذکور شد شروع فرمود

قال ایها الناس ان الدنیا دار فناء

قال انهم ان القوم استحوذ

عدوانهم باشرار القوم بیکم پشعر

بیان احضار فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السلام عمر بن سعد را و بعضی مکالمات ایشان

چون امام علیه السلام آنگروه لئام را در آن لیالی و ایام بانواع مواعظ و اقسام نصایح مخاطب ساخت تا مگر از خواب غفلت بیدار گردند و بعذاب ابد گرفتار نیایند و اینجمله در قلوب قاسیه و آذان غیر واعیه ایشان اثر نکرد و هی کالحجارة او اشد قسوة و آنحضرت شرایط عنایت و ملاطفت را بجای آورد و استعداد ایشان قبول آنرا لایق نبود فرمود حمد خدایرا که من حجت را بر شما تمام کردم و شما را بر من حجتی نیست یعنی

فردای قیامت نتوانید اظهار جهل و عدم علم نمائید بلکه آنچه را که باید بشما معلوم نمایم نمودم و راه نجات را از چاه هلاک برگشودم لکن شما از طمع دنیا و وسوسهٔ شیطان پذیرفتار نیامدید و از آنمردم جوابی شنیده نشد برای تکمیل اتمام حجت ردی بآنگروه آورده فرمود عمر بن سعد را بخوانید تا در حضرت من حاضر شود اگرچه عمر بن سعد از ملاقات آنحضرت مباعدت میورزید لکن باصرار دیگران دعوت امام علیه السلام را اجابت نموده باکراهتی هرچه تمامتر بدیدار آنحضرت بسیر شد حضرت سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه عمر را خطاب کرده فرمود ای عمر بن سعد تو مرا میکشی بآن گمان که زنازاده پسر زنازاده ترا در مملکت ری و جرجان والی میگرداند سوگند باخدای که هیچکس ترا بامارت و ولایت ری و جرجان تهنیت نخواهد گفت و این عهد نیست سهو پس آنچه میخواهی بکن چه تو بعد از من از دنیا و آخرت بهره مند نخواهی شد و گویا من نگران سر بریده تو هستم که بر نیزه نصب کرده در کوفه برده اند و آن سر را کودکان آنجا هدف و نشان خویش ساخته اند و سنگ و تیر بران میبارند عمر بن سعد از استماع این سخنان غضبان شده از آنحضرت روی بگردانید و با لشکر خود نعره بر کشید که تا چند انتظار میبرید این صبر و سکون و تکاهل و تسامح را بر یکسوی گذارید و حمله بزرگ در افکنید و یکباره کار ایشان را بسازید چه امام حسین و یاران او از یک لقمه فزون تر نیستند و بروایت صاحب روضة الشهدا چون امام علیه السلام علیه و اتمام حجت را بپای برد عمر سعد پیش آمد و گفت ای حسین این سخنان را نتیجه بدست نیاید یا باید با یزید بیعت کنی یا ترا بضرب تیغ هلاک میکنم و بقولی دیگر چون امام حسین علیه السلام عمر بن سعد را بپاره کلمات مخاطب ساخت عرض کرد شنیده ام ترا با یزید بخلافت او لویت داری اما اکنون چاره بجز از متابعت نیست چه تقدیر بر این شده است که اینکار رشد را باشد و تو بیشتر از آنکه بدست حرب نمودی نتوانی حرب داد و آخر اینکار به قرار نگرفت و ان حضرت زندگانی بکرم بگذاشت و آخر الامر شهید شد و برادرت حسن چون دانست که اینکار را بدو نگذارند بیعت فرمود تا از اندوه برست تو نیز خویشتن را از اینکار بیرون آر امام حسین علیه السلام فرمود از سه کار یکی را با من بکن چنانکه ازین پیش سطور افتاد اما طبری در تاریخ خود این مکالمات را در بدایت ورود ابن سعد بکربلا مذکور داشته و گوید چون ابن سعد بکربلا اندر آمد و امام حسین علیه السلام آن سپاه را بدید با آن چهل سوار و چند تن پیاده همیه ان حربگاه بیامد و صف برکشید و بر جای بایستاد و آن سپاه اندر رسید عمر سعد از میان سپاه بیرون آمد و روی بخدمت امام حسین علیه السلام آورد و آنحضرت اسلام بر او و نصیحت این سخنان بگذاشت و چون آنحضرت فرمود از سه کار یکی را با من بجای آور و بلفرمود عمر عرض کرد نیکو میگوئی اکنون درنگ فرمای تا من بعبیدالله بن زیاد بنویسم تا چه جواب گوید و ازاین پیش بجملها اشارت رفت

بیان امارات و علامات محاربه روز عاشورا و مهیا شدن جانبین برای جنگ

در کافی از عبدالملک بن اعین از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون یزدان تعالی فتح و فیروزی را از آسمان بر حسین علیه السلام فرو فرستاد چندانکه در میان آسمان و زمین رسید یعنی نزدیک بآنحضرت رسید پس از آن امام حسین صلوات الله علیه را در میان نصرت یافتن بر دشمنان یا ملاقات پروردگار

عالمیان مخیر ساختند و آنحضرت دیدار پروردگار را اختیار فرمود و از حضرت صادق سلام الله علیه مرویست که از پدر سعادت اخترم شنیدم که چون لشکر امام حسین علیه السلام و سپاه ابن سعد با همدیگر مقابل شدند و آسیای کارزار گردش و آتش حرب تابش گرفت خدای تعالی ملک فتح و نصرت را از آسمان بزمین فرستاد چندانکه در بالای سر آنحضرت ایستاده پر و بال میزد و آنحضرت را خبر رسانید که یزدان تعالی او را مخیر گردانیده است که بر دشمنان بهره ور و فیروز شود و خدای او را نصرت کند و دشمنانش را مغلوب فرماید یا قبول شهادت فرموده بملاقات پروردگار خود برخوردار فرماید آنحضرت ملاقات پروردگار خود را اختیار نمود و جز خدای را پشت پای زد و بروایت محمد رضای حسینی در جلاء العیون در اینوقت جماعتی از جن در حضرتش حضور یافته عرض کردند ما را رخصت بده تا ترا یاری کنیم امام حسین علیه السلام رخصت نداد و برای دریافت سعادت شهادت استوار گشت در کتاب خرائج قطب الراوندی در ذیل حدیثی طویل که از حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه روایت میکند بسند با بی جعفر میرساند و میگوید آنحضرت فرمود از آن پیش که امام حسین علیه السلام بفوز شهادت فائز گردد فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله با من فرمود ای فرزند من زود است که ترا بعراق برند و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیای ایشان در آن سرزمین با یکدیگر ملاقات کرده اند و از این پیش با ینحدیث اشارت شده و درباره مطالب آن تحقیقی رفت هر کس خواهد بنامخ رجوع نماید

بیان شروع در جنگ و مبارزت لشکر عمر سعد و اصحاب امام حسین علیه السلام

گروهی از اعیان سرهنگان و شجعان سپاه کوفه از صمیم دل راضی نبودند که با پسر پیغمبر و فروغ دیده حیدر مقاتلت دهند و در هر دو سرای از رحمت ایزد و سرای مباعدت گیرند از ایزدی کار جنگ بدرنگ میرفت و امر مقاتلت بمسامحت میگذشت و در آن ایام و لیالی از هر دو ارسال رسل و ایفاد کتب در میان بود در روز عاشورا نیز تا چاشتگاه روز بدینگونه رفتار میکردند و امام حسین علیه السلام را سخن بر آن بود که او را بگذارند تا با یاران و اهل بیت خود بمکه معظمه یا مدینه منوره یا در نقطه از نقاط یا ثغری از ثغور بگذرانند ایشان را اندیشه بر آن بود که شاید آنحضرت باطاعت پسر مرجانه و بیعت یزید درآید و کار از قتل و قتال بصلح و صلاح پیوندد چون چاشتگاه روز عاشورا که موافق خبر صحیح روز جمعه دهم محرم الحرام بود در رسید و آفتاب زندگانی دودمان رسالت را نوبت غروب افتاد بر همه معلوم گشت که حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه هرگز جامهٔ این ذلت را شعار نکند و خویشتن را باین نسبت خوار نگرداند و نیز عبیدالله بن زیاد که خمیر آب و گل فطرتش بآب بغض و کین اهل بیت سید المرسلین سرشته و قلم قضا خصومت دودمان ولایت و امامت را بر پیشانی او نوشته ترک این عداوت نکند و تا خون ایشان را نریزد جگرش از آن تافتگی سرد نگردد و خود و دیگران نیز چنان مقهور نفس اماره هستند که نمیتوانند از اندک حطام بید و ام و مال حرام این سرای زشت فام دل برگیرند و از قتال پسر پیغمبر و عذاب خدا و ندا گرچشم بپوشند لاجرم یکباره از شاهراه هدایت آواره و با اهل بیت پیغمبر خونخواره شدند و بقولی بعد از آنکه کوفیان حر بن یزید را بتیر باران

بیم دادند و او باز شد عمر بن سعد بر بارهٔ شقاوت استوار شد و با درید غلام خود بانگ بر کشید ابدرید علم خویش را نزدیک بیاور چون نزدیک آورد تیری بر کمان نهاد و بسوی سپاه سید الشهداء علیه السلام بر گشاد وگفت ایمردم کوفه بجمله شاهد باشید که اول کسیکه بلشکر امام حسین علیه السلام تیر بیفکند و رسول جنگ او شد کرد و امیر المؤمنین یزید را خدمتی شایسته بنمود من بودم و بروایت صاحب مناقب نیز این کردار عمر بن سعد بعد از آن بود که حر بن یزید بآنحضرت بپیوست و صاحب روضة الشهداء گوید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام آن خطبهٔ شریفه را که مسطور شد براند و اتمام حجت بفرمود عمر سعد پیش آمد و گفت ایحسین امتحان نتیجه نمی بخشد با یزید بیعت کن وگرنه ترا بضرب تیغ میکشیم پس تیری بر کمان نهاد و گفت ایکوفیان گواه باشید نزد امیر جلیل عبید الله زیاد اقامت شهادت کنید که اول کسیکه تیر بلشکر حسین انداخت من بودم و آن تیر را بجانب امام حسین بینداخت و در تاریخ روضة الصفا مسطور است چون امام حسین اتمام حجت بفرمود و آنمردم شقی شقاوت خود قوام گرفتند و امام علیه السلام بصف خود باز شد و دل بر شهادت بربسته انتظار همی برد که مخالفان بمقاتلت بدایت گیرند و در اثنای اینحال شخصی از لشکر عمر سعد بیرون آمده فریاد برکشید ایحسین ترا بآتش بشارت باد و آن خبیث بدعای آنحضرت در آتش آن خندق بسوخت در خلال آن احوال عمر بن سعد در پیش روی صفوف آمده تیری بجانب سپاه امام علیه السلام بیفکند و آنشخص بگذاشت یکی از شیعیان امام حسین صلوات الله علیه در جواب او گفت اول کسیکه از اینجماعت بجهنم اندر میشود تو خواهی بود و در اعلام الوری نیز این کردار را بعد از کلمات حر بن یزید ریاحی و تیرباران کردن مردم کوفه بسوی او و باز شدن او بخدمت امام مسطور نموده است

بیان آغاز مبارزت اصحاب امام
حسین سلام الله علیه با لشکر ابن سعد

چون عمر بن سعد در محاربت بدایت گرفت و آن تیر را بیفکند لشکریان او بمتابعت او تیرها بر چلهای کمان گذاشته چون قطرات باران اصحاب امام علیه السلام را تیرباران کردند امام حسین علیه السلام با اصحاب فرمود این تیرها رسولهای اینجماعت هستند که بسوی شما میآیند چون از مرگ چاره نیست بهتر آنست که باستقبال آن مبادرت شود و در اینوقت لشکر ابن سعد هفده هزار نفر بودند و بقولی بیست و دو هزار تن و این قول را قوی برشمارند و بقولی سی هزار تن و ممکن است این هشت هزار نفر مردم تماشائی و دو بازاری بوده اند و محمد بن ابیطالب گوید از جمله آن سپاه هشت هزار سوار تیرانداز بودند و از سپاه حضرت سید الشهداء علیه السلام پنجاه تن تیرافکنی میکردند و بروایت ابن شهر آشوب سپاه آنحضرت سی و دو مرد سوار و پنجاه مرد پیاده بودند که ایشان را بغیر شمشیر و نیزه هر اسلحهٔ کارزار نبود و بقول مشهور سوای آنحضرت و حر بن یزید هفتاد و دو تن بودند و یکصد و چهل و پنج تن که موافق خبر حضرت باقر علیه السلام است قول قوی است با جمله آنحضرت او نخست ابتدا بجنگ نفرمود و میفرمود تا از جانب دشمن مبادرت نشود نباید بجنگ گامزد نمود و بتقریبی میفرمود از جدم پیغمبر چنین شنیده ام که ابتدا بجنگ نباید نمود یعنی باید منتظر شد تا خصم ابتدا بجنگ نماید و این نیز در حقیقت اتمام حجتی بر ایشان میشود و طبری گوید چون امام حسین آن خطبه را قرائت

کرد و فرمود سپاس خدای را که حجت خدای بر شما وارد داشت و از من عذر بر شما لازم است و شما را بر من حجتی نیست و دیگر باره نام چند تن را ببرد و فرمود آنچه مسطور شد و ایشان گفتند ما از بیعت تو بیزاریم و فرمود حمد خدای را که شما را بر خدای حجتی نیست و از آن دعائی را که آنحضرت در روز عاشورا مشهور و در این کتاب مسطور است بهمان تقریب میخواند و میگوید از آن پس آنحضرت اشتر بخوابانید و بر اسب بنشست و صف بیاراست و راست بایستاد و چشم همی داشت تا ایشان بجنگ ابتدا کنند در اینوقت مردی از لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بیرون تاخت و او را عبد الله بن عمر دینا میخواندند و با آنحضرت عرض کرد آنروز بباد که من بحکم یزدان شوم و بامید نیران جاویدان روم امام حسین عرض کرد پروردگارا او را هلاک فرمای چون عبد الله بازگشت پای اسبش بچاهی فرو شد و از اسب بیفتاد و پایش بر کاب اندر بماند و او را بر زمین بر کشید تا بدوزخ اندر شد و طبری در روایت این خبر منفرد است شاید این ملعون از همان کسان باشد که از این پیش مذکور شد

بیان مبارزت یکدسته از سپاه
سید الشهداء و شهادت ایشان

معلوم باد که در چگونگی شهادت و شمارهٔ شهداء و تقدم و تأخر ایشان اختلاف بسیار است و این بنده در مطالب فصول سابقه نظر بپاره جهات باغلب کتب معتبره رجوع نمود و بمسطورات ایشان گذارش میگرفت لکن از این بعد بکتب معتبره که از متقدمین نویسندگان حاضر دارد و اعتناء و اعتماد جسته نقل خبر مینماید تا بقدر امکان اصح اخبار مسطور شود و اسباب اختلال خیال و حواس بینندگان کمتر فراهم آید و علاوه براین جمله نظر متقدمین بر کتب متقدمین است و اگر نباشد بکتب ایشان عنایتی نخواهد بود بالجمله موافق روایات عموم مورخین و محدثین پیشین چون اصحاب عمر بن سعد شروع به تیرباران کردند در اول وهله پنجاه و چند نفر و بقولی پنجاه و سه نفر از سپاه امام حسین سلام الله علیه شهید شدند و موافق اقوال بعضی دیگر تن بتن برفتند و شهید شدند و ساعتی بیش بر نیامد که پنجاه نفر افزون از ایشان در میدان محاربت بشهادت رسیدند و چون سپاه امام حسین علیه السلام اندک بودند اینعدد که از ایشان در میدان محاربت بشهادت رسیدند بسیار نمایان گشت لکن لشکر عمر بن سعد چون بسیار بودند هر چند از ایشان بقتل رسیده بودند نمودی نمی نمودند هم در خبر است که در این تیراندازی پنجاه نفر از اصحاب امام حسین بدرجه شهادت رسیدند و هیچکس بر جای نماند مگر اینکه زخمی از آن تیرها بر تن او رسیده بود و سید بن طاوس گوید اصحاب آنحضرت بحکم آنحضرت دلیرانه حمله ها بردند و جمعی را با آتش نیران روان داشتند و در جمله جماعتی از اصحاب امام علیه السلام شهید گردیدند و از ابن شهر آشوب اسامی شهداء مذکوره را باین صورت مرقوم داشته اند نعیم بن عجلان و عمران بن کعب بن الحارث الاشجعی و حنظلة بن عمرو شیبانی و قاسط بن زهیر و عمرو بن خالد الصیداوی و کنانة بن عتیق و عمرو بن ضبیعة و ضرغامة بن مالک و عمر بن مسلم و مسعود بن مالک النمیری و عبد الرحمن بن عبد الله الارحبی الکدری و مجمع بن عبد الله العائذی و حیان بن الحارث و عمرو الجندعی و الحلاس بن عمرو الراسبی و سوار بن ابی عمیر الفهمی

اسامی اصحاب آنحضرت

و عمار بن ابی سلامة الدالانی و نعمان بن عمرو الراسبی و زاهر و بقولی زاهد بن عمرو و مولی عمرو بن الحمق و جبلة بن علی و مسعود بن الحجاج و دیگر پسرش حجاج و عبد الله بن عروة الغفاری و زهیر بن بشر الخثعمی و عمار بن حسان و عبد الله بن عمیر و مسلم بن کثیر و زهیر بن سلیم و عبد الله و عبید الله پسران یزید القیسی البصری و ده نفر از غلامان حضرت امام حسین علیه السلام و دو تن از موالی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اول کسیکه در این حمله شهادت یافت عمرو بن خالد صیداوی و حیان بن حارث سلمانی و سعد مولای عمرو بن خالد و مجمع بن عبد الله عائذی بودند که در لوازم جهاد چنانکه باید کوشیدند و بیشتر از دیگران خویشتن را بر قلب دشمن زدند چنانکه از دیگر اصحاب جدا شدند و بهر دفعه که جدا ماندند حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام ایشانرا از آن مهلکه نجات دادی و با اینحال و کثرت زخم که در پیکر داشتند چون دشمنان حمله بیاوردند آنها را دفع دادند تا گاهی که یکیک بر یکجای بر زمین شهادت جای گرفتند و اینکه بعضی نوشته‌اند آنحضرت سران و سرداران لشکر کوفه فرموده قرار بر آن گذارید که تن بتن جنگ نمایند مؤید این قضیه است

بیان آمدن حر بن یزید ریاحی بخدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام

در کیفیت حال حر بن یزید ریاحی و تشرف او بحضرت سید الشهداء اختلاف فراوان رفته است و نیز در باب تشیع او موافق خبر پاره‌ای مورخین معتبر و بعضی اقوال او در حضرت امام حسین علیه السلام حکایاتی بنظر میاید که توافق نمیجوید چنانکه جمله این حکایات در طی این کتاب مسطور آمد چنانکه از طبری امامی مسطور است که در تاریخ خود مینویسد حر چون بخدمت آنحضرت برسید و عرایض خود را بنمود و از امام علیه السلام جدا گردید بدنبال کار خود برفت و امام علیه السلام هم با آن جمعیت با کجاوه و محمل از بیابانها راه می پیمود تا گاه قضا کار خود بکرد و لشکر عمر بن سعد که چهار هزار تن بودند با آنحضرت باز خوردند و سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در کتاب تنزیه الانبیاء علیهم السلام میفرماید حر بن یزید با آنمردانی که با امر ابن زیاد با او بودند با آنحضرت پیوست و آن حضرت را از انصراف مانع شد و ناچار همی داشت که باطاعت ابن زیاد اندر شود و چون آنحضرت نگران شد که نمیگذارد بازگردد یا بکوفه اندر شود راه شام را پیش گرفت و بطرف یزید روی نمود چه میدانست یزید بن معویه با آنهمه کین و عداوتی که با آنحضرت دارد از پسر زیاد با او رؤف تر است و آنحضرت همچنان برفت تا عمر بن سعد با لشکری بزرگ با آنحضرت قدوم گرفت و در اینمقام نیز از حر بن یزید اشارتی میرود و لکن بنحوی در کتب معتبره دیگر مینویسند حر عرض کرد بهر کجا خواهی راه برگیر و در اینشب که لشکرها بخواب اندر میشوند زمین در سپار و آنحضرت برفت و روز دیگر حر بیامد و مانع از سیر آنحضرت گشت و هرچند امام علیه السلام الحاح فرمود که مرا بگذار در مکانی با آب و آبادی فرود آیم پذیرفتار نشد و در خدمت امام علیه السلام بدرشتی و مشاجره سخن نمود و همه جا در خدمت امام علیه السلام بود تا بزمین کربلا در آمدند و فرود شدند حر نیز در برابر آنحضرت فرود آمد و اینگونه حرکات با عالم تشیع نمیسازد و از این جمله برافزون توبت و انابت او موافق حکم شریعت چه صورت خواهد داشت و نیز در بیان این اسم مختلف رقم شده است چنانکه در

صواعق محرقه و بعضی کتب مسطور است چون امام حسین علیه السلام در منزل قادسیه رسید پسر یزید تمیمی خبر قتل مسلم را در حین ملاقات آنحضرت در آنمکان عرض کرد و گفت بازگرد که در کوفه هیچ خیری از بهر کار تو نگذاشته‌ام و میگوید بعد از آن امام علیه السلام راه نوشت تا با وایل لشکر ابن زیاد برسید و در هشتم محرم بکربلا عدول فرمود و بعد از شهادت علی اصغر مینویسد یزید بن حارث ریاحی از میان لشکر اعدا بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد ای پسر رسولخدا اگر من اول کس بودم که بر تو بیرون شدم اکنون از جمله لشکریان تو هستم در رجال ابی علی مسطور است که حر بن یزید ناجیه بن سعید از طایفه بنی ریاح بن یربوع است و میگوید سید نعمة الله جزایری شوشتری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که چون شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه بغداد را در حیطه تصرف در آورده بزیارت قبر منور و مشهد مطهر حضرت سید الشهداء سلام الله علیه برفت و از پاره مردمان بشنید که بر حر علیه الرحمه طعن میزدند پس بر سر قبر حر بیامده بفرمود تا قبر او را بشکافتند و او را مانند هیئت شهادت در خواب دیدند و عصابه دیدند که سرش را بآن بسته بودند شاه اسمعیل نور الله مرقده خواست آن دستمال را بردارد چه شنیده بود که آن دستمال مبارک حضرت سید الشهداء سلام الله علیه است که چون حر در آنواقعه شهادت یافت سرش را بدان بربست و او را بهمان هیئت مدفون داشتند چون آندستمال را برگشودند خون از سرش روان شد چندان که قبرش پر شد و بعد از آنکه دستمال را بر سرش بربستند خون بایستاد و چون دیگرباره بازگرفتند همچنان خون روان شد و برای بند آمدن خون هر معالجه و تدبیری کردند مفید نشد و جز بستن آن دستمال چاره نبود لهذا از اینروی حسن حال حر برایشان مکشوف شد و شاه اسمعیل بفرمود تا بر فراز قبرش قبه برآوردند و خادمی برای خدمت قبرش معین فرمود و آنانکه بروی طعن میزنند میگویند خروج حر بر آن حضرت متیقن است لکن خبریکه در عفو آنحضرت از وی و قبول توبه او رسیده است خبر واحد است و فیه ما فیه و اینخبر نیز ضعیف است و در جلالت حر مقام سخن نیست مگر اینکه گوئیم در بعضی مسائل که بحر بن یزید نسبت میدهند که خلاف مسائل دیگر است شاید بشخص دیگر منسوبست و در قلم کتاب در نگارش اسم غلط رفته یا برآنانکه خبرنگار هستند مشتبه شده است از اینروی اسباب تردید و شبهه فراهم شده است والله تعالی اعلم بحقایق الامور

بیان مکالمات امام حسین علیه السلام و حر بن یزید و عفو امام سلام الله علیه از او

چون انجماعت از اصحاب سید الشهداء شربت شهادت نوشیدند امام علیه السلام دست بر محاسن مبارک فرود آورده با آواز بلند فرمود هیچکس باشد که برای وجه خدای بفریاد ما برسد هیچکس باشد که گزند دشمن کینه خواه را از حرم رسول الله دفع نماید اینوقت بروایت جمعی از نویسندگان معتبر چون حر بن یزید بانگ استغاثه امام علیه السلام را بشنید عرض کرد من برای نصرت تو و جانفشانی در حضرت تو حاضرم و اسب بزد و از لشکرگاه خود بلشکرگاه امام بپیوست و موافق خبریکه در عقاید صدوق و معانی الاخبار بحضرت ابی جعفر ثانی صلوات الله علیه میرسد میفرماید علی بن الحسین علیهما السلام فرمود چون کار بر حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام سخت شد آنانکه در خدمت او بودند نظر بدو کردند و آنحضرت را

برخلاف خود یافتند چه ایشان هرچه امر جنگ و قتال شدت میگرفت رنگ رخسار ایشان دیگرگون میشد و لرزان
و ترسان میگشتند لکن حسین علیه السلام با پاره خواص آنحضرت هرچه شدت بازار حرب زیاد میشد چهره های
ایشان افروخته تر و درخشنده تر و جوارح ایشان مستقیم تر و نفوس ایشان آرام تر میشد در اینحال پاره از ایشان
با پاره دیگر گفتند حسین را بنگرید که باکی از مرگ ندارد آنحضرت با ایشان فرمود ای فرزندان کرام صبر و شکیبائی
پیشه نمائید مرگ جز پلی نیست که شما را از بدی و زیان بجنان واسعه و نعیم دائمه عبور میدهد پس کدام یک از شما
کراهت دارد که از زندانی بقصری انتقال دهد لکن این مردن برای دشمنان شما نیست مگر مثل آنکس که از قصری
بزندانی و عذابی منتقل گردد پدرم از رسولخدا صلی الله علیه و آله با من حدیث فرمود که دنیا زندان مؤمن و
بهشت کافر و مرگ پلی است که ایشان را ببوستانهای ایشان و کافر را بجحیم ایشان میرساند نه دروغ گفتم ام
و نه دروغ گفته شده ام و چون این مواعظ و نصایح امام علیه السلام در قلب آن سنگدلان اثر نکرد و همگی
بر جدال و قتال مصمم شدند حر بن یزید در اینحال نزد عمر بن سعد آمده گفت آیا با ابوعبدالله حرب خواهی کرد گفت
آری چنان حربی که سهل تر آن جدا گردیدن سرها و دستها از تنها باشد حر گفت از چه روی از آن مطلب که فرمود
فرمود بیکراید پرفتار بنشوی عمر گفت اگر اختیار با من بود می پذیرفتم لکن اختیار با امیر تو عبیدالله است
و او از قبول این امر سر برمیکشد اعثم کوفی این سؤال را نسبت بیزید بن حصین میدهد که از عمر بجود و ممکن است
هر دو گفته باشند بالجمله حر گفت فردای قیامت جواب جدش را چگونه میدهی پسر سعد خاموش شد حر چون این سکوت
بدید و چون این جواب بشنید بازگشت و در مقامی که جای داشت باز ایستاد و گفت خدایتعالی باطل و اهل باطل را
دور و تباه گرداند سوگند باخدای هرگز حطام این جهان فانی را بر عذاب سرای جاوید برگزیده ندارم آنگاه
با قرة بن قیس گفت امروز اسب خود را آب داده باشی گفت نداده ام گفت مگر آبش نمیدهی یاری من میروم
تا پاره خود را سیراب کنم قره میگوید این سخن بگفت و از موقف خویش دورتر شد و مقصود خود را از من مستور
داشت و اگر اراده خود را با من میگفت با او میرفتم و بحضرت امام حسین علیه السلام میپیوستم و من گمان
همیبردم که میخواهد خود را از میانه ان کناری دهد و از محاربت مباعدت جوید و در بعضی روایات رسیده است
که حر گفت میخواهم اسب خویش را آب بدهم و کناری جویم و در بعضی اخبار وارد است که حر این سخنان را
با برادر خود مصعب بگذاشت بالجمله میگوید حر بن یزید جانب راه گرفت و اندک اندک بلشکرگاه پادشاه
عالمین روی آورده و سخت میلرزید و قلبش چنان می طپید که صدایش را میشنیدند در اینحال مهاجر بن
اوس او را بدید و گفت ای حر همانا امر تو بس عجب و کار تو سخت مریب است چه بخدای سوگند ترا در هیچ
رزمگاه اینگونه ترسان و لرزان ندیده بودم و اگر از شجاعان عرب بپرسیدند اول کسیکه او را نام بردم تو
بودی و از تو در نمیگذشتم اینحال و خوف از چیست که در تو نگران هستم گفت از هیچ چیز بیم و هراس ندارم
لکن خویشتن را در میان بهشت و دوزخ همی بینم و بخدایتعالی اگر پیوندم را از هم بگسلند و با آتش بسوزند
عذاب مؤبد را بر نعیم مخلد اختیار نکنم و بعد از این سخن اسب بتاخت و سپر وارونه برکشید چنانکه کسی جنگ
نخواهد کرد و چون نزدیک بلشکرگاه امام حسین سلام الله علیه برسید سپر را پشت افکند و گفت یا اهلبیت

بحضرت تو بازگشت مینمایم توبه من بپذیر همانا قلوب اولیاء ترا ترسان داشتم و اولاد دختر پیغمبر ترا علیهم
السلام در بیم و رعب درافکندم ای پسر رسولخدای آیا توبه مرا خدای میپذیرد خداوند بجز داند
مرا فدای تو ای پسر رسولخدای من آنکس هستم که نخست راه بر تو بربستم و کار را بر تو دشوار نمودم و گمان
شدم تا بحرم خدا و رسولخدا بازگردی و همی با خویش گفتم از اینقدر از اطاعت نمودن اینگروه بر من زیانی
نرود تا چنان بدانند که من از اطاعت ایشان بیرون شده ام و هیچ پندار نمیکردم که آنچه تو فرمائی بپذیرفتار
نشوند و کار تو با ایشان بانتقام خواهد کشید و اگر اینحد را در گمان میکردم هرگز با پیکار پای نمی نهادم
اکنون توبه کردم امام علیه السلام فرمود خداوند توبه ترا قبول کند و ترا بیامرزد اکنون پیاده شو عرض کرد
برای خدمت تو اگر ساعتی سواره باشم نیکوتر است تا پیاده باشم اگرچه در پایان کار بر زمین بخواهم افتاد فرمود
هر کار که خواهی بکن خدایت رحمت فرماید و هرچه بخیالت آمد چنان کن و در خبر دیگر چنان است که آنفضلمان
بآنحضرت عرض کردند با اینجمله مناقب و محامد تو و با اینهمه دست از تو باز نداریم تا با لب تشنه کشته شوی امام
علیه السلام دست مبارک برآورد و محاسن شریف را در پیچید و آنوقت پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و شش   [اشتد غضب الله علی الیهود حین قالوا]
سال از عمر شریفش برگذشته بود آنگاه فرمود شدت گرفت خشم خدای بر جماعت یهود گاهی که عزیر را پسر خدا
خواندند و سخت گردید خشم یزدان بر گروه نصاری هنگامیکه عیسی را پسر خدای شمردند و شدید شد غضب خدای
بر جماعت مجوس در آنزمان که بپرستش آتش درآمدند و سخت شد غضب خدا بر قومی که پسر پیغمبر خود را بکشتند و
شدت فزود غضب خداوند بر این جماعت که آهنگ کشتن پسر پیغمبر خود را نموده اند سوگند با خدای اینگروه را در
آنچه اراده کرده اند در هیچ چیز اجابت ننمایم تا گاهیکه خدا را ملاقات کنم در آنحال که در خون خویش رنگین باشم   [کلمات آنحضرت با زینب خاتون]
و حق مرا غصب کرده باشند آیا فریادرسی نیست که بفریاد ما برسد آیا کسی نیست که شر دشمن را از حرم رسولخدای
باز دارد و پس از آن فرمود ایمردم پس از چه روی قتل مرا روا دانسته اید یعنی با اینکه میدانید من پسر پیغمبرم و
خداوند داور از شما انتقام میکشد گفتند محض بغض و دشمنی الله آنوقت آنحضرت برد و سپاه را بگذاشت
و بسرای پرده خود بیامد زینب سلام الله علیها میفرماید چون نگران شدم که حسین بسراپرده خود باز میشود
بخیمه خود در رفتم و جلوس نمودم شاید نداند من از بیرون خیمه نظر میکردم چون آنحضرت بمیان سراپرده آمد
فرمود کجا است زینب عرض کردم لبیک ای برادر من آنگاه ام کلثوم را احضار فرمود بعد از آن رقیه و
صفیه و سکینه و فاطمه صغری را بفرمود تا خواندند چون بجمله حاضر شدند عرض کردند یا اباعبدالله مگر حاجتی است   [قال ... انا ...]
فرمود حاجت من اینست که وصیت میگذارم شما را که چون من کشته شوم گریبان بر من مدرید و بر چهره
طپانچه مزنید و روی خویش را مخراشید زینب عرض کرد ای برادر این سخن کسی است که بکشته شدن خویش
یقین کرده باشد فرمود چنین است چون زینب این سخن را بشنید صیحه برکشید و فریاد برآورد و اثکلاه
وا محمداه وا علیاه وا حسناه وا ضیعتاه وا غربتاه وا قلة ناصراه امام حسین علیه السلام فرمود ای خواهر صبر کن   [فقال للعالمین ...]
و شکیبائی پیشه گیر همانا ساکنان آسمانها فانی میشوند و قاطنین زمین دستخوش مرگ میگردند و جز خداوند باقی
نمیماند بهوش باش که حلم و بردباری ترا شیطان نرباید زینب عرض کرد ای برادر تو اندیشه که ما را از این

مکان بگو چانی تا کشته نشوی اینوقت گریه در گلوی آنحضرت گره شد و سرشک از صورت مبارکش روان گشت و با
زینب فرمود اگر مرغ قطا را شبانگاه آسوده بگذارند در آشیان خود شاد و آرام میخوابد و در اینحال آنحضرت را
خوابی سبک در دیده بیامد و همی فرمود رسولخدا را دیدم در اینساعت که همیگفت ای پسرک من ساقی شکیبائی
کن که ساعتی دیگر نزد ما میآئی و از این پیش در گذارش وقایع شب عاشورا با مختصر تقریبی گذارش رفت و چنان
مینماید که در آن شب بوده تا سحرگاه عاشورا چه در روز عاشورا مجال این امور کمتر است و نیز باز نموده آمد که هم
و اندوه آنحضرت بر امت است تا چرا براه ضلالت و غوایت میروند و بعذاب ابدی دچار میشوند و براه هدایت
و مقام تکمیل نمیروند و نصایح پیغمبر و پیغمبرزاده ایشان در قلوب قاسیه ایشان اثر نمیکند چنانکه گفته اند عزین
پیغمبران و اوصیای ایشان نیز درباره قوم خود محض شفقت بوده است که بیشتر در زمین نمانند و معاصی ایشان
و استحقاق ایشان بمزید عذاب بیشتر نشود و امام حسین علیه السلام نیز بر حال آنجماعت آگاه بود چنانکه فرمود ای امم
هرچه گویم شما را سودمند نباشد معذلک نصایح و مواعظ خود را مکرر میداشت شاید از آنجمع کثیر یکتن بشاهراه
هدایت اندر شود چنانکه در همین مقام و آنکلمات و خطاب که فرمود حر بن یزید ریاحی را از حضیض ضلالت به
پیشگاه رفیع هدایت ارتقاء داد و در وجودش اخلاص و دهی کردانید و بعد از آنکه آنحضرت بر اسب
رسولخدای که مرتجز نام داشت بر نشست و از پیش روی صف بایستاد و دل بر حرب نهاد و بروایت طبری ها
آنسخنان بگذاشت و در طلب دادرسی و نصرت صدا بر کشید و حر بن یزید ریاحی بشنید و بدانست که کار
بصلح و مسالمت نمیرسد و هم اکنون بابست چشم از شفاعت شفیع محشر بپوشید و در جنگ پسر پیغمبر بکوشید
اسب خود را براند و با عمر بن سعد آنکلمات را بگذاشت و موافق روایت صاحب شرح شافیه کلمات امام
علیه السلام در گوش جان و سمع روان حر بن یزید ریاحی جایگیر شد و حر با پسرش علی روی کرد و گفت ای
پسرک من مرا با آتش دوزخ صبوری نیست بیا تا بخدمت حسین علیه السلام رویم تا او را یاری کنیم و در حضورش
قتال دهیم شاید خدایتعالی ما را ادراک شهادت بسعادت ابدی فائز گرداند پسرش گفت با تو مخالفت نمیکنم
پس هر دو تن از لشکرگاه ابن سعد چنان حمله ور شدند که مردمان گمان میکردند آهنگ جنگ دارند همچنان
برفتند تا بحضرت حسین رسیدند حر پیاده شد و در حضور آنحضرت زمین راهمی ببوسید امام علیه السلام فرمود
کیستی تو سر بلند کن عرض کرد ای مولای من همانا من همانکس باشم که ترا از مراجعت و معاودت ببلاد خودت
مانع شدم و اینک از آنچه کرده ام توبه نموده ام و بیامده ام تا خویشتن را فدای تو کنم و در حضور مبارکت بقتل
برسم ای مولای من آیا توبه من پذیرفته است آنحضرت فرمود اگر توبه کنی خدایتعالی توبه ات را بپذیرد و ترا
بیامرزد و اوست ارحم الراحمین اینوقت حر با پسرش علی روی کرد و گفت ای فرزند من بر دشمنان خدای
و دشمنان رسولخدای که جماعت ظالمان هستند حمله کن و بروایتی دیگر چون حر بن یزید نگران شد که سپاه کوفه
آسته عهد حرب آنحضرت هستند و بر قتال امام آهنگ دارند تازیانه بر اسب خود بزد و بحضور مبارک امام علیه السلام
بیامد و عرض کرد ای قرة العین رسولخدای اگر گمان میکردم که اینقوم آنچه فرمودی نمی پذیرند هرگز از خانه خود
بیرون نمیآمدم و در اینخبر بمکالمات دیگر هم اشارت نکرده اند و در کتاب طبری مسطور است که بعد از آنکه

عبد الله بن عمیر بعد از آنحضرت تباه شد حر بن یزید تمیمی که بحضرت حسین رفته بود و آنحضرت اخبر داد که ...
میرسند بخدمت امام بیامد و گفت السلام علیک یا بن رسول الله امام فرمود و علیک السلام بچه کار بیامدی
عرض کرد بدان آمدم تا جان خود را در حضرت تو نثار کنم و با دشمن تو جنگ نمایم تا کشته شوم فرمود ترا شهادت
گوارا باد و بهشت جاودانت بشارت باد آزاد مردی چنانکه نام تو است در اینوقت شمر ملعون با پسر سعد حیلت
گفت این مسامحت و مماطلت از چیست بمیدان جنگ باز شو پس عمر تیر در کمان نهاد و بسپاه آنحضرت بیفکند
و بروایتی آن تیر در حضور مبارک امام بر زمین افتاد و در مقتل ابی مخنف و کتاب ینابیع المودة مسطور است
که بعد از آنکه اصحاب آنحضرت و جماعت بنی هاشم شهید شدند آنحضرت در یمین و شمال نگران شد و هیچکس را
ندید که با دشمنان او حرب نماید سخت بگریست و بهی ندا بر کشید وا محمداه وا علیاه وا حمزتاه وا جعفراه
وا حبیباه آیا قوم آیا هیچ معینی نیست که ما را اعانت کند آیا کسی نیست که از عذاب خدای بترسد و شر
دشمنان را از ما بگرداند بعد از آن اشعار رائیه معروف را که ترجمه یک بیت آن موافق روایت صاحب قصة الشهداء
از این پیش بگذشت قرائت فرمود و از حسب و نسب و مقامات و مفاخر و جلالت شیعیان و خسارت دشمنان
و ثواب زیارت آنحضرت و اصحاب آنحضرت بعد از وفات ایشان و فائز شدن زوار ایشان بنجات خلد
و آب کوثر باز نمود حر بن یزید ریاحی اینکلمات بلاغت سمات را بشنید و با پسر خود گفت همانا حسین استغاثه
میفرماید و هیچکس بفریادش نمیرسد هیچ میخواهی در حضور مبارکش قتال دهیم و جان عزیز خود را فدای وی نمائیم
چه ما را بر عذاب آتش دوزخ و غضب ایزد جبار طاقت و توانائی و صبر و شکیبائی نیست و نتوانیم محمد مختار را دشمن خویش
گردانیم فرزندش گفت سوگند با خدای من مطیع تو هستم پس هر دو تن چنانکه گوئی آهنگ نبرد دارند بتاختند
و در حضور مبارکش زمین ببوسیدند و در تاریخ الفی مسطور است که چون حر بسعادت ابدی پیوست آنحضرت
روی نهاد و برادرش مصعب از سبب آن بیم داد و بپرسید گفت ای برادر مرا ترس نیست اما نفس خود را
در میان بهشت و دوزخ مخیر ساخته ام و در آن اندیشه ام که چگونه شود ناگاه نعره بزد و گفت ای برادر بشارت
باد ترا که نفس من بهشت را اختیار کرد پس اسب را تازیانه بزد و بتاخت و در حضور مبارک امام فرود شد
و در رکاب آنحضرت ابوسه بوسید و صورت بر سم مرکبش بمالید و عرایض خود را بنمود امام علیه السلام از بالای
مرکب دست مبارک بر سر و روی حر بر کشید و فرمود ای حر هرچند بنده گناه کند چون روی بدرگاه آله آورد
و استغفار نماید و از گناهان گذشته توبه کرده عذرخواه شود توبه اش قبول است چنانکه خدای میفرماید
او است آنخدائی که قبول میکند توبه بندگان عاصی خود را بعد از آن فرمود ای حر جرمی که نسبت بامن نمودی
ناکرده انگاشتم و از تقصیری که از تو با من روی داد درگذشتم مردانه باش و دل بر حرب بسپار که امروز
روز بازار سعادت و این میدان جلوه گاه اهل شهادت است حر از کمال اخلاصی که داشت روی بمیدان
نهاد و چندی جولان داد و دشمنان از هر سوی براند و چون مصعب برادر حر اینحال را بدید او نیز مرکب بتاخت
و در فتراک خدمت آنحضرت درآویخت لشکر عمر سعد گمان کردند بجنگ برادر شتاب کرده است چون
بمیدان رسید گفت ای برادر خضر راه من شدی من نیز با تو موافقت کرده از اهل خلاف بیزارم فردا

هردو تن شاد معامله یکدیگر باشیم و باهم از شفاعت امام حسین علیه السلام بهره یاب شویم حر دست او را
گرفته هر دو نزد آنحضرت بیامدند و صورت حال بعرض رسانیدند امام علیه السلام او را در بر گرفته بنواخت
در روضة الشهداء آورده مسطور است که در آنهنگام که حر نزدیک بآنحضرت رسید عرض کرد یا ابن رسول الله
دوش پدر خویش را بخواب اندر دیدم که نزد من آمد و گفت ای حر در این ایام بکجا رفته بودی گفتم برفتم
تا سر راه بر حسین بن علی بگیرم پدرم فریاد برکشید که واویلاه ای پسر ترا با فرزند رسول خدا چکار اگر تو تاب
آتش دوزخ هست برو و با او جنگ بکن و اگر شفاعت رسول خدای صلی الله علیه و آله در ضمائر پروردگار
عالم را میطلبی و ریاض رضوان و غرفات بهشت جاوید آرزومندی برو و با دشمنان او مصاف ده اکنون
التماس مینمایم که مرا اجازت دهی تا بجنگ بروم فرمود ای حر تو میهمان مائی صبر کن تا دیگری برود عرض
کرد یا ابن رسول الله اول کسیکه بمخاصمت تو آمد من بودم رخصت بده تا نخستین کسی که بمحاربت دشمنان
تو رود نیز من باشم امام حسین علیه السلام او را اجازت داد سبط ابن جوزی گوید چون حضرت سید الشهداء
علیه السلام اهل کوفه را آن خطابها فرمود و ایشان گفتند نمیدانیم چه میگوئی حر بن یزید یربوعی که از
بزرگان ایشان بود دیگر بود در قبیله است از تمیم عرض کرد آری سوگند بخدای ما تو مکتوب کردیم و ما بر
کسانیکه ترا باینجا آوردیم پس خداوند دور دارد باطل و اهل باطل را سوگند بخدای دنیا را بر آخرت اختیار
نمیکنم پس تازیانه بر اسب زد و بلشکر امام حسین علیه السلام پیوسته شد امام فرمود اهلاً بک و سهلاً
سوگند بخدای تو در دنیا و آخرت آزادی اما غریب اینست که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین با آنکه
چنانکه در این کتاب مذکور گردید از مأمور شدن حر و بسته راه گرفتن بر آنحضرت و خبر دادن با ابن زیاد از
ورود آنحضرت سلام الله علیه در منزل اقساس مالک مذکور میدارد دیگر از اخبار او و شهادت او چیزی
نیاورده شاید بمحض اختصار بوده است و این نیز عجیب مینماید چه اسم حر کسی را نشاید از زمره شهداء امام بزرگ
مگر اینکه بر عقیدت طبری رفته باشد چه او نیز چنانکه اشارت رفت میگوید حر آنکلمات را با آنحضرت بگفت
و برفت ابن نما گوید چون حر بخدمت آنحضرت رسید بسعادت دریافت عرض کرد یا ابن رسول الله در آنهنگام
که پسر زیاد مرا از قصر دار الاماره بسوی تو فرستاد در عوض راه با تقی ندا میکرد دیگر گفت ای حر
بشارت باد ترا بهشت بنزدیک نگاه میکردم کوینده را نمیدیدم با خود میگفتم این بشارت چیست که من بر سر
راه پسر پیغمبر میروم و مرا بشارت میرسد هرگز گمان نمینمودم که پایان عمل من بخیر و خوبی باشد سپاس خدای را
که توفیق رفیق گشت و خدمت ترا بر همه عالم برگزیدم فرمود اینک خیر و بهشت همین است که دریافتی آن هاتف
خضر علیه السلام بوده و ازین پیش این کلمات حر اشارت شد لکن در اینمقام صحیح تر مینماید و از اخبار برمیآید
که حر و برادرش مصعب و پسرش علی بن حر و غلامش عروه بلشکر آنحضرت پیوستند و در خبر ابی مخنف وارد است
که حر با پسر عمش قرة بن قیس ریاحی گفت آیا نگران هستی که حسین علیه السلام چگونه استغاثه میکند و هیچکس
بفریادش نمیرسد و چگونه پناه میجوید و هیچکس پناهش نمیدهد آیا میتوانی با من بار سوی و این لشکر را بگذاری
و دست از اینعالم برداری آبیاری جگر گوشه مصطفی برویم چه دنیا جای ثبات نیست و جمله

مردمان از اینجهان میکوچند و نعمتهای اینجهان فانی است شاید بالشهادت فائز و از اهل سعادت
شمرده شویم و در آنسرای با پسر پیغمبر محشور و از نعیم باقیه مسرور گردیم آن بی سعادت گفت
مرا باینکار حاجت نیست حر از وی روی بگردانید و با پسرش سخن آورد

بیان پاره مکالمات حر بن یزید ریاحی با لشکر ابن زیاد

چون حر بن یزید بحضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد اگر سواره باشم برای نصرت شما و نبرد با اعدا بهتر است
پس ساعتی بعد که شهید شدم البته بر زمین جای میگیرم و امام علیه السلام که بدو فرمود پیاده شو برای این
بود که میخواست از نخست تکلیف حرب بدو کند بالجمله بعد از آنکه حر آن عرض را بنمود و امام فرمود هر کاری که
خواهی بکن خداوند رحمت فرماید و هرچه در خیالت میگذرد بجای آر حر در پیش روی امام علیه السلام بایستاد
و با مخالفان اهل کوفه خطاب کرد و فرمود ای مردم کوفه مادرهای شما در مصیبت و تعزیت شما بناله و فریاد
برکشند و اشک حسرت بریزند آیا این بنده شایسته خدای را بدیار خود طلب کردید و چون بر حسب دعوت شما
نزد شما بیامد از یاری او کناری گرفتید و او را تنها گذاشتید و گمان همی بردید چون بدیار شما اندر آید او را
نصرت میکنید و در حضور مبارکش با دشمنانش جنگ مینمائید و جانهای خود را فدای جانش میکنید اینک
چون اجابت دعوت شما را فرمود بروی حیلت و کیدت ورزیدید و آهنگ قتلش برآمدید و او را چنان
مأخوذ و ممنوع و محصور و محبوس نمودید و از هر سوی بروی احاطه کردید و گریبان گیرش شدید تا نتواند در
بلاد پهناور ایزد داور رهسپر شود و اکنون مانند اسیری در دست شما گرفتار شده و نتواند برای خود مالک
نفع یا دافع ضرری گردد و او را و زنان و اطفال و اهل و کسان او را از این آب فرات که روان است دور
کردید با اینکه یهود و نصاری و مجوس از آن بیاشامند و کلب و خوک از آن کامیاب میشوند لکن اهل پیغمبر
از شدت عطش از پای درآمده اند چه بد رفتار نمودید در حق ذریه پیغمبر خود خداوند تعالی در آنروز که مرا تشنه
باشند شما را سیراب نکرداند چون حر اینسخنان بگذاشت آنگروه بشنید جمعی حمله آوردند تیر بدو بباریدند
حر چون اینحال بدید بازگشت و بروایتی بر تشنگی امام سخت بگریست و بکنار روی نهاد تا در مقام خود
مستقر شود و اعثم کوفی این فصلی را که مذکور شد به بریر بن حضیر منسوب میدارد

بیان جنگ و رزیدن حر بن یزید ریاحی و شهادت و سعادت او

چنانکه در کامل التواریخ ابن اثیر و بعضی کتب دیگر مسطور است چون ابن سعد ترتیب سرهنگان سپاه را بگذاشت
و هریک از اعیان کوفه را بر قبیله و طایفه و گروهی ریاست داد حر بن یزید ریاحی یربوعی را بر ربع
تمیم و همدان امیر کرد و این رؤسا و امراء که بجمله در حضرت امام حسین علیه السلام عرض مکاتیب کرده بودند
بجمله عهود و مکاتیب و اقوال خود را نادیده انگاشته در آنمیدان حاضر شدند و تیغ بر روی پسر پیغمبر
بکشیدند مگر حر بن یزید که سلسله سعادتش به پیشگاه آن امام سعید بکشید و در ترتیب شهداء در کتب مقاتل

فقال یا اهل الکوفه لامکم الهبل

باختلاف سخن کرده اند و چون ملا حسین کاشفی که از علمای دانا و باخبر و در فن سیر مطلع و باسلیقه مستقیم است در کتاب روضة الشهدا می‌نویسد در اغلب کتب مقاتل تفصیل این مبارزان و چگونگی مبارزت ایشان مسطور نیست و بمجرد نگارش شعری و نامی اکتفا کرده اند و من تفحص و تصفح بسیار کرده ام و تفاصیل آن واقعه را باز نموده ام میرزا ترتیب اسامی شهدا از روضة الشهدا میگردانیم که با بسیاری از کتب مقاتل توافق دارد و بحسب لزوم نیز از دیگر کتب معتبره که محل اعتنا باشد اشعار خواهد شد بالجمله می‌نویسد واقعه کربلا در روز جمعه دهم ماه محرم بود و لشکر مخالف بقولی هفده هزار و بروایتی سی هزار و اصح روایات بیست و دو هزار است و از آنجمله سواره و پیاده از شام و کوفه در آن بیابان حضور داشته اند و ملازمان حضرت امام حسین علیه السلام بقولی هشتاد و دو تن و بروایت اشهر بغیر از آنحضرت هفتاد و دو نفر سی و دو تن سواره و چهل نفر پیاده مع الحدیث چون صفوف قتال آراسته شد از هر دو سوی چشم بمیدان داشتند تا کدام کس ابتدا بجنگ نماید و امام حسین علیه السلام فرمود من از پدر خود یاد دارم که تا مخالف در محاربت بدایت نکرد نبایست متعرض او گشت و چنان می‌نماید که این داستان بعد از آن تیرباران است که جمعی کثیر از یاران آنحضرت شهید شدند و دیگرباره آرام گرفتند و چون نوبت دوم جنگ روی داد بر حسب فرمایش آنحضرت قرار شد که تن بتن بمیدان بیایند و جنگ نمایند و حر بن یزید مردی دلیر و نبرده سواری شیرگیر بود و او را در عرصه کارزار با هزار سوار برابر میداشتند و سپهبدی لشکر ابن زیاد او را بود و عرض کرد اجازت کارزار را بده تا اول کسی باشم که در نصرت تو شهید شده باشد و اول آنکسان باشم که فردای قیامت با جدت مصافحه خواهم نمود و مراد حر این بود که اول کسانی باشد که بطریق مبارزت کشته شوند لاجرم جناب حر اول کسی شد که بمیدان کارزار رهسپار آمد حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب نزهة القلوب در ذیل نگارش نام کربلا میگوید حر ریاحی که قبه مجدد هم من است و اول کسی است که جانش را فدای حضرت امام حسین علیه السلام نمود و از طرف یزید علیه اللعنه مأمور بود آنجا مدفونست و چون از امام حسین علیه السلام اجازت مبارزت یافت با دلی شاد و روانی خرم و خاطری از اندوه آزاد بر بارگی تازی برآمد که بر باد سبقت میگرفت بمیدان تاخت و شعری که باین مضمون است قرائت کرد و تو گفتی با جندای تا گروهی از این مردم نابکار را روانه بئس القرار ندارم جام شهادت ننوشم و چندان بکوشم که این مردم تا جهت ضمیر را دستخوش شمشیر سازم و از ایشان روی بر نتابم در حمایت حسین که شخصی با جد و محل بر آوردن آرزوها است خود داری نکنم آنگاه در برابر صفوف بایستاد و این ارجوزه که قریب باین معنی است بخواند منم حر آزاده و فرزند آزاده و شیر بیشه شجاعت که هرگز در میدان جنگ و عرصه نام و ننگ فرار نکنم و این عار را بر خود باز نگردانم و بر داد است مفید و دیگران با شعر عنترة بن شداد تمثیل جست ما زلت ارمیهم بثغرة نحره وجهه چون عمر بن سعد حر را ما در [illegible] نکار دید بر خود بلرزید و دلش بر طپید و یکی از معارف دلیران عرب را که صفوان بن حنظله نام داشت طلب کرد و گفت برو و حر را نصیحت و موعظت کن و بملایمت بجانب ما میلش گردان و اگر گوش باین سخنان ندهد با تیغ آبدار سر از تنش دور کن صفوان با آلات و ادوات جنگ و زینت کامل اسب برجهاند و در برابر حر بایستاد و گفت ای حر همانا تو مردی عاقل و پر دل و از جنگ آوران کاملی آیا هیچ روا میداری که از یزید روی برتابی و

[illegible]

بحسین روی کنی حر فرمود ای صفوان با خردمندی و فرزانگی که تراست اینگونه سخن کردن بسیار بعید است تو یزید را میدانی و میشناسی که تا چه اندازه ناپاک و ظالم و فاسق و بی باک است و حسین طیب و طاهر پاکزاده و ترویج ادرش در بهشت روی داده و جبرئیل گاهواره جنبان بوده است پیغمبر خدایش بکنار بوستان خود خوانده امام و امامزاده بحق است و صفتش از حد شرح و بیان برتر است صفوان گفت من اینهمه میدانم و از اینجمله برافزون میشناسم لکن امروز عنان دولت و جاه و کلید گنج و دولت بدست یزید است ما مردمی سپاهی هستیم ما را برگ و ساز و یراق و منصب و مشغله میباید با تقوی و طهارت و علم و فضیلت چه کار داریم حر چون این سخنان بیهوده را از آن کور باطن بشنید گفت ای خاکسار حق را می‌بینی و میپوشی صفوان بخشم اندر شد و نیزه خود را بسینه حر حوالت کرد حر نیزه بر نیزه صفوان روان داشت و بمردانگی نیزه او را در هم خرد ساخت و در همان گرمی سنان نیزه را بچالاکی بر سینه اش برزد چنانکه یک گز از پشتش سر بدر کرد ناگاه او را بهمان نیزه از کوهه زین در ربود و بر سر دست برکشید بدانسان که هر دو گروه در نظاره بودند و چنانش بر زمین برزد که استخوانش یک یک بر هم شکست و جانش بدوزخ برگذشت از اینگونه مردی و دلاوری خروش از دو سپاه برخاست و دو ها نهایه آفرینش برگشت و این مصعب را سه تن برادر بود ازکدار قتل برادر هر سه بیکبار ترکتازی کرده بر حر حمله ور شدند حر نعره از جگر برکشید و خدای را بعظمت یاد کرده چون شیر دژآهنگ بتاخت و چون پلنگ تیز چنگ دوال کمر یکی را برگرفت و از خانه زینش برکند و چنانش بر زمین نگونسار درافکند که استخوانهای گردنش در هم شکست و روانش بزبانیه دوزخ پیوست و دیگری را شمشیری بر سر بنواخت که تا سینه اش بشکافت برادر سوم چون این حال و آن اژدهای مردم آشنا را بدید روی بگریز نهاد حر مانند اجل بر دنبالش بتاخت و چنانش بر نیزه بکوفت که سر سنان از پشتش بیرون جست و چون چنین دستبردی نمود و این خدمت بگذاشت روی بطرف امام حسین علیه السلام آورد و عرض کرد ای پسر رسولخدای مرا بحل [illegible]ی و از من خشنود شدی فرمود آری از تو خشنود شدم و تو آزادی چنانکه مادرت نام نهاده یعنی فردای قیامت از آتش دوزخ آزاد خواهی بود و چون حر این بشارت از آنحضرت بشنید با نشاط و انبساط کامل روی بمیدان آورد و جنگ در پیوست بهر جانب که روی آورد کشته بر روی کشته چون پشته آورد در خلال آن حال کمتن از پیادگان بدوید و اسب حر را پی کرده حر چون پلنگ غران و ببر بیان پیاده بحرب درآمد و آتش خشمش شعله ور گشته دمار از روزگار آن قوم نابکار برآورد و چنان با هیبت و صولت رزم میداد که پیاده و سوار از وی فرار میکردند چون امام علیه السلام نگران شد که پیاده حر کارزار میکند اسبی تازی با برگ و سازی تمام برایش بفرستاد تا بر آن سوار گردد چون آن اسب را نزد حر بیاوردند رکابش را ببوسید و سوار شد و بجولان درآمد و در میدان بتاخت و خون گردان بریخت و چون جمعی را که بروی احاطه کرده بودند بضرب تیغ و سنان در آن بیابان متفرق ساخت خواست بحضرت حسین صلوات الله علیه بازآید ناگاه هاتفی آواز داد ای حر باز مگرد که حوران جنان منتظر قدوم تواند چون حر این پیام سعادت فرجام بشنید روی بطرف آنحضرت کرد و عرض نمود ای پسر رسولخدای نزدیک جدت میشوم آیا هیچ پیامی داری آنحضرت

گریان گشت و فرمود ای حر خوش باش که ما نیز از پی تو روانیم از اینگونه مکالمات حر خوش از اصحاب امام حسین علیه السلام برخاست حر با خاطر خرم و دل شاد بر دنیا پشت و بر آخرت روی آورده چون شعله جواله و حیه قاتله دیل خود بتاب و کوه آتش فشان خود را بر سپاه دشمن بزد و هیچ بر دو نگشت تا نیزه او درهم شکست اینوقت تیغ آبدار چون میغ شرربار برکشید و بر هر خاکساری از آن مردم نابکار بزد او را خاکسار و بجانب بئس القرار رهسپار میداشت و بسیار بر سر زدی و تا سینه بشکافتی و چه بسیار بر کمر زدی و دو نیمه اش ساختی گاه بر میمنه آن مخالف مؤالف شدی و دود از ایشان بر چرخ کبود رسانیدی و گاهی بر میسره لشکر گفتار دچار شدی و غبار عرصه که روزگار را از فلک دوار برگذرانیدی بدینگونه حرب بساخت و مرد بکشت تا خویشتن را بالمره از پسر سعد نزدیک آورد و خواست علم و دارنده علم چو نقلم سر از تن بردارد شمر از هیبت او وحشت ایشان پریشان گشت شجاعتی دیگر و بسالتی دیگر بدید بانگ بر لشکر بزد از اطراف او را فرو گیرید و بقولی پسر سعد گفت گر نمی بینید چه آتش آفته در جان شما افتاده یکدفعه تیرها از کمانها بکشید پران دارید سپاه یکدفعه از جای برآمدند و از اطراف و جوانب او را بزخم تیغ و تیر و نیزه فرو گرفتند و آنجناب بدون ترس و بیم مصاف میداد و حاجت خود را قرین انعطاف میداشت و شعری بارجوزه بخواند که با همین معنی ترجمه میشود حر آزاده که منزل من مأوای اضیاف و ملجأ اضعاف است اینک با شمشیر آبدار و تیغ شرربار گردنهای شما را میزنم و در حمایت آنکس که بهتر کسانی است که بزمین حرم مکه و مسجد خیف فرود آمده اند بدون دریغ و حیف شما را دستخوش شمشیر بران و تیر پران میگردانم الخ در خبر است در آن هنگام که حر بخدمت امام حسین علیه السلام روی نهاد یزید بن سفیان که مردی از قبیله بنی تمیم بود گفت اگر او را بنگرم با سنان نیزه اش بخاک هلاک در افکنم اینوقت که حر در میان لشکر بهر سوی بشتافت و مرد و مرکب بینداخت و از کثرت مخالطه با دشمنان دو گوش و دو حاجب اسب او از زخم شمشیر دشمنان رفته و خون و خوی از اندام و روی آن جوان فرو میریخت حصین بن نمیر گفت ای یزید بن سفیان اینک حر است که همیشه دریغ میخوردی تا چرا بدو نتاختی و از مرکبش بخاک تباهی نینداختی گفت چنین است و هم در اینساعت او را بقتل میرسانم و اسب برانگیخت و در برابر حر حاضر شد چون حر او را بدید مجال نگذاشت و بیک ضربت شمشیر از اسبش در افکند و شعری چند که با این معنی قریب المضمون است قرائت نمود اگر ترجمه شد خویش مدد السستم و با حسین بن فاطمه جنگ نیافکندم امیر غادر و پسر غادر بودم و گوهر نفس شریف من با کیب ضلالت مواکب خذلان و اعتزال و چار بیعت یزید ناکث العهد منفعل ضلال میبود و اگر بنصرت آنحضرت مبادرت نمیکردم چه ندامتها میبردم و هر نفسی که خود را فدای او نکرد اند قرین ندامت است چه بسیار آهنگ نمودم که لشکری بدفع جماعتی که از حق روی برتافته اند راهسپار دارم الخ اما از اشعاری که بعد از این اشعار مسطور است چنان مینماید که گوینده آن حر بن یزید نیست چه در جمله اشعار مذکوره میگوید بر قبور و اجداد ایشان که پسر دختر پیغمبر خود را نصرت کردند بگذشتم و اگر بلکه صحیح باشد در صورتی است که حر بعد از شهادت اصحاب و یاران آنحضرت شهید شده باشد چنانکه بعضی بر اینمسئله عقیده دارند بالجمله حر دیگرباره اسب بتاخت و خود را در میان لشکر کوفه انداخته و تنی

چند را بکشت و پاره بشتافت و این شعر بگفت گر مرگ بر جمله جهانیان چنگ بخواهد افکند در اینصورت هرچه خواهی بکن و گوی سعادت از میدان حمایت و نصرت پسر پیغمبر باز ربای آنچه بکاشتی بدروی همانا آنقوم که با خدا مخالفت کردند و خرابی ارکان دین را خواستند خائب و خاسر شدند و ایشان عمدا آهنگ قتل محمد صلی الله علیه و آله را نمودند حال اینکه جد ایشان شفیع روز قیامت بباشد و از این پیش در ذیل شهادت جناب مسلم بن عقیل نیز این شعرها مسطور شده شاید حر بن یزید نیز در این هنگام قرائت کرده باشد بالجمله حر دل بر مرگ بنهاد و جنگ بداد و جمعی را از پای درآورد و کوفیان چنانش به تیرباران در سپردند که جوشن او چون جلد قنفذی گردید و اسبش را نیز عقر کردند و حر پیاده بماند و چندی رزم بنمود ناگاه قسوره بن کنانه نیزه بر سینه حر زد که در وی جای گرفت حر گرم جنگ بود و چون آن زخم بدو رسید نظر کرد و بدید که قسوره این زخم بروی زده و خود از سرش جدا گشته بود مردانه چنان شمشیری بر فرق قسوره بیفکند که تا سینه اسبش بشکافت قسوره بدان زخم درشت از پشت اسب بر زمین غلطید حر نیز از اسب بیفتاد و نعره بر کشید ای پسر پیغمبر مرا دریاب امام حسین علیه السلام مرکب بتاخت و حر را از میان دشمنان در ربوده پیش صف خود بیاورد و بر زمین بنهاد و پیاده شده و سر حر را بر کنار نهاده گرد از رخسارش پاک میکرد و بروایتی چون حر از پای درآمد اصحاب امام حسین علیه السلام بتاختند و جسد حر را حمل کرده بخدمت آنحضرت بیاوردند هنوز رمقی از جان در تن داشت امام چهره خون آلود او را مسح مینمود و میفرمود سوگند با خدای مادرت نامت را بغلط حر نگذاشت قسم بخدا اینکه تو در دنیا و آخرت حری و آزادی الهی آنگاه بگریست و از بهر او استغفار کرد و حر دیده باز کرد سر خود در کنار امام علیه السلام دید تبسمی نمود و عرض کرد یابن رسول الله آیا از من خوشنود شدی امام علیه السلام فرمود من از تو خوشنودم خدای نیز از تو راضی است حر چون این بشارت بیافت شادمان گردید با این مژده نقد جان را نثار و بروضه رضوان رهسپار شد حسین علیه السلام و اصحاب آنحضرت بروی بگریستند و چند شعر بآنحضرت و بقولی بعلی بن الحسین علیهما السلام نسبت داده اند که در مرثیه او بفرمود و مضمون آن در فارسی قریب باین مضمون است که حر بنی ریاح نیکو حری است و در هنگام جنگ و ضرب تیر و نیزه صابر و در عرصه میدان و نبرد گردان و کشته شدن ابطال و قتال رجال حاضر است و خوب و نیکو بود گاهی که در جان نثاری با حسین مواسات جست و بهدایت و فلاح فائز گشت ای پروردگار من او را در بهشت با حوریان ملاحت سرشت انباز بگردان الخ اما شیخ مفید در شهادت حر مینویسد حر و جمعی از اصحاب آنحضرت با لشکر کوفه جنگ بیاراستند و اسب حر را عقر کردند و او پیاده جنگ مینمود جمعی او را در میان گرفته بقتل رسانیدند ایوب بن مشرح و مردی دیگر از سواران کوفه در قتل او شریک بودند و عدد مقتولین حر را مورخان نویسندگان چهل تن سوای یزید بن سفیان نوشته اند و ابو مخنف میگوید پنجاه تن بکشت آنگاه سرش را آنقوم کافر از تن جدا ساخته بجانب امام علیه السلام افکندند و امام صلوات الله علیه آن کلمات و شعرها بفرمود و اعثم کوفی گوید چند تن را بکشت و شهید شد و هنوز حشاشه از جان باقی که بحضرت امام حسینش بیاوردند و موافق روایت صدوق در امالی هیجده تن از آنقوم را بکشت و چون ضعف بردی

شهادت حر

چهره شده او را اسیر کرده نزد پسر سعد بیاوردند عمر حکم کرد تا سرش را از تن جدا کرده بجانب سپاه امام حسین علیه السلام افکندند امام سرش را از زمین برداشت و خون از روی و دندانهای پیش روی او پاک مینمود و این کلمات و ابیات را میفرمود و حافظ ابرو در تاریخ خود میگوید شهادت حر بن یزید در روز چهارم محرم بود و از شهادت پسر و برادر و غلامش ذکر نمیدارد

بیان شهادت علی بن حر و مصعب برادر حر و عروه غلام حر علیهم الرحمة

شهادت مصعب

صاحب روضة الشهداء مینویسد چون مصعب برادر حر نگران شد که برادرش شهید گردید و بر روضهٔ قدس پرواز گرفت از حضرت سید الشهداء برای مبارزت اجازت خواست و چون رخصت یافت روی بمیدان نهاد و با دشمنان نابکار جانب پیکار گرفت و بعد از کشتن و خون ریختن دشمن شربت شهادت نوش کرده بهشت جاوید با برادرش دست در آغوش شد و حر بن یزید را در میان کوفه پسری بود که او را علی میخواندند چون پدر و عم را کشته دید تاب و طاقت از وی برخاست با غلام خود گفت بیا تا اسبهای خود در آب زنیم و از میان لشکر پسر سعد بیرون تاخته بسپاه امام علیه السلام روی نهاد و چون بآنحضرت نزدیک شد از مرکب بزیر آمده زمین ببوسید و نزد پدر آمده روی بر روی پدر بمالید امام حسین علیه السلام فرمود ای جوانمرد تو کیستی عرض کرد من پسر حرم که جانش را در حضرت تو نثار کرد من نیز آمده ام که در ملازمت جان فدا کردانم امام علیه السلام او را دعای خیر فرمود و علی بن حر اجازت یافته بمیدان جنگ روی آورد و رجز گویان بهر سوی میتاخت و جولان میداد و مبارز میجست مردی از سپاه شام شاکی السلاح بیرون آمد علی باستقبال او شتافت و مجال سخن گفتن بدو نگذاشت و با نوک نیزه او را از صدر زین بر آورده بر زمین انداخت و با رجز میگفت یا می نژادم و فرزانه و آزاده ام و لیکن دشمنان خونخوار را سر از تن میافکنده ام و اکنون از پدر خویش شرمسارم تا چرا او شهید شده و من بر جای هستم و همچنان از دلیران سپاه مخالف بمبارزت آمدند و علی بکین عم و پدر ایشان را از مرکب زندگانی بآتش جاودانی میفرستاد و امام حسین علیه السلام با آواز بلند بروی آفرین و تحسین میفرمود و در حقش دعا مینمود و او همی مبارزت و مقاتلت ورزید تا آخر الامر سپاه کوفه او را در پره افکنده شهید کردند و بپدر بزرگوار و عم نامدارش ملحق ساختند و موافق روایات دیگر چنانکه سبقت نگارش گرفت چون حر و پسرش علی بحضرت سید الشهداء پیوستند و حر در میدان جولانی بداد و از جنگ بجای وا بازگشت و در برابر صفوف بایستاد روی با پسرش علی آورد و گفت ای عزیز دل گرامی بر این قوم ستمکار حمله کن و داد جهاد بده علی حمله گران بکرد و بجنگ درآمد و رزمی سخت بداد و بیست و چهار تن و بروایت ابی مخنف افزون از این جمله را بکشت و شهید شد و از بعضی کتب که این دو بیت را بدو نسبت داده اند که با رجز میخوانده و جنگ مینموده چنان مینماید که نام او بکیر بوده است و معنی اشعار اینست منم بکیر و منم فرزند رشید حر جان خود را فدای امام حسین مینمایم تا تمام ضربها و مصیبتها را از وی دفع دهم و امید دارم که بانصیب در روز محشر در خدمت حضرت پیغمبر و امام طاهر مطهر رستگار شوم و در کتاب اسرار الشهاده از نسخ گار

شهادت علی بن حر

شهاب الدین عاملی نقل میکند اسم پسر حر بن یزید را بکیر نوشته است و در کتاب نور العین اسم او را بجیر خوانده حر از شهادت فرزند خویش بسی خرسند گشت و گفت سپاس مخصوص خداوندی است که ترا آن سعادت عنایت کرد که در حضور مولایم حسین بشهادت فائز شدی چون غلام حر که او را عرو و بروایتی عروه نام بود چون خواجه و خواجه زاده و برادر خواجه را کشته و در خاک و خون آغشته دید سخت اندوهناک و گریان و نالان گردید و مهاجرت ایشان بر وی دشوار افتاد و عنان اختیار از کفش بیرون آمده ناگاه روی بمیدان آورد و هرچه سخت تر بجنگ درآمد و کارزار بر دشمنان نابکار دشوار ساخت و تنی چند را به دوزخ بفرستاد آنگاه بحضرت امام حسین علیه السلام بازشد و عرض کرد یا بن رسول الله از این جسارت که ورزیدم و بدون اجازت بمیدان مقاتلت مبادرت گرفتم معذور دار که هنوز آداب و رسوم حرب نیاموخته ام و در فرقت مولی و مولی زاده و خود و اندوه ایشان از خود بیخود شدم اکنون رخصت فرمای تا بمیدان جنگ بروم و جان خود را در قدمت نثار کنم و بامداد قیامت بر سر خواجگان افتخار جویم امام علیه السلام بر وی آفرین میفرستاد و آن غلام که بر آزادگان هر گروه پیشی داشت با سرور و نشاط بمیدان بتاخت و تنی چند را از مرکب در انداخت تا خویشتن را بمولای خود و فیض شهادت برسانید

شهادت غلام حر

بیان خطاب فرمودن امام حسین علیه السلام دیگر باره بمردم کوفه و جواب دادن ایشان

کمال الدین ملا حسین کاشفی در روضة الشهداء مینویسد چون حر بن یزید و برادرش مصعب و پسرش علی و غلامش عروه بدرجه عالیه شهادت نائل شدند امام حسین علیه السلام دیگر باره در میدان هر دو صف بایستاد و با صوتی رفیع فرمود ای مردم کوفه و شام من در محاربت شما مبادرت ننمودم و شما از نخست تیر بر من افکندید و من هنوز بر محاربت شما اقدام نکرده ام و تاکنون از لشکر من کسی بقتل نرسیده است و حر و برادر و پسر و غلام وی از مردم شما بودند که رایت نصرت برافراختند و جان گرامی خود را فدای ما ساختند و من دیگر باره بر شما حجت میگیرم تا بامداد قیامت شما را بر من حجتی لازم نشود اگر ده مردمان بیایید و با من از سه کار یکی را بجای بیاورید اول آنکه راه دهید تا بنزدیک یزید شوم و با او مناظرت نمایم اگر بدون مکابرت حق بجانب او باشد و بدانم که چنان است با او بیعت کنم و گرنه او داند و من در اینحال یکی از دشمنان آوازه او ترا همی گذاریم که بسوی یزید شوی چه مردی شیرین زبان و چابک سخنی باید که بمعاذیر دلپذیر او را فریبد و از دست او خلاص شوی و دیگر باره غبار فتنه و گرد فساد برانگیزی از این در ممالک و بلاد و اقالیم و عباد شورشی برخیزد امام حسین علیه السلام فرمود چون اینکار را پذیرفتار نشوید بگذارید تا بر سر روضه مقدسه جد بزرگوار خویش صلی الله علیه و آله مجاور باشم و بعبادت قیام ورزم و بزهادت روزگار سپارم گفتند این نیز رضا نمیدهیم چه ممکن است جماعتی از اجلاف عرب گرد ترا فرو گیرند و از آنجا بیرون شده در طلب خلافت بر آئی و فتنه پدید آید فرمود اگر این هر دو را قبول نمیکنید مرا و یاران مرا آب دهید چه تمامت حیوان و آدمیان را حق نوشیدن آب است گفتند از آب سخن مکن اگر طلا زان

نوازشگی بپوسند و استخوانهای فرسوده کردند قطره آب نیابند مگر اینکه با یزید بیعت نمایند و ما را با تو بجز جنگ آهنگی نمانده است امام علیه السلام فرمود پس از هنگام مبارزت تن بتن بیرون شوید تا مردانگی مرد پدید گردد و هنرمند از بی هنر امتیاز یابد گفتند ای پسر فاطمه از روی انصاف سخن کردی چنین کنیم و بدین نهج بدینصورت راضی شدند که دأب مبارزان عرب بلکه جنگ آوران با نام و نسب است که چون در معرکه قتال اندر شوند و با آهنگ نبرد برآیند نام و لقب خویش آشکارا نمایند و بمفاخر قبیله و عشیرت خویش و این مفاخرت را فراز ندارند ابواب تصلّف و تکلف برگشایند و هنری که در کار نبرد دارند بازنمایند تا اگر کشته شوند بدلیری و شجاعت کشته شوند بی نام و نشان نمانند چون این سخن قبول کردند آنحضرت بصف لشکر خود باز شد و از اینجا چنان میرسد که پیش از شهادت حرّ هیچکس از اصحاب آنحضرت شهید نگشته و با آنچه که پنجاه تن از یاران آنحضرت در اول دفعه که مردم کوفه ایشان را تیرباران کردند و جنگ مغلوبه گشت کشته شدند و با آنچه که حرّ باتفاق یاران آن حضرت و بقولی بعد از شهادت تمامت یاوران امام حسین علیه السلام جنگ نمود مخالف است و اجتماع این اخبار را استوار بدینگونه آورد که حرّ بن یزید مکرر جنگ کرده و بسلامت باز شده باشد و این نیز با انحطاط حضرت اهل کوفه که تا بحال از من کسی کشته نشده موافقت نمیگردد والعلم عند الله تعالی بالجمله چون مردم کوفه آنگونه پاسخ بیاراستند و امام حسین سلام الله علیه بلشکرگاه خود باز شد یکباره دل بر جهاد برنهادند که رگ اجل و دندان مرگ و اژدهای مرگ تن او بار شد و واقعه یوم النشور نمودار گشت آفتاب جهانتاب از این تاب بر خود بتابید و چرخ گردنده از این گردش خود بگردید زمانه بر خون دلیران فرزانه صلا در داد و از خورش مرگ طبق پیش نهاد

بیان محاربه زهیر بن حسان اسدی و شهادت او علیه الرحمه

چون کار بر قتال تقرر گرفت و اصحاب امام حسین علیه السلام دل بر مرگ برنهادند و اصحاب آنحضرت هر یک آهنگ مبارزت میکردند عرض مینمودند السلام علیک یا بن رسول الله و پاسخ میگرفتند و بر فتنه آنحضرت میفرمود ما نیز از قفای شما میرسیم و این آیه شریفه را قرائت میفرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بالجمله بعد از آنکه قرار بر آن رفت که مبارزان عرصه نبرد مرد بمرد و تن بتن بیرون آیند و هنر خویش بنمایند عمر بن سعد مبارزی نامدار و جنگ آوری پهنه سپاه اگر او را سالم آزادی نامیدند بمیدان روان کرد و سالم بر مرکبی تیز تک برنشست و سلیحی پادشاهانه بر تن بیاراست و در میدان بجولان درآمده نام خود را گوشزد گردان کرده و رجزی هم آورد و او خود برآورد و در این حال زهیر بن حسان و بقولی حسام اسدی و از آن شعر یکه در رجز بدو نسبت میدهد چنان معلوم میشود که پدرش حسان با نون است چه حرف آخر مصراع ثانی بر نون است و این زهیر غیر از زهیر بن قین است که در حضور مبارک امام حسین علیه السلام ایستاده بود عرض کرد ای پسر رسول الله ایمرد که بمیدان اندر ایستاده جنگجوئی دلیر و کند آوری شیرگیر است مرا رخصت فرمای تا بحرب او شتابم و این همه و طمطراق او در هم شکنم امام علیه السلام او را اجازت بداد و این زهیر از قبیله بنی اسد بود و در همان اوقات اوطان خود هجرت گزیده در همان اوقات خدمت امام علیه السلام را بر ملازمت ... اختیار نمود و تقرب ...

و شجاعت و مردانگی و فرزانگی آگاهی داشت و بسیار در جنگها جام ظفرمندی نوشیده بود چون اجازت یافت گرم بمیدان بتاخت و بر سالم سر راه بگرفت چون چشم سالم بر زهیر افتاد بر خود بلرزید و بعد از حیلت سامری درآمد و از روی نصیحت بیرون شد و گفت ای یکه سوار عرصه کارزار و پهنه سپار میدان پیکار شرم نداری که مال و منال و اهل و عیال خویش را میگذاری و بمساعدت و معاضدت حسین و نظم و نسق امور از وطن و انجمن خویش دور میشوی زهیر برآشفت و گفت ای کس پست فطرت ترا شرم و آزرم باید داشت که شمشیر در روی اهل بیت پیغمبر میکشی و برای نعمت این چند روزه سرای فانی بعذاب مؤبد و عذاب مخلد میشتابی سالم خواست که دیگرباره آغاز سخن کند زهیر مجال نداد و چنانش نیزه بر دهن بزد که سنان نیزه از پشت سرش سر بدر کرده در همانساعت از اسب درافتاده جان بمالک دوزخ سپرد چون زهیر از کار او بپرداخت در برابر قلب سپاه عمر سعد بایستاد و نعره برکشید ای مردم عراق هر کس مرا نشناسد بشناسد و هر کس نشناسد بگویم تا بشناسد منم زهیر بن حسان اسدی کیست از شما که بمیدان مردی بیرون آید تا زمانی با هم بگردیم و بنگریم بخت با کدام کس یاری کند و غبار نکبت کدامکس را بر خاک مذلت توتیا گرداند اهل شام و عراق چون نام آن یگانه آفاق را بشنیدند و از آن پیش صفت شجاعت و شیمت بسالت او را استماع کرده بودند همه سرها بزیر افکنده از مواجهت و مبارزت او بیمناک شدند عمر سعد چون آن بیم و درنگ را از آن مردان جنگ بدید بانگ برکشید این بی حمیتی چیست که شما را در پرده آخر یکی مردی کنید و بمیدان نبرد روی مردانه بتازید و نام خویش را در انجمن شجاعان جهان بلند آوازه دارید نصر بن کعب نخعی سواری نامدار و از رؤسای کوفه و سرداران عرب در شمار بود و او را با صد سوار برابر میشمردند اسب بتاخت و در برابر زهیر بایستاد و گفت ای دلیر عرب از نعمت خود دست باز داشتی و بنی اعمام خود را بگذاشتی و تخم محبت حسین را در دل بکاشتی بیا تا ترا نزد امیر جلیل یعنی عبیدالله بن زیاد برم تا از این رنج و شکنج و محنت و زحمت براحت و گنج رسی زهیر گفت ای ملعون هر کس از آل زیاد در روزگار بسیار در ارکان دین او ثلمه‌ها درافکند لکن در بوستان عنایت حسین نهال معرفت از جویبار حقیقت سر باوج فلک برکشد و من اکنون از بحر محبت او پیمانه مراد و عرفان نوشیده ام و از دشمنان نابکارش اندیشه بدل ندارم نصر بر اشتعال آمد که مگر زهیر را بحرف سپارد و اندیشه خود را بالفعل رساند زهیر قصد او را بدانست و بر وی مجال سخن نگذاشت و بیک زخم نیزه اش به نیزه زار تباهی روانه داشت برادرش صالح بن کعب چون برادر را با خاک و خون برابر دید بمیدان خونخواهی بتاخت و نرد نبرد بباخت زهیر نیزه شرربار را چون مار مردم خوار بدو حوالت کرد و صالح بیکطرف اسب میل نمود تا گر نیزه اش را از خود بگرداند اسبش رمیدن گرفت و صالح را از پشت خود بیفکند در آنحال پایش در رکاب بماند و مجال فرود آمدن نیافت اسب رمیده برگشت و همی بر جست و لگد زد تا صالح را در خار و خاره پاره پاره و نرد نبرد را در طالعش آواره ساخت کعب بن نصر بن کعب که همنام جد خود و از پدرش کعب دلیرتر بود به مرگ عم و پدر نعره برآورد و چون مار گرزه بمیدان انتقام بتاخت و در برابر زهیر میدان را گرم ساخت هنوز نفسی راست نکرده و آرامشی از آن تندگردش نیافته بود که زهیر بادست

پی چنان نیزه به پهلوی بر ناف او بزد که گذر کرد از مهره پشت او زهیر باسب و اسلحه و زیور و جامه هیچ التفات
ننموده چون پلنگ کوهسار و نهنگ دریابار خویشتن را بر جماعت پیادگان که در پیش صف بودند بزد و خلقی
از ایشانرا بکشت و مراجعت کرده بمیدان آمد و از پی مبارز صدا بر کشید هر کس از مبارزان دلیر و دلیران مبارز
بجنگ او میآمدند با نیزه و شمشیر بار بهلاک و دمار میرسیدند بیکساعت بیست و هفت تن را بی تن و سر ساخت عمر
سعد را ستاره بر چشم تیره و زمانه بر سر خیره آمد و با حجر الاحجار که از دلیران روزگار یادگار بود [illegible] نمود و
فرمود همانا تو پشت و پناه سپاه هستی مردانه بشتاب و زهیر را سر از تن برگیر تا هر حاجت که بدل اندر داری آنرا
دارم حجر با آن سنگدل روی آورده گفت هیهات هیهات دباه ضعیف را چگونه با شیر عفیف نبردی برابری تهوی
بیچاره را با شاهباز خونخواره چگونه تاب همسری است این جنگجوی بنی اسد است که اسد از مرصدش از
عبور نشاید و ضرغام را در کنامش محل مرور نباید در پهنه کارزار تنها با هزار تن سوار جرار پیکار دهد و دمار از
جان رستم و اسفندیار برآورد من نه از جان خویش بیزارم که با او به تنهائی آهنگ جنگ نمایم او را بیاری نتوان
شمرد و هیچکس با خون خود بیاری راضی نتواند کرد مگر اینکه از سواران پهنه گذار سیصد تن در سه موضع کمین
کنند و من بمیدان رفته زمانی با وی بگردم و چون بر من حمله در شود روی بفرار گذارم و بدانسوی که کمین بر
نهاده اند شتابان شوم و چون زهیر مردی ستیهنده و تیز [illegible] است از دنبال من بتازد و آنوقت آن صد سوار
از کمین اول بیرون تازند و با وی در آویزند اگر صف ایشانرا درهم شکافت روی بکمینگاه دوم آورد همچنانکه
تا جمله آن سیصد سوار گردش را فرو گیرند و هر یک زخمی بروی فرود آورند شاید بدین تدبیر او را از پای
در آورند پسر سعد این رأی را پسندیده شمرد و بفرمود تا سیصد سوار کمل و مسلح در سه موضع کمین نشستند
و از آنطرف زهیر بالب تشنه و جگر تافته از این حیلت و کید بیخبر و در میدان نبرد ایستاده مبارز طلب همی نمود
انگاه حجر بیامده در برابر زهیر بایستاد زهیر گفت یا ابن الاحجار نزدیک شو و با من بگرد حجر گفت من بجنگ نیامده ام
بلکه برسالت شتافته ام ای زهیر با اینهمه دلاوری و شجاعت و بسالت و قدرت و قوت از چه روی دست
پسر زیاد و بنی امیه ترا از مال دنیا بی نیاز کرده اند همانا بر تو پوشیده نیست که حسین مال و دولتی ندارد و مقتضی عقل
چنانست که با اهل همت پیوسته شوی زهیر گفت ای ملعون دولت و نعمت از حضرت حسین علیه السلام باید
طلب کرد که همای اوج امامت و مهر چرخ ولایت است هر کس را علو همت و سمو قدر است باید خدمت
او را اختیار نماید و من نیک میدانم که ابن زیاد مردی ناکس و نکوهیده بنیاد است و آنکس هم که زمام
اختیار بدو گذاشته است از او ناکس تر و بی همت تر است حجر این سخنان بشنید و خاموش گردید و مدار بس
و بیم قدمی پیش می نهاد و بناگاه زهیر عنان اسب رها کرده بدو تاخت ابن الاحجار روی بفرار نهاده بسوی
کمینگاه بیرون تاخت زهیر را عار آمد که آن غدار از چنگش بدر رود چون برق خاطف و صرصر عاصف از
پی او بتاخت و چون ابن الاحجار بمیان کمینگاه رسید زهیر خود را بدو رسانید حجر فریاد بر کشید مرا دریابید
و خود را از مرکب بیفکند و روان شد و اکتاحت کین بر کشیدند و بر زهیر هجوم آوردند چون زهیر اینحال را بدید
مانند پیل سیستان و ضرغام نیستان با نیزه آبدار و سنان آتشبار بر ایشان بتاخت و آنگروه مانند دسته

کوسفند

کوسفند از پلنگ تیز چنگ پشت بروی دادند بکمینگاه دوم آمدند و زهیر از دنبال ایشان بتاخت و
ایشانرا چنانکه شیر شکاری آهوان صحرا را میراند بهر سوی میدوانید تا بکمینگاه سوم رسیدند آنوقت
آن سیصد تن نامرد کین آور اطراف آنمرد دلاور را احاطه کردند و هر یکی ضربتی بروی فرود آوردند
و در خلال آنحال شبث بن ربعی از گوشه چون روباهی از قبوشه سر بر آورده نیزه بر دوش زهیر فرود آورد
چنانکه از جوشن بر دوش او در رسید زهیر با آن زخم برگشت تا شبث را بهلاکت رساند آن شقاوت بنیاد
از بیم آن شجاعت نهاد در میان سواران گریزان شد زهیر نیزه از دست بینداخت و شمشیر آبدار چون برق
آتشبار برکشید و در میان سواران از چپ و راست تازان و تیغ گذاران شد و همی از ایشان تنهای سرد
سرابی تن کردانید بانگ آفرین بسپهر برین پیوست و او همی بزد و بکشت و درهم شکست چندانکه پنجاه سوار
دیگر را بینداخت و آنوقت نود زخم بر بدن شریفش رسیده بود و چون امام حسین علیه السلام این حال
و اشتغال را بدید بجماعتی از ملازمان حضرتش فرمود زهیر را دریابید سعد غلام امیر المؤمنین
علی علیه السلام با ده تن از جنگجویان عرصه نبرد بتاختند و خویشتن را بر آنگروه زده جمعی از آن سواران را
بکشتند و زهیر را از میان ایشان بیرون آوردند در اینهنگام دویست زخم بروی فرود آمده بود و از
زخمهای او مانند باران خون میچکید و آنمرد جلیل را بدینحال خدمت امام حسین علیه السلام آوردند آن حضرت
پیاده شد و بربالین وی بایستاد زمانی برگذشت زهیر چشم برگشود امام را بر بالین خود ایستاده دید آنقدر
قوت کرد که روی خود را بر قدم مبارک آنحضرت بر نهاد امام علیه السلام فرمود ای زهیر با من سخن بگوی و
آنچه در دل داری ظاهر ساز تا بدان عمل نمایم و حقگذاری فرمایم زهیر گفت ای فرزند رسولخدای اینک برای
من جامی از آب صاف و سرد بیاورده اند چه میفرمائید بنوشم و آنگاه سخن کنم امام حسین صلوات الله علیه
فرمود ای یاران همانا ملکان زهیر را آب نموده اند و این شراب بهشت است که بدو عوض میدهند و زهیر آن
بر هم هیزد چنانکه کسی چیزی بیاشامد آنگاه نفسی برزد و شاهباز نفس شریفش بشاخسار طوبی پرواز نمود
رضوان الله تعالی علیه امام حسین سلام الله علیه بروی بگریست و فرمود در انجهان زهیر همسایه من خواهد بود
و خدا و رسولخدا از وی خوشنود باشند مکشوف باد چنانکه از این پیش مرقوم افتاد زهیر بن القین گاهی
که موکب مبارک امام حسین علیه السلام در هنگام حرکت از مکه بکوفه بمنزل زرود تشریف ورود داد
بآنحضرت پیوست و صاحب روضة الشهداء نیز باینحکایت اشارت کند و در اینمقام از زهیر بن حسان
اسدی این مبارزت را باین شرح مینگارد و میگوید تازگی بخدمت آنحضرت پیوسته بود و در بادی
نظر چنان مینماید که همان زهیر بن قین بجلی است چه در سایر کتب مقتل از زهیر بن حسان نام نبرده اند لکن
چون صاحب روضة الشهداء بحکایت مبارزت زهیر بن القین نیز از این پس نوعی دیگر گذارش
میدهد معلوم میشود که غیر از او است والله تعالی اعلم

بیان مبارزت عبد الله بن عمیر
علیه الرحمه و شهادت او

چون زهیر بن حسان برضوان جاویدان شتافت هر دو لشکر دو چشم بعرصه پیکار داشتند و انتظار میبردند تا
کدام کس از جان عزیز چشم برگیرد و در پهنه ستیز سبک خیز گردد از یکطرف سپاه کوفه و شام با نیزه و حسام
صف از پی صف برکشیده و از یکسوی جنود معدود فرزند پیغمبر دو دو سه سه بر بسته بودند اگرچه اندک بودند
اما بدستیاری پایمردی و پایمردی دستیاری هریک چون پلنگ صحرا و نهنگ دریا بر کوه آتش و دریای بلا
میتاختند و از سهم و صولت خود جگر شیر و چنگال پر دلیر را البر پنجه شجاعت میدریدند و بیدرنگ پلنگ را بیک
آهنگ بچنگ میکشیدند در اینحال دو مرد از لشکر عمر بر مرکبهای کوه پیکر و با اسلحه تام بمیدان جولان آوردند
یکی گفت نام من یسار مولای زیاد بن ابیه است و آن دیگر گفت منم سالم مولای پسرش عبیدالله بن زیاد کیست
که از زندگانی جهان چشم بپوشد و در میدان نبرد با ما گوید و شربت فنا از دست ما بنوشد بریر بن خضیر و حبیب
بن مظاهر آهنگ میدان ایشان کرده بحضرت امام حسین علیه السلام بیامده رخصت خواسته فرمود شما برجای
بایستید پس خاموش شدند مقارن اینحال عبدالله بن عمیر کلبی و بقولی عبدالله بن عمر کلبی بخدمت آنحضرت شرف
یافت و عرض کرد یا بن رسول الله مرا اجازت ده امام علیه السلام در وی بدید مردی گندم گون و دراز بالا
بازوهای قوی و سینه گشاده بود و فر شجاعت و مبارزت از پیشانی او بر میتافت امام حسین علیه السلام فرمود
کشنده اینده غلام وی خواهد بود چنان معلوم میشود که امام علیه السلام مناسب ندیدند که مانند آن دو مرد
جلیل الشأن بجنگ آن دو غلام بیرون شوند و نیز بعلم خود میدانست که عبدالله بن عمیر که در میان اصحاب آن
حضرت نام آور هستند قاتل آن دو غلام خواهد بود و کشنده ایشان دارای محلی رفیع نباشد بالجمله عبدالله را اجازت
محاربت داد عبدالله چون صاعقه آتشبار پیاده بمیدان کارزار و پیکار آمد و سوار روی بهاد گفتند از کوی
کیستی گفت مردی از بنی کلب هستم و عبدالله نام دارم یسار و سالم گفتند ما ترا نمیشناسیم باز گرد تا زهیر بن
قین یا بریر یا حبیب آهنگ جنگ ما کنند چون عبدالله سخن بر آشفت و گفت ایغلامان ناکس شما را کار بآنجا قرار یافته
که سرداران لشکر و جنگجویان دلاور را مطالبه میکنید هیچ شک و شبهتی نیرود که ابنار شما مانند خود شما بنده نابکار است
هرکس با شما جنگ نماید از شما نجیب تر و شریفتر باشد و این عبدالله از کوفه بمعاونت امام حسین علیه السلام آمده
بود و زوجه اش با وی همراه بود بالجمله گفت اگر بهتر در عطش نباشد ما آزاد مردان روزگار را مقاتلت با شما
عار است یسار از سخن او بخشم رفت و نیزه بدو حوالت کرد عبدالله طعنه او را رد نموده شمشیری بپای وی زد
چنانکه یسار از اسب سرنگون افتاد عبدالله با تیغ کشیده بروی بتاخت تا هلاکش نماید سالم چون اینحال بدید از
عقب او بدوید و خواست تا شمشیر بدو فرود آورد از لشکرگاه امام حسین علیه السلام آواز داد ندای عبدالله
از ضربت سالم بسلامت رو عبدالله بآن سخن التفاتی ننمود و نیش تیغ بر سینه یسار بفشار آورد چنانکه نوک تیغ
از پشت یسار سر بیرون کرد در اینحال شمشیر سالم بروی رسید عبدالله دست چپ را بر دم شمشیر بداد و انگشتان
او قطع شد عبدالله هیچ اندیشه نکرد و شمشیر را از سینه یسار بیرون کشیده خود را بسالم رسانیده بیک ضربت
کارش بساخت و بدوزخش روانه ساخت و بروایتی عبدالله نیز بر اسب سوار بود و چون از قتل آنها فراغت
بپرداخت بر پشت اسب بهر سوی نگاه میکرد و این شعر را که قریب این معنی است با رجزه میخواند اگر مرا

ان تنکرونی فانا ابن کلب

نمیشناسید من پسر کلب و مردی نیرومند و با شمشیر برنده بلند همتم و در حال طعن و ضرب دستی و نهیب علی عز
و ناتوان نیستم الله چون غلامان ابن زیاد اینحال را بدیدند چون ابری تاریک یکباره نزدیک شدند و گرد
او را فرو گرفتند عبدالله با صاعقه آتشبار یعنی شمشیر آبدار در میان ایشان بگشت و از ایشان جمعی را بکشت
و گروهی را مجروح ساخت تا آخر الامر شربت سعادت از پیمانه شهادت بنوشید و امام علیه السلام چون خبر
او را بشنید بروی بگریست و فرمود در حضرت خدای مصیبت او و اصحاب او و خود را در شمار میآورم و در
بعضی روایات وارد است که در آنحال که عبدالله بجنگ اشتغال داشت ام وهب زوجه او عمود خیمه را
گرفته بمیدان تاخت و شوهرش عبدالله را بمحاربت تحریص و تشجیع نمود و میگفت پدرم و مادرم فدای تو باد
در حضور مبارک ذریه طیبه و طاهره محمد صلی الله علیه و آله جنگ بکن شوهرش خواست تا او را بخیام حرم فرستد
گفت بازنمیشوم و ترا تنها نمیگذارم تا پیش از تو جان بسپارم امام حسین علیه السلام فرمود خدای جزای خوب بشما
دهد که خدای بر زنان جهاد ننهاده است زن اطاعت فرمان کرده بازگشت معلوم باد در اغلب کتب اخبار این
نحو اخیر در حکایت عبدالله بن عمیر مسطور نیست ممکن است داستان مادر وهب بن وهب که او را ام
وهب کنیت خواهد بود درباره زوجه عبدالله که ام وهب نام داشته مشتبه شده باشد چه آنانکه اینخبر را
مینویسند آن ارجوزه ان تنکرونی فانا ابن الکلب پیوسته میدارند و این مصراع در ارجوزه وهب بن
عبدالله نیز مذکور است و همین شعر موجب اشتباه شده است و همچنین در اغلب کتب اخبار و تواریخ
مسطور است که بعد از آنکه عمر بن سعد آن تیر بیفکند و لشکرش بدو متابعت کردند و قرار بر مبارزت گردان
و عرفان میدان شد اول کسیکه بعد از عمر تیر بیفکند و آهنگ میدان کرد یسار غلام زیاد بن ابیه بود و چون
بدست عبدالله زخم یافت سالم غلام عبیدالله بن زیاد با انتصار یسار رهسپار شد و شهادت حر بن یزید را
بعد از هلاکت ایندو غلام نوشته اند لکن اعثم کوفی گوید اول کس حر بن یزید بود و دیگران نوشته اند چون
یسار و سالم بدوزخ شتافتند عمرو بن الحجاج الزبیدی که بر میمنه اصحاب عمر بود با جماعتی از لشکریان کوفه
بر سپاه امام حسین علیه السلام حمله آورد و چون نزدیک شدند اصحاب آنحضرت صلاح ندیدند که سواره استقبال
تیر و نصال ایشان نمایند لاجرم زانو بر زمین نهاده نیزه ها بسوی ایشان راست کردند خیل دشمن چون برسیدند
و آن نیزه ها بدیدند بترسیدند و برمیدند و پشت دادند اصحاب امام علیه السلام بر ایشان تیر باریدند تا پاره
مجروح و برخی مقتول گردیده بصعوبت خود را باز رسانیدند و از آهنگ خود فرو نشستند اما طبری در تاریخ خود گوید
از لشکر عمر سعد دو تن بیرون آمدند که غلام عبیدالله بن زیاد بودند یکی را الشیبان و آن دیگر را سالم مینامیدند
حبیب بن المظاهر و بریر بن الحصین از لشکر امام حسین سلام الله علیه بیامدند و آن دو غلام را بکشتند و در
کتاب اکمل المصائب مسطور است هرچه در کتب مصائب تفحص کردم عاقبت کار عبدالله بن عمیر معلوم نشد
که شهید شده باشد گویا در جنگ مقتول نشده است

داستان مشایخ کوفه و جسارت
ابن جوزه تمیمی و هلاکت او

سعد بن عبیده گوید در آن روز تنی چند از مشایخ کوفه را نگران شدم که بر تلی بر آمده بمیدان کارزار مینگریستند و دست
به دعا بر داشته میگریستند و همیگفتند بار خدایا نصرت و فیروزی خود را نازل کن و نگرد اینها میگردند من بدو فرا
تر رفتم و گفتم ای دشمنان یزدان از این خواندن و گریستن ثمره نمیرسد اگر دل و زبان شما یکی است و عقیدت شما
استوار است یاری فرود آئید و آنحضرت را بجان و تن خویشتن یاری نمائید مردود دیگر که او را عبد الله بن حوزه
تیمی مینامیدند نزدیک آمد و گفت که حسین در اینجا باشد هیچکس جواب او را باز نداد چون سه دفعه این پرسش
بنمود گفتند آری حاجت بگوی آن مخذول دهان برگشود و گفت یا حسین بشارت باد ترا بآتش فرمود دروغ گفتی
هرگز اینچنین نخواهد شد من بحضرت خداوند مهربان میروم و جد من شفیع مطاع است باری بگوی تو خود کیستی گفت
ابن حوزه نام خود بگفت امام علیه السلام عرض کرد بار خدایا او را بآتش بر چون ابن حوزه این سخن بشنید خشمناک
شد و اسب براند تا از جوئی بر جهاند اسب رمیدن و چموشی گرفت چنانکه ابن حوزه از اسب بر گشته پای چپش
در رکاب بماند و پای راستش بر فراز زین بلند بود و مسلم بن عوسجه تندی و چالاکی نموده بدو بتاخت و شمشیری بزد
و پای راستش را بیفکند و اسبش بسیر رمید و او را بر خار و خاره کشید تا اندامش خرد شد و جان ناپاک بکارگذاران
آتش تابناک سپرد و بروایتی در آنحال که اصحاب امام علیه السلام بر لشکر عمرو بن الحجاج تیرباران گرفته بودند
ایشان بهر سوی برفتند مردی از قبیله تمیم که او را عبد الله بن حوزه میگفتند خود را بتازیانه گرفت و روی بلشکرگاه
امام حسین گذاشت اصحاب آنحضرت بدو گفتند مادرت بر تو بگرید بکجا میآئی گفت من بحضرت خداوند رحیم
و شفیع مطاع میشوم الی آخر الخبر و اینوقت عمر بن یزید رماحی را غیرت فرو گرفت و اجازت میدان خواست
لکن روایت اول اصح است چه آنکه سخنان از پسر حوزه بروز میکند اگر آهنگ شفیع مطاع را میداشت با
فرزندش حرب نمیکرد علی ای حال مسروق بن وائل حضرمی که با آن آرزو بیامده بود که اگر تواند حال سر امام
علیه السلام نزدیک ابن زیاد برده باشد چون این معجزه را بدید در حال بازگشت و گفت هرگز با این خانواده
دشمنی نکنم و در این اثنا تنور حرب گرم شد و آسیای نبرد گردش فرود

داستان محاربت بریر بن خضیر همدانی و شهادت آنجناب رضوان مآب

چون عبد الله بن عمیر شهید شد بریر بن خضیر همدانی که زاهدی بزرگوار و پیری فرخنده آثار بود اجازت میدان
کارزار بخواست و این بریر را سید القراء میگفتند چه اقرأ اهل زمان خود بود و در مراتب تقوی و عبادت ممتاز
و بصحابت امیر المؤمنین علی علیه السلام سرافراز بود و چون باجازت فرزند حیدر کرار قدم بعرصه کارزار نهاد
این شعر را که قریب باین مضمون است با رجز بخواند منم بریر و پدرم خضیر است شیری خشمناک و اسدی
چابک هستم که چون خشم نمایم دیگر شیرها از من گریزان شوند ما همیشه بنیکوئی معروف و مشهوریم و با شمشیر
آبدار دمار از روزگار شما بر میآوریم و هیچ زمانی در این کردار منکر نیم و همیشه بدین کردار خیر او بدو نمود
گردد یعنی پیوسته در تحصیل رضای خداوند با کفار جهاد میکنند بالجمله جناب بریر بن خضیر چون بهر اخیر بکوشش
چون سنه پاک او بر در خروش آمد و از غیرت دینی تیغ برکشید و چندان با مشرکین نبرد آزمود

انا بریر و ابی خضیر

که جنگ آوران هر دو سپاه در حیرت رفتند و همی میزد و میتاخت و میگفت ای کشندگان مسلمانان و ای ریزندگان
خون فرزند پیغمبر آخر الزمان نزدیکتر بیائید تا سزای کردار شما را در کنار شما نهم هر کس با وی دچار میشد راه هلاک
و دمار میسپرد چندانکه نوشته اند سی تن را بخاک افکند و کوفیان را از او عرصه تنگ افتاد و یزید بن معقل که شجاعی
معروف بود بحرب او انگیزش داد یزید خویشتن را آراسته کرد و بمیدان بتاخت و چون با بریر نزدیک شد گفت
ای بریر گمان من در حق تو چنان است که از جمله گمراهانی و بروایتی چون تنور حرب گرم گشت یزید بن معقل که
حلیف جماعت عبد القیس بود بمیدان بیرون شد و با بریر بن خضیر گفت صنعت خدا را با خودت چگونه دیدی
گفت سوگند با خدای در حق من خیر و نیکی آورد و ترا بجز شر نصیب نیست یزید گفت دروغ گفتی و پیش از امروز
دروغگوی نبودی و من گواهی میدهم که تو از گمراهانی بریر بن خضیر گفت هیچ میخواهی تا من و تو با هم مباهله کنیم
تا خداوند دروغگوی را ملعون و آنکس را که بر باطل میرود مقتول بدارد یعنی از خدای میخواهم که مبطل و دروغگوی
بدست محق مقتول دارد یزید رضا بداد و هر دو دست بدعا برداشتند و بمیدان دعا در آمدند و گفتند بار خدایا
هر کس از ما بر حق و راستی تو امان است بر گمراه نصرت بده پس با هم در آویختند و اینوقت پسر معقل شمشیری
حواله بریر کرد و از تیغ او هیچگونه زحمتی بر بریر فرود نیامد و بریر تیغی بر فرق پسر معقل بزد چنانکه خودش را بشکافت
و از مغزش بگذشت یزید از اسب بگشت و شمشیر در سرش جای داشت و عیان هر یک در چنانکه دو دار آشکار
شد و نور تیغش در کمال فروغ و لمعان از میان آتش امتحان نمایان آمد و چون بریر از کار او بپرداخت حق را
بر همه لایح داشت بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد امام او را نوید بهشت داد و آن پیر روشن ضمیر از آن
بشارت شاد گردیده روی بمیدان آورد و رضی بن منقذ عبدی و بقولی بحیر بن اوس ضبی و بروایتی بکر بن
اوس بروی بتاخت و ساعتی با هم در آویختند بریر او را بر زمین آورد و بر سینه اش بنشست کعب بن جابر
ازدی چون اینحال را بدید با نیزه بتاخت و سنان نیزه را به پشت آن بزرگوار برد چنانکه جای گرفت چون بریر
اینحال را بدید و خود را شهید یافت بینی او را با دندان بکند و بر چشمش آسیبی رسانید کعب بن جابر فرصت
نداد و با شمشیر کشیده بتاخت و بریر را بضربت شمشیر در سپرد تا بکشت رضی بن منقذ چون از جنگ او بجست
گرد از دامان قبای خود خاک بیفشاند و برفت و چون کعب بن جابر آن پیر سعید مبارز شاگرد را بکشت شعری
چند در میدان کارزار از روی مباهات و افتخار بخواند که قریب باین مضمون است و این اشعار را از بحر بن
اوس قاتل بریر نگاشته اند از من بپرس و از شجاعت من خبر جوی تا با خبر شوی و حال اینکه مرا مذمت نمودی
در آن بامداد که همیه ان کامداد کرم و اصحاب حسین مشغول رزم بودند تا چرا در چنین میدانی بر بلا و نبرد
گردانی نیزه را با میروم و با چنین پیری دلیر که از شمشیرش آتش فنا میجست جنگ میکنم آیا فهمای آنچه را که
ناخوش میداشتم با تو ناخوش میداشتی بکار نیاوردم و هیچ چیز مانع و حایل من نگشت چه مرا نیزه براق
و شمشیری برنده است که هرگز در کارزار خود خیانت نکند و آن شمشیر آبدار و نیزه تابدار را تعلق آنانکه با من بر
یک دین نبودند بکار بردم و از این پس نیز از جنگ و ستیز گریز نگیرم و آن گروهی که با ایشان بجنگ در آمدم
جنگجوی و رزم آور و برشته اید میدان کارزار صبور بودند پس عبید الله بن زیاد را از اینگونه رنج و محنت

واطاعت من در فرمان خلیفه خبر داده که بریر بن خضیر را در آن هنگام که در عرصه کارزار مبارز مطلبید بقتل رسانید و هم نوشته اند چون آن مطرود جناب بریر را بکشت و آن اشعار را بمفاخرت برخواند پسر عمی داشت که او را عبد الله بن جابر و بقولی عبید بن جابر میخواندند نزد او شد و گفت ای بحیر بریر را کشتی سوگند با خدای او از جمله مقربان پیشگاه خالق مهر و ماه و از خواص اهل الله و از قراء زمانه و مردان فرزانه بود و او را بسیار ملامت کرد و گفت باز گوی بکدام روی خدای را ملاقات بخواهی نمود آن مطرود سخت پشیمان شد و شعری چند در پشیمانی خود بگفت که باین معنی نزدیک است اگر خدای مرا سعادت دادی و بخواستی هرگز بقتال اینگروه نیکوکار مبتلا نمیشدم و بکارزار ایشان حاضر نمیگردیدم و نعمتهای دنیا را در جنگ پسر مرد ظالم ستمکار قرار نمیدادم همانا در این عذر بدتر از گناه بمذهب اهل جبر میرود و تمامت امورات را از خیر و شر بخداوند راجع میگردانند و البته قائل باشند بر کسی چرا که از مذهب اسلام بیخبر باشد نمیتواند بود بالجمله میگوید امروز بر من روز ننگ و عار و دشنام گشت و ابنای زمانه تا پایان روزگار ازین کردار ناشایسته من حدیث خواهند کرد ایکاش در زهدان مادر پاره حیض بودم و در روز جنگ حسین جای در گور میداشتم وای بر اینحال و روزگار نکوهیده سؤال من هیچ نمیدانم روز قیامت در پیشگاه خالق خود بچه برهان و عذر مستمسک شوم و در قتل بریر در روز حساب و هنگامه هولناک قیامت آنجا هیچ حجتی نمیتوانم نمود الخ صاحب روضة الشهداء گوید بحیر از کردار خود پشیمانی گرفته از میان سپاه بیرون شد و دهشت و وحشتی عظیم بروی چیره گشت و فریاد همیکرد تا بمرد و چنان خون ناحق با وی ببرد و بروایتی که ابن اثیر و بعضی دیگر آورده اند چون کعب قاتل بریر بسرای خود باز شد زوجه اش گفت یاری دشمنان پسر فاطمه پرداختی و سید القراء بریر را شهید ساختی بخدای قسم هرگز با تو سخن نمیکنم و در شرح شافیه و بعضی کتب دیگر شهادت بریر را بعد از شهادت جمعی از شهداء رضوان الله علیهم مسطور نموده اند و نوشته اند سی تن را بدوزخ فرستاد

بیان شهادت وهب بن عبد الله کلبی رضوان الله تعالی علیه

چون جناب بریر علیه الرحمه برضوان یزدان پیوست وهب بن عبد الله بن جناب کلبی که جوانی نیکو روی مشکین موی حمیده رفتار پسندیده رخسار در کمال صباحت و جمال ملاحت ممتاز بود و هفده روز میگذشت که از زمان دامادی او بپایان رفته بود و هنوز بساط عیش و کامرانی نسپرده بود مهیای میدان جهاد گشت و او را مادری بود که قمر نام داشت چون حال آن زن جگر سوز را بدید نزد فرزند آمد و گفت ای فرزند دلبند ای نوخواسته ارجمند ای قوت تن و روان ای سرور دل و جان مرا با تو آنگونه محبت است که آنی بیتو آرام ندارم و بصحبت تو چنان دل باخته ام که طاقت یکساعت مهاجرت نیاورم اما ای پسر فرخ سیر یک جگر گوشه مصطفی در این صحرای محنت افزای کربلا و این گروه پر جفای بیوفا فرد مانده است همیخواهم امروز مردی کنی و مرا بر خوان سعادت از خون شهادت خویش شربتی برنهی تا آن شیر که از پستان من نوشیدی ترا حلال افتد هم اکنون از تو خواستارم که نقد جان عزیز را بر طبق اخلاص بگذاری و در حضرت حسین مقدم داری تا بامداد قیامت از تو خوشنود باشم جان را در رشته ... بکن و در خدمت او نثار کن و چون نامردان عدا از هوی و هوس

وزن و مال چشم برگیر وهب عرض کرد ای مادر مهرپرور مرا با امام زمان از تقدیم نیم جانی که بودیعت دارم مضایقت نباشد اما دلم بجانب آن نو عروس نگرانست اگر اجازت میدهی بروم و از وی بخواهم تا مرا بحل کند مادرش گفت برو و از آن بپرهیز که زنان که در عقل نقصان دارند مبادا افسون و افسانه بکار آورد و ترا بشیفتگی خویش بفریبد و تو بسخن او و عیش چند روزه روزگار از سعادت ابدی و دولت سرمدی باز مانی وهب گفت ای مادر هیچ دغدغه بخاطر مگذران که ما در میدان محبت فرزند پیغمبر چنان کمر بر میان تنگ ساخته ایم و نقش مودت او را چنان بر لوح خاطر طراز داده ایم که بهیچ افسونی و تدبیری نشاید برد و پس نزد آن تازه عروس بیامد و گفت ای یار وفادار همانا می بینی فرزند رسولخدا در این دشت پر بلا چگونه غریب و تنها و بجنگ اشقیا مبتلا مانده است بر آنسرم که سرم را در خدمت آنسرور تقدیم نمایم و بر مصحف سعادت آیت شهادت رقم نمایم تا بامداد قیامت برضایت خدا و شفاعت شفیع روز جزا و خوشنودی فاطمه عذرا و عنایت علی مرتضی موفق شوم نو عروس آهی از دل پر امید برکشید و گفت ای شوهر ستوده اختر هزار جان فدای بندگان امام حسین باد کاش در شریعت نیز حرب و جهاد بر زنان روا بود تا من نیز جان خود را فدا میکردم لکن بیقین میدانم هر کس امروز جان خود را در قدم مبارک آنحضرت دهد او فردا در قصور بهشتی با حوران نیکو سرشتی انباز گردد پس بیا تا باتفاق بخدمت آنحضرت شویم و در حضرت با من شرط کن که فردا بی من پای در بهشت نگذاری و این زناشوهری در آنجا از سر برگیری و در بهشت برین نیز یار و معین تو من باشم پس متفقا بخدمت امام علیه السلام بیامدند و آن تازه عروس با تمام تضرع و بیقراری عرض کرد ای پسر رسولخدا شنیده ام که هر شهیدی که از مرکب بر زمین رسد حوران فردوس سرش را در کنار آورند و در قیامت جفت و قرین او شوند و این جوان داعیه آن دارد که جان فدا کند و من از وی هیچ تمتعی نگرفته ام و دیگر اینکه در اینجا غریب و بیچاره ام مادر و پدر و خواهر و برادر و خویشاوند و غمگسار و یاور و مددکار ندارم حاجت من آنست که در عرصه گاه محشر مرا طلب کند و بی من بهشت نرود و دیگر اینکه من غربت زده ام مرا بشما بسپارد تا مرا بدختران خود بسپارید تا در حرم محترم اهل بیت عصمت از جمله کنیزان و خدمتکاران شمرده باشم و مرا یقین است که در سراپرده عفت و منزلگاه عصمت بستان حرم با من آشنا نخواهند شد امام علیه السلام و یاران آنحضرت از سخنان وی بگریستند وهب عرض کرد یا بن رسول الله من پذیرفتار شدم که در روز قیامت وی را با خود خواهم و چون بشفاعت جدت رسولخدا اجازت بهشت یابم بی او قدم در مینو نگذارم و اینک او را بشما سپردم تا بمخدرات حجرات طهارت بسپارید چون از این سخنان بپرداخت با چهره چون آفتاب درخشان و دیداری چون یوسف کنعان بر مرکبی شتابنده و زرهی داودی و خودی عادی بمیدان بتاخت و بروایت صاحب روضة الشهداء رجزی بخواند که اول آن اینشعر است امیر من حسین است و او را درخش و لمعانست چون مشعل فروزنده اما در بعضی کتب دیگر اینشعر و چند شعر بعد از آن را نسبت بجوانی بدهند که بفرمان مادرش بمیدان آمد و بخواند چنانکه بخواست خدا مسطور شود و نوشته اند چون وهب بن عبد الله بمیدان جنگ در آمد اینشعر را که قرین باین معنی است رجز بخواند ایگروه ستمکار اگر مرا نمیشناسید من فرزند رشته

ان تنکرونی فانا ابن الکلب

مردی که از قبیلهٔ بنی کلب است زن داشت که مردی و مردانگی و ضربت و صولت و حمله مرا در هنگام جنگ
بنگرید و از آن پیش که مقتول شوم چندان از شما بکشم که خون خود و یاران خود را از شما بجویم و اندوه و غم از
دل ایشان برگیرم همانا جنگ و جوشش و جهاد و خروش مرا بازیچه نتوان شمرد بالجمله از آن پس اسب بجولان
آورد و بمیدان بتاخت و شعری چند در مدح امام حسین بخواند و در بحبوحهٔ جنگ اسبی چند بگرد و هنری چند بنمود
چنانکه از همه کس بانگ تحسین و آفرین برخاست پس در طلب هم آورد فریاد برکشید هر کس بیامد بقوت نیزه آنها
از پشت مرکبش نگونسار ساخته گاهی با ضرب تیغ بخاک و خون بکشید تا جمعی بسیار را بهلاکت در آورد و از
کشته پشته با بنمود آنگاه بقصد مادر و زوجهٔ خویش باز شد و چون مادرش را بدید گفت بازگوی از من خوشنود
شدی گفت آری لیکن مردانگی نمودی و رسم فرزانگی را فرو دادی و علم نصرت در فش شجاعت برافراختی اما
رضامندی من وقتی است که تا جان در تن داری از میدان حرب تقاعد نورزی وهب گفت ای مادر گرامی آنچه
فرمائی اطاعت میکنم لکن دلم بجانب عروس گرایان است اگر رخصت میدهی بوداع او بازپسین بروم مادرش اجازت
داد و آن نوجوان بخیمهٔ آن نوعروس برفت و آوازی جانگداز بشنید که از سوز فراق برمیکشید وهب اطاقت
برفت و خویشتن را از مرکب بیفکند و بخیمهٔ عروس بیامد و نگران شد که سر بر زانوی حسرت نهاده از سرشک دیده
گلزار چهره را آب میرساند وهب از حال او بپرسید او از تیرگی روزگار و اندوه فراق باز نمود آنجوان متعاقباً
بنشست و سرش را در کنار گرفته از هر جا سخنی در پیوستند ناگاه از میدان جنگ آوازی برآمد که مبارز کیست
آیا کسی هست که بمیدان آید جوان برخاسته وداع بنمود و عذر بخواست و بر مرکب برآمد و بطرف رزمگاه
روی کرد عروس بر وی بنگریست و بگریست مادرش او را تحریص کرد و روزگار شجاعت بکام وی آورد
وهب مرکب برجهاند و بر میدان جنگ روی کرد و این اشعار را که قریب باین مضمون است بخواند که ای مادر
وهب در نبرد و دشمنان و طعن و ضرب ایشان که از روی ایمان بپروردگار عالمیان اطاعت فرمان ترا میکنم و جهیم
تو خشنودم آنچه کار رزمگاه [illegible] بکار بخشایم همانا من مردی نیرومند و صاحب شمشیر بلند هستم و هنگام جنگ
زبون و عاجز نباشم و خداوند دانای توانا از بهر من کافی است آنگاه چون پیل دمان و ببر بیان با شمشیر آبدار
و نیزهٔ نامدار بمیدان تاخت و سنان نیزه حکم بن طفیل را که در میدان بود از پشت مرکب در ربوده چنانش
بر زمین بکوفت که استخوانهایش درهم شکست غریو از دو سپاه بچرخ ماه رسید چون وهب گرد افکن مانند
حکم بن طفیل مبارزی را بداد و کشت آوازی شیر شکار در ابتک حمله از زین در ربود و بر پشت زمین افکند و از آن
پس هیچکس جرئت نیافت که با وی برابر شود لاجرم وهب چون شرار لهب مرکب بجانب قلب سپاه دشمن
برانگیخت و همی از چپ و راست بتاخت و مرد و مرکب بر زمین بیانداخت تا نیزهٔ او درهم خرد شده
اینوقت دست برد و شمشیر آبدار چون صاعقهٔ آتشبار برکشید و از دشمنان غدار در خاک و خون همی درکشید
چشمها بر آن رزمگاه خیره ماند و فلک و ملک بر وی آفرین فرستادند لشکر مخالف از جنگ او تنگ آمدند
عمر سعد بر سپاه خود بانگ برزد تا همه او را فرو گرفتند و همی نیزه و شمشیر بر وی فرود آوردند و یکی از آن
مخاذیل نیزه بر مرکب وی برزد وهب پیاده ماند و بدانگونه جنگ داد تا آخر الامر از کثرت پیکار دست و

مقاتل با اعادی بعضی کشته [illegible]

[illegible] وهب پسر خطاب

پایش از کار بشد و بر زمین بیفتاد و سر مبارکش را از تن جدا کردند و در پیش صف لشکر امام حسین علیه السلام
انداختند مادرش برجست و سر پسر برداشته روی بر روی وی مینهاد و میگفت آفرین نیکو کردی ای
جان مادر ایکاش زاده مادر اکنون خوشنودی من از تو بدرجهٔ کمال رسید و بشهیدان راه یزدان وصول
یافتی پس آن سر را بیاورد و در کنار نوعروس نهاد عروس میلی برداشت و بدان خون بیالود و در چشم کشید
و نفسی سرد برآورد و گرم باز گردانید و جان بسپرد و بشوهر رسید و ابن شهرآشوب در مناقب گوید وهب
بن عبدالله کلبی بعد از بریر بن خضیر علیهما الرحمه بمبارزت مبادرت گرفت و جمعی از آن مردم خبیث را بکشت
و بعد از دیدار مادرش دیگرباره بقتال باز شد و جنگ بداد تا نوزده سوار و دوازده پیاده بکشت
بعد از آن دست راستش را افکندند و اسیرش ساختند

داستان شهادت وهب بن وهب
رضوان الله علیهما و زوجهٔ او

معلوم باد در مسئله وهب بن عبدالله و وهب بن وهب اخبار مختلفه بنظر رسیده و است بعضی حکایت
هر دو را در ضمن حکایت یکتن نوشته و برخی بعضی حکایات را که نسبت بعبدالله بن عمیر کلبی داده اند
با درادر چنانکه مذکور شد مام وهب خوانده اند در اینمقام نوشته اند و در مقتل ابی مخنف و ینابیع المودة
آن ارجوزه مذکور و لاتنکرونی فانا ابن الکلب را که سبقت نگارش گرفت به معلا ابن المعلا نسبت داده اند
چنانکه مسطور میشود و داستان او را اثبه باید داستان مینویسند و چون صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی
و عبدالله بن نورالله در کتاب عوالم و در بعضی کتب این نام را مذکور داشته اند و حکایتی بدو مخصوص
آورده اند اگر در اینجا منفرداً مذکور شود از آن بهتر است که مذکور نگردد و اگر حقیقت داشته باشد نام شهیدی
از زمرهٔ شهدا علیهم الرحمه ساقط باشد بعلاوه اینداستانی را که باین وهب نسبت میدهند آنانکه بوهب بن عبدالله
نیز منسوب میدارند از روی تصریح مذکور نمیدارند اما در کتاب امالی و مقتل عوالم نیز افزون از یک وهب
بن وهب مسطور نیست و بوهب نام دیگر اشارت نمیرود و خداوند بحقایق امور و احوال اعلم است اکنون
بر سر حکایت رویم صاحب روضة الشهداء در ذیل احوال وهب بن عبدالله مینویسد در روایتی وارد است
که زوجهٔ وهب بمیدان آمد و خود را در خون شوهر میگردانید و خاک و خونش را بر چهره خود میمالید ناگاه شمر
با جماعتی بر آنجا عبور داد و نظرش بروی افتاد از نهایت شقاوت و قساوت رستم غلام خود را بفرمود تا
عمودی بر سر وی بزد چنانکه آن زن هلاک و بشوهرش پیوسته شد نوشته اند این اول زنی بود که در جیش آن
حضرت کشته شد و بقولی این زن شهیده مادر وهب بود و از اینعبارت چنان برمیآید که غیر از این زن در جیش آن
حضرت بقتل رسیده است و نیز فیروزان چنین معنی نمود که غیر از این زن اول زنی بود در اسلام که وی را بکشتند
و نیز نقل کرده اند که مادرش سر پسر برداشت و در میدان جنگ بتاخت و آن سر را مانند گوی بیفکند آنگاه
بر سینهٔ قاتل وهب رسید او را بکشت و ستون یا چوب خیمه را برداشته دو نفر را بقتل رسانید امام حسین
علیه السلام او را بخواند و آن زن بیامد و بمعذرت زبان برگشود و عرض کرد ای فرزند رسول خدای مرا امید

شهادت مادر وهب

دارکه در مفارقت داماد دو غم پس افروخته بودم و هم حکایت کند که آن پیرزن میگفت و او یلا روز جوانی
کجاست تا باز یابم که انتقام پسر را چگونه باید جست و در روایت دیگر است که مادر وهب دو نفر از العرب بمود
خسته بیفکند و امام علیه السلام آن زن را بخواند ایا مادر وهب تو با پسرت در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله
خواهید شد بطرف خیمه باز شو که جهاد از زنان برداشته شده آن زن نیکو کار بخیمه گاه باز شد و همیگفت خداوندا امید
مرا از رحمت خود بریده مدار امام حسین علیه السلام فرمود ایا مادر وهب خداوند هرگز ترا نا امید نفرماید و در این
روایت از زوجه وهب نامی برده نشده و صدوق در امالی میفرماید بعد از زیاد بن مهاجر کندی وهب بن وهب که
مردی نصرانی بود و او و مادرش بدست حسین علیه السلام مسلمانی گرفتند و در رکاب آنحضرت بکربلا آمدند بمیدان
کارزار درآمد و اسبی سوار شد و چوب خیمه را برگرفت و با آن چوب جنگ نمود و هفت تن یا هشت تن از آن قوم را
بکشت و از آن پس او را اسیر کرده نزد عمر بن سعد بیاوردند عمر گفت سر از تنش جدا کرده بلشگر امام حسین انداختند
مادرش شمشیر وهب را برگرفت بمیدان حرب بیرون تاخت امام حسین سلام الله علیه فرمود ای مادر وهب فرود
بنشین چه خدای جهاد را از زنان برداشته تو و پسرت با جدم محمد صلی الله علیه و آله در بهشت خواهید بود و در این خبر
نیز از زوجه وهب نامی برده نشده و در کتاب عوالم در ذیل شهادت وهب بن عبدالله کلبی مسطور است چون
دست وهب در جنگ بیفتاد مادرش عمود خیمه را بگرفت و بدو روی کرد و همیگفت پدر و مادرم فدای تو باد در حضور
اینجماعت طیبین حرم رسول خدای قتال بده وهب چون مادر را بدید بدو باز گشت تا او را بخیمه زنان باز گرداند مادرش
دامن پسر را بگرفت و گفت باز نمیشوم تا با تو کشته شوم امام حسین سلام الله علیه فرمود از اهل بیت من پاداش خیر بینید
خدای ترا رحمت کند بخیمه زنها باز شو و آن زن باز شد و در اینجا حکایت زوجه وهب و شهادت او را بدست غلام شمر
مذکور میدارد و میفرماید در روایتی دیدم که همین وهب نصرانی بود و او و مادرش بدست مبارک حسین علیه السلام اسلام
آوردند و این وهب در هنگام مبارزت بیست و چهار تن پیاده و دوازده سواره از لشکر ابن سعد بکشت آنگاه
او را اسیر کرده نزد ابن سعد بیاوردند ابن سعد گفت سخت صولتی داری و فرمان داد سرش را از تن جدا کرده بلشکر
حسین علیه السلام افکندند الی آخر الخبر و این کلمات که در اینجا مسطور افتاد موافق همانست که در ذیل حکایت عبدالله بن
عمیر کلبی و زوجه او مذکور گشته و باز نموده آمد که از کوفه بخدمت آنحضرت بیامدند و در شرح شافیه غلامی نصرانی که او را
وهب میخواندند و با مادرش بدست امام حسین علیه السلام ایمان آوردند بیست و چند تن پیاده و دوازده سواره بکشت
و هفتاد زخم شمشیر و نیزه در وی پدید شد و سرش را ببریدند و نزد مادرش افکندند بگرفت و در دامان خود بگذاشت و الحمد لله الذی بیض وجهی بشهادتک
همی خون از چهره اش بشست و همیگفت سپاس خدای را که روی مرا بشهادت تو ای فرزند من در حضور ابی عبدالله
الحسین علیه السلام سفید کرد و پس از آن روی با جماعت آورده گفت ای امت سوء گواهی میدهم که یهود در مساجد
خود و نصاری در کنیسه خود از شما بهترند آنگاه آن سر را بجانب آنقوم پرتاب کرد چنانکه بقاتل وهب رسید و او را بکشت
بعد از آن بشهادت جوانی بی اسم اشارت میکند و خبر مادر وهب را در حق او مذکور میدارد چنانکه مسطور خواهد شد
و در مقتل ابی مخنف و ینابیع المودة بعضی این کلمات را در ذیل شهادت معلا ابن المعلا مذکور میدارد و با این تفاصیل
و اختلافات متعدده منسوبه آن حکم صریح بر این نمود که وهب نام دو نفر بوده است و همچنین نفی صریح نیز توان کرد

که دو نفر بوده اند و از این پیش در بیان ورود حضرت امام حسین علیه السلام بمنزل ثعلبیه و شرفیابی مردی نصرانی
با قرما در خود بخدمت آنحضرت و اسلام ایشان اشارت شد که بعضی این مرد را وهب بن وهب بن عبدالله
کلبی نوشته اند که جوانی خوشروی بود و از برکت معجزه امام علیه السلام و جوشیدن آب در بیابان بی آب
مسلمان شد و چون بر این خبر بدقت بنگریم میتوانیم بگوئیم وهب بن عبدالله همان وهب بن وهب بن عبدالله است
و در قلم کاتب در بعضی جاها کلمه وهب اول ساقط شده و وهب بن عبدالله کلبی نوشته اند و گاهی عبدالله
از قلم افتاده که جد وهب میشود و وهب بن وهب نوشته شده و نیز در اخبار مادر وهب و مادر معلا ابن المعلا
و آن جوان دیگر که با مادرش که در کربلا حضور داشته با خبار وهب شبیه است و با همدیگر مخلوط شده است در نظر
نویسندگان دو نفر میآید و هم ممکن است آن جوان بی نام که با مادرش حاضر شده همین وهب باشد چنانکه مینویسند
در منزل ثعلبیه مردی نصرانی بیامد با مادرش با او بود و شرفیاب شدند و اسلام آوردند و از نامش چیزی ننوشته اند
و در زیارت ناحیه مقدسه وهب بن عبدالله مذکور نیست و از این پس نیز در جای خود اشارت میشود والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت عمرو بن خالد ازدی علیه الرحمة

چون وهب سعادت شعار بحضرت پروردگار راه بپیوست عمرو بن خالد ازدی دامان مردی بر کمر بر زد و از
حضرت سید الشهداء بقانون دیگر یاران رخصت جهاد بجست و وداع بگفت و با بالائی بلند و چهره دلپسند و
گوهر تابناک و نیتی پاک بر اسبی تازی برنشسته برگستوانی منقش بر آن مرکب برکشیده و جامه جنگ و آلت
کارزار که در خور شهریاران روزگار بود بر تن بیاراسته بمیدان کارزار رهسپار آمد و با تیغ آتشبار روشنان
آسمان را آتش در روان اشرار بیفکند و آب از دیده نظار فرود آورد و این شعر را با رجزه بخواند که معنی آن الیک یا نفس الی الرحمن
بفارسی چنین میآید ای نفس بحضرت رحمن مشتاق باش و بروح و ریحان بشارت یاب امروز آن روز است
که شهادت را که در ازل بر لوح وجودت ثبت کرده اند دریابی و پاداش خود را با حسان و اکرام بنگری و هرچه
هر نوشت تو ایست در حضرت یزدان موجود است البته بآن میرسی پس از مرگ اندیشه مکن و در میدان
شهادت کرم بتاز چه هر زنده دستخوش مرگ و پاکوب فنا است پس شهید شدن و گوی سعادت ربودن
بهترین اقسام مردن است و صبوری بر شداید طعن و ضرب و قتل و قتال با کفار موجب ایمنی از آتش آن
سرای است ای گروه ازد که فرزندان قحطان هستید بهر امور صبوری و شکیبائی بر اینگونه صدمات و بلیات است
و بعد از خواندن این رجز خویشتن را بر لشکر ابن سعد بزد و همی قتال داد تا شهید گشت و در بعضی کتب
وی را عمرو بن خالد صیداوی نوشته اند لکن در اکثر کتب مقاتل غیر از اینست والله تعالی اعلم

بیان شهادت خالد بن عمرو بن خالد ازدی علیهما الرحمه

بعد از آنکه عمرو بن خالد جمعی را بکشت و شهید گشت پسرش خالد بن عمرو بحکم من شابه اباه فما ظلم روی بمیدان
کارزار نهاد و از حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اجازت جهاد بجست و داد مردانگی بداد و این چند
بیت.

صبرا علی الموت بنی قحطانا

بیت را با رجوزه بخواند که باین مضمون است ای گروه دلیران قحطان بر مرگ صبر کنید تا در ریاض رضوان یزدان
جای گیرید اینجا او ندیمه صاحب مجد و عزت و برهان و برتری و بزرگی و جود و احسان است ای پدر من همانا
در بهشت در قصریکه بسیار نیکو بنیان است جای کردم الحاصل بالجمله بعد از آنکه شرایط جهاد و علامات دلاوری و مبارزت
و قتل و قتال بجای آورد و جمعی را بر مراتب حکایه آوری و دلیری خود نگران گذاشت شربت شهادت بنوشید و
با پدر فرخنده اثر پیوسته شد و ابن شهرآشوب این بیت اخیر را صبرا علی الموت بنی قحطان که در بعضی نسخ در ارجوزه
عمرو بن خالد مسطور است بدو منسوب میدارد و در بعضی کتب بعد از قتل خالد بن عمرو نوشته اند که ابن حوزه کافر
بیامد و در مقابل امام علیه السلام بایستاد و گفت حسین کجاست فرمود اینک منم آن خبیث گفت بشارت باد ترا
باتش فرمود من بحضرت خدای غفور مهربان میروم و جد بزرگوارم شفیع مطاع است تو خود کیستی گفت شمر بن
ذی الجوشن هستم فرمود بزرگست خدای حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است که بخواب اندر چنان
دیدم که سگی ابلق در خون عترت طاهره من دهان برده است و من خود این قضیه را در خواب دیدم که سگان
چند مرا بدندان میگیرند و از همه شدیدتر سگی پیس یعنی ابرص بود و ای ابرص مشوم چنین می بینم که آن سگ تو
باشی معلوم باد از این پیش در قصه جسارت ابن حوزه و هلاکت او بنفرین آنحضرت بپاره ای
مکالمات اشارت شد شاید شمر نیز علیحده نموده باشد

[illegible]

بیان محاربت و شهادت سعد
بن حنظلهٔ تمیمی رحمة الله علیه

بعد از خالد بن عمرو رضوان الله علیه سعد بن حنظلهٔ تمیمی که میدان گردان را مرد و شیر ژیان را هم آورد بود
چون میدان کارزار را از مرد پیکار خالی دید نور شهادت قلبش را روشن ساخت و بحضرت ابی عبدالله
علیه السلام سلام بداد و پاسخ بیافت و اجازت مقاتلت حاصل کرده چون رعد غران غریوش بر آمد و
این شعر را بارجوزه بخواند اصبری یا نفس بر شمشیر بران و تیرهای پران و سنان آبدار شکیبائی کن تا در بهشت برین
با حوران و حور العین قرین گردی و این حوریان بزرگ چشم نکو دیدار نازپرور خوش رفتار مخصوص آنکسان
هستند که در پی رستگاری بر آیند و دین خود را بتهمت نگذارند ای نفس برای راحت همیشگی و شادی پیوستگی
جد و جهد بکن و در طلب خیر و خوبی رغبت بجوی الله و چون از این کلمات بپرداخت بر صف گردان جنگجوی در دو
مردان کینه خوی بتاخت و حربی عظیم در انداخت و زمین را از خون دشمنان دین رنگین نمود تا گاه
نامردی بروی بتاخت و تیغی بر او براند و بسعادت شهادتش برخوردار ساخت و در اغلب کتب
نوشته اند که سعد رضوان الله تعالی علیه جمعی از اشقیا را بکشت

بیان مبارزت و شهادت عمرو (عمیر)
بن عبدالله مذحجی علیه الرحمه

بعد از سعد بن حنظله علیه الرحمه عمرو (عمیر) بن عبدالله مذحجی را علیه الرضوان آرزوی مبارزت با اعدای دین
از جای بر آورد و جام سعادت بنوشید و بحضرت سید الشهداء علیه السلام بیامد و سلام گفت و جواب

شنفت و اجازت مبارزت بجست و با دراک آن شرافت رخصت یافت و در بعضی کتب عمرو بن عبدالله
مسطور است بالجمله با تیغی کبود و تاری منیع مرکب بمیدان تاخت و با دلی پرکین و جبینی پرچین بر مشرکین
بتاخت و این شعر را بارجوزه قرائت کرد که در فارسی قریب باین معنی است همانا بداند سعد و مذحج و قبیله
که من در پهنه کارزار شیری شرزه ام که شکار خود را دستخوش اضطراب و لرزه دارم و دشمنان بکارزار را
اسلوب کارزار میدان پیکار باخته است فرقش را با شمشیر برهم شکافم و خصم قوی پنجه از دلیر خونریز سازم بلکه
خود را کشتن و گفتار گردانم بالجمله پهناور میدان را بر سینه کمند آورد و دوران تنگ ساخت و ستارهٔ
دهوده آمده انتظار تقاضا بی نور نمود و روز روشن را تاریک و درشته آرزو میدان ابا دکت ساخت که
صفحه تیغ را بخون جوانکاران رنگین و نفس را که در جمله اقوانس تسکین گردانید و از آن پس که
جمیرا از زین بزمین آورد روح شریفش از شمشیر دشمنان بروضه رضوان آشیان گرفت در بعضی کتب
قتل این شهید بزرگوار را رضوان الله علیه بدست مسلم ضبابی و اعانت عبدالله بجلی نوشته اند

بیان مبارزت حماد بن انس
و شهادت او رحمة الله علیه

بعد از عمیر بن عبدالله حماد بن انس علیهما الرحمه و الرضوان را شوق شهادت حرکت داده بحضرت
ابی عبدالله علیه السلام سلام بداد و جواب بشنید و رخصت بخواست و اجازت دریافت
و بمیدان هیجا بتاخت و لوای مبارزت برافراخت و سر دشمنان را از تن دور و در پهنه میدان
بگوی چوگان مرد و درمی نمود تا آخر الامر ساعدش قوت گرفت و بشهادت پیوست

بیان مقاتلت وقاص بن مالک
و شهادت او علیه الرحمه

بعد از حماد بن انس رضی الله تعالی عنه وقاص بن مالک را قوه جاذبه سعادت سلوک شهادت گردانید باستان
مبارک امام علیه السلام بعرض سلام و شرف جواب و استدعای اجازت طلوع رحمت نائل شد و با دلی شاد
و روانی آزاده و زمانه آزاد پشت پای بر این سرای سپنج برزد و روی بسرای جاوید بیاورد و میدان دغا
و عرصه هیجا بتاخت و با تیغ و تیر و سنان در آمد و مرکب بخاک افکند و از آن پس که دوازده تن از آن مردم
خبیثه را با خاک تیره جلیس گردانید بدست مردی نکوهیده و طعن نیزه نامردی ناستوده بشرف
شهادت نائل شد و در بهشت برین و رضوان نعیم با حور العین انیس شد علیه الرحمه و التحیه

بیان مبارزت شریح بن عبید
و شهادت آن بزرگوار علیه الرحمه

چون وقاص بن مالک رضوان الله علیه از قصور تسنیم مناص گرفت شریح بن عبید را شور شهادت شرحه
شرحه ساخت و بحضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه بشتافت سلام آورد و بداد و رخصت جهاد
دریافت و مرکب تیز گام بمیدان نبرد بتاخت و با اسلحه کارزار بر کچه در ادب شتابان همیشد و با

دست یلی یلان مبارز را از پشت زین بر پشت زمین میافکند و میدان جنگ را از خون آن مشرکان لعل رنگ ساخت تا قضا کار خود بساخت و در خلال مبارزت و قتال مرکوبش را خطائی برفت و آنمرد را که همواره بصواب میرفت بر تراب افکند جمعی از مشرکان نابکار گرد آن بزرگوار را فرو گرفتند و بازخمهای متوالی و ضربهای متواتر اعضا و اجزای او را جزو جزو و عضو عضو او را متفرق ساختند رحمة الله علیه و در بعضی نسخ شریح بن عدی نوشته اند

بیان شهادت جناب ابی حجل مسلم
بن عوسجه اسدی رحمة الله علیه

بروایت صاحب روضة الشهداء بعد از آنکه شریح بن عبید بروضهٔ رضوان شتافت جناب ابی حجل مسلم بن عوسجه که از عظمای اصحاب و بزرگان دین و با صدق مقال و صفوت خیال بود قدم بعرصهٔ میدان نهاد و با عزمی چون پلنگ و غریوی چون نهنگ این شعر را که باین معنی است رجز خواند ای مردم نابکار و گروه ستمکار اگر از حسب و نسب من میپرسید منم شیر بیشه شجاعت و ضرغام بیشه بسالت و از بزرگان و بزرگ زادگان جماعت بنی اسد

ان تسألوا عنی فانی ذو لبد

پس هرکس با ما بظلم و ستم برود از طریق رستگاری و هدایت براه گمراهی و ضلالت رغبت نموده است و بدین خداوند جبار صمد کافر گردیده است الی پس از این ارجوزه آن بندهٔ جلیل خداوند جمیل عازم قتال آنقوم نامجسته مآل گشت و آن بزرگوار در غزوهٔ آذربایجان کارهای بزرگ مینمود و کار را بر مشرکان تنگ نمود و چند نوبت قرآن در حضرت امیرالمؤمنین بگذرانید و خود را آنمقام باز رسانید که علی علیه السلام او را برادر خواند و در امتحانات عدیده روی سفید گشت و در مراتب شجاعت و دلیری امتیاز داشت در اینوقت باجازهٔ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با شمشیر آتشبار و نیزهٔ برق آثار بمیدان آمد و طردی شدید و جولانی کامل بداد و بقول ملا حسین کاشفی رجزی در مدح شاه شهیدان بخواند و در ذیل آن از محمدت قبیله و منقبت عشیره خود تذکره همیکرد در اثنای اینحال مبارزی از طرف لشکر ضلال و جدال بحرب او بیرون تاخت جناب مسلم چون بحر خروشان در برابر حمله اش بایستاد و حمله او را رد کرده آنگاه نیزه بر پهلوی او بزد چنانکه سر سنان از طرف چپش بیرون آمده سپاه امام حسین سلام الله علیه خروش بر آورده تکبیر براندند و نعرهٔ صلوات باوج سموات رسید و لشکر عمر بن سعد خیره گردیده شرمسار سر بزیر انداختند چه آنمرد دلیری نامدار و گندآوری شجاعت آثار بود مبارزی دیگر بیرون آمد و طعن و طردی نمود و شربت مرگ بنوشید دیگری بدو روی کرد و هرچه زودتر بیاران گذشته روی نمود و بدینگونه بیامدند و کشته شدند تا پنجاه تن مبارز سخت جان آذربایجان کرد و نیز با شمشیر آبدار شش نفر دیگر را بقتل رسانید عاقبت الامر زخمی گران دریافت و از پای درآمد در همانساعت حضرت امام حسین علیه السلام و حبیب بر سر او حاضر شدند

فقال الحسین رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه ومنهم

هنوز رمقی در تن باقی داشت امام حسین علیه السلام فرمود ای مسلم طایفه از یاران ما را اجل دریافت و جمعی که زنده اند انتظار آنرا میبرند غم مخور و اندوه مدار که ما نیز دمبدم بتو همراهیم و همراه یکدیگر بجنت پیغمبر و ولی او خواهیم رفت الی چون مسلم اینسخن بشنید دیده برگشود و در دیدار مبارک امام ابرار نگران شد و تبسمی نمود بعد از آن حبیب گفت ای مسلم ترا بشارت باد به بهشت مسلم با آوازی ضعیف فرمود خدا او

بشارت

بشارت دهد ترا بخیرات بسبب آنکه حبیب گفت ای مسلم اگر من دانستمی که بعد از تو در جهان زنده میمانم خواستار میشدم تا من وصیت کنی لکن مرا یقین است که هم در اینوقت بتو میرسم و رخت زندگانی از این ویرانه فانی بیرون میبرم با اینحال بگو در طلب وصیت تو بر آیم مسلم گفت وصیت من آنست که دست از قتال این مردم شقاوت نهاد بر نداری و از دقایق فتوت و مردانگی فرو گذاشت نکنی و در حضور مبارک امام حسین علیه السلام شمشیر بزنی تا گاهی که جان خود را فدای جان او کنی حبیب فرمود قسم بپروردگار کعبه چنان خواهم کرد و این وصیت را بجای خواهم آورد مسلم بن عوسجه او را دعای خیر بگفت و روی بجانب امام حسین علیه السلام آورده عرض کرد یابن رسول الله رفتم تا بشارت قدوم ترا در حضرت جدت برسانم و پدرت را از آمدن تو بیاگاهانم پس دیده برهم نهاد و قدم بر دیدهٔ حور العین بهشت برین گذاشت کنیزکی از مسلم [illegible] برآورد و همیگفت یا سیداه یا ابن عوسجتاه بعضی از سپاه عمر که گرفتار بتهمید او شدند مسلم بن عوسجه را بکشتیم و اظهار شادمانی میکردند چون شبث بن ربعی این سخن از ایشان بشنید زبان بدشنام و نفرین ایشان برگشود و گفت بسی عجب مردی که کشتید چون او [illegible] و عزت خود را تباه میکردید و بر قتل مانند مسلم شخصی شادمانی میورزید که در جنگ آذربایجان از آن پیش که صفوف لشکر مؤمن و کافر بهم برسند شش تن مشرک را بقتل رسانید سوگند با خدای که مسلم در اسلام و مسلمین مشاهد مأثوره و مواقف محموده است عجب حالتی است که شبث بن ربعی در قتل مسلم برآنگروه ملامت و نفرین میکند لکن خودش بقتل فرزند رسول و سرور سینهٔ بتول شادمان میگردد و در بعضی کتب نوشته اند از جمله قتله جناب مسلم بن عوسجه علیه الرحمه مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالله بن ابی خشاره و بقولی ابی خشکاره بجلی بودند و در بعضی کتب نوشته اند چون عمرو بن الحجاج با جمعی از لشکریان خود از جانب فرات بر لشکر امام علیه السلام حمله ور شدند و جنگ مغلوبه گردید و گرد و غبار برخاست بعد از آنکه فرونشست ابو حجل مسلم بن عوسجه اسدی را نگران شدند که بر زمین افتاده و دست و پا میزند و حشاشه از جان باقی دارد امام علیه السلام بر بالین او در آمد و آیه شریفه منهم من قضی نحبه را بخواند و فرمود ای مسلم خدای ترا رحمت کند چنانکه قانون آنحضرت در اینروز براینگونه بود که هر یک از اصحاب که بجهاد میرفتند امام علیه السلام او را وداع مینمودند و عرض میکردند السلام علیک یابن رسول الله و امام میفرمود و علیک السلام و نحن خلفک سلام بر تو باد ما نیز از عقب تو میرسیم و این آیه شریفه را قرائت میفرمود چنانکه از این پیش نیز باینمطلب اشارت شد بعد از آن حبیب بن مظاهر فرا رسید و گفت

ای مسلم مصیبت تو بر من بسی سخت و ناگوار است الی آخر الخبر علیهما الرحمة والرضوان

بیان شهادت پسر جناب مسلم
بن عوسجه رحمهما الله تعالی

چون جناب مسلم رضوان الله علیه بریاض رضوان پیوست پسرش گریان و نالان روی بمیدان آورد و چون شیری آشفته و دلیری بدر گشته بخون آنجمع تشنه شد امام حسین علیه السلام او را از آن اندیشه باز داشت و فرمود ای پسر پدرت شهید شد اگر تو نیز کشته شوی مادرت در این بیابان بی آب و گیاه ضایع بماند در پناه کدام

کس جای نماید چون پسر مسلم این کلام مبارک را بشنید اراده مراجعت کرفت مادرش که زنی منزه و
دین دار و با غیرت و حمیت بود هراسان و پریشان بروی شتاب نمود و سر راه بروی بکرفت و فریاد
کنان کفت ای پسر سلامت خویش را بر نصرت پسر پیغمبر برکزیده داری اکر از این جنک درنک جوئی هرکز
از تو خوشنود نباشم پسر روی بمعرکه نهاده حمله سخت بیفکند مادرش از عقب او شتابان برفت و همی فریاد
برکشید ای پسر سعادت بجوی و خود را فدا کن و از تشنکی و آشفتکی مترس و شاد باش که هم اکنون از دست
ساقی کوثر سیراب میشوی آنجوان جوان بخت دل سخت کرده بحرب درآمد و چون شیر نکر دیده بکوشید
و آلات حرب بکار برد و بزد و بکشت و برآورد و بیفکند تا بیست تن و بقولی سی تن از کروه شقاوت
نشان مشرکو را بخاک هلاک درآورد و شهید کشت سر شریفش را از تن جدا کرده نزد مادرش بیفکند
آمد لوحه آفرین کویان میکریست و میکریست و هر کس میدید کریان میکشت

بیان شهادت نافع بن هلال بجلی
علیه الرحمة والرضوان

چون پسر مسلم بن عوسجه علیهما الرحمه بدولت شهادت برخوردار شد نافع بن هلال بجلی آهنک میدان و نبرد مردان
نمود و بروایت ابن اثیر کاهی که برادر عمرو بن قرظه انصاری حمله بر امام حسین علیه السلام آورد نافع بن هلال
مراوی او را بطعن نیزه بیفکند و چنان مینماید که ذوی غیر از نافع بن هلال بجلی باشد که در حق او مینویسد نافع بن هلال
بجلی نام خود را بر تیر خود مکتوب و تیرها مسموم ساخته بود با بکجا از امام حسین علیه السلام اجازت حرب بساخت
و بمیدان بیرون شتافت و با تیر جانکداز دوازده تن را بکشت و این جمله سوای آنان بود که مجروح ساخته
بود و چندان حرب نمود که هر دو بازویش را در حربکاه در هم شکستند و او را اسیر بکرفتند شمر بن ذی الجوشن
او را ماخوذ نمود و نزد عمر بن سعد بیاورد و در آنوقت خون بر چهره او جاری بود و همیکفت دوازده مرد از شما
بکشتم سوای آنانکه زخمدار کردم و اکر بازو و ساعدی از بهرم باقی بودی هرکز اسیر شما نیامدم این هنکام شمر
شمشیر برآورده تا او را بکشد نافع بدو کفت سوکند با خدای اکر از مسلمانان بودی سخت بر تو کران مینمود
که خدای را ملاقات کنی کاهی که خون ما را بر کردن داشته باشی پس شکر و سپاس خداوندی را که مرک
ما را بر دست بدترین خلق خود بکردانید پس شمر او را بکشت

بیان شهادت هلال بن حجاج
بدست اشقیاء لعنة الله علی قاتله

چنانکه مجلسی علیه الرحمه در بحار و جلاء العیون و صدوق رحمة الله علیه در امالی و صاحب عوالم و دیگر کتب
دیگر قاله نوشته اند بعد از شهادت بعضی از شهداء علیهم السلام هلال بن حجاج در امواج بحر حرب دلا
غوطه ور کردیده و سیزده تن را با شمشیر بران سر از بدن برداشت و جوشش را رضوان الله علیه ببار
شهیدان ملحق نمود و مینویسد بروایت دیکر با تیر و ترکش داشت بمخالفان پران کرد و چون تیری از ترکش نماند
دست بشمشیر آورد او برد و سیزده نفر را سفر سقر کردانید پس دستهای او را شکسته و دستکیرش کرده
نزد

نزد عمر سعد بردند و بحکم آن مردود سر از تنش جدا ساختند و صدوق علیه الرحمه مینویسد هلال بن حجاج
بعد از شهادت وهب بن وهب بمیدان مبارزت مبادرت کرفت و این شعر با رجوزه قرائت کرد
ارمی بها معلمة افواقها تا آخر و معنی آن اینست می اندازم این تیرها که سر آن علامت دارد و رنگین
میباشد بخون ایشان و پرهیز نمودن ایشان از آن تیرها برای نفوس ایشان فایدت نبخشاید و این معنی
در صورتیست که ارمی بصیغه متکلم و مبنی بر فاعل باشد اما اگر مبنی بر مفعول باشد معنی آن چنین خواهد بود
مرا به تیرها و سنانهای مرک خیز میزنند کاهی که بخون من رنکین میباشد و نفس مرا پرهیز کردن از مرک حتمی
فایدتی نبخشد و نیز در بحار مسطور است که سیزده تن را بکشت و آخر الامر به تیر و شمشیر مخالفان شهید شد
اما صحیح اینست که این شعر با نافع بن هلال منسوب باشد و کرنه هلال بن نافع چه تیرهای یکی از ایشان و چنانکه
اشارت شد مسموم بود و معنی آن نیز اینست که چون این تیرها مسموم است حذر کردن از آن برای هیچکس
مفید نیست یعنی بمحض اینکه بر کسی بزنند او را هلاک مینماید و از شعر دوم معلوم میشود هلال بن حجاج همانست که
در میدان بیامد و جنک بنمود و سیزده تن را بکشت و شهید شد چنانکه در بدایت این حکایت مذکور شد

بیان مبارزت هلال بن نافع و
شهادت او علیه الرحمة والتحیة

هلال بن نافع بجلی که شیر بیشه شجاعت و پردلی بود بعد از شهادت شهداء و بقولی بعد از شهادت جناب مسلم
بن عوسجه آهنک جنک نمود و از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه اجازت بخواست و این شعر رجز
بخواند چنانکه از این پیش یک بیت آن اشارت رفت این تیرهای جانکداز که نوک آن بخون دلاوران
رنکین و نشان است شما را هدف میکردانم و هیچکس را پرهیز کردن از این تیرهای مسموم فایدت نرساند
چه این تیرها بزهر آب داده شده و هنکام پریدن بدشمن صداها و اضطرابها دارد و زمین را از خون
دلاوران پر میکرداند الخ ابومخنف مینویسد هلال بن نافع بجلی تربیت یافته دست مبارک امیرالمؤمنین علی
علیه السلام و از سواران نامدار و جنکجویان جلالت آثار و در تیراندازی و فنون آن بسیار ماهر و قاهر بود
نام خود و پدرش را بر تیر مینوشت و چون از چله کمان پران میکرد بر اندام دشمن می نشست پس در این روز
تیری بزه برکذاشت و این دو بیت که ترجمه اش مسطور شد بخواند و بر آن قوم حمله ور شد و بروایتی یکی از
مبارزان شام که قیس نام داشت بمبارزتش بیرون تاخت هلال تیری بزه و پران کرد قیس سپر در پیش کشید
تیر او سپر بکذشت و سر او بشت قیس درآورد و لشکر عمر سعد چون این وقت بدیدند زور بازوی بر میمنه
وی همی قتال داد تا جمعی را از یکدان لشکر بکشت و بروایتی هشتاد تیر در تیردان داشت هر تیری دلیری را بیفکند
و از آن پس با شمشیر حمله کرد و کفت منم غلام یمنی بجلی منم بر دین حسین و علی و اکر امروز در این حربکاه کشته شوم
بآرزو و عمل خود رسیده ام رای و روش و اندیشه و عقیدت من بر این میباشد و پاداش عمل خود را خواهم
یافت کرده ای از سپاه این سعد که او را دیدند بنای میدان با شمشیر آخته بمیدان تاخت هلال بروی مجال اعدا
را از ترکش در انداخت و با تیغ درفشان سیزده تن را بخاک افکند تا آخر خبر و صاحب روضة الشهداء

و بعضی مینویسند که هلال اگرچه اسمش هلال بود اما جمالش بدرجه کمال بوده و در آن نزدیکی جامه نو دامادی بر تن بیاراسته اما این خبر با آنچه ابی مخنف که تربیت شده امیرالمومنین علیه السلام بود منافی است چه اقلا در آن وقت پنجاه سال کم و بیش از عمر وی برگذشته خواهد بود و کسی جوان خوبروی و تازه داماد باشد چگونه تربیت شده آنحضرت و معروف بشجاعت تیرافکنی خواهد بود و بعلاوه چگونه نافع بن هلال پسر او تواند بود و جنگ او را شرح خواهند داد و در این اسامی و احوال ایشان آنچه اختلاف که موجب تحیر است را بیرون از مروف باین ترتیب پرداخت

بیان شهادت نافع بن هلال در میدان جنگ و قتال علیه الرحمه

چنان مینماید که این نافع بن هلال بجز آن نافع بن هلال بجلی باشد زیرا که ابن اثیر مینویسد نافع بن هلال مرادی و در زیارت شهدا مسطور است السلام علی نافع بن هلال بن نافع البجلی المرادی و در تذکرة الائمه مینویسد نافع بن هلال بن مالک و نیز هلال بن رافع بجای هلال بن نافع نوشته است و در تاریخ الفی مسطور است که بعضی از مورخین بجای نافع بن هلال هلال بن نافع نوشته اند و همچنین در بیان اراجزی که از ایشان مینویسند اختلاف کرده اند و در هر نسخه بنام دیگری مینویسند چنانکه راه شبهت از هر جهت موجود است و راقم حروف بعد از تفحص کامل باین صورت که در اینجا مینویسد قائل گشت چنانکه در بعضی کتب نیز استنباط نموده اند نوشته اند نافع بن هلال بعد از شهادت پدرش هلال عازم جنگ و قتال شد و با اینکه تازه بساط دامادی بگسترده و عروس خود را همراه داشت و هنوز بعیش و عشرت نپرداخته بود دل از جان عزیز و یار جانی و عشرت این سرای پر از آفات و آمانی برگرفته با آهنگ جنگ تمام مستضام و قتال با آنگروه لئام شد عروس چون این اندیشه را بدانست دست بدامان وی زد و با او در آویخت و گفت بکجا میروی و مرا بکه میسپاری و همی از اینگونه سخنان بگذاشته بگریست نافع از داغ پدر داغدیده و فتنه زده بیشتر بانگ بروی برزد و گفت ای بی نوا زن نگر بر حال حسین علیه السلام و او و عیال و اطفال او نگران نیستی چون حضرت سید الشهداء علیه السلام داستان ایشان را بدانست بهلال فرمود امروز اهل تو نتوانند با حرمان تو لباس زند و جز بدیدار تو خرسند باشند اگر میخواهی در کار جهاد مسامحت کن و ایشان را از خود خوشنود بدار و بر روایتی فرمود ای پسر هلال عیش جمال را الحمد که گردان عرض کردیا بن رسول الله اگر امروز ترا یاری نکنم فردا با رسول خدا چه جواب دهم پس با وجه خود دواع کرده روی بمیدان آورده و چون شیری خشمگین و پلنگی سهمگین با اسلحه کارزار آماده پیکار گشت و ارجوزه که از این پیش ترجمه شد باندک اختلافی که در کتب مقاتل است قرائت نموده و موافق پاره اقوال مزاحم بن حریث که از این پیش مذکور شد با وی در آویخت و راه سقر در نوشت و بقول مجلسی در جلاء العیون نافع بن هلال جمعی را بکشت و بدست مزاحم بن حریث شهید گشت و بر روایت ابن شهرآشوب دوازده تن را بکشت و نیز مینویسد که بعضی گفته اند هفتاد تن را بکشت و شهادت او را بعد از زهیر بن القین نوشته است طبری نیز در تاریخ خود شهادت هلال را بدست مزاحم بن حریث نوشته است والله تعالی اعلم

بیان جنگ و رزمیدن سپاه

ابن

ابن سعد با اصحاب امام حسین علیه السلام

چنانکه ابن اثیر و معتبرین نویسندگان نوشته اند چون مزاحم بن حریث که از دلیران لشکر کوفه بود بدست نافع بن هلال پایمال میدان قتال و خاک بوس پهنه وبال گشت و عمرو بن حجاج زبیدی اینگونه شجاعت و بسالت و ترک جان گفتن و آرزوی شهادت یافتن را از اصحاب آنحضرت بدید و بر روایتی چون جناب مسلم بن عوسجه و نافع بن هلال بجلی چنان حربی بپای بردند که سرهنگان سپاه کوفه لشکریان را منع نمودند که تن بتن بمبارزت روی نهند عمرو بن الحجاج بر لشکریان بانگ برکشید ای مردمان احمق بیخرد مگر بیخبر هستید که با چگونه مردمی دلیر و دلیران شیر گیر نبرد میکنید همانا این مردم که شما نگران هستید شجاعان عرب و دلیران این شهر و جنگ آوران اینده بر هستند و همه از جان بگذشته اند و تن بمرگ بسپرده اند و تا هر یک از ایشان جمعی از ما را بقتل نرسانند مقتول نمیشوند زنهار بمبارزت ایشان شتاب مکنید و خویشتن را بهلاک میفکنید چه این جماعت مردمی اندک هستند و در اندک ساعتی همه کشته میشوند سوگند بخدای اگر جز با سنگ با ایشان آهنگ بجوئید جمله را بکشید ای مردم کوفه از طاعت و جماعت خود دوری مکنید و در قتل جماعتی که از دین بیرون شده اند در شک و ریب نباشید و ایشان با امام مخالفت ورزیده اند از کشتن ایشان هیچ باکی نیست عمر بن سعد چون این سخنان بشنید گفت رأی درست همانست که تو براندیشیدی و لشکر کوفه را از اینکه تن بتن بمبارزت شوند منع نمود و سخنان عمرو بن الحجاج را امام حسین علیه السلام بشنید و با او فرمود ای عمرو بن الحجاج آیا مردم را بر من برآشوبی آیا ما از دین بیرون شده ایم یا شما سوگند بخدای چون جان شما بدست اجل سپرده شد و با این اعمال بگور رفتید البته بخواهید دانست که ما و شما کدام یک از دین بیرون شدیم و کدام یک سزاوار آتشیم این وقت عمرو بن الحجاج از طرف فرات به لشکر امام علیه السلام حمله ور گشت و جنگ مغلوبه شد و ساعتی در انقلاب و اضطراب بودند و چون غبار پهنه کارزار بنشست مسلم بن عوسجه اسدی علیه الرحمه را چنانکه مذکور شد در حال نزع و دادن سپردن جان دیدند و اصحاب امام سلام الله علیه لختی خود را بازگشته آرام بایستادند در این هنگام شمر بن ذی الجوشن بر طرف میسره لشکر امام علیه السلام حمله ور شد و اصحاب آنحضرت با آن غلبه چون کوه ثابت بماندند و جنگی سخت درگرفت و بر روایت ابن اثیر عبدالله بن عمیر کلبی در این معرکه قیامت آثار از آن پس که دو تن را بعد از آن دو نفر اول بکشته بود بدست هانی بن شبیب حضرمی و بکیر بن حی تیمی از تیم الله بن ثعلبه شهید شد و اصحاب آنحضرت با آنچه در آن ساعت افزون از سی و دو سوار نبودند چنان نبردی دادند که تذکره زمانه گشت و بهر گروهی از سپاه کوفه حمله ور میشدند ایشان را مانند گوسفند پراکنده میداشتند و لشکر کوفه از هر جانب با ایشان حمله میکردند و اصحاب کبار ایشان را از کنار میداشتند چون عزرة بن قیس و بقولی عروة بن قیس که سرخیل سپاه کوفه بود اینگونه شجاعت و جلادت و تهمتنی و پردلی و چابکی را نگران شد پسر سعد را پیام داد که نگران نیستی که از این چند تن مردم قلیل بر لشکر کثیر ما چه حالی نمودار شده است جمعی از مردان کارزار و تیراندازان را بمدد بفرست عمر با شبث بن ربعی گفت آیا بجانب ایشان نمیروی شبث گفت سبحان الله شیخ مضر و بزرگ تمام مردم مضر را با تیرافکنان باین

جماعت را دوست میداری مگر جز من کسی را برای اینکار نمیدانی ابن اثیر گوید همیشه از شبث بن ربعی علامت کراهتی در این مقاتلت مشاهدت مینمودند چندانکه در زمان امارت مصعب بن زبیر میگفت خداوند هرگز بمردم شهر کوفه برکت نمیدهد و بدولت هدایت نکند آیا عجب نمیکنید که ما پنجاه سال در رکاب علی بن ابیطالب و امام حسن علیهما السلام با آل ابی سفیان حرب کردیم و جنگهای بزرگ بپای آوردیم و چون نوبت بفرزندش امام حسین که بهترین مردم روی زمین است رسید و با تولایت آمد بمحض اطاعت آل معویه و پسر سمیه زانیه با وی قتال دادیم و او را بکشتیم ضلال یا لک من ضلال سخت گمراهی است که ضلالت و گمراهی از آن برتر نشود لکن این روایت را مقرون بصدق نمیدانید چه در کتب تواریخ مسطور است که بشکرانه شهادت امام حسین علیه السلام چهار مسجد بنیان کردند و یکی از آن جمله مسجد شبث بن ربعی بود و ممکن است که شبث در آن اوقات بحسب اقتضای وقت گفته باشد بالجمله چون عمر بن سعد این سخن بشنید و عدم رغبت شبث را بدید حصین بن نمیر را بخواند و او را فرمان داد تا با پانصد تن کماندار که در تحت رایت طاعت داشت بر اصحاب آنحضرت حمله ور شود آن مخاذیل بشتافتند و تیرباران کردند و اسبهای اصحاب را از پای درآوردند چنانکه در اصحاب کبار یکتن سوار نبود و بجمله پیاده ماندند و موافق این روایت حر بن یزید نیز پیاده ماند و چنان جنگی سخت نمود که هرگز هیچکس ندیده بود و از این پیش در ذیل داستان شهادت حر باین داستان اشارت شد

بیان فرمان کردن عمر بن سعد ملعون بسوزانیدن خیام مبارکه

چون جنگ سخت شد و اصحاب امام حسین علیه السلام چنان جنگی نمودند که هیچکس در هیچ عهد یاد نمیکرد و از یکسوی شمر بن ذی الجوشن و از یکطرف عمرو بن الحجاج با مردم خود بهم بستند و همداستان بجانب جلادت علم ایجاد و فرزند شافع یوم التناد تازان شدند و اصحاب امام با آن عدد قلیل و عدم نصرت مانند شیر و پلنگ و پیل و نهنگ در عرصه جنگ بتاختند و چون صاعقه آتشبار جمعی کثیر را بکشتند و اینوقت روز بنیمه رسیده بود و لشکر کفار را زیاده از یکسوی مجال جدال و محل حمله نبود و معذلک اگر از سپاه آنحضرت یکنفر شهید میشد چون قلیل بودند نمودار میشد و از سپاه خصم اگر صد نفر بیشتر میرفت از کثرت ایشان نمایش نمیگشت و سپاه کوفه در اطراف لشکرگاه امام علیه السلام از هر سوی راه میسپردند تا مگر آنحضرت را محاصره نمایند کار را آسان گردانند و اصحاب آنحضرت سه تن و چهار تن از خلال خیام بیرون میشدند و ایشانرا بضرب تیر بر زمین میافکندند در راه نمیگذاشتند عمر بن سعد را تدبیری بخاطر افتاد و فرمان کرد تا فوجی دیگر بروند و خیمه ها را از یمین و یسار فرود اندازند تا لشکر را راه عبور و نبردی بهجوم پدید آید و آن مخاذیل بیامدند و خیمها همی بر زمین انداختند و اصحاب از شکاف و فرج خیام ایشانرا به تیر میگرفتند و از پای درمیآوردند و آن جماعت بچادرها درآمدند و اصحاب آنحضرت نیز بر اثر ایشان درآمدند و مردمی را که مشغول نهب و غارت بودند در همان نزدیکی با تیر و شمشیر تباه میکردند چون عمر اینحال را بدید فرمان داد تا در خیام آتش درزنند امام علیه السلام فرمود بگذارید تا بسوزانند زیرا که چون بسوزانند همان آتش مانع عبور ایشان بسوی

شما کرده و چنان بود که امام علیه السلام فرموده و موافق روایت ابن اثیر در اینحال بود که شمر ملعون بجنبه عبدالله بن عمیر کلبی که بر سر کشته شوهر نشسته بود بگذشت و غلام خود رستم را فرمان کرد تا گرزی بر سر آن زن بزد و او را بکشت بالجمله در اینوقت شمر حمله سخت بنمود تا بسراپرده امام حسین علیه السلام نیزه بزد و نعره برکشید آتش بیاورید تا این خیمه را بر سر اهلش بسوزانم چون زنان این سخنان بشنیدند صیحه برآوردند و از خیمه بیرون آمدند امام حسین سلام الله علیه صیحه بر آن ملعون بزد و فرمود تو خانه مرا میخواهی با اهل من آتش زنی خداوند بسوزاند حمید بن مسلم روی بآن خبیث کرد و گفت اینکار از بهر تو نشاید چه عذاب نمودن بآتش مخصوص خالق آتش است و تو میخواهی زنان و کودکانرا بکشی سوگند با خدای آنکس که امیر تو است بهمان کشتن مردان ایشان از تو راضی میشود شمر این سخنانرا وقعی نگذاشت و همیخواست تا اندیشه خود را بپای رساند شبث بن ربعی بیامد و زبان بشناعت و ملامت برگشود و شمر را منع نمود و زهیر بن القین با ده تن دیگر از اصحاب بیامدند و شمر را باز پس نشاندند و ابو عزه ضبابی را که از یاران شمر بود بکشتند و چون شمر و متابعانش بمکان خود باز آمدند دیگر باره طریق جنگ بر وجه واحد مقرر شد

بیان مبارزت عبد الرحمن بن عبد الله یزنی و شهادت او

بعد از آنکه شمر و یارانش را بجای خود بازگردانیدند و در آن هنگام آن آواها بشنیدند و عمر سعد از آنگونه افعال نکوهیده شرمزده شد و قرار بر آن رفت که طریق نبرد مرد با مرد باشد عبدالرحمن بن عبدالله یزنی در خدمت امام حسین علیه السلام برای مبارزت اجازت خواست با دلی خرم و روانی بی بیم آهنگ قتال آنگروه معاند کرد و ادراک بهشت موعود نمود و این بیت را با رجزی قرائت نمود که قریب باین معنی است منم پسر عبدالله از آل یزن و دینم دین حسین و حسن است ای مردم فجار شما را با تیغ شرربار خود میزنم چنانکه شایسته مرد یزنی یمن و شیر افکن ممتحن است و در این قتال و جهاد رستگاری خویش را در پیشگاه خداوند مؤمن امیدوارم آل یزن بر وزن فرس نام قبیله ایست از قبایل حمیر که در شهر یمن سکون داشته اند و چون از این رجز فراغت یافت خویشتن را مانند شیری شرزه بر آن لشکر نفرین کوفه بزد و بتاخت و بکشت بینداخت جمعی از آن جماعت را بآتش نیران روان داشت و بقولی بیست و هشت نفر از ایشانرا بکشت و از آن پس خودش عبدالرحمن شهید و بریاض رضوان رهسپر گشت و بعضی شهادت وی را بعد از آنکه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه نماز بگذاشت و برخی بعد از شهادت تنی دیگر مسطور داشته اند

تذکره ابی ثمامه صیداوی در حضور مبارک امام علیه السلام و نماز آنحضرت

از آنجا که میفرمایند [illegible] حالات سخن بود و هر گونه سخن معلوم است کسانیکه در عالم ایجاد دارای این مراتب کریمه شدند هرگز از خدای غافل نیستند و نظر رحمت و توجه عنایت حضرت احدیت نیز یک آن از ایشان انفکاک و انقطاع نداد و پس نشاید گفت حضرت سید الشهداء در روز عاشورا بواجبه برای تقرب و تکمیل

و تقویم آن شهید میشود محتاج بیادآوری و مذاکره است بخصوص در آنوقت و آنساعت که یکباره بر عالم دنیا
پشت پای زده و روی بعالم عقبی میفرماید و یکباره جنبه الی الربی او غلبه کامل میکند و حدیث معروف این
تقریب است که بنده در حالت سجده از همه وقت بخدای خود نزدیکتر است پس بدیهی است که احوال آن
حضرت صلوات الله علیه در تمام آنروز در حکم سجده و اعلی درجه تقرب بحضرت پروردگار بوده است لکن اگر
خود آنحضرت در آنساعت تذکره نماز را میفرمود و عنوان نماز بجماعت میفرمود آن رتبه را در انظار دیگران
پیدا نمیکرد که خود اصحاب عرض و استدعا نمایند و جلمشتی را برای ادراک این فیض و فوز بفیض و مبتهج
گردانند و چنان کرداری از ایشان نمایان گردد که تا دامان قیامت مذکره تمام نمازگذاران روزگار باشد و هم
چنین درجه صفای باطن و صفوت عقیدت اصحاب ظاهر شود که افعال و اعمال ایشان یکجا از روی بیدلی
و خداجوئی و نیت پاک و عقیدت استوار است نه اینکه در طمع مال و متاع اینجهان میباشد و شهادت
ایشان نیز در رکاب مبارک آنحضرت نه از روی قصد جهاد و حفظ دین و قوام آئین سید المرسلین و آل طه
و یس سلام الله علیهم اجمعین از نهایت تدین و تقوی و حق شناسی است نه در هوس و هوای متاع دنیای
فانی و اگر کسی خوب بنگرد و تعقل و تفکر عمیق و دقیق نماید میداند از آنهنگام که عبادت معبود و سجود مسجود
نام و نشانی و تکلیف و عنوانی شده است تا پایان جهان و قیام قیامت چنین نماز و عبادتی باین خلوص نیت
و صفوت عقیدت و صدق و صفا و وفاق و وفا از هیچ گروهی دیده و شنیده نگردیده بهمه جگر تشنه و
اقارب و اولاد و برادران کشته در زمان آشفته در آن بیابان تافته و شکمهای گرسنه و اندام خسته و دلهای
مصیبت دیده و از اوطان دور و دوستان و کسان دور مانده و برگشته شدن خود و اسیری اهل و عیال یقین داشته
نفری معدود در برابر جنودی شقی و قسی و دشمن و پرکین و پرخشم و بیدین و نامحدود اقامت نماز کنند از هر سوی
تیر بجانب او با یشان پرواز گیرد در همان حال عبادت شهادت یابند و دشمنان ایشان خیام ایشان را
بسوزانند و ناله و حسرت زنان و اطفال گرسنه و تشنه و مصیبت یافته ایشان را برآورند و همه مجروح القلب
والبدن بعبادت مهیمن ذوالمنن مشغول گردند هیچ میزان برای اینحال و این عبادت میزان و معیاری و برای
درجات عالیه این اصحاب اندازه و مقداری شناخت در تمام اصحاب حضرت فخر کاینات صلی الله علیه و آله
و اوصاف و اخلاق ایشان اگر بنگریم بکامل عیاری پاره از این اصحاب بدست نیاریم و همچنین از اصحاب علی
مرتضی و حسن مجتبی سلام الله علیهم و سایر اصحاب ائمه هدی شناخته نداریم چنانکه در آن خبر که صدوق علیه الرحمه
بحضرت رسول خدای پیوسته میدارد که فرمود آیا میدانید غمم و اندوه من چیست و فکر من در چیست اشتیاق
من بسوی چیست عرض کردند یا رسول الله ما را باینحال خبر نیست تا آخر خبر که محققین علما گویند راجع باصحاب امام
حسین علیه السلام است و همچنین کلمات خود حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در ضمن خطبه شریفه که فرمود
اما بعد من اصحابی نیکوتر از اصحاب خود و اهل بیتی بهتر و خوبتر و اوصل از اهل بیت خود نمیدانم تا آخر آن خبر
مراتب جلالت و شأن و منزلت ایشان معلوم است و همچنین درجه عالیه امامت و ولایت و حق و صدق
آنحضرت از چنین قبیل اصحاب و جان نثاری ایشان مشهود میشود که تا چه پایه است و گرنه چگونه این

مردم کامل فاضل عاقل مجرب اینطور از هستی خود چشم میپوشیدند و در راه جانفشانی میکوشیدند و جان
در معرکه قتال میباختند که هیچ دامادی نوجوان بحجله گاه عروس با مهرروی مشکین موی با زنان و دختران
نمیگرود و چون میفرمایند صلوة ستون دین است هرکس نماز را بپای داشت دین را بپای داشت امیرالمؤمنین
علیه السلام در آنوصیتی که بامام حسن علیه السلام بلکه بتمام مکلفین میکند در اقامت نماز بسیار تأکید میفرماید
اینست که جناب سید الشهداء در آنساعت آخر از ادای این تکلیف چنان برداخته که از ابتدای عالم تا انتهای
آن هیچ مکلفی در ادای هیچ فریضه باین شرافت و لطافت از عهده بر نیامده و نخواهد آمد بالجمله در هنگامی که
میدان جنگ تنگ و روی دشت از خون دلاوران سرخ رنگ بود سعادت سیمائی شامل حال عمرو بن عبدالله
انصاری معروف بابی ثمامه صیداوی و بقولی صائدی گشت هنگام نماز در رسید و بحضرت امام حسین علیه
السلام عرض کرد جان من فدای جانت باد همانا این قوم با نزدیک شده و مخلوط گردیده اند و از هر جانب
با در آمده اند و بناچار ما کشته میشویم سوگند بخدای تا من کشته نشوم ترا نخواهند کشت و اینک وقت نماز
در رسیده است ما را امامت کن و نمازی بجماعت بگذار زیرا که چنانکه مینگریم این نماز آخرین و توشه ما
پسین ما میباشد همی دوست میدارم یک نماز دیگر با تو بگذارم و سخت محبوب میشمارم که خدای عزوجل را با
ادای این فریضه ملاقات نمایم ابن اثیر در تاریخ کامل میگوید ابو ثمامه صائدی پسر عم خود را که دشمن او بود
بکشت و از اینخبر میرسد که ابو ثمامه جنگ جهاد بگذاشته است و دولت شهادت دریافته امام حسین
علیه السلام سر برآورد و فرمود نماز را یاد آوردی خدایتعالی ترا از نمازگذاران ذاکرین بگرداند بجان
خودم الآن اول وقت نماز است آنگاه فرمود از اینگروه خواستار شو تا ساعتی دست از جنگ بدارند
و دست از ما بدارند تا نماز بگذاریم چون مهلت بخواست قبول کردند و بروایتی چون ابو ثمامه تذکره نماز نمود
امام حسین علیه السلام بنفس نفیس اذان بگفت آنگاه فرمود وای بر تو ای پسر سعد آیا شرایع اسلام را
فراموش کردی از جنگ دست بدار تا ما نماز کنیم و تو نیز اصحاب خود را نماز بگذاری و دیگر باره بجنگ
باز شویم ابن سعد شرم نمود که جواب گوید لکن حصین بن تمیم و بقولی حصین بن نمیر مطرود دوزبان خبیث بگشاد
و گفت ای حسین هرچه میخواهی نماز کن و ترا است که نماز کنی لکن خداوند نماز ترا مقبول نمیدارد و بقولی حصین
در جواب اصحاب گفت این نماز پذیرفته نیست حبیب بن مظاهر رحمة الله علیه که اینوقت در حضور امام حسین
سلام الله علیه ایستاده بود گفت با درشت در عواقب بشنید و قوت از ضعف جانان معه دم بسته نماز
پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله قبول نشود و نماز تو ای پسر زن خماره پذیرفته میگردد چون حصین لعنه الله
نام مادر خود را بدشنام بشنید خشمناک گردید و حمله آورشد و شعری بخواند که قریب باین مضمون است
ای حبیب خویشتن را از شمشیر این شیر دلیر که دارای تیغ هندی موج زن است باز دار آنگاه با حبیب گفت
بمبارزت من بیرون آی تا مرا در معاملت خویش در نهایت سرعت و شتاب بنگری حبیب بتیغی ضرب
او گشت چنانکه مذکور میشود و چون جنگ در گرفت و دیگر باره آغاز ضرب تیر و سنان شد و امام علیه السلام
نگران گردید که آنمردم شقی مرده و دست از قتال بر نمیدارند و مهلت نمیدهند که نماز بگذارد

لهذا با زهیر بن القین وسعید بن عبد الله حنفی امر فرمود تا در پیش روی بایستند تا نماز بپایان رسد

بیان نماز گذاشتن حضرت سید الشهداء علیه السلام وشهادت سعید بن عبد الله وزهیر

جناب سید الشهداء صلوات الله علیه با زهیر بن قین وسعید بن عبد الله حنفی فرمان کرد تا در پیش روی مبارکش بایستند وآنحضرت با سایر اصحاب کرام نماز ظهر وعصر را ادا فرماید پس آن بزرگواران بکمال میل ورغبت خویشتن را هدف سهام منیت کرده در پیش رویش بایستادند وامام علیه السلام آن نماز را بعنوان نماز خوف بگذاشت وسعید بن عبد الله که بواسطه سعادت فطری هزار تیر جانگداز را بهای یک نماز در حضرت پروردگار بنده نواز نمیگذاشت سینه خود را در پیش روی مبارک امام حسین علیه السلام نشانه تیرهای بران کافران گردانیده وچون بهر طرف آنحضرت میل میفرمود سینه خود را هدف کرده میایستاده تیرهای کفار را بر سینه شریف خود خریدار میگشت ونمیگذاشت آسیبی باندام مبارک امام علیه السلام برسد وآنقدر مجروح گردید پیوسته تیر میانداختند وسینه او در انشان میباختند وچون آنحضرت از نماز فراغت یافت سعید از کثرت زخمهای کاری بی تاب گردیده بر زمین افتاد وآن سعادتمند همی گفتی خداوندا اینقوم را لعنت فرمای چنانکه قوم عاد وثمود را لعنت فرمودی خداوندا از من پیغمبر بزرگوار خود در اسلام برسان ودرد والم این جراحات که مرا رسیده بدو برسان چه من در اینکار درگرداره در طریق محبت ونصرت ویاری اولاد پیغمبر تو پای نهادم بعد از سخنان روح مبارکش به روضه جاودان روان گشت وعلاوه بر طعن نیزه وزخم شمشیر سیزده چوبه تیر جگر سوز بر بدن مبارک سعید علیه الرحمه والغفران دریافتند ودر بعضی کتب نوشته اند آنحضرت نماز بایستاد وزهیر بن یحیی وسعید بن عبد الله حنفی در حضور مبارکش بایستادند وسینه سپر ساختند وهر تیر وآسیبی که میرسید بر تن وجان میخریدند تا پاره پاره گردیدند

آهنگ جنگ فرمودن حضرت امام حسین علیه السلام وعرایض اصحاب

بروایت طبری وبعضی دیگر در آن روز که روز عاشورا چنان عطش بر امام واصحاب گرامش علیهم السلام غلبه کرده بود که اختیار از دست جمعی رفته بود وامام علیه السلام از کثرت اندوه شمشیر از نیام برکشیده وآهنگ جنگ فرمود تا حرب نماید وشهید گردد واصحاب ویاران واقربا واخوان یکباره شتاب کرده بحضرتش حاضر شدند وعرض کردند یا ابن رسول الله ترا چه حالی پیش آمده هرگز رضا نمیدهیم که تو مباشر حرب شوی وبنفس مقدس خود قتال دهی وکار بطعن وضرب بکشی وحال اینکه هنوز جمعیت ما چون عقد ثریا فراهم هستند ودر نهایت جد وجهد در حمایت تو یکدل ویکرای میباشند چون امام علیه السلام این عرایض را استماع فرمود بر دو چشم مبارکش غرق اشک دیده شد وفرمود خداوند شما را از این اعمال وعقاید از بدایت تا نهایت پاداش خیر دهد وبعضی نوشته اند این حکایت ومکالمت هنگامی روی داد که اصحاب آنحضرت بجمله شهید شدند وجز برادران واقربا وفرزندانش علیهم السلام کسی باقی نمانده بود ونیز روایت کرده اند که سعید علیه الرحمه با آن حالت شوق وشور عشق که از روانش نمایان شده بود بهر نوع که بود خویشتن را بآن

حضرت رسانیده سر در قدم مبارکش بگذاشت وشهید گشت ودر بعضی روایات مذکور است که آنحضرت واصحابش فرادی باشارت نماز گذاشتند ونیز نوشته اند که آنحضرت نماز ظهر را بگذاشت وزهیر بن القین وسعید بن عبد الله برحسب فرمان خویشتن را نشانه تیر وتیغ داشتند وآنحضرت با یک نیمه اصحاب سلام الله علیهم ادای فریضه فرموده نیمی دیگر از اصحاب امام علیه السلام بدفع دشمن اشتغال داشتند

بیان جنگ نمودن یحیی بن سلیم مازنی وشهادت آن بزرگوار

بروایت صاحب روضة الشهداء بعد از شهادت عبد الرحمن بن عبد الله مزنی رحمة الله علیه یحیی بن سلیم مازنی در حضرت امام الخافقین ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه بگفت ورخصت بجست وروی بمیدان نهاد واین یحیی مردی پسندیده وحرب دیده بود وبا تیغ بران بر صفوف گردان بزد ومیمنه لشکر خصم را برهم زد ودر میسره سپاه ایشان آتش جنگ برافروخت وبروایت صاحب مناقب چون قدم بمیدان کارزار برنهاد این شعر را با رجوزه بخواند وترجمه آن باین صورت است البته این گروه نابکار وقوم اشرار را با شمشیر صاعقه آثار همی زنم که سر از تن وپیکر ایشان جدا گند وحق را از باطل وحیات را از ممات باز نماید وبضربی بس شدید دشمنان عنید را هرچه زودتر بستر زمهریر دارد وهیچ حالت عجز واضطراب در من مشاهدت نبود واز هجوم دشمن نابکار وکشته شدن در میدان کارزار هیچ وهراسی ندارم وچون شیر درنده فرزندان خود را حمایت میکنم پس بهر جانب بتاخت وهمی بزد وبکشت وتنی چند از آن قوم را طعمه آتش موعود بفرستاد تا بفیض شهادت وفوز سعادت برخوردار شد علیه الرحمة والغفران

بیان مبارزت عبد الرحمن بن عروه غفاری وشهادت او رحمة الله علیه

چون یحیی بن سلیم بحضرت حق تسلیم وشاداب از کوثر وتسنیم گشت عبد الرحمن بن عروه غفاری در خدمت سبط پیغمبر باری بعجز وخاکساری تمنای شهادت سلام برآورد واجازت یافت وباعزمی راسخ وقدمی ثابت پای بمیدان باختن جان ودریافتن بهشت جاودان نهاد وباین ارجوزه که قریب باین مضمون است مترنم گشت که طوایف بنی غفار وخندف وبنی نزار بدرستی وراستی بدانسته اند که من با تیغ بران وتیر ان جگر در عرصه کارزار ودمار از روزگار فجار ومرده بتر روزگار برمیآورم الیوم با قدم صدق ونیت خالص شراره شرار ودکر ند فجار را با تیغ هندی وتیر خطی وسنان آبدار برآورید آنگاه مشغول قتال شده ابطال رجال را دستخوش نکال ووبال بگردانید آنگاه خودش برضوان الله علیه شهید گشت وبروایتی اندک مدتی سی تن را هلاک نموده اتفاقا تیری بر پیشانی شریفش زدند با دست پهلوانی آن تیر را از پیشانی بیرون کشیده دور افکند وباشتغال از چپ وراست حمله ورگشته با چنان زخم گران دوازده تن دیگر از آن ناکسان را بر زمین انداخته روانه بئس القرار نمود وآثاری بزرگ از شجاعت خود آشکار ساخته آنگاه در بهشت منزل ساخت

بیان شهادت ۳۴۸ مالک بن انس بن مالک علیه الغفران والرضوان

چون عبدالرحمن عروه علیه الرحمه برحمت خدای واصل گشت شوق شهادت در دل و جان مالک بن انس بن مالک المالکی حاصل و آن بزرگوار در ممالک سعادت نازل شد با دلی پرکین و خاطری نژند در حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه سلام براند و اجازت مبارزت بخواست و چون بآن منصب والا نائل گردید چون شیر دمنده و باز پرنده بمیدان وغا بتاخت و این ارجوزه را قرائت کرد که بامعنی پردبخت قبیلهٔ مالک و دودان و خندفیون و قیس عیلان عالم هستند که خویشاوندان من آفت اقران و بلای همرزمان خویش هستند گاهی که میدان جنگ تنگ شود و چون بمبارزت درآیند بزرگ شجاعان جهان و کشندهٔ اقران دوران میباشند و از ضرب و طعن اعدا را پایمال هلاک و دمار گردانند و ما هرگز از عداوت دشمنان عاجز و زبون نمیشویم و آنانکه آل علی هستند پیرو فرمان خداوند رحمن باشند و آل زیاد شیعهٔ شیطان هستند و در بعضی نسخ که این ارجوزه را مرقوم نموده اند بجای قد علمت کاهل مالک والدودان نوشته اند قد علمت کاهلها و دودان و بقیه اشعار را نیز باندک تغییری نگاشته اند کاهل بروزن صاحب فرزند اسد بن خزیمه است که این قبیله بنام او نام یافت و دودان بضم دال مهمله نیز نام پدر قبیله ایست از بنی اسد خندفیون بکسر خاء معجمه و سکون نون نام قبیله ایست که بخندف بروزن زبرج منسوب میباشند و این کلمه لقب لیلی دختر حلوان بن عمران است وی زوجه الیاس بن مضر است و سه پسر از مضر یا و ردیکی عمرو و دیگر عامر و سیم عمیر بود و خندفه بمعنی سرعت است و چون این زن بسرعت از پی پسران خود بتاخت شوهرش الیاس گفت از چه روی خندفه مینمائی پس لیلی را خندف لقب کردند و داستان پسرهای او در ذیل احوال اجداد رسولخدای صلی الله علیه و آله مسطور است و این بنده حقیر نیز در کتاب ارشاد الخلایق که در خلاصهٔ احوال خلاصهٔ موجودات نگاشته است مسطور داشته است و غیلان بروزن سلمان نام پدر قیس است یا نام اسب او و گروهی از مضر باین شخص نسبت میبرند بالجمله این پهلوان بجنگ درآمد و با تیغ صاعقه کار و سنان آتشبار دوازده مرد از کفار برآورده تا شربت شهادت بنوشید و جامهٔ سعادت بپوشید شیخ صدوق علیه الرحمه میفرماید هیجده نفر از آن مردم ابکار بدست این بزرگوار بهلاکت و دمار پیوست ابن نما میگوید نام این مبارز انس بن حارث کاهلی است نه مالک بن انس و ممکن است دو نفر باشند صاحب روضة الشهدا میفرماید چون مالک بن انس مالکی روی بمیدان کرد در برابر عمر بن سعد بایستاد و فرمود ای عمر اگر سعد وقاص قصه ترا بدانستی که روزی از تو چنین کاری ناهنجار در روزگار نمودار خواهد شد با دست خودش سر از تنت بر میگرفت و صفحهٔ زمین را از آلایش خبث وجود ست خود ت عرید ارجی میکرد عمر بن سعد از این سخن درشت درست سخت منفعل و مخجل گردیده از کمال خشم و بغض بر سپاه خود بانک برزد که مردی دلاور بمیدان رود و داد غیرت کارزار بدهد و طلب او را بر وفا فراموش سازد پس گوئی آن مردی را احتساب کرده بفرستادند و در همان ساعت بقتل رسید دیگر جماعتی کشته شدند تا او را شهید کردند

سان

بیان مبارزت ۳۴۹ عمرو بن مطاع جعفی و شهادت او رحمة الله علیه

چون مالک بن انس رضوان الله تعالی علیه مالک کاخ جنان و انیس حور العین و غلمان گشت سودای شهادت در سویدای قلب عمرو بن مطاع انطباع گرفت و در حضرت امام امام علیه الصلوة والسلام اجازت مبارزت بخواست و با سلیح کارزار بمیدان پیکار بتاخت و با بلاغت و فصاحتی ارجوزه قرائت نمود که با این معنی نزدیک است منم پسر جعف و پدر من مطاع است و مرا شمشیری بدست اندر است که سخت برنده و تیز و نیزهٔ درخشان است که از فروغ نوکش روشنی نمودار و ظاهر است همانا امروز روز کوبیدن دشمنان دین و اعدای ابنای سید المرسلین در حضور حضرت امام حسین صلوات الله علیه و شمشیر زدن و نیزه بکار بردن واجب و لازم است و در اینکار و کردار رستکاری از نار را در آرزو که هیچ چیز سودمند باشد امیدی کامل حاصل است خداوند مطاع بر این امام والامقام درود و سلام میفرستد معلوم باد جعفی با جیم و عین مهمله و فاء و یاء حطی بروزن کرسی نام پدر قبیله ایست و در اینجا بملاحظه وزن شعر جعف گفته است بالجمله بعد از این ارجوزه چون شیر شکار دیده بر آنقوم شوم بتاخت و جماعتی را از تیغ بگذرانید تا از اینجهان ناپایدار بدار القرار جامه کشید و در بعضی کتب بجای عمرو عمیر نوشته اند و ممکن است وی همان سوار بن ابی عمیر فهمی باشد که در حمله اول شهید شد

فلان جعف و آمطاع مشهور

بیان مقاتله و شهادت سوید بن عمرو

در شرح شافیه و بعضی کتب دیگر مسطور است که سوید بن عمرو بن ابی مطاع که مردی شریف و زاهد بود و نماز فراوان میگذاشت در حضرت امام علیه السلام رخصت جهاد بخواست و ابن اثیر گوید ابی مطاع خثعمی آخر کسی بود که از اصحاب آنحضرت باقی مانده بود بالجمله سوید باهنگ جنگ آهنگ ورزید و چون شیر با سل مقاتل شد و بر خطب نازل صابر و حامل آمد چندانکه جراحت بسیار بیافت و در میان کشتگان بیفتاد و همچنان بود و حرکتی از وی محسوس نبود تا آگاهی که شنید که آنقوم شریر همی گفتند حسین علیه السلام شهید شد پس بر خویشتن بپیچید و بقوت روح الایمان دشنه از موزه خویش برآورد و دیگر باره بقتال درآمد و جنگ بنمود تا شهید گردید رضی الله تعالی عنه اما صاحب شرح شافیه اینداستان را بعمر بن ابی مطاع نسبت داده لکن در روضة الشهداء و بیان شهادت عمرو بن ابی مطاع همان حکایت و ارجوزه که مسطور شد مذکور است و از سوید بن عمرو حکایتی مسطور نیست اما از اختلاف حکایت چنان معلوم میشود که دو تن بوده اند والله اعلم

بیان مبارزت قیس بن منبه و شهادت او علیه الرحمه

قیس بن منبه از جمله شجاعان عالم و دلیران روزگار بود شور شهادت در ارکان سعادتش طغیان نمود و از حضرت سید الشهداء تحصیل اجازت کرده چون شیر شکاری و پلنگ کوهساری روی بمیدان کارزار آورده و رجزی آغاز نمود که ترجمه آن باین معنی نزدیک است منم قیس منبه که در میدان جنگ برج

غر جنگ

خرچنگ را بچنگ در آورم و کیوان را در پهنهٔ میدان حیران کردانم و در پهنهٔ کارزار شیر را از جان رستم و اسفندیار
درآورم و بهمنه شصت خم نور و ماه و انجم را در پرچم کشم و در راه محبت حسین و آل او صلوات الله علیهم
از دریای بلا و کوه فنا اندیشه ندارم و از کشته گردیدن باکی ندارم چه امروز چون در این عرصهٔ کین کشته گردم
فردا در بهشت برین با حور العین انیس و مکین باشم پس کمان کین در باز و بیفکند و کمند گیر و دار از فتراک [illegible]
بیاویخت و با نیروی بازوی یلی و قوت پنجه پهلوی خاک میدان کارزار را با خون دشمنان زشت هنجار برانگیخت
و با [illegible] غبار میدان ابر طارم اخضر برکشید از سپاه کوفه مردی مبارز و کمند آوری [illegible]
سرهنگان و سالاران سپاه بود بمیدان آورد که بتاخت و با همه دلاوری و سالاری با آن اژدهای [illegible]
طاقت پیکار نیافته روی بفرار نهاد و در راه بیابان در نوشت قیس از روی تعصب و بسالت و خشم در عقب از
پی او بتاخت و چون بسالار نزدیک شد و خواست که طعمهٔ طعن نیزه اش کرداند سواران کوفه بحکم عمر بن سعد
برای نجات او شتابان شدند و دور او را فرو گرفتند قیس چون شیر دمنده و ببر غرنده بر ایشان حمله [illegible]
کشته همی برد و بیفکند و آنجماعت از هر طرف اندام آن ضرغام خون آشام را هدف سهام و سنان
کرده زخمی فراوان بروی برگشادند و عاقبت الامر قیس علیه الرحمه شهید و سالار بسلامت بجست

بیان مبارزت و شهادت هاشم بن عتبة بن ابی وقاص علیه الرحمه

در اینوقت از جانب دست راست امام حسین علیه السلام سواری چون شیر خروشنده و ببر درنده پدیدار
آمد که بر اسبی تازی نژاد بر نشسته و بر گستوانی با جلاجل زرین و سیمین بر آن کشیده مرکبی که در پهنهٔ کارزار چون
شرارهٔ نار و صاعقهٔ آسمان گذار بود [illegible] بمیدان در آمد و خفتانی لعل رنگ بر تن بیاراسته و خودی
عادی چون افسر کیوان بر سر بر نهاده و نیزه چون مار ارقم در دست و کمانی بر بازو بر فکنده با جبه [illegible]
و شمشیری یمانی حمایل کرده و سپرکی از پس پشت در آویخته از این سوی بدان سوی میدان بگشت و پهنهٔ مردانگی
و امتحان را بر نوشت و رجزی بخواند و چون فارغ شد روی با سپاه مخالف آورده نعره چون غرش ابر
برکشید ای لشکر کوفه و سپاه شام هرکس مرا میداند بداند و هرکس نمیشناسد بگویم تا بشناسد منم هاشم پسر
عتبة بن ابی وقاص پسر عم عمر بن سعد آنگاه روی بحضرت امام حسین علیه السلام آورده عرض کرد السلام
علیک یا ابن رسول الله اگر پسر عمم عمر را با دشمنان شما دل یکی است من با دوستان شما موافق و در محبت
شما [illegible] و این هاشم در حرب صفین حضور یافته و در رزم عجم نیز با عم خود بس شجاعتها بکار برده بود و شرح
او در تاریخ صحابه معلوم است بالجمله چون آن فرایض بجای بگذاشت از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه
طلب همت کرده اجازت بخواست و روی بمیدان گذاشت و عمر سعد را برای مبارزت طلب کرده و گفت جز
او هیچکس را نمیخواهم هم نبرد من او است چون عمر سعد این سخن را بشنید مانند برگ شجر که در چار صرصر گردد بر خود بلرزید
چون شجاعت و جنگ آوری او را نیک میدانست پس روی با سپاهیان آورده و گفت ای دلاوران [illegible]
کارزار هان اینمرد در پهنه سوار پسر عم من است و هیچ نزیبد که من با وی هم آورد شوم کیست که با او [illegible]

یلی برگشاید و بمیدان او بتازد و مرا از دغدغهٔ او آسوده گرداند از میان کردان سپاه سمعان بن مقاتل
که امیر حلب و سواری خنجر گذار بود بمبارزت و مقاتلت هاشم رهسپار شد و این سمعان در همان نزدیکی
با هزار سوار از دمشق بیاری پسر زیاد بیامده بود و مردی کار دیده و سرد و گرم جهان چشیده بود و چون
بمیان میدان رسید نعره برکشید و با هاشم گفت ای بزرگ زادهٔ عرب پسر عم تو عمر با پسر زیاد چه بد [illegible]
مگر نه آنست که حکومت ری و طبرستان و سپه سالاری لشکر کوفه و شام بنام او رقم شده است و تو چنین
امیری محتشم را بگذاشته و بچنین کسی که نه دارای مملکت نه دولت و نه حشم و نه خزانه و نه خدم پیوسته چنین
کار مکن و روی از دولت برمتاب و با بخت خویش بستیزه مباش که مردم خردمند هرگز پشت با اقبال و روی با ادبار
نیاورند و نعمت موجود را بدولت موهوم از دست ندهند هاشم گفت ای ناکس اینه و سه روزه اعتبار و
عزت این سرای ناپایدار را دولت نامی و مختصر مکنت اینجهان را شوکت دانسته میخوانی و این ندانی که دولت دنیا
همه نکبت است و مکنت آن بجمله محنت نه دولت جهان را اعتباری و نه عزت کیهان را قراری ای سمعان گوش
هوش برگشای بر نعمت باقی بهشت و دولت فانی دنیا بنگر و فانی را بر باقی بگزین و مدار در راه ضلالت مسپار
و کمر خدمت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله را بر میان بر بند و در طلب رضای الهی و لقای [illegible]
سمعان که بر اینگونه سخنان گوش استماع نداشت اینجمله نصایح شفقت آمیز را بیهوده انگاشت و این سخنان [illegible]
بی مغز پنداشت و گفت ای هاشم ترا نه از پسر عمت عمر بهتری و نه از پسر زیاد و یا دت اندازه و آزرمی است [illegible]
ناسزا [illegible] گرفتی و از روش عقل معاش دور ماندی و نقد را بگذاردی و در هوای نسیه [illegible] هاشم
گفت نفرین بر پسر زیاد باد که پسر عمم را فریب داد تا دین بدنیا فروخت و خویشتن را [illegible]
چون مرا همتی عالی و بصیرتی وافی است هرگز دنیا را در طمع خود پذیرفته نشوم و آخرت را از دست ندهم و
معیوب بی دوام را با مرغوب مستدام بدل نکنم این جاه و مال و دولت و اقبال فانی را که شما دل بدان
بسته اید [illegible] و تباه شود و بعذاب الیم و عقاب عظیم مبتلا گردید سمعان چون این سخنان بشنید
[illegible] دیگر باره بر نمط سابق سخنان تازه را تجدید نمود هاشم از فریب او هاشم در خشم رفت و
با انگشت [illegible] روزگار باز گوی بمجادلت بیامدی یا مصالحت پس بر سمعان حمله کرد و نیزه [illegible]
بجگر برآورد [illegible] از نیزه او دست بیفکند و با شمشیر کشیده روی بسمعان آورد و سمعان نیز نیزه بر
حوالت او [illegible] هاشم با ضربت شمشیر نیزه از دستش بینداخت سمعان خواست تیغ برکشد هاشم بروی
مجال نگذاشته و چنان شمشیری بر فرقش بزد که تا خانه زین برد و دو نیم ساخت از سپاه امام حسین سلام الله
علیه آواز تکبیر بلند بر خاست و هاشم در پیش صف عمر سعد بایستاد و گفت ای عم زاده [illegible]
وقاص جد تو در جنگ احد جان خود را فدای مصطفی گردانید و در روی دشمنان دین تیغ و تیر بیافکند
و دشمنان ترا از خاتم پیغمبران و فخر سپاه پیغمبر صلی الله علیه و آله او در جاهای خیر باد [illegible]
بن ابی وقاص بر [illegible] دندان مبارک آنحضرت سنگ میزد امروز حالی سخت عجیب است [illegible]
با اینکه پسر جد بزرگی مانند سعد هستی با دشمنان دین یار و معین شده ای و در روی پسران پیغمبر تیغ میکشی و

من که پسری مانند عتبه پدری هستم بیاری اهل بیت آنحضرت درآمده ام و میخواهم بنیاد اهل خلاف و عناد را از بیخ و بن افکنم تا مصداق یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَیُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ ظهور یابد سید عالمیان صلی الله علیه و آله بر پدرت آفرین میگفت و امروز بر تو نفرین میکند و هم در آنروز بر پدرم نفرین میکرد و یقین میدانم که امروز بر من آفرین میفرستد چون پسر سعد این سخنان نغز و کلمات با مغز را بشنید آهی سرد از جگر برآورد و سر شقاوت بزیر افکند و آب ندامت از دیده بر دیدار روان ساخت و خاموش باند و از آنطرف چون سمعان بدانخواری و زاری و اندهان بقتل رسید برادرش لقمان بن مقاتل با آن هزار سوار که در ملازمت سمعان بآن بیابان آمده بودند یکباره بجوش و خروش آمده بر هاشم حمله درکردند هاشم تیغ برکشید و در آن هجوم آن مردم شوم فند لشید و برایشان بتاخت و تیغ و نیزه بکار آورد و چنان رزمی سخت و حربی درشت نمود که چشم ماه و ستاره بر آن خیره ماند و سپهر برین آفرین راند و از آنسوی چون امام حسین علیه السلام نگران شد که هاشم در عرصهٔ کارزار با هزار سوار جنگ مینماید روی باصحاب کرده فرمود هاشم را دریابید اینوقت بروایت صاحب روضة الشهداء و انوار القلوب برادر حضرت امام حسین فضل بن علی علیهم السلام با نه تن از اصحاب آنحضرت بیاری هاشم شتابان شدند

بیان مبارزت و شهادت فضل بن علی علیه السلام و نه تن از اصحاب آنحضرت

فضل بن علی علیه السلام که ضرغام میدان پردلی بود با نه تن دیگر از اصحاب امام حسین صلوات الله علیه که نام ایشان معلوم نیست بحکم امام مستضام بیاری هاشم روی بآنگروه لئام نهادند چون زادهٔ سعد بر این حال واقف شد دو هزار تن از مردم سپاهی را فرمان کرد تا شتاب گیرند و بهر طور که توانند نگذارند آن ده نفر بیاری هاشم باز رسند پس آنگروه بتاختند و با آن ده تن جنگ در انداختند آن دلاوران پهنهٔ گیر و دار با آنگروه بکارزار درآمدند و چنان آشوبی برآوردند که غوغای محشر را در انظار نظاره نمودار کردانیدند آخر الامر سپاه دشمن چون عدت و کثرت کامل داشتند از آن پس که جمعی بدست آن جماعت اندک تباه شدند آن نه تن را شهید کردانیدند و فضل بن علی چون پدر بزرگوارش حیدر کرار چون برق آتشبار با تیغی چون زبان مار و نیزه پیچان حرب همیکرد و مبارزت میفرمود و مبارز میفرسود و آمد و هزار تن با آن یک در آویخته آنحضرت را تیرباران نمودند چندانکه اسب او از پای درآمد و فضل بن علی پیاده در میان آنقوم دچار بود و همی حرب بفرمود تا پایان کار بفر شهادت برخوردار و بجانب جنت رهسپار شد و بروایت این نویسندگان اول کسیکه از برادران آنحضرت شربت شهادت نوشید و با لب تشنه و جگر تفته بساقی کوثر رسید او بود رضوان الله تعالی علیه و چون سپاه عمر بن سعد از کشتن این ده تن آسوده خاطر شدند روی بیاری لقمان بن مقاتل که در میدان جنگ با هزار سوار با هاشم مقابل بودند بیاوردند و هاشم تنها با آنگروه فجار کارزار مینمود و از پیاده و سوار دمار برمیآورد و چون شیر شرزه و مار گرزه بهر طرف روی میکرد و بوی مرگ را بمشام ایشان میرسانید و پیک اجل را بر چشم اهل مهد میدوانید و لقمان بن مقاتل

یکسره خروش برمیآورد و بآن سپاه میگفت سخت بکوشید تا خون برادرم سمعان را بجوئید در خلال اینحال هاشم بن عتبه چون اژدهای مردم اوبار او را دریافت و کمربندش را در میان بگرفت و از خانهٔ زینش در ربود و چنانش بر زمین برزد که جمله استخوانهایش در هم بشکست و جانش کرده کان نیران گشت آنگاه علمدار او را نیز بضرب تیغ و سنان همعنان سمعان ساخت و درفش او را سرنگون گردانید سپاه لقمان چون سالار را در خاک و خون و علمش را سرنگون دیدند گریزان روی بهامون آوردند و فریاد الحذر الحذر برکشیدند و با اینحال بعمر سعد رسیدند عمر ایشانرا بازگردانید و در اینوقت نزدیک سه هزار تن دور هاشم را تره زدند و اینوقت هاشم از شدت کارزار و زخم بیشمار و تشنگی بسیار مانده شده بود لاجرم غلبه کردند و آخر الامر او را شهید ساختند هاشم با نام نیک و انجام نیکو جای در بهشت گرفت معلوم باد که این هاشم بن عتبه غیر از آن هاشم بن عتبه است که در جنگ صفین علمدار حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بود و شهید گردید و با این توجیه میتوان در میان کتب تواریخ و رجال راه جمع نمود چه در اغلب کتب تواریخ و اخبار مذکور است که هاشم در کربلا بوده است و در کتب مسطور است که در جنگ صفین شهید شد و او را هاشم مرقال میخوانند لکن آن هاشم که در صحرای کربلا حضور یافت ملقب بمرقال نبود و با این قرینه میتوان جمع هر دو وجه را نمود والله اعلم

شهادت هاشم بن عتبه

بیان شهادت جناب حبیب بن مظهر اسدی علیه الرحمة والغفران

در اسم پدر حبیب رضوان الله علیه باختلاف سخن کرده اند مظاهر با ظاء معجمه و مظهر نیز با ظاء معجمه و مطهر بروزن مقدس با طاء مهمله و علامه اعلی الله مقامه در خلاصه خود مظهر بفتح ظاء معجمه و تشدید هاء هوز مذکور داشته لکن در السنه و افواه مظاهر با ظاء معجمه بروزن مفاخر مذکور است اما در ارجوزه که قرائت فرموده انا حبیب و ابی مظهر چنین میرسد که صحیح همین است چه با قسور و امثال آن قافیه کرده است و اگر مظاهر بود رعایت الف تاسیس که نزد عرب از شرایط صحت قافیه است از میان میرفت و در کتاب تاریخ ابن اثیر مطهر با طاء مهمله مسطور است و در هر صورت مظهر یا مطهر صحیح است اکنون بر سر حدیث شهادت و بیان مقام و منزلت وی شویم جناب حبیب بن مظهر در شمار محبین امیرالمؤمنین علیه السلام میرود و این فضیلتی بس بزرگ و سعادتی بس عالی است و از جمله اکابر تابعین است و این پیر بزرگوار دیندار قرآن مجید را بتمامت محفوظ داشت و هر شب بعد از نماز خفتن تا هنگام روشنائی روز از ابتدا تا انتها تلاوت کردی و کمالی بکمال و جمالی بکمال داشتی ادراک خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله را بنمود و حدیثی چند از آنحضرت بشنید بعد از آن بملازمت خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مفاخرت یافت و مدتها باین افتخار روزگار بگذاشت و بعد از رحلت امیرالمؤمنین در زمرهٔ اصحاب امام حسن علیه السلام درآمد و چون آن امام ممتحن با چهل هزار تن بحرب معویه بیرون شد و آنجماعت بفریب معویه از گرد آنحضرت پراکنده و مرتد شدند و جز چهار صد تن بجای نماندند جناب حبیب بن مظهر نیز از آنکسان بود که ثابت قدم بزیست و در ارکان ایمانش ثلمه نیفتاد و بدینگونه روزگاری بسعادت بسپرد و در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز بارادت میزیست تا سفر کربلا پیش آمد

و بر همه پیش افتاد و این بزرگوار را در عوالم عشق و محبت فرزند حیدر کرار مقامی عالی حاصل شد چنانکه در احادیث معتبره وارد است که یکی روز رسولخدا صلی الله علیه و آله از کوچه از کوچهای مدینه با تمامت اصحاب عبور میداد جماعتی از اطفال در مکانی ایستاده بودند رسولخدا از میان ایشان کودکی را طلب کرده در دامان مبارک بنشاند و در ویش را ببوسید و بسی نوازش فرمود و اصحاب سبب آنحال را سؤال کردند فرمود روزی از کوچه‌ی گذر میکردم و نگران این کودک شدم که از عقب فرزندم حسین راه میسپرد و هر جا که حسین قدم میگذاشت آن خاک را که حسین پای بر آن بنهاده بر میگرفت و میبوسید و میبوئید و بر چهره و چشم خود مینهاد مرا معلوم افتاد که او با فرزندم حسین اخلاصی کامل و محبتی ثابت دارد و بعد از من روزی بخواهد آمد که جانش را فدای حسین کند بالجمله این پیر صافی ضمیر که خبر شهادت خود را در رکاب امام حسین از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنیده همواره مترقب این امنیت جاوید و سعادت عظمی بوده با محارم حضرت امیرالمؤمنین خبر شهادت خود را میداد چنانکه یکی روز در مجلسی که جمعی از بنی اسد جای داشتند با میثم تمار علیه الرحمه ملاقات کرده از هر در سخن میراندند حبیب گفت ای میثم همانا من مردی را میشناسم که در پیش سرش موی نداشته باشد و شکمش فربه باشد و در نزد دار الرزق خربزه فروشی کند و او را بگیرند در محبت اهل بیت پیغمبر بزرگوارش او را بر دار زنند و شکمش را بر بالای چوب دار بشکافند و میثم حبیب را ازین سخن جواب بداد و او را چنانکه گفته بود بگفت جناب میثم میفرمود و میشناسم کسی را که سرخ رنگ است و دو جانب سرش دو گیسو باشد و بیاری پسر پیغمبر خود بیرون میرود و در راه آنحضرت شهید میشود و سرش را در کوفه گردش میدهند مراد او جناب حبیب بود چون این دو بزرگوار از هم جدا شدند و برفتند حاضران گفتند ما هرگز دروغگوی تر از ایشان ندیده ایم و هنوز پراکنده نشده بودند که رشید هجری علیه الرحمه آمد و احوال آن دو بزرگوار را پرسید گفتند در اینجا یکدیگر را ملاقات کردند چنین و چنان گفتند و رفتند فرمود میثم یک فراموش کرده است مرا آنکس که سرش را میآورد صد درهم عطایش برافزایند بعد از این سخن او نیز برفت اهل مجلس گفتند وی از آن دو تن دروغ زن تر بود همان اهل مجلس گفتند قسم بخدا از این قضیه چیزی بر نگذشت که با چشم خود نگران شدیم که میثم تمار را در سرای عمرو بن حریث بر دار کشیدند و سر حبیب بن مظاهر را بکوفه بکوچه و بازار گردانیدند چون خبر ورود موکب امامت کوکب حضرت امام حسین بکربلا در کوفه افتاد یافت حبیب بن مظاهر با کمال شوق و شور عازم آنصوب پرخطر شد در طی برزن و بازار جناب مسلم بن عوسجه را بدید و از جنبشش معلوم بود که مشتری متاع شهادت و سعادت است و آنوقت مسلم بر در دکانی ایستاده و آهنگ گرمابه داره گفت ای مسلم اینک فرزند ابوتراب در بیابان کربلا تنها است و تو در اندیشه خضابی مسلم گفت اندیشه دامادی و عشرت و شادی دارم و در پیرانه عشق جوانی در سر جای کرده است اما خضاب چه حاجت دارم پس هر دو تن روی بخدمت آنحضرت نهادند و بادراک شهادت نایل شدند و در روز عاشورا چنانکه اشارت یافت جناب حبیب سردار میسره سپاه امام حسین علیه السلام شده گاهی که آنحضرت چنانکه مسطور شد و از این پیش نگارش رفت آهنگ نماز کرد و حصین بن نمیر خبیث بسخنی جسارت آمیز خود حبیب بن مظاهر را آشفته کرد و در حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که میدانم شرافت نماز گزارد بلکه چه قیمت دارد و عوض ندارد

اما یا مولای من قسم بخدای امیدوارم که نماز خود را در بهشت تمام کنم و پدر و جد و برادرت را از تو سلام رسانم و از اینکلام چنان مفهوم میشود که حبیب یک نماز را با آنحضرت بگذاشته و نماز عصر را مجال نیافته است و از اینست که مجلسی علیه الرحمه میفرماید شهادت حبیب بعد از نماز ظهر بوده است و ابومخنف و ابن شهرآشوب و بعضی دیگر مینویسند که جناب حبیب ادراک نماز نا کرده ادراک شهادت فرمود مع القصه حصین بن نمیر آهنگ جنگ نمود و حبیب بن مظاهر در خدمت حضرت امام حسین علیه السلام اجازت مبارزت خواست و عرض کرد تاکنون جوانان بسیار در رکاب مبارکت بفر شهادت نائل شدند اینک هنگام دستگیری پیرانست میخواهم کار جوانان کنم و جای در جنان جاویدان گیرم امام حسین علیه السلام فرمود تو مرا از جد و پدر یادگاری و مرا با تو انسی بکمال است مرا تنها مگذار دیگر آنکه پیر شده و پیران در مشقت مجاهدت معذور میباشند حبیب عرض کرد ای سید و مولا و مهتر و بهتر ما پیران مراسم حرب را بهتر دانند و تجربت ایشان در فنون پیکار و وقایع کارزار بیشتر است و من میخواهم که در بامداد قیامت مرا در زمره شهدای راه تو از قبر برانگیزند و لکن خونین سر از قبر برآورم امام حسین علیه السلام با چشم گریان اجازت میدان داد و از آنطرف حصین بن نمیر با خاطری آشفته و تیغی آخته بروی بتاخت و ارجوزه قریب باین مضمون قرائت کرد ای حبیب بر ضرب تیغ بران من نگران باش و بنگر که شیری خروشان آهنگ تو ساخته است و فریاد برکشید و حبیب را بمبارزت بخواند جناب حبیب چون نار ملتهب بمیدان آورده این اشعار را که قریب باین معنی است برخواند منم حبیب بن مظهر که چون بازار پیکار گرم شود آتش جنگ برافروزم و شما اگرچه از حیثیت عدد بیشتر هستید لکن ما از حیثیت حجت و برهان قاطع برتریم و شما در وفای خود بغدر و مکیدت میروید لکن ما وفا کنیم و شکیبائی بر بلا گیریم و عذر و بهانه را قطع نمائیم و در دست من است شمشیری برنده و شما راست آتش دوزخی فروزنده و چون از ارجوزه خود پرداخت آهنگ حصین بن نمیر کرده حمله گران بیفکند و از کر و راه شمشیری بر خیشوم بینی حصین فرود آورد حصین از هول و وحشت از اسب درافتاد حبیب خواست تا سرش را از تن بیفکند جمعی بتاختند و او را در ربوده بصف خود بردند حبیب بن مظهر همچنان با سن پیری و قامت خمیده جنگ بداد و چون شیر در آهنگ و پلنگ بر جنگ از هر سوی بتاخت و مرد و مرکب بر خاک انداخت و این رجز را که با این معنی نزدیک است قرائت کرد قسم بخداوند اگر شمار مردم ما باندازه شما یا نیمی از شما میبود شما کوس زنان گریزان میشدید ای بدترین مردم از حیثیت حسب و نسب و شرک و کفر در حضرت خداوند صمد و نیز قتال بداد و از میمنه بسیار بتاخت تا بر وفق بعضی روایات شصت و دو تن از آن قوم خبیث را بخاک و خون بیاغشت در اینحال مردی از بنی تمیم شمشیری بر آن جناب فرود آورد و بقولی بضرب نیزه او را بر زمین افکند حبیب تندی و چالاکی نمود و برخاست تا او را از پیش باز رساند حصین بن نمیر که دل پرکین داشت وقت را از دست نگذاشت و بتاخت و تیغی بروی بنواخت و او را از پای درانداخت و هم در ساعت پیاده شد و سر مبارکش را از پیکر شریف جدا ساخت و از گردن اسب درآویخت و بروایتی چون حصین آن زخم را بر حبیب فرود آورد همان مرد تمیمی سر آن بزرگوار را از تن جدا کرده و بقولی بدیل بن صریم سر او را ببرید و از گردن اسب بیاویخت و بکوفه برفت و در مکه پسر حبیب

که هنوز

که هنوز کودکی مراهق بود و سر پدر را بشناخت بدیل را بکشت و سر پدر را بگرفت و در گورستان حیلی که اکنون
آن مزار براس الحبیب مشهور است مدفون ساخت لکن این خبر را وثوقی نباشد چه در آن هنگام بدیل که مقتول
کسی بود که بدیل بن صریم را در عوض اینکار جایزه بدهد و عبدالله بن زبیر اگر در این هنگام هوای خلافت
میرفت با حبیب بن مطهر عداوتی نبود تا بدیل چنین مسافتی بعیده را طی کرده بمکه رود اگر طمع جایزه بود البته
بکوفه میرفت چنانکه در خبر دیگر نوشته اند که جناب حبیب بن مطهر در اثنای جنگ بدیل بن صریم عقیقی را بکشت
مردی دیگر از بنی تمیم بمبارزت بشتافت و نیزه بر حبیب بزد و آن بزرگوار بیفتاد و چون خواست برخیزد حصین
بن نمیر تیغی بر حبیب بزد و بیفتاد و آن تمیمی از اسب فرود شد و سرش را از بدن جدا ساخت حصین گفت من در قتل
وی با تو شریک بوده ام این سر را بمن باز ده تمیمی قبول ننمود حصین گفت من سر او را از برای این میخواهم که بر گردن
اسب خود آویخته در میان لشکر بگردم تا بدانند در اینکار با تو شریک بوده ام آنگاه تو میدانی باز دهید آنرا
برده جایزه بستانی چه مرا بجایزه حاجتی نیست تمیمی پذیرفتار شد و حصین با آن سر در میان لشکر بگشت و بر تمیمی
بداد و چون بکوفه آمدند قاسم پسر حبیب که هنوز بسن بلوغ نرسیده بود آن سر بشناخت و با آن مرد بجانب قصر دار
الاماره روی نمود تمیمی اندیشناک شد و سبب ملازمت پرسید قاسم کیفیت حال گفت و سر پدر را بخواست
تا در خاک نماید تمیمی گفت امیر بدفن آن رضا نمیدهد و من نیز میخواهم این سر را با میر دهم و عطا بگیرم قاسم گفت
باری خداوند باری ترا بعذابی سخت مکافات خواهد کرد و از آن پس یکسره در حال تفحص آن مرد بود تا [illegible]
بن زبیر فرا آمده و در نیمه روز در جنگ با جمیرا تمیمی را در خیمه خود دریافت و او را در عوض خون پدر خون بریخت
و این خبر صحیح تر مینماید زیرا که در آن اوقات چنانکه مسطور شد حبیب بکوفه منزل داشت و از آنجا با اتفاق مسلم بن
عوسجه بیاری امام حسین علیه السلام بیامدند و البته ملازمان او نیز همراه آن وقت در کوفه بوده و در رجال کشی مسطور است
که جناب حبیب بن مطهر اسدی با جناب بریر بن خضیر همدانی علیهما الرحمه در آن هنگام که در روز عاشورا شعله
آتش برد از کینه تا جور میگذشت بمطایبه و مزاح بپرداخت بریر گفت این چه ساعت خندیدن و مطایبه
کردن و مزاح نمودن است جناب حبیب فرمود کدام ساعت از این ساعت بخنده و مطایبه شایسته تر است
سوگند با خدای هیچ چیز در این ساعت بر ما روی نکند جز آنکه جماعتی لئیم و فرومایه بر ما هجوم میآورند و شمشیر بر ما
فرود میگردانند و از آن پس بملاقات و معانقه حوریان بهشت کامکار میشویم و چون حبیب بن مطهر شهید شد
آثار اندوه و انکسار در دیدار امام ابرار نمودار شد و بر فراز نعش او حاضر گشت و فرمود خیر کثیر و رحمت [illegible]
از خداوند عالمیان از بهر تو باد ای حبیب همانا تو مردی فاضل بودی و قرآن را در هر شب ختم مینمودی و
بقولی فرموده مر وقت بزرگان اصحاب و رؤسای یاران خود از حضرت یزدان عوض میجوییم و آنچه مستعیم
بروایت صاحب روضة الشهداء چون حصین بن نمیر آنجناب را شمشیر زد آوازی برآمد ای پسر پیغمبر مرا دریاب
چون امام حسین علیه السلام این صدا بشنید مرکب بتاخت و بدو رسید حبیب چشم برگشود و عرض کرد در چنین
بیغولی و بیابانی که بجد و پدر خود داری بگوی امام حسین سلام الله علیه او را بشارت بهشت داد آن برگزیده
ضمیر از آن مژده دلپسند بر روی بجان جاویدان در روضه رضوان نهاد علیه الرحمة والتحیة والغفران

ابن شهرآشوب میفرماید حصین بن تمیم آنجناب را بکشت و سر مبارکش را بگردن اسب بیاویخت و از آن پس
امام حسین علیه السلام آنجماعت را نماز بعنوان نماز شدت خوف بگذاشت و از این خبر مفهوم میشود که جناب
زهیر از آن پیش که بنماز ظهر مشغول گردد بشهادت فائز گشت و در بعضی کتب قتل آنجناب را در غلوای جنگ
با زهیر بن القین نوشته و بعضی بشهادت او اشارت نکرده اند و از این پیش در ذیل نگارش عرایض اهالی
کوفه بحضرت ابی عبدالله علیه السلام مسطور شد که از جمله رؤسائی که عریضه نگار شدند حبیب بن مظهر بود

بیان کلمات امام حسین علیه السلام در تحریص و تحریک لشکر خود بجنگ

چون جناب حبیب بن مظاهر بروضه رضوان بشتافت در دیدار امام حسین علیه السلام آثار حزن و انکسار
نمودار گشت زیرا که حبیب نگاهبان میسره لشکر و از هواخواهان بزرگ و اصحاب نامدار و محبان با اخلاص آن
حضرت بود و چون زهیر بن القین علیه الرحمه اینحالت حزن و اندوه امام علیه السلام را نگران شد عرض کرد یا ابن
رسول الله پدرم و مادرم فدایت باد از چه روی بعدی تو در قتل حبیب شکسته شد مگر ما بر حق نیستیم فرمود سوگند
بخداوند خلق که ما بر حق هستیم و من بعلم الیقین میدانم که من و شما بر حق هستیم و آنگونه راستی هستیم که خدای و رسول
آن خوشنود باشند زهیر عرض کرد پس ترا چیست که شهادت ما را اراده میفرمائی تا در درون بهشت شویم و نعیم آنرا
ای مولای من دریابیم و بحضرت پروردگاری غفور و رحیم در شویم آیا اجازت میدهی تا بمبارزت اینجماعت بروم
فرمود بیرون شو خداوند فعال و کردار ترا مشکور و مقام و منزلت ترا رفیع کرداناد و در بعضی روایات وارد است
که چون زهیر بن القین این عرض را بنمود امام حسین علیه السلام زهیر بن القین و سعید بن عبدالله را امر فرمود
تا از پیش روی آنحضرت بایستند تا فریضه ظهر را ادا فرماید چنانکه باین حکایت اشارت رفت و در بعضی روایات
دیگر است که چون حبیب بن مظاهر شهید شد و آنحضرت غمگین گشت و استرجاع بفرمود حر بن یزید ریاحی و
زهیر بن قین بحمله خویشتن را بر آن دریای لشکر بزدند و سخت همی بکوشیدند و جنگی بزرگ بپای بردند و در میان
جنگ حر بن یزید شهید گردید بالجمله بروایت ابی مخنف چون امام حسین علیه السلام از ادای فریضه ظهر بپرداخت
اصحاب را بجنگ ترغیب و تحریک نموده فرمود ای اصحاب من اینک ابواب جنت مفتوح و جویهای بهشت
روان و میوه های بهشتی را هنگام چیدن و کاخهای بهشتی مزین و آراسته است و حور و غلمان جنت
آماده مؤالفت و مؤانست باشند و اینک رسولخدای صلی الله علیه و آله با جماعت آن شهیدانی که کشته
شدند در حضرتش حضور دارند و پدرم و مادرم منتظر قدوم شما و مشتاق ملاقات شما هستند هم اکنون در
ترویج دین و آئین خداوند بکوشید و دشمنان را از حرم رسولخدای باز گردانید در این هنگام اضطرابی
عظیم و اضطراری بزرگ و وحشتی سخت از حالت آرزو و کثرت اعدا و قلت اصحاب و شدت هجوم
مخالفان و قساوت و شقاوت ایشان در اهالی خیام پدید شد چنانکه از خیمه ها بیرون آمده فریاد برکشیدند
ایجماعت مسلمانان و ای مردان مؤمنان بحمایت دین خدای روی کنید و حرم رسولخدای و امام خود را
پسر دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله را از شر دشمنان نگاهبان شوید و دشمنان را دور بدارید همانا

خداوند تعالی شما را در نصرت ما از آلایش مکافات بدو شما در جوار جد ما با ما همسایه باشید و با ما بحور العین مودت رفتار نمود به خداوند شما را در نصرت ما برکت دهد و دشمنان را از ما دور دارد الخ چون اصحاب کرام این کلمات را بشنیدند بگریستند و بانگ ناله و ویله درهم افکندند و جملگی هم آواز گفتند ای اهل بیت رسول خدا جان و روح ما برخی جان و خون و روان شماست سوگند با خدای تا ما زنده ایم هیچکس نتواند با شما بخصومت اندر شود همانا ما از جان خود چشم پوشیده ایم و بر دم شمشیر دادیم و تنهای خود را دست بداشتیم تا چون شهید شدیم طعمه پرندگان آسمان گردد تا شما را از شر دشمنان نگاهبان کردیم و در حضور شما پیمانه مرگ بنوشیم چه هر کس امروز در راه دین از جان خود چشم بپوشد شربت سعادت سرمدی بنوشد و هر کس امروز در حمایت شما برآید و گزند حوادث را از شما بگرداند بفلاح و رستگاری ابدی فائز شود الخ و بروایتی چون آنحضرت خطاب اهل بیت را بازنان بشنید صیحه برکشید ای امت تنزیل و ای حافظان قرآن این حرم را حمایت کنید و ضعیف و پراکنده میشوند و در حمایت ایشان جان بپاشید چون اصحاب اینکلمات را بشنیدند سخت بگریستند و از آن پس آنکلمات مسطوره را خطاب بآنحضرت بعرض رسانیدند و عرض کردند سوگند با خدای تا نفسی از ما باقی باشد از اینمردم بدین آسیبی نشود و ایشان نخواهد رسید امام علیه السلام فرمود خداوند شما را از جانب ما جزای نیک دهد و شما را بشارت باد بجنت و قدوم بر جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و اخم حسن مجتبی علیهم السلام و جعفر طیار و آنجماعت شهدائیکه در خدمت جدم رسول الله و پدرم علی مرتضی علیه السلام شهید شدند و جمله بدیدار شما مشتاق هستند چون اصحاب اینکلمات بشنیدند و مقامات خود را در فردوس برین بدانستند خستگی از ایشان برفت و یاد از زخم تیغ و تیر و صدمت میدان و زحمت سنان نکردند و مهیای باختن جان و سپردن روان شدند و چنان بنماید که بعد از شهادت جناب حبیب و جمعی از اصحاب حالت ضعفی در آن چند نفر محسوس بشد لاجرم امام علیه السلام در آن گرمگاه ظهر عاشورا که ایشان بسیار تشنه و مانده و خسته و مجروح و تفته جگر اندر مانده بودند اینکلمات را بفرمود تا بکرم و کرامت آنحضرت از سعادت شهادت محروم و از نعمت ابدی مهجور نباشند معلوم باد چنانکه علامه مجلسی در بحار اشارت میفرماید آن حالت اندوه که در دیدار مبارک امام حسین علیه السلام بعد از شهادت حبیب پدید گشت برای آن بود که مبادا از مشیت خداوندی از رسیدن دا آنحضرت را فدائی بپاید تا کلابیم شهادت و نزول آن همه بلیت و مصیبت بود چه آنگاه را امید آنست و بر جان بخرید و آنسرای را خریدار گردید و شفاعت روز جزا را مالک شد زیرا که چنانکه از این پیش مذکور شد هر چند کار بر آنحضرت سخت تر و شدید کارزار شدید تر میگشت چهره مبارکش افروخته تر میشد

بیان مبارزت و شهادت جناب
زهیر بن القین علیه الرحمه

اگرچه صاحب روضة الشهداء بنام زهیر بن القین اشارت نکرده است و همان زهیر بن حسان اسدی که از این پیش یاد کردیم اکتفا نموده و همچنین از مورخین و محدثین از شهادت این بزرگوار حدیثی نرانده اند و برخی شهادت او را در همانحال که امام حسین نماز میکرد و زهیر در پیش روی آنحضرت خویشتن را آماج تیر

و نیزه

و نیزه ساخته بود دانسته اند و گروهی بعد از شهادت جماعتی دیگر نوشته اند لکن چون جمعی از مورخین و محدثین معتبر شهادت او را در امر و خانگاشته اند و بعضی بعد از شهادت حر نگاشته اند و برخی بعد از آنکه حضرت ابی عبدالله علیه السلام آنکلمات را در ترغیب اصحاب بفرمود مسطور داشته اند لهذا در اینمقام بشهادت این مرد جلیل گذارش میرود و همانا از این پیش که حدیث از ورود آنحضرت بمنزل زرود میرفت اتصال زهیر بن القین را برکاب آنحضرت معروض داشتیم و چنانکه از بعض کتب مستفاد میشود در آن هنگام که حر بن یزید آهنگ میدان کرد زهیر نیز بمیدان تاخت و شجاعتها نمود و بازشد و حر شهید گشت و چون امام علیه السلام نماز بگذاشت خود را از ورود سهام بلایا وقایه آن وجود مبارک داشت و سعید بن عبدالله خود را فدا کرد و شهید شد و باین سبب که زهیر بن القین در مبارزت نخستین با جناب حر بن یزید متفق شد شهادت ویرا بعضی از نویسندگان پس از شهادت حر مینویسند و از اینکه در پیش روی آنحضرت بایستاد تا نماز بگذاشت برخی دیگر شهادت او را در آنموقع مینگارند و از حیثیت اینکه بعد از ظهر روز عاشورا و خطاب آنحضرت باصحاب و جنبش ایشان بجمیدان شهادت بتاخت و شهید شد شهادت او را بعد از حجاج بن مسروق نگارش میدهند پس جمع ما بین این جمله را بعد از این بیان میتوان نمود بالجمله زهیر بن قین بجلی سخت دلیر و شجاع و مرد افکن و صف شکن بود و چون بعد از ظهر روز عاشورا حالت آنحضرت و ناله اهل بیت و کلمات ایشان را بدید و بشنید او دل بجه آهنگ یاری آنحضرت داد و ادراک فیض شهادت کرده وی بود و چنانکه مسطور گشت در حضرت امام حسین علیه السلام اجازت مبارزت تحصیل کرده با شمشیر آبدار و نیزه آبدار بر مرکبی راهوار آهنگ پهنه کارزار نمود و این رجز را که باین معنی نزدیک است قرائت فرمود منم زهیر و منم پسر قین و در دست من حربه ایست که هر دو دم آن تند و تیز است و با شمشیر آبدار شر اشرار را از حسین علیه السلام برمی تابم همانا حسین یکی از دو سبط رسول خدا و فرزند علی مرتضی است و جد و پدرش هر دو طاهر و مطهر و از عترت بر و تقوی رسول خدا است و در اینقول هیچ دروغی نیست و شما را با شمشیر میزنم و در این ضربت ملامتی را نگران نیستم ایکاش جان بدو بخش انقسام میگرفت یک بخش آن پیوسته در حضور مبارک امام حسین همواره مشغول کارزار گرده اشرار میکشت و گزند دشمن را از وی دفع میداد و بخش دیگر در حمایت آنحضرت بدرجه شهادت میرسید میزنم شما را و دین خود را حمایت میکنم و با شمشیری بران مانند جوانمردان روز کارزار مینمایم این بگفت و بقول ابی مخنف و صاحب کتاب ینابیع المودة مانند شیر غضبان بر آنگروه نابکار بتاخت و جنگی سخت در انداخت و بهی برد و بکشت تا صد و بیست تن از آنجماعت را بقتل رسانید و آنگاه بحضرت امام حسین بازشد و بجماعت نماز بگذاشت آنگاه گفت الیوم منی اینک بهشت است که درهایش را گشوده اند و انهارش در جریان و اثمارش رسیده و نوبت چیدن و بهره بردن آمد و اینک رسول خدای است با دیگر شهدا متوقع قدوم ما هستند پس دین خدا را حمایت کنید و حرم رسول را نگاهبان باشید معلوم باد این کلمات را که بزهیر نسبت میدهند همانست که از حضرت امام حسین علیه السلام مسطور شد ممکن است زهیر اینکلام را تذکره نموده باشد و شاید خود زهیر قائل آن باشد و اگر بزهیر منسوب باشد گویا انسب است چه از اخلاق و اطوار آنحضرت در اینمقام نسبت

باصحاب

باصحاب خود و مرخص نمودن ایشانرا در اغلب مواقع و مقامات چنانکه مسطور آمد با آنکه در آن اوقات هنوز
حربی نکرده و زخمی نیافته و زحمتی ندیده و بشهادتی فائز نگردیده بودند معلوم افتاد پس در اینمقام که اینگونه
ضعف و کوفتگی و قلت عدد و قوت عدو محسوس بود اینگونه فرمایش بی اشکال نیست و از این گذشته گرام
مقالت این چندتن مجروح تشنه جگر تافته خسته کوفته مانده از کار افتاده چه ثمر میخواست ازین گذشته امام
علیه السلام مقامات و مراتب ایشانرا در بهشت بنموده بود و ابجمله بجان جاویدان و رضوان یزدان چنان آگنده
بودند که هیچ پندی ایشانرا بند نمیشد و از ادراک شهادت باز نمیداشت مگر اینکه گوئیم این کلمات امام حسین علیه
السلام نیز از راه عنایت و شفقت بود تا مبادا حب جان و علاقه برایشان نایشی فزاید و از درک شرف سعادت
باز دارد بالجمله چون زهیر بن القین از قرائت خطبه بپرداخت چون ابر بلا و بحر فنا بر اشقیا بتاخت و جمعی را بخاک
هلاک بینداخت و بروایت صاحب عوالم نوزده تن از مشرکانرا بکشت خطاب با امام حسین علیه السلام کرد
این رجز بخواند امروز بخدمت پیغمبر و حسن و علی مرتضی صلوات الله علیهم را ملاقات خواهم کرد دیباد و موافق بعضی
روایات بیش از این بکشت و ابن اثیر گوید زهیر بن القین جنگی بس سخت بداد و صاحب مناقب و عوالم و بعضی دیگر
از مورخین از محمد بن ابیطالب مینویسند که زهیر بن القین بر آنگروه بتاخت و شمشیر و نیزه بکار برد و چون شیری که
در دسته نخجیر بعید از ایشان بکشت چندانکه یکصد و بیست را بدوزخ روان داشت و آخر بدست کثیر بن عبدالله شعبی
و مهاجر بن اوس تیمی بفیض شهادت نائل و بروضه رضوان واصل شد رضوان الله تعالی علیه امام حسین علیه
السلام بر سر کشته او علیه الرحمه تشریف حضور داد و چون کشته او را بر خاک نگریست فرمود خداوند ترا از رحمت
رحمت خود دور ندارد و قاتل ترا آن لعن فرستاد بدانگونه لعنتی که عاصیانرا بصورت بوزینه و خوک
در آورد در شرح شافیه مسطور است که زهیر بن القین هشتاد و دو تن مرد مبارز را بکشت و شهید گشت

بیان مبارزت و شهادت حضرت جون
غلام ابی ذر غفاری علیه الرحمه

صاحب روضة الشهدا گوید بعد از شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمه جون و بقولی جویره و بروایتی حر آزاد
کرده ابوذر غفاری اجازت مبارزت حاصل کرده پیاده روی بمیدان آورد و در این اسم در کتب اخبار
باختلاف رفته اند چنانکه سبقت تحریر یافت غالب نویسندگان جون با جیم و واو ساکنه و نون نوشته اند
و بعضی جویر با جیم و واو یا حطی و راء مهمله نگاشته اند و در رجال ابی علی میگوید جون غلام ابی نصر و در مناقب
ابن شهرآشوب نوشته است جوین بن ابی مالک غلام ابی ذر و در انوار القلوب مینویسد بعد از شهادت
حبیب بن مظاهر علیه الرحمه حر بن جویره آزاد کرده ابوذر غفاری بمیدان در آمد و این کلمه موافق روضة الشهدا است
مگر اینکه در قلم کاتب تحریفی شده باشد و در شرح شافیه جریر نوشته اند و در بعضی کتب نوشته اند غلامی امرد از
ابوذر بود که او را اسلم ترکی نامیدند و نیزه در آداب جنگ و اقوال و افعال ایشان مختلف نگاشته اند ممکن
است دو تن بوده اند یکی غلام ابی ذر و غلام دیگر از نصر بوده است والله اعلم بالجمله حر بن جویره غلام ابی ذر
غفاری که بعضی چنان دانند که این غلام همانست که در آن زمان که عثمان بن عفان ابوذر غفاری را بربذه

خراج کرد با امام حسین علیه السلام تقدیم نمود لکن چون مینویسند ابوذر او را آزاد کرد میشاید از آن پس که
آزاد شد بخدمت امام علیه السلام پیوست ابن شهرآشوب و برخی دیگر مینویسند این غلام سیاه روی بود
اما قلبش از پرتو نور اسلام روشن تر از بدر تمام گردید و در خدمت امام علیه السلام کمر خدمت و جهت
بر میان بربست در روزگاری در آستان همایونش بر سلاطین روزگار افتخار میورزید و در زیارت شهدا اسمش
مذکور و بشرف استسلام علی جون مولی ابی ذر مفتخر و نائل است اگرچه در زیارت نامه جون نوشته اند ممکن است
هر باشد بالجمله چون این غلام که تاجداران ایامش کمینه غلام هستند نگران شد که جماعتی از سفید رویان بدولت
شهادت نائل و در حضرت احدیت سفید روی آمدند خود را سرخ روی هر دو جهان خواست و نگران شد که از
دشمنان نابکار چون جمعی از اصحاب امام ابرار را الکشته اند و چیره گردیده اند و در حضرت ولایت رتبت جسارت
میورزند غرق بحر غیرت شد و در خدمت آنحضرت سلام براند و اجازت میدان مبارزت بخواست امام حسین
علیه السلام فرمود ترا اجازت میدهم که باز شوی زیرا که بقانون انصاف خلاف است که بآن بلیتی که ما بآن اندریم
تو نیز مبتلا شوی چه تو برای طلب عافیت بمتابعت ما بیامدی هم اکنون خویشتن را ببلای ما مبتلا مساز عرض کرد
یا ابن رسول الله من خود میدانم مرا بوئی ناخوش و حسبی پست و چهره سیاه است لکن مدتها در سعت نعمت
و گشایش آسایش در سایه عنایت و ظل عاطفت شما روزگاری خوش در سپرده ام و از خوان نعمت شما بهره یاب
بوده ام اکنون که هنگام محنت و بلاست چگونه از تو دور شوم یا ابن رسول الله میخواهی من با این روی سیاه
و حسب تباه و بوی ناخوش شهید گردم و سفید روی و خوشبوی داخل بهشت شوم سوگند بخدای از شما جدا
نشوم تا خون سیاه خود را با خونهای پاک و طیب شما مخلوط گردانم پس امام علیه السلام او را اجازت بداد
و بروایتی فرمود ای غلام با سعادت برو که ما هم از قفای آئیم و آنغلام روی بخیام آورد و از حوالی خیام بانگ
و داعش بر خاست اطفال خردسال که با وی انس داشتند ناله بر آوردند و او ایشانرا تسلیه بداد و چون صاعقه
آسمانی خروش بر آورد و بمیدان بتاخت و ارجوزه که نشان از ابیضعی میدهد بخواند چه بسیار سخت و شدید بخواهند
دید کفار نامه تباه ضربت غلام سیاه را که در نصرت فرزندان پیغمبر مودار میکند و در یاری ایشان شمشیر بران
هندی را بکار میبرد و به نیروی زبان و دست گزند دشمنان را از ایشان بر میتابم و باین امید و کردار بهشت
جاوید را میطلبم و از خداوند فردیگانه شفاعت حضرت پیغمبر را میجویم این ارجوزه بخواند و بکارزار مشغول شد
و چون شیر در آهنگ بر آنقوم با عار و ننگ بتاخت و تیغ و تیر در ایشان بگذاشت و نام مردی بر سپهر لاجوردی
بگذاشت تا بدرجه شهادت و رتبه شهدا علیهم السلام کام گرفت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه از
کمال لطف و عطوفت بر فراز کشته اش بایستاد و بدینگونه در حقش دعا فرمود بارخدایا روی او را سفید
و بوی او را خوش بفرمای و او را با نیکوکاران محشور بدار و در میان او و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم جدائی
میفکن حضرت باقر از حضرت سجاد صلوات الله علیهما روایت میفرماید که مردم آن قبیله که شهیدان را دفن
میکردند بعد از ده روز چون آنغلام را دریافتند از برکت دعای آنحضرت صلوات الله علیه بوی مشک از
جثه اش فایح بود و برای شرافت و جلالت اینجماعت شهیدان همین مقدار بس است که ۱۱۲ علی السلام

در حق ایشان میفرماید پدرم و مادرم فدای شما باد و اگر با این شرف و افتخار بر عرش اعظم گردکار نازش و فرازش خواهند بسیار مستحسنست

بیان مبارزت و شهادت جوین بن ابی مالک غلام ابی نصر و شهادت او

ازین پیش اختلاف اقوال را در تعیین این لفظ بازنمودیم و چنان مینماید جوین ابن ابی مالک همان غلام ابی نصر باشد که در رجال ابی علی میگوید جون غلام ابی نصر در شمار شهدای یوم الطف است و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است بعد از شهادت عمرو بن مطاع جعفی علیه الرحمه جوین بن ابی مالک مولی ابی ذر علیهما الرحمه روی بمیدان نهاد و جارت مبارزت حاصل کرده بر آنگروه ظلام و انبوه لئام بتاخت و شعری بارجوزه که باین معنی نزدیک است بخواند کاینکه میدان جنگ آهنگ نمایم چه بسیار دشمنان زشت فرجام که بیسر شود از ضربت حسام خون آشام اگر چند چهره سیاه دارم لکن از بیشتر مردمان آزاده برگزیده ترم و اگر چند غلامی سیه فامم اما بر شهریاران کامکار افتخار دارم و چون شهید شوم و بدیگر سرای رهسپار گردم در قیامت از شفاعت کام گیرم چنانکه امروز از سعادت شهادت نام یابم پس تیغ انتقام از نیام برآورد و چون شیر گرسنه و پلنگ آشفته بر انجماعت حمله آورد و همی تیغ بزد و نیزه بنواخت و جنگ بنمود و تیر بینداخت و بکوشید و بجوشید و بخروشید و همه بیفکند چندانکه بروایت ابن شهرآشوب رحمة الله علیه بیست و پنج نفر و بقولی که صاحب شرح شافیه مینویسد بیست نفر را بسقر رهسپر داشته خود علیه الرحمه شهید شد

بیان مبارزت یزید بن مهاجر جعفی علیه الرحمه و شهادت او

بعد از شهادت آنغلام نیک فرجام یزید بن مهاجر جعفی بمیدان جنگ آرزومند گشته در خدمت امام علیه السلام سلام براند و رخصت بجست و بعرصه کارزار بتاخت و شعری که باینمضمون مقرون است بارجوزه بخواند نام من یزید است و پدر من مهاجر است گویا من شیری بزرگ هستم که در بیشه ها مسکن دارد ای پروردگار من حسین علیه السلام را یار و معین میباشم و از پسر سعد بیزار و دورم و موافق بعضی روایات پنج تن از اشقیا را بکشت و آن رجز را بخواند و بحضرت امام حسین علیه السلام باز شد و بقولی در خدمت آنحضرت بازگردید و خویشتن را سپر شمشیر و تیر اشقیا ساخته جان خود را فدای آن جان مقدس گردانید و در بعضی نسخ شعر اول را اندکی زیاده و شعر دیگر را که بر شتم و سب کفر و فجور ابن سعد و آنقوم بدکیش دلالت دارد مذکور نموده اند و گویند جنگ بنمود چندانکه چهارصد نفر را در حضور مبارک امام علیه السلام بقتل رسانید و بعضی نوشته اند کنیت وی ابوالشعثاء از مردم بنی بهدله از قبیله کنده بود و در مناقب ابن شهرآشوب نوشته است یزید بن مهاصر با صاد مهمله و در بعضی نسخ بحارالانوار کنیت او را ابوالشعثاع با دو شین معجمه و با راء مهمله و العین مهمله رقم کرده اند اما صحیح مهاجر با جیم و شعث را با شین معجمه و ثاء مثلثه و الف ممدوده است و نوشته اند بعد از شهادت یزید بن مهاجر علیه الرحمه محمد بن اشعث و شمر علیهما اللعنه در حضرت جسارت ورزیدند چنانکه بداستان ایشان و هلاک پسر اشعث ازین پیش اشارت شد لکن

چنان

اَنا یزید و ابی مهاجر

چنان مینماید که ابوالشعثاء کنیت یزید بن مهاجر نباشد چنانکه بعضی بدون کنیت مذکور داشته اند

بیان مبارزت ابی الشعثاء کندی و شهادت او رحمة الله تعالی علیه

ابن اثیر و بعضی دیگر نوشته اند بعد از شهادت عباس بن ابی شبیب ابوالشعثاء کندی که یزید بن ابی زیاد نام داشت در حضور امام حسین علیه السلام بایستاد و یکصد تیر از کمان بیفکند و این جمله بر ایشان آمد و کارگر و هیچ تیر او بر زمین نیفتاد بلکه بهدف بنشست و هر تیری که او بیافکند امام حسین علیه السلام میفرمود بارخدایا تیراندازی او را استوار دار و بهشت را در مزد او مقرر گردان ابن اثیر میگوید این یزید بن ابی زیاد در جمله آن لشکریان بشمار بود که با ابن سعد بحرب آنحضرت از کوفه بیرون آمد و چون ابن سعد و سرداران لشکر کوفه از کثرت خباثت فطرت آن شروط مذکوره امام حسین علیه السلام را نپذیرفتار نشدند و هیچیک از مطالب آن حضرت را قرین اجابت نداشتند یزید آشفته شد و از میان لشکر ابن سعد روی برتافت و بخدمت آنحضرت بشتافت و در حضور مبارکش قتال داد و اول کسی است که مقتول شد ممکن است ابوالشعثاء و نسبت آنمردم که از ابن سعد روی برگاشتند و بحضرت حسین سلام الله علیه پیوستند و شهید شدند اول شهید بوده است و در بعضی کتب نوشته اند که بعد از آنکه غلام ترک امام حسین علیه السلام شهید گشت یزید بن زیاد بن الشعثاء هشت تیر بآن جماعت بیفکند و از آنجمله پنج تیر بخطا رفت و لشکر کوفه بروی حمله ورشدند و او را بقتل رسانیدند و آنچه معلوم میشود آنکس که پنج تیر بیفکند همان یزید بن مهاجر است چنانکه ارباب مقاتل نوشته اند یزید بن مهاجر بیرون آمد و پنج تن از اصحاب عمر بن سعد را با تیر بکشت و در خدمت امام حسین علیه السلام ملازمت جست و از این عبارت مکشوف میشود که از لشکر ابن سعد بیرون شد و بآنحضرت ملحق شد و بعضی چون او را از یزید بن ابی زیاد فرق نگذاشته اند او را ابوالشعثاء پنداشته اند و ابوالشعثاء یزید بن ابی زیاد است که یکصد چوبه تیر بلشکر ابن سعد بیفکند و از تمام این پنج تیر بخطا نگذشت و امام او را دعا همیکرد و اگر هشت تیر می افکند و پنج تیر او بخطا میرفت قابل این تمجید نبود چه اگر تیر او هم بخطا باید برود و تیر دعای امام علیه السلام هرگز بخطا نرفت و اگر وی هزار تیر بمیدان میداشت بدعای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بر هدف مقصود می نشست و انکسی مثل ابن اثیر مورخی میگوید یکصد چوبه تیر بآن لعان بینداخت و در محن الابرار مسطور است که یزید بن مهاجر با پنج نفر بمبارزت اشرار بیرون آمد و پنج نفر را بکشت و بخدمت امام علیه السلام بیامد و خویشتن را در حضور مبارکش هدف تیغ و تیر آنقوم شریر گردانید و آن ارجوزه مذکوره را بخواند و در عوالم گوید زیاد بن مهاجر کندی بمبارزت درآمد و آن رجز مذکور را بخواند و نه تن بکشت و شهید شد و با این بیان در مقامی دیگر گوید زیاد بن شعثاء بجنگ درآمد و هشت تیر بیفکند و امام علیه السلام آن عادل را در حق او بگفت و از اینجا معلوم میشود که ایشان دو تن بوده اند

اَنا یزید و ابی مهاجر

بیان شهادت انیس بن معقل اصبحی رضوان الله تعالی علیه

بعد از شهادت یزید بن مهاجر رحمة الله علیه انیس بن معقل اصبحی در حضرت فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله

دآله سلام براند و رخصت جهاد در خواست و بعضی بجای انیس انس نوشته اند و در شعری که با رجوزه خوانده انا انیس و انا ابن معقل بصیغهٔ تصغیر اعراب کرده اند و آنانکه انیس میدانند در ارجوزه نیز بفتح همزه و کسر نون نوشته اند بالجمله چون اجازت مبارزت یافت با تیغی شرربار و نیزه آبدار بگروه فجار بتاخت و ارجوزه که باین معنی قریب المضمون است قرائت کرد منم انیس و منم پسر معقل و شمشیری جوهردار صاعقه آثار بدست ما است اندر است تا بر مفارق اعدای دین و ابدان کفار در میان گرد و غبار فرود آورم و امام حسین علیه السلام را که دارای مناقب و مجد اصیل و نجد جلیل و نوباوه بوستان بهترین پیغمبران پروردگار جمیل است از گزند کفار و آسیب اشرار در دار الم آنگاه در میدان محاربت بمقاتلت پرداخت و همی تیغ بکار برد و بکشت و مجروح ساخت تا خویشتن علیه الرحمه برحمت خدای و جرگه شهدا واصل شد و موافق بعضی روایات افزون از ده تن و بقولی دیگر زیاده از بیست و چهار نفر را سقر سپر ساخت

(حاشیه: انا انیس و انا ابن معقلا)

بیان مبارزت شوذب غلام عابس بن شبیب شاکری علیه الرحمه

جناب عابس بن شبیب شاکری که شیر شرزه را نخجیر شمردی و نهنگ را در دریا و پلنگ را در صحرا با ماهی و موش برابر خواندی با غلام خود که شوذب نام داشت در پیشگاه امامت رتبت در آمدند و عابس رضوان الله علیه بدو گفت امروز با ما در چه مقامی و کار چگونه میسپاری گفت مگر چه باید کرد چندان مقاتلت دهم و با کفار پیکار نمایم تا شهید گردم عابس فرمود گمان من نیز در حق تو جز این نبود اکنون قدم پیش گذار و مردانه بکوش تا امروز از خداوند کریم اجری عظیم بخواهیم زیرا که بعد از امروز از ما کاری ساخته نشود و نام جمیل و ذخر جلیل امروز بدست میشود بحضرت ابیعبدالله علیه السلام برو تا ترا از جمله فدویان و یاران خود محسوب دارد که حساب روز جزا در پیش است ای غلام بلند همت که سلاطین بلند منزلتش غلام حلقه بگوش هستند گفت ای خواجه بلند رتبت بزرگ همت چنانکه فرمودی فرصت از کف مده و این زمان را از عمر غنیمت شمار و دولت آخر ترا از دست مگذار پس هر دو تن بحضرت ابیعبدالله علیه السلام بیامدند و اجازت حرب خواسته بروایت ابن اثیر غلام عابس بمیدان بتاخت و جنگی سخت بداد و برزد و بکشت تا کشته و بخون خود آغشته آمد

بیان مبارزت و مقاتلت شیر بیشه دلیری عابس بن ابی شبیب شاکری علیه الرحمه

جناب عابس بعد از آنکه بحضرت ابیعبدالله علیه السلام در آمد عرض کرد ای ابو عبدالله در تمام روی زمین و جمله خویشاوندان و بیگانگان هیچکس نزد من از تو محبوب تر و گرامی تر نیست و در اینمدت خدمتی بسزا نکرده ام و تحفهٔ لایق این پیشگاه حرمت دستگاه نیاورده ام و شرمنده و خجل هستم و اگر مرا آن قدرت و توانائی بود که امروز این ظلم و ستم و کشته شدن را از روان اقدس و جان مقدس تو بچیزی که از جان و خون خودم عزیزتر بود دفع میدادم البته چنان میکردم یعنی هیچ چیز نزد هیچکس از جان او عزیزتر نیست و اینک جان عزیز خود را فدای جان گرامی تو میکردانم سلام بر تو باد ای ابو عبدالله گواهی میدهم که من در شاهراه هدایت و دین و طریقت

و طریقت تو هستم و بدین و هدایت پدر بزرگوارت امیر المؤمنین علیه السلام با قدم ثابت و قلب راسخ میباشم اکنون اگر اجازت فرمائی در میدان مردی درفش دلاوری برافرازم و اگر پذیرفتار شوی جان شیرین را در راه تو نثار نمایم امام حسین علیه السلام بروی آفرین فرستاد و اجازت بداد اینوقت بروایتی چنانکه مسطور شد عابس غلام خود را بمیدان فرستاد و آمروانه بکوشید و شربت شهادت بنوشید و بروایت دیگر شتاباروی بمیدان آوردند در حق دینوری از ربیع بن تمیم منقول است که گفت من عابس را در معارک قتال و جدال دیده و هنرمندی و شجاعت او را مشاهدت کرده بودم چون نگران شدم که عابس حملت جوی چون شیر خشمناک و پلنگ بیباک از دور نمایان شد بانگ بر آن لشکر برزدم که بیدار باشید و غافل نباشید که اینک دلاوری شیر شکر و کندآوری اژدر در مصاف شتاب روی نهاده که هنگام جنگ چرم گرگ و پلنگ را از هم بر شکافد و بر پیل دمان و هژبر بیان چیره گردد و بخیره آهنگ جنگ او را مکنید و جان خود را معرض فنا نسپارید که وی شیر شیران و پسر شبیب است و شناسای احوال عابس چون ضرغام جوشنده گشته شده و در وسط میدان خروش چون کوس برآورد و هم آورد طلب کرد لشکریان بواسطه امتحانی که از مبارزت او خوفناک بودند و هیچکس بمیدان او گرایان نشد و جواب نداد و خجل و منفعل برابر ایستاد چون پسر سعد این شجاعت و این خوف و خشیت را بدید و بدانست که هیچکس آهنگ جنگ او را نمی نماید بانگ بر لشکریان برزد که اکنون که بحرب او رغبت ندارید باری از چهار طرف او را بسنگ باران در سپارید یکباره بروی حمله برید لاجرم آن سپاه کینه خواه از هر سوی بدو روی آوردند و بمحاربت مبادرت گرفتند و آغاز سنگ افکندن نمودند چون عابس آنگونه عار و ننگ را در آهنگ ایشان بدید چنان خشم و غضب و غیرت و حمیت بروی چیره شد که خود از سر و جوشن از بدن بیفکند و با سر برهنه و پیکری بی زره مانند شیر غرنده و شیر ژیان با تیغ آبدار و نیزه آتش گذار بر آن جمع کثیر بتاخت و هیچ اعتنائی بسنگ و تیر و نیزه و خنجر ایشان ننمود و چون برق و صاعقه و آفتاب بلا و آسیاب فنا بر ایشان بتاخت و میکرد و بدو دوزنده پی دلاور و مبارز از پی مبارز میافکند و از کشته پشته میساخت ربیع بن تمیم گوید قسم بخدای که بگمان درم که دویست تن و بیست تن از هیبت آن شیر در آهنگ و پلنگ تیز چنگ گوش زنان گریزان میشدند و عابس با تیغ آبدار ایشان را میراند و بهر جانب میدوانید و از کثرت از شدت بیم و دهشت بعضی بر هم میریختند و کشته میشدند من با وی سابقت آشنائی و خلت داشتم گفتم ای عابس با سر برهنه و تن بی جوشن در چنین عرصه بلا بر چنین لشکری بی پاس سیر جوئی و خویشتن را بآگرهی میشماره و چاره گر دانی و از عرصهٔ بلا و آفتاب فنا اندیشه نکنی فرمود چون در دریای بلا غوطه ور شدم و در کوه آتش پای نهادم و در طلب رضوان خدا برآمدم پس سهل و آسان است پس همچنان جنگ نمود و شمشیر بزد و از اطراف و جوانب زخمهای گران بروی فرود شد تا گاهی که از حال برفت و از اسب بگشت در اینوقت جماعتی از نخوانده های سپاه و شجعان گمنام خواه بر وی بتاختند و سر مبارکش را از بدن دور گردند و بقولی عابس و شوذب غلامش هر دو تن در میدان جنگ کوشیدند تا هر دو تن شربت شهادت بنوشیدند بعد از آن که سر مبارکش

مبارکش را از تن دور کردند چندتن بر سر آن نزاع همیکردند و هرکس ادعا همیکرد که من او را بکشتم و آن سر را دست بدست بکردانیدند و هرکسی این افتخار را بخویشتن منسوب همیداشت عمر بن سعد چون اینحال را بدید گفت بیهوده جدال و نزاع و فخر و فخار مجوئید عابس چنین کسی نبود که یک تن بتواند او را بقتل رساند بلکه از صدمت و زحمت همه شما بقتل رسید ازین سخن پسر سعد آن آشوب و نزاع از میان برخاست و در بعضی کتب متقدمین بشهادت جناب عابس و غلام او اشارت رفته است لکن صحیح همانست که شهید گردیده اند

بیان مبارزت و شهادت حجاج بن مسروق مؤذن حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام

چون عابس علیه الرحمه در قصور بهشت جالس گشت حجاج بن مسروق درفش سعادت و بیرق شهادت را بر فراز عیوق برزد و این حجاج جعفی چنانکه ازین پیش نیز اشارت رفته مؤذن حضرت امام حسین علیه السلام بود و نیز گفته اند بمنصب کاربداری آنحضرت هم افتخار داشت بعزم رزم در حضرت امام علیه السلام آمد و اجازت مبارزت بخواست و بمیدان کارزار بشتافت و شعری چند که قرین این معنی است بارجوزه بخواند حسین با عانت ما روی بمیدان جنگ نهاده در حالتیکه هدایت یافته شده و هدایت کننده هستی امروز با جد بزرگوارت ملاقات بخواهیم نمود و از آن پس با دراک حضور امیرالمؤمنین وصی آنحضرت و امام حسن مجتبی و جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء و حضرت صدیقه کبری و آنجماعت اتقیا که پیش از ایشان از جهان بگذشتند فایز میشویم خداوند مرا بدوستی شما برخوردار نموده است و من در راه محبت شما با این فرزند نامعاقلت میورزم و خداوند شما بدرنده و جاه و پدر را بگواهی میگیرم و بشارت باد شما را که عترت پیغمبر هستید بشراب خوشگوار بهشت و حوض کوثر که بعلی علیه السلام اختصاص دارد آنگاه با شمشیر آبدار بر آنقوم نابکار بتاخت و جنگی سخت بداد و چندانکه سپاه مخالف تنگ آمدند او را به تیرباران درسپردند تا شهیدش گردانیدند و بروایتی پانزده تن از آنجماعت را بکشت تا شهید گشت در شرح شافیه ابی فراس و بعضی کتب دیگر مسطور است که بعد از انکه مالک بن داود شهید شد حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین علیه السلام با غلام خودش که مبارک نام داشت جنگ نمودند چندانکه یکصد و پنجاه نفر از اشرار را بکشتند آنگاه هردو تن علیهما الرحمه شهید شدند و در مناقب ابن شهرآشوب شهادت حجاج را بعد از شهادت یزید بن مهاجر نگاشته اند و نیز بعضی نوشته اند حجاج بن مسروق با دانکوی امام حسین علیه السلام بسیار نماز میگذاشت و روز بروزه میسپرد و قرائت قرآن میکرد پانزده تن از نامداران و دلیران سپاه کوفه و جمعی کثیر از پیادگان آن لشکر را بکشت و بروایت ابن شهرآشوب بیست و پنج نفر مرد دلاور را بکشت تا شهید گشت علیه الرحمه والرضوان

اندم حسینا هادیا مهدیا

شهادت حجاج و غلام مبارک

بیان شهادت سیف بن حارث بن سریع و پسر عم او مالک بن عبدالله بن سریع علیهما الرحمه

این دو جوان جابری سیف و بقولی شریف بن حارث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع که پسر عم و از جانب مادر برادر بودند بحضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه بشتافتند و اشک از دیده جاری نمودند امام علیه السلام

فرمود

فرمود این گریستن چیست جای دارم که ساعتی دیگر هر دو چشم شما روشن گردد عرض کردند سوگند بخدا ما بر جان خویشتن گریستن نداریم بلکه بر تو همی گریان هستیم که نگران همی باشیم که این جماعت تو را احاطه کرده اند و ترا غریب و تنها فرو گرفته اند و ما را آن نیرو نیست که بتوانیم گزند ایشان را از تو برتابیم امام حسین علیه السلام فرمود خداوند شما را پاداش مردمان متقی بدهد این هنگام هر دو تن اجازت مقاتلت گرفتند و چون شیر مرغزاری و پلنگ کوهساری با تیغ الماس گون و تیر آتش ریز بمیدان بتاختند و با آنجماعت نابکار جنگ بدادند و جمعی را مجروح و مقتول ساختند آخر الامر از صدمت تیغ و تیر مخالفان ما دو این غلامکه بر قتل نزدیک قرب حضرت شاه بطلال و بی نهادند امام علیه السلام بر این دو نوجوان که با حسرت و امانی از این سرای فانی رخت بربستند گریست و در حضرت غفور رحمان از بهر ایشان آمرزش طلبید در شرح شافیه مسطور است که چون این دو جوان آخر عرض ما بنمودند حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه فرمود ای برادر زادکان من خداوند شما را ازای این وجد و مواساتی که در جانبازی با من میکنید پاداش متقیان عطا کند انوقت ایشان پیش آمدند و عرض کردند سلام بر تو باد ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و علیکما السلام در حمه پس قتال دادند تا شهید شدند رحمة الله علیهما نوشته اند این دو جوان هر دو جابری بودند که بطنی از طایفه همدانی

بیان شهادت غلام ترک امام حسین صلوات الله و سلامه علیه

چون این دو جوان علیهما الرضوان بروضه رضوان بشتافتند غلامی ترک برای جانبازی ترک جان و تن کرد و آماده شهادت شد صاحب مناقب این غلام را از حرّ دانسته و دیگران جز این نوشته اند و این غلام قاری قرآن و حافظ آیات فرقان بود و با روئی رخشنده و دیداری چون مهر تابنده بحضرت امام حسین علیه السلام بشتابنده شد و در حضور مبارکش چهره را بروی خاک بیفکند و عرض کرد جانم فدای جانت ای پسر رسول خدا چنان بخواهم که از سپاه ما یکتن از این معرکه جان بسلامت بیرون نمیکشد ملتمس آنکه اجازت شتافت شوم و در حضور همایونت این چند قطره خون خود را نثار کنم و خود را بعلم قرب و مقربان پیشگاه احدیت برسانم و هم نوشته اند آن غلام سعادت فرجام را حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه خریداری کرده و بفرزند برومند سید الساجدین سلام الله علیه بخشیده بود لاجرم در جواب فرمود من ترا خریده ام و بپسرم زین العابدین بخشیده ام برو و از وی رخصت جهاد بجوی در این هنگام امام زین العابدین بیمار بود و در خیمه تکیه داشت غلام بیامد و عرض کرد ای آقازاده من از پدرت حضرت سیدالشهداء اجازت جنگ بجستم فرمود او فرزند منی اختیار قیمت تو با اوست اکنون روی بر این آستان بیاورده ام و امید دارم امر محتوم تو رانی و رخصت جهاد عطا فرمائی امام زین العابدین علیه السلام فرمود من ترا در راه خدا آزاد کردم دیگر تو خود دانی راقم حروف گوید ممکن است امر جهاد در آنوقت بحضرت سیدالشهداء سلام الله علیه اختصاص داشته است از اینروی امام زین العابدین علیه السلام فرمود من ترا آزاد کردم و همین کار را کفایت فرمود بالجمله آن ترک ستوده خصال پسندیده فعال با نیت پاک و گوهر تابناک از آنحضرت و اهل بیت و دیگران

بعملی طلبید. و جامه را وداع گفته عرض کرد مقصود و مراد این است که بامداد قیامت را باز طلبید و اگرچه در خدمت تقصیر کرده ام مرا در آنروز فراموش مکنید از اینکلمات حزن انکیز غریو از اهل بیت برآمد و آن غلام دیکرباره بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و برای مبارزت اجازت بخواست و روی بمیدان جنگ نهاد در حضرت امام زین العابدین معروض افتاد که غلام بجنگ آنکروه ظلام میرود فرمود دامان خیمه را برافرازید تا جنگ او را بنگرم دامان خیمه را برکشیدند و امام علیه السلام از آنجا نکران بود که آن ترک با عذاری چون نوکل نوبهاری و رخساری مانند ماه ده و چهاری در میان هرد و صف بایستاد و شمشیری چون شعلهٔ آذر و زبان مار بیدار آخرد م نابکار نمودار ساخت و در طلب مبارز فریاد برکشید و کاهی بلغت عرب و کاهی بلسان ترک رجزی میخواند و کلامی میراند که بامعنی نزدیک است دریای جوشنده از برق شمشیر من چون آتش تابنده خروشنده کردد و این هوای با صفا و فضای بی انتها از تیر شرربار و پیکان جهانسوزم تنک شود و کاهی که شمشیر برنده ام در دست من درخشان کردد دل دشمنان حسود عنود در ابرهم شکافد ای پسر پیغمبر ای حسین ای کوهر کرم و جود و ای اختر برج بخشش و جود ای نسخهٔ کارکاه آفرینش ای ذخیرهٔ شفاعت روز رستاخیز منم آن غلام ترک نژاد که در غلامی تو بر خسروان روزکار افتخار دارم و این تیغ که مرا بدست اندر است از مغز تو بر فرق دشمنان تو چون اژدهای آتشین پیکر است چه شود اجازت دهی تا در حضرت تو جان خویش نثار کنم و چون شهید شوم بربالین من درآئی و کامکار هردو سرایم فرمائی بالجمله بدینکونه سخنان بگذاشت و چون شیر شمیده و پلنک رمیده جنک بداد و هیچ مبارز از پی مبارزت بخشت تا جمعی کثیر را بدوزخ بفرستاد و تشنکی بر وی چیره کشته بازگشت و دیکرباره بر درخیمه امام زین العابدین علیه السلام بیامد آن حضرت بر وی آفرین کرد برآنکونه رزم کردن بسیار تحسین فرمود و بشارت شربت کوثر و رضوان خداوندا کبر بداد و او را خرم و مبتهج کردانید غلام با دل شاد دست و پای آنحضرت را بوسه داد و دیکرباره کرد خیام عصمت نظام بکشت و وداع نمود و سخت بکریست و روی بمیدان آورده غبار عرصهٔ پیکار را بکنبد دوار آورد تا بقولی هفتاد تن بکشت و زخمی کران که توان از وی باز ربود بیافت و از پای درآمد امام حسین علیه السلام بربالین او حاضر شد و او را بدرخیمه امام زین العابدین آورده از مرکب فرود شد و بر وی بکریست و سرش درکنار گرفت و روی بر روی او مینهاد امام زین العابدین سلام الله علیه نیز با شدت مرض بر سر بالین وی بایستاد غلام چشم برکشود و سر خود را در کنار امام حسین بدید و زین العابدین را بر فراز سر خود ایستاده دید و مطلوب دنیا و عقبی آماده یافت تبسم کنان بچنان پدر و پسر سلام کرد و جان اراسلام و ایشان نثار تمام نهاد و آزادکان جهان را بندهٔ زرخرید خویش ساخت

بیان مبارزت حنظلة بن سعد
عجلی و شهادت او رحمة الله علیه

بعد از شهادت غلام ترکی علیه الرحمه و بقولی بعد از شهادت عمرو بن خالد صیداوی رضوان الله علیه حنظلة بن سعد عجلی و بقولی حنظلة بن اسعد شبامی که بعضی شامی نیز نوشته اند در میان هرد و صف بیامد و بایستاد و خویشتن را سپر تیر و تیغی که بجانب امام حسین علیه السلام می افکندند بساخت و آیتی که از کتاب خدای

الیوم نفرتو بلمنه ها

که نزدیک باین مضمون است قرائت فرمود ای قوم من بر شما خوفناک هستم که عذابی نازل شود مانند عذابی که بر امتهای ازمنهٔ سابقه چون قوم نوح و عاد و ثمود و کسانیکه بعد از ایشان بودند فرود آمد و خداوند هرکز بر بندکان خود ظلم و ستم روا نمیدارد یعنی خود تان کاری میکنید که مستوجب عذاب الیم خداوند رحیم میشوید ای قوم بدرستیکه من بر شما از عذاب روز قیامت میترسم آنروز که شما را بآتش دوزخ روی میدهند و شما را از عذاب خدای نکاهدارنده نیست ای قوم با حسین جنک نکنید و او را مکشید و عذاب خدای را بر جان و تن خویشتن واجب و حتم نکردانید و دست از قتال و قتل آنحضرت بازدارید و بمنازل خویش بازکردید امام حسین علیه السلام فرمود ای حنظلة بن سعد خدایت رحمت کند همانا این جماعت را استعداد عذاب آلهی و عقاب غیر متناهی در سپرده و دعوت ترا اجابت نمیکنند و آنچه بحق کفتی پذیرفتار نکردند و عذاب خدای را مستوجب شدند و بر تو بیرون تاختند و ترا و یاران ترا دشنام دادند اکنون که برادران و یاران پارسای ترا کشتند دیکر چه طمع از ایشان توان داشت و از اینکلام چنان مینماید که حنظلة بن سعد یکدفعه دیکر نیز با آنجماعت در ابتدای امر سخن کرده و نصیحت رانده و دشنام یافته است بالجمله حنظله عرض کرد ای پسر رسول خدای پدر و مادرم فدای تو باد سخن بصدق راندی آیا من بحضرت پروردکار نروم و با برادران خود پیوسته نشوم فرمود شتاب کن و بر و بسوی آنچه از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر و بسوی سلطنتی که هرکز کهنه نشود و پایان نکیرد حنظله عرض کرد سلام بر تو باد ای پسر رسول خدای درود فرستد خدا بر تو و اهل بیت و جمع نماید در میان ما و تو در بهشت امام حسین علیه السلام فرمود آمین آمین آنکاه آن سعادتمند ارجمند با قلب مطمئن و ایمان استوار روی بمیدان کارزار نهاد و رزمی سخت بداد تا بدن مطهرش از زخم تیر و نیزه و شمشیر آنکروه نابکار پاره پاره کردیده بشربت شهادت کامیاب کشت معلوم باد در ملهوف ابن طاوس علیه الرحمه این مکالمات و قرائت آیت و کلمات را بعبدالله بن خالد صیداوی منسوب داشته است و در بعضی کتب مقاتل با بن اسعد مذکور داشته اند والله تعالی اعلم

بیان مبارزت و شهادت سعد بن
الحنفی علیه الرحمه و الرضوان

بروایت صاحب روضة الشهداء بعد از آنکه یزید بن زیاد بحدیقهٔ جاوید نهاد روی نهاد سعد بن الحنفی که از خویشاوندان ما در جناب محمد بن حنفیه بود در حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در طلب اجازت مبارزت و جان نثاری برآمد و سلام براند و رخصت حاصل ساخت و بر مرکبی کوه پیکر باد جنبش برنشست و تیغی چون قطره سیماب بر میان بربست و نیزهٔ خطی بر کوش مرکب راست کرده بمیدان بشتافت و چون پلنک جنکجوی بهر سوی تکاپوی نمود و در طلب هم نبرد فریاد برکشید هر مبارزی که آهنک رزم او مینمود خواه اژدها و خواه نهنک بود بضرب شمشیر بران روانش از تن بیرون و بدیکر جهانش روان داشتی تا کاهی که مدت وی نیز بسر رفت و نوبت کذار از این سرای پر ملال باز رسید و در کار عذاب و رزنامهٔ حیاتش را در نوردید و از زخم تیر و سنان و شمشیر کوفیان بیفتاد و روان بروان آفرین سپرد علیه الرحمه و غالب نویسندکان نام او قلم رانده اند

بیان مقاتلت جناده بن حارث انصاری رضوان الله علیه

بعد از شهادت سعد حنفی علیه الرحمه جناده بن حارث انصاری مکمّل و مسلّح در حضرت امام حسین سلام الله علیه بشتافت و سلام بگذاشت و اجازت مقاتلت بخواست و رخصت بیافت و بمیدان بتاخت و چون شیر شرزه جولان بداد و این شعر را که باین معنی نزدیک است با رجوزه بخواند ترجمه منم جناده و منم پسر حارث نیک نهاد و ترسان و جبان و شکننده عهد و پیمان نیستم و از عهد خویش نمیگذرم و زندگی را بر شهادت اختیار نمیکنم تا بمیرم و وارث من از من بمیراث بردارم و زجسد من بر روی خاک و خون کشته و آغشته و بر زمین باز خواهد بود پس تیغ بکشید و بر آنگروه زشت روی نکوهیده خصال حمله ورگشت و نبردی مردانه بداد تا بوستان بهشت جامه بهشت و بقولی چندان بکوشید تا شانزده تن را بکشت و خود شهید شد علیه الرحمه

انا جناده وانا ابن حارث لیس بخوار ولا بناکث

بیان مقاتلت عمرو بن جناده انصاری و شهادت او رحمة الله علیه

چون جناده علیه الرحمه بشهادت بپیوست پسرش عمرو بن جناده انصاری بیاری فرزند برگزیده خداوند باری کمر ببست و رخصت جهاد دریافت با تیغ و سنان بجانب میدان شتابان شد و این ابیات را که نزدیک باین معنی است برجز برخواند ترجمه گلوی پسر هند یعنی یزید را سخت بگیر و بیاری سواران گروه انصار و اعانت مهاجران سعادت آثار او را به تیغ و تیر فرو گیر همانا جماعت مهاجر و انصار همان دلیران نامداری هستند که در پیشین روزگار پیکان تیر و نوک سنان آبدار را از خون کفار رنگین میساختند و این آثار جلادت و شجاعت ایشان در زمان رسولخدای صلی الله علیه و آله بود و امروز از خون مشرکان فجار رنگین است و در خون آن جماعتی که رذل و زبون هستند و در طلب یاری مردم شریر قران یزدان را ترک داشتند و بخونخواهی آن مردم فاجر نابکار که در جنگ بدر بفرمان رسولخدای کشته شده بودند بر آمدند و با تیغ و نیزه خونریز بحرب مسلمانان روی آوردند سوگند بپروردگار خودم که با شمشیر آتشبار همواره میزنم و میکشم و دمار از روزگار ایشان برمیآورم و این قتال و جدال را واجب و لازم میدانم و چون این ارجوزه بپای برد چون شیر در آهنگ بمیدان جنگ بتاخت و جنگ بساخت تا بدولت شهادت فائز گشت

اضنق الخناق من ابن هند

بیان مبارزت قرة بن ابی قره غفاری و شهادت او رحمة الله علیه

بعد از شهادت آن دو بزرگوار قرة بن ابی قره غفاری علیهم الرحمه که بعضی قرّه با میم نوشته اند با آهنگ جنگ کمر تنگ کرد و در حضرت سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء رخصت نبرد بجست و اینمرد شمشیرگذار از بنی غفار است و غفار بر وزن کتاب قبیله ایست از کنانه پس با دلی پرکین و سنانی آبدار و تیغی آبدار روی به پهنه کارزار نهاد و این شعر را که باینمعنی نزدیکست و بطریق رجز بخواند ترجمه جماعت بنی غفار و قبیله خندف و نزار نیک بدانسته اند که من در عرصه پیکار شیری شرزه و دلیر هستم

قد علمت حقا بنو غفار

بهنگام

بهنگام غیرت و حمیت آتش از خرمن کفار برآورم و با شمشیر فولاد بنیاد وجود این گروه فجار و کفار را بآب نیستی در افکنم و در حمایت و نصرت اولاد پیغمبر و بزرگان نوع بشر ریشه حیات ایشانرا بدشنه ممات تباه گردانم و این قوم نابکار لئیم را بعذابی الیم دچار نمایم آنگاه چون پلنگ تیز چنگ بر آنگروه بتاخت و همی تیغ و تیر بکار برد و آثار شجاعت در گذر روزگار بیادگار بگذاشت تا شهادت بیافت و بقولی این شیر آشوب شصت و هشت تن بکشت و شهید شد

بیان مقاتلت محمد بن مقداد و عبدالله ابو دجانه و شهادت شش نفر از غلامان

صاحب روضة الشهداء میگوید بعد از شهادت قرة بن ابی قره علیه الرحمه محمد بن مقداد و عبدالله که او را ابو دجانه گفتند متفقاً در خدمت حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه بیامدند و رخصت کارزار حاصل کرده روی بمیدان نهادند و جنگهای عظیم بنمودند جمعی را کشته و خسته گردانیدند و چون خواستند بملازمت رکاب مبارک آنحضرت معاودت کنند فوجی از سواران آن لشکر خباثت مخبر بتاختند و اطراف ایشانرا فرو گرفتند سعد که غلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود با پنج تن از موالیان حضرت امام حسین صلوات الله علیه که باین نام بودند قیس بن ربیع و اشعث بن سعد و عمرو بن قرطه و عظمه و حمّا بیاری ایشان روی بمیدان کردند و جنگ نمودند لکن بواسطه کثرت مخالف و ضربتهای پی در پی هر هشت تن از این سرای فانی بمناظر هشتگانه جاودانی روی آوردند رضوان الله علیهم اجمعین صاحب روضة الشهداء موافق ترتیبی که در کتاب خود مسطور و شهدائی که بنام و نشان مذکور فرموده اند در انتقام یاران و چاکران آنحضرت پنجاه و سه تن شربت شهادت چشیده از این جهان فانی بجوار رحمت یزدانی شتافتند اکنون بنگارش اسامی بعضی از شهداء علیهم السلام که در لسان زیارت و بعضی کتب تواریخ و مقاتل مذکور است اشارت میرود

شهادت سعد
شهادت قیس
و اشعث
و عمرو بن قرطه
و عظمه و حمّا

بیان شهادت عمرو بن قرطه انصاری علیه الرحمه و الرضوان

موافق روایت بحار الانوار و بعضی کتب اخبار بعد از شهادت عبدالرحمن یزنی علیه الرحمه عمرو بن قرطه انصاری رضوان الله تعالی علیه را ملاقات حوریان بهشت جاویدان بر سر افتاده در حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه اجازت میدان حاصل کرده چون شیر نیستان و دلیر سیستان آهنگ نبردگران کرد و این اشعار را که باین معنی نزدیکست با رجوزه بخواند ترجمه همانا جماعت انصار بدانسته اند که من در هنگام کارزار شیری بیشه پیکارم و پیوسته حوزه ناموس دین خود را حافظ و حامی هستم و آئین خود را بضرب شمشیر جوانمردی که هرگز در فروختن جان و مال خود در راه امام حسین تقصیر نمیکنم و دلیران با برگ و ساز را طعمه تیغ و تیر میسازم و در عوض اینکار و کردار از بهشت جاوید بهره مند میشوم محفوظ میکردانم بعد از خواندن این ارجوزه چون بر بیان داد دلاوران باتجاعت بتاخت و همی بزد و بکشت و بینداخت و داد مردی و مردانگی بداد و جمعی کثیر را مقتول و مجروح بساخت و بر تیری که از آنگروه نابکار بجانب فرزند حیدر کرار

قد علمت کتیبة الانصار

کرا زمیرسید زخم میداد و هر تیغی بطرف آنحضرت فرود میشد خویشتن را وقایه آنجان مقدس مینمود تا کاهی
که از وفور زخمهای کاری از کار بیفتاد و مدوی خود را بسوی حجت یزدان و امام انس و جان آورد و عرض
کرد ایفرزند رسولخدای آیا بعهد و پیمان خود وفا کردم فرمود آری و فا نمودی و تو در روز قیامت پیش روی
من افتاده و تو بسوی بهشت میروی و چون خدمت رسولخدا رسیدی سلام مرا عرضه دار و بگو من نیز در عقب
تو بیایم بالجمله عمرو بن قرظه تا نفس در سینه داشت دست از قتال باز نداشت تا کاهی که از کثرت جراحت جان
بجان آفرین تسلیم کرد و عمرو را برادری بود در سپاه کوفه جای داشت چون عمرو شهید شد آن مخذول آواز برکشید و گفت
ای حسین برادر مرا بفریفتی تا بقتل رسید فرمود نه چنین است خداوند او را هدایت فرمود و ترا بضلالت و گمراهی
برجای بداشت آن معلون با کمال خشم و ستیز گفت خدای مرا بکشد اگر ترا نکشم یا در پیش روی تو بمیرم آنوقت
آهنگ نمود تا بر آنحضرت حمله نماید نافع بن هلال بر وی بتاخت و چنانش نیزه بزد که بر زمینش افکند کرو هش
بتاختند و او را از پهنه هلاک و دمار بیرون کشیدند و جراحتش بهبودی گرفت ابن اثیر گوید نافع بن هلال جملی
جلد این خبیث را از آنحضرت بگردانید و از این پیش اشارت باینمطلب شد و از این خبر معلوم میشود که نافع بن هلال بعد
از عمرو بن قرظه شهید شده است و نیز برخی از مورخین معتبر شهادت حر ریاحی را بعد از وی نوشته اند
و صاحب روضة الشهداء چنانکه مسطور شد عمرو بن قرظه را در شمار آن شش غلام مذکور نوشته است
که یکدفعه بمیدان شتافتند و در اینجا مسطور شد و عنوانی معین در قتل او مرقوم نداشته لکن اغلب
نویسندگان بقتال او اشارت کرده و باین ترتیب که مذکور گشت مسطور و شهادتش را قبل از نافع هلال داشته اند

بیان شهادت ابراهیم بن حصین رضوان الله تعالی علیه

بروایت ابی مخنف بعد از شهادت هلال بن نافع ابراهیم بن حصین اسدی که بعضی ابراهیم الحصین نوشته اند
رخصت جهاد بخواست و روی بمیدان کارزار نهاد و این شعر با بطریق رجز بخواند که ترجمه اش نزدیک باین معنی است
ترجمه
ای حسین قدم در عرصه جهاد بگذار که امروز رسولخدای و پدرت امام طاهر مرتضی و برادرت حسن مسموم
و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء صلوات الله علیهم را که در بهشت جاوید فائز هستند ملاقات بخواهیم کرد و چون
این ارجوزه را قرائت کرد چون ضیغم غضبان و شیر سهمناک بمیدان بتاخت و خویشتن را بر سپاه ابن سعد
بزد و تیغ آبدار چون میغ آتشبار بکار برد و همی از خون مردان پهنه میدان را لاله گون بساخت چندانکه پنجاه
تن و بقولی هفتاد تن و بروایتی هشتاد و چهار تن از دلیران سپاه را بزخم نیزه و شمشیر در خاک سیاه منزل داد
و دیگر باره این ارجوزه را بخواند که باینمعنی نزدیک است در میدان جنگ با تیغ و تیر اعضاء و مفاصل شما را
از هم جدا میکنم تا در اینروز خونم ریخته شود و ابو اسحق طعم مرگ بچشد و در این کار آهنگ قسر زدن
فاجرانِ بکار دارم آنگاه به دیگر جهان شد رحمة الله علیه

انتم حسبنا هادیا

بیان مبارزت و شهادت المعلی بن المعلی رضوان الله علیه

چون معلی بن المعلی راعرش اعلی محتد و کوثر تسنیم مورد گردید آهنگ جنگ نمود و در حضرت امام علیه
السلام بگرائید و اجازت مبارزت بجست و این بزرگوار نبرد سواری نامدار و جنگ آوری کامکار بود و چون
بمیدان تاخت ارجوزه بدین نمط که باین معنی نزدیک است قرائت کرد ترجمه منم پسر معلی که حافظ دین و برد دین محمد
و علی صلوات الله علیهما و علی آلهما هستم و کرند اعداء را آزار وان در تن دارم از اولاد مصطفی بر میآیم و هرگز
در میدان جنگ بیم و هراسی در من روی نکند و اجر و مزد خود را از خداوند گار امید وارم و خیر و ثواب را
از او میطلبم الی و در بعضی کتب پاره اشعار را که بنافع بن هلال بجلی منسوب است و از این پیش مذکور شد بوی
نسبت داده اند و کمان میرود که باشتباه رفته اند بالجمله معلی رزمی صعب در افکند و نبردی مردانه بپای
برد چندانکه بیست و چهار تن و بقولی سیزده تن و بروایتی شصت و چهار تن را بدوزخ فرستاد و لشکریان
او را در پره در افکندند و از هر سوی تیر و تیغ بر وی فرود آوردند تا ضعیف شد اینوقت او را بگرفتند
و نزد پسر سعد بیاوردند ابن سعد گفت سخت نیکو نصرت کردی صاحب خود را یعنی حسین را و بفرمود سر از تن
آن بزرگوار جدا کردند و صاحب ینابیع المودة عدد کشتگان او را بیست تن نوشته و گوید هفتاد طعن
نیزه و زخم تیر بر سینه چندانکه بدن شریفش مانند خار پشت مینمود و سرش را ببریدند و با دژ بیفکندند
و حکایتی را که در حق ما در وهب نوشته اند بوی منسوب داشته و در بعضی کتب اشعاری را که بعبدالله
کلبی که با غلام ابن زیاد جنگ نمود و مسطور افتاد بوی نسبت داده اند والله اعلم

انا المعلی ... اجلی ... نثر

بیان مبارزت و شهادت طرماح بن عدی علیه الرحمه

بعد از شهادت معلی بن المعلا علیه الرحمه طرماح عدی را شوق حوریان جنت آهنگ شهادت اشارت کرد
و رخصت جهاد بجست و با سپاه عمر بن سعد قتالی سخت بداد و گروهی بسیار را بکشت و زخمی بسیار
بدو رسید چنانکه از اسب خود بگشت و او را آنقدرت نبود که از میان کشتگان برخیزد و بروایتی چون بمیدان
بتاخت اینشعر را با رجزه برخواند و معنی آن باین تقریب است ترجمه منم طرماح که در ضرب تیغ و رماح و وثوق
بحضرت آله یکانه روزگارم و چون در عرصه کارزار تیغ شرربار برکشم دشمن را سموم قهر و غلبه در دل جای
دهم و در بیم و دهشت در آورم و در حفظ و حراست اهل بیت عصمت شجاعت و قساوت کار کنم و دشمنان
ایشان را در عرصه تباهی در افکنم الی و چون از قرائت این ارجوزه فراغت یافت بر کوفیان زبون حمله های گونه گون
بیفکند و همی در خاک و خون در انداخت تا هفتاد تن از آنگروه را از پای در آورد ناگاه در پهنه کارزار اسبش
بر روی در افتاد و طرماح را از پشت خود بر زمین بیفکند کوفیان اطرافش را فرو گرفته سر از بدن شریفش
جدا ساختند رحمة الله علیه و شهادت طرماح در اغلب کتب سیر مسطور نیست و در بعضی کتب نوشته اند طرماح
شعری بخواند که باینمضمون است منم طرماح که بر ابدان شما از آتش تیغ خود صاعقه میبارم و قلم را بسیج و هم در عبی از
هیچکس نیست آنگاه بر آنجماعت حمله برد و همی جنگ آوری بنمود مبارز را کان تاخت نداد

انا طرماح ... شدید القوی

بیان مبارزت معلی بن حنظله غفاری علیه الرحمه

پس از طرماح بن عدی جانب جنت سپرد معلی بن حنظله غفاری رحمه الله علیه آهنگ جنگ نمود و رخصت جهاد یافت و بمیدان نبرد بتاخت و چندان قتال بداد و از آنمردم کافر بکشت تا نیزه اش درهم شکست پس چون شیر شرزه و مار گرزه پر خشم و ستیز شمشیر تیز برکشید و چندان نبرد ساخت و مرد و مرکب بینداخت که بارویش از کار برفت و اسبش از سر درآمد و او را بر خاک افکند آنگروه نابکار بر وی یره زدند و همی تیغ و تیر بر اندام مبارکش فرود آوردند تا آنجان مقدس بروضه قدس پرواز نمود رضوان الله علیه

بیان مبارزت و شهادت جابر
بن عروه غفاری رحمه الله تعالی

بعد از شهادت معلی علیه الرحمه موافق بعضی روایات جابر بن عروه غفاری چون شیر شکاری و پلنگ کوهساری آهنگ جنگ نمود و اجازت حاصل کرد نوشته اند وی پیری سالخورده و دلیری کهن روزگار بود در وقعه بدر و حنین در رکاب احمد مختار صلی الله علیه و آله حضور داشت میان خود را با عمامه استوار میداشت پس عصابه بسرخ بخواست و ابروان خود را بدان بربست و از روی خشم برکشید و امام حسین علیه السلام بدو نگران بود و آن پیر دلیر همیگفت و خویشتن را خطاب همیکرد و بقولی حضرت سید الشهداء سلام الله علیه با وی خطاب کرده فرمود الشیخ خداوند تعالی کار و کردار ترا مشکور بدارد پس از آن این شعر را با رجوزه برخواند که با بمعنی نزدیک است ترجمه جماعت بنی غفار و خندف و نزار نیک میدانند که ما در نصرت و یاری احمد مختار و اولاد ابرار او ثابت قدم و برخوردار یم ای القوم در حمایت و حراست اولاد اطهار که همه طیب و طاهر و سید و آقا هستند و خداوند قهار بر ایشان درود فرستاده است الی چون از قرائت این ارجوزه فراغت جست بقتال و جدال درآمد و چون شیر و پلنگ جنگ بداد چندانکه شصت تن و بروایتی هشتاد نفر از ابطال رجال را بقتل رسانید آنگاه خود رضوان الله علیه در حضور مبارک امام علیه السلام شهید شد و از این پیش در ذیل شهادت قره بن ابی قره غفاری شعر اول این ارجوزه مسطور شد شاید از روی تکرار بوده باشد

بیان شهادت مالک بن
داود رضوان الله علیه

چون جابر غفاری بجوار رحمت رحمن باری پیوست مالک بن داود علیه الرحمه در حضرت فرزند احمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم سلام بداد و رخصت جهاد یافت و بمیدان کردان بشتافت و شعری با بمعنی ارجوزه بخواند ترجمه تیر و تیغ از جوانی جنگ آور و شیری پرخاشگر و شجاعی نامدار در حمایت امام ابرار برخود هموار کنید و از جوانمردی که بامید ثواب خداوند علام که گردش روز و شب تابش اراده او است بسزای خویش دچار شوید و چون از قرائت این ارجوزه بپرداخت بمیدان حرب و عرصه طعن و ضرب بتاخت چندانکه پانزده نفر از آنمردم را بخاک و خون انداخت خود رضوان الله علیه بلعن شهادت نائل و برحمت خداوند سبحان واصل گشت بعضی شهادت او را بعد از شهادت عروه نوشته و گفته اند چهل و چهار تن را بکشت

بیان شهادت جوانی که پدرش
در عرصه کارزار شهید شده بود

در کتاب بحار و بعضی از کتب اخبار مسطور است که در صحرای کرب افزای کربلا جوانی سعادت آیت بود که پدرش در معرکه قتال و جدال کشته شده و مادر آنجوان نیز با وی بود چون شوهرش شهید گشت با پسرش گفت ای پسر نیکو سیر دل از جان شیرین برگیر و در حضور مبارک فرزند خواجه دو سرای با جماعت کفار بکارزار کن پس آنجوان بیرون شد چون امام حسین علیه السلام او را بدید فرمود این جوان پدرش را کشته اند و شاید مادرش از مبارزت او کراهت داشته باشد آنجوان چون این سخن بشنید عرض کرد مادرم باین کار مرا امر کرده است آنگاه بمیدان کارزار بتاخت و این شعر را که بمعنی نزدیک است بر سبیل رجز بخواند امیر من حسین است ترجمه و نیکو امیری است و سرور قلب و شادی دل پیغمبر بشیر و نذیر است علی و فاطمه پدر و مادر او هستند آیا برای او نظیری دانسته و شناخته اید او را طلعتی است مانند آفتاب درخشان و چهره تابنده چون ماه فروزان الی و بعد از قرائت این ارجوزه خویشتن را بر آن لشکر پرخاشگر بزد و همی قتال داد و مبارزت ورزید تا شربت شهادت نوشید لشکر ابن سعد سر شریفش را از تن جدا کرده بلشکرگاه امام حسین علیه السلام بیفکندند مادرش سرش برگرفت و بر سینه نهاد و گفت احسنت ای پسرک من ای خرمی قلب من ای فروغ چشم من آنگاه آنسر را از کمال خشم و ستیز مانند گوی بمیدان افکند اتفاقاً بر مقتل مقاتلی بیامد و او را بکشت آنگاه ستون خیمه را بگرفت و حمله گران بیفکند و این شعر را بر رجز بخواند ترجمه منم پیرزالی ضعیف الکالبد و کاهیده البال و فرسوده و نزار و کهنه و زار میزنم شما مردم بحیف را بضربی عنیف در حضرت بنی فاطمه عفیف و شریف پس دو تن از سپاه ابن سعد را بکشت امام حسین علیه السلام فرمان داد تا از میدان جنگ و قتال که نه در خور زنانست بازشد و در حق او دعای خیر بفرمود و از این پیش باین ارجوزه و حکایت اینزن اشارت رفت و خداوند بحقیقت امر اعلم است

بیان مبارزت و شهادت
عبد الرحمن الکدری و برادرش

موافق بعضی روایات بعد از شهادت آنجوان علیه الرضوان جنادة بن عمرو بلعن شهادت نایل شد چنانکه از این پیش بشهادت او و پسرش علیهما الرحمه اشارت رفت و موافق پاره روایات دیگر بعد از شهادت مالک بن داود که مسطور گردید عبد الرحمن الکدری و برادرش مهیای ادراک شربت شهادت و شراب طهور و دیدن غلمان و حور آمدند و در حضرت فرزند ساقی کوثر و سلیل پیغمبر کشته تیغ جفا و تشنه آب بقا حضرت ابی عبد الله الحسین ارواح العالمین له الفداء سلام براندند و اجازت مبارزت بخواستند و چون شیر و پلنگ و ببر و نهنگ در میدان جنگ بتاختند و هم آهنگ طلب کردند و تیر و تیغ بکار بردند و حمله های گران بیاوردند و داد مردانگی بدادند و نشان فرزانگی بگذاشتند و بسیاری از سپاه مخالف را از پای درآوردند تا آخر الامر بدست آنمردم شقی شهید شدند و جانب بهشت گرفتند و بقولی عبد الرحمن بن الارکن و در روایتی عبد الله بن الارکن و برادرش که در خیمه مخصوص ایشان بود بیرون آمدند و همی بگریستند امام حسین علیه السلام فرمود از چه گریه کنید بها از خداوند امید دارم که بخیر و خوبی برخوردار شوید

عرض کرده بودکه فدای بر جان خود نکنیم بلکه برتو گریه کنیم که ترا تنها می بینیم و دشمن از هر سوی بر
تو روی کرده و ما را آن قدرت نیست که شر ایشان را از تو برتابیم فرمود خدای تعالی شما را از جانب من پاداش
نیکو دهد و همانا شما در بهشت همسایه من باشید چون آن دو برادر این سخن بشنیدند حمله کردند و یکی از ایشان بخواند
این شعر که با همین معنی است شروع نمود و مرور کرد این مژده را شنیدم نیزه زدن و جنگ ورزیدن بر من گوارا شد
ای نفس جزع مکن چه همه چیز دستخوش فنا و زوال میشود جز خداوند واحد منان ذوالجود و النعمة رفیع الشان
امید میبندد و آن دیگر حمله ور شد و بار جز خواند و گفت اگر مرا نمیشناسید من پسر آنکس و برادر حسین و حسن هستم چون
پیغمبر جد حسین و حسن است من راضی نشدم از هیچ حادثه باک ندارم و از این خبر رسید که نام یکی از این دو برادر
عبدالله است و در همین روایت است که چون امام حسین علیه السلام قتل او لاد را دید بهر طرف راست و چپ
نگران شده هیچکس را ندید پس منادی کرد ای مسلم بن عقیل ای هلال بن نافع بجلی ای حبیب بن مظاهر ای زهیر بن القین
ای جابر بن عروه ای سواران پهنه دغا ای ابطال عرصه هیجا چیست مرا که شما را ندا میکنم و اجابت نمیکنید
و میخوانم و نمیشنوید مگر خفته اید ای خدای رحمت کن بر حوادث جهان و گرنه ترک شما را بر زمین انگنده در روزگار
جنایت کار شما را برزنت مصیبت دچار ساخت آنگاه استرجاع فرمود و این شعر مشهور را قوم اذا نودوا
لدفع ملمة آخره را قرائت کرد و ازین پیش در ذیل شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری بهمین
مضمون بکلماتی با امام حسین علیه السلام بگذشت جز اینکه در پاره عبارات اندک تغییری داشت

بیان مبارزت و شهادت
مالک بن اوس مالکی علیه الرحمه

ازین پیش شهادت مالک بن انس بن مالک و بیان حال او نگارش رفت و موافق بعضی روایات متعدد من
مالک بن اوس بن مالکی تشنه جنگ شده و آهنگ هم آهنگ نمود و چون شیر شمیده و پلنگ شکار دیده
با تیغ کشیده و دل از دنیا بریده اجازت مبارزت حاصل نمود و بمیدان مقاتلت روی کرد و مردانه بتاخت و
در آن جنگ مردانه بتاخت و چند تن از ابطال رجال را پایمال پهنه فنا و زوال ساخته آنگاه
در راه حضرت سید الشهداء یعنی فی سبیل الله شهید شد علیه الرحمه

بیان مبارزت و شهادت علی بن
مظاهر اسدی علیه الرحمة و الغفران

بروایت ابی مخنف بعد از شهادت ابراهیم بن حصین که ازین پیش مسطور شد علی بن مظاهر اسدی رحمة الله
علیه اجازت بخواست و کار زار بجای آورد و بمیدان نبرد بتاخت و شعری که باین معنی نزدیک است
با رجز بخواند سوگند با خدای که چیست شما را برابر ما که یک تن و گر از شما بودیم شما را در هم شکستم
[illegible]
[illegible] فرزندان شما [illegible]
و چون [illegible] پرداخت چون شیر ژیان و پیل دمان بر لشکر کوفه حمله ور شد و [illegible] در جان

ایشان

ایشان در افکند چندانکه هفتاد تن از اشقیای بدکیش را بدیار اجل دچار ساخت و خویشتن رضوان الله علیه
بروضه رضوان و بهشت جاودان شتافت معلوم باد رجز علی بن مظاهر با رجزی که حبیب بن مظاهر بخواند اندک تفاوتی دارد

بیان مبارزت و شهادت
زیاد بن مصاهر علیه الرحمه

بروایت ناسخ التواریخ و عبدالله بن محمد رضای حسینی علیه الرحمه در جلد دوم جلاء العیون نوشته اند
بعد از شهادت مالک بن انس که ازین پیش مذکور شد زیاد بن مصاهر کندی در اندیشه ادراک سعادت
ابدی و هدایت سرمدی شد و رخصت جنگ بخواست و بمیدان پیکار رهسپار شد و بر لشکر کفار
حمله برد و با تیغ شرربار و نیزه آبدار نه تن را بسقر فرستاد و خود شهید شد

بیان مبارزت و شهادت ابی
عمرو نهشلی رضوان الله علیه

ابو عمرو نهشلی که بعضی او را خثعمی نیز میگویند مردی پرهیزکار و شب زنده دار و نمازگذار و با تقوی بود
عشق شهادت و شوق سعادت بر وی چیره شد و زندگانی جاوید و نیکبختی همیشگی در رضوان یزدان و حور
العین و غلمان را بر اینجهان فانی و ابدان کثیف اختیار فرمود و در حضرت سید الشهداء صلوات الله
و سلامه علیه اجازت مبارزت بخواست و چون بپروانه رخصت بمیدان هیجا شتابان شد شیخ بزرگوار
ابن نما علیه الرحمه گوید از مهران مولای بنی کاهل روایت است که گفت در میدان کارزار کربلا حاضر و ناظر بودم
یکی از اصحاب بزرگوار آن امام ابرار را نگران شدم که آن عرصه وسیع را بر لشکر خصم تنگ کرد جنگی با یلان
و حربی سخت بپای میگذاشت و بهر طرف که با تیغ شرربار خود حمله ور میگشت لشکر کوفه چون گوسفند از
گرگ دیده از وی میرمیدند و او بسوی آنحضرت بر میگشت و رجز میخواند و میگفت بشارت باد و شاد
خرم باش بهدایت و رستگاری همانا امروز بخدمت احمد مختار میرسی و در بهشت برین و بوستان فردوس
با آنحضرت ملاقات بخواهی کرد و بمراتب عالیه و درجات رفیعه و منازل ارجمند برمیشوی مهران میگوید چون
اینکار و گفتار از آن دلیر شیرگیر بدیدم از یکی پرسیدم این جنگجوی دلیر و قهرمان شیرگیر کیست گفتند وی ابو عمرو
نهشلی و بقولی ابو عمرو خثعمی است در این اثنا مطرودی از قبیله بنی اللات از مردم ثعلبه که او را عامر بن نهشل
میخوانیدند بآن بزرگوار هجوم آورد و آن سعادتمند را شهید و سر مبارکش را از تن مطهر جدا نمود رحمة الله علیه

بیان مبارزت و شهادت یحیی
بن کثیر انصاری علیه الغفران

نوشته اند چون حجاج بن مسروق چنانکه مسطور شد بشهادت فائز شد یحیی بن کثیر انصاری را شوق جاودانی ابدی
و سعادت سرمدی در سر افتاد و در حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه سلام براند و با تیغ کشیده
و اجازت میدان بخواست و مرخص گردید و چون شراره نار بمیدان کارزار بشتافت و این شعر را که
قریب باین معنی است قرائت کرد در نفس در سینه ابن سعد و پسرش [illegible] و سواران جز او جماعت

تهاجمش

مهاجرین و انصار که نیزه های آتشبار ایشان در زیر گرد و غبار میدان کارزار از خون کفار رنگ شد تنگ گشت و این همان نیزه هاست که در عهد احمد مختار بخون مردم منافق کفار رنگین گردیده و اینک بخون اینگروه نابکار رنگدار است همانا اینقوم بزه کار برای رضای یزید پلید با حسین علیه السلام خیانت کردند و حوادث روزگار جنگ در آورد و آخر الامر این مردم را جای در آتش جحیم است و امروز ما بشعله شمشیر آتشبار و نیزه شرر آثار آتش آنجهانی را برای اینگروه کافر شعله ور سازیم و اینگونه کار و کردار بر قبیله اوس و مردم خزرج و جوانمردان بنی نجار فرض و واجبست آنگاه بعد از خواندن این اشعار گرد میدان بگشت و کر و فر کرد و از گردان بر آورد و نبردی مردانه و دار و بردی فرزانه نمودار ساخت چندانکه بروایت ابی مخنف پنجاه تن از آن مردم نابکار را بدار البوار رهسپار ساخت و بقولی شمار کشتگانش بچهل تن پیوست آنگاه با نام نیک و روزگار سعید بسعادت شهادت رسید

بیان مبارزت و شهادت عمرو
بن خالد صیداوی علیه الرحمه

بعضی از مورخین شهادت این بزرگوار علیه الرحمه را در زمره اسامی آنان که از اصحاب آنحضرت در دفعه اول متفقاً بجنگ رفتند و مبارزت کردند تا شهید شدند مرقوم داشته اند و پاره در جمله آنانکه تن بتن بمیدان جنگ آهنگ نموده اند مسطور آورده اند و مینویسند عمرو بن خالد صیداوی بحضرت امام حسین صلوات الله علیه تشرف یافته عرض کرد یا اباعبدالله بر آن عزیمت ثابت شده ام که بنعمت شهادت دریابم و با اصحاب و یاران خود که شهید شده اند ملحق گردم زیرا که سخت مکروه میدارم از ایشان تخلف نمایم و ترا از کسان خودت تنها و شهید بنگرم امام حسین علیه السلام فرمود پیشی گیر که ما نیز ساعتی دیگر بتو پیوسته میشویم پس عمرو بن خالد با عزمی ثابت و شوقی کامل روی بمیدان نهاد و جنگ بنمود و آثار شجاعت نمودار و تنی چند از آن مردم فجار را بخاک و خون نگونسار نمود تا آخر الامر بخاک در افتاد و روان پاک را بروشن روانان تابناک بسپرد رحمة الله علیه و موافق روایت بعضی کتب چون آهنگ میدان کرد این شعرها را که قریب باین مضمونست بارجوزه بخواند ای نفس بشارت باد ترا که بحضرت خداوند رحمن میشوی و مژده باد ترا بروح و ریحان و امروز بواسطه اینکار که میکنی احسان و پاداش آنرا در زمان آینده دریابی و مزد ترا قلم تقدیر در لوح محفوظ ثبت کرده و در حضرت یزدان موجود است و هیچ از کشته شدن جزع و ناله مکن چه هر زنده دستخوش فنا و زوال گردد و صبوری کردن بر این مصائب برای ادراک آرزوهاست ای معشر ازد از جماعت بنی قحطان معلوم باد این اشعار از این پیش در ذیل احوال عمرو بن خالد ازدی مسطور شده و آنانکه عمرو بن خالد صیداوی را غیر از ازدی و پسرش خالد جداگانه نوشته اند این اشعار را ننوشته اند والعلم عند الله

بیان مبارزت و شهادت عبدالله بن
ابی عروه غفاری علیه الرحمة والغفران

بروایت صاحب عوالم بعد از شهادت جناب حبیب بن مظهر اسدی رضوان الله علیه عبدالله بن ابی عروه الغفاری بعزم جهاد بیرون آمد و بمیدان جنگ بتاخت و این شعر را بارجوزه بخواند که باین معنی است

جماعت

جماعت بنی غفار میدانند که من در طلب خون ابرار با تیغ هندی و نیزه خطار میکوشم پس جنگ بکرد و داد شجاعت بداد چندانکه بیست مرد از لشکر ابن سعد را بقتل رسانیده خود بدرجه شهادت پیوست و در بعضی کتب مقاتل عبدالله و عبدالرحمن پسرهای عروة بن حراق از قبیله غفاری نوشته اند که بحضرت امام حسین علیه السلام آمدند و آن عرایضی که مذکور شد بنمودند و شعری نوشته اند و ممکن است این هر دو برادر باشند چنانکه دیگران در اینجا مرقوم داشته اند و شاید وی دیگری باشد و در بعضی کتب عبدالله بن عروه را در شمار آنکسان نوشته اند که در دفعه اول مجتمعاً شهید شدند و نیز صاحب عوالم در مقامی دیگر بعد از شهادت عابس بن شبیب علیه الرحمه میفرماید بعد از این قضیه عبدالله و عبدالرحمن غفاریان بخدمت امام علیه السلام بیامدند و عرض کردند بیامدیم تا در حضور مبارکت شهید شویم و گزند دشمن از وجود همایونت برتابیم و مکالماتی در میان ایشان بگذشت که از این پیش مسطور گشت

بیان مبارزت و شهادت جبار بن
حارث و سعد مولای عمرو بن خالد

ابن اثیر در تاریخ کامل میگوید اما صیداوی عمرو بن خالد و جبار بن حارث سلمانی و سعد مولای عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله عائذی بجمله در اول جنگ مقاتلت ورزیدند و چون در میان لشکر ابن سعد اندر شدند آن جماعت حمله کرده با ایشان بتاختند و آنها را از اصحاب و یاران خود جدا کردند چون حضرت ابی الفضل علیه السلام اینحال را بدید حمله آورد و ایشان را از چنگ آن جماعت بیرون آورد و چون دشمنان ایشان با ایشان نزدیک شدند بر آن مردم نابسار تاختت و تاز آوردند و همچنان جنگ بورزیدند تا در اول امر در یک مکان شهید شدند چنانکه از این پیش بعضی مذکور گشتند و ممکن است وی همان حیان بن حارث شهید باشد و برادر بوده اند

بیان شهادت سلیمان غلام
امام حسین صلوات الله علیه

از این پیش بشهادت ده تن غلامان آنحضرت و ذکر اسامی ایشان و دو تن غلام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و غلام ترکی و غلام امام زین العابدین و غلام [illegible] اشارت شد که در اول دفعه با جماعتی از اصحاب کبار شهید شدند و صاحب ینابیع المودة مینویسد بعد از شهادت موسی بن عقیل علیه السلام و احمد بن محمد هاشمی رضوان الله علیه سلیمان غلام امام حسین سلام الله علیه رخصت جهاد بیافت و جماعتی از لشکر ابن سعد را بکشت و از آن پس شهید شد و در این هنگام امام حسین علیه السلام از یمین و یسار نگران شد و هیچکس را نیافت که با دشمنانش جنگ نماید لاجرم سخت بگریست و ندای وا محمداه وا علیاه وا حمزتاه وا جعفراه وا حسناه الی آخر الحدیث برکشید و اینوقت حر بن یزید ریاحی بنصرت آنحضرت مبادرت گرفت چنانکه انشاءالله تعالی مسطور شود و از اینخبر میرسد که حر بن یزید بعد از شهادت اصحاب و بعضی نزدیکان و اقربای آنحضرت و جناب ابی الفضل العباس علیه الرحمه والسلام شهید شده است و با اغلب اخبار منافی است

بیان مبارزت و شهادت اسحق

ابن مالک الاشتر رضی الله عنهما

روایتی که در اسرار الشهاده از قدمای مؤلفین نقل شده است بعد از آنکه حبیب بن مظهر علیه الرحمه بفوز شهادت فائز گشت و امام حسین علیه السلام بروی بگریست و ندا بر کشید که الکس بمبارزت این مردم ملعون مبادرت میجوید پری سعادتمند که او را اسحق بن مالک اشتر میخواندند و برادر ابراهیم بن مالک اشتر بود بجنگ آن جماعت مسارعت گرفت و اینشعر را که باینمعنی است بارجوزه بخواند جان فدای شما باد بطعن نیزه و ضرب شمشیر جلادت کیرید تا آنانکه از میان شما بدولت مجاهدت برخوردار هستند نمودار شوند و با دست و پای دل و جان در یاری مولایم حسین عابد زاهد علیه السلام کوشش کنید زیرا که پدر ما اینگونه وصیت نهاده است که در نصرت فرزند مرتضی علیه السلام کوتاهی نورزیم بعد از قرائت این رجز باهنگ علمداران لشکر بتاخت و سینه ایشان را هدف نیزه همی ساخت تا جماعتی از آن کفار را بکشت و خود برای راحت چندی توقف گرفت یاران امام علیه السلام چون درنگ او را بدیدند او را بر جهاد و جنگ تحریص و بروضه رضوان و جنان جاویدان تشویق همیکردند پس اسحق دیگرباره بر آن قوم حمله ور شد و همی اینشعر را مجددا بر طریق رجز بخواند چه بسیار روزگارهای سخت و دشوار را بدیدی کاش روزی را دریابی که حال هیچگونه اندوه و شایل هیچ نوع غم نباشد ای کسیکه در طلب جهاد بر آمدی از جنگ و مردن چون چنگ در افکندیم مکن چه در میان ما مانند حسین بن علی علیهما السلام شجاعی دلیر و محبوب القلوب هست و بواسطه این وجود مبارک تمامت نفوس ما آرزومند جهاد با کفار است پدر و مادر خود را فدای او کردانیم چون این اشعار را بخواند دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ غران بمیدان تاخت و سواران را پراکنده ساخت و گروهی از دلیران را بخاک انداخت و خود شهید شد و این خبر در کتب اخبار و سیر مذکور نیست لکن بهمان اشارت که در عنوان این فصول کردیم متروک نمیداریم تا اگر مطابق واقع باشد ساقط نشده باشد

بیان مبارزت و شهادت عمر ابن الکلبی علیه الرحمه والغفران

و هم در کتاب مسطور از کتب قدما مذکور است که بعد از شهادت عمیر بن مطاع علیه الرحمه عمر بن الکلبی عرض کرد ای پسر دختر رسولخدا آیا اجازت میدهی که بمبارزت این جماعت بیرون شوم و این عمر مردی بلند بالا و شدید الساعدین و گشاده سینه بود امام حسین علیه السلام فرمود اگر خواهی بیرون شو او را در جمله شجاعان و اقران دلیران میدانستند چون با آن هیبت و عظمت بمیدان کارزار بتاخت ابن سعد فرمان داد تا دو تن سوار از لشکر او بمصاف او بیرون تازند پس دو تن سوار دلیر بجنگ او بیرون شدند و از نام و نسبش بپرسیدند کلبی بر آشفت و گفت ای بر شما هیچکس بجنگ شما بیرون نمیشود مگر اینکه هم آورد شما باشد پس آن دو تن بروی در آویختند در اینحال او را ندائی برزدند که خویشتن را از شر آینده و تن نگاهدار باش کلبی چون شیر تیز چنگ بر آنها بتاخت و یکی را بدو نیمه ساخت و کله دیگری را از هم برشکافت آنگاه بر آن قوم جولانی بزرگ و صولتی عظیم نمودار ساخت و همی بارجوزه بخواند ان تنکرونی فانا ابن الکلبی چنانکه این

ارجوزه

ارجوزه با اندک تفاوتی از این پیش در ذیل حکایت عبد الله بن عمیر مذکور شد و نیز باین ترتیب در ذیل حکایت شهادت وهب بن عبد الله مسطور گشت اگرچه در شمار ابیات و بعضی کلمات آن تفاوت کلی دارد و بعد از بیان این اشعار همیگوید زوجه او در خیام مبارکه نسوان جای داشت عمودی از آهن برگرفت و بیاری پسر بیرون تاخت و بقیه داستان بر آنگونه است که در ذیل احوال شهادت وهب و زوجه او و شهادت آن زن بدست رستم غلام شمر مسطور گردید و پاره اخبارش در قصه دیگران گذشت و الله اعلم

بیان مبارزت و شهادت یزید بن الحصین علیه الرحمه

و نیز در کتاب مزبور مسطور است که از لشکر ابن سعد یزید بن معقل که از جماعت بنی اسد بود بعزم رزم بیرون تاخت از اصحاب حضرت امام حسین صلوات الله علیه یزید بن الحصین بمیدان شتافت پس با هم روی در روی شدند و بمضاربت در آمدند یزید بن الحصین تندی و چالاکی نمود و شمشیری بر یزید بن معقل فرود آورد و لکن کارگر نگشت همچنان بچستی و دلیری دیگرباره تیغ بروی بزد چنانکه مغفرش را بریده و بر سرش فرود شد و مغز سرش را بشکافت و آن مطرود از زین بر زمین زد و روانش باسفل السافلین جای گرفت یزید بن حصین بعد از این دستبرد بجولان در آمد و گرد میدان را جولانگاه توانائی ساخت و چون شیر خشمناک بهر سوی حمله آورد و جماعتی از آنگروه نابکار را بدار البوار رهسپار ساخته بمکان خود باز شد و همی این شعر را که باین معنی است بارجوزه بخواند منم پسر یزید که در میدان جنگ ترسنده و لرزنده و گریزنده نیستم و در حمایت حسین بن علی علیهما السلام با شما نبرد میکنم و دلیرانه کارزار میجویم تا در روز محشر پاداش عمل خود را از خالق اکبر دریابم پس دیگرباره بمیدان جنگ بتاخت و از لشکر ابن سعد قرة بن منقذ العبدی بمبارزتش شتابان گشت و ساعتی با هم بجنگیدند و بسلامت از هم جدا گشتند و چون قدری برآسودند دیگر باره بجنگ همدیگر آهنگ نمودند و با یکدیگر در آویختند و از آن پس هر دو بر زمین افتادند و از پس آنکه چندی کوشش کردند یزید بن حصین چیره شد و بر سینه قرة بن منقذ نشست و دست بشمشیر برد تا سرش را از تن جدا کند پسر منقذ مرگ را مقابل دیده و صدا بر کشیده و یار و یاور طلبید کعب بن جابر ازدی با نیزه آبدار بحمایتش بشتافت و با نیزه بر پشت پسر حصین بزد و ابن عبدی را بینی و بعضی از گوشت صورت قطع نمود چون بیاری کعب اسدی از مرگ برست گفت ای برادر ازدی همانا مرا ممنون نعمتی داشتی که هرگز در حق تو فراموشش نکنم آنوقت کعب بن جابر نزد خواهرش نوره باز شتافت گفت از چه روی بنصرت حسین علیه السلام مبادرت نکردی همانا مرتکب گناهی بزرگ شدی کعب در جواب او شعری بخواند و بازنمود که این مذمت تو در انتقام مؤثر نیست اما طبری در تاریخ خود در بیان این حکایت چنین اشارت نماید که از لشکر عمر بن سعد دو تن از غلامان عبید الله یکی یسار و آن دیگر سالم بیرون آمد و از سپاه امام حسین علیه السلام حبیب بن المطهر و یزید بن الحصین بمیدان شتافتند و هر دو را بکشتند و از این پیش لفظ ایشان و غلام اشارت کردیم میگوید پس مردی بیرون آمد که او را معقل بن یزید میخواندند و از لشکر حسین سلام الله علیه

یزید

یزید بن الحصین بیرون شتافت و مقتل را بگشت دیگری بیرون آمد و بزرگشته شد و سخن طبری در
اینجا باینمقام ختم میشود و مؤید خبر مبارزت یزید بن الحصین رحمة الله علیه است

بیان مبارزت و شهادت
عمیر انصاری علیه الرحمة والمغفرة

و هم در آنکتاب از ابو مخنف مروی است که بعد از آن برادر همین مقتول که او را عمیر الانصاری مینامیدند
آهنگ جنگ کرده در میدان کارزار حمله ور شد و اینشعر را با رجزه بخواند بتحقیق جماعت انصار بدانستند
که من بزودی در حفظ و حمایت اولاد پیغمبر مختار میکوشم و چون جوانمردی که هرگز او را نقص و کمی نبوده
حضرت حسین علیه السلام از خون و مال و اهل و عیال چشم میپوشم آنگاه بر آنگروه مردود حمله ور شد و جمعی
کثیر را بکشت و همی با رجزه گفت ما مردانی از بنی حربان و آن قوم و عشیرت از بزرگان عشایر و اقران هستیم
و آل علی علیه السلام شیعت رحمان و آل حرب شیعت شیطان هستند و این ارجوزه بهمین تقریب در احوال
شهادت عمرو بن قرظه انصاری و شعر اخیرش بعینه در ذیل شهادت مالک بن انس مالکی مسطور گشت
بعد از خواندن اینشعر در حضور مبارک امام حسین سلام الله علیه هر چه سخت تر جنگ بداد و جمعی بسیار
را بجانب بئس الدار بفرستاد آنگاه خویشتن علیه المغفرة بغفران یزدان نائل گشت

بیان مبارزت و شهادت
عبد الله بن عمر کندی رحمة الله علیه

در کتاب مسطور مذکور است بعد از شهادت حنظلة بن سعد الشبامی عبد الله بن عمر کندی بمیدان جنگ بتاخت
و نبردی سخت بکرد و لشکر ابن سعد بروی فزونی گرفتند عبد الله با دل شیر و حدت شمشیر بر آن مردم حمله کرد
و همی اینشعر را که نزدیک باینمعنی است با رجزه بخواند منم از مردم کنده با اصلی عالی و نسبی متعالی و نیزم
شعار را با نیزه جانکاه و نصال جگردوز زدن جوانمردی که هرگز او را ضعف و سستی باشد و حسین علیه السلام را
که با اصلی اصیل و نسلی جلیل است یاری میکنم و بعد از قرائت اینشعر جنگی سخت بپای برد چندانکه بسیاری از آن قوم را بکشت و خود شهید شد

بیان مبارزت و شهادت
رشید علیه الرحمة والغفران

و نیز در کتاب مسطور مذکور است که بعد از شهادت مالک علیه الرحمه شخصی که رشید نام داشت راه شهادت پیش
گرفت و باندیشه شهادت برآمد و بمیدان قتال و نبرد ابطال روی نهاد و چون ضیغم غضبان و پلنگ غران
بر آنگروه حمله برد و نبردی مردانه بپای برد چندانکه بیست تن از آن مردم نکوهیده سرشت را روانه دوزخ
و گلگشت نمود و آخر الامر در موقع مقتل عباس بن امیر المؤمنین سلام الله علیهما او را بکشتند و بروایتی
دیگر هر دو تن شهید شدند و در یک قبر مدفون آمدند و اینخبر با عموم اخبار وارده مخالف است والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت
عمر بن مطیع رحمة الله علیه

چون در اصحاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مقتول و مجروح بسیار شد آنحضرت مردی از انمار خوف
بگذاشت و بعد از آن بروایت صاحب کتاب مسطور از ابو مخنف عمر بن مطیع ساخته میدان حرب و ضرب
گردید و همیگفت و با رجزه بخواند سوگند میخورم که جز در بهشت اندر نشوم چه به پیغمبر و سنت او تصدیق دارم
و در انگیزش پس از مردن و قطع نفس اقرار مینمایم و پیغمبر همانکس باشد که ما را از ظلمت کفر و ضلالت
نجات داد و با پیغمبر و آنکس که قسیم بهشت است محشور میگردم و چون این اشعار را بخواند بر آنقوم حمله برد و
همواره جنگ نمود تا جماعتی را بقتل رسانید و خودش در حضور مبارک امام حسین علیه السلام بفیض
شهادت فایض شد و از این پیش بشهادت عمرو بن مطاع اشارت رفت والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت
مسعود هاشمی رحمة الله علیه

و هم در آنکتاب مسطور است که بعد از شهادت موسی بن عقیل برادر مسلم بن عقیل علیهم الرحمه غلامی که او را مسعود
هاشمی مینامیدند بمبارزت بیرون تاخت و اینشعر را با رجزه بخواند و معنی آن چنین است امروز با جماعت
کفار جنگ میکنم و با تیغی هندی که چون آتش سوزان و برق فروزان است در حمایت حسین پسر پیغمبر مختار
و آل اطهار او قتال میورزم پس از خواندن این ارجوزه بر آنقوم حمله برد و همواره جنگ نمود تا جماعتی را
پایمال مرگ تن آفال ساخت مطرودی از مردم شام و جماعتی از کوفیان در کمین او برآمدند و او را بکشتند
اینوقت امام حسین علیه السلام بر بهره و پای مبارک بایستاد و از یمین و شمال نگران شد هیچکس از ایشانرا ندید
و از دیده مبارک اشک ببارید چندانکه محاسن شریفش تر شد آنگاه ندا برکشید واجداه وااباه واخاه
واعماه واحمزتاه واجعفراه واعقیلاه وارجالاه واقلة ناصراه اگر از ایشان یکتن زنده بودند خود را با یمحال
نمیدیدم بعد از آن فرمود آیا کسی هست که ما اهل بیت را یاری نماید و مسعود هاشمی در کتب اخبار مذکور نیست الا در بعضی
کتب مسعود بن سعد حدادکوفی در زمره شهدا مسطور است ممکن است همان باشد و بواسطه اتصال به بنی هاشم او را هاشمی گویند

بیان مبارزت و شهادت
محمد بن مطاع علیه الرحمه

چنانکه در ناسخ التواریخ از شرح شافیه ابی فراس مسطور است محمد بن مطاع برای مبارزت مبادرت نمود و در حضرت
امام حسین سلام الله علیه سلام بداد و رخصت جهاد بخواست و بمیدان مطاردت و مقاتلت بشتافت و چون شیر
از بند جسته و پیل بند گسسته بر آنگروه بتاخت و همی داد مردی بداد چندانکه سی تن از مردم ابن سعد را از
تیغ و تیر بگذرانید آنگاه بدست مردم کوفه بسعادت شهادت سعید شد ممکن است وی برادر عمرو بن مطاع باشد

بیان مبارزت و شهادت
حنظله علیه الرحمة والرضوان

از این پیش بشهادت حنظلة بن سعد عجلی و حنظلة بن عمرو شیبانی اشارت رفت لکن صاحب ینابیع المودة که
از ابو مخنف ناقل است میگوید حنظله بمبارزت بتاخت و اینشعر را که باینمعنی است قرائت کرد ای سپر زدن

اقوام از حیثیت حسب و نژاد تا چند بر ما فرو زید از بهر ما آتش فتنه و عناد در اهمانا شما پست‌ترین تمام مردمان هستید خدای از بهر شما اولادی و نسلی باقی نگذارد و بعد از خواندن این شعر بقتال در آمد و همی جنگ بداد تا شصت تن سوار از آن جماعت بکشت و خویشتن علیه الرحمه شهید شد صاحب ناسخ از حسب و نسب او نام نبرده و کلمات و اشعار او نیز با حنظلة بن سعد و حنظلة بن عمرو یکسان نیست از این روی ممکن است این حنظله جز ایشان باشد و راقم حروف برای اینکه از اسامی شهداء علیهم السلام چیزی نانوشته نماند بنگارش این داستان نیز اشارت نمود

بیان مبارزت و شهادت
خباب بن الارت الانصاری

چنانکه اعثم کوفی در تاریخ الفتوح خود مینویسد بعد از شهادت هلال بن نافع رضوان الله علیه خباب بن ارت انصاری را اندیشه یاری فرزند رسول باری بر سر افتاد و چون شیر دلیر و اژدر پر ستیز بر آن قوم بتاخت و ساعتی با ایشان بکشت از ایشان بکشت تا بدست ایشان کشته شد

حکایت ضحاک بن عبدالله
با امام حسین سلام الله علیه

ابن اثیر در تاریخ کامل خود نوشته است چون عابس بن شبیب علیه الرحمه شهید شد ضحاک بن عبدالله مشرقی بخدمت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای پسر رسولخدای نیک میدانم که من در خدمتت تو معروض داشتم که از بهر تو قتال میدهم کاهی مقاتلی بنگرم و چون مقاتلی نه بینم آیا در انصراف جستن از خدمت تو بحل هستم امام حسین فرمود راست گفتی اما چگونه نجات توانی یافت یعنی از چنگ این دشمنان توانی رست اگر بر اینکار قدرت یابی بحل هستی ضحاک میگوید بجانب اسب خود که در آن هنگام نگران شدم مرکبهای یاران ما را پی میکنند در چادری پنهان کرده بودم برفتم و در آنوقت پیاده قتال میدادم و دو نفر را بکشتم و دست دیگری را قطع نمودم و مرا از آنحضرت امام حسین علیه السلام تشرف میجستم بالجمله میگوید بآن خیمه برفتم و اسب خود را بیرون آوردم و بر آن برنشستم و بر طرف عرض آنقوم حمله ور شدم راه بر من برگشادند و پانزده مرد از دنبالم بتاختند ایشان را از بر بگذاشتم و بسلامت برفتم

بیان مبارزت و شهادت
شوذان مولای شاکر

بروایت صاحب عوالم بعد از شهادت حنظلة بن سعد شبامی سودان مولای شاکر برای کسب فوز شهادت حاضر و در خدمت ابیعبدالله الحسین سلام الله علیه واقف شد و عرض کرد السلام علیک یا اباعبدالله و رحمة الله و برکاته ترا بخدای میسپارم پس رخصت جهاد حاصل کرده بمیدان قتال و جدال روی نهاد و همی جنگ نمود تا بفوز شهادت رسید و از این پیش بشهادت شوذب غلام عابس بن ابی شبیب شاکری علیه الرحمه اشارت رفت ممکن است شوذان همان شوذب باشد لکن از خبر صاحب عوالم چنان [illegible]

مفهوم میشود که دو تن یکی نیست از این روی علیحده مسطور شد چنانکه در اکثر کتب نوشته‌اند شوذب غلام برید بن شغار همدانی بطلب اجازه جهاد

بیان شهادت فیروزان غلام
عبدالله ابن امام حسن علیه السلام

احوال فیروزان غلام عبدالله بن امام حسن صلوات الله علیه در ذیل شهادت جناب عبدالله علیه السلام انشاءالله تعالی مسطور میشود و در این مقام برای اینکه در بیان اسامی آن جماعت شهداء رضوان الله علیهم که غیر از جماعت بنی هاشم هستند از درج ساقط نشود اشارت شد

بیان ترتیبی که در اسامی شهدای غیر از بنی
هاشم در بعضی کتب نوشته‌اند

اگرچه در آن چند ساعت روز عالم‌سوز عاشورا نمیتوان تصریح نمود که این شهدای بزرگوار از روی ترتیب مشخص بمبارزت بشتافته‌اند و شهادت یافته‌اند زیرا که مدت کافی نیست و آن لشکر چنانکه این مجال با ایشان میداده‌اند لکن مرحوم آقا میرزا محمد تنکابنی که فاضلی دقیق و عالمی با تحقیق است در کتاب خود اکمل المصائب این ترتیب را شرح داده است لاجرم در اینجا مسطور میآید اول حر بن یزید ریاحی دوم عبدالله بن عمیر سوم عمرو بن خالد ازدی چهارم پسرش خالد بن عمرو پنجم سعد بن حنظله تمیمی ششم عمیر بن عبدالله مذحجی هفتم حبیب بن مظهر هشتم زهیر بن قین بجلی نهم سعید بن عبدالله حنفی دهم عبدالرحمن بن عبدالله یزنی یازدهم عمرو بن قرظه انصاری دوازدهم عبدالله بن خالد صیداوی سیزدهم حنظلة بن سعد شبامی چهاردهم سوید بن عمرو بن ابی مطاع پانزدهم یحیی بن سلیم مازنی شانزدهم مالک بن انس مالکی که بعضی او را انس بن حارث کاهلی دانسته‌اند هفدهم عمرو بن مطاع جعفی هیجدهم حجاج بن مسروق مؤذن حضرت امام حسین علیه السلام نوزدهم ابراهیم بن حصین بیستم معلی بن معلا بیست و یکم طرماح بن عدی بیست و دوم معلی بن حنظله غفاری بیست و سوم مالک بن داود بیست و چهارم جنادة بن حارث انصاری بیست و پنجم عمرو بن جناده بیست و ششم عابس بن شبیب شاکری بیست و هفتم عبدالله غفاری بیست و هشتم عبدالرحمن غفاری بیست و نهم برید بن زیاد شعثاء سی ام یزید بن مهاجر سی و یکم سیف بن ابی الحارث بن سریع سی و دوم مالک بن عبدالله بن سریع که هر دو تن جابری بودند که بطنی است از قبیله بنی همدان و در کتاب تذکرة الائمه مسطور است که عدد اصحاب و اسامی لشکر سعادت فرجام آنحضرت را بعضی از علما افزون از هفتاد و دو تن مذکور داشته‌اند و آنچه مشهور است اینست که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از برادران و عم‌زادگان و هفت نفر از غلامان بوده‌اند و از این جمله سوای حر بن یزید ریاحی و پسرش علی هستند که هفتاد و چهار نفر میشوند و ترتیب اسامی ایشان از قرار جنگ و رزیدن ایشان از اینقرار است اول حر و پسرش علی بعد از آن زهیر بن حسان اسدی و دیگر عمرو دو غلام حر و دیگر عبدالله بن عمرو کلبی و دیگر بریر بن حصین همدانی و دیگر وهب بن عبدالله مذحجی و دیگر ریح بن عبدالله هلالی و دیگر جریر آزاد کرده ابوذر غفاری و دیگر عابس بن ... و دیگر حجاج بن مسروق مؤذن امام علیه السلام و دیگر حارث بن سریع و دیگر مالک بن عبدالله و دیگر

مسلم بن عوسجه و پسراو و دیگر هلال بن رافع بجلی و دیگر عبدالرحمن بن عبدالله یزنی و دیگر یحیی بن سلیم مازنی و دیگر
عتبة الله و عبدالرحمن بن عروه غفاری و دیگر مالک بن انس کاهلی و دیگر زیاد بن مهاجر کندی و دیگر هلال بن
حجاج و دیگر نافع بن هلال بن مالک و دیگر عمرو بن مطاع جعفی و دیگر قیس بن منبه و برادرانی عقبه و دیگر حبیب
بن مظهر علیه الرحمه و دیگر هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و دیگر معقل غلام امام زین العابدین علیه السلام و دیگر
حنظلة بن سعد شبامی و دیگر یزید بن زیاد شعثی و دیگر زهیر بن قین بجلی و دیگر سعید بن عبدالله حنفی و دیگر
جنادة بن حارث و عمرو بن جناده و دیگر قرة بن ابی قره غفاری و دیگر محمد بن مقداد کندی و دیگر عبدالله
ابودجانه انصاری و دیگر قیس بن ربیع و دیگر اشعث بن سعد و دیگر عمرو بن قرظه و دیگر ابوثمامه صایدی
و بتولی صیداوی و دیگر عطیة بن دجانه و دیگر محمد بن انس و دیگر فروزان غلام عبدالله بن امام حسن
علیه السلام و دیگر شوذب غلام عابس و دیگر عبدالله بن عروه غفاری و دیگر زیاد بن شعثاء و دیگر سیف
بن حارث و دیگر ابوعمرو نهشلی و در بعضی کتب مقاتل نیز چنانکه اشارت رفت بصورتهای دیگر نوشته‌اند
و در نگارش اسامی اختلاف ورزیده اند لکن نه آنست که منظور ایشان بالصراحه تعیین ترتیبی معین باشد
بلکه مقصود ایشان بیان اسامی شهیدان عرصه کربلا علیهم السلام است و اگر ترتیبی را منظور داشته‌اند از
روی تصریح است بلکه از راه تقریب است چه اگر حالیا نگارش میرفت این چند اختلاف نیز رفت

بیان کلیه اسامی شهدای کربلا غیر از
جماعت بنی هاشم که استنباط شده است

اسامی این شهدای عالیمقدار را آنچه این بنده بیمقدار عباسقلی سپهر وزیر تألیفات در اوقات تفحص خود در
کتب مقاتل و اخبار از نظر بگذرانیده است در اینمقام بمقام ارتسام میرساند تا از قلم ساقط نشده باشند
و در اینموقع بصراحت و عدم صراحت آن حکم نمیتوان کرد چه تواند بود آنچه را بایقین بدانیم چنان نباشد
و آنچه را دستخوش ظن و گمان کرده ایم صریح و صحیح باشد و علم بحقیقت آن جز در حضرت علام الغیوب و راسخین
فی العلم نیست در اینصورت چگونه توان علم و استقرای خود را سند خواند و بسلیقت و انتقاد و اختیار خود
مطمئن و جسور گشت بالجمله آنچه استنباط شده باین نحو است جناب مسلم بن عقیل علیه السلام محمد بن مسلم بن
عقیل ابراهیم بن مسلم بن عقیل هانی بن عروه عبدالله بن یقطر رسول آنحضرت قیس بن مسهر صیداوی
نعیم بن عجلان عمران بن کعب بن الحارث الاشجعی حنظلة بن عمرو شیبانی قاسط بن زهیر تغلبی عمرو بن خالد
الصیداوی کنانة بن عتیق عمرو بن شبعه ضرغامة بن مالک عامر بن مسلم حجازی سیف بن مالک النمیری
عبدالرحمن الارحبی الکندی عبدالله الارحبی الکدری که هر دو برادر بودند مجمع بن عبدالله العائذی حیان
بن الحارث عمرو بن عبدالله الجندعی حلاس بن عمر الراسبی سوار بن ابی عمیر الفهمی عمار بن ابی سلامة الدالانی
نعمان بن عمر الراسبی زاهر بن عمرو مولی عمرو بن الحمق جبلة بن علی شبانی مسعود بن الحجاج حجاج پدر مسعود
عبدالله بن عروه الغفاری زهیر بن بشر الخثعمی عمار بن حسان عبدالله بن عمیر مسلم بن کثیر زهیر بن سلیم
عبدالله و عبیدالله بن یزید القیسی البصری سعد مولای عمرو بن خالد سعد غلام امیرالمؤمنین علیه
السلام

السلام نصر غلام قارب غلام منجح غلام محمد بن مقداد غلام عبدالرحمن بن ابی دجانه غلام قیس بن ربیع
غلام اشعث بن سعد غلام عقبه غلام غلام ترکی جون غلام ابی ذر حر بن یزید ریاحی مصعب برادر حر علی بن
حر قره غلام حر زهیر بن حسان اسدی بریر بن خضیر وهب بن عبدالله کلبی وهب بن وهب مادر وهب
عمرو بن خالد ازدی خالد بن عمرو بن خالد ازدی سعد بن حنظله تمیمی عمرو بن عبدالله مذحجی حماد بن انس وقاص
بن مالک شریح بن عبید مسلم بن عوسجه اسدی عبدالله پسر مسلم بن عوسجه نافع بن هلال بجلی هلال بن حجاج هلال
بن نافع نافع بن هلال عبدالرحمن بن عبدالله یزنی سعید بن عبدالله ضحاک بن عبدالله خزیمة بن عمرو کوفی
عبدالله بن ثبیت عبدالله بن ثبیت عیسی عمرو بن ضبیعه عقبة بن سمعان وقاص بن عبد هند بن ابی مسند
سیاح صاحب کشکول آب ظهیر بن بشیر بجلی یحیی بن سلیم مازنی عبدالرحمن بن عروه غفاری مالک بن انس
بن مالک عمرو بن مطاع جعفی سوید بن عمرو قیس بن منبه هاشم بن عتبة بن ابی وقاص فضل بن علی علیه السلام
شهادت نه تن از اصحاب حبیب بن مظهر زهیر بن القین مره غلام ابی ذر جوین ابی مالک غلام ابی نصر یزید بن
مهاجر جعفی ابی الشعثاء کندی انیس بن معقل اصبحی شوذب غلام عابس عابس بن ابی شبیب شاکری
حجاج بن مسروق مؤذن امام علیه السلام مبارک غلام حجاج سیف بن حارث بن سریع مالک بن عبدالله
بن سریع حنظلة بن سعد عجلی سعید بن الحنفی جناده بن حارث دجانه عبدالله عمرو بن قرظه ابراهیم بن حصین
المعلی بن المعلی طرماح بن عدی بن حاتم معلی بن حنظله غفاری جابر بن عروه غفاری مالک بن داود جوانی
پدر کشته مالک بن اوس مالکی علی بن مظاهر اسدی زیاد بن مصاهر ابوعمرو نهشلی یحیی بن کثیر جابر بن حارث
سلیمان غلام امام حسین علیه السلام اسحق بن مالک الاشتر عمر بن الکلبی یزید بن الحصین عمیر انصاری عبدالله
بن عمر کندی رشید علیه الرحمه عمر بن مطیع مسعود هاشمی محمد بن مطاع حنظله علیه الرحمه خباب بن الارت
الانصاری شوذان مولای شاکر فیروزان غلام عبدالله بن حسن صلوات الله علیه ابوثمامه صیداوی اسد
بن ابی دجانه ابوالصمصام طائی اسلم بن کثیر ازدی ابوعمار بن ابی سلامه انس بن کاهل اسدی ابراهیم
بن مسلم بن عقیل بدر بن رقیط دو پسر بدر بن رقیط بدر بن معقل اصبحی بحیر بن سلیمان ربانی بشر بن عمرو حضرمی جندب
بن حجر خولانی حنظلة بن سعد شبامی حارث بن عروه حوی بن مالک حجاج بن سعید سعدی حارث بن سریع
زهیر بن قیس بجلی زهیر بن سلیمان زیاد بن مظاهر اسدی زهیر بن عمیر انصاری زیاد بن مهاجر زیاد بن شعثاء
سلیمان بن سلمان ازدی سلیمان سفیر بصره سلیمان بن عون حضرمی سالم مولی عامر بن مسلم سعید غلام عمرو بن خالد
سیف شریح بن عبدالله صاحب نصرانی ظاهر غلام عمرو خزاعی ظهیر بن حسان اسدی عبدالله بن سعود
بن حجاج عبدالله بن سمعان عقبة بن وداد عمرو بن ابی کعب عامر بن مالک عمرو بن احدوث حضرمی عبدالرحمن ال
مازنی عمرو بن کناد عمرو عمرو بن جندب حضرمی عمر بن عبدالله صیداوی عبدالرحمن بن عمیر کلبی عبدالله
مشهور به تیم اسدی عبدالله غفاری عبدالرحمن غفاری عبدالله بن خالد صیداوی عبدالله بن عمیر
کلبی عامر بن عباس عبدالله عبیدالله بن زید قیسی غیلان بن عبدالرحمن قیس بن عبدالله همدانی قعنب
بن عمرو نمری قاسم بن حبیب قارب غلام امام علیه السلام کرش بن زهیر تغلبی محمد بن انس مرادی

محمد

محمد بن بشیر حضرمی مسعود بن سعد حداد کوفی مسلم بن کناد منیع بن زیاد معقل غلام حضرت سجاد یزید بن زیاد
شعثائی مکشوف باد این اسامی بدینصورت در کتب مقاتل مسطور است و البته پاره از آن مکررات
بمعنی که در هر نسخه بیک عنوانی و صورتی مرقوم داشته اند چنانکه مثلاً غلام ترکی آنحضرت را بعضی همان بلفظ غلام
و بعضی قارب غلام ترک و بعضی قارب با غین معجمه نگاشته اند و اینجا بیکی از دو بیرون ... و همچنین درباره اسامی
دیگر همین طریق رفته اند چنانکه بر اشخاص خبیر با فطانت پوشیده نیست لکن چون نتوان بصراحت حکم نمود که از
این جمله اسامی مختلفه کدام یک اصح است لاجرم بجملگی اشارت شد تا هیچیک از قلم در نیفتاده باشد
والبته بر اشخاص بصیر که متحمل زحمت بسیار و تفحص در کتب تواریخ و ادعیه و لغات و اخبار نمایند
و اجتهاد کامل بورزند آنچه اصح بنظر آید مکشوف میشود

بیان اسامی این شهدای بزرگوار
علیهم التحیه بترتیب حروف تهجی

اکنون که از نگارش این اسامی باندازه وسع و استطاعت خود برآمدیم اینجمله را بترتیب حروف تهجی مذکور
میداریم تا اگر مطالعه کنندگان این کتاب ابیکی از آنجمله حاجت افتد سهل باشد ابراهیم بن حصین ابراهیم
بن مسلم ابو ثمامه صیداوی ابو الشعثام طائی ابو الشعثاء کندی ابو عمرو نهشلی ابو عماره بن ابی سلامه اسحق
بن مالک الاشتر اسلم بن کثیر ازدی اسعد بن ابی دجانه انس بن کاهل اسدی انیس بن معقل اصبحی اشعث بن
سعد غلام بریر بن حضیر بدر بن رقیط و پسر بدر بن رقیط بدر بن معقل اصبحی بحیر بن سلیمان ربانی بشر بن عمرو
حضرمی جندب بن حجر خولانی جون آزاد کرده ابوذر جابر بن عروه غفاری جنادة بن حارث انصاری جبله
بن علی شیبانی جوین بن ابی مالک غلام ابی نصر جوانی پدر کشته جنادة بن حارث حبیب بن مظاهر اسدی حجاج
بن مسروق مؤذن حارث بن عروه حارث بن سریع حره غلام حر بن یزید ریاحی حجاج بن سعید سعدی حماد بن
انس حجاج بن مسعود حلاس بن عمرو الراسبی حنظله بن سعد شبامی حنظله بن سعد عجلی حنظله علیه الرحمه حوی بن مالک
حیان بن حارث خباب بن الارت الانصاری خالد بن عمرو خزیمة بن عمرو کوفی رشید علیه الرحمه زهیر بن قین
بجلی زهیر بن بشر زهیر بن سلیمان زهیر بن سلیم زهیر بن حسان زهیر بن بشر خثعمی زهیر بن عمیر انصاری زاهر بن عمرو
زیاد بن مظاهر اسدی زیاد بن مهاجر زیاد بن شعثاء زیاد بن مصاهر سالم مولی عامر بن مسلم سیاح صاحب کوکل
آب سالم مولا بنی المدینه الکلبی سعد غلام امیرالمؤمنین سعد مولای عمرو بن خالد سعید بن حنظله تمیمی سعید بن
عبدالله سعید بن الحنفی سلیمان غلام امام علیه السلام سلیمان بن سلمان ازدی سلیمان سفیر بصره سوار بن نمر
همدانی سوید بن عمرو سلیمان بن عون حضرمی سیف بن ابی الحارث سیف بن مالک نمیری شریح بن عبدالله
شوذب غلام عابس شوذان مولای شاکری شریح بن عبید شبیب بن حارث بن سریع صاحب افرائی ضرغامة
بن مالک ضحاک بن عبدالله طرماح بن عدی طاهر و بقولی زاهر غلام عمرو خزاعی ظهیر بن حسان اسدی ظهیر
بن نمیر بجلی عبدالله بن ابی عروه غفاری عمرو بن الکلبی عبدالله بن عمر کندی عبدالله بن زید بصری عبیدالله
بن زید بصری عمرو بن مشعبه عبدالله الارحبی الکدری علی بن حر ریاحی عمرو بن خالد عمر بن عبدالله جندعی

عبد

عبدالله بن مسلم بن عوسجه عبدالله بن مسعود بن حجاج عمرو بن قرظه انصاری عبدالله بن یقطر سفیر کوفه عبدالله
بن سمعان عطیه بن وحاد عمرو بن ابی کعب عامر بن مالک عمرو بن جندب حضرمی عبدالرحمن مازنی عمرو بن
کناد عمرو علیه الرحمه عمرو بن عبدالله جندعی عمرو بن جندب حضرمی عمر بن عبدالله صیداوی عامر بن مسلم
الحارثی عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی عبدالرحمن بن عمیر کلبی عمار بن حسان عمرو بن ابی مطاع جعفی علی بن
مظاهر اسدی عبدالله مشهور به تیم اسدی عمرو بن جناده انصاری عبدالرحمن بن عروه غفاری عابس
بن شبیب شاکری عبدالله غفاری عبدالرحمن غفاری عمرو بن خالد صیداوی عبدالرحمن بن عبدالله یزنی
عبدالله بن عمران بن کعب بن الحارث الاشجعی عمار بن ابی سلامه الدالانی عبدالله بن عمیر عبدالرحمن عتبة الله
بن مثبت عبدالله بن مثبت قیسی عمرو بن ضبیعه عقبة بن سمعان عظمه غلام علیه الرحمه عمرو بن خالد ازدی
عمرو بن مطیع عمیر انصاری عبیدالله بن یزید قیسی غیلان بن عبدالرحمن غلام ترکی غارب غلام حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فضل بن علی بن ابیطالب علیه السلام فیروزان غلام عبدالله پسر امام حسن علیهما
السلام قاسم بن الحسین علیه السلام قره و بقولی عروه غلام حر ریاحی قرة بن ابی قره غفاری قیس بن عبدالله
همدانی قعنب بن عمرو نمری قاسط بن زهیر تغلبی قاسم بن حبیب ازدی قارب غلام آنحضرت علیه السلام قیس
بن مصهر قیس بن ربیع غلام قیس بن منبه کرش بن زهیر تغلبی کنانة بن عتیق محمد بن انس مرادی مسلم بن
عقیل علیه السلام محمد بن مسلم بن عقیل مسلم بن عوسجه محمد بن بشیر حضرمی مسعود بن حجاج مالک بن اوس محمد بن
عابس محمد بن عباس معلی بن معلی الغفاری معلی بن حنظله غفاری مالک بن داود محمد بن مقداد کندی غلام مالک بن
عبدالله مسلم بن کثیر مادر وهب مالک بن انس مبارک غلام حجاج محمد بن مطاع مسعود هاشمی مصعب برادر حر
مسعود بن سعد حداد کوفی منجح غلام امام حسن علیه السلام مجمع بن عبدالله عائذی مسلم بن کناد منیع بن زیاد
معقل غلام حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مولای عمرو بن الحمق نافع بن هلال نعمان بن عمرو الراسبی
نعیم بن عجلان انصاری نصر غلام نافع بن هلال بجلی وهب بن عبدالله کلبی وهب بن وهب وقاص بن
مالک وقاص بن جلید هند بن ابی هند هاشم بن عتبه هلال بن نافع بجلی هانی بن عروه هلال بن حجاج یحیی بن
کثیر رحمه الله یحیی بن سلیم مازنی یزید بن حصین همدانی مشرقی قاری یزید بن زیاد شعثاء یزید بن مهاجر علیهم الرحمه
والرضوان همانا شماره این اسامی شریفه از دویست تن افزون است با اینکه شهدای بنی هاشم علیهم
السلام جزاین جمله هستند و بنا بر این اخبار و ناقلین آثار که در کتب تواریخ و سیر و احادیث و سمر
نظرها و بر کتب مقاتل و آثار گذرها دارند معلوم میشود که تاکنون در هیچیک از کتبی که باین قضیه هایله
راجع است اینچند اسامی مسطور و مذکور نیست و با اینکه این بنده حقیر را در جمله این تألیف دستم تعیین
و شریکی مینت مکشوف میافتد که مقدار زحمت این استقرار و استیعاب تا بچه پایه است و جز برکت حضرت
سیدالشهدا ارواحنا فداه بجا نماند لهذا هیچ چیز اسباب حصول انکار نتواند بود و اگر از اینجمله اسامی
بعضی مکرر باشد نیز میتوان با آنچه از امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که گفته دو چهل و
پنج تن بوده اند تطبیق نمود و نیز پاره روایات که افزون از اینجمله نیز رسیده موافقت نماید
و ممکن

و ممکن است هفتاد و دو تن که در اغلب روایات وارد است راجع بخواص شهداء عظام باشد

بیان شهادت شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم اجمعین و برکاته

اکنون که از اسامی شهدای صحرای کربلا که از اصحاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیهم فراغت افتاد شروع بنگارش شهدای بنی هاشم مینمائیم و ضمنا مکشوف میداریم که مطالعه نمایندگان این کتاب را چنان در خاطر خطور نکند که در این مدت چند ساعت روز عاشورا چگونه امکان دارد که این جماعت شهداء سلام الله علیهم تن بتن بمیدان مبارزت شوند و ارجوزه و اشعار قرائت نمایند و هر یک مدتی جنگ کنند تا شهید شوند و حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بر بالین ایشان حاضر شود و وداع فرماید و چند پاره شده ایشان را بمحل خود نقل فرماید همانا این اصحاب بزرگوار در اول حمله متجاوز از پنجاه نفر شهید شدند و بقیه ایشان چون آنحال از دحام و اقتحام سپاه مخالف را نگران شدند خواهش کردند که هر یک بمیدان اندر آیند جمعی کثیر بمقاتلت ایشان نشتابند بلکه بقانون مبارزت بین اثنین کار کنند تا شرط بر آن رفته بود که در آن میدان پهناور از فرسان از یکنفر بجولان اندر نشود و مقاتلت ندهد مگر ممکن نیست مثلا پنج تن بجنگ آهنگ نمایند و هر یک علیحده در یک نقطه از آن عرصه آوردگاه ندای هل من مبارز برکشد و از لشکر ابن سعد بعدد هر مبارزی یکنفر یا دو نفر بیرون آید و جنگ نماید فرضا در یکساعت داد پنج نفر از اصحاب آنحضرت در میدان مبارزت با هم آورد خود جنگ نمایند و شهید شوند و در حکم آن باشند که تن بتن بمیدان جنگ بیامده اند و لشکر مخالف نیز در حکم آن باشد که با مبارز خود از در جام نورزیده اند و حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه هم با سعادت اصحاب خود اجساد ایشانرا در محل خود در آورده باشد و نظر بکلالت و عظمت آنحضرت صلوات الله علیه نسبت این ملاطفت و عنایت بخود آنحضرت انحصار یافته باشد

بیان تعداد اسامی شهدای بنی هاشم سلام الله و برکاته علیهم

در اغلب کتب نوشته اند چون پنجاه و سه نفر از اصحاب آنحضرت علیه السلام شهید شدند و بیرون از اقارب و اهل بیت آنحضرت کسی باقی نمانده خود آنحضرت آهنگ مبارزت نمود اما معلوم نداشته اند که این پنجاه و سه نفر سوای آنکسانی هستند که در حمله اول شهید شدند یا با آن جماعت جدا هستند لکن چون مکشوف میافتد که سوای ایشان بوده اند زیرا که بعد از آنکه مینویسند پنجاه نفر یا بیشتر در اول حمله شهید شدند آنوقت جمعی را بنام و نشان مذکور میدارند که تن بتن بمیدان تاختند و قتال دادند تا شهید شدند و آنگاه اقارب آنحضرت مشتمل است بر بنی اعمام و برادران و برادرزادگان و پسران آنحضرت بلکه خواهرزادگان آنحضرت سلام الله علیهم و در کتب مسطور است که چون اصحاب آنحضرت شهید شدند جز اهل بیت بزرگوارش و ایشان اولاد علی علیه السلام و جعفر طیار و اولاد عقیل و اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام و اولاد امام حسین صلوات الله علیهم کسی بر جای نماند این جماعت جلالت آیت در یکجای فراهم شدند و آماده شهادت گردیدند و پاره با پاره وداع فرمودند و مقصود از اولاد

عقیل

عقیل که یاد کرده شد اعم از اولاد صلبی عقیل و نوادگان اوست چنانکه خود صاحب بحار میفرماید اول کسیکه از اهل بیت بمبارزت مبادرت گرفت عبدالله بن مسلم بن عقیل بود و از اینجا معلوم میشود که مراد مجلسی اعلی الله مقامه از لفظ اولاد اعم از احفاد است و در عدد شهدای اهل بیت علیهم السلام اختلاف بسیار است ابن شهرآشوب و صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب گفته اند عقیدت بیشتر رواة بر آنست که ایشان بیست و هفت نفر بوده اند هفت تن از بنی عقیل باین ترتیب جناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهید گردید و جعفر و عبدالرحمن پسران عقیل و محمد بن مسلم و عبدالله بن مسلم و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل علیهم الرحمة و ابن شهرآشوب عون و محمد پسران عقیل را بر ایشان بیفزوده و سه نفر از اولاد جعفر بن ابیطالب بدینصورت بودند محمد بن عبدالله بن جعفر و عون الاکبر بن عبدالله و عبیدالله بن عبدالله و از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه تن بودند حسین و عباس علیهما السلام و بعضی گفته اند محمد بن عباس نیز شهید گردید و دیگر عمر بن علی و دیگر عثمان بن علی و دیگر جعفر بن علی و دیگر ابراهیم بن علی و دیگر عبدالله بن علی اصغر و دیگر ابوبکر را گویند قتل او محل شک است و بعضی کتابی او فضل را اندکره داشته اند و بعضی عباس الاصغر بن علی را نیز از جمله شهدا نوشته اند و در تاریخ الخمیس میگوید از برادران آنحضرت علی اصغر و محمد و عتیق و عباس اکبر و برادرزاده آنحضرت قاسم بن حسن و از اولاد عم آنحضرت محمد و عون پسران عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بن عبدالمطلب و دو پسران وی عبدالله و عبدالرحمن شهید شدند و چهار نفر از اولاد امجاد امام حسن مجتبی علیه السلام بودند یکی ابوبکر دوم عبدالله سیم قاسم و بعضی بشر را مذکور داشته اند و بعضی عمر را نوشته اند و او کودک بود و شیخ فخرالدین طریحی و بعضی از مصنفین عظام احمد بن حسن را نیز یاد کرده است و اولاد امام حسین علیه السلام را گویند نه نفر بوده اند علی اکبر و ابراهیم و عبدالله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر و زید علیهم السلام و صاحب مناقب جز علی و عبدالله را یاد نکرده است و محمد بن ابیطالب حمزه و ابراهیم و زید و عمر را مذکور نداشته است و ابن شهرآشوب گوید گفته اند محمد اصغر پسر امیرالمؤمنین علیه السلام چون مریض بود مقتول نگشت و گوید بعضی گفته اند مردی از بنی دارم تیری بیفکند و او را بکشت و ابوالفرج میگوید که جمله آن کسانیکه از اولاد ابیطالب در کربلا شهید شدند سوای آنانکه در آنها اختلاف شده است بیست و دو نفر بوده اند و ابن نما گوید راویان خبر گفته اند که ما هر وقت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه یاد میکردیم میفرمود هفده تن مقتول شدند که همه در بطن فاطمه شرکت کرده اند یعنی فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام و شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب مصباح از عبدالله بن سنان خبری مذکور میدارد که حضرت صادق علیه السلام فرمود سی نفر از عشیرت ما بخاک افتاده بودند که قتل ایشان بر پیغمبر گران بود و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنیا بودی البته عزای ایشان میگرفتی و از حسن بصری منقول است که شانزده نفر با حسین علیه السلام شهید شدند که از بهر ایشان در روی زمین شبیه و مانندی نبود و در طریق دیگر از حسن بصری هفده نفر مذکور است و در زیارتی که از حضرت صاحب الزمان منقول است شانزده تن مسطور و مروی است و در روایتی گوید زبان بن

شبیب

منیب از حضرت امام رضا سلام الله علیه مذکور داشته اینست که فرمود با امام حسین هیجده تن از مرد شهید شدند
که در روی زمین مانندی از برای ایشان نبوده و در تذکرة الائمه مینویسد مشهور اینست که برادران و عمزادگان
آنحضرت پانزده نفر بوده‌اند و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب مینویسد حسن بن الحسین را که هنگامیکه دستش
در حرب قطع شده اسیر گردیده از شهید بشمار نیاورده که اولاد امام حسین علیه السلام را ده تن نیز دانسته‌اند
یعنی پسرهای آنحضرت را و دمیری در حیات الحیوان میگوید هیجده مرد از اهل بیت آنحضرت در خدمت آنحضرت
بیامدند و شهید شدند یافعی در مرآة الجنان میگوید دو پسر آنحضرت علی اکبر و عبدالله شهید و برادرانش جعفر
و محمد و عتیق و عباس کبیر و برادرزاده‌اش قاسم بن الحسن و اولاد عمش محمد و عون هر دو پسر عبدالله
بن جعفر بن ابیطالب بودند و نیز دو پسرش عبدالله و عبدالرحمن شهید شدند و نیز میگوید هشتاد و دو تن از اصحاب
آنحضرت در میدان مبارزت کشته گشتند و نیز گوید گفته‌اند هفده تن از اولاد فاطمه یعنی فاطمه بنت اسد علیها السلام
شهید شدند و نیز بخبر حسن بصری که مسطور شد اشارت نماید و همچنین میگوید بعضی گفته‌اند که بیست و سه
مرد از اهل بیت حسین بن علی علیهما السلام در کربلا شهید شدند و ان شاء الله تعالی بعد از بیان شهادت
شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم و نقل اقوال مختلفه بآنچه اصح اقوال است اشارت میشود

بیان مراتب شجاعت بنی هاشم و اصحاب کبار
و کیفیت ثبت ایشان علیهم السلام

اگر چه اختلاف ... است که از بنی هاشم کدام یک در شهادت سبقت گرفته‌اند و در لسان زیارت معلوم میشود
پیشتاز این میدان سعادت حضرت علی اکبر علیه السلام است لکن اغلب مورخین عبدالله بن مسلم را مینویسند
والبته در عبارت زیارت تأویلی است که در جای خود مذکور میشود و چون در ترتیب اسامی شهدا علیهم السلام
بکتاب روضة الشهداء راجع است و مؤلف آن در این مسئله تحقیق خاص کرده است لهذا بآن ترتیب شروع
میشود چنانکه در شرح شهادت سایر شهداء نیز آن ترتیب را پیشنهاد نمودیم و آنچه لازم بود مندرج صفحات
داشتیم بالجمله مینویسند امام حسین علیه السلام روز عاشورا با جماعت اصحاب و اهل بیت خود وداع
کرده مصحفی پیش خود نهاده و یاران آنحضرت تن بتن بمیدان میرفتند و کشته میشدند و چون تشنه لب
با جگر سوزان آب زلال را نایاب دیدند بجانب جنان شتابان گردیده از پی نوشیدن آب شهادت بر یکدیگر
تقدم و در جنات نعیم توطن میگرفتند و برای الفت و شیمت بودند که شاعر میگوید اینقوم از کمال باس
و شجاعت و غیرت و جلادت چون در آن هنگام که غبار عرصه کارزار برگنبد دوار میرسید و برق تیغ
آبدار و سنان قابدار چشم مردم روزگار را تیره و تار میساخت در هر جانب که نگریستند پشته‌وار قرار شهدا
و کشته‌ها بر زبر کشته‌ها میدیدند ایشان برای دفع نازله و چاره حادثه واقعه میخواندند چنان حریص و سریع
میشتافتند که گفتی اندام را از ریشه دل زره پوشیده‌اند و جان و روان خود را نادیده میانگاشتند
و نثار میساختند این اصحاب بزرگوار بهمین حال تن بتن بخدمت آنحضرت بیامدند و سلام عرض میکردند
و جواب میشنیدند و رخصت جهاد میگرفتند میفرمودند ما نیز بعقب تو میآئیم و این آیه شریفه را فمنهم

من

من قضی نحبه را تا آخر تلاوت مینمود و این اصحاب کبار چنان آثاری از شجاعت در صفحه روزگار بگذاشتند
که داستان رستم و اسفندیار و گرشاسب و سام سوار و جمله دلیران عرب و عجم را بازیچه گردانیدند چنانکه
بروایت ابن ابی الحدید بعد از شهادت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه با یکی از آن مردم که
در آن معرکه حضور داشت گفتند وای بر شما ذریه پیغمبر را کشتید و از خدای بیم نکردید و از پیغمبر شرم
نیاوردید آن مرد از روی استعجاب و انکار گفت سنگ بر دندان بزن همانا اگر تو میدیدی آنچه را که ما دیدیم
همان میکردی که ما کردیم گروهی بر کین و عدوان کمر بربستند و چشم از جان بپوشیدند و چون شیران
خشمناک با شمشیرهای کشیده مانند پلنگ گرد دیده بیرون جستند سواران ما را خرد و در هم شکستند و از
هیچکس پذیرفتار زنهار نشدند و در طلب مال و خواسته این جهان نیامدند و از مرگ هراس نداشتند اگر
اندکی در کار جنگ درنگ میکردیم و در مبارزت مسامحت میورزیدیم یکتن از لشکریان ما از شمشیر ایشان
جان بدر نمیبردی ... بازگوی آنچه میتوانستیم نمود در بصائر الدرجات سند بحذیفة بن اسید غفاری
میرسد که گفت چون حضرت امام حسن مجتبی بعد از موادعه با معاویه بجانب مدینه طیبه عزیمت فرمود من در
رکاب مبارکش التزام داشتم و نگران شدم که شتری را باری بر نهاده پیشاپیش آنحضرت میبرند و هیچوقت
از آن مرکب جدا نشدی عرض کردم یا ابا محمد فدایت شوم این شتر بار چیست که اینچنین خاطر مبارک متوجه
بآن است فرمود طومار اسامی شیعیان ما باشد عرض کردم فدای تو گردم توانی بمن بنمائی تا نام
خود را اندر آن بنگرم فرمود آری فردا اول صبح نزد من بیا چون من قرائت مکتوب را علم نداشتم برادر
زاده خود را با خود ببردم حضرت مجتبی علیه السلام سبب آمدن او را بپرسید در طلب آنکار زود برآمدم و بود
این جوان کیست عرض کردم برادرزاده من است تا نام مرا در آن طومار بنگرد آنحضرت فرمان داد تا بنشستم
و با پرستاران فرمود دیوان اوسط را بیاورید چون بیاوردند آنجوان در آن نگران گشته گفت ای عم
اینک نام من در این صفحه مسطور است گفتم مادرت بعزایت بنشیند ترا برای آن بیاورده‌ام تا نام من بگوئی و
اسم خود را مذکور داری آنجوان ورقی چند بگردانید نام من نیز در آنجا مرقوم بود تعجب کردم که در دیوان
اسامی شیعیان نام او بر من مقدم است و بر اینحال ببودم تا آنجوان در رکاب مبارک حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه بدولت شهادت فائز شد آنوقت سر تقدم او را بدانستم چنانکه از این پیش نیز اشارت شده
وقتی ابن عباس را نکوهش کردند تا چرا از ملازمت خدمت امام حسین علیه السلام تقاعد گرفت گفت اسامی
اصحاب امام حسین را شناخته و دانسته‌ایم بر آنچه ثبت شده نه یکتن کاستن و نه یکنفر فزون گیرد
یعنی اسامی ایشان در قلم تقدیر نگذشته دیگر زیاد و کم نشود و محمد بن الحنفیه فرماید اصحاب امام
حسین علیه السلام بحسب اسامی خودشان و پدرهای ایشان نزد ما مکتوب هستند فیا لیتنا کنا معهم فنفوز

بیان مبارزت و شهادت
جناب عبدالله بن مسلم علیهما السلام

در امالی صدوق و تاریخ اعثم کوفی و عوالم و مناقب ابن شهرآشوب و انوار القلوب و ناسخ التواریخ

و جلاء

وجلاء العیون و مهیج الاحزان و اسرار الشهاده و تاریخ سلطانی و روضة الشهداء و روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ الفی و اکلیل المصائب و بعضی کتب دیگر مسطور است که اول کسیکه ازین عصابهٔ کریم یعنی دودمان بنی هاشم جان خود را در راه امام حسین علیه السلام برکف دست ارادت نهاد و در میدان سعادت جام شهادت نوشید عبد الله بن مسلم بن عقیل بود و اگرچه ازین پیش مذکور شد که هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بحضرت امام حسین علیه السلام پیوست و بجنگ لشکر ابن سعد برفت برادر امام حسین علیه السلام که اورا فضل بن علی میگفتند با نه تن از اصحاب بیاری او برفتند و قتال بدادند تا شهید شدند و باین حال اول کسیکه از بنی هاشم شهید شده او خواهد بود و بقولی حضرت عباس علیه السلام است اما چون در آنوقت اغلب اصحاب هنوز زنده بوده اند مقصود از مورخین اینست که در اینوقت که اصحاب آنحضرت کشته شدند و نوبت با بنی هاشم رسید اول کسیکه از ایشان شهید شد عبد الله بن مسلم است و نیز در پاره اخبار وارد است که در اینحال که اصحاب شهید شدند آنحضرت از یمین و شمال نگران شد و کسی را نیافت و صدا باستغاثه برآورد حر بن یزید ریاحی بیاری آنحضرت بتاخت و جان گرامی در راه فرزند عزیز مصطفی بباخت بالجمله صاحب روضة الشهداء می نویسد در این محل از یاران و چاکران و ملازمان امام حسین علیه السلام پنجاه و سه تن شربت شهادت چشیده و از اینجهان فانی بسرای باقی رخت کشیدند و جز امام حسین و امام زین العابدین نوزده تن برجای مانده شانزده تن از خویشان و برادران و فرزندان و دو تن از یاران و یکنفر از غلامان چنانکه بتفصیل مذکور شوند نوشته اند چون امام حسین صلوات الله علیه نگران شد که از یاران و هواداران هیچکس برجای نمانده اند و همه شهید شده و اهل بیت بدانستند که ملال آنحضرت برای ایشان است همگی متفق الکلمه عرض کردند ای نور دیدهٔ صدر مسند رسالت و سرور سینهٔ شاه عرصهٔ ولایت هیچ اندیشه در خاطر مبارک راه مده که ما بعد از تو زندگی نخواهیم و همی آرزومندیم که امروز سر در قدم تو بازیم فردا در پهنهٔ محشر سرافرازیم همه پروانه وار سوختهٔ فروز شمع وجود توایم و از شعلهٔ بلا باکی نداریم و ما میان بکار عشق توایم از سیل بلا چه باک داریم امام حسین علیه السلام بگریست و در حق ایشان دعای خیر بگفت طبری گوید چون یاران حسین علیه السلام کشته شدند و آنحضرت با برادران و فرزندان و عم زادگان و اهل بیت خویش بماند فرمود اکنون نوبت بمن رسید ایشان عرض کردند تا ما زنده باشیم نمیگذاریم تو بحرب شوی بالجمله نوشته اند عرض کردند یاران و هواداران همه برفتند و اینک نوبت ما بباشد چون امام علیه السلام آن درجه ثبات قدم را در ایشان بدید رستگاری ایشانرا از خداوند جهان طلب کرده و ایشانرا بدعای خیر یاد فرمود و اول کسیکه از خویشاوندان آنحضرت پیش آمد و آرزومند جانفشانی گشت سید جلیل عبد الله بن مسلم بن عقیل علیهما السلام بود ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبین گوید مادر عبد الله جناب رقیه دختر علی بن ابیطالب علیه السلام و مادر رقیه ام ولد بود و این جوان در جمال و خصال و شجاعت و نباهت انباز نداشت بروایتی که اغلب مورخین نوشته اند در خدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد یا ابن رسول الله اجازت فرمای تا مرکب همت بعرصهٔ شهادت تازم و مرغ روانرا ازین تنگ قفس با آشیان قدس پرواز دهم آنحضرت فرمود ای فرزند هنوز از اندوه

هجران مسلم نیاسوده ام و پیوسته در غم و اندیشهٔ عیال و اطفال یتیم او هستم اکنون مرا بدرد فراق خود مبتلا مدار و بقولی فرمود همواره در اندوه برادران و رشیدهٔ جهان نادیده توام اکنون شربت تلخ هجرانرا بر جام زهرآلود مصیبت پدرت افزوده مکن یادگار مسلم عقیل تویی الم مفارقت پدرت کافی است تا مجالی هست با مادرت براهی سلامت در آنشب روی کن چه نظر این قوم همه برمن است تا مرا بکشند پروای دیگری ندارند عبد الله عرض کرد سوگند بخداوند معبودی که جدت را براستی بخلق بفرستاده است که از میدان کارزار مخالفان نابکار مرا باز مدار و بگذار تا من نیز در خدمت تو درجهٔ پدر دریابم و سلام ترا بمسلم باز رسانم میخواهم اول کسیکه در وادی محبت تو سر بازد من باشم امام علیه السلام او را درکنار گرفت و فرمود ای مونس و همخوار من و ای زهم و پدر یادگار چشم تو روشن و دلم بتو خرم بود و اینزمان آن خبر بر من حرام و در دنیا مصاحبت تمام رسید پس بگریه در گرفت حسینی با وی وداع کرد و اجازت میدان بداد و بروایت ابی مخنف عبد الله بن مسلم در برابر امام حسین علیه السلام بایستاد و عرض کرد ای سید من مرا اجازت مبارزت بده فرمود ترا و اهل ترا از کشته شدن و سوگواری آنچه در آن رسیده کفایت است یعنی همان کشته شدن مسلم در وطن شما کافی است عرض کرد ای عم با چه روی خدای را ملاقات نماییم و حال آنکه سید و مولای خود را بدشمن تسلیم نموده باشیم سوگند بخدای هرگز اینکار نشد پس آنگاه شروع بخواندن شعری نمود که قریب باین معنی است ما نیم بنی هاشم کرام که از فرزند خیر الانام و اسد الله الغالب علی بن ابیطالب حمایت کنیم اینوقت بر آنقوم حمله برد و چون شیر ژیان از آهنگ و پلنگ تیز چنگ در میان ایشان بتاخت و جمعی کثیر را بکشت تا یکی از دشمنان تیری بدو بیفکند و او را بکشت و چون امام حسین علیه السلام نگران او شد بدو روی کرد و آنجماعت را از اطرافش پراکنده ساخت و جسد عبد الله را بر مرکب خود حمل کرده در خیمه بیاورد و در آنجا بیفکند و از آن پس بجانب اصحاب خود باز شد و فرمود ای قوم حمله کنید خدای مبارک گرداند و بطرف بوستان بهشت بیاورد تا ببینید چه سرای امان از پسینی سرای جوان بهتر است و بتوافق روایات دیگر چون اجازت میدان حاصل کرد بمیدان مبارزت بتاخت و این شعر را که باین معنی است با رجز بخواند امروز پدرم مسلم و آنجوانانرا که بر دین و آئین رسولخدای شهید شدند و هرگز بکذب و دروغ شناخته نیامدند بلکه جماعتی برگزیده و کریم النسب و از بنی هاشم بودند ملاقات خواهم کرد پس با تیغ آخته و سلیحی ساخته روی بمیدان آورد و در سه حمله نود نفر از آنقوم نابکار را بدار البوار و بقولی نود و هشت تن را بنار جحیم رهسپار داشت و آنشعر باقی را دیگر باره بمد جوزه بخواند انیم بنی هاشم کرام تا آخر آن آنگاه عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک او را شهید ساختند و بروایت ابی الفرج چون عبد الله دست مبارک بر پیشانی داشت ناگاه تیری بر دستش رسیده و دستش را بر پیشانی او بدوخته و از صدمت آن تیر از اسب بیفتاد و از فرات روزگار چنان بر میآید که عمرو بن صبیح آن تیر را بیفکند و موافق بعضی روایات چون جناب عبد الله با دلیری و شجاعت مبارزت کرد و از آنجماعت فوجی بهم در خاک و خون کشید عمر بن سعد از اینحال در ملال شد و با ابن اسد فزاری روی کرد و گفت ای فلان همانا تو از دلاوران زمان و کند آوران دورانی هراسم عبد الله خوب میدانی بمیدان بتاز و با این هاشمی برداز و شر او را ازین سپاه بگردان و نام خود را در میان مبارزان

شام و عراق بلند کردان قدامه با سلاحی آراسته و آئینی شایسته بر اسب تازی برنشست و بخوشنودی عمر بن سعد در برابر عبدالله حاضر شد و با وی بجنگ در آمد و این قدامه در کار جنگ دانا و محیل بود هر وقت عبدالله بر وی حمله کردی وی روی بگریز آوردی و هرچند عبدالله از عقب وی بتاختی بوی نمیرسید زیرا که مرکب عبدالله از شدت تشنگی و ماندگی از تاختن باز میماند پس نیزه از دست بینداخت و تیغ برافراخت و بر یک گوشه میدان بایستاد و چشم بر قدامه بداشت چون قدامه عبدالله را بی نیزه بدید شادمان گردید و نیزه بر گوش اسب راست کرده بجانب عبدالله تازان شد و از گرد راه بعبدالله حواله کرد عبدالله نیزه او را از خود بگردانید قدامه خواست دیگرباره حمله نماید عبدالله او را فرصت نداد و چنانش تیغی بر دهان بزد که یک نیمه کله او در میدان پران شد آنگاه دست یلی بر کشید و کمربندش را گرفته از مرکبش درگردانید و خود بر مرکب او که باد در رفتن میگرفت سوار شد و اسب خود را بغلام داده نیزه خود را از زمین در ربوده در طلب مبارز آواز داد و رجز مذکور را بخواند چون سلامة بن قدامه اینگونه شجاعت بدید بعمر بن سعد گفت ای امیر در زمان خود شجاعان بسیار و دلیران نیزه گذار دیده ام لکن بجرأت و جلادت این جوان هاشمی ندیده ام سایر مبارزان نیز چون این دلیری و مردی را بدیدند بترسیدند و هیچکس را آن دل و جرأت نبود که با او برابر شود عبدالله هرچند در میدان بایستاد هیچکس آهنگ جنگش را نکرد از تشنگی بیتاب شد و بر میمنه مخالفان بتاخت و چندین مرد و مرکب را بخاک هلاک انداخت و آن جماعت را متفرق ساخت گویند در این حمله حمیری را که از بازماندگان خوارج نهروان بود با پسرش کامل بن حمیر را طعمه تیغ آبدار ساخت و از آن حمله برگشت و از دم شمشیرش خون همی فرو چکید و دیگرباره بقلب لشکر مخالف حمله ور شد قریب بیست نفر را بقتل رسانید و صالح بن نضیر را که از دلیران بی نظیر بود بکشت و از آنجا بمیسره لشکر تازان شد و آشوب محشر را نمایان ساخت و با قدامه حبشی که پهلوان لشکر عمر بود در برابر شد و با یک ضربت کارش را بساخت و خواست بلشکرگاه خود باز آید پیادگان راه را بر وی گرفتند و حذاع دمشقی ناگاه از عقب او در آمد و با ضرب تیغ هر دو پای اسبش را قطع کرده عبدالله خود را بر زمین افکند در اینوقت نوفل بن مزاحم حمیری با عمرو بن صبیح صیداوی آن قبیله جلیل و خلاصه دودمان عقیل را از پای در آوردند و بعضی نوشته اند چون به تیر عمرو بن صبیح دست شریفش بر پیشانی همایونش دوخته شد نوفل بن مزاحم حمیری بتاخت و نیزه بر پهلوی مبارکش بزد و او را شهید ساخت و بقولی خود عمرو بن صبیح نیزه بر قلب مبارکش بزد و مقتولش گردانید و بروایتی تیری دیگر بزد و آنجناب را شهید ساخت و بقولی آن مظلوم را زید بن رقاد الجنابی نام بود و از آن پس داستان میکرد که چون تیر بعبدالله رسید عرض کرد بار خدایا این جماعت ما را اندک شمردند و خوار نمودند ایشان را بکش چنانکه ما را کشتند و چون شهید شد آن مخذول حریص بتاخت و آن تیر را که بر پیشانی جناب عبدالله زده بود لختی بجنبانید تا بیرون آورد و پیکان بماند و چوبه بیرون کشید و آن ناوک دیگر که بر سینه مبارک انداخته بود نیز برگرفت و بروایت صدوق علیه الرحمه از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب چون بمیدان مبارزت بتاخت این شعر را که باین معنی است با رجوزه بخواند سوگند خورده ام که جز بطریق جوانمردی و آزادگی شهید نشوم چه مردن در جای خود راه جز بی تلخ یافته ام و مکروه دارم که مرا ترسنده و فرار کننده :

بنامند زمان کسی است که در حضرت یزدان عصیان بورزد و از جهاد فی سبیل الله فرار نماید پس جنگ نمود و سه نفر از آن گروه را بکشت و خویشتن رضوان الله تعالی علیه بضرب شمشیر کافران بجان جاودان روی نهاد و در بعضی روایات است که عبیدالله بن مسلم بن عقیل بمبارزت بیرون تاخت و این شعر اخیر را که ترجمه اش مسطور شد بخواند و سه تن بکشت و کشته شد و اگر عبدالله را سوای عبیدالله شماریم ممکن است این اختلاف اخبار توافق یابد لکن از جناب مسلم فرزندی باین نام دیده نشده است مگر اینکه وی عبیدالله بن عبدالله بن جعفر باشد و بر نویسندگان مشتبه شده باشد

بیان مبارزت و شهادت جعفر بن عقیل بن ابیطالب

جعفر بن عقیل بن ابیطالب مادرش ام الثغر دختر عامر بن الهصّان العامری از طایفه بنی کلاب بقولی مادرش خوصا و بنت الثغریه و اسمش عمرو بن عامر بن الهصّان بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب و مادر خوصا ریطه دختر عبدالله بن ابی بکر بن کلاب و مادر ریطه ام البنین دختر معویه بن خالد بن ربیعه بن عامر بن صعصعه و مادر ام البنین حمیده دختر عتبة بن سمرة بن عتبة بن عامر است و بعضی گفته اند مادر او دختر حنظلة اسامه دختر مالک بن الخطاب الاسدی نام بود و بالجمله در اغلب کتب شهادت جعفر بن عقیل را بعد از محمد بن مسلم نوشته و صاحب روضة الشهداء و جمعی بعد از عبدالله مسطور داشته اند و گویند چون جعفر بن عقیل نگران شد که برادرزاده اش عبدالله بن مسلم بدرجه رفیعه شهادت نایل شد سخت بگریست و در خدمت حضرت سید الشهداء اجازت مبارزت خواست و روی بمیدان نهاد و آن بیابان پهناور را از نور جمال مبارک روشن ساخت و این جوانمرد رشید شیرنژاد در میدان نبرد بجز یکی نمیشمرد و پلنگ تیز چنگ را میران روباهی میگذاشت چون در میان میدان رسید شعری را که قریب باینمعنی میباشد بر سبیل رجز بخواند منم آن جوان ابطحی طالبی از قبیله طالب از گروهی در میان هاشم و غالب است و از فرزندان ایشان است و مائیم براستی و صدق بزرگان اهل جهان اینک حسین است که پاکیزه ترین پاکیزگان دنیاست و از عترت پیغمبر نیکوکار و برگزیده و شریف بزرگوار است و بروایت ابی مخنف این شعر را که باینمعنی نزدیک است قرائت میکرد ای گروه پیران و جوانان میزنیم شما را بشمشیر و سنان و خوشنود میکردانیم باین کردار آفریننده ایشان را و پیغمبر ملک تا یزدان را آنگاه بر آن قوم حمله کرد و چون برق جهنده بر ایشان بتاخت و همی مرد و مرکب بخاک هلاک در انداخت و بقولی چهل و پنج نفر از آن سپاه را ستقر گردانید و بروایت ابن شهر آشوب دو تن را بکشت و چنان مینماید که خبر پانزده تن اصح باشد و چون لشکر ابن سعد آن شجاعت و جلادت را از آن فرخام آجام بسالت نگران شدند بر وی حمله ور آمدند و از هر سوی تیغ و تیر بر او باریدند تا شهیدش ساختند ابوالفرج در مقاتل میگوید از حضرت باقر علیه السلام و حمید بن مسلم مروی است که قاتل این حضرت عروة بن عبدالله خثعمی بود و بعضی نوشته اند بشر بن حوط همدانی آنحضرت را شهید گردانید و ابن اثیر گوید چون جعفر بن عقیل بجنگ در آمد مردمان از هر جانب بر بنی هاشم حمله ور شدند و عبدالرحمن بن عروه خثعمی تیری بجعفر

انا الغلام الابطحی الطالبی

وجعفر بن عقیل را آن نیز حسرت و از ابو مخنف مرویست که بعد از شهادت این سید جلیل امام حسین علیه السلام بطرف راست و چپ نگران شد و هیچکس را ندید پس سخت بگریست و ندای وا محمداه وا ابا القاسماه وا جداه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عباساه برکشید بعد از آن صدای مبارک برآورد و فرمود ای قوم آیا پناه دهنده نیست که ما را پناه دهد آیا یاری کننده نیست که ما را یاری نماید آیا طالب بهشتی نیست که ما را نصرت فرماید آیا ترسنده از عذاب خداوند نیست که شر دشمن را از ما برتابد و همچنان سخت بگریست و بقراءت این اشعار مشهور اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ تا آخر بپرداخت و از این خبر معلوم میشود که در اینوقت برخلاف بعضی روایات دیگر که مذکور خواهد شد حضرت عباس نیز شهید شده بود و نیز چنان مینماید که جعفر بن عقیل که شهید شد جز اقربای نزدیک آنحضرت باقی نمانده بودند یا موافق اخباریست که لشکر حمله آوردند و یکدفعه اولاد عقیل را که جنگ میکردند بمعرض شهادت رسانیدند و نیز موافق میشود با پاره اخباریکه حضرت علی اکبر علیه السلام بعد از عبد الله بن عقیل شهید گردید

بیان مبارزت و شهادت
عبد الرحمن بن عقیل علیه السلام

چون جعفر بن عقیل بروضهٔ رضوان خرامان گشت برادرش عبد الرحمن بن عقیل خواهان بهشت جاویدان و جوار خداوند سبحان گردید مادرش ام ولد بود و از حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اجازت محاربت بگرفت و بجانب میدان روی نهاد و از هر سوی بتاخت و این رجز را که باین معنی نزدیک است بخواند پدرم عقیل است پس مکانت و منزلت مرا از قبیله هاشم که برادران من هستند بازشناسید و ایشان بزرگان صدق و صفا و آقایان اقران میباشند اینک حسین است که در شرافت حسب و جلالت نسب مقامی بلند و رتبتی ارجمند دارد و سید و آقای تمامت اهل جهانست الله پس چون شیر آشفته از هر سوی بتاخت و نبرد بساخت و مرد و مرکب را نگونسار نمود چندانکه هفده نفر از جماعت کفار را باتش دوزخ نگونسار کرد آنگاه بضربت عثمان بن خالد جهنی بسعادت شهادت فائز شد و بقولی به تیر عبد الله خثعمی شهید گردید و ابن اثیر گوید مردمان از هر سوی برایشان بتاختند و عثمان بن خالد بن اسیر الجهنی و بشر بن حوط همدانی بر عبد الرحمن بن عقیل بن ابیطالب حمله ور شدند و آنحضرت را شهید ساختند معلوم باد ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبیین عبد الرحمن بن عقیل را در زمرهٔ شهدای اهل بیت و جوانان بنی هاشم مذکور نداشته است چنانکه اعثم کوفی و بعضی دیگر نیز مذکور نداشته اند

ای عمها امر فاعلنه ... شعر

بیان مبارزت و شهادت عبد الله
ابن عقیل بن ابیطالب علیه السلام

بروایت ابو الفرج و صاحب عوالم و ناسخ التواریخ و بعضی کتب مقاتل عبد الله بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام که مادرش ام ولد بود اجازت جهاد و محاربت با قوم با عناد حاصل کرده در میدان جنگ حرب نمود و عثمان بن خالد بن اشیم الجهنی و بشر بن حوط القابضی او را شهید کردند
ابو الفرج

ابو الفرج میگوید در این داستان مطابق روایت سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم است و این شهید گرامی رضوان الله تعالی علیه را عبد الله اصغر خوانند اما صاحب روضة الشهداء نام او را یاد نکرده است

بیان مبارزت و شهادت عبد الله
اکبر بن عقیل بن ابیطالب علیه السلام

چون عبد الله اصغر بن عقیل شربت شهادت از پیمانه سعادت بنوشید بروایت ابی الفرج و بعضی دیگر عبد الله اکبر بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام که مادرش نیز ام ولد بود آهنگ ادراک سعادت ابدی و شرافت سرمدی کرد و اجازت مقاتلت بخواست و در میدان نبرد جنگی بزرگ بپای برد و بروایت مداینی بدست عثمان بن خالد جهنی و مردی از قبیله بنی همدان شهید شد و این همان عثمان است که برادرش عبد الله اصغر رضوان الله علیهما را شهید نمود

بیان مبارزت و شهادت محمد بن
مسلم بن عقیل رضوان الله علیهم

موافق روایت ابی الفرج و ناسخ التواریخ بعد از شهادت عبد الله بن مسلم که مذکور شد محمد بن مسلم بن عقیل در طلب خون برادر برخاست و اجازت محاربت بگرفت و چون شیر شکار دیده بمیدان کردان بتاخت و چند تن از دلیران سپاه را در خاک سیاه منزل داد و آخر الامر بروایت منقول از حضرت باقر سلام الله علیه بدست ابو جرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی بدولت شهادت و نعمت سعادت برخوردار شد رحمة الله علیه ابو الفرج گوید مادر محمد بن مسلم ام ولد بود

بیان مبارزت و شهادت
موسی بن عقیل علیهم الرحمه

ابو مخنف در مقتل خود و پدرم مرحوم لسان الملک میرزا محمد تقی طاب ثراه در ناسخ التواریخ و بعضی دیگر مذکور نموده اند که موسی بن عقیل بحضرت امام حسین علیه السلام تشرف جست و سلام بداد و اجازت میدان بخواست و سه شعر بار جوزه بخواند که دو بیت آن از این پیش در بیان شهادت جعفر بن عقیل بروایت ابی مخنف ترجمه شد یا معشر الکهول و الشبان الی آخرها و اگر آن روایت عنایت نمائیم که جعفر بن عقیل در وقعهٔ حره و قتل اهل مدینهٔ طیبه شهید شده است تواند بود نسبت قراءت این اشعار بموسی بن عقیل اصح باشد بالجمله چنانکه نوشته اند موسی بن عقیل بعد از خواندن ارجوزه بمیدان جنگ بتاخت و چون برق آتشبار دمار از پیاده و سوار برآورد تا هفتاد تن از سپاه ابن سعد را از تیغ تیز درگذرانید و شهید گردید علیه الرضوان

یا معشر الکهول الخ

بیان مبارزت و شهادت
عون بن عقیل بن ابیطالب

چنانکه سبط ابن جوزی در کتاب تذکرة خواص الائمه و پدرم در ناسخ التواریخ مسطور نموده اند عون را در شمار اولاد عقیل بن ابیطالب درآورده و از شهدای عرصه کربلا دانسته اند

بیان

شرح وقایع سال شهادت خامس آل عبا

بیان مبارزت و شهادت علی بن
عقیل بن ابیطالب علیهم السلام

چنانکه علامه مجلسی در بحار الانوار و جلاء العیون و ابوالفرج در مقاتل الطالبیین و همچنین در بعضی کتب مقاتل اشارت کرده اند محمد بن علی بن حمزه از عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام روایت کرده است که علی بن عقیل که از حبشیه ام ولد بود در روز عاشورا از حضرت سید الشهدا علیهم السلام اجازت مبارزت بخواست و بمیدان جنگ بشتافت و نبرد بنمود تا فیض شهادت دریافت و الله اعلم مسعودی شعری چند از مسلم بن قتیبه مولی بنی هاشم مذکور میدارد که در مرثیه ایشان گفته و بعضی گویند این اشعار را از سراقة الباهلی و ابوالفرج از سلیمان بن قتة دانسته اند که در مرثیه آل علی و بنی هاشم گوید و در این اشعار بشمار پاره از شهدا اشارت کند و گوید ای چشم زیر گریه کن ناله و ندبه بر آل پیغمبر که نه تن از ایشان از صلب علی و نه نفر از صلب عقیل و دیگر پسر عم پیغمبر عون برادر ایشان و دیگر محمد همنام پیغمبر است فدای ابن زیاد در لعنت کنه الی و از این اشعار معلوم میشود که نه تن از فرزندان امیر و نه نفر از عقیل بوده اند

با جن بکی بسیار و عویل سه شعر

بیان مبارزت و شهادت محمد بن ابی
سعید بن عقیل بن ابیطالب احول

از فرزندزادگان عقیل بن ابیطالب در کربلا شهید شدند اول محمد بن ابی سعید و بقولی ابوسعید بن عقیل بن ابیطالب علیهم السلام است که بروایت ابی الفرج و بعضی مؤلفین دیگر او را محمد احول میخوانند و از حبشیه ام ولد بود رخصت جهاد بخواست و اسب برجهانید و بمیدان عناد بتاخت و شرایط مجاهدت بجای برده و موافق روایتی که ابوالفرج از مداینی از ابو مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم مینماید آخر الامر لقیط بن ایاس جهنی تیری بیفکند و او را شهید ساخت و ابن شهرآشوب در مناقب گوید آن تیر بر پهلوی مبارک محمد بن سعید احول رسید محمد بن علی بن حمزه گوید جعفر بن محمد بن عقیل با او شهید شد و نیز گوید بعضی گفته اند در وقعه حره کشته شده

بیان مبارزت و شهادت جعفر بن محمد
بن عقیل بن ابیطالب سلام الله علیهم

چنانکه در ناسخ التواریخ و در مقاتل الطالبیین در ذیل شهادت محمد بن ابی سعید احول مذکور و بآن اشارت رفت جعفر بن محمد بن عقیل بن ابیطالب رضوان الله تعالی علیهم نیز بفیض شهادت نائل شد و رخصت محاربت حاصل کرده و در آن میدان بلا و پهنه فنا بتاخت و داد مردی بداد و شهید گردید لکن ابوالفرج در ترجمه حال محمد بن ابی سعید احول میگوید در کتب انساب نیافته ام که محمد بن عقیل را پسری جعفر نام باشد راقم حروف گوید ممکن است جعفر بن عقیل باشد

بیان مبارزت و شهادت احمد
بن محمد بن عقیل علیهم الرحمه

در ناسخ التواریخ از کتب اخبار و مقاتل مروی است که احمد بن محمد بن عقیل چون شیر آشفته بمیدان مقاتلت

بتاخت

بتاخت و این ارجوزه را که با معنی قریب المضمون است قرائت کرد امروز حسب خود و دین و آئین خود را بشمشیری برنده که در دست راست من حامل آنست باز مینمایم و حسین بن علی طاهر امین را با آن تیغ بران از گزند عدوان حمایت میکنم آنگاه با تیر و شمشیر و نیزه در آن جماعت بتاخت و جنگ بداد و چون شیر و پلنگ بجوش و خروش برآمد و مردی فرا از زین بدین افکند چندانکه هشتاد تن از کوفیان از آن بکشت و خود شهید گردید معلوم باد چنانکه ابن شهرآشوب در مناقب و بعضی ارباب مقاتل نوشته اند احمد بن محمد هاشمی قبل از عبدالله بن مسلم بمبارزت درآمد و این جلادت بنمود و شهید شد و ابومخنف شهادت او را بعد از شهادت موسی بن عقیل مسطور داشته است و ابن شهرآشوب بعد از شهادت احمد بن محمد هاشمی میگوید اول کسیکه از بنی هاشم بمبارزت بیرون تاخت عبدالله بن مسلم بود و با این بیان ابن شهرآشوب چنان معلوم میشود که احمد بن محمد بن هاشمی از بنی هاشم نیست بلکه بسته و پیوسته بجماعت بنی هاشم بوده است و با نسبت او را هاشمی میگفته اند لکن همین ارجوزه مذکور را بوی منسوب میدارند و ابومخنف آن ندای امام حسین علیه السلام و پیوستن حر بن یزید را بآنحضرت بعد از شهادت احمد هاشمی مینویسد

بیان مبارزت و شهادت عون
ابن مسلم بن عقیل رحمة الله علیه

در بعضی کتب مقاتل عون بن مسلم را نیز از جمله شهدای عرصه کربلا یاد کرده اند اما در کتب متقدمین نام برده اند ممکن است همان عون بن عقیل باشد در تظلم الزهرا مسطور است در روایتی وارد است که سه نفر از اولاد مسلم و سه نفر از اولاد عقیل در آن روز شهید شدند و اگر این روایت مقرون بصحت باشد تواند بود که عون بن مسلم نیز در شمار شهدای واقعه روز عاشورا باشد و در کلمات علما در زیارت شهدا دو نفر از اولاد عقیل و دو تن از اولاد مسلم بن عقیل مذکورند و خدا بحقیقت امر اعلم است

بیان شهادت اولاد امجاد جناب
جعفر طیار و شهید شدن محمد بن عبدالله

چون روزگار غدار صفحه و رشته زندگانی دودمان عقیل را پاره و تار گردانید نوبت کسب سعادت باولاد ابرار جناب جعفر طیار سلام الله علیهم رسید و موافق روایت صاحب روضة الشهدا و اغلب کتب مقاتل محمد بن عبدالله بن جعفر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در ادراک این فیض بزرگ و دولت جاوید بر همه تقدم گرفت و در حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه تشرف جست و عرض کرد فدایت گردم آرزومندم چنانم که از این پیش که روی بدیگر سرای گذارم در میدان کارزار بتازم و آتش در خرمن عمر دشمنان نابکار در اندازم هم اکنون مستدعی هستم اجازت فرمائی تا بمیدان مقاتلت روی کنم و شرایط جانبازی بجای آورم امام حسین علیه السلام او را اجازت داد و محمد رضوان الله علیه بمیدان بتاخت و این ارجوزه را که قریب با این معنی است بخواند بسوی خداوند دیان از قومی که در راه دین و طریق هدایت کور هستند و معالم قران و محکم تنزیل و تبیان را از

دست

بست داده و کفر و طغیان را آشکار ساخته شکایت میکنم و با ایشان قتال میدهم و بعضی ارجوزه دیگر
بعضی دیگر نوشته اند که ترجمه اش در روضة الشهداء مسطور است بالجمله چون شعله نار بر کفار تاخت و
هرچه سخت تر کارزار نمود تا کار زار بر اهل کارزار زار کردانید و ده تن از ابطال رجال را از تیغ بگذرانید
و آخر الامر بدست عامر بن نهشل تیمی شهید گردید رضوان الله علیه کثر کثیف باد که در والده محمد بن عبدالله
اختلاف کرده اند ابوالفرج میگوید مادر محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ع خوصا دختر حفصة بن ثقیف بن
ربیعة بن عثمان بن ربیعة بن عایذ بن ثعلبة بن حارث بن تیم اللات ابن ثعلبة بن عکامة بن صعب بن علی بن
بکر بن وائل بود و مادر خوصا هند دختر سالم بن عبدالله بن عبدالله بن عمرو بن سنان بن مولة بن عامر
بن مالک بن تیم اللات بن ثعلبه است و مادر هند میمونه دختر بشر بن عمرو بن الحارث بن ذهل بن شیبان
بن ثعلبة بن الحصین بن عکامة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است و سلیمان بن قبه در این شعر خود و سمی
النبی غودر فیهم همین محمد بن عبدالله اشارت کرده است چنانکه از این پیش بترجمه این اشعار اشارت
شد اما سبط ابن جوزی در تذکره خود مینویسد والده محمد بن عبدالله بن جعفر را خوط دختر حفصه تیمیه نوشته اند
تواند بود همان خوصا باشد و در قلم کاتب سهو شده باشد و اینکه بعضی از متاخرین مرقوم داشته اند که
مادر وی حضرت زینب خاتون سلام الله علیها بود و او را و برادرش عون را عبدالله بن جعفر چنانکه از
این پیش مذکور شد در خدمت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه ملازمت داد و هر دو تن از حضرت
زینب متولد شده اند مقرون بصحت نیست و راقم حروف تفصیل اولاد حضرت زینب را در کتاب
طراز المذهب مظفری که مخصوص باحوال آنحضرت است مسطور داشته است

بیان مبارزت و شهادت عون
بن عبدالله بن جعفر علیه الرحمة

ابوالفرج و بعضی دیگر نوشته اند عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب الاکبر را حضرت زینب عقیله دختر علی
بن ابیطالب علیهم السلام که فاطمه دختر رسولخدای صلی الله علیه و آله مادر او است والده ماجده است
و سلیمان بن قبه در این شعر خود و اندبی ان بکیت عونا اخاه که از این پیش در ذیل شهادت علی بن عقیل که
ترجمه اش مسطور شد عون را قصد کرده است و از این پیش نیز در کتاب طراز المذهب علت اینکه زینب
خاتون را عقیله خوانند مذکور شد لکن سبط ابن جوزی در تذکره خود مینویسد مادر عون بن عبدالله بن جعفر
ابن ابیطالب را جمانه مینامیدند و او دختر مسیب بن نجیة است و ابن اثیر در کامل نیز باین روایت اشارت
کند لکن این خبر با آنچه دیگران روایت کرده اند مخالفت دارد اما ابن جوزی در ذیل اسامی اولاد عبدالله
بن جعفر میگوید عون اکبر از حضرت زینب سلام الله علیها متولد شد و عون الاصغر بن عبدالله بن جعفر
که مادرش جمانه دختر مسیب بن نجیة الفزاری است در یوم الطفوف با حسین بن علی علیهم السلام شهید شد
و از وی فرزند نماند و بشهادت عون اکبر اشارت نمیکند شاید این اختلاف بواسطه عدم تمیز در میان عون
اکبر و عون اصغر شده است اما ابوالفرج در ذیل احوال عون اصغر که در وقعه حره کشته شد گوید مادر

این عون جمانه دختر مسیب بن نجیة بن ربیعة بن رباح بن عوف بن هلال بن ربیعة بن شمخ بن فزاره و مادر
جمانه از بنی مرة بن عوف فزاری است و عون اکبر با حسین بن علی علیهما السلام شهید شد بالجمله نوشته اند
چون عون بن عبدالله برادر خود محمد را کشته و در خاک و خون آغشته دید بی اختیار بتاخت و خود را
در میان قاتلان افکند و قاتل برادر را بدیگر برفت و از سرش ایستاد و بیکضربت کار او را بساخت
و بحضرت امام حسین صلوات الله علیه بمعذرت بازشتافت و عرض کرد در فراق برادر بیخود شدم و
بدون استجازه مقاتلت ورزیدم اکنون کرم و کرامت کن و اجازت حرب عطا فرمای امام علیه السلام
او را بنواخت و یکبار ببوسید و در کنار گرفت و بدرود بداد و اجازت محاربت داد عون بن عبدالله دیگرباره
چون اژدهای دمان بمیدان جنگ بتاخت و از خبر که باین معنی است ارجوزه بخواند اگر مرا نمی شناسید
همانا من پسر جعفرم که در زمره شهدای صادقین در بهشت جاوید با غلمان و حور العین است و در بساتین
جنان بهر کجا خواهد طیران کند و همین مقام و منزلت برای شرف و افتخار در محشر کافی است لکن در روضة
الشهداء در ترجمه ارجوزه او بطوری دیگر رقم کرده است که جز این ارجوزه باید باشد بالجمله بعد از قرائت ارجوزه
بر آن قوم بتاخت و حربی صعب بنمود چنانکه سه تن سواره و هشت نفر پیاده را از مرکب زندگانی بآتش جاودانی
بفرستاد و بقولی سه تن سواره و هیجده نفر پیاده کارزار را بکشت آنگاه بروایت سبط ابن جوزی و
ابوالفرج و دیگران بدست عبدالله بن قطبة التیهانی و بروایتی عبدالله بن قطبة الطائی از این جهان فانی بپوستان
جاودانی پرواز نمود و پدر را ابلاغ گردید صاحب شرح شافیه ابی فراس و بعضی دیگر شهادت عون را
قبل از شهادت برادرش محمد نوشته اند

بیان مبارزت و شهادت
عبیدالله بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین نوشته اند مادر عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیهم السلام
خوصا بنت حفصه است یحیی بن الحسن حکایت کرده است که عبیدالله در وقعه یوم الطف در رکاب
حضرت امام حسین سلام الله علیه و علی آله شهید گردید و در کتاب ناسخ التواریخ در جلد دوم انوار
نیز بشهادت وی اشارت کرده اند و ابن شهرآشوب در مناقب میگوید روایت کرده اند که عبیدالله بن
عبدالله را بشر بن حویطر القابضی شهید ساخت ابوالفرج میگوید تمامت آنانکه از اولاد ابیطالب یعنی
از نسل او در این روز عاشورا کشته شدند سوای آنانکه محل اختلاف هستند دوازده تن بودند

بیان مبارزت اولاد امام حسن
و عدد اسامی اولاد آنحضرت

چون اولاد عبدالله بن جعفر بجوار رحمت خداوند اکبر رهسپر شدند نوبت شهادت با ولاد امجاد امام
ممتحن حضرت حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم رسید و اکنون برای توضیح مطلب اسامی
اولاد ذکور آنحضرت را در اینجا مذکور میداریم و از آن پس هرکس از ایشان شهید شده مرقوم

بنا بر سبط ابن جوزی و بعضی دیگر مینویسند اسامی اولاد ذکور آنحضرت از اینقرار است علی اکبر و علی اصغر و جعفر و عبدالله قاسم و زید و عبدالرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ابو عبدالله حسن بن حسن بن علی علیهم السلام و محمد الاصغر و حمزه و محمد الاکبر و حضرت امام حسن کنیت مبارکش بنام او ابو محمد بود و ابراهیم بروایت صاحب تاریخ الخمیس و عبیدالله بقول محمد بن طلحه شافعی و بشر بن الحسن که بعضی او را عمر بن الحسن دانند چنانکه از زنهای امام حسن یکنفر را ام البشر میخواندند و او را صاحب فرزند شمرده اند و ام بشر دختر ابو مسعود انصاری عقبة بن عمرو است و حسن الاصغر یعقوب و حسین الاثرم و عبدالرحمن و عمرو و طلحه مشهور بجواد و عبدالله الاصغر و حسن که با عقیل از یک مادر هستند که ام بشر است و دیگر بروایت صاحب تاریخ گزیده فضل در شمار اولاد آنحضرت است ابن شهر آشوب در کتاب مناقب میگوید از جمله فرزندان امام حسن سه نفر که عبدالله و قاسم و ابو بکر باشند با حضرت امام حسین علیهم السلام شهید شدند ابن صباغ نیز در فصول المهمه میگوید از انجمله سه تن در کربلا شهید شدند سبط ابن جوزی نیز میگوید این سه نفر در کربلا شهید شدند و مادر ایشان ام ولد بود و بروایتی نفیله و بقولی مادر قاسم و عبدالله ام اسحق بنت طلحة بن عبیدالله تیمی نام داشت و از ایشان فرزندی بجای نماند و بعضی مورخین معتبر نوشته اند از جمله این فرزندان امام حسن علیه السلام هفت نفر در رکاب حضرت سید الشهداء سلام الله علیه در روز عاشورا حضور داشتند اول حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند دوم عبدالله الاکبر بن حسن سوم عبدالله اصغر بن حسن چهارم قاسم بن حسن پنجم عمر بن حسن ششم ابو بکر بن حسن هفتم احمد بن حسن برادری زید بن حسن نیز ملازم رکاب بود اما حسن بن مثنی زخمدار شد و بشفاعت ابی حسان اسماء بن خارجه از کشته شدن برست و او شوهر فاطمه دختر امام حسین علیه السلام است و عمر بن حسن چون کودک بود بجنگ اقدام نکرد و بسلامت بمدینه باز شد و ابن جوزی گوید حسن بن حسن و عمر بن حسن را چون کودک دیدند بجای گذاشتند و از قتل ایشان بگذشتند و پنج تن دیگر از پسران امام حسن شهید شدند و در ترتیب شهادت ایشان اختلاف کرده اند بعضی قاسم بن حسن را مقدم شمرده اند و در اینجا بترتیب روضة الشهداء شروع میشود اما صاحب جنات الخلود مینویسد عمرو و قاسم و عبدالله این سه پسر در کربلا شهید شدند

بیان مبارزت و شهادت
عبدالله بن حسن علیهما السلام

ابوالفرج در مقاتل میگوید عبدالله بن حسن علیه السلام مادرش دختر سلیل بن عبدالله برادر جریر بن عبدالله بجلی و بقولی مادرش ام ولد بوده و در ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر مسطور است که وی عبدالله بن اکبر بن حسن و مکنی بابی بکر است و در بحار الانوار مسطور است که در اخبار بسیار وارد است که این بزرگوار همان فرزند جناب امام حسن مجتبی قاسم است لکن در ناسخ التواریخ مسطور است که عبدالله اکبر سالیان عمرش از جناب قاسم بیشتر بود چه حضرت قاسم باتفاق علمای خبر مکلف نبود و بعد از آن مینویسند اگرچه اینخبر را استوار نمیدارم لکن در تقویت خردسالی قاسم مینویسم که صاحب ذکر الائمه

مینویسد که قاسم در یوم الطف نه ساله بود و این خبر بر محفوف بصحت نیست چه از زمان وفات امام حسن علیه السلام تا قضیه هایله کربلا افزون از ده سال است مگر اینکه تازه در شکم مادر مستقر و بعد از ارتحال امام حسن علیه السلام از بطن مادر به پهنه جهان انتقال یافته باشد این نیز با اخبار مورخین و محدثین مساوی نگردد و در هر حال عبدالله از قاسم بیشتر روزگار برده بود اما جناب عبدالله در مقاتلت دشمنان بر قاسم سبقت گرفت و قبل از وی شهید شد بالجمله مینویسند عبدالله بن حسن را چهره چون آفتاب تابنده و از تمامت مردم روزگار جمیل تر و بنهایت جمال و کمال ممتاز بود و چون اجازت مبارزت حاصل کرد بمیدان شهادت تاخت و این شعر را که باین معنی است بارجوزه بخواند اگر مرا نمیشناسید منم فرزند امیر المؤمنین غالب کل غالب علی بن ابیطالب که حیدر کرار و شیر خشمناک عرصه کارزار و ضرغام بیشه دلیری و صف شکنی و بر جان دشمنان دین چون باد صرصر شتابنده است آنگاه حمله بیفکند و دلیرانه نبرد بنمود و تا چهارده تن از سواران کفار را از پای در آورد ناگاه مردی که او را هانی بن ثبیت حضرمی مینامیدند مغافصة بروی تاخت و او را مقتول ساخت و در همانساعت روی آفاق مظلم و سیاه گشت ابوالفرج در مقاتل الطالبیین میگوید حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت فرموده است که قاتل آنحضرت علیه السلام حرملة بن کاهل اسدی علیه اللعنه بود و نیز مینویسد مداینی روایت نموده است که هانی بن ثبیت قابضی گفت مردی از خودشان عبدالله بن حسن را بکشت صاحب عقد الفرید گوید در میانه جنگ مردی از اهل شام عبدالله بن حسن بن علی را که از تمامت مردمان جهان جمیل تر بود بدید گفت سوگند با خدای این جوان را میکشم مردی گفت ویحک با وی چکنی او را بحال خود بگذار آن مطرود پذیرفتار نگشت و بروی حمله برد و بشمشیری براو بزد و او را بکشت و چون عبدالله را ضربت شمشیر رسید عرض کرد یا عماه امام حسین علیه السلام فرمود لبیک صدای کسی را که یاورانش اندک و قاتلانش بسیار است آنگاه برگشتند و عبدالله حمله برد و دست او را قطع نمود و ضربتی دیگر بدو بزد و آن خبیث را بدوزخ فرستاد و از آن بعد بمقاتلت پرداختند اعثم کوفی گوید عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بعد از شهادت عبدالله سلاح بپوشید و بر مرکب برآمد و آن جوان که در حسن و جمال و ملاحت نظیر نداشت روی بآنقوم آورد و نام خود بگفت و شعری برخواند و ساعتی جنگ ورزید آنگروه ظالم از خدای نترسیدند و چنان جوانی را بدرجه شهادت رسانیدند رضوان الله علیه و چون امام حسین علیه السلام او را کشته دید بسیار ناخوشدل شد و بگریست و افسوس بسیار خورد و آواز داد ای عزیزان و ای اهل بیت من بر این واقعه که ما را افتاده است و بر این محنت و بلیت که پیش آمده صبوری کنید و خوشدل باشید که بعد از این رنج همه راحت و بعد از این مذلت همه عزت خواهد بود اما اعثم کوفی جز عبدالله بن حسن علیهما السلام هیچکس از اولاد آنحضرت را در زمره شهدا ذکر ننموده اما و درباره کتب اخبار اینکلمات امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت جناب قاسم بن حسن نوشته اند و در روضة الشهداء و تاریخ الفی و انوار القلوب و تاریخ سلطانی و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون نوبت شهادت با ولاد امام حسن علیه السلام رسید نخست عبدالله بن حسن که نوجوانی نوخاسته

و سهی

دسهی سروی آراسته و فرزندهایی ناکاسته بود در حضور عم بزرگوار خود تشرف جست و عرض کرد ای
خلاصه خاندان رسالت و امامت و نقاوه دودمان ولایت و کرامت مرا اجازت محاربت بده که طاقت
مفارقت خویشاوندان و تاب مهاجرت یاران ندارم فرمود چگونه اجازه حرب دهم که یادگار برادر
و با جان شیرین برابری عبد الله سوگند با آنحضرت بداد و اجازت حاصل کرده روی بمیدان نهاد و در طلب
مبارز توقف ننموده از گرد راه روی بقلب سپاه آورد و تا گاهی که نزدیک بپسر سعد رسید بیست و دو تن
از آن مردم سیه روی تبه خوی را بسوی دوزخ روی باز دی آورد و عمر بن سعد از بیم و هراس آن تیغ آتشین
الماس فشان برتافت و در میان سواران گریخت و عبد الله بمیدان بازگشته زمانی بیاسود و مبارز طلب نمود
عمر بن سعد آسوده شده و دیگر باره در میان صف بیامد و پیش روی سپاه بایستاد و مردان را بجنگ و
ستیز انگیز همیداد و وعده سیم و زر و خلعت و غلام و مرکب و مرسوم مینمود بحری بن عمر شامی بدو آمد
و گفت ای پسر سعد بیهوده دعوی سپهسالاری کنی اما از تیغ این جوان هاشمی خویش بگریختی عمر سعد شرمسار شد
و گفت ای بحری جان متاعی است عزیز و عمر را عوض نیست اگر نگریختی جان از کفش نبردمی و عمر گرانمایه را
بدرود گفتمی و اگر خواهی بر صدق و حقیقت سخن من آگاهی یابی اینک این پسر در میدان ایستاده و چشم
انتظار بر ورود مبارز برنهاده برو تا تیغ هاشمی را باز دانی بحری از جواب پسر سعد منفعل و آتش خشمش
مشتعل گردیده با پانصد سوار که با او حاضر بودند بجانب عبد الله روی نهاد و از صف لشکر امام حسین علیه
السلام محمد بن انس و اسد بن ابودجانه و فیروزان غلام امام علیه السلام بیامدند و فیروزان پیشی جست و در
برابر بحری حاضر شد بحری از شدت خشم بر فیروزان حمله برد فیروزان با نیزه تابدار با او درآویخت عبد الله بن
حسن بر غلام خود برسید و نیزه در ربود و بر آن سواران حمله آورد و اسد و محمد نیز چون برق جهنده و شیر
درنده از دنبال او حمله ور شدند فیروزان چون حمله ایشان را نگران شد او نیز از مواجهت بحری بمعاضدت
ایشان بازگشت و این شیران صف شکن و پلنگان کوهساری چون شراره آتش بلند آن پانصد مرد را
برداشته میدوانیدند تا بقلب لشکرگاه رسیدند چون سپاه ابن سعد این حال پر آشوب را نگران شدند
شبث بن ربعی با پانصد سوار از میان صف جنبش کرده بر بحری بانگ بزد و شرم و آزرم نداری که این
جمله مردان کاری از حمله چهار تن فرار میکنی و این عار تا پایان روزگار بر چهره دودمان خود برقرار میگردانی
دشمنان او را با لشکرش برگردانید و خود نیز با پانصد سوار حمله کرد و اطراف آن چهار سوار میدان سپار را
فرو گرفتند عبد الله بن حسن روی بشبث بن ربعی آورد و محمد و اسد نیز با آنحضرت بودند فیروزان دیگر باره
بر بحری حمله کرد و لشکر از جای بگردانید و آشفته و پراکنده بساخت عمر بن سعد میگوید من در آن روز جنگ
فیروزان را مشاهدت همیکردم سوگند با خدای اگر شیر بیشه یافتی همه لشکر ما را کافی بودی از کمال شجاعت و
دلیری که او را بود یکصد و سی تن را با نیزه و بیست نفر را با شمشیر بکشت تا در پایان کار از فرط حرب و
کثرت زخم خواست دیگر باره بملازمت حضرت امام حسین سلام الله علیه بازگردد در اینحال عثمان موصلی
از قفایش درآمد و بخنجر نیزه ایش بر کمر بزد که از اسبش بگشت اسب برمید و بر صحرا بدوید فیروزان

چون پیاده بماند نیزه از دست بیفکند و سپر بر سر برکشید شمشیر خون آشام از نیام برآورد و چون شیر آشفته
بر آن پیادگان درآویخت و از آنسوی چون اسد بن ابی دجانه فیروزان را پیاده بدید بر مرکب خود
صیحه بزد و حمله باو برد و از جماعت که برگرد فیروزان پره زده بودند چهار تن را بکشت دیگران
رمیدن و بهر سوی دویدن گرفتند اسد نیز نزد فیروزان آمد و گفت ای برادر بکوشش و بر اسب من
برآی فیروزان بر اسب سوار شد تا گاه آن سپاه کینه خواه از هر جانب ایشان درآمدند و آغاز جنگ
نمودند اسد چون چنین دید فیروزان را بگذاشت و بسوی ایشان بتاخته و مشغول حرب شد در اثنای
جنگ بحری از طرف دست راست اسد درآمد و نیزه بر پهلوی او بزد و بدین نیز چنانکه سر نیزه از دیگر
پهلویش درآمد و نیزه از دست اسد بیفتاد و خواست تیغ تیز برکشد لشکریان گرد اسد و فیروزان فرو گرفتند
عبد الله بسوی ایشان بتاخت گاهی رسید که اسد شهید شده او و عبد الله جنگ عون نیزه قاتل اسد را
به دوزخ فرستاد و بحری را مجروح ساخته لشکریان از دور رسیدن گرفتند عبد الله پیش بیامد و فیروزان را
افتاده یافت دست دراز کرده او را از زمین در ربود و در پیش زین گرفته روان شد لکن چون اسب
عبد الله قدمی چند برگرفت فرو ماند چه افزون از مقدور بار بر او بود عبد الله پیاده شد فیروزان را
فرو گرفت عمش عون بن علی علیه السلام چون ویرا پیاده دید مرکب بتاخت و اسبی بکف کرده بیاورد تا
عبد الله برنشست و بازوی فیروزان را گرفته بدست عون داد خواست براه اندر شود در هماوقت فیروزان
بیفتاد و جان بجان آفرین تسلیم کرد عبد الله و عون بر فوت او بگریستند و دریغها خوردند عبد الله بن حسن
علیهم السلام دیگر باره دل از دنیا و آنچه در اوست برگرفت و روی بسپاه کفر نهاد و مبارز طلب کرد
هیچکس را داعیه حرب او بر سر نگذشت و عمر بن سعد هر چند سپاهیان را تحریص و ترغیب نمود بجنگش کوشش
نیاوردند پسر سعد خشمناک شد و سپاه خود را بنکوهش و دشنام فرو گرفت و نفرین نمود ناگاه
یوسف بن احجار اسب نزدیک براند و گفت ای پسر سعد هنوز ایالت ری تو گرفتی و علم سپهسالاری تو
بیفراختی چرا پیش نمیروی و دیگران را بملامت و دشنام و نفرین فرو میسپاری عمر گفت مرا امارت داده اند
که من خود حرب نمایم بلکه این سپاه را در فرمان من سپرده اند تا ایشان را بحرب فرستم پس تو باید فرمان من
بری نه من فرمان ترا اکنون شتاب کن و با این پسر قتال ده وگرنه شکایت ترا با پسر زیاد در میان میگذارم
یوسف بن احجار برنشید و اسب برانگیخت و بمصاف عبد الله درآمد و از گرد راه نیزه بسینه او حواله
کرد عبد الله چون شیر شرزه طعنش را بگردانید و چنانش نیزه بر حلقومش بزد که سنان نیزه از قفایش
آشکار شد و از مرکب نگونسار گشت و روان ناپاکش را [illegible] جاویدان روان داشت پسر یوسف
که طارق نام داشت بخونخواهی پدر انگیخته سر بر روی بعبد الله نهاد و زبان بدشنام و بیهوده برگشود
عبد الله تاب نیاورده بر طارق حمله کرد طارق بسبک دستی تیغ براند و نیزه عبد الله را بدو نیمه کرد
و خواست تا همان تیغ را بر عبد الله فرود آورد عبد الله [illegible] دست او را با تیغ در هوا بگرفت و دستش را
چنان برتافت که استخوان ساعدش در هم شکست و تیغش بر زمین پیوست عبد الله با دو دست لی

شهادت اسد

شهادت فیروزان

دوال کمرش را بگرفت و بهره و دست از خانهٔ زینش برکند و چنانش بر زمین برزد که تمامت استخوانهایش خرد گردید و این طارق را پسر عمی بود که مدرک بن مهاشن مینامیدند از کشته شدن عم و عمزاده بخشم آمد روی بمیدان نهاد و در حضرت حیدر کرار و اولاد امجادش بجسارت سخن کرد عبدالله را نیروی تحمل نماند و چون پلنگ آشفته و شیر زخم یافته تیغی محرف بروی فرود آورد چنانکه سر و دست و یک نیمه از تنش بر زمین و یک نیم دیگرش بر فراز زین بماند آنگاه عبدالله پای آن پلید را بگرفت و از اسب فرو افکنده و از مرکب خسته و مانده خود فرود آمد بر آن مرکب تازی نژاد برنشست و نگران شد هیچکس بمبارزت او بیرون نمیآید سینه اش تنگ شد و خواست تا خود را بر سپاه مخالف زند در این اثنا نیزه و دهشت در صحرا بدید فی الحال در ربوده کره سر بگردانید و بجانب میمنه لشکر روی نهاد و صف ایشانرا از جای برکند و دوازده نفر را بطعن نیزه بر زمین انداخت و اینوقت بحضرت امام حسین علیه السلام باز شد و از عطش خود بنالید امام حسین علیه السلام فرمود ای روشنائی دیده و ای بهجت افزای سینهٔ عم خود هم اکنون جدت و پدرت آبت دهند و دل مجروحت را مرهم گذارند عبدالله بدین بشارت بزرگ و مژدهٔ عالی مسرور و بمیدان روان شد و این نوبت لشکری بزرگ روی بدو آوردند و تیغ و نیزه و سنان و زوبین و خنجر بروی میزدند تا گاهی که از کار و پیکار باز ماند حمله یاوران و همیخواست اگر از یکسوی بدیگر سوی روی کند اوراد رها نکردند عباس بن علی علیهما السلام که علمدار سپاه بود علم را بدست علی اکبر داده با برادرش عون بن علی بیاری عبدالله تاختند و او را از میان سپاه بیرون آوردند عبدالله چون زخم فراوان یافته بود آهسته میراند ناگاه مردودی که قیبان بن ظهیر و بقولی فهیان بن زهیر مینامیدند از عقب وی در آمد و ضربتی بر میان دو کتف شریفش بزد چنانکه از مرکب در افتاد و بهمان ضربت بجانب جنت شتافت علیه الرحمة والرضوان چون حضرت عباس اینحال را بدید بتاخت و با یکضرب تیغ سر فهیان زاده کام دور تر افکند پسرش حمزة بن فهیان خواست نیزه با آنحضرت زند عون بن علی علیهم السلام سبقت فرمود و با تیغ تیز دست و نیزه حمزه را بیفکند و حضرت عباس بضربتی دیگر هلاکش ساخت و عبدالله را برگرفته در پیشگاه خیمه امام حسین علیه السلام بیاوردند مخدرات اهل بیت عصمت علیهم السلام بروی بگریستند و بنالیدند مادر عبدالله نیز با آه آتشین جهانی را بسوخت معلوم باد در این مبحث چهار تن مذکور داشته اند لکن از شهادت سه تن مذکور داشته اند ممکن است محمد بن انس همان اسد باشد که ابو دجانه است و در ضمن اسامی اصحاب امام حسین علیه السلام مذکور شد یا اینکه محمد بن انس مرادی باشد و در اینجا بقتل رسیده است و ممکن است که مقصود از انس همان محمد بن انس باشد و چهار تن فرض کرده باشند والله اعلم و نیز عبدالله بن حسن علیه السلام را بعضی نوشته اند در حال شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شهید کرده چنانکه انشاء الله تعالی از این بعد مسطور آید و بعضی احوال او در حضرت قاسم را بر یک منوال نوشته اند اما اغلب مورخین معتبر مثل اعثم کوفی و جز او بشهادت عبدالله مشخصاً او اشارت کرده اند و بعضی آن عبدالله را که در دامان حسین علیه السلام شهید شد عبدالله اصغر گفته و در تاریخ قم مسطور است که از فرزندان امام حسن علیه السلام عبدالله اکبر است و او در کربلا شهید

شرح عبدالله بن حسن

ساخته و امام حسین علیه السلام دختر خود سکینه را با وی بعقد نکاح در آورده و پیش از آنکه در میان ایشان عروسی و زفاف واقع شود او را شهید کردند و مادر عبدالله دختر سلیل بن عبدالله برادر جریر بن عبدالله بجلی بوده است و از اینخبر میرسد که عبدالله بسن بلوغ بوده است و از عقد سکینه با او بخبری غریب گزارش رفته است

بیان مبارزت و شهادت جناب قاسم بن حسن بن علی علیهم السلام

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین میگوید قاسم بن الحسن بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم برادر اعیانی بکر بن الحسن است که پیش از وی شهید شد و مادر این دو برادر سعادت پیرام ولد بود اما ابن جوزی در تذکره میگوید قاسم و ابوبکر و عبدالله که در یوم الطفوف در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شدند مادر ایشان ام ولد بوده و ایشانرا فرزندی نماند و میگوید بعضی گفته اند والده ایشان همان نفیله ایست که عبدالله بن حسن با سفاح خلیفه عباسی گفت و اشارت بنفیله داشت که قصوری میسازی که سود بش برای بنی نفیله است و اقوالی دیگر که در ذیل احوال عبدالله بن حسن مسطور شد مادر قاسم و عبدالله ام اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تیمی بود بالجمله نوشته اند حضرت قاسم هنوز کودکی مراهق بود چون حال را بر آنمنوال بدید و چهره برادر گرامی خود عبدالله را که نو گل بوستان ولایت و امامت بود در خون خود آغشته یافت تاب و رنگ از وی برفت و جامهٔ جنگ بر تن بیاراست و در خدمت عم بزرگوارش بیامد و با چشمی گریان و دلی بریان عرض کرد دیگر طاقت مفارقت اقربا ندارم اجازت فرمای تا کین برادرم باز جویم و با تیغ بران و سنان جانستان جواب این لشکر ضلالت اثر را باز دهم چون امام حسین علیه السلام آنجوان نورس را در مقام جانبازی و جانبازی عم بزرگوار بدید فرمود ای جان گرامی تو مرا از برادر یادگاری چگونه اتا جازت دهم و داغ فراقت بر سینه نهم مادر قاسم نیز از خیمه بیرون دوید و دامن قاسم را بر دست بپیچید و فریاد برآورد و قاسم را بدرون خیمه برد و نمیگذاشت آهنگ جنگ نماید و موافق پاره روایات چون امام حسین علیه السلام نگران شد که قاسم آهنگ کارزار نموده بی توانی نزدیک آمده و دست مبارک را بر گردن قاسم حمایل فرمود و هر دو تن چندان بگریستند که از خود بیخود شدند و چون بخویش باز آمدند جناب قاسم آغاز سخن کرد و با زبان ضراعت اجازت مبارزت میخواست و امام علیه السلام ابا مینمود و آنجوان نورس همی بگریست و بر دست و پای امام ابرار و شفیع مخلوق آفریدگار همی بوسه بر نهاد تا آنحضرت ساکت شد معلوم باد اینکه نویسنده امام علیه السلام چندان بگریست که بیهوش شد این بیهوشی نه مانند بیهوشی دیگران است که از خود بیخبر شوند زیرا که امام قلب عالم امکان است و هوش دیگران بطفیل هوش او است اگر آنی از هوش بیخویش شود همهٔ از خویش شوند مگر گاهی که یکباره قطع علاقه از این عالم عنصری فرماید و دیگری با امامت ظهور نماید و مدبر عوالم موجود شود و نیز در اینخبر که مادر قاسم فرزند خود را از جهاد باز میداشت جای تأمل است مادر قاسم از اراده حسب سعادت تر نخواهد بود و خون فرزند خود را در راه سید الشهداء که با تنباکی معه تنفور خون اعظم و حفظ دین مبین دریغ نمیداشت و بروایتی چون امام علیه السلام قاسم را اجازت حرب بداد و برادران امام حسین

اماده محاربت شدند قاسم بخیمه درآمد و اندوهگین بنشست در اینحال بخاطرش افتاد که پدر بزرگوارش حضرت
امام حسن علیه السلام تعویذی ببازوی او بسته و فرموده بود هر وقت اندوهی بزرگ بر دلت چیره شود این
تعویذ را بگشای و قرائت نمای و بآنچه نوشته شده کار فرمای قاسم با خود گفت از بدایت عمر تاکنون هرگز
اینگونه غم و الم بر من دست نیافته بیا تا تعویذ را برخوانم و بدان کار کنم چون برگشود و نظر نمود امام حسن علیه السلام
نوشته بود یا قاسم ترا وصیت میکنم چون برادرم و عمت حسین را دیدی که در صحرای کربلا بدست کوفیان بیوفا و
شامیان پرجفا دچار افتاده البته باید سر در قدم وی اندازی و جان خود را نثار او نمائی و هر چند ترا
از مصاف باز دارد در الحاح و مبالغه و ابرام بیفزائی که جان فدا کردن در راه حسین مفتاح باب شهادت و دولت
اقبال و سعادت است قاسم از قرائت این وصیت بسی شادمان و بخدمت عم بزرگوار روان شد چون امام علیه السلام
آن خط مبارک را بدید آهی برکشید و بگریست بنالید و اجازت مبارزت بداد همانا بعضی از ارباب مقاتل چنانکه
مقام بعرس و عیش قاسم اشارت کنند چنانکه ملا حسین کاشفی که فاضلی ادیب و مورخی لبیب است مرقوم داشته
و صاحب انوار القلوب پاره کتب تواریخ عامه و دیگر کتب مستند شده و تشکیک در این امر از اهمه شمرده است
لکن اغلب مورخین عظام و محدثین کرام مثل مجلسی اعلی الله مقامه تصدیق میکنند و ابن شهر آشوب بعد از ... نسبت
میدهند چنانکه مذکور میشود و صحیح نیز همان است چه در آنوقت جناب قاسم ادراک معالم علم و تکلیف و بلوغ را
نفرموده بود اگرچه در حق آنحضرت لفظ شاب مینویسند و استعمال این لفظ در حق اطفال غیر مراهق مصطلح نیست
و ابو اسحق اسفراینی نوشته است آنحضرت نوزده ساله بود معذلک غالب نویسندگان معتبر مینویسند که بالغ
نشده بود در اینصورت چگونه در آنحال جنگ و زمان تنگ و شهادت شهدا و شدائد صحرای کربلا و محنت و وحشت
روز عاشورا و در حقیقت هول و وحشت قیامت کبری جناب قاسم را حالت دامادی و مواصلت خواهد بود
دامادی فرزند و نسل پدید خواهد شد با اینکه مورخین معتبر مینویسند از وی کسی باقی نمانده است علاوه بر این
منافی هول و الم جنگ و شهادت و عدم توسعه وقت و فرصت است لهذا از نگارش آن انصراف افتاده بگفتار
نویسندگان دانشمند رجوع شد بالجمله چون جناب قاسم الحاح بسیار کرده رخصت جهاد یافت و امام حسین
علیه السلام بدو فرمود ای فرزند من آیا با پای خود بسوی مرگ میشتابی عرض کرد ای عم چگونه اینکار نکنم با اینکه تو میان
دشمنان تنها و غریب و فرید مانده و حامی و صدیقی نیابی جان من فدای جان تو و روان من وقایه نفس مقدس
تو باد پس امام حسین علیه السلام دامنهای پیراهن قاسم را بشکافت و عمامه اش را ببرد و قطعه کرد و بر وجه نیکویش
بیاویخت آنگاه جامه او را بصورت کفن بروی بپوشانید و شمشیرش را بر میان قاسم ببست و او را بدینصورت
بمیدان مقاتلت بفرستاد و ممکن است که اگر این خبر صحیح باشد و امام علیه السلام هردو سر دستار را از جانب
روی شریف قاسم فرو گذاشته باشد برای این بوده است که چون حسن و جاهت روی قاسم بجمال یوسفی
فزونی داشت از چشم زخم بینندگان محفوظ ماند یا سری دیگر دارد که امام علیه السلام میدانسته بهر شهادت
قاسم امری پوشیده نبود قاسم مانند شیر غران و ببر خروشان با روئی چون آفتاب درخشان روی بلشکرگاه
نهاد و همی سیلاب اشک بر چهره دلکشش جاری بود و چون پاره ماه جدا از او دشمن بتاخت و لشکر را

که این

که این معنی است با برجوزه بخواند اگر مرا نمیشناسید منم پسر حسن و فرزند زاده پیغمبر برگزیده و مؤتمن اینک
حسین است که مانند اسیری مرتهن در میان مردمانی ایستاده که خداوند ایشانرا از آب رحمت خود محروم
دارد پس با شمشیر تابنده و چهر فروزنده که آفتاب و ماه را اسیر و متحیر داشتی بتاخت و بر دانی عمر
بن سعد را مخاطب ساخت و فرمود ای عمر آیا از خدا نمیترسی ای کوردل آیا مراقب بزرگی خدا نیستی آیا مراعات
رسول خدا را نمیکنی عمر بن سعد زبان بلعنت ایشان برگشود و گفت آیا شما را این تجبر کافی نیست آیا اطاعت یزید را
نمیکنید قاسم فرمود خداوندت جزای خیر ندهد خود را مسلمان میخوانی و آل رسول الله چندان تشنه و جگر سوخته
که دنیا در پیش چشم ایشان سیاه شده است پس اندکی توقف نمود و کسی را نیافت که بمبارزتش روی کند موافق
روایت این راوی بخیمه خود مراجعت کرده وداع نموده دیگر باره بمیدان بیامد و مرکب بجولان آورده مطابق
روایت شرح شافیه و بعضی دیگر مردی بحرب او بیامد که او را با هزار تن برابر مینهادند حضرت چون صرصر عاصف
بروی بتاخت و چون برق خاطف خرمن عمرش را بسوخت و بزخم تیرش از اسب درانداخت و آن مرد را چهار پسر بود
چون پدر خود را کشته دیدند تن بتن بجنگ آنحضرت بیامدند و جمله را بقتل رسانید اینوقت قاسم تازیانه بر اسب بزد و بجنگ
سواران کارزار بتاخت چندانکه نیرویش سستی گرفت و آهنگ مراجعت بخیمه نمود ناگاه ازرق شامی راه بدیکرد
با آنحضرت قطع کرده و با وی معارضه نمود قاسم ضربتی بر فرق او بزد و او را بکشت و بخدمت امام حسین علیه السلام بازآمد
و از عطش بنالید و شربتی آب بطلبید امام حسین علیه السلام او را بشکیبائی امر نمود و نگین انگشتری مبارکش را بدو داد تا
بمکید قاسم میگوید چون در دهان گرفتم گویا چشمه بود پس سیراب شدم و بمیدان بازگردیدم معلوم باد در این روایت
نیز تأمل لازم است زیرا که در اول امر که قاسم بمیدان آمد و هنوز جنگی و ستیزی نکرده بود و اگر کسی بمبارزت آنحضرت
نیامده نه از راه بیم و هراس بود بلکه از آن بود که آنحضرت جوانی آفتاب منظر قمر دیدار بود هیچکس بقتل چنان جوانی
روشن روی نورس رغبت نمیرفت و در این صورت چگونه در اول دفعه مردی که با هزار مرد برابر بود بجنگ آنجوان
نورسیده روی میکند و اگر این خبر مقرون بصحت باشد در وقتی است که حضرت قاسم جنگ کرده و آثار شجاعت جلی نموده و بر ساخته
و مبارزان نامی را بهول و هراس انداخته باشد آنوقت چنان مرد شجاع بحرب او اقدام نماید چنانکه در اخبار دیگر است که
بعد از آنکه آنحضرت جمعی را بکشت و جمعی عظیم در ولهاب افکنده و عمر بن سعد آن شجاع شامی را حکم کرد تو برو و کار او را کفایت
کن او نپذیرفت و بر خود هموار نداشت و آخر الامر پسران خود را یک یک بحرب آنحضرت فرستاد و چون اولادش
کشته شدند بکین فرزندان خود بمیدان بتاخت و با حضرت قاسم حرب کرد و آخر الامر بدست آنحضرت بدوزخ شتافت دیگر
آب طلبیدن حضرت قاسم از عم بزرگوارش با آنگونه عطش آب و شدت و بی تابی اطفال خردسال چه صورت دارد چه
خود بر عدم وجود آب و عطش امام و اهل بیت آگاه بود دیگر اینکه تا چه پایه ایم و اگر این خبر را صحیح انگاریم گوئیم مقصود آنحضرت از
طلبیدن آب نه از آن آب بود بلکه تشنه آب حیات ابدی و سعادت و فیوضات سرمدی بود و از برکت لطف امام سیراب شد
و نیز با خبر که از پیش بود از وقایع شب عاشورا مرقوم افتاد که حضرت امام حسین علیه السلام از اسامی شهدا بقاسم اظهار نمود
و از جمله خود ... بود افزوده قاسم که چرا رخصت جهاد و سعادت شهادت نخواهد یافت صحیح آمد و در محل خطاب
مبارک و بیعت شدن دلالت بر آن دارد که حضرت قاسم چندان خردسال نبوده است چنانکه موافق بعضی اخبار و روایات

صحیح چهارده ساله بوده است و از این پیش مسطور شد که سبط ابن جوزی میگوید چون حسن بن حسن
و عمر بن الحسن علیهم السلام خورد سال بودند ایشان را نکشتند و البته دوازده سال کمتر نداشته اند زیرا که
تا از زمان یازده سال از وفات امام حسن علیه السلام گذشته بود و در کتاب نور العین چنانکه اشاره شد سن
شریف را نوزده سال مینویسند بالجمله مینویسند جناب قاسم بر آن قوم حمله برد و پنجاه سوار از ایشان بکشت مردودی
بروی کمین کرد و فرق مبارکش را بشمشیر بران بر شکافت چنانکه قاسم بر روی در افتاد و در خون خود همی
بغلطید و همی گفت ایعم بزرگوار مرا دریاب امام علیه السلام اسب برجهانید و آن قوم لئیم را از بالین فرزند امام
حلیم متفرق ساخت و فرود آمد و او را بر پشت اسب برد و بخیام آورد و همی گفت بارخدایا تو خود دانی این قوم ما را
دعوت کردند تا نصرت نمایند اکنون ما را باین حال خوار بگذاشتند و دشمنان ما را یاری نمودند ایخداوند باران آسمان را
از این مردمان باز گیر و برکت خود را از ایشان بردار و بذلی قلیل ایشان را متمتع گردان بارخدایا این گروه را در اقطار
زمین پراکنده کن و هرگز از ایشان خوشنود مباش و اگر در اینجهان نصرت و فیروزی از ما باز داشتی و ما خوار
باندیم تو خود میدانی که آنچه بر ما بگذشت همه در راه رضای تو بود ایخداوند بر همین خواری ما را برای ما در آنجهان
ذخیره نیکو بشمار و داد ما را ازین قوم ستمکار بستان و انصاف ما را بگذار آنگاه نظری بقاسم آورد و بگریست
و فرمود دور باد آن قومی که ترا کشتند و جد و پدرت خصم ایشان است بعد از آن فرمود سوگند با خدای بر عم
تو دشوار است که تو او را بخوانی و جواب ترا ندهد و جواب بدهد و ترا سودمند نباشد آنگاه امام علیه السلام
آن پیکر منور را بر سینه مطهر خود حمل کرده در میان کشتگان اهل بیت خود بگذاشت و بروایتی پهلوی کشته
علی اکبر سلام الله علیه نهاد و این خبر دلالت بر آن دارد که حضرت علی بن الحسین قبل از قاسم شهید شده است
و نیز در خبر دیگر است که حضرت قاسم چون بمیدان جنگ روی نهاد همت خویش را بر آن مقصور داشت که بعلمدار
لشکر برسد و او را بکشد چون لشکر ابن سعد این حال بدانستند کمانداران اطرافش را فرو گرفته بر آن اندام
همایون تیرباران نمودند قاسم از کثرت زخم بر زمین افتاد در اینحال شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشت مبارکش بزد
چنانکه سر نیزه از سینه شریفش سر بیرون کرد و قاسم در میان خون خود همی بغلطید و ندا بر کشید ایعم مرا
دریاب حسین علیه السلام بیامد و قاتل قاسم را بکشت و در روایتی دیگر است که راوی گفت چون گرد و غبار
میدان بنشست امام حسین علیه السلام را بر فراز سر قاسم بدیدم که ایستاده بود و آن پسر همی پای بر زمین میزد
و امام حسین میگریست و آنکلمات مذکوره را بفرمود ابو الفرج و بعضی دیگر مینویسند که حمید بن مسلم گفت در لشکر
ابن سعد بودم که از خیمه گاه امام حسین پسری چون پاره قمر بیرون آمد و شمشیری در دست و پیراهن و ازار
بر تن و دو نعل بر دو پای مبارک داشت که بند یکی از آن دو پاره شده بود و هیچ فراموش نکرده ام که آن نعل پای
چپ بود عمرو بن سعد بن نفیل ازدی لعنة الله علیه گفت سوگند با خداوند بر وی سخت میتازم گفتم سبحان الله
از اینکار چه خواهی قسم بخدای اگر مرا شمشیر زند دست بسویش دراز نکنم همین جماعت که می بینی از هر سوی برای
احاطه کرده اند برای کشتن او از بهر تو کافی هستند گفت قسم بخدا بر وی میتازم پس روی بر تافت با شمشیر بر سر
آن پسر بزد و آن غلام بر روی در افتاد و صیحه یا عماه بر کشید سوگند با خداوند حسین مانند چرخ شکاری کن

حاضر شد پس از آن بشدت و هیبت شیر غضبناک دست یلی و پنجه شجاعت دراز نمود و شمشیری بر عمرو
فرود آورد عمرو از ترس و بیم دست را وقایه تیغ کرد از ضرب شمشیر دستش از مرفق بیفتاد و بروایتی با ضربتی دیگر
کارش را بساخت و بقولی یکنیمه سرش را با تیغ تیز بیفکند و بقولی چون دستش بیفکند آن ناله برکشید و داور
طلبید لشکر عمر بن سعد بتاختند تا او را از چنگ مرگ نجات دهند تا چون سواران براندند و بربودن تن
مطرود و در آن ازدحام و اقتحام و وزیر دست و پای اسبها و سم و نعل مرکبها و چاره شد همچنان مردود مرکب او را لگد
نوردیدند و بدن ناپاکش در زیر سنابک ستور در هم نوشته و کوبیده گشت و بآتش نیران روان گشت علیه اللعنة
و العذاب و چون غبار عرصه پیکار بنشست امام حسین علیه السلام را بر بالای سر آن پسر فرخنده سیر دیدند که در حال
جان سپردن و پای بر زمین کوبیدن بود و آنحضرت میفرمود دور باشند از رحمت حق آنقومی که ترا کشتند و دشمن ایشان
در حق تو در روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد و نیز آنکلمات مسطوره را بفرمود ابو الفرج مینویسد راوی
میگوید گویا من هم اکنون نگران آنحضرت هستم که آن پسر را بر سینه مبارک گرفته و هر دو پای او بر زمین میکشید
تا بیاورد و در آنجا که پسرش علی بن الحسین علیه السلام بود فرود گذاشت ... در از زمین که جسد علی بن الحسین بود
جای داد و در اینوقت پرسیدم کیست این پسر گفتند قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین است
و در خبری دیگر است که حضرت قاسم بر آن گروه حمله ور شد و همی جنگ نمود و بیست نفر را بکشت مسلم خواهله
میگوید از یکطرف من مردی از اهل شام بود چون این شجاعت و جلادت بدید گفت سوگند با خدای این پسر را بزد
من جان پدر بغیرد چه در عالم تمرد خود از حد بیرون نشده گفتم آیا ملاحظه قرابت او را با رسول خدای نمیکنی اعتنائی
بسخن من نکرد و از عقب سر قاسم بتاخت و گاهی که آنحضرت مشغول محاربت بود غافل کرده شمشیری بر فرق همایونش
بزد چنانکه او را بر زمین بزد آن غلام صیحه بر کشید ایعم مرا دریاب حسین علیه السلام بر آنملعون حمله بیاورد و ضربتی
بروی بزد چنانکه نصف سرش را در ربود و ناله و فریاد الغوث الغوث آن خبیث بلند گشت چنانکه لشکریان بشنیدند
عمر بن سعد با تمام لشکرش حمله بیاوردند و در این روایت مینویسد بدن مبارک قاسم پایمال ستم ستوران شد لکن
مقرون بصحت نیست بلکه بدن قاتل آنحضرت در زیر سم ستور نورد دیده شد و مرجع ضمیر فوطاته بخیلهم که بحسب ظاهر
بر بعضی مشتبه شده باینکه لفظ هلاک در مقام قاتلان معمول استعمال میشود نه شهیدان مظلوم و آنکه اگر بدن مبارک
قاسم مانند جسد در زیر پای خیل و مراکب کوبیده و در هم شکسته شده باشد حمل نمودن امام حسین آنجسد را بالصورت
مذکوره که دلالت بر صحت اندام دارد درست نمیآید در کتاب نظم الزهراء مسطور است که محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب
الغیبه نوشته را که از حضرت باقر مرویست که حسین علیه السلام کشتگان خود را بعضی بر فراز کشته دیگر میگذاشت و
میفرمود کشتگانی هستند مثل قتله پیغمبران و آل پیغمبران و این عبارت میتواند دو معنی را برساند یکی اینکه این کشتگان
شان و رتبت پیغمبران و آل ایشان را دارند یا اینکه کشنده گان ایشان را معصیت قتله پیغمبران و آل پیغمبران است و هر دو معنی
یک حکم پیدا میکند اما صاحب روضة الشهداء و بعضی دیگر از نویسندگان مینویسند چون حضرت قاسم بمیدان آمد
و چندی از مکالمت او را با عمر بن سعد مینگارند چندانکه عمر را آتشی در درون افتاد و اشک بر دیده نمودار شد
لکن پاسخی نداد و با سپاه خود روی آورد و گفت این سوار را بشناسید این قاسم بن حسن است که در روز رزم شمشیر

الماس خطا زمرد فام را لب لعل دلارام پندارد و اگر یک جهان سپاه بلند بیم نکند سوگند بخدای اگر تشنه
نبود او را عار آمدی که با ما هم سخن شود چنان تدبیر کنید که او را در میان گیرید و آنگاه حکایت مقاتلت
قاسم و کشتن جمعی را و حرب نمودن با ازرق شامی که سپه سالار گروهی از لشکر شام بود و کشتن او را و چهار پسر
او را و آوردن محمد بن انس از بارگاه امام حسین علیه السلام سپر و اسب از برای آنحضرت و شهادت آنحضرت
بدست شیبة بن سعد ملعون و اراده کردن آن ملعون جدا کردن سر قاسم را و رسیدن حضرت سید الشهداء
و آن ملعون را بر دو نیمه کردن و آوردن قاسم را بخیمه و جان سپردن قاسم در خیمه گاه شرحی مبسوط مذکور داشته
چون متفق علیه نبود مذکور نگشت و از اینجمله برافزون اینست که آن بیانات عمر بن سعد از شجاعت قاسم
با مقدار عمر آنحضرت که اغلب معتبرین نوشته اند بالغ نشده بود نمیسازد و آنکه از آن جهت نیز قاسم در حربگاهی
حاضر نشده که ببیند چه شجاعت اظهار شده باشد و نسبت تهدید و تهویل عمر بن سعد لشکر کوفه را با قانون
سپه سالاری نمیسازد چه او باید لشکر خود را تحریص و تشجیع و تطمیع نماید و طرف برابر را خورد و ضعیف جلوه دهد
دیگر آنچه موافق خبری که مسطور شد محمد بن انس با عبدالله بن حسن بمیدان آمد و شهید شد مگر اینکه وی شهید نشده
باشد یا اینکه قاسم پیش از برادرش عبدالله شهید شده باشد دیگر آنکه موافق اغلب اخبار معتبره حضرت قاسم
در میدان شهید شد و امام حسین علیه السلام جسد او را بیاورد و با علی بن الحسین و شهدای اهل بیت خود در یکجای
بیفکند دیگر آنکه بعضی چنان گمان کرده باشند که مقصود از علی بن الحسین حضرت سجاد است و قاسم زنده باشد
که امام علیه السلام او را بخیمهٔ امام زین العابدین آورده لکن بعضی تصریح کرده اند که قاسم را در آنجا که علی بن الحسین و کشتگان
اهل بیت هم بودند درافکند و از این خبر میرسد که قاسم بعد از علی بن الحسین شهید شده است در هر صورت علمای تاریخ
و سیر و اخبار را در باب قاسم و شهادت او اختلاف بسیار است چندانکه بعضی عبدالله بن حسن را قاسم دانسته اند صدوق
در کتاب امالی مینویسد که بعد از علی بن الحسین سلام الله علیه قاسم بن حسن سلام الله علیهم بیرون تاخت و شعری که بدین
مضمونست برسبیل رجز بخواند ای نفس جزع مکن که تمام مخلوق دستخوش فنا میشوند و امروز با بهشتیان ملاقات میکنی
پس سه تن از لشکر ابن سعد بکشت آنگاه از اسب خود بیفتاد رضوان الله تعالی و صلواته علیه و اینوقت امام حسین علیه السلام
بر طرف یمین و شمال نگران شد و هیچکس را نیافت و از این خبر مشهود میشود که آخر شهداء علیهم السلام قاسم بوده است و در
بعضی کتب معتبره مذکور است که قاسم بن حسن در آن صغر سن سی و پنج نفر را بکشت سلام الله علیه و نوشته اند قاسم را
در آن حربگاه بیست و هفت زخم بر بدن مبارک رسیده و از کثرت رفتن خون از اسب بگشت سلام الله علیه

بیان مبارزت و شهادت ابی بکر بن
حسن علیهما السلام

ابوالفرج در مقاتل الطالبین می نویسد مادر او ام ولدیست شناخته نیست و ابومخنف از سلیمان بن ابی راشد
حدیث میکند که قاتل ابی بکر بن حسن عبدالله بن عقبة الغنوی است و در روایتی که از جابر بحضرت باقر علیه السلام
منتهی میشود اینست که عقبة بن الغنوی علیه اللعنة آنحضرت را شهید ساخت و سلیمان بن قبه در این شعر خود وعند غنی
قطرة من دمائنا ... و از غنی مقصود غنوی است ابوبکر بن حسن را اراده کرده است که عقبه غنوی شهید نمود

اما در تذکره سبط ابن جوزی مسطور است که ابوبکر پسر امام حسین علیه السلام را که مادرش ام ولد بود عبدالله بن
عقبة الغنوی شهید ساخت و ابوبکر را در زمرهٔ اولاد سید الشهداء سلام الله علیه مذکور نداشته اند با جمله مینویسند ابوبکر بن
الحسن سلام الله علیهما ارادهٔ جانفشانی کرده در میدان جنگ بتاخت و این ابوبکر بروایت علمای حدیث غیر از
عبدالله اکبر بن حسن است که ابوبکر کنیت داشت و چنانکه از این پیش مذکور شد و در او بعضی گفته اند نامش ... بود
و ابوبکر چون بمیدان بتاخت به تیر عبدالله بن عقبه یا عقبة الغنوی و بقول ابن اثیر به تیر حرملة بن کاهل لعنة الله علیه شهید گشت

بیان مبارزت و شهادت جناب
احمد بن حسن بن علی علیهم السلام

ابومخنف لوط بن یحیی در مقتل خود و بعضی سه چنین دیگر در محن الابرار و ناسخ التواریخ و غیر آن مینویسند احمد بن حسن را
آرزوی شهادت در سر افتاد و رخصت جهاد یافت و اسب جلادت بعرصهٔ شجاعت بتاخت و این نوجوان بشجاعت
قلب و نیروی دل و سماحت طبع و صباحت چهره و اندام نادرهٔ روزگار و اعجوبهٔ اعصار بود و افزون از شانزده سال
از عمر شریفش نگذشته بود پس مانند شیر دژ آهنگ و پلنگ پرآهنگ در میدان جنگ شتابان شد و این رجز را که
باین معنی نزدیکست قرائت فرمود من پسر امام امام علی علیه السلام هستم چندان شمشیر بر شما بزنم تا کند گردد قسم بخانهٔ
خدا از شما به پیغمبر خدا اولی هستیم و در میان گرد و غبار عرصهٔ کارزار بستان آتش را برفروزم از شما بر سر آورم با شمشیری
گزنده تر از مار و گزاینده تر از مار بتاخت و راست را با چپ و چپ را با راست در هم آمیخت و در آنجمله هشتاد تن سوار
نامدار را بهلاک و دمار رسانید و بحضرت امام علیه السلام بازگشت و اینوقت از شدت عطش و نهایت تعب ... دیدهٔ
مبارکش فرو رفته بود پس با آنحضرت عرض کرد ای عم بزرگوار آیا جرعهٔ آبی بدست میشود که جگر تافته خود را اندکی سرد نمایم
و برای جهاد اعدای دین قوت و قدرت داشته باشم فرمود ای پسر برادر ساعتی شکیبا باش که جدت رسول خدای
صلی الله علیه و آله را ملاقات میکنی و آنحضرت بشربتی از آب که سیراب فرماید که از آن پس هرگز تشنه نشوی احمد چون
اینسخن بشنید روی برتافت و دیگر باره بمیدان بشتافت و این رجز که با معنی نزدیکست بخواند بعطش و رنج میدان
جنگ و بلا اندکی صبوری کن چه ادراک مقصود نزدیک ... بعد از این ترا شادمانی خواهد بود ... روح من
در جهاد با کفار بجنان جاویدان شتابانست از مرگ ... و از مرگ اندیشه ندارم و گاهی که دشمنان جنگجوی را
بنگرم در ترس و لرز نمی افتم چون این رجز بخواند مانند شعلهٔ آتش بتاخت و حملهای سخت درانداخت و پنجاه تن ... را
از تن بیرون کرد و از کوبهٔ عزت بخاک ذلت درافکند آنگاه بقرائت این شعر که با معنی مرقوم میشود شروع فرمود از
فرزندان پیغمبر مختار چنان ضربتهای تند با ... صولتهای جنگاوران عرصهٔ کارزار را دریابید که از هول و
هیبت آن موی سر طفل شیر خوار چون سران کهن روزگار سفید خواهد شد و از شمشیرهای برّان هندی ...
کفار را بهلاک رسانیم و در آنجمله نیز شصت تن ... ساخت تا بعز شهادت برخوردار گشت

بیان مبارزت ... حسن علیهما السلام
معروف بحسن مثنی ...

چنانکه صاحب کشف الغمه و تذکرة الائمه مینویسد مادر حسن بن حسن که او را حسن مثنی ... خوله بنت منظور

فرزانه است و حسن مثنی مردی جلیل القدر و فاضل و کثیر الشرف و رئیس و زاهد و باورع بود و در فصول المهمه
و کشف الغمه و ناسخ التواریخ و دیگر کتب دیگر مسطور است که تولیت صدقات امیرالمؤمنین علی علیه السلام
که در مدینه بود در زمان خود با او اختصاص داشت عمر بن علی با او در تولیت صدقات پدر با پسر برادر منازعت
از پسر زاده و این حکومت را بحجاج بن یوسف که در آنوقت امیر مدینه بود بگذاشتند و گاهی که حسن مثنی با حجاج
مسایره داشت حجاج در میان سخن گفت عمر بن علی بن ابی طالب را در تولیت صدقات پدرش با خودت شریک نما
چه او عم تو و یادگار پدر تو است حسن گفت امیرالمؤمنین علیه السلام این تولیت را در حال زندگی خود با من مسلم داشته
و من آنچه را که او شرط نموده تغییر نمیدهم و آنکس را که در صدقات خود داخل نداده داخل نکنم حجاج گفت داخل
خواهم کرد چون این سخن بشنید گفت من او را در تولیت شریک نخواهم کرد [illegible] از همین برخاست و بدون اینکه حجاج
آگاه شود از وی مفارقت کرده از [illegible] بجانب شام روی نهاد و بدرگاه عبدالملک بن مروان در آمد و اجازت بار
خواست در آن حال یحیی بن ام الحکم [illegible] بدو نزدیک شد و از سبب آمدنش بپرسید حسن داستان خود را باز نمود یحیی
گفت من پیش از تو نزد امیرالمؤمنین میروم و [illegible] این بگفت و
بجانب عبدالملک برفت و پس از وی حسن بن حسن در آمد و چون شرط تحیت بگذاشت و بنشست عبدالملک او را
ترحیب و ترحیم نمود و خوش بپرسید و نوازش کرد و شرایط توقیر و احترامش را بجای آورد و چنان بود که حسن را آثار
پیری و نشان شیب [illegible] سپرده بود عبدالملک گفت ای ابا محمد بسا نشان پیری [illegible] نمودار گشته است
یحیی بن ام الحکم که در مجلس حاضر بود گفت یا امیرالمؤمنین چگونه پیر نشود با اینکه در هر حال مردم عراق فوج از پس فوج
بروی در آیند و او را بامید خلافت امید دهند و بآرزوی سلطنت میگذارند [illegible] آن دست بیابد حسن بن حسن چون این سخن
بشنید گفت سوگند با خدای نه چنین نیست که گوئی لکن ما اهل بیتی هستیم که نشان پیری زود
در ما نمودار شود و عبدالملک سخنان ایشان را بشنید و روی بحسن کرد و گفت چیزی بر تو نیست و مطلب خود را که بجهت آن راه
دراز بپیمودی باز گوی حسن داستان خود را بگذاشت و گفت حجاج میگوید عمر بن علی را در امر صدقات پدرش با خودت شریک
نمای عبدالملک گفت این حکومت با حجاج نیست پس مکتوبی بحجاج نمود و شعری چند در تهویل و تهدید او نوشت چنانکه
از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل احوال عبدالملک مسطور شد و حسن بن حسن را
جایزتی بزرگ و صله گرامی عطا کرد و هر چه نیکوتر با وی رفتار نمود و حسن روی بجانب حجاز نهاد و چون از سرای
عبدالملک بیرون شد یحیی بن ام الحکم بدیدار وی بشتافت حسن او را بدانگونه گفتار عتاب بسیار نمود و گفت این بود آن وعده
که با من نهادی که با من مساعدت کنی یحیی گفت آرام باش سوگند با خدای اگر اینگونه سخن نمیکردم خلیفه را بیمناک نمیساختم
و از تو هیبت نمیگرفت و نه حاجت ترا روا میساخت هرگز اینخدمت نیکو را از من فراموش مکن بالجمله مینویسند حسن یکی
از دو دختر عمش حسین علیه السلام را خواستگار شد چون در حضرت سید الشهداء معروض افتاد او را حاضر ساخت و فرمود
اینک فاطمه و سکینه دختران من هستند هر یک را خواهی اختیار کن حسن شرمسار شد و جواب نگفت امام حسین فرمود دخترم
فاطمه را از بهر تو اختیار نمودم چه او بمادرم فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله بیشتر شباهت دارد پس او را با حسن
تزویج نمود و بروایتی گفت سکینه در عبادت خدای استغراق دارد و بروایتی حسن بن حسن فاطمه را اختیار کرده گفته اند

زنی که سکینه مردوده او باشد در جمال البته در مراتب حسن و جمال عدیل و نظیری از بهرش متصور نخواهد بود
و فاطمه را از فرط جمال و وفور حسن بحور العین تشبیه میکردند و مادر فاطمه ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله و مادرش
جرباء دختر قسامة بن رومان میخواندند و این زن از طایفه طی بود ابوالفرج در کتاب مقاتل میگوید از اینروی این
زن را جرباء نامیدند که از شدت صباحت دیدار و جمال مدار که خداوندش عطا کرده بود هر زنی اگرچه بس
نیکو روی بود و مشکین موی پهلوی وی نمی ایستاد مگر اینکه بواسطه لمعان انوار جمال و پرتو چهره عدیم المثال
دختر قسامه قبیح المنظر نمودی و از هر نظر بیفتادی و زنان زمان بسیار ترس داشتند که پهلوی آنماه فروزان
بایستند و در تحت الشعاع آن خورشید فلک حسن و صباحت رسوا شوند از اینجهت آن بدر منیر را بشتر که جرب داشته
باشد و دیگر شتران را از وی دور میسازند تا آن مرض بانها سرایت نکند تشبیه میکردند و معلوم است این لقب هم
از بغض و حسد و رشک جماعت نسوان بروی فرود شده است نوشته اند در آن هنگام که فاطمه علیها السلام در
سرای حسن مثنی بود حسن خواست تا دختر مسور بن مخرمه را تزویج کند مسور عرض کرد ای پسر رسولخدای اگر دختر مرا اعلاق
کفش خود خطبه میراندی با تو تزویج مینمودم لکن میدانی رسولخدای صلی الله علیه و آله فرمود فاطمه دختر من است هر که
رضای او جوید رضای من جسته است و هر کس او را بخشم آورد مرا در غضب آورده است و من میدانم اگر فاطمه دختر رسول الله
در قید حیات بودی و تو دختر مرا قرین دختر حسین علیه السلام میساختی این کردار بخشم میآورد او را بالجمله در صحرای کربلا حسن
مثنی بمیدان برفت و جنگ بداد و حربی سخت بپای برد چندانکه هفده تن را بکشت و چندان زخم بروی فرود آمد که از
کثرت جراحت نیروی مقاومت از وی برفت و در میان کشتگان اصحاب کبار بیفتاد چون حضرت سید الشهداء
شهید ساختند خواستند تا سر حسن را چون پیکر شهیدان از بدن جدا نمایند اندک حشاشه در وی بدیدند و این خبر را به
عمر بن سعد بگذاشتند اسماء بن خارجة بن عیینة بن بدر فزاری بیامد و او را بکناری برد و گفت هرگز دست هیچکس بپسر خوله
نخواهد رسید تا گاهی که او را نزد عبیدالله بریم اگر او را بکشد روا باشد و اگر نه هر چه صلاح بیند همان کند عمر پذیرفتار شد
و چون حسن را با دیگر اسیران نزد ابن زیاد بردند گفت خواهر زاده ابو حسان یعنی اسماء بن خارجه را با او گذارید پس اسماء
او را برد و در کوفه مداوا کرد تا بهبودی یافت و روزگاری در مدینه با فاطمه بگذرانید و آنحضرت را نیک خواستار و دوستدار بودی
و چون حسن از جهان بیرون شد و او را در بقیع غرقد بخاک سپردند فاطمه بر قبر او خیمه برافراخت و یکسال بسوگواری
بنشست و چون سال بانجام رسید نفر بود تا آن خیمه را بر کنند و بجانب مدینه باز شدند ناگاه ندائی بشنید که گوینده
میگفت آیا آنچه را که مفقود کردند پیدا نمودند دیگری گفت بلکه مأیوس شدند و مراجعت کردند و در باب تزویج او با فاطمه
از مسطورات اغلب مورخین چنان مینماید که قبل از سفر کربلا بوده است و بعضی گویند این تزویج در روز عاشورا روی
داد و این خبر بعید مینماید و غریب اینست که ابن اثیر میگوید جماعت لشکر ابن سعد چون حسن بن حسن بن علی را که مادرش
خوله دختر منظور بن زبان فزاری بود صغیر شمردند بجای گذاشتند سبط ابن جوزی نیز بدون اینکه بنام مایش اشارت
کند همین عقیدت دارد و با این صورت چگونه میشود که در زمین کربلا مقام مزاوجت داشته باشد و آنانکه نوشته اند
حسن بن حسن در سال نود و هفتم هجری وفات کرد و انوقت هشتاد و پنجسال از عمر شریفش گذشته بود و برادرش
زید بن حسن زندگانی داشت با پاره اخبار نمیسازد زیرا که اولا باید ولادت او در سال دوازدهم هجری باشد و در آنوقت

امام حسن علیه السلام هنوز سن مبارکش بده سال نرسیده و تزویج نفرموده بود دیگر اینکه با این تفصیل باید در کربلا قریب پنجاه سال از عمرش برگذشته باشد و با اینحال نه او را میتوان صغیر شمرد نه تا آنوقت بی زن دانست مگر اینکه قبل از وقعه کربلا روی داده باشد دیگر اینکه مینویسند زید از وی مهین تر بود و در سال یکصد و بیست پنجم هجری وفات نمود و نود سال از عمرش برگذشته بود و اگر حسن بن حسن در سال نود و هفتم در سن هشتاد و پنجسال مرده باشد و زید بعد از بیست و سه سال فوت شده باشد با اینکه از وی بیشتر عمر کرده است چگونه نود ساله خواهد بود بلکه قریب یکصد و بیست ساله باید باشد و این نیز صحیح نیست اما وفات زید در سال یکصد و بیست و هفتم در سن نود سالگی هیچ نقصی نمیرساند چه تولدش در سال سی ام هجری خواهد بود در روایت آنانکه نوشته اند چون حسن بن حسن وفات کرد سی و پنجساله بود و زمان وفاتش را معلوم نداشته اند منافی هیچ مطلبی نخواهد بود با لجمله از جمله اولاد امام حسن علیه السلام که از رسولخدای روایت حدیث مینمود حسن بود و راقم حروف در کتاب احوال حضرت صادق ع در ذیل وفات فاطمه بنت حسین علیهما السلام بپارهٔ این مطالب و مسائل مذکور اشارت کرده است والله اعلم

بیان مبارزت بشر بن حسن علیه السلام
و تشکیل بعضی مطالب

در بعضی کتب بشر بن الحسن علیه السلام را نیز در شمار شهدای کربلا نوشته اند و از این پیش مذکور داشتیم که یکی از زوجات امام حسن علیه السلام را ام بشر و بقولی ام بشیر میگفتند و او را مادر زید بن الحسن و دو خواهر او ام الحسن و ام الحسین شمرده اند و بعضی بجای بشر عمرو بن الحسن نوشته اند و در کشف الغمه مسطور است که عمرو و قاسم و عبدالله فرزندان حسن بن علی علیهم السلام در خدمت عم بزرگوار خودشان حسین علیه السلام شهید شدند ممکن است همان عمرو بن حسن باشد که او را بشر نیز نوشته اند و شاید ام بشر از آنهائی بوده که بعد از شوهر دیگرش در تحت نکاح امام حسن ع درآمده و فرزندی بشر نام از آن شوهر داشته و از این روی او را ام بشر کنیت بوده است در هر حال در کیفیت اولاد امام حسن علیه السلام که در کربلا شهید شده اند اختلاف ورزیده اند اعثم کوفی از فرزندان امام حسن همان عبدالله بن حسن را یاد کرده و نام از قاسم و دیگری نبرده است و همان اوصاف را که در حق قاسم نوشته اند در حق وی گفته و همان کلمات امام حسین علیه السلام را که در وقت شهادت قاسم نوشته اند درباره مذکور میدارد طبری میگوید قاسم بن محمد کودکی ده ساله بود با شمشیر کشیده از خیمه بیرون آمد امام حسین فرمود بازگرد که تو کودکی گفت یا عم تحی پیغمبر خدای که دست از من بدار و پیشرفت پلیدی بروی حمله کرد و شمشیری بر وی بزد چنانکه بر سرش آمد و بر دو نیمه ساخت و این خبر بدان ماند که مقصود قاسم بن ابی محمد حسن بن علی علیهم السلام باشد و لفظ ابی از قلم کاتب ساقط شده است چه کنیت حضرت حسن ابی محمد است و اگر محمد باشد ممکن است برادر امام حسین محمد باشد و او غیر از محمد بن حنفیه است چنانکه در جای خود مسطور باشد و ممکن است این قاسم همان عبدالله اصغر پسر امام حسن باشد و در کودال قتلگاه با امام حسین بود و شهید شد و ابن شهر آشوب از فرزندان امام حسن عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن را در زمرهٔ شهدا مینویسد و در شرح شافیهٔ ابی فراس قاسم بن حسن و محمد بن الحسن و عبدالله اصغر بن حسن نیز شهید شده باشند شش تن از پسران امام حسن در زمرهٔ شهداء خواهند بود و صدوق علیه الرحمة در امالی جز بشهادت قاسم بن حسن علیهما السلام بعد از شهادت تمام شهداء

اشارت

اشارت نمیکند و ابن صباغ مینویسد عمر بن حسن و دو برادرش قاسم و عبدالله هر سه تن در کربلا در حضور عم بزرگوارشان حسین سلام الله علیهم شهید شدند اما اعثم کوفی میگوید بعد از آنکه اصحاب امام حسین علیه السلام شهید شدند آن حضرت تنها بماند یک برادرزادهٔ او که عمرش تمام بود و هفت ساله بود بجای ماند و بشهادت او سخن نمی نماید و این عمر اگر در کربلا اگر بااین سن بوده نمیتواند پسر امام حسن باشد چه از زمان وفات امام حسن تا وقعهٔ کربلا افزون از ده سال بگذشته بود مگر از دیگر برادران حضرت سید الشهداء بوده است و در ینابیع المودة بشهادت قاسم بن حسن و احمد بن حسن حکایت کرده است و بدیگران اشارت نکرده است و در عوالم قاسم بن حسن و ابوبکر بن حسن و عبدالله بن حسن را یاد کرده و در اعلام الوری قاسم و ابوبکر را مذکور نموده است و از دیگران نام نبرده است و در تذکرة الائمه چهار تن از فرزندان امام حسن علیه السلام ابوبکر و قاسم و عبدالله و بشر را که بعضی عمر گفته اند در شمار شهداء یاد کرده است و ابن اثیر جز بشهادت قاسم بن حسن علیه السلام اشارت نکرده است و بدینگونه اغلب مورخین و محدثین هر طبقه بر نهجی مسطور داشته اند و وجه عمدهٔ این اختلاف اینست که اغلب این اسامی چنانکه انشاء الله تعالی مذکور میشود نسبت بنوت بامیر المؤمنین و گاهی با امام حسین پیدا میکنند و سبب اشتباه میشود پس تصریح صریح و تصدیق صحیح نمیتوان کرد والله تعالی اعلم

بیان مبارزت اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام
و مقاتلت ابوبکر بن علی سلام الله علیهما

چون فرزندان برومند حضرت امام ممتحن حسن علیهم السلام از این سراچهٔ پر آفات و محن برضوان و رحمت خداوند مهیمن شتافتند نوبت جان بازی و سرافرازی با اولاد شرافت نهاد حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم پیوست همه مست شراب طهور عشق حقیقی و سعادت سرمدی شدند و جانها بر کفها نهاده حاضر دریافت عز شهادت آمدند بروایت روضة الشهداء بعد از شهادت قاسم بن حسن ابوبکر بن علی علیهم السلام در حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بیامد و عرض کرد اجازت لغزهای آکین خویش از این مردم بدکیش بخواهم فرمود اما شما یک پیر دیده و مرا تنها میگذارید عرض کرد ای برادر مدتیست در آن اندیشه ام که یکی تحفه در این حضرت بگذرانم و هیچ ندانستم تا چه تحفه لایق تقدیم این حضرت نمایم امروز می بینم هیچ هدیه شایسته تر از جان نیست همی خواهم این تحفه را نثار قدم مبارک گردانم در بعضی کتب نوشته اند اسم وی عبیدالله و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربعی تمیمی بود اما ابن اثیر میگوید عبیدالله و ابوبکر از لیلی دختر مسعود بن خالد تولد شدند و هر دو در روز عاشورا شهید گردیدند و بقولی عبیدالله را در مذار بکشت چنانکه راقم حروف در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام اشارت نمودم صاحب عوالم نیز اسم او را عبدالله مینویسد بالجمله چون ابوبکر بن علی سلام الله علیهما اجازت محاربت حاصل کرد و بر تمامت برادران خود سبقت گرفت مانند شهاب و سحاب با تیغ شرربار و نیزهٔ آبدار بمیدان بتاخت و این شعر را برجز برخواند که با یمنی نزد یکیست بزرگ و پدرم علی عالی صاحب مفاخر بلند و آثار ارجمند و از نسل هاشم صادق این کریم است اینک حسین پسر پیغمبر مرسل میباشد که ما با تیغهای درخشان در حمایت او جهاد میکنیم و جان عزیز خود را فدای چنین برادر گرامی میگردانیم بعد از قرائت این ارجوزه مشغول جنگ شد و بسی کارزار کرد و کار را بر کفار زار ساخت و تنی چند را بکشت و همی در میدان بگشت تا بیست و یک زخم بر اندام شریفش جای کرد آخر الامر بطعن نیزه قدامه موصلی و بقولی بزخم تیر عبدالله عقبه غنوی یا زجر بن بدر النخعی و بقولی جعفی و بروایتی بزخم تیر عقبة الغنوی شهید گردید ابوالفرج میگوید ام

ابوبکر معروف نیست چنانکه در ناسخ التواریخ مسطور است که عبدالله بن الاصغر مکنی بابی بکر و مادرش لیلی بنت مسعود بود و ابن شهر آشوب میگوید مادر ابوبکر دختر مسروق نهشلی است و مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد بن مالک بن ابی بن سلمی بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظلة بن زید مناة بن تمیم و مادر لیلی عمیرة بنت قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر سید اهل الوبر بن عبید بن حارث و هو مقاعس و مادر عمیرة عناق دختر عصام بن سنان بن خالد بن منقر و مادر عناق بنت اعبد بن اسعد بن منقر و مادر او دختر سفیان بن خالد بن عبید بن مقاعس بن عمرو بن کعب بن زید مناة بن تمیم است بالجمله مینویسد ابوبکر بن علی بجنگ مارفت و مردی از همدان اورا بقتل رسانید مداینی گوید اورا در ساقیه سپاه شهید یافتند و قاتل اورا ندانستند و مفید علیه الرحمة گوید اورا محمد الاصغر میگفتند و با عبدالله از یک مادر بوده هر دو تن در کربلا شهید شدند و این روایت مخالف عقاید مورخین است چه موافق آنچه در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه اشارت شد عبیدالله بن امیرالمؤمنین علیهما السلام در واقعه مصعب بن زبیر و مختار بن ابی عبید شهید شد و یاقوت حموی گوید مشهد او در مذار و جماعت شیعه را مطاف و مزار است و بعضی مصعب بن زبیر گفت و برا انکس کشت که گمان میکرد شیعه پدر اوست مقصودش مختار بود و ممکنست عبدالله در کربلا شهید شده

بیان مبارزت و شهادت عمر بن علی بن
ابیطالب صلوات الله علیهم

چون ابوبکر بن علی بر مرکب شهادت سوار و بجنات عالیات رهسپار شد برادرش عمر بن علی علیهم السلام موافق بعضی روایات اجازت جهاد بخواست و روی بمیدان حرب نهاد مادر عمر موافق روایات ابن اثیر در ذیل اسامی اولاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام ام حبیبه صهباء دختر ربیعه التغلبیه است و در عین التمر بدست خالد بن ولید اسیر شد و امیرالمؤمنین علیه السلام را دو فرزند از وی پدید شد یکی عمر و دیگر رقیه بالجمله چنانکه در روضة الشهداء و عوالم و محن الابرار و بحار الانوار و مناقب ابن شهر آشوب و بعضی کتب اخبار مسطور است عمر بن علی روی بمیدان جنگ نهاد و این رجز را که باین معنی نزدیکست بارجوزه بخواند با شمشیر تیز و تیغ آبدار شرربار خود پیوسته شما را میزنم و زجر ملعون را که با رسول خداوند بیچون کافر شده است در میان شما میخواهم ای زجر ای زجر با عمر نزدیک شو شاید امروز بضرب شمشیر خون ریز من بسقر رهسپر شوی که بدترین مکان سوزان است زیراکه تو بدترین جنس بشر هستی بنجدای کافر و منکر شدی و بروایت صاحب روضة الشهداء که ترجمهٔ ارجوزهٔ اورا مذکور میدارد شعری خوانده است که بر ترک دنیا و طلب عقبی دلالت میکند بعد از قرائت رجز بر قاتل برادر خود زجر بطر و حمله برد و آن خبیث را بقتل رسانید چون لشکر اشرار اینگونه شجاعت بدیدند از جای برآمدند و از هر سوی بر آنحضرت احاطه کردند و آن سلیل اطهار و فرزند جلیل حیدر کرار از ازدحام القوم شریر و اقتحام آن سپاه خطیر بیمی نکرد و با تیغ آبدار شررار از دودمان ایشان برآورد و این شعر را که باینمعنی است برجز همی برخواند دوری و کناری گیرید از عمر و کناری جوئید از شیر خشمناک ترش روی که هر چند پرخطر میزند شمارا بشمشیر آبدار پرشرر و از پیش روی شما گریزان و پنهان نمیشود پس همچنان مشغول جنگ و قتال دشمن نابکار شد و میزد و میکشت تا گاهی که بضرب شمشیران مردم ستمکار بعز شهادت برخوردار شد معلوم باد ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین نامی از وی در زمرهٔ شهداء مذکور نداشته است و در کتاب عمدة الطالب مذکور است که عمر در مدینه بود و خبر شهادت

سید الشهداء علیه السلام را در آنجا بشنید چنانکه راقم حروف نیز در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین ع باینمعنی اشارت کرده است و اغلب مورخین و محدثین معتبر برآن عقیدت هستند که عمر بن علی تا زمان عبدالملک مروان زندگی داشت و با حسن مثنی در کار صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام داوری نزدیک حجاج برد و حسن مثنی این شکایت بعبدالملک گذاشت چنانکه در همین کتاب در ذیل مبارزت حسن مثنی مسطور شد ابن اثیر در کتاب الکامل مینویسد که عمر بن علی چندان عمر نمود که نصف میراث علی علیه السلام بدو انتقال یافت و چون وفات کرد هشتاد و پنجسال از عمرش برگذشته بود و در ینبع مدفون شد و بعضی نوشته اند آخر فرزندی که از امیرالمؤمنین وفات کرد وی بود و هفتاد و پنجسال عمر یافت و بطلاقت لسان و جودت طبع و جلالت منزلت امتیاز داشت و اورا عمر الاکبر بن علی مینویسند و کنیت اورا ابوالقاسم و بقولی ابوحفص دانسته اند و گویند امیرالمؤمنین را فرزندی دیگر عمر نام بود که اورا عمر الاصغر مینامیدند و مادر او ام حبیبه بود و ام حبیبه دختر ربیعه است و علمای تاریخ از احوال عمر الاصغر چیزی رقم نکرده اند جماعتی گویند عمر الاکبر در شب عاشورا از کربلا فرار کرد و در جوالق منزل گرفت از اینروی اولاد اورا جوالیق خوانند این نیز مقرون بصحت نیست چه باتفاق اغلب اهل خبر در روز عاشورا جهاد کرد و ممکن است مانند حسن مثنی در میان کشتگان افتاده باشد بعد از آن بسلامت مانده است چنانکه از خبر ابن شهر آشوب که مینویسد عمر بمبارزت بتاخت و زجر قاتل برادر خود ابوبکر را بکشت انگاه ارجوزهٔ مذکور را قرائت کرد و داخل حومه حرب شد و از شهادت او چیزی رقم نمیکند دلالت بر این دارد که جهاد کرده است و زخمدار شده و بسلامت جسته است و این نیز با آنچه از این پیش در کتاب امام زین العابدین علیه السلام مذکور نمودیم که عمر بن علی بر در سرای خویش بیایستاد و لباسهای فاخر رنگین بر تن بیاراست و بگفت اگر من هم بکربلا میرفتم و کشته میشدم اکنون این آرایش و آسایش نداشتم منافی است مگر اینکه گوئیم امیرالمؤمنین علیه السلام را دو پسر بود که عمر نام داشت یکی عمر الاصغر و دیگر عمر الاکبر یکی برفت و شهید شد یکی نرفت و بآرایش نشست والله تعالی اعلم

بیان مبارزت و شهادت جناب عثمان بن
علی بن ابیطالب علیهما الصلوة والسلام

بعد از عمر بن علی برادرش عثمان باجازت فرزند شیر یزدان و سبط ختم پیغمبران روی بمیدان نهاد مادرش ام البنین است و با حضرت ابا الفضل عباس علیه السلام از یک مادر است امیرالمؤمنین علی علیه السلام این پسر را بنام عثمان بن مظعون که اول صحابه ایست که در مدینه وفات یافت و با امیرالمؤمنین بسی انس داشت نام نهاد و فرمود اورا بنام برادرم نام نهادم و این عثمان از طرف مادر با حضرت عباس برادر بود و نیز اورا عثمان الاکبر نوشته اند که بفرمان برادرش عباس روی بمیدان نهاد و مکنی بابی عمرو بود و بیست و یکسال از عمرش بپایان رفته بود و اورا فرزندی نبود چون بلشکر عمر سعد روی نهاد این شعر را که نزدیک باینمعنی است بارجوزه بخواند منم عثمان که دارای مفاخر و پدرم علی صاحب کارهای بزرگ ظاهر و پسر عم پیغمبر طاهر و برادر حسین برگزیدهٔ برگزیدگان و بزرگ اصاغر و اکابر است و بعد از رسول خدای و وصی او بر همه کس ولی و حاکم است پس بجنگ درآمد و فراوان بکوشید و پس از کوشش بسیار خولی بن یزید الاصبحی بطرد و تیری بآنحضرت بینداخت چنانکه بر جبین مبارکش بنشست و از اسب درافتاد انوقت مردی از قبیلهٔ بنی دارم بتاخت و سر از تن شریفش جدا ساخت و بعضی در ترتیب شهادت پسران ام البنین نوعی دیگر نوشته اند چنانکه مذکور شود انشاءالله در روضة الشهداء مسطور است که عثمان بن علی بزخم زید ابطحی فرو شد

بیان مبارزت و شهادت جناب
عون بن علی بن ابیطالب علیه السلام

چون عثمان بن علی بروضهٔ رضوان خرامید عون بن علی علیه السلام آهنگ میدان و نبرد مردان نمود از این
پیش نیز در ذیل شهادت عبد الله بن حسن مذکور شد که عون بن علی بحکایت اورفت در ناسخ التواریخ مسطور است
که اسماء بنت عمیس که بعد از ابوبکر بحبالهٔ نکاح امیر المؤمنین علی علیه السلام در آمد عون از وی متولد شد و عون بن علی
از طرف مادر با محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر برادر است چه اسماء پیش از ابوبکر زوجه جعفر بن ابیطالب بود و اغلب
ارباب تواریخ و سیر بشهادت اشارت کرده اند مگر صاحب روضة الاحباب و روضة الشهداء و بحر اللئالی و ناسخ التواریخ
و تاریخ الفی و انوار القلوب و یکی دو کتاب دیگر از شهادت وی سخن نکرده اند و نوشته اند عون بن علی جوانی خوب صورت ستوده
سیرت پاک نیت صافی رویت بود و میراث شجاعت و آثار جلادت از حیدر کرار بیادگار داشت با دلی پر کین و جبینی پر چین
در حضرت حسین علیه السلام تشرف جست و عرض کرد صرفهٔ من در آن نیست که در طلب مبارز آواز بر کشم و منتظر هم آورد شوم
چه در اینکار تاخیر و توقف خواهد رفت و من در قتل اعادی سخت عجول هستم اجازت فرمای و آهنگی از زالی دار امام حسین علیه السلام
آب در چشم بگردانید و فرمود ای برادر لشکر دشمن بسیار و مخالفان ما از پیاده و سوار بیشمار است چگونه یکتنه با چنین لشکر گران
حرب میسازی نیکو چنانست که بقانون مبارزت هم نبرد بخواهی و با قرن و قرین جنگ آور شوی عرض کرد یا بن رسول الله
شیر دلیر از کثرت روباه حقیر اندیشه نیست و آنکس را که هوای جان فشانی و سعادت جاودانیست از انبوه سپاه چه تشویر
و نگرانی در خاطر است این بگفت و چون شیر نیستان و پلنگ سنگستان مرکب برانگیخت و خویشتن را چون صاعقهٔ آتش بار
و سحاب صاعقه آثار بر لشکر کفار بزد و از قلب بیمین و از یمین بشمال تاخت و در آن دریای لشکر غوطه ور شد و جمعی را بکشت ابن
ابی الاحجار با دو هزار پیاده و سوار بر گردش پره زدند عون بن علی بعنایت لم یزلی بازوی یلی بر آورد و صفوف القوم را برهم
درانید و سپاه را از پیش روی خود براند و چون برق جهنده و باد وزنده از میان ایشان بگذشت و بحضرت حسین پیوست
امام حسین علیه السلام او را با آفرین و تحسین در سپرد و سر و رویش را ببوسید و بر آن شجاعت و بسالت تمجید فرمود و گفت
کارزار بسیار کردی و زخمهای فراوان یافتی بخیمه برو و زخمهای خود را ببند و زمانی بر آسای عون عرض کرد ای برادر
من همی خواستم تا دیگر باره ات نظاره کنم بروان جدت احمد مختار مرا از کارزار باز مدار شدت عطش بر من چیره شده
و بهلاکت همی رساند و می بینم که ساقی کوثر جامی مملو از شراب بهشت در دست گرفته و بمن اشارت دارد همی خواهم
زودتر بجان خود را نثار کنم و از تشنگی برهم و از بند سعادت شهادت آب زلال فردوس برسم امام حسین فرمود اسب
عون از کثرت کیر و دار سستی گرفته اسب ادهم را که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان حیات بعون داده بود
از بهرش زین کنند و برگستوان نیکوئی بر آن بر کشند و خنجر اگر با صحت مقرون باشد باز بنماید که بیرون از اقارب و
اولاد شرافت بنیاد آنحضرت جماعتی از خدام و کارگذاران پیشگاه عظمت و حشمت آنحضرت حاضر بوده اند بالجمله موجب
فرمان امام علیه السلام عون بفرمود تا آن مرکب را حاضر و مکمل کرده سوار شد و زره داودی بر تن بر آورد و پیراهن سفید
مصقول بر بالای زره بیفکند و تیغ یمانی حمایل کرده نیزهٔ تابدار بدست گرفته روی بمیدان نهاد از لشکر ابن سعد
مردی بود که او را صالح بن سیار مینامیدند و او را با عون خیلی از پیشین زمان کین دیرین بود زیرا که چنان اتفاق

افتاده بود که در زمان عدالت بنیان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صالح از شراب ناب مست طافح
گشت و او را با آنحال در پیشگاه امیر المؤمنین در آوردند آنحضرت با پسر خود عون بفرمود او را هشتاد تازیانه بزن
تا از خداوند سبحان اجر یابی حکم شرع را عون بن علی بروی جاری کرد حد شرابخوار را بزد و این کین در دل صالح
جای کرد تا در اینروز که عون را در میان آن لشکر پرخاشگر بدید نوبت انتقام را از دست نداد و تیغ از نیام
بیرون و زبان بدشنام بر کشید و بر عون حمله ور گشت عون از کلمات سفاهت آیات وی خشمگین شد و بیک
طعن نیزه از اسبش نگونسار ساخت بدر بن سیار برادرش صالح را چون قرین هلاک و دمار یافت بکینه او بر عون
حمله کرد و در برابر عون بیامد تا زبان بدشنام بر گشاید عون مجالش نداد و چنانش نیزه بر دهن بر زد که سر نیزه از پس
گردنش نمودار گردید عاقبت دو هزار سوار از راست و چپ بروی بتاختند و همی زخم تیر و نیزه فرود آوردند
عون نامدار چون صاحب ذو الفقار بر ایشان حمله میکرد و از ایشان مجروح و مقتول میساخت و کشته بر زبر کشته
میانداخت در آنوقت که آنحضرت را جراحتهای بسیار بر اندام مبارک رسیده بود خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده
از کمینگاه بر آمد و بضرب تیغ و بقولی بطعن نیزه او را از اسب افکند عون گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله کما رسول الله مصاحب شد

بیان مبارزت و شهادت جناب جعفر بن
علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم

مادر جعفر بن علی نیز ام البنین است و با حضرت ابا الفضل العباس علیهم السلام از یک مادر هستند چون جعفر بن
علی رضوان الله علیه برادرش عون را شهید دید از عم برادران اجازت میدان حاصل کرده و بقولی بعد از عثمان
بن علی بفرمان برادرش عباس روی بعرصه کارزار نهاده این رجز را که باینمعنی است قرائت کرد منم جعفر که صاحب
معالی و مفاخر و پسر رشید علی عالی نیکو کار جواد هستم و در مراتب شرافت از بهر من کافیست که عم بزرگوارم جعفر طیار
و خال من از ارباب شرف و بزرگوار است و در حمایت حسین که صاحب بخشش فزون از قیاس است میکوشم آنگاه چون
شیر دژآگاه آهنگ آوردگاه نمود و جنگی مردانه بساخت و بقول ابن اثیر هانی بن ثبیت حضرمی علیه اللعنه که قاتل
عبد الله بن علی نیز او بود بر وی بتاخت و او را شهید ساخت و بقولی آنحضرت مشغول کارزار بود خولی ملعون تیری
در کمان بنهاد و ناگاه بسوی او پران ساخت چنانکه بر شقیقه و بقولی بر دیدهٔ مبارکش بنشست و آنحضرت را شهید نمودند
چنانکه ابو الفرج گوید نصر بن مزاحم حدیث کرده است که از جابر از حضرت ابیجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام مرویست
که خولی بن یزید اصبحی لعنة الله علیه جعفر بن علی علیهما السلام را بکشت و نیز میگوید ابو مخنف روایت مینماید که عباس بن
علی برادرش جعفر بن علی علیهما السلام را قبل از خودش بمیدان حربگاه بفرستاد چه جعفر را فرزندی نبود و عباس در اینکار
همیخواست میراث جعفر با ولاد عباس برسد و نیز ابو الفرج میگوید چون جعفر بن علی شهید شد نوزده ساله بود و هم در انوار
القلوب مسطور است که مزار عون و جعفر در بیرون کربلا مشهور است راقم حروف گوید تواند بود هر دو تن فرزند امیر المؤمنین
باشند و ممکن است عون پسر عبد الله بن جعفر باشد و بعضی نوشته اند که وی جعفر الاکبر و مکنی بابی عبد الله بود و قول
ابی الفرج که سن جعفر نوزده سال بود موافق سایر اخبار نیست چه از زمان وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
تا زمان شهادت جعفر از بیست سال افزونست والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت عبدالله
بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم

عبدالله بن علی علیه السلام را که عبدالله اکبر نیز نوشته اند ابو الفرج و دیگران نوشته اند با حضرت عباس از یک مادر بودند و عبدالله را فرزندی نبود و بیست و پنج سال از عمر شریفش بگذشته و از برادران اعیانی حضرت عباس اول برادری است که حضرت عباس با و فرمود ای برادر آهنک جنک نمای و در پیش روی من حرب کن تا کشته شوی و کنیت عبدالله اکبر را ابو محمد نوشته اند و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب دو تن از پسران امیر المؤمنین را نام عبدالله دانسته یکی همین عبدالله میباشد که از ام البنین است و آندیگر عبدالله را با ابوبکر بن علی از یک مادر نوشته و گوید نام مادر ایشان هلاو دختر مسروق نهشلی است و ابو اسحق اسفراینی عباس و عبدالله و جعفر و عمر و عثمان را که پنج تن هستند از ام البنین دانسته و در این روایت منفرد است ابو الفرج از ابو مخنف روایت میکند که عباس با برادر پدری و مادری خود عبدالله فرمود در پیشروی من حرب کن تا کشته تو را بنگرم و این مصیبت را در حضرت احدیت محسوب دارم زیرا که ترا فرزندی نیست موافق بعضی روایات عبدالله در آنوقت نوزده ساله بود و چون شیر و پلنک و ببر و نهنک خروش بر آورد و از امام زمان علیه السلام رخصت جنک بخواست و بمیدان بشتافت و این شعر را که با این معنی نزدیکست بار جوزه بخواند منم فرزند صاحب بخدت و مجدت و بزرگواری و فضیلت و دانائی و رفعت و این شخص بزرگوار پدرم علی است که بسی نیکوکار و دارای افعال پسندیده و شمشیر برنده رسولخدای و خداوند عقوبت و انتقام است و در جنک هر قومی و قبیله آثار هیبت و هول او پدیدار است چون این ارجوزه را بخواند مقاتله سخت بداد و جمعی را بکشت آخر الامر بدست هانی بن شبیت ملعون بدرجه رفیعه شهادت نائل گشت بعضی نوشته اند چون عون و جعفر شهید شدند عبدالله بن علی با دیده گریان بخدمت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد اجازت مبارزت بده تا زودتر خود را بایشان برسانم و از این غم و اندوه برهم امام علیه السلام او را در بر کشید و چهره اش را ببوسید و اجازه میدان داد عبدالله که شجاعت را از پدر بمیراث داشت صد و هشتاد تن را بکشت و شهید شد علیه الرحمة و الرضوان

بیان مبارزت و شهادت محمد الاصغر
ابن علی بن ابیطالب علیه السلام

این محمد غیر از محمد بن الحنفیه پسر امیر المؤمنین است وی را محمد اصغر گویند و کنیت او را در جنات الخلود ابوبکر نوشته اند و مادرش ام ولد بود و این جناب نیز از حضرت امام حسین علیه السلام اجازت میدان بخواست و بمحاربه گردان بشتافت و حرب نمود و بروایت جابر از حضرت باقر علیه السلام و بروایتی دیگر که از مداینی بتوسط احمد بن ابی بشیر از احمد بن الحارث رسیده است مردی از قبیله بنی تمیم از طایفه بنی ابان بن دارم آنحضرت را شهید ساخت علیه الرحمة و الرضوان و در بعضی کتب نوشته اند که محمد الاصغر بعد از شهادت عثمان بن علی بمیدان جنک برفت و او از محمد بن حنفیه کوچکتر بود پس جنکی سخت بداد و گروهی بسیار بکشت و مانند شیر شرزه جولان همی داد و دامان جلادت در میدان همی کشید مردی از لشکر عمر بن سعد بحرب او بیامد و ارجوزه قریب باین معنی بخواند که ای برادر حسین آن خونها که از ما بریختید و صفحه زمین را از خون جوانان گرامی ما رنگین ساختید از پیشین زمان تاکنون بنیاد ما در آوردی و دل

مارا از داغ حسرت نشان کردی محمد بن امیر المؤمنین علیه السلام در جواب او این شعر را که نزدیک باین معنی است قرائت کرد هلاک و بوار باد انجماعتی را که بتیغ حیدر کرار برادر رسول پروردگار کشته شدند همانا امیر المؤمنین تم بنیروی شمشیر خود راه هدایت را باز نمود و دوستی او را خدای ودود بر ما فرض فرمود و این امیر المؤمنین پدر من و سید من است که هرگز از دین خدا و امر معروف اعراض نفرموده است چون اینجوابرا بفرمود هر دو تن بر یکدیگر حمله ور شدند مدتی جنک ایشان بطول انجامید و مردمان از هر طرف گردها بتماشای ایشان برکشیدند و نظر ها بدیدار ایشان برگماشتند ناگاه محمد بن علی علیهما السلام بروی چیره شد و آن مطرود را باتش موعود مردود ساخت و دیگر باره بر سپاه ابن سعد بتاخت و همی سواری را بعد از سواری و پیاده را پس از پیاده بیفکند و دیگر باره بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای برادر شربتی آب بمن بیاشام چه سوز آتش در جانم جای کرد و بسیاری زخم دردها کم داشته امام حسین بگریست و فرمود دشوار است بر علی بن ابیطالب که تو از من شربتی آب بخواهی و بران قدرت نباشد لکن شکیبائی جوی تا جدت رسول خدای صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی و تو را شربتی آب بیاشاماند که از آن پس هرگز تشنه نشوی پس محمد اصغر دیگر مرة بمیدان بازشتافت و با دلی نیرومند و خاطری ارجمند و یقینی صادق و نیتی موافق بر مخالفان حمله برد و جمعی دیگر را بکشت و از آن پس از شدت تشنگی و الم جراحات همی از اسب متمایل بشد و این شعر را که با این معنی است قرائت میکرد صبر و شکیبائی میجوئیم تا خداوند در میان ما و این قوم ستمکار زبون حکم فرماید همانا گمراه است هرکس که دوستدار یزید و نسل یزید و دشمن و بدخواه علی باشد که دارای سبقت در اسلام و فضل و فضیلت بیرون از حد وصف و کلام است بخداوند قاهر برار میجوئیم از انجماعتی که بظلم و جور بر ما تظاهر شدند چه اینگروه مردمی گمراه و بدخواه باشند چون این شعر بخواند حمله برد و شهید شد

بیان مبارزت و شهادت ابراهیم
ابن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم

ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبین بعد از بیان شهادت عبدالله بن علی و جعفر بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و محمد اصغر بن علی و ابوبکر بن علی میگوید این پسران علی بن ابیطالب علیهم السلام هستند که از صلب مبارک آنحضرت بودند و در رکاب برادر خودشان حسین بن علی سلام الله علیه شهید شدند اما محمد بن حمزه روایت میکند که در این روز عاشورا ابراهیم بن علی علیه السلام نیز شهید شد و مادرش ام ولد بود ابو الفرج میگوید این روایت را جز از محمد بن حمزه نشنیده ام و در کتب انساب از ابراهیم خبری مذکور ندیده ام اما ابن قتیبه دینوری در کتاب الامامة و السیاسة و ابن عبد ربه در کتاب العقد نوشته اند که امیر المؤمنین علی علیه السلام را از ام ولد پسری دیگر بود که ابراهیم نام داشت و او در خدمت امام حسین علیه السلام بعراق سفر کرد و در وقعه یوم الطف شهید شد و در کتاب تذکرة الائمه و ناسخ التواریخ نیز بشهادت ابراهیم بن علی اشارت کرده اند

بیان مبارزت و شهادت فرزند سعادتمند
حیدر کرار عباس الاصغر علیه السلام

چنانکه در ناسخ التواریخ و بعضی کتب دیگر رقم کرده اند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را

دو پسر سعادت اثر بنام عبّاس بوده اند یکیرا عبّاس اصغر مینامیدند و دیگری را عبّاس اکبر و بروایتی یافعی عبّاس کبیر مینامیدند و چنانکه مذکور شد بعضی از علمای اخبار نوشته اند عباس بن علی علیهما السلام در شب عاشورا شهید شد و گروهی رقم کرده اند که در روز عاشورا بعزّ شهادت نائل گشت و هر دو صنف از بزرگان اهل خبر هستند و نیز پاره از نویسندگان نگاشته اند شهادت عبّاس بن علی قبل از شهادت اغلب شهدای بنی هاشم بوده است و بعضی بعد از ایشان نوشته اند و برخی نوشته اند در آخر کار با تفاق حضرت سیّد الشهدا و سلام الله علیهما شهید گردید لاجرم میگوئیم ممکن است عبّاس اصغر در شب عاشورا شهید شده باشد یا در روز عاشورا قبل شهادت شهدای بنی هاشم شهادت یافته و در شب عاشورا نیز در طلب آب مأمور شده و عبّاس اکبر نیز در طلب آب رفته و شهید شده و سقا لقب داشته باشد

بیان نسب مادری جناب اباالفضل
حضرت عبّاس بن علی علیهما السلام

مادر حضرت اباالفضل عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام چنانکه ابو الفرج و عموم مورخین نوشته اند امّ البنین دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید و هو عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است و صاحب الخمیس نام امّ البنین را والیسی مرقوم داشته و گوید دختر حزام بن خالد الوحیدیه ثم الکلابیّه است و در ناسخ التواریخ مسطور است که نام امّ البنین فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن لوی بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معویة بن بکر بن هوازن است و در عمدة الطالب نوشته است ربیعة بن الوحید بن کعب و بجای لوی وحید رقم کرده است و مادر امّ البنین ثمامه دختر طفیل فارس قرزال بن مالک و بقولی ملک الاحزم رئیس هوازن بن جعفر بن کلاب و مادر عمره کبشه دختر عروة الرجال بن عتبة بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه امّ الخشف دختر ابو معویه فارس الهوازن ابن عبادة بن عقیل بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه و مادر امّ الخشف فاطمه دختر جعفر بن کلاب و مادر فاطمه عاتکه دختر عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب و مادر عاتکه آمنه دختر وهب بن عمیر بن نصر بن قیس بن الحرث بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمه و مادر آمنه دختر جحدر بن ضبیعة الاغر بن قیس بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعة بن نزار و مادر او دختر مالک بن قیس بن ثعلبه و مادر او دختر ذو الرأسین و هو خشین بن ابی عصم بن سمح بن فزاره و مادر او دختر عمرو بن صرمة بن عوف بن سعد بن دینار بن بغیض بن الریث بن غطفان است و در عمدة الطالب نوشته است مادر امّ البنین لیلی دختر سهیل بن مالک و هو ابن ابی براء عامر ملاعب الاسنة بن مالک بن جعفر بن کلاب و مادر لیلی عامره دختر طفیل بن عامر و مادر او کبشه دختر عروة الرجال بن عتبة بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه فاطمه بنت عبد الشمس بن عبد مناف است نوشته اند عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه در علم با نساب عرب مهارتی تام داشت روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند میخواهم زوجهٔ اختیار کنم که فرزندانم شجاع شوند و بقولی فرمود ای عقیل تو عالم با نساب عرب هستی زنی از بهر من اختیار کن که مرا فرزندی پدید آورد که فحل و فارس عرب باشد و بروایت دیگر فرمود میخواهم زنی از بهر من خواستگاری کنی که از خانوادهٔ شرف و شجاعت و دارایان حسب و نسب و شجاعت باشد تا خدایتعالی از آن زن فرزندی رشید و شجاع کرامت فرماید تا فرزندم حسین را یاری نماید و بروایت صاحب عمدة المطالب فرمود اُنْظُرْ اِلَی امْرَءَةٍ قَدْ وَلَدَتْهَا الْفُحُولَةُ مِنَ الْعَرَبِ لِاَتَزَوَّجَهَا فَتَلِدَ لِی غُلَاماً فَارِساً زنی برای من اختیار کنی که آباء و اجدادش از فحول عرب باشند تا او را تزویج نمایم و مرا از وی پسری پدید آید که فارس باشد و میتوان این خبر را یکی از معجزات آنحضرت و عظمت شهادت سیّد الشهداء

(در حاشیه: سهیل بن مالک بن جعفر بن کلاب ... [illegible])

درفعت

در رفعت و شرف مقام شهداء شمرده امیر المؤمنین علیه السلام خواست بواسطهٔ مزید مرضای الهی و خدمت بدین حضرت رسالت پناهی و ازدیاد منزلت پسری دیگر نیز که بعد از حسین علیه السلام بر سایر فرزندان آنحضرت که سوای اولاد فاطمه علیها السلام هستند بر سایر فرزندانش برتری داشته باشد شهید گردد عرض کرد امّ البنین کلابیه را تزویج کن که از پدران او هیچکس در عرب شجاع تر نیست و بروایتی عرض کرد دختری از بنی کلاب را بگیر زیرا چه این قبیله در میان عرب بشجاعت نامدارند پس امیر المؤمنین علیه السلام امّ البنین را تزویج فرمود و از وی مانند حضرت عبّاس شجاعی کامکار و دلیری نامدار متولد شد که شجاعت او در یوم الطف تا قیامت در دامان روزگار مذکور و یادگار است و نیز عثمان و جعفر و عبد الله برادران عباس از وی متولد شدند و چنانکه مسطور گردید همه شهید گردیدند و از اینست چنانکه از این پیش مذکور گردید شمر بن ذی الجوشن بن شرحبیل بن قرط الاعور الضبابی علیه اللعنه که از بنی کلاب و منسوب بحضرت عبّاس بود گاهی که مأمور بحرب امام حسین علیه السلام میشد از ابن زیاد برای ایشان امان بخواست حافظ ابرو مینویسد که چون عبید الله بن زیاد بن ابیه شمر علیهم اللعنه را بقتال سیّد الشهداء صلوات الله علیه فرمان کرد شمر گفت در لشکر حسین بن علی چهار پسر عمّه را رام اگر از خون آنها بگذری من باین حرب اقدام میکنم عبید الله خط امان برای آن چهار نفر بفرستاد چون شمر بکربلا رسید آنخط امان را بخدمت عباس بن علی علیهما السلام بفرستاد آنحضرت چنانکه مرقوم داشتیم در جواب او دشنام داد امّا حافظ ابرو در این عبارت که امّ البنین را خواهر ذو الجوشن و عمّهٔ شمر دانسته باشتباه رفته است و در این اشتباه از آنست که باصطلاح عرب مأنوس نبوده چه در عرب متداول است که دختری که از قبیلهٔ ایشانست خواهر خوانند و فرزندان ایشان را اخوان گویند چنانکه پدر را عمّ گویند و از این پیش در ذیل تفصیل آمدن شمر و امان نامه آوردن او بیانات مفصله بگذشت و حاجت باعادت نباشد و در بعضی روایات حکایتی از زهیر در روز عاشورا مسطور داشته اند که علم را از عبد الله بن جعفر بن عقیل بخواست و بحضرت عباس بداد و حکایت تزویج نمودن امّ البنین والدهٔ عباس را با نحضرت باز گفت تا آخر حکایت باز گفته و چون اغلب کتب معتبره از اینحکایت مهجور است مذکور نشد

در بیان بعضی از مناقب و مفاخر حضرت
اباالفضل عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

برترین مناقب آنحضرت موافقت با حضرت سیّد الشهداء روح من سواه فداه است چه موافقت آنحضرت حفظ دین مبین و شریعت سیّد المرسلین و تمرّد از ما ردین و تخلف از مخالفین و موجب خوشنودی خدا و رضای رسول رهنما است و این حضرت در رعایت این مراتب بآن مقام پیوست که هیچیک از شهداء نرسیدند چنانکه حضرت امام زین العابدین در حق عمّ خود عباس علیهما السلام میفرماید خدای رحمت کند عمویم عبّاس را که خویشتن را فدای برادرش ساخت و برادرش را آنمرتبه بر خود برگزیده داشت که در راه او هر دو دست مبارکش از تن جدا شد و خدایش بعوض آن دو بال عطا فرمود که با فرشتگان بهشت در خیابان جاودان پرواز نماید چنانکه جعفر بن ابیطالب را دو بال در عوض دو دست بداد تا در بساتین جنت طیران نماید برای عبّاس در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی منزلت و مقامی است که تمامت شهداء در روز رستخیز بروی رشک میبرند در کتاب عمدة الطالب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود کان عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِیٍّ نافِذَ الْبَصِیرَةِ صُلْبَ الْاِیمَانِ جَاهَدَ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللهِ وَاَبْلَی بَلَاءً حَسَناً وَمَضَی شَهِیداً عموی ما عباس بن علی علیهم السلام دیدهٔ حقیقت بین

بر پشت

داشت و ایمانش سخت و استوار بود و با حضرت ابیعبدالله علیهم السلام با مخالفان و معاندان دین جهاد داد تا شهید گردید و چون شهادت یافت سی و چهار ساله بود و نیز صاحب عمدة الطالب گوید کنیت آنحضرت ابوالفضل و لقبش سقا بود چه در یوم الطف برای برادرش حسین سلام الله علیه آب بیرسانید و پیش از آنکه آب را بحضرت برساند شهید گردید و در آن روز صاحب رایت حسین صلوات الله علیها بود و از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام باین حدیث اشارت شد و نیز در کتاب طراز المذهب مذکور نمودیم که در آن اوقات که حضرت عباس خورد سال بود یکی روز امیر المؤمنین علی علیه السلام آن فرزند ارجمند را بر روی زانوی راست خود نشانده بود پس بعباس فرمود بگو واحد یعنی یکی عباس گفت یکی بعد از آن فرمود بگو دو عباس عرض کرد ای پدر شرم میدارم با زبانی که یکی گفته ام دو گویم امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرزند سعادتمندش را ببوسید و مسرور گردید و این کردار امیر المؤمنین از آن روی بود که میخواست حضرت عباس بدانگونه جواب آورد تا مراتب عرفان فرزندش را مردمان بدانند زیرا که چون عباس دارای مقام و رتبت امامت و ولایت نبود تا فضائل و مراتب و معجزات و مناقب و کرامات او را بدانند و بطور کامل بشناسند خواست تا باینگونه سؤال و جواب جلالت قدر و نبالت منزلت آنحضرت معلوم و مشهود شود و در بعضی روایات رسیده است و انه قد زق من العلم زقا و این ضمیر بحضرت عباس راجع است و علمای اعلام مقام و منزلت حضرت ابالفضل علیه السلام را بعد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر همه مردمان حتی جواری رسولخدا بلکه جعفر و حمزه سید الشهداء برتر میدانند و هیچ استبعادی ندارد زیرا که آن حالت اخلاص که از این حضرت در روز عاشورا مشهود شد و از نخست برادران خود را بعرصه شهادت بفرستاد و خود نیز صاحب رایت امام حسین ع گشت و چون شهید شد امام علیه السلام آن کلام مشهور الآن انکسر ظهری را تا باخر بفرمود و در حق هیچیک از شهداء نفرموده معلوم میشود دارای چگونه مقام و منزلت و صاحب رتبه شفاعت است چنانکه بعضی از مدققین در اینکلام حضرت سید الساجدین که میفرماید حضرت عباس را در روز قیامت مقام و منزلتی است که تمام شهداء رشک خواهند برد بمقام شفاعت تعبیر کرده است و در بعضی نسخها مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود خداوند رحمت کند عم عباس را که کشته شدن خود را برکشته ترجیح داد و اختیار نمود جان خود را برای اینکه فدای جان برادرش باشد و با دشمنان برادرش بقتال و جهاد پرداخت تا گاهی که دو دست آن بزرگوار را از تن جدا ساختند تا آخر خبر و از اینکلام و این تمجید و ترحم امام زمان سلام الله علیه معلوم میگردد که مراتب جلالت و عظمت آنحضرت باندازه ایست که از مقام تقریر و تحریر بیرون است و از این است که صاحبان کتب رجال بواسطه کثرت رفعت مقام و منزلت و شان و شجاعت آنحضرت بنگارش نام و نسب و شهادت آنحضرت کفایت کرده اند زیرا که طریقه علمای رجال اینست که چون مقام بزرگ و بزرگواری کسی بجائی برسد که بیرون از حد و نهایت باشد و بر جهانیان روشن و هویدا باشد بهمان نگارش نام و نسبش اکتفا میکنند و او را از تمجید و تحسین و تعظیم و تکریم مستغنی میدانند و از مقامات عالیه حضرت عباس اینست که در روز عاشورا با برادران گرامی خود میفرمود امروز همان روز است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نمائیم و میفرمود ای برادران من امروز در مراتب جان نثاری کوتاهی و خودداری نکنید و چنان پندار نکنید که حسین برادر ماست و پسران یک پدر هستیم نه چنین است بلکه حسین امام و سید و بزرگ و پیشوای ما و حجت خداوند عالمیانست در روی زمین و فرزند فاطمه زهرا و فروغ دیده رسولخداست چون امام حسین علیه السلام حالت جان نثاری آنحضرت را بدید گریه بروی

مستولی شد و فرمود ای برادر خداوند عالمیان از جانب برادرت جزای خیرت دهد بعضی علمای سیر مسطور داشته اند که چون روز محشر نمایش شود و کار بر اهل محشر دشوار گردد رسولخدای صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را نزد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء میفرستد تا در مقام شفاعت حاضر شود امیر المؤمنین بفاطمه میفرماید از اسباب شفاعت نزد تو چیست و برای چنین روزی که حامل فزع اکبر است چه ذخیره بر نهادی فاطمه سلام الله علیها عرض میکند ای امیر المؤمنین برای چنین مقام همان دو دست بریده فرزندم عباس کافی است و در محن الابرار و بعضی کتب دیگر مسطور است که شخص جلیلی که در کربلا مجاور بود حکایت همی نمود که هر روز سه دفعه کم و بیش بزیارت قبر شریف حضرت امام حسین علیه السلام تشرف میجستم و در عرض چند روز یکدفعه بزیارت مرقد مطهر جناب اباالفضل عباس مشرف میشدم شبی در عالم خواب بخدمت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها رسیدم آنحضرت از من روی بگردانید عرض کردم پدرم و مادرم فدای تو باد چه تقصیر از من نمودار شده است که از من اعراض میفرمائی فرمود بسبب اعراض از زیارت قبر فرزندم عرض کردم اینجا تو من همه روزه بزیارت فرزند تو میروم فرمود فرزندم حسین را زیارت میکنی و فرزندم عباس را زیارت نمیکنی بالجمله جلالت مقام و عظمت منزلت این حضرت از آن برتر است که در حیز گنجایش اندر آید و از مرقد منور مطهرش چندان خوارق عادات و بروز کرامات و معجزات شده و قضای حاجات اصناف زائرین از هرگونه مردم و مذاهب گردیده و میشود و میگردد که اگر بگیجای بنویسند کتابی عظیم گردد و بروز و ظهور این کرامت و معجزه بجائی رسیده است که طبقات گبر و نصاری و مجوس و یهود عرض حاجت دهند و از آن مکان مقدس بمقصود خود برسند و هیچکس از هیچ طبقه را آن جرات و جسارت نیست که تربت مقدس و قبر منور و روح مکرمش بدروغ سوگند خورد چه مکرر امتحان شده است که هر کس بدروغ قسم یاد کند بخشم و غضب این حضرت عرش رتبت دچار و گرفتار میگردد

در بیان پاره کرامات عجیبه که از حضرت ابالفضل و مرقد منور آنحضرت علیه السلام ظاهر شده

در چند کتاب از کتب مقاتل و کتاب بحار الانوار از ابوالفرج در کتاب مقاتل مسطور است که مداینی از ابو غسان داد از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت کرده است که مردی از بنی دارم از بنی ابان بن دارم را که چهره زیبا و دلارا در نهایت سفیدی و لطافت داشت با صورتی سیاه و دیداری تباه بدیدم و از کمال تعجب گفتم چنان دیگرگون شده که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را که در خدمت حسین بود و در پیشانی همایونش نشان سجود داشت بکشتم و از آنوقت که او را کشتم تاکنون هیچ شب سر بجامه خواب نیبرم مگر اینکه نزد من بیاید و جامه و سر و دست مرا بگیرد و میکشد تا باتش جهنم برساند و در آتش می افکند و من چنان فریاد میزنم که هر کس در طایفه و قبیله باشد ناله مرا میشنود و این مقتول حضرت عباس است و دیگر نوشته اند شخصی از عجم که از جمله خدام مرحوم حاج میرزا محمد خان مجد الملک طاب ثراه که در آن اوقات از جانب دولت علیه در بغداد بسمت کارپردازی در بغداد و کربلا اقامت داشت بآن اندیشه برآمد که برای جلب مال زنی را مورد تهمت دارد چون آن زن بدانست بحرم حضرت عباس پناهنده شد آن مرد خبیث داخل حرم مبارک شد تا آن زن را بیرون بیاورد دست رذالت خود را دراز کرده تا آن زن دست بضریح مبارک افکند و اظهار تظلم نمود آن مرد لئیم شرم نیاورد و دست راست خود را دراز کرده آن زن را بیرون کشید و از حرم مطهر بیرون آورد خدام حرم شریف نیز قوت نفس نیافتند و بخلاصی آن زن نیامدند و آن مرد ظالم آن زن را

صد سه زد و مبلغی از وی مأخوذ داشت و چون روزی دو و سه برگذشت مرحوم مجد الملک طاب ثراه که بخلوص نیت و قدس و زهد و صفوت عقیدت ممتاز بود قاصد نجف اشرف گشت و در طرادهٔ بنشست و از روی آب بگذشت این ظالم نیز با خدام آنمرحوم بر طرادهٔ دیگر نشسته در آب روان شدند و اینمرد در کنار طراده در خواب شد و هر دو دستش را بآنطرف و اینطرف بیاویخت ناگاه بادی شدید وزیدن گرفت و یک طراده دیگر از طرف برابر مانند تیر شهاب بیامد و باین طراده برخورد و بقوت باد بهمین طرف که دست آنمرد خبیث آویخته بود چنان بسختی بگذشت که آندست را تا نزدیک کتف درهم شکست و این همان دست بود که با آنزن جسارت نمود و از موضعی که خورد شده بود بیک پوست آویخته ماند چون بنجف آمدند جراحان را بیاوردند گفتند استخوانها سوخته و برنگ خاکستر شده است و این از غضب الهی است و چاره پذیر نیست و در همانشب هلاک شد

مرحوم مغفور حاج شیخ عبد الرحیم مجتهد شوشتری اعلی الله مقامه که در مراتب فضل و قدس و علم و زهد فرید عصر و وحید دهر بود و این بندهٔ حقیر در آخر جلد دوم کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مختصری از احوال ایشان مذکور داشته است در آن اوقات که در حدود سال یکهزار و سیصد و بیستم هجری در دار الخلافه طهران تشریف داشتند و از خدمت ایشان مستفیض میشدیم و از هر رهگذر صحبتی میگذشت رشتهٔ کلام بمراتب قدس و زهد و تقوی و کرامات مرحوم مغفور مشکور رئیس الاسلام و المسلمین آیة الله فی العالمین محیی رسوم الانبیاء و المرسلین شیخ المشایخ الشیخ مرتضی الانصاری الشوشتری نور الله مرقده و عطر الله محتده پیوست و از محاسن اخلاق و اوصاف آن وحید روزگار و فرید بزرگوار مذکور همی شد سخن بکراماتهای آن بزرگوار رسید فرمودند من چهل و هشت سال در خدمت این بزرگوار عالیمقدار بگذرانیده ام و کراماتها دیده ام از جمله این بود که وقتی در آستان عرش بنیان حضرت باب الحوائج ابی الفضل عباس بن علی علیهما السلام عرض چند حاجت کردم و استدعا نمودم که قرض مرا ادا فرماید و مخارج خریداری خانه و تزویج و زیارت بیت الله الحرام را عنایت کند مدتی برگذشت و مقاصد من بمقام انجاح نگذشت و هم وقت از هر طبقه مردم عرض حاجات میکردند بر آورده میگشت سینه ام تنگی گرفت و خاطرم افسرده گشت دیگر روز که بزیارت ضریح منورش تشرف یافتم از کمال پژمردگی و افسردگی و پریشانی بطور جسارت زبان برگشودم و عرض کردم یا ابا الفضل مدتهاست چند حاجت بآنحضرت آورده ام و قضای آن را خواستار شده ام و هیچیک مقرون باجابت نشده گبر و ترسا و یهود و اصناف مردم جهان بتو عرض حاجت بیاورند و بر آورده میشود آیا من بقدر یهود هم نیستم اگر این حاجات من بر آورده نشود بمکانی میروم که نامی از تشیع و اسلام نباشد پس اینکلمات را در کمال جسارت و غلظت بگذاشتم و گریه بر من چیره شد و بخود بخفتادم و چون بخویش آمدم بر دراز گوش خود برنشسته بطرف نجف اشرف معاودت کردم چون وارد دروازه نجف شدم ملا عبد الرحمن که ملازم خدمات و محل وثوق حضرت شیخ بزرگوار اعلی الله درجاته بود مرا دریافت و گفت جناب شیخ احضار فرموده است هم اکنون بخدمت ایشان راه برگیر گفتم الآن وارد شده ام مهلت بده بسرای خویش شده گرد و غبار راه را بیفشانم و بحضور مبارک شیخ مشرف شوم گفت مرا فرمان کرده است که بهر صورت در هر حالت که شما را بنگرم بحضور ایشان برم هر چه در مقام طفره بر آمدم نپذیرفت و اندک اندک حالت وحشتی نیز در من پدیدار شد که حادثه چیست پس با او برفتیم تا بسرای مبارک شیخ رسیدیم چون از در در آمدیم جناب شیخ در دهلیز سرای ایستاده بود پس سلام براندم و جواب بشنیدم با ملا عبد الرحمن فرمود در سرای را ببند از شنیدن این سخن بیشتر وحشت کردم و با خود گفتم شاید جناب شیخ در مقام تنبیه و تادیب من برآمده و از من سعایتی در خدمت ایشان شده است خاموش بایستادم

معجزه حضرت عباس

چون در را ببست فرمود بنگر در اینجا کیست ملا عبد الرحمن عرض کرد هیچکس نیست فرمود پس تو کیستی ملا عبد الرحمن نیز برفت و احدی جز جناب شیخ و من بر جای نبود آنوقت روی با من کرد و فرمود تو سه حاجت از حضرت عباس خواسته بودی و هر سه بر آورده شد دویست تومان پول خانه و فلان مبلغ برای مصارف حاجات دیگرت موجود است برگیر و براه خود باش اما اقامت حج حالا مصلحت نیست عرض کردم چارهٔ جز اقامت حج نیست فرمود اگر بروی زحمتی بر تو میرسد عرض کردم استخاره میکنم فرمود چنین کن پس آنوجوه را بمن بداد و مطالب مرا چنانکه از حضرت ابا الفضل خواسته بودم بر آورده ساخت با اینکه هیچکس جز خداوند تعالی از مقاصد من آگهی نداشت پس برفتم و قرض خود را بدادم و خیالات خود را بسامان آوردم آنگاه بقصد مکه بر آمدم و بفرمایش شیخ نزد سیدی جلیل که باستخاره معروف بود و اثر استخاره اش مشهور بود برفتم چون قرآن را برگشود آیه شریفه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا قرائت شد پس بخدمت شیخ بیامدم و بیان این آیه شریفه را که خود در حکم کرامت و معجزهٔ قرآن بود نمودم فرمود میروی اما صدمه می بینی چون شوق زیارت در سرم جای کرده بود تهیه سفر دیدم و روی بکعبهٔ مقصود آورده برفتم و بتوفیق خداوندی طواف خانهٔ خداوند نموده از مراسم حج فراغت یافته خرم و خورسند باز شدم چون فرسنگی چند راه نوشتم شب هنگام چندتن دزد راهزن بر من دچار شدند و در صدد قتل من بر آمدند گفتم اگر در طلب مال هستید هر چه دارم از آن شما باشد از جان من چه خواهید قبول نکردند و مرا از مرکب بزیر آورده دست بر بستند و خنجر بر گلویم کشیدند در اینحال که قدری از پوست گلویم بریده شد یکتن از ایشان گفت کشتن او چه ضرورت دارد مقصود شما مال اوست پس از من بگذشتند و اموالم را ببردند و من با حالتی سخت و زحمتهای زیاد بنجف اشرف برگشتم و چون بخدمت شیخ رسیدم بدون اینکه اظهاری کرده باشم فرمود نه آن بود که با تو گفتم میروی اما دچار زحمت میشوی چون مرحوم شیخ این حکایت را با این بندهٔ حقیر بگذاشتند محاسن شریف را بر افراخته و نشان کشیدن خنجر را که بعد از چندین سال بر حنجر ایشان بجای مانده بود نشان دادند راقم حروف و بعضی دیگر که حضور داشتند از شنیدن اینحکایت و کراماتهای حضرت شیخ بزرگوار در حیرت شدند و معلوم شد که مرحوم شیخ محل توجه و رجوعات حضرت ابی الفضل بلکه امام زمان و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم است و از این قبیل حکایات از کرامات و معجزات حضرت عباس بسیار است و در بروز و ظهور این مراتب و مسائل مرقد منورش در حکم مراقد شریفه ائمه معصومین است غرابتی هم ندارد زیرا که آنچه از آن حضرت بروز نمود جز از معصوم نتواند بود بسا شده است که در این عصر که ما آن اندریم جماعت ارامنه چون حاجتی بزرگ در کار داشته یا مریضی صعب العلاج یابند برای ضریح مقدس آنحضرت نذورات نمایند و در سرای خود اقامت مراسم عزاداری آنحضرت را نمایند و بآنچه حاجت دارند برسند و مرضای ایشان شفا یابند ادرکنا یا باب الحوائج

بیان لقب و کنیه و شمایل مبارک و اولاد
حضرت ابا الفضل سلام الله علیه و برکاته

نام مبارکش عباس است که صیغه مبالغه از عبس و عبوس است که بمعنی سختی و شدت است کنیت شریفش ابو الفضل بنام فرزند گرامیش فضل است و نیز آنحضرت را ابو القربه خوانند چه حامل مشک آب شد و نیز بواسطه آبی که در شب عاشورا برای اهل بیت بیاورد چنانکه شرحش مسطور شد آنحضرت را سقا لقب دادند و همچنین باب الحوائج از القاب آنحضرت است و در السنه و افواه خلایق مشهور و معروف است و هم آنحضرت را بسبب کثرت حسن و صباحت و نور وجه و فروغ دیدار همایون قمر بنی هاشم میخواندند و آنحضرت را آن جمال دلارا و حسن جهان آرا و نور دیدار و زیبائی اندام و فربهی و لطافت پیکر

منور

منور بود که چون آفتاب درخشان و ماه درافشان میدرخشید بلکه ماه و آفتابش کسب نور و فروز مینمودند و از این روی آنحضرترا قمر بنی هاشم مینامیدند و این لقب را چون بدقت بنگرند مراتب حسن و نور جمال آنحضرت معلوم میشود زیرا که بنی هاشم نیز از تمام مردم روزگار جمیل تر و صبیح تر بوده اند چنانکه در اوصاف هر یک مشهود است و نیز حضرت عباس را آن بلندی قامت و رشد جسم و جسیم بوده است که چون بر اسبهای تن درشت قوی هیکل بر می نشست دو پای مبارک او از رکاب بیرون میکرد هر دو قدم مبارکش بر زمین میکشید و در وقعه یوم الطف لوای امام حسین علیه السلام را او داشت و سپه سالاری لشکر و حفظ و حراست اردو و خیام مبارکه آنحضرت را آنحضرت مراقب میفرمود و آنحضرترا از لبابه هاشمیه دختر عبید الله بن عباس بن عبد المطلب دو پسر تولد یافت یکیرا فضل و آندیگررا عبید الله نام کردند و نیز جناب عباس را چنانکه مذکور داشتیم از مادر خود سه برادر بود و هر سه تن قبل از عباس در کربلا شهید شدند و چون فرزندی و وارثی نداشتند جز عباس میراث ایشان بعباس علیه السلام انتقال یافت و چون عباس شهید گشت این میراثها بفضل و عبید الله رسید فضل بن عباس نیز قبل از عبید الله وفات کرد و تمام این مواریث بعبید الله اختصاص یافت و اینکه بعضی میگویند عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام با برادرزاده اش عبید الله بن عباس در طلب میراث منازعه کرد و بمصالحه پیوست و عمر را برادر مادری عباس دانند صحیح نیست بلکه عمر برادر مادری عباس الاصغر است و با عباس الاکبر از جانب پدر برادر است و با این صورت چگونه میتوانست با عبید الله در طلب میراث نزاع کند مگر اینکه بمذاهب اهل سنت و جماعت و عقاید بعضی از مجتهدین ایشان درست بیاید بالجمله بروایت یافعی آنحضرت را عباس کبیر مینامیدند و موافق روایت تذکرة الائمه و روضة الشهداء یک پسر حضرت عباس علیه السلام محمد نام داشته است

بیان آغاز مبارزت جناب ابی الفضل
عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

چنانکه در کتاب اعلام الوری و سایر کتب مقاتل مسطور است چون حضرت عباس نگران گردید که جمعی از اهل او شهید شدند با برادران خودش عبد الله و جعفر و عثمان که همه از مادر آنحضرت ام البنین بودند فرمود ای پسران مادر من بمیدان حرب پیشی گیرید تا شما را بنگرم که در راه خدای و رسول نصیحت اندرید و بدرستیکه شما را فرزندی نیست و حضرت عباس علیه السلام از هر سه تن سالخورده تر بود پس آن سه برادر بهمان ترتیب که از این پیش مذکور شد برفتند و حرب کردند و شهید شدند و ابو الفرج میگوید حضرت عباس بعد از آنکه برادران پدری و مادری او شهید شدند کشته شد چه دارای فرزند بود لکن ایشانرا فرزندی نبود و حضرت عباس ایشانرا پیش روی خود بفرستاد و ایشان برفتند و شهید شدند و میراث ایشان بعباس رسید و بعد از قتل و شهادت آنحضرت بفرزندش عبید الله منتقل شد چنانکه مسطور نمودیم اما از پارهٔ عبارات چنان مفهوم میشود که خود آن برادران بر حضرت عباس تقدم گرفتند و شهید شدند و آنوقت میراث ایشان با آنحضرت علاقه گرفت و این مطلب با صورت ظاهر شرع انور موافقت ندارد زیرا که اگر فرزند نداشتند میراث ایشان با ام البنین مادر آنها اختصاص میگرفت چگونه بحضرت عباس منتقل میشد و اگر گوئیم حضرت عباس ع از مادرش ادراک فرمود صحیح نیست چه تا برادرانش زنده بودند اختیار با ام البنین بود و بعد از شهادت ایشان هم آنوقت و فرصت نبود که ام البنین بحضرت عباس ببخشد مگر اینکه گوئیم چون ام البنین از اخبار اهل بیت از شهادت

ایشان استحضار داشت و آنها نیز وارث دیگر نداشتند ام البنین در باطن امر بحضرت عباس انتقال کرده باشد و خداوند بحقایق مسائل امور اعلم است بعضی از محققین مورخین نوشته اند اینکه حضرت عباس برادران خود را پیش از خودش بحرب و شهادت بفرستاد میشاید بدو علت باشد یکی اینکه دیدار کشته برادران و مصیبت ایشان موجب مزید اجر و ثواب آنحضرت بود دیگر اینکه احتیاط فرمود مبادا بعد از آنکه خود آنحضرت شهید شد در ارکان ثبات برادرانش ضعف و فتوری رود و در ادراک شهادت و نصرت پسر پیغمبر قصوری ورزند و از این سعادت سرمدی و شرافت ابدی بهره محروم گردند

بیان مبارزت حضرت عباس علیه السلام
موافق اخبار متقدمین و متاخرین

در شرح مبارزت حضرت ابا الفضل علیه السلام و چگونگی آن در کتب متقدمین و متاخرین اختلاف بسیار است پاره باجمال نوشته اند و بعضی قائل بتفصیل شده اند اقتصار باخبار متقدمین که بنای بر اختصار داشته اند ترک یکمقدار حرب و ضرب و شجاعت و بسالت آنحضرت است استیعاب اخبار متاخرین شرح و بسط اخباری است که اغلب مقرون بشذوذ و ندرت است راقم حروف مناسب چنان دید که هذا اخبار متقدمین چیزی متروک نشود و در اخبار متاخرین آنچه آراء غالب مورخین و محدثین مصدق آنست مذکور شود تا حد وسط از دست نرود لاجرم بمشروحات متقدمین بدایت و بطور اختلاط و امتزاج اشارت میرود شیخ مفید و ابن شهر آشوب و ابو الفرج و اعثم کوفی و ابن صباغ در ذیل اسامی اولاد امیر المؤمنین علیه السلام و صاحب کشف الغمه در همان فصل و سبط ابن جوزی و جماعتی از قدمای مورخین مینویسند و ابو الفرج از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند امام حسین علیه السلام اصحاب خود را برای حرب تعبیه و تهیه فرمود و علم خویش را با برادرش عباس بن علی علیهما السلام گذاشت و چون عثمان بن علی چنانکه مسطور شد شهید گشت لشکر ابن سعد بر امام حسین علیه السلام حمله ور شدند و بر لشکر آنحضرت فیروزی گرفتند عطش بر آنحضرت مستولی شد پس بر مسناة یعنی بند آب بر نشست و آهنگ فرات روی آورد و عباس بر حضور مبارکش بود لشکر ابن سعد با آنحضرت دچار شدند و در میان آن لشکر خبیث مردی لئیم از بنی دارم بود چون آهنگ آنحضرترا بجانب فرات بدید با جماعت لشکریان گفت وای بر شما در میان حسین و آب فرات حایل شوید و او را با آب راه مگذارید امام حسین علیه السلام عرض کرد بار خدایا او را تشنه بگردان آن خبیث دارمی خشمگین گشت و تیری بجانب امام علیه السلام بیفکند چنانکه در حنک مبارکش بنشست امام حسین آن تیر را بیرون کشید و دست مبارکش را بزیر حنک بداشت چنانکه هر دو کف شریف از خون پر شد و آن خون را بآسمان بیفکند و عرض کرد بار خدایا بتو شکایت میکنم از آنچه با پسر دختر پیغمبر تو بجای میآورند پس از آن بمکان خویش باز شد و عطش بر وجود مبارکش سخت گشت و در آنوقت آنجماعت نابکار گرد عباس را فرو گرفتند و عباس را از آنحضرت جدا ساختند و جناب ابا الفضل بتنهائی با آنگروه جنگ همیداد تا شهید شد زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل السنبسی بعد از آنکه زخم زیاد بآنحضرت رسیده و نیروی حرکت نداشت شهیدش گردانیدند علیه الرحمة و الرضوان اما ابن شهر آشوب میگوید قمر بنی هاشم حضرت عباس صاحب رایت هدایت علامت حسین علیه السلام در طلب آب بر آمد لشکر ابن سعد بر آنحضرت حمله ور شدند و آنحضرت نیز بر آنگروه حمله آورد و این شعر را که با معنی نزدیکست با رجزه بخواند چون مرگ تن اوبار چهره برگشاید و چنگ و دندان باز نماید و آوای خود بلند گرداند هیچ بیم و دهشتی بر من استیلا نجوید تا گاهی که غبار ذلت و نشان نکبت و نضال نبیت را در پیکر اعدا و روان دشمن جای دهم و خویشتن را در مهالک مخاطر خطیره قتال و جدال غرق نمایم و زخم تیر و ضرب شمشیر را بر خویشتن خریدار

کردم جان من سپر و فدای نفس مصطفی طاهر مطهر باد و ممکن است از این کلمه اشارت بنفس نفیس خود حضرت امام حسین علیه السلام باشد که چون نفس امام حسین سلام الله علیه بمنزله نفس مقدس محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است منم عباس بن علی که در طلب آب برای تشنگان با مداد نموده ام و از شر دشمنان دین و ملاقات مبارزان جلادت آئین بیم ندارم چون این شعر را بخواند مانند اژدهای خروشنده و بحر جوشنده با تیغ الماس رنگ و سنانی آبدار بعرصهٔ کارزار بتاخت و مانند شیر پر نفیر که در میان گروه روباه چنگ و بال برکشاید بر آن قوم حمله برد و از یمین و یسار و قلب و جناح بر ده گشت و با اندک زمانی ایشان را گریزنده و پراکنده ساخت در این اثنا زید بن رقاد جهنی و بقولی زید بن ورقاء ملعون که در پشت درخت خرما کمین بر نهاده بود باعانت حکیم بن طفیل تیغ براند و دست راست آنحضرت را بینداخت آن ضرغام بیشه شجاعت باین حال ننگریست و شمشیر را با دست چپ بگرفت و بر آنمردم خبیث حمله ور شد و این شعر را که با این معنی است قرائت فرمود سوگند بخداوند اگر دست راست مرا از بدن بیفکنید دست از جهاد شما بر ندارم و همیشه از دین خود و امام صادق الیقین خود که فرزند پیغمبر طاهر امین است حمایت میکنم پس همچنان با آنمردم با بکار قتال و پیکار داد و حمله های متواتر بفرمود تا از کثرت زخمی که بر بدن همایون وارد و خون بسیاری که از پیکر شریفش رفته بود حالت ضعفی بر جسم شریفش دست داد حکیم بن طفیل طائی خبیث در پشت نخله کمین آن تازه نهال بوستان امامت و ولایت جای کرده وقت را غنیمت شمرده ناگاه بیرون تاخت و با ضربتی دیگر دست چپ آنحضرت را نیز از بدن مبارکش بینداخت فرزند رشید شیر خداوند مجید با آنهمه زخم کاری و رفتن خون و سستی بدن و افتادن هر دو دست هیچ در ارکان ایمان و ایقانش رخنه نیفتاد و چون کوه فولاد و سد سخت بنیاد بر جای بایستاد و این شعر را که با این معنی نزدیک است بار جوزه بخواند ای نفس از ازدحام اشرار و اقتحام کفار تشویش مکن و برحمت خداوند رحمن و پروردگار جبار مسرور باش و بملاقات نبی مختار و سید ابرار برخوردار شو همانا این مردم فجار بواسطهٔ بغی و عدوان خود دست چپ مرا بریدند ای پروردگار من ایشان را باتش سوزان جهنم باز رسان و از عبارت ابن شهر آشوب چنان میرسد که همان ملعون مطرود عمودی از آهن بر فرق همایون حضرت ابا الفضل سلام الله علیه بزد و بقولی ملعونی از لشکر ابن سعد این جسارت نمود و آنحضرت را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت ارتقا داد چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه برادر رشید خود را در کنار آب فرات افتاده دید سخت بگریست و این شعر را که با این معنی است قرائت فرمود ای شریرترین قومها بسبب ظلم و عدوان و بغی و طغیان که در نهاد دارید بسیار ظلم و تعدی نمودید و با دین پیغمبر مخالفت کردید آیا بهترین فرستادگان خدای عالمین در حق ما بشما وصیت نفرمود آیا ما را از نسل پیغمبر نبود پسند نمیدانید آیا ندانسته اید که فاطمهٔ زهراء مادر من است آیا احمد مختار بهترین مردم اعصار نبود از رحمت خداوندی دور شدید و خوار و زیانکار آمدید و زود است که باتش افروختهٔ دوزخ دچار گردید و ابن شهر آشوب میگوید قاسم بن حسن علیه السلام بعد از شهادت حضرت عباس علیه السلام شهید شد نوشته اند امام حسین علیه السلام بعد از شهادت حضرت عباس چنان بگریست که صدای مبارکش بلند شد و در حق دیگر شهیدان اینگونه گریستن نفرموده بود و فرمود اکنون پشتم شکست و چاره ام از دست برفت و امیدم از جهان بریده گشت اعثم کوفی میگوید حضرت عباس جمعی از دلاوران سپاه ابن سعد را بکشت تا خود آن حضرت سلام الله علیه شهید و شاهد گشت رضوان الله علیه

در بیان مبارزت و شهادت حضرت عباس علیه السلام مطابق بعضی روایات دیگر

در اغلب کتب معتبرهٔ مورخین و محدثین متأخرین و کتاب نور العین ابی اسحق اسفراینی که از متقدمین است و همچنین از پارهٔ مؤلفات متقدمین مسطور است که چون امام حسین علیه السلام از شدت عطش روی بجانب فرات کرد و ابو الفضل نیز در پیشروی مبارکش راه میسپرد و حصین بن نمیر و بقولی مردی از بنی دارم چنانکه اشارت شد صدا برکشید که آنحضرت را مگذارید بآب برسد و امام در حق او نفرین کرد که خدایش همیشه تشنه بدارد و آن خبیث آن تیر را بجانب امام رها کرد چنانکه بزیر زنخ مطهر و بروایتی بر دهان مبارک آمد تا آخر خبر مذکور آن ملعون دارمی را خداوند باری بصدمت تشنگی و سرما و گرما چنان مبتلا فرمود که از پس و پشت او آتشها برافروختند و از پیش رویش برف بر نهادند و بادش بزدند با این حالت پیوسته آب خواستی و هر چه آشامیدی از زحمت عطش بر نیاسودی تا بهلاکت رسید و تمام این داستان در کتاب احوال حضرت سجاد مذکور است و نیز بعضی نوشته اند که حضرت ابا الفضل علیه السلام را در آنروز اندیشه مبارزت نبود بلکه همت مبارکش یکباره بدفاع دشمن مقصور بود تا مگر آبی بخیام مبارکه آورده تشنگان را از سوز عطش آسایش دهد و در بعضی روایات است که چون جناب عباس علیه السلام حالت تنهائی و بیکسی برادر بزرگوار خود حضرت امام حسین سلام الله علیه را بدید بانحضرت بیامد و عرض کرد ای برادر بزرگوار مرا اجازت کارزار میدهی چون امام علیه السلام برادر خود را عازم میدان کارزار و قتال کرده اشرار دید آب دیدگان مبارکش بر چهرهٔ شریف روان شد چندانکه محاسن همایونش نیز از آب دیده تر گشت و فرمود ای برادر تو صاحب علم من و علامت سپاه من و محل فراهم آمدن لشکر من و سردار ایشان هستی و مردم سپاهی من بر پیرامون تو انجمن شوند اگر تو بمبارزت دشمنان من روی و کشته شوی جمعیت ما پراکنده شدن و عمارت ما بویران گردیدن باز میگردد و از این کلام مبارک دو مطلب مفهوم میشود یکی نهایت شجاعت و جلادت و عظمت حضرت عباس و جلالت قدر و رتبت آنحضرت و کمال شوق و میل و وثوق و مهر باطنی امام علیه السلام نسبت بانحضرت دیگر اینکه باز میرساند که سوای اهل بیت و اقارب امام حسین نیز جمعی در لشکرگاه مبارکش حضور داشته اند بالجمله چون امام صلوات الله علیه آنکلمات را بگذاشت حضرت عباس در جواب عرض کرد جان من فدای جان تو باد ای پسر رسولخدا دلم از دنیا تنگ آمده همی خواهم خون یاران و برادران خود را از این مردم منافق باز جویم و جمعی از این جماعت ستمکار را از شمشیر انتقام بگذرانم امام حسین علیه السلام فرمود چون مراد تو امنیت برای این کودکان تشنه لب از این لشکر کفار اندکی آب طلب کن و بروایتی دیگر فرمود اول که بمیدان میروی حجت بر این قوم بگیر و آنچه با تو میگویم با ایشان بازگوی اگر نشنوند از آن پس حرب کن پس کلمه چند با برادرش عباس بفرمود و اجازت بداد صاحب روضة الشهداء مینویسد عباس مردی نامدار و شجاعی جلادت شعار و عالیمقدار بود و جرات و قوت را از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام بمیراث داشت و همواره در معرکهٔ مقاتلت رایت نصرت می افراشت در آنوقت بر اسبی نیک نژاد برنشست و با تیغ مصری و سپر ترکی و خود رومی روی بمیدان نهاد و بتاخت و جولان بداد و چون در وسط میدان حربگاه رسید عنان مرکب باز کشید و فرمود القوم همانا این سید و سرور و این فرزند ستوده پیغمبر حسین صلوات الله علیه میفرماید شما برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یاران مرا کشتید و خون پاک چندتن بزرگان دین را از صحابه و تابعین بر زمین ریختید اکنون تنها و بیکس با عیال تشنه لب بمانده است و ایشان همه تشنه هستند و شدت عطش دل ایشان را کباب کرده است مرا چندان آب دهید که این زنان و کودکان بنوشند و عطش آنها اندکی فرو کشیدن گیرد چه نزدیک است از شدت تشنگی هلاکت گیرند با وجود این آنحضرت میفرماید دست تعدی از گریبان امور بر دارید و بگذارید تا بقیهٔ عیال او برداشته

بطرف روم روی کنم یا ببلاد هند شوم و جزیرهٔ عرب و ولایت حجاز را با شما بگذارم و شرط میکنم که فردای قیامت با شما خصومت نکنم و کار و کردار شما را با خدا حواله کنم تا آنچه او خواهد بکند چون حضرت عباس اینسخنان بگذاشت و این پیام جگرسوز را ادا کرد در میان سپاه ابن زیاد غلغله برخاست جمعی خاموش شدند و قومی زبان بدشنام پسر زیاد برگشودند و بعضی پشیمانی خوردند و گروهی زار زار بگریستند و بروایتی این مواعظ شافیه ابداً مؤثر نگشت و شمر ذو الجوشن و شبث بن ربعی و حجر بن الابجار هر سه تن پیش آمدند و گفتند ای پسر ابو تراب با برادرت بگوی اگر صفحهٔ روی زمین را آب فرو گیرد و اختیار آن بدست ما اندر باشد هرگز قطرهٔ از آن بشما ندهیم مگر وقتیکه با یزید بیعت کنید و حکم پسر زیاد را اطاعت نمائید عباس علیه السلام در حق آنها نفرین کرده بخدمت امام حسین سلام الله علیه بازشد و آنچه شنیده بود بعرض رسانید امام علیه السلام سر مبارک بزیر افکنده آب در دیدهٔ مبارک بگردانید در اینحال از خیمهٔ آنحضرت فریاد العطش العطش کودکان بذروهٔ آسمان رسید حضرت عباس عرض کرد پروردگارا میخواهم بوعدهٔ خود وفا نمایم و این مشک را برای این اطفال پر آب کردانم پس نیزهٔ خود را برداشت و مشک را بر کتف شریف افکند و بقولی عباس را از نالهٔ اطفال طاقت نماند و مشک را با دو مطهره برگرفت و نیزهٔ نیز در ربود و بجانب آب فرات روی نهاد و فرمود میروم تا آبی بروی کار آورم یا در دریای خون غوطه در گردیده از اندوه تشنگان برهم بروایت صاحب عوالم چون حضرت عباس اجازت محاربت حاصل کرد بجانب اشرار رهسپار شد آنحضرت مانند کوه بزرگ و قلب مبارکش در ثبات و قرار مانند کوه بزرگ از هیچ چیز از جای خود متحرک نمیشد زیرا که آن بزرگوار شجاع نام آور و دلیر نامدار چون شیر خشمناک از هیچ چیز ترس و وحشت نداشت و در عرصهٔ کارزار و بهنهٔ مبارزان نامدار در طعن تیر و شمشیر آبدار سر آمد دلیران روزگار بود و بروایت ابی مخنف این شعر را که بامعنی است با رجوزه میخواند با دلی هدایت یافته با این قوم قتال میدهم و شر اشرار را از فرزندزادهٔ احمد مختار میگردانم و شاگروه منافقانرا با شمشیر شربار هندی میزنم تا گاهی که از جنگ و قتال سید و آقای من روی برتابند منم عباس که دوستدار فرزند علی مرتضی که بتائیدات خداوندی مؤید است میباشم پس با تیغ آبدار بر آنقوم نابکار حمله آورد ایشانرا بیمین و یسار متفرق ساخته و از آنجماعت همی کشت و بخاک و خون افکند تا خود را بکنار نهر فرات رسانیده موکلان نهر فرات از هر سوی بآنحضرت هجوم آوردند بروایتی دو هزار سوار و دو هزار پیاده موکل آب فرات بودند عباس روی بآنجماعت کرده فرمود القوم شما مسلمانید یا کافر گفتند مسلمانیم فرمود در مسلمانی چگونه روا باشد که سگ و خوک و دد و دام و چرنده و پرنده بجمله از این آب بیاشامند لکن شما جگرگوشگان مصطفی و فرزندان فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهم را محروم میدارید و از این آب ممنوع میگردانید از تشنگی قیامت براندیشید و از ندامت و خجالت آنروز بخاطر بگذرانید حالا شما اوقات خود را بر لب آب میگذرانید و از حال تشنگان صحرای کربلا خبر ندارید چون موکلان آب فرات اینکلمات را از آنحضرت بشنیدند با پانصد تن پیش تاختند و جناب ابا الفضل را به تیرباران فرو گرفتند آنحضرت چون پدر بزرگوارش حیدر کرار از هجوم ایشان اندیشه مند نگشت و سپر در سر کشید چون شیر نیستان در میان آن روباه منشان بردوید و همی بزد و بکشت تا هشتاد تن از آنمردم را بخاک هلاک در انداخت و جمیع را متفرق ساخت و تا رسیدن سواران اسب خویش را بمیان آب در آورد و مشک را

از آب

از آب مملو نمود و دست دراز کرد تا کفی جرعهٔ از آب بیاشامد در اینحال عطش امام حسین علیه السلام را در خاطر بگذرانید و فرمود سوگند بخدای تا گاهی که آقای من حسین تشنه باشد هرگز آب نیاشامم پس آبرا از دست مبارک بریخت و از نهر فرات بیرون آمد و اینکه ابو اسحق اسفراینی در نور العین مینویسد حضرت ابا الفضل آب بنوشید و اسب خود را سیراب کرد با دیگر اخبار که در اینباب وارد است موافقت ندارد بالجمله چون سواران برسیدند و آهنگ حرب نمودند حضرت عباس از شریعه بیرون آمد و روی بخیام مبارکه نهاد و این شعر را که بامعنی نزدیکست قرائت فرمود ای نفس بعد از حسین خوار و ذلیل باش و بعد از آنکه او نباشد هرگز نباشی اینک حسین است که شربت ناگوار مرگها و غمها را میچشد و تو میخواهی که آب سرد بنوشی هیهات اینکار و کردار بسی از طریقهٔ دین من و کردار مردم صادق الیقین دور است بروایت صاحب روضة الشهداء حضرت عباس در دفعهٔ نخست چون سواران برسیدند و آهنگ جنگ نمودند از آب بیرون آمد و ارجوزه بخواند مردمان از بیم و هیبت آنحضرت فرار کردند و عباس دیگر باره اسب در آب راند و همچنان هزار سوار بآنحضرت حمله آور شدند و حضرت عباس بهر سوی که روی کردی مردم برمیدند تا گاهی که دهنهٔ اسب را از ایشان بگرفت و فرود شد و مشک را پر آب کرد و چنانکه مذکور شد خود آنحضرت آب ننوشید و سوار شد و مشک را بر دوش راست افکند سواره و پیادهٔ لشکر ابن سعد گرد آنحضرت را فرو گرفتند و او را تیرباران نمودند آنحضرت با آنجماعت جنگ میکرد در اینحال هیچ اندیشه نمینمود و چون شیر و پلنگ جنگ مینمود و مشک بر کتف مبارک داشت و چندان تیر بر حلقهٔ زره آنحضرت بر نشانده بود که مانند خارهای خارپشت بیکدیگر متصل گردیده بود در اینحال نوفل بن ازرق و بروایتی ابرص بن شیبان بمعاونت حکیم بن طفیل از کناری کمین برگشاد و دست راست آنحضرترا با شمشیر بینداخت عباس علیه السلام بدان ننگریست و با دست چپ تیغ را برگرفت و بر آنمردم مردود حمله برد و شعر مذکور را با رجوزه بخواند و جمعی را بکشت عمر سعد چون اینگونه شجاعت را بدید تدبیری نمود و با لشکریان خود گفت وای بر شما مشک را به تیر اندازی پاره کنید سوگند بخدای اگر حسین از این آب بنوشد همه شما را تباه کرداند کمر ببندید وی شجاع دلیر و فرزند شجاع مبارز علی بن ابیطالب میباشد آنمردم بد اندیش از هر طرف بر آنحضرت هجوم کردند و آن یکتاز میدان شجاعت با آنحالت بر ایشان میتاخت و از آنان میکشت تا بروایتی یکصد و هشتاد تن را بسفر سقر رهسپر داشت و همی سعی میفرمود تا مگر آبی بآن تشنه کامان برساند در اینحال عبد الله بن یزید شیبانی حمله کرد و دست چپش را نیز بیفکند آنحضرت بروی افتاد و شمشیر را با دندان مبارک برگرفت و بقول صاحب روضة الشهداء مشک را با دندان در پشت کشید و دشمن را بنیروی رکاب از پهلوی خود دور میکرد در اینحال تیری بر مشک رسید و بردرید و آب بریخت و آنحضرترا پای رفتن نماند چه از رسیدن بخیمه با آنحالت شرم میداشت و از صدمت آن زخم منکر از اسب بیفتاد در آنحال ملعونی نیز با عمود آهن فرق همایونش را بشکافت و جناب ابی الفضل در خاک و خون همی غلطید و فریاد برکشید یا ابا عبد الله از من بر تو سلام باد و بروایتی عرض کرد ای برادر برادرت را دریاب چون آنصدای ضعیف بسمع شریف رسید دانست که نزدیک عم و بازوی اوست آهی سوزناک برکشید و سبک برنشست و روی بآنجماعت کرده ایشانرا متفرق ساخت و چون بر بالین عباس رسید هنوز رمقی در وی بجای بود پس از راه مهر و ملاطفت سر آنسرور را بر دامن گرفت و بدست همایون از سر و روی شریفش خون بسترد و او را بجای

حیدر

خیر یاد کرد چون خواست آن جسد شریف را بحرم سرای آورد از بسیاری زخم که بر اندام شریفش رسیده بود و اعضای مبارکش از هم گسیخته حرکت دادن آن بدن شریف ممکن نبود لاجرم او را بر جای گذاشت و بقولی چون صدای عباس را بشنید فرمود وااخاه واعباساه وامهجة قلباه و چون نعش آنحضرت را خواست بجانب خیمه حمل کند چنان میگویند که همهٔ حاضران از گریستن ابحر به در آمدند و بقولی حضرت عباس راضی نشد که آنحضرت جسد شریفش را بخیمه برد و عرض کرد چون وعدهٔ آب داده ام و نیاوردم خجل هستم و چون علمدار سپاه تو بودم اگر از کشته شدن من آگاه شوند جرئت و جسارت ایشان بر تو زیاد شود امام علیه السلام فرمود خداوندت از جانب برادرت جزای خیر دهد که در حال حیوة و ممات او را یاری کردی و از اینست که قبر مطهرش با دیگر شهدا یک جای نیست و این نیز بر جلالت قدر و عظمت مقام اباالفضل دلیل است که صاحب ضریح و مرقد محترم و مزار کثیر البرکات جداگانه است و این چند کرامات و معجزات و قضای حوائج را متضمن میباشد و نیز موافق بعضی روایات امام حسین این اشعار را که بانیمنی نزدیکست در مرثیه عباس بر بالای سرش بخواند ای برادر من ای نور دیده و پارهٔ تن من تو مرا مانند رکنی وثیق بودی ای فرزند پدر من یاری و نصرت برادر خود را نمودی تا گاهی که خداوندت بجامی سرشار از شراب خوشگوار بهشت سیراب شاد خواهد گردانید ای ماه درخشنده نوربخش تو مرا یار و یاور بودی در هر مصیبت و سختی و تنگی روزگار بعد از تو زندگانی دنیا بر ما خوش و خوب نخواهد افتاد زود است که در بامداد دیگر در بهشت یکدیگر را بنگریم یا در این بامداد بملاقات خداوندی که سزاوار حمد و ثناست کامکار شویم بحضرت خداوند تعالی است شکایت و صبر من و آنچه می بینم از تشنگی و سختی و بعد از خواندن این اشعار بدن عباس را در آنجا گذاشته بخیمه اهل حرم باز شد و در اینمقام از جناب سکینه خاتون و حضرت زینب و سایر زنان اهل بیت ناله و زاری و سوگواری ایشان شرحی مسطور است که محتاج بنگارش نیست و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین بمبارزت حضرت اباالفضل و شدت قتال آنحضرت و حایل شدن لشکر کوفه در میان او و امام حسین و آب فرات و قرائت آنحضرت پارهٔ اشعار را که مطلعش اینست نحن الفوارس من الهاشمیات و حمله آوردن لشکر کوفه بر آنحضرت و کشته شدن جمعی کثیر بدست عباس علیه السلام اشارت کند و گوید چون مارد بن صدیق آنگونه جلادت و شهامت را از حضرت اباالفضل بدید جامه بر تن بردرید و چهره خویش را لطمه زحمت داد و با قوم خود گفت وای بر شما اگر شما هر یک مشتی خاک برگرفتید و بدو افکندید او را در زیر خاک پنهان میکردید آنگاه ندا برکشید ای گروه مردمان هر کس را از یزید بر وی بیعتی است و با طاعت او اندر است از جنگ کناری بگیرد که من مرد میدان این جهان هستم که گروهی از ابطال رجال را پامال هلاک ساخت شمر بن ذی الجوشن چون این سخن بشنید از روی استهزا گفت ما دست از قتال بر میداریم و مکتوبی بجانب یزید میفرستیم که تو برادرت اینکار عظیم را بپای بردی آنگاه بالشکریان اشارت کرد تا کناری گرفتند مارد را جامهٔ حرب [illegible] بر اسبی اشقر و نیزهٔ دراز بدست اندر بر آنحضرت حمله کرد چون عباس علیه السلام او را بدید که تنهائی بجانب آنحضرت بیاید مهیا گردید تا مارد نزدیک شد و فریادی سخت برکشید ای پسر شمشیر از دست بیفکن و اطاعت یزید را پیش گیر چه آنانکه تاکنون بحرب تو آمده اند از در رحمت و رأفت میرفتند لکن دل من از آب رحمت نیاشامیده و هر بزرگی در میدان من حقیر و کوچک افتاده چون ترا خوردسال و خوش دیدار می نگرم دریغ میخورم که بدست من کشته شوی باز شو و خویشتن را بهلاکت میفکن همین اشارت برای عاقل کافی است

و من تا بحال جز در حق تو اینگونه گذشت ننموده ام و شعری چند بر طبق همین مضمون نیز بخواند چون حضرت عباس اینکلمات را شنید فرمود ای دشمن خدا انطقی نیکو کنی لکن هیچ در من اثر نکند آفتاب را باین مزخرفات پوشیدن و دریای بی پایاب را باینکلمات برهم دریدن نتوان و اینکه آرزو میبری که من در دست تو تسلیم شوم سخت بعید است و اما آن اوصاف حمیده و مخایل ستوده که از من یاد کردی از نژاد و نسب و زکای عقل من بعید نیست و هر کس دارای این صفات باشد البته از چیزی بیم نکند و هیچ امری او را هولناک نگرداند و اما تو ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا همانا از فضائل و خصال ستوده خالی هستی و نیک میدانی که مرا برسول خدای اتصالی است و غصنی از اغصان این شجرهٔ طیبه هستم و چنین مردم محکوم امر دیگران نشوند و از تیغ و شمشیر و تیر نهراسند چنانکه پدرم علی علیه السلام از هیچ چیز بیم نداشت و از کثرت قتال و مقاتل اندیشه نیاورد ما هرگز از مرگ نترسیم و بآنچه وعده نهیم وفا کنیم چون مارد اینکلمات را بشنید مانند باز شکاری بحضرت عباس بتاخت و اینکار را سهل و آسان می پنداشت عباس درنگ فرمود تا نزدیک شد و نیزهٔ او را بگرفت و چنان بکشید که نزدیک بود مارد بر زمین بیفتد مارد ناچار نیزه را رها کرد و سخت شرمسار شد آنگاه عباس علیه السلام بدو بتاخت و فرمود ای دشمن خدای و رسول از خدای امیدوارم ترا بنوک همین نیزه ات بکشم مارد از کلمات هیبت آیات آنحضرت بر خود بپیچید و چون دیگ زیتون جوش برکشید و عباس بر وی بتاخت و نیزه بر تهیگاه اسبش بنواخت چنانکه از پای درآمد و مارد بر زمین بپیوست و چون جثهٔ جسیم و جسمی ضخیم و هیکلی ثقیل و لئیم داشت او را آن تاب نبود که پیاده با آنحضرت جنگ نماید از آنطرف چون لشکر پسر سعد و ابطال رجال نگران آنحال شدند در جنبش و جوشش برآمدند شمر ذوالجوشن بر قوم و عشیرت خود بانگ برزد وای بر شما هر چه زودتر اسبی نزد او برسانید و الا البته کشته خواهد شد غلامی بیامد که صارفه نام داشت مرکوبی بادپیما که طاویه نام داشت بدو برد چون مارد ملعون آن مرکب را بدید چون شتری مست فریادی عظیم برآورد ای غلام پیش از آنکه دچار داهیه شوم طاویه را برسان غلام شتابان شد لکن عباس علیه السلام چون برق جهنده و باد وزنده پیشی گرفت و چون شیر درنده تاخت و غلام را بیک طعن نیزه در خاک و خون بغلطانید و طاویه را بگرفت و بر آن برنشست و مرکب خود را رها کرده و صفوف را درهم شکافته بحضرت امام حسین بیامد و چون مارد نگران شد که عباس بر طاویه سوار شد عقلش پریشان و رنگش زرد و اندامش لرزان گشت و غریوی عظیم برآورد و گفت اسب مرا سوار شده با نیزه من بطعن و ضرب مشغول گردید عجب حالی و غریب روزگاریست چون شمر سخن او را بشنید بجانب او تازان شد سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید اصبحی و جمیل بن مالک محاربی نیز از دنبال شمر راه گرفتند سواران نیز عنان مرکوبها را سست و رکابها را گران کرده با شمشیرهای کشیده بجانب عباس بتاختند امام حسین علیه السلام ندا برکشید ای برادر این مهلت چیست که بدشمن خدای میدهی با اینکه این مردم لئیم ترا در میانه بند حضرت عباس نگران شتاب آنجماعت شد مانند آتش بار بر مارد بتاخت و فرمود هم اکنون از نیزهٔ آبدارم جامی سرشار بنوشی و تیغی براند و دست مارد را بیفکند و نیزه را از او برگرفت مارد گفت ای عباس درنگ فرمای و از خون من بگذر تا خادم تو باشم فرمود ترا از هر چه بخواهم آنگاه طعنهٔ عظیم بروی فرود آورد چنانکه از گوش تا گوش دیگر را ببرید و بهلاکت رسید و از آن پس بر آنجماعت حمله ور شد و همان طور که بر طاویه سوار بود در میان ایشان جولان داد و در اندک مدتی جمعیت کثیر آنجماعت را ازوی شکسته و گریزنده شدند امام حسین علیه السلام با او فرمود ای برادر بمن استناد جوی تا اینگروه را از تو دور کنم عرض کرد سفری از قضا نیست

و مخیان

وهمچنان جنگ نمود تا سواران بر آنحضرت چیره شدند پس در طلب برادرش حسین علیه السلام بازشد شمر
فریاد برکشید ای پسر علی بار دیگر از طاوَیه باز درشتی و این همان اسب است که برادرت حسن در روز سبط این
بر آن کوچ فرمود چون عباس بخدمت امام حسین آمد سخنان شمر ملعون را معروض داشت فرمود آری چنین است
این طاوَیه همانست که از ملک ری بود چون پدرت اورا بکشت و این اسب برادرت حسن را رسید در یوم سبط
مداین بر آن بکوچید و چون طاوَیه با امام حسین علیه السلام نزدیک شد سر خود را بسجاده آنحضرت بمالید و چنان
آشنائی بیداد که گفتی یکروز از آنحضرت دوری نگرفته است بالجمله امام حسین با عباس سلام الله علیهما بعباس فرمود
بحرم اندر شو وداع باز پسین بگذار عباس برفت و اورا زوجه و دو تن فرزند بود آنحضرترا بدیدند عرض کردند عطش
بر ما سخت شده است فرمود درنگ نمائید در اینحال شنید که حسین میفرماید ای برادر دریاب مرا پس بدانسوی روی نهاد
نگران شد که آنحضرت با آنجماعت جنگ مینماید و سواران بر گردش پره زده اند و ایشانرا از خود دور میکرداند و جمعی از آنجماعت
عباس برانگرده حمله ور شد و ایشانرا از آنحضرت باز داشت فرمود ای دشمنان خدای اگر مارا یک نیمه شما جمعیت بود تمامت
شمارا میکشتیم و در آنحال که عباس علیه السلام مشغول حرب بود مردی که اورا زرارة بن محارب میخواندند در کمین آنحضرت
بر آمد و چون عباس از وی برگذشت ناگاه بیرون آمد و دست راست اورا با شمشیر بیفکند شمشیر آنحضرت بیفتاد
عباس با دست چپ برگرفت و رجز مسطور را بخواند و جنگ میکرد و جمعی را مقتول ساخت و عبدالله بن شهاب کلبی
نیز بتاخت و دست چپش را بینداخت و آنحضرت شمشیر را بنیروی بازو بر سینه نگاه داشت و ارجوزه سابق الرقم را
بخواند و جنگ بداد تا بضرب عمود آهن بر زمین افتاد و ندا برکشید ای برادر ای حسین از من بر تو سلام باد امام حسین که
بر آنقوم حمله ور شد و حربی سخت بداد و جمعی را بکشت و بر بالین عباس درآمد و آن پیکر شریف را حمل کرده بیاورد و در
میان کشتگان بیفکند و سخت بروی بگریست زنان نیز بیرون آمدند و صدا بناله و گریه برکشیدند چندانکه فرشتگان
آسمانرا بگریه درآوردند و امام حسین علیه السلام ایشانرا بانجام خودشان باز گرداند و اینوقت شب در رسید و در آنچه یافته
بودند و برایشان رسیده بود حمد و تسبیح خدای را بگذاشتند معلوم باد این روایت که از ابو اسحق اسفراینی مسطور شد دلالت
بر آن نماید که حضرت عباس پیش از روز عاشورا شهید شده و شهادت آنحضرت بر تمام شهداء مقدم بوده است چه بعد
از آن میگوید چون صبح شد حضرت امام حسین علیه السلام جنگ نمود و اصحاب آنحضرت سوار از پس سوار بیامدند و جنگ
نمودند تا شهید شدند و آنحضرت کشته ایشانرا حمل کرده در موضع شهدا مینهاد تا گاهی که تمامت مهاجرین و انصار که در
خدمتش بودند شهید شدند و جز پسر عم و برادرزادگان و اولاد آنحضرت کسی بر جای نماند و امام علیه السلام از چپ و راست
نگران شد و ناصری و معینی ندید و آن استغاثه و کلمات مذکوره را بفرمود در اینوقت دو پسر چون دو قمر از خیمه بیرون
آمدند یکی پسر عباس و دوم برادرش قاسم و در این عبارت ابی اسحق محل تأمل است زیرا که مینویسد این دو پسر بیرون آمدند
بعد بصیغه جمع عرض کردند لبیک ای مولا اینک ما در حضور مبارکت حاضریم و حال اینکه باید بگوید و هما یقولان نه اینکه و هم
یقولون و نیز مینویسد احدهما ابن العباس و اگر بگوئیم مقصود از برادر او قاسم برادرزاده آنحضرت قاسم بن حسن است با
عبارت بعد که مینویسد امام حسین علیه السلام در جواب ایشان فرمود شما دو نفر را امان کشته شدن واللّه شما دو نفر کافی است
و آن دو نفر عرض کردند یا عمّا بلکه جانهای ما فدای تو است اجازت فرمای تا بمبارزت شویم چنان مینماید که هر دو تن پسر

عباس بوده اند و هم چنین مینویسد فقال لهم عند الصباح امام حسین در جواب آنجماعت فرمود چون صبح شود اجازت
میدهم و دیگر پاره از خطاب اثنین بخطاب جمع بر میگردد این نیز مخالف عبارات مذکوره میباشد مگر اینکه گوئیم دو پسر
حضرت عباس و یکنفر قاسم برادرزاده دیگر امام حسین بیامدند و گاهی آن دو نفر محل خطاب واقع شدند و گاهی هر سه تن
این نیز اختلاف دیگر پیدا میکند مگر اینکه قائل بآن شویم که عبارت نسخه در قلم نویسندگان غلط شده است و نیز مینویسد
در اینوقت شب در رسید و ایشان ملبوته بودند و مشغول تهلیل و تکبیر و استغاثه بخداوند قدیر گردیدند و مینویسد چون صبح
بردمید پسر عباس عرض کرد ای عم اجازت مبارزت بده و در این عنوان بیک فرزند ... شهادت میکند معلوم باد در
این اخبار اخیر که از ابو اسحق اسفراینی و پاره متاخرین مسطور شد بعضی مطالب مذکور است که پاره با عقل و برخی با نقل
مطابق کامل ندارد مثلاً مینویسند عباس بعد از آنکه هر دو دست مبارکش بیفتاد با دندان مبارک شمشیر را برگرفت و قرائت ارجوزه را
فرمود و با پای مبارک رکاب کشید و دشمن را دفع داد اولاً اگر هر دو دست افتاد البته شمشیر بر زمین میافتد چگونه از پشت اسب
شمشیر را بدندان برگرفت و اگر بر زمین افتاد و شمشیر را بدندان برداشت چگونه بدون دست بر مرکب بر آمد و با اینکه شمشیر در دهان
مبارک داشت چگونه قرائت رجز نمود و چگونه موافق بعضی اقوال سپر را با دندان بر پشت خویش افکند دیگر آنکه اگر امام حسین هم
آنحضرترا حمل کرد در میان شهدا آورد چگونه دیگر باره بدیگر جایش نقل کردند و این ضریح مقدس و گنبد و بارگاه عالی را بر کشیدند
دیگر آنکه این جمع کثیر را که ابو اسحق مینویسد بدست آنحضرت شهید شدند ارباب مقاتل مرقوم نداشته اند و خبر یکه متقدمین
بآن اعتنا ورزیده اند همشاد تن میباشند دیگر آنکه از بیان ابو اسحق چنان بر میآید که شهادت حضرت عباس چند روز قبل از
عاشورا روی داده است زیرا که بعد از شهادت حضرت عباس میگوید روز دیگر امام حسین علیه السلام قتال داد و فرزندان
عباس خواستار مبارزت شدند و امام علیه السلام روز دیگر رخصت داد و بعد از شهادت ایشان میگوید چون آنشب برگذشت
امام حسین آماده جنگ شد این خبر نیز مخالف اقوال دیگر است زیرا که از اخبار متقدمین چنان بر میآید که حضرت عباس در شب
عاشورا در طلب آب برفت و شهید گشت و بعضی گویند روز عاشورا شهید شد و برخی مینویسند عباس الاصغر در شب عاشورا مامور
شد تا آب بیاورد برفت و شهید شد و عباس الاکبر روز عاشورا با حضرت امام حسین شهید شد و میتواند بود بعد از شهادت
عباس اصغر جناب ابا الفضل علیه السلام مامور بآوردن آب شده باشد و آب نیز آورده باشد و از آن پس شهید شده باشد واللّه اعلم

در بیان سن مبارک حضرت ابا الفضل علیه السلام و بعضی مراثی که گفته اند و سوگواری اُمّ البنین

نوشته اند حضرت عباس در هنگام شهادت سی و چهار ساله و بقولی سی و پنجساله بوده و از اینخبر معلوم میگردد که بعضی
روایات که از پاره کسان رسیده است حضرت عباس در ایام حرب صفین در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بوده و اظهار جلادت میفرموده محل وثوق کامل نیست زیرا که در آنوقت هنوز بسن بلوغ بالغ نشده بود اما ممکن است اگر
چنین روایتی از محل معتبری رسیده باشد سن مبارک حضرت عباس از سی و پنجسال افزون باشد و در اوقات صفین
بسن جوانان رسیده بوده اگر چه از شجاعت و جلادت بنی هاشم هیچ بعید نیست که از جوانان ایشان کم ادراک سن بلوغ را
هم نکرده باشند در میدان محاربت و مقاتلت اظهار جلادت و بسالت بنمایند چنانکه حضرت قاسم بن حسن و بعضی دیگر
در صحرای کربلا نمودند بالجمله ابو الفرج در مقاتل الطالبین گوید این شعر را در مرثیه ابا الفضل علیه السلام گفته اند و در بعضی

کت

کتب نوشته اند امام حسین علیه السلام در مرثیه آنحضرت بعز مود و قریب باین معنی است میفرماید شایسته ترین
بکریستن برحال او و مصیبت او جوانمردی است که دیدکان حسین را در کربلا برخود کریان داشت و این کس برادر
و پسر پدر امام حسین است صلوات الله علیه ابوالفضل عباس است که در راه محبت حسین در خون خود آغشته شد
و در جان خود با وی مساوات ورزید و هیچ چیز او را از قتال کافران باز نداشت و در حضور برادر خود در نهایت عطش
و تشنگی خود برای تشنگان با ابطال رجال دشمن جنگ ورزید و نیز کمیت بن زید اسدی شاعر که راقم حروف شرح حال
او را مشروحاً مسطور داشته این شعر را که بامعنی نزدیکست در مرثیه جناب ابوالفضل کوید میکوید دیگر جناب ابوالفضل است
که یاد شیرین انجاعت اسباب شفای نفوس است از بهر انتقامی ها که کروه زنازادکان و پدر ناشناختکان کاهی که این
حضرت را کشتند کسی را کشته اند که از تمامت مردمی که از آب سحاب کامیاب میشوند کریم تر باشد یعنی از همه اهل جهان اکرم است
از قاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده اند که در آن زمان که رؤس مطهره شهدا را بکوفه آوردند در آنمیانه مردی را نکران
شدم که با چهرهٔ تابنده و نیکو بر اسبی سوار و سرجوانی را که بر عذار موی نداشت و مانند ماه شب چهارده مینمود و نشان سجود
بر جبین مبارک داشت بر کردن اسب خود آویخته بیامد و آن اسب هر وقت کردن برافراختی آنسر بزانوی آن اسب میرسید
و هر وقت سر فرو بیاوردی سرانور بر خاک میکشید از نام آن سوار و آن اسب پرسیدم کفت این سر عباس بن علی بن ابیطالب
و سن حرملة بن کاهل اسدی است چون روزی چند بر اینمقدمه بر گذشت دیگر باره حرمله را با چهرهٔ قبیح و دیداری قبیح و روی
چنان سیاه که کفتی با قار اندود کرده اند بدیدم کفتم آنروز که ترا دیدم آنچهرهٔ زیبا و باصفا و دیدار کلکون و مجلس آرا که
ترا بود هیچکس را نبود باز کوی چه حال پیش آمد که اینکونه زشت و کریه المنظر شدی حرمله ملعون بکریست و کفت از آنروز
که آنسر را برداشتم هر شب چون در بستر راحت استراحت جویم و دیدکانم را خواب در سپارد دو نفر بیایند و هر دو بازو و کریبان
مرا بکیرند و بآتش اندر ... و تا صبحگاه بسوزم و انکونه ناله و افغان بر آورم که صدای من کوشزد تمام افراد قبیله شود
و هیچ شبی بر نکذرد که مرا با کند و آنمطرود بهمان حال سخت دچار بود تا بعذاب ابدی دچار شد راقم حروف حکایت
حرمله را در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل حال مختار مرقوم داشته و از این پیش در همین فصل
حکایت شخصی از بنی دارم که سفید روی بود و سیاه کشت و قاتل حضرت عباس بود بهمین تقریب مذکور شد ممکن است هر دو
یکی باشد و شاید دو نفر باشند در مقاتل الطالبین و بعضی کتب مسطور است که چون جناب ام البنین والدهٔ حضرت عباس
و سه پسر دیکر که بشهادت ایشان اشارت شد خبر قتل ایشان را بشنید از شهر مدینه بیرون بیامد و در بقیع غرقد اعتکاف
میورزید و در عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام و فرزندان خود چنان میکریست و از جکر ناله بر میکشید که در سنگ آهن
رخنه میافکند و از دوست و دشمن و مرد و زن هر کسی بروی میکذشت و آن نالهٔ جانسوز و صیحهٔ جکر دوز و سیلاب اشک خوناب
سرشک را میدید بکریستن و نالیدن میپرداخت اهل مدینه بر کردش انجمن میشدند و کلمات جانکداز او را می شنیدند و میکریستند
غریب تر اینکه مروان حکم با آنعداوت و سختی دل با خاندان پیغمبر آنجاعت بیامد و آن ناله و زاری بشنید و چون زن بچه مرده میکریست

بیان مبارزت و شهادت محمد بن
عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

معلوم باد بعضی کتب مثل کتاب تذکرة الائمة محمد بن عباس بن علی علیهم السلام را در زمرهٔ اسامی شهدا سلام الله علیهم
یاد

ذکر ده است و در کتاب نور العین نیز بشهادت دو پسر عباس علیه السلام که یکی را قاسم کویند و اندیکر را نام نبرد اشارت
اشارت نموده است و در روضة الشهداء و انوار القلوب این شهید را محمد بن عباس (ابن علی) مینویسند لکن در بیان شهادت او
عنوانی میکنند که معلوم میشود محمد بن عباس علیه السلام خواهد بود اکرچه از حضرت عباس دو پسر یکی فضل و دیکری عبیدالله
بیشتر مسطور نداشته اند والله اعلم بالجمله مینویسند محمد در حضور امام حسین علیه السلام ایستاده بود چون آواز عباس بشنید و کریستن
امام حسین علیه السلام را بدید پیاده بر آنسوی روی نهاد که عباس علیه السلام بیفتاده بود چون بآنمکان رسید و آنحضرت را بدید
که در میان خاک و خون جان بداده است و از جهان فنا برای بقا روی آورده خود را بر روی آن پیکر مبارک افکند و فریاد
و شیون بر کرفت جمعی سوار و پیاده که در آنجا حاضر بودند یکدفعه بروی حمله ور شدند و کوشت اعضای او را ذره ذره و قطعه
قطعه با نوک سنان در ربودند و از این بیان چنان میرسد که وی کودکی بوده است و چون عباس را شهید دید بی اختیار بدوید خود را
بر کشته او افکنده بدست دشمن ریز ریز شد چه محمد بن عباس چنانکه مذکور شد پیش از قضیهٔ جناب عباس علیه السلام شهید کشت و اکر
زنده بودی او نیز بمیدان میرفت و شهید میکشت و کذشته از اینمطلب چنانکه اغلب مورخین مذکور داشته اند بعد از آنکه تمام
اصحاب امام علیه السلام شهید شدند نوبت با بنی هاشم افتاد چکونه محمد بن انس تا اینوقت بعد از شهادت جمعی از جوانان
بنی هاشم بر جای و نکران دیکران میبود و ابو اسحق اسفراینی در نور العین میکوید چون شب بکران و خورشید آسمان نمایان آمد و
جماعت اشقیا بجانب فرزند خاتم الانبیاء روی آور شدند پسر عباس علیه السلام بایستاد و عرض کرد ای عم بزرکوار مرا رخصت مبارزت بده
فرمود بمیدان جنک بیرون شو بارک الله فیک پس جانب میدان کرفت و این شعر را خواندن کرفت سوکند باخدای اکر شما و
جمعیت شما ندانید ما بودیم که با جنک مینمودیم ای شریرترین کسانی که در بلاد ساکن هستید و شریرترین جماعتی که فتنه و فساد مینمائید
تمامت شما را در بوتهٔ هلاکت متفرق میساختیم و سرهای شما را چون کوی بمیدان میانداختیم پس از خواندن این شعر بر آنقوم حمله
آور شد و همی بزد و بکشت تا جمعی از سواران کارزار را از فراز اسب بر زمین تباهی نکونسار ساخت مسلم خولانی حکایت میکند که از
یکسوی آنجوان مردی درشت اندام و غلیظ الخلقه بود چون این جلادت و بسالت را نکران شد کفت سوکند باخدای این پسر را
میکشم چه او را شجاعی جنکجوی و دلیری کینه جوی مینکرم کفتم بکر قرابت او را با رسول خدای صلی الله علیه و آله نمیدانی سخن من اعتنائی
نکرد و بر آن پسر خجسته کوهر حمله ور شد و در اینوقت آنجوان کرم میدان کارزار بود بناکاه آن مطرود چنان ضربتی سخت بروی
بزد که آن نونهال بوستان ولایت در خون خود غلطان شد و صدا بر کشید ای عم بزرکوار مرا دریاب امام حسین علیه السلام حمله آورد
و آن لشکر خبیث را از وی متفرق کرداند و نزد برادرزادهٔ آزاده شد و دید که در حال جان سپردن و پای بر زمین زدن است
تا برحمت خدای ... امام حسین علیه السلام بکریست و فرمود کرانست بر عم تو ای برادرزاده ... که ... ترا مجیر نکردد
پس جسد او را بر کرفت در میان کشتکان افکند ابو اسحق میکوید چون قاسم کشتهٔ او را بدید کفت جدائی تو بر من دشوار است و بمیدان
جنک در آمد و فرمود بعد از وی زندکانی از بهر من نشاید و در اینوقت نوزده ساله بود و این شعر را که بامعنی است قرائت نمود
و از این پس در احوال حضرت قاسم بن حسن علیه السلام و عبدالله بن حسن بهمین تقریب اشعار مذکور و عناوین مسطور شد اما از
بیان ابو اسحق چنان مینماید که قاسم با پسر عباس علیهم السلام برادر بوده اند و در بعضی تواریخ متقدمین نیز بقاسم نامی دیکر سوای قاسم بن حسن
اشارت شده والله اعلم لکن ابو اسحق در ترتیب روایات و کثرت کشتکان اعدا اشاره کذارش میجوید که رفیقی در روایت خود ندارد

بیان مبارزت بهواولاد و امجاد امام حسین صلوات الله و سلامه علیه

شهادت محمد بن عباس

در کتب اخبار و احادیث در شمار اولاد امام حسین علیه السلام که در کربلا شهید شدند اختلاف بسیار است و مشهور است
که سه نفر از پسران آنحضرت یکی جناب علی اکبر بن حسین و دیگر عبد الله بن حسین و دیگر علی اصغر بن حسین علیهم السلام
بمرتبه شهادت برسیدند و در کتاب روضة المناظر میگوید چهار تن از پسران آنحضرت در کربلا شهید شدند چنانکه بخواست خدا
هر یک در جای خود مذکور شود لکن در تفحص و تجسس که این بندهٔ فقیر در بسیاری از کتب نموده است این چند تن را از پسران
امام حسین علیه السلام شمرده اند و در تذکرة الائمه در زمرهٔ شهدای دشت کربلا محسوب داشته است اول علی اکبر دوم ابراهیم
سیم عبد الله چهارم محمد پنجم حمزه ششم علی هفتم جعفر هشتم عمر نهم زید دهم حسن بن الحسین و ممکن است بعضی از فرزندان
امیر المؤمنین ع باشند مثل ابراهیم بن علی یا اولاد امام حسن باشند مثل عبد الله و عمر و غیر ذلک چه اینقدر از اولاد ذکور از حضرت
امام حسین سلام الله علیه مسطور ننموده اند و اگر بودند بامام زین العابدین علیه السلام عرض میکردند چرا پدرت این چند فرزندانش
قتیل هستند و راقم حروف برای اینکه هیچ اسمی از این اسامی شریفه از درج ساقط نشود و شاید آنکه ساقط بشود نشاید بشود
مذکور نمود تا این کتاب از جهة جامعیت انحراف بتجدید و صحت و سقم آنرا علام الغیوب میداند والله اعلم

بیان مناقب و نسب و ولادت جناب
علی اکبر بن الحسین سلام الله علیهما

ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین گوید علی اکبر بن الحسین علیهما السلام را ابو الحسن کنیت بود مادرش لیلی
دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود بن موسی قطان ثقفی است و مادر لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب بن امیه است و میمونه را
ام شیبه کنیت بود و مادر میمونه دختر ابو العاص بن امیه است ابو الفرج میگوید معویة بن ابی سفیان در این خبر که محمد بن محمد بن
سلیمان از مغیره با من روایت کرده است چه مغیره گوید روزی معویه در زمان خلافت خود گفت سزاوارترین مردمان بامر
خلافت و سریر امارت کیست گفتند تو ای گفت من نیستم بلکه شایسته ترین جملهٔ جهانیان در کار خلافت علی بن الحسین بن علی است
که جدش رسولخدا است و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و فخامت ثقیف است میگوید یحیی بن الحسن
العلوی و اصحاب ما از جماعت طالبیین گفته اند که علی بن الحسین علیهما السلام که شهید شد مادرش ام ولد بود و آن علی بن الحسین
که جد ایشانست مادرش لیلی است و این سخن که ابو الفرج از یحیی حدیث میکند و جماعت طالبیین را بر آن شاهد میگیرد مقرون بصحت
نباشد زیرا که بالاتفاق نسل حضرت سید الشهداء علیه السلام از اولاد ذکور جز از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه
بر جای نماند و در این مسئله هیچ شک و شبهتی نمیرود و نیز جای سخن نیست که مادر امام زین العابدین دختر یزدجرد پادشاه عجم است
و اگر اختلافی هست در نام اوست چنانکه راقم حروف شرح این جمله را در کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه مبسوطاً مرقوم
داشته است و از اینست که حضرت سجاد علیه السلام را ابن الخیرتین گویند چنانکه همینطلب نیز در آن کتاب باشارت رفت در
ابتدای فرهنگ جهانگیری و مفاخر فارسیان مذکور است که این شعر مشهور خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین از حضرت
امام زین العابدین است اگر چه این بیت و سایر ابیات آنرا در اغلب کتب تواریخ و اخبار بحضرت سید الشهداء علیه السلام منسوب
داشته اند که در روز عاشوراء بارجوزه قرائت فرمود چنانکه از این بعد مشروح گردد و اصح اینست که از حضرت سجاد باشد چه خودش
بر این مقصود دلالت کند دیگر چگونه میتوان اقوال یحیی بن حسن علوی را تصدیق کرد و بجهت عمدهٔ این اشتباه اینست و بمالنظور
که در کتاب آنحضرت مذکور داشتیم چون آنحضرت ام ولدی از کنیزکان امام حسین علیه السلام پرستاری میکرد و امام زین العابدین ع

بمادر

بمادری که معمول است او را مادر خطاب میفرمود و مردمان آنانکه بیخبر بودند آن کنیز را مادر آنحضرت میدانستند و از
ایرودی بعد از آنکه آن کنیز را امام زین العابدین شوهر داد بعضی معاندین گفتند مادرش را شوهر داده است
در حالتیکه ابداً مادر آنحضرت نبود و والدهٔ آنحضرت در حالت نفاس در تولد آنحضرت وفات کرد و ابن جوزی
در تذکره میگوید علی اکبر با پدرش امام حسین در کربلا شهید شد و فرزندی از وی بجای نماند و مادرش آمنه دختر ابی مرة بن
عروة بن مسعود ثقفی است و مادر آمنه دختر ابو سفیان بن حرب است و علی اصغر که زین العابدین علیه السلام و دارای
نسل است مادرش ام ولد بود گمان راقم حروف اینست که سبط ابن جوزی را نیز از همان جهت شبهت رفته است و غریب
اینست که سبط ابن جوزی در آنجا که اسامی شهدای بنی هاشم را مذکور میدارد میگوید علی بن الحسین را که علی اکبر بود شهید
کردند و مادر او لیلی دختر مرة ثقفیه بود و ابن صباغ در کتاب فصول المهمه بجای ثقفیه حنفیه نوشته است و نیز ممکن است
که ابو بکر بن الحسین را نیز از جمله شهداء نوشته اند و مادرش ام ولد بوده است موجب این اشتباه شده است ابو الفرج
در مقاتل الطالبین مینویسد تولد علی اکبر در زمان خلافت عثمان بود و از جدش علی بن ابیطالب علیه السلام و از عایشه بعضی
احادیث روایت میفرمود و این خبر نیز بیرون از تامل نیست چه غالب اخبار دلالت بر آن دارد که علی بن الحسین شهید در
روز شهادت هیجده ساله و بقول بعضی ده و چند سال از عمرش برگذشته و از آخر خلافت عثمان تا آن زمان قریب بیست و
شش سال برگذشته بود مگر با آن روایت برویم که گفته اند حضرت علی اکبر در زمان شهادت بیست و پنجساله بود شیخ مفید
میگوید علی اکبر در هنگام شهادت ده ساله بود ممکن است روایت بعضی علما که آن تمجید و تصدیق معویه در حق علی بن الحسین
علیهما السلام در حق امام زین العابدین میباشد بواسطه اینست که علی شهید در زمان معویه خورد سال بوده است و سن مبارک
علی شهید را از چهار سال تا بیست و پنجسال نوشته اند اما چون در کلمات مذکوره معویه لفظ ثقیف دارد که همین علی اکبر شهید را
خواسته باشد چه از جانب مادر نسب بثقیف میرساند در تاریخ مسطور است که آنچه مردمان میگویند که علی اکبر در کربلا شهید شد
غلط است زیرا که چون امام حسین سلام الله علیه را شهید کردند علی اکبر را پس از آن پسری بود ابو جعفر باقر علیه السلام و عمر او کربلا
بچهار سال رسیده بود و علی اصغر در کربلا شهید شد مادرش لیلی دختر ابو مرة بن عمرو بن مسعود بن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن
عوف بن قسی میباشد و مینویسد دیگر از فرزندان امام حسین علیه السلام که او را عقب نبوده و مادرش از قضاعه بوده عبد الله
اصغر است و او را در کربلا شهید ساختند و مادر او را در کنار داشت ناگاه تیری از هوا در آمد و بر وجود مبارک او آمد و بدان زخم شهید شد
علی اکبر — و اصح اخبار اینست که هیجده ساله بوده است و در بعضی اخبار وارد شده است که امام زین العابدین علیه السلام در زمان خلافت
عثمان متولد شد و در روایت احادیث با آنحضرت انسب است و بحسب سن نیز بزرگتر است و علی اکبر از حیثیت علی اصغر این لقب
یافت تا از علی اصغر ممتاز باشد و امام زین العابدین بدون تردید در زمان خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه متولد
شده است اما صاحب تاریخ گزیده حمد الله مستوفی میگوید امام زین العابدین در سال چهل و ششم هجری در مدینه متولد گردید و در
این خبر منفرد است بالجمله اخلاق و اوصاف و محاسن و فضایل و مناقب و مآثر و جمال و کمال و منطق و بیان و شمایل و خصال
علی بن الحسین صلوات الله علیه از آن برتر است که در حیز تحریر و تقریر اندر آید عجز الواصفون عن صفته دوست و دشمن و
موافق و منافق در مفاخر و مآثر آنحضرت متفق القول و متحد الکلمه هستند هیچ شاهدی از آن برتر نیست که مانند معویة بن ابی سفیان
عنودی حسود که میگوید در میان من و علی در کار خلافت منازعت افتاد و چون من سزاوارتر بودم بآن مقام فایز شدم و نسبت

شنید

متشخص اول آفرینش اینگونه جسارت و جرئت کند و در بارهٔ امام حسن اینگونه طغیان ورزد و با امام حسین ع
آن معاملت بورزد لکن در حق شاهزاده هر دو جهان برترین نسل خلیل الرحمن اینگونه سخن نماید و او را در کار خلافت از
خودش لایق‌تر شمارد و بآن مناقب و مفاخر بستاید و الفضل ما شهدت به الاعداء و بعضی از مدققین نویسندگان
نوشته اند انا ینکلمات معویه در حق جناب علی اکبر اگرچه عشری از اعشار و کمی از بسیار مناقب و مفاخر آنحضرت نیست
اما هر وقت معویه در حق بنی هاشم تمجیدی نموده است مقصودی در آن داشته است و در این کلام نیز چند عنوان
باطل در پیشنهاد خاطر داشت که همی خواست گوشزد مردمان نماید یکی اینکه میخواست بگوید من غرضی ندارم و اگر خلافت را با
ابو حسین علیه السلام و بپدر او علی بن ابیطالب و عمش حسن بن علی سلام الله علیهم روا ندانستم اما از سخن حق نگذرم و فرزندش
علی اکبر را سزاوارتر میدانم و این معنی را میدانست که با شعشعهٔ آفتاب امامت و ولایت حسینی اگر از مآثر و مفاخر آن
حضرت بزبان بگذراند مردمان یکباره با آنحضرت بگروند و از وی بگردند و او را نیز بعد از آنکه خود تصدیق کرده بود
راه عذری نماند و نیز میدانست که امامت بجمال و کمال و لیاقت صورت ظاهر نیست امری است که از جانب خدای
باشد و اگر هزاران این تصدیق و تصویب را در حق علی اکبر نماید آنحضرت در طلب چیزی که حق او نیست برنیاید و اگر حق او
باشد تا پدرش حسین علیه السلام زنده است با او ست دیگر اینکه اهل روزگار را امتحان کرده بود و میدانست طالبان مال
و منال این دنیای پر وبال هستند و هر کس رئیس ایشان باشد در تفحص جود و عطای او هستند نه شجاعت و جمال او در زر و سیم
میخواهند بدیگر اوصاف چشم نمیافکنند از این روی باز نمود که از بنی هاشم جز شجاعت چیزی دیگر نیست و صفت مطلوب
سخاوت در بنی امیه است با اینکه بنی امیه را سخاوتی نامدار نبود و ابوسفیان بدناءت طبع و بخل مشهور آفاق بود چنانکه
زوجه اش هند از بخل و خست ابوسفیان در حضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله شکایت برد فرمود برو و از مال ابوسفیان
آن مقدار که ترا و فرزندانت را کفایت کند برگیر اما تمامت اوصاف حمیده جناب علی اکبر علیه السلام در طلاقت لسان همه
از آباء عظام و اجداد فخام آنحضرت بدو رسیده بود زیرا که سخاوت و شجاعت و حسن و صباحت از جملهٔ صفات مشهورهٔ
بنی هاشم است بالجمله جناب علی اکبر علیه السلام در طلاقت لسان و ذلاقت بیان و شیرینی گفتار و نیکنی رفتار و صباحت رخسار و ملاحت
دیدار و نیکوئی خلق و موزونی خلق و شیم بستوده و خصال حمیده بمقامی پیوست که در تمام روی حتی افراد و آحاد خاندان
رسالت و امامت هیچکس از آنحضرت بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شبیه‌تر نبود چنانکه مینویسند امیر المؤمنین ع
در منطق برسولخدای شبیه بود و حضرت فاطمه علیها السلام در راه سپردن و حضرت امام حسن از پای تا کمر و امام حسین از کمر تا سر
بحضرت خیر البشر مانند بودند لکن این جوان هیجده ساله و شاهزادهٔ هر دو جهان و فرزند رشید گوشوار عرش یزدان سلام الله
علیه از فرق تا قدم و سایر اوصاف و شیم برسولخدای صلی الله علیه و آله شبیه‌ترین مردمان بود و از این معلوم میشود که از ابتدای
عالم تا انتهای زمان جوانی باینصورت و سیرت نیامده و نخواهد بود چه اگر جز این بود مظهر تمام رسول نام نمیگشت و با اینحالت
معلوم میشود حالت مصیبت با در آنحضرت و اهل بیت رسالت و امامت در شهادت چنین گوهری محمود و اختری مسعود تا چه
میزان بوده است و مقدار شقاوت و قساوت و کفر و نفاق و زندقه و شقاق قتلهٔ آنحضرت علیهم اللعنة چیست ابو الفرج در کتاب
مقاتل الطالبین میگوید از ابو عبیده و خلف الاحمر روایت شده است که این اشعار را در حق علی اکبر بن حسین علیهما السلام گفته اند
و معنی آن نزدیک باین مضمون میباشد هرگز هیچ چشمی و هیچکس خواه بیابانی یا شهری با پای برهنه یا با نعل و کفش مثل علی اکبر را

ندیده است و مانند پسر لیلی که دختر مردمان با حسب فاضل است بآن شرف و شمایل و شیم و مخایل در عرصهٔ جهان نیامده است
و این جوان با این جوانی دنیا را بر دین خود ترجیح نداد و حق را بباطل نفروخت و در کتاب اکلیل المصائب مسطور است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی اکبر را سخت دوست میداشت و عنایت و مهر و عطوفت آنحضرت در حق علی اکبر بدرجهٔ
بود که این اشعار را که ترجمه اش مسطور شد در بارهٔ علی اکبر و مدیحهٔ آن شبیه پیغمبر بفرمود و ابن ادریس حلی در کتاب سرائر نیز شعر
مذکور را از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مدح علی اکبر مرقوم داشته است راقم حروف گوید اگر موافق اغلب اخبار
حضرت علی اکبر علیه السلام در سن هیجده سالگی شهید شده باشد که البته بعد از شهادت جدش امیر المؤمنین متولد شده و ادراک
زمان آنحضرت را ننموده است و اگر بیست و پنجساله شهید شده باشد سه چهار ساله بوده است و در آن صغر سن اینگونه اشعار که
در حق جوانان و جوانمردان رشید سدید باید در حق او بی غرابت نیست ممکن است اگر علی اکبر زمان امیر المؤمنین را ادراک نموده
باشد آنحضرت بواسطهٔ اینکه در همان سن کودکی بر مخایل و مقامات او آگاه بوده است فرموده باشد و اگر گوئیم در حق امام زین
العابدین علیه السلام فرموده است چون مادرش لیلی نیست اشکال دارد صحیح‌تر اینست که دیگری گفته باشد معلوم باد که علی بن
الحسین شهید علیهما السلام را بعضی علی اکبر و بعضی علی اوسط و بعضی اصغر نوشته اند اما آنانکه اکبر نوشته اند بعضی او را از امام زین
العابدین بحسب سن بزرگتر دانسته اند و این قولی ضعیف است و بعضی گفته اند دو پسر از امام حسین شهید شدند و هر دو علی نام داشتند
و این تر را برای اینکه از آن یک ممتاز باشد علی اکبر گفتند یعنی بحسب شهادت وی از آن دیگر اکبر است اما از امام زین العابدین
اصغر است و آنانکه اوسط دانسته اند از آنست که امام حسین علیه السلام سه پسر خود را علی نام نهاده بود امام زین العابدین
علی اکبر است و این علی بن الحسین پسر لیلی علی اوسط است و آن دیگر علی اصغر است و آنانکه این علی شهید را علی اصغر خوانند
برای این باشد که گویند امام حسین را دو پسر علی نام در کربلا حاضر بود یکی امام زین العابدین و آن علی اکبر است و دیگر همین علی شهید
که علی اصغر است و مادرش لیلی است و جنگ کرد و شهید شد و آن کودک رضیع را که امام حسین علیه السلام بمیدان آورد و تیر باو زدند
نامش را علی نمیدانند و آنانکه امام زین العابدین را علی اوسط خوانند گویند امام حسین علیه السلام را سه فرزند علی نام بود علی بن
الحسین شهید علی اکبر است و امام زین العابدین علیه السلام علی اوسط و الطفل رضیع علی اصغر است و آنانکه علی بن الحسین امام
زین العابدین را علی اصغر خوانند قائل بآن هستند که امام حسین علیه السلام را دو پسر علی نام بوده است یکی علی شهید و او اکبر است
و دیگر امام زین العابدین و او اصغر است و ابن ادریس که از مشاهیر علمای اثنی عشریه است علی شهید را علی اکبر و علی اوسط را امام زین
العابدین میداند و شهید اول نیز در کتاب الدروس این رای را اختیار کرده است و بکلمات جمعی از مورخین استشهاد نموده است
لکن آنچه مابین علماء مشهور است علی اکبر امام زین العابدین و علی اوسط علی مقتول است و شیخ مفید و جمعی از ارباب مقاتل بر این
عقیدت رفته اند راقم حروف را اعتقاد بر آن باشد که امام زین العابدین علیه السلام بحسب سن علی اکبر است و علی شهید علی
اوسط است لکن علی اوسط نسبت بآن طفل رضیع شهید که علی نام داشت علی اکبر است و سبب این اشتباه که در میان اغلب مورخین
و سایر نویسندگان پدیدار شده است همین است و دلیل بر این یکی اینست که از امام زین العابدین علیه السلام از روی تعجب و
استعجاب پرسیدند مگر پدرت چند پسر علی نام داشت فرمود پدرم چون پدرش را دوست میداشت پسرهای خود را بنام
مبارک او موسوم میساخت و این خبر دلالت بر آن دارد که سه تن علی نام بوده اند و الا در دو تن استعجابی نمیرود
چنانکه در عرب مرسوم است که غالبا دو فرزند ایشان بیک نام موسوم است

بیان آهنگ جنگ حضرت علی اکبر ابن الحسین علیهما السلام والصلوة

در وقت شهادت و زمان حرکت این شاهزاده دنیا و آخرت اختلاف ورزیده اند بعضی بر آن عقیدت رفته اند که اول کسی که از بنی هاشم بعز شهادت سعادت یافت علی اکبر سلام الله علیه است و این روایت مؤید زیارت توقیع حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است که در اول زیارت میفرماید سلام بر تو ای اول قتیل از نسل بهترین سلیل از سلاله ابراهیم خلیل و ابن اثیر در تاریخ الکامل گوید اول کسیکه از آل ابیطالب در این روز عاشورا شهید شد علی اکبر پسر امام حسین ع است و مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است شیخ مفید علیه الرحمة و ابو الفرج و صاحب اعلام الوری و صاحب شرح شافیه ابی فراس و سید بن طاوس و صاحب کتاب تظلم الزهراء و محمد بن جریر طبری و بعضی از مورخین فارسی نوشته اند حضرت علی اکبر اول کسی میباشد که از جماعت بنی هاشم شهید شد لکن جماعتی دیگر از مورخین بر آن عقیدت رفته اند که علی اکبر بعد از تمامت شهدا و بنی هاشم جز حضرت سید الشهداء و علی اصغر علیهما السلام شهید گردید و نیز بعضی بر آن رفته اند که عبد الله بن الحسن علیه السلام نیز بعد از آنحضرت شهید شد و ابو مخنف و اعثم کوفی و صاحب عوالم و ابن شهر آشوب و مجلسی اعلی الله مقامه و بعضی مورخین معتبر فارسی نویس شهادت آنحضرت را بعد از شهادت شهدای بنی هاشم مسطور داشته اند و صدوق علیه الرحمة میفرماید بعد از علی اکبر قاسم بن حسن علیهما السلام شهید شد و از آن پس نوبت بشهادت حضرت ابا عبد الله صلوات الله علیه رسید و میگویند اینکه در لسان زیارت توقیع حضرت قائم عجل الله فرجه با مطابق روایتی که از حضرت باقر علیه السلام مروی است که اول کسیکه از فرزندان ابوطالب در آن صحرا شهید شد علی اکبر بود حضرت علی اکبر را اول قتیل از نسل حضرت خلیل شمرده اند برای آنست که در میان شهدای بنی هاشم و اولاد امام حسین علیه السلام که شهید شده اند بر همه تقدم و تفوق دارد و از آنجا که حکم غلب راست راقم حروف نیز این ترتیب را اختیار کرد بالجمله نوشته اند چون امام حسین علیه السلام نگران شد که از یاران و هواداران او هیچکس بجای نمانده است سلاح جنگ برخود بیاراست و آهنگ میدان فرمود چون علی اکبر نگران شد که امام علیه السلام ارادهٔ میدان فرموده فرود آمد و بر دست و پای پدر بیفتاد و ببوسید و عرض کرد ای پدر هرگز چنان مباد که یکروز و یکساعت بمانم در جهان باشم روا مدار که مرا در میان این مردم ستمکار بگذاری چندان جنگ نمودن خود را بدرنگ سپار تا من جان خود را در قدمت بسپارم و دل پر خون را از اندوه این مردم دون بپردازم و بروایتی چون جناب علی اکبر اهل و عشیرت پدر را کشته و امام علیه السلام را تنها و تشنه در میان لشکر دشمن نگریست نیروی صبوری نیافت و در خدمت آنحضرت عرض کرد جانم فدای تو باد اجازه فرمای تا من نیز از این قوم کین جوئی کنم و جان خود را نثار گردانم و در اسعاف حاجت خویش چندان اصرار کرد تا امام علیه السلام او را اجازت بداد مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون میفرماید چون عباس علیه السلام شهید شد و از اهل بیت رسالت جز اولاد آنحضرت نماند علی اصغر که یعنی اکبر مشهور است و در آنوقت هیجده سال از عمر مبارکش برگذشته و بروایتی بیست و پنجساله بود و آن خورشید فلک امامت در حسن و جمال و فضل و کمال عدیم المثال و بصورت از تمامت مردم برسولخدای شبیه تر بود چنانکه هر وقت اهل مدینه مشتاق لقای رسولخدای میشدند بخدمت آن امامزادهٔ عالی تبار آمده بجمال مبارکش دیده روشن میساختند حمید بن مسلم میگوید من در تمام مردم زمین هیچکس را از علی اکبر برسولخدای شبیه تر ندیدیم بالجمله بحضرت پدر ولایت مخبر آمد و آهنگ میدان کرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرماید چون جناب علی اکبر عازم میدان شد امام حسین صلوات الله علیه آب از دیدگان مبارک

فرو ریخت

فرو ریخت و روی بجانب آسمان آورد و عرض کرد بار خدایا تو بر اینقوم گواه باش که فرزند حضرت رسالت و شبیه ترین مردمان در گفتار و صورت و سیرت با آنحضرت بجانب ایشان میرود و ما هر وقت آرزومند لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال وی نگران میگردیدیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان باز دار و ایشانرا پراکنده فرمای و والیان را از ایشان راضی مگردان چه این جماعت مارا طلب کردند که نصرت نمایند و شمشیر کین بر روی ما برکشیدند و چون از این کلمات بپرداخت بر عمر بن سعد علیه اللعنة بانگ برزد ای بدترین اشقیا از ما چه خواهی خداوند رحم ترا قطع فرماید و هیچ کار ترا بر تو مبارک نگرداند و بعد از من کسی را بر تو مسلط گرداند که ترا در میان جامهٔ خواب سرت را از تن جدا کند چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی آنگاه باواز بلند این آیت مبارک را که در شان اهل بیت نازل شده و قریب باین معنی است تلاوت فرمود بدرستیکه خدای اختیار فرمود آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان ذریه هستند که بعضی از بعضی میباشند و خدا شنوا و داناست و در بعضی روایات است که چون امام حسین قرة العین خود را در میدان دید آب از دیده روان و روی بقبله دعا کرده گفت بار خدایا گواه باش که این زمان کودکی با اینجماعت مقاومت میکند که در خلق و خلق از تمامت مردمان برسولخدای شبیه تر است و بروایت ملهوف چون علی اکبر از امام حسین علیه السلام اجازت میدان خواست او را اذن داد از آن پس نظری بدو بر گشود مانند دیدن و نظر کردن کسی که مأیوس باشد آنگاه بگریست و با انگشت سبابه اش بطرف آسمان اشارت کرد و کلمات مذکوره را بگذاشت و نیز در بعضی روایاتست که چون از یاران و هواداران کسی نماند و امام حسین علیه السلام صدای مبارک را باستغاثه برکشید و نصرت خواست فرزند رشیدش علی اکبر علیه السلام آمادهٔ قتال شد و نیز روایت کرده اند که علی اصغر قبل از علی اکبر علیه السلام شهید شد چنانکه بخواست خدا در مقام خود مذکور شود و این روایت بیرون از غرابت نیست والله تعالی اعلم

بیان تحقیق در مطلبی دقیق برای تبصرهٔ مطالعه نمایندگان

معلوم باد که در بعضی کتب مقاتل مثل انوار القلوب و امثال آن شرحی مبسوط از طرز وداع و طراز بدرود حضرت علی اکبر علیه السلام با حضرات اهل بیت و خواهر و برادر و عمه و غیرهم و منع نمودن آنجماعت او را و نپذیرفتن علی اکبر اقوال ایشانرا و بعضی بکلمات مفصله ایشانرا مرقوم داشته اند و چون بچند دلیل مقرون بصحت نبود مرقوم نگشت یکی آنکه بعد از آنکه حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه برای مزید قرب بحضرت احدیت و تقویت شریعت و شفاعت عاصیان امت و دیگر جهات عدیده که جز خود و خدا بر آن آگاهی ندارد خواست تحفهٔ بس نفیس و ارجمند تقدیم پیشگاه خداوند نماید از جان عزیز خود و عزیزان خود هیچ چیزی را برای آستان معشوق حقیقی عزیزتر نیافت این بود که با کمال شوق و عشق و میل باطن و رغبت قلب اینمتاع گرانبها را بر کف دست ارادت گذاشته عاشقانه و والهانه ببازار کربلا و پیشگاه ابتلا حاضر ساخت و در تقدیم این متاع گرامی چنان شوقمند و آرزومند بود که هیچ سدی سدید و بنیانی مشید و حادثهٔ عظیم و مصیبتی عمیم و بلیتی جسیم مانع اندیشهٔ مبارکش نتوانست شد و روزگار غدار و آسمان کج رفتار هر نمایشی نمود و گزارشی بساخت و سانحهٔ بیاراست جز اینکه بر عشق و شوق و تمنای آنحضرت بیفزود فایدتی نبرد هر نویدی در خدمتش از یزید بعرض رسانیدند مفید نگشت و هر تهدیدی از آن قوم عنید بدید در شمار چیزی نیاورد هر کس از یارانش کشته شد آتش عشق در جبین همایونش بیشتر شعله کشید و هر رنج و صدمت و تشنگی و گرسنگی و اندوه و مصیبتی بروی راه یافت برای ادراک کعبهٔ مقصود وسیلهٔ تازه شمرد بقرار در عین فنا کنجی از در اصل و رنج راحت را در

کمال

کمال زحمت گرفتاری را عین رستگاری شهادت را مایهٔ سعادت ترک علایق را موجب دریافت حقایق اسیری اهل و عیال و شهادت فرزندان و اقارب و اطفال را اسباب ادراک انوار حضرت ذوالجلال دانست و اول متاع نفیس پر بهای این کاروان عرصهٔ پر بلا روان مقدس آنحضرت است که بآنمقام میرسد که بخطاب ثارالله و یا سوی الله تفوق بجوید و این بدیهی است که بهای نفس نفیس انبیا و اوصیا از تمامت آفرینش خداوند جل و علا برتر است چه سایر نفوس بطفیل این انفس وجود یافته اند و چون آنحضرت از خود بگذرد و این گذشتن را مایه همه چیز داشتن بداند البته بعد از خودش در میان آن نفوس کریمه هر یک گرامیتر و شریفتر باشد او را برای تقدیم بارگاه الهی با کمال طیب نفس و شوق خاطر مقدم تر میدارد چه هر چه مشتری بزرگتر و محبوب تر باشد بهترین متاع را در حضرتش زودتر معروض دارند و معلوم است در شهدای عرصهٔ کربلا مثل حضرت عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و برادران ایشان عَلٰی مِقْدارِ مَراتِبِهِمُ العَلِیّه چون بر سایرین تقدم و تفضل دارند برای قربانی پیشگاه یزدانی لایق تر هستند و حضرت سید الشهدا علیه السلام البته برای مزید قرب ایشان و قبول یزدان از صمیم دل و صدق نیت شهادت ایشانرا عین فوز و کمال فیض میدانند شاید اندیشهٔ آنحضرت از یک جهت دچار زحمت میشد که مبادا در امر شهادت ایشان بدائی افتد و آن مراتب عالیه و سعادت سامیه فدائی از میان برود و از این روی در انجام این امر نهایت سعی و عجله نیز میفرمود و اگر در صورت ظاهر گاهی فرمایشی میفرمود که خلاف مقصود را گمان میرفت برای این بود که بار تکلیف را از دوش ایشان بردارد و بمیل خود گذارد تا حیا و شرمندگی حجاب ایشان نشود و هر گونه اقدام نمایند باختیار خودشان باشد تا چون بعز شهادت فائز شوند بر اجر و شرف و افتخار و جلالت و ثبات و ایقان ایشان افزوده آید و مردمان نیز مراتب سعادت ایشانرا بهتر بدانند و جهت حق را که با کدام طرف است نیکوتر بشناسند و شجاعت چگونه با آن شوقی که بجهاد و شهادت داشتند و اشارت آنحضرت را واجب فوری میدانستند بوداع زنان و پردگیان سرادق عصمت اشتغال میورزیدند و ایشانرا این مجال و فرصت و جمعیت خیال از کجا بدست میآمد که برای وداع آماده گردند و علاوه بر این لشکر کوفه ایشانرا چنان احاطه کرده بودند که فرصت یکدقیقه راحت جستن نداشتند و دیگر آنکه زنان اهل بیت مثل سایر نسوان جهان نبودند و بر احوال و مقامات و مراتب سید الشهداء آنگونه علم داشتند و طاعتش را بدانگونه فرض میدانستند که دیگران را آنگونه اختیار نبود چنانکه اصحاب خاص آنحضرت درباره مقامات و شئونات آنحضرت استحضار داشتند که دیگران نداشتند بلکه لیاقت آنگونه ادراک برای هر نفسی نبود پس چگونه میشود که ما در وهب که تازه مسلمان شده است و هبرا آنگونه ترغیب در شهادت و نصرت پسر پیغمبر مینماید و پدر را پسران خود را آنگونه تشویق مینمایند و سر پسر را گوی میدان عدوان میگردانند چگونه میشود که نسوان خاندان عصمت و طهارت که بر مراتب عظمت امام خود آگاه میباشند و رضای خدا را برضای او و رضای او را رضای خدا میشمارند واجب فوری او و تخلفش را ارتداد و کفر صرف و موجب غضب و عذاب خدا و پستی رتبه و درجه و هبوط از تمام مدارج رفیعه و خرابی دین و دنیا و آخرت و دوری از حضرت رسولخدا و ائمه هدی و منافی غیرت و حمیت میشمارند هرگز در ضمیر ایشان خطور نماید که ببایند در مقام منع از شهادت برآیند یا اولاد خود را از فرزند رسولخدا عزیزتر خوانند یا در مقام صبر و تمکین و رضا و شکر از ما در وهب فرودتر باشند و از سایر اصحاب کبار ناشکیباتر یا بی ارادت تر باشند بلکه ایشان در چنین مقام بالمره علاقه فرزندی را قطع میکنند و مهر مادری را نادیده می انگارند جز وجود مقدس حسینی و نور وجود مبارکش که جمله را در بحر وحدت احاطه کرده بهیچ نگران نیستند و جز در طلب رضای او و اطاعت امراو که عین رضا و طاعت خداست در طلب هیچ چیز نیستند و عین سعادت را در کشته شدن فرزند

وقطع

و قطع علاقه و پیوند میدانند و همه میدانستند که از روز ازل نوشیدن جام سعادت سرمدی و ادراک رضوان ابدی بهرهٔ این جماعت شده است و نیکی فرجام و حسن عاقبت و انجام ایشان با درک این بلیات و مصیبات است و حقیقت هستی در نیستی و کمال بلندی در این پستی است لاجرم (جان بجانان دادن آمد کیششان) ثم ناقع شهد نافع پیششان هر که اندر مرگ بیند صد وجود همچو پروانه بسوزاند وجود وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فنای ایشان حیات ایشان و قاتل ایشان زنده کنندهٔ ایشان است و از این برافزون وجود مبارک سید الشهدا و موجب احیای زندگانی است که عشق و محبت هر کسی با دیگری طفیل عشق و محبت حقیقی اوست چگونه مهر ایشان نسبت بفرزندان و برادران و اقارب خودشان از در آنحضرت که اصل مهر و عین عشق و محبت است بیشتر خواهد بود لا والله بعد از مهر و عنایت خداوند باری نسبت بعموم مرتبت هیچکس مهر و عطوفت رسولخدا و ائمه هدی را که در حقیقت پدر آفرینش و روان دانش و جان بینش هستند با فریدگان خدای که بطفیل وجود ایشان خلق شده اند و خودشان واسطهٔ فیض و کمال ترقی و تربیت هستند نخواهد داشت از اینست که در کتب معتبره و عبارات مصنفین و مورخین و محدثین معتبر هیچ جا اشارتی بعنوان وداع امثال این جماعت با اهل بیت اطهار سلام الله علیهم نیست و همت ایشان بنظر ایشان جز بآفتاب عالمتاب وجود مبارک امام علیه السلام مصروف و مشغول نبود و کثرت شقاوت لشکر ابن سعد و عجلهٔ ایشان و تنگی وقت و عدم مجال از آن برتر بود که ایشان در این عوالم سیر نمایند و یاد مهر مادری و پسری در ایشان بیاید چنانکه امام زین العابدین علیه السلام چون ندای انتصار پدر بزرگوار را بشنید بحسب اجابت ارواح تمام موجودات از جای بجنبید و شمشیر برکشید تا در حضرت او شهید شود و بامر مبارک خود آنحضرت سکوت و سکون گرفت و اگر امر امامت نبود سکون و قرار ممکن نبود مگر نه آنست که سپاه ابن سعد اطراف و جوانب ایشانرا چنان احاطه کرده بودند که جوانان اهل بیت را جز دفع ایشان مجالی دیگر نبود آن بزرگواران با آن خستگی و تشنگی و قلت عدد و کثرت عدو مشغول کارزار بودند و بقدر طرفة العینی غفلت نمیتوانستند ورزید و بجای دیگر و کار دیگر نمیتوانستند پرداخت و در موقع کارزار قدری از خیام اهل حرم دورتر میایستادند و قدم از قدم برنمیداشتند تا مبادا آن مردم شریر بجانب خیام مبارک روی نمایند و بغارت مبادرت گیرند و آنگروه خبیث پیوسته با شمشیرهای کشیده آواز هل من مبارز بفلک میرسانیدند و اینکه بعضی از مصنفین برای حضرت سید الشهداء سلام الله علیه چند فقره وداع مینویسند برای آنست که تا اصحاب و اقارب آنحضرت مشغول کارزار بودند وجود مبارکش بقتال اشتغال نداشت و اصحاب کبارش مشغول جان نثاری بودند و نمیگذاشتند آسیبی بوجود مسعودش راه یابد لکن آنقدرت نداشتند که آن طاغیانرا بمقداری کامل از اطراف خیام دور نمایند اما چون نوبت بوجود مبارک خود آنحضرت رسید و با تیغ انتقام بر آنگروه لئام حمله ورشد و آن جماعت مانند روباه از شیر بهر سوی فرار میکردند و از اطراف خیمها دور میشدند برای آنحضرت مجالی پدید گشت تا با اهل بیت اطهار وداعی فرماید و ایشانرا تسلی دهد تا دیگرباره بازمیآمدند و جنگ و جدال را آغاز میکردند اگر چگونگی مجال آنحضرت تا اهل شود معلوم میشود

بیان مبارزت حضرت علی اکبر بن الحسین صلوات الله علیه با سپاه ابن سعد

در کیفیت مبارزت این شاهزادهٔ شجاع دلیر دامامزاده و الاتبار شیر گیر نیز مورخین عظام و محدثین فخام باختلاف سخن کرده اند و در ناسخ التواریخ و روضة الاحباب و روضة الشهداء و بعضی کتب دیگر مرقوم است که چون حضرت علی اکبر

ازپدر

از پدر بزرگوارش رخصت مبارزت بجست و عازم میدان گشت امام حسین علیه السلام بدست مبارک خود جامهٔ جنگ برتن فرزند ارجمند بیاراست جوشن و زره عادی بروی بپوشانید و مغفر فولادی بر فرق مبارکش برنهاد و کمربندی از پوست که از علی مرتضی بیادگار داشت بر میانش بربست و بر اسب عقابش برنشست و چون علی اکبر مانند آفتاب تابان و سرو خرامان و موی مشک بیز و چهرهٔ دلاویز روی بافق میدان نهاد و حضرت سید الشهداء نوجوان هیجده سالهٔ خویش المعرضه بلا و بهینه فنا روان یافت قطرات اشک چون مروارید غلطان بر صفحهٔ چهرهٔ درخشان روان ساخت و سبابهٔ مبارکش را بجانب آسمان برآورد و آنکلماترا که از این پیش مسطور شد بعرض آستان حضرت احدیت رسانید و چون فرزند رشید امام سدید ساحت آنمعرکه را از نور جمال و شعشعهٔ جبین آفتاب مثال فروزنده گردانید لشکر ابن سعد از آنچهرهٔ تابان و روی درخشان متحیر و مبهوت شدند و جمال رسولخدا را عیان دیدند و با پسر سعد گفتند این کیست که تو مارا بحرب و ستیز وی و برداشتی گفتند تو مارا بجنگ پیغمبر میفرستی پسر سعد چون درنگریست و آنحضرترا بر اسب عقاب سوار دید گفت وی فرزند همان حسین است که در شکل و شمایل بحضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله همانندست چنانکه مذکور شد و دیگران نوشته اند هر وقت اهل مدینه مشتاق دیدار رسولخدا میشدند میآمدند و در روی علی اکبر نگران میشدند و هر زمان شوق استماع کلام پیغمبر را بر خود غالب دیدند بیامدند و سخن شیرین بلاغت آئین حضرت علی اکبر را شنیدند بالجمله علی اکبر با قامتی چون سرو روان و صورتی تازه تر از گل ارغوان مرکب را در پهنهٔ میدان بجولان درآورد و این شعر را که بامعنی نزدیکست با رجزه بخواند منم علی پسر حسین بن علی از گروهی که جد ایشان پیغمبرست سوگند بخدای که پسر زنا بر ما حکمران نخواهد شد چندان با نیزه با شما جنگ نمایم تا نیزه خم شود و در حمایت پدرم شمارا از شمشیر بران بگذرانم قسم بخانهٔ خدا ما به پیغمبر سزاوارتریم و با شما جنگ نمایم و بضرب شمشیر میزنم مانند زدن پسر هاشمی علوی ابو مخنف و صاحب کتاب ینابیع المودة ارجوزهٔ احمد بن الحسن علیه السلام را که از این پیش مذکور شد بعلی اکبر منسوب داشته اند که در میدان جنگ بخوانده و ارجوزهٔ علی اکبر سلام الله علیه را باندک تحریفی باحمد بن حسن نسبت داده اند و ارباب مقاتل نیز همین ارجوزهٔ علی اکبر را بانواع مختلف مسطور نموده اند مع القصه علی اکبر با روی درخشان و تیغ سرافشان در وسط میدان بایستاد و مبارز طلب کرد بروایت صاحب روضة الشهداء هرچند آنحضرت هم آورد بخواست هیچکس در برابر او نیامد و بحرب او رغبت ننمود پس آنشاهزاده هر دو سرای چون خرمن نار بر آنقوم نابکار حمله ور شد و از یمین و یسار و قلب و جناح بر سپاه مخالف بتاخت و با نور دیدار پیغمبری و برق شمشیر حیدری و شعشعهٔ مهر خاوری شور از ایشان برآورد و چندان مقاتله نمود که آنگروه انبوه بستوه آمدند و چنانکه اغلب نویسندگان نوشته اند با شدت تشنگی و خستگی هشتاد تن را و بقولی یکصد و بیست تن را از پای درآورد و غلغله و ولوله در میان آن لشکر درانداخت و شجاعان قوم را بهر سوی پراکنده ساخت و چنانکه نوشته اند لشکر کوفه از کشتن آنشاهزاده آزاده پرهیز مینمودند و چون روباه از چنگ شیر شرزه فرار میکردند و آنحضرت در میدان کارزار همان میکرد که حیدر کرار از ذوالفقار آتش بار مینمود چون چندی بکشت و جمعی بکشت و از هر سوی بتاخت و غبار میدان را بایوان کیوان برافراخت از شدت عطش و حرارت هوا و خستگی اعضاء و کثرت جراحت و سنگینی اسلحه ضعف بروی دست یافت و آنحضرت چون شیر دژآهنگ و پلنگ پرآهنگ از میدان جنگ عنان برتافت و صفها بر شکافت و بحضرت امام حسین علیه السلام بیامد و عرض کرد ای پدر بزرگوار همانا تشنگی مرا کشت و سنگینی جامهٔ جنگ مرا دچار تعبی عظیم نمود آیا بجرعهٔ آبی مرا راه وصول هست تا در مقاتلت دشمنان قوت گیرم و در روایت ابوالفرج علی اکبر بخدمت پدر آمد و عرض کرد ای پدر داد از شدت عطش

نه اینکه آب طلبید بلکه از سختی تشنگی بینالید و اینوقت از اندام نازنینش خون میریخت و آن پیکر همایون چنان مینمود که در پوششی سرخ ملفوف گردیده است امام حسین علیه السلام در وی بگریست و سخت بگریست و فرمود ای فرزند بر محمد و بر علی بن ابیطالب و بر من بسی گران میآید که ایشانرا بخوانی و اجابت نکنند و بایشان استغاثت جوئی و دادرسی نفرمایند ای پسرک من زبانت را بیاور پس زبان علی اکبر را در دهان بگرفت و بمکید و خاتم مبارکش را بدو داد و فرمود در دهان بگذار و در کام خویش نگاهدار و بجنگ دشمن خود بازگرد من امید دارم که امروز را بشب نرسانی تا جدت شربتی کافی سیرابت نماید که بعد از آشامیدن آن هرگز تشنه نشوی معلوم باد چنانکه از این پیش نیز در ذیل شهادت حضرت قاسم علیه السلام اشارت کردیم آب خواستن حضرت علی اکبر در چنان وقت از پدر بزرگوار با اینکه یقین داشت قطرهٔ آب در تمام خیام مبارکه موجود نیست ممکن است یکی بواسطهٔ آن باشد که از نهایت عطش و شدت اضطرار اینسخن را گفته باشد و مقصود وی این باشد که آیا مصلحت و حکمتی اقتضا کرده است که برای قوت یافتن بر جنگ دشمنان دین شربتی آب بیاشامم دیگر آنکه خواست در حضرت پدر مکشوف دارد که با این شدت عطش و ثقل اسلحه کارزار و خستگی و ماندگی همچنان جز رزم کفار عزمی ندارد و اگر قوت و قدرتی مطلبد برای جهاد با اعدای دین است دیگر آنکه امام علیه السلام را صاحب معجزه و متصرف در عوالم امکان میدانست شاید خواست بداند مصلحت است که آنحضرت بنیروی معجزه آبی بگلوی خشک او برساند دیگر آنکه مقصود بالذات آنحضرت این بوده است که وقت آن شده است که بعنایت و الطاف امامت و ولایت بشربت وصال معشوق حقیقی کامیاب شود و امیست که آنحضرت آنگونه جواب و نوید بدو بداد چنانکه از کلام حضرت علی اکبر که عرض میکند آیا بوصول این آب راهی هست دلیل لطیفی بر این مطلب است و عرض نکرد آب بمن بده بالجمله بروایت مجلسی علیه الرحمة از حضرت امام زین العابدین حضرت علی اکبر در حملهٔ اول چهل و پنج نفر از آنگروه شقاوت اثر را در سقر مقر داد و بحضرت پدر بازگشت و آنمکالمات در میانه بگذشت و بروایت صاحب روضة الشهداء حضرت سید الشهداء فرزند ارجمند را پیش طلبید خاک از لب و دهان او پاک فرمود و انگشتری رسولخدا صلی الله علیه و آله را در دهان وی نهاد تا بمکید و اندکی تشنگی او سکون گرفت دیگر باره روی بمیدان نهاد و این شعر را که بامعنی است با رجزه بخواند حقایق و دقایق حرب آشکار گشتن و شهادت یافتن محقق گردیده است سوگند بخداوند پروردگار عرش از شما مردمان جدائی نجوئیم تا گاهی که شمشیرهای بران در نیام خود پنهان شود این رجز بخواند و چون تیر شهاب خود را بر آنقوم بزد و از چپ و راست بزد و بکشت و بیفکند و بینداخت و سرنگون ساخت و زمین را از خون آنمردم ملعون گلگون گردانید و تنها بی سر و سرهای بی تن و پیکرها بی دست و دستهای بی پیکر نمود چندانکه در اینمره شصت تن و بروایتی هشتاد تن بخاک افکند صاحب روضة الشهداء گوید حضرت علی اکبر علیه السلام چهار گیسوی تافته بافته مجعد معنبر مسلسل معطر داشت که دو از پیش و دو از پس میانداخت و چون اینگونه دلیری و جنگ آوری بنمود عمر بن سعد آنحال پرآشوب را بدید طارق بن شیث و بقولی طارق بن کثیر را که بشجاعت و خونریزی و فتنه انگیزی مشهور آفاق بود بخواند و گفت بهر سال جایزهٔ بسیار و وجه بسیار از امیر میگیری باید امروز بمبارزت اینجوان هاشمی بیرون شوی و سرش را بمن آوری طارق گفت بر آنشرط بمبارزت او بیرون میروم که نزد امیر شفاعت کنی و حکومت موصل را برای من بستانی عمر بن سعد ضمانت کرد که آنحکومت برایش بگیرد طارق گفت از آن همی ترسم که دروغ گوئی و بر پیمان خود نپائی و من با نوعدهٔ دروغ تو پسر رسول خدا را بکشم و بار حکومت موصل بر دوش نکشم عمر سعد سوگند خورد که از قول خود باز نشوم و بآنچه گفته ام وفا کنم اینک انگشتری مرا بگیر و گواه با خود بدار

طارق

طارق انگشتری آن پلید را در انگشت خویش کرده بآرزوی امارت موصل جامه جنگ برتن با عار و ننگ تنگ ساخت و باد غرور در دماغ راه داد و بر مرکبی راهوار برنشست و بمیدان بتاخت و از گرد راه نیزه بجانب علی اکبر حواله کرد آنحضرت بچالاکی و دلیری نیزه اش را برگردانید و از کمال شجاعت چنان نیزه بر سینه آن مطرود بزد که دو وجب سر از پشتش بیرون کرد و بقولی بضرب شمشیر آتش بارش بآتش دوزخ رهسپار داشت حضرت علی اکبر اسب عقاب را بر اندام او براند و استخوان اعضای او را در هم شکست برادر طارق چون اینحال را بدید روز روشن در چشمش خیره گردید و بی تاب بشتاب گرفت و بعد از آنکه قدری مصاف بداد از شعله تیغ آبدار فرزندزاده حیدر کرار جانب بئس القرار گرفت پسرش عمر بن طارق چون حال پدر و عم را چنان دید بیطاقت گشت و بمیدان بشتافت علی اکبر او را امان نداد و هم در آن آتش سوزان نیرانش گردانید پسر دیگر طارق که طلحه نام داشت بخونخواهی بمیدان بشتافت و چون شعله نار بجانب شاهزاده والاتبار بتاخت و روی گریبانش را گرفت و بجانب خود کشید که از مرکب در افکند علی اکبر دست یلی دراز کرده گردن آن مزدور را بگرفت و چنان بر پیچید که خورد و درهم شکست و از کوهه زینش در ربوده بر زمین برزد غریو از سپاه پسر سعد بچرخ ماه رسید و کار بدانجا کشید که لشکر عمر سعد از هول و هیبت سطوت و شوکت حضرت علی اکبر بهر جانب پراکنده شدند عمر سعد بر خود بترسید و با مصراع بن غالب و بقولی با بکر بن غانم بانگ برزد که بجنگ این جوان شتاب کن و او را بکش و سرش را نزد من حاضر کن مصراع اسب برانگیخت و شتابان در برابر آن نوجوان رشید حاضر گردید و این مصراع شجاعی نامدار و نامداری بهنه سپار در زورآوری مردم شکار بود پس هر دو تن بر هم حمله ور شدند علی اکبر شجاعت از جد و پدر بمیراث داشت چنان نعره برکشید که قلب سپاه بلرزید و بر مصراع بتاخت و با تیغ آبدار نیزه تا بدارش را قلم کرد مصراع خواست تا تیغ برکشد علی اکبر بتکبیر خداوند اکبر و تمجید رسول داور زبان برگشود و چنانش تیغی بر سر بزد که با زین بر دو پاره شد و هر دو نیمه اش بر زمین افتاد و بقولی ناگاه نزده آن مطرود از زیر بغل بگریخت و علی اکبر چنانش با شمشیر بران بر زیر بغل برزد که بر دو نیم شد و بجانب دوزخ سقر گشت بقول صاحب روضة الشهداء در اینوقت سپاه پسر سعد در خروش آمدند و از هر سوی جوش برآوردند عمر بن سعد حکیم بن طفیل و ابن نوفل را هر یک هزار سوار داده بحرب حضرت علی اکبر علیه السلام روان ساخت ایشان از گرد راه برسیدند و بر آنحضرت حمله آوردند آنحضرت چون شیر خدا بتاخت و بیک حمله آن دو هزار سوار را از جای برکند تا قلب لشکر بدوانید و مانند شیر گرسنه که در رمه گوسفندان افتد میزد و میکشت تا شور در میان سپاه برخواست و آنحضرت دیگر باره بحضور مبارک امام تشرف جسته و از عطش بنالید حضرت فرمود ای فرزند عزیز غم مخور که از حوض کوثر سیراب خواهی شد علی اکبر باین بشارت شاد گردید و دیگر باره عازم جنگ شد

بیان شهادت فرزند رشید حضرت
سید الشهداء علی اکبر سلام الله علیهما

علی اکبر چون آن نوید از پدر بزرگوار بشنید شادان بجانب میدان شتابان شد و یکباره از جان شیرین دل برگرفت و بروضه برین و ملاقات آباء و اجداد طاهرین دل برنهاد و چون نهنگ بلا و پلنگ وغا بر آنقوم بی آزرم و حیا حمله برد از نور جبین مبارک میدان را برافروخت و از نعل مرکب تازی خاک میدان را با ایوان کیوان برافراخت حشمت پیغمبر هیبت حیدر و شجاعت پدر را بنمود و در آن لشکر گران تیغ بران برنهاد و از نهاد ایشان فریاد بر افلاک نهاد لشکر ابن سعد مردود آشوب یوم موعود را نظاره کردند و دل از جان و جان از دل برکندند از یمین و یسار پیاده و سوار با تیغ

آبدار و نیزه تابدار و تیر آتش بار بر فرزند ارجمند امام ابرار حمله آوردند و همی زخم از پی زخم بر آن بدن همایون فرود آوردند چندانکه یکباره قوایش کاهش و سستی اعضایش فزایش فزود و بقول مشهور مرة بن منقذ عبدی یا منقذ بن مرة عبدی بر آنحضرت بتاخت و سر راه برگرفت و بضرب تیغ و بروایتی بطعن نیزه آنحضرت را از پای درآورد و بروایتی بطعن نیزه ابن نمیر مطرود آنحضرت بیفتاد و دیگر سواران از چهار جانب بتاختند و هر کس توانست جراحتی بر آن اندام مبارک فرود آورد چندانکه یکباره توانائی از آن پیکر توانا برفت و دست همایون در گردن اسب علاقه کرد بر کوهه زین فرو خفت و عنان اسب را رها ساخت بروایتی آن اسب از میان صفوف لشکر مخالف عبور همیداد و آن سپاه ستمکار بدن شریفش را با تیغ بران قطعه قطعه همی ساختند چون امام حسین علیه السلام فرزند رشید را بآنحال بدید فرمود خداوند بکشد قومی را که ترا کشتند ای پسرک من تا چند اینقوم در حضرت یزدان جرئت میورزند و پرده حرمت رسول را چاک میزنند بعد از تو خاک بر سر دنیا باد و آثار دنیا محو و نابود باد آنگاه روی بدانسو خیمه آورد و با جوانانی که در خدمت آن حضرت بودند فرمود برادر خود را بردارید ایشان آنجسد مبارک را حمل کرده تا بدر آن خیمه که در پیش روی آن قتال میدادند بیاوردند از این روایت معلوم میشود که بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام نیز جماعتی از یاران و اقربای امام حسین علیه السلام حاضر بوده اند و بروایتی دیگر چون از کثرت زخم و جراحتی که بر بدن شریف علی اکبر فرود آمد نزدیک بجان سپردن رسید فریاد برآورد ای پدر من اینک جد من رسول خدای صلی الله علیه و آله حاضر است و مرا بجامی سرشار سقایت کرد و شربتی بیاشامید که هرگز از آن پس تشنه نمیشوم و فرمود ای حسین زود بشتاب و جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام تا در اینساعت بنوشی حسین علیه السلام چون فریاد فرزند ناکام را بشنید آنکلمات مذکوره را در نفرین بر آنقوم نغز بود و اسب برجهانید و صفوف لشکر را بر هم شکافت و مردم را متفرق ساخته و همی صیحه برزد و علی علی همی گفت چون بر سر آنحضرت رسید پیاده شد و فرزند دلبند را بر سینه مستمند بچسبانید و چهره مبارک را بر چهره او بر نهاد علی اکبر چشم برگشود و عرض کرد ای پدر بزرگوار نگرانم که درهای آسمان را برگشوده اند و حوریان جنت نزدیک آمده اند و جامهای سرشار از شربت بر دست دارند و مرا بسوی خویشتن میخوانند اینک برای آخرت سفر میسازم و خواستارم که این پردگیان بی یار و یاور در مصیبت من چهره نخراشند اینسخن بگذاشت و از اینسرا رخت بگذشت امام حسین فرزند رشید شهید سعید را برداشت و بر در سراپرده بیاورد و بگذاشت و فریاد یا ثمرة فؤاداه و یا قرة عیناه از اهل بیت رسالت برخاست صاحب روضة الشهداء و بعضی مینویسند در روایتی دیگر رسیده است که در آنهنگام که حضرت علی اکبر بر تمام لشکر حمله ور گشت و آن سپاه کینه خواه آن مسجود مهر و ماه را در میان گرفتند آنحضرت از نظر مبارک پدر بزرگوار غائب شد و امام علیه السلام از عقب وی درآمد تا حال فرزند ارجمند را تفحص فرماید و همی فریاد یا علی یا علی میکشید ناگاه صدای علی اکبر برخاست ای پدر مرا دریاب امام مرکب بدانجانب براند و آواز درداد یا علی از طرف دیگر آواز برآمد مرا دریاب ای پدر امام حسین سلام الله علیه از پی آواز برفت و او را ندید و آواز داد یا علی جواب نیامد و علت این بود که منقذ بن نعمان ضربتی بر فرق همایونش زده بود و نزدیک بآن بود که از مرکب بیفتد آنجوان رشید بمردی و مردانگی خود را نگاه میداشت و یال اسب گرفته عنان بدو گذاشت اسب او را بیکطرف بیرون برد امام حسین علیه السلام قدری راه به پیمود علی اکبر از اسب در افتاده اسب بمیدان روی نهاد و از آنطرف چون امام حسین نعره برکشید و جواب نشنید صفوف سپاه را برهم درید علی اکبر را ندید در صحن میدان نظاره فرمود کشته او را نیز نیافت اتفاقاً مرکب امام علیه السلام از حوالی لشکر عمر بن سعد بجانب بادیه روی نهاد هر چند عنانش را میکشید آرام نمیگرفت تا مقداری از معرکه

از معرکه قتال و جدال دور شد و همی ندای یا علی میکشید و آب از چشم مبارک میبارید در اینجا نظر مبارکش بر اسب علی اکبر افتاد و پسر را ندید خواست اسب را بگیرد اسب روی ببادیه نهاد امام علیه السلام از دنبال اسب برفت تا بموضعی رسید که اسب ایستاده بود چون نظر فرمود علی اکبر را در خاک و خون خود غلطان دید از اسب فرود شد و نزد فرزند گرامی بنشست و دست همایون بر پیشانی مبارکش بگذاشت علی اکبر دیده برگشود و جمال با کمال ولی خداوند ذوالجلال را بدید عرض کرد ای پدر می بینی فرمود چه چیز می بینم عرض کرد ای پدر درنگر و ببین که جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله دو قدح شربت از بهشت در دست دارد یکی بمن میدهد که بنوش و من عرض میکنم که هر دو را بمن بده که سخت تشنه ام و میفرماید این یک دیگر را از برای پدرت آماده کرده ام چه او نیز با لب تشنه و دل خسته نزد من خواهد آمد این بگفت و جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود امام حسین علیه السلام او را بر اسب عقاب بسته بدر خیمه آورد و پردگیان سرادق عصمت خروش برآوردند و هر یک در مصیبت آنجوان رشید کلمات سوزناک بگفتند امام حسین علیه السلام نیز میگریست و میفرمود ای فرزند منزل خود را در آنجهان دیدی و بخدمت جد خود رسیدی و شربتهای نوشین نوشیدی و جامهای بهشتی بپوشیدی ما را در میان دشمنان بگذاشتی و خود راه بوستانهای عدن و روضه های رضوان برداشتی و صاحب روضة الشهداء در انتقام از سوکواری شهربانو چندی میکارد و چنان مینماید که شهربانو را مادر حضرت علی اکبر میداند لکن چنین نیست و تحقیق اینمطلب در اول بیان شهادت علی اکبر علیه السلام بگذشت در کتب تواریخ و مقاتل مسطور است که حمید بن مسلم گفت چون علی شهید شد و کشته او را بر در خیمه آوردند زنی را دیدم که چون آفتاب فروزان از خیمه بیرون تاخت و از کمال التهاب و اضطراب فریاد واویلاه و واثبوراه برکشید و همی گفت ای فرزند دیده اخیار ای میوه دل افکار الحبیب قلب برادر بزرگوار بعد از آن جسد مطهر آن امام زاده والاتبار را در برکشید پرسیدم این خاتون کیست گفتند جناب زینب خاتون خواهر امام حسین علیه السلام است ناگاه حضرت سید الشهداء بیامد و دست او را بگرفت و بجانب خیمه بازگردانید و کشته فرزند رشید شهید را برگرفت و در میان سائر شهداء سلام الله علیهم بگذاشت در ارشاد مفید و بعضی کتب معتبره دیگر مینویسند بعد از شهادت حضرت علی اکبر مردی از سپاه ابن سعد که او را عامر بن صبیح نام بود تیری بجانب عبدالله بن مسلم انداخت و بتفصیلی که مسطور شد او را شهید ساخت اما شیخ صدوق علیه الرحمة در امالی میفرماید علی بن الحسین بعد از عبدالله بن مسلم بمبارزت فرمود و ده تن از سپاه ابن سعد را بکشت و بحضرت پدر باز آمد و از عطش بنالید و آنجواب بشنید و بمیدان بازگشت و چهل و چهار تن دیگر بکشت و شهید شد و بعد از علی اکبر قاسم بن حسن علیهم السلام بمیدان بتاخت و اینروایتست که از حضرت امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش از حضرت امام زین العابدین علیهم السلام منقول میباشد و راقم حروف در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام مرقوم نمود در شرح شافیه ابی فراس مسطور است که بعد از آن اسب علی اکبر آنحضرت را از میان لشکر اعدا عبور داد و آنجماعت خبیثه آن پیکر شریف را پاره پاره کردند و جان مبارکش نزدیک بپرواز آمد و باواز بلند پدر ارجمند را بخواند و بشارت دیدار مصطفی و کأس اوفی را بداد امام حسین علیه السلام روی بدو آورد و در آنوقت جبه خزی که رنگش مایل بسیاهی بود و عمامه ملکونی که ازار آن دو غر زینتی بیاد ونجیه بود بر تن مبارک داشت پس فرزند ارجمند را مخاطب ساخت و فرمود اما تو ای فرزند ارجمند من همانا از اندوه و غم دنیا آسایش گرفتی و چه سریع است پیوستن تو یعنی ما نیز بزودی کشته و بتو پیوسته میشویم و ابن شهرآشوب در مناقب میگوید مرة بن منقذ عبدی بحیلت و تزویر با آنحضرت نیزه بزد و چون امام حسین علیه السلام او را

بدرخیمه

بدرخیمه بیاورد مادرش شهربانو با حالت حیرت و دهشت و سرگشتگی و پریشانی در آنحضرت مینگریست و هیچ سخن نمیفرمود و از این روایت معلوم میشود که ابن شهرآشوب نیز مادر علی اکبر را شهربانو میداند لکن با اقوال دیگر نویسندگان موافق نیست چنانکه از این پیش اشارت شد و از این بعد نیز انشاء الله تعالی خواهد شد و ابواسحق اسفراینی در کتاب نور العین میگوید چون حضرت علی اکبر را آنضربت بر فرق همایون رسید و از روی اسب بر زمین افتاد درست بنشست و همی گفت ای پدر اینک جد من و پدر من و جده من فاطمه است و شهید شد بعد از آن حسین علیه السلام بر آنقوم حمله ور شد و ایشانرا پراکنده کرده و چنان شمشیر بر شانه قاتل علی اکبر بزد که از سینه اش بگذشت و بر آنقوم بتاخت و ایشانرا از پیرامون فرزندش دور ساخت و بر آنحضرت سخت بگریست و فرمود ای پسرک من فراق تو بر من دشوار است و او را بپهلوی کشتگان بیاورد و مادر علی اکبر پریشان و سرگردان بدو مینگریست و میگریست و زینب خاتون ندای واحبیبا یا بن اخاه برکشید امام حسین علیه السلام دست هر دو را بگرفت و بخیمه باز آورد و بعد از علی اکبر پسر مسلم بن عقیل روی بمعرکه مجادلت نهاد معلوم باد در قضیه مایه شهادت علی اکبر علیه السلام در میان مورخین و محدثین و ارباب مقاتل بسی اختلاف و بعضی حکایات نیز مینویسند که متفق علیه نیست و در روایتی که صاحب روضة الشهداء مینماید و صاحب تاریخ الفی و انوار القلوب و بعضی دیگر مصنفات نیز با وی موافق هستند بیرون از غرابت نیست زیرا که لشکر ابن سعد چنان گرد اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام احاطه داشتند که ابدا هیچکس نمیتوانست از میان ایشان بدیگر جای شود و البته اسب علی اکبر خواه با آنحضرت یا بدون آنحضرت این چند نمیتوانست از میان لشکر بیرون و بعید شود دیگر آنکه امام علیه السلام بر همه چیز واقفست چگونه از کشته فرزند خود بیخبر بماند که باید بر اثر ناله اش رهسپر شود و بخطا افتد یا مرکب آنحضرت برخلاف طاعت رود و آنحضرت را بکشته علی اکبر دلالت نماید و وجود مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام بنفس دلالت و عین هدایت دنیا و آخرتست و نیز داستان محاربه آنحضرت با طارق متفق علیه نیست شاید وی همان طارقست که در قصه عبدالله بن حسن مذکور شد ابوالفرج در کتاب مقاتل مینویسد حضرت علی اکبر کر و جولان همی داد و گرد میدان میگشت تا تیری بدو بیفکندند چنانکه بحلقوم مبارکش رسید و گلوی شریفش را برهم بدرید و آنحضرت در خون خود همی غلطید و با پدر بزرگوار وداع کرد و گفت اینک جد من رسولخداست که ترا سلام میرساند و میفرماید بدیدار ما شتاب کن آنگاه صیحه بزد و بدیگر جهان خرامان شد علیه الرحمة والرضوان سند بشیخ مفید رحمه الله رسانیده اند که چون حضرت علی اکبر بدرجه رفیعه شهادت نائل شد امام حسین علیه السلام از فراز نعش فرزند شهید بجانب خیمه باز شد و اشک دیدگان همایونش بر چهره گلگون روان بود و از حالت آن امام ابرار خبر مرگ علی اکبر آشکار میشد جناب سکینه خاتون چون آنحال را بدید عرض کرد ای پدر ترا چیست که مانند کسی هستی که همی خواهد جان از تن بسپارد پس بگریست و عرض کرد برادرم علی اکبر کجاست فرمود اینمردم لئیم فرومایه برادرت را بکشتند سکینه خاتون فریاد بناله و ندبه برکشید و خواست از خیمه بیرون شود امام علیه السلام او را بگرفت و فرمود ای سکینه از خدای بترس و صبوری پیشه خود ساز عرض کرد چگونه صبر نماید خواهری که برادرش را بکشند و پدرش را تنها گذارند فرمود انا لله وانا الیه راجعون بالجمله جلالت قدر و نبالت رتبت و شجاعت حضرت علی اکبر علیه السلام بدرجه بس رفیع نائل است و در اغلب کتب معتبرین متقدمین مسطور است که آنحضرت با سختی عطش یکصد و بیست نفر را بکشت و از پنجاه و چهار نفر کمتر ننوشته اند مجلسی اعلی الله مقامه تصریح

بنماید که دویست نفر را بقتل رسانید و این اتفاق اقوال دلالت بر نهایت شجاعت آنحضرت میکند سلام الله علیه

بیان شهادت یکی از فرزندان
امام حسین صلوات الله وسلامه علیه

در کتب تواریخ و اخبار در ذیل شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام مرقوم نموده اند که در اینحال کودکی از سرادق عصمت و جلال بیرون آمد که روئی چون خورشید درخشان داشت و دو گوشواره بگوش او اندر بود و از کمال وحشت و اضطراب و دهشت و انقلاب بجانب راست و چپ نگران بود و گوشوارهای او از نهایت اضطراب و بیم میلرزید ناگاه هانی بن شبث مردود سنگدل مطرود بداب ورگل از لشکر عمر سعد جدا شد و ضربتی بر آنطفل معصوم فرود آورد و اورا شهید ساخت و شهربانو مدهوش ایستاده نگران بود و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت و در اینخبر دو اشکال وارد است یکی اینکه شهربانو در صحرای کربلا نبود دیگر آنکه مادر حضرت سجاد بود لهو ریب این شبهت از آنجهة روی داده است که چون بواسطه علتی که از این پیش اشارت شد که علی بن الحسین شهید را علی اکبر خوانده اند با آنکه حضرت امام زین العابدین از علی اکبر مهین تر است و مادر حضرت سجاد نیز شهربانو است ممکن است بعد از آنکه علی بن الحسین علیه السلام شهید گردیده مادرش در کشته او نگران و پریشان مانده و گفته اند علی اکبر شهید شد بعضی کسان که دارای علم و خبر صحیح نبوده اند این علی را با آن علی فرق نگذاشته اند و والده او را بگمان اینکه علی اکبر همان زین العابدین است شهربانو دانسته اند و در السنه و افواه جاری ساخته اند و بعضی نویسندگان بگمان ایشان اقتفا کرده شهربانو نوشته اند مجلسی اعلی الله مقامه در ذیل این خبر میفرماید مشهور اینست که مادر علی اکبر لیلی دختر ابومره ثقفی بود و از روایات معتبره ظاهر میشود که شهربانو در آن دشت محنت و بلا نبود و از آن پیش وفات کرده بود و عجب اینست که بعضی از علمای خبر نسبت همین دهشت و وحشت و حیرت شهربانو را در شهادت علی اکبر میدهد و میگوید مادر آنحضرت بود بعضی از مورخین معتبر نوشته اند که علمای احادیث نسبت اینکودک شهید را مرقوم نداشته اند و آنچه فحص نموده ام نام او عبدالله ابن الحسین است چه از احادیث و اخبار چنان مستفاد میشود که حسین علیه السلام را پسری عبدالله نام بوده است بعضی گویند علی اصغر را عبدالله نام بوده و علی اصغر لقب اوست میگویند این سخن نیز استوار نباشد چه لازم میشود که علی اوسط و علی اکبر را نیز نام دیگر باشد راقم حروف گوید ممکن است که از پسرهای دیگر آنحضرت باشد چنانکه در بعضی کتب نام این کودک شهید را جعفر بن الحسین علیه السلام نوشته اند و شیخ مفید علیه الرحمة قضیه شهادت عبدالله بن الحسین را قبل از شهادت حضرت عباس علیه السلام مرقوم داشته است

بیان شهادت جناب عبدالله بن حسین بن
علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیهما

مذکور نمودیم که بعضی از مورخین معتبر نام این کودک شهید را که مسطور شد عبدالله دانسته اند لکن چون شیخ مفید و بعضی دیگر در کیفیت شهادت عبدالله بنحو دیگر روایت آورده اند علیحده مذکور میآید بالجمله مفید علیه الرحمة میفرماید بعد از شهادت حضرت قاسم بن حسن حضرت امام حسین در پیش خیمه مبارک خود بنشست پسر ارجمندش عبدالله بن الحسین را که طفل بود بیاوردند آنحضرت او را در کنار خود بنشاند مردی مردود از بنی اسد که دلی از سنگ سخت تر و از عاقر ناقه صالح شقی تر بود تیری بر حلقوم مبارک آنطفل معصوم بزد چنانکه او را ذبح نمود امام حسین علیه السلام دست پیش داشت و چون از خون آن بیگناه پر شد بزمین بریخت عرض کرد پروردگارا اگر نصرت را از آسمان حبس کرده و از ما باز داشته پس آنرا ذخیره خیر بگردان و انتقام ما را از اینگروه

سم

ستم پیشه بجوی از آن پس آنطفل شهید را برگرفت و پیش کشتگان اهل بیت خود نهاد و میگوید بعد از شهادت این طفل عبدالله عقبه غنوی ابوبکر بن حسن بن علی را بقتل رسانید و از این خبر معلوم میشود که اینطفل پیش از جماعتی از شهدا بقتل رسیده است و نیز معلوم میگردد که چندان کودک نبوده و در کنار آنحضرت می نشسته اما از اینکه مینویسد از تیر آنملعون ذبح شد یعنی سر مبارکش بریده گشت ممکن است در کنار آنحضرت که او را نشانده اند از کمال ضعف و تشنگی سر شریفش را نمیتوانسته است بعادت طبیعی نگاه دارد و سرش برگشته و حلقوم شریفش نمایان شده و آن تیری بس قوی و چند شعبه و برنده بوده است و بجنبش و وصول با قلعه الطیف آنطفل را ذبح کرده است سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خود میگوید عبدالله بن الحسین را کشتند و مادرش رباب دختر امرء القیس بود و قاتل عبدالله هانی بن ثابت حضرمی علیه اللعنة بود و بعد از آن میگوید علی بن الحسین را صغیر شمردند و او را کشتند و با این خبر چنان معلوم میشود که عبدالله بن حسین علیه السلام خورد سال نبوده است و غریب اینست که مینویسد علی بن الحسین را کوچک شمردند و شهید ساختند با اینکه علی بن الحسین همان حضرت امام زین العابدین است و آنحضرت را چگونه صغیر میتوان شمرد مگر اینکه این علی بن الحسین غیر از امام زین العابدین باشد و این نیز اشکالی دیگر دارد چه معین است که از اولاد ذکور امام حسین جز امام زین العابدین کسی برجای نماند و بقای نسل امام حسین منحصر باینفرزند ارجمند است

بیان شهادت جناب علی اصغر بن
حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

در شهادت این کودک نیز اختلاف بسیار است بعضی از مورخین مینویسند که چون امام حسین علیه السلام ساخته جنگ شد و ناله و ندبه اهل حرم محترم از عرش اعظم بگذشت علی اصغر که هنوز ششماه مدت افزون نداشت از تاب تشنگی و گرسنگی مینالید زیرا که مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت امام علیه السلام فرمود فرزند من علی را بمن سپارید تا با وی وداع گویم پس آنطفل را در قماط بیاوردند امام علیه السلام او را بگرفت و ببوسید و فرمود وای بر این قوم در آنروز که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصومت کند پس آنطفل را بیاورد و در برابر صف بداشت و بلند ساخت گویا عرض میکرد ایخدای در گنجینه من جز این گوهر بجای نمانده او را نیز بیاورده ام تا در راه تو فدا کنم آنگاه با گروه کوفیان خطاب کرد و فرمود ای شیعیان آل ابی سفیان اگر بگمان شما من گناهکارم میدانید اینکودک را نمیتوان بمعصیتی نسبت داد او را آب دهید که از شدت عطش در پستان مادرش شیر بخشکیده است از آن مردم مردود سنگدل مطرود هیچکس جواب آنحضرت را نداد اما حرملة بن کاهل اسدی که نه از خدای و نه از پرسش روز جزای بیم و نه در دل رحم داشت تیری بجانب آن کودک پران ساخت چنانکه بر حلقوم شریف علی اصغر علیه السلام بیامد و در گذشت و خون روان گشت امام علیه السلام کف مبارک بزیر آنخون بداشت و چون سرشار میشد بجانب آسمان می افشاند حضرت باقر علیه السلام میفرماید از آن خون قطرهٔ بجانب زمین نرسید امام حسین سلام الله علیه فرمود چون خداوند سبحان بر اینجمله مصائب نگرانست بر من آسانست بعد از آن عرض کرد ای پروردگار قتل طفل من در حضرت تو سهل تر از کشتن بچه شتر صالح نیست اگر امروز فتح و نصرت را بعلت حکمتی از ما باز داشته اینحال را نیروز کار را از بهر من ذخیره نیکو گردان و ابن جوزی که از علمای سنت و جماعت است مینویسد در این حال ندائی از هاتفی برخاست الحسین اینکودک را دست بدار که در بهشت از بهر او شیر دهنده مقرر است معلوم باد قضیه کربلا از قضاهای بزرگ عدیم النظیر عالم کیهان و مقدرات بزرگ خداوند جهان و دقایق آن موجب تحیر و تعجب خلق زمین و آفریدگان

آسمانست و برای اسکات مخالفین میگوئیم فرض غیر صحیح نمودیم که جناب سید الشهداء سلام الله تعالی علیه بعقیده یعنی مردم فاسد العقیده که خمیرمایهٔ ایشان بفساد عقیده و آب بغض و کین و نفاق و شقاق و خصومت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله سرشته است برای اخذ سلطنت و ادراک ریاست تامه و اموال و تجملات دنیویه از مدینهٔ طیبه حرکت و شجاعان بنی هاشم و شیعیان پاک اعتقاد را با خود بکوچانید و در این مطلب هیچکس از مخالف و مؤالف انکار ندارد که در آن زمان و در آن عصر جناب سید الشهداء بر یزید و سایر مخالفان من جمیع الجهات برتر و فزونتر و اشرف و اقدم بود و هم چنین در مراتب عقل و علم و فضل و شجاعت و غیرت تامه و عفت و فتوت و سخاوت و نجابت و اصالت و جلالت و جمیع صفات محموده در کرهٔ خاک هم سنگ نداشت پس چگونه در حالتی که با جمعی معدود و آهنگ یزید پلید و آن سلطنت قوی و لشکر نامحدود و اثاثیه و آیات عظیمه سلطانی که بر همه دول روی زمین تفوق و نفوذ داشت راه بر سپارد و ظن قوی میرفت که فتح و ظفر یزید و شکست و خطر آنحضرت را میباشد با آن بصیرت تامه و حضور در وقعهٔ صفین و غلبه معویه و آن کثرت سپاه امیر المؤمنین و شدت باس و بطش اسد اللهی و آن اصحاب شجاع نامدار جهان که در رکاب مبارکش یک عنان بودند و آن طول مدت مبارزت و بروز و ظهور آن شجاعت و سطوت حیدری و یاوران او و مع ذلک حرکت ندادن عیال و اطفال خود را بزمین صفین با اینکه همه کس آنحضرت را فاتح و غالب و فیروز میدانست و معویه بتدبیر خود و تدبیر عمرو بن عاص و ظهور مخالفت لشکریان در هنگام رفع مصاحف و خستگی از طول مدت محاربت و حاضر نشدن برای جنگ و ستیزه جو بستن و تسلیم آنحضرت را بآن مراد برنشت و چگونه حضرت سید الشهداء روح کل ذیروح فداه که این اسباب و آلات و ادوات و لشکر گران و تهیهٔ بی پایان را نداشت و آن همه غیرت و فتوت را که داشت رضا بحرکت دادن جمعی زن و اطفال صغار و کودک شیرخواره و فرزند در گاهواره داد و حال آنکه خودش و جد بزرگوار و مادر و پدرش از شهادت خود و اسیری اهل و عیال مکرر خبر میدادند و پس از ورود بکربلا گرفتیم خود آهنگ سلطنت و برادران و فرزندان و اصحاب آنحضرت هر یک بفراخور مقام و تقاضای شان در طلب سلطنت و وزارت و صدارت و امارت و سپه سالاری و حکومت و اموال و ذخائر دنیویه و دارای شجاعت و دلاوری کامل بودند یا معاهده کرده بودند که هر یک بعد از غلبه بر یزید و ممالک او بفلان مقام و سودمندی بهره ور شوند و بعد از ورود بکربلا که مکشوف شد بر آنچه طمع دارند نائل نمیشوند بلکه بر خلاف مأمول بقتل و مخاطرهٔ عظیمه دچار میگردند لاجرم از اطراف امام علیه السلام پراکنده شدند و معدودی قلیل بجای ماندند که بالصراحه معلوم شد که همه شهید میشوند و غلبه با لشکر یزید خواهد بود برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که در طی راه که خبر شهادت مسلم بن عقیل و دو طفل او و شهادت رسول آنحضرت و رشید هجری و عبد الله بن یقطر برادر رضاعی آنحضرت و مرخص فرمودن ملتزمین رکاب را در منزل قطقطانیه و مکشوف داشتن از اینکه هر کس در رکاب مبارکش بماند کشته میشود و اسکات داشتن با گردانیدن زنان و کودکان را بمدینهٔ طیبه و نجات دادن ایشان را از اسیری و قتل و غارت و با وجود این عنایتی باین امر نفرمودند و با نهایت قوت و عزیمت در میدان شهادت حاضر شدن و بجنگ ابطال در آمدن فرضاً چون وارد کربلا شد و آنحضرت را از مراجعت از این کربت قرین مانع شدند و بر حسب غیرت جبلی آنحضرت که شیعی و سنی و ترسا و یهود و تمام طبقات اهل عالم او را غیورترین خلق جهان در امور دینیه و حفظ دین اسلام و احکام قرآن میدانند و تصانیف و توالیف در این امر بپایان رسانیده اند چگونه رضا میداد که زنان و پردگیان آن حضرت را که اولاد فاطمه زهرا و علی مرتضی و حسن مجتبی و از ازواج و اولاد خود آنحضرت بودند با بنحال سختی و شدت محنت با آن احوال اسیر سازند و منزل بمنزل جمعی از مردم کافر لامذهب ایشان را بمحل حکمرانی پدرش امیر المؤمنین علیه السلام که همه عزیز و گرامی آن سلطنت آب بوده اند با خواری و خفت و کثرت حزن
والم

والم نزد ارذل و اخبث خلق روزگار ابن زیاد فرزند زن زناکار که از چاکران پدر بزرگوار شخص خودشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود بکوفه و از آن محنت آباد بمملکت شام و شهر دمشق و آن محنتهای بزرگ جهان و ورود بمجلس یزید خبیث و دیدار آن پلید و صدمات و آفات عدیده مبتلا شوند آیا اگر این خیال جز بخواست خدا و پیغمبر خدا و برای حکمتها و مصالح خطیره که جز خودشان و خالق خودشان بر آن آگاه نیست میبود امام علیه السلام اقدام بسفر بود بلکه بایستی متصدی امری خلاف شرع و غیرت و عرف و فتوت بلکه باعث قتل و خون الطفل سه ساله در خرابه دیگران میشد و دیگر اینکه بعد از آنکه لشکر ابن زیاد آنحضرت را ناچار بمبارزت نمودند و ممکن بود بسبب شدت شجاعت که آنحضرت و یارانش را بود و آن عدم ثبات باطنی مردم کوفه و همین قدر با بیم و تردید ایشان در مقاومت نصرت یابد چنانکه هر یک از اقارب و یاران آنحضرت بمیدان شتافتند با آن شدت عطش که از تدابیر ابن زیاد و بستن راه آب بر ایشان بود جمعی را میکشتند و میگفتند میخواهیم شر ایشان را از آنحضرت و خیام شریفه بگردانیم تا گاهی که شهید میشدند و کار شجاعت ایشان بجائی رسید که ابن سعد و سرداران سپاه بهراسیدند و بر کثرت لشکر خود ترسیدند و بجنگ مکروه امر کردند و ناچار تیرباران کردیدند و بر منع آب سخت تر شدند و در کمال جلادت بدفاع و مقاتلت در آمدند آیا از مأمور نمودن کسانی که بحالت بلوغ نیامده و لم یبلغ الحلم بودند و مکلف بجهاد نبودند و بر حسب ظاهر مجاز فرمودن ایشان را بحربگاه و کشته شدن ایشان یا طفل ششماهه شیرخواره خلاف شرع بلکه دخالت در خون ناحق و قتل نفس محرمه محترمه و از معاصی کبیره است چه فایده بدست میآمد با اینکه بمیدان میآمدند و کشته کشته میشدند یا اینکه در آن زمان که مردان را مرخص فرمود بهر کجا خواهند بروند چشم مبارک را فرو میخوابانند تا خجالت نکشند و بروند و ممکن بود اگر اذن میداد و چشم نمیخوابانید بسیاری بجای بمانند با خصوصیت بچه سبب این زنان و اطفال را از کشته شدن و اسیر گردیدن معاف نداشت و آنچه بنظر میرسد اینست که اولا چنانکه در کتب عدیده مسطور است اسامی این شهداء و اسرا از صغیر و کبیر و مرد و زن در دفتر ازلی تقدیر خداوندی ثبت و ضبط بود دیگر اینکه در انکار رد کردار بر حق بودن آنحضرت و بر باطل بودن آن جماعت شقاوت آیت بلکه کفر و شقاوت و عدم عقیدت و خبث فطرت و طبیعت یزید و ابن زیاد و سایر مخالفان ظاهر و مبین گردید که با اطفال بیگناه غیر محارب و زنان و پردگیان دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله که عصمت الله و عصمت الرسول هستند بقتل و اسر پرداختند و در مراتب کفر و شقاق و خصومت با خدا و رسول خدا و اهل بیت طهارت و عصمت فروگذار ننمودند و این خیال را بر تمام خلق جهان تا پایان جهان مدلل و مکشوف ساختند و بر مظلومیت آنحضرت و کسان آنحضرت و عدم وفای اهل کوفه و غدر و مکر و کفر مخالفان کوفه و یزیدیان ملعون گواه شدند آیا اجازت خواستن جناب زینب خاتون سلام الله علیها و اجازه یافتن آن مخدره برای فرستادن دو طفل غیر مکلف غیر بالغ خود را که نه قتال توانستند نه دفاع چه صورتی جز آنکه مسطور شد دارد روایت کرده اند که چون آن دو معصوم بدولت شهادت نائل شدند و جسد هر دو را بخیمه گاه نقل کردند و تمام اهل بیت طهارت بیرون تاختند و بندبه و ناله در آمدند جناب زینب حضور نیافت و در پس پرده بماند و این کردار ولایت آثار آنحضرت برای آن بود که مبادا بیاید ندبه و زاری کند و بر ملالت امام حسین علیه السلام بیفزاید و از دیدار [illegible] آید والله اعلم همین قدر باید دانست که کار و کردار پیشوایان بحق دین مبین با دیگران یکسان نیست و بر حسب باطن هیچیک از این شهداء خواه بزرگ یا کوچک یا شیرخوار یا زنان محنت شعار مظلوم نیستند چه همان شیرخوار را که بر حسب معنی از هزاران عالم سالخورده تر است در این شهادت که موجب بقای دین خداوند مبین و شریعت انور است در حضرت خدای تعالی بدرجاتی نائل میشوند که هر درجه اش صد هزار از شهید شدن برتر است اگر بر حسب معنی کبیر نیستند چگونه امام حسین علیه السلام بر جسد او نماز میگذارد اگر کار و

کردار آنحضرت برحق نبود چگونه اصحاب و اولاد آنحضرت تا بآخر آماده شهادت میشدند اگر غیر از این بودی ده نفر که از اولاد آنحضرت شهید میشدند دیگران کناری میگرفتند و خود را از مهلکه و قتل میرهانیدند جماعت زنان نیز مهیای محنت و اسیری نمیشدند پس برحسب حقیقت مظلوم آن ظالمانی هستند که از کثرت شقاوت فطری بچنین عصیانی بلا غفران اقدام نمودند که ابداً روی نجات ندارند و عذاب سرمدی برخود خریدند و بر خودشان از خودشان چنین ظلمی نمودند تا جاودانی ثابت کردند و شقاوت خود را تا دامان رستخیز بر خلق زمین و آسمان روشن گردانیدند رب لا تزد الظالمین الا عذاباً و خساراً و عقاباً و العنهم جمیعاً

بیان پاره اخباری که در شهادت بعضی از اولاد امام حسین علیه السلام وارد است و تحقیق در این مسئله

معلوم باد از اسامی متعدده فرزندان امام حسین علیه السلام که در بعضی کتب در زمره شهداء مسطور شده و از اختلاف روایاتی که در باب این شهداء در نسخ معتبره مسطور است چنان مینماید که اولاد آنحضرت که بعز شهادت رسیده اند از یکتن و دوتن بلکه سه چهار نیز بیشترند و اکنون برای توضیح این عنوان بپاره روایات مختلفه و عناوین متفاوته لزوماً اشارت میرود در ناسخ التواریخ گوید امام حسین علیه السلام بدن علی اصغر را با خون شریف او رنگین ساخته و بروایت صاحب شرح شافیه آنحضرت فرمود پسر کودک من علی را بمن دهید تا با او وداع کنم و او را بستاند تا بآنجا که تیر حرملة بن کاهل اسدی آنکودک را در دامان آنحضرت مذبوح نمود گوید میدارد و بعد از آن میگوید امام حسین علیه السلام کف مبارک را از خون پاک آنکودک پر میکرد و بآسمان می افشاند و از آن خون یک قطره بزمین نرسید آنگاه از اسب فرود شد و برای آنکودک با بن غلاف شمشیر خود گودالی برآورد بعد از آن بر آنکودک نماز بگذاشت و او را مدفون ساخت و این قضیه را بعد از کشته شدن آنطفل که گوشواره بر گوش بود و سخت اضطراب داشت مینویسد و بعد از این عبارت شعری در مرثیه آنکودک مذکور میدارد و او را شیرخواره میخواند و از وضع خبر که میگوید آنحضرت بر در خیمه بیامد و طفل خود را بخواند و در حالیکه سواره بود تیری بیامد و او را در دامان آنحضرت ذبح نمود چنان مفهوم میشود که پسری خورد سال بوده است لکن تصریح بر اینکه شیرخواره بوده یا نبوده نمی نماید اگرچه در لفظ عبارت صبی مذکور است لکن از آنجا که مینویسد حضرت بروی نماز گذاشت چنین میرسد که چندان کودک نبوده و از آنجا که مینویسد با بن غلاف شمشیر خود از بهرش حفره برآورد معلوم میشود که بسیار خورد سال و کوچک اندام بوده است اگرچه اولاد امام علیه السلام با دیگر کسان تفاوت دارند و نماز امام بر ایشان صورتی دیگر دارد و در روایت مفید این بود که آنحضرت عبدالله پسر خود را بخواست و او را ببوسید و آن کلمات مسطوره را بگذاشت و آنطفل در دامان آنحضرت بتیر حرمله شهید شد الی آخر الخبر و از این خبر میرسد که آنطفل بپای خود آمده است و ابوالفرج در ذیل روایت خود میگوید عبدالله بن الحسین که مادرش رباب است روزیکه شهید شد صغیر بود و ابی مخنف از حمید بن مسلم روایت میکند که حسین علیه السلام پسر را بخواند و او را در دامان خود بنشاند و عقبة بن بشر تیری بیفکند و او را ذبح نمود و نیز صاحب عوالم بروایت دیگر میگوید که امام حسین علیه السلام را در کربلا طفلی صغیر بود تیری بیامد و در حلقومش جای کرد الی آخر الخبر میگوید پس از شهادت آنطفل امام حسین برخواست و بر اسب خود برنشست و بمیدان قتال روی کرد و در احتجاج طبرسی مسطور است که چون آنحضرت تنها شد و در خدمتش جز فرزندش علی بن الحسین یعنی امام زین العابدین علیه السلام و پسر دیگر که شیرخواره بود و عبدالله نام داشت هیچکس برجای نماند آنطفل را بگرفت تا با وی وداع کند ناگاه تیری بیامد و در گلوی طفل نشست و او در بگشت الی آخر الخبر

ونیز ابو مخنف گوید چون علی اکبر شهید شد امام حسین روی بام کلثوم آورد و با وی فرمود ای خواهر من وصیت میکنم ترا با فرزندم اصغر که با وی نیکوئی شود چه او طفلی است صغیر و شش ماه از عمرش برگذشته است ام کلثوم عرض کرد ای برادر این طفل سه روز است آب نیاشامیده شربتی آب برایش طلب فرمای فرمود او را بمن آور پس طفل را بگرفت و او را بسوی آنقوم بدستش برافراشت و فرمود ای قوم برادر من و اولاد من و یاران مرا کشتید و اکنون جز این طفل باقی نمانده و از تاب تشنگی در التهاب است او را شربتی آب بیاشامانید در آنحال که آنحضرت آن جماعت را مخاطب فرموده بود تیری زهردار سه شعبه بآنطفل روان داشتند چنانکه آنطفل را گوش تا گوش ببرید میگوید بعضی گفته اند قدامة العامری این تیر را بیفکند امام حسین علیه السلام خون آنطفل بیگناه را بکف مبارک میگرفت و بهوا میافکند و عرض میکرد بارخدایا من ترا بر این قوم گواه میگیرم چه ایشان میخواهند از ذریه پیغمبر هیچکس باقی نماند آنگاه امام حسین علیه السلام آنطفل را در آنحال که خون شیر نعش بر سینه مبارک آنحضرت میریخت باز گردانید و بام کلثوم بسپرد و ام کلثوم در میان خیمه گذاشت و بر وی بگریست و این شعر را یا رب لا تترکنی وحیدا که از این بعد مذکور میشود بخواند و از آن پس با زنان و پردگیان حرم جلالت وداع فرمود و بروایت دیگر حضرت زینب آنطفل را بیاورد و عرض کرد ای برادر این طفل تو است که سه روز است آب نچشیده الی آخر الخبر و در روایتی دیگر است که چون تیر بیامد و گلوی آنطفل را درهم شکافت آنحضرت بگریست و آنطفل را ببوسید و چشم مبارک بسوی آسمان برآورد و عرض کرد بارخدایا شاهد باش بر این قوم که شهید کردند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو تا آخر خبر و در روایتی از حمید بن مسلم مسطور است که من در لشکر ابن زیاد بودم و بآنطفل که بر دست حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بود و شهید شد نظر میکردم ناگاه دیدم زنی نورانی که نورش نور آفتاب را در تاب میافکند با پرده من زنان بیرون آمد گاهی میافتاد و گاهی برمیخواست و میگفت وا ولداه وا قتیلاه وا لهجة قلباه تا نزد آنطفل آمد و خود را بر روی او انداخت و دختران چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بروی نعش آنطفل شهید انداختند سید الشهداء سلام الله علیه با آنقوم در گفتگو بود چون نگران شد بهمان حال که بود باز شد و نزد آن زن برفت و او را موعظه فرمود و نصیحت نمود و بدار او ملاطفت او را بخیمه باز گردانید از کسانیکه در اطرافم بودند پرسیدم کیست این زن گفتند ام کلثوم میباشد و اندختران دیگر فاطمه و سکینه و رقیه میباشند و در روضة الشهداء مسطور است که چون امام حسین اهل بیت را وداع کرده بر مرکب برنشست و عزم میدان فرمود ناگاه خروشی عظیم بگوش مبارکش رسید از سبب آن بپرسید عرض کردند علی اصغر از تشنگی زاری میکند و شیر در پستان مادرش خشک شده و آنطفل بهلاکت نزدیک شده فرمود او را نزد من بیاورید زینب او را برگرفته نزد پدر آورد امام حسین او را بگرفت و در پیش قربوس زین نهاد و آن کلمات بفرمود گفتند بدون اجازه پسر زیاد شربتی آب بتو نمیدهیم و حرمله ازدی تیری بجانب امام حسین انداخت آن تیر بر حلق علی اصغر نشست و از گلویش بر بازوی امام نشست امام تیر را بیرون کشید و خون از حلق او میریخت بدامن پاک میکرد و نمیگذاشت بر زمین رسد پس روی بخیمه نهاد و مادرش را طلبیده فرمود این طفل شهید را بگیر که او را از حوض کوثر سیراب گردانیدند شهربانو خروش برآورد و خواتین اهل بیت فغان برآوردند و امام حسین بروی میگریست میگوید با علی اصغر هفتاد و دوتن بودند که شهید شده بودند و اینوقت با امام حسین جز امام زین العابدین علیه السلام هیچکس جز اهل بیت نماند و از این خبر میرسد که مادر علی اصغر شهربانو است و بعضی که علی اکبر را شهید را از شهربانو دانسته اند از برای آنست که آنحضرت را گمان بحسب سن علی اصغر است

با این علی بن الحسین شیرخواره که بحسب سن اصغر است امتیاز نداده اند با اینکه شهربانو مادر هیچیک نیست و در کربلا حاضر نبوده است از حضرت باقر علیه السلام مرویست که از آنخون قطره‌ئی بر زمین نیامد و در بعضی کتب مقاتل و تواریخ مادر علی اصغر را رباب دختر امرء القیس نوشته اند و موافق روایتی که از منتخب ذکر شده است چون عباس علیه السلام شهید شد و سپاه ابن سعد کار را بر اصحاب حسین صلوات الله علیه تنگ نمودند و امام حسین آن ندای مذکور را که رشید و آنکلمات بگذاشت و فرمود آیا کسی نیست که شربت آبی برای این طفل رضیع بیاورد که تاب تشنگی ندارد پس پسر بزرگ آنحضرت برخاست که علی اکبر باشد و آنکودک در آنوقت شش ماهه بود پس علی اکبر عرض کرد ای آقای من من آب میاورم فرمود برو خدای بر تو مبارک کند پس مشک را برداشت و داخل آب شد و مشک را پر کرده بحضرت پدر بزرگوار آورد و عرض کرد ای پدر آب برای کودکان که طلب کردند برادرم را بنوشان اگر چیزی بجای ماند بر من بریز که سوگند بخدای تشنه ام امام حسین بگریست و آنکودک را بر زانوی خود بنشاند و مشک را نزدیک دهان او برد چون کودک خواست بیاشامد تیری زهرآلود برسید و بر حلق کودک بنشست و او را ذبح نمود پیش از آنکه آبی بیاشامد پس امام حسین علیه السلام بگریست و آنگاه بیند اخت و بگوشه چشم بآسمان نظر کرد و عرض کرد خداوندا شاهدی که اینقوم کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو و حبیب تو و این روایت از روایات غریبه است در محن الابرار از شعبی مرویست که چون امام علیه السلام نعش خون آلود فرزند شهید را بجانب خیام مبارک آورد آنحضرت میگریست زنان حرم از صدای گریه آنحضرت بیرون آمدند و آنطفل را کشته دیدند صداها بناله و گریه برکشیدند ام کلثوم آنطفل را بسینه خود برگرفت و صورتش را بگلوی مبارکش آورد و همی بگریست و ندبه و زاری نمود و میفرمود بعد از شما از این گروه ظالمان بر ما چه خواهد گذشت وای بسوز دل و تافتگی جگر و کثرت اندوه من در حق طفلی که بخون آغشته شده وای بر مصیبت و حزن من بر پسر شیرخواره که مبتر دشمنان از شیر باز شد وای بر حسرت و کربت من بر مجروح شدن پلکهای چشم و سوزش احشای من و شعری چند بهمین مضامین در سوگواری از جناب ام کلثوم مسطور داشته و بعضی گویند دیگران کلمات مرثیه آنحضرت را بنظم در آورده بزبان حال آنجناب عصمت مآب گفته اند و اعثم کوفی گوید چون علی اکبر علیه السلام شهید شد حضرت امام حسین علیه السلام تنها بماند و هیچکس دیگر نمانده بود مگر برادرزاده هفت ساله آنحضرت که عمر نام داشت و نبیره پسر دیگر او که شیر میخورد آنحضرت اسب بدر خیام زنان راند و گفت آن برادرزاده را بمن دهید تا به بینم او را و وداع کنم آنطفل را بدست او دادند امام حسین علیه السلام او را مینواخت و میبوسید ناگاه تیری بیامد و بر سینه آنطفل بنشست و در حال جان بداد فرمود وای بر اینقوم از خصمی جد من محمد مصطفی پس از اسب فرود آمد و بشمشیر خود گوری بکند و آنطفل را دفن کرد بعد از آنطفل شیرخوار خود علی اصغر را که از تشنگی اضطراب داشت در پیش زین گرفته بمیان هر دو صف آمد و آنکلمات مسطوره بگذاشت تا آخر خبر و از خبر اعثم معلوم شد امام حسین علیه السلام را دو کودک شیرخوار در حریم حرم محترم بوده یکی پسرزاده برادر آنحضرت و معلوم نیست کدام یک از برادران آنحضرت و دیگر پسر خود آنحضرت طبری در تاریخ خود گوید حسین علیه السلام را پسری یکساله بود که شیر میخورد نامش عبد الله بود و گوید مردی از بنی اسد تیری بیند اخت چنانکه بر گوش او فرو شد و در همانحال بمرد امام علیه السلام او را از کنار بگذاشت و گفت انا لله و انا الیه راجعون یارب مرا بر این مصیبت شکیبائی ده و از این خبر مفهوم میشود که ممکن است اطفال شیرخواره متعدد بوده اند بعضی یکساله بعضی شش ماهه بعضی پسر خود آنحضرت بعضی نبیره برادر آنحضرت اکنون با این اختلاف اخبار و اسامی و تعداد اعمار و احوال و عبارات منقوله

شهادت طفل شیرخواره برادرزاده حضرت

از امام

از امام و اهل بیت خیر الانام علیه السلام روشن میگردد که این شهداء صغیر چند تن بوده اند چه اینجمله روایات مختلفه در حق یکنفر و دو نفر نمیشاید و نیز روایات معتبره را که نقل احادیث مختلفه نموده اند نمیشاید معترض بصحت نشمرد پس بصواب نزدیکتر آنست که ایشانرا اشخاص متعدده بشماریم چنانکه در شماره اولاد امام حسین علیه السلام نیز از ده تن بیشتر مذکور داشته اند مثل علی اصغر و عبد الله و جعفر علیهم السلام که در کتب مقاتل ایشانرا یاد کرده اند و صغیر و شیرخوار شمرده اند و هم چنین در ذیل اولاد امام ممتحن حسن مجتبی علیه السلام مذکور شد که از اولاد آنحضرت که در کربلا شهید شدند یکی علی اصغر نام داشت والله اعلم

بیان مبارزت و شهادت قاسم بن الحسین
علیهما السلام بروایت ابن شهرآشوب

ابن شهرآشوب علیه الرحمة در مناقب خود بعد از شهادت جناب ابا الفضل العباس سلام الله علیه مینویسد بعد از آن حضرت قاسم بن الحسین سلام الله علیه بمیدان مبارزت بتاخت و این شعر را ان تنکرونی فانا بن حیدره بارجوزه بخواند و بعد از او حضرت علی اکبر علیه السلام بمیدان بتاخت و این ارجوزه از این پیش در ذیل شهادت عبد الله بن اکبر بن امام حسن علیه السلام مسطور شد که آنجناب در وقت مبارزت قرائت کرد و ابن شهرآشوب این ارجوزه را ان تنکرونی فانا بن الحسن که بقاسم نسبت میدهند از ارجوزه عبد الله مینویسد و ابن شهرآشوب در ارجوزه حضرت قاسم انی انا القاسم من نسل علی نحن و بیت الله اولی بالنبی و نیز بعد از چند نفر از شهدا میگوید روایت شده است بعد از شهادت جعفر بن علی بروایتی برادرش قاسم بن علی بیرون تاخت و اینشعر را یا عصبة جار علی نبیها بارجوزه بخواند اما در ضربت یافتن او و آمدن امام حسین و آوردن آن پسر را در حالتی که پای بر زمین میزد و کلماتی که میفرماید همانرا گوید که دیگران در حق قاسم بن حسن نوشته اند لکن ابن شهرآشوب یکسان نمینویسد و چنان مینماید که قاسم دو نفر باشند چه در کتب اخبار در ذکر شهادت حضرت قاسم و حالات امام حسین علیه السلام در شهادت او و کلمات آنحضرت مختلف سخن کرده اند که در حق یکنفر نمیشاید اما بعضی از مصنفین که دارای اطلاع کامل هستند این روایت را از ابن شهرآشوب علیه الرحمة از روی سهو و نسیان دانسته اند اما وقایع آن روز محنت اندوز باندازه مختلف است که بر هیچ خبری بالصراحه نمیتوان تصدیق یا تکذیب نمود مگر آنکه راوی آن مخالف قوم باشد

بیان اسامی فرزندان امام حسین علیه السلام
که در کتب اخبار در زمره شهداء نوشته اند

آنچه از فحص کتب اخبار بر این بنده حقیر عباسقلی سپهر وزیر تالیفات معلوم و مشهود افتاده است و آنچه پسر این تفصیل از متون کتب استخراج نموده است که در زمره شهدای کربلا بوده اند اول علی اکبر دوم ابراهیم بن حسین سیم عبد الله بن حسین چهارم محمد بن حسین پنجم حمزة بن حسین ششم علی بن حسین هفتم جعفر بن حسین هشتم عمر بن حسین نهم زید بن حسین دهم حسن بن حسین یازدهم قاسم بن حسین دوازدهم ابو بکر بن حسین و در تاریخ گزیده در جمله اسامی هفتگانه پسران آنحضرت عبید الله بن حسین را مرقوم داشته است و در تاریخ الخمیس مینویسد که پسران آنحضرت علی اکبر و عبد الله با آنحضرت شهید شدند و شیخ مفید علیه الرحمة در ارشاد میفرماید شش پسر از آنحضرت شهید شد با اختلافی که در آن نموده اند و ایشان علی اکبر و ابراهیم و عبد الله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر و زید است و در اینجا نه تن را اسم میبرد لکن چنان معلوم میشود که بعضی از این پسران از امام حسن و امیر المؤمنین بوده اند و بر نویسندگان مشتبه شده است و بنام امام حسین صلوات الله علیه

مذکور

بیان شهادت قاسم بن محمد
بروایت طبرانی

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود نوشته است چون اولاد عقیل شهید شدند و پنج تن برادر امام حسین علیه السلام عباس و عبد الله و عثمان و محمد و جعفر بر جای ماندند و هیچکس دیگر با امام علیه السلام بر جای نمانده بود مگر علی اصغر یعنی زین العابدین که بیمار بود و در خیمه خفته بود در اینوقت قاسم بن محمد کودک بود و ده سال عمر داشت از خیمه بیرون آمد و شمشیر برکشید امام حسین فرمود باز گرد که تو کودکی عرض کرد ای عم بزرگوار بحق پیغامبر خدای که از من دست بدار و پیش رفت از لشکر ابن سعد مردودی حمله کرد و چنان شمشیری بر سر آنکودک برآورد که بر دو نیمه ساخت میگوید آن پنج برادر نیز بیکبار بیرون شدند و لشکر ابن سعد ایشان را اندر گرفتند و بکشتند و از این روایت طبری معلوم شد که این قاسم برادرزاده امام حسین علیه السلام است و پدرش را محمد نام بوده است و مذکور شد آنحضرت را دو برادر بود که یکی محمد بن حنفیه نام داشت و آندیگر را محمد اصغر نام بود که شهید شد اما در کتب اخبار ننوشته اند که از این دو بزرگوار فرزندی در کربلا شهید شده باشد مگر اینکه تاویلی کنیم و گوئیم قاسم بن ابی محمد است و لفظ ابی از قلم کتاب ساقط شده است و کنیت امام حسن ابو محمد میباشد و اگر چنین باشد بصحت نزدیکتر است چه قاسم هم ده ساله بود

بیان شهادت جناب عبد الله بن
حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

چنانکه مفید و دیگران مینویسند بعد از آنکه نوبت مقاتلت با حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه افتاد و جمعی از اشقیاء بر آنحضرت احاطه نمودند عبد الله بن حسن بن علی علیهم السلام که در اینوقت در میان زنان بیت و بسن بلوغ نرسیده بود و مراهق بود چون عم گرامی خود را با آنحال بدید تاب درنگ از وی برفت و از خیمه زنان بیرون دوید و همی تشدد میکرد تا خود را بعم بزرگوار رساند در رفت و در کنار امام حسین علیه السلام بایستاد زینب سلام الله علیها شتاب کرد و خود را برسانید تا او را حبس و منع نماید و از رفتن بجنگ باز دارد امام حسین علیه السلام فرمود عبد الله را باز دار و از جنگ نگاه دار حضرت زینب هر چه خواست او را منع نماید مفید نگشت و عبد الله شدت ورزید و گفت لا والله از عم بزرگوار خود جدا نشوم در اینوقت ابجر بن کعب ملعون شمشیری بجانب امام علیه السلام انداخت عبد الله فرمود وای بر تو ای پسر خبیثه آیا تو عم مرا بقتل میرسانی آن شقی نابکار شمشیر را بعبد الله فرود آورد و بقولی بر امام فرود آورد عبد الله دست مبارک را وقایه تیغ نمود آن تیغ بر دست عبد الله فرود آمده از آن ضربت کاری دست شریفش را قطع کرد چنانکه بر یک پوست آویخته شد عبد الله فریاد برآورد یا اماه ای مادر امام حسین سلام الله علیه آن در یتیم را در آغوش کریم کشیده فرمود ای پسر برادر من صبر کن بر اینمصیبت و بلاکه بر تو نازل شده است و از بهر خود خیر و خوبی بشمار تا با پدران صالح تو خداوندت وصل کرداند آنگاه امام حسین علیه السلام دستهای مبارک را بلند ساخت و ندا برکشید خداوندا اگر کوفیان را مدتی تمتع داده پراکنده کن ایشان را و اینکلمات را که از این پیش در شهادت عبد الله اکبر بن حسن و قاسم بن حسن علیهم السلام بطور مختلف مسطور شد بعرض رسید در اینحال حرملة بن کاهل همچنانکه عبد الله در کنار امام حسین بود تیری بسویش پران کرد و آن تیر بر مقتل عبد الله آمد و در گذشت و این نحو تیر زدن حرمله را شیخ مفید مذکور نمیدارد ابن اثیر در تاریخ خود

خواهیگوید پسری از کسان امام حسین علیه السلام بیامد و در کنار آنحضرت بنشست و در اینوقت ابجر بن کعب بن ثعلبه با شمشیر کشیده بجانب امام حسین بتاخت و آن پسر دست مبارک را سپر ساخت و دستش از ضرب شمشیر بیفتاد امام حسین او را در آغوش کشید و فرمود ای برادرزاده من بر آنچه بر تو نازل میشود شکیبائی جوی که خدای تو را با پدران طاهرین صالحین خودت رسولخدای صلی الله علیه و آله و علی و حمزه و جعفر و حسن علیهم السلام ملحق میکرداند بعد از آن همان نفرین مذکور را در حق آن مردم مطرود بفرمود لکن ابن اثیر نام این پسر را مذکور نمیدارد و میگوید در اینوقت سه تن یا چهار تن بیشتر با امام حسین علیه السلام نمانده بود لکن شیخ مفید میفرماید بعد از عبد الله بن حسن لشکر ابن سعد از جماعت پیاده حمله ور شدند و اصحاب امام علیه السلام را بجمله بقتل رسانیدند تا افزون از سه تن یا چهار تن باقی نماند بالجمله در شهادت عبد الله بن حسن نیز مختلف سخن کرده اند و بعضی روایتی آورده اند که بعلی اصغر یا عبد الله اکبر بن حسن شبیه است و اکنون از نگارش اسامی تمام شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم فراغت رفت و اسامی ایشان بطوری که در کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار بنظر آمد مذکور شد و خداوند تعالی بحقایق احوال اعلم است

بیان اسامی شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم
که در این کتاب مرقوم شده اند

اسامی شهدای بنی هاشم سلام الله علیهم که در اینکتاب نام ایشان اشارت رفته است باخصوصیت جناب مسلم بن عقیل محمد بن مسلم ابراهیم بن مسلم عبد الله بن مسلم جعفر بن عقیل عبد الله بن عقیل عبد الرحمن بن عقیل عبد الله بن عقیل عبد الله اکبر بن عقیل محمد بن مسلم موسی بن عقیل عون بن عقیل علی بن عقیل محمد بن ابی سعید بن عقیل جعفر بن محمد بن عقیل احمد بن محمد بن عقیل عون بن مسلم بن عقیل محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب عون بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن جعفر عون الاصغر بن عبد الله عبد الله بن حسن بن علی ع قاسم بن حسن ابوبکر بن حسن احمد بن حسن بشر بن حسن ابوبکر بن علی ع عمر اکبر بن علی عثمان بن علی عون بن علی جعفر بن علی عبد الله اکبر بن علی محمد الاصغر بن علی ابراهیم بن علی عباس الاصغر بن علی عباس الاکبر بن علی محمد بن عباس بن علی فضل بن علی که بعضی او را بجای ابوبکر بن علی نوشته اند علی اکبر بن حسین ع یکی از فرزندان سید الشهدا عبد الله بن حسین برادرزاده شیرخواره حسین علیه السلام علی اصغر بن حسین قاسم بن الحسین ع ابراهیم بن الحسین محمد بن الحسین حمزة بن الحسین جعفر بن الحسین عمر بن الحسین زید بن الحسین حسن بن الحسین ابوبکر بن الحسین قاسم بن محمد عبد الله بن حسن صلوات الله علیهم اجمعین بروایت تاریخ الخمیس برادران آنحضرت علی اصغر و محمد و عتیق و عباس اکبر در خدمتش شهید شدند همانا اسامی که مرقوم افتاد افزون از پنجاه نفر میشود اگر چه در اخبار صحیحه وارد از شانزده تن تا بیست و هفت تن و سی تن رسیده است لکن ممکن است از این شماره بزرگان بنی هاشم را که دارای مراتب فضیلت و تقوی و شجاعت و ایمان کامل بوده اند خواسته باشند نه اطفالی که بسن بلوغ نرسیده یا رضیع بوده اند والبته در این اسامی که در اینجا مذکور شد بعضی مکرر هستند مثلاً فرزند امام حسن را بنام فرزند امام حسین و پسر امیرالمؤمنین را بنام اولاد ایشان از عدم علم یا بعلت سهو و نسیان نوشته اند اما در اینکه قریب بچهل نفر بوده اند شاید محل تردید نباشد والله تعالی اعلم زمانیست ممتد و روایاتیست مختلف و مصنفات و مؤلفاتی بسیار و نویسندگانی مختلف الاحوال چگونه میتوان از روی صراحت تصدیق روایتی یا تکذیب حکایتی را نمود مگر وقتی که از اذهان مستقیمه و سلیقه صحیحه دور

وازکمال غرابت ازمقام صحت مهجور باشد ومقصود این بندهٔ حقیر درضبط این اسامی نیز جزاین نبود که چون برحقیقت آن علم صریح نداشت ونمیتوانست بعضی رامتروک بشمارد لهذا هرچه تفحص نمود مسطور داشت تا مسئول نماند حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید هفده کس ازاهل بیت وصد وبیست وچهارتن ازشیعه شهید شده بودند در تاریخ الخمیس مسطور است که درآنروز هفده تن ازاولاد فاطمه سلام الله علیها شهید شدند ونیز میگوید حسن بصری گفت که شانزده مرد باامام حسین علیه السلام ازاهل بیتش شهید شدند که درآنروز درروی زمین مثل ومانند نداشتند

بیان آهنگ میدان فرمودن یکه تاز عرصهٔ کرب وبلا حضرت سید الشهداء سلام الله علیه وتیر یافتن آنحضرت علیه السلام

فرزند پیغمبر مختار وپسر حیدر کرار شفاعت گر محشر فریادرس جن وبشر تابع مرضات الهی واصل بفیوضات نامتناهی حاکم نشأتین جناب ابی عبدالله الحسین روح من سواه فداه بازحمت بیداری اغلب آن لیالی خصوصاً شب عاشوراء وصدمت آنگونه مصائب وسوگواری وآنهمه تاخت وسواری وکربت غربت وترصد اسیری اهل بیت رسالت ومخدرات سراپردهٔ طهارت وعصمت وسختی عطش ودرد جراحت وحدت گرما وشدت اعداء وفقدان اعوان ووجدان عدوان وقلت انصار وکثرت اشرار وناله زنان وزاری پردگیان وافسردگی کسان وپژمردگی شیرخوارگان چون کوه گران وکان آهن وسندان نه ازپای رفت ونه برپای نشست ونه باهیچکس دست بدست شد ونه ازدست بشد باقدمی ثابت ترازکرات زمین وقلبی راسخ ترازروح الامین لقای خداوند بالا وپست رابرهرچه هست برگزید ویکباره بقای این دنیای دون وزخارف وعلایق اینسرا چه پرآفات وفتور رابا اهل آن بگذاشت وسرای آخرت ورضای حضرت احدیت را بازخرید هیچکس را شک وشبهت نرود که امام علیه السلام را که قطب عالم امکانست تاآن نفس آخر که بر تربیت عالم ناسوت بلکه دیگر عوالم دنیویه اشتغال دارد ازملاقات هیچ حادثه ووقعه تزلزلی درارکان وجود مبارکش راه یابد چه جمله حوادث جز بطفیل وجود همایونش نشاء هیچگونه اثر نتوانند بود نه تیغ اعدا نه شمشیر شمر ونه سنان سنان ونه دست وبازو وتمام قوای ایشان ونه آفتاب وماه ونه درخت وگیاه ونه گردش افلاک ونه آب وخاک بلکه ساکنان ملکوت وماسوای حی لایموت را آن بضاعت واستطاعت است که بی اجازه اش حرکتی نمایند ونشانی بگذارند همه هیکلند وآنذات مقدس روح است وهمه پیکرند واو جان ازاینست که چون آهنگ سفرازجهان کند وعالم کیان بگذارد وسرای جاودانی بجوید ارواح تمام انبیاء بلکه تمام اشیاء بحسب صورت ومعنی درحضرتش حضور یافتند وسعادت ونصرتش را اجازه خواستند چه حال امام علیه السلام بمنزلهٔ خورشید عالمتاب است که همه اشیاء بفروز او برحسب طبیعت روی بدو ظاهراً یا باطناً درمقام استفاده باشند وآفتاب بحسب جذبه تربیت که خداوندش بودیعت داده جمله را میرباید روح مقدس قدسی ائمه هدی سلام الله علیهم نیز نسبت بسیار ارواح همین حکم بلکه خیلی ازاین برتر دارد واگر ایشان هم خود ندانند یا نخواهند برای تکمیل وترقی آنها جذب میفرماید تا سعید را درمقام سعادت بتکمیل رساند وشقی را درظلمت شقاوت ترقی بخشد باجمله نوشته اند چون امام علیه السلام را یارو معینی بجای نماند تشنگی برآنحضرت مستولی شد وازآنطرف آنمردم عرب که نه حمیت ونه غیرت ونه دین ونه مذهب

داشتند ازهرطرف ترکتازی مینمودند امام علیه السلام عزیمت فرات نمود وابوالفضل درپیشروی مبارکش همیرفت دراین هنگام سواران کوفه حمله ورشدند حصین بن نمیر وبقولی مردی ازبنی دارم بانگ برکشید زنهار نگذارید بفرات اندرشود درمیان او وفرات حائل شوید امام علیه السلام فرمود بارخداوندا اورا پیوسته تشنه بدار وعطش بروی چیره کن آنملعون خشمناک شد وتیری بیفکند چنانکه بردهان مبارک یا بزیر زنخ مطهر رسید آنحضرت تیر رابرکشید ودست بزیر خون بداشت تادست مبارکش پرشد وبسوی بجانب آسمان بیفشاند وعرض کرد بارخدایا ازآنچه اینمردم کافردل باپسر دختر پیغمبر تو روا میدارند بتو شکایت میکنم وباآنحالت وآنسختی تشنگی که آنحضرت رابود بازگشته درمرکز بایستاد وکوفیان ازهرطرف حمله میآوردند ودرمیان آنحضرت وابوالفضل حایل شدند جناب ابوالفضل باتن تنها ازکثرت آنها نیندیشیده خویشتن رابدریای لشکر وکوه آهن همی بزد وهمی بکشت تا گاهی که بدن مبارکش جراحت بسیار یافته توانائی حرکت ازوی برفت وزید بن ورقاء وحکیم بن طفیل آنحضرت راشهید ساختند ودرروزگاری اندک برگذشت که آن خبیث دارمی را که تیر برامام علیه السلام بیفکند به تشنگی وسرما وگرما مبتلا شد منقلهای آتش ازپس پشت او بیافروختند وظرفهای پربرف درپیش رویش برنهادند واورا بادزدند باانحالت پیوسته آب بخواست وهیچ ازعطش او نکاست کوزه های آب سرد وکاسه های بزرگ ازسویق وشکر وشیرآماده ساختند واو جمله رابرکشیدی واندکی برپهلو بیفتادی همچنان دیگرباره برخاستی وفریاد برکشیدی آب طلبیدی ونوشیدی وناله برآوردی که تشنگی مرابکشت تاشکمش چون شکم اشتران بترکید اما موافق روایت ابن حجر درصواعق که میگوید امام حسین علیه السلام آبی طلب کرد تابنوشد ومردی که درمیان آنحضرت وآب حایل بود تیری بیفکند وبرحنک مبارکش رسید وبنفرین امام علیه السلام چنانکه مذکور شد مبتلا گشت چنان مینماید که اینواقعه قبل ازشهادت جماعتی ازاصحاب وپیوستن یزید بن حارث [حر بن یزید ظ] ریاحی بخدمت آنحضرت بوده است معلوم باد ازاین پیش درذیل حال حضرت اباالفضل علیه السلام وعباس بن علی اصغر مسطور شد که کدام یک درشب عاشورا وکدام یک درروز عاشورا شهید شدند وآیا درآنحال که حضرت سید الشهداء علیه السلام رانوبت شهادت وآهنگ میدان قتال رسید درخدمتش حضور داشتند یا نداشتند

بیان روی کردن امام حسین علیه السلام بمیدان قتال وآمدن جماعت جن بیاری آنحضرت

دراغلب کتب نوشته اند چون اصحاب آنحضرت تمامت شهید شدند وجز آنحضرت بتنهائی هیچکس برجای نماند مصمم گشت که بنفس نفیس خود مهیای قتال آنگروه ناستوده خصال گردد وبعضی دیگر نوشته اند چون ازتمام یاران جز سه تن برجای نماند امام علیه السلام بتصمیم عزم داد تا بمیدان جنگ آهنگ فرماید وشیخ مفید درارشاد میفرماید چون غیر ازسه تن ازاهلبیت کسی باقی نماند بنفس نفیس روی بآنقوم آورد وایشانرا ازخود دفع میداد وآنسه تن بحمایت وحراست امام علیه السلام مشغول بودند تاگاهی که هرسه تن بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده امام حسین صلوات الله علیه السلام بی یار ویاور تنها بماند ویکباره پذیرای لقای ایزد هردوسرای شد واینوقت غربت وکربت وگرسنگی وتشنگی وآشفتگی واسیری اهل بیت را نگران شد وهمی خواست تامگر آنگروه را ازخواب غفلت بیداری افتد وبرایشان اتمام حجت فرماید ونیز ابواب عطوفت ورافت برگشاید تامگر کسی ازبیدای غوایت وضلالت بجائی افتد پس بیامد وبآواز بلند فرمود آیا یاری کننده هست که اهل بیت

محمّد مختار را یاری نماید آیا حمایت کننده هست که شر دشمن نابکار را از عترت اطهار دفع نماید چون مخدرات حرم محترم آن کلمات جانسوز را بشنیدند ناله وا محمّداه و واعلیاه و وافاطمتاه بعرش رسانیدند و دست بر سر زدند و جامه بر تن بر دریدند از آن گروه شقی هیچکس جواب باز نداد و در آنوقت بروایت شیخ ابن طریح در منتخب جمعی دیگر قبایل جن طیاره در حضرت امام حسین سلام الله علیه حاضر شدند و عرض کردند یا ابا عبدالله ما جن انصار توایم اگر اجازت فرمائی بمیدان مبارزت اندر آئیم و آنمردم کافر را بجمله بقتل در آوریم امام علیه السلام ایشانرا بدعای خیر یاد کرد و فرمود من فرمان جد خود رسول خدا را مخالفت نکنم و آنحضرت مرا فرمان کرده است که عاجلا بحضرتش بشتابم چه هم اکنون آن آنحضرترا بخواب دیدم که مرا بر سینه خود بچسبانید و میان هر دو چشمم را ببوسید و فرمود یا حسین خداوند تبارک و تعالی همی خواهد ترا در خون خودت آغشته ببیند و ریش ترا بخونت رنگین بنگرد گاهی که سرت را از قفا جدا کرده باشند و همی خواهد اهل بیت ترا اسیر کنند و بر شتران بی هودج بر نشانند سوگند با خدای من چندان صبوری کنم تا خدای امر خود حکم فرماید و خدا بهترین حکم کنندگانست

بیان آهنگ فرمودن حضرت سید سجاد ع
بنصرت حضرت سید الشهداء و کلمات آنحضرت

چون حضرت سید الشهداء روح من سواه فداه نگاهی بجانب راست فرمود و هیچ مردی از یاران خویش ندید و بطرف چپ نگران شد و هیچکس را نیافت و در طلب معین فریاد برکشید و امام زین العابدین علیه السلام که در آنوقت مریض و مبطون بیفتاده و نیروی حرکت نداشت صدای آنحضرترا بشنید از آنجا که بانگ استغاثه امام علیه السلام چون بر جماعت بر تمام آفریدگان واجبست که علی حسب استعداد بحمایت و نصرت آنحضرت بیرون آیند با اینکه امام زین العابدین ع چنان مریض و علیل بود که قدرت کشیدن شمشیر را نداشت بیرون آمد و جناب ام کلثوم از دنبال آنحضرت همی ندا برکشید باز شو فرمود ای عمه مرا بگذار تا در حضور پسر پیغمبر قتال دهم امام حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم او را بگیر تا زمین از نسل آل محمّد ص خالی نماند و نیز در روایتست که امام زین العابدین علیه السلام در آنوقت بمرض اسهال و شدت ضعف دچار بود و قدرت حرکت نداشت چون صدای مبارک امام علیه السلام را بشنید بی اختیار از خیمه بیرون دوید و نیزه برداشت و روی بمیدان گذاشت اما بسبب شدت ضعف و سختی مرض زانوهای مبارکش بلرزید و قدرت بر پای ایستادن نداشت عمه اش ام کلثوم چون نگران آنحال شد از عقب آنحضرت بتاخت و آنکلمات بگذاشت امام زین العابدین فرمود ای عمه مگر استغاثه پدرم را نمیشنوی که در این صحرا در میان اینقوم ایستاده و هرچند استغاثه میفرماید هیچکس بفریادش نمیرسد و هیچکس ندارد که شر اعداء او را از وی دفع نماید بگذار تا بروم و جان خود را فدایش سازم و او را در اینحال بنگرم در این اثنا چشم مبارک امام حسین صلوات الله علیه بفرزندش بیفتاد که عزیمت میدان دارد فریاد برکشید الله الله ای فرزند باز شو که نسل من از تو باقی بماند و همی باید تو پرستاری اهل بیت رسالت و خاندان عصمت و طهارت را نمائی و ایشانرا محافظت کنی ای خواهر ای ام کلثوم او را برگردان تا دنیا از نسل آل محمّد خالی نماند ام کلثوم آنحضرترا برگردانید و حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بخیمه در آمد و امام زین العابدین را طلب کرد فرمود ای فرزند ارجمند تو بعد از من وصی من و جانشین من هستی و اهلبیت و این زنان و اطفال را بتو سپردم و ترا بخدا سپس اسرار امامت و ودایع انبیاء و اوصیای عظام علیهم السلام و حضرت ختمی مرتبت را صلی الله علیه و آله بآنحضرت بسپرد و معلوم باد در کتب متقدمین بدستان

امام زین العابدین علیه السلام و مکالمات مسطوره کمتر اشارت رفته لکن مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون و بحار و صاحب روضة الشهداء و انوار القلوب و بعضی کتب معتبره متاخرین از اینحکایت یاد کرده اند لکن از کلام امام حسین علیه السلام که میفرماید او را از جنگ باز دارید تا جهان از نسل آل محمّد خالی نماند با بودن امام محمّد باقر ع در صحرای کربلا مستعجب نشاید کرد زیرا که اولا اسامی ائمه اطهار سلام الله علیهم و مقدار ایام امامت و مدت اعمار و چگونگی افعال و اطوار و تکالیف هریک پیش از خلقت لیل و نهار از قلم تقدیر بگذشته است و اگر علی بن الحسین علیه السلام هنگام استغاثه پدر بزرگوار عازم میدان شود نه آنست که خود نداند که بعد از آنحضرت وصی و خلیفه آنحضرتست بلکه برای عظمت و حشمت استغاثه آنحضرت که تا نفس آخر امام زمان و حاکم کارخانه کن فکان است و اطاعتش بر ما سوی الله واجب و لازم است بمحض اشارت و استغاثت آنحضرت روح و جسم امام زین العابدین علیه السلام را جنبش افتاد و نیز میخواهد بدیگران باز نماید که وجوب اطاعت امر و اشارت امام علیه السلام و نصرت و اعانت و حمایت او تا چه درجه است بلکه در این کار و کردار دیگری از خواب غفلت سر برآورد و از تیه ضلالت و شقاوت بعرصه هدایت و رشادت اندر شود چه ائمه اطهار سلام الله علیهم که مفاتیح ابواب رحمت و نعمت و هدایت هستند بهر حالت که باشند از ارشاد امت و ارائه طریق سعادت دریغ نمیفرمایند و همی خواهند بلکه دوزخیانرا مستعد بهشت جاودان فرمایند و نابینایانرا براه بینش و دانش در آورند و تکلیف خود را کاملا ادا نمایند دیگر اینکه اگرچه حضرت باقر علیه السلام موجود و مقام وصایت و خلافت از بهرش مشهود بود لکن چون در آن هنگام سه چهار سال بیشتر از عمر مبارکش برنگذشته بود و چنین واقعه هایله در زمین کربلا روی داده بود اگر علی بن الحسین علیهم السلام نیز شهید میشد با آنحالت طغیان و عدوان دشمنان و تسلط ایشان و آنچه اندر جه ضعف حال شیعه معلوم میگشت که حال شیعیان و ضعف حال ایشان بکجا می پیوست دیگر آنکه چنانکه اشارت شده مشیت خداوند لم یزل از روز ازل بر حسب حکمتهای الهی بر آن رفته است که ائمه هدی سلام الله علیهم دوازده نفر باشند و هر یک را مقام و منزلت و تکلیف و ترتیبی معین باشد پس چگونه تواند بود امام زین العابدین علیه السلام مقام و منزلت و منصب و شغل خود را نایل نگردد و آنچه خدای تعالی برای انتظام امر عالم و ترقیات و فیوضات بنی آدم و تقویت و فروغ دین مبین و احکام شریعت مطهره و مصالح عموم عباد در دنیا و آخرت بوجود مبارکش مقدر داشته معطل بماند

بیان وصیت حضرت سید الشهدا و وصیت
نامه آنحضرت بامام زین العابدین علیهما السلام

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه روزی که از مدینه طیبه بیرون آمد چون بعلم امامت در حضرتش مکشوف بود که چه روی خواهد داد لاجرم تمامت ودایع و امانات انبیا و اوصیا سلام الله علیهم را بجانب ام سلمه بسپرد و سفارش فرمود که پس از شهادت من چون فرزندم علی بمدینه مراجعت نماید امانتها را بدو تسلیم کن و در آنساعت که جناب سید الشهداء علیه السلام عازم لقای پروردگار شد امام زین العابدین ع بمرض اسهال مبتلا بود امام حسین سلام الله علیه وصیت نامه بخط مبارک خود بنوشت و او را وصی و خلیفه و جانشین خود گردانید و سر وصیت نامه را مهر کرد و بفاطمه سلام الله علیها دختر خود بسپرد و فرمود چون فرزندم علی بهبودی گیرد و از این بیماری آسوده شود بدو بسپار چون اهل بیت اطهار بمدینه باز شدند فاطمه آن وصیت نامه را بامام زین العابدین علیه السلام بداد

حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید آن وصیت نامه بالفعل نزد ما میباشد در کتاب مستطاب کافی از ابو الجارود
از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون امام حسین علیه السلام را پدید آمد آنچه پدید آمد و آماده قتال
گشت دختر خود فاطمه را بخواند صحیفهٔ بدو سپرد وصیت ظاهر کرد و وصیت پوشیده بنمود وصیت ظاهر وداع و تسلیم صحیفه
بود وصیت پوشیده آن بود که صحیفه را بعلی بن الحسین زین العابدین دهد اما بوقت خود اگر زین العابدین را لازم افتد که
چیزی ببیند همچنان نزد فاطمه دختر بزرگتر سید الشهداء علیه السلام بجای بیاورد تا گاهی که آنحضرت از جنگ دشمن نجات
یابد آن وصیتنامه را بدست خویش گیرد چون علی بن الحسین علیه السلام از دست بنی امیه بیرون آمد آن صحیفه را بدست
گرفت و اکنون بدست ما میباشد راوی میگوید عرض کردم فدایت شوم در آن کتاب چیست فرمود سوگند بخدای آنچه
بنی آدم بآن حاجتمند است از آن هنگام که خدای آدم را خلق کرده تا پایان روزگار در آن مندرج است سوگند
بخدای تمام حدود حتی ارش خدش در آن مرقوم است و بروایتی دیگر فرمودند چون امام حسین علیه السلام بصحرای کربلا
نازل شد وصیت نمود بدختر خود فاطمه و کتاب هرچه بود از اثرات و معجزات و صحف و درج و کل میراث بدختر بسپرد و فرمود
شما را اسیر کنند و برده نمایند و بدمشق ببرند و آنچه من بتو میسپارم حق علی برادر تو است لا اینساعت را نظر نموده اند که بدو
بسپارم چه او مدتی در دست دشمن خواهد بود شما اهل بیت من نیز در دست دشمن خواهید بود اما این اسرار خداوند عزوجل است
اینجمله را بتو سپردم و شما را که اهل بیت من هستید باینها سپردم و اینها و شما را بخدای عزوجل سپردم که شما و این اثرات در حفظ
و امان خدای عزوجل باشید و چون علی از دست دشمن بیرون آید بوی تسلیم کن و از این پیش در جلد اول کتاب احوال حضرت
امام زین العابدین هم بنقل اخبار که در باب وصیت حضرت سید الشهداء علیه السلام و تفصیل تسلیم انگشتری و وصیت نامه
آنحضرت بآن حضرت و اینکه تا مدتی محض تقیه هر خبری که از جانب امام زین العابدین هم ظاهر میشد بحضرت زینب سلام الله علیها
نسبت میدادند مذکور گردید و در ذیل خبر دیگر است که چون حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از شهادت خود دانا بود
از آن پیش که بعراق توجه فرماید کتابها و سایر ودایع انبیا و اوصیاء را بام سلمه زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله بسپرد که تا
گاهی که امام زین العابدین از کربلا باز گردد بآنحضرت تسلیم فرماید چون امام زین العابدین بیمار بود وصیت نامه را بفاطمه دختر
خود بسپرد که بآنحضرت برساند در روضة الشهدا مسطور است که چون چشم سید الشهداء بر امام زین العابدین افتاد که علیل
میدان وارد و تعجیل از عقبش بشتافت و فرمود الله الله ای پسر باز گرد که نسل من بتو باقی میماند و تو پدر ائمهٔ اهل بیت خواهی بود
و نسل تو تا قیامت انقطاع نجوید و من ترا وصی خود ساخته این زنان را بتو میسپارم و امانتی که از جد و پدر بدست من است بتو
میگذارم اول قرآن کلام الله و جمع حقایق نامتناهی است دیگر صحف طه و جفر ابیض و جامع و جفر احمر و علم قیامت و زبور و
باقی علوم است که غیر از ائمه اهل بیت کسی را بر آن اطلاعی نیست پس امام زین العابدین را بخیمه در آورد و بنشاند و آن امانات را
بدو بسپرد و بتقوی و طاعت مولی وصیت فرمود معلوم باد اینگونه صادرات و اعمال که از ائمه هدی سلام الله علیهم ظهور میجوید
برای حفظ ظاهر و استحضار مردم و تنصیص بر ولایت و امامت است وگرنه این دوازده تن پیش از آنکه زمین و آسمان و
عرش و کرسی و جن و ملک و آدمی خلق شوند همه از جانب خدای امام و خلیفه هستند و بر علوم ماکان و مایکون مطلع میباشند
چنانکه آن علوم که در سن کهولت نمایند در حال صغارت بلکه شیرخوارگی نیز ظاهر فرمایند بلکه هنگامی که در شکم مادر
هستند نمایش دهند چنانکه چون بر مجاری حالات شرافت آیات ایشان بنگرند این جمله را بازدید اند و الله اعلم

بیان

در بیان دعای واپسین حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفداء در روز عاشوراء

کفعمی در مصباح میفرماید آخر دعای حضرت سید الشهداء در یوم طف این بود و ترجمهٔ آن قریب باین معنی است
عرض کرد ایخداوندی که بامکان متعالی و جبروت عظیم و عقوبت و نکال سخت و عدم نیاز بجمله آفریدگان و کبریائی
عریض و توانائی بر آنچه خواهی و رحمت قریب و صدق وعده و وسعت دهندهٔ نعمت و حسن البلاء و نزدیک بدعوت و
محیط بآنچه خلق فرمودی و پذیرنده توبت توبه نمایندگان و نیرومند بآنچه اراده فرمائی و دریابنده آنچه را که طلب کنی
و شکرگذارنده شاکران و یادکننده کسانیکه یاد نمایندگان اینک ترا میخوانم در آنحال و بتو نیازمند هستم و بتو روی میآورم
گاهی که فقیر میباشم و بتو پناه میآورم و اندوه و کربت خود را بدرگاه تو عرضه میدهم گاهی که بیمناک هستم و بحضرت تو زاری و
گریه و ناله میآورم گاهی که مکروه و غمناک میباشم و بتو استعانت میجویم گاهی که ضعیف و ناتوان هستم و بر تو توکل میخواهم
گاهی که تو کافی و کفایت کننده من در طلب کفایت هستم در میان ما و قوم حکم بفرمای چه ایشان با حیلت و مکیدت نمودند
و ما را چون نزد خود بیاوردند بیعت خود و عهود خود را نادیده انگاشتند و ما را تنها گذاشتند و با ما عذر ورزیدند و ما را بکشتند و ما عترت
پیغمبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبد الله میباشیم که او را برسالت برگزیدی و امین وحی خود گردانیدی ای بار خدای من
در امر ما گشایش و مخرجی برسان برحمتک یا ارحم الراحمین

بیان آمدن فرشتگان از آسمان بیاری حضرت سید الشهدا روحی و روح العالمین فداه

در در النظیم و بعضی کتب دیگر مسطور است که خدای تعالی چهار هزار فرشته را بنصرت حضرت امام حسین صلوات الله
علیه بفرستاد و آن حضرت را مخیر داشت که اگر خواهد بر آن مردم بدکیش بداندیش پیروز گردد و ریشه آنها را از صفحهٔ جهان
براندازد یا شهید گردد و لقای رسول خدا را دریابد امام حسین ملاقات رسول پروردگار را اختیار فرمود و دیگر در کامل الزیاره
از ابان بن تغلب مرویست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود چهار هزار ملک برای قتال دادن در رکاب
حضرت امام حسین صلوات الله علیه از آسمان بزمین آمدند امام حسین ایشان را رخصت قتال نداد ایشان بآسمان بازشدند
دیگرباره اجازت یافته بزمین آمدند تا بحضرت امام علیه السلام استعداد یابند چون بیامدند امام علیه السلام را شهید
دیدند با روی و موی پریشان و خاک آلود تا قیامت در پیرامون قبر مطهرش اقامت دارند و بر آنحضرت گریه و
ناله کنند رئیس ایشان فرشته ایست که او را منصور مینامند و هم اینخبر بنحو دیگر رسیده است که آنجماعت با رئیس خود شان
منصور تا قیامت مجاور آن قبر منور میباشند هیچ زیارت کننده بزیارت آنحضرت نیاید مگر اینکه ایشان او را استقبال
نمایند و هیچ وداع نماینده با مرقد شریفش وداع نکند مگر اینکه آنگروه ملائکه او را مشایعت کنند و اگر مریض گردد بعیادت
او شوند و اگر بمیرد بر جنازه اش نماز گذارند و از بهرش استغفار فرمایند و این ملائکه بجمله در زمین هستند و
منتظر قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله میباشند و نیز از اسحق بن عمار مرویست که در حضرت ابی عبد الله علیه السلام
عرض کردم که در شب عرفه در مسجد حیره نماز میگذاشتم قریب پنجاه هزار تن همه با چهره جمیل و جان پاک و روی تابناک
تمام آن شب را مشغول نماز بودند چون روشنائی صبحگاه بردمید بسجده رفتم و چون سر برگرفتم از آنجماعت یکتن را

برجای

برجای ندیدم فرمود روز عاشورا که حسین علیه السلام را شهید میساختند پنجاه هزار ملک با نحضرت برگذشتند و بآسمان عروج دادند خداوند تعالی بایشان وحی فرستاد که بفرزند حبیبم بگذشتید و دیدید که او را میکشند و یاری او ننمودید هم اکنون بزمین فرود شوید و در پیرامون قبرش با موی پریشان و دیدار خاک آلود تا روز قیامت مجاورت جوئید و از این پیش مسطور شد که خدای تعالی ملک نصرت و آیت فیروزی را فرستاد و امام علیه السلام لقای پروردگار اختیار کرد

بیان وداع فرمودن حضرت سید الشهداء علیه السلام با اهل بیت

چون غربت فرزند رسول حضرت احدیت در آنصحرای پر اندوه و کربت بنهایت رسید و بهر سوی نگران شد هیچکس از یاران خویش را زنده ندید و جمله را در آن بیابان پهناور که حدیث از عرصهٔ محشر میکرد کشته و در خون خویش آغشته دید و بقبولی از آن هفتاد و دو تن اصحاب و خاکیش خود یکتن را بر پای نیافت و جز خود آنحضرت و فرزند زین العابدین علیهما السلام برجای نبود و از آنطرف بیباکی و بیباکی و بی آزرمی و جسارت آنقوم ملعنت آیت را در تزاید نگران شد و از جانب دیگر جمعی زنان و پردگیان و کودکان گرسنه و تشنه و پریشان و نالان اهلبیت و نزار و بیماری فرزندش حضرت سجاد را معاینه فرمود و بدنهای مجروح و بخاک و خون آلود جوانان اهل بیت رسالت را بر آنخاک گرم در نظر آورد خدای خود بهتر داند که آنحضرت را چه حالت پیش آمد هر کس هر چه گوید و نویسد و معیار و مقیاسی پیش آورد بر حسب قوهٔ وهم و خیال خود اوست گاهی بمقتضای البغض لله دریای خشمش جوشیدن میگرفت گاهی بمضمون الحب لله بحر محبتش نسبت بآن پردگیان مظلوم بخروش میآمد گاهی از آنجا که خود میدانست و آن سبب که خدای او و خود آنحضرت میداند اشکش بر چهرش روان میشد گریستن ائمهٔ هدی سلام الله علیهم بلکه هر حالت و هر صفتی که از ایشان نمایان شود نه بر آن منوال است که ما را پدیدار آید کار پاکانرا قیاس از خود مگیر پس روی بدرگاه خالق مهر و ماه آورد و عرض کرد بارخدایا نگرانی که با فرزند پیغمبرت چه میکنند و بروایتی عرض کرد بارخدایا می بینی و میشنوی که با من و اهل بیت من چگونه رفتار مینمایند و همچنان بطرف راست و چپ نگران شد و هیچ ناصر و معینی ندید پس هسی ندا بر کشید و فرمود آیا کسی هست که شر اینقوم شریر را از حرم رسولخدای صلی الله علیه و آله دفع دهد آیا کسی از اهل توحید هست که از خدای در امر ما بترسد آیا فریادرسی هست که در حق ما اهل بیت بخدای امیدوار باشد اینوقت صدای زنان اهل بیت بگریه و ناله بلند شد و بانگ ندبه و شیون ایشان از خیام مبارکه بر این نه رواق کهن پیوست امام علیه السلام بدر خیمه آمد و فرمود فرزند کودک من عبد الله را بیاورید تا با وی وداع کنم و بعضی او را علی اصغر میدانند و چنانکه مسطور شد شهید گشت اینوقت پردگیان سرادق عصمت و طهارت را احضار فرمود و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را بثوابهای ایزد تعالی تسلی بخشید و صدای شیون و آوای الوداع الوداع و الفراق الفراق از زمین بآسمان میرسید این هنگام از میان دختران امام علیه السلام حضرت سکینه مقنعه از سر بر کشید و عرض کرد ای پدر بزرگوار تن بمرگ بسپردی ما را با کدام کس میگذاری امام حسین علیه السلام بگریست و فرمود ای نور دیدهٔ من هر کس یاوری ندارد البته تن بمرگ بسپارد اید ختر یاور هر کس خداوند است و رحمت خدای در هر دو سرای از شما جدائی نجوید بر قضاهای خدائی صبوری کنید که بزودی اینجهان فانی منقضی میگردد و نعیم سرای جاودانی زوال نیابد

نیابد و در ذیل اینروایتست که امام حسین علیه السلام بعد از این کلمات امام زین العابدین علیه السلام را طلب فرمود و اسرار امامت و خلافت را بوی بسپرد و آنحضرت را خلیفه و جانشین خود گردانید و با او وصیتها بگذاشت و بقیهٔ اینخبر شریف از این پیش در ضمن وصیت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مسطور شد و نیز در روایت دیگر است که چون امام حسین به هفتاد و دو مرد از اهل بیت خود نگران شد که همه در آن بیابان بیفتاده اند بجانب خیام التفات فرمود و ندا بر کشید ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم شما را از جانب من سلام باد سکینه آنحضرت را ندا کرد و عرض نمود آیا بمرگ تن دادی فرمود چگونه تن بمرگ ندهد کسی که او را یاری و یاوری نیست عرض کرد ای پدر بزرگوار ما را بحرم جد خودمان بازگردان فرمود هیهات اگر مرغ قطا را در آشیان خود آسوده میگذاشتند خوش و راحت میخوابید اینوقت فریاد زنها بناله و زاری بلند شد و امام ایشانرا خاموش نمود و بر آنجماعت حمله فرمود و در روایت ابی مخنف وارد است که آنحضرت بر در خیمه بایستاد و فرمود ای ام کلثوم ای زینب ای رقیه ای عاتکه ای صفیه از من بر شما سلام باد این آخرین اجتماع ما میباشد در یک مکان همانا مصیبت و سوختن دل شما نزدیک شده است و در اینروایت آنکلمات مذکوره را که نسبت بحضرت امام حسین و سکینه خاتون نوشته شد با امام حسین و ام کلثوم منسوب میدارد آنوقت می نگارد چون حضرت سکینه اینکلمات را بشنید صدا بناله و زاری بر کشید امام حسین علیه السلام آنمخدومه را بسیار دوست میداشت او را بسینهٔ خود بر گرفت و همی نوازش فرمود و رویش را ببوسید و با آستین مبارک قطرات اشک را از دیدهاش میزدود و این شعر را که باینمعنی است میفرمود زود باشد که بعد از شهادت من گریهٔ تو بسیار شود و بطول انجامد گاهی که مرگ من بر من چنگ در اندازد هم اکنون تا گاهی که جان من در تن منست از اشک چشم دل مرا بآتش حسرت سوزان و چون من کشته شوم تو سزاوارتر هستی بناله کردن و گریستن ای بهترین زنان راقم حروف شرح حال سکینه خاتون سلام الله علیها را در ذیل مجلدات مشکوة الادب و هم چنین در طی کتب ائمهٔ هدی علیهم السلام مسطور داشته و از این پس انشاء الله تعالی در اینکتاب نیز در ضمن شرح حال اولاد امجد حضرت سید الشهداء علیه السلام نگارش خواهد یافت

بیان جامهٔ حرب پوشیدن حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه

چون کلمات حضرت سید الشهداء با اهالی حرم محترم بپایان رفت و ایشانرا باقسام مواعظ و نصایح تسلیت داد و بصبر و شکیبائی و رضای بقضای الهی و بشارت اجر و ثواب نامتناهی اشارت و دلالت فرمود اینوقت با خواهر خود زینب سلام الله علیها فرمان کرد تا جامهٔ کهنه و فرسوده حاضر نماید که بهائی نداشته باشد و آنحضرت در بدن شریف در آورد تا چون شهید گردد کسی را رغبت نرود که از بدن همایونش بیرون آورد و آنحضرت را عریان بیفکند چون حضرت زینب حاضر کرد و آنحضرت بر تن بیاراست بر بدنش تنگ می افتاد فرمود این جامهٔ اهل ذلت و ذمت است از این وسیع تر باید باشد پس برفتند و بیاوردند امام علیه السلام آنجامه را در زیر لباس بپوشید و عمداً پاره از اطراف آنرا پاره پاره ساخت تا بی بهاتر گردد و هیچکس مایل بآن نباشد اما غریب اینست که در روایت رسیده است که آنمردم خبیث شریر شقی دنی سنگدل بی آزرم بالبسهٔ شریفه برقیت آنحضرت اکتفا نکردند بلکه آن جامهٔ کهنه پاره پاره را از بدن شریفش بیرون آوردند و عریانش در آن بیابان بیفکندند و ابن شهر آشوب می نویسد چون آنحضرت

بعد از شهادت علی اصغر یکباره عازم قتال شد با اهل بیت فرمود جامهٔ کهنه و بی بها که احدی را در آن رغبت نیفتد از بهر من بیاورید که بپوشم و غیر از جامه های من باشد تا برهنه نمانم چه من کشته میشوم و جامه های مرا از تنم بیرون خواهند نمود پس برفتند و قبائی برای آنحضرت بیاوردند امام علیه السلام امتناع فرمود که بپوشد و گفت این جامه اهل ذلت است پس برفتند و جامه از آن وسیع ترکه از سراویل فروتر و از تبان وسیع تر بود بیاوردند پس آنحضرت بپوشید و با زنان وداع نمود بالجمله نوشته اند آنجامه را در زیر دیگر جامه ها بر تن بیاراست و جامه های دیگر بر روی آن پوشش نمود و قبائی و بقولی قطیفه از خز بسته بر روی آنجمله بپوشید و عمامه رسولخدای صلی الله علیه و آله را بر سر بپیچید و زره آنحضرت را در بر نمود و بروایتی درعی تیراولینی بلند و در گذرنده بر خود بیاراست و ذوالفقار امیر المؤمنین علیه السلام بروایتی بر کمر ببست و سپر حمزه سید الشهداء علیه السلام بر پشت سر افکند و بروایتی منطقهٔ آدم را بر بست و تیرکش حضرت اسحق ابن ابراهیم را برداشت و ابو مخنف گوید زرهی بر بالای زره اول بپوشید و عمامهٔ سفیدی بر سر بربست و کلاه خودی عادی بر سر نهاد مانند پادشاهان روم و ذوالفقار را بر کمر بست اما در اغلب کتب نام ذوالفقار مسطور نیست و چنانکه مورخین نوشته اند ذوالفقار را چندان حدتی نبوده و زود کند میشده است و امیر المؤمنین در حروب خود هر وقت جنگ میکرد او و این شمشیر کج میشد راست میکرد و میفرمود اگر نه آن بود که رسولخدای این تیغ را با من گذاشته در دریا افکندم و شمشیری دیگر بکار میبردم و ابن اثیر در تاریخ الکامل گوید چون از یاران امام حسین علیه السلام افزون از سه تن یا چهار تن نماند آنحضرت بفرمود تا سراویلی بیاوردند پس آنجامه را برهم شکافت و از هم بر تافت تا از بدنش بیرون نیاورند بعضی عرض کردند اگر تبانی در زیر آن بپوشی چه باشد فرمود این لباس مذلت است و سزاوار نیست من بپوشم و چون آنحضرت شهید شد این جامهٔ فرسودهٔ پاره را ابجر بن کعب ملعون از جسد مبارکش در آورد و از شآمت آن حرکت هر دو دستش در فصل زمستان آب بسی افشاند و در تابستان مانند چوب خشک بود و در بعضی روایاتست که این جامه بردیمانی رسولخدای صلی الله علیه و آله بود و نیز بعضی از متأخرین را عقیدت چنانست که آنحضرت این جامه را از فضه خاتون بخواست و این پیراهن همان پیراهن بود که ابراهیم و یعقوب علیهما السلام استعمال فرموده اند و در اینباب شرحی مبسوط مینویسند که بنگارش آن حاجت نمیرود معلوم باد که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بر تمامت امور و احوال آگاه است و خود میدانست که آنقوم شریر از آنجامه نیز نگذرند و نشان بغض و کین و حرص و طمع بگذارند و بگذرند همی خواست تا مراتب خبث و شقاوت و کفر و لعنت و عدم عقیدت ایشان را بر تمامت جهانیان آشکار فرماید جناب ام کلثوم علیها السلام میفرماید اینجامه کهنه پوشیدن برادرم را در نظر داشتم از این روی گاهی که از قتلگاه عبور میدادیم نزدیک جسد پاره پارهٔ آنحضرت رفتم و دیدم جمله لباسهایش را بیرون آورده عریانش انداخته اند در کتاب روضة الشهداء مسطور است که حضرت سید الشهداء ع با زوجه خود شهربانو فرمود خورجین سلاح مرا بیاور چون چون شهربانو این سخن بشنید چنان بنالید که زمین و آسمان بر هم بلرزید امام حسین علیه السلام فرمود ای شهربانو به نیکو شیتن بلا و مرافقت باش و صبر خود را آشکار کن و پذیرای قضای پروردگار خویش باش و امر خود را بسوی آنکس که تمام امور بحضرتش میگردد تفویض کن راقم حروف گوید مکرر اشارت شده است که بموافق اخبار صحیحه شهربانو در کربلا حضور نداشته است بعضی از اهل تحقیق گفته اند چنانکه در ذیل خبر امام رضا علیه السلام مأثور است یکی از علامات امام اینست که اسلحه و لباس رسولخدا و شمشیر ذوالفقار نزد او باشد از اینروی امام حسین علیه السلام در آنروز آن جامه و اسلحه و شمشیر با خود داشت

و بر اسب رسولخدای ص برنشست و در برابر آنقوم بایستاد که یک نوع اتمام حجتی باشد که بدانند با خلیفه رسول خدا جنگ مینمایند

بیان حرکت فرمودن حضرت سید الشهداء بجانب میدان و مکالمات با اهل بیت علیهم السلام

والی الثقلین امام الخافقین ولی سدید و وصی شهید جمال العالمین کریم النبیین پارهٔ تن مصطفی شفیع روز جزاء جناب سید الشهداء روحی من علاه فداه یکباره نظر از ماسوی بپرداخت و دیدهٔ دل بمعشوق حقیقی و محبوب بیزوال در انداخت و رشته امید از هر چیز بگسست و کمر شهادت و لقای حضرت احدیت بر میان بربست و با قدم یقین و ایمان و آرزوی جوار خداوند عالمیان بر مرکب خویش برنشست و بجانب میدان حرب روی نهاد معلوم باد مرکب سواری امام حسین علیه السلام را در روضة الشهداء و بعضی کتب دیگر ذوالجناح نوشته اند و بعضی نام نبرده اند اما پدرم مرحوم میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک طاب تربته در جلد ششم از کتاب دوم ناسخ التواریخ در اینباب تحقیق کند و فرماید اسب سید الشهداء علیه السلام را که در کتب معتبره یاد کرده اند بیشتر از دو مال سواری نیست یکی اسب رسولخدای صلی الله علیه و آله که مرتجز نام داشت و دیگر را ستان بخوانند که شتر بود و اسبی که ذوالجناح نام داشته باشد در هیچیک از کتب اخبار و احادیث و تواریخ معتبره بنظر نیامده است و ذوالجناح لقب شمر پسر لهیعه است که از اهل قبیله حمیر است و اسب هیچکس بدین نام شنیده نشده است و اگر اسب چند نفر را جناح نامیده اند همچنان مربوط بذی الجناح و منسوب بامام حسین علیه السلام نتوان دانست و اگر از اسبهای پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را جناح نام بوده باشد نشاید ذوالجناح خواند بالجمله امام علیه السلام سوار شد و بمیدان کارزار روان گشت حجله نشینان پردهٔ عصمت و پرورش یافتگان سرادق عفت از پی او روان گردیدند و عرض کردند وا ویلاه ما را و این غریبان و بیکسان را بکدام کس میسپاری امام حسین فرمود باز گردید شما را بخدای میسپارم و او وکیل منست در مهمات شما و کفی بالله وکیلا و موافق بعضی روایات چون زنان اهل حرم آنحضرت را تنها عازم میدان دغا دیدند طاقت صبوری نیافته صداها بگریه و زاری و ناله و سوگواری برکشیدند و بقدمهای مبارکش بوسه زدند و بعضی دستهای همایونش را ببوسیدند و اشک میباریدند و نالهٔ الفراق و الوداع بلند میساختند چون امام علیه السلام آنحالت را مشاهدت فرمود به تسلی ایشان زبان برگشود و بصبر و شکیبائی امر نمود و فرمود شما را وصیت میکنم که چون مرا بکشند کلامی ناخوش بر زبان مگذرانید تا موجب نقص ثواب و پستی قدر و درجه شما گردد و سیلی بر روی مزنید و چهره و سینهٔ خود را مخراشید در اینوقت حضرت زینب سلام الله علیها با دیدهٔ اشکبار عرض کرد ای برادر بمرگ خود یقین فرمودی و تن بکشتن دادی فرمود چگونه بمرگ خود یقین ننمایم با اینکه هیچ یار و یاوری ندارم عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد خود باز گردان فرمود ای خواهر اگر این مردم شریر دست از من باز میداشتند خود را بچنین مهلکه نمی افکندم گویا در پیش چشم منست که شما را عنقریب اسیر مینمایند مانند بندگان و کنیزان و شما را دستگیر میگردانند و در جلو اسب خویش می اندازند و اذیتها و رنجها بشما میرسانند چون حضرت زینب این سخنان را بشنید اشک دیدار بر دیدار جاری ساخت و صدا بگریه و ناله برکشید و همی گفت وای بر بیکسی و تنهائی و وای بر قلت یاران و ناخوشی عاقبت و شومی صباح ما آنگاه بی اختیار دست بگریبان خود زده بردرید و سیلی بر روی خود بزد امام حسین علیه السلام فرمود ای دختر علی مرتضی آرام جوی و خاموش باش همانا گریستن تو از این پس بسیار خواهد بود و در بعضی کتب مقاتل نوشته اند که امام حسین علیه السلام این اشعار را که بامعنی نزدیکست خطاب بآنحضرت فرمود ای دختر زهرا بسبب کشته شدن من لطمه

برچهره

برچهره مزن با اینکه اعضای تو را محنتها و اندوه فرو گرفته و در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن و فریاد برمکش چه دریدن جامه و پریشان کردن موی موجب پدیداری روی و ذلت و خواری است لکن چون بدن ما بر روی خاک گرم بیفتد و بنیان وجود فرود آید مانند ابر بهار اشک بر رخسار ببار و چون کبوتران باغ ناله کن و اگر اطفال یتیم ما در بیابانها متفرق شوند ایشان را فراهم کن و جزای این حال و این کار غفران پروردگار است در روز قیامت و اگر ایشان را ساربان همواره بزند با ساربان برفق و مدارا باش و اگر تشنه شوند از دشمن خود برای ایشان آب بخواه شاید رحم کنند و رقت نمایند زیرا که نهر را آب فرو گرفته و آب دادن مشکل نیست مدا سرار الشهاده فاضل دربندی اعلی الله مقامه از ابن شهر آشوب مذکور است که امام حسین علیه السلام دفعه دیگر با اهل حرم وداع کرد و ایشان را بصبوری امر و بثواب جمیل و اجر جزیل وعده نهاد و ایشان را فرمان کرد که پوشش خود بر تن بیارایند و مستعد بلا شوند و فرمود بدانید که خداوند تعالی حافظ و حامی شما میباشد و زود باشد که شما را از گزند دشمنان نجات بخشد و عاقبت امر شما را بخیر و خوشی باز گرداند و دشمنان شما را با نواع و اقسام عذاب معذب بدارد و شما را در عوض این بلیت نعمتها و کرامتهای گوناگون برخوردار فرماید و هیچ شک نیاورید و سخنی بر زبان نگذرانید که مقدار شما را بکاهد آنگاه این اشعار را که باین معنی است قرائت فرمود سلام خدای باد بر شما ای آل احمد زود باشد که از میان شما رحلت میکنم و نگرانم که هر مردی حقود و حسود آهنگ آن دارد که آل پیغمبر را فانی نماید وای بر ایشان باد که بمحمد صلی الله علیه و آله کافر شدند و بپروردگار قادر قدیر کفران آوردند

بیان آمدن حضرت سید الشهداء علیه السلام و خواندن شهیدان میدان عدوان را

چون حضرت سید الشهداء سلام الله علیه با اهل حرم وداع و وصیت نمود و تسلیت و نصیحت فرمود و بقتال جماعت کفار عزیمت برنهاد بطرف یمین و یسار خویش نگران شد و هیچکس را از یاران و اهل بیت خود زنده ندید و جمله را کشته و در خاک و خون غلطیده دید و مشاهده فرمود که مرگ صدای ایشان را خاموش کرده است از روی حسرت تن بتن را نام برد و بنام خود ندا کرد و فرمود ای شجاعان میدان کارزار و مبارزان عرصه گاه نبرد لشکر اشرار چه میشود شما را که شما را ندا میکنم جواب مرا نمیدهید و با شما سخن میرانم و شما را بیاری خود می طلبم اجابت مرا نمیکنید و این زنان بیکس دختران رسولخدای هستند که بسبب کشته شدن شما حالت ضعف و نزاری بر جسم ایشان غالب شده است پس از خواب خویش بیدار شوید ای بزرگواران کرام و از حرم رسولخدا جماعت طاغیان کوفه و شام را دفع نمائید سوگند باخداوند هرگز شما بیوفا نیستید لکن مرگها با شما خیانت ورزید و این روزگار غدار با شما مکر و حیله نمود و الا البته در فریادرسی من تقصیر نمیکردید و از یاری من پوشیده نمیماندید پس ما بر مصیبت شما دلسوز هستیم فانا لله و انا الیه راجعون و این اشعار را که باین معنی است در شان ایشان میخواند که ایشان جماعتی هستند که هر وقت ایشان را برای دفع بلا و نازله میخوانند در آن حالتی که لشکر دشمن نیزه همی زدند و کار جنگ و قتال را بپایان میبردند این مردم بزرگوار پرده های دل شیر و سندرا پوشش زره ساخته برای جان بازی بر یکدیگر سبقت میگرفتند و بیاری حسین علیه السلام میشتافتند چه بسیار جوان مردانی نیکوکار بودند که از جامه فرسوده زندگانی این جهان فانی بگذشتند و لباس بهشت ملبس شدند معلوم باد سید بن طاوس رحمه الله دو بیت اول این سه شعر را از دیگری دانسته که در شان اصحاب آنحضرت انشاد کرده است و بعضی بآنحضرت نسبت داده اند.

بیان قرائت خطبه حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه در میدان

ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب میفرماید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام جامه جنگ بپوشید و آن شعر مسطور را در خطاب و تسلیه جناب سکینه سلام الله علیها بفرمود روی بمیدان کارزار آورد و مردم کوفه را مخاطب ساخت و بانیکلمات بلاغت سمات که نزدیک باین معنی است زبان برگشود و فرمود ای مردم کوفه اندوه و قباحت و بدی و هلاکت باد شما را که ما را برای خود و فریادرسی خود در کمال میل و رغبت دعوت کردید و ما بر نشستیم و بجانب شما رهسپار شدیم و چون بشما پیوستیم شاهان شمشیرها را که گروگان یاری و پیمان ما نهاده بودید برابر ما آهیختید و با دشمنان خود در آمیختید بدون اینکه از اشاعه عدل و داد ایشان برخوردار شده باشید یا گناهی از ما بشما نمودار شده باشد پس چگونه شما را ویلها نباشد گاهی که چون ما را بکراهت دعوت کردید از یاری ما چشم بپوشید و حال آنکه هنوز تیغ دشمنان و مخالفین ما و شما در نیام بود و دلها آرام داشت و برای ما آشفته نبود و چاره کار از دست نرفته و دشمن از خواب بیدار نشده و مستعد پیکار نگردیده بود لکن شما از روی سفاهت و ضلالت و قتالی نقض بیعت کردید و بیاری طواغیت امت و بقیه احزاب کفر و جاهلیت و آنکسان که در پس پشت افکندند کتاب یزدان و احکام دین خداوند منان را در آمدید و ما را تنها گذاشتید و بقتل ما شتابیدید الا لعنة الله علی الظالمین معلوم باد که این خطبه مبارکه را در موضعی دیگر نیز چنانکه اشارت رفت مرقوم داشته اند که قرائت فرمود و ابن شهر آشوب بعد از نگارش این خطبه مینویسد که آنحضرت این اشعار مشهوره کفر القوم و قدما کفروا الخ انشاء فرمود و از این بیان معلوم میشود که این خطبه مسطوره نیز در هنگام آمدن بمیدان قرائت شده است و نیز در بعضی کتب مسطور است که امام حسین علیه السلام در عرصه کارزار بایستاد و برای اتمام حجت عمر بن سعد را بخواند و آنچه لازمه نصیحت و طریقه شفقت امامت بود بجای آورد لکن در عمر اثر نکرد و آنحضرت از جلالت قدر و عظمت مقام خود و جد و پدر و مادر خویش بر زبان راند و فرمود از چه روی میخواهید خون مرا بریزید بگذارید تا این زنان و پردگیان و اطفال را از این ورطه پر ملال بیرون برم عمر عرض کرد آنچه گوئی بصدق و راستی باشد لکن من نتوانم برخلاف فرمان پسر زیاد رفتار کنم امام علیه السلام فرمود همی خواستم ترا از عذاب الیم برهانم و از اینگونه کلمات که از این پیش بدان اشارت رفت در میانه برفت و آنحضرت دیگر باره برای تکمیل اتمام حجت با آن جماعت خطاب کرد و فرمود القوم شما مرا می شناسید و میدانید که فرزند رسولخدا و جگر گوشه علی مرتضی هستم و مکرر شنیده اید و دیده اید که رسول خدای مرا ببوسید و فرمود حسین از منست و من از حسینم و بارها مرا بر دوش مبارک برگرفت و رضای خاطر مرا بجای آورد و مکرر در حق من و برادرم فرمود ایشان بزرگ اهل بهشت هستند اگر نشنیده اید و سخن مرا باور ندارید از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک و سایر صحابه که حاضرند بپرسید و از ایشان بشنوید و نیز فرمود القوم آیا میدانید فاطمه زهرا مادر من است و رسولخدا در حقش فرمود هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده است ای قوم نیک انصاف بدهید اگر مادرم باینحال مرا بنگرد اندوهناک و پریشان نمیگردد و اذیت و آزاری از این برتر از بهر او متصور میتواند بود دیگر باره فرمود القوم میدانید این عمامه رسولخدا است که مرا بر سر است و این زره اوست که مرا در براست و این شمشیر علی مرتضی است که بدست من اندر است و این سپر حمزه سید الشهدا اوست که بر دوش من است

واین اسب خاصهٔ رسولخداست که مرادرزیر پای است هفتاد و دوتن از موالیان و فرزندان و برادران مرا
کشتید و پروا نداشتید واکنون بکشتن من آهنگ نموده اید اگر از بهر مملکت است سر راه برمن بگیرید مرا بگذارید تا بقیهٔ
اهل و عیال و اطفال خودرا برداشته بجانب روم و حبشه یا ترکستان و بلاد بعیده بروم که هیچکس از من نشان ندهد ازاین
کلمات غلغله در سپاه عمر سعد برخاست و جمله بنالیدند و از جنگ رمیدن گرفتند و هیچ نمانده بود که از عمر و ابن زیاد و یزید
پلید روی برتابند لاجرم شمر و شبث بن ربعی و سایر سران لشکر فریاد برکشیدند اینسخنان بگذار بیا تا نزد پسر زیاد بریم
تا با یزید بیعت کنی و از این مهلکه برهی وگرنه باینحالت بالی تا از عطش هلاک شوی فرمود هیهات اینخیال محالست که مثل
من کسی با یزید پلید فاسقی بیعت کند عمر سعد چون اینحال بدید بر انقلاب حال لشکر بترسید و فریاد برکشید مگذارید پسر ابوتراب
دیگر باره سخن کند جمعی کثیر تیرهای شرربار بآنحضرت پران کردند لکن آسیبی بوجود مبارکش نرسانیدند چون عمر سعد اینحال را
بدید بهراسید و دلیران و سرکردگان سپاه را با نواع بذل و احسان و مواعید عدیده استمالت بحرب فرزند پیغمبر باز داشت
معلوم باد این خطب و کلمات و هم چنین بعضی اراجیز و اشعار امام علیه السلام را ارباب کتب مقاتل و احادیث هر یک
در موقعی مذکور داشته اند ممکن است بعضی محض اتمام حجت مکرر بر زبان مبارکش بگذشته باشد و بعضی بتفاریق و ایام و لیالی
متعدده ادا شده است چه در یک روز عاشورا وقت و مجال اینهمه خطب و اشعار و بیانات کافیه و حجج قاطعه در این ساعات
نیست سعد بن عبیده میگوید امام علیه السلام در آنروز بر شتری نشسته جبهٔ بُرد در تن مبارک داشت و مردمان را خطبه و موعظه میفرمود
چون بازگشت مردی تیمی که عمرو الطهوی نامداشت تیری بآنحضرت بیفکند و نگران شدم که آن تیر ما بین الکتفین مبارکش از جبهٔ مبارکش آویزان بود

بیان ترجمهٔ ارجوزهٔ حضرت سید الشهداء
صلوات الله وسلامه علیه در میدان جنگ

موافق روایت محمد بن طلحهٔ شافعی و بعضی دیگر چون حضرت سید الشهدا علیه السلام فرزند شیرخوار شهید خودرا مدفون
نمود این اشعار معروف را که مصراع مطلعش اینست کفر القوم وقدماً رغبوا قرائت فرمود و بروایت ابن شهر آشوب کفر دا عد
و بعضی دیگر چون از قرائت خطبهٔ خود و نصیحت بآنقوم عنود بپرداخت و در ایشان اثر نکرد این اشعار را انشاد نمود و بموافق
بعضی روایات دیگر چون آنحضرت تنی چند از مبارزان را بقتل آورد و عمر بن سعد صلاح در آن دید که لشکریان کوفه بجمله
بآنحضرت حمله آورند و بر خلاف عهدی که برنهاده بودند رفتار کرد آنحضرت این ارجوزه را قرائت فرمود و بر طبق روایت بعضی
محدثین دیگر چون امام حسین علیه السلام جامهٔ جنگ بر تن بیاراست و با اهل بیت اطهار وداع بازپسین بگذاشت بر
الجماعت حمله کرد و این ارجوزه بخواند و صاحب روضة الشهداء مینویسد چون امام حسین علیه السلام بمیدان آمد نیزهٔ
خودرا بر زمین بنشاند و رجزی قریب به بیست بیت بخواند بالجمله در کتب اخبار در نگارش این اشعار باختلاف رفته اند
از هفده شعر تا قریب چهل شعر مسطور است و آنچه از نظر راقم حروف بگذشته ترجمهٔ آن اشارت میکند امام علیه السلام میفرماید
اینقوم نابکار از پیشین روزگار بحضرت خداوند جبار کافر شدند و از دیرباز از اجر و ثواب خداوند بنده نواز که آفرینندهٔ
هردو جهان و پدید آورندهٔ انس و جان است روی برتافتند و علی و پسرش حسن علیهما السلام را که نیکوکردار و کریم الطرفین است
بکشتند و اینجمله همه از روی کینه دیرینه اینمردم بود که بعد از کشتن علی و حسن سلام الله علیهما گفتند عزیمت محکم کنید و مردم را
بقتل حسین برانگیزید ای گروهی که همه رذل و ناکس هستید و برای کشتن اهل مدینه و مکه اجتماع ورزیده و از آن پس

محض خوشنودی دو ملحد بدکیش ابن زیاد و یزید بد اندیش باستیصال من انجمن ساختید و بخور سندی پسر زیاد
که پدر و مادرش هردو کافر بودند در ریختن خون من از خدای نترسیدید و عمر بن سعد در آغاز امر تیرکین بمن و لشکر من
بینداخت و لشکری چون قطرات باران بحرب من برانگیخت و این خصومت و کینه وری و جنگ و ستیزه نه بواسطهٔ آنست
که از من فعلی صادر شده باشد که مستوجب تلافی و قصاص باشد بلکه محض آنست که بروشنائی دو خورشید و ماه فروغ
بخش عالمیان علی علیه السلام که بعد از پیغمبر از دیگران بهتر است و پیغمبر قرشی افتخار دارم پدرم از تمامت خلق جهان در
حضرت خداوند منان پسندیده تر است و پس از وی مادرم از همه کس برگزیده تر است پس منم فرزند برگزیده و پدر برگزیده
منم نقرهٔ که از طلای خالص خلق شده پس منم نقره فرزند دو ذهب خالص ممکن است که مراد از فضه خود آنحضرت و از دو ذهب
جنس ذهب یا مقصود از فضه حضرت فاطمه صلوات الله علیها و از ذهب حضرت پیغمبر باشد بالجمله کیست که او را جدی
مانند جد من در تمامت آفریدگان یا پدری مانند پدر من در جملهٔ جهانیان باشد پس منم فرزند دو بزرگ نامدار و سید دالاتبار
مردم روزگار فاطمهٔ زهرا مادر من است و پدرم وارث پیغمبران و مولای انس و جانست که استخوان شجاعان عرصهٔ کارزار را
گاهی که در جنگ بدر و احد و حنین بیا زرتش بیرون آمدند مانند آرد نرم کرد و در وقعهٔ خیبر با شمشیر کاهر دو دم نیز بیرون آمد
و جان کفار را پرآذر ساخت و گاهی که لشکر کفر نخواهی نخواهی بیرون تاختند جمله را در خاک و خون درافکند پدرم علی مرتضی
عروة الوثقی دین مبین و شکنندهٔ سپاه مشرکین و نماز کنندهٔ قبلتین است و در هنگامی که طفل بود و حد بلوغ در نیافته و جماعت
قریش پرستش دو بت مینمودند خدا را عبادت میکرد ما ئیم پنجتن آل عبا که جبرئیل ششم ما میباشد و مالک شرق و غرب عالم
هستیم و برای ماست فضیلت خانهٔ خدا و حرم خدا و حرم رسولخدا کیست از میان مردم روزگار که او را عمی مانند عم من جعفر بود
باشد که یزدان تعالی دو بال کرامت از بهرش عنایت کرده باشد جد من فرستادهٔ خداوند عالمیانست که روشن چراغ
شبستان هدایت و پدرم همانست که با جدم بدو بیعت یعنی بیعت عقبه و بیعت رضوان وفا کرد و شجاع و دلیر و سید
بزرگوار و شیر خشمناک تن او بار و جوانمرد بخشنده و هنرمند بود همانا طناب استوار و عروهٔ پایدار دین مبین علی مرتضی است که
صاحب حوض کوثر و نماز گذارندهٔ بدو قبله در خدمت رسولخدا در مدت هفت سال تمام است و در آن اوقات در تمام روی زمین
غیر از این دو بزرگوار هیچکس نماز گذار نبود و هرگز عبادت بت نکرد و از ابتدای امر در سجدهٔ اصنام بکطرفة العین با جماعت
قریش مشارکت نکرد پدرم شیر بیشهٔ شجاعت بود که نیزه برگرفتی و مخالفان و منافقان را از پای درآوردی و مانند شیر شکننده
و حمله آورندهٔ استخوان کفار را درهم می شکست و دشمنان را شربت تلخ ناگوار مرگ را بچشانید و اسلام خود را محض اینکه بنی دشمنان
دین را بر خاک بمالد به نیروی شمشیر برندهٔ دو دم آشکار ساخت تمام مردم عالم فضل و فزونی ما را امیدوارند مگر جماعتی که
خبیث و ملعون و از طرف پدر و مادر ولد الزنا باشند همانا پدر من خورشید عالمتاب و مادرم ماه جهان آرای فلک امامت است
و من ستارهٔ رخشنده پسر ماه درفشنده و خورشید فروزنده ام و پدر مرا در روز جنگ احد حربی نمایان و نبردی بی پایان برفت
که اندوه مؤمنان را شفا بخشید و بسبب شکستن لشکر کفار و گروه فجار در جنگ احزاب و فتح مکه ایشان را مسرور ساخت
و این جمله محاربات را که بگذاشت جملگی در راه رضای خدا و قوت دین و آئین حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بود
اما این امت ناستودهٔ ناخجسته با عترت مصطفی و عترت علی مرتضی علیه السلام چه بدیها بجای آوردند بالجمله چنانکه
اشارت شد این اشعار را از یک تا چهل بیت قریب بهمین مبانی یاد کرده اند والله اعلم

بیان ترجمهٔ ارجوزهٔ دیگر حضرت سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه در میدان جنگ

چنانکه صاحب عوالم وصاحب شرح شافیه وصاحب منتخب وبعضی دیگر نوشته اند چون حضرت سید الشهداء ع
از دفن علی اصغر علیه السلام بپرداخت برخاست وبر مرکب خود برنشست ودر پیش روی صف آمد وعمر بن سعد را طلب فرمود
وفرمود ای پسر سعد از سه کار یکی را اختیار کن اول آنکه از ما دست بدارید تا بمدینه باز شویم ودر حرم رسولخدای صلی الله علیه وآله
اقامت ورزیم عمر بن سعد گفت اینکار پذیرفتار نخواهد شد فرمود ما را آب دهید که جگرهای ما از شدت تشنگی تافته است
عرض کرد این مسئول نیز باجابت مقبول نیفتد فرمود سوم اینست که اگر ناچار مرا بخواهید کشت همانا من یکتن افزون نیستم
با من بطریق مبارزت مبادرت گیرید من بتنهائی آهنگ میدان میکنم از شما نیز تن بتن بجنگ بیائید وقتال دهید ابن سعد
عرض کرد این یک روا باشد پس امام حسین علیه السلام آهنگ قتال نمود واین ابیات مشهوره انا ابن علی الطهر من آل هاشم را
که باینمعنی نزدیکست قرائت فرمود وبعضی نوشته اند چون امام حسین علیه السلام این ابیات مذکوره را که ترجمه اش مسطور شد
بزبان معجز بیان بگذرانید بتنهائی در برابر آنقوم بایستاد ودر آنوقت شمشیر از نیام برکشید درحالتی که از زندگی نومید وبشهادت
عزیمت واین ابیات را که مصراع اولش مسطور شد قرائت فرمود منم فرزند علی طاهر مطهر که از فرزندان هاشم است واین
فخر برای من کافیست گاهی که بخواهم عرض مفاخرت دهم وجدم رسولخدای از تمامت آنانکه بگذشتند از جماعت
پیغمبران فاضل تر میباشد وماییم در میان مردمان چراغ فروزان راه هدایت ونور درخشندهٔ خداوند زمین وآسمان
که جهانرا روشن میکردانیم وفاطمه زهرا که مادر منست از نسل پاک خواجهٔ لولاک است وعم من جعفر است که او را ذو الجناحین
لقب دادند وماییم آنکسانیکه آیات کتاب خداوندمنان در شأن وجلالت ما براستی نازل گشته وهدایت عالمیان
ووحی خداوندمنان درحق ما بخیر ونیکوئی مذکور است وماییم موجب امان وامن عالمیان از نزول عذاب الهی واسباب
وصول رحمت نامتناهی خواه پوشیده باشیم یا آشکار خواه مردمان مطلع باشند یا نباشند وماییم صاحبان حوض کوثر
هرکس دوست ومحب ما باشد او را بجام رسول الهی سیراب کنیم وهیچکس انکار اینمطلب را نتوانند نمود وشیعیان ما درمیان
مردم بهترین شیعیان هستند ودشمنان ما در قیامت زیان وخسران بینند چون درروز قیامت کسیکه بسیار تشنه باشد
دیکنار حوض کوثر اندر آید حضرت حیدر علیه السلام بادوکف مبارکش او را سقایت فرماید وحیدر امامی مطیع است که خدای
تعالی حق او را بر تمامت آفریدگان واجب ساخته پس خوشا بر آن بنده که ما را بعد از وفات ما زیارت کند تا بهشت عدن را که هرگز کهنه نشود دریابد

بیان آغاز محاربه ومقاتله حضرت سید الشهدا علیه السلام با لشکر ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب

چون عمر بن سعد علیه اللعنة چنانکه اشارت رفت پذیرفتار شد که لشکر او تن بتن با حضرت سید الشهدا صلوات الله
علیه هم آورد شوند فرزند شیر خدا با قلب قوی ونیت پاک وجگر شیر وهیبت نهنگ وصولت پلنگ مانند کوه فولاد در معرکهٔ
قتال بایستاد ومبارز طلب کرد تمیم بن قحطبه که از دلیران نامدار مردم شام بود چون پلنگ خون آشام آهنگ جنگ نمود وپای
بمیدان حرب نهاد وعرض کرد ایفرزند علی تا چند دست از این قتال برنداری با اینکه یاران وفرزندان واهل بیت تو همه
کشته شدند وتو اکنون درمیان بیست هزار نفر تنها وبیکس ایستادهٔ وبا این تن تنها ودر یکجا تنها از تو چه برمیآید که با بیست هزار تن

جنگ

جنگ میکنی تو را از این کار چه سود خواهد رسید فرمود آیا من بمحاربهٔ شما آمدم یا شما بخصم حرب من شدید وبجنگ
من آمدید آیا من راه را بر شما گرفتم یا شما سر راه بر من بستید با اینکه یاران وبرادران وفرزندان مرا کشتید در اینحال
درمیان من وشما جز شمشیر چیزی نخواهد بود آن خبیث گفت بسیار سخن مکن نزد من بیا تا همتت معلوم گردد امام حسین ع
چون صرصر عاصف بروی بتاخت وتیغی چون برق خاطف بروی براند وسرش را چون گوی درمیدان پرانید براین
منوال جماعتی از ابطال رجال تن بتن بمیدان قتال درآمده آتش حرب را اشتعال داده از دنبال یکدیگر باتش
دوزخ ونیران جاوید ان اشتعال یافتند عرصهٔ کارزار از خون آنمردم تابکار چون بهنهٔ لاله زار گشت وشمار کشتگان
افزون از شمار آمد در شرح شافیه مسطور است که چون امام حسین علیه السلام از دفن طفل صغیر شهید خود علی اصغر بپرداخت
از جای برجست وبایستاد وبر مرکب برنشست وبقتال روی نهاد واین چند شعر مشهور را که باینمعنی است قرائت فرمود
اگر دنیا نزد مردم روزگار خوش ونیکو شمرده میشود باری سرای جاودانی وخانهٔ آخرت که محل ثواب واجر ومزد خداوند
وهابست از اینجهان درگذر برتر ونیکوتر است واگر این بدنها البته باید دستخوش مرگ شود وخود برای مردن بالیدن دار
البته شهید گردیدن وکشتن آمدن درراه خداوند ذو المنن ودر میدان جهاد بضرب شمشیر مقتول شدن افضل است واگر
روزی ورزق مردم مقسوم ومقدر است یعنی چون بدیهی است که هرکسی را رزقی مقسوم واجلی محتوم است بیش وکم نشود
ودقیقهٔ باز پس نگردد وهرکس افزون از آنچه در حقش مقدر شده طلب کند یا نخواهد ساعتی از مدتش بیش وکم گردد زحمت بیحاصل و
طمع خام است پس اندک سعی نمودن وتلاش ورزیدن مرد در کسب معیشت جمیل تر است یعنی نمیشاید یکباره دم فرو بست
واز پای بنشست ونه میباید همواره دم فرو نبست واز پای ننشست نه در تمام ساعات روزگار زبان بربست وجلیس سرای شد
وگره بر هوا زد نه در جملهٔ آنات لیل ونهار زبان درکام نکشید وحریص گدا ماند بلکه باید با توکل حرکت غیر عنیفی نمود وبرکت از خداوند
لطیف خواست وحد وسط را از دست نداد واگر آنچه را که مردمان فراهم کنند وهر مالی را که اندوخته کرده اند البته آخر
الامر بگذارند ومیگذرند وچیزی با خود نبرند پس از چه روی باید درآنچه از آدمی بجا خواهد ماند وبا او نخواهد ماند بخل ورزید وبخشید
ودخت نمود محمد بن ابیطالب در کتاب مقتل خود مینویسد که ابوعلی سلامی در تاریخ خود میگوید وهم چنین خوارزمی در مقتل میگوید
که این اشعار از منشئات وکلمات معجز آیات امام حسین صلوات الله وسلامه علیه است وهیچکس مانند آن نگفته است و
نظیری ندارد معلوم باد چنانکه از این پیش اشارت شد وصاحب کشف الغمه نیز یاد میکند گاهی که امام حسین متوجه کوفه
بود وفرزدق شاعر بشرف ملاقات مبارکش نائل واز شهادت مسلم بن عقیل بعرض رسانید آنحضرت درحق مسلم طلب رحمت
نمود واین اشعار را برای فرزدق قرائت نمود اما در کتاب شرح شافیه وبحار الانوار مسطور است که در اینروز بخواند ممکن است
دو دفعه انشاد فرموده باشد چنانکه در ینابیع المودة مینویسد چون آنحضرت از فرات برگشت وخیمه گاه را سالم بدید ومعلوم فرمود
که آنقوم کینه وعذر ورزیده اند وبدروغ سخن کرده اند شروع بخواندن این اشعار فرمود وچند شعر دیگر که باینمعنی است بر آنها
بر آن چهار شعر که در کتب مقاتل مذکور است وترجمه اش مسطور شد افزوده است که میفرماید ای آل احمد سلام خدا بر شما باد همانا
چنان می بینم که امروز از نزد شما بخواهم کوچید ومی بینم هر ملعونی ستمکار منافق را که باهنگ فنای ما آمده وچنانکه میخواهد میکنند
وای برایشان که بر محمد ص کافر شدند وحال اینکه پروردگار قادر بایشان هرچه خواهد با مخلوق میکند همانا حلم خداوندی که حکیم
وکریم است وتعجیل در عقوبت نفرمایدا یشانرا مغرور ساخته است بالجمله چون تمیم بن قحطبه وجماعتی از دلیران شام و

کز

کند آوران آن ایام بدست آنحضرت بقتل رسید ندبهٔ عظیم در لشکر ابن سعد پدید شد و هیچکس را نیروی مبارزت نماند یزید ابطحی که دلیری نامدار بود چون این هول و خشیت را در آن شجاعت بدید ایشانرا نکوهش گرفت و گفت وای بر شما با این جمعیت بسیار از جنگ و قتال یکتن گریزان میشوید آنگاه بر مرکب خویش برآمد و با کمال نخوت و غرور بمبارزت حجت حضرت احدیت بتاخت لشکر ابن سعد خورسند شدند و یکدیگر را از مبارزت او بشارت دادند با جمله آن مغرور از نهایت نخوت سخن نمیکرد امام حسین علیه السلام بدو فرمود آیا مرا نمیشناسی که با این جسارت و جرئت بجانب من میآئی و با هیچ ترس از من بدل اندر نداری آن ملعون هیچ جواب نگفت چون آنحضرت این نخوت بدید با شمشیر شرربار مانند شیر شکار او بار بروی بتاخت و چنانش بر میان برد که دو نیمه اش کردانید و جانش بنیران روان گشت و یکباره قلوب لشکریان از بیم و رعب آنحضرت آکنده شد

بیان مبارزت تمام لشکر ابن سعد
با حضرت سید الشهداء علیه السلام

چون ابن سعد و شمر و سران لشکر ابن زیاد آن شجاعت و هیبت را در آنحضرت و آن بیم و خشیت را در سپاه کوفه بدیدند و کشته بر روی کشته و مجروح در کنار مجروح نگریستند عمر سعد ملعون با لشکریان گفت هلاک و ویل باد شمارا هیچ میدانید با کدام کس قتال میدهید همانا وی پسر انزع البطین یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام است این پسر آنکس میباشد که مردم عرب را از تیغ تیز در گذرانید جملگی بروی حمله برید و بقولی دیگر شمر علیه اللعنة با ابن سعد گفت ایها الامیر سوگند با خدای اگر جمله مردم روی زمین تن بتن روی بجنگ حسین علیه السلام آورند همه را نابود میگرداند هکذا کرده با وی جنگ دهیم وانیز این را از سواران جنگجوی و کند آوران کینه پوی پر کنیم و از هر سوی بروی احاطه نمائیم عمر سعد سخن شمر علیه اللعنة را پذیرفتار شد و لشکر را بر سه فرقه ساخت گروهی تیر انداز و جماعتی شمشیر زن و نیزه دار و انبوهی سنگ افکن و کینه انباز بودند و بروایت ابن شهر آشوب یکصد و هشتاد تن با نیزه و چهار هزار تن تیر انداز تیرهای کین در چلهٔ کمان نهاده بر آنحضرت حمله آوردند و چون باران بهار بر اندام مبارک فرزند ولی کردگار و آن امام ابرار بباریدند و آن بدن مبارک را از نوک تیر و سنان نیزه بخستند امام حسین علیه السلام را در چنین حال اندیشه در خاطر و ضعفی در دل نبود و چون شیر دلیک با شمشیر آتش بار جنگ میداد و از کرده شرار دمار بر میآورد و بر راحلهٔ خود استوار بنشست و شعر مشهور را انا ابن علی الخیر من آل هاشم قرائت کرد آنگاه بر میمنه سپاه حمله آورد و همی این شعر را که بامعنی است بخواند کشته شدن از احتمال بار عار بهتر و عار و ننگ از در آمدن باتش دوزخ نیکوتر است و خدای تعالی مرا از عار و دخول آتش جهنم نگهدار است و میمنه سپاه نامه تباه را مانند روباه از شیر درنده بهر طرف پراکنده ساخت آنگاه بر میسره سپاه حمله در گردید و این ارجوزه را که بامعنی دلالت دارد قرائت فرمود منم حسین بن علی سوگند بر جان خود خورده ام که از جنگ کافران روی برنتابم و اهل و عیال پدر خود را حمایت کنم و بر طریق دین پیغمبر بزرگوار رفتار نمایم و در راه دین او کشته میشوم در مقتل خوارزمی مسطور است که رسولخدای صلی الله علیه وآله با امام حسین علیه السلام فرمود ترا در بهشت درجه ایست که جز شهید شدن بآن نائل نمیشوی لاجرم آن هنگام که آن لشکر بر آنحضرت انجمن کردند یقین میدانست که شهید خواهد شد صبوری و شکیبائی نمود و اظهار جزع نفرمود تا گاهی که بعز شهادت نائل شد در شرح شافیه و مثیر الاحزان و اغلب کتب مقاتل مسطور است که عبدالله بن عمار گفت هرگز در روزگار ندیدیم و نشنیدیم که مردی را که اولاد و اصحاب و اهل بیتش را کشته باشند و لشکری بیرون از شمار گرد اش را فرو گرفته و آهنگ قتل او برآمده باشند و او را با لب تشنه با تیر و شمشیر و نیزه در سپرده باشند

کمانند

مانند حسین علیه السلام با دل ثابت و قلب آرام باشد و چون دلیران لشکر و کند آوران پرخاشگر بروی هجوم آوردند آن شیر بیشه شجاعت و نهنگ دریای جلادت را هیچ بیم و باکی و هول و هراسی نبود و با تیغ برنده بر آنجمله حمله میآورد و آن سپاه مانند روباهی که از شیر شکاری یا گوسفندی که پلنگ کوهساری ببیند روی بگریز مینهادند و در پهن دشت نینوا بهر سوی میشتافتند سوگند با خدای با اینکه سی هزار تن بودند آن یکتن بر ایشان حمله میفرمود آن سی هزار نفر از پیش روی مبارکش مانند ملخهای بسیار فرار میکردند و چون آنحضرت ایشانرا پراکنده مینمود بجای خود باز میشد و میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در کتاب جلاء العیون و مناقب ابن شهر آشوب و پارهٔ کتب دیگر مسطور است که آن حضرت با لب تشنه و تن خسته از کشته پشته میساخت و سرهای لشکر کفار را مانند برگ خزان بر خاک میانداخت و زمین را از خون ایشان رنگ طبرخون میداد و در آن روز یکهزار و نهصد و پنجاه نفر را سوای مجروحین بخون و خاک بیاغشت و بروایت مسعودی هزار و هشتصد تن را در آتش دوزخ مسکن داد با اینکه تشنگی بر آنحضرت بسیار غلبه کرده بود و هر چند آب از آن مردم کافر کیش طلب میکرد مضایقه میکردند در بعضی کتب مسطور است که امام حسین علیه السلام در جنگ روز عاشوراء چون بر لشکر دشمن حمله میآورد بعضی را باقی میگذاشت و بعضی را از شمشیر میگذرانید با اینکه میتوانست بقتل برساند بعضی سبب این حال را پرسیدند فرمود با دیدهٔ بصیرت در نطفههائی که در اصلاب این جماعت نگران میشوم و آنکس را که از نسل او مؤمنی پدید خواهد شد بجای میگذارم و او را میکشم تا این ذریه از وی بیرون آید و هر کس را میکشم نسل صالح از وی پدیدار نخواهد گردید او را بقتل آورم و راقم حروف در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین ع باینحکایات و بقیهٔ آن در مقام خود اشارت کرده است حمید بن مسلم گوید سوگند با خداوند ریش مبارک آنحضرت را رنگین بخون دیدم و چندان خون بر زره آنحضرت نشسته بود که هیچکس آن زره را نمیدید و یکپارچه خون مینمود معذالک هر وقت آنحضرت بر آن جماعت حمله میبرد مانند گوسفند از گرگ درنده فرار می کردند

بیان آهنگ لشکر ابن زیاد بجانب خیام
مبارکه و کلمات امام حسین علیه السلام

چون حضرت سید الشهداء ارواح الانبیاء والاولیاء والخلایق له الفداء در آن سورت گرما و تابش آفتاب با لب تشنه و دل تافته و ثقل اسلحهٔ کارزار و سیلان خون از اندام مبارک آنگونه شجاعت بکار برد که چشم اهل روزگار خیره گشت و جمعی کثیر از ابطال رجال و مردان قتال را پایمال هلاک ساخت ابن سعد و رؤسای لشکر بانگ بر زدند هیچ میدانید با کدام کس جنگ میورزید لاجرم سواران و پیادگان و کمانداران و شمشیرکشان و سنگ افکنان از هر طرف بر آنحضرت حمله آوردند و از هر جانب احاطه کردند و میان آنحضرت و اهل بیت امام علیه السلام حائل شدند و جماعتی روی بسوی خیام عصمت نظام آوردند امام حسین ع چون بر اینحال نگران شد صیحه بر ایشان برزد و فرمود ای شیعهٔ آل ابوسفیان اگر دین خود را از دست بگذاشتید و از خالق عباد و پرسش معاد بیم ندارید باری از آن کمتر نباشید که در امر دنیای خود در جملهٔ آزادگان باشید و اگر خود را از عرب میشمارید بخصال حسب و نسب خود باز گردید شمر ملعون چون اینسخنان را بشنید عرض کرد ای پسر فاطمه چه میگوئی فرمود میگویم منم که با شما جنگ میکنم و شما با من حرب مینمائید بر جماعت زنان چه گناهی است عنان باز کشید و این مردم کینه جوی سرکش را از تعرض بحریم حرم باز دارید و تا من زنده ام روی با من دارید و با من جنگ بسپارید شمر گفت ای پسر فاطمه اینکار باختیار تو است آنگاه لشکریانرا بانگ برزد که آهنگ سراپردهٔ حسین نه نمائید چه او کفوی کریمست و بقتل او پردازید که مقصود ما همین است و ابن صباغ در فصول المهمه گوید چون

امام

امام حسین علیه السلام تنها و بیباور بماند حمله سخت بر آن لشکر نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال را بکشت و سالماً بمکان و موقف خود نزد حرم بازگشت دیگر باره حمله فرمود و خواست مراجعت فرماید شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه در میان آنحضرت و حرم مطهرش حایل و از مراجعت آنحضرت مانع و با جماعتی کثیر بر دورش پره زدند و جماعتی روی بخیام حرم و اطفال آوردند تا اسباب ایشانرا غارت نمایند امام حسین علیه السلام صیحه برکشید و آنکلماترا که مذکور شد بفرمود اینوقت لشکر از طرف سراپرده باز شدند و بحرب آنحضرت صف از پی صف برکشیدند و مهیای قتل امام علیه السلام شدند آنحضرت در برابر صف بیامد و با صوتی بلند ندا در داد و فرمود وای بر شما از چه روی با من قتال میدهید و بر قتل من مبادرت میجوئید آیا حقی را فرو گذاشته ام یا سنتی را دیگرگون ساخته ام یا شریعتی را تبدیل داده ام آنجماعت خبیث در جواب آنحضرت صدا برکشیدند و گفتند پدر تو علی بن ابیطالب در جنگ بدر و حنین پدران و بزرگان ما را از شمشیر بگذرانید و این کین در نهاد ما بماند امروز بتلافی آن اینگونه معاملت با تو میورزیم و آن خونخواهی از تو میکنیم راقم حروف گوید از این کلمات معلوم میشود که اینجماعت که در این مبارزت حاضر شدند باعتقاد و عقاید زمان جاهلیت باقی بودند از اینست که چون امام حسین ع اینکلمات کفرآمیز که دلیل بر کفر و مؤبد بودن ایشان در آتش نیران مینمود محض شفقت بر حال امت و حالت غوایت ایشان بگریست و این شعر را که باینمعنی است بخواند پروردگارا مرا تنها مگذار همانا حالت این کفار و اینگونه انکار ایشان در حضرت تو آشکار است که ما را در میان خود چون بندگان میدارند و در این افعال خود رضای یزید را میجویند اما برادرم شهید گشت و در خون خود تنها بغلطید و در میان بیابانی یک تنه و حیده بماند و تو هرگز از راه راست عدول منمائی اما ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین نوشته چون حضرت امام حسین ع تمام اصحاب و یاران خود را کشته دید و خود را تنها بدید سر مبارک بآسمان برکشید و عرض کرد بار خدایا بر کردار اینجماعت نگرانی آنگاه بگریست و این اشعار مذکوره را بخواند و ابو اسحق سه شعر بنویسید و دیگران چهار شعر دانند که اختلاف

ندا فرمودن حضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه شهدای کرام علیهم السلام را

چون امام علیه السلام آن اشعار را که ترجمه اش مسطور شد بخواند از یمین و شمال نگران شد اصحاب را کشته و برادران و فرزندان ناز پرور را در چنان بیابان تابناک در خاک و خون آغشته دید و آن نونهالان بوستان ولایت و نوباوگان شبستان امامت را با بدنهای چاک چاک بر آن ریگهای تافته و زمینهای تفتیده افتاده نگریست صدا برکشید و فرمود ای مسلم بن عقیل ای هانی بن عروه ای حبیب بن مظاهر ای زهیر بن القین ای یزید بن مظاهر [illegible] ای هلال بن نافع ای ابراهیم بن حصین ای [illegible] ای اسد الکلبی ای [illegible] بن عقیل ای مسلم بن عوسجه ای داود بن طرماح ای حر ریاحی ای علی بن الحسین ای ابطال باصفا ای سواران عرصه هیجا چیست مرا که میخوانم شما را جواب نمیگوئید و دعوت میکنم شما را و اجابت نمینمائید امید وارم که از این خواب بیدار شوید آیا مودت شما از امام شما بگشت که او را نصرت نمی کنید اینک زنان و پردگیان رسول خدای هستند که بواسطه مفقود ماندن شما اسیر رنج و عنا شده اند هم اکنون برخیزید و این سپاه طاغی لئیم را از حرم او دفع کنید لکن مرگ تن او بار شما را بر خاک و خون بیفکند و روزگار خیانت کار با شما غدر و فسون نمود و گرنه شما از دعوت من قصور نمی جستید و از نصرت من محجوب نمی ماندید هم اکنون ما در مصیبت شما غمگین و اندوهناک و متألم هستیم و از دنبال شما می آئیم انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن این چند شعر را در مدح آنجماعت و اوصاف جانبازی و شجاعت

و حق شناسی ایشان بفرمود قوم اذا نودوا لدفع ملمة و از این پیش بترجمه آن اشارت شد و هم چنین بنداء فرمودن امام علیه السلام شهدای عظام را گذارش رفت لکن با آنچه اکنون نگاشته شد تفاوت دارد و ممکن است دو مرتبه ایشانرا ندا فرموده باشد

آهنگ فرمودن امام حسین علیه السلام
بجانب فرات و مانع شدن سپاه ابن زیاد

چون سپاه ابن سعد سواره و پیاده یکدفعه بحضرت امام حسین علیه السلام حمله ور شدند آنحضرت مانند شیر خشم آلود و نهنگ پر آشوب در روی ایشان در آمد و شمشیر خارا شکاف را از شغاف ایشان بگذرانید و سرهای کفار را چون برگ رزان از باد خزان از تن بیفکند هر کس از آنحضرت بگذشت بسلامت نگذشت و هر کس بجانبش روی آورد در دامان در نیران کشید و بهر سوی که آنحضرت روی کرد جملگی پشت دادند و نهیب درشت دیدند این هنگام سختی عطش و تاب تشنگی بر آنحضرت چنگ در افکند تا بآن درجه که دیده همایونش تار و هوای صاف را مانند دودی ناهموار میدید لاجرم بجانب فرات روی نهاد و لشکر کوفه بدانستند که اگر از فرات شربتی بنوشد جملگی را شربت مرگ بنوشاند و بروایتی چون شمر نگران شد که آنحضرت بجانب فرات روان گشت فریاد برکشید ای سپاه بدانید که اگر حسین یکقطره آب بنوشد یکتن از شما را زنده نگذارد و بقول ابی الفرج امام حسین علیه السلام پیوسته از آنجماعت آب می طلبید و آن مردم سنگدل اجابت نمیکردند و شمر ملعون میگفت هرگز نمیگذارم آب بنوشی و وارد فرات شوی تا کاهی دیگر نیز جاری نمود چنانکه از این پیش مسطور شد بنفرین آنحضرت از رنج عطش با آب حمیم جحیم پیوست بالجمله چون لشکر کوفه آهنگ آنحضرت را بشریعه فرات بدانستند جملگی بر طریق شریعه فراهم شدند و صف از پس صف برکشیدند و از تیغهای هندی و نیزه های خطی راه شریعه را از آهن و فولاد سدی استوار بر بستند اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی با چهار هزار کماندار خاصه نگاهبانان شریعه بودند بانگ بر سپاه زدند که نگذارید حسین بشریعه راه یابد و از آنطرف امام حسین علیه السلام چون شیر غیر دیده بر آنجماعت حمله افکند و صفها را بر شکافت و راه شریعه را از راه بانان بپرداخت و مرکب بفرات راند آنحضرت سخت تشنه بود اسبش نیز افزون از حد تشنگی داشت امام فرمود تو تشنه و من تشنه ام سوگند بخدای آب ننوشم تا تو آب بیاشامی گویا اسب آنحضرت کلام امام علیه السلام را فهم کرد و سر برافراشت کنایت از اینکه در آشامیدن آب بر تو سبقت نگیرم اینوقت امام حسین علیه السلام دست فرا برد و کفی آب برگرفت و فرمود آب بیاشام که من آب می آشامم در اینوقت حصین بن نمیر تیری بجانب آنحضرت برگشاد چنانکه بر دهان مبارکش برسید و خون روان گردید و بروایت شیخ مفید علیه الرحمة میفرماید بعد از شهادت برادران حضرت عباس علیه السلام آنجماعت شدید العداوه بر امام حسین ع حمله آوردند و بر لشکر آنحضرت غلبه کردند تشنگی بر آنحضرت غلبه کرد و بر مسناة سوار شد و مسناة راحله بود که برای آب کشیدن [illegible] بستند و سانیه شتر آبکش است و با برادر خود عباس روی بنهر فرات آوردند مردی از بنی دارم که در میان آن لشکر بود گفت وای بر شما در میانه حسین و نهر فرات حائل شوید و مگذارید آب بنوشد امام حسین عرض کرد بار خدایا او را بتشنگی مبتلا کن آن ظالم خشمناک شد و تیری بحنک مبارکش زد امام علیه السلام آن تیر را کشیده دست مبارک در زیر حنک داشت تا پر خون شد و بیفشاند آنگاه عرض کرد بار خدایا من شکایت بتو میکنم از آنچه با پسر پیغمبر تو مینمایند آنگاه لب تشنه بمکان شریف خود باز شد و تشنگی بروی سخت گشت و آنقوم رو بسپاه عباس را در میان گرفتند و آنحضرت تنها با ایشان جنگ داد

تا شهید گشت و موافق بعضی روایات دیگر در اینوقت که حسین علیه السلام بر ستاره برنشسته بود ناگاه از آنسوی
سواری فریاد برداشت ای حسین تو آب مینوشی و لشکر بسراپرده تو اندر میرود و هتک حرمت تو میشود چون امام
این بانک را بشنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون تاخت و با تیغ سیاه کوفه را پراکنده کرد و بسراپرده خویش
بازشد مکشوف افتاد که هیچکس متعرض سراپرده عصمت نگشته و گوینده اینخبر مکری ساخته و عذری اندیشیده است
صاحب روضة الشهداء مینویسد و بعد از آنکه امام حسین علیه السلام یزید ابطحی را با شمشیر برنده بر دو نیمه ساخت آهنگ لب
آب فرات فرمود که سخت تشنه بود شمر ملعون بر لشکریان بانگ برزد زنهار نگذارید که آب بیاشامد و اگر شربتی آب بنوشد
یک تن از ما را زنده نگذارد لشکریان غلبه کردند و در میان امام حسین علیه السلام و آب فرات حایل گردیدند امام حسین با شمشیر
کشیده مرکب برانگیخت و راهی بزد و بگشت و مرد و مرکب برخاک افکند تا سه صف لشکر بردرید و راه خود برگشاد و بلب آب
رسید و چون اسب در جوی فرات راند و کفی آب برگرفت تا بیاشامد یکی آواز برکشید که ای حسین آب میخوری و لشکر در خیمه گاه
افتاده بغارت میپردازند آنحضرت را آب غیرت بجوشید و آب از کف بریخت و چون بدر خیمه رسید هیچکس را ندید و بدانست
که آنسخن را بمکر و عذر گفته اند اما حکم دوست چنان بود که آنحضرت آنشب روزه را بشراب بهشت گشاید و امام حسین
از لب آب تا گاهی که بدر خیمه رسید چهار صد تن از لشکریان را کشته بود و صاحب روضة الشهداء در ذیل این حکایت
به تیر خوردن آنحضرت و کلمات آنحضرت و خطاب بمرکب خود اشارت نمیکند لکن میگوید در پاره روایاتست که امام
حسین علیه السلام بعد از وداع فرمودن دفعه دیگر با اهل بیت و بمیدان تاختن و رزم ساختن دیگر باره آهنگ
آب فرمود و خود را بلب آب رسانید و کفی آب برداشته خواست بیاشامد از تشنگی عیال و اطفال براندیشید و آن
آبرا بریخت و بقولی آب را نزدیک دهان مبارک آورد و هنوز قطره بحلق شریفش نرسیده بود که حصین بن نمیر آنحضرت را
در آنجا بدید و تیری بر دهان مبارکش بیفکند و آن آب نصیب آنحضرت نگشت و دهان مبارکش بهمی پر خون میشد و بیرون
می افکند صاحب روضة الصفا مینویسد بعد از شهادت طفل صغیر آنحضرت علیه السلام امام حسین سر در پیش افکنده
بنشست و قبایل عرب قتل او را مکروه میشمردند و بیکدیگر حوالت مینمودند و در این اثنا آنحضرت قدحی آب طلبیده بر دهان
مبارک نهاد از آن پیش که قطره بگلوی مبارکش برسد حصین بن نمیر ملعون تیری بر دهان همایونش زد و آب نصیب آنحضرت
نشد و چون آنحضرت نگرانشد که مخالفان روی بدو کرده اند از محل خود روان گردید سیل بکنار فرات فرمود و آنجماعت در میان
آنحضرت و فرات حایل شده لاجرم مراجعت کرده بجای خود آمد و از اینخبر معلوم میشود که در روز عاشورا نیز آب در خیمه گاه
بوده است و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین میگوید چون امام حسین جمعی را بکشت و آنشب را بپایان آورد بر آنقوم
حمله فرمود و بشریعه در آمد و بآبگاه اندر شد و چون مرکب آنحضرت احساس آب را نمود خواست بخورد امام حسین علیه السلام فرمود
ای میمون تو تشنه و من نیز تشنه ام قسم بخدای آب نمی آشامی تا من سیراب شوم چون اسب اینکلام را بشنید از خوردن آب
امتناع نمود آنگاه امام حسین علیه السلام از پشت اسب فرود آمد و ابن نمیر تیری با آنحضرت بیفکند چنانکه بر دهان مبارکش بنشست و
خون سیلان کرد امام علیه السلام با دست مبارک خون را برگرفت و عرض کرد پروردگارا از این مردم که خون مرا میریزند و مرا و آنانرا
که با من هستند از آب باز میدارند بحضرت تو شکایت میآورم آنگاه کفی آب برگرفت تا بیاشامد عمر بن سعد بانگ برکشید ای
قوم جنگجوی بحق بیعت یزید سوگند میخورم که اگر حسین سیراب شود شما را تا بآخر هلاک میکرداند در اینوقت خولی بن یزید اصبحی
بانگ

بانگ برکشید ای حسین که خیمه حرم را میسوزانند و تو زنده هستی امام علیه السلام آبرا از دست بیفشاند و بر اسب خود
برنشست و بجانب خیمه روی نهاد و خیمه را سالم دید و بدانست که اینسخن را از روی کید و غدر گفته اند و از آن
طرف ام کلثوم فرمود ای سکینه هانا امام حسین آب برای ما بیاورد اهل حرم تمامت بیرون آمدند و آنحضرت را
در خون خود رنگین دیدند و فریاد بناله و زاری برکشیدند حضرت ایشانرا تسلیت داد و در طلب آب بازشد لکن دست
نیافت معلوم باد خبر اسب راندن آنحضرت بشریعه فرات و آن حکایت و کلمات در کتب متقدمین مسطور نیست
در اقم حروف اینداستانرا در کتب قدمای مورخین جز ابو اسحق اسفراینی ندیده ام اما اغلب متاخرین مثل مجلسی اعلی الله
مقامه و صاحب عوالم و بعضی کتب دیگر چنانکه اشارت شد عنوان کرده اند و باختلاف بیان مذکور داشته اند اما بچند
جهة نمیتوان قرین صحت شمرد اولا مدت آنروز استعداد اینگونه مطالب را نداشت ثانیا آن کثرت جمعیت که مانع آب
فرات بودند سهل و آسان نمیگذاشتند آنحضرت بآب اندر شود ثالثا امام علیه السلام چگونه بمرکب خود میفرماید تا من آب
نخورم تو نخوری را آنجا اسبی میمون نام از آنحضرت نشنیده ایم خامسا مروت و فتوت و تکلیف امام از آن بالاتر است که
مرکب خود را با آب براند و تشنه باز برگرداند سادسا در صورتیکه آنحضرت میخواست جرعه آب بنوشد و آن مجال یافت
که برگیرد و بدهان رساند چگونه تا هنگامی که ابن سعد یا شمر یا ملعونی دیگر از دور بنگرند و بگویند نگذارید بنوشد امام علیه السلام
آب نمینوشید تا گاهی که مدتی برآید و تیری بجانبش بیفکنند سابعا در صورتیکه آبرا بکف مبارک آورد و دیگری بانگ برداشت
که تو آب مینوشی و حرمت را میسوزانند چه میشد که آب بنوشد و بجانب خیمه گاه بتازد و حفظ نفس محترم خود را از دست بگذارد
چه نوشیدن آب و قوت یافتن و بحفظ و حراست پرداختن شایسته تر بود تا خود و مرکبش تشنه و بیتاب و طاقت از میان
آب بازشدن و مرکبی را که آنهمه زحمت و جراحت و تشنگی یافته تشنه باز آوردن و با دهان تیر خورده که مملو از خون باشد وداع
و تکلم فرمودن ثامنا امام علیه السلام که علم جمله خلایق نسبت قطره ببحر محیط است چگونه بسخن دروغ مکرآمیز مردی منافق شریر غدار
عنایت میورزد و آب ننوشیده بجانب خیمه باز میگردد و آنوقت در حضرتش معلوم میشود که آنچه عرض کرده اند از روی بی اصل و دروغ
بوده است عاشرا در دیگر کتب مقاتل دیده نشده است که آنحضرت جز در روز عاشورا مبارزت کرده باشد و اینخبر ابی اسحق
اسفراینی با دیگر اخبار مباینت دارد و در اخبار الدول مسطور است که عطش بر آنحضرت سخت گشت و لشکر ابن سعد آنحضرت را
از آب باز داشتند و از آن پس شربتی از نهرش حاصل شد و چون خواست بنوشد حصین بن نمیر ملعون تیری بجانب آنحضرت بیفکند
چنانکه بر حنک مبارکش بنشست و آن آب خون شد و آنحضرت دست بآسمان برکشید و عرض کرد خداوندا اینجماعت را بپرسش و نکال
خود تن بتن در سپار و جملگی را دور از یکدیگر و متفرق بقتل رسان و یکتن وار ایشان یکتن را برروی زمین بر جای مگذار و در عوالم
مسطور است که مردی از ابان بن دارم که او را زرعه مینامیدند در صحرای کربلا حضور داشت و گاهی که آنحضرت آب طلب کرد نا
بنوشد این ملعون تیری بآنحضرت بیفکند چنانکه بر حنک مبارکش بنشست و در میان آنحضرت و آب حایل شد امام علیه السلام
آن خونرا که از جراحتش جاری بود میگرفت و بجانب آسمان می افشاند آنگاه عرض کرد بار خدایا وی را تشنه بدار و آنخبیث چنانکه
بحکایتش اشارت شد با رنج و زحمتی بسیار از تاب تشنگی بآتش دوزخ و حمیم جحیم پیوست با جمله فاضل دربندی اعلی الله مقامه
در کتاب اسرار الشهاده و صاحب محن الابرار که مترجم جلد عاشر بحار است در تاویل اینحکایت بیانی چند کرده اند و بهترین
آن بیانات در صورت صدق اینداستان همانست که افعال ائمه هدی صلوات الله علیهم و تکالیف ظاهریه و باطنیه ایشان

وحکمتهائی که در اعمال واقوال ایشان سند رجست از حد ادراک دیگران بیرونست تشنگی ایشان معانی دار داب خواستن وتشنگی داشتن ودرهمان حال چارهٔ تشنگانرا فرمودن ورنجور گردیدن ورنجورانرا شفا دادن ومجروح شدن ومجروحانرا دارو نهادن وبیخبر ماندن وبیخبرانرا باخبر ساختن وشهید شدن وشهدارا روان دادن وبیتاب کردن وبیتابانرا تاب وتوان عطا فرمودن واسیر شدن واسرارها بخشیدن وهمچنین سایر اوصاف واخلاق ایشان کاهی بحسب تقاضای بشریت گاهی بموجب شؤنات امامت اسراریست مکنونه وآثاریست مخزونه خود دانند وخدای ایشان ممکنست امام علیه السلام ترتیب تکلیف ظاهر بشری خود از پی آب بتازد وآب بکف درآورد وچون آن مردم ستمکیش بنجام آنحضرت روی کند از نهایت غیرت آب از دست بیفکند وبسوی ایشان بتازد والنجاعت را بتوافق بعضی روایات نزدیک بنجام رسیده یا بفرمان شمر لعین آهنگ سوزانیدن پرده وپردگیان داشتند دور فرماید وبرتر درجهٔ غیرت وحمیت را در حین شدت عطش وتافتگی دل باز نماید وممکنست با همان دهان تیر خوردهٔ پرخون با اهل بیت خود در نهایت بلاغت وفصاحت سخن کند چنانکه سر بریدهٔ آنحضرت در چند موضع تکلم نمود وممکنست نظر بحالت بشری چون دهانش پرخون شود هیچ سخن نراند واظهار قدرت نفرماید ممکن است برای آشامیدن مرکب آنحضرت بآب فرات بتازد ومرکبش را سیراب فرماید وممکن است برای ازدیاد ثواب ودرجه وسرعت بوصول بمحبوب حقیقی آنرا بحسب تکلیف ظاهر بشری برگیرد ونزدیک بدهان برد وفرو ریزد وبیاشامد وسرخوش شراب طهور ومشتاق لقای پروردگار غفور باشد ممکنست خطاب بمرکب کند وبفرماید تا من بشراب حقیقی لقای دوست سیراب نشوم وشهید نگردم اینجماعت نگذارند تو نیز آب نخوری وممکنست بحسب تکلیف ظاهر که آنحضرت بایست که تقویت قوای بشری خود را بفرماید ونیروئی تازه یافته در نزد خدا جهاد فرماید وریشهٔ مشرکان وکافرانرا براندازد آهنگ آب بفرماید وخداوند تعالی محض تکمیل بلیت ومصیبت آنحضرت مانع آشامیدن آنحضرت را مقدر فرماید ممکن است خود آنحضرت برای رفع تکلیف خویش وحفظ نفس خود آهنگ آب بفرماید وآنوقت برای ازدیاد اجر خود از خدای بخواهد که بالب تشنه درگذرد وبلقای دوست ونوشیدن جام وصل محبوب بزوال عطشان باشد ممکنست در مرهٔ اول که آنحضرت آب نا چشیده بازشد زخمی بردهان مبارکش نرسیده باشد وراه سخن بسته نباشد وهمان جراحتی را یافته باشد که بران مبارکش رسیده بود ومانع تکلم بنود ممکن است بیرون ازاین تاویلاتی که نمودیم تاویلات دیگر باشد وعلمای نحریر بدانند وتعبیر فرمایند یا خود آن حضرت وائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم که بر معانی وبواطن ودقایق وحقایق امور عالم بهتر دانند وجلی بدانند

بیان وداع نمودن حضرت سید الشهدا علیه السلام

دفعه دیگر با اهل بیت اطهار سلام الله علیهم اجمعین

نوشته اند چون حضرت امام حسین علیه السلام بسراپردهٔ عصمت بازشد معلوم فرمود که گوینده آن خبر را جز مکر وخدیعت قصدی نبوده وسخنی بدروغ رانده است دیگرباره آهنگ وداع با اهل بیت نمود وفرمود ای زینب ای ام کلثوم ای سکینه اهل بیت جملگی باحال آشفته وجگرهای تفته وخاطرهای خسته ودلهای شکسته در خدمتش فراهم شدند امام علیه السلام با ایشان وداع بازپسین نمود وبصبر وشکیبائی بمثوبات الهی واجر نامتناهی تسکین داد آنگاه فرمان داد تا چادرها که شایسته اسیری باشد در پوشند وبا ایشان فرمود مستعد نزول بلا شوید وبدانید که خدای شما را محافظت وحمایت فرماید وبزودی از کزند دشمنان آسایش بخشد وپایان کار شما را بخوشی وخوبی بازگرداند ودشمنان شما را بانواع رنج وعذاب مبتلا گرداند وبه ازاء این بلیت با

نعمت وکرامت عوض دهد پس زبان بشکایت برنگشائید وچیزی که از قدر ومقام شما بکاهد مگوئید وبروایتی فرمود شما را از گریستن منع نمیکنم زیرا که در این بیابان غریب وبیکس وعلاوه در غربت وکربت بمفارقت مانند من کسی مبتلا هستید اینوقت بخیمه فرزند سعادتمندش امام زین العابدین علیه السلام تشریف قدوم بداد وسر همایونش را از بستر بیماری برزانوی مبارک برنهاد وصورتش را برصورتش بگذاشت وفرمود ای فرزند من چون از زحمت اسیری برستی وبمدینه پیوستی شیعیان وموالیان مرا از من سلام بگذار وبگو پدرم فرمود هر وقت برنج ومحنت وغربت مبتلا شوید از غربت ومحنت من یاد کنید وچون برگشته ایکذرید از گلوی بریده من بخاطر بیاورید وچون آبی خوشگوار بنوشید از لب تشنه وجگر تافته من بر اندیشید چون غریبی اسیر ببینید برخواهران ودختران اسیر من گریه کنید وچون مقتولی مظلوم را نگران شوید بر فرزندان وبرادران شهید من نوحه کنید وبروایتی دیگر چون جناب سید الشهدا سلام الله علیه در آن دشت بلا یکه وتنها بماند وبنجام برادران وفرزندان وبرادرزادگان خود بازگشت وجمله را از صاحبانش خالی دید وبخیمه اولاد عقیل نگران شد همچنان از کسانش تهی یافت وبنجام اصحابش نظر فرمود هیچکس را در آنها ندید ومکرر میفرمود لاحول ولا قوة الا بالله بعد از آن بجانب خیام زنان روی نمود وبخیمه فرزندش امام زین العابدین سلام الله علیه که از تیغ دشمنان نجات یافته بود برفت وآنحضرت را بر تخته پوستی بواسطه شدت مرض افتاده دید وعمه اش حضرت زینب سلام الله علیها بپرستاری او اشتغال داشت چون علی بن الحسین سلام الله علیهما پدر بزرگوارش را بدید با آنحال شدت مرض خواست از جای برخیزد بواسطه قوت رنجوری قدرت نیافت لاجرم بعمه اش زینب فرمود مرا بسینهٔ خود بگیر تکیه بده اینک پیغمبر است که پدیدار گردیده است زینب از پشت سر مبارکش بنشست وآنحضرت را بسینهٔ شریفش بداشت وامام حسین صلوات الله علیه از فرزند بیمارش پرسش وتفقد نمود وامام زین العابدین خدای عزوجل را شکر وسپاس همی گذاشت آنگاه عرض کرد ای پدر بزرگوار امروز با این جماعت چگونه معاملت فرمودی امام حسین فرمود ایفرزند شیطان بر ایشان مستولی شد ویاد خداوندمنان را فراموش کردند ودرمیان ما وایشان آتش جنگ افروخته گشت چندانکه زمین از خون ما وایشان رنگین گردید علی بن الحسین عرض کرد ای پدر عمویم عباس در کجاست زینب چون این سخن بشنید گریه در گلویش گره شد وهمی نظر با امام حسین همی نگریست تا چه جواب دهد چه امام زین العابدین را از شهادت عباس خبر نداده بود تا موجب شدت مرض نگردد امام علیه السلام فرمود او را در کنار فرات بکشتند امام زین العابدین چندان بگریست که حالتش دیگرگون شد چون بحال خویش آمد از دیگر عموهای خود بپرسید امام همی فرمود شهید شدند اینوقت عرض کرد برادرم علی وحبیب بن مظاهر ومسلم بن عوسجه وزهیر بن القین کجا هستند فرمود ای پسرک من دانسته باش که در این خیمه ها مردی که زنده باشد غیر از من وتو نیست واینجماعت را که نام بردی بجمله بر روی خاک افتاده اند امام زین العابدین علیه السلام سخت بگریست وباعمه اش فرمود ای عمه شمشیری وعصائی برای من حاضر کن فرمود میخواهی با اینها چکنی عرض کرد عصا را برای آن خواهم که بر آن تکیه کنم وشمشیر را خواهم تا در حضور پسر پیغمبر قتال دهم چه بعد از وی خیری در زندگانی نیست امام حسین او را منع کرد وبرسینهٔ خود بچسبانید وفرمود ای فرزند من تو از تمامت ذریهٔ من اطیب واز جمله عترت من افضل باشی وتو برای عیالان واطفال خلیفه من هستی همانا ایشان غریب وتنها ومخذول وبیتیمی ودردنکوهش دشمن ونوائب وبلیات روزگار

دچار شده اند چون ایشان از ناله بیرون شوند خاموش دار ایشانرا و چون وحشت نمایند مونس ایشان باش و خاطر ایشان بکلمات نرم و هموار تسلی بخش چه از رجال ایشان جز تو هیچکس باقی نمانده که بدو تسلی گیرند و هیچکس نزد ایشان نیست که از حزن و اندوه خود بدو شکایت برند غیر از تو ایشانرا بگذار تا ببوی تو خوی گیرند و تو ایشانرا ببوی و ایشان بر تو گریستن گیرند و تو بر ایشان گریه کن و چون این کلمات بپایان رفت امام حسین دست امام زین العابدین را بگرفت و با آواز بلند صدا برکشید ای زینب ای ام کلثوم ای سکینه ای رقیه ای فاطمه سخنان مرا گوش کنید و بدانید که این پسر من خلیفه منست بر شما و اوست امام مفترض الطاعة بعد از آن فرمود ای فرزند شیعیان مرا از جانب من سلام برسان و ایشان را بگوی پدرم در حالت غربت از اینجهان درگذشت بروی ناله و ندبه کنید پس بروی گریه کنید و اینگونه خبر مختلف نوشته اند

بیان تجدید حضرت سید الشهداء علیه السلام مقاتلت و مبارزت با اعداء علیهم اللعنة را

چون امام حسین علیه السلام از وداع و وصیت و تسلیت اهل بیت علیهم السلام فراغت یافت یکباره از زندگی جهان چشم بپوشید و لقای خدا را بر ما سوای برگزید و با دلی پر از درد آهنگ میدان نبرد نمود و چون شیر ژیان آهنگ دبر بیان بسوی گردان دوید و در بعضی روایات که در اسرار الشهاده مسطور است که بعد از آنکه برنس مبارک آنحضرت از ضرب شمشیر مالک بن یسر علیه اللعنة مملو از خون شد چنانکه از این پس مسطور میشود امام حسین علیه السلام برنس را از سر همایون بیفکند و بخیمه آمد و خرقه طلب فرمود بیاوردند و آنحضرت بر آن جراحت ببست و بالایش بیاراست و بر آن عمامه بربست و در اینحال ندا برکشید ای زینب ای ام کلثوم ای سکینه ای رقیه ای فاطمه سلام من بر شما باد زینب سلام الله علیها چون ندای آنحضرت را بشنید روی با آنحضرت آورد و عرض کرد بر کشته شدن یقین کردی فرمود چگونه یقین نکنم و حال اینکه مرا یاری و یاوری نیست عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد ما بازگردان فرمود اگر مرا بحال خود میگذاشتند خویشتن را در چنین مهلکه نیفکندم و گویا ذلتی بر نیاید که ترا مانند بندگان در جلو مرکب بتازند و سخت ترین عذاب از بهر شما بخواهند چون زینب این سخن بشنید بگریست و اشک از دیدگانش جاری شد و ندا برکشید وای بر تنهائی وای بر بی یاری وای بر این گردشگاه ناخوش وای بر این صبحگاه ناخجسته آنگاه جامه خویش بر درید و موی خود را پریشان گردانید و لطمه بر چهره بزد امام حسین علیه السلام فرمود ای دختر مرتضی آرام بگیر همانا گریه کردن بسیار خواهد بود این بفرمود و خواست از خیمه بیرون آید زینب با آنحضرت بچسبید و عرض کرد ای برادر چندی درنگ بجوی تا ترا سیر بنگرم و وداع بازپسین بکنم و آتش دل را و سوزش اندرون را سرد نمایم آنگاه همی دست و پای آنحضرت را ببوسید و سایر زنان نیز برگرد آن حضرت انجمن شدند و دست و پای مبارکش را ببوسیدند اینوقت آنحضرت جامه کهنه بخواست تا در زیر لباس خود بپوشد و بقیه خبر از این پیش مسطور شد و خبری که صاحب روضة الصفا مینویسد مؤید این حکایت چه میگوید از آن پس که حضرت عباس علیه السلام شهید شد و امام حسین صلوات الله علیه تنها بماند مالک بن یسر کندی علیه اللعنة شمشیری بر فرق مبارک آنحضرت زده برنس خزش را ببرید آنحضرت طاقیه دیگر طلب کرد و بر سر نهاد و دستار ببست و برنس بر وزن قنفذ کلاهیست مخصوص که جماعت نساک در صدر اسلام میپوشیدند یا جامه ایست مخصوص و بروایت صاحب بحار از ضربت مالک بن یسر عمامه آنحضرت پر خون شد بالجمله چون شمشیر آن خبیث بر سر مبارک امام علیه السلام فرود نشست و خون بجست حضرت

طاقیه دیگر طلب کرد و بر سر نهاده دستار ببست و پسر صغیر خود را خوانده در کنار بنشاند شخصی تیری بر حلق آنحضرت افکنده و امام علیه السلام سر مبارک در پیش افکنده قبایل عرب قتل آنحضرت را مکروه شمرده هر یک بدیگری حوالت میداد و در اینخبر چنان میرسد که آنحضرت در کنار خیمه گاه بوده است و طفل صغیر خود را طلب کرده بپهلوی خود بنشانده بوده و قرینه ممکن است که قصد آن حضرت بر این بوده است که مرا جز این طفل صغیر باقی نمانده تا اتمام حجت بشود

حکایت لشکر شقاوت اثر نسبت بحضرت سید الشهداء و عبد الله بن حسن علیهم السلام

از این پیش در ذیل حال شهدای کربلا بشهادت عبد الله بن حسن علیهم السلام اشارت رفت لکن علمای اخبار را اختلافست که این نوباوه بوستان امامت را در چه وقت شهید کردند بعضی مینویسند چون حضرت سید الشهداء علیه السلام جنگ بداد و جمعی کثیر را به نیران جاویدان فرستاد و زخم بسیار بر بدن همایونش فرا رسید و حالت ضعف بر آنحضرت مستولی شد لشکر ابن زیاد چندی درنگ نموده دیگر باره گرد آنحضرت را فرو گرفتند در اینحال عبد الله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که پسری غیر مراهق بود از خیمه زنان بیرون شتافت امام علیه السلام فرمود ای خواهر عبد الله را نگاه دار تا در این میدان بلا مبتلا نگردد زینب دختر امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بدو پیوست تا بازش گرداند عبد الله پذیرنده نشد و امتناعی سخت نمود و گفت لا والله هرگز از عم خود جدائی نجویم پس بیامد و در کنار آنحضرت بایستاد و در اینوقت ابجر بن کعب و بقولی حرملة بن کاهل علیهما اللعنة شمشیر بر سید الشهداء بیفکندند عبد الله گفت ای پسر زانیه وای بر تو میخواهی عموی مرا بکشی چون آن تیغ فرود آمد عبد الله دست خود را وقایه عم گرامی داشت آن شمشیر دستش را چنان ببرید که با پوست زیرین آویزان بماند فریاد برکشید ای مادر بدا در بر امام حسین علیه السلام او را بگرفت و بر سینه مبارکش بچسبانید و کلمات آنحضرت و تیر خوردن عبد الله و شهادت او چنانست که بتحت نگارش یافت آقا فاضل دربندی علیه الرحمة در کتاب اسرار الشهاده میفرماید چنانکه معتبرین ناقلین اخبار و آثار مانند شیخ مفید و ابن طاوس و مجلسی رحمة الله علیهم مسطور فرموده اند و از کلمات ایشان مستفاد میشود اینست که شهادت جناب عبد الله بن حسن در حال سواری حضرت سید الشهداء صلوات الله علیهم و قبل از افتادن آنحضرت از مرکبش روی داده است و اینکه بعضی از نویسندگان گمان کرده اند که شهادت این پسر فرخنده گوهر بعد از افتادن امام علیه السلام از اسب بر زمین بوده است سندی محکم ندارد و الله اعلم شیخ مفید بعد از شهادت عبد الله بن حسن میفرماید امام حسین علیه السلام هر دو دست مبارک را برداشته ندا برکشید بار خدایا اگر کوفیانرا تا مدتی تمتع داده ای پس ایشانرا پراکنده کن و این جماعت را فرق مختلفه و طوایف مختلفه گردان که برائی و مذهبی اتفاق نجویند و در مقام خلاف و ضدیت همدیگر باشند و والیان و حکمرانان را از ایشان راضی مدار تا همیشه از ایشان ناخوشنود باشند و در آزار و اذیت ایشان بکوشند زیرا که این جماعت ما را بخواندند تا بنصرت ما پردازند آنگاه با ما ستم ورزیدند و تعدی نمودند و ما را بقتل رسانیدند و این نفرین امام علیه السلام در مقامی دیگر نیز مسطور شد شاید دو نوبت بر زبان معجز بیانش گذشته باشد مفید میفرماید بعد از آن پیادگان از چپ و راست بر آنحضرت و اصحاب کبارش حمله بردند و جمله را بقتل رسانیدند و در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام سه تن یا چهار تن بیشتر نماند و چون امام علیه السلام اینحال را بدان منوال دید زیر جامه یمانیه که چشم از دیدنش خیره میگشت طلب کرد برای اینکه بعد از کشته شدن آنحضرت کسی از بدن همایونش

بیرون بیاورند پاره پاره ساخت و بیهوش شد الی آخر الحکایة و از این خبر برسد که شهادت عبدالله بن حسن قبل از اصحاب بوده

بیان آهنگ شمر ملعون سوختن خیام مبارکه را و کلمات آنحضرت با لشکر کوفه

نوشته اند بعد از شهادت عبدالله بن حسن سلام الله علیه شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه بر خیمه امام حسین علیه السلام
حمله برد و نیزه بآن بزد و نعره برکشید آتش نزد من بیاورید تا این خیمه را با آنکسان که در آنست بسوزانم امام حسین ع فرمود
ای پسر ذی الجوشن تو ای آتش میطلبی تا کسان مرا بسوزانی خداوندت بآتش بسوزاند در این وقت شبث بن ربعی
بیامد و زبان بنکوهش و توبیخ و تنبیه شمر ملعون برگشود و آن خبیث بخویش آمد و شرمناک شد و بازگشت و نوشته اند بعد از
بازگردیدن شمر ملعون امام علیه السلام در طلب جامه کهنه که مفصلا مسطور شد برآمد بالجمله امام علیه السلام بر آنقوم حمله
میبرد و میزد و میکشت و میافکند و میشکست و لشکرها را مانند مار و مور و ملخ پراکنده بهر سوی متفرق میساخت عمر بن سعد
و بروایتی شمر علیهما اللعنة کمانداران را فرمان کردند تا سلاله خواجه لولاک و علت ایجاد آب و خاک را تیر باران کنند
لاجرم خدنگها بر زه نهادند و آن اندام همایون را چون بهاران باران به تیر تران در سپردند و تیرهای ایشان جمله بر سینه مبارکش
می نشست چه هرگز روی فرار ننهید و پشت بر جنگ ننهاد و سینه مبارکش چون پشت خارپشت مینمود و همی فرمود ای امت
نکوهیده ناستوده محمد صلی الله علیه و آله را در کار عترتش بد تخلف شدید آیا بر قتل من اجتماع ورزیده اید هانا بعد از شهادت
من هیچ بنده از بندگان یزدان را نخواهید کشت که بر قتلش بیمناک شوید و از خدای بترسید بلکه بعد از آنکه مانند من کسی را کشید
قتل دیگر مردمان بر شما آسان میشود قسم بخدای که سخت امیدوارم که خداوند بواسطه خوار کردن شما بر اکرام من بیفزاید و در ازای
قتل من از آنجا که شما هیچ ندانید از شما انتقام کشد چون سخنان آنحضرت باینمقام رسید حصین بن مالک سکونی بانگ برکشید
ای پسر فاطمه خداوند بچه چیز انتقام تو را از ما میکشد فرمود بلای باس و بیم و شدت و دشمنی و خصومت در میان شما می اندازد
تا شمشیر بروی یکدیگر برکشید و شما را بیکدیگر مبتلا می فرماید و خون شما بشمشیر خود شما ریخته میشود آنگاه بعذاب الیم دچار میکرد

تفصیل تیر ابو الحتوف و خولی بن یزید که بر بدن مبارک آنحضرت ع رسید

درآن هنگام که حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما جهاد میکرد و خون دشمن دین را میریخت و آنسپاه خونخوار را بهر سوئی
فرار میداد ناگاه از میان آنمردم بد اندیش ابو الحتوف و بقولی ابو الحتوف جعفی که خبیثی مردود و ملعونی مطرود بود
تیری بجانب آنحضرت پرتاب ساخت و بروایتی آن تیر را ابو الحتوف زیاد بن عبد الرحمن بیفکند چون از چله کمانش بجست
بر پیشانی جگر گوشه رسول سبحانی بنشست امام حسین علیه السلام با جگر شیر آن تیر را از پیشانی نورانی بیرون کشید خون از جبین
مبارکش مانند سیلاب بر چهره و لحیه همایونش روان گشت آنحضرت فرمود بار خدایا دانا و باخبر هستی که از اینگروه گناهکار چه بلائی
بر من فرود میکرد و مرا از ایشان چه میرسد بار خدایا جمله این مردم عاصی را بعذاب خود احاطه فرمای و یک یک را بکش و هیچکس از
ایشانرا بر روی زمین مگذار و هرگز ایشانرا میامرز آنگاه دیگر باره مشغول کارزار و نبرد کفار شد و برچنان زخم کاری نگریست
و چون اژدهای دمنده و شیر غرنده و پلنگ غرنده بر آنمردم روباه صفت حمله برد و صفوف لشکر را درهم پیچید و میمنه را بر میسره
و میسره را بر میمنه و قلب را بر جناح و جناح را بر قلب زده آنگروه بیغیرت از هر سوی بفرار روی نهادند و از شعله شمشیر آبدارش

نهمت

بهزیمت میرفتند آنحضرت اسب می انگیخت و هر کس را میدید خرمن عمرش را در غربال فنا می بیخت و روی خاک را
از خاشاک وجود غیر مسعودش پاک میداشت و از این کشتها پشتها بر روی هم مینهاد و آوای انا ابن رسول الله و انا ابن
محمد المختار و انا ابن حیدر الکرار بلند میکرد و زمین و زمانرا بزلزله و تزلزل میآورد و از شجاعت آنحضرت نیز که میتوانستند
بدن مبارک حجة یزدان را از نوک تیرهای پران خسته میداشتند و سینه و گلوی شریفش را رنجه میساختند و آنحضرت
از جهاد کناری نمیگرفت و تیرهای روان را بر جان و روان خریدار بود تا زخمی بسیار و جراحتی بیشمار بر بدن مبارکش نمودار
شد و خون همی جاری گشت و تیرها در زره مبارکش بر یکدیگر پیوسته شد و مانند خارهای خارپشت مینمود چون خستگی و
ماندگی آنحضرت بسیار شد در جای خود بایستاد تا مگر ساعتی آرام گیرد و چندی راحت بجوید و از آن شدت ضعف برها
ناگاه ملعونی مردود سنگی بر جبین همایونش بینداخت چنانکه خون جاری ساخت و بعضی نوشته اند این سنگ را اخنس بن
یزید ملعون بینداخت امام مظلوم دامن جامه خویش را برافراشت تا خون از جبین مبین برزداید در اینوقت خدنگی
زهر آبداده و سه شعبه بر سینه و بقولی بر قلب شریفش رسید و از دیگر سوی سر بدر کرد نوشته اند آن تیر را خولی بن
یزید اصبحی و بقول دیگری ابو قدامة العامری لعنة الله علیهما بیفکنده بود بالجمله امام حسین علیه السلام فرمود بسم الله و
بالله و علی ملة رسول الله آنگاه سر بجانب آسمان برکشید و عرض کرد ای پروردگار من تو میدانی که اینجماعت مردی را
شهید می کنند که در روی زمین غیر از او پسر پیغمبری نیست آنگاه دست فرا برد و آن تیر را از پس پشت بیرون کشید
و خون مانند ناودان روان شد دست مبارک بر زیر جراحت بداشت چون از خون پر میشد بطرف آسمان می افشاند
و قطره از آن بر نمیگشت دیگر باره دست شریف را از آن خون محترم آکنده میکرد و روی و ریش مبارک را بآن
خون آلوده میداشت و میفرمود باین هیئت خون آلود جدم رسول خدای را می بینم و ملاقات میکنم گاهی که سوی من
بنگرد بمن نگین است و عرض میکنم ای رسول خدای فلان و فلان مرا کشتند و در اغلب کتب نام این تیرانداز را
معین نکرده اند و نوشته اند گاهی که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه خون جبین همایون را بر آسمان میفشاند
بود این سرخی در اطراف آسمان شناخته نشده بود و چون آنخون را بیفشاند این سرخی در آسمان ظاهر شد سبط ابن
جوزی در تذکره نوشته است که ابن سعد در کتاب طبقات گوید این سرخی که در آسمان نمایانست پیش از آنکه حسین
علیه السلام را مقتول نمایند مرئی نبود و میگوید جدم ابو الفرج در کتاب تبصره نوشته است که چون هر کس خشمناک شود
در حالت غضب چهره اش سرخ میشود و این سرخی دیدار بر خشم و غضب او دلالت دارد و اینحال نشانه خشم و ستیز است
و چون یزدان تعالی جسم نیست که اثر خشم بروی نمودار شود لاجرم تاثیر غضب یزدانی بر آنکسان که حسین
علیه السلام را کشته اند بسرخی افق ظاهر شد در ینابیع المودة نیز باین خبر اشارت شده است والله اعلم

هجوم آوردن آن لشکر شقاوت آیت بحضرت سید الشهداء سلام الله علیه و مجروح شدن بدن مبارک

بعد از آنکه آن تیر سه شعبه بر آنحضرت رسید و آنگونه خون فرا رسید و موجب ضعف بسیار گردید امام علیه السلام دیگر
آهنگ میدان و نبرد مردان نماند و از شدت ضعف و سستی حال در جای خود بایستاد در این هنگام هر ملعونی مطرود
که از پیشگاه خداوند دور و مردود بود بر آنحضرت عبور میداد تا مگر ضربتی بر آنحضرت فرود آورد بعضی را هیبت آنحضرت

در جنرا

و بر حیرا خجالت فرو میگرفت و باز میگشت تا گاهی که ملعونی از قبیله کنده که مالک بن بشیر و بقولی مالک بن یسیر نام داشت و از این پیش بضرب او اشارت رفت نزد آن امام مظلوم بی ناصر رسید و زبان بناسزا برگشود و با شمشیر خود ضربتی بر سر مبارکش فرود آورد چنانکه طاس کلاهی که بر سر همایونش بود پر از خون شد امام علیه السلام فرمود هرگز با این دست نخوری و نیاشامی خدای تعالی ترا با ظالمان و ستمکاران محشور نماید آنگاه آن طاس کلاه پرخون را از سر مبارکش برداشت و بدور افکند و کلاهی یا عرقچینی دیگر بر سر مبارک خود بگذاشت و عمامه را بر بالای آن بپیچید و سخت خسته و مانده بود و آنملعون کندی آن طاس کلاه پرخون را که از خز بود برگرفت و بعد از وقعهٔ روز عاشورا بخانهٔ خود برده خون آن را می شست زن صالحه او گفت آیا جامهٔ غارت شدهٔ فرزند رسولخدای را بخانهٔ من اندر آوردی از من دور شو خداوند عالمیان گور ترا از آتش جهنم پر کند و آنملعون از آن پس پیوسته با کمال فقر و فاقه و پریشانی مبتلا بود و بسخت ترین حالتی زندگی مینمود و هر دو دست آن شقی ستمکار مانند چوب خشک گردید و در زمستان خون از آنها جاری میگشت و در تابستان خشک میشد گوئی که چوب میگشت و هرگز حرکت نمیکرد و بروایت ابی مخنف چون مالک بن یسیر آنکلمات را از وجه خود شنید خشمناک شد و دست برآورد تا لطمه بروی فرود آورد دستش بر مسمار در برآمد و میخ بدستش فرو رفت و بآن درآویخت و هر گونه تدبیری بساخت تا گر خود را خلاص کند ممکن نشد تا گاهی که دستش از مرفق قطع شد و با تمام فقر و فاقت و ذلت بدار البوار رهسپار گردید و بروایتی آنملعون سطر و تیری بر ناف مبارک آنحضرت بزد و بعضی محققین نوشته اند اینکه رسولخدای صلی الله علیه و آله غالب اوقات ناف مبارک حسین علیه السلام را میبوسید و ابن عمر نیز مستدعی شد همان موضع را ببوسید برای آنست که در حضرت پیغمبر ص مکشوف بود که تیر ظالمی بآنجا میرسد و نیز روایت کرده اند که شبث بن ربعی سیصد تیر زهرآلود با خود داشت و آنجمله را در کربلا بر ابدان شهداء علیهم السلام بکار برد و بعضی حکایت شهادت عبدالله بن الحسن علیه السلام را چنانکه مذکور شد و حمله شمر ملعون را بقصد سوزانیدن خیام عصمت نظام و جامهٔ کهنه طلبیدن حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بعد از این قضیه نوشته اند و چنان میدانند که امام حسین علیه السلام گاهی که اندام مبارکش جراحت بسیار یافته و شهادتش نزدیک شده بود صدای مبارک را برکشید و با اهلبیت خود فرمود جامهٔ برای من بفرستید که هیچکس به بیرون آوردن و غارت کردن آن رغبت نکند تا آنجامه را در زیر جامه های خود بپوشم و چون کشته شوم از تنم بیرون نیاورند و مرا عریان نگذارند تا آخر

حکایت شدت ضعف آنحضرت و نیزهٔ صالح بن وهب مزنی علیه اللعنة

چون اندام مبارک امام علیه السلام از زخم کاری چون پشت خار پشت گشت و از کثرت زخم سنگین شد و یکباره در حالت ضعف اندر آمد ناگاه ملعونی طالح که او را صالح بن وهب مزنی میخواندند نیزهٔ بر پهلوی مبارک امام زمان و حجت یزدان فرود آورد که تهیگاه را در سپرد و آنحضرت بر خد راست خود از بالای اسب بر روی خاک گرم تابناک کربلا فرود آمد و چون بیفتاد از کثرت غیرت از جای خود برخاست چون زینب خاتون سلام الله علیها برادر گرامی گوهر خود را بآنحال نگران شد از خیمه های خویش بیرون دوید و بی اختیار فریاد وا اخاه و اسیداه و اهل بیتاه درآورد و همی گفت کاش آسمانها ویران شدی و بر زمین چسپیدی و کوهها از همدیگر پاشیدی و بصحراها فرو ریختی و در اینوقت عمر بن سعد نزدیک شده بود جناب زینب خاتون سلام الله علیها بدو فرمود ای پسر سعد ابو عبدالله را میکشند و تو

شادان

شادان بروی نگران هستی ابن سعد با آن شقاوت و قساوت چنان آب در چشمش بگشت که بر روی و مویش برفت و روی از حضرت زینب بگردانید و در بعضی کتب شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام را در اینموقع نوشته اند و معلوم باد که صاحب روضة الشهداء مینویسد که از چندین سواره و پیاده که بر آنحضرت حمله کردند چون نزدیک رسیدند از بیم و هیبت و صولت و حشمت امام علیه السلام یکنفر نمیتوانست قدم پیش نهادی یا چشم برگشاد لاجرم بعزم تیرباران برآمدند امام حسین چون حال را بدینمنوال بدید از مرکب فرود آمد تا بر آن اسب که از جد و پدر نامدار بزرگوار از مشتی روزگار بیادگار داشت زخمی نرسد لشکریان چون آنحضرت را پیاده دیدند جری و جسور شدند و با همگی برآمدند نامردی تیری بر پیشانی آنحضرت بزد چنانکه بانجمله اشارت شد و قول ابن اثیر در تاریخ الکامل مؤید اینست که مینویسند چون آنحضرت آنجامه را پاره پاره کرد و بشکافت و بر تن مبارک بیاراست و لشکریان از یمین و شمال بر آنحضرت حمله ور شدند و آنحضرت بر هر طرف حمله برد پراکنده گشتند و هرگز دیده نشده است که یکتن تنها با گروهی بسیار از اعداء مقاتلت دهد و فرزندان و اهلبیت و اصحاب و انصارش بجمله کشته شده باشند و مانند آنحضرت با دل آرام و قوت قلب بدانگونه در جنگ اقدام فرماید و لشکریان از یمین و شمالش مانند گله روباه که شیر در آنها افتد بهر سوی پراکنده و گریزان گردند و میگویند در اینوقت جبه از خز بر تن مبارک داشت و عمامه بر سر پیچیده و با وسمه خضاب فرموده و پیاده قتال میداد مانند سواری شجاع و دلیر از تیر و شمشیر باک نداشت و آثار دلاوری بجای میگذاشت و بر سواران کارزار هرچه بیشتر فرو میگرفت و همی میفرمود آیا بر قتل من اجتماع نموده اید

بیان ازدحام و اقتحام لشکر کوفه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و کثرت جراحات

چون عبدالله بن حسن در کنار حضرت امام حسین علیه السلام به تیر حرمله ملعون درگذشت عمر بن سعد بصوابدید شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم فرمان کرد تا گروهی با نیزه و جماعتی با تیر و برخی با شمشیر و بعضی با سنگ و دستهٔ با چوبهای آتش بر آنحضرت حمله ور شوند و اینوقت امام حسین علیه السلام یکباره بمعشوق حقیقی توجه داشت چون بعالم خلق گرائید و آن شجاعت و آن حالت قیامت آیت را بدید خواست تا دم آخر و نفس واپسین نیز از جهاد و قتال مشرکین کناری نجوید و کار قتال را بپاسازد اما بدن عنصری مبارکش را تاب و توانائی رزم آزمائی نبود لاجرم بگریست و فریاد برکشید واجداه وا محمداه وا ابوالقاسماه وا اباه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا غوثاه وا قلة ناصراه آیا من مظلوم شهید میشوم و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و با لب تشنه سر از بدنم جدا میکنند با اینکه پدرم علی مرتضی است و پردهٔ حشمت و جلالت و عظمت را هتک مینمایند با اینکه مادرم فاطمهٔ زهراست پس دیگر باره بر روی بیفتاد و بعوالم لاهوت توجه آورد و بروایت ابی مخنف سه ساعت بر اینحال بزیست و لشکریان او را زنده میدانستند و بیمناک بودند که بآنحضرت نزدیک شوند و ابن اثیر میگوید بعد از آنکه امام حسین علیه السلام آنکلمات را با لشکریان بگذاشت و جراحت بسیار برداشت مدتی طویل از روز را بر آنحال بگذرانید و اگر مردمان میخواستند آنحضرت را بقتل رسانند میرسانند لکن هر جماعتی انکار را بجماعتی دیگر حوالت میداد و اینکه دوست همیداشت که گروه دیگر متصدی این امر عظیم گردد شمر خبیث چون اینحال را نگران شد مردمان را بانگ برزد این چه انتظار است که می کشید و این مرد را نمیکشید بکشید او را مادر بعزای شما بنشیند و بروایت صاحب روضة الشهداء امام حسین علیه السلام از بسیاری زخم

دست

دست از جنگ بداشت و مرکب نیز از کار فرو ماند و آنحضرت در همانجا که رسیده بود عنان باز کشید عمر بن سعد
چون ضعف آنحضرت را بدید آهنگ وی را نمود امام حسین فرمود آیا تو خود بقتل من میآئی عمر شرمناک شده عنان
مرکب باز کشید اما شمر علیه اللعنة با پیادگان گفت کرد او را فرو گیرید چون پیادگان حوالی امام علیه السلام را فرو گرفتند
آنحضرت با صولت شیر شمشیر بر ایشان حواله کرد جملکی فرار کردند شمر ملعون خجل و منفعل شد و با طایفه از آنکا فرکیشان
باهنگ آنحضرت بتاخت و در انوقت پاره از لشکریان آهنگ غارت کردن خیمهٔ آنحضرت را نمودند آنحضرت آنکلمات را
که مذکور شد بفرمود و شمر آنجماعت را بخواند و گفت از اینکه ردی بخیمه بیاورید چه حاصل مقصود ما کشتن حسین است
اگر کاری میتوانید بپای برد در اینجا سعی نمائید پس بقصد آنحضرت بیامدند و بروایت صاحب روضة الشهداء درینحال
آنحضرت از مرکب پیاده شد شیخ مفید در ارشاد میفرماید که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و با اصحاب ابن زیاد
میفرمود چیست شما را که همی خواهید بر من نصرت و فیروزی یابید دانسته باشید قسم بخدای اگر مرا بکشید باری آنکس را
کشته اید که حجة خدائیست بر شما سوگند با خداوند این جابلقا و نه جابرسا نیست پسر پیغمبری که خدای بواسطه او بر شما
احتجاج ورزد غیر از من نوشته اند چون آنحضرت از فراز اسب بر زمین آمد زمین بلرزید و غباری زرد برخاست و بر چهره مبارکش بنشست زرد گشت

بیان زخم گران یافتن بدن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام از جراحات و انجام کار آنحضرت

چون بدن مبارک پیشوای هر دو جهان از زحمت سنان صالح بن وهب علیه اللعنة از زین بر زمین آمد و آنحضرت
بر خد راست بر فراز خاک بپیوست شمر ملعون که بعذاب مؤبد صد بیچون دچار باد بانگ بر لشکر برزد که سبب انتظار
چیست لاجرم آنمردم ملعون بر آنحضرت حمله ور شدند و ذرعة بن شریک ملعون شمشیری بر کتف چپ آنحضرت بزد
و بیفکند و بروایتی بر کف مبارکش بزد و بینداخت و امام حسین علیه السلام در آنحالت ضربتی بر ذرعه فرود آورد و آنخبیث را
بیفکند و ملعونی دیگر شمشیری بر دوش آنحضرت بینداخت و بقولی زنندهٔ این شمشیر نیز همان ذرعه ملعون بود آنگاه
باز شد و آنحضرت از شدت اینزخم و زحمت جراحات همی برمیخواست و می نشست و همی گفت صبر بکنیم بر قضای تو ای
پروردگار من ای آنکه جز تو نیست دادرس دادخواهان و محمد بن جریر طبری گوید که چون ذرعه خواست شمشیر دیگر فرود
آورد امام برخاست تا تیغی بروی زند از شدت ناتوانی نتوانست پس بازگشت تا مگر بجانب خیام عصمت ارتسام شود
نیزهٔ سنان ملعون چنانکه مسطور شد مانع شد و بقولی شمر علیه اللعنة در این هنگام آهنگ سوزانیدن خیام مبارکه را
نمود و آنجواب بشنید نوشته اند در انوقت چهل تن از اشرار کفار و طاغیان تبه روزگار در گرد آنحضرت پره زدند
حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد و ابو ایوب غنوی با خدنگی حلقوم شریفش را جراحت نمود و نصر بن خرشه از
شمشیرش بیازرد و عمرو بن الخلیفة الجعفی جراحتی بر عاتق همایونش بیفکند و صالح بن وهب مزنی چنانکه اشارت شد
نیزهٔ بر تهیگاه شریفش برزد و آنحضرت بر روی در افتاد دیگر باره بر جای بنشست و انوقت سنان بن انس نخعی ملعون نیزهٔ
بر چنبر گردن و کتف آنحضرت که بوسه گاه رسولخدای صلی الله علیه و آله بود برزد چنانکه روی مبارک بر روی خاک بغلطید
و آن نابکار زاده نیزه خود را بکشید و از جای زخم بیرون آورده بر سینه مبارکش بزد و این نیز کفایت بخت و تیری بر چلهٔ
کمان بر نهاد و بر گلوی مبارکش بیفکند چنانکه بر زمین آمد و دیگر باره برخاست و بر زانوی خود بنشست و آن تیر را از گلو
بکشید

بکشید و دو دست مبارک را از خون زخم تیر پر کرد سر و ریش مبارک را خون آلود کرده فرمود باینگونه با خدای تعالی
ملاقات خواهم نمود گاهی که بخون خود آغشته و از خون خود ممنوع شده باشم و ابن جوزی در تذکره میگوید حصین بن
تمیم چنان شمشیری بر فرق مبارکش بزد که بر زمین افتاد و زرعة بن شریک تیمی شمشیری بر کتف چپ آنحضرت بیفکند و
جدا ساخت و آنحضرت همی بگریست و سنان بن انس نخعی نیزهٔ بر تهیگاه او بزد و محمد بن طلحه شافعی گوید از کثرت جراحت
تیر و نیزه بر زمین افتاد و ابن شهرآشوب گوید چون تیر مسموم ابو ایوب غنوی بر گلوی مبارکش رسید فرمود بسم الله و
لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضا الله و بروایت دیگر چون سنان بن انس ملعون نیزهٔ خویش را بر تهیگاه آنحضرت
بزد از آن پس نیزه خود را بیرون کشید و بر سینهٔ همایونش بزد و بآن نیز خورسند نشد و تیری بآنحضرت بیفکند چنانکه بر نحر
شریفش بنشست آنحضرت از زحمت این جراحات و شدت درد بیفتاد و بنشست و آن تیر را از نحر خود بیرون آورد
و در پارهٔ روایاتست که بعد از آنکه آنحضرت آن تیر سه شعبه را از قفا بیرون کشید ضعف بروی مستولی شد و چندی توقف
فرمود تا مگر قدری آرام بجوید لکن آنگروه خبیث بر گردش پره زده با نیزه و خنجر و شمشیر و تیر بدن مبارکش را آزرده سید ساختند
خولی ملعون سنگی بر دهان همایونش بزد و حکیم و عامر پسران طفیل هر یک سنگی بر سینهٔ شریفش زدند چنانکه استخوان سینه‌اش
بشکست بکر بن عامر نیز سنگی بیفکند و عمر بن صبیح سنگی بر سر مبارکش زد و سالم بن سلیم و منقذ و ناعم پسران عروه عبدی
هر یک سنگی بزدند درید غلام عمر بن سعد سنگی بر فرق شریفش بزد چنانکه بسی زحمت رسانید و آنحضرت شمشیری بروی بزد
و ببازش رها بسپار داشت آنحضرت از زحمت الجراحات و شدت درد بیفتاد و بنشست و آن تیر را از نحر خود بیرون
آورد و هر دو کفش را بهم اتصال داده چون از خون پر میشدند بر سر و ریش همایونش میمالید و همی فرمود خدایرا گاهی
که بخون خود و از حق خود مغصوب هستم ملاقات خواهم کرد و آنحضرت بر روی بیفتاده و با آنحالت و آنهمه خستگی و جراحت
جمله التفاتش بجانب حرم بود و شمر خبیث جمله سپاه را صیحه بزد که حسین را طاقت نمانده و ضعیف و ناتوان گردیده است
یکباره بتازید و کارش را بسازید گویا خدای سبحان رحم از دل آنقوم برداشته بود و در هیچیک اثر رحم و شفقت و غیرت
و حمیت و دین و آئین و غم آخرت نمانده بود و عار و ننگ را وقعی نمی نهادند سلاله پاک و میوهٔ دل خواجه لولاک و
سید جوانان جنت و پادشاهزادهٔ بزرگ عرب را که مدتی مدید بر نیامده بود که او را در رسولخدای صلی الله علیه و آله میدیدند
که چگونه محل رافت و رحمت و محبت آنحضرت بود و چگونه در دامن بتول عذراء و حجر تربیت و عنایت علی مرتضی تا چند
گرامی و عزیز و بزرگوار بود و صیت عظمت و جلالت و قدر و منزلت و رفعت و امامت و ولایتش از پهنهٔ ناسوت به پهنهٔ
ملکوت و جبروت پیوسته و آثار کرامت و منقبتش بر صفحات روزگار برنشسته و اینک در چنین صحرا با لب تشنه و بدن خسته
و اولاد و اقارب و اصحاب شهید گردیده و یکمشت عیال و اطفال غریب بیکس تنها با این چند جراحتها در میان خاک و خون
خویش غلطانست و اندام همایونش را از کثرت جراحات در نظر نمیتوان آورد و از زمان زندگانی شریفش افزون از
چند دقیقه بر جای نمانده جوانان و برادران و یارانش همه با تنهای چاک چاک بر آنخاک تابناک در برابر چشمش بیفتاده و حرم
پاک و حرم محترمش با کمال اضطراب و انقلاب که از آن واقعه هائله دارند در برابر چشم مبارکش مصور و مجسم هستند و بهر طرف
مینگرند یک تن یار و یاور و مددکار و غمخوار ندارند و همی جد و پدر و مادر و عم و عم زادگان بگذشته خود را میخوانند و مینالند
مع ذالک آنقوم قسی القلب شقی را با آن مجروح عطشان که در خون خویش غلطان و بحالت نزع روح اندر بود هیچ رحم نیامد
و در آن

و بر آن نور پاک خداوند آب و خاک از هر سوی میتاختند و چنانکه مذکور افتاد هر یک ضربتی جانکاه فرود میآوردند
با اینکه هر ضربتی برای هلاکت یک شخص شجاع مبارز قوی الحال والقلبی کافی بود عجب اینست که موافق بعضی روایات
عبد الله بن الحسن علیه السلام چون در همین حال بی اختیار شد و خود را بخدمت عمّ بزرگوار افکند مردودی کریبانش را
بگرفت و از آغوش حضرت سید الشهداء روحی سواه فداه بیرون کشید و در برابر چشم آنحضرت سر مبارک آن طفل
معصوم را از بدن جدا ساخت رقت قلب و سوز دل و قطرات دیدهٔ هر کس در این مصیبت عظمی و رزیت کبری
باندازهٔ فهم و ادراک و قوت دین و عقیدت و مقام محبت و ولایت اوست که چشم روزگار برا و فاش میگریست خون
میگذشت از لب ایوان کربلا یزدان دادگر و خداوند قادر قاهر در هر دقیقه و ساعت بر عذاب قتلهٔ آن حضرت
و غاصبین حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و آنانکه متابعت و مشایعت و مبایعت ایشان نموده و خوشنود آمدند بیفزاید

بیان خبری که در مدت سه ساعت روی زمین افتادن
انحضرت و عدم توجه اشقیاء بآنحضرت وارد است

از خبر ابی مخنف چنان بر میآید که آنحضرت در روز عاشوراء دو دفعه بر روی بر زمین افتاد و مدت هر یک سه ساعت
باشد و با اینصورت شش ساعت میشود و ممکن است مقصود ابی مخنف همان سه ساعت باشد و تکرار این مطلب
برای توضیح باشد و اگر شش ساعت باشد موافق آن روایت میشود که شهادت آنحضرت را نزدیک بغروب آفتاب روز
عاشورا نوشته اند و نیز مسطور نموده اند که در آن چند ساعت که آنحضرت بر روی خاک افتاده یکباره بمعشوق حقیقی
توجه داشت هیچکس از لشکریان در اندیشهٔ زحمت آنحضرت نبود و یکباره از افکندن سنگ و تیر و چوب و آتش و زدن
شمشیر و نیزه دست باز داشته بودند با اینکه تا آنحضرت از اسب نیفتاده بود از انجمله زحمات هیچ قصوری نورزیدند
و چون از اسب فرو افتاد همچنان ازدحام و اقتحام میورزیدند و آن بدن همایون را بضرب رماح و سهام می آزردند
تا گاهی که در آنمدت سه ساعت بر روی زمین افتاد جملگی متحیر و مبهوت و از رفتار و کردار باز مانده بودند و خود نمیدانستند که
معزول هستند فاضل دربندی اعلی الله مقامه در اسرار الشهاده در بیان اینمطلب شرحی مذکور میدارد و از روی کمال اخلاص
و حسن نیت و قوت عقیدت دلایلی پسندیده خود اقامت میفرماید که بر ارباب تتبع پوشیده نیست والبته مقام تأمل ندارد
که امام قلب عالم امکانست و حرکات و سکنات موجودات بطفیل وجود مبارک اوست و اگر ضعف و انکساری در روح حیوانی
امام که سبب بقای عالم اکبر است نمایش کند شود در قوام و نظام تمام موجودات تزلزل و تضعضعی بزرگ حاصل شود چنان که
در قوای ظاهریه و باطنیهٔ آنها چنان ضعف افتد که بدون اینکه خود بدانند از کار بیفتند والبته اگر امام حسین علیه السلام را
تا گاهی که یکباره از اینجهان علاقه نکنده و ودیعهٔ امامت را با امام بعد از خود نسپرده حالت انصرافی از توجهات لازمه
باین عوالم پدید شود در تمام موجودات و عوالم و نشآت اینحالت ضعف و تحیر و انفعال نمودار شود بلکه در گردش افلاک
و نمایش مهر و ماه و اثر آب و خاک همین حال روی میدهد و آیا امام علیه السلام را در آنچند ساعت چه عوالم خلوص و
خلصه و اسرار مخصوصه و خلوت خاص با محبوب لایزال میباشد جز خداوند و خود آنحضرت هیچکس نداند و چون دیگر
باره توجهش باین عالم انصراف گرفت در تمام موجودات اثر فعلی حاصل میشود حتی در قوای شمر و ابن سعد و لشکریان ایشان
و آلات و ادوات ایشان قوت رسد و آن زور و بازوی اشقیاء یا برندگی تیغ یا برندگی تیر و کارکردن سنگ و سوختن آتش

واشال

و امثال آن از افاضهٔ وجود امام علیه السلام و انجمله در وقتی است که این خبر مقرون بصدق باشد و مدت
کافی این ساعات و اینمسائل و شهادت شهداء و قرائت خطب و اراجیز و مبارزت تن بتن باشد اما اگر آنحضرت
در هنگام بلند شدن روز شروع بجنگ فرموده و آن احتجاجات را نموده و اصحابش تن بتن بجنگ رفته و رجز خوانده
و شهید شده و خود آنحضرت نیز بعد از ظهر یا عصر بعز شهادت رسیده باشد چگونه ممکن است شش ساعت یا سه ساعت بر روی
خاک افتاده و همه لشکر بر آنحال نگران و ساکت و صابر باشند تا بجوش آید و دیگر باره شروع بحرکات شقاوت آیات خود
کرده باشند و اگر در حوالی غروب هم شهید شده باشد و موافق تحقیق پارهٔ فضلای متأخرین زمان شهادت آنحضرت مطابق
فصل میزان بوده است همچنان استبعاد دارد که شش ساعتش بر این نهج بگذشته باشد زیرا که موافق اخبار کثیره کتب معتبره
چنانکه اشارت رفت آنحضرت نماز ظهر و عصر را بجای آورده است پس کدام وقت باقی میماند که وفای قرائت خطبه و اراجیزه
و جنگ کردن و وداع فرمودن و مجدداً بخیمه باز شدن و تجدید وداع و وصیت فرمودن شش ساعت یا سه ساعت مخصوص
ماندن و سکوت ورزیدن و فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب را اجازهٔ میدان دادن و بر فراز سر اغلب ایشان
آمدن و قصاص خون از قاتل نمودن و حمل نعشها بلکه دفن علی اصغر فرموده و وصایای پارهٔ شهدا را گوش کردن و تسلیت بازماندگان را
دادن نماید پس تحمل اینگونه اخبار که مایهٔ چندین تکلف است ضرورت ندارد و چنانکه حکایتی که از شیطان رجیم در بارهٔ کتب متأخرین
بلکه در کتاب یکی از فضلای معاصرین که در نقل اخبار صحیحه و بسیار دقیق است مینماید که بدرگاه خداوند رحیم بعضی عرایض کرده و محض
امتحان فرمان شد تا آفتاب بر حرارتش بیفزاید تا جراحات اندام همایونش با حرقت تمام اثر نماید و عطش بر جگر شریفش شدت
نماید تا آخر خبر بر همین منوالست چه قبول آن متضمن معاذیر غیر صحیحه و بر خلاف عدل و انصاف است زیرا که هر چند خدای
بر بلیت و رنج و شکنج بیفزاید و بخواهد ممتحن دارد آن صبوری و طاقت تحمل نیز از اوست و اگر افزودن از اندازهٔ صبر آن
صابر باشد و آنمقدار صبر ندهد جبر و ظلم صرف خواهد بود و اگر باندازهٔ بلا صبوری بدهد مقام و منزلت و اجر و مزد صابر چه علت
یا با چنین مقدار حرارت بر خلاف عادت حالت بقا و تنفس سایر نفوس و موجودات این عالم چگونه خواهد بود یا بگوئیم این
حرارت در نفس آفتابست یا بواسطهٔ انعکاس نور اوست یا بر آن حمل نمائیم که این امری معنوی بود و احساس آنرا جز خود
آنحضرت یا شیطان رجیم نکرد و خداوند تعالی که ارحم الراحمین است برای قبول مسئلت شیطان مطرود چنین بلیتی سخت را
بر آن امام تشنه کام وارد کرده باشد بر چه صورت و بر چه وجه خواهد بود جز اسباب مزید تحیر نخواهد شد و اگر امری مخفی و در میان
خدا و آنحضرت بود خود آنحضرت که با کسی خبر نداده و از امام دیگر نیز که عالم بر خفایای امور است حدیثی وارد نشده پس عمرو
زید را از این خبر که منقول محسوس بشر نبوده چه علم و اطلاع است و اگر ساعات آنروز بر ساعات متداول است و چهار گانه افزوده
شدی بایستی اینحالت در تمام ما تحت و ما فوق شمس پدیدار باشد و فساد آن محتاج به بیان نیست و نیز مخفی نماند که در آن بیابان
نینوا هیچ سنگ نمیباشد و خاک هموار آنجا از این است که چهار فرسنگش بشرافت تاخت و تاز شهداء تربت گردید و از این گذشته
با آن اسلحه کارزار چه حاجت بسنگ داشت که از دیگر اماکن حمل نمایند بعلاوه قبول پارهٔ اخبار ضعیفه بلکه سخیفه که در ما نحن فیه محل تشدید گشته
و فایدتی جز طعنهٔ مخالفان و سخرهٔ معاندان و خراب کردن مبانی اخبار صحیحه ندارد و عدم قبولش ضرری نمیرساند از شرایط
استحکام دین و ایمان نیست و اگر امام علیه السلام را آنچند ساعت بر آنحالت گذشت چگونه حضرت زین العابدین هم
میگذاشت سر عصمت و طهارت را که آنحضرت حضور نبود و اگر بود از همه غریب تر اینست که پارهٔ مردم بیدانش مینویسند آنحضرت

مدهوش

مدهوش و در حال غشوه بود و تصور نکرده اند که تا امام را توجه کامل بدیگر سرای و تفویض امامت بدیگری نرسد چگونه برای او بیهوشی جایز است چه او در تمام عوالم متصرف و حافظ و حاکم است پس بر چنین اخبار اعتنائی نشاید

بیان اقدام و اهتمام عمر بن سعد و شمر علیهما اللعنة در شهادت آنحضرت

درآنحال که ولی خداوند ذوالجلال بدانگونه از کثرت زخم و سیلان خون در آنخاک گرم و آفتاب تابناک بیفتاده و زخم بر روی زخم و شمشیر بر روی شمشیر و سنان بر روی سنان و تیر بر روی تیر و ضربت بر روی ضربت یافته و از شدت عطش کام و زبان و لب مبارکش خشک و گوشه خیمه کاه زنان بی یار و معین و اطفال وحشتناک گرسنه تشنه تافته کافته و خیمه علی بن الحسین بیمار و از یکسوی نگران اندامهای نازنین چاک چاک فرزندان رشید و برادران ارجمند و برادرزادگان و اعوان و انصار در دست بخشود و خدای میداند که آن عاشق محبوب حقیقی و معشوق لایزال بچه حال اندر بود و ساکنان زمین و عرش برین بلکه اهل جنت و جحیم بچه صفت بودند و مهر و ماه را چگونه تاب و تابش در روز کار را چگونه حالت و کره ارض و افلاک را چگونه وضع و گردش بود ابو مخنف گوید امام حسین علیه السلام بر روی زمین با تن خونین افتاده و از شدت درد و الم و حالت نزع روح گاهی یکپای مبارک را بالا میکشید و گاهی دیگری را دراز میکرد و گاهی می نشست و گاهی از آنخاکهای گرم پشته میساخت و تکیه میفرمود و گاهی میخوابید و گاهی بر روی زمین می غلطید و پیوسته خاک سنجون آغشته خود را بشکرانه سعادت شهادت بر چهره مبارک خود میمالید و همی بآسمان می نگریست و از شدت کرب ندا بر میکشید مرا سوای تو پروردگاری نیست و معبودی غیر از تو ندارم بر حکم تو صبوری باید کرد ای فریادرس آنکس که اورا دادرسی نیست ای کسی که همیشه هست و اورا زوالی نیست ای زنده کننده مردگان ای قائم بر هر نفسی بآنچه کسب نماید در میان من و ایشان حکم کن که توئی بهترین حکم نمایندگان بروایت ابن شهرآشوب در مناقب چون آنحضرت از تیر سنان بن انس ملعون بزمین افتاد و چند دفعه خون سینه مبارک را با دو کف شریف بر سر همایون برنجیت عمر بن سعد ملعون بآنحضرت نزدیک شد و گفت سر از تن وی جدا سازید و بروایتی عمر بن سعد ایستاده نگران آنحضرت بود پس فریاد برکشید هر کس سر حسین را بیاورد هزار درهم جایزه یابد با مردی گفت چندین منتظر نتوان بود پیاده شو و سر از تنش برگیر و بروایتی شمر ملعون گفت تا حسین گرم این تیرا و زخمهاست کارش را بسازید اما این خبر بصحت نشاید زیرا که این حکومت با شمر نبود و ابن سعد را میرسید و اگر شمر سخنی رانده است در آن هنگام بود که آنحضرت را ضعف روی داد و از ناتوانی چندی توقف فرمود و چنانکه مسطور شد شمر فریاد برکشید که در [illegible] بر دو [illegible] کارش را بسازید در منتخب و بعضی کتب دیگر مسطور است که چون عمر اسب براند و بر فراز سر مبارک امام علیه السلام بایستاد و باصحاب خود خطاب کرد که اینک رنگ چیست بتازید و اورا مقتول سازید چهل تن ساخته قتل پسر پیغمبر شدند و بآنحضرت روی آوردند و هر یک باراده جدا کردن سر مبارکش بودند عمر سعد فریاد همی برکشید که شتاب کنید و سرش را بیاورید هلال بن نافع گوید با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودم ناگاه شخصی فریادی سخت برکشید و گفت ایها الامیر بشارت بده اینک شمر است که حسین علیه السلام را بکشت میگوید از میان دو صف بیرون آمدم و مردمان تماشای آنحال بر دوش همدیگر سوار میشدند پس بر فراز آنحضرت بایستادم و در این حال مشغول جان سپردن بود سوگند باخدای هیچ کشته را که در خون خود آغشته شده باشد نیکوتر از آنحضرت و نه چون آنحضرت با چهره درخشنده

و دیدار نورانی رخشنده ندیده بودم و نور روی و فروغ چهره همایون و جمال هیئت مبارکش مرا از تفکر در قتل او مشغول میداشت و آنحضرت در اینحالت آب می طلبید در اینوقت از مردی شنیدم که با آنحضرت میگفت سوگند باخدای آب نیاشامی پس از آن از امام مظلوم شنیدم میفرمود بلکه بر جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله وارد می نمایم و در رای آنحضرت با آنحضرت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر سکون میجویم و از آبی که بد بوی نباشد و مزه و طعمش دیگرگون نشده باشد مینوشم و از افعال و اعمال شما که با من بجای آوردید شکایت مینمایم چون آنجماعت این سخنان بشنیدند سخت خشمناک شدند چنانکه گفتی خدایتعالی در دل هیچیک از آن مردم نشانی از رحمت نگذاشته است پس در همانحال که آنحضرت با ایشان سخن میگذاشت سر مبارکش را بریدند و من از قلت رحم ایشان در عجب شدم و گفتم سوگند با خدای هرگز در هیچ کار با شما همدست و همداستان نخواهم شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین،

حکایت مردی که بقصد قتل آنحضرت علیه السلام آمد و مسلمان و شهید شد

صاحب روضة الشهداء و بعضی مصنفین دیگر نوشته اند که در آن هنگام که بتحریص شمر ملعون ده تن دیگر بآهنگ قتل آنحضرت بیامدند و هیچیک را قدرت نزدیک شدن نبود و سنان بن انس ملعون نیزه بر پشت آنحضرت بزد که بیفتاد و خولی بن یزید از اسب بزیر آمد تا سر مبارکش را از تن جدا سازد دستش لرزیدن گرفت اینوقت بروایت اسمعیل بخاری درآنحال که آنحضرت ایستاده بود شخصی بیامد تا آنحضرترا شهید نماید امام مظلوم تند روی نظر افکند و فرمود بازشو که قاتل من تو نیستی و مرا دریغ همی آید که در آتش دوزخ بسوزی اینکلام امام علیه السلام در نهاد آنمرد که سعادت فطری داشت تصرفی مخصوص نمود چنانکه گریان گردید و عرض کرد ای پسر رسولخدا تو باینحال اندری و هنوز غم ما میخوری و نمیخواهی با آتش دوزخ بسوزیم پس همان تیغ را که بآهنگ شهید ساختن آنحضرت برکشیده بود بدست خود بجنبش آورده دوان و شتابان نزد عمر سعد آمد عمر پرسید باز گوی چه کردی کار حسین را تمام ساختی گفت چنین نکردم بلکه از آن بیامدم تا کار تورا تمام نمایم و شمشیر کین را بعمر حواله کرد اصحاب عمر اطراف اورا فرو گرفتند و زخمها بر وی روان ساختند آنمرد تند روی بحضرت سید الشهداء علیه السلام آورد و عرض کرد یابن رسول الله گواه باش که مرا بدر تو شهید کردند فردای قیامت مرا باز جوئی و با شهیدان لشکر خود داخل بهشت کنی امام حسین علیه السلام آواز داد که خوش باش که چنین خواهم کرد علیه الرحمة والغفران پس آن نیک مرد چندان با کافران و ظالمان و مشرکان جهاد داد تا بغفران یزدان بپیوست معلوم باد درباره کیفیت مقاتل تفصیلی از آنشخص نصرانی که در صحرای کربلا از جانب عمر بن سعد ملعون مامور شد که آنحضرترا شهید نماید در برقت و چون در حضور مبارک امام علیه السلام مامور مسلمان گردید و بیامد و جهاد بداد تا بعز شهادت نائل گردید مسطور است لکن چون در کتب معتبره بآن اشارت نرفته بود در اینجا مسطور نشد و آنچه از آن اشباه که افرکیش بیرحم بیدین از چه کار روی بر تافتند که از کشتن آنحضرت روی برتابند و محتاج بمردی خارج از مذهب باشند با اینکه رحم جماعت نصاری از اغلب دیگر مردم بیشتر است همانا کشتن اطفال شیرخواره و بستن آب و سنان صالح و تیر سه شعبه و سایر اعمال و افعالی که از آنگروه نمایان شد هر یک بیشتر از شهید گردانیدن آنحضرت است

بیان آهنگ جمعی برای شهید ساختن امام مظلوم علیه السلام و باز شدن ایشان

روایت

بروایت صاحب روضة الشهدا ده تن از آن لشکر پیاده شدند و تیغها برکشیدند و بیامدند و هریک اراده آنرا
داشتند که سر مبارک آنحضرت را نزد عمر برده جایزه و خلعت بگیرد و از آنجماعت هرکس پیش میآمد امام حسین علیه السلام
در روی ایشان میدید و آنکس شرمگین میشد و باز میگردید تا دو تن برجای ماندند یکی سنان بن انس و دیگر شمر بن ذی الجوشن
علیهما اللعنة والعذاب سنان خواست که پیش رود شقاوت شمر پیشی جست و بشتافت و بر روی سینه مبارک امام
بنشست و صاحب عوالم گوید چون آنحضرت از نیزه سنان بیفتاد خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنة از اسب فرود شد تا سر
مبارکش را از تن جدا نماید در اینحال بلرزه درافتاد شمر گفت خداوند بازوی ترا ریزه ریزه و خورد گرداند ترا چه باک آمد که اینگونه
بلرزیدی و آنملعون خود بانجام آن امر خطیر پرداخت و بروایت دیگر چون آنحضرت تیر سنان ملعون را از گلوی مبارکش بیرون
کشید عمر سعد گفت مادر بر شما بگرید تعجیل کنید و کار او را تمام نمائید و سر از تنش دور دارید اول کسی که اقدام نمود شبث بن ربعی
با شمشیر کشیده پیش تاخت امام علیه السلام بجانب او نظری افکنده شبث را لرزشی سخت فرو گرفت و شمشیر از کفش بیفتاد
و باز گریخت و همی گفت معاذ الله که من خدا را ملاقات کنم و ذمه من بخون حسین علیه السلام مشغول باشد انس که مردی کوسج
و قصیر القامه و ابرص و نکوهیده دیدار بود زبان بشناعت و شماتت شبث برگشود و گفت مادر بر تو بگرید و قوم تو تباه شود
چرا از کشتن او دست باز داشتی و بفرار روی نهادی گفت چشم برگشود و بر من بنظاره آمد چشمهای رسولخدا را معاینه کردم
قوت از من برفت و اندامم بلرزید سنان ملعون گفت این شمشیر با من گذار که من از بهر کشتن او از تو شایسته ترم تیغ بگرفت
و قصد امام حسین علیه السلام نمود چون نزدیک رسید لرزش عظیم بروی دست داد و سخت بترسید چنانکه شمشیر از دستش بیفتاد
و گریزان بازگشت و همی گفت ای عمر بن سعد غضب خدای بر تو باد میخواهی محمد صلی الله علیه و آله را با من خصومت دهی
و انیم دود از همه کس شمر ملعون شبیه تر بوده است بالجمله شمر نکوهش و سرزنش او زبان برگشود که از چه روی بگریختی گفت چون
حسین علیه السلام چشم برگشود شجاعت پدرش را بخاطر آوردم بگریختم و خولی بن یزید ملعون بآن قصد برآمد و قدمی چند برفت
و رعده بر جان و لرزه بر اندامش بیفتاد و باز شتافت شمر گفت چه مردی ترسان که شما بوده اید هیچکس در قتل حسین از من سزاوارتر نیست
و موافق بعضی روایات دیگر عمر بن سعد بشبث بن ربعی فرمان کرد که برو و امام حسین را بقتل برسان گفت لا والله من با او بیعت
نمودم و بحضرتش نامه نوشتم و او را دعوت کردم اکنون که عذر ورزیدم و بیعت را بشکستم هرگز من اینکار نکنم و خود را آلوده
خون حسین نگردانم و در قیامت مسئول خون او نشوم گفت اگر چنین نکنی مخالفت ترا نزد ابن زیاد و یزید مکشوف دارم
گفت هرچه خواهی بگوی و هرچه خواهی بکن من هرگز باینکار اقدام ننمایم و بقولی عمرو بن حجاج [illegible] از اسب خود فرود آمد
و قدم در میدان نهاد چون چشمش بر دیده امام علیه السلام افتاد هیبتی عظیم بر دلش جای گیر شد و مراجعت کرده بر اسب خود
سوار شد شمر گفت از چه روی بازگشتی گفت چشمهای شریفش چون چشم جدش بنظرم آمد لاجرم نخواستم خونش را
بگردن بسپارم و موافق روایتی که بآن اشارت شد عمر بن سعد علیه اللعنة خودش اول کس بود که باهنگ قتل آنحضرت اسب
برانگیخت و بازشد و بروایت ابی مخنف بعضی از آن مردم خبیث با بعضی گفتند اینک حسین علیه السلام است که در دست شما
بیفتاده است و شما هیچ ایمن و آسوده خاطر مباشید که در حق شما نفرینی کند و خدا دعایش را مستجاب نماید هرچه زودتر فرود شوید
و سر شریفش را جدا کنید پس چهار تن از آنجماعت که شمر و خولی و سنان بن انس و عمرو بن الحجاج بودند بآنحضرت نزدیک شدند و
در انوقت عمرو بن حجاج علیه اللعنة با شمشیر برهنه بود الی آخر الخبر و در روایتی دیگر وارد است که مردی نزد ابن سعد آمد و گفت

ادتما

ایها الامیر بشارت بده که حسین علیه السلام از اسب بزیر افتاد ابن سعد چون بیامد و آنحال را بدید دیگران و رغبت
عاقبت و شقاوت و عذاب ابدی و عقاب سرمدی خود شد چه میدانست در هوای ملک ری این معصیت بزرگ
و گناه عظیم را که عفو پذیر نیست خریدار شد و فرزند پیغمبر را دستخوش شمشیر آبدار و تیر شرربار و سنان و نیزه تابدار گردانید
و اهلبیت رسول مختار را بدانگونه دچار رنج و تعب و عطش و هلاک و اسیری ساخت و اسباب ظهور این حادثه هایله و
واقعه مهیبه و قضیه خطیره گردید لاجرم خود را بر زمین افکند و خاک بر سر و ریش افشاند و همی فریاد برکشید و بناله گفت پدر و ما
شما را بباد تعجیل کنید و حسین را زودتر آسوده کنید چه جگرهای ما ازینحالت عجیب و این پیکر غریب سوراخ شد و روان ما آشفته و افسرده گشت

بیان شهادت حضرت امام خافقین و ظمآن لدی النهرین ابا عبدالله الحسین علیه السلام

در تعیین نام آنکس که متصدی این امر عظیم که عرش کریم را بلرزه در آورد باختلاف سخن کرده اند و در کتب معتبره تخلف رفته اند
اعثم کوفی گوید چون امام مظلوم علیه السلام تیر سنان ملعون را از سینه مبارک بیرون و روی و موی شریف را بخون آلوده همی
فرمود و عمر بن سعد علیه اللعنة آنحضرت را باینحالت بدید اسب بنزدیک آنحضرت دوانید و بر فراز سرش بایستاد و بیاران
خود گفت فرود آئید و کار او را تمام نمائید و سر از پیکرش جدا سازید نصر بن حرشنه الضبابی فرود آمد و او ابرص بود و نزد آنحضرت
برفت و محاسن مبارکش را بگرفت و خواست سر از تنش دور دارد امام حسین علیه السلام فرمود توآن سگ ابرصی که ترا بخواب
دیدم نصر گفت نسبت بمن چنین گوئی پس شمشیر بگلوی مبارکش بر نهاد همی بمالید و دو شعر معروف را که اولش اینست اذبحک
الیوم و نفسی تعلم بخواند و معنیش آن اینست که سر تو را امروز میبرم و حال آنکه بدون شک و ریب میدانم که پدر تو محمد مصطفی و علی
مرتضی بر تمامت خلایق و سخن گویان جهان بهتر و مهتری دارد پس شمشیر قوت همی کرد لکن نمیبرید عمر سعد ملعون در خشم شد و مردیرا
که از طرف راست او ایستاده بود و خولی بن یزید اصبحی نام داشت گفت برو کار حسین را تمام کن خولی از اسب فرو جست و سر
مبارک فرزند رسولخدا و قرة العین علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا را از تن جدا ساخت و بروایت صاحب روضة الصفا
چنان برمیآید که همان نصر ملعون قاتل آنحضرت است و ابن اثیر گوید در آنحال که آنحضرت می نشست و میافتاد سنان بن انس ملعون
بر آنحضرت حمله برد و نیزه بدو برد چنانکه بیفتاد آنگاه با خولی گفت سر از تنش دور کن خولی خواست آن مهم را بانجام رساند
سست و تن لرزان گشت سنان گفت خدای بازویت را از کار بیفکند و درهم شکند پس فرود آمد و سر مبارکش را ببرید و از تن
جدا کرده بخولی داد و نیز در جلاء العیون و امالی صدوق مسطور است که سنان بن انس آن سر مبارک را جدا کرد و همی گفت سر تو را
جدا میکنم و میدانم که تو فرزند رسولخدای هستی و مادر و پدرت بهترین آفریدگان میباشند چنانکه از حضرت امام زین العابدین هم
مرویست که فرمود قاتل آنحضرت سنان بن انس ملعون بود لکن مشهور اینست که شمر است و ممکن است معنی این عبارات این باشد
که آن زخم [illegible] جراحتی که از نیزه و تیر سنان و افعال او بر آنحضرت رسید موجب هلاک و شهادت آنحضرت بود اگرچه سر مبارکش را هم
نمیبرید وفات مینمود و در اینصورت منافی آن نیست که شمر خبیث مرتکب ذبح آنحضرت شده باشد و ابوالفرج در مقاتل میگوید
چون کتف چپ آنحضرت از ضربت زرعة بن شریک ملعون بیفتاد ابو الجنوب زیاد بن عبدالرحمن جعفی و قثعم و صالح بن
وهب یزنی و خولی بن یزید آنحضرت را بکشتند و هریک ضربتی بآنحضرت بزدند و در خون آنحضرت شریک شدند و سنان بن انس
علیه اللعنة فرود شد و سر مبارکش را از تن جدا ساخت و ابوالفرج میگوید اینی نوشته است که آنکس که اسباب شهادت

آنحضرت

آنحضرت وحمله بردن وزخم زدن برآنحضرت را فراهم کرد شمر بن ذی الجوشن [illegible] بود در شرح شافیه ابو فراس
بنام قاتل آنحضرت تصریح نمیشود [illegible] ابوالفرج ابن جوزی [illegible] پرسیدند [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
پلید نسبت میدهند با اینکه [illegible] یزید [illegible] آنحضرت [illegible] شعر سید رضی علیه الرضوان را
که باینمعنی دلالت دارد قرائت کرد [illegible]
دور را بزد کنایت از اینکه [illegible]
علیه اللعنة بود و باینصورت چگونه باید او را قاتل دانست و [illegible] ابن حجر نیز در کتاب [illegible] بنام قاتل آنحضرت
اشارت نمیکند و ابن صباغ [illegible] گوید چون آنحضرت [illegible] آمدند و سر
مبارکش را جدا ساختند و میگوید بعضی قاتل آنحضرت را سنان و برخی شمر علیه اللعنة دانسته اند [illegible] در کتاب [illegible]
مینویسد خولی بن یزید بحکم عمر بن سعد علیه اللعنة سر مبارکش از بدن برگرفت و حافظ بن عبد العزیز [illegible] گفته اند
شمر بن ذی الجوشن ضبابی قاتل آنحضرت بود و آنکس که سر مبارکش را از تن جدا ساخت ابن جوشن [illegible] بود و در فصول
مسطور است که خولی بن یزید ملعون سر مبارکش را ببرید و محمد بن طلحه شافعی نیز باین روایت اشارت کرده است و سبط
ابن جوزی میگوید در باب قاتل آنحضرت اختلاف ورزیده اند هشام بن محمد میگوید سنان بن انس آنحضرت را بکشت
بعضی گفته اند حصین بن نمیر تیری با آنحضرت بیفکند و فرود آمد و سر ها یونش را از تن باز کرد و آن سر مطهر را از گردن اسب
خویش بیاویخت [illegible] نزد ابن زیاد تقرب یابد و بعضی گفته اند [illegible] قاتل [illegible] بود و برخی
گفته اند کثیر بن عبد الله شعبی آنحضرت را شهید ساخت و بعضی شمر ملعون را قاتل آنحضرت دانسته اند و صحیح اینست که سنان
انس آنحضرت را شهید گردانید و شمر بن ذی الجوشن علیهم اللعنة با او شریک بود و میگوید چون سنان بن انس بر حجاج
یوسف درآمد با او گفت قاتل حسین تو ئی گفت آری حجاج گفت بشارت باد ترا که هرگز تو و او در یک [illegible] جمع
نمیشوید کنایت از اینکه جای تو در دوزخ است و هرگز بوی بهشت را نخواهی شنید گفته اند هیچوقت [illegible]
و بهتر از این شنیده نشده است و سیوطی در تاریخ الخلفا بنام قاتل آنحضرت اشارت نمیکند و در تاریخ الخمیس مسطور است
که امام حسین علیه السلام تن [illegible] و انقیاد یزید و ابن زیاد [illegible] ایشان قتال داد و چندانکه تیری [illegible] مبارکش
بنشست و آنحضرت بیفتاد و [illegible] سر از تن [illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
از نخست شیعیان امام حسین علیه السلام [illegible] حرب همی کردند [illegible]
بعد از شهادت تمام ایشان حسین بن علی علیهما السلام جنگ نمود [illegible] از اتباع شمر ذی الجوشن و بروایتی بدست
سنان بن انس شهید شد طبری در تاریخ خود میگوید بعد از شهادت برادران امام حسین علیه السلام تیری بر اسب آنحضرت
بیامد و بیفتاد و امام علیه السلام پیاده بماند و از تاب عطش سست شد و روز بوقت نماز دیگر رسید و آنحضرت بنشست و هر که
باهنگ کشتن آنحضرت بیامد [illegible] آنحضرت
پسری بود یکساله شیرخواره نامش عبد الله آواز او را بشنید که از تشنگی همی گریست بروی ترحم فرمود و او را بخواست و در کنار
خود بگذاشت و همی بگریست [illegible] آنحضرت [illegible]
رود فرات آمد و جائی بجست که آب تواند خورد شمر لعین گفت [illegible] بازماند که آب خورد [illegible] از تاب عطش [illegible]
واگر

واگر آب بیاشامد زنده میشود و امام علیه السلام برروی بیفتاده بود تا اگر آب بنوشد ملعونی تیری بردهان مبارکش بیفکند
امام آن آب بیفکند و تیر از دهانش بیرون کشید و بازگشت و خون از دهنش همی برفت و بر دو جنبه بایستاد و پیادگان بر
آنحضرت حمله ور شدند امام علیه السلام برایشان حمله برد و از آنقوم همی بکشت و شمر و عمر علیهما اللعنة بر آن تزور و بازو شجاعت
نگران بودند پس عمر با شمر گفت تو هرگز مردی را دیدی که این همه اهل بیت او کشته شده و خودش چنین مجروح گردیده و این چند
سپاه بر گردش فراهم گردیده باشند و چند روز آب نیاشامیده باشد و اینگونه دل و مردی داشته باشد و آنحضرت بر آن
پیادگان همی حرب نمود تا سی و چهار جای از بدن همایونش زخمدار گردید و اینوقت شمر ملعون با شش تن از خواص خود جنگ
مسطور شد با آنحضرت روی آوردند و چون کتف شریفش جدا شد آنحضرت بیفتاد و باز برپای خاست و آهنگ آن پیاده
کرد پیاده دیگر از عقب او درآمد و حربه بر پشت آنحضرت بزد چنانکه از سینه همایونش بیرون آمد و آنحضرت بیفتاد و آن حربه را
بیرون کشید و جان مقدسش با حربه از تن شریفش بیرون شد شمر ملعون پیش آمد و سر مبارکش ببرید و تنش را بجای بگذاشت
و در نور الابصار مسطور است که صحیح اینست که قاتل آنحضرت سنان بن انس علیه اللعنة است دمیری در حیوة الحیوان گوید
شمر بن ذی الجوشن مباشر قتل آنحضرت شد و بقولی سنان بن انس و بروایتی شمر ملعون ضربتی برروی مبارکش بزد و سنان
برسید و نیزه بزد و آنحضرت از اسب بیفتاد و خولی بن یزید فرود شد تا سر مبارکش را جدا کند هر دو دستش را لرزیدن افتاد
برادر آن ملعون شبل بن یزید خبیث فرود آمد و آن سر مبارک را جدا ساخت و ببرادرش خولی داد و مسعودی در مروج الذهب
گوید مردی از مذحج مباشر قتل آنحضرت شد و سر مبارکش را از تن جدا کرد نزد ابن زیاد آورد و شعر مشهور را بخواند و نیز در خبر است
که چون سنان ملعون آن نیزه را بکشید روح مقدسش بمنزل قدس ماوای گرفت و با خولی گفت فرود شو و این سر را از بدن
دور ساز و صاحب تاریخ الخمیس گوید قاتل آنحضرت سنان بن انس و بقولی مردی از مذحج و بروایتی شمر بن ذی الجوشن ملعون
بود که ابرص و درشت آواز و پلید دیدار بود اما چون شمر شهید ساخت خولی بن یزید از طایفه حمیر آن سر مبارک را جدا کرد و
نزد عبید الله بن زیاد برد و اینکه گفته اند عمر بن سعد بن ابی وقاص قاتل آنحضرت بود صحیح نیست و سبب نسبت اینکار با او این است
که عمر رئیس آن لشکر بود که عبید الله برای قتل امام حسین علیه السلام تجهیز نمود و با او وعده نهاد که اگر بر حسین ظفر یابد حکومت
ری با وی سپارد و جماعتی از اهل مصر و یمن در این خیل و سپاه اندر بودند و در تاریخ الخمیس بعضی دیگر اخبار مذکور اشارت کرده است
در کتاب عقد الفرید نیز قاتل آنحضرت را سنان و جدا کننده سر مبارک را خولی مینویسد کلینی علیه الرحمة در کافی و ابو علی در رجال و یافعی
در مرآت الجنان و سید جلیل میرزا سید محمد باقر در بحر الجواهر و هم چنین در کتاب زبدة المعارف و بعضی کتب دیگر بنام قاتل اشارت نکرده اند
و در تاریخ حافظ ابرو مینویسد که شمر ملعون با آنحضرت ضربتی بزد و فوجی از آن جماعت آنحضرت را شهید ساختند و بقیه خبر را چون
دمیری در حیوة الحیوان مینویسد و صاحب حبیب السیر و جنات الخلود نیز بر طبق روایات مذکوره برنگاشته اند و در تاریخ الکفی
نیز خبری بر طبق روایات مرقومه یاد شده است معلوم باد که این بنده حقیر عباسقلی سپهر در تالیفات برای تعیین نام و تصریح
قاتل فرزند سید الانام بسیاری از کتب تواریخ و اخبار و آثار و ادبیه را از نظر بسپرد و نام اغلب آن کتب را که محل اعتبار
هستند در اینجا مسطور داشت تا در طی آن روایات عدیده بتواند اختیار و انتخابی نماید

خبر دادن رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه
شمر ملعون قاتل حضرت امام حسین علیه السلام است

در محن الابرار و بحار الانوار مسطور است که در کتاب مناقب از عبد الله میمون از محمد بن الحسن مرویست که در کنار نهر کربلا در خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام بودیم چون بشمر بن ذی الجوشن نظر فرمود و آنملعون بمرض برص و بلای پیسی مبتلا بود فرمود الله اکبر الله اکبر همانا خدای و رسولخدای راست فرموده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود گویا می بینم سگ سفید رنگ ابلق را که دهان خود را بخون اهل بیت من بیالوده است چون عمر بن سعد علیه اللعنة این سخن را از امام حسین سلام الله علیه بشنید سخت غضبناک شد و بیکی از آنمردم ملعون گفت وای بر تو فرود شو و حسین را بقتل برسان خولی بن یزید اصبحی که در طرف راست عمر ایستاده بود از اسب خود بزیر آمد و سر مبارک آنحضرترا از بدنش جدا ساخت و بروایتی شمر ملعون با سنان بن انس لعین بالای سر آنحضرت رسیدند و اینوقت نزدیک بقبض روح مبارک بود و آنحضرت از شدت عطش زبان خود را حرکت میداد و میخایید و طلب آب میفرمود شمر خبیث لگدی بر آن امام مظلوم بزد و گفت ای فرزند ابوتراب گمان تو اینست که پدرت در کنار حوض پیغمبر میایستد هر که را دوست میدارد از آب حوض کوثر سیراب میکرد اند پس صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری و بیاشامی آنگاه با سنان گفت سر دیرا از قفا جدا کن سنان گفت سوگند با خدای من اینکار نکنم تا جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با من خصومت فرماید و بروایتی آنحضرت فرمود ای شمر دانسته باش که تو قاتل من هستی چه من در خواب دیدم که سگی چند بر من سخت در آویختند تا مرا پاره کنند الی آخر الخبر غریب اینست که شمر ملعون در رکاب حضرت امیر المؤمنین در صفین حضور داشت و بمیدان جنگ میرفت و با ادهم که از دلاوران سپاه معویه بود رزم میداد و زخم میخورد و زخم میزد و نوبتی مغضوب و محبوس شد و امام حسین علیه السلام در حق او شفاعت و احسان فرمود و آنملعون قرین امتنان گشت لکن آخر الامر شقاوت فطری او در هیجان آمد و او را بارتکاب چنین امری خطیر و عظیم دچار و بعذاب مؤبد و عقاب مخلد گرفتار ساخت لعنة الله علیه.

بیان برآمدن شمر ملعون بر روی سینه مبارک فرزند رسول خداوند بیچون و مکالمات ایشان

چنانکه در ینابیع المودة و اغلب کتب اخبار سنی و شیعی مسطور است چون خولی بن یزید اصبحی نیز بازگشت و اورا لرزه در گرفت و شمشیر از دستش بیفتاد و بترسید شمر با او گفت مادرت بعزایت بنشیند از چه روی حسین را نکشتی و سرش را نیاوردی گفت دو چشم مبارکش را در روی من برگشود مانند دو چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود از ابهت وی شرم داشتم که سیرا که شبیه برسولخدا است بکشم و نیز گوئی دو چشم علی بن ابیطالب علیه السلام بود گاهی که آنحضرت غضب میکرد و در بدر و حنین با ما دشایخ نمود آنچه را نمود از ابهت وی بترسیدم و عقلم از سرم بیرون همی رفت شمر گفت من از پیشین روزگار نیز ترا مردی جبان و ترسان شناخته ام شمشیررا بامن گذار سوگند با خدای نفس بر وی تنگ میکنم و اسب بروی میتازم سرش را بیبرم کیست که از من باینکار شایسته تر باشد و که اهم ترماشد که از یزید رشادان بگرداند غیر از من آنگاه شمشیر خود را از نیام در آورد و از مرکب خود فرود شد و شتابان برفت و بر سینه مبارک امام مظلوم بنشست امام علیه السلام چشم بدو برگشود و آنخبیث را شرم و آزرم نبود سید الشهداء صلوات الله علیه فرمود و بروایتی چون بر سینه مبارکش برآمد و شمشیر بر حلقوم شریفش بگذاشت تا سر آنحضرترا ببرد امام حسین اهر دو چشم مبارک بر چهره او برگشود و فرمود وای بر تو کیستی تو همانا در محلی عظیم برشدی و بقولی فرمود مرکب گناهی بزرگ شدی شمر گفت آنکس که بر سینه تو برآمده شمر بن ذی الجوشن ضبابی است فرمود ای شمر آیا مرا میشناسی عرض کرد آری تو حسین بن علی هستی و جدت رسولخدای و مادرت فاطمه زهرا و برادرت حسن مجتبی است فرمود وای بر تو آیا خولی از تو نزد منت تا در طلب آن برآئی یا مالی از تو گرفته ام یا تنگ

حرم

حریم ترا نموده ام وای بر تو چون مرا میشناسی از چه مرا میکشی گفت در اینکار در طلب جایزه یزیدم فرمود وای بر تو دنیا فانی و آخرت باقی است تو دوستدار جایزه دنیا هستی اما فردای قیامت جدم و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و خداوند علی اعلا که جبار ارض و سما است با تو خصومت خواهند کرد و بروایتی فرمود کدام یک از این دو نزد تو محبوب تر است آیا جایزه یزید یا شفاعت جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم شمر ملعون ضاعف الله تعالی عذابه گفت دانگی از جایزه یزید نزد شمر از شفاعت جد تو محبوبتر است و بقولی گفت جایزه که از یزید بمن رسد از تو و از جد تو و از مادر تو و از برادر تو نزدم محبوبتر میباشد دیگر از ایشان چه کار بر میآید و بر چه کار قادر هستند با اینکه همه ما بندگان خدا هستیم و بدرگاه او راه بر میگیریم و در روایتی دیگر است که چون سنان بترسید و باز گردید و با ابن سعد برآشفت و بدگفت ابن سعد ندا بر کشید کیست که برود و سر حسین را نزد من بیاورد و آنچه آرزوی اوست دریابد شمر ملعون گفت ایها الامیر من اینکار بپای میبرم گفت بشتاب تا جایزه بزرگ دریابی پس آنملعون روی بآنحضرت آورد و آنحضرت اینوقت بر زمین افتاده بود شمر نزدیک شد و بر سینه مبارکش برآمد آنحضرت احساس کرد و آنکلمات مسطوره در میانه بگذشت امام حسین علیه السلام فرمود اگر لابد مرا میکشی شربتی آب بمن بده آنملعون گفت هیهات یک قطره آب بیاشامی تا شربت ناگوار مرگ را از گلو فرو بری و در بحار الانوار مسطور است که آنملعون ریش مبارک امام علیه السلام را بگرفت و آهنگ قتل آنحضرت را نمود سید الشهداء صلوات الله علیه بخندید آنگاه فرمود آیا مرا میکشی و نمیدانی من کیستم گفت تو حسین بن علی هستی تا آخر خبر و بروایتی شمر شمشیر بگرفت و بر سینه آنحضرت برشد امام علیه السلام چشم برگشود و بر روی او نظر کرد شمر را شرم نیامد و گفت من از آنان نیستم که از قتل تو باز گردم فرمود تو کیستی که در مقامی بلند برآمدی که چه بسیار رسولخدا اش میبوسید عرض کرد شمر بن ذی الجوشن ضبابی میباشم الی آخر الحکایة و بروایتی دیگر شمر ملعون از اسب خود بزیر آمد و آنملعون بمرض پیسی مبتلا بود و با پای خود لگدی بر آنحضرت بزد چنانکه بر روی بر زمین افتاد آنگاه ریش مبارکش را بدست گرفت امام فرمود تو همان سگ هستی که با رنگ سفید در خواب دیدم که بر من حمله میکند آنملعون خشمناک شد و بآنکار که موجب زلزله تمام آفرینش پروردگار قهار است مبادرت ورزید

بیان پاره کلمات حضرت سید الشهداء علیه التحیة والصلوة با شمر ملعون علیه اللعنة والعذاب

در روضة الشهداء مسطور است که از آن ده تن که بامید خلعت و جایزه مهیای قتل آنحضرت شدند و یک بیک بیامدند و شرمناک شده باز شدند دو تن بجای ماندند سنان بن انس و شمر ملعون سنان خواست پیشدستی کند لکن شمر ملعون بروی سبقت گرفت و بشتافت و بر سینه مبارک امام علیه السلام بنشست امام دیده مبارک باز کرد و فرمود تو کدام کسی هستی عرض کرد منم شمر فرمود دامن زره از روی خود بردار چون آنمرد روی خود را برهنه کرد امام حسین علیه السلام نگران شد دندانهایش چون دندان خوک از دهانش بیرون جسته فرمود باری این یک نشان راست است آنگه فرمود بعد از آن فرمود سینه ات را برهنه ساز چون جامه برداشت آنحضرت دید بر سینه داغ برص دارد فرمود اینست نشانه دیگر همانا جدم رسولخدای صلی الله علیه و آله راست فرمود امشب جدم رسول الله را در خواب بدیدم فرمود فردا نماز پیشین نزد ما خواهی آمد و کشنده تو بدین شکل خواهد بود و آن نشانها که بمن نموده اند همه در تو موجود است بکار خویش باش ای شمر سید الی امروز چه روز است عرض کرد سیدانم روز جمعه است و روز عاشورا است فرمود میشناسی این چه ساعت است عرض کرد آری وقت خطبه و نماز گذاردنست فرمود در این ساعت خطیبان جدم بر بالای منبر خطبه میخوانند و نعت جد بزرگوارم را بر زبان میآورند و تو با من اینگونه رفتار میکنی ای شمر رسولخدای ۲ روی مبارک بر سینه ام

برنهاد

برنهاده و تو بدینسان در اینجا برنشسته و بر حلق من بوسه برنهاده و تو تیغ بر آن برنهاده‌ای و من نگران هستم و جدّم رسول خدای
پیغمبر را بر دست راست خود و روح یحیی مظلوم را بر دست چپ خود مشاهده مینمایم ای شمر از سینهٔ من برخیز که هنگام نماز است
تا من رو بسوی قبله آورم و نشسته نماز بگزارم و چون مرا از پدر میراث رسیده است که در نماز زخم نخورد آنزمان که در نماز
باشم هرچه خواهی رفتار کن شمر ملعون از سینهٔ آنحضرت برخاست و آنحضرت را هنوز آنمقدار طاقت بود که روی بقبله بیاورد
و بنماز مشغول شد و در ینابیع المودة و بعضی کتب دیگر مسطور است که امام علیه السلام با شمر علیه اللعنة فرمود از تو بخدای
سؤال میکنم که شکم خویش را نمایان داری شمر شکم خود را باز نمود و شکم آنملعون مانند شکم سگ سفید و ابرص و مویش مانند موی
خوک بود امام حسین علیه السلام فرمود الله اکبر همانا جدّم رسولخدای صلی الله علیه و آله در آنخبر که با پدرم علی علیه السلام داد
راست فرمود که ای علی همانا پسرت حسین در زمینی که آنجا را کربلا نامند شهید میشود مردی ابرص که مانند سگها و خوکها است
او را میکشد شمر ملعون از اینسخن برآشفت و گفت مرا بسگان و خوکان تشبیه کنی سوگند بخدای سر تو را از قفا جدا خواهم کرد
و در روایتی دیگر است که شمر چون لثام از چهره برگرفت ابرص و اعور و دارا پوزی چون پوز کلاب و نقری چون نقر خنزیر بود ممکن است
پوز در اینجا بمعنی پستان باشد چه از قرینهٔ مقام و کلام چنان مستفاد میشود و ممکن است معرب پوزه باشد والله اعلم

بیان قضیهٔ هایله و واقعهٔ مهیبهٔ شهید گردیدن
حضرت ابی عبدالله الحسین روحنا له الفداء

اگر خلق روزگار از ابتدای زمان تکلیف تا پایان عمر در تمام ساعات لیل و آنات نهار صفحهٔ زمین را از اشک خونین
همه لاله زار گردانند و ناله و ندبه و فریاد و عویل و نفیر از فلک اثیر بگذرانند و همواره با لب تشنه و جگر تافته و شکم گرسنه و تن عریان
در کوه و بیابان نالان و گریان بگردند و صدای یا حسین و یا غریب و یا شهید و یا مظلوم و یا مکروب و یا مقتول و یا منهوب
و یا عطشان و یا ظمآن و یا عریان از مرکز کیوان برتر رسانند و هرگز لب بخنده نگشایند و جز باندوه و غم و رنج و شکنج و نصب و
تعب روز و شب بیاورند و یاد از زن و فرزند و خویش و پیوند و عیش و طرب و رامش و آسایش نیاورند در برابر چنین مصیبت
بزرگ و رزیت عظمی و بلیت کبری که ثلمه بر عرش خدا و رخنه بر [illegible] سکان ملاء اعلی و آتش بر جگر محمد مصطفی و علی مرتضی
و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و خدیجه کبری و ائمه هدی برزده و اجزای ماسوی را در باطن نفس الامر دیگرگون گردانیده و خون
از دیدهٔ روزگار جاری ساخته و آفتاب و ماه و افلاک و انجم و املاک سموات را تیره و خیره و حور العین و غلمان و اهل دوزخ
و نیران را در انقلاب و هیجان انداخته و روان تمام انبیاء و اوصیا و اولیا و کبار را در رنج و آزار افکنده است جای
استعجاب و افسوس نیست که جمله این افعال نسبت باین مصیبت و رزیت که بجمله برای حفظ دین خدا و شریعت محمد مصطفی
و شفاعت امت در روز جزا است بسیار حقیر و تحفه بس صغیر خواهد بود چه این جمله همه فانی و آنجمله همه باقیست و این بدیهی است
که تفاوت فانی با باقی چیست هرچه نیست اینست و هرچه هست آنست پس میتوان گفت موهومی را در برابر موجودی معلوم
داده اند و عجب تجارتی با سود [illegible] قدسی پیکری
مقدس در راه خدای تعالی برای شفاعت با جانی پاک و روانی تابناک بسپرده و جمالی ملکی و هیکلی ملکوتی را در دهنهٔ خاک بگذاشته
و از تمامت علاقهٔ زن و فرزند و اقربا و پیوند بگسسته که تمامت آفرینش بطفیل وجود مبارک جدّش و پدرش و مادرش و برادرش
و خودش و اولاد طیبین و ائمهٔ طاهرین نسل شریف خودش از نهفتهٔ عدم بعرصهٔ وجود آمده اند بالجمله باینسخن شدیم که ظلم از

نگارشش برهم میشکافد و زبان از گذارشش در کام میگدازد و دل و جگر از تصورش تافته و گداخته و سوراخ میشود چون
امام حسین علیه السلام با آنملعون فرمود جدّم خبر داده است که مرا مردی ابقع و ابرص و اعور میکشد که با یک خوک مانند است
شمر علیه اللعنة گفت مرا بسگ تشبیه نمودی سوگند بخدای بسزای اینکه جدت این تشبیه در حق من کرده است سرت را از
قفا جدا کنم پس آنحضرت را بر روی بیفکند و همی با شمشیر بران بر رگهای گردن مبارکش میزد و میبرید و اینچند شعر را که باین معنی است
قرائت کرد امروز میکشم تو را و دل من دانا و عالم است و هیچ شک و شبهت و مجال انکار و کتمان ندارد که پدر تو بهترین
سخن گویان یعنی خلق جهانست و بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هیچکس را آن فضل و منقبت نیست و امروز تو را میکشم
و زود است که پشیمان شوم و میدانم که فردای قیامت در جهنم جای دارم خون تو را بر روی خاک میریزم و بر اولاد پیغمبر رحم
نمیکنم و بروایتی شمر عرض کرد ترا میکشم و میدانم مادرت فاطمهٔ زهراء و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است و کسیکه از
جانب تو طلب خون ترا نماید خداوند علی اعلاست اما تو را بقتل میرسانم و از اینجمله هیچ پروا ندارم آنگاه بدوازده ضربت
سر مبارکش را از بدن شریفش جدا نمود و ابو اسحق اسفراینی مینویسد که شمر ملعون گفت مرا بسگ تشبیه میکنی سوگند بخدای میکشم
تو را ای حسین ببدترین کشتنی و میدانم که هیچ مسلمی نیست مگر اینکه در روز قیامت از بهر او در حضرت خدای شفاعتی هست مگر مرا
آنگاه چندین دفعه با شمشیر بر گلوی آنحضرت بزد و هیچ نبرید امام حسین علیه السلام فرمود سوگند بخدای شمشیر تو نبرد هیچ عضوی را
که خدا بر او تسبیح نموده است پس آنملعون آنحضرت را بر روی افکند و همی سر مبارکش را میبرید و شعرهای مذکوره را میخواند و در ینابیع
المودة مسطور است که آنملعون آن سر شریف مبارک را از قفا میبرید و هر عضوی را که قطع میکرد آنحضرت میفرمود یا جداه
یا محمداه یا ابتاه یا ابا القاسماه یا علیاه یا اماه یا فاطماه مظلوم کشته میشوم و تشنه ذبح میگردم و غریب میمیرم و نیز در بحار است
که شمر خبیث لگدی با آنحضرت بزد و او را بر روی افکنده و با دوازده ضربت شمشیر سر مبارکش را از تن جدا ساخت و در روایت
دیگر است که هرچند شمشیر بر حنجر مبارکش کشید نبرید چه بوسه گاه رسولخدای صلی الله علیه و آله بود پس برخاست و سر مبارکش را از
قفا ببرید و در روایتیست که چون آنحضرت با شمر فرمود چون در نماز باشم هرچه خواهی چنان کن و مشغول نماز شد و نشسته نماز
بگذاشت و بسجده رفت شمر ملعون چندان صبر نکرد که آن امام مظلوم علیه السلام سر از سجده برگیرد و با دوازده ضربت شهیدش
گردانید انا لله و انا الیه راجعون و صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی قاتله و مقاتلیه جمیعا اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل
محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا

بیان تشخیص قتل و قاتل حضرت ابی عبدالله
الحسین المظلوم صلوات الله و سلامه علیه

باید دانست که قتل فرزند رسول خدا و جگر گوشهٔ فاطمه زهراء و فروز دیدهٔ علی مرتضی و شقیق حسن مجتبی بر چند وجه روی داده است
و هر یک را قتل و مباشرش را قاتل میتوان گفت چه آن تیرباران که بحضرت نمودند اگر بضربتی دیگر هم مبادرت نمیشد البته
آنحضرت بعد از قلیل مدتی شهید میشد و اگر آن سنگها که بر بدن مبارکش رسید دنباله دیگر نمیداشت همچنان موجب شهادتش
میگشت و اگر همان چوبها و آتشها که بر آن هیکل مبارک فرود آوردند بانکار اکتفا مینمودند آنحضرت شهید میشد و اگر آن سختی عطش را
که بر آنحضرت چیره و جسم و جان شریفش را تفتیده ساخته بود همان کفایت میرفت همچنان شهادت آن امام مظلوم را
کافی بود و اگر هیچیک از اینجمله در کار نبود همان داغها که از کشتن فرزندان و برادران و اقارب و اصحاب بر دل شریفش

بکذاشتند و در مقام صیدستی دیگر بر نیامدند برای وفات و شهادت آنحضرت کافی بود پس باین حیثیات نتوان جمله تیراندازان را قاتل آنحضرت شمرد یا سنک افکنانرا قاتل خواند یا قتله دیگر از قاتل آنحضرت شمرد اما کسانی که عموما در کتب اخبار بقتل آنحضرت منسوب داشته اند یک نفره آن چهل تن مذکور هستند و دیگر ابو الجنوب زیاد بن عبد الرحمن جعفی و قشعم و صالح بن وهب یزنی و خولی بن یزید هستند که مینویسند کل ایشان در قتل آنحضرت مباشر و شریک هستند لکن راقم حروف کوید هر یک از ایشان قاتل هستند چه اگر کسی دیگر هم بعد از ضربت یکی از ایشان ضربتی وارد میساخت همان یکضربت سبب شهادت میکردید پس میتوان گفت اگر روایت شده است که سنان قاتل امام حسین علیه السلام است هیچ استبعاد ندارد چه آن نیزه که او بزد کار آنحضرت را بساخت چنانکه در خبر است چون آنحضرت نیزه را بهلو یافت کلماتی بفرمود که علامت درگذشتن از این سرای است و نیز بعضی نوشته اند چون آنملعون آن نیزه را بیرون کشید جان مقدس امام علیه السلام با همان زحمت بیرون شد و اما اشخاصی را که در کتابهای مقتل قاتل آنحضرت نوشته اند و در اینکتاب مذکور شد یکی شمر و دیگر سنان و دیگر خولی بن یزید و دیگر برادرش شبل بن یزید و دیگر نصر بن حرشنه و دیگر رقاعه از اتباع شمر ملعون و دیگر حصین بن نمیر و دیگر مهاجر بن اوس و دیگر کثیر بن عبد الله و دیگر ابن خوان الیامی است و نیز نوشته اند آن چهل تن که بیامدند تا آنحضرت را شهید سازند و آن مکالمات در میان آنحضرت و ایشان بکذشت بجمله خشمناک شدند و امام علیه السلام را شهید ساختند و در اینجا اسم قاتل را نبرده اند و از اینجمله چند تن را از باب مقاتل مثل سبط ابن جوزی و دیگران مینویسند که در شمار قاتلین آنحضرت یاد کرده اند و اختلاف ورزیده اند اول سنان بن انس علیه اللعنة دوم حصین بن نمیر لعنة الله علیه که بروایت سبط ابن جوزی تیری بآنحضرت بیفکند آنگاه فرود آمده سر مطهر را ببرید و دیگر شمر بن ذی الجوشن ضبابی و بقولی کلابی علیه اللعنة والعذاب دیگر خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنة چنانکه صاحب کشف الغمه مینویسد فرود شد و سر مبارک را ببرید و بروایت حافظ بن جنابذی میگوید گفته اند شمر بن ذی الجوشن ضبابی آنحضرترا بکشت و آنکس که سر مبارک را از تن جدا ساخت ابن خوان یامی است و نیز چنانکه مذکور شد در بعضی کتب تصریح شده است که سنان بن انس ... علیها اللعنة برفت و همی گفت سوگند با خدای سر تو را از تن دور میکنم با اینکه میدانم پسر رسولخدائی و از تمامت مردمان از جهت پدر و مادر بهتری و بقولی دیگر گفت بسوی تو گام سپارم و نفس من میداند که توئی سید مقدم و بهترین مردمان از جهت پدر و مادر پس سر مبارک را جدا ساخته بعمر بن سعد داد و نیز سبط ابن جوزی گوید روایت اصح اینست که سنان بن انس ... و شمر بن ذی الجوشن با وی شریک شد و از روایتی که یاقوت حموی در مراصد الاطلاع مینویسد و میگوید کلتانیه نام قریه ایست در میان سوس و صیمره و شمر بن ذی الجوشن که در قتل امام حسین علیه السلام مشارکت بود در آنجا کشته شد مؤید آنست که شریک بوده است اما یاقوت در معجم البلدان مینویسد کلتانیه با کاف مضمومه و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه و بعد از الف نون مکسوره و یاء مشدده قریه ایست در میان سوس و صیمره و شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنة که در قتل امام حسین صلوات الله و سلامه علیه شریک بود در آنجا بهلاکت و دمار و بئس القرار و نار مخلد پیوست ... شد چه شمر و امثال او در اهمیت عظمت و سطوت و شجاعت آنحضرت ... که ... نتوانستند مرتکب چنین امری خطیر و کرداری عظیم شوند که ... گرسنه و دیو دیوانه را اینجرئت و جسارت نباشد معلوم باد در کتب اخبار خولی بن یزید را با خاء معجمه مضمومه و واو ساکنه و لام مکسوره و تاء حطی مینگارند و یکی از وعاظین این عصر که چندی است وفات کرده و اهل علم و تتبع بود خولی بکسر خاء معجمه و واو و لام مشدده یاد

مقصود

وا دکوفه شدند و برخی دیگر نوشته اند که چون اهل بیت و رؤس شهدا را بمجلس ابن زیاد در آوردند آنملعون آنسر ولی خدا را بخولی داد و خولی بخانه خود در آورد و گروهی دیگر گویند شمر ملعون آنسر همایون را در توبره حمل کرده بمنزل خود برده در زیر ... بگذاشت و داستانی مفصل در اینباب در بعضی کتب مقاتل مذکور است و بعضی حامل آنسر مبارک را در توبره مردی ... نوشته و تفریبی از آنحضرت مسطور نموده اند اما چنان مینماید که روایت اول اصح روایات است والعلم عند الله

بیان شماره رؤس شهداء علیهم السلام و تقسیم آنها را بر رؤسای لشکر و فرستادن نزد ابن زیاد

در شماره رؤس شهداء اختلاف نموده اند حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده تصریح مینماید که هفده تن از اهل بیت و یکصد و بیست و چهار تن شیعه شهید شدند با این روایت چنان مینماید که شمار رؤس شهداء بعلاوه سر مبارک سید الشهداء علیه السلام یکصد و چهل و دو عدد باشد و این شماره با روایتی که از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شهدای کربلا یکصد و چهل و پنج تن بودند نزدیکست در لهوف مسطور است که چون عمر بن سعد از آتش زدن خیام مبارکه فارغ شد فرمان کرد تا خولی و حمید بن مسلم سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد حمل کردند و سرهای سایر شهدا را از تن جدا نمایند در اعلام الوری میگوید سایر سرها را بفرمان آن خبیث از تنها جدا کردند و از آنجمله هفتاد و دو سر بود و آن رؤس مطهره را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج نزد پسر زیاد روانه کرد و ابن شهر آشوب از ابو مخنف روایت کند که جماعت کنده با سیزده سر نزد ابن زیاد بیامدند و صاحب ایشان قیس بن اشعث بود و قبیله هوازن با بیست سر بیامدند و صاحب ایشان شمر ملعون بود و بنو تمیم با نوزده سر بیامدند و بنی اسد با نه سر و سایر لشکریان نیز با نه سر منور بیامدند و از آنجمله هفتاد سر میشود اما این تعدادی که در مناقب شده است شصت عدد است گویا شمر و جماعت هوازن چنانکه از بعضی کتب دیگر معلوم میشود حامل سی سر بوده اند و در کتاب مناقب سهوی از کاتب رفته است بالجمله میگوید سر مبارک امام حسین علیه السلام را خولی بن یزید حمل کرد و در شرح شافیه مسطور است که عدد سرهای اصحاب و اهل بیت آنحضرت هفتاد و هشت سر بود و چون لشکریان بکوفه روی نهادند مردم کنده سیزده سر و هوازن دوازده سر و مردم تمیم هفده سر و بنی اسد شانزده سر و مذحج هفت سر و سایر مردمان سیزده سر بهره افتاد و سر مبارک حضرت ابیعبد الله علیه السلام را بر نیزه بلند برزده در فراز سر عمر بن سعد میبردند و از آنسر منور چنان نوری مانند عمود از زمین بآسمان طالع و ساطع بود که گوئی بدر تمام است و مردمان بفروغ آن نور راه میسپردند و دیگر سرها را نیز بر سر نیزه ها برافراخته بودند و در عوالم مسطور است که حامل سایر رؤس شهداء شمر ملعون بود و نیز گوید محمد بن ابیطالب میگوید شماره رؤس شهداء اصحاب و اهل بیت آنحضرت هفتاد و هشت عدد بود و قبایل متفرقه برای حمل آن قسمت بردند تا بدرگاه ابن زیاد تقرب جویند و پاره روایات مسطوره نیز اشارت کند و سبط ابن جوزی گوید سر مبارک امام حسین و سرهای شهداء علیهم السلام را با دختران آنحضرت و آنانکه از اطفال باقی بودند با خولی با ابن زیاد فرستاد و با آنسر مبارک نود و دو سر حمل داد و در تاریخ زبدة الفکرة شماره سرها را که بجهت خلعت تعیین کرده هشتاد سر میشود بالجمله ممکن است مشاهیر شهدا را سر برگرفته باشند یا اینکه غیر از رؤس منوره بزرگان شهدا را حمل نکرده باشند و نیز باید دانست که از اغلب اخبار معلوم میشود که عبور اهل بیت بعد از قطع رؤس شهداء علیهم السلام بوده و ایشان بدلالت امام زین العابدین سلام الله علیه اجساد شهدا را بشناخته اند و از بعضی اخبار چنان برمیآید که بعد از عبور ایشان اینکار شده است اما سر

مبارک

آسوده کنید سنان بن انس ایادی وشمر بن ذی الجوشن علیهما اللعنة با جماعتی فرود شد وریش مبارکش را بکرفت چنانکه
سر مبارکش را ببرید ومشهور اینست که سر مبارکش را از قفا جدا کردند چنانکه بزبان حدیث امام زین العابدین علیه السلام
وبعضی روایات واخبار دیکر بر آن ناطق است ونیز در بعضی روایاتست که در آنحال که سنان مشغول بریدن سر مبارکش بود
خواهرش زینب سلام الله علیها بیامد وخود را بر آنحضرت بینداخت الی آخر الخبر واینحکایت بعید مینماید چه حضرت زینب
وسایر نسوان اهل بیت را بیرون از اطاعت امر آنحضرت تکلیفی نیست ودر کتاب النوادر علی بن اسباط مرویست که حضرت
ابیجعفر علیه السلام میفرمود پدرم امام زین العابدین در آنروز که پدرش علیهم السلام شهید شد بآزار شکم کرفتار بود ودر خیمه جای داشت
ومن نکران سوالی خودمان بودم که چکونه بمتابعت آنحضرت برای آب آمد وشد داشتند کاهی بر میمنه کاهی بر میسره ودفعه
بر قلب حمله میفرمود وآنحضرت را بنوعی کشتند که رسولخدای صلی الله علیه وآله از آنکونه کشتن نهی فرموده است چه آنحضرترا
بضرب شمشیر وطعن نیزه وزدن سنک وچوب وعصا کشتند وبعد از اینجمله بدن مبارکش را در زیر پای مرکب ددلنور دیدند اکرچه
در بعضی روایاتست که جز زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام کاهی که آنحضرت بمقاتلت بود وشهید شد هیچ زنی از خیام شریفه
بیرون نیامد لکن از عبارت زیارت قائمیه چنان بر میآید که بجمله بیرون آمده اند ونزدیک بمصرع آنحضرت ومشاهدت کیفیت
شهادت بوده اند چه در آنجا میفرماید چون زنها اسب ترا تنها وبازین باژکون بدیدند از خیمه ها با موهای پریشان بیرون دویدند
ولطمه بر صورت میزدند وناله بر میکشیدند وباذلت بعد از عزت بسوی مصرع تو مبادرت کرفتند وانوقت شمر بر سینهٔ تو نشسته و
شمشیرش را بر کلوی مبارکت نهاده وریش مبارکت را بدست کرفته وبا شمشیر تیز سر مبارکت را میبرید ودر این روایت چنان باز
میرسد که آنحضرت را از حلقوم مبارک ذبح نموده اند واز حدیث دیکر که میفرماید المجذوذ الرأس من القفا معلوم میشود که از قفا
سر مبارکش را جدا نموده اند وتوفیق این هر دو خبر که بامام علیه السلام منتهی میشود چنانست که ملعون آنحضرترا بر طریق متعارف ذبح نموده
وخبیثی دیکر از قفا جدا ساخته باشد والعلم عند الله ودر کتاب تذکرة الائمه مسطور است که نام قاتل آنحضرت در توریه لشید است
یعنی یزید ومشهور است یعنی شمر وبن زاد است یعنی ابن زیاد وبروایت دیکر بدبخت از قریش است که در پیشانی او اثر جراحت است
پاره روایات وارد است که سنان بن انس نخعی وخولی بن یزید اصبحی وشمر بن ذی الجوشن ضبابی لعنهم الله تعالی بیامدند وسر مبارک
امام حسین علیه السلام را نزد عمر بن سعد علیه اللعنة میبردند وباهدیکر سخن میکردند خولی میکفت من تیری بدو زدم چنانچه اورا از زین
اسب بر زمین در انداختم وسنان میکفت من او را بشمشیر زدم چنانکه سرش را بشکافتم وشمر میکفت من سرش را از بدنش جدا ساختم
واین خبر نیز مؤید خبر سابق است که این سه تن ملعونین را قاتل دانسته اند لعنة الله علیهم اجمعین ابد الآبدین

بیان عدد زخمی که بر بدن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام رسیده است

در شمار زخمی که از تیر ونیزه وشمشیر وچوب وسنک وعصا بر بدن مبارک حجة خدا جناب سید الشهداء روحنا وروح
العالمین لجسمه فداه رسیده در کتب مقاتل وتواریخ واخبار وسیر وآثار اختلاف بسیار است از یکجهت توانیم کفت از آنهنکام
که جناب مسلم بن عقیل علیه السلام از جانب آنحضرت مامور بکوفه شد تا کاهی که حضرت سید الشهداء علیه السلام بعز شهادت
نائل کردید هر تیری وشمشیری ونیزه وآلت حربی از جانب اشقیاء نسبت باصحاب ویاران وفرزندان واقربا واولیای
آنحضرت رسید همه بر اندام مبارک امام علیه السلام رسیده است چه بجمله در راه آنحضرتست که جهاد فی سبیل الله وحفظ دین

وشرع مبین واثبات حق والزام مخالفین است ودر اینصورت اکر کویند چهار هزار زخم بر بدن مبارک امام ؏
رسیده است تصدیق باید کرد از حیثیت دیکر نیز میتوانیم کفت هر کس در کربلا تیری وشمشیری وآلت حربی بقصد آنحضرت
بکار برده است خواه بر بدن مبارکش رسیده باشد یا نرسیده باشد در حکم آنست که آنضربت رسیده است در اینصورت
نیز اکر کوئیم آن جماعت که یکدفعه آهنک آنحضرت تیرها بر چله کمانها بر نهادند ونیزه وشمشیر بر کرفتند وتیرها را بسوی آنحضرت
پران ساختند هزار ونهصد وپنجاه تن یکباره باین هوا وهوس بر آمدند وفاعل وعامل اینعمل شدند این نیز بعید نیست وچون
آنحضرت هرکز پشت بر جنک نمی زده است اینجمله از کلو تا ناف مبارکش بوده است آنهم استبعاد ندارد واکر کویند خبری صریح
از یکی از ائمه هدی سلام الله علیه بروایتی متقن وصحیح وارد است که پانصد یا هزار یا بیشتر یا کمتر عدد زخم بدن مبارکش بود آنرا
هم تعبدا قبول میکنیم وچون وچرائی نمی آوریم اما چون از اینجمله بکذریم نمیتوانیم عدد کثیری از زخم تیر وشمشیر را قبول کنیم با اینکه صدر
وسینه از کلو تا ناف کاه که هدف این جراحات شده است وسعت واستطاعت قبول اینجمله را ندارد واکر کوئیم تیر بر روی تیر و
شمشیر بر روی شمشیر ونیزه بر روی نیزه وسنک بر روی سنک رسیده است چندان استبعاد ندارد اما شماره آنرا چکونه میتوان
کرد وبر عددش چکونه میتوان علم حاصل کرد وچنین پیکری را بحسب طبیعت بشریت دوام وبقائی چکونه خواهد بود که نماز
کذارد وبنشیند وسر بسجود کذارد وشمر ملعون بر سینه همایونش بنشیند با اینکه عبارت زیارت ناحیه مقدسه قائمیه وبعضی اخبار
دیکر بر جلوس شمر خبیث بر آنمحل منیع ومقام رفیع تصریح مینماید پس باید بخبری که از جانب معصوم ؏ رسیده باشد یا عقل مستقیم
تصدیق نماید وعلمای متقدمین در کتب معتبر خود اشارت کرده اند وثوق وتصدیق نمود وآنکهی مقصد ومطلب کلی اهمانست
که آنحضرت را با انواع جراحت شهید کردند وهر ظلمی وعنادی که توانستند بجای آوردند واقسام خصومت وکین در زیر اظهار
ساختند دیکر واجب نیفتاده که اینکونه اخبار وروایات عجیبه را که با اذهان عقلا مخالفت دارد قبول نمائیم ودر اصلاح متحمل بارهٔ بیانات شویم

بیان روایاتی که در عدد جراحات بدن مبارک امام علیه السلام رسیده وتشخیص خبر صحیح

صاحب روضة الشهداء مینویسد که هفتاد ودو زخم تیغ ونیزه وتیر بر آنحضرت رسیده بود که آنحضرت از کار زار نشست
وروی بقبله باحضرت کردکار براز ونیاز بپیوست واز آنپس بتحریک شمر ملعون چند تن بیامدند وهر یک زخمی کاری بر آنحضرت
فرود آوردند تا شهید کردید ودر اغلب روایات متاخرین یکهزار ونهصد وبعضی یکهزار ونهصد وپنجاه زخم تیر وتیغ مرقوم است
که شمشیر بر اثر شمشیر ونیزه بر فراز نیزه وتیر بر جای تیر رسیده بود وصاحب مناقب وسید بن طاوس نوشته اند جنک بداد
تا هفتاد ودو زخم دریافت وابن شهر آشوب میکوید ابو مخنف نوشته است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود در بدن
مبارک حسین صلوات الله علیه سی وسه طعن نیزه وسی وچهار نشان ضربت یافتیم وهم از آنحضرت روایت شده است که
حسین علیه السلام شهید شد ودر اندام همایونش سیصد وبیست وچند طعن نیزه وزخم شمشیر وتیر یافته ونیز روایت شده است
که سیصد وشصت جراحت یافته ونیز روایتست که نشان سی وسه ضربت سوای زخم تیرها دیدند صدوق علیه الرحمة در امالی
نیز باین روایت که از حضرت باقر علیه السلام مرویست اشارت کند ومیفرماید اینجمله همه بر پیشروی آنحضرت رسید و
در خبریکه صدوق علیه الرحمة در امالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مینماید وبآن اشارت شد مینویسد جماعت بنی
کلاب در میان آنحضرت وآب حایل شدند وانوقت تیری بجانب آنحضرت بیفکندند چنانکه بر حلق مبارکش رسید وآنحضرت

از اسب بیفتاد و بدست سنان بن انس شهید شد و در اینجز عبارتی که دلالت بر دیگر جراحت داشته باشد مذکور نیست و نیز در بحار الانوار از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در بدن مبارکش سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردند و در اغلب کتب بعدد جراحات اشارت نکرده اند و گفته اند آنحضرت از کثرت جراحت سنگین شد و بدن مبارکش از کثرت تیر مانند خارپشت مینمود و نیز روایت کرده اند که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که یک سینه و اینهمه زخم چگونه میشود فرمود زخم بالای زخم و جراحت بر فراز جراحت بود و نیز در بعضی روایات وارد است که آنحضرت را چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر رسید و ابن صباغ در فصول المهمه بکثرت جراحت و سنگین شدن آنحضرت اشارت میکند و صاحب شرح شافیه بپاره روایات مسطوره التفات مینماید و صاحب روضة الصفا می نویسد چون هفتاد و دو زخم بر آنحضرت رسید حالت ضعف یافت و از جنگ دست باز داشت و آنوقت آن چند تن بیامدند و آن زخمهای کاری فرود آوردند و کلینی در کافی بجراحات وارده اشارت نکرده است و یافعی در تاریخ مرآت الجنان در عدد زخم بدن مبارکش بروایت حضرت صادق علیه السلام نظر دارد و در نور الابصار نیز بکثرت جراحت اشارتست و در صواعق محرقه نیز بهمین گونه مرقوم شده است و مسعودی در مروج الذهب مینویسد روزی که آنحضرت شهید شد سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر یافته بود و اینروایت مطابق همان روایتی است که از حضرت صادق علیه السلام رسیده است و طبری میگوید آنحضرت چندان قتال داد تا سی و چهار جای بدنش جراحت یافت از تیر و نیزه و شمشیر آنگاه شمر ملعون با شش تن یاران خودش بیامدند و آن زخمهای گران را فرود آوردند و شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد بکثرت جراحات و سختی زخمهای آن بدن مبارک اشارت مینماید مجلسی علیه الرحمه در جلاء العیون بجراحات آن بدن مبارک و اغلب روایات التفات دارد و روایت هفتاد و دو زخم نمایان را مقدم میدارد و در کشف الغمه نیز میگوید آنحضرت از صدمت جراحت سنگین شد و تیرها و نیزه ها بر بدن مبارکش متوالی گردیده بود محمد بن طلحه شافعی نیز قریب باین مضمون را مذکور میدارد و سبط ابن جوزی میگوید چون جراحات بدن مبارکش را در شمار آوردند سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر بشمار آوردند و نشان یکصد و بیست تیر در جامه های آن حضرت دریافتند و اعثم کوفی به تیرباران کردن اشقیاء و ضعف حال آنحضرت از سختی جراحت مرقوم میدارد و در سایر کتب مقاتل و تواریخ و اخبار و احادیث که از نظر راقم حروف گذشته است بهمین تقریب که از کتب مسطوره مرقوم گردید مسطور است و اختلاف اخبار چنانکه مذکور گشت بحدی است که در امالی صدوق بروایت امام زین العابدین علیه السلام چنانکه مذکور شد جراحت و زخمی که بر آنحضرت رسیده و بدست سنان ملعون شهید شده است همان یک تیر که بر نحر مبارکش رسیده موقوف داشته و از طرف دیگر از چهار هزار زخم افزون نیز نگاشته اند اما در اغلب کتب معتبره چنانکه نام برده شد بسنگین شدن آنحضرت بکثرت جراحت اشارت رفته است و نیز مورخین و محدثین معتبر بآن روایاتی که در شمار جراحات آن بدن مبارک از حضرت صادق و حضرت باقر سلام الله علیهما وارد است عنایت شده است و اگر خبری که از امام علیه السلام روایت شده است راوی آن معتبر و محل وثوق باشد هیچ جای تأمل نیست و اینوقت نیز اشکال پیدا میشود چه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست چنانکه مسطور شد از شصت و هفت تا سیصد و شصت است اما آنچه راقم حروف را بنظر میرسد و ترجیح آنرا

جایز

جایز میداند همان هفتاد و دو زخم نمایانست که در اغلب کتب معتبره یاد کرده اند و با خبری که از امام علیه السلام ماثور است نزدیکست چه ممکن است این هفتاد و دو زخم نمایان و بقیه غیر کاری باشند و اگر بچشم تفکر و بصیرت در این مقدار نیز بنگرند میدانند جز عنصر امامت و شوق شهادت و ملاقات حضرت احدیت و ادراک منصب والای سیادت مطلقه و شفاعت عامه امت هیچ بدنی بر حسب عادت طبیعت بشری نمیتوانند بعد از مقاسات اینهمه بلیت و مصیبت و زحمت عطش سه روزه در چنین بیابان پر بلا و مقاتلت با اعدا تاب یکی از اینگونه زخمهای گران و رنجهای بی پایان را نماید و این خود عین معجزه و کرامت و مخصوص بعنصر امامت بلکه اگر نیک تأمل کنند مشهود میشود که اهل بیت آنحضرت نیز از رجال و نساء و کهول و ابناء حتی اطفال شیرخواره ایشان نیز در احتمال احمال شداید و اثقال بلیات و اقسام صدمات فوق العادة البشریه با دیگر کسان یکسان نیستند بلکه آن تاب و طاقت کودکان ایشان از مردان دلیر قوی البنیه تنومند توانای روزگار افزونست و همچنین اصحاب و یاران حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه نیز فرد فرد ایشان غیر از سایر ابنای جنس خودشان است یک صفت اول ایشان یقین داشتن بر کشته شدن و گذشتن از جانست و اینکار بسی مشکل است اگرچه بتلفظ آسانست دیگر قبول آنهمه زحمت و صدمت و تشنگی و گرسنگی و چشم برگرفتن از اهل و عیال و وطن و مال و عموم علایق دنیویه است چیزی آسان بگوش میرسد که امام بنماز بایستد و دیگری عریان گردد و خود را هدف تیر و سنان نموده وقایه آنجناب مقدس نماید و پای از پای برندارد یا دیگری برای آوردن مشک آب تیرهای اعدا را بر چشم خود خریدار آید یا تاختن بمیدان بوق و کوس را با حجله عروس فرق نگذارد و تمام آنشب را بخندد و مزاح کند جز این نیست که تقدیر خداوند احدیت برای اظهار قدرت و آن حکمت که خود میداند بر آن رفته بود که یک زمره از مخلوق او در راه دین او و شریعت پیغمبر او نمایشی نمایند و کرداری را ظاهر کنند و حسن عقیدت و ایمانی را باز نمایند و در حضرت محبوب حقیقی تعشق را اظهار فرمایند که از ابتدای خلقت تا قیامت از هیچ طبقه خواه از انبیاء یا دیگری ظاهر نشده باشد هیچ برهانی برای اثبات این مدعا از آن برتر نیست که هیچ پیغمبر حتی خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را از اینگونه اصحاب بی ارتیاب و انصار صفوت آثار پدید نگشت چنانکه در خبرات که چون در روز رستاخیز حواریین آنحضرترا بخوانند سه تن یا چهار تن افزون نباشند اما حواریین حضرت سید الشهداء علیه السلام اینجماعت هستند که در صفحه روزگار نامدار شدند و بجمله از محک امتحان و بوته آزمایش بدون غل و غش بیرون آمدند و صدق و صفای خود را بازنمودند

بیان حال مرکب سواری حضرت سید الشهداء
صلوات الله و سلامه علیه در روز عاشوراء

از این پیش در بیان نام مرکب سواری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا شرحی مسطور شد اما در چگونگی حال این حیوان نیز در کتب اخبار و تواریخ و مقاتل اختلاف بسیار است بعضی چنانکه اشارت شد نوشته اند امام حسین علیه السلام سوار بر این اسب میمون بود و بفرات اندر شد و بعضی نوشته اند مرکب آنحضرت از تیر اعدا از پای درآمد و آنحضرت پیاده جنگ بداد و بعضی نوشته اند چون دشمنان تیرها بآنحضرت پران نمودند امام علیه السلام از اسب فرود شد چه آن مرکب یادگار جد نامدارش بود نخواست هلاک شود چنانکه ابن اثیر هم مینویسد که امام علیه السلام پیاده رزم مینمود و نیز بعضی نوشته اند آنحضرت پیاده آهنگ فرات فرمود و اغلب نویسندگان مینویسند چون آن زخم گران کاری بر آنحضرت رسید از فراز

زین

برزمین افتاد اگر غلط نکنم عرش برزمین افتاد وازکلمات زیارت قائمیّه وبعضی اخبار مستفاد میشود که اسب آنحضرت
با یال خون آلود بخیام مبارکه بازشد وتوفیق درمیان این اخبار بی اشکال نیست اما ممکن است آنحضرت سواره بعرصه
رزمگاه درآمده واسبش را ازپای درآورده باشند وبرمرکب دیگر سوار شده باشد یا اینکه آنمرکب اوّل چون یادگار جدّ بزرگوار
بوده است دربدایت امر که ملبّس بلباس رسولخدا وعلی مرتضی سلام الله علیهما بوده است سوار شده وبمیدان آمده تا اتمام
حجت فرماید وباز نماید که اینک مرکب آنحضرت مرکوب من است والبسهٔ آنحضرت ملبوس من است وانجمله بر ولایت و
امامت ووصایت من دلالت دارد بلکه آنجماعت ازعرصهٔ ضلالت بیرون شوند یا بعضی بکوچهٔ هدایت اندرآیند وبعداز
انکه آنگروه شقی بمجال شقاوت خود باقی مانده باشند وبنای جنگ وجدال وسیف ونبال وتیر ونصال درمیان آمد آنمرکب را
رها کرده براسب دیگر سوار شده باشد درهرصورت احتمال وجوه عدیده رامیشاید وخدای بحقیقت حال اعلم است چنانچه
دریک مقام هم مینویسند آنحضرت برمسنّاة سوار شد ومینویسند مسنّاة شتری بوده است که برای آب کشیدن داشته اند
وبعضی برای مسنّاة معنی دیگر کنند وراه ما بین آبراد انند ومکنت اینمسناة که باینمعنی است با ثاء مثلثه ازثنیه باشد
بالجمله اعثم کوفی گوید چون آنحضرت شهید شد وآن غبار وظلمت که جهان را درآن ساعت فروگرفته بود برخاست اسب آن
حضرت بهرجانب میدوید پس بیامد وموی پیشانی خود را درخون حسین علیه السلام بمالید وشیهه برمیکشید چون خواستند
اورا بگیرند بگریخت وگرد خیام زنان میدوید وشیهه میزد ودرامالی ابن بابویه مسطور است که بعد ازشهادت آنحضرت
اسب آنحضرت بیامد ویال وکاکل خود را درخون آنحضرت بیالوده همی برمیجست وپای ودست میکوبید وشیهه برمیکشید
چندانکه صهیل او گوشزد دخترهای پیغمبر شد وابو اسحق اسفراینی مینویسد بعد ازآنکه جهان روشن شد اسب آنحضرت
همهمه همی نمود وکشتگان آن بیابان رایک بیک میدید تا برجسد مبارک امام علیه السلام رسید وان بدن را ببوسید پس دور
آن همی برآمد وناصیهٔ خود را درخون شریفش بیالود چون عمربن سعد آن اسب رابدید بالشکریان گفت وای برشما این اسب را
بمن آورید چهل سوار ازدنبالش بتاختند واین اسب ازاسبهای نامدار رسولخدای صلّی الله علیه وآله بود وصحیح ترآنست
که این اسب میمون بود چون میمون احساس اینحال رانمود خود را ازآنجماعت بازمیداشت وبدندان میگرفت وبا هردو
پای لگد میزد چندانکه بیست وشش تن سوار ونه چارپای را ازپای درآورد عمرسعد فریاد برکشید وای برشما این اسب را بجای
بگذارید تا بدانیم چه میکند لاجرم سواران جرار دور شدند وآنمرکب ایمن شد وبکنار جسد شریف بازآمد وهمی سر برآن روی
همایون بمالید ودوچشم خود را دروی بنهاد وصهیل برمیکشید چندانکه آن بیابان ازناله وشیههٔ آنحیوان پرشد آنگاه
روی بخیمهٔ زنان آورد وچون ازخیام حریم محترم بازشد راه آنفرات آورد تا بجسد شریف رسید ووداع نمود وکاکل خودرا
برپای مبارکش میکشید وصهیل برمیآورد آنگاه بجانب فرات شد ودرآب فرات فرو رفت وازآن پس نشانی ازآنحیوان
نیافتند وبعضی گویند چون حضرت قائم آل محمد صلّی الله علیه وآله ظهور نماید این اسب نیز بیرون آید ومرکب سواری
آنحضرت شود ونیز دربعضی روایاتست که آنحیوان سر بربیابان نهاده ازانظار ناپدید گشت وهم چنین عبدالله بن قیس
حدیث میکند که درهنگام جنگ صفین گاهی که معویة بن ابی سفیان راه شریعه رابرسپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بربست
وامام حسین علیه السلام بفرمان آنحضرت با پانصد تن مأمور شد وانجماعت را ازکنار شریعه متفرق نمود امیرالمؤمنین
سلام الله علیه فرمود این فرزند من درکربلا بالب تشنه شهید میشود واسبش رسیدن میگیرد وحمحمه مینماید ودرحمحمه خود میگوید

الظلیمة

الظلیمة الظلیمة ازامتی که پسرپیغمبرخود را کشتند وحال اینکه قرآنی را تلاوت مینمایند که باایشان بیامده است
یعنی دعوی مسلمانی میکنند الی آخر الخبر ودربعضی کتب متأخرین نام این اسب را جناح نوشته اند که چون آنحال را
بدید وساعتی ازاینسوی بدانسوی بدوید ناگاه بیامد وموی پیشانی درخون امام بمالید وصهیل برداشت وگرد خیام
مبارکه بگشت وناله میکرد ودرینابیع المودّة نیز برطریق خبرسابق مسطور شده است ومیگوید جمعی کثیر ازسواران وچندین
مرکب رابکشت ونیز درپارهٔ اخبار است که اینحیوان چهل تن ازآنمردم بی ایمان رابضرب لگد ودندان بکشت وخونین
وشیهه کنان بجانب خیام مبارکه دوید وچون بخیمه حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید چندان سر خود را برزمین کوبید
که جان ازتنش بیرون شد وحضرت امام زین العابدین علیه السلام آنحیوان بسته زبان را دفن کرد ومدفنش همان خیمه گاه است
ودرکتاب عوالم وابن شهرآشوب وابو مخنف مرویست که چون امام حسین علیه السلام برزمین افتاد اسب آنحضرت بحمایت
برپای آمد وبرسوار برمیجست واورا اززین برزمین میکشانید ودرزیرسم میکوبید چندانکه چهل نفر رابکشت آنگاه شیهه کنان
روی بخیام آورد وهردودست برزمین میزد وشیهه بلند میکشید بالجمله متأخرین مصنفین پارهٔ حالات ازاین اسب وحکایات
رفتن بفلان جزیره یا حمل نمودن شهر بانو را بدیگرجا اگر بعیده مذکور داشته اند چون متقدمین بآن اشارت نکرده اند مرقوم نگشت

بیان پارهٔ علامات غریبه که بعد ازشهادت
حضرت سید الشهداء علیه السلام روی داد

اعثم کوفی نوشته است مقارن آنحال بکوهیده منوال غباری سرخ پدید آمد وجهان چنان تاریک شد که مردمان یکدیگر
رانمیدیدند وگمان همی بردند که مقدمهٔ عذاب الهی است ودراینساعت عذاب نازل خواهد شد ساعتی همچنان
ببود وازآن پس آن غبار وتاریکی منجلی شد واسب حسین علیه السلام چنانکه اشارت رفت بهرجانب میدوید ودرینابیع المودّة
مسطور است که چون آنحضرت را شهید نمودند وسر مبارکش را برسرنیزه برافراختند شمر ملعون صدا بتکبیر برکشید ولشکریان
سه نوبت تکبیر گفتند اینوقت زمین بلرزید ودنیا تاریک گردید وآسمان خون تازه بباریده ومنادی برآسمان ندا برکشید سوگند
باخدای حسین بن علی بن ابیطالب رابکشتند سوگند باخدای امام پسر امام رابکشتند واسدبامیم وپاک ازاهل رابکشتند واز
اسود بن قیس روایت شده است که چون امام حسین علیه السلام را شهید کردند سرخی ازطرف مشرق وسرخی ازطرف
مغرب بلند شد چندانکه میخواست دروسط آسمان بهمدیگر پیوسته شود وتاششماه براینحال درآسمان بپائید محمدبن سیرین
گوید ازآنزمان که حضرت سید الشهداء علیه السلام راشهید نمودند اینسرخی درآسمان پدیدار گشت چنانکه درصواعق ابن حجر
مسطور است که اینحمرتی که باشفق دیده میشود قبل ازشهادت حسین بن علی صلوات الله علیهما نبود وسبط ابن جوزی هم
نوشته است که ابن سیرین گفت سه روز دنیا تاریک شد وازآن پس این حمرت آشکار گردید وسعد الاسکاف ازحضرت
باقر سلام الله علیه روایت کند که فرمود قاتل یحیی بن زکریا ع فرزند زنا بود وقاتل حسین بن علی ع فرزند زناست وآسمان
سرخ نشد مگر بواسطه شهادت ایشان ودرطبقات شعرانی شافعی مینویسد اهل سیر وتواریخ واخبار گویند که خداوند عزّوجلّ بسبب
یحیی بن زکریا ع نود وپنجهزار تن رابکشت واین خونبهای هرپیغمبرانست وخدای تعالی باپیغمبر خود صلّی الله علیه وآله وحی فرمود
که من بسبب یحیی بن زکریا نود وپنجهزار تن رابکشتم والبته بسبب حسین پسر دختر تو دوبرابر اینقدر رامیکشم ودرامالی طوسی از
عماربن ابی عمار مرویست که روز قتل امام علیه السلام ازآسمان خون تازه بارید ودرکامل مسطور است که مردی ازاهل بیت المقدس

میگفت

میگفت سوگند بخدای مردم بیت المقدس شهادت آنحضرت را شب هنگام روز عاشورا بدانستند و این حال
چنان بود که هر سنگ و کلوخی که بر می گرفتند از زیر آن خون تازه میجوشید و دیوارها چنان بود که گوئی با خون تازه
آغار کرده اند و نیمشب منادی باین شعر ندا کرد که بمعنی است آیا امیدوارند امتی که حسین را بکشتند که جدش
رسولخدا در روز جزا شفاعت کند ایشان را سه روز آفتاب پیوسته منکسف بود و از آسمان خون تازه همی بارید و
ستارگان با یکدیگر مختلط بودند ما از وقوع اینحادثه با همدیگر سخنها میگفتیم تا پس از روزی چند که خبر شهادت آن
امام مظلوم را بیاوردند و سبط ابن جوزی میگوید که ابن سعد گفت هیچ سنگی در دنیا بر نگرفتند جز اینکه خون تازه در زیر
آن بدیدند و آسمان خون چنان بارید که نشانش چندان در جامها بماند تا اینجامه ها کهنه و پاره شد علی بن عیسی اربلی
در کشف الغمه میگوید که عیسی بن حارث کندی حدیث نمود که چون حسین بن علی سلام الله علیهما شهید گردید تا مدت
هفت روز چون نماز عصر میگذاشتیم شعاع آفتاب چنان بود که گوئی چادرها همه جا در سرخی بر دیوارها برکشیده اند و
ستارگان پاره پاره میزدند سیوطی نیز در تاریخ الخلفاء باین روایت اشارت کرده است که پیش از شهادت آنحضرت
این سرخی را ندیده بودند و در روز قتل آنحضرت آفتاب گرفت و آفاق آسمان بعد از قتل آن امام علیه السلام تا مدت
ششماه سرخ بود و اینحمرت از آنپس بپائید و از این پیش اینسرخی و این عمود جانان نبود علامه مجلسی اعلی الله منزلته
در جلد دوازدهم بحار در ذیل احوال حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آنجا که قصیده مشهوره دعبل بن علی خزاعی
مدارس آیات خلت من تلاوة را شرح میدهد حمرت افق آسمان بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جانب اشتداد گرفت
و این بیانی جامع و دقیق است حسین بن ابی فاخته میگوید با جمعی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم عرض
کردم چون در مجالس دشمن شما در آئیم مصیبتها و محنتها که بر شما روی کرده مرا بیاد همی آید در آنحال چه بایست گفت فرمود
بگوی اللهم ارنا الرخاء والسرور عرض کردم چون مصائب سید الشهداء سلام الله علیه را بیاد آرم چه بگویم فرمود سه مرتبه
بگو صلی الله علیک یا ابا عبدالله آنگاه فرمود چون خامس آل عبا را بکشتند هفت آسمان و هفت زمین و آنچه خداوند
در آنها بیافریده و ساکنان بهشت و دوزخ و آنچه می بینید و نمی بینید بجمله جز آل حکم بن عاص و بصره و دمشق بر آنحضرت بگریستند
و در کامل الزیاره از ابو بصیر از حضرت ابیجعفر علیه السلام مرویست که جماعت بنی آدم و پریان و پرندگان و وحوش بر حسین بن
علی بگریستند قرظة بن عبیدالله گوید نیمروزی آسمان همی بارید در آنوقت بر گلیمی سفید نگران شدم خونی تازه بر آن
بدیدم و شتران که بآبگاه رفتند خون در آبشخور بود و هم چنین ابن حجر در صواعق گوید که آسمان بر خانها و دیوارها در شهر خراسان
و شام و کوفه مانند خون بباریده و چون سر مبارک حسین علیه السلام را بسرای ابن زیاد در آوردند از دیوارها خون همی چکید
و هم در آنکتاب از شعبی مرویست که آسمان بگریست و نشان گریستن آسمان همان سرخی آنست و سبب و حکمت ظهور
اینحمرت از این پیش در این کتاب مسطور گشت و نیز از محمد بن سلمه مرویست که چون حسین علیه السلام شهید شد آسمان
خاکی خون آلود بباریده و هم در کامل الزیاره مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای زراره آسمان چهل روز بخون
و زمین چهل روز بسیاهی و آفتاب چهل روز بکسوف و حمرت بگریستند کوهها فرو ریخته پراکنده شدند و دریاها بتلاطم در آمده
موج بر آوردند و فرشتگان چهل روز بگریستند و هیچ زن هاشمیه حنا بر کف و سرمه بر چشم و شانه بر روی نیاورد تا گاهی که سر
عبیدالله بن زیاد را بیاوردند و از آنپس نیز از گریستن باز نه ایستادیم و جد بزرگوار من علی بن الحسین علیهما السلام هر وقت

مصائب

آنحضرت را بیاد آوردی چندان بگریستی که محاسن شریفش باشک چشمش تر شدی چنانکه هر کس نگران آنحال میشد
بر آنحضرت رقت میگرفت و فرشتگان همواره برگرد قبر مقدس آنحضرت همی بگریند و در آن هنگام که آنحضرت روح
مقدس را از کالبد شریف بگذاشت دوزخ نالهٔ سخت برکشید که همی خواست تا زمین بر شکافد و در آنهنگام که عبیدالله ملعون
روح ناپاک از قالب پلید بگذاشت دوزخ بانگی مهیب و هولناک بر آورد و اگر نه آن بود که زبانیهٔ آتش دوزخ را باز
میداشتند زمین و اهل زمین را میسوخت و هر چند که جهنم بر بسته و ممنوع بود باز از حکم نگاهبانان خود سر سر کشید تا جبرئیل
امین بیامد و سورت و خشم دوزخ را بنشاند و خاموش بماند و اگر از برکت وجود سایر حجتهای الهی و ائمه هدی نمیبود از شناعت
این عمل زمین فرو میرفت و دوزخ همواره بر قتلهٔ آنجناب گریه و زاری کند و از خشمی که بر کشندگان آنحضرت دارد همواره میسوزد
و هر دیده که بر مصیبت آنحضرت اشک بریزد در حضرت خداوند تعالی بسی گرامی است و هر کس بجا آورد حقوق رسولخدای ص
و ما را ادا کرده است و صدیقه طاهره را یاری نموده و در روز رستاخیز همه چشمی گریان شود مگر آنچشم که بر آنحضرت گریسته باشد
و علامت سرور و بشارت در بشره آنها هویداست و از آن فزع دهیم که دیگران دارند ایمن باشند مردمان همه در محشر حساب
باشند و این جماعت در خدمت حسین بن علی علیهما السلام در سایه عرش خداوند آسوده خاطر و فارغ دل در حضرتش جلوس نمایند
حوریان بهشتی حالت شوق خود را بایشان باز نمایند و ایشان را نزد خود دعوت کنند و از بهر ایشان اجازت در آمدن
به بهشت باز رسد لکن ایشان آن مجلس کرامت و سرور را بر ملاقات ولدان و حور برگزینند و فرستادگان را باز نمایند و چون
حوریان آنحالت قرب و منزلت ایشان را در حضرت حسین علیه السلام بنگرند بر مراتب شوق و خواهش دل بیفزایند
و چون دشمنان آنحضرت را بجانب دوزخ کشند همی گویند از برای ما شفاعت کنندگانی و دوستی حمیم نیست و دوستان
آنحضرت شکر کنند و گویند سپاس خداوندی را که ما را از فزع اکبر و اهوال محشر و از آنچه میترسیدیم کفایت و نجات بخشید آنگاه
بر مراکب بهشتی بر آمده بجانب منازل خویش روی گذارند و نیز در کامل الزیاره مرویست که روزی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بیرون شد و در مسجد جلوس فرمود و اصحاب آنحضرت در اطرافش حاضر شدند در اینوقت حسین علیه السلام بیامد تا در
حضور مبارکش بایستاد امیر المؤمنین سلام الله علیه دست مبارک بر سر انورش بر نهاد و فرمود ای پسرک من خداوند تعالی
گروهی را در قرآن نکوهش کرده و میفرماید آسمان و زمین بر ایشان بگریست و ایشان را هیچ مهلت نبود و سوگند باخدای که ترا
میکشند و از آن پس آسمان و زمین بر تو بخواهند گریست میثم تمار با جبله مکیه گفت قسم بخدای که این امت پسر پیغمبر خود را
روز دهم محرم بکشند و اینان دشمنان خدای آنروز را روز برکت و سرور شمارند و البته اینکار روی بخواهد داد از آنچه در علم ازلی
خداوند لم یزل بر اینگونه بگذشته و از مولای خود امیر المؤمنین ع اینگونه بدانسته ام و تمام مخلوق خدای حتی ماهیان دریا
و چرندگان صحرا و پرندگان هوا و آفتاب و ماه و تمامت ستارگان و زمین و آسمان و مؤمنین آدمیان و جنیان و فرشتگان
ملاء اعلی و حمله عرش خدا بر آنحضرت بگریند و از آسمان خون و خاک ببارد و لعنت خدای بر کشندگان آنحضرت واجب شود
چنانکه بر مشرکان و یهود و نصاری و جماعت گبر واجبست جبله گفت ای میثم اینچنین روز که حسین بن علی علیهما السلام شهید شود
چگونه بر خود خجسته و میمون شمارند میثم بگریست و گفت بآن احادیث کاذبه که از جانب خود بسازند بگمان آنها اینست که
خداوند در اینروز توبه آدم علیه السلام را بپذیرفت و توبه آدم در ماه ذی الحجه قبول شد و گویند توبه داود در اینروز پذیرفتار
گشت آن نیز در ذی الحجه بود و بروایت صدوق در املی خود در ذی القعده روی داد و گمان میبرند یونس در چنین روز از

شکم

شکم ماهی نجات یافت و آن نیز در ذی الحجه بود و گمان میبرند که روز عاشورا کشتی نوح بر کوه جودی ایستاد آن نیز در هیجدهم ذی الحجه بود و چنان دانند که یزدان تعالی در روز دهم محرم دریا را بر شکافت تا جماعت بنی اسرائیل بگذشتند و اینواقعه در شهر ربیع الاول اتفاق افتاد ای حبیبه دانسته باش که حسین بن علی سلام الله علیهما خود سید و بزرگ شهداست و در روز محشر اصحاب و اعوان او را بر دیگر شهدا مزیت و فضیلت باشد ای حبیبه آنروز که بینی آفتاب مانند خون تازه سرخ رنگ بیرون آمده است دانسته باش که آنحضرت شهید شده است حبیبه میگوید روزی پرتو آفتاب را بر دیوارها بدانگونه سرخ بدیدم که گوئی چادری سرخ برکشیده اند پس بناله و زاری و افغان در آمدم و بدانستم که مولای مرا شهید کردند راقم حروف گوید ممکن است اخبار گذشته و قبول توبه و رستگاری انبیاء عظام علیهم السلام را در روز عاشورا قرین صحت شماریم و بر آن حمل کنیم که چون خداوند تعالی خواست عظمت و جلالت سید الشهداء علیه السلام را باز نماید اینجماعت ملهم شدند و بر وقایع کربلا و مصیبت فرزند خاتم الانبیاء آگاه شدند و بگریستند و بنالیدند و مقام او را در حضرت یزدان شفیع گردانیدند تا بواسطه آن رتبت منیع و مقام رفیع از بلیت آن کربت و کربت آن بلیتها نجات یافتند یا اینکه چون بر مصائب و بلیات آنحضرت خبر یافتند چنان اندوهمند شدند که آن بلیت را که خودشان بآن دچار بودند سهل و هموار شمرده بر صبر و شکیبائی ایشان چنان افزوده و باندوه مصائب آنحضرت چنان اشتغال یافتند که گوئی خود رستگار شده اند و نیز سبط ابن جوزی از هلال ابن بشر بن عبد المطلب بن موسی از هلال بن ذکوان روایت میکند که چون حسین علیه السلام شهید شد دو ماه یا سه ماه دیوارها را از هنگام نماز فجر تا وقت غروب آفتاب چنان سرخ میدیدیم که گوئی با خون اندود کرده اند و نیز نوشته است که این شعر در کنعت پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله سنگی را دیدند که بزبان سریانی چیزی بر آن مرقوم بود چون بعربی نقل کردند این شعر بود اترجوا امة قتلت حسیناً چنانکه بترجمه اش اشارت شد و سلیمان بن یسار گوید سنگی را پیدا کردند بر آن اینده شعر که بامعنی مکتوب بود ناچار باید فاطمه زهرا بقیامت اندر آید گاهی که پیراهنش بخون حسین علیه السلام آلوده و رنگین باشد وای بر حال کسی که آنجماعت که باید شفاعت گر باشند خصم او گردند در کتاب اکلیل المصائب نوشته است صاحب کتاب مفتاح النجاة که از علمای عامه و در فن احادیث از جمله حاذقین است مینویسد که از انس مرویست که مردی از اهل نجران گودالی بکند و لوحی از طلا بدست آورد و در آنجا نوشته بودند اترجوا امة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب و بعد از آن مسطور بود که نوشته است ابراهیم خلیل الله و آنمرد آن لوح را بحضرت پیغمبر بیاورد رسولخدای آنرا بخواند و بگریست و فرمود هر کس مرا اذیت کند و عترت مرا بیازارد از شفاعت من برخوردار نمیشود و در بحار الانوار از ابن بطه مرویست که [illegible] دیدند و هم انس بن مالک گوید که مردی از اهل نجران گودالی بکند و در آن لوحی از طلا بدید این شعر مذکور را در آن نوشته دید و بعد از آن این شعر که بامعنی است مرقوم بود همانا اینجماعت بحکم جور و ظلم پیش آمدند و حکم ایشان با حکم قرآن مخالف شد زود است که بنگری ای یزید در فردای قیامت از حضرت احدیت عذابی سخت و عجیب را میگوید از اهل کنیسه پرسیدیم چند مدتست که این کنیسه هست گفتند سیصد سال پیش از بعثت پیغمبر شما اینجا کنیسه بود سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که در رودخانه شهر شوشتر سنگ کوچک زردی بدیدیم که حفر نمایندگان آنرا از زیر زمین بیرون آورده بودند و بر آن از رنگ خود آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله چون حسین بن علی را در کربلا کشتند بخونش بر زمین حصار نگاشتند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و هم در آنکتاب مسطور است که شیخ

تحقیق در مطلب

بهائی

بهائی اعلی الله مقامه در کتاب کشکول نوشته است که پدر گرامی گوهرش شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی در مسجد کوفه نگین عقیقی دریافت که اینده شعر که بامعنی است بر آن مکتوب بود من دری هستم که مرا از آسمان نثار کردند در آنروز که مادر حسین و حسن دو فرزند زاده پیغمبر را بشوهر تزویج میکردند و صفا و بها و سفیدی من از نقره سفید بیشتر بود و خونهای گلوی حسین مرا رنگ نمود و در تاریخ طبری و خرایج راوندی و بعضی کتب مقاتل بشعر مذکور اترجوا امة قتلت حسیناً اشارت کرده اند که هنگامی که سر مبارک امام علیه السلام را از کوفه بجانب یزید پلید حمل میکردند بدیر نصاری رسیدند و برای طعام بنشستند و کفی نمودار شد و این شعر بر آن مکتوب بود و شرحی مفصل و مبسوط دارد و ابن اثیر در تاریخ الکامل میگوید در آنشب که امام حسین علیه السلام را شهید کردند بعضی از مردم مدینه شنیدند که منادی ندا میکند و این سه شعر را که بامعنی است میخواند ایکسانی که از روی جهالت و ضلالت حسین را کشتید بشارت باد شما را بعذاب و تنکیل تمامت اهل آسمانها از انبیا و ملائکه و ساکنان سموات شما را نفرین میکنند و شما را سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم علیهم السلام لعنت کرده اند و میگوید دو ماه یا سه ماه از اینواقعه برگذشت و مردمان از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب دیوارها را چنان سرخ میدیدند که گفتی بخون بندوده اند و نیز مینویسد که راس الجالوت میگفت در آن اوقات هیچوقت بکربلا عبور نمیدادم مگر اینکه دابه خود را بسرعت تمام میکند راندم تا در آنمکان درنگ ننمایم چه ما را خبر داده بودند که در آنمکان پسر پیغمبری را میکشند لاجرم بیم داشتم که در آنمکان مکث نمایم و چون حسین علیه السلام را شهید ساختند از آنخیال برآسودم و از آنپس هر وقت بآنمکان میرسیدم دابه خود را هموار میراندم و در کتاب نور الابصار نیز باغلب این آیات و علامات و اشعار اشارت رفته و گوید در آنروز که آنحضرت را شهید کردند شتری را در لشکرگاه امام حسین علیه السلام دریافتند و بکشتند و طبخ نمودند گوشت آنحیوان چنان تلخ گشت که مانند علقم که درختی است بس تلخ و آنجماعت از تلخی آن نتوانستند بهره از آن دریابند و میگوید زهری گفته است که از اشخاصی که بقتل آنحضرت بیامد هیچکس بر جای نماند جز اینکه در دنیا قبل از آخرت معذب بعذاب شد یا کشته شدن یا سیاه روی گردیدن یا در خلقت او تغییر افتادن یا در مدتی اندک بزوال ملک دچار شدن و در کتاب حیوة الحیوان و تاریخ الخمیس باین شعر مذکور اشارت کرده است که بدیری بگذشتند و بر دیواری نوشته دیدند و از راهب پرسیدند گفت پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما این شعر در اینجا مرقوم شده است و نیز مینویسند که روایت کرده اند که دیوار بر شکافت و کفی نمودار شد و این سطر را با خون در آن نوشته بودند در جلاء العیون مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام را شهید کردند در مدینه صدائی شنیدند که امروز بلا بر این امت نازل شد و دیگر شادی نخواهند دید تا قائم آل محمد صلی الله علیه وآله ظاهر شود و سینه شما را از غم و اندوه شفا بخشد و دشمنان شما را بقتل رساند و طلب خون کشتگان شما را نماید مردم مدینه از شنیدن این صدا سخت بفزع در آمدند و گفتند حادثه عظیمی روی داده است که ما نمیدانیم چون شهادت آنحضرت بیامد در حساب گرفتند آن صدا شبی در مدینه ظاهر شده بود که روزش آنحضرترا شهید کرده بودند بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود چون امام مظلوم علیه السلام را شهید نمودند شخصی در میان لشکر پدید شد و نعره چند بزد مردمان او را منع همی کردند در جواب گفت چگونه ناله و فریاد بر نیاورم با اینکه حضرت رسولخدای صلی الله علیه وآله ایستاده است و نظر میکند بر احوال شما و آسمان و زمین و میترسم که بر اهل زمین نفرین کند تا تمامت مردم زمین هلاک شوند و من نیز در میان آنها هلاک شوم آنگروه خبیث شقی غافل میگفتند این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان از این صدا متنبه شدند و گفتند سوگند بخدای آنچه ما با خود کردیم هیچکس با ما نمیکرد سید جوانان اهل بهشت را برای ابن زیاد فرزند زنا بکشتیم آنگاه در جانهای یکدیگر

بیت

بیعت کردند که بر ابن زیاد خروج نمایند و کردند لکن فایدتی نبخشید راوی میگوید عرض کردم فدای تو گردم آن صدا دهنده کننده کدام کس بود فرمود جبرئیل بود و اگر رخصت یافتی هر آینه نعره بر کشیدی که ارواح کفار بجهنم پرواز میکرد ولکن خداتعالی ایشانرا مهلت داد تا بر گناه خود بیفزایند و در آخرت بعذاب الیم دچار شوند و نیز در روایت است که چون آنحضرت شهید گردید زمین بلرزید و مشرق و مغرب را ظلمتی عظیم در سپرد و مردمان را لرزه بر اندام افتاد و صواعق متواتر شد و آسمان خون تازه ببارید و نیز در خبر است که بعد از شهادت آنحضرت منادی از آسمان ندا در داد سوگند بخدای امام پسر امام و برادر امام و پدر ائمه کرام حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام شهید شد باجمله این اخبار و اشعار در این قضیه بپایه رسیده و ثواب ابن عباس و کیفیت قاروره و سایر عجایبی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام ظاهر شده است خود کتابی مخصوص خواهد و اغلب این اخبار و اشعار و علامات در کتابهای علمای سنت و جماعت مندرج است و در باب خون باریدن آسمان در مصیبت امام حسین علیه السلام علمای عامه و فقهای اثنی عشریه متفق القول هستند پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک اعلی الله درجاته در جلد ششم از کتاب ناسخ التواریخ که مخصوص بشرح حالات حضرت سید الشهداء علیه السلام است در تلو این مطلب و این حادثه هایله مینویسد که ایشان متفق القول هستند و جز این نتواند بود چه آن وجود مقدس جان آفرینش و مهجهٔ عالم امکانست چون جان شکنجه بیند و مهجه رنجه شود ناگزیر است که تن خسته و بدن شکسته گردد از اینجاست که از ابتدای عالم امر که فاتحهٔ موجودات و منتهای عالم خلق که خاتمهٔ مکوناتست هیچ آفریده بجای نماند الا اینکه زحمتی را تلقی کرد و زیانی را پذیره شد اگر چند شمر و یزید و عبید عنید بودند الا لعنة الله علی الظالمین

حکایت عبد الملک بن مروان با زهری و
سؤال از علامات شهادت آن حضرت ع

ابن عبد ربه در کتاب العقد مینویسد که زهری گفته است وقتی با قتیبه باهنگ مصیصه سفر کردیم چون بشام رسیدیم نزد عبد الملک بن مروان رفتم و نگران شدم که در ایوانی جلوس کرده و مردمان از دو سوی او جای کرده اند و عبد الملک را عادت چنان بود که چون خواستی سؤال از چیزی کند از تخت بآنکس که بدو نزدیک بود میگفت و او بآنکس که پهلویش جای داشت میگفت و بدینگونه هر کس با هم نشین خود میگفت و گوش بگوش میپیوست تا آن سؤال بدر ایوان میرسید و هیچکس را اجازت نبود تا در میان صف مردمان حرکت نماید و اگر کسی را جوابی بودی همچنان باین ترتیب مذکور با آنکس که در مجلس بروی تقدم نشسته میراند و او نیز بآنکس که فراتر از وی جلوس کرده انهی مینمود تا بعرض عبد الملک میرسید و احتشام مجلس او محفوظ میماند زهری میگوید در اینوقت که من در پیشگاه عبد الملک در آمدم با آنمرد [illegible] بود گفت هیچ شنیده باشی که در آنشب که حسین بن علی شهید گشت در بیت المقدس از آثار و علامات چه مشاهدت رفته است پس آن شخص بآنکس که زبر دست او جای داشت بگفت و او نیز بآنکه در پهلویش بود بگفت و باین ترتیب هر کس از فروتر از خویش میپرسید تا بمن رسید گفتم جواب این را میگویم پس این سخن مرا همان ترتیب مذکور هر کس بآنکس که بر فراز نشستنش جای داشت بگفت تا بعبد الملک رسید عبد الملک مرا از پایان مجلس بخواند نزدیک رفتم و سلام راندم از نام من بپرسید گفتم محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب زهری مرا بشناخت و آن سخن را اعادت کرد زیرا که عبد الملک طالب اخبار و جویای احادیث بود گفتم آری آنشب که علی بن ابیطالب علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام را شهید کردند صبحگاهان در بیت المقدس هر سنگی را که از جای بر می گرفتند

اندر

از زیر آن خون تازه بر می آمد عبد الملک گفت آنکس که این خبر با تو رانده با من نیز بدینگونه حدیث کرد و اکنون من و تو در این روایت منفردیم در صواعق ابن حجر مسطور است که چون زهری این حدیث را از بهر عبد الملک بگذاشت عبد الملک گفت از آن جماعت که این حدیث را میدانستند جز من و تو کسی زنده نمانده است تو نیز مبادا این خبر را منتشر داری زهری میگوید تا عبد الملک در جهان زنده بود لب باین حدیث بر نگشودم در کشف الغمه نیز باین خبر و سؤال عبد الملک و جواب زهری اشارت کرده است و نیز از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام باز نمودیم و چون عبد الملک این حکایت را بشنید گفت ما نیز در آنوقت که در سرای خود بنیان حوضی می نمودیم هر سنگ که بر میگرفتیم خون تازه از زیر آن میجوشید و قول زهری را در آن روایت تصدیق نمود

حکایت هشام بن عبد الملک با حضرت امام محمد باقر
علیه السلام و در پرسیدنش از علامات شهادت آنحضرت

ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات سند با بی بصیر میرساند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هشام بن عبد الملک پدر بزرگوارم را بشام طلب کرد چون بمنزل آن شریف قدوم داد عرض کرد یا ابا جعفر مرا سؤالی است و مانند من کرا چون تو کسی سؤال نباید نمود ترا از بهر آن خواستم تا جواب بفرمائی و یقین دارم که بیرون از تو هیچکس نیست که تواند از عهدهٔ این جواب بر آید ابو جعفر فرمود خلیفه آنچه در ضمیر دارد بگوید اگر بدانم بگویم و اگر نه راستی سزاوار تر است هشام پرسید بفرمای در آنشب که امیر المؤمنین علی را شهید کردند آنکسان که در کوفه حضور نداشتند شهادت آنحضرت را از چه بدانستند و بکدام علامت بآن واقعه استدلال کردند و چون جواب این سؤال را بفرمودی دیگر ره بفرمای جز در حق این بزرگوار در شهادت دیگری این علامت نمودار شد یا نشد امام علیه السلام فرمود در آنشب که علی علیه السلام را ضربت زدند در بیت المقدس هر سنگ را که برمیگرفتند در زیر آن خون تازه بود تا سپیده بر دمید و نیز آنشب که شمعون بن حمون الصفا و آنشب که عبد الله الحیاة را بکشتند این آثار مشهود گشت چون هشام این حدیث بشنید رنگ چهره اش بگردید و روی در هم کشید و همی خواست آنحضرترا آزاری برساند امام فرمود الخلیفه بر من این بود که بصداقت سخن کنم و صدق نصیحت باز نمایم در جواب تو آنچه دانستم بگفتم و حسن طاعت خود آشکار ساختم اکنون باید خلیفه حسن ظن خود را دیگرگون نکند هشام آنحضرت را اجازت مراجعت داد چون خواست بیرون آید گفت میباید عهد کنی که این خبر را با هیچکس در میان نگذاری حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنان کرد که او خواست تا خاطرش آرام گرفت و این حدیث مطول است بقدر حاجت نگاشته شد دمیری که از متعصبین علمای سنت و جماعت است در کتاب حیوة الحیوان در حرف نون مینویسد فتح نام زاهد همه روز برای مورچگان مقداری نان ریزه میکرد و آن جانوران میخوردند و چون روز عاشورا در میرسید هیچ نمی خوردند و این حکایت شاهد بعضی حکایات است و گویند بعضی اسبهای نجیب اصیل در شب عاشورا نخوردند و نیاشامیدند و از پاره درختها در آنشب خون می چکید

در بیان اسامی اشخاصی که بعد از شهادت حضرت
سید الشهداء علیه السلام البسهٔ آنحضرترا بغارت بردند

در اسامی این اشخاص خبیث نیز باختلاف سخن کرده اند باجمله نوشته اند چون آنحضرت را شهید کردند و سر مبارکش را بر فراز نیزه بردند گروهی از آن مردم لئیم پلید بسلب جامه های آنحضرت که بر تن مبارک داشت مبادرت

و مبادرت

مبادرت کردند پیراهن مبارک آنحضرت را که افزون از یکصد و ده اثر زخم داشت از تیر و نیزه و شمشیر اسحق بن حیوة الحضرمی برگرفت و چون بر تن بیاراست در ساعت مبروص گردید و مویش بریخت و ازار آنحضرت را ابجر بن کعب و بقولی بحر بن کعب برداشت و هر دو پایش از کار بشد و زمین گیر گردید چنانکه هرگز نتوانست برخاست عمامه شریفش را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی و بقولی جابر بن یزید اودی برگرفت و چون بر سر نهاد دیوانه سار و مفتون شد و بعلت جذام مبتلا گردید و بجدل بن سلیم کلبی بطمع انگشتری انگشت شریفش را ببرید چنانکه در بعضی کتب اخبار و در کشکول بهائی و امالی صدوق از محمد بن مسلم روایت کرده اند محمد گوید از حضرت صادق از انگشتری حضرت امام حسین سلام الله علیهما پرسش کردم که با کدام کس پیوست و عرض کردم چنان شنیده ام که آن خاتم مبارک را در ضمن اشیاء دیگر از آنحضرت با انگشت مبارکش ببردند فرمود نه چنانست که گفته اند همانا حسین بفرزندش علی بن الحسین علیهما السلام وصیت نهاد و انگشتری را در انگشت وی در آورد و امر خود را بدو تفویض کرد چنانکه رسولخدای با امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با حسن و حسین صلوات الله علیهم بجای آورد و از آن پس انخاتم بپدرم و از پدرم بمن رسید و من در هر جمعه بدست در آورم محمد بن مسلم میگوید از آن پس در روز جمعه آن خاتم را در انگشت ایشان بدیدم و نقش نگین آن لا اله الا الله عدة للقاء الله بود و اگر بخواهیم جمع در میان روایات نمائیم باید بگوئیم آن انگشتری جز این انگشتری است که در کربلا بعد از شهادت آنحضرت ببردند راقم حروف گوید شبهتی در آن نیست که انگشتری مخصوص امام را جز امام دیگر که وصی و خلیفه اوست نمیدارد و هیچ انگشتی را لیاقت استعمال و طاقت قبول آن نیست و نیز سخت بعید است که آنجماعت اشقیا با آن خباثت و رذالت طبیعت که از پیراهن سوراخ سوراخ نگذشتند از انگشتری آنحضرت بگذرند تا شب در آید دیگری برباید والله اعلم نعلین شریفش را اسود بن خالد بگرفت و قطیفه خز آنحضرت را قیس بن اشعث بغارت ربود و از آن پس بقیس القطیفه مشهور شد و زره تبراء آنحضرت را بعمر بن سعد ملعون دادند و چون آن ظالم ناهنجار بدست مختار بن ابی عبیده در بئس القرار گرفت بابی عمره قاتل آنملعون بخشید و گویند زره دیگر آنحضرت را مالک بن الیسر الکندی بتاراج برد و دیوانه گشت و شمشیر آنحضرت را فلافس النهشلی برگرفت و بدختر حبیب بن بدیل رسید علمای خبر تصریح کرده اند که این شمشیر غیر از ذوالفقار است چه ذوالفقار از ودایع امامت و نبوت بود و از جمله اشیائی بود که در مدینه سپرده بود و بعد از آن بحضرت امام زین العابدین ع و همچنان از امامی به امامی رسید و بالفعل نزد قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و در اینباب احادیث بسیار وارد است و بروایتی شمشیر آنحضرت را مردی از بنی نهشل بن دارم بروایتی اسود بن حنظله از قبیله بنی تمیم برگرفت و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده مینویسد شمر ملعون خیمه امام حسین علیه السلام را غارت کرد و جامه عورات نیز ببرد و ایشان را عریان گذاشت و بعضی روایت کرده اند که آنحضرت به ستاری و پای کوبی مرکب خود بجزیره فرستاد تا در حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بماند و بقولی شمشیر آنحضرت را جمیع بن الخلق الازدی یا اسود بن حنظله الدارمی تمیمی غارت کرد و آنحضرت را با تن عریان و بدن خونین در بیابان بیفکندند و طبری در تاریخ خود نوشته است که شمشیر آنحضرت را حبیب بن بدیل برگرفت و مفید در کتاب ارشاد میفرماید شمشیر آنحضرت را مردی از بنی دارم ربود و چنانکه سبقت نگارش یافت برنس آنحضرت را مالک بن بشیر کندی ببرد و بروایتی ابجر بن کعب تیمی که سراویل آنحضرت را ببرد و بپوشید هر دو دستش بخشکید و در فصل تابستان مانند دو پاره چوب خشک بود و چون زمستان اندر آمدی چرک و خون از آن فرو ریختی اما ابن شهرآشوب و اعثم میگویند سراویل آنحضرت را بحیر بن عمرو الجرمی ببرد و نیز روایت شده است که چون قیس بن اشعث کندی قطیفه آنحضرت را ببرد مجذوم شد و اهل بیت وی از وی رسیده شدند

واورا

واورا در مزابل بیفکندند و هنوز زنده بود و سگها بر گوشتش دهان میزدند و ثوب آنحضرت را جعونة بن حویة الحضرمی ماخوذ داشت چون بر تن بیاراست رویش دیگرگون و مویش پریشان گشت و بدنش را برص فرو گرفت و ابن شهرآشوب میفرماید کمان آنحضرت و بعضی اشیاء را رجیل بن خیثمة الجعفی و هانی بن شبیب الحضرمی و جریر بن مسعود الحضرمی و ثعلبة بن الاسود الاودی برگرفتند و در بحار الانوار مسطور است که جمال ملعون خواست بند ازار آنحضرت را باز کند و اینکار برای آن شقی ممکن نشد و از این خبر معلوم میشود که عورت آنحضرت مستور بوده است عقل نیز چنین حکم مینماید که عریان نمودن تمام بدن آنحضرت برای آن گروه لئیم شقاوت آیت امکان نداشته است حتی در احوال زین علی بن الحسین علیهما السلام که راقم حروف شرح حالش را مبسوط در کتاب امام زین العابدین سلام الله علیه مرقوم داشته است صریحا نوشته اند که چون او را شهید و عریان بر دار زدند خداوند عنکبوت را بفرستاد تا عورتین او را بتار خود پوشیده ساخت و از اینجمله برافزون هیچ نظری را آن استطاعت و قدرت نباشد که بتواند بر عورت اولیای سبحانی نگران گردد و پاره اخبار که در بعضی کتب رسیده است که آن بند ازار گران بها بود از درجه اعتبار خارج است و آن خبیث در طمع آن بوده است که آن ازار زیرین را که در زیر سراویل آنحضرت بوده و ملصق ببدن مبارکش میپوشیده ماخوذ دارد چون ساتر عورت بوده است امکان نیافته است[2] که بند ازار را به بهائی گران باشد و اگر بود سیر بود و جود و کرم و کرامت امامت او را مأیوس نمیگذاشت چنانکه انگشتری را با انگشت بداد بعلاوه مینویسند چون جمال آهنگ آن جسارت را نمود آنحضرت مشتی بر سینه او بزد چنانکه بدیگر سوی افتاد و چون دیگر باره طمع بردی غلبه کرد و باندیشه خود باز شد آنحضرت بند ازار را بدست مبارک استوار بداشت و جمال انگشتهای مبارکش را هم بیفکند و اینخبر را نمیتوان باور داشت که سالار را با دیدار آنحال قدرت و طاقتی بماند که دیگر باره آنچنان کردار اهنگ نماید و از اخبار چنان مستفاد میشود که امام علیه السلام را در روز عاشورا دو زره بر بدن مبارک آراسته میگشت یکی را از صفا و درخشندگی تبراء مینامیدند چه تبراء یعنی درگذرنده است و این زره بسیار رسا بوده است از اینروی عمر بن سعد که امیر سپاه بود ببرد و آن دیگری را مالک بن بشر کندی علیه اللعنه ربود در امالی صدوق مسطور است که محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که بمن پیوسته است که انگشتری امام حسین علیه السلام را از انگشت مبارکش بیرون آوردند فرمود نه چنین است همانا حضرت امام حسین وصایت خود را بحضرت سجاد بگذاشت و امر و شغل امامت بدوی سپرد و آن انگشتری را بانگشت او اندر آورد چنانکه حضرت رسولخدای صلی الله علیه و آله با خلیفه خود علی مرتضی و امیرالمؤمنین با وصی خود حسن مجتبی و آنحضرت با سید الشهداء سلام الله علیهم اجمعین بجای آورد و آن انگشتری کابرا عن کابر بمن رسیده است و بهر روز جمعه در انگشت کرده نماز میگذارم محمد گوید جمعه دیگر بخدمت آنحضرت تشرف جستم چون از نماز فراغت یافت آن انگشتری را بمن نمود و نقش نگینش لا اله الا الله عدة للقاء الله بود و فرمود این انگشتری جد بزرگوارم ابوعبدالله الحسین بن علی علیهما الصلوة و السلام است و از این خبر معلوم میشود که آن انگشتری که در هنگام شهادت آنحضرت در انگشت مبارکش بوده است و بجدل بن سلیم در طمع آن برآمد و هرچه خواست بیرون آورد ممکن نشد طمع و شقاوت بر آن ملعون شقی خبیث لئیم چندان غلبه کرد که در طمع آن انگشت مبارک آنحضرت را که مفتاح نجات عالمین است ببرید و ببرد و این ملعون در زمان مختار بن ابی عبید ثقفی بدست اعوان او گرفتار شد و بفرمان مختار علیه الرحمه بعذابی

[2] هیچ نفیاده است

سخت

و با لشکریان گفت وای بر شما این خیمه ها را بر سر اینجماعت فرو افکنید و بآتش بسوزانید و ملعونی دیگر گفت ما را با لباسهای اینجماعت حاجت نیست اینخیام را با هر کس در آنست بآتش بسوزانید در اینحال مردیکه دوستدار رسولخدا بود گفت آنچه با حسین و اهل او بجای آوردید شمار اکفایت نکرد که اکنون میخواهید زنان و اطفال آل رسول را بسوزانید و گمان میبرید که زمین ما را فرو نخواهد برد بعد از آن عمر سعد گفت خیمه ها را تاراج کنید زینب دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیها میفرماید در اینحال بر در خیمه ایستاده بودم ناگاه مردی کبود چشم که خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنة بود بیامد و هر چه در آنخیام بود غارت کرد و بجانب زین العابدین علیه السلام که بر قطعهٔ از پوست بیفتاده بود نظر کرد چه آنحضرت در آنحال بیمار بود آن خبیث از آن قطعه پوست نیز طمع بر نداشت و از زیر آنحضرت برکشید و آنحضرترا بر روی زمین افکند آنگاه مقنعه از سر من برکشید و گوشوارم بدید و همی در بیرون آوردن آن تدبیر نمود تا آخر الامر بیرون آورد و گوشم بر درید و با اینحال وکردار میگریست گفتم لعنت خدای بر تو باد جامه و گوشوار مرا میبری و گریه میکنی گفت آری از اینحال که بر شما روی داده میگریم گفتم خدای تعالی هر دو دست و هر دو پای ترا قطع کند و بآتش اینجهانت پیش از آتش آنجهان بسوزاند نه اینحال را با من مرعی بدار و نه گریه کن گفت از آن میترسم که دیگری جز من باز رباید ابو مخنف میگوید سوگند با خدای روزگاری بسیار بر نگذشت که مختار بن ابی عبید ثقفی در زمین کوفه در طلب خونخواهی امام حسین علیه السلام ظهور کرد و خولی بن یزید اصبحی ملعون را در خدمتش حاضر کردند مختار فرمود در کربلا چه کردی گفت هیچ کاری نکردم جز اینکه نطعی که امام زین العابدین بر روی آن خوابیده بود باز بودم و مقنعه زینب را برکشیدم و هر دو گوشوارش را بیرون آوردم مختار گفت ای دشمن رسولخدای کدام کار از این بزرگتر تواند بود بازگو زینب علیها سلام در آنحال چه فرمود خولی نفرین آنحضرترا معروض داشت مختار فرمود سوگند با خدای آنچه فرموده است بجای بیاورم آنگاه هر دو دست و هر دو پای آنملعون را جدا کرده جسد پلیدش را زنده در آتش بسوزانید در امالی صدوق از عبد الله بن حسن علیه السلام از مادرش فاطمه دختر امام حسین سلام الله علیهم مسطور است که فرمود جماعت عامه بخیمه ها در آمدند و من در اینحال کودکی خورد سال بودم و خلخالی از طلا بر پای داشتم مردی اندو خلخال را از پایم بیرون آورد و میگریست گفتم ای دشمن خدای چه چیزت میگریاند گفت چگونه گریه نکنم و حال اینکه خلخال دختر پیغمبر را میبرم گفتم اینکار را مکن گفت از آن ترسم که دیگری غیر از من بیاید و برباید میفرماید آنچه در خیمه ها بود ببردند چندانکه ملاحف را از پشت سر بودند و در حکایت را در بعضی کتب معتبره باین نهج مسطور داشته اند که فاطمه صغری علیها السلام فرمود در آنروز پیشانه بر در خیمه ایستاده آن بیابان بیپایان و لشکر بیکران را نگران بودم پدر و یاران آنحضرت و عم گرامی و عم زادگان را چون گوسفندان در خون ... سر بریده دیدم و بدنهای ایشان را در زیر سم ستوران کوفته و فرسوده همی گشت و من همی در اندیشه بودم که بعد از پدر ما را می کشند یا اسیر میگردانند در اینحال سواری را دیدم که زنان اهل بیت را با کعب نیزه میزد و بهر سوی میدوانید و پاره از دست ایشان بیرون میشود و مقنعه از سر ایشان میربود و آنزنان بیکدیگر پناه میبردند و صیحهٔ واجداه و وا اباه و واعلیاه و واقلة ناصراه و احسناه ایا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد و دفع نماینده هست که گزند دشمن را از ما دفع دهد از دیدار اینحال پر ملال قلبم از جای برآمد و بدنم را لرزیدن افتاد و از بیم او بهین و بسیار نگران بودم و بعمه ام ام کلثوم نظر مینمودم تا مبادا آنمرد آهنگ من نماید و بجانب من شتاب گیرد ناگاه دیدم قصد من نمود از هول بگریختم و گمان بردم از چنگ وی برستم و کعب نیزه در میان دو کتف من بزد و مرا بروی در افکند و گوشوار از گوشم بکشید و گوشم بر درید و مقنعه و خلخال مرا برگرفت و سخت بگریست و آنکلمات در میان بارفت

بیان حرکت دادن اهلبیت اطهار و عبور ایشان از قتلگاه و حالات ایشان

در ینابیع المودة مسطور است که عمر بن سعد قریب چهل شتر که جز پالان نداشت و پوشش نکرده بودند اهل بیت را برآنها سوار نمودند و از هر دو ران علی بن الحسین علیه السلام خون همی چکید و اشعار معروف یا امة السوء قد رعیت میفرمود اما خبر صحیح اینست که آنحضرت سخنی نمیفرمود ابن اثیر گوید ابن سعد دو روز بعد از شهادت امام علیه السلام بجانب کوفه بکوچید و دختران و خواهران آنحضرت و کودکان آنحضرت را بکوچانید و علی بن الحسین علیه السلام مریض بود پس ایشان را بر جسد آنحضرت و اصحاب آنحضرت که جمله در بیابان افتاده بودند عبور دادند زنها چون بر آنحال نگران شدند صیحه برآوردند و لطمه بر صورت زدند زینب خواهر آنحضرت فریاد برکشید و آنکلمات را که در کتب مقاتل و کتاب طراز المذهب مسطور است بفرمود و از آنحال و آنفغان چنانکه از دوست و دشمن بگریست و موافق روایات دیگر حضرات اهلبیت چون اسیر شدند و روی بکوفه نهادند با آنجماعت سوگند دادند که هیچ چیز از شما نخواهیم مگر اینکه ما را از قتلگاه عبور دهید و سکینه خاتون سلام الله علیها با دل غمگین و چشم گریان نعش پاره پاره پدر گرامی خود را در بغل کشید و هر دو دست خود را بر آنجسد بیسر حمایل ساخت جماعتی از اعراب و لشکر اشقیاء آنخاتون مصیبت زده را با کمال شدت و عنف از آن نعش مطهر جدا کردند و عمر بن سعد بروایت بعضی نویسندگان بعد از آن حکم باسب راندن بر بدن مبارک داد و چون حضرت سجاد علیه السلام را نظر بر گشته پدر و سایر شهداء افتاد چنان اندوه گرفت که حضرت زینب عرض کرد ای یادگار جد و پدرم این اضطراب چیست که نزدیکست جان از تن تو مفارقت نماید و آنحضرت جواب داد و زینب سلام الله علیها حدیث ام ایمن را در تسلیت آنحضرت معروض داشت چنانکه تفصیل آن در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام طراز المذهب مرقوم گردید و از اینجا توان دانست که حالت اضطراب و انقلاب و وحشت و دهشت سایر زنان و کودکان و بازماندگان اهلبیت بآن میزان بوده است که از اندازهٔ تحریر و بیان هر نویسنده و گوینده بیرونست معلوم باد در اینباب و ورود اهلبیت بقتلگاه در کتب مقاتل روایات متعدده مسطور است و کلماتی از دختر صغیر جناب سید الشهداء علیه السلام مذکور است که اغلب آن مقرون بصحت نیست و اگر نزدیک بصحت هم باشد قلم را یارای نگارش و بیان را طاقت گذارش نیست و در بعضی روایاتست که علی بن الحسین و حسن بن حسن مثنی علیهما السلام با زنها بودند و در بعضی روایات دیگر است که حسن بن حسن قتال داد و هفده تن را بکشت و هیجده زخم یافت و بزمین افتاد اسماء بن خارجه که خال او بود او را برگرفت و بکوفه حمل داد و معالجه نمود تا صحت یافت آنگاه او را بجانب مدینه برد و از بعضی اخبار معلوم میشود که زنهای محترمهٔ اهلبیت در هودجهای بدون روپوش و خدمه ایشان بر روی پالان شترها سوار بوده اند لکن پوششی بر پالان نبوده است و اغلب چادر نداشته اند و خدمه برهنه روی بوده اند و الله اعلم

بیان کیفیت مدفن سر مطهر حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و اختلاف روایات در اینباب

در مدفن سر مبارک آنحضرت روایات مختلفه وارد است در آنروایتی که از کامل الزیارات وارد است و سند

بحضرت

خون از سر و رویم روان شد و آفتاب بر سرم بتافت و بیهوش بیفتادم چون بهوش آمدم عمه ام را نگران شدم که بر سر من میگرید و میفرماید برخیز تا بدانیم بر این اهل و عیال چه بگذشت و برادر بیمار ترا چه پیش آمد برخاستم و گفتم ایعمه آیا جامه پارهٔ بدست توان آورد که سر خود را از بیگانگان بپوشانم فرمود ای دختر عمهٔ تو مانند تست و در لهوف ابن طاوس مذکور است که حمید بن مسلم گفت زنی از بکر بن وائل را بدیدم که با شوهر در لشکر عمر بن سعد علیه اللعنة بیامده بود چون نگران آنقوم خبیث شد که بر خیمهٔ زنهای امام علیه السلام تاختند و جامه از تن ایشان میبرند شمشیری برگرفت و بجانب خیمه روی آورد و همی گفت ای آل بکر بن وائل آیا دختران پیغمبر را سلب میدارند حکم جز از بهر خدای نیست و صدای یالثارات رسول الله برکشید شوهرش او را بگرفت و بمحل خودش بازگردانید عزیب آنست که در آن بیابان یکمرد غیرت آزمای نبود

بیان قصد نمودن شمر بن ذی الجوشن ملعون بقتل حضرت سید سجاد علیه السلام،

ابو مخنف گوید آنجماعت روی بجانب علی بن الحسین علیهما السلام نموده تا او را شهید گردانند پس بعضی با بعضی دیگر گفتند این کودکی خورد سال است و زمان بلوغ را در نیافته است قتل او روا نیست و بدانگونه پاره منع نمودند جمعی دیگر را و این روایت ابی مخنف خالی از غرابت نیست چه علی بن الحسین علیه السلام در آنروز از بیست و دو سال کمتر نداشت ممکن است این کودک از جوانان دیگر اهل بیت بوده است و از منتخب شیخ بن طریح نیز مسطور است که شمر با جماعتی باهنگ قتل آنحضرت بیامدند بعضی گفتند وی کودکی علیل است قتل او جایز نیست لاجرم آنحضرت را بحال خود بگذاشتند و عمر بن سعد علیه اللعنة با جماعتی بآن اندیشه بتاخت زنهای خیام فریاد برآوردند و در روی او ناله برکشیدند چندانکه آنملعون را حالت بگشت و بلرزیدن در افتاد و با آنقوم شریر گفت باین کودک نزدیک نشوید آنگاه جمعی را بعلی بن الحسین علیهما السلام و اهل بیت موکل ساخت و گفت در حفظ و حراست ایشان بکوشید و از آن بپرهیزید که یکتن از ایشان بیرون شود و چون جناب ام کلثوم نگران آنروزگار سخت آثار شد بگریست و شعری چند که بر مصائب و بلیاتی که در آن بیابان پر بلا بر ایشان وارد و آنجماعتی که شهید شدند و آن اندوه و مصیبتی که بر ایشان نازل شد دلالت داشت بفرمود و در ارشاد مفید مسطور است که حمید بن مسلم گوید چون از غارت خیام فراغت رفت بعلی بن الحسین رسیدیم و آنحضرت از شدت مرض بر فراش بیماری بیفتاده بود و جماعتی از رجاله با شمر ملعون بودند با شمر گفتند آیا این بیمار را نمیکشی من گفتم سبحان الله آیا کودکانرا میکشند همانا وی کودکست و بمرض خود گرفتار است و آنسخن همی تکرار کردم تا ایشان را از آن اندیشه باز داشتم و در تاریخ طبری مسطور است که عمر بانگ و خروش زنانرا بشنید بدانسوی آمد شمر را نگران شد که با شمشیر کشیده قصد کشتن علی بن حسین بیمار را دارد گفت از کشتن کودک بیماری شرم نداری گفت امیر عبید الله بامن فرمان کرده است که نرینه از اولاد حسین زنده نگذارم عمر سعد گفت مسلمانان کودکان کار فرا نکشند دیر از نزد امیر برتا چه گوید آنگاه عمر بن سعد ملعون پیادگانرا از اطراف خیام بازگردانید و بیامد زنان در رویش صیحه برکشیدند و بگریستند عمر با اصحاب خود گفت هیچیک از شما در خیام اینجماعت اندر نشود و باین پسر مریض متعرض نگردد زنها از وی خواستار شدند که آنچه از ایشان غارت کرده اند باز دهند عمر گفت هر کس چیزی از متاع ایشان برده است باز دهد سوگند بخدای هیچکس هیچ چیز را باز نگردانید آنگاه عمر جمعی را که ایشان و علی بن الحسین ع بر گماشت و سفارش نمود که با ایشان بخوشی و احترام رفتار نمایند و خودش برگشت اینحکایت در کتب معتبره مسطور است

بیان دفن اجساد مطهره و ابدان منوره شهدای عظام علیهم السلام

ابن شهرآشوب در مناقب میفرماید یکروز بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام اهل غاضریه از مردم بنی اسد بیامدند و آن بدنهای شریف را در زمین طف بخاک سپردند و برای اکثر ایشان قبرهای کنده و آماده دریافتند و مرغهای سفید نگران شدند و از روایت مفید در کتاب ارشاد نیز چنان مفهوم میشود که یکروز بعد از شهادت آنحضرت قومی از بنی اسد که در غاضریه فرود آمده بودند ایشانرا نماز گذاشته مدفون ساختند و امام حسین علیه السلام را در همانجا که امروز قبر منورش میباشد دفن کردند و پسر ارجمندش علی بن الحسین اصغر را پیش پاهای مبارکش در خاک سپردند و از بهر سایر شهدا و اهل بیت و اصحاب در پائین پاهای مبارک آنحضرت گودالی برآورده جمله را باهم دفن کردند و عباس بن علی علیهما السلام را در همان موضع که بقتل رسیده بود در همان مکان که اکنون قبر منورش میباشد در طریق غاضریه بخاک سپردند سبط ابن جوزی گوید چون زهیر بن القین دولت شهادت یافت زوجه اش با غلامش گفت برو و مولای خود را کفن بپوش آنغلام برفت و بدن مبارک امام حسین علیه السلام را برهنه در آن بیابان بدید گفت تواند شد که مولای خود زهیر را کفن کنم و حسین را برهنه و عریان بگذارم سوگند بخدای هرگز اینکار نشاید پس نخست آنحضرت را کفن کرد بعد از آن مولای خود را در کفنی دیگر بپوشانید و از اینخبر چنین میرسد که تکفین آنحضرت قبل از آن بوده است که سر مبارکش را جدا کرده باشند و با اینکه مکان شهادت آنحضرت مشخص و معلوم بوده است از کتاب مدینة العلم سید فاضل سید نعمت الله جزایری منقول است که عبد الله اسدی گفت در پهلوی نهر علقمی طایفهٔ از بنی اسد مسکن داشتند چون آشوب عاشورا و نشست زمان آنطایفه بمعرکهٔ قتال راه سپار شدند و آن بدنهای مبارک را در آن خاک تابناک بدیدند که خون از زخمهای ایشان روان بود چنانکه گوئی در همین ساعت شهادت یافته اند زنهای قبیله را از اینحال بکمال عجب و تحیر روی داد و لیکن چون باز شدند و آنچه را دیده بودند با شوهرهای خود باز گذاشتند و گفتند عذر شما در حضرت رسول خدای و علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم چه خواهد بود اولاد ایشانرا نصرت نکردید و در یاری آنها تیغی نیاختید و نیزهٔ نینداختید و تیری نینداختید و حربی نساختید گفتند از بنی امیه بترسیدیم اما سخت بحالت ذلت در آمدند کاهی که ایشانرا سودی نداشت پشیمانی گرفتند و آنزنها در پیرامون قبیله میگردیدند و با ایشان میگفتند اگر نصرت ایشان و دفع شر دشمنان ایشان از شما فوت شد هم اکنون برخیزید و بدفن اجساد طاهره ایشان بپردازید چه پسر سعد ملعون اجسام خبیثه لشکر خود را مدفون نموده است شما بدفن ابدان کریمهٔ آل رسول صلی الله علیه و آله مشغول گردید و در صفحهٔ روزگار این بار ننگ و عار را از دوش خود برگیرید باز گویند در جواب قبایل عرب چگونه اگر گویند فرزند رسول بوادی شما نزول فرمود و خواستار اعانت شد و بمعاونت او بر نیامدید هم اکنون بشتابید و قدری از این غبار ننگ و عار و آب عیب و شنار را از خود بشوئید گفتند چنین کنیم پس جملگی بمعرکه در آمدند و جثهٔ شریفهٔ امام حسین صلوات الله علیه را از میان جثه کشتگان نشناختند چه سر نداشتند در اینحال که باینحال بودند سواری را نگران شدند که بجانب ایشان بیاید چون نزدیک شد فرمود شما را چیست گفتند ما بیامدیم تا جثهٔ حسین و فرزندان و یارانش را مدفون نمائیم لکن جثهٔ مطهرهٔ حسین علیه السلام را نشناختیم چون آنسوار این سخن بشنید آثار

ناله برآورد و فرمود ای پدر ای ابوعبدالله کاش حاضر بودی و مرا اسیر و خوار میدیدی آنگاه با ایشان
فرمود من شما را بجثه او دلالت مینمایم پس از اسب خود بزیر آمد و در میان کشتگان راه سپرد تا نظر مبارکش
بجسد شریف امام حسین علیه السلام افتاد و آن بدن همایون را در بغل کشید و همی گریست و فرمود ای پدر چشم
شماتت کنندگان روشن شد ای پدر بنی امیه بقتل تو شادان شدند ای پدر بعد از تو اندوه ما بطول انجامید
ای پدر بعد از تو کربت ما دراز گشت چون انگلات بگذاشت قدمی چند برداشت و نزدیک بهمان مکان که آن
جثه مبارک بود چندی از خاک را دور ساخت قبری کنده و لحدی شکافته پدید شد پس آن بدن شریف را در آن
گور محفور و لحد مشقوق درآورد و آن مرقد شریف را بپوشانید چنانکه هم اکنون بآن حال است بعد از آن اسامی
کشتگان را تن بتن فرمود و جماعت بنی اسد در خاک کردند چون از دفن آنجمله بپرداختند روی بجانب جثه
عباس علیه السلام آورد و خود را بروی جثه گردانید و ناله برکشید و همی فرمود یا عماه کاش نگران حال حرم و دختر
و فریاد و اعطشاه و واغربتاه ایشان بودی آنگاه بفرمود تا لحد آنحضرت را حفر کرده آنحضرت را مدفون ساخت
بعد از آن باجساد انصار توجه نمود و یک گودالی برآوردند و جمله را در آنجا در خاک نهفتند مگر حبیب بن مظاهر رضی الله عنه
چه بنی عمش رضا ندادند و او را در گوشه دیگر بخاک سپردند و چون مردم بنی اسد از دفن ایشان فارغ شدند
فرمود بشتابید تا جثه حر ریاحی را دفن کنیم و آنحضرت راه برگرفت و آنجماعت از عقب او میرفتند تا بر جسد او وقوف گرفت
و فرمود اما تو ای حر خدای تعالی توبه ات را بپذیرفت و بواسطه جانبازی تو در حضور فرزند رسولخدای صلی الله علیه و آله سعادت
تو بیفزود جماعت بنی اسد خواستند تا جسد شریف حر ریاحی را بمحل شهداء علیهم السلام حمل کنند فرمود در همان مکان که
اندر است او را دفن کنید چون از دفن او نیز بپرداختند آنسوار بر اسب خود برنشست اسدیون بروی درآویختند و عرض
کردند بحق آن بدنی که بدست خود دفن کردی تو کیستی فرمود من حجة خداوندم بر شما منم علی بن الحسین بیامدم تا جثه
پدرم و دیگران را که با او بودند از برادران و اعمام و بنی اعمام و یاران ایشان که خون خود را در حضور آنحضرت بذل نمودند
نهفته نمایم و اکنون بزندان ابن زیاد باز میشوم و اما شما پس گوارا باد شما را و شما را جزعی نخواهد بود چون بیاری ما برآمدید
آنگاه ایشان را وداع کرده بازگشت و جماعت بنی اسد نیز با زنان خود بقبیله و طایفه خویش باز شدند معلوم باد از پاره اخبار
چنان مستفاد میشود که جماعت شهدای بنی هاشم و اصحاب آنحضرت را بجمله در یک گودال دفن کرده اند و از بعضی چنان بر
میآید که در دو حضیره مدفون داشته اند چنانکه از یک خبر ارشاد مشهود میگردد که در یک گودالی جای داده اند چنانکه مسطور است
و از خبر دیگر مفید در ارشاد چنان مفهوم میشود که آنحضیره که اهل بیت سید الشهداء سلام الله علیهم بر آن مدفون هستند جز آنحضیره
که اجساد اصحاب را در آن جای داده اند زیرا که چون اسامی شهداء بنی هاشم را مذکور میدارد میفرماید کل ایشان را از آنجا که پهلوی
مبارک آنحضرت است در مشهد آنحضرت در حضیره بکندند و مدفون ساختند و قبر ایشان را با خاک مساوی ساختند مگر عباس ابن
امیر المؤمنین علیهم السلام را در همان موضعی که شهید شده بود بر سناة در طریق غاضریه مدفون و قبر منورش ظاهر است و برای
قبر برادران و کسان آنحضرت که نام ایشان را یاد کردیم نشانی نیست و زیارت کنندگان نزدیک قبر امام حسین ایشان را زیارت
و بان زمین که نزدیک پای آنحضرت است بر امام و تحیت اشارت نمایند و علی بن الحسین علیهما السلام در جمله ایشانست و بعضی گفته اند
آنحضرت از دیگر شهداء بحضرت امام حسین علیه السلام نزدیکتر است و اما اصحاب امام حسین که با آنحضرت شهید شدند در اطراف

آنحضرت

آنحضرت مدفون گشتند و ما نمیتوانیم از روی تحقیق و تفصیل از قبور ایشان مطلع شویم مگر اینکه هیچ شک نمیرود در اینکه حایر
بر ایشان محیط است و این بیان تصریح دارد بر اینکه حضیره ایشان متعدد است بلکه احتمال صحیح میرساند که قبور اصحاب
در اطراف چهارگانه قبر منور حضرت سید الشهداء علیه السلام باشد این خبر ابن شهرآشوب و بعضی محدثین دیگر که مینویسد
جماعت بنی اسد برای اکثر شهداء قبرها دیدند و مرغهای سفید نگریستند مؤید خبر مذکور است اما از خبریکه در منتخب مسطور است
یک حضیره را میرساند و نیز از خبر مفید چنان معلوم میشود که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هنگام دفن ایشان حاضر
نشده است لکن بمقتضی حق و تحقیق چنانست که حاضر بوده است چنانکه علمای دیگر گویند این خبر مفید مطابق ظاهر
امر است و گرنه دفن و کفن و غسل امام را جز امامی دیگر مباشر نشود چنانکه آنخبر یکه از حضرت امام رضا علیه السلام و احتجاج
با علی بن حمزة و ابن السراج و ابن المکاری از ابو عمرو کشی در فقره غسل و کفن و دفن امام وارد است مؤید این مطلب اخبارات
چنانکه بعضی از مورخین معتبر نوشته اند بعد از شهادت آنحضرت علی بن الحسین علیهما السلام با آن قوت و قدرت که خود
میدانست از عرض راه کوفه بیامد و بر آنجسد منور نماز گذاشته و دفن نمود و بازگشت و از بعضی اخبار چنانکه اشارت شد
چنان میرسد که آنحضرت از زندان ابن زیاد بیامد و اینکار را بپای برد و این چنانست که اگر امام حسین علیه السلام بعد
از روز عاشورا دفن کرده باشند لابد امام زین العابدین علیه السلام از وسط راه بیامده و اگر روز سیم و چهارم دفن کرده
باشند از زندان ابن زیاد آمده است مسعودی میگوید اهل غاضریه که جماعتی از بنی عامر از قبیله بنی اسد هستند امام حسین
و اصحاب او را یکروز بعد از شهادت آنحضرت دفن نمودند و در امالی طوسی از ابو الجارود روایت کند که حفر قبر الحسین
عند رأسه و عند رجليه اول ما حفر پس مشکی اذفر از آنجا بیرون آمد و در آن هیچ شک نکردند و هم در آنکتاب از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که جناب ام سلمه رضی الله عنها یکی روز گریان بیدار شد سبب پرسیدند فرمود فرزندم حسین
شهادت یافت و اینسخن از آن گویم که از زمانیکه حضرت رسولخدا بدار بقا ارتحال فرموده تا شب گذشته بخواب من اندر نیامده
بود دیشب که آنحضرت را غبار آلوده و اندوهناک و غمگین در خواب دیدم و از آنحالت بپرسیدم فرمود همه گاه در اینشب
برای حسین و اصحابش قبرها میکندم مکشوف باد در روز دفن شهداء علیهم السلام اختلاف شده از پاره اخبار مذکوره
چنان مینماید که روز یازدهم بوده یعنی یکروز بعد از عاشوراء و از پارهٔ اخبار مستفاد میگردد که جز اینست چه عمر بن سعد علیه اللعنة
روز یازدهم بعد از ظهر از زمین کربلا کوچ داد و اهلبیت را بر اجساد شهداء عبور افتاد و جناب زینب در تسلیه حضرت سجاد ع
حدیث ام ایمن را بعرض رسانید و چون بعد از ظهر تا خبر ببنی اسد برسد طولی دارد و آنگه تا همه شهدا را دفن نمایند
مدتی میخواهد و از بعد از ظهر تا شب صورت یافتن اینجمله بعید مینماید باید شهدا را روز دوازدهم دفن کرده باشند و بالضرورت
سه روز و دو شب مدفون نشده بودند و از پارهٔ اشعار که در کتب مقاتل مذکور است ملقاً ثلاثاً و امثال آن چنان میرسد که
سه شب و چهار روز در آن بیابان افتاده بودند و روز سیزدهم محرم بخاک رفته اند چنانکه طبری گوید تن حسین و دیگر آن
کشتگان سه روز بر دشت کربلا افتاده و هیچکس قدرت دفن کردن نداشت تا مردان غاضریه بیامدند و غاضریه دهی است
برلب فرات و اندر او نهریست و مردمان آنجا بنی اسد بودند و گفتند این کشتگان را درندگان بیابان بخورند از خدای بترسید
پس جملگی بیامدند و جسد مبارک حسین علیه السلام را بیسر بقبر درآوردند و علی بن الحسین را در پایان آن قبر دفن نمودند و سایر
شهدا را در یک موضع که معروفست و عباس بن علی علیه السلام را در قتلگاهش که بر طریق غاضریه است بخاک سپردند و از پارهٔ

اخبار

اخبار که نوشته اند چون مولای ابوذر علیه الرحمة را گاهی که مردمان حاضر شدند در قتلگاه وکشتگان را دفن میکردند بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او بر میدمید چنان بر میآید که شهداء علیهم السلام را بعد از ده روز بخاک سپرده اند وانیخبر با حاضر شدن امام زین العابدین سلام الله علیه و شناسائی بر جسد جون منافات دارد مگر اینکه سایر شهدا را در روز یازدهم یا دوازدهم یا سیزدهم دفن کرده باشند و جون را نیافته بودند و بعد از ده روز پیدا کرده دفن نموده باشند این نیز با حضور امام علیه السلام و جهات دیگر نمیسازد و ممکن است که اجساد شهدا را روز دوازدهم با حضور امام زین العابدین دفن کرده باشند و بدن جون با اینکه آنحضرت بروی و مکان او عالم بود دفن نشده باشد تا پس از ده روز دیگر آن را دفن نمایند واز بدن غلام سیاه که در حال حیات نیز خوشبوی نیست بعد از ده روز که البته باید متعفن گردد بوی مشک بشنوند تا مقام او معلوم شود واز آنجا بمقام و منزلت سید الشهداء علیه السلام وقوف یابند و ممکنست جماعت بنی اسد از روز شهادت منتظر وقت بوده اند و روز دیگر که عمر سعد بکوچیده حاضر شدند و آن ابدان طیبه را بدستیاری همدیگر دفن کرده باشند واگر چند دنباله آنکار بشب بکشد آنکار را بانجام رسانیده باشند و برای ایشان زحمت کودالی بیش نبوده است و قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام و بعضی قبور دیگر کنده و آماده بود و مرغهای سفید بر آنجمله طواف میدادند و پرواز داشتند دائم

بیان فرستادن سرهای مطهر شهداء علیهم السلام را بجانب کوفه برای ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب

چون عمر بن سعد علیه اللعنة از امر شهدای کربلا چنانکه میخواست بپرداخت بتهیه سفر کوفه مشغول شد و در بدایت امر سر مبارک امام حسین علیه السلام را بخولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی بسپرد تا نزد عبید الله بن زیاد حمل نمایند و این قضیه در همانروز عاشورا بود خولی ملعون آنسر همایون را برداشت و شتابان بجانب کوفه روان شد و نیمشبی بکوفه در آمد و سرای ابن زیاد را دربسته دید پس باز گردید و بخانه خویش اندر شد و آنسر منور را در زیر تغاری جای داد و آنملعون را دو زن در سرای اندر بود یکی از قبیله بنی اسد و آندیگر از مردم حضرموت و نامش نوار بود خولی در کنار نوار در آمد نوار گفت باز گوی خبر چیست گفت بهرت طلای بخش آورده ام اینک سر حسین بسرایت اندر است نوار را روزگار تیره و تار شد و گفت وای بر تو مردمان سیم و زر بسرای اندر آورند و تو سر فرزند رسول مختار را اندر خیره آوری سوگند از این پس سر ببالین تو نیاورم و آشفته حال از فراش خولی بیرون تاخت و آن زن اسدیه را بخواند و بکنار تغار بیامد و نگران شد که از آنسر مبارک نوری مانند عمود بجانب آسمان در لمعانست و تسبیح فرشتگان را چنانکه از کندوی زنبوران بر آید یک آهنگ بشنید و مرغانی سفید بدید که در پیرامون آنسر همایون پرواز همی کردند و همی بشنید که آنسر مبارک قرآن یزدان را تلاوت میفرمود تا باینمقام پیوست وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و تا گاهی که سفیده صبح سر بر کشید آنحال را بدان منوال بدید و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل میگوید عمر بن سعد ملعون آنسر مبارک را با بشر بن مالک نزد ابن زیاد بفرستاد و آنشعر مشهور املاء رکابی فضة و ذهبا را تا آخر او بخواند و بقتل رسید ابن اثیر و جمعی دیگر از مورخین سنی و شیعی باینروایت اشارت کنند و صاحب فصول المهمه گوید سنان بن انس علیه اللعنة حمل کرد و آنشعر بخواند و بهلاکت رسید معلوم باد در باب حمل و حامل سر مبارک و چگونگی آن اختلاف بسیار است بعضی گفته اند در تنور خانه خولی نور بآسمان رسانید و بعضی گفته اند که خولی با آنسر مبارک و دیگران با دیگر سرهای شهداء باتفاق اهل بیت اطهار علیهم السلام بکناسه کوفه آمده آنشب را بماندند و خولی خبیث آنسر مبارک را بسرای خود آورده صبحگاه با دیگران

وارد

وارد کوفه شدند و برخی دیگر نوشته اند که چون اهل بیت و رؤس شهدا را بمجلس ابن زیاد در آوردند آنملعون آنسر ولی خدا را بخولی داد و خولی بخانه خود در آورد و گروهی دیگر گویند شمر ملعون آنسر همایون را در توبره حمل کرده بمنزل خود برده در زیر تغاری بگذاشت و داستانی مفصل در اینباب در بعضی کتب مقاتل مذکور است و بعضی حامل آنسر مبارک را در توبره مردی گمنام نوشته و نفرینی از آنحضرت مسطور نموده اند اما چنان مینماید که روایت اول اصح روایاتست والعلم عند الله

بیان شمارهٔ رؤس شهداء علیهم السلام وتقسیم آنها را برؤسای لشکر و فرستادن نزد ابن زیاد

در شمارهٔ رؤس شهداء اختلاف نموده اند حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده تصریح مینماید که هفده تن از اهل بیت و یکصد و بیست و چهار تن شیعه شهید شدند باینروایت چنان مینماید که شمار رؤس شهداء بعلاوه سر مبارک سید الشهداء علیه السلام یکصد و چهل و دو عدد باشد و این شماره با روایتی که از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شهدای کربلا یکصد و چهل و پنج تن بودند نزدیکست در لهوف مسطور است که چون عمر بن سعد از آتش زدن خیام مبارکه فارغ شد فرمان کرد تا خولی و حمید بن مسلم سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد حمل کردند و سرهای سایر شهدا را از تن جدا نمایند در اعلام الوری میگوید سایر سرها را بفرمان آنخبیث از تنها جدا کردند و از آنجمله هفتاد و دو سر بود و آن رؤس مطهره را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج نزد پسر زیاد روانه کرد و ابن شهر آشوب از ابو مخنف روایت کند که جماعت کنده با سیزده سر نزد ابن زیاد بیامدند و صاحب ایشان قیس بن اشعث بود و قبیلهٔ هوازن با بیست سر بیامدند و صاحب ایشان شمر ملعون بود و بنو تمیم با نوزده سر بیامدند و بنی اسد با نه سر و سایر لشکریان نیز با نه سر منور بیامدند و از آنجمله هفتاد سر میشود اما این تعدادی که در مناقب شده است شصت عدد است گویا شمر و جماعت هوازن چنانکه از بعضی کتب دیگر معلوم میشود حامل سی سر بوده اند و در کتاب مناقب سهوی از کاتب رفته است بالجمله میگوید سر مبارک امام حسین علیه السلام را خولی بن یزید حمل کرد و در شرح شافیه مسطور است که عدد سرهای اصحاب و اهل بیت آنحضرت هفتاد و هشت سر بود و چون لشکریان بکوفه روی نهادند مردم کنده سیزده سر و هوازن دوازده سر و مردم تمیم هفده سر و بنی اسد شانزده سر و مذحج هفت سر و سایر مردمان سیزده سر بهره افتاد و سر مبارک حضرت ابیعبد الله علیه السلام را بر نیزه بلند بر زده در برابر سر عمر بن سعد میبردند و از آنسر منور چنان نوری مانند عمود از زمین بآسمان طالع و ساطع بود که گوئی بدر تمام است و مردمان بفروغ آن نور راه میسپردند و دیگر سرها را نیز بر سر نیزه ها بر افراخته بودند و در عوالم مسطور است که حامل سایر رؤس شهداء شمر ملعون بود و نیز گوید محمد بن ابیطالب میگوید شمارهٔ رؤس شهداء اصحاب و اهل بیت آنحضرت هفتاد و هشت عدد بود و قبایل متفرقه برای حمل آن قسمت بردند تا بدرگاه ابن زیاد تقرب جویند و بپارهٔ روایات مسطوره نیز اشارت کند و سبط ابن جوزی گوید سر مبارک امام حسین و سرهای شهداء علیهم السلام را با دختران آنحضرت و آنانکه از اطفال باقی بودند با خولی با بن زیاد فرستاد و با آنسر مبارک نود و دو سر حمل داد و در تاریخ زبدة الفکرة شمارهٔ سرها را که بجبت قبائل تقسیم کرده هشتاد سر رشید داده بالجمله ممکن است مشاهیر شهدا را سر بر گرفته باشند یا اینکه غیر از رؤس منوره بزرگان شهدا را حمل نکرده باشند و نیز باید دانست که از اغلب اخبار معلوم میشود که عبور اهل بیت بعد از قطع رؤس شهداء علیهم السلام بوده و ایشان بدلالت امام زین العابدین سلام الله علیه اجساد شهدا را بشناخته اند و از بعضی اخبار چنان بر میآید که بعد از عبور ایشان اینکار شده است اما سر

مبارک

مبارک امام حسین سلام الله علیه را برای اظهار حسن خدمت و بشارت ابن زیاد پیش از دیگران جدا کرده و روانه داشته اند چه حکایتی که نسبت بحضرت سکینه و شنیدن بعضی شعرها از حلقوم بریده آنحضرت مینماید دلالت بر آن دارد که در همان روز اینکار عظیم روی داده و فقره اسب تاختن بر بدن مبارک بعد از غارت کردن خیام و حرکت دادن اهل بیت و گذشتن از قتلگاه اتفاق افتاده است در بعضی کتب تواریخ و اخبار از ابو مخنف مرویست که طرماح بن عدی حدیث کرده است که در میان کشتگان یوم الطف با زخمهای گران افتاده بودم چنانکه هیچکس مرا زنده نمیشمرد و بخدای سوگند یاد مینمایم که جز براستی سخن نکردم همانا در بیداری دیدم که بیست سوار در رسیدند و جملگی جامه سفید بر تن داشتند و فضای قتلگاه را از بوی مشک معطر ساخته اند چنان گمان بردم که عبید الله زیاد بیامد تا بدن مبارک حسین علیه السلام را مثله نماید پس یکی از سواران نزدیک بجسد مبارک آنحضرت شد و از اسب پیاده گشت و بنشست و اینوقت سرهای شهدا را بجانب کوفه حمل میدادند آنشخص بجانب کوفه اشارتی نمود ناگاه نگران شدم که سر حسین علیه السلام در رسید و با بدن مبارکش ملحق گردید پس آنشخص شروع بتکلم نمود و همی فرمود ای فرزند من ترا کشتند آیا دیدی که ترا نشناختند و از آب منع کردند تا چند در حضرت یزدان جرئت ورزیدند آنگاه بهمراهان خود نگران شد و فرمود ای پدرم آدم وای پدر ابراهیم وای پدرم اسمعیل وای برادرم موسی وای برادرم عیسی آیا مینگرید که اینمردم طاغی با فرزند من چکردند خداوند ایشانرا از شفاعت بی نصیب بگرداند و از اینخبر طرماح معلوم میشود که اسب بر بدن مبارک نتاخته اند و اگر تاخته اند چندان زحمت نرسانده اند چه اگر جز این بودی نگفت گمان بردم در اندیشه مثله بدن مبارک آمده است و از این قبیل اخبار بسیار است چنانکه خواب ام سلمه مذکور شد و خواب دیدن ابن عباس رسولخدای صلی الله علیه و آله را با دو شیشه پر از خون در روز عاشورا و خبر دادن از شهادت آنحضرت و بعد از بیست و چهار روز رسیدن خبر شهادت آنحضرت بمدینه طیبه و از اینخبر نیز مشهود میگردد که تا روز بیست و چهارم مردم مدینه از شهادت آنحضرت با خبر نبوده و این نیز مؤید آن تحقیقی است که زیارت جابر را در سال اول ندانسته اند

بیان سوزانیدن خیام مبارکه و حرکت کردن عمر بن سعد با اهل بیت اطهار بجانب کوفه

عمر بن سعد علیه اللعنة روز دهم محرم در کربلا بماند و روز یازدهم نیز گاهی که آفتاب از زوال بگشت اقامت داشت و ابدان مطهره شهدا را که سر از تن جدا کردند با آنان که سر از تن نبریدند در آن بیابان بیفکنده آهنگ کوفه نمود پس سوار شد و با جماعتی از سپاهیان بکنار خیام اهل بیت علیهم السلام بیامد و گفت آتش در این خیمه ها در افکنید و جمله را بسوزانید فریاد و اغوثاه و امحمداه و اعلیاه و حسناه و احسیناه از اهلبیت پیغمبر بلند گشت بروایت حمید بن مسلم زنی از بکر بن وائل در این هنگام بحمایت برخاست چنانکه اشارت گردید و چنان مینماید که این حکم را دفعه دیگر نیز نموده است بالجمله بحکم پسر سعد که جاویدانش جای در نیران باد آتش در خیام مبارکه زدند شعله نار برخاست و اولاد رسول مختار با کمال دهشت و وحشت بیرون دویدند و با سرو پای برهنه بجانب مصرع امام حسین علیه السلام شتابان گردیدند خود را بقتلگاه رسانیدند و لطمه بر سر و صورت زدند جناب زینب خاتون سلام الله علیها با صوتی حزین و قلبی غمگین صدا برآورد و آن کلماتی را که در کتاب طراز المذهب مسطور است بفرمود دوست و دشمن از ناله آنحضرت بنالیدند و بگریستند و هر یک

از

حکایت طرماح بن عدی

از اهل بیت جسد شهیدی را در بر کشیده زار بگریست و سکینه خاتون جسد پاره پاره پدر بزرگوارش را در بر کشیده سینه خود را بر صدر مبارکش چسبانیده و با ناله جانسوز همی بنالید و بگریست و از اینخبر چنان میرسد که تا آنوقت سرهای شهدا را از بدن جدا نکرده بودند و هر کسی شهید خود را بشناخت و در کنار او بناله و عویل بنشست و از پاره کتب اخبار معلوم میشود که تمام خیام را نسوخته اند بلکه خرگاه بزرگ را بسوزانیده اند و صحیح نیز چنین مینماید زیرا که آنمردم خبیث شریر که از پشیز و قطمیری نمیگذشتند و کهنه پیراهنی را میربودند چگونه آنجا خیام را از دست میدادند و در اعلام الوری و بعضی کتب دیگر باتش زدن خیام مطهره اشارتی نرفته است و معقول نیز جز این نیست زیرا که حکمی هم که از یزید رسیده بود این بود که بعد از شهادت آنحضرت اهل بیت و اطفال ایشانرا سالما بدمشق رسانیده پس چگونه توانستند چنین کنند شاید صدمتی و احراقی با هل بیت میرسید جواب یزید چه بود شاید برای سرعت حرکت ایشان نهیبی میدادند که خوفناک شوند

بیان شماره مردانی که با اهل بیت اطهار علیهم السلام اسیر گردیدند بروایتی

ابن شهر آشوب میگوید حسن بن حسین علیه السلام با دست بریده اسیر شد و امام زین العابدین علیه السلام شهید نشد چه پدر بزرگوارش او را اجازت جهاد نداد و مریض بود و گفته اند محمد اصغر بن علی بن ابیطالب سلام الله علیه چون رنجور بود مقتول نگشت و بقولی شهید گشت در عمدة الطالب مسطور است که علی بن الحسین سلام الله علیهما در یوم الطف بمرض ذرب دچار بود و از اینروی قتال نداد هر چند آنکه بعضی گمان کردند وی صغیر میباشد و اینگمان مقرون بصحت نبود ابن عبدربه در استیعاب میگوید دوازده پسر از بنی هاشم اسیر گردید و علی بن الحسین و محمد بن الحسین علیهم السلام در جمله ایشان بودند ممکن است این محمد همان حضرت باقر باشد چه اگر او بود شهید میشد و عون بن جعفر نیز اسیر شد و این عون غیر از آن عونیست که شهید شد چه عبد الله بن جعفر را دو پسر عون نام بوده یکی اصغر و دیگر اکبر و اهل خبر را اختلاف میباشد که از این دو کدام یک شهید شده اند و از روایت سبط ابن جوزی معلوم میشود که عون اصغر که مادرش جمانه بنت مسیب بن نجبه است شهید گردیده است و حسن بن حسن علیهما السلام را نیز صغیر شمردند و بقتل نیاوردند و این منافی خبریست که فاطمه بنت الحسین با وی تزویج شد و نیز میگوید عمر بن حسن علیه السلام را صغیر خواندند و باقی گذاشتند اعثم کوفی گوید از موالی آنحضرت دو نفر در آن رزم نجات یافتند یکی مرقع بن ثمامه اسدی دیگر غلام ام سکینه زوجه امام حسین که گفت من غلام بودم و کاری از من صادر نشد و از اولاد آنحضرت نیز دو نفر بجای ماند یکی علی بن الحسین دیگر عمر بن الحسین که هفت ساله بود و صاحب روضة الصفا نام او را عمران مینویسد و مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون میفرماید سه نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام که خورد سال بودند و کشته نشدند همراه بودند حسن مثنی و زید و دیگر عمر ابن اثیر در تاریخ خود گوید عمر بن سعد ملعون عقبة بن سمعان غلام رباب دختر امرء القیس کلبیه زوجه امام حسین علیه السلام را بگرفت گفت من بنده زر خرید هستم عمر او را رها کرد و از اصحاب امام علیه السلام جز این غلام و مرقع بن ثمامه اسدی که در حربگاه تیردان خود را بیفشاند و قتال داد هیچکس نرست زیرا که قوم و عشیرت او بیامدند و او را امان دادند مرقع نزد ایشان شد و چون ابن زیاد این خبر بدانست او را بجانب زاره نفی کرد و از اینجمله معلوم توان داشت که عدد رجالی که از اهل بیت و یاران ایشان بجای مانده بودند چند تن هستند و نزدیک با همان خبریست که حضرت سجاد فرمود دوازده مرد بودیم که بگرشته کشیده بودند و الله اعلم

بیان حرکت دادن اهلبیت اطهار و عبور ایشان از قتلگاه و حالات ایشان

در ینابیع المودّة مسطور است که عمر بن سعد قریب چهل شتر که جز پالان نداشت و پوشش نکرده بودند اهل بیت را برآنها سوار نمودند و از هر دو ران علی بن الحسین علیه السلام خون همی چکید و اشعار معروف یا امّة السوء قرأت مینمود امّا خبر صحیح اینست که آنحضرت سخت بیمار بود ابن اثیر گوید ابن سعد دو روز بعد از شهادت امام علیه السلام بجانب کوفه بکوچید و دختران و خواهران آنحضرت و کودکان آنحضرت را بکوچانید و علی بن الحسین علیه السلام مریض بود پس ایشان را بر جسد آنحضرت و اصحاب آنحضرت که جمله در بیابان افتاده بودند عبور دادند زنها چون برآنحال نگران شدند صیحه برآوردند و لطمه بر صورت زدند زینب خواهر آنحضرت فریاد برکشید و آنکلمات را که در کتب مقاتل و کتاب طراز المذهب مسطور است بفرمود و از آنحال و آنفغان جانکداز دوست و دشمن بگریست و موافق روایات دیگر حضرات اهلبیت چون اسیر شدند و روی بکوفه نهادند بآنجماعت سوگند دادند که بهیچ چیز از شما نخواهیم مگر اینکه ما را از قتلگاه عبور دهید و سکینه خاتون سلام الله علیها با دل غمگین و چشم گریان نعش پاره پاره پدر گرامی خود را در بغل کشید و هر دو دست خود را بر آنجسد بسیر حایل ساخت جماعتی از اعراب و لشکر اشقیاء آنخاتون مصیبت زده را با کمال شدّت و عنف از آن نعش مطهّر جدا کردند و عمر بن سعد بروایت بعضی نویسندگان بعد از آن حکم باسب راندن بر بدن مبارک داد و چون حضرت سجّاد علیه السلام را نظر بکشته پدر و سایر شهدا افتاد چنان اندوه گرفت که حضرت زینب عرض کرد ای یادگار جدّ و پدرم این اضطراب چیست که نزدیکست جان از تن تو مفارقت نماید و آنحضرت جواب داد و زینب سلام الله علیها حدیث امّ ایمن را در تسلیت آنحضرت معروض داشت چنانکه تفصیل آن در کتاب احوال حضرت سجّاد علیه السلام طراز المذهب مرقوم گردید و از اینجا توان دانست که حالت اضطراب و انقلاب و دهشت و وحشت سایر زنان و کودکان و بازماندگان اهلبیت بآن میزان بوده است که از اندازهٔ تحریر و بیان هر نویسنده و گوینده بیرونست معلوم باد در اینباب و ورود اهلبیت بقتلگاه در کتب مقاتل روایات متعدده مسطور است و کلماتی از دختر صغیر جناب سیّد الشهداء علیه السلام مذکور است که اغلب آن مقرون بصحت نیست و اگر نزدیک بصحت هم باشد قلم را یارای نگارش و بیان را طاقت گذارش نیست و در بعضی روایاتست که علی بن الحسین و حسن بن حسن مثنّی علیهما السلام با زنان بودند و در بعضی روایات دیگر است که حسن بن حسن قتال داد و هفده تن را بکشت و هیجده زخم یافت و بزمین افتاد اسماء بن خارجه که خال او بود او را برگرفت و بکوفه حمل داد و معالجه نمود تا صحت یافت آنگاه او را بجانب مدینه برد و از بعضی اخبار معلوم میشود که زنهای محترمهٔ اهلبیت در هودجهای بدون روپوش و خدمهٔ ایشان بر روی پالان شترها سوار بوده اند لکن پوششی بر پالان نبوده است و اغلب چادر نداشته اند و خدمه برهنه روی بوده اند والله اعلم

بیان کیفیت مدفن سر مطهّر حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه و اختلاف روایات در اینباب

در مدفن سر مبارک آنحضرت روایات مختلفه وارد است در آن روایتی که از کامل الزیارات وارد است و سند

بحضرت صادق علیه السلام میرسد میفرماید حسین علیه السلام در کربلا مدفونست لکن سر مبارکش را بجانب شام بردند غلامی از ما آن سر مبارک را سرقت کرده در جنب امیر المؤمنین مدفون نمود و نیز در روایتی دیگر از آنحضرت منقولست که آن سر را از شام بکوفه آوردند خداوند تعالی نزد امیر المؤمنینش جای داد و چون ایشان نور واحد هستند چنانست که با جسد خود امام ملحق باشد و در بعضی اخبار معتبره رسیده است که آن سر انور در پهلوی قبر مادرش فاطمه علیها السلام مدفونست زیراکه یزید بمدینه فرستاد و عمرو بن سعید در آنجا دفن کرد و در پارهٔ اخبار وارد است که آن سر انور در خزانهٔ یزید علیه اللعنة در سبدی جای داشت بیرون آوردند و در دمشق در باب الفرادیس در کنار برج ثالث از طرف مشرق دفن کردند و جماعتی از مردم مصر چنان دانند که مدفن آن سر مبارک در مدینهٔ ایشانست و آنمقام را مشهد کریم خوانند و در موسم معیّنه بزیارت آن حاضر شوند و گروهی بر آن عقیدت رفته اند که آن سر مبارک را از آن پس که در شهرها و دیارها گردش دادند بیاوردند و بجسد مبارک ملحق نمودند و در بعضی روایاتست که سلیمان بن عبد الملک آن سر انور را از خزانهٔ یزید درآورده بدیبا بپوشانید با جماعتی بر آن نماز گذاشت و در خاک سپرد و بروایتی سه روز آن سر منوّر را در دمشق بیاویختند آنگاه در خزائن بنی امیه نهاده سلیمان بن عبد الملک آنرا در مقابر مسلمانان در خاک نهاد و عمر بن عبد العزیز در زمان خلافتش از خاک بیرون آورده ندانستند چه کرد لکن چون عادل و دیندار بود چنان مینماید که بکربلا فرستاد و با جسد مبارک ملحق نمود صاحب عوالم و بعضی علمای دیگر نوشته اند که علمای امامیه بر آن عقیدت میباشند که امام زین العابدین علیه السلام آن سر را بکربلا آورد و با جسد مطهّر ملحق نمود و صاحب روضة الشهداء مینویسد امام زین العابدین سلام الله علیه تمام سرهای شهدا را بکربلا آورده بخاک سپرد و سبط ابن جوزی گوید در اینباب چند قول است از همه مشهورتر این است که آن سر مبارک را با اهلبیت بمدینه آوردند آنگاه بکربلا باز گردانید با جسد مبارک دفن نمودند و بروایتی پهلوی قبر مادرش فاطمه سلام الله علیها و بقولی از خزائن بنی امیه بیرون آورده در دمشق در باب الفرادیس و بروایتی در دار الاماره دمشق و بقولی در مسجد رقه که شهریست مشهور در فرات واقعست چه گاهی که یزید خبیث آن سر مبارک را بدید گفت اینسر را در عوض سر عثمان برای آل ابی معیط که در رقه جای داشتند میفرستم و آنجماعت در سرای خود دفن کردند و بعد از آن آنخانه داخل مسجد جامع شد و بروایتی خلفای بنی فاطمه از باب الفرادیس بسوی عسقلان و از آنجا بقاهره نقل کرده مشهدی عظیم برآوردند و زیارتگاه مردمانست ابن جوزی گوید در هر حال سر و جسد مبارکش در هر مکانی باشد در قلوب و ضمائر ساکن و در اسرار و خواطر قاطن است وَقَبْرُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ وَالَاهُ راقم حروف گوید در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام باین حال اشارت شد و مشهد الرأس عسقلان مشهور است و هم در مسجد ایاصوفیه شام مدفن سر مطهّرش مذکور است و بر دائی آن سر مطهّر را در عسقلان دفن کردند در کتب لغات فارسی مثل برهان قاطع و غیره در ذیل لفظ ارهنگ بر وزن فرهنگ مینویسد ارهنگ نام قصبه ایست از بدخشان و در آن قصبه زیارتگاهی است و مردم آنجا بر آن عقیدت هستند که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آنجا مدفونست و آنرا ارهنگ حسین هم میگویند در شرح الزیاره شیخ احسائی بعد از تحریر پارهٔ احادیث در ذیل ترجمهٔ وَاَجْسَادُكُمْ فِي الْاَجْسَادِ وَاَرْوَاحُكُمْ فِي الْاَرْوَاحِ و انفسکم ... (بر آن است که) ... سرّ خاص و علم مخصوص خدای تعالی با ائمه هدی صلوات الله علیهم میباشد و هیچ ملکی مقرّب و پیغمبری مرسل و مؤمنی ممتحن حملش را نتوانند نمود و پارهٔ انبیاء عظام مثل حضرت آدم و دیگران در طلب آن برآمدند و دچار بلا شدند و در تحت قبّهٔ سیّد الشهداء ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهم خداوند را

بر محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله بخواندند و توبه ایشان قبول گردید و بثواب جبرئیل نائل شدند و نیز جماعتی از ملائکه از آن شجرهٔ منهیه برگی برگرفتند و از جوار عرش ایزدی مطرود شدند و هفت هزار سال در عرش طواف دادند و مطرود گشتند و هفت هزار سال در بیت المعمور پناهنده شدند و چون بقبر امام حسین علیه السلام پناه بردند در عالمی که قبل از آن بنیا بود توبهٔ آنها پذیرفته گردید و این بیانی غریبست امّا از جبلات مقام ثار الله بعید نیست چنانکه مدفن پدر بزرگوارش در نجف اشرف حضرت نوح علیه السلام هفتصد سال قبل از واقعه طوفان صندوق مدفن آنحضرت را آماده کرده بود مؤید اینمطلب است و هم چنین راقم حروف در ذیل مجلدات مشکوة الادب و حکایت خلفای بنی فاطمه بمصر بکیفیت این سر مبارک و دفن آن و آداب ایشان در زیارت و تعظیم آن اشارت کرده است و در دولت اسلام بعد از سر مسلم بن عقیل اول سری که بر نیزه نمودند این سر مبارک و سرهای شهدای دیگر میباشد در هر صورت اصح اقوال همانست که آنسر با جسد شریف ملحق شده و در روز چهلم الحاق یافته و بعضی از علما گویند از اینجاست که زیارت اربعین مشروع گردیده است و از این کلام بر نیاید که باید اهلبیت هم روز اربعین را در کربلا شده باشند چه احتمال دارد که حضرت سجاد بتنهائی آمده و ملحق فرموده باشد و ممکن است که بعضی از آن گوشتهای گردن مبارک را که حجام اصلاح کرده بود در پهلوی قبر امیر المؤمنین دفن کرده باشد و آنچه بعضی از محققین نوشته و سید مرتضی علیه الرحمة برای این رأی میباشد همانست که در کربلا با جسد مطهر ملحق شد معلوم باد که معجزات و کراماتی که از این سر مطهر و کلمات و قرائت آیات که از آن بروز کرده و معجزهٔ که از قطرهٔ خون شریفش بر ران ابن زیاد ملعون ظهور کرده و آیات و علاماتی که در مواقع عدیده تا گاهی که مدفون شده نمایش گرفته است چون غالب آنرا راقم حروف در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه و طراز المذهب یاد نموده است و در اغلب تواریخ سنی و شیعی و عموم کتب مقاتل مذکور است در اینجا حاجت بتکرار نبود عجب اینست که اکنون که این سالیان دراز بپایان رفته است و در چندین مکان در صفحه جهان مدعی هستند که این سر مبارک در آنجا مدفون است محض شرف انتساب بوجود مسعود حضرت سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه و شان و مقام و منزلت بلند امامت آنجا را معجزه و کرامات میشود و این هیچ بعید نیست چه اگر در قعر بحار یا شوامخ جبال جهان نیز این نسبت دهند معجزه و کرامات بینند و ما ذلک علی الله بعزیز و نیز مکشوف باد چون احوال اهلبیت اطهار علیهم السلام از هنگام اسیری تا ورود بمدینه طیبه مشروحا و مبسوطا از روی تحقیق و استدلال و تلویح و توضیحی مخصوص در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه و طراز المذهب مرقوم است در اینجا بنگارش حاجت ندید و باینجمله قناعت ورزید

(حاشیه: اصح اقوال در مدفن سر مطهر و زیارت اربعین)

بیان اسامی کسانی که آهنگ اسب تازی بر بدن مبارک حجت خداوند باری علیه السلام نمودند

سبط ابن جوزی گوید عمر بن سعد همچنین فریاد برآورد کیست که بر سینه وی اسب بتازد جماعتی اسب بر سینه و پشت مبارکش براندند در آنحال نگران شدند که آثار سیاهی بر پشت شریفش نمایانست از اینحال پرسیدند گفتند علت آن اینست که آنحضرت برای فقراء مدینه شب هنگام بر پشت مبارک حمل طعام میفرموده است و در تاریخ اکثیر نیز باینداستان اشارت کرده است و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین میگوید خولی بن یزید ملعون

سر مبارک

سر مبارک آنحضرترا نزد ابن زیاد برد و آنملعون مردود فرمان کرد تا اسب بر سینه و پشت و پهلو و روی آنحضرت بتازند و بگفته آنملعون رفتار نمودند و اعثم کوفی باینحال اشارت نکرده است و در صواعق ابن حجر مسطور است که چون شمر ملعون را بدرگاه مختار آوردند مختار بعلاوه شکنجه که با آنملعون نمود بفرمود تا اسب بر سینه و پشتش بتاختند و درهم شکستند چه آنملعون همین معاملت را با امام حسین علیه السلام بجای آورده بود و مردمان شکر این کردار مختار را بگذاشتند و طبری در تاریخ خود گوید شمر ملعون بعمر بن سعد خبیث گفت عبید الله فرمان کرده است اسب بر بدن برانی لاجرم اسحق بن مرثد و حبش بن حیوة با هیجده تن دیگر از سواران را حکم داد تا اسبها بر آن تن مبارک بتازند تا استخوانها درهم شکست شیخ مفید نیز باین قضیه ایما اشارت فرموده است حمد الله مستوفی نیز در تاریخ گزیده از اینخبر داستانی یاد کرده است و مسعودی در مروج الذهب گوید که اسحق بن حیاة حضرمی و اصحابش بفرمان عمر بن سعد باینکردار شقاوت آثار اقدام کرده اند یافعی در تاریخ خود و صاحب نور الابصار در کتاب خود و سیوطی در تاریخ خود و ابو اسحق در نور العین باینحکایت اشارت نکرده اند امّا ابن شهر آشوب و ابن اثیر در کامل نوشته اند چنان عمر بن سعد علیه اللعنة آن ندا را در میان لشکر خود برکشید ده تن از آن سواران که از آنجمله اسحق بن حیوة الحضرمی بود که پیراهن امام حسین علیه السلام را بیرون آورده بود و بمرض برص مبتلا گردید بیامدند و آن بدن مبارکرا در زیر سم ستور بسپردند و ابن شهر آشوب نام این ده تن را باین ترتیب باز نموده است اسحق الحضرمی هانی بن شبث الحضرمی و ادلم بن ناعم و اسید بن مالک و حکیم بن طفیل طائی و اخنس بن مرثد و عمر بن صبیح و رجاء بن منقذ و صالح بن وهب و سالم بن خیثمه و باینجمله اسب بر آن بدن نازنین بتاختند و سید رضی علیه الرحمة شعری چند گفته و باینحال اشارت کرده است و در کتاب عوالم از حکیم بن طفیل و واخنس را از جمله آن ده تن برشمرده است و نام برده است میگوید این ده نفر مردم مشوم نزد عبید الله شده در نزدش بایستادند اسید بن مالک ملعون که یکی از آن ده تن بود انشعر را که این معنی نزد یکیست بخواند و باز نمود که مائیم آنکسان که سینه و پشت آنحضرترا در زیر سم اسب درهم شکستیم ابن زیاد گفت شما کدام مردم هستید گفتند ما همان کسانیم که اسب بر بدن حسین بتاختیم ابن زیاد حکم داد تا جایزه بس اندک بآنها دادند و آنگروه لئیم خسر الدنیا و الآخرة بازگردیدند ابو عمرو زاهد گوید در این ده تن نگران بودیم چون بتحقیق کار ایشان برآمدیم جملگی اولاد زنا بودند و مختار بن ابو عبیده ایشانرا بگرفت و چهار دست و پای ایشانرا با میخ آهنین بزمین بدوخت آنگاه بفرمود اسب بر روی آنها بتاختند چندانکه جملگی جان بمالک دوزخ سپردند معلوم باد چنانکه اشارت شد گروهی از نویسندگان باین امر موحش اظهار کرده اند و بعضی مانند محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمة در کافی و شیخ بن طریح در منتخب و علامه مجلسی در بحار گفته اند که لشکر عمر سعد در هنگام عصر قرار دادند که بامدادان اسب بر بدن امام علیه السلام بتازند در آنشب شیری بیامد و آن بدن مبارک را محافظت نمود و چون صبحگاه خواستند اسب بتازند آن شیر را بدیدند و بترسیدند و بهم گفتند در جواب گفت که این داستان را آشکار مدارید و از اندیشه باز شدند ... امام گوید که خبر کافی که میفرماید شیر بیامد و آنجماعت را ممکن نشد با آن اندیشه بر آیند محل اعتماد نیست و بعضی از محققان چنانکه صاحب عوالم نیز ملتفت شده میگوید قول قوی اینست که انکار را امکان نیافته اند چه در میان ارباب مقاتل این قول مشهور است و امّا آن شعر را که میگویند حضرت سکینه در حالتیکه بیهوش برروی

چه

چند مظهر افتاده بود در آن عالم و آنحالت شعری چند از گلوی بریدهٔ آنحضرت بشنید که از آنجمله این است
که سیفر باید بعد از انکه مرا کشتند سرم را در زیر پای اسب نرم کردند مؤید آنقول نمیشود که اسب دوانیده اند چه این
اشعار در کتب معتبره و تواریخ و آثار مذکور نیست و صاحب عوالم و این محقق میگویند ممکنست جمع میان هر دو قول نمود
باینمعنی که سپاه کفار در آغاز کار اسب بر بدن مبارک آشنا کردند اما در دفعهٔ دیگر که خواستند سخت بتازند و نشان از
پیکر و هیکل مبارک نگذارند و متلاشی گردانند آن شیر بیامد و بمجاورت و محافظت پرداخته برای ایشان امکان نیافت
اما این سخن محض احتمال است و بعد از آنکه مثل ابن بابویه کسی منکر اینمسئله شود و با آن تقدم و علم کافی و صدق حدیث و
خبر که او راست دیگر کتابی مثل کافی که از جملهٔ کتب اربعهٔ اسلام است بحکایت شیر و حفاظت بدن مبارک امام علیه السلام
اشارت فرماید از بهر ما کافیست ممکن است گوئیم چون ابن زیاد از نخست این امر را کرده عمر بن سعد بعد از شهادت آنحضرت
مهیا شد و جمعی را برای انجام اینمقصود میشوم آماده ساخت اما ممکن نشد و چون راقم حروف تفصیل شیر را در کتب سابقه خود مرقوم داشته اعادت نکرد

بیان عدد کشتگان لشکر کفار در بیابان
کربت آثار دشت ماریه

از این پیش در شرح احوال شهدای کرام در ذیل شهادت هر یک و مبارزت ایشان بتعداد آنانکه بدست ایشان
کشته شدند اشارت شد و در کتب مقاتل و تصانیف بعضی از متقدمین مثل ابن شهرآشوب علیه الرحمة و گروهی از متاخرین
بهلاکت جمعی کثیر یاد کرده اند و بعضی از متاخرین نیز و لی کشتگان چنان اعتقاد کرده اند که جز بر مبالغه نمیتوان حمل کرد
زیرا که استعداد اینمقدار مقتول که یکصد و پنجاه هزار بلکه چهار صد هزار برسد باید از چند کرور پیاده و سوار کمتر نباشد چه
اگر غیر از این باشد هیچکس بجای نمیماند کمتر لشکری است که اگر ده یک آن کشته شوند دیگران بتوانند بپایند و اگر
ناچار شویم و بگوئیم اینمقدار لشکر فراهم شد باید مقام و منزل ایشان و آنجماعتی که باید با این چند لشکر حاضر شوند که
آنها نیز خمس این لشکر میشوند و جای چهار پایان و احمال و اثقال ایشان را و آذوغه و علوفه و خیمه گاه ایشان را از دست
و آنوقت جهت حضور این لشکر نامعدود برای مردمی معدود و معلوم کرد آنوقت فائده اجتماع چنین لشکر را دانست
که طول و عرض اینچنین جماعتی کمتر از بیست فرسنگ نمیباشد آیا از آن سوار یا پیاده که بیست فرسنگ بمحل جنگ آنهم
میدان مقاتلتی که افزون از چند ساعت مدت نداشته است فاصله داشته باشد چه کاری ساخته میشود یا طرف (تحقیق در مطلب)
برابر را چگونه با وی امکان تقابل خواهد بود و اسلحه و آذوغه و لوازمات چنین لشکر را هر دولتی که عظیمترین دول
روی زمین باشد تا چند مدت میتواند فراهم کند و آنوقت معنی خندق کندن حضرت سید الشهدا برای چنین جمع بیرون
از حد و شمار چه صورت خواهد داشت و با روایت حدیث که در اغلب کتب معتبره نسبت بامام علیه السلام میدهند که در
آنروز مقدار جمعیت مردم مخالف با حواشی و اطرافی بسی هزار تن کامل یافته چیست و خبر یکه تمیم بن قحطبهٔ ملعون در عهد
حضرت ابیعبدالله علیه السلام در هنگام جهاد و مجاهدهٔ آنحضرت چنانکه اشارت شد عرض کرد ای پسر علی این
خصومت تا بچند بار فرزندان و خویشان و موالی تو کشته شدند و تو از این پس باید شمشیر بزنی و با بیست هزار تن
جنگ نمائی و امثال اینحکایات و روایات که بر همین مقدار دلالت دارد و عقل و عادت نیز بر اینمقدار اشارت
مینماید چگونه است و از اینجمله بر افزون این نوع لشکرهای بیحد و شمار مدتهای متمادی میخواهد و مرور ایام و لیالی لازم

دارد چه در آن ایام عموم مبارزتهای اهل عالم بتیغ و تیر و نیزه و سنگ و چوب بوده است و با اینگونه
آلات حربیهٔ ناقصه چندان مقتول و کشته بر زبر کشته نیافتند مثل آلات حربیهٔ این روزگار نیست که بضرب
توپ و تفنگ و آلات و ادوات حربیهٔ ناریه و انواع آن در یکساعت جمعی کثیر تلف شوند و بنیانهای استوار
نابود شود بالجمله در شمار آنانکه بدست حضرت سید الشهداء علیه السلام بدار و هلاک رسیده اند باختلاف سخن
کرده اند ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب و مجلسی در جلاء العیون و جمعی دیگر نوشته اند که آنحضرت پیوسته
با آن شجاعت جنگ نمایان میکرد و از کشته های لشکر کفار پشتها بر پشتها مینهاد و همی میزد و میکشت تا هزار و نهصد و
پنجاه نفر را در سقر مقر داد و اینجمله سوای آنان بودند که بدست مبارکش زخمدار شده بودند و از این پس در باب
بیان شجاعت آنحضرت بعقیدهٔ مجلسی در شمار آنانکه از لشکر کفار کشته شده اند اشارت میشود و در اینموقع
بود که عمر بن سعد فرمان داد تا آنحضرت را به تیر باران در سپارند و در محن الابرار از مسعودی روایت کرده است که آنحضرت
هزار و هشتصد تن از اشقیا را به بئس المهاد بفرستاد و اینخبر که از مسعودی مرویست بر خلاف آنست که در مروج
الذهب چنانکه اشارت میرود مذکور است و در کشف الغمة و تاریخ الفتوح اعثم کوفی و تاریخ طبری و حافظ
ابرو و جامع رشیدی و ارشاد مفید و تاریخ ابن اثیر و امثال این کتب معتبره بکثرت شجاعت و ثبات دل
و بسیاری مقتولین آنحضرت اشارت کرده اند و در منتخب میگوید آنحضرت جنگ بداد تا چند هزار تن از آن مردم را
بکشت و بروایتی که از ابن بابویه در جلاء العیون مرویست ده هزار نفر بدست آنحضرت مقر در سقر آوردند
و صاحب روضة الشهدا میگوید آنحضرت دوازده هزار تن را در جهنم مسکن داد و نیز از ابو مخنف مرویست
که عدد کشتگان آنحضرت از ده هزار تن افزون بودند و آن لشکر چندان بسیار بودند که از اینمقدار نقصی در آنها
پدیدار نبود بالجمله در عموم نویسندگان کسی نیست که بکثرت مقتولین و مجروحین آنحضرت اشارت ننموده باشد
و مسعودی در مروج الذهب میگوید عدد کشتگان لشکر ابن سعد هشتاد و هشت بودند اما این روایت محل اعتنا نیست
چه بر خلاف این نیز از مسعودی روایت رسیده است و از این پس در ذیل بیان شجاعت امام علیه السلام مذکور
میشود و در تاریخ گزیده میگوید در آنجنگ از لشکر عمر صد و هشتاد تن کشته شده اند و از شیعه تنها زین العابدین ماند
بود و ابو اسحق اسفراینی در کتاب نور العین بر خلاف عموم نگارندگان میرود و محاربت آنحضرت را بدو روز
تصریح مینماید و ممکن است اگر اینخبر مقرون بصحت باشد یکنوبت در روز تاسوعا باتفاق حضرت عباس علیهما السلام
محاربت ورزیده باشند و یکنوبت بتنهائی در روز عاشورا بالجمله مینویسد آنحضرت بهر سوی بتاخت و لشکر یزید را
مانند گیاه زمین میدرویده و ایشانرا در زیر سم اسبها بهلاکت و دمار میرسانید تا روز از نیمه بگذشت و آنحضرت بخیمه
بازگشت و خون از جراحات بدن مبارکش میگذشت و لشکر ابن سعد شمار آنکسانرا که از ایشان در آنروز بقتل
رسیده بودند نمودند هزار و پانصد و بیست تن بر آمد و بیم و رعب آنحضرت در دل ایشان بنشست و امام حسین علیه السلام
در آنشب با شدت عطش بپایان آورد و چون روز دیگر آفتاب سر بر کشید بر آنقوم حمله ور شد و چنانکه مذکور شد
بشریعه در آمد و از آن پس مانند شیر غضبان و ببر بیان بر آنقوم عنود بتاخت و آنگروه نیز با تیر و نیزه و شمشیر حمله
آوردند و آنحضرت جنگ بداد تا هزار و ششصد تن را در میدان هلاک بخاک انداخت اما در امالی صدوق چنان

مینماید که آنحضرت بدون مبارزت یک زخم بر حلقوم مبارکش رسید و درگذشت اما در مجلس دیگر مینویسد
جراحاتی که بر بدن مبارکش رسید چنین و چنان بود و سبط ابن جوزی میگوید بعد از آنکه آنحضرت نماز
خوف بگذاشت خوابکی سبک نمود و بیدار شد و همی فرمود در اینساعت جد خود رسولخدای صلی الله علیه وآله را
بخواب دیدم و آنحضرت میفرمود ای پسرک من صبوری کن در اینساعت بسوی ما میآئی و شمر ملعون صیحه
برزد چه انتظار میبرید بروی حمله کنید و آنقوم حمله آوردند و آنحضرت سراویلی تنگ پوشید و آنقوم عجله
کردند و امام علیه السلام را چنانکه رقم گردید شهید ساختند و از اینخبر میرسد که شهادت آنحضرت بعد از ظهر
بوده است بالجمله ابن جوزی میگوید چهار هزار پیاده و سواره بحرب آنحضرت بیامدند و از این پیش در ذیل تعداد
لشکر ابن زیاد و اصح اخبار اشارت شد و سبط ابن جوزی در اینروایت از روی انصاف میرود در اینکه آنحضرت
در وقعه یوم الطف جنگی سخت بداده و شجاعتی نامدار آشکار ساخته و جمعی کثیر را مقتول و مجروح انداخته و محل
تعجب آنمردم و تذکره اهل روزگار گردیده است جای سخن نیست و بهمین جهة خشم و کینه آنحضرت را در دلها افزوده کردند
و در شهید نمودن آنحضرت آنگونه صدمات وارد آوردند و شمار کشتگان نمیتوان بتصریح کرد چه اختلاف کتب اخبار بسیار است والله اعلم در حقیقت امر

بیان شجاعت و معنی آن و ظهور شجاعت
حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء

چنانکه بعضی از محققین نوشته اند بر خداوند عالم که خالق تمام مخلوق است واجب است که هر حیوانیرا که
بیافریند بخصوص انسانرا که اشرف افراد حیوانات است دو قوه عطا فرماید تا موجب بقای آن گردد یکی قوه ایست
که بآن جلب منفعت کند و آنقوه برای تحصیل مأکولات و مشروبات و ملبوسات و مسکونات و آنچه بباید و شاید
محرک شود و اینقوه را قوه شهویه خوانند دوم قوه ایست که بواسطه آن دفع زیان و ضرر از خود نماید چون
دفع مطلق دشمن کردن و احتراز نمودن از آنچیزها که بجسم یا بروح یا بمال زیان برساند و اینرا قوه غضبیه نامند
و چون این دو قوه را دارا باشد ناچار است که قوه ثالثه داشته باشد که بوجود آن ادراک نفع و ضرر را نماید و
تمیز سود را از زیان بدهد و اگر اینقوه نباشد قوه شهویه و غضبیه لغو خواهد بود از اینروی خداوند تعالی این قوه را
نیز که قوه مدرکه خوانند و اسباب امتیاز خیر از شر و نفع از ضرر میباشد بایشان عنایت کرد و اینقوای مذکوره
ثلاثه هر یک بر سه قسم منقسم میشوند زیرا که قوه شهویه یا بسر حد اعتدالست یا در مقام افراط است یا تفریط و معنی
تفریط اینست که قوه شهویه بسیار کم باشد و آنرا جمود گویند و افراط آنست که در نهایت شدت باشد و آنرا شره
خوانند و اعتدال آنست که در حد وسط باشد نه در مقام افراط و نه در اندازه تفریط بلکه بحال اعتدال باشد و اینرا
عفت نامند و در قوه غضبیه همین تقسیم میرود اگر باندازه افراط باشد چنانکه یکتن در حال غضب خود را در
میان بیست هزار لشکر افکند و اینرا تهور نامند و اگر در مقام تفریط و نقصان باشد آنرا جبن گویند و اگر مابین این
دو صفت باشد آنرا شجاعت نامند و قوه مدرکه نیز سه درجه دارد اگر زیاده از اندازه باشد آنرا جربزه خوانند
و اگر در حال نقصان باشد آنرا بله گویند و اگر در اندازه وسط باشد و مقام اعتدال باشد حکمت خوانند
و حد اعتدال در این امور در جمیع شرایع مأمور به است و پیغمبر خدا برای ارشاد خلایق در تمام افعال و اوصاف

و حرکات

و حرکات و سکنات باعتدال مبعوث شده است و همین حال بصراط المستقیم تعبیر رفته است اما باید دانست
که این قوی و سایر قوای ظاهریه و باطنیه در نفوس بشر متفاوتست چنانکه در نفوس جمادیه و نباتیه و حیوانات
غیر ناطقه نیز بحسب ارواح ایشان متفاوت میباشد پس تواند بود که صفتی در یک زمره مخلوقی چون دیده
شود بحد افراطش خوانند اما در نفسی دیگر که از وی برتر است اگر چه بآندرجه ظاهر شود در حکم اعتدال باشد
مثلا اگر شخصی زورآور و تنومند و جنگ دیده و حرب کرده در مقام مبارزتی خود را بر فوجی لشکر بزند نسبت
بقدرت و استطاعت او بر افراط حمل نمیشود لکن اگر شخصی که از وی فرودتر است و آنقدرت و قوت که او راست
در وی نیست اینحرکت را نماید در حکم افراط باشد و بمقام تهور گیرد و او را متهور خوانند و باین صفت غیر ممدوح
موصوف دارند پس آنمصافی را که شیر ژیان باز نماید اگر روبه کسلان بخواهد در نوردد در حق او ممدوح نیست
مثلا اگر رستم زال خویشتن را در میان صف ابطال افکند از شجاعتش تمجید نمایند و اگر زالی کهن سال چنان رفتار
کند از تهورش مذمت فرمایند و بحسب ترتیب مقاماتی که در نفوس بشریه و ارواح ایشان داده اند معلوم کرده اند
که شجاعت و عفت و حکمت ائمه صلوات الله علیهم از همه مردمان بیشتر است چه افعالی که از این وجودات
شریفه ظاهر میشود فوق درجه و استطاعت سایر مردم است و افعال خدائیست و ایشان مظاهر پاک خداوند
آب و خاک هستند و اصل خلقت ایشان از صفوت طینت نورانیه است و با اینکه خلاف کرده اند که مزاج معتدلی
در عالم باشد یعنی همه عناصر در آن بالسویه باشد چه هر یک ضد دیگری است و در هیچکس ممکن نیست شیخ بهائی
اعلی الله مقامه بر آن عقیدت رفته است که مزاج مبارک حضرت ختمی مرتبت معتدل حقیقی است و جماعتی از
حکما را که عقیدت بر آن رفته که مزاج معتدل حقیقی را محالست که دست فنا بر دامان دولتش برسد میگویند که
مزاج مبارکش قریب باعتدالست که اعدل امزجه اهل روزگار است پس باید شجاعت ایشان و سایر اوصاف
حمیده و قوای مبارکه ایشان بر سایر مخلوق برتری داشته باشد چه خلقت ایشان و اخلاط و ارواح و عناصر
ایشان بر تمامت مخلوق تفوق دارد پس با این بیان اگر امام حسین سلام الله علیه در جنگ روز عاشوراء
جمعی کثیر را بقتل رساند با آن شجاعت که خدای در وی نهاده بعید نیست یا اگر خویشتن را بر بیست هزار تن یا دویست
هزار تن بزند بالنسبه بشجاعت و بسالت وجود مبارک او بعید نیست چه مثل آنست که یکنفر شجاعی دلیر خود را بر بیست تن
یا بیشتر بزند و این کردار را تهور نباید شمرد و از این بر افزون آنحضرت خود را بهر حالت مقتول میدانست چنانکه
مکرر میفرمود اگر بسوراخهای حیوانات گریزم بنی امیه مرا میکشند و از اینجاست که یزید ملعون چندتن مردم جنگی را
در لباس مردم حاج با اسلحه پنهان در زیر جامهٔ خودشان بمکه فرستاد تا آنحضرت را در هر کجا ببینند شهید نمایند از اینروی
علاجی جز جنگ نبود و از اینجمله بر افزون تقدیر خدای بر شهادت آنحضرت رفته و حکم قضا با مضا
پیوسته بود و چون آنحضرت دارای اینگونه مزاج و روح و صفات است هیچ استبعاد ندارد که آنهمه زخم و جراحت
بر بدن مبارکش رسیده و آنهمه خون که بیرون از اندازه و طاقت دیگر ابدانست از تن شریفش رفته باشد و جمعی
کثیر را نیز بقتل رسانیده باشد و اینجمله بقوه بشری باشد لکن بقوه بشریه که از سنخ حضرت باشد مثل انبیا و اوصیاء
و اولیای عظام علیهم السلام و امام حسین علیه السلام در ایام حرب صفین و پراکندن سپاه معویه را از کنار شریعه

شریعه

شجاعتی بزرگ بنمود چنانکه در اینکتاب نیز اشارت شد و در کربلا یزید ابطحی را که از دلیران روزگار بیادگار داشت در آنحال که با کمال جلادت سواره بر آنحضرت بتاخت بیکضرب شمشیر ابتر دو نیمه ساخت و این از اعاجیب قضایای شجاعتست که دو نفر در حال تاخت اسب بهم برسند و یکی آن یک را بر دو نیمه گرداند و تمام لشکر از دیدار آن کردار عجیب در حیرت و هراس افتادند و ابن حجر گوید آنحضرت با هشتاد و چند نفر در برابر بیست هزار لشکر در کمال ثبات و قدرت و جلادت بایستاد و با کمال شجاعت جنگ داد و آن جماعت با آنجمعیت اگر در میان آنحضرت و آب حایل نمیشدند نمیتوانستند بروی دست یابند چه امام علیه السلام شجاعی دلیر و صفدری شیرگیر بود که هرگز از جای نمیشد و مانند کوه آهن و فولاد میایستاد و از شدت عطش سه روزه که بر آنحضرت و یارانش دست داد دشمن چیره گشت و علی بن عیسی اربلی و محمد بن طلحه شافعی در کشف الغمه و مطالب السؤل شرحی مفصل و مبسوط در عنوان و معنی شجاعت و نهایت شجاعت و کمال بسالت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه مینویسند و میگویند در آنحال که آنحضرت را برای بیعت و امامت خود دعوت کردند و امام بدانسوی روی کرد و بآن اراضی در آمد ناگاه خلاف عهد کردند و بمحاربت آنحضرت برآمدند نخوت هاشمیه و نفس ابیه و مقام عالی و رتبت متعالی و عظمت و جلالت و بزرگی و بزرگواری آنحضرت کار خویش بنمود و مسئول یزید و ابن زیاد و پسر سعد را لغو شمرد و با اصحاب قلیل خود در برابر آن جمع کثیر بایستاد و حمیت هاشمیه را بآنها بچشانید و هیچیک از بنی هاشم کشته نشد تا گاهی که جمیع را مقتول و مجروح داشت و گروهی بسیار از لشکر ابن زیاد را به بئس المهاد بفرستاد و شعار ننگ و عار را تا پایان روزگار بر ایشان بگذاشتند و آنحضرت بنفس نفیس خویشتن یکه و تنها با گروه اعداء مبارزت فرمود و جمعی کثیر را از ایشان بکشت صاحب کشف الغمه میگوید شجاعت حسین علیه السلام ضرب المثل فریقین گردید و صبر و شکیبائی آنحضرت از تمامت خلق برتر بود و اهل جهان از مقدار آن عاجز ماندند و مقام آنحضرت در مقابله این گروه فاجر با مقام جدش رسولخدای صلی الله علیه و آله در جنگ بدر معادل بود و از اینست که در خبر است که رسولخدای صلی الله علیه و آله فرمود جرئت و شجاعت خود را بحسین دادم و از این بود که مردمان بعد از وقعه طف آنچه از شجاعت آنحضرت دیدند که شجاعت شجاعان عالم حتی امیر المؤمنین علیه السلام را از یاد بردند و یکسره شجاعت امام حسین و اولاد و اصحاب آنحضرت علیهم السلام را باز میگفتند و داستان سابق را فراموش کردند و هیچ از آن برتر نیست که شمر ملعون با آن جلادت و تهور و جسارت که داشت از کمال شجاعت و قوت قلب و توانائی و علم و شکیبائی آنحضرت با عمر بن سعد خبیث حدیث نمود و نیز با یکی از آن لشکر ملامت کردند تا چرا با پسر پیغمبر و اصحاب او جنگ نمودند گفت اگر بودید و حال ما را در دست آن شیران شکاری میدیدید که چگونه تیغ در ما نهادند و چون برگ درخت خزان یافته در آن صحرا بریختند و جمعی قلیل با چنان گروهی کثیر بدانگونه مردانه و دلیر بگذرانیدند و اوّل نفس بر ما بریدند میدانستند که هیچ چاره جز جنگ کردن و از گزند تیغ و تیر ایشان نداشتیم و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آنحضرت را در شمار اباة ضیم میشمارد و این مردمی معدود هستند که در جهان بپای ایستادند و هرگز قبول ذلت نکردند و جان بر سر آن نهادند چنانکه در فقرات زیارت قائمیه عباراتی مخصوص در باب شجاعت و قوت قلب و ثبات و صبر و مبارزات آنحضرت وارد است و میفرماید بشمشیر ذوالفقار مانند علی مختار جلادت ورزیدی

واما آنانکه مثل مسعودی شماره کشتگانرا که از لشکر ابن زیاد بوده اند هشتاد و هشت تن شمرده اند محل اعتماد نمیشاید گرفت یا از سهو کاتب باید شمرد چنانکه در نسخه خطی قدیم که نزد راقم حروف حاضر است و اینکتاب را در شهر رجب سال یکهزار و هشتاد و پنج هجری در نجف اشرف بخط کاتب استنساخ کرده اند و تا کنون که شهر رمضان المبارک سال یکهزار و سیصد و بیستم هجریست دویست و سی و پنج سال است از قلم کاتب بیرون آمده نوشته است شمار آنانکه از لشکر ابن سعد در حرب حسین علیه السلام کشته شدند سی و هشت هزار نفر بودند و با اینصورت ممکن است که در نسخ مسعودی که بطبع رسیده است سهوی از قلم کاتب رفته باشد چنانکه در بحار الانوار نیز بخبر مسعودی اشارت شده است و عدد کشتگان اصحاب عمر بن سعد را هشتاد و هشت تن شمرده اند اما مترجم این جلد عاشر در محن الابرار مینویسد بعضی از افاضل عبارت مسعودی را در کتاب مروج الذهب در باب عدد مقتولین لشکر کفار هشت هزار و هشتاد تن نقل کرده است و اینمقدار نزدیک بعقل و نقلست وگرنه کلام مسعودی با عبارت و تشخیص هیچ کتاب بعقلی موافق نیاید خواه از علمای عامه خواه خاصه زیرا که مانند مجلسی اعلی الله مقامه که در فن تواریخ و آثار سرآمد ابنای روزگار است بعد از تفحص کامل و اجتهاد تام عدد آنانرا که از لشکر کفار بقتل رسیده است دوازده هزار و یکصد و شصت تن مذکور داشته و این سوای آنجماعتی هستند که در جنگ مغلوبه و در مبارزت اصحاب آنحضرت جانب نیران گرفته اند و با اینحال باید افزون از یک نیمه آن لشکر بجهنم وصول یافته باشند و میگوید از خود مسعودی روایت شده است که آنحضرت هشتصد تن را بقتل رسانید و خدای بحقیقت حال اعلم است با جمله گویا مقصود از هشتاد و هشت تن امراء و رؤسای لشکر باشند و آنکه از مقتل کبیر ابی مخنف عدد کشتگانرا بر بیست هزار مینویسند آنهم مبالغه است و دلیل بر کثرت مقتولین است و نیز در ینابیع المودة و بعضی کتب دیگر مرقوم است که مختار بن ابی عبید شش هزار تن از آن لشکر را که با حسین قتال دادند بکشت و با این اختلاف اخبار بر هیچ خبری حکم صریح نمیتوان کرد همینقدر آنچه میتوان گفت اینست که لشکری که در کربلا با حواشی خود حاضر شدند سی هزار تن بودند و جمعی کثیر از آنجماعت بدست بنی هاشم و امام علیه السلام و اصحاب آنحضرت کشته شدند و اگر آب را از ایشان باز نمیداشتند نمیتوانستند بر ایشان چیره گردند و شجاعت و جلادت و جرئت و صبر و تحمل و قوت قلبی از آنحضرت و کسان آنحضرت ظاهر شد که در هیچ عهدی از هیچ قومی شجاع و دلیر بروز نکرده و نخواهد کرد صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائه

بیان ترجمه بعضی از فقرات زیارت قائمیه
که بمطالب مسطوره اشارت دارد

در اینمقام مناسب چنانست که پاره از فقرات زیارت قائمیه که مؤید مطالب مسطوره است ترجمه شود و در اینجا بآنچه محل حاجتست اشارت میرود و رعایت ترتیب نمیشود در کتب احادیث و اخبار از شیخ مفید و شیخ جلیل شیخ محمد بن المشهدی مرویست که فرمودند از ناحیه شریفه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام زیارتی بسوی بعضی از نواب آنحضرت بیرون آمده است که اولش این و ترجمه اش چنین است سلام باد بر حسینی که نفس مقدس طاهر جان عزیزش را در راه رضای خدا ببخشید سلام بر کسی باد که در پنهان و آشکارا پیوسته با طاعت خداوند تعالی بگذرانید سلام بر کسی باد که خداوند عزوجل در تربت پاک او برای هر درد و مرضی شفا مقرر داشت سلام بر کسی باد که در زیر گنبد قبر مطهرش دعای هر حاجتمندی مستجاب میشود سلام بر وجود مبارک کسی باد که بدن همایونش بخون خود آغشته د

خیمه های او غارت کشته است سلام بر پنجمین اصحاب کسا، و بر غریب غرباء و بر شهید شهداء و بر کشته شده بدست فرزندان زنا و بر ساکن کربلا و مدفون ارض نینوا باد سلام بر کسی باد که فرشتگان آسمان بروی گریستند سلام خدا بر گریبانهای خون آلود و بر کامهائی که از تشنگی خشک و پژمرده شده بودند و بر جانهائی که از جور دشمنان مستاصل و هلاک شدند سلام خدا بر ارواحی باد که بشمشیر فاجران از بدنها بوده و جدا گشتند سلام خدا بر اجساد عاریه و اجسام سکون یافته بواسطه مرگ باد سلام خدا بر خونهای روان و اعضای پاره پاره باد سلام خدا بر سرهائی باد که بر نیزه ها برافراخته شدند و سلام خدا بر آن زنها باد که از پرده ها بیرون شدند و بدست دشمنان اسیر آمدند سلام خدا بر فرزند رشیدش علی کبیر و بر فرزند شهیدش علی شیرخواره صغیر باد سلام خدا بر بدنهائی که جامه های آنها را بغارت بردند سلام خدا بر عترت و خویشان نزدیک و بر جسمهائی که در بیابانها برروی خاک افتادند و بر کسانیکه از وطن آواره شدند و بر کسانیکه در زیر خاک بیکفن مدفون گشتند سلام خدا بر سرهائی که از بدنها جدا شدند سلام خدا بر کسی باد که در راه رضای خدا بر مصیبتها و بلاها صبر و تحمل نمودند سلام خدا بر مظلومی باد که بی یار و یاور بود سلام خدا بر کسی باد که بخون زخم خود غسل داده شد سلام خدا بر کسی باد که جرعه ناگوار مرگ را از کامهای نیزه ها نوشید سلام خدا بر کسی باد که در حقش ستم کردند و ریختن خون و غارت مال و هتک حرمت او را روا شمردند سلام خدا بر کسی باد که در میان مردم روزگار سرش را از تن بریدند سلام خدا بر کسی باد که مردم بادیه و دهات او را دفن نمودند سلام خدا بر کسی باد که رگ دل مبارکش را با تیر جفا بریدند سلام خدا بر کسی باد که بدون یار و یاور حامی دین خدا و پیغمبر گردید و تنها و بیکس با دشمنان دین جهاد داد سلام خدا بر آن ریشی باد که بخون رنگین شد و بر آن سر باد که بر نیزه افراخته شد سلام خدا بر آن خد و گونه باد که بر روی خاک گرم بیفتاده بود سلام خدا بر بدنی باد که غارت و عریان شد سلام خدا بر آن دندانی باد که چوب بر آن زدند سلام خدا بر آن سر باد که بر نیزه افراخته شد هانا چون جور و ستم بازوی خود را نمود و بلند نمود و نیرومند شد و ظلم پرده تاریکی را بر صفحه زمین برکشید و ضلالت و گمراهی تابعان خود را بترویج خود خواندن گرفت و تو در آنحال در حرم جد بزرگوارت ساکن و مقیم بودی و از افعال و اعمال ظالمان دوری میگزیدی و کناره میگرفتی و پیوسته در محراب عبادت خویش ملازمت داشتی و از لذائذ دنیویه و شهوات نفسانیه بر کنار بودی و ذیل عصمت و طهارت را بلوث لذائذ و شهوات آلوده نمیفرمودی و مناهی را ناخوش داشتی و بحسب تکلیف قدرت و طاقت خود بدل و زبان اظهار کراهت و نهی از منکر داشتی تا گاهی که علم ربانی تو اقتضا نمود که در ظاهر و آشکار نهی از منکر فرمائی و تو را لازم و واجب افتاد که با فاجران جهاد ورزی پس بمحض جهاد ورزیدن با جماعت کفار با فرزندان و اهلبیت و شیعیان خود بیرون رفتی و زحمتها و مشقتها از روی حق و بینه و برهان بر خویش برنهادی و گروه ستمکاران را بحکمت بالغه و نصایح کافیه و مواعظ حسنه پند و نصیحت دادی و ایشان را باقامه حدود و طاعت معبود امر فرمودی و از خباثت و طغیان نهی نمودی آن ستمکاران از روی ظلم و عدوان با تو بمواجهت و مقابلت پرداختند و چون شرط موعظت و اتمام حجت و برهان را بگذاشتی در راه رضای خداوند عالمیان با آن ظالمان جهاد ورزیدی و تمرد و پیمان و بیعت ترا بشکستند و در حق تو خداوند و جد بزرگوارت را بر خودشان خشمناک گردانیدند و بکارزار تو بدایت گرفتند و شیوه ظلم و دشمنی را پیشنهاد خود ساختند و دامان خصومت را بر کمر برزدند و تو بر طعن نیزه و ضرب شمشیر شکیبائی گرفتی و ثابت قدم ماندی و لشکر کفار را درهم شکستی و بنیروی شمشیر شرربار انجمن ایشان را پراکنده فرمودی و استخوان ایشان را مانند آرد خورد ساختی

و بدون هیچ باک و واهمه در میدان کارزار با گروه فجار اشرار و بشمشیر ذوالفقار مانند علی مختار شجاعت بکار آوردی و چون لشکر شقاوت اثر ترا با قلب آسوده و دل آرام و بیخوف و ترس و شجاع و دلیر یافتند و هرگز در تو نشان ترس و واهمه نیافتند بکار مکر و خدیعت پرداختند و غوائل مکائد و مکر خود را بر سر تو مهیا ساختند و دام تدبیر و حیلت و مکیدت را در کارزار تو بیفکندند و از روی مکر و شرارت بمقاتلت تو پرداختند و از راه مردی و مردانگی و جوانمردی و فتوت با تو مقاتلت نکردند و بنامردی یاوران ترا بقتل رسانیدند و تو بر این جمله بلاها و مصائب در راه رضای خدا صبوری گزیدی و بتنهائی شر ایشان را از زنان و فرزندان خود دفع نمودی تا گاهی که بزخمهای کاری افزون از شماره از فراز اسب بر زمین آمدی و با تن زخمدار بر روی خاک افتادی و اسبهای لشکر کفار بدن نازنینت را با سم خود در زیر لگد میسپردند و گروه طاغیان با شمشیر بران بر فراز سرت بایستادند و گاهی بر تو زخم میزدند و پیشانی مبارکت را عرق مرگ فرو گرفت و هر دو جانب تو بسبب مرگ گاهی پیچیده میشدند و گاهی گشوده میگردیدند و در آنحالت بگوشه چشم خود بخیمه های خود نظر میفرمودی با اینکه بعلت زخمهای بسیار از مراعات فرزندان و اهلبیت بر جان خود مشغول بودی و اسب تو در آن هنگام رمیدن گرفت و با شیهه و آوای بلند و چشم گریان همهمه کنان بسوی خیمه های زنان روان شد و چون زنان حرم اسب بیصاحب ترا بدیدند و زینش را در زیر شکمش پیچیده و سرازیر یافتند بی اختیار از پرده های خود بیرون آمدند موی سر خود را برروی خود پریشان کردند و بر صورت خود لطمه ها میزدند و آشکار شدند و ولوله و ناله و فریاد مینمودند و بعد از عزت خوار و ذلیل شدند و بقتلگاه تو شتابان گشتند در آنحال که شمر بر روی سینه تو بلند شده شمشیر بر گلویت فرو برده و ریش مبارکت را بدست برگرفته و بشمشیر فولاد تیز هندی آهن ترا ذبح مینمود حواس و اعضای تو بسبب مرگ ساکن بودند و نفس تو پنهان و مخفی شد و سر انورت بر بالای نیزه بلند گشت و از اینکلمه چنان میرسد که بنا بر بعضی روایات آنحضرت بهمان نیزه سنان بن انس و بیرون کشیدن آن بیروان شد و از آن پس شمر ملعون سر مبارکش را ببرید با جمله [illegible] اهلبیت و عیال ترا اسیر نمودند و دستهای ایشان را در بالای قتب شتران بزنجیر بستند و روی ایشان را حرارت هنگام زوال و عصر میسوزانیدند و ایشان را در بیابانها راه میگردانیدند در آنحال که دست ایشان را بزنجیر کین بگردن بسته در بازارها میگردانیدند هانا در این لخت عبارات زیارت قائمیه اغلب مصائب و حالات آنحضرت و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم مکشوف و مراتب شجاعت آنحضرت مشهود و معلوم می شود

بیان تاریخ شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام و واقعه هایله عاشورا و روز و ماه و سال آن

در روز و ساعت و سال حتی ماه شهادت آنحضرت سلام الله علیه اختلاف بسیار است و گزیری از آن نیست که اغلب روایات کتب معتبره مذکور شود تا آنچه مختار است معلوم گردد و در عوالم مسطور است که محمد بن ابیطالب میگوید امام حسین علیه السلام باتفاق روایات در روز عاشورا که دهم شهر محرم الحرام بسال شصت و یکم هجری است شهید گردید و ابو اسحق اسفراینی شهادت آنحضرت را روز دوشنبه دهم محرم الحرام مینویسد و ابن شهرآشوب علیه الرحمة مینویسد آنحضرت در روز عاشورا که روز شنبه دهم محرم الحرام قبل از زوال و بقولی روز جمعه بعد از نماز ظهر و بقولی در روز دوشنبه در طف کربلا مابین نینوا و غاضریه که از قرای زمین عراق است در سال شصتم هجری و بعد از این

میفرماید بعضی گفته اند در سال شصت ویکم هجری شهید شد و در اینروایت روز شنبه دهم محرم الحرام در ساعت قبل از زوال سال شصتم هجری ترجیح مینماید و در ضمن روایتی که از حضرت صادق علیه السلام مأثور است و مذکور گردید شهادت آنحضرت در سال شصتم هجری بوده است وصاحب عوالم نیز باینروایت اشارت کرده است حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید شهادت آنحضرت در عاشر محرم سال شصت ویکم هجری در کربلا روی داد و در اینوقت زین العابدین چهارده سال داشت و اینروایت مخالف دیگر روایاتست زیرا که مینویسد ولادت امام زین العابدین علیه السلام روز دوشنبه نهم شهر شعبان سال چهل وششم هجری در مدینه بود شعرانی در طبقات میگوید شهادت آنحضرت روز جمعه عاشورا در محرم سال شصت ویکم هجری روی داد و ابن اثیر شهادت آنحضرترا در روز جمعهٔ دهم محرم سال شصت ویکم رقم کرده است در تذکرة الائمه نیز در همین تاریخ در روز نوشته است در کتاب ینابیع المودة و ابومخنف در همین روز و همین تاریخ مذکور شده است و در اعلام الوری روز شنبه و دوشنبه و جمعه دهم محرم الحرام سال شصت ویکم هجری اشارت شده است و از خبر سیوطی در تاریخ الخلفا نیز معلوم میشود که شهادت آنحضرت در سال شصت ویکم روی داده چه وفات معویه را در شهر رجب سال شصتم تصریح میکند و در تاریخ گزیده بعاشورای همین سال اشارت میرود و ابن حجر در صواعق نیز باین تاریخ ممانعت دارد و در عقد الفرید روز جمعهٔ عاشورا سال شصت ویکم را مذکور میدارد و در تاریخ الخمیس روز جمعهٔ دهم محرم الحرام سال شصتم هجری را در شهادت آنحضرت اختیار میکند دمیری در سال شصتم هجری در روز دهم محرم در کتاب حیوة الحیوان تصریح مینماید ابوحنیفه در کتاب اخبار الطوال نیز بهمین سال شصتم هجری نظر دارد مسعودی نیز در کتاب مروج الذهب بردهم محرم الحرام سال شصتم هجری تصریح مینماید امّا غریب اینست که مینویسد وفات معویه در سال شصت ویکم در ماه رجب روی داد و باینصورت باید شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت ودوم باشد و این تاریخ مخالف جمیع تواریخ است و نیز در مدت سلطنت یزید ملعون مینویسد که در چهاردهم شهر صفر سال شصت وچهارم هجری هلاک شد و سه سال و هشت ماه الا هشت روز سلطنت کرد و اگر بدایت سلطنت یزید در سال شصت ویکم هجری باشد و در ابتدای سال شصت وچهارم بهلاک رسیده باشد اینمقدار سلطنت نخواهد داشت بلکه دو سال و چند ماه خورده بود طبری در تاریخ خود در سال شصت ویک نوشته است و در کتاب کافی در دهم محرم سال شصت ویکم مرقوم فرموده و در کتاب نور الابصار روز جمعهٔ دهم شهر محرم سال شصت ویکم هجری گذارش رفته است و سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خود میگوید شهادت آنحضرت در روز جمعهٔ عاشورا مابین ظهر و عصر در سال شصت ویکم روی داد چه آنحضرت با اصحاب خود نماز خوف بگذاشت و میگوید بعضی روز شنبهٔ دهم محرم سال مذکور دانسته اند و محمد بن طلحه در کتاب مطالب السؤال شهادت آنحضرترا در روز جمعهٔ عاشورا محرم سال شصت ویکم مینویسد یافعی در تاریخ مرآة الجنان میگوید شهادت آنحضرت در سال شصت ویکم هجری روی داد و جمیع نویسندگان اتفاق دارند که این قضیه هایله در روز دهم محرم الحرام بوده است امّا اختلاف در آنروز نموده اند بعضی جمعه و بعضی شنبه و بعضی یکشنبه گفته اند اما صحیح تر روز جمعه است و شیخ مفید در ارشاد شهادت آنحضرت را روز جمعهٔ دهم محرم الحرام سال شصت ویکم سید اند اعثم کوفی نیز شهادت امام حسین علیه السلام را در دهم شهر محرم سال شصت ویکم مینویسد و ابن جبن

نیز در فصول المهمه روز جمعهٔ دهم محرم سال شصت ویکم میداند لکن در ذیل ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام تولد آنحضرت در سیم شهر صفر سال پنجاه وهفتم هجری سه سال قبل از شهادت جد بزرگوارش امام حسین صلوات الله علیه روی داده است و این تاریخ چون در ابتدای سال مذکور است حتم مینماید که شهادت آنحضرت در سال شصتم روی داده است و این خبری که در جلد دوم تفسیر منهج الصادقین در ذیل سورهٔ مبارکه مریم علیها السلام و تفسیر آیهٔ شریفه فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّاً پس در رسیدند از پس ایشان باز ماندگان طالح غیر صالحی که نماز را ترک نمودند و آرزوهای نفسانی را از خوردن خمر و مسکرات و قمار باختن و در اسب ملاهی تاختن و قتل نفس محرمه را نمودن و امثال آن متابعت نمودند زود باشد که بمکافات اعمال و مجازات اعمال خود گرفتار آیند مینویسد از رسول خدای صلی الله علیه وآله مرویست که اینجاعت که اضاعه صلوة نمایند پس از شصت سال از هجرت بیرون پدیدار آیند و اینکلام مبارک خبر از غیب میدهد چه در سال شصتم هجری سید الشهدا و اولاد و اقارب و اصحاب آنحضرت که اقامت نماز و ایتاء زکوة و سایر اوامر خدای بوجود ایشان بود و خود آنحضرت اصل و عین نماز و اصول و فروعست چون شهید گردد تمام اینها کشته و متروک شده اند و یزید پلید و یاران او که عین کفر و آیت ضلالت و متولد بیع و اعمال ناشایست بودند اسباب ترک موجبات نماز و سایر فرایض و واجبات شدند لاجرم تصریح میشود که شهادت آنحضرت که اسباب اضاعه بلکه لغایت نماز است در سال شصتم روی داده است چنانکه در ذیل همین آیه مینویسد وهب بن منبه گفت فخلف من بعدهم خلف شرّابون للقهوات لعّابون بالکعبات رکّابون للشهوات متبعون للّذّات تارکون للجماعات مضیّعون للزکوة و فرد کامل این ترکیبن یزید پلید و اجداد و اخلاف عنید او باشند و مینویسد ولادت آنحضرت در ماه شعبان سال چهارم هجری و مدت عمر مبارکش را پنجاه و شش سال مینویسد و باینصورت میباید شهادت در سال شصتم روی داده باشد بیشتر این اختلاف برای ملاحظه شهور ولادت و شهادتست یا بدایت و نهایت سال است خبری نیز در تاریخ دهم شهر محرم سال شصت ویکم مینویسد حافظ ابرو در تاریخ خود و رشیدی در جامع التواریخ روز جمعهٔ دهم شهر محرم الحرام سال شصت ویکم اشارت میکنند و ابوالفرج اصفهانی در جلد پانزدهم اغانی در ذیل احوال کمیت بن زید شاعر مینویسد ولادت کمیت در ایام مقتل حسین بن علی علیهما السلام در سال شصتم هجری بود و ابن خلکان در وفیات الاعیان در ذیل احوال حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بیان ولادت با سعادت آنحضرت میگوید امام محمد باقر علیه السلام در شهر صفر سال پنجاه و هفتم هجری بود و آنحضرت در زمان شهادت جدش امام حسین صلوات الله وسلامه علیه سه ساله بود و تقریر ابنمدت بر آنکه دلالت دارد که شهادت آنحضرت در سال شصتم بوده است و از آنکه غالبا که ابوهریره مینماید و سیوطی در تاریخ الخلفا یاد کرده و راقم حروف در جلد اول تاریخ بنی امیه بآن اشارت کرده است و میگفت بارخدایا بتو پناه میبرم از شر سال شصتم و امارت کودکان که اشارت بسلطنت یزید دارد چنان میرسد که معویه در سال پنجاه و نهم وفات کرده و شهادت آنحضرت در سال شصتم روی داده است و در جنات الخلود روز جمعهٔ دهم محرم سال شصت ویکم میداند و میگوید آنحضرت در عین گرما و تفتیدگی آلات حرب و ضرب در عین کارزار نماز عصر را بطریق نماز خوف بگذاشت و بعد از نماز تقریبا بقدر دو ساعت شهید گردید و در کتاب رجال ابی علی و تاریخ الفی و تاریخ سلطانی نیز بهمین تاریخ اشارت رفته است و در کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب کافی و کتاب معتبر دیگر شهادت آنحضرترا در روز دهم محرم سال شصت ویکم هجری بعد

از

از نماز ظهر نوشته اند در کشف الغمه مسطور است که حافظ عبد العزیز جنابذی در کتاب معالم العترة الطاهرة گوید که آنحضرت در روز عاشوراء در سال شصت و یکم هجری شهید شد و نیز در کشف الغمه از واقدی مسطور است که حسین بن علی علیهما السلام در شهر صفر المظفر سال شصت و یکم شهید گردید و نیز واقدی گوید که محمد بن عمر از ابو بشر روایت کند که آنحضرت در دهم شهر محرم سال شصت و یکم شهید شد و این خبر اثبت از ماه صفر است طبری در تاریخ کبیر خود بهمین خبر و بهمین ترجیح که واقدی داده است اشارت کرده است و در کشف الغمه بروایت ابن خشاب در سال شصتم مذکور است و در تاریخ الخمیس از ذخایر العقبی بسال شصتم اشارت کرده اند و چنانکه در ابتدای اینکتاب مسطور شد غالب مورخین معتبر بسال شصتم اعتنا ورزیده اند و سال شصت و یکم را بلفظ یقال و قیل که دلالت بر ضعف این خبر دارد مذکور داشته اند و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک طاب ثراه در ناسخ التواریخ نوشته چون بر طریق قهقری زیجات را بشمار آوردیم روز عاشورای سال شصت و یکم با روز شنبه یا جمعه یا دوشنبه موافقت ندارد و اگر بسال شصتم بردیم با روز جمعه دهم محرم موافق میافتد و صاحب عوالم میگوید ما بحساب هندی زیجات را بشمار آوردیم و بطریق قهقری حساب کردیم در سالی که حضرت سید الشهدا شهید شد اول ماه روز چهارشنبه بود و با اینصورت واجب میشود که روز جمعه عاشورا باشد و ناچار در سال شصتم خواهد بود ابو الفرج اصفهانی نیز باینمطلب اشارت کرده است و هم ابن خشاب در ضمن حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام مینویسد و در ابتدای اینکتاب و تعیین سال شهادت مسطور شد در سال شصتم هجری در روز عاشورا مذکور است و ابن عبد اکبر در بهجة المجالس نیز بعاشوراء سال شصتم معتقد است اما ابو الفرج در مقاتل الطالبین در بدایت بیان مقتل آنحضرت مینویسد شهادت آنحضرت در روز جمعه دهم محرم سال شصت و یکم روی داد و نیز مینویسد بروایت ابی نعیم فضل بن رکین شهادت آنحضرترا در روز شنبه بود اما روز جمعه اصح است و اما آنچه را که عامه میگویند که امام حسین علیه السلام روز دوشنبه شهید شد باطلست و این سخن را بدون اینکه روایتی در دست باشد گفته اند و میگوید اول محرمی که آنحضرترا شهید کردند چهارشنبه بود و ما این تاریخ را بحساب هندی از سایر زیجات بیرون آوردیم و چون باین حساب اول ماه چهارشنبه باشد نمیتواند دهم ماه روز دوشنبه باشد و میگوید این دلیل صحیح است که شهادت آنحضرت روز جمعه بوده است نه روز دوشنبه و این بیان ابو الفرج اگر با سال شصت و یکم بحسب حساب زیجات هند به اتفاق بیفتد بیانی تمام خواهد بود و گرنه همان سال شصتم میشود و اینکه میگویند تعیین روز دوشنبه روایت عوام است با عبارت زیارت منجه که میفرماید المقتول فی یوم الاثنین و با عبارت خطبه حضرت زینب سلام الله علیها بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا موافقت ندارد و اگر محققین شیعه برای [illegible] دو شنبه را بسقیفه بنی ساعده تعبیر نمایند و گویند در آنروز که آن فتنه برخاست و خلافت از علی بن ابیطالب بگشت در حقیقت اساس شهادت امام حسین بلکه امام حسن و سایر فتنهای عظیم گذاشته شد ایرادی بر عوام متوسط الناس نمیتوان گذاشت چنانکه قاضی ابی بکر محمد بن ابی قریعه بغدادی در ضمن شعری چند مندرج داشته و خلاصه اش اینست که اگر نه بیم داشتم باز مینمودم که شهادت امام حسین در روز سقیفه بنی ساعده روی داد و اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله را آشکار میساختم و شمارا از آنچه مالک و ابو حنیفه روایت کرده اند بی نیاز میداشتم و باز مینمودم که از چه روی بایست حضرت فاطمه را در شب دفن کنند و با اینکلام معلوم میشود که لفظ اذ در عبارت حدیث مبارک او الاثنین بمعنی بل است یعنی بلکه در آنروز که اساس ظلم بپای شد شهید گشت و در کلمات

تحقیق در مطلب

و اشعار عرب بسیار جای او بمعنی بل استعمال شده است اما سخن در آنست که اگر گوئیم شهادت آنحضرت در سال شصت و یکم مطابق سنه ناقصه بوده است در تمام زیجات ایران و هند و فرنک لابد عاشورای آنروز بچهارشنبه میرسد و در هیچ خبری نداریم که شهادت آنحضرت در روز چهارشنبه اتفاق افتاده است و خود ابو الفرج نیز غریب اینست که میگوید صبح روز جمعه است و اگر شهادت آنحضرترا بر طبق اخبار جمعی از قدمای مورخین و محدثین معتبر در سال شصتم ناقصه هجریه نانیم آنوقت با روز جمعه مطابق میشود و راقم حروف چنان در نظر دارد که در یکی از کتب مورخین شهادت آنحضرترا روز سه شنبه نیز دیده است و بعد از این بیانات و تحقیقات کامله معلوم میشود که شهادت حضرت ابی عبد الله الحسین ارواحنا و العالمین له الفداء در روز جمعه دهم محرم الحرام سال شصتم ناقصه هجریه بعد از ظهر در زمین کربلا میان نینوا و غاضریه که از قراء نهر علقمه است که این هر دو در عراق عرب واقع میباشند روی داد و صحیح اقوال اینست که این قضیه هایله بعد از ظهر روی داد و روایت ابن شهر آشوب که میگوید قبل از ظهر روز شنبه بود روایتی غریب و مخالف سایر روایاتست چه مذکور افتاد که آنحضرت بتذکره و استدعای ابو ثمامه صائدی صیداوی نماز ظهر را در روز عاشورا بجماعت بگذاشت و نیز چنانکه مرقوم گردید با شمر فرمود خطیبان در اینساعت خطبه بنام جدم میخوانند و اینکه بعضی مقارن غروب میدانند مقرون بصحت نمیتوان شمرد چه آنجماعت ملعون که اسب بر بدن مبارک راندند چون نزد ابن زیاد رفتند گفتند ما آنکسان هستیم که هنگام ظهر اسب بر پشت مبارک تاختیم و نیز از آن خبر که نوشته اند آنحضرت با شمر فرمود مرا مهلت بده تا نماز گذارم آنوقت آنچه خواهی بکن و چون سر بسجده برد آنملعون مجال نداد که نماز را تمام فرماید چنان میرسد که نماز عصر بوده است چنانکه بعضی نیز مینویسند دو ساعت بعد از نماز عصر شهید شد و از روایتی که در باب صوم روز عاشوراء است که میفرماید هنگام عصر افطار کن چه در آنوقت اهل بیت از کیفیات شهادت و بعضی صدمات دیگر برستند معلوم میشود که شهادت بعد از ظهر روی داده و بعد از آن بر جسم مبارک تاخته و بغارت پرداختند و حواله عصر آسوده شده اند و نیز در خبر است که ابن سعد ملعون سرها و بعضی احمال را بعد از زوال شمس در همان روز عاشورا روانه کرد و از اینگونه اخبار که بر اینمطلب دلالت میکند بسیار است چنانکه انشاء الله تعالی بعضی از آن در فصول آتیه اینکتاب بحسب مقام مذکور شود و بعضی از علما و ادبای متاخرین نیز در مصنفات و مؤلفات خود نوشته اند که در آنسال که آنحضرت شهید شد با فصل میزان مطابق بوده است این سخن نیز زیانی با هیچ عنوانی ندارد

تشخیص روز شهادت آنحضرت

در بیان لفظ و معنی عاشوراء چنانچه علمای لغت متعرض شده اند

عاشورا روز عاشر یعنی دهم است که آنرا عاشورا بر وزن تاسوعا گویند و عاشوراء با الف ممدوده و مقصوره هر دو آمده است که بمعنی دهم محرم است و هم عشوراء با مد الف و قصر گویند در حقیقت حکم عشر بضم عین دارد که بمعنی ده یک و از این حیثیت عاشورا نامند که روز دهم است و نیز عاشور بر وزن فانوس نامند و این هر پنج لغت اسم دهم محرم است صاحب قاموس گوید دهم محرم یا نهم محرم است و در لغت تاسوعا میگوید تاسوعا قبل از روز عاشوراء است و این لغت مولد است ابو بکر گوید بعضی گفته اند عاشوراء معرفه است و الف و لام بر آن داخل نمیشود و یوم را با آن توصیف نمیکنند بلکه اضافه با آن میشود و میگویند یوم عاشوراء و اهل لغت گویند اصل آن عاشر است و واو و الف مقصوره و بعد از آن نیز با الف ممدوده اضافه شد تا دلالت بر مبالغه نماید باعتبار آن راهیه دنیا که در زمین کربلا

درمیان امام حسین علیه السلام و لشکر اعداء رویداد واز اینست که صاحب مجمع البحرین گوید عاشوراء بمد وقصر اسمی است اسلامی چه علمای اسلام لفظ عاشر را بعد از اینحروف زائده علم از بهر روز دهم محرم نموده اند در صورت اینروز از اعاظم و اعاجیب ایام روزگار است خداوند تعالی با پیغمبرهای خود از داهیهٔ اینروز خبر داده چنانکه در کتب اخبار مأثور است که حضرت موسی علیه السلام درضمن مناجات خود عرض کرد پروردگارا از چه روی امت محمد صلی الله علیه وآله را بر سایر امتها فضیلت وفزونی دادی یزدان تعالی فرمود بسبب ده خصلت موسی عرض کرد چیست آن ده خصلت که ایشان عمل بآن میکنند تا من نیز بنی اسرائیل را فرمان کنم بآن عمل نمایند خداوند تعالی فرمود نماز وزکوة وصوم وحج وجهاد وجمعه وجماعت وقرآن وعلم وعاشوراء موسی سلام الله علیه عرض کرد پروردگارا عاشوراء چیست فرمود بکاء وتباکی بر فرزند زادهٔ محمد صلی الله علیه وآله ومرثیه وعزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است ای موسی هیچ بندهٔ از بندگان من نیست که درآن زمان بگرید وتباکی وعزاداری نماید بر فرزند مصطفی بگر اینکه بهشت از بهر او ثابت میشود وهیچ بندهٔ از بندگان من نباشد که از مال خود درراه محبت پسر دختر پیغمبرش درکار طعام یا جز آن یکدرهم یا یکدینار انفاق نماید مگر اینکه در دنیا برکت دهم درازای یکدرهم او هفتاد درهم و در بهشت معاف باشد وگناهان او را بیامرزم سوگند بعزت وجلال خودم هیچ مردی یا زنی نباشد که اشک دوچشم او در روز عاشورا یا غیر از آن یکقطره بچکاند جز اینکه اجر صد شهید از بهرش نوشته شود بالجمله خدایتعالی در بهشت از اینروز با آدم وحواء علیهما السلام خبر داده ودر اینروز علامات بزرگ مشهود گردیده وآیات عجیبه رویداده ومیدهد وحرمت اینروز را همه کس حتی اهالی ادیان مختلفه درتمام اعصار واوقات مانند مردم هند وچین وولایات مغرب زمین منظور میدارند وعجایب وغرایب مشاهدت کرده اند واغلب این مسائل درپاره کتب مقاتل مشروح ومضبوط است حتی دراینروز وشب این روز از نباتات وحیوانات واشجار ووحوش وطیور وحیوانات آبی بعضی آثار مشهود شده است که اگر دریکجای گرد آورند کتابی بس عظیم خواهد شد

بیان تاریخ تولد حضرت سید الشهداء
ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه

در روضة الشهداء میگوید ولادت باسعادت حضرت ابیعبد الله الحسین سلام الله علیه روز سه شنبهٔ چهارم ماه شعبان وبقولی پنجم ماه شعبان درسال چهارم هجری در مدینهٔ طیبه از بطن مبارک حضرت فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله رویداد ومدت حمل آنحضرت ششماه بوده است وگویند هیچ مولودی ششماهه درجهان باقی نمانده است مگر این امام والامقام وحضرت یحیی بن زکریا علیهم السلام میان ولادت امام حسن وعلوق فاطمه بامام حسین صلوات الله علیهم پنجاه روز بوده است وباین ترتیب مذکور حضرت امام حسین هفت ماه وبیست روز از برادر بزرگوارش بحسب سن کوچکتر بوده است ودرکتاب لهوف وبحار تولد آنحضرت را درعام الخندق روز پنجشنبه یا سه شنبه پنجم شهر شعبان درسال چهارم هجری وبقولی روز سیم شعبان دانسته اند وبعضی در اواخر شهر ربیع الاخر سال سیم دانسته اند اما این قول مردود است وبعضی فاصله تولد آنحضرت را با تولد برادرش امام حسن سلام الله علیهما ده بیست روز گفته اند وابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبین ولادت آنحضرت را در پنجم شهر شعبان سال چهارم هجری نوشته است ودر مصباح المتهجد از توقیع حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مکشوف میآید که میلاد آنحضرت در روز پنجشنبهٔ سیم شهر شعبان بوده

ونیز ابن عیاش از حسین بن علی بن سفیان روایت میکند که گفت حضرت صادق علیه السلام روز سیم شهر مرا املا کرد وفرمود امروز روز میلاد حسین علیه السلام است ودعای روز سیم شهر شعبان را قرائت کرد ونیز در... والم از مصباح متهجد بحضرت ابیعبد الله سلام الله علیه سند میرسد که حضرت امام حسین سلام الله علیه در روز پنجم شهر شعبان سال چهارم هجری متولد شد ودر روضه بحار مذکور است که آنحضرت در مدینهٔ طیبه در پنجم شعبان سال چهارم هجری متولد گردید ودر شرح شافیه ولادت آنحضرت را روز پنجشنبه سیم شعبان دانند ویافعی در مرآت الجنان ولادت آنحضرترا درسال پنجم وبقولی در شهر شعبان سال چهارم دانسته اند ودر کتاب مطالب السئول ولادت باسعادت آنحضرت را در پنجم شهر شعبان سال چهارم دانسته وابن صباغ در فصول المهمه ولادت آنحضرترا پنجم شعبان سال چهارم مینویسد وعلامه مجلسی اعلی الله مقامه در جلاء العیون ولادت آنحضرترا در روز پنجشنبه یا سه شنبه سیم شعبان یا پنجم مینویسد وشیخ طوسی در تهذیب گوید ولادت آنحضرت در آخر ربیع الاول سال سیم هجری بوده ونیز گوید بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان المبارک اتفاق افتاده وشیخ ابن نما در مثیر الاحزان در پنجم شهر شعبان سال چهارم هجری وبروایتی در آخر ربیع الاول سال سیم هجری مرقوم داشته است وبابعضی تواریخ که در ولادت امام حسن وفاصلهٔ مدت ولادت امام حسین علیه السلام نسبت بآنحضرت مذکور است چنان میرسد که ولادت امام حسین روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی درسال سیم هجری رویداده واین وقتی است که مدت حمل شریفش ششماه باشد وگرنه در روز سیم یا پنجشنبه پنجم شعبان سال سیم هجری خواهد بود واگر چنین باشد ولادت امام حسین ع ده ماه وبیست روز بعد از ولادت امام حسن سلام الله علیه ومدت حملش نه ماه میشود وحافظ عبد العزیز گوید ولادت آنحضرت چند شب از شهر شعبان گذشته رویداد ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی ونیز شیخ ابو جعفر طوسی بروایتی در تهذیب میلاد مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام را درسال دوم هجرت میگارند ومیگویند درمیان امام حسن وامام حسین یک طهر بود وششماه وده روز بعد از امام حسن حضرت سید الشهداء متولد گشت ومقصود از طهر واحد ده روز است ونیز در تهذیب درباب نسب میگوید امام حسین در مدینهٔ طیبه در آخر شهر ربیع الاول متولد شد درسال سیم هجری چنانکه شهید در کتاب دروس نیز بدینگونه روایت فرموده است وابو الفداء وابن الوردی وابن عبد البر در استیعاب وصاحب در النظیم در پنجم شعبان سال چهارم هجری دانسته اند واز قتاده در کتاب استیعاب روایتی است که با هیچکس شریک نیست چه میگوید امام حسین علیه السلام شانزده ماه بعد از امام حسن علیه السلام متولد شد وپنجسال وششماه از تاریخ هجری برگذشته بود ودر کتاب اسعاف الراغبین شیخ محمد صبان ولادت آنحضرترا در پنجم شهر شعبان سال چهارم میداند در نور الابصار نیز بهمین ترتیب اشارت شده است وحمد الله مستوفی در تاریخ گزیده ولادت آنحضرترا در پنجشنبه دوم شعبان سال چهارم هجری داند ومیگوید چون چهل ودو سال از مدت عمر شریفش بگذشت امام زین العابدین علیه السلام متولد شد واینروایت باعموم روایات دیگر منافات دارد چه اصح روایات اینست که آنحضرت درسی وهشتم هجری متولد گردیده است چنانکه راقم حروف درکتاب احوال آنحضرت مشروحاً مذکور داشته ودر کتاب اعلام الوری ولادت آنحضرترا در روز سه شنبهٔ سیم شعبان سال چهارم هجری اصح میداند ودر کتاب عقد الفرید میلادش را در پنجم شعبان سال چهارم مینویسد وسبط ابن جوزی ولادت باسعادتش را در شهر شعبان سال چهارم مینویسد ومسعودی

در ذیل حالات رسول خدای صلّی الله علیه وآله ولادت آنحضرت را در سال چهارم مینویسد و شیخ مفید در شب پنجم شعبان سال چهارم هجری مینویسد ابو محمّد عبدالله اسعد یافعی در مرآة الجنان مینویسد که در شهر رمضان سال سیم هجری امام حسن علیه السّلام متولد گشت و میگوید تاریخ ولادت برادرش امام حسین سلام الله علیه را از نظر نسپرده ام واز تاریخ مدّت عمر و وفات این دو امام والا مقام علیهما السّلام چنان مستفاد میشود که ولادت حسین علیه السّلام در سال پنجم هجری باشد بعد از آن میگوید امام قرطبی مینگارد که ولادت آنحضرت در شهر شعبان سال چهارم روی داده و میگوید باینصورت میباید فاصله ولادت امام حسین علیه السّلام تا ولادت امام حسن سلام الله علیه یکسال نباشد و امثال این وقایع بحسب عادت نادر الوقوع است امّا علمای تفسیر مثل فخر رازی و معتبرین مفسّرین در تفسیر آیه شریفه وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا بیانات عالیه است و میگویند از این آیه شریفه میرسد که اقل مدّت حمل ششماه است چه تمام مدّت حمل و رضاع سی ماه است و خداوند تعالی در جای دیگر میفرماید مادرها شیر میدهند دو سال تمام و چون دو سال کامل که بیست و چهار ماه است از سی ماه کم شود ششماه اقل مدّت حمل میشود چنانکه روایت کرده اند که زنی در عهد عمر بن الخطاب ششماهه بار بنهاد عمر فرمان کرد او را سنگ باران نمایند علی علیه السّلام فرمود او را رجم مکن و آیه شریفه را از بهرش تفسیر نمود امام فخر رازی میگوید جالینوس گفته است که من در مقدار ازمنه حمل تفحص فراوان دیدم و نیز دیدم که فرزند خود را در یکصد و هشتاد و چهار شب فرو گذاشت که ششماه و چهار روز میشود اگر کسر الشهور را ملاحظه کرده باشد و نیز در خبر است که هیچ مولودی ششماهه پدید نیامد که زنده باند مگر حسین و یحیی علیهما السّلام و در روضة الصفا نیز بحمل اینمدّت و تولد در چهارم شعبان یا پنجشنبه سیم شعبان و بقولی در پنجم شعبان اشارت رفته است و میگوید هیچ فرزندی جز امام حسین و یحیی بن زکریا سلام الله علیهما ششماهه متولد نشده است و در جنات الخلود روز سیم شعبان سال چهارم هجرت را بر سایر روایات ترجیح داده است و در بحر الجواهر میگوید ولادت آنحضرت موافق آنچه در میان علمای شیعه مشهور است در سیم شهر شعبان سال چهارم هجری روی داده است در هر صورت آنانکه مدّت حمل را ششماه دانند و حمل بآنحضرت را در طهر واحد شمارند ولادت آنحضرت در آخر شهر ربیع الاوّل خواهد بود و اگر حمل امام حسین علیه السّلام را پنجاه روز بعد از ولادت امام حسن دانند پنجم جمادی الاولی خواهد بود چنانکه ابو جعفر محمّد بن جریر بن رستم طبری در کتاب دلایل الامامه میگوید آنحضرت علیه السّلام در روز سه شنبه پنجم جمادی الاولی سال چهارم هجری در مدینه طیبه متولد شد و اگر مدّت حمل را نه ماه بدانند چنانکه بعضی روایات مذکوره دلالت بر آن دارد میلاد مبارکش روز سیم شهر شعبان سال چهارم هجری نبوی صلّی الله علیه وآله خواهد بود و در کتاب الکلیل المصائب که مصنف آن در تحقیق اخبار و نقل اصح آن دقتی کامل میورزد می نویسد تولد آنحضرت چنانکه صاحب اعلام الوری و جمعی دیگر نوشته در روز سیم شهر شعبان اصح است و در تاریخ قم مینویسد که مدّت حمل و زمان شیرخوارگی آنحضرت و فاصله ما بین تولد امام حسن و حضرت سیّد الشهداء علیهما السّلام ششماه بوده است

بیان تقریر جشن عید مولود مسعود حضرت امام حسین ؑ
در عهد جاوید مهد شاهنشاه اسلام پناه دیندار

شاهنشاه اسلام پناه دیندار حق شناس گردون اساس در حضرت رسول مختار و حیدر کرّار و ائمه ابرار بارادتی خاص واخلاصی خالص و عقیدتی کامل و تشیعی شامل افتخار و اختصاص دارد چنانکه در تمام مخایل و شمایل سعیده حمیده بر تمامت جهانیان مهر و ماه است در اینده دولت عظیم و فیض عظمی و شرف عمیم بر جمله پادشاهان روزگار برتر و شاه است از آغاز

شباب همواره راه ارادت فرزند شهید حضرت ابی تراب را پیموده و اظهار خلوص مخصوص فرموده و در ایام هفته و ماه و سال اغلب اوقات مبارکش را باستماع ذکر فضائل و مناقب و مصائب این بزرگوار مشغول داشته و در سال سیف الله مسلول و صدیقه طاهره بتول را از خود خوشنود و با نعقاد مجالس و محضر وقایع حالات محنت اثر فرزند پیغمبر و علی رهبر را در سفر و حضر و محرم و صفر بلکه اغلب لیالی و ایام شهور اثنی عشر فرمان کرده و قطرات اشک عبرت و عبر را مانند گوهر و دُرر از هر دو دیده بصیرت اثر بر هر دو خدّ قمر منظر جاری ساخته حتی در سفرهای بلاد خارجه و ممالک فرنگستان خواه در صحرا یا در دریا یا در کوه یا در دشت یا در بلدان و امصار کفار از ادراک این نعمت و اقامت این مجلس سوگواری و مصیبت بکنار نمانده و در ترویج و تکمیل و انتشار کتب اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم آنی غفلت نفرموده است و سلطنتش را با سلطنت قائم آل محمّد و رجوع خامس آل عبا بدنیا مسلسل بگرداند و چون از آنجا که فرموده اند با غم ما غمگین و با شادی ما شادمان باشید این پادشاه اسلام پناه دین خواه روحنا فداه از آن هنگام که بالارث والاستحقاق سلطان آفاق گشت و بر اریکه سلطنت مملکت ایران جلوس فرمود روز مولود مسعود حضرت ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه را جشنی بزرگ برنهاد و هر سال چون روز سیم شهر شعبان نمایان گردد بر تخت خسروی برنشیند و سلام عام بار دهد و اساس جشن این عید سعید را بجلیل ترو جهی برسپارد و خطبا و شعرا در محضر جلالت مخبر سلطنت بعرض خطبه و شعر در آیند و بنام مبارک حضرت خامس آل عبا صلوات الله علیه رطب اللسان و عذب البیان گردند و شلیک توپ و نقاره و کوس بلند آواز گردد و عموم اهل استحقاق از دست دریا نوال مبارکش بهره کامل دریابند و بانگ سلام و تحیت و صلوات از اوج سموات بگذرد و یکی از مخترعات بدیعه حسنه جمیله شریفه این عهد سعادت مقرون انعقاد مجلس این عید همایون است و در حقیقت بر همه اعیاد عالم برای اولاد بنی آدم نعمتش افزونست چه عید و جشن متعلق بعید مولود مبارک امامی والا مقام است که اسباب نجات معصیتکاران امت ختم رسولان بلکه اشخاص مختلفه دیگر است از آتش سوزان دوزخ و عذاب و عقاب سرای جاوید و برخوردار شدن بجنات عالیات خداوند مجید

بیان مدّت عمر شریف حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله وسلامه علیه وآله الامجاد

در مدّت عمر مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه نیز باختلاف سخن کرده اند در اعلام الوری پنجاه و هفت سال و پنجاه مرقوم میدارد محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤال پنجاه و شش سال و چند ماه در تاریخ گزیده پنجاه و شش سال و پنجاه یافعی در مرآة الجنان پنجاه و شش سال در فصول المهمه و کشف الغمه و مقاتل الطالبین نیز بروایت مطالب السؤال موافقت کرده اند در کافی پنجاه و هفت سال و چند ماه مذکور است و ابن شهر آشوب نیز باین قول موافقت کرده است و در دیگر روایت دیگر با صاحب تاریخ گزیده متفق میشود صاحب عقد الفرید پنجاه و شش سال مذکور میدارد و سبط ابن جوزی نیز در تذکره با فصول المهمه و کشف الغمه موافقت دارد در تاریخ الخمیس میگوید مدّت عمر مبارکش پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و شش سال و پنجاه و بقولی مثل حضرت امام زین العابدین و امام محمّد باقر علیهما السّلام پنجاه و هشت سال بود و میگوید قتاده گفت حسین علیه السّلام شهید شد و پنجاه و چهار سال و ششماه از عمر مبارکش برگذشته بود و میگوید مزنی از شافعی از سفیان بن عیینه روایت مینماید که حضرت جعفر بن محمّد صادق ؑ

فرمود علی بن ابیطالب پنجاه وهشت ساله وفات نمود وحسین بن علی پنجاه وهشت ساله شهید شد وعلی بن
الحسین علیهما السلام بدرود جهان فرمود وپنجاه وهشت ساله بود سفیان بن عیینه میگوید حضرت صادق ع
باین فرمود ومن هم در این سنه در سال پنجاه وهشتم هستم ودرهمان حال آنحضرت وفات فرمود راقم حروف گوید
باین خبر اشارت کرده ایم لکن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور نبود وگمان میرود این خبر با تواریخ واخباریکه
در ولادت واحوال ومعاصرین واوقات ووفات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین دارد موافق نباشد شعرانی
شافعی در کتاب طبقات میگوید عمر مبارک آنحضرت در سال شهادت پنجاه وشش سال بود ودر مقاتل الطالبین
وجلاء العیون باین روایت اخیر اشارت شده است شیخ مفید در ارشاد نیز باین روایت عنایت دارد ودر بحار
الانوار از پنجاه سال تا پنجاه وهفت سال و پنجاه اشارت میشود وقول اوّل باهیچ روایتی موافق نیست در منتهی المقال
از پنجاه وهشت سال تا پنجاه ونه سال روایت شده والبته قول ثانی ضعیف است در نور العین با ارشاد توافق رفته است
در بحر الجواهر پنجاه وشش سال وشش ماه مسطور است در استیعاب پنجاه وچهار سال وشش ماه ودر عوالم پنجاه وچهار سال و
ششماه ونیم مرقوم شده است از مسعودی در مروج الذهب از پنجاه وپنجسال و پنجاه ونه سال یاد شده وگوید جز اینهم
روایت رسیده است در روضة الصفا پنجاه وهفت سال وهفتماه مذکور است ودر ناسخ التواریخ قریب پنجاه و
هفت را مذکور است حافظ ابرو میگوید عمر مبارکش را پنجاه وهفت سال گفته اند لکن اصح شصت سال است واین
تصریح وتصحیح بیرون از عجب نیست صاحب جنات الخلود با غلب روایات مسطوره اشارت مینماید ومیگوید پنجاه وهفت
سال اصح اقوال است اکنون میگوئیم این اختلاف اقوال که در این کتب معتبره ودیگر کتب مرقوم است از آنست که
بعضی تولد آنحضرت را چنانکه مسطور شد در سال دوم وبرخی سیم وبرخی چهارم وگروهی پنجم هجری وشهادت آنحضرترا
گروهی در سال شصت ویکم هجری وبعضی در سال پنجاه ونهم هجری نوشته اند واگر ولادت آنحضرترا در شهر شعبان
وسال چهارم هجری از دیگر اقوال وشهادتش را در عاشورای سال شصتم از دیگر اخبار قویتر شماریم میتوانیم تصریح
نمائیم که از عمر مبارکش پنجاه وهشت سال برگذشته است واگر ولادتش را در سال سیم بدانیم میشود عمر مبارکش را نزدیک
به پنجاه وهشت شماریم وبا آن روایت که از امام علیه السلام مسطور است که چند نفر از ما پنجاه وهشت سال روزگار شمردند
موافقت جوئیم والعلم عند الله تعالی بالجمله در عقد الفرید مسطور است که چون آنحضرت شهید گردید موی مبارکش
بسواد رنگین بود وابن جوزی میگوید آنحضرت بحنا وکتم ودر روایتی بوسمه ودر روایت دیگر بسواد خضاب میفرمود
ودر ارشاد مفید مذکور است که بحنا ووسمه خضاب مینمود صلّی الله علی روحک وجسمک واجسادک ورحمة الله وبرکاته

بیان اسامی اولاد امجاد حضرت سیّد الشهداء
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

در بیان تعداد اولاد امجاد حضرت امام حسین صلوات الله علیهم نیز روایات مختلفه واخبار غیر مؤتلفه بنظر
رسیده است واز این پیش در ذیل همین کتاب وشهادت فرزندان آنحضرت اسامی اولاد ذکور امام حسین علیه السلام
باینصورت مسطور شد علی اکبر ابراهیم بن حسین عبد الله بن حسین محمّد بن حسین حمزة بن حسین علی بن حسین جعفر بن
حسین عمر بن حسین زید بن حسین حسن بن حسین قاسم بن حسین ابو بکر بن حسین ودر آنجا اشارت شد که ممکن است

پارهٔ

پارهٔ از این پسرین از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وامام حسن سلام الله علیه باشد وبر نویسندگان مشتبه
گردیده باشد وبنام امام حسین علیه السلام نوشته باشند صاحب تاریخ گزیده باولاد آنحضرت اشارت کند
وگوید هفت پسر داشت ودرجای پسران آنحضرت عبد الله بن حسین را نام میبرد وسبط ابن جوزی در تذکره مینویسد
پسران امام حسین علیه السلام یکی علی اکبر بود که شهید شد وفرزندی از وی نماند ومادرش آمنه دختر ابو مرّة بن
عروة بن مسعود ثقفی است ومادر آمنه دختر ابی سفیان بن حرب بود واز این پیش در ذیل شهادت حضرت علی اکبر ع
بیان نام والده آنحضرت واختلافی که در نام ونسب اوست مسطور شد ودیگر علی اصغر است سبط ابن جوزی میگوید
وی همان زین العابدین است ودر تاریخ گزیده وبعضی تواریخ دیگر نیز باین عقیدت رفته اند ومیگوید مادرش امّ ولد
بود وتفصیل حال والده امام زین العابدین علیه السلام نیز در کتاب احوال آنحضرت مشروحاً مذکور شد دیگر جعفر بن
حسین است از وی نیز فرزندی نماند ومادرش سلافه قضاعیه بود ودیگر عبد الله بن حسین علیهما السلام است ودر یوم
الطف با پدر بزرگوارش شهید شد ودیگر محمّد بن حسین است که او هم در آنروز شهید گشت ومحمّد بن طلحه شافعی در مطالب
السئول اولاد ذکور آنحضرت را شش تن مینویسد علی اکبر وعلی اوسط وعلی اصغر ومحمّد وعبد الله وجعفر ومیگوید
علی اکبر وعلی اصغر در کربلا شهید شدند وعلی اوسط همان حضرت سیّد العابدین علیه السلام است ودر جنات الخلود
مسطور است که اولاد آنحضرت بقول اصح شش پسر وچهار دختر است واسامی پسر از این پنج مذکور رقم کرده است شعرانی
در کتاب طبقات مینویسد حضرت سیّد الشهداء وصلوات الله علیه را پنج فرزند پدید آمد علی اکبر وعلی اصغر وجعفر وعقب
آنحضرت از علی اصغر ماند وهم اکنون طبقه اشراف خلق جهان از اولاد واخلاف او هستند وآنحضرترا دو دختر بود فاطمه
وسکینه که در قرافه نزدیک سیّده نفیسه در مصر دفن شد ومیگوید خواهر حضرت سیّد الشهداء زینب خاتون علیها السلام در
قناطر السباع که در مصر است بخاک رفت ودر اعلام الوری اولاد ذکور آنحضرترا چهار نفر نوشته است علی اکبر زین العابدین
وعلی اصغر که در خدمت پدرش شهید شد ومادرش لیلی دختر ابو مرّة بن عروة بن مسعود ثقفیه است ومیگوید مردمان
بغلط رفته اند که وی را علی اکبر دانسته اند وبعضی پسران ودختران آنحضرت را چهار تن شمرده اند لکن چندان مشهور
نیست وصاحب کشف الغمّه نیز بروایت محمّد بن طلحه نظر دارد وعلامه مجلسی اعلی الله مقامه از ارشاد شیخ مفید نقل مینماید
که آنحضرترا چهار پسر بود ابو محمّد علی اکبر که مادرش شاه زنانست ودیگر علی اصغر شهید مشهور علی اکبر مادرش لیلی و
جعفر بن حسین وعبد الله بن الحسین ودر ناسخ التواریخ مسطور است که بروایت مؤلف کتاب البدع وصاحب
شرح اخبار جناب علی اصغر مقتول در کربلا دوازده ساله بود وجماعتی از زیدیه گویند هفت ساله وجمعی دیگر گفته اند
چهار ساله بود وابن شهر آشوب در مناقب مینویسد پسرهای آنحضرت یکی علی اکبر شهید است ومادرش برّه دختر
ابن عروة بن مسعود ثقفی است ودیگر علی امام است که علی اوسط باشد ودیگر علی اصغر است واین دو تن از شهربانویه
متولد شدند ودیگر محمّد ودیگر عبد الله شهید است ومادر ایشان رباب دختر امرؤ القیس است ودیگر جعفر است
ومادرش از قبیله قضاعه است ودر تاریخ الخمیس در اسامی اولاد حضرت امام حسین علیه السلام مینویسد وعلی الاصغر
وله العقب واین خبر میرسد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را علی اصغر میخوانده اند چه نسل وعقب از آن
حضرت باز ماند ونیز خبری که در تواریخ مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ضربت ابن ملجم علیه اللعنه دو دست

نهادن

نهادن با فرزندان عظام از جمله این بود که با حسین علیه السلام فرمود بعد از خودت فرزندت علی را بوصایت
اختیار کن آنگاه بعلی بن الحسین فرمود که بعد از خودت محمد را بوصایت برگزین واز اینخبر میرسد که امام زین العابدین
پسر بزرگ بوده است وعلی شهید یا متولد نشده است چنانکه هیجده سالگی آنحضرت دلالت براین دارد
یا فرزند اصغر بوده است وامام زین العابدین سالی چند داشته است چه اگر دو ساله بود بر حسب ظاهر مستبعد این
خطاب واین پیغام سلام بفرزندش امام محمد باقر نمیشد اگرچه اولاد ائمه آنانکه رتبت خلافت یافتند در صغر سن داهم
از کبار روزگار اکبر هستند امّا در صورت ظاهر حفظ مراتب میشده است مگرنه آنست که حکایات حسین علیه السلام در
سن سه سالگی وچهار سالگی در سواری بر کتف مبارک رسولخدای صلّی الله علیه وآله وگردن بند حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیهم وورود در مسجد بر حسب تقاضای کودکی بوده است وابن صبّاغ در فصول المهمه بر طریق شیخ مفید
روایت کرده است وبعضی گفته اند امام حسین علیه السلام را پنج پسر بود واز جمله ایشان عمر نام داشت وبعد از
شهادت آنحضرت باندک زمانی در سن چهار سالگی وفات کرد ودختران آنحضرت را سه تن وبعضی چهار تن نوشته اند
سکینه وفاطمه وزینب سلام الله علیهم ونام دختر چهارم را یاد نکرده اند وبعضی نوشته اند چون حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه خواهر خود حضرت زینب را بسیار دوست میداشت لاجرم دختر خود را بنام آنحضرت بنامید وبعضی در
ترتیب دختران آنحضرت نوشته اند زینب وسکینه وفاطمه وصاحب کشف الغمه ومطالب السؤال نوشته اند
آنحضرت را چهار دختر بود لکن نام دختر چهارم را مذکور نداشته اند ممکن است از قلم کاتب افتاده باشد یا موافق بعضی
اقوال فاطمه صغری که بواسطه بیماری در مدینه بماند ی بوده است مادر سکینه سلام الله علیها رباب دختر امرء القیس بن
عدی از قبیله کلبیه است که شعبه از معدیه است واین رباب نیز مادر عبد الله الحسین است وحضرت سید الشهداء
صلوات الله علیه سکینه خاتون ومادرش رباب را سخت دوست میداشت ودر حق ایشان انشاد شعر فرمود چنانکه
راقم حروف در ذیل کتاب احوال حضرت صادق علیه السلام باینحال اشارت کرده است ومادر فاطمه بنت الحسین
علیهما السلام ام اسحق دختر طلحة بن عبد الله تمیمیه است وبعضی نوشته اند رباب مادر سکینه دختر امرء القیس کندی است
ومادر زینب دختر آنحضرت معلوم نیست کیست وراقم حروف شرح حال فاطمه بنت الحسین سلام الله علیه را نیز در کتاب
احوال حضرت صادق علیه السلام مسطور ومقداری از خطبه آنحضرت را در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین
سلام الله علیه مذکور داشته است در هر صورت در شمار اولاد آنحضرت اختلاف بسیار است وصاحب جنات الخلود
اصح اخبار را در آن میداند که آنحضرت را شش نفر اولاد ذکور وچهار تن دختران بوده است ودر ناسخ التواریخ چنان
اجتهاد رفته است که آنحضرت را چهار پسر ودو دختر است علی اکبر شهید وعلی اوسط زین العابدین وعلی اصغر وعبد الله و
سه تن از ایشان در کربلا شهید شدند ودختران آنحضرت یکی فاطمه ودیگر سکینه است ودر اینکه آنحضرت را چند پسر
علی نام بوده است جای سخن نیست چنانکه یزید پلید از تکرار این اسم در عجب رفت امام زین العابدین علیه السلام او را
پاسخ داد ودر اینکه آنحضرت قلیل الاولاد بوده است مقام تأمل نیست چنانکه این پرسش را از حضرت سجاد هم نمودند چنانکه
که مسطور شد در جواب فرمود

بیان اسامی نسوان عصمت نشان از کثرت اشتغال بعبادت مجال ملاقات حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بانسوان نبود

درخفا

در جنات الخلود مسطور است که آنحضرت را سوای کنیزکان خاصه پنجتن زن نکاحی بود اول شهربانو دختر یزدجرد بن
شهریار کسری پادشاه فرس ونام اصل وی شاه زنان است چون او را اسیر کرده بمدینه آوردند عمر بن خطاب وی را
در میان امیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام اختیار داد تا هر یک را که خواهد تزویج نماید شهربانو باعتبار مراعات و
عظمت وحشمت فاطمه زهرا سلام الله علیها خود را دارای آن مقام ورتبت ندید که بجای خاتون زنان عالمیان
بنشیند ورضا نداد که در تحت نکاح امیر المؤمنین علیه السلام اندر شود وچون امام حسن علیه السلام طلاق بسیار میداد
ومطلاق بود همچنان بزوجیت آنحضرت رضا نداد وبا حضرت امام حسین صلوات الله علیه تعلق گرفت وتفصیل
حال او در کتاب حضرت سجاد علیه السلام مسطور گردید ونیز کیفیت وفات او در حال ولادت حضرت امام سجاد
زین العابدین سلام الله علیه وعدم حضور او در کربلا مذکور افتاد وباز نموده شد که این حکایت که در السنه وافواه
عوام افتاده است که شهربانو از کربلا بر اسب سواری حضرت امام حسین علیه السلام برآمد وبشهری رسید ودر کوه
مجاور ببقعه متبرکه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام مشهور بکوه شهربانو محاذی بمقبره ابن بابویه علیه الرحمة دفن
گردید از درجه اعتبار ساقط است واینکه ابن شهرآشوب در مناقب بنام او اشارت مینماید ومیگوید در کربلا
حضور داشت قوّت ندارد ومخالف اغلب اخبار معتبره است واز آنست که بعضی از محدثین علما میگویند تواند بود
دو تن از زوجات مطهرات امام حسین علیه السلام شهربانو نام باشد واین غیر از مادر امام زین العابدین علیه السلام است
واین خالی از لطافت نیست ورفع پاره اشکالات وشبهات وجمع میان پاره اختلافات را مینماید چنانکه در آنچه که
در اغلب کتب مقاتل وسیر مذکور است که پسری از خیام عصمت نظام بیرون آمد ودو گوشواره مروارید غلطان
بر گوش داشت ومبهوت وترسان بیمین ویسار نگران وهر دو گوشواره او لرزان بود ودر اینوقت هانی بن بعیث
ملعون آن کودک بیگناه را بکشت وشهربانو بدو نگران بود ومانند مدهوشان سخن نمیفرمود مقصود از این مطلب است اگرچه
ابو الفرج در کتاب مقاتل باینحکایت اشارت کند وگوید آن کودک را شهید کردند لکن از شهربانو نامی مذکور نمیدارد
یکی از محققین محدثین در کتاب خود مینویسد مستبعد است که امام زین العابدین پسر کوچک امام حسین علیهما السلام باشد
ودر صحرای کربلا فرزندش امام محمد باقر پنجساله وبقولی وروایتی سه سال یا چهار سال داشته باشد امّا علی اکبر فرزند بزرگ
رشید که زنی تزویج نفرموده وبی نسل باشد وموافق خبر عیون اخبار وبعضی کتب دیگر شهربانو را در زمان عمر اسیر نمودند ودر سهم
حضرت سید الشهداء افتاد وبسید سجاد حامله شد ودر نفاس وفات کرد واز ظاهر این خبر چنان برمیآید که حضرت
سجاد در زمان عمر بن خطاب متولد گردیده ودر وقعه کربلا زیاده از سی سال از عمر مبارکش برگذشته وعلی شهید قطعاً
خوردسالتر از آنحضرت بوده است ودر حق شهربانو مینویسد در زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام دو دختر از
یزدجرد بن شهریار اسیر کرده آنحضرت یکی را بامام حسن علیه السلام ودیگری را بمحمد بن ابی بکر داد لکن خبر صحیح اینست
که این اتفاق در زمان عمر روی داد ویکی را بحسن واندیگر را بحسین علیهما السلام داد وهر دو حامله شدند وهر دو در
حال نفاس وفات کردند ودر کربلا نبودند واینکه گفته اند شهربانو بر حسب وصیت امام حسین علیه السلام بر ذو الجناح
سوار گردید برّی آمد ودر بعضی از جبال شمیران دفن شد اضعف اقوال است چنانکه صاحب روضة الشهداء مینویسد
شهربانو در خدمت آنحضرت عرض کرد بعد از تو چه سازم چه اسیر دم کافر کیش با سایر زنان اهل بیت از روی حشمت

نظر

نظر کند وایشانرا از خاندان رسالت دانند امّا مرا چون گبرزاده میدانند خوار وزار نمایند آنحضرت بدینگونه وصیت فرمود واین خبر بهجهت نهایت ضعف را دارد ومیگوید ازاینخبر ضعیف تر آنخبری است که فاطمه عروس قاسم نیز باوی بیاید واز قاسم حمل داشت ولپسری ازوی متولد شد وقاسم ثانی نام یافت ودرجبال طهران مزاری معروف دارد ودلایل ضعف این جبر نیز در کتاب حضرت سجاد علیه السلام وانیکتاب منظور شد ونیز در کتاب آنحضرت باز نمودیم که شهربانو درزمان عثمان اسیر شد زوجهٔ دوّم امام حسین علیه السلام ربابهٔ دختر ربابه خاتون
ابی مرّة بن عروة بن مسعود بن موسی القطان ثقفی است وبعضی اورالیلی نوشته اند ومادر علی اکبر خوانده اند و شیخ مفید درارشاد نام اورالیلی دختر ابو قرة وبروایتی که درمعالم مسطور است مادر حضرت ابی الحسن علی اکبر شهید دختر ابو مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی است وراوی خبریکه در تمجید وتصدیق آنحضرت ازمعویه روایت نموده است یوسف بن موسی القطان است وبربعضی مشتبه شده است ونام راوی را با جد لیلی متصل داشته اند واز اخبار مختلفه چنان برمیآید که حضرت سید الشهداء را دوزن رباب نام بوده است چنانکه صاحب جنات الخلود نیز باینطریق قائلست ومیگوید زوجهٔ سیّم آنحضرت ربابهٔ دختر امرء القیس بن عدی کلبیه است وابو الفرج درمقاتل میگوید مادر رباب دختر امرء القیس
عبد الله بن الحسین رباب دختر امرؤ القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب ومادر او هند الهنود دختر ربیع بن مسعود الی آخر الخبرات ومیگوید حضرت امام حسین علیه السلام درحق همین رباب این شعر مشهور را گفته است لعمرکَ انّنی لاُحبّ داراً درحق اوست وسکینه که دراین شعر مذکور است مادرش همین رباب است وزوجهٔ دیگر آنحضرت امّ اسحق بنت طلحة بن عبد الله بن تیمیّه است وزوجهٔ دیگر آنحضرت زنیست از قبیلهٔ قضاعه لکن درجنات الخلود مینویسد نام او قضاعه بود وپدرش رامعلوم نیست چه نام است امّا صحیح روایت اوّل است واز بعضی روایات معلوم میشود از زوجات آنحضرت یکی کلابیه ودیگری کلبیه است وهردو رباب نام داشته اند وبعضی نام یکی از ایشانرا امّ الرباب دختر امرؤ القیس نوشته اند ومحمّد وعبد الله شهید را ازوی شمرده اند وسبط ابن جوزی چنانکه مذکور شد نام مادر علی اکبر شهید علیه السلام را آمنه بنت ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی نگاشته است ومادر امام زین العابدین علیه السلام را امّ ولد دانسته وابن قتیبه گوید این امّ ولد کنیزکی سندیه وسیاه چرده ونامش سلافه وبقولی غزاله بود وبعد از شهادت امام حسین علیه السلام زبید مولای آنحضرت اورا تزویج کرد وعبد الله از وی متولد شد وبرادر مادری امام زین العابدین سلام الله علیه گردید وبقولی اسم زبید زید بوده است وانجماعت درینبع نازل میشدند امّا زهری گوید امام زین العابدین علیه السلام اورا با زبید تزویج فرمود واینخبر نزدیک تر برعایت ادبست واینداستان درذیل کتاب آنحضرت مسطور شد ونیز سبط ابن جوزی میگوید مادر جعفر بن حسین علیهما السلام زنی قضاعیه بود ونامش سلافه است ابو الفرج اصفهانی درجلد چهاردهم اغانی میگوید امرؤ القیس بن عدی بدست عمر بن خطاب اسلام آورد وهنوز نمازی نگذاشته بود که عمر اورا بحکومتی منصوب داشت وشب بپای نیاورده بود که امیر المؤمنین علیه السلام دختر اورا که رباب نام داشت برای امام حسین خطبه کرد وبا آنحضرت تزویج فرمود وعبد الله وسکینه علیهما السلام ازوی متولد شدند وبروایتی دیگر امرؤ القیس نزد عمر بیامد واورا بخلافت تهنیت گفت عمر گفت ازکدام مردم باشی گفت مردی نصرانی هستم امرؤ

القیس

وامرؤ القیس بن عدی کلبی هستم عمر اورا بشناخت وگفت چه اراده داری گفت میخواهم مسلمان شوم عمر گفت تا آداب اسلام بدو عرضه دادند وامرؤ القیس جمله راپذیرفتار شد آنگاه عمر رایتی ازبهر او برببست وامارت آنجماعترا که از طایفه قضاعه درشام اسلام آورده بودند بدو گذاشت راوی میگوید آنشیخ روی بتافت درحالتیکه رایت امارت برفراز سرش جنبش مینمود عوف بن خارجه مرّی که راوی این حکایتست میگوید قسم بخدای هیچکس را ندیدم که هنوز نمازی برطریق اسلام نسپرده باشد وبرگروهی ازمسلمانان که پیش ازوی اسلام آورده اند امارت یابد میگوید علی علیه السلام ازجای برخواست وهردو پسرش حسن وحسین سلام الله علیهم درخدمتش بودند وهمی برفتند تا بدو رسیدند آنحضرت جامهٔ اورابگرفت وفرمود اینک منم علی بن ابیطالب پسر عمّ رسولخدای صلّی الله علیه وآله وداماد آنحضرت وایشان دو پسر من ازدختر آنحضرت هستند وما درمصاهرت تو رغبت کرده ایم امرؤ القیس عرض کرد یا علی محیاة دختر امرؤ القیس را با تو تزویج نمودم ای حسن سلمی دختر امرؤ القیس را با تو بزوجیت درآوردم ای حسین رباب دختر امرؤ القیس را بنکاح تو درآوردم هشام بن کلبی گوید رباب بهترین وبرترین وافضل زنان بود چون حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شد بعضی درمقام تزویج او برآمدند گفت بعد ازآنکه با رسولخدای صلّی الله علیه وآله بشرف نسبت افتخار یافته ام باهیچکس بپیوستگی نجوییم ودرمرثیهٔ حضرت امام حسین علیه السلام شعری چند بگفت که دراغانی مسطور است ابن جوزی گوید درجملهٔ اسیرها رباب دختر امرؤ القیس زوجهٔ امام حسین مادر سکینه علیهم السلام بود که امام حسین علیه السلام اورا بسیار دوست میداشت ودرحقش اشعار شعر میفرمود وبعد ازشهادت آنحضرت یزید پلید علیه اللعنة وجمعی ازاشراف قریش اورا خواستار شدند گفت سوگند بخدای بعد ازسبط رسولخدای

صلّی الله علیه وآله حموئی دیگر مرانخواهد بود وبعد ازشهادت امام حسین علیه السلام

یکسال بزیست وبعد ازآن ازشدت غم واندوه ازدار فانی

بسرای جاودانی شتافت وبعد ازحضرت سید الشهداء

صلوات الله علیه وآله اجمعین درسایه هیچ

سقفی نگذرانید صلوات الله وسلامه

علیهم اجمعین ولعنة الله علی

اعدائهم الی یوم الدین

۲۲۲

بحمد الله والمنة باتمام رسید این کتاب مستطاب که حاوی احوال شرافت منوال حضرت سید الشهداء سلام الله علیه است ازهنگام خروج ازمدینه طیبه تازمان محنت نشان شهادت آنحضرت فراغت یافت بمنه وتوفیقه

درماه جمادی الاخره سنه یکهزار وسیصد وهفتاد وپنج

هجری ۱۳۷۵ کتبه العبد یوسف صدیقی